DATE LABEL



Hist. of Lit.
Hekmat

DATE LABEL



پروفسور ادوارد براون انگلیسی مستشرق شهیر ایران دوست ۲۶ دیماه ۱۳۰۴ شمسی

تولد ۷ فوریه (۱۸۶۲) وفات ۵ ژانویه (۱۹۲۶)

DATE LABEL

از سعدی تا جامی

تاریخ ادبی ایران از نیمهٔ قرن هفتم تا آخر قرن نهم هجری
عصر استیلای مغول و تاتار

تألیف
ادوارد برون انگلیسی

ترجمه و حواشی
بقلم
علی اصغر حکمت

تهران
۱۳۳۹ شمسی. ۱۹۶۰ میلادی
چاپ دوم
بسرمایهٔ کتابخانهٔ ابن سینا

چاپخانهٔ دانشگاه

بسمه‌تعالی

مقدمهٔ چاپ دوم

مدت دوازده سال از اولین چاپ این کتاب سپری شد، اکنون که عدد سنین شمسی به ۱۳۳۹ رسیده نسخ آن کتاب بسیار کمیاب گردیده. اقبالی که ارباب دانش بدین مجموعهٔ ادبی ابراز فرموده‌اند محرك همت مترجم گردید که باردیگر به‌چاپ آن اقدام کند. پس باتوجه بمنقصت‌های چند که درطبع اول موجودبود، وباملاحظهٔ تحقیقات نوین ومطالعات تازه و مطبوعات جدیدی که در زمینهٔ تاریخ ادبی این دورهٔ دویست و پنجاه ساله، دراین‌دوازده سال‌بظهور رسیده، اینك طبع دوم آن‌بعون الهی‌انجام می گیرد. سعی جمیل بعمل آمد که تصحیحات واصلاحات دقیق برمتن ونوادر ولطائف بدیع درحواشی‌افزوده گردد، بطوریکه برحجم کتاب در این‌چاپ بیش‌از دویست‌صفحه افزوده گردیده است.

بااینهمه هنوز این‌تاریخ نواقص بسیاردارد.

ادب فارسی‌درهر دوری ازادوارخودمانند دریائی‌است بیکران که وصول بعمق آن غواصان ناتوان‌رامیسرنیست،این‌دوره‌نیز که‌بنوبت خود لجّه‌ای‌ازهمان‌بحراست، سالهاست نویسندهٔ این‌سطور را درخود مستغرق ساخته وهنوز ازساحل‌آن قدمی فراتر نرفته ، وخود با کمال شرمندگی اذعان دارد که بسیار مانده است تا مروارید مقصود بدست او برسد.

دراین‌چاپ‌هرچندعدد‌بیشتری‌ازشعراء وادباء درقرون هفتم‌وهشتم

ونهم ذکر شده‌اند ونام بسیاری از کتب وآثارادبی آنزمان باحصا درآمده، معذلك هنوز آن کتاب از مرحلهٔ یك تذکره و سیره خارج نگشته و نمیتوان آنرا اثری انتقادی بمعنای کلمه دانست. ولی باشوق و شوری که درادبا و دانشمندان ایران در این زمان بحمدالله پدید آمده است یقین دارم دامنه تحقیقات دراین اعصار بارورهم‌چنان توسعه و انبساط حاصل خواهد کرد، تا آنکه روزی برسد که عروس دل‌آرای ادب جمال بی‌مثال خود را بی‌پرده بعاشقان بنماید وازحجله اختفا بدرآید

در خاتمه وظیفه خود میداند که از وزیر دانشمند و ادب پرور و فضیلت ودوست فرهنگ درزمان حاضر، یعنی آقای **دکتر محمود مهران** سپاسگذاری نمایم. این رادمرد که بحسن سیرت وصفای سریرت آراسته است چهارمین وزیری است که به انتشار این مجموعه ادبی بذل عنایت میفرماید و مانند اسلاف خود حق بسیار بر گردن اهل دانش دارد.

« غلام همت آن نازنینم
که کارخیر بی‌روی وریا کرد.»

طهران ـ فروردین، ۱۳۳۹ هـ. ش.

علی اصغر حکمت



مقدمهٔ چاپ اول

کتابی که اکنون ازنظر خواننده گرامی میگذرد سومین مجلد از دورهٔ تاریخ ادبی ایرانست [۱] که مرحوم **پرفسور ادوارد براون انگلیسی** در سال **۱۹۲۰** میلادی مطابق **۱۲۹۹** هجری شمسی بطبع رسانیده . این کتاب که بانگلیسی موسوم است به «**ادبیات ایران درعصر استیلای تاتار**» [۲] وما آنرا بفارسی «**از سعدی تاجامی**» نام نهاده‌ایم از تحولات ادبی ونظم ونثرفارسی در دوره‌ای از تاریخ ایران بحث میکند که مابین سالهای **۶۶۳** هـ . **۱۲۶۵**م . تا **۹۰۷**هـ . / **۱۵۰۲** م. واقع شده‌است. چنانکه مؤلف درمقدمهٔ خودمینویسد، این زمانی است که ازهجوم مغولها باین کشور شروع میشود ، وپس از آن بداستان جماعتی دیگر ازتورانیان که بسر کردگی **امیر تیمور لنگ** باین مرزوبوم تاخته‌اند وسلطنتی بطول یکصد سال درایران تأسیس نمودند ، خاتمه میپذیرد . در تاریخ سیاست این عصر ، مملکت ایران دردست امرائی بوده‌است ازنژادهای تورانی، مانند **مغول و تاتار وترکمان.** این گروه بیگانه درحالیکه سریرسلطنت ایران راتملك نمودند حیات ادبی وعقلی و صنعتی ایران را نتوانستند محو و زائل سازند . بلکه نیروی معنوی ایرانیان بحدی قوی بود که آن

---

(۱) A Literary History of Persia.

(۲) A history of Persian Literature under Tartar Dominion, Cambridge, 1920 .

طوایف متوحش صحرانشین‌را درکانون علم‌وادب وتمدن خود گداخته و آنانرا مستحیل بعنصر ایرانی ساخت.

بااینکه دراین‌مدت دوقرن ونیم‌تاریخ سیاسی‌ایران مشحون است بذکر وقایع غم‌انگیز و حوادث ناگوار و جنگهای خونین و مصائب عمومی وآشفتگی امور و دراین‌زمان پریشانی جمعیت ایران بحد کمال است. معذلك از لحاظ محصول ادبی از بارورترین ادوار تاریخ ادبیات ایران بلکه جهان بشمار میآید. هوش و قریحهٔ مردم این سرزمین در طول این‌مدت محصولات‌جاوید وآثار فناناپذیر درصحیفهٔ‌تاریخ‌ادب‌جهان بیادگار گذاشته‌است. عصری، که‌از **سعدی**، یعنی **افصح‌متکلمین** فارسی زبان آغاز میشود و **بجامی** یعنی **خاتم‌شعرای ایران** پایان میپذیرد و گوینده‌ای مانند **حافظ** یعنی **لسان غیب و ترجمان اسرار** دروسط آن قرار داد، حق دارد که بنام این گویندگان بزرگ و صدها دانشمندان دیگر که‌معاصر آنان‌بوده‌اندبردیگرقرون واعصارببالد. چه‌نه‌تنهادرخت ادب دراین بوستان سرسبز وخرم بود بلکه نهال علم نیز شجری مبارك و برومند گردید و بزرگانی چون **خواجه‌طوسی** و**غیاث‌الدین‌جمشید کاشی**و **تفتازانی** و**جرجانی** و **دوانی** و امثال ایشان پرورش یافتند.

اگر ادعا شود که دو ستارهٔ فروزان علم و ادب در آسمان ایران دراین زمان پرآشوب بذروهٔ کمال واوج استعلای خود رسیده‌اند، سخنی بگزاف نیست زیرا ازآن تاریخ ببعد این هردو مجموعه فرهنك ودانش ادوار پریشانی خود را تا امروز میپیماید.

نویسندهٔ این‌کلمات در اوانیکه بخدمت مفتشی در وزارت معارف مشغول بودم (مرداد ۱۳۰٤ هـ. ش) بان وزارت پیشنهاد نمودم که چهار

مجلد **تاریخ ادبی ایران**، تألیف مرحوم براون، را بحلیهٔ زبان فارسی بیار آیند وزارت معارف، که در آن تاریخ بر عهده مرحوم **نظام الدین حکمت (مشار ـ الدوله)** [۱] این عم راقم سطور مفوض بود، این پیشنهاد را پذیرفته وچهار تن از مترجمین را بر گزید وانجام این خدمت خطیر را بآنان محول داشت. این بنده خود ترجمه جلد سوم آن تاریخ را که همین کتاب حاضر است برعهده گرفتم وزمانی چند در انجام آن صرف وقت و بذل جهد کردم، لیکن مشکلاتی که در اثناء ترجمه باآن تصادف نمود مرا از انجام ان کار باز میداشت. تا آنکه درسال **۱۳۱۹ ھ. ش** که تدریس **تاریخ ادب ایران در قرن نهم، در دانشکده ادبیات** تهران، باین بنده موکول شد دیگر بار اهمیت این کتاب که نصف آن بحث در تاریخ همان قرن است جلب خاطر کرد. و بامراجعات عدیده بآن تألیف شریف قدر وارزش آن مورد عنایت گشت، آنرا کنجی ثمین وخزانهٔ پر از دررو گهر قیمتین یافتم. پس درصدد بر آمدم که ترجمه ناقص قدیم خود را ازنو دردست گیرم و بآخر رسانم، وزیر معارف وقت آقای **اسماعیل مرآت** [۱] که بصفای نیت وحسن فطرت و بصفت سخاو ادب موصوف است مرا بر اجرای این نیت تشویق فرمود، بار دیگر برانجام اینکار مصمم گشتم ویرمشکلاتیکه درپیش بود بتدریج باصبر

---

۱) **نظام الدین حکمت** ـ فرزند مرحوم حاجی میرزا احسام الدین مشار الدوله فرزند حاجی میرزا محمد بن علی اکبر بن ابو القاسم بن محمد مسیح بن کاظم الشیرازی ـ متولد بسال ۱۳۰۵ ھ. متوفی بسال ۱۳۵۵ ھ. ق که در سنین ۱۳۰۳ ـ ۱۳۰۴ ھ. ش سمت کفالت وزارت معارف راداشته ودرخدمت دولت وملت عمری را به نیکنامی وخدمت بخلق بسر آورد. رحمة الله علیه.

۲) آقای **اسماعیل مرآت** فرزند مرحوم میرزا موسی خان مرآة الممالك آشتیانی از عمال صدیق وقدیم دولت، از ۱۳۱۷ ش. تا ۱۳۲۰ ش. تصدی وزارت معارف راداشته اند.

و کوشش فراوان فائق آمدم، تا آنکه در سال **۱۳۲۶ ﻫ . ش** آن ترجمه خاتمه پذیرفت.

مشکلات مذکور عبارت بود: اولاً از فقدان منابع اصلیه - چه **مرحوم براون** باهوش سرشار و فضل بسیار و قریحه خداداد از نسخ خطی عدیده که یا در تملک خود داشته و یا در کتابخانه‌های بزرگ **بریتانیا و انیورسیته کمبریج** در دسترس او بوده، استفاده فرموده و مقدار زیادی عبارات منثور و اشعار منظوم را از متون عربی و فارسی بانگلیسی ترجمه کرده و در کتاب خود مندرج ساخته است. در ترجمه فارسی بالبداهه لازم میبود که آن مقالات واشعار از اصل عیناً نقل شود. لیکن چون غالباً نسخ مذکور در ایران در دسترس بنده نبود بناچار با کوشش و مجاهده فراوان در جستجوی آنها برآمدم. تا آنکه بحمدالله نصّ آن قطعات تماماً از اصل فارسی یا عربی بعینه در این ترجمه نقل گردید.

ثانیاً - چنانکه گفتیم تاریخ تألیف کتاب سال ۱۹۲۰ میلادی است و تا این زمان که تاریخ سنین میلادی به ۱۹۴۹ رسیده است متجاوز از ربع قرن میگذرد، در اینمدت وقایع بسیار در تاریخ ادبی اینعصر که مورد بحث است روی داده؛ چه بسیار کتب خطی بطبع رسیده، وچه بسیار نسخ نادره که از نظر مؤلف فوت شده بود اکنون در دسترس واقع شده، ومحققین وفضلای ایران واروپا وهندوستان درپیرامون اینعصر چه بسیار تحقیقات ومطالعات جدید فرموده‌اند؛ بر مترجم واجب بود که درضمن این ترجمه تحولات اخیر را بعنوان تکمله بر اصل بیفزاید و این خود وظیفه‌ای بسیار مشکل ومتعسر می‌نمود. ولی بحمدالله تا آنجا که وسائل موجوده اجازه میداد بر این مشکل نیز غلبه یافتم و آن عیب را رفع و ناقص را مکمّل ساختم.

ثالثاً - درپاره‌ای ازمطالب سهوواشتباهی بقلم مؤلف دانشمند بنظر میرسید که یاناشی ازخطای درترجمه انگلیسی، یادراثر غلطی درمنابع اصلی بوده است ، با اینکه آن استاد علامه درجمع و تألیف چنین تاریخ ادبی آنهم بزبانی اجنبی، انصافاً منتهای مهارت را بخرج داده ودرترجمه عبارات واشعار ومطالب از فارسی و عربی بانگلیسی بحد اعجاز رسیده است ، و بحکم « الجواد قد یکبوو الصارم قدینبو » او را براین لغزشها ایرادی نیست، ولی برمترجم وظیفه بود که بقدر مقدور درصحت مندرجات کتاب سعی بلیغ نماید. چه گاهی ازحکیمی روشنرای تدبیری برنیاید و کودکی نادان بهدف اصابت نماید .

برای رعایت این معانی برترجمه متن حواشی چند مزید ساختم، که مجموع آنها بخودی خود قسمت مهمی ازتاریخ ادبی آنعصر را تشکیل میدهد. اینک پس ازبیست وسه سال بتشویق وزیری دیگراز وزاری دانش دوست و معارف پرور یعنی دوست دانشمند دیرین من **آقای دکتر عیسی صدیق** که از راد مردان ادب دوست وعلم پروراست این کتاب بطبع میرسد و هدیه اهل ادب ودانش میگردد .

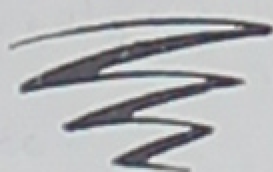
درخاتمه ازاعتراف باین معنی ناگزیرم که کتاب موجود هنوزدارای نواقص بیشماراست وچنانکه باید حق موضوع درآن کاملاً ادا نشده و بسیاری ازدانشمندان وخداوندان افکار بلند وصاحبان آثار شیوا درنظم ونثر فارسی دراین دوره وجود داشته‌اند که باید نام نامی ایشان ثبت وآثار آنان محل تحقیق قرار گیرد، همچنین محصولات فکری وادبی اینعصر باید باترازوی انتقاد علمی سنجیده شود ومحسنات ومعایب آن معلوم گردد. دراین کتاب مؤلف ومترجم هردو بیشتر بشرح احوال گویندگان ومعرفی کتب ایشان وذکر بعضی قطعات منتخبه ازآثار آنان اکتفا کرده‌اندوازسنجش سخنان

بحثی نشده است .

امید که فضلا و دانشمندان پس از ما این گامهای نخستین را پیروی کنند واشتباهات واغلاط مارا تصحیح فرمایند تا آنکه بمرور زمان تاریخ ادبی ایران بطور کامل ساخته وپرداخته گردد . ما در بنای رفیع قصرادب مصالحی مختصر گردآورده‌ایم که باید معماران هنرمند آنرا بدرستی بکار برند ، تا انشاالله این کاخ بلند چنان برافراشته گردد که از باد و باران گزندی نیابد .

تهران- آذر ماه ۱۳۲۷ هـ. ش.

علی اصغر حکمت



تاریخ اتمام کتاب

کلمه «تاریخ نوین» که از آن بحساب جمل عدد ۱۳۲۷ استخراج میشود، تاریخ سال شمسی است که این کتاب بپایان رسید و بحلیه طبع آراسته گشت و بخاطر این بنده مترجم رسید، پس آنرا درقطعه ذیل بنظم آورد:-

«گنجی است کهن تاریخ نوین	در فن ادب بر اهل یقین .
این گنج کهن بر گیر و ببر ،	وین تحفه نو بر دار وببین .
درطیب کلام خوشبوشجری است	فرعش بسما اصلش بزمین ؛
هرفصلی از آن بابی است رفیع ،	هربابی از آن اصلی است متین .
نظمش بورق، دری است خوشاب،	نثرش زقلم ، مائی است معین ،
با کلك خرد **حکمت** بنگاشت .	این نامه نغز چون صورت چین .
صد رنج چنان بسته است بدل ،	تا گنج هنر بگشود چنین !
هر گنج مراد بر اهل یسار	حاصل نشود بی کدّ یمین .
سالی که سخن شد ماه تمام	شد سالمهش- « **تاریخ نوین** . »

۱۳۲۷



مؤلف کتاب

مؤلف این کتاب ـ مرحوم **ادوارد براون انگلیسی** Edward G. Browne متولد درهفتم فوریه ۱۸۶۲ م. / ۱۸ بهمن ماه ۱۲۴۰ ه. ش. متوفی در پنجم ژانویه ۱۹۲۶ م. / ۱۵ دیماه ۱۳۰۴ ش. از نخبهٔ اساتید بنام **دانشگاه کمبریج** وازاجلهٔ دوستان کشورایران است.

در تاریخ زندگانی اینمرد ادب‌دوست دانش‌پرور سخن بسیار گفته‌اند از جمله استاد بزرگوار مرحوم **محمدقزوینی** (درمجلهٔ **ایرانشهر** سال ٤)(۱) ومرحوم **رشید یاسمی** مترجم فاضل جلد چهارم همین تاریخ (درمقدمه آن(۲)) وآقای **مجتبی مینوی** (درمجله **روزگار نو**(۳)) وآقای **پرفسور آربری** (در کتاب **مستشرقین انگلیسی**(٤)) شرح حال اورا مشروحاً نگاشته‌اند. وما بیش از آنچه آنان گفته‌اند سخنی نمیتوانیم گفت.

---

۱) مقالهٔ استاد علامه محمدبن‌عبدالوهاب قزوینی دررساله «**بیست مقاله**» نیز بطبع‌رسیده ـ تهران ۱۳۱۳ ش.

۲) **تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تازمان حاضر** ـ که ترجمهٔ جلد چهارم تاریخ‌ادبی‌ایران‌تألیف براون‌است، بقلم‌دوست محترم‌فقیدمرحوم **رشید یاسمی**، استاددانشگاه‌تهران، باضمیمهٔ‌ای‌درادبیات معاصر ـ طبع طهران بسال ۱۳۱٦ ه. ش.

۳) **مجله روزگار نو** ـ یکی‌ازمجلات سودمند وظریف ومحتوی بر مقالات ادبی و علمی و اقتصادی که هر سه ماه یکبار در لندن بطبع می رسید. مقالهٔ **آقای مینوی** درشماره ۲ جلداول ـ پائیز ۱۹٤۱ بطبع‌رسیده. در همان شماره مقالهٔ دیگری‌باز درباب‌مرحوم **ادوارد گرانویل براون** بقلم **پروفسور الیس ایچ مینز** مندرج است.

٤) کتاب مستشرقین انگلیسی British Orientalists تألیف **پرفسور اربری** A. J. Arberry طبع لندن ـ ۱۹٤۳ م.

تنها برای آنکه خواننده این کتاب را نیز بعنوان تذکر مختصر اطلاعی از شرح حال مؤلف ارجمند حاصل گردد، اینك چند سطری از زندگانی و خطوط مهمه سر گذشت حیات او دراینجا یاد میکنیم(۱) وخواننده را بمنابع مفصله فوق‌حواله میدهیم.

پروفسور **ادوارد گرانویل براون** Edward Granville Browne درسال ۱۸۶۲ م. درقصبهٔ اولی Uley که‌مکانی‌است درناحیهٔ گلوسسترشایر Gloucestershire، ازایالات‌انگلند، متولد گردید. تحصیلات‌عالیهٔ‌خودرا درکالج ترینیته دردانشگاه **کمبریج** بپایان رسانید ودر دورشته، یکی‌علم طب ویکی السنه شرقیه، وقوف وبصیرت حاصل کرد. درسال ۱۸۸۷ م. به عضویت همان کالج انتخاب گردید. وددررشتهٔ طب درجهٔ M. B. بدست آورد ولی هیچوقت بعمل طبابت نپرداخت.

درسال ۱۸۸۸ سفری‌بایران کرد وپس‌ازمراجعت بسمت‌دانشیاری دررشتهٔ زبان‌فارسی، بمعلمی‌دانشگاه کمبریج، منصوب گردیدودر۱۹۰۲م بسمت استادی زبان‌عرب بر گزیده گشت وازآن پس دراین مقام همواره برقراربود تا وقتی که درسال ۱۹۲۶م.دورهٔ حیات آن خدمتگذار صدیق علم‌ودوستدارامین‌ادب‌بسرآمد. اینمردشریف‌همواره بصفت دوستی ایران وایرانیان با کمال‌صداقت وخلوص‌متصف‌بودو باقلم‌وقدم دراین‌راه پسندیده سعی جمیل میکرد. تألیفات او عبارت‌است از:ـ

---

۱) درچاپ نخستین این کتاب درذیل شرح حالات مرحوم براون رونوشتی از پنج‌مکتوب که دراوائل عمر خود بفارسی‌شکسته وبسته بیکی‌ازمشایخ صوفیهٔ زمان،یعنی مرحوم**حاجی میرزا محمدعلی پیرزاده نائینی**، نگاشته‌است مندرج ساختیم. دراین‌چاپ ازاعاده طبع آن‌مکاتیب‌صرف‌نظر کردیم زیراتکرارآن فایدهٔ مهمی‌را متضمن نبود وجویندهٔ تاریخ زندگانی مرحوم‌براون میتواند بمقدمهٔ چاپ‌اول مراجعه کند،

(۱) سر گذشت يك سياح «A Traveller's Narrative» سال ۱۸۹۱ م.
كه بعد نام آنرا تغيير داده و بعنوان (يك سال درميان ايرانيان) تجديد چاپ وانتشار يافت «A Year Among the Persians»

(۲) تاريخ ادبيات ايران تازمان فردوسى (۱۹۰۸)
A Literary History of Persia, (Unlil the time of Firdausi)

(۳) ادامهٔ تاريخ فوق ، ياجلد دوم آن ، (۱۹۰۶)
A Literary History of Persia, (From Fidauoi to Sa'adi)

(٤) جلد سوم تاريخ مذكور، بنام «تاريخ ادبى ايران در عصر استيلاى مغول وتاتار» كه همين كتاب حاضر است . (۱۹۲۰)

(٥) ادامه تاريخ فوق، (يا جلدچهارم) ، ـ بنام تاريخ ادبيات ايران درازمنهٔ جديده « Persian Literature in Modern Times » (۱۹۲٤)

جلداول تاريخ ادبى ايران بقلم دوست دانشمند نگارنده اين سطور آقاى **على پاشا صالح** كه وجود با نمودش مجموعه از فضائل اخلاقى وعلمى است با تحقيقات دقيق ترجمه و بطبعى ظريف در طهران انتشار يافته (۱۳۳۵)

جلدچهارم آنرا مرحوم غلامرضا **رشيد ياسمى** استاد تاريخ در دانشگاه طهران ترجمه وبا ضميمه در ادبيات معاصر در سال ۱۳۱٦ ﻫ . در طهران بطبع رسيده است .

(٦) تاريخ انقلاب ايران The Persian Revolution (۱۹۰۹)

(۷) ترجمه چهار مقاله عروضى سمرقندى بانگليسى بانضمام حواشى و يادداشتهاى فراوان (۱۹۲۱ م)

(۸) طب عربى Arabian Medicine (۱۹۲۰)



در سطر بالا وپائین تصویر بخط کوفی نوشته شده است : «المولی المعظم الامام الاعظم نصیر الملة والدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی اطال الله بقاه . » اصل این تصویر که در ایام حیوة خواجه رسم شده از کتابخانهٔ ملی ملك وباجازهٔ اولیاء آن کتابخانهٔ گرانبها در اینجا طبع گردید.

کتاب نخستین

ملوك ایلخانی ایران

از مرگ هلاکو تا انقراض سلسلهٔ ایلخانیان

۶۶۳ـ۷۳۷ ه .

۱۲۶۵ـ۱۳۳۷ م .

فصل اول

ایلخانان مغول در ایران

هر چند برای محصل تاریخ مطالعه و تحقیق هر دوره از ادوار تاریخ ملل کم و بیش جالب توجه میباشد و یا آنکه میتواند در حد تصور و بقدر ذوق خود آنرا جالب توجه قرار دهد، لکن در تاریخ بسیاری از اقوام و امم اوقات معینی وجود دارد که بیش از دیگر اوقات مهم و در انهدام و یا تجدید حیات آنها مؤثر بوده. و هر مرد دانشمند باید که بدان معرفتی داشته باشد.

ایران بعلل جغرافیائی و نژادی در تاریخ خود سهمی فراوان از اینگونه ادوار مهمه دارد. نظری به نقشهٔ جغرافیائی کافی است که خواننده را بیاد آورد که این سر زمین متمدن و کهن سال که از کنار **دریای خزر** تا ساحل **خلیج فارس** امتداد یافته همواره مابین **اروپا** و **آسیای صغیر** از یکسو، و **آسیای مرکزی وشرقی** از سوی دیگر، بمنزلهٔ پلی بوده است که بر فراز آن پل از دیر باز طوائف مهاجم شرق و غرب بقصد جهانگیری عبور کرده‌اند. از این رو مواقع خاصی که تاریخ **ایران** بتاریخ عالم مرتبط میشود، بقرار ذیل است:

(۱) حملهٔ ایرانیان به **یونان** در زمان سلاطین **هخامنشی** - درقرن پنجم قبل از میلاد.

(۲) حملهٔ **اسکندر** **بایران و هندوستان** - درقرن چهارم قبل از میلاد، که در پی آن سلسلهٔ **هخامنشی** منقرض و ایران در طول مدت پنج قرن و نیم از عداد دول معظمهٔ عالم خارج گردید.

(۳) تجدید حیات پادشاهی **ایران** بدست شاهان ساسانی - درقرن سوم و جنگهای متوالی ایشان با رومیها درقرن چهارم میلادی و بعد از آن.

(٤) حملهٔ **عرب** - درقرن هفتم که مابین مردمی گمنام و صحرانشین

جنبش مذهبی بسیار نیرومندی بوجود آورد و پس از سالی چند لوای اسلام‌را ازاعماق **عربستان** غرباً تا **اسپانیا**،وشرقاً تاسواحل‌رود**جیحون** و **سند** نصب کرد.

(٥) حملهٔ **مغول** و**تاتار** ـ درقرن سیزدهم که‌درقسمت عمده‌ای از **آسیا** وجنوب شرقی **اروپا** تأثیرات‌فراوان داشت وبحقیقت میتوان آنرا یکی از ناگوارترین مصائب وارده برنژاد بشری دانست.

(٦) حملهٔ **تاتار** یا یورشهای تیموری (**امیر تیمور گورگان**) ـ در قسمت‌آخر قرن‌چهاردهم.

(٧) جنگهای متوالی**ایران** و **عثمانی** ـ درقرون‌شانزدهم‌وهفدهم که‌درنظراروپا **ایران** را عظمت واهمیتی‌دیگرداد وآن مملکت رایکی از موانع مهمه دربرابر جهانگیری ترکها دانستند وملل غربی باشوقی تمام سعی میکردندکه با ایران طرح دوستی بریزند.

دربین این‌هفت دورهٔ مهم تاریخی‌درتاریخ **ایران** چهارمی‌وپنجمی ازهمه مهمتر و دارای آثار عمیقتر میباشد.

مقایسهٔ حملهٔ‌عرب باتاخت‌وتازمغول

حملهٔ **عرب**باحملهٔ **مغول** ازهرحیث کاملا مباین و مغایراست، جز از یك جهت. عربها ازجنوب غربی **بایران** حمله ور شدند، ومغولها از شمال شرقی.

عربها رااروح باحرارت ایمان وشوق عقیدهٔ مذهبی محرك بود، ومغولها را شهوت مملکت ستانی وخونریزی وغارت هدایت میکرد.

عربهابجای‌تمدنی که معدوم کردند،فرهنگ‌ونظام‌جدیدی‌آوردند. ولی مغولها جزفنا ونابودی اثری باقی نگذاشتند. بعبارت دیگرمغولها آدم‌کشانی بودندفتاك ومکار وغارتگر. ولی‌اعراب حتی باقرار دشمنان اسپانیائی خود مردمانی بودند شجاع و با فتوت.

اما وجه مشابهتی که این دو قوم مهاجم بایکدیگر داشتند، همانا حس تحقیری بود که ظاهر مفلوك وساز و برگ ناچیز آنها درنظر حریفان کامل السلاح ومجهز خود، قبل از آنکه هنر آنانرا بیازمایند، ایجاد میکرد. این نکته بنحو احسن در تاریخ عربی دلکشی که موسوم به« **الفخری**» است[1] ذکر شده است. کتاب مذکور درحدود ۱۳۰۰م، قریب پنجاه سال بعد، از سقوط **بغداد** وانقراض خلافت عباسی، تالیف گردیده. دراین کتاب نخست فتوحات **عرب** را ذکر میکند و طعن وتسخر بزرگان وامرای **ایران** را بشمشیرهای شکسته ونیزه‌های باریك و اسبهای حقیر اعراب حکایت مینماید؛ آنگاه بمناسبت مقام، سرگذشت یکی ازسرداران اسلام راکه درمغرب **بغداد**، درواقعهٔ سقوط آن شهر بزرگ، بسال ٦٥٦هـ، بجنگ **مغول** رفته بود حکایت کرده، میگوید که چگونه درمیدان مبارزه ازصف لشکر **مغول** مردی بیرون آمد، براسبی درکوچکی وحقارت دراز گوشی سوار، شمشیری کوتاه وناچیز چون سوزنی در دست، و هیچگونه زره واسلحهٔ دیگر برتن نداشت؛ چنانکه هرکس او را میدید ازخنده خودداری نمیتوانست کرد. با اینهمه روز بپایان نرسیده بود که شاهد

---

۱) آنچه مؤلف ازقول کتاب «الفخری فی الاداب السلطانیة والدول الاسلامیة» تألیف محمد بن علی بن طباطبا المعروف بابن الطقطقی باختصار گفته است، از آن کتاب بعینه نقل میشود: «وحین وردا الخبر الی العجم بوصول **سعد** بالجیش قدموا اله **رستم** فی ثلاثین الف مقاتل، وکان جیش العرب من سبعة آلاف الی ثمانیة آلاف، ثم اجتمع الیهم بعدذلك ناس، فالتقوا، فکان العجم یضحکون من نبل العرب ویشبهونها بالمغازل، وهیهناموضع حکایة تناسب ذلك لا بأس بایرادها: حدثنی فلك الدین محمد بن ایدمر، قال: کنت فی عسکر الدویدار الصغیر، لماخرج الی لقاء التتر بالجانب الغربی من مدینة السلام فی واقعتها العظمی سنة ست و خمسین وستمائة. قال: فالتقینا بنهر بشیر من اعمال دجیل، فکان الفارس منا یخرج الی المبارزة و تحته فرس عربی وعلیه سلاح تام، کانه وفرسه الجبل العظیم؛ ثم یخرج الیه من المغول فارس، تحته فرس کانه حمار، وفی یده رمح کانه المغزل، ولیس علیه کسوة ولاسلاح فیضحك منه کل من رآه. ثم ماتم النهار حتی کانت لهم الکرة، فکسرونا کسرة عظیمة، کانت مفتاح الشر، ثم کان من الامر ماکان». رجوع شود به کتاب «الفخری» طبع مصر صفحهٔ ٥٧.

فتح نصیب همان بی سر و پایان شد و لشکر بغداد بشکست و کلید شهر بدست آنها افتاد، وشد آنچه شد.

در وصف اهمیت تاریخی و همچنین در شرح وحشت و انقلاب مدهشی که هجوم این وحشیان از بیابانهای **مغولستان و ترکستان و ماوراءالنهر** در نیمهٔ اول قرن سیزدهم ایجاد نمود، هیچگونه مبالغه‌ای نیست. انقراض خاندان خلافت عربی (بنی عباس) و درهم شکستن سلطنت اسلام و پدید آمدن تقسیمات سیاسی جدید در **آسیای غربی** و رانده شدن ترکهای عثمانی **بآسیای صغیر** وسپس بداخلهٔ **اروپا** و تعویق تمدن و ترقی **روسیه**، وغیرمستقیم تأخیر رنسانس همه از آثار و نتایج این هجوم شوم بود.

حالت هولناك و آثار باقیهٔ حملهٔ مغول

نسبت بوحشت و اضطراب عمومی که از اعمال سبعانهٔ این قوم تاتاری بظهور رسید، **د هسن** D'Ohsson مورخ در کتاب تاریخ نفیس خود موسوم به «Histoire des Mongols» نکتهٔ دقیقی را متعرض شده است. میگوید: شاید ما باطناً مورخین شرقی را در وصف وقایع حملهٔ مغول بمبالغه و اغراق متهم مینمودیم، هرگاه بیانات ایشان کاملا با شهادت مستقیم مورخین غربی موافق نمی‌افتاد [۱]. آنها نیز رفتار مغولها را در جنوب شرقی **اروپا** بعینه مانند مورخین شرقی حکایت نموده و یورش آنها را نه فقط **بروسیه ولهستان ومجارستان** بلکه تا داخلهٔ **سیلیزیا و مراویا و دالماسیا** همه ذکر کرده‌اند، تا آنجا که در جنگ هولناك **لیگنیتز** Liegnitz (نهم آوریل ۱۲۴۱م.) اردوی بزرگی

۱) جلد اول تاریخ مذکور، صفحهٔ ۷، عبارت آن اینست: ـ

«On croirait que l'histoire a exagéré leur atrocité si les annales de tous les pays n'etaint d'accord sur ce point.»

مرکب از سی هزار نفر آلمانی و اطریشی و مجارستانی و لهستانی که در تحت فرماندهی **هنری** ملقب به **متقی** (Henry the Pious) دوك **سیلزی** تجهیز شده بود، در برابر لشکر مغول درهم شکست. تقریباً دوسال قبل از آن تاریخ وحشت و اضطرابی که از این قوم خونخوار در **اروپای غربی** پدید شده بود بقدری عظیم بود که سالنامه نویس آن زمان **ماتیو پاریس** Matthew Paris[۱] که در **سنت البان** St. Albans تألیف نموده، در ذیل وقایع سال ۱۲۳۸ م. مینویسد که: از ترس مغولها ماهیگیران **گات لند** Gothland و **فریز لند** Friesland جرأت نمیکردند از دریای شمال عبور کرده در **یارموث** Yarmouth بصید ماهی مشغول شوند، و در نتیجه در آن سال ماهی « هرینگ » بقدری در انگلستان فراوان و ارزان شد که چهل یا پنجاه عدد از آنرا بیك مسکوك نقره حتی در نواحی دور از ساحل خرید و فروش میکردند. در همان سال یك هیأت نمایندگی بسفارت ازطرف **اسمعیلیه** یا فدائیان **الموت** به **فرانسه** و **انگلستان** آمد، و از دول فرنگ علیه این دشمنان سهمناك استمداد کرد. ولی این سفارت در دربارهای **اروپا** خوب پذیرفته نشد. اسقف **وینچستر**[۲] وقتی که این تقاضا راشنید، جواب داد: « باید گذاشت این سگها یکدیگر را بیلعند و بکلی نیست ونابود بشوند، تا آنوقت ما برفراز خرابهای دیار آنها شالدهٔ کلیسیای مقدس را بنا گذاریم، آنگاه سراسر جهان دارای یك شبان و یك گله خواهد شد. »

سخنی چند از ماتیو پاریس از روایاتیکه مورخین اسلامی مانند **ابن اثیر** و **یاقوت** وسایر معاصرین مغول ذکر کرده‌اند، در جلد دوم این کتاب

---

۱) ماتیو پاریس کشیش « بنه دیکتن» انگلیسی مورخ سالنامهٔ بزرگ انگلیس متوفی بسال ۱۲۵۹ م.

۲) The Bishop of Winchester

مقداری نقل شده [۱] تکرار آن در اینجا ضرورت ندارد؛ لیکن آنقدر بیفایده نیست که کلمات ایشان را با سخنان **ماتیو پاریس** که در باب مغولها گفته است، تطبیق نمائیم. این مورخ بدلائلی که ذکر کرده، این طایفه را بنا بر یك اشتقاق لغوی عامیانه بطبقات جهنم مربوط دانسته، چه در **اروپا** بنام تارتار Tartars معروف شده بودند. ازینرو در ذیل وقایع سال ۱۲۴۰ چنین مینویسد [۲]:

«از آنجا که شادمانی انسان فانی است و دوام و بقائی ندارد و سعادت دنیوی بدون محن و آلام مدت زمانی نپاید؛ در این سال قومی مکروه و ناپسند و شیطانی، بنام اردوی بیشمار تارتار از سرزمین کوهستانی خویش بخارج حمله ور شده، صخره های صمای (جبال قفقاز) را سوراخ نموده، و مانند شیاطین وعفاریت (تارتاروس) (۳) بدنیا هجوم آوردند و از همین سبب بدرستی آنها را تارتار یا تارتاریان باید نامید. آنان روی زمین را مانند ملخ فرا گرفته و بممالك شرقی «اروپا» انواع بدبختیهای هولناك وارد آوردند. و آنجا را بخون و آتش کشیدند. بعد از آنکه از سرزمین مسلمانان عبور کرده شهرهای آنها را با خاك یکسان ساختند، جنگلها را بریده قلاع را واژگون کرده تاکها را کنده باغستانها را ویران و شهری و دهقان را بقتل رسانیدند. هرگاه اتفاقاً بینوائی ازدم شمشیر آنها جان بسلامت میبرد، اسیر گشته وبپست ترین درجات بندگی درمی آمد؛ واو رادرصف اول بجنگ برادران وهمسایگان خود میگماشتند. این قوم حتی آنهارا که ازجنگ قصور کرده یا بامید نجات پنهان شده بودند، جستجو نموده هلاك میساختند. اگر کسی برای ایشان دلیرانه جنگ می کرد، لشکری را می شکست، یافتحی بزرگ مینمود، درپاداش کلمهٔ شکرانه نمی شنید. وخلاصه آنکه بااسیران خود مانند حیوانات و چارپایان سلوك میکردند، چه ایشان نه انسان بلکه حیواناتی سبع ودرنده وعفاریتی بصورت آدمیان هستند که بخون تشنه واز گوشت انسان وحیوان غذاساخته، لباسشان چرم گاو است که با لوحهای آهن مستور شده. مردمانی کوتاه و کلفت، قوی، خستگی ناپذیر وغیرمغلوب که پشتهای خودرا عریان ساخته سینه های خودرا بازره پوشانیده اند. خون ابناء نوع خودرا بالذت وخرسندی می آشامند، بااسبهای بزرگ وقوی که شاخه ها بلکه درختها را میخورند؛ وچون راکبین آنها کوتاه اندام هستند، باید بکمك نردبان برآنها سوار شوند. این طایفه هیچ قانون وقاعدهٔ انسانی ندارند، راحت وآسایش نمیشناسند، ازشیروخرس خونخوارترند. قایقهائی دارند که ازچرم گاو ساخته شده، ده یا دوازده نفراز آنها مالك یك قایق هستند.

۱) رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران تألیف پرفسور براون، جلد دوم صفحهٔ ۴۲۶
۲) جلد چهارم صفحات ۷۶ و ۷۸ درمقدمهٔ سلسلهٔ دوم مطبوعات Hakluyt society لندن، ۱۹۰۰
۳) Tartarus

بدقایق شناوری وملاحی آگاهند، بطوریکه ازبزرگترین وسریعترین شطوط بدون بیم وباك عبورمینمایند.

هروقت خون بدست آنهـا نیفتد، آب گل آلود میآشامند. هر یك شمشیری یکدم و خنجرهای متعدد دارند. تیراندازانی قابل و بیمثل‌هستند و پیروجوان وزن و مرد در برابرشان یکسان است. هیچ لغتی غیر از زبان خود نمیدانند و بلغات ایشان هیچکس دانا نیست ؛ چه تاکنون هیچ کس بسرزمین ایشان راه نداشته و نه ایشان بجای دیگرمسافرت کرده‌اند ، و ازاینرو به عادات واشخاص ایشان‌درجامعهٔ عمومی انسان هیچگونه‌معرفت وشناسائی نیست. باگلهٔ گوسفندان،وزنان‌خودکه‌مانند مردان‌جنگ‌آوری آموخته‌اند، دراطراف‌واکناف‌جهان متفرق‌شده‌واینك بسرعت برق بحدود وثغور ممالك مسیحی‌حمله‌ور گشته بخون‌آشامی وخونریزی‌پرداخته‌اند،ودر دلهاهول ووحشت بی‌مانندی‌ایجاد کرده‌اند. بهمین دلائل بودکه مسلمانان خواستند با مسیحیان همداستان ومتحد شوند، بامیدآنکه با قوای متحدهٔ خود در برابر آن عفریتان مقاومت کنند.»

قدیمترین سفارت اروپائی بدربار مغول

بجای‌آنکه‌این اتحاد انجام گیرد، امراء و پیشوایان‌عالم مسیحیت براین عقیده شدندکه ازوجود مغولها باید استفاده کرده بدست آنان مسلمانان را نابود سازند ، تا بدین وسیله کشمکش طولانی بین این دوملت که جنگهای‌صلیبی‌ازمظاهرعمدهٔ آن بود، خاتمه قطعی پذیرد . ازین روباب ارتباط مابین‌اروپای غربی و **قراقروم** پایتخت‌دور دست ومهمان نانوازمغولستان افتتاح گردید ومراسلاتی‌تبادل‌شد وسفرا بنای‌آمد ورفت راگذاشتند .

بعضی‌ازراهبهای‌متعصب،مانند:**ژان‌پیان‌دوکارپین**[1] و**ویلیام اف‌ـ ربروك**[2] باکمال جرأت وجسارت تن بانواع شدائد و مخاطرات داده راه طولانی‌وپرزحمت مابین**مغولستان**و**اروپا**رادرپیش گرفتندوخشونت

---

۱) John of Pian de Carpine

۲) William of Rubruck

ونخوت مغولهارا برای اداء رسالتی که بآنها واگذار شده بود، برخویش هموار ساختند.

راهب اولی که مکتوبی از پاپ بتاریخ نهم مارس ۱۲۴۵م. حامل بود، در پائیز ۱۲۴۷م. به **لیون** مراجعت نمود. یعنی دوسال‌ونیم مسافرت او بطول انجامید، ویك جواب کتبی از خان **مغولستان**، **کیوك خان**، بعنوان پاپ همراه آورد.

دومی مسافرت خود را ازسنین ۶۵۰هـ./ـ۱۲۵۳م. آغاز کرد ومدت هشت‌ماه‌ازژانویه‌تااوت۱۲۵۴رادر اردو و پایتخت **منکوخان** بسر آورد، وچندین دفعه با اومکالمه ومواجهه داشت. هردومسافر ازسفرهای پرحادثه و پرمشقت خود سرگذشتهائی بجای گذاشته اند که اخیراً **انجمن هاکلویت** [1] آنهارا ترجمه نموده و در دسترس خوانندگان انگلیسی گذارده‌است؛ و سفرنامهٔ راهب دومی، یعنی **ویلیام ربروك**، مخصوصاً دارای ارزش زیاد واستفادهٔ بسیار است.

آن هردوتن از دربارخان مغولی تصویری نمایان نقش کرده واز رسوم و عادات مغولان وتحفه‌هاوارمغانهای باشکوه که سفراء وایلچیان متعدد سلاطین خارجه یاملل مغلوبه بدربار خان تقدیم مینمودند، وهمچنین از افراط در اکل وشرب که رسمی متداول بوده-(وچنانکه خواهیم دیددربار **تیمور** هم در ۱۵۰سال بعد بهمین صفات موصوف بوده‌است.)-حکایتها نوشته‌اند. ونیز ازدحام بسیار از مسافرین ملل مختلفه راکه درمیان آنها علاوه برملل آسیائی، طوائف روسی و گرجی و مجارستانی وروتنی [2] وحتی فرانسوی یافت میشدند، ذکر کرده‌اند.

---

۱) Hakluyt Society سلسلهٔ سوم جلد چهارم، طبع لندن، ۱۹۰۰

۲) روتنی نام قومی از نژاد اسلاواست که در خاك گالیشی ولیتوانی و مجارستان سکنی داشته‌اند.

بعضی از آنها ده یا بیست بلکه سی سال بوده است که در میان مغولها بسر برده وزبان ایشان را آموخته، وحاضر ومایل بوده اند که این سفرا ومبلغین را از تمام امور مطلع سازند و برای آنها مانند دیلماج[۱] باشند.

مسألهٔ زبان بطوریکه ازمراسلهٔ جوابیهٔ به پاپ معلوم میشود، یکی ازمسائل مشکل بوده است. مغولها سؤال میکرده اند: آیا نزد پاپ کسی یافت میشود که خط وزبان روتنی (۲) یا اسلامی یا مغولی بداند؟ لکن راهب مذکور بهتر آن دیده بود کـه مکتوب را بزبان مغولی بنویسند و ازروی دقت برای او ترجمه وتفسیر نمایند؛ تا آنکه خود او آنرا به لاتین ترجمه کرده واصل وترجمه را هر دوهمراه ببرد. خان مغولی میل کرده بود که همراه **جان راهب** ایلچیانی ازخود به **اروپا** گسیل دارد؛ ولی راهب مذکور به پنج دلیل که سه دلیل آن ذیلا ذکرمیشود، باین امر راضی نشده بود:

اول آنکه ترسیده بود مبادا سفراء مغول جنگها ومخاصمات مابین مسیحیان را دیده و تشویق شوند که بر آنها بتازند.

دوم آنکه مبادا جاسوسی نمایند.

سوم آنکه چون ملل اروپا غالباً مردمانی تندخو ومتکبر هستند، شاید بر آنها صدمه وایذائی وارد شود. ـ و این عادت مغولهاست که بـا کسانی که سفراء آنها رامیکشند، هیچوقت صلح نمی کنند؛ مگروقتی که انتقام خون آنهارا گرفته باشند.

عاقبت **جان راهب** با همراهان خود بشهر **کیف** باز آمده و در

---

۱) لغت دیلماج که ازاصل ترکی ومغولی است ولغت دلماش Dolmetsch آلمانی هردو بمعنی مترجم است، ومسیو لئون کاهن Léon Cahun در کتاب خود موسوم به: «مقدمهٔ تاریخ آسیا» اشاره کرده است باین که لغت آلمانی فوق ازلغت دیلماج ترکی یا مغولی گرفته شده.

بی‌مناسبت نیست گفته شود که لغت عربی ترجمان نیزازلغت فارسی «ترزبان» اشتقاق یافته. رجوع شود بفرهنگ سروری.

۲) رجوع شود بحاشیهٔ صفحهٔ قبل

آنجا مثل کسی که از مرگ نجات یافته باشد، در سر تا سر **روسیه** و **لهستان** و **بوهمیا** هر جا که عبور کرده است، مردم او را تهنیت و تبریك میگفته‌اند.

روابط سیاسی مغولها با اروپا

تاریخ هیأتهای دیپلوماتیك که ما بین **اروپا** و **مغولستان** در طول دو قرن سیزدهم و چهاردهم مسیحی رفت و آمد میکرد، بطور قابل تحسینی در دو جلد کتاب کلاسیك **ابل رموسات** Abel-Rémusat [۱] وصف شده، از نه فقره مراسلهٔ مغولی که بتوسط سفراء مختلف در اوقات مختلفه بدربار فرانسه گسیل داشته‌اند، بعضی نمونها در آن کتاب آمده؛ همچنین عین نوشتجات بطبع رسیده، ودر بعضی موارد ترجمهٔ لاتینی یا فرانسوی آنها را نیز منضم بآن کرده است. اصل مراسلات مزبور که بعضی از آنها در طومار های مخصوص بطول شش پا نگاشته‌اند، هنوز در «آرشیو» **پاریس** موجود است وملاحظه میتوان کرد. لهجهٔ پر نخوت وغرور این نوشتجات خیلی قابل دقت است. همچنین دریك ترجمهٔ لاتینی [۲] از نامه‌ای که **باکو نویان** بپاپ

---

۱) Mémoires sur les Rélations Poltitiques des perinces Chrétiens, et particulièrement les Rois de Frsnce ‘ avee les Empereurs Mongols.

۲) Si vultis super terram vestram, aquam et patrimonium sedere, oportet ut, tu Papa, in propriâ Personâ ad nos venias, et ad eum qui faciem totius terrae continet accedas. Et si tu præceptum Dei stabile et illius qui faciem totius terrae continet non audieris, illud nosnescimus Deus scit.

Mémoires de l‘Académie Royale des Inscriptions et Belles-Lettres.> طبع ۱۸۲۱ - ۱۸۲۲

ترجمهٔ فارسی این عبارت چنین است: «هرگاه میخواهی صاحب بر و بحر و ملك خود باشی، باید که تو ای پاپ بشخص خود نزد ما بیائی و بآن کسیکه روی زمین را در تصرف آورده تسلیم شوی و اگر باعلام الهی و آن کسیکه روی زمین را در تحت تصرف دارد، گوش نکنی؛ خدا داند و ما خود ندانیم (که چه واقع خواهد شد)».



دربار **باطوخان** نوادهٔ **چنگیز**
(بنقل ازیك نسخهٔ خطی کهنسال جامع التواریخ کتابخانهٔ ملی فرانسه)

ص۱۲

نگاشته است و بلانینی ترجمه شده، یك جملهٔ تهدید آمیز مخصوص موجود است که **جوینی** مورخ ایرانی نیز بهمان عبارت اشاره میکند.[۱]

جوینی میگوید که: پادشاهان مغول برخلاف دیگر سلاطین و جهانگشایان هیچگاه بتهدیدات لفظی شدید نپرداخته، وقتی دشمن را بتسلیم و اطاعت دعوت میکردند، منتها تهدیدی که با آنها مینمودند، همینقدر بود که مینوشتند: «اگر مطیع و منقاد نشوی، ما آنرا چه دانیم، خدای قدیم داند!» چه هرگاه درمقابل مغولها مقاومتی میشد یا اگرهم نمیشد، بلاشبهه آنچه که روی میداد، برهمه معلوم بود که: «هر کجا پادشاهی بود یا صاحب طرفی یا امین شهری، که بخلاف پیش آمد، اورا با اهل و بطانه، خویش و بیگانه، ناچیز کردند؛ بحدی که هر کجا صد هزار خلق بود، بی مبالغت صد کس نماند؛ ومصداق این دعوی شرح احوال شهرهاست که هریك بوقت وموضع خویش ثبت شده است.[۲]»

سفراء مغول در دربار ادوارد دوم در شهر نارتمپون در سال ۱۳۰۷ م.

معلوم نیست که ازاینگونه مراسلات و نامه‌ها در میان اوراق تاریخی **انگلستان** چیزی موجود باشد؛ لکن آنچه مسلم است این است که در سال ۱۳۰۷ مسیحی اندکی بعد ازوفات **ادوارد اول** دو سفیر و ایلچی که نام آنها را **املاخ** Mamlakh و **تومان** Túmán (۳) ثبت کرده‌اند، نامه‌هائی بعنوان **ادوارد اول** از پادشاه مغول بشهر **نارتمپتون** آورده وجواب آنهارا از **ادوارد دوم** بلغت لاتینی در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۳۰۷ گرفته و باز گشته‌اند.

---

۱) جهانگشا، طبع گیب جلداول، ص ۱۸

۲) جهانگشا، طبع گیب جلداول، ص ۱۷

۳) در جای دیگر توماس ایلداکی Thomas Ildaci یا ایولدوت چی Iouldoutchi ثبت شده است.

مقصود عمده از اعزام این ایلچیان در این دفعه و دفعات سابق همه آن بوده است که اتحادی مابین مغولها و ملل اروپائی ایجاد نمایند، تا هر دو علیه مسلمانان و مخصوصاً ملوک **مصر** باتفاق اقدام کنند.

برای حصول این مقصود مغولهای محیل دائماً خود را حاضر برای قبول دیانت مسیح جلوه میداده اند، و این حیله خیلی زود مؤثر میافتاده زیرا که در آن تاریخ عقیده‌ای در **اروپا** رواج داشته است که در اواسط **آسیای مرکزی** یا **آسیای شرقی** امپراطوری عیسوی بزرگی وجود دارد موسوم به **پرستر جان** Prester John و میتوان این امپراطوری تصوری را همان **اونک خان** پادشاه کارئتی [۱] تشخیص داد [۲] که با مغولها قرابت داشته، و **چنگیزخان** را در ابتدای عهد خود با آنها مناسبات نزدیک بوده، و دعاة نسطوری آنها را بدیانت مسیح تبلیغ نموده بودند. لیکن حقیقت امر آن بود که لااقل ده سال قبل از آنکه سفراء سابق الذکر بدربار **ادوارد دوم** برسند، مذهب رسمی **مغولان ایران** اسلام بوده‌است.

منابع فراوان و ممتاز تاریخ مغول

منابع شرقی تاریخ عصر مغول بوجه خاصی بسیار فراوان میباشد و مشتمل است بر: اولاً ـ تاریخ سالنمای بزرگ **ابن اثیر** «کامل التواریخ» که

---

۱) Karits یا Kerà' its

۲) ابوالفرج ابن العبری این معنی را توضیح داده میگوید: «وفیها وهی سنة الف وخمسمائة واربع عشرة لاسکندری کان ابتداء دولة المغول وذلك ان فی هذا الزمان کان المستولی علی قبائل الترك المشارقه اونك خان وهو المسمی ملك یوحنا من القبیلة التی یقال لها کریت وهی طائفة تدین بدین النصرانیه ..... الی آخره». اونك خان بعدها بیوحنا مبدل شده‌است.

تا سال ٦٢٨ هجری یا ۱۲۳۱ مسیحی امتداد یافته [۱] ثانیاً ـ کتاب **شهاب الدین نسوی** که درشرح حال خواجهٔ خود، **جلال الدین منکبرنی** شاه‌زادهٔ جنگاور **خوارزم**، نگاشته ومحاربات وزدوخوردهای شجاعانهٔ اورا با منقرض کنندهٔ خانواده وسلطنت او، یعنی **چنگیزخان**، شرح داده است. [۲] ثالثاً ـ تاریخ **ابوالفرج ابن العبری** که تاریخ عربی خودرا تا سنهٔ **٦٨۴ ه./ ۱۳۸۴ م**. تألیف کرده، یعنی این مورخ مسیحی تادوسال قبل ازوفات خودرا نگاشته است. [۳] (تاریخ دیگری هم بزبان سریانی دارد.) رابعاً ـ **یاقوت**، جغرافی‌دان معروف که درجلد سابق ازاو سخن گفته شد و پاره‌ای از سخنان او را نقل نمودیم. [۴]

ما ازسه تاریخ فارسی آن عصر که عبارتست از: تاریخ **جهانگشای جوینی** و **تاریخ وصاف** و **جامع التواریخ**، درفصل دوم این کتاب مفصلا بحث خواهیم کرد. لیکن بسیارجای تأسف است، که در آنمیان **جامع‌التواریخ** که ازهمه بهتر ومفصل‌تر وپرقیمت تراست هنوزقسمت عمدهٔ آن

---

۱) تاریخ الکامل. تألیف ابوالحسن عزالدین بن الاثیرالجزری، مشتمل بر تاریخ جهان از ابتدا تاسال ٦۲۸ ه. چاپ لندن، ۱۳ مجلد، ۱۸۷۴ م. وچاپ مصر، بولاق ۱۲۹۰ ه.

۲) سیرة السلطان جلال الدین منکبرنی ـ تألیف شهاب الدین محمد بن احمد النسوی کاتب سلطان مذکور. متن این کتاب بضمیمهٔ ترجمهٔ فرانسوی آن در پاریس بسال ۱۸۰۱ چاپ شده. بزبان فارسی نیز قدیماً وحدیثاً این کتاب راترجمه کرده‌اند.

۳) تاریخ مختصرالدول ـ تألیف ابوالفرج بن هرون الملطی معروف با بن العبری «Bar-Hebraeus» متولد ٦۲۳ متوفی ٦۸۵ ه. این کتاب در ۱٦٦۳ در آکسفورد ودر ۱۸۹۰ در بیروت بطبع رسیده است.

۴) معجم البلدان ـ تألیف ابوعبدالله یاقوت الرومی الحموی، متولد ۵۷۵، متوفی ٦۲٦ ه. این کتاب که درسال ٦۲۱ ه. تألیف آن خاتمه یافته درسال ۱۸٦٦ م. درلایپزیک ودر ۱۳۲۳ ه. درمصر چاپ شده.

بطبع نرسیده ودردسترس نیست .[١]

مورخین اروپائی دورهٔ مغول

ازسه کتاب تاریخ بسیار معروف اروپائی که دربارهٔ دورهٔ مغول تألیف شده وهر کدام ازجهتی خاص رجحانی دارد، لازم است دراینجا چند کلمه بگوئیم : اول کتاب تاریخ قابل تحسین **بارون دهسن** Baron d'Ohsson میباشد، بنام « **تاریخ مغول ازچنگیز تا تیمور**- « Histoire des Mongols , depuis Tchinguiz Khan Jusqu'à Timour Bey, ou Tamerlan » این کتابی است ارجمند، مشتمل بربیانات واضح وروشن که براساس تحقیق علمی عمیق بناشده .[٢]

همانطور که هر کس این قسمت ازتاریخ را مطالعه کند تشخیص میدهد ، این مورخ نیزاهمیت عظیم ونتایج بعیدهٔ حمله مغول رابخوبی تشخیص داده وآنهارا قومی منفورونا پسنددانسته میگوید: «حکومت مغول عبارت بود ازغلبهٔ فساد، که شرافت ونجابت انحطاطی عظیم حاصل کرد وفاسدترین اشخاص خدمت این وحشی صفتان خونخواررا قبول میکردند ودرازاء قساوت وخیانت وظلم باابناء وطن خود عزت ودولت واقتدارحاصل مینمودند . تاریخ مغول اگرچه ازقبایح اعمال وحشیانه مملو است ومناظر بسیار فجیعی را نشان میدهد ، لیکن چون کاملا مربوط بچندین امپراطوری است، برای اینکه کاملا برحوادث عظیمهٔ جهان در دوقرن سیزدهم وچهاردهم اطلاع پیداکنم، دانستن آن ضرورت دارد. (٣)

تاریخ سرهنری هوارت

دومین تاریخ اروپائی ازلحاظ زمان کتاب تاریخ **سر هنری هوارت** میباشد که در چهار جلد ضخیم بنام «**تاریخ مغول** History of The Mongols» تألیف نموده است. نظر اودربارهٔ تاتارها اندکی بانظر **دهسن** اختلاف دارد، زیرا او

١) مرحوم برون متعرض شده است که مقالهٔ مشروحی در بارهٔ این کتاب نگاشته و طرحی برای طبع مجموع کامل آن پیشنهاد نموده وآن مقاله در ژورنال آسیائی مجلد١، ١٩٠٨ مندرج میباشد .

٢) این کتاب درچهارمجلد درلاهه وآمستردام چاپ شده در ٤ -١٨٣٣

٣) رجوع شود بتاریخ، مغول تألیف دهسن D'Ohsson جلداول .

این قوم را نژادی سخت وزحمت‌کش بنظر آورده که : در مهد احتیاجات وشدائد متولدشده‌اند وخون آنها با آهن آمیخته و بافولاد عجین گشته است، گویا آنهارا برای آن موقع آفریده بودند که بمالل راحت پرست وعیاش حمله کرده آنها را نابود سازند وصنایع وفرهنگ آنهارا که درپناه تمول ومحیط عیش و نوش نشوونما نموده بود، درخاك وخاکستر مدفون کنند ؛ وبهشت سعادت بشری راکه با زحمت ورنج بدست آمده بود، تبدیل به بیابانی ریگزار نمایند. بعینه مانند طاعون یاقحطی، مغولها اساساً آلت وابزار فناوزوال جامعهٔ بشری بوده‌اند . حکایت اعمال ایشان اگرچه سراسر دردناك و غم‌انگیزاست، معهذا اگر بخواهیم سیر عظیم ترقی بشررا بدانیم، باید آنرا بدرستی مطالعه کنیم. (۱)

این مؤلف اسامی ملل دیگری را ذکرمیکندکه آنهاهم درمحیطی متعالی‌ولی آمیخته بتجمل‌وکامرانی‌زندگی‌میکرده‌اند وسرانجام تمدن آنها درهم شکسته ودرقالب جدیدی درآمده است. و مینویسد :

« سرنوشت مللی‌هم‌که‌دربرابر شمشیرمغولها مغلوب شدند، تاحدی بهمین منوال بوده‌است . عزت وسعادت آنها همه ظاهری ومیان تهی، عظمت ایشان غالباً صوری‌وبی اساس ، ابدان مریض آنها محتاج بدوای عاجل ؛ و غش و صرعی که برجامعهٔ آنهامستولی بود، تنها بوسیلهٔ فصد وخونریزی علاج پذیرمیشد. ضرورت داشت که شهرهای آنها سرنگون شود وجای آن بیابان خشك گردد و در رگهای سکنهٔ آنهاازخون تازه و پاك مردمان بیابانی تزریق کنند .» (۲)

همان‌نویسنده باقضاوتی دقیق شرح میدهد که‌چگونه‌درنتیجهٔ‌هجوم‌وفتح مغول‌ملل‌بعیده شرق‌وغرب‌عالم که‌ازهمدیگرهزارها فرسخ‌فاصله‌داشتند، بایکدیگر آمیخته‌وباهم‌نزدیك‌شدند، وبالاخره‌نتیجه میگیرد ومیگوید:

« من‌هیچ‌تردیدندارم‌که فن‌چاپ واختراع‌قطب‌نما واکتشاف اسلحهٔ گرم‌و- مقدارزیادی ازجزئیات حیات اجتماعی دراروپا بوجودنیامد، مگردرتحت تأثیرونفوذ مغولها وآنهابودندکه بسیاری‌ازاختراعات را ازاقصای شرق بارو پا منتقل‌ساختند.

تاریخ لئون کاهون

سومین کتابی که‌دراین‌باب‌قابل‌ملاحظه‌است،مخصوصاً ازحیث نفوذ وتأثیر آن درکشورترکیه وظهورنهضت **ینی توران** (۳) یا جنبش **پان‌تورانیزم** ، اگرچه از

---

۱) رجوع شود بتاریخ مغول سرهنری هوارث Sir Henry Howorth قسمت اول، ص x . طبع ۱۸۸۸م . لندن

۲) همان کتاب ص، 11

۳) Yeni-Túrán.

لحاظ سیاسی نمیتوان آنرا بسیار تمجید وستایش نمود ، همانا کتاب تاریخ مسیو لئون کاهون Léon Cahun میباشد. وآن موسوم است به: «مقدمه بر تاریخ آسیا، مشتمل بر تاریخ ترکان ومغولان از آغاز تا سال ۱۴۰۵.»

Introduction à l'Histoire de l'Asie: Turcs et Mongols, des Origines à 1405 (۱)

این نویسنده ازمؤلف سابق پیشتر رفته، وبیشتر ازاومغولها وسایر طوائف هم نژاد آنهاراکه پیکر حجیم ملل ترك را تشکیل داده‌اند، قابل ستایش و اعجاب میداند و ازصفات جنگجوئی و پرچم پرستی وتعصب ملی(۲) ایشان تحسین فراوان میکند. اتحاد سیاسی آنها را علیه دولت ساسانیان ایران وبعد ازآن برضد نفوذ اسلام که مرکز آن ایران بود، میستاید. جرأت وبسالت وحس انتظام ومهمان نوازی وقلت تعصب مذهبی وتشکیلات محکم ایشان راتوصیفی بسیار میکند. این کتاب اگرچه پراکنده ومبسوط است، لیکن پرمعنی وازهرجهت قابل مطالعه می باشد؛ مخصوصاً ازجهت نفوذی که در بعضی محافل متعصب ترك پرستان در ترکیه حاصل کرد. انکتاب شبیه است بیك افسانهٔ تاریخی راجع بمغول بقلم همان مؤلف که بانگلیسی نیز ترجمه شده وموسوم است به: The Blue Banner (بیرق کبود.)

جنبش ینی توران یاتوران جوان

در باب پیدا آمدن احساسات جدید ترك دوستی که بنام ینی توران موسوم است، درجای دیگر

---

۱) طبع پاریس ۱۸۹۶.

۲) ص ۷۹، «Culte du drapeau, la glorification du nom Turc puis Mongol, le Chauvinisme»

سخن باختصار گفته‌ایم [۱]، و برای شرح و بسط آن در اینجا موقع مناسب نیست. اگرچه دائره معنی ومصداق **ینی توران** این اوقات از سابق وسیعتر شده‌است، ولی ازجهت ادبی منظوراین‌جنبش ترجیح‌لغات ترکی است‌به اصطلاحات و کلمات‌عربی وفارسی وهمچنین جلوگیری از بسط اخبار و روایتهای‌عربی وفارسی در ممالك ترکی زبان. و از جهت سیاسی مرام‌آن همانا ایجاد دولتی ترك نژاد است که از ملل مختلفه ترك در اطراف **بحرخزر**، از **مغولستان** گرفته تا **بلغارستان** ترکیب وممزوج شده باشد؛ باین معنی که یك سلطنت بزرگ تورانی ایجاد نمایند که حدود آن همان حدود سلطنت **چنگیزخانی** باشد. افکار وعقاید این‌مکتب ترکی سابقاً درمجله مخصوصی انتشار مییافت که‌موسوم بود به **ترك یوردو** «**کانون ترك**» وآن‌در دسامبر ۱۹۱۱م. افتتاح گردید. [۲]

دراین کتاب‌نمیخواهیم ازتاریخ عمومی سلطنت مغول‌سخن گوئیم،

---

۱) رجوع شود بکتاب براون راجع بمطبوعات و شعر جدید ایران ص. xxxlx مقاله‌ای نیز در همین موضوع بقلم مسیوارنولد توین‌بی در روزنامهٔ تایمز مورخ سوم تا هفتم ژانویهٔ ۱۹۱۸ بطبع رسیده است.

۲) احساسات تصفیه زبان ترکی ازلغات و کلمات فارسی‌و عربی بعدازجنك اول جهانی وتشکیل جمهوری ترکیه‌درتحت راهنمائی مصطفی کمال (اتاترك) بیشتر ازپیش قوت‌گرفت و نظریه «زبان‌آفتاب» بظهور رسید که برحسب آن‌زبان‌ترکی‌را برتمام‌السنه ترجیح‌داده وغالب بزرگان ومعاریف‌علم وحکمت وادب راکه‌درطی قرون سابقه درممالك‌ایران وماوراء النهر وافغانستان وعراق‌وغیره بظهوررسیده‌اند همه‌را به‌نژادترك منسوب داشته‌اند. بعدازتغییرالفباء عربی به‌لاتین درسال ۱۹۲۸م. هیأتی بنام «دیل‌کورومو» مأمور تبدیل کلمات عربی‌وفارسی بالفاظ ترکی‌شده و تغییرات عجیب‌درآن‌زبان داده‌اند. لیکن‌اینك چندسالی است که‌درجمهوریت جدید ترکیه‌راه اعتدال را می‌پیمایند.

وضرورتی ندارد تمام جزئیات تاریخ ایلخانان مغول را بعدازهلاکو

حالت ایران در دوره مغول

بشرحی که **دهسن** و **هوارت** درتواریخ خود نوشته‌اند ما نیز بنگاریم؛ بلکه موضوع بحث ما - **ایران** در دورهٔ فرمانروائی‌مغول - است.

یعنی زمانی که خاك **ایران** فرسودهٔ توحش تاتاریان گردید و با کمال تعجب وشگفتی ملاحظه‌می کنیم که درهمین دوره ادبیاتی حیرت‌انگیز وبزرگ از ایرانیان بوجود آمد.

بطور کلی باید گفت که جنوب ایران که از خط سیرحملات مغولی بطرف مغرب برکنار واقع شده بود، کمتراز نواحی شمالی و

سلامت نسبی جنوب ایران

مرکزی وغربی دچارخسارت گردید. **اصفهان** گرفتار قتل عامی شدکه درآن یکی ازشعرای معروف هلاك گردید [۱]. لکن **شیراز** بتدابیر عاقلانه وتسلیم بموقع اتابك آن شهر آسیبی نیافت. وبهمین قضیه‌است که **سعدی** بالطف‌قریحهٔ خود درمدیحه‌ای که از **اتابك سعد بن زنگی** در دیباچه **بوستان** گفته است اشاره مینماید ومیگوید: [۲]

سکندر بدیوار روئین وسنگ	بکرد ازجهان راه یأجوج‌تنگ
ترا سد یأجوج‌کفر از زراست	نه‌روئین چودیوار**اسکندر**است!

در این دوبیت مقصود شاعر از «**یأجوج کفر**» **چنگیزخان**

---

۱) اشاره بکمال‌الدین اسمعیل بن جمال‌الدین اصفهانی است، رجوع شودبه تاریخ ادبیات ایران تالیف براون، جلد دوم ص ۵٤۱

۲) رجوع شود ببوستان‌سعدی - مقدمه مدح ابوبکرسعد بن زنگی. تاریخ تألیف بوستان ٦۵۵ هجری بوده‌است مطابق ۱۲۵۷ میلادی ولی دراصل کتاب‌سهواً ٦٦۵ طبع شده است.

است که **اتابک سعد** با او از درصلح درآمده وباو خراجی دادوجان مسلمانان **شیراز** را ازآسیب‌قهراو نجات بخشود. ودراینجا**شیخ** بحسن تعبیراورا بر **اسکندر** ترجیح‌داده‌است، زیرا **اسکندر** بادیواررویین‌در مقابل هجوم یأجوج مانعی بنا نمود، لکن **اتابک** راه حملهٔ‌یأجوج کفر را با زر مسدود ساخت.

بیست وپنج سال پیش از آنکه **سعدی** ابیات فوق را بسراید، **شمس‌الدین محمد بن قیس رازی** که از برابرنخستین هجوم مغولان گریخته بود و **شیراز** را مأمنی دلخواه یافته، درآنجا بفراغت به اتمام تألیف ناتمام خود در موضوع علم شعر وعروض فارسی پرداخت. واین مینماید که زندگی در **شیراز**درآن ایام پرآفت وبلانسبة قرین آرامش وسکون بوده وکمتر دچار اختلال شده است[۱].

نکته‌ای دیگر که باید ملاحظه نمود این‌است که هرچند بسبب قتل‌عام فضلاء وطلاب علوم وانهدام مدارس و مساجد و کتابخانه‌ها و سایرمؤسسات دینی‌رویهمرفته تمام شعب علوم وادب درایران‌دچاروقفه واختلال وپریشانی شد لیکن بعضی‌ازآنها کمترآسیب‌دید. مثلا مغولان بت پرست که بالطبع چندان توجهی به فلسفه و حکمت الهی نداشتند علاقه‌زیادی بطب‌وگیاه شناسی‌وعلم‌نجوم وسایر علوم طبیعی‌مبذول میداشتند؛ هم‌چنین‌مخصوصاً مایل‌بودندکه اعمال‌ایشان کاملا وصحیحاً بقلم

علت آنکه بعضی‌شعب دانش کمتر دچار انحطاط گردید

۱) رجوع شود بمقدمه فارسی‌مرحوم محمد قزوینی بر کتاب المعجم فی معاییر اشعارالعجم (این کتاب بسعی وتصحیح استاد فاضل آقای مدرس رضوی در۱۳۱٤ش درطهران طبع ثانوی یافته که برطبع بیروت ۱۹۰۵ مزایائی دارد.)

مورخین کارآگاه درصفحات تاریخ ثبت گردد. وهم‌چنین نسبت بمدایح شعراء نیز بی‌اعتنا نبودند، وبطوریکه شرح این مطلب مفصلا درفصل دوم این کتاب خواهد آمد. درهیچ‌دوره‌ای بقدراین زمان مورخین درجهٔ اول در زبان فارسی بظهور نرسیده‌اند. لیکن نباید از نظر محو نمود که نویسندگان تواریخ کلیهٔ کسانی بودندکه اساس تحصیلات ایشان در دوره‌های پرفضیلت قبل ازدولت مغول گذارده شده بود، وآثار تاریخی ایشان مانند: **تاریخ جهانگشای جوینی وجامع التواریخ رشیدالدین فضل الله** نسخ نادره‌ای میباشد که بعدها کتابی ببلندی پایهٔ آنها تألیف وتدوین نشده است.

تاریخ گزیده با آنکه بدرجات بهتر از تواریخ **میرخوند** و **خوندمیر** است معذلك بمقام **جامع التواریخ** نمیرسد، و در این باره نیز درآخر این کتاب بحث خواهیم نمود.

خلاصهٔ کلام آنکه بجرأت میتوان گفت که دراین دوره بحران هولناك که **ایران** ایام پرمشقتی رادرآن میگذرانید، هنگامی که پادشاهان بت پرست مملکت اسلام‌را مسخر نموده بودند و وزرای یهودونصاری بر مسلمانان ریاست می‌کردند - یعنی دورهٔ سلطنت مغول از تاریخ مرگ **هلاکوخان** (۸فوریه ۱۲٦۵م.) تا مرگ آخرین ایلخان‌مغول **موسی** (۱۳۳۷م.) مملکت **ایران** ازآثارعلمی‌وادبی‌توانگر وغنی بود.

قبل‌ازآنکه وارد بحث در جزئیات تاریخ ادبی این‌دوره بشویم مختصر اشاره‌ای به تاریخ خارجی این دوره باید بنمائیم که بواسطه سلطنت **غازان** بدو دورهٔ تقریباً مساوی تقسیم شده است. و این

پادشاه گرچه اول سلطان مغولی نبود که مذهب اسلام را قبول کرد،
ولی اول کسی بود که آن مذهب حنیف‌را بعظمت وشکوه اولی خود
بر گردانید ومملکت ایران‌را ازبت‌پرستی مغولان تزکیه وتصفیه‌نمود.

۱ـ اباقاخان ٦٦٣ـ٦٨٢هـ/ ١٢٦٥ـ١٢٨٢م.

اباقاخان

نخستین جانشین **هلاکوخان** پسرش **اباقا** یا **ابقاخان** است
که در تاریخ ۱۹ ژون ۱۲٦٥ م. در ساعتی
سعد که **خواجه نصیرالدین طوسی** فیلسوف
ومنجم‌معروف‌عصر که شرح معلومات درخشان وتوفیقات‌سیاسی مرموز
اورا درجلد سابق بحث‌کرده‌ایم [۱] اختیار نموده بود تاج برسرنهاد.
در این تاریخ ایام عمر این دانشمند رو بآخر گذارده واز اوسخنی

اواخر ایام و وفات خواجه نصیرالدین

نمیشنویم، جزآنکه پنج سال بعدازآن تاریخ
یعنی در ٦٦٩ هـ. / ۱۲۷۰م. تفصیل معالجهٔ
اباقاخان را از اونقل نموده‌اند. باین‌معنی‌که:
ایلخان مغول‌را درشکارگاه از شاخ گاو وحشی ضربتی رسید. جراحت
ورم‌کرده و دملی پدیدار شد. هیچیك از اطباء دربار جرأت شکافتن
آنرا نمی‌کرد، تا آنکه خواجه آن‌رابشکافت‌وخانرا شفا بخشود، وبعد
از آن در سال بعد در سن هفتاد و پنج سالگی وفات یافت [۲].
ابن‌العبری درکتاب **مختصرالدول** ازاواشاره‌ای‌مقرون بستایش‌نموده
و اورا صاحب رصدخانهٔ **مراغه** وخداوند فضائل و عالم بتمام انواع
حکمت مینامد. ومیگوید: تمام اوقاف درسراسرممالك مفتوحه مغول

---

۲) رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران تألیف براون، جلد دوم ص٤٨٤

۲) وفات خواجه طوسی‌راسنهٔ ٦٧٢ ثبت کرده‌اند.

در تحت نظر او بود و مؤلفات زیاد در منطق وعلوم طبیعی و علم کلام و حکمت الهی و اقلیدس و مجسطی دارد. همچنین او را تألیفی است بزبان فارسی درعلم اخلاق [1] که درغایت نیکوئی سخنان **افلاطون** و **ارسطو** را درحکمت عملی جمع کرده وآراء متقدمین را شرح و شبهات متأخرین‌را رد نموده است.» [2]

محبت اباقاخان نسبت بعیسویان

وقتی که **اباقاخان** بسلطنت **ایران** نائل گردید، سی‌ویکساله بود. معروف است که بموجب‌میل زن خود **دسپینا** [3] دختر نامشروع **میخائیل پلیو لوگوس** [4] غسل تعمید یافته وقبول دین عیسوی نمود . اگر در صحت این‌حکایت تردید نمائیم دراین‌تردید نمیتوان کرد که این پادشاه عیسویان‌را محبت مینمود ودر حقیقت وصول بتخت سلطنت را از اثر نفوذ آنان میدانست که بوسیلهٔ **دقوزخاتون** زن پدر اواعمال‌مینمودند. این زن کـه تـا یك سال بعد از شوهرش **هلاکو** زنده بود از ابـراز

---

١) مقصود کتاب‌معروف «اخلاق ناصری» است که خواجه درترجمه «الطهارة» ابوعلی مسکویه درقهستان بنام ناصرالدین محتشم‌امیر اسمعیلیه تالیف کرد وابوابی در «سیاست مدن» و «تدبیرمنزل» بر آن مزیدساخت.

٢) عین عبارت ابن العبری چنین است : «وفی هذا التاریخ توفی خواجه نصیرالدین الطوسی الفیلسوف‌صاحب‌الرصد بمدینة مراغه، حکیم‌عظیم‌الشأن‌فی‌جمیع فنون الحکمة واجتمع الیه فی‌الرصد جماعة من‌الفضلاء المهندسین، کان‌تحت حکمه جمیع الاوقاف فی‌جمیع البلاد التی تحت حکم‌المغول ، وله تصانیف‌کثیرة منطقیات وطبیعیات والهیات و اقلیدس و مجسطی. وله کتاب اخلاق فارسی‌فی‌غایة مایکون من‌الحسن، جمع‌فیه نصوص افلاطون وارسطو فی‌الحکمة العملیة ، وکان یقوی‌آراء المتقدمین و یحل الشکوك المتأخرین والمؤاخذات التی قد اورد فی مصنفاتهم.» مختصرالدول ، طبع بیروت ص ٥٠٦

٣) Despina

٤) Michael Palaeologus رجوع شود بتاریخ هوارت ص ٢٢٣

مساعدت ویاری نسبت بهم کیشان خود بهر طریق که میتوانست خودداری نمی‌نمود (۱). معذلك مناسبات سیاسی **اباقاخان** را با پاپ وسلاطین عیسوی **اروپا**، بهر احتمال، به عوامل واسباب سیاسی بیشتر منسوب باید نمود تا به علل مذهبی. این پادشاه با **کلمان چهارم** .Clement IV مکاتبه داشته ومراسلهٔ که در **ویتربو** Viterbo در سال ۱۲۶۷ نگاشته شده بود باو رسیده‌است. همچنین **باگریگوری دهم** .Gregory X در سال ۱۲۷٤، وهم با **نیکلاسوم** .Nicolas III، که در ۱۲۷۸ نزد او و بدربار خان مافوق او **قبلای خان کبیر** سفارتی مرکب از پنج نفر راهب **فرانسیسکان** اعزام نموده است. یکی از سفراء **اباقا** در غالب ممالك **اروپا** مسافرت کرده وحتی به **انگلستان** رفته ودر دربار **ادوارداول** .Edward I پادشاه **انگلیس** پذیرفته شده است. ولی نوشتجات واسناد مربوط باین سفارت تقریباً معدوم یا درحکم معدوم است (۲). مقصود و منظور سیاسی از این ارسال و مرسول آن بوده است که برضد دولت اسلامی **مصر وشام** که مقهور هیچیك از آن دو طرف نشده بود تشکیل اتحادی داده وآنها را که دشمن خونی

---

۱) رجوع شود بتاریخ هوارت ص ۲۱۸. این زن منسوب است بطایفهٔ مسیحی مغول موسوم به «کرایت» Kerait وی نبیرهٔ پادشاه آن قبیله یعنی آونك خان بوده‌است که برحسب افسانه‌های قرون وسطی به پرسترجان Prester John موسوم‌است. ابن العبری درشرح وفات او، ص ٤۹۷. اوراچنین ستوده: «وکانت ایضاً عظیمة فی رأیها وخبرتها»

۲) رجوع شود بتاریخ هوارت ص ۲۷۸ وهمچنین به — Memoires sur les relations politiques des princes chrètiens avec les Empreurs mongols تألیف ابل رموسات (Abel - Remusat) درمجموعهٔ Memoires de l'Academie Royale des Inscriptions et Belles Letteres. Vol, VI, VII صفحات ۳۹۶ و ۳۳۵

مغولان بوده‌اند باتفاق مغلوب نمایند. ودراین اتحاد عوضی که بمسیحیان میداده‌اند همانا اراضی مقدسهٔ فلسطین بوده‌است که اهل **صلیب** سالیان دراز در طلب آن کوشش ومجاهده میکردند. ازخوشبختی مسلمانان در آن تاریخ ممالك **مصروشام** پادشاهی دلیر وجنگجو موسوم به **سلطان بیبرس** [۱] ملقب به **الظاهر** داشته که با کمال شجاعت در برابر هر دو دشمن که سرنوشت او و مملکت اورا تهدید میکردند مقاومت مینمود.

همین پادشاه در سال ۱۲۶۰ م. قبل از آنکه هنوز بسلطنت انتخاب شده باشد با لشکریان **هلاکو** مصاف داده آنها را از شهر **غزه** بیرون راند ودر **عین جالوت** مغولان‌را شکستی فاحش داد، و همچنین صلیبیان‌رادر **سوریه** درهم‌شکست وقوای‌فدائیان **اسمعیلیه** [۲] را که در **شام** سلطنتی داشتند مغلوب ساخت. ودرماه آوریل ۱۲۷۷م. در **ابوالستین** باز شکستی فاحش بر مغولان واردآورد که نزدیك بهفت هزار نفر از ایشان در میدان جنگ بخاك هلاك افتادند. [۳] گویند: چون **اباقاخان** بمیدان جنك آمده آنهمه اجساد کشتگان مغول رامشاهده نمود، بی‌اختیار گریان گشت.

در تمام دورهٔ سلطنت ایلخانان مغول درایران و سلاطین‌مملوك مصر عداوت و خصومت شدیدی مابین آن دو سلسله وجود داشت،

---

۱) Baybars

۲) مورخین غرب اسمعیلیهٔ ایران و شام را بنام «Assasins» ثبت کرده‌اند که بمعنی «آدم کش» وشایدکه ازکلمهٔ «حشیشیون» گرفته شده باشد.

۳) رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران تألیف براون جلد دوم ص ٤٤٦ وهم چنین تاریخ مصر تألیف لین پول S. Lane-Poole ص ۲۶۲ وهوارت ص ۲۵۷

بطوریکه درسراسر قلمرو سلطنت مغول هیچ تهمتی برای یکی ازافراد خطر ناکتر وهولناك‌تر ازاین نبود که اورا بداشتن روابط سری با سلاطین مصر متهم کنند . حتی رعایای مسلمان ممالك مغولی خیلی بحزم واحتیاط بایستی رفتار نمایند وکاری نکنند که مورد سوءظن واقع شوند. وعنقریب شرح خواهیم داد که در آن اوان برای نابود کردن وازمیان بردن رقباو اعدا چگونه این حربه بکارمیرفته که آنها رادرنزد ایلخان بداشتن ارتباط مخفی با مصر متهم میساخته‌اند .

خـانوادۀ جوینی

ازلحاظ مطالعات فعلی ما دراین کتاب کمتر سلاطین وامراء مغولی مورد بحث ماست ، بلکه بیشتر محل نظر ما وزرا وکارگزاران کشوری ایرانی نژاد هستند که مغولها بی‌وجود آنها از عهدۀ انتظام امور کشور عاجز بودند (درست مانند عربها در صدرسلطنت خود) ودر میان این طائفه اشخاصی یافت میشوند دارای هوش سرشار وقرائح ممتاز.

(۱) درسفینۀ خطی نفیسی که بسال ٦٦٧ ه . نگارش یافته ، مجموعه‌ای از مراسلات ومکاتیب عطاملك مسطور و بر فضائل ادبی او سندی استوار است. از آن مجموعه که نسخه‌ای متعلق بکتابخانۀ دوست دانشمند و گویندۀ ارجمند معاصر « محمود فرخ خراسانی » دامت فضائله میباشد و نسخۀ دیگر عکسی در کتابخانۀ ملی است که مرحوم قزوینی در لنیگراد عکس برداشته. این نامه که بپارسی نسبۀ خالص است وعربی ندارد در اینجا نقل میشود :

«من انشاء الصاحب المرحوم علاء الدين عطاملك محمد الجوينى كتب الى الامير پروانه وحذف الفاظ العربية

«تا سپهر گردانرا درسرشت جهان دستبردست وبپایمردی خود ومهر دربلندی وپستی کوه ودشت ازپشتی بادوباران گفت و کرد ، گاهی ازرخسار لاله بررخسارۀ خاك تیره گلغونه مالد و از بنفشۀ تو بر تو زلف دلبـران

مبرزترین اینان همانا خانواده **جوینی** است. مخصوصاً **شمس الدین محمد** و برادرش **علاء الدین عطاملك**[۱] و پسرش **بهاء الدین**. جد **شمس الدین** صاحبدیوان که او نیز لقب **شمس الدین** داشته و بعنوان **بزرگ** یا **موی-**

آراید و از شکوفهٔ تر آبدار بوستانرا گوشوار پیراید . زندگانی خداوندگار ،گزیده پروردگار ، سرور بزرگان ، خسرو نشان روزگار ، اسکندر پیکر فریشته آسای ، از دل ستم رسیدگان اندوه زدای . در جهان بزرگی وهوشمندی یگانـه، روزی بندگانرا بزرگ پروانـه؛ پـاینده بـاد . وآفتـاب داد و دهش او از سپهر کامرانـی تـابنده . و سایهٔ همای آسایش کـه آسایش جهانیان بدان بازبسته است ، بر سر دور و نزدیکان آفریدگان گسترده. وهمچنین تاآسیب باد خزان آب ازروی کار آذرونیسان ببرد، و بتیغ گوهردار که میغ برق بار نامش نهند برگ وبارش ازبن وبیخ ببرد،تا چون دشمنان درگاه بلند آستانه زرد روی و خاکسار گردد وبتندباد زور وستم زروسیم او بر باید، تا برسان درویشان اندوهناك ودژم بی زر و«درم» ماند ومانند بدخواهان سروکارش بشولیده ودرهم شود. دشمنان بداندیش که جز بدبختی بدکیش نباشند ، چون باد بهمنی سرد دم باد؛ودم بدم نام و نشان سبکساری ازجهان گم و کم. زمین بندگی بلب نیاز بوسه میدهم ویك تویی دل راکه بدان بارگاه دارد در هر دو سرای توشه میسازد. آنچه از رنج جدایی میکشد واز درد دوری وتنهایی میچشد، نا-گفته باگوشه‌ای مینهد. چه زندگانی اگرخود بهارستی ازدست دوری دی شدی، واگرجوانی بودی پیری بردادی وراستی که در آن کمان گمان برزه نیست . بهاروخزان وجوانی وپیری نزدیکی ودوریست است از درگاه جهان پناه، که آسیب روزگار از آن دور بـاد، ودوسه روزی که روزگار از خویشتن چهرهٔ مهری نمود و بر در دوری که بسته گر داد مهرت نهاد و بیازوی پیروزی خدایی دست جدایی بسته ماند و دست نزدیکی بی سردرد گوش گشاده تادیده‌ای راکه ازسالهای دراز بسوزوتف پراکندگی نم گرفته بود و مردمکش از دلسبکی و تنگدلی همه تن بیم گشته بود و از گرد سم اسبان که دست دیدهٔ باد آنرا بر میدارد تا سرمهٔ دیدگان آسمان

درازمعروف بوده، وزیراعظم ملك قطب‌الدین خوارزمشاه بوده‌است؛ و پدرش بهاءالدین رتبه‌مستوفی‌الممالکی (وزیرمالیه) داشته . خوداونیز

که‌اختران روشن اند سازد، توتیا ساخت. واز خجسته دیدار جان فزاش و گفتار انده زداش اندرون بیمار وسینهٔ پر تیمار نوش دارویی که درمان زهر دوری آن نیش نتوانـد بود پرداخت . هنوز چاشنی شیرینی آن بکام جان نا رسیده بارگیر خوش گـام برداشت تابناکام جام تلخ نـاخوش گـوار بهزار درد دل در سینه میبایـد ریخت و بـدان نیش کـه بیش «مرهم» ندارد شکیبایی که‌نیست ونخواهدبودمینمود . نیکی‌بیدی و تماشا باندوه وخنده با گریه برچیده شد ورامش‌وآرامش که یافته بوداز اندرون‌دل برمنده گشت‌تابهزار دردوسوزمیباید گفت: کجاست‌آن‌روزگاری که‌ازرشك آن روزجهان افروز چون‌من زرد چهره وشب ازاندیشهٔ آن‌شبها اگرچه بس‌کوتاه‌مینمود سیاه‌دل‌وسیاه‌روی‌است واگرنه جهان امیدتا بود کارساز درمـاندگان روشن دل بودی، روز روشن زندگی شب گشتی و جـام نیستی بادهان جان‌زندگـانی لبالب شدی.

«گفتن‌ازاین‌شیوه‌چون‌سودمندنیست ونوشتن نیز دستگیرنه ، ناچار کلك بازمیکشم وهزاران بندگی که‌تا روپود آن‌همه آفرین‌باشدمیفرستم وبزاری‌وخواهش‌همیشه زندگانی وافزونی‌کامرانی‌میخواهم‌و چشم‌بردریچهٔ امید نهاده‌ام،تاباشد که ایزدبی‌همتا در دیدار گشاده گرداند و پرده از روی‌دل وجان‌بردارد؛ تابدست بوس‌آن خداوندگاربرجهان سرافراز وبا خوشی ورامش دمساز گردد. این بندگی سوم تشرین‌دوم ازبغداد برداشته میاید،یکماه نزدیك باشدتابدینجا رسیده‌است،بنیروی‌پروردگار وبه‌نیکویی آن بزرگوار،کارها نیکوست و بنده نیز چنانکه میتواند ودست میدهد دست‌وپایی میزند و از پی کارهایی که پای آن ازدست شده است میرود وکوششی‌مینماید؛ باشد اگر خدای خواسته باشد آنرا در یابد. وپیش از رسیدن بنده یکچندی‌بودتاسرور بزرگان دانش وافسر مهتران‌خرد وبینش شمشیرکش یزدان آنکه‌ازپاسخ‌او همالانش درنبردگاه هنرمندی بی‌فرمانی کردند.وچرخ گردان‌ازشیرینی‌چربیهای گفتارش کمان زهازه‌رادربانگ آرد

مدت ده سال مقام صدارت عظمی‌را در اوان پادشاهی **هلاکو** احراز نمود و این خدمت را تا عهد سلطنت **اباقاخان** ادامه داد. برادرش **علاء الدین** نزد ما دارای اهمیت خاصی است، چه او یکی از بهترین تاریخ نویسان ایرانی‌میباشد وشرح این هنراومشروحاً درفصل دوم این

که انجمن‌خداوندی بدووهمتایانش اگرچه همتای‌او بگونه گونه‌هنرها کمتر، باشدآراسته بادتادررسیده بود؛وبارنج‌خستگی‌راه دردسر دیریازنده کشیده چشم برراه داشته. آنگه از آمدن خجستهٔ اودیدهٔ هنرمندی روشن‌شد وکاخ هوشمندی گلشن گشت وازروی آن که بنده‌پای‌بست کارهای برهم‌ودرهم افتاده بود،دست‌نداد که‌چنانکه‌خواست دل بودپیوسته‌ایستادگی نمودی‌وچنانکه‌سزد ازدانشهای‌او برخوردار گشتی. واگرنه‌آنستی که بنیاد دوستداری آن‌درگاه بس‌استواراست‌وبیخ‌آن نهال‌نیك پایدار،ازشرم سردرگریبان‌بایستی کشید. چون‌خاربیگانگی‌ازراه‌یگانگی‌برداشته آمد بدین پسندمینماید وخامه‌را که بسی سرتیزی‌مینمایدسر کند میکند. فرمان همایون که‌آغازش تا فرجام‌همه بنده نوازی بود، رسید وبلب نیاز بوسید و درپیش‌آن‌نماز برد واز یزدان پاك جاودانی‌بخت وبلندی‌پایهٔ تخت خداوندی خواست؛ وچون این نیایش ازسرسوزی‌بود، بی‌گمان تیرآن برنشانه آید و برکار نشیند. دراین هنگام چون بروزی فرخنده است که باز پس فرمود بدین چند سخن نا فرجام، وچگونه آن را با فرجام توان گفت؟ که از سر تا پایش همه آفرین و درودست، دلیری نمود و بسرباری و درد سر این چند سخن‌نوشته فرستاد. سزد که دبیران بزرگوارسرزنش نکنند وبخرده نگیرند واگرروی نماید ازکاردفترهایی که درخواست رفته بود که بیوفتد، بازنمایند تاچندازآن سپری شده‌است وچه‌مایه مانده؟ واین‌سخن دربندگی خداوندگارتازه کرده‌ام، بی‌خردی بسیار میکنم، اما چکنم؟ «گستاخ تو کرده‌ای مرا با لب خویش.»! بندگی ها را کمر بسته‌ام بر میان، زندگانی‌درشادمانی‌باچرخ گردان‌هم‌تگ، وجهانیان‌را دوستداری‌آن‌درگاه چون شیرومی‌دررگ وپی باد والسلام.

کتاب خواهد آمد. علاوه براین صفت، وی همچنان یکی ازمدیران بزرگ، بشمار است که مدت بیست وچهارسال در بغداد حکومت مینمود .[۱] پسر صاحبدیوان **بهاء الدین** والی **عراق عجم** و **فارس** و پسر دیگرش **شرف الدین هارون** خود شاعر وطرفدار شعرا می بود .[۲] بحثی مشروح ودقیق ازاین خانوادهٔ صاحب ذوق که از روی مطالعه و تتبع محققانه ومفصل بعمل آمده بقلم **آقای محمد قزوینی** که یکی از دقیقترین منقدین و فضلای ایران میباشدودرمقدمه‌ای که بکتاب **تاریخ جهانگشای جوینی** (جلد اول صفحهٔ ۱۹ تا صفحهٔ ۹۲) نگاشته مندرج است وخواننده میتواند برای کسب اطلاع مفصلتر بآنجا رجوع نماید[۳]، زیرا که نقل تمامت کلام او نظر بضیق مقام در این کتاب غیرمقدوراست .

خاندان **جوینی** هم ازلحاظ محبت بعلم وادب وهم ازحیث علوطبع وکرامت ذات وهم از جهت کفایت وکار آمدی وبالاخره از حیث عاقبت و فرجام غم انگیز ایشان بی‌درنگ درذهن مطالعه کننده خانواده دیگری

---

۱) علاءالدین عطاملك درسال ۶۵۷ ﻫ./۱۲۵۹ م. ازطرف هلاکو، یکسال بعد از تسخیر بغداد ، بسمت حکومت آن شهر معین شد. مراجعه شود بمقدمهٔ تاریخ جهانگشای جوینی جلد اول ازسلسلهٔ کتب گیب ص XXVIII

۲) دیوان او کمیاب و یك نسخه ازآن درموزهٔ بریتانیا تحت شمارهٔ (Or.۳۶۴۷) موجود است. رجوع شود بمتمم فهرست ریو نمرهٔ ۲۵۴.

۳) صفحاتی که براون اشاره کرده ترجمهٔ انگلیسی مقدمه است که خود او ازاصل فارسی بامختصرتغییر تلخیص وترجمه نموده. اصل آن بطورمشروح باانضمام حواشی مفیددرابتدای کتاب تاریخ جهانگشا جلداول طبع لیدن (۱۳۲۹ ﻫ./۱۹۱۱م.) قرار دارد ، ازصفحهٔ «ب» تا صفحهٔ «قکح»

از وزرای بزرگ ایران را بیادمیآورد که از تمام جهات شباهت بایشان داشته‌اند و آن همانا خانوادهٔ **برمکیان** یا **برامکه** وزرای معروف خلیفه **هارون الرشید** است.

آل جوینی مانند **آل برمك** دارای نفوذ کامل و اقتدار بسیار بوده‌اند، و ازلحاظ آنکه هم خودشان نویسندگانی استاد بوده‌اند وهم ازشعراو اهل فضل حمایت ونگاهبانی میکرده‌اند باعالم ادب ربط کامل دارند، و عاقبت هردو خانواده در معرض حسد رقبائی که از ایشان عقب افتاده بوده‌اند واقع شده ودر اثر توطئه واسباب چینی ایشان زندگانی بر آنها تلخ وعاقبت انهدام وانقراضی درست مساوی باعظمت واقتداری که داشته‌اند نصیب ایشان گردید.

اولین کسی که از دودمان صاحب دیوان بمرگ طبیعی هلاك شد همانا **بهاءالدین** فرزند **صاحب دیوان** حکمران **عراق** و **فارس** بوده است.[۱]

وفات واخلاق بهاءالدین جوینی

وفات او در سال ۶۷۸ه‍./ ۱۲۷۹ م. در سی سالگی اتفاق افتاد. وی یکی ازحکام شدیدالعمل وبسیارجدی بوده است که زیردستان ازسخط او بیم وهراس فراوان داشته‌اند وبطش اوبحدی بود که طفل خردسال خود را باآنکه بسیاردوست میداشته بجرم آنکه ببازی ریش پدر را گرفته

---

(۱) محمد بن بدرجاجرمی که از تربیت یافتگان خواجه بهاءالدین است، این قطعه رادر تاریخ وفات او گفته که درمونس الاحرار تألیف آن شاعر مذکور ومسطوراست (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك ونسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی):

صاحب عادل بهاء ملك ودین. صاحب صاحبقران اندر گذشت.
در سپاهان هفده از شعبان شده سال هجرت ششصدوهفتاد وهشت

بود امر بهلاك كرد و بدست جلاد سپرد. صاحب **تاریخ وصاف** از قساوت وسنگدلی اوحکایاتی دیگر نیز نقل میکند[1] که بعضی از آنها را **هوارت** در کتاب **تاریخ مغول** History of the mongols ذکر کرده است. لیکن باید این نکته‌را نیز اضافه کرد که درزمان حکومت با قدرت‌او، در ولایاتی که او بدین قدرت وهیبت فرمانروائی میکرد، در همان حال با شوقی تمام وعلاقه‌ای مفرط جماعت شعرا وفضلا و صنعت گران‌را تشویق میفرمود. پدرش **شمس الدین صاحبدیوان** این رباعی رادر مرثیهٔ او گفته است:

فرزند **محمد**، ای فلك هندویت — بازار زمانه را بها یك مویت

تو پشت پدر بودی ازآن پشت پدر — خم گشت چوابروی بتان بی رویت

هندوشاه قطعهٔ ذیل‌را در تاریخ وفات اوسروده است:

چون شب‌شنبه بود ازماه شعبان هفدهم — ششصدو هفتادوهشت ازهجرت اندر **اصفهان**

صاحب اعظم **بهاءالدین** که مثلش روزگار — درجهانبانی نبیند، رفت بیرون از جهان (۲)

این اولین‌مصیبتی بود که برخانوادهٔ **جوینی** روی‌داد. مصائب دیگر

مصائب خانواده جوینی

بر آنها دراثرمساعی یکی ازوابستگان حق ناشناس ایشان موسوم به **مجدالملك یزدی** بوقوع رسید، که جاه طلبی اوبزندگانی **شمس الدین صاحب دیوان** وبرادرش **علاءالدین عطاملك**[3] خاتمه‌داد. **مجدالملك** مذکور درموقعی که هنوزوابسته به **صاحب دیوان** بود، رباعی ذیل را

---

(۱) تاریخ وصاف. طبع بمبائی ص ۶۰

۲) هفدهم‌شعبان ۶۷۸ ه. = بیست وسوم دسامبر ۱۲۷۹ م.

۳) درمتن انگلیسی بجای علاءالدین علاءالملك ذکرشده واشتباه است.

سروده باو فرستاد :

گفتم که بخدمت تو جاوید شوم — نی آنکه چو سرو آیم و چون بید شوم .
نومید دلیر باشد و چیره زبان — ایدوست چنان مکن که نومید شوم .

عاقبت در نتیجهٔ سعایت نزد **اباقاخان**، **مجد الملک** موفق شد که آن پادشاه اورا با رقیب خود **شمس الدین صاحب دیوان** در حکومت وعمل شریك نماید ، واین حکومت مشترك ایجاد مزاحمتها و تهمتهای زیاد مابین ایشان نمود . دریك مورد رباعی دیگری نوشته وبصاحب دیوان فرستاد که ذیلا نقل میشود :

در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن — یا غرقه شدن یا گهری آوردن
خصمی تو بس قویست، خواهم کردن — یاروی بدان سرخ کنم یا گردن .

وشمس الدین جواب اورا به رباعی ذیل داد:

برغو بر شاه چون نشاید بردن — پس غصهٔ روزگار باید خوردن
این کار که پای در میانش داری — هم روی بدان سرخ کنی هم گردن.

تعذیب و تخفیف عطاملك جوینی

مجد الملک عاقبة الامر موفق شد که در **اباقاخان** در بارهٔ **علاء الدین عطا ملك جوینی** برادر **شمس الدین صاحب دیوان** سوء ظنی ایجاد کند ، که در نتیجه اورا در **بغداد** توقیف کردند و در شهر گردانیده با شکنجه و عذاب شدید مبالغی گزاف بعنوان اموال دیوانی که برذمهٔ او وارد ساخته بودند، مطالبه نمودند. ازحسن اتفاق مرگ ناگهانی **اباقاخان** ، در اول آوریل ۱۲۸۲، ورق را منقلب ساخته و**عطا ملك** که ممکن بود بمصائب سخت تری گرفتار شود نجات یافت و از محبس خلاصی حاصل کرد، و در اندك فاصله رقیب و خصم او **مجد الملک** در معرض خشم و غضب عامه واقع شد و خلق بر او شوریده اورا ریز ریز کردند و هر عضوی از اعضاء بدن اورا بیکی از شهر های بزرگ

ایران فرستاده عبرت ناظران قراردادند، وبمناسبت این پاداش وجزای بموقع **عطا ملك** برای ان دشمن دیرینهٔ خود رباعی ذیل‌را بنظم آورد:

روزی دوسه سرمایهٔ تزویر شدی | جویندهٔ مال و جاه وتوقیر شدی
اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی | فی الجمله بیك هفته جهانگیر شدی.

لیکن بعد ازاین حادثه دولت **عطا ملك** نیز دیر نپائید و بقلیل مدتی بعد از **مجد الملك** در بهار سال ۱۲۸۳ م./ ٦٨١ هـ. وفات یافت.

وفات عطا ملك جوینی درسال ۱۲۸۳ مسیحی

در ذکر حادثهٔ عجیبی که مربوط به مرگ **اباقاخان** است عموماً مورخین متفقند- و گویند که: اودریکی از ضیافتها برسم مغول با اصحاب خاصه خود شرب زیاد نمود. آنگاه احساس ناراحتی وسنگینی کرد ، از مجلس برخاسته بباغ رفت . ناگهان درآنجا فریاد برآورد که پرندهٔ سیاه بزرگی بر او حمله‌ور است و بخدام خود امر کرد که آنرا باتیرخود هلاك نمایند. نگهبانان که فریاد اورا شنیده بودند بسوی او شتافته لیکن اثری از آن پرنده نیافتند. و در همان حال که در پی آن میگشتند **اباقا** را غشوه دست داد که از آن حالت دیگر بهوش نیامد وهلاك شد.(۱)

چند حادثهٔدیگر هم که از وقایع عهد سلطنت **اباقاخان** است سزاوار است باختصار ذکر شود:

---

۱) ابوالفرج ابن‌العبری‌دراین باب مینویسد: « اما اباقاایلخان فانه توجه نحوبغداد ومنهاالی همدان ویوم‌الاثنین ثانی‌العید، عمل‌له شخص فارسی اسمه بهنام دعوة عظیمة فی‌داره ولیلة‌الثلثاء تغیرمزاجه وصاریری خیالات فی‌الهوا» (مختصر الدول طبع بیروت ص۵۰۵) .

تجدید حیات فدائیان اسمعیلیه

یکی آنکه فدائیان **اسمعیلیه** با وجود آنهمه صدماتی که بدست مغول بر آنها وارد آمده بود توانستند که در حدود سال ٦٧٠هـ/ ١٢٧١م. تجدید حیات نمایند. چهار سال بعد از آن تاریخ موفق شدند که در تحت سرداری پسر آخرین پادشاه خود **رکن‌الدین خورشاه قلعهٔ الموت** را باز تسخیر کنند ولکن اندکی بعد **اباقا** بر آنها استیلا یافته و بکلی آنها را بر انداخت.

دیگر آنکه جنگها و تزاحم داخلی ما بین امرا و شاهان مغول نیز از عهد سلطنت **اباقاخان** شروع گردید. چنانکه در سال ٦٦٣ هـ/ ١٢٦٤م. مابین دوتن از امرا بنام **یوشموت** و **نوگای** در **آقسو** جنگی شدید بوقوع پیوست. همچنین درسال ٦٦٧هـ/ ١٢٦٨م. مابین **اباقاخان** و **تکودار خان** فرزند **جغتای** جنگی روی داد، و بعداز آن طرفداران **تکودار** غالباً ایجاد فتنه و شورش مینمودند. و همچنین **براق** در **خراسان** بر سلطان بشورید و لشگریان **اباقا** بقیادت سرداری شجاع موسوم به **سبتای** Subutay او را درهم شکسته و فتنهٔ او را برانداختند، و یکی از شعراء زمان اشاره بهمین واقعه نموده است که گفته:

لشگر عشق ترا پای من آوردم و بس   همچو درجنك **براق** ازهمه میران **سبتای**

احمد تکودار؛ یا **تکودارخان** ١٢٨٢ـ١٢٨٤ م. [(١)]

بعد از وفات **اباقاخان** دو نفر رقیب نامزد سلطنت بودند. یکی برادرش **تکودار** که بمناسبت قبول مذهب اسلام نام اضافی **احمد** نیز

---

١) این اسم را تکودار یا تکودار ثبت کرده‌اند . محققین اخیر تلفظ ارمنی آن تانکودار Tangudar را قطعی دانسته‌اند . رجوع شود بکتاب هوارت ص ٣١٠

گرفته بود ودیگر پسرش **ارغون** . اکثریت امرای مغول اولی راترجیح داده واورا بسلطنت بر گزیدند . ودرنتیجه درتاریخ ماه مه ۱۲۸۲ بلقب سلطان **احمد تکودار** بتخت پادشاهی نشست . اولین عملی که ازاوظاهر گردید تظاهر اوبدیانت اسلام بودکه مراسلاتی به‌علمای **بغداد** (۱) و همچنین به **قلاوون** سلطان‌مصر نگـاشته (۲) ودرآنها صریحاً اظهـار نمودکه هم اومصروف حفاظت ونگهبانی دین‌حنیف است ومیخواهدکه باتمام مسلمانان با صلح و سلم رفتار نمایـد . نامهٔ اوبه **قلاوون** مورخ جمـادی‌الاولی ۶۸۱ ﻫ ./اوت ۱۲۸۲م . بمصاحبت دونفرسفیرمخصوص: **قطب‌الدین شیرازی واتابك پهلوان** ،ارسال‌شده و جواب **قلاوون** به تاریخ غرهٔ رمضان همان سال (۳دسامبر۱۲۸۲) صادر گشته است .

شکست واسارت وقتل تکودارخان

هرچند مسلمین از اسلام **تکودارخان‌احمد** خوشنود بودنـد وازعلائم خلوص عقیدت کـه ازرفتار او ظاهرمیشد رضایت داشتند، مغولها برخلاف ناراضی شدند ؛ وبالنتیجه درسال بعد، ۶۸۲ﻫ ./۱۲۸۳م.توطئهٔ بزرگی ازامرا واعیان‌مغول برعلیه **احمد** بظهوررسیدکه میخواستنداورا ازتخت برداشته وبرادرزاده‌اش **ارغون را** بسلطنت برگزینند . اگرچه **قانقورتای** که یکی‌ازعمال مهم‌آن توطئه بود بایك عده‌ازهمدستان‌او در۱۸ ژانویهٔ۱۲۸۴ بقتل وسیاست‌رسیدند لیکن بعداً **ارغون** برعموی

---

۱) مراجعه شود بتاریخ دهـن جلد سوم ص ۵۵۳

۲) مراجعه شود بتاریخ وصاف طبع بمبئی ص ۱۱۳ وتاریخ‌ابوالفرج ابن العبری طبع بیروت ص ۵۰۶

خود شورید وعاقبت اورا اسیرساخته‌در ۱۰ اوت همان سال‌مقتول‌ساخت وروزبعد بتخت سلطنت جلوس کرد .

ارغون‌خان ۱۲۸۴-۱۲۹۱م .

سلطنت ارغون‌خان ۶۸۳-۶۹۰ هجری

اولین اقدامی که **ارغون خان** پس ازوصول باریکهٔ‌سلطنت نمود آن بودکه‌پسرخودغازان خان را بحکومت **خراسان‌ومازندران وری** وقم منصوب‌نمود. فرمان ایلخانی**ایران** بنام وی‌یکسال بعدازطرف‌خان بزرگ مغول، **قوبلای‌خان**، ازچین بتوسط **اوردوگایا** واصل گردید.

قتل صاحب دیوان

هرچند دراثنای سلطنت **احمدتکودارخان** کوکب‌بخت**شمس‌الدین‌محمدصاحبدیوان**و خانوادهٔ او که چندی دراثرحیل ودسائس **مجدالملك** روبزوال بوددوباره اوج گرفت،لیکن‌بجلوس **ارغون** ستارهٔ اقبال ایشان یکباره غروب‌نمود .بعدازمرگ **تکودارخان**،**صاحبدیوان** ازترس غضب **ارغون** فرارکرده به‌قم[۱] گریخت که درآنجافرستادگان **ارغون** اورا گرفته وبازآوردند وبالاخره درمکانی موسوم به **موئینه** نزدیك **اهر** درروز چهارم یا پنجم شعبان ۶۸۳ ه ./۱۶ یا ۱۷ اکتوبر ۱۲۸۴م.بقتل رسانیدند[۲]. قبل‌ازآنکه اورا بدست جلاد بسپارند

---

۱) دربعضی تواریخ فرارخواجه را بقم یااصفهان نگاشته‌اند وبعضی قومس گفته‌اندکه نواحی غربی خراسان است (بسطام دامغان وسمنان)

۲) درتذکرهٔعرفات‌العاشقین این قطعه را بخواجه شمس‌الدین‌محمد نسبت داده که دروقت مرگ‌خود گفته است والعهدة علیه:

هرتیرکه از قبضهٔ تقدیر برون شد — کی‌شاید ازآن تیر بتدبیرحذر کرد
انصاف فلك بین که دراین‌مدت نزدیك — چه شور برانگیخت زبیداد وچه‌شر کرد
گردون‌چه بود؟چیست‌ستاره؟چه بودمهر؟ — فرمان خدا بود وحوالت بقدر کرد
هرظلم که براهل جهان کردم ازین‌پیش — پیش‌آمد و احوال مرا هرچه بتر کرد!

استغاثه بسیار کرده لحظه‌ای امان خواست. ودر آن فرصت قلیل وضو گرفته تفألی بقرآن زده سپس مکتوب ذیل را بعلمای تبریز نگاشت: «چون بقرآن تفأل کردم این آیه آمد: ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه ان لاتخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون. باریتعالی چون بندهٔ خویش را دراین جهان فانی نیکو داشت وهیچ مرادی ازاو دریغ نخواست که هم دراین جهان بشارت جهان باقی بدورساند، چون چنین بود **مولانا محیی الدین** و **مولانا شمس الدین** و **مولانا همام الدین** ومشایخ کبار را که ذکر هریك بتطویل میانجامد وموضع احتمال نمیگیرد بشارت رسانیدن واجب نمود تا دانند که قطع علائق کرده روانه گشتیم، ایشان نیز بدعاء خیر مدد دهند.» (۱)

ونیز مکتوب ذیل راکه شامل وداع وشهادت‌نامهٔ اوست بفرزندان خود نگاشت (۲):

مکتوب صاحب دیوان بفرزندانش

«جماعت اعزه وفرزندان حفظهم الله تعالی سلام وتحیت بخوانند وبدانند ایشانرا بودیعت بخدای عزوجل سپرده آمد، ان الله لایضیع ودایعه. درخاطر چنان بود که مگر ملاقات باشد وصیتی کرده آید، چون روزی نبود بآن جهان افتاد، باید که درمحافظت فرزندان تقصیر نکنند وایشانرا برتحصیل علم رغبت دهند، والبته نگذارند که گرد عمل گردند وباآنچه خدای تعالی روزی کرده باشد بسازند. اگر فرزند **اتابك** ووالده‌اش بولایت روند اجازت است، **نوروز** و **مسعود** ووالده ملازم **بلغاخاتون** باشند. اگر ازاملاك چیزی مرحمت فرمایند بستانند و بدان قناعت نمایند. حرم بزرگ از **تبریز** کجاتوان رفت؟ هم آنجا باشد برسرتربت ما دو برادران باشد، اگرعمارتی درخانقاه **شیخ فخرالدین** توانند بکنند، و ایشان نیز آنجا روند. ودیگر **مؤمنه** هرگز ازما آسایشی نیافت، اگرخواهد شوهر

---

۱) تاریخ وصاف ص ۱۴۱ طبع بمبئی

۲) نص مکتوب را مرحوم براون از نسخهٔ مجمل فصیحی خوافی متعلق باوقاف گیب ترجمه نموده است وما آنرا عیناً از نسخهٔ مجمل فصیحی متعلق بکتابخانهٔ شخصی آقای محمد نخجوانی نقل کردیم. (رجوع کنید به حاشیهٔ صفحهٔ بعد)

کند. فرج ووالده با اتابك بهم باشند، زکریا را باأملاك تومان شهنشاهی و دیگرمواضع که به امیرتوما داده‌ام بازگذارند. دیگرعرضه دارند واگرازاملاك چیزی مرحمت فرمایند فیها والاقناعت نمایند. باری تعالی برما رحمت کناد و برایشان برکت. دراینوقت خاطر با حضرت ایزدی بود همینقدربیش نتوانستم نوشت، بنده وآزاد را نیکوردارند و بشبها غریب مارا فراموش نکنند.»

دراین واقعه تنهاصاحبدیوان هلاك نشد بلکه چهارتن ازفرزندان او یحیی وفرج‌الله ومسعود واتابك بقلیل مدتی بعدازاو بقتل رسیدند وفرزند دیگرش هرون نیزبعد از آنها رهسپاردیارعدم گردید.

برحسب قول صاحب تاریخ وصاف دوبرادر وهفت پسرقربانی سبعیت مغولها گشته، انتقام پدررا بنا بعادت مألوف ازاطفال خرد سال گرفتند که مبادا زنده مانده روزی درپی کینه‌توزی برآیند. علاوه برهلاك اینها، وفات علاءالدین عطاملك جوینی وبهاءالدین که درفوق شرح آن ذکرشد نیزجزوی ازمصائب وارد برخانوادهٔ جوینی می‌باشد، بطوریکه دراثناء مدت پنج یاشش سال نام این خانوادهٔ وزراء بزرگ بکلی ازصفحهٔ تاریخ محو گردید.

فصیحی درکتاب «مجمل» دورباعی ذیل‌را ازشمس‌الدین نقل میکندکه دردقائق آخرزندگانی سروده است:

ای دست اجل گرفته پای دل من ... حکم تو بکشتنم رضای دل من
جان پیشکشت میکنم ازدیده ودل ... این بود همه عمر هوای دل من

ایضاً

درنگر ای چراغ جان کشته ... تا ببینی دو صد جهان کشته
کشتگان زندگان جاویدند ... خاصه در دست کافران کشته

واقعهٔ قتل او درسرتاسر ایران ایجاد ماتم وسوگواری عمومی

بقیه ازصفحهٔ قبل

مختصراختلافی که درترجمهٔ انگلیسی بااین اصل ملاحظه میشود، معلوم نیست که ناشی ازاختلاف دونسخه اصل است یادرترجمه تسامحی روی‌داده. همچنین در نسخهٔ موجود مجمل فصیحی این نامه بدون‌فاصله وصل‌شده است به نامه‌ای که بمشایخ تبریزنگاشته است وددر فوق ذکر شد.

نمود ، حتی درشهرهائی مانندشیراز که این وزیربزرگ هیچوقت بدانجا نرفته وفقط اعمال صالحه وصدقات جاریات وی اورامعروف ساخته بود خلائق بعزای مرگ او نشستند . در میان اشعاری که در مرثیهٔ او سروده اند قطعات ذیل نقل میشود :

از رفتن **شمس** ازشفق خون بچکید مه روی بکند و زهره گیسو ببرید .
شب جامه سیه کرد در آن ماتم وصبح بر زد نفس سرد و گریبان بدرید .

ایضاً

رسید الحق بتشریف شهادت وزیری کو سراز گردون برافراشت .
محمد صاحب دیوان که سی سال جهانرا از بسی آفت نگهداشت .
فلک بین کانچنان نفسی بیازرد جهان بین کانچنان مردی بنگذاشت .

با وجود اینها در میان مردم اشخاصی بودند که **صاحبدیوان** را مستحق قتل شمرده وسرنوشت اورا پاداش رفتاری که بسلف بدبخت خود **مجدالملك** روا داشت میدانستند . این نکته درقطعهٔ ذیل که در **تاریخ گزیده** نقل شده است بخوبی نموده میشود :

چو **مجدالملك** از تقدیر ایزد شهادت یافت در صحرای **نوشهر**
بقصد **صاحب دیوان محمد** که دستور ممالك بود در دهر ،
پس از دو سال و دو ماه و دوهفته چشید او هم ز دوران شربت قهر .
تو در دنیا مشو بد را خریدار که دارد در ترازو نوش با زهر .

این نکته را نیز باید گفت که سرانجام روزگار کسانی که باتهور و جسارت تقبل خدمت وزارت را در دربار مغول میکرده اند عموماً هلاك ونیستی بوده است ، چنانکه بعداز **صاحبدیوان جلال الدین سمنانی** در اوت ۱۲۹۸ بقتل رسید وبعد ازاو **سعد الدولة** یهودی در اواخر فوریهٔ ۱۲۹۱ بهلاکت گرفتار گشت و **صدرالدین خالدی** که صدر دیوان **گیخاتو** بود درماه مه ۱۲۹۸ جرعهٔ هلاك نوشید.وازهمه بزرگتر **خواجه رشیدالدین فضل الله** بود که در ژوئیهٔ ۱۳۱۸ مقتول شد.

سعدالدوله وزیریهودی

ارغون خان در مملکت **ایران** مدت هفت سال سلطنت نمود (ازاوت ۱۲۸٤ تاماه مه ۱۲۹۱م.) اعزام سفرای متعددبدربارهای **اروپا** ـ مخصوصاً سفارت سال ۱۲۸۷ـ ۱۲۸۸ که یکی ازافرادآن هیأت اعزامی موسوم به: **رابّن سوما** Rabban Sawma سرگذشت مفصلی از مسافرت خود بزبان سریانی باقی گذاشته، همه نشان میدهند که در زمان **ارغون** سیاست **اباقاخان** که درزمان **احمدنکودار** منقلب شده بود، دوباره تجدید گردیده است. در اواخر ایام سلطنت **ارغون**، **سعدالدولهٔ یهودی** وزیر با اقتدار دربار او گردید، این مرد طبیبی یهودی بود. نظر باینکه توطئه‌های بسیارخطرناك برضد اسلام باومنسوب میداشتند، طرف بغض ونفرت مسلمانان واقع شد. وی اصلا اهل **ابهر** وبعدها در **بغداد** بطبابت مشغول بوده. یکی ازهمکیشان او را به **ارغون** معرفی کرد و بنا برسخن صاحب **تاریخ وصاف** اعتماد وتوقیر ایلخانرا از آن راه جلب کرده بود که علاوه بردانستن زبان مغولی وترکی وسائلی بکارمی برد که حرص وآز شاه مغولی را بوسیلهٔ انباشتن خزانه او ارضاء میکرد[1] وازاین راه خویشتن را درنزد اومقرب ساخت وبرای بدست آوردن مال و وجوه دیوانی در **بغداد** چنان مهارت ولیاقتی بخرج داد که **ارغون** اورا منصب خزانه داری و مستوفی الممالکی مملکت اعطاء فرمود، وازآنروز کوکب دولت ابناء قوم او که تاآن تاریخ درمحاق ذلت ومسکنت بودند روبعزت و استعلاء آورد و درسایهٔ قدرت روزافزون وی غالب مشاغل دولتی و امور مهمهٔ مملکتی را یهودیان عهده دار گشتند،

۱) رجوع شود بتاریخ وصاف ص۲۳٦

چنانکه یکی از شعراء زمان در **بغداد** این قطعه را سروده و ترقی آنجماعت بیان کرده است :

یهود هذا الزمان قد بلغوا	مرتبة لا ينال لها فلك
الملك فيهم و المال عندهم	و منهم المستشار و الملك
يا معشر الناس قد نصحت لكم	تهوّدوا قد تهوّد الفلك
فانتظروا صيحة العذاب لهم	فمن قليل تراهم هلكوا.

جسارت و عداوت **سعدالدوله** بدین حنیف اسلام پیوسته همراه اقتدار او افزوده میشد تا بجائی که **ارغون** را برآن داشت که کلیهٔ عمال مسلمان را ازهمهٔ مشاغل و مناصب عالیهٔ دولتی، کشوری ولشکری، اخراج کند،[۱] وباینهم اکتفا نکرده در صدد بر آمد که دین اسلام را بکلی از میان بردارد.

برای امضای این نیت شوم در خاطر **ارغون** وسوسه کرد که مقام پیغمبری و رسالت همانا از عرب بمغول منتقل گشته و ایشان از درگاه الهی مبعوث هستند وباید که پیروان نافرمان و منحط **محمد ص** را مجازات دهند ، و همچنین به ایلخان پیشنهاد کرد که **کعبه** را دیگر بار معبد اصنام سازد، و اهل اسلام را بعبادت اوثان الزام کند. سپس در **بغداد** سفائنی جنگی بیار است که به **مکه** حمله نماید و یکی از همکیشان خود را موسوم به **خواجه نجیب الدین کحال** به **خراسان** گسیل داشته و صورتی از اسامی دویست نفر اعیان و دولتمندان آنجا را باو داده و او را برقتل آنها مأمور ساخت. همچنین صورتی دیگر که متضمن اسامی هفده نفر از ائمه و اکابر **شیراز** بود برای همین مقصود نزد **شمس الدولهٔ یهودی** فرستاد. صاحب **تاریخ وصاف** میگوید :

---

۱) تاریخ وصاف ص ۲٤۲

«حکایت کرده‌اند که **ارغون خان** در مبادی جلوس بر سریر سلطنت کار قتل را کاره بود، چنانکه روزی نظر بر کثرت ذبایح اغنام انداخت و در کمال رقت قلب فرمود که چندین حیوان بیگناه را برای لذت شکم عرضهٔ هلاك کردن از لوازم قساوت ورذائل اخلاق ذمیمه تواند بود. علیهذا وزیر و مشیر پیوسته بتحسین مستقبح و مستکره او اشتغال داشت و میگفت، گلزار دولت را باغبان‌وار ازخار انکار پیراستن ومشارب مآرب را از قاذورات محذورات مصفی داشتن، از مقتضی کیاست و فراست باشد. وخود ترك شرمعاندان که واسطهٔ انخذال ملك و مال و داعیهٔزوال رونق سلطنت‌اند چگونه‌چون نکنند... از وسوسه واغواء او دل ایلخان برقتل بی خطا چون غمزهٔ خوبان ختن حریص شد، تا غایتی که باندك توهمی یابسبب مختصر جریمتی صد جان را بر باد میداد. هرآینه مخالطت جلیس السوء و معاشرت اشرار همین نتیجه دهد.»[۱]

مرض ارغون و هلاك او

لیکن درهمان‌اوان که‌نفوذو قدرت **سعدالدوله** بمنتهای کمال رسیده و مقاصد سوء او در شرف انجام بود، **ارغون** درشهر **تبریز** بمرضی‌شدید مبتلی‌شد. **سعدالدوله** که بخوبی میدانست بعداز سلطان دوام و بقائی نخواهد داشت، گرفتار آلام و هموم گردید واز خدمت او آنی منفك نمیشد و از اداء خیرات و مبرات لحظه‌ای قصور نمی ورزید، چنانکه سی هزار دینار بفقراء **بغداد** و ده هزار دینار بدرویشان **شیراز** بذل کردند. همچنین بسیاری از مجوسان را آزاد ساخته از اعطای صدقات ذره‌ای فرو گذار نکرد. بعضی ازپیشوایان‌دینی مغول گفتند که: این بیماری

۱) تاریخ وصاف ص ۲٤۲

متمادی و مزمن سلطان همانا بعلت قتل شاهزادگان مغولی است، مانند **قرانقای** و **هولاجو** و **جوشکب** و غیره. بعضی دیگر براین عقیده شدند که یکی از همخوابگان سلطان او را مسحور ساخته است.

سلطان **ایداجی** را که بر تحریك و تشویق پادشاه بریختن خون شاهزادگان مغول متهم بود بکفارهٔ آن گناه بیاسا رسانیدند.[1]

همچنین **توقجاق** خواهرزادهٔ **جوشکب** راکه به جادو کردن سلطان مورد سوء ظن بود بقتل آوردند، لیکن از هیچیك از این اعمال حال سلطان را بهبودی دست نداد. دراواخر فوریهٔ ۱۲۹۱ م. بیماری او چنان شدت نمود که هیچکس جز **جوشی** و **سعدالدوله** بدرگاه او راه نداشت. عاقبت **سعدالدوله** که از شفاء او مأیوس گشت پنهانی رسولانی چند بنزد **غازان** فرستاده اورا آگاه ساخت که هنگام طلب تخت سلطنت رسیده است، باید بمحض اینکه **ارغون** نفس آخر را درکشید آمادهٔ پادشاهی باشد. لیکن این تدابیر او را از دست دشمنانش نجات نداده چند روزی قبل از آنکه ایلخان وفات نماید او را هلاك ساختند و این واقعه در ۹ مارس ۱۲۹۱ مطابق سلخ صفر ۶۹۰ اتفاق افتاد.[1]

تعذیب یهودیان

مرگ **سعدالدوله** گویا اشارتی بود که درسرتاسر مملکت بلوای عام علیه یهودان برپا گردد. اموال ایشانرا غارت کرده، ابدان ایشانرا طعمهٔ شمشیر ساختند. در **بغداد** بتنهائی متجاوز از یکصد نفر از زعماء آنجماعت بقتل رسیدند. شرح فنا و استیصال یهودیان را امام **زین‌الدین علی بن صاعد** واعظ دمشقی در قصیدهٔ ذیل بهمان بحر و قافیه قطعهٔ قبل (**تاریخ وصاف** ص ۲٤۷) برشتهٔ نظم کشیده است:

---

۱) رجوع شود بتاریخ هوارت ص ۳٤۵

نحمد من دار باسمه الفلك — هذى اليهود القرود قد هلكوا

و قارن النحس سعد دولتهم — وافتضحوا فى البلاد وانهتكوا(۱)

و شتت الله شمل ملكهم — و بالحسام الصقيل قد سبكوا

كم حكموا فى البلاد، لاحكموا — وارتكبوا الموبقات وانتهكوا

ابكاهم الله عاجلا اسفا — من بعد مافى زمانهم ضحكوا

سقاهم الحتف سادة خشن — فامتلات بالجماجم السكك

واستخلصوا المال من ديارهم — و بالحريم الحرام قد هتكوا

يا امة الكفر والضلال لقد — دار بكم فى حبالة الشرك

يا اخبث الطير يا بغاث لقد — صادكم فى الخميلة الشبك

فانتم شر امة سلفت — و انتم شر امة تركوا

عبدتم العجل دون خالقكم — فضلّ ذاك الاياب و النسك

مهذب (۲) هذبوا بقتلته — جماعة فى البلاد قد فتكوا

لما راوا رأسه يطاف به — و قد علاه القتام والصهك

فعجّل الله روح خيرهم — الى جحيم ظلامها حلك

ففى العذاب المذاب قدسجنوا — وفى الحديد المديد قد سلكوا

فاعتبروا سادتى بمصرعهم — ثم اتل يا ذالبيان كم تركوا(۳)

طغاجر(۴) هد ركن عزمهم — ذاك الهمام الحلاحل الملك

اباد هم عنوة بصارمه — و ما عليه بذلكم درك

اشارة الشيخ فيهم ظهرت — لما رآهم بسهمه فتكوا

جمال دين الاله سيدنا — ذاك الولى المؤيد الملك (۵)

الزاهد العابد الخشوع لمن — دانت له فى بحارها السمك

هجوتهم ابتغى بهجوهم — جنان خلد يزينها البرك

رغما لمن قال فى قصيدته — «تهوّدوا قد تهوّد الفلك»

---

۱) ایهام است بسعدالدوله یهودی

۲)- اشاره است بمهذب یهودی که از رجال آنجماعت بوده او نیز در آن حادثه بقتل رسید.

۳)- اشاره است بآیهٔ شریف کم ترکوا من جنات وعیون، سورهٔ مبارک ٤٤ آیهٔ ٢٤

٤)- طغاجر همان طوغاجار نویان است از امراء مغول که بقتل اسقف یهودیان برخاست.

۵)- ممدوح: ملک الاسلام جمال الدولة والدین- بزعم براون جمال الدین محمد بن سلیمان النقیب المقدسی، متوفی بسال ٦٩٨ هجری.

گیخاتو ـ ۱۲۹۱ ـ ۱۲۹۵ م.

پس از **ارغون** برادرش **گیخاتو** جایگزین او شد. مراسم تاجگذاری او تا چهار ماه ونیم بعد از فوت **ارغون** یعنی تا ۲۲ژوئیهٔ ۱۲۹۱م. بتأخیر افتاد.

سلطنت گیخاتوخان ۱۲۹۱ ـ ۱۲۹۵

در اثنای این مدت باآنکه **طوغاجار نویان** و سایر سرکردگان مغول با کمال شتاب برای ممالك مختلفهٔ محروسه حکامی گماشتند، معذلك اختلال و هرج و مرج دراطراف ملك روزافزون شد. از آنجمله **افراسیاب** از خانوادهٔ **اتابکان لرستان** موسوم به **هزاراسب**، که از اواسط قرن دوازدهم مسیحی در **لرستان** فرمانروا بودند، شورشی نابهنگام وبی‌نتیجه نموده وچندی نیزشهر **اصفهان** را مسخر داشت.

گیخاتو که‌بنابرسخن‌مؤلف**حبیب‌السیر** سخی‌ترین‌اولادهلاکو بود، صدرالدین **احمد خالدی زنجانی** راکه **به‌صدرجهان** ملقب و معروف‌است،بوزارت‌بر گزید.این‌پادشاه‌واین‌وزیر هردوبالطبع بوالهوس ومسرف بودند ومخصوصاً **گیخاتو** لذائذنفسانی‌را ازاقسام‌شهوات‌بحدافراط طلب میکرد. ازاینرو اندکی برنیامدکه خزانهٔ دولت‌تهی گردید وبه‌وجوهات‌احتیاج وضرورت مبرم‌حاصل گشت. **صدر جهان** رفع‌تهیدستی‌راتدبیری‌اندیشیده‌و«چاو»یاپول کاغذرا، که‌درمملکت چین‌رایج‌ومتداول بود، خواست درایران نیزرواج دهد. برای‌این‌مقصود کارخانهائی‌چندبرای‌ساختن‌چاودرجملهٔ‌شهرهای‌مهم برپاکردند،وقوانین

صفت شهوت رانی و بوالهوسی گیخاتو

سخت مقرر داشتند که بر طبق آن استعمال فلزات قیمتی را تا سر حد امکان منع و قدغن کردند. تفصیل نشر این پولهای کاغذ که در آن عهد متداول گردید، در متن تواریخ آن زمان مخصوصاً **تاریخ وصاف** بدست ما رسیده است[۱] این اوراق عبارت بوده است از قطعاتی مربع مستطیل که چند کلمه بخط ختائی بر آن نوشته و بر بالای آن از دو طرف «لا اله الا الله، محمد رسول الله» نگاشته و بر پائین آن نام نویسنده یا رسام آن و هم چنین قیمت آن را (که از نیم درهم تا ده دینار بوده) در دائره‌ای در میان آن رقم ساخته بودند و این چنین در قلم آورده که:

«پادشاه جهان در تاریخ سنهٔ ثلاث و تسعین و ستمائه (۱۲۹٤ م.) این چاو مبارک را در ممالک روانه گردانید، تغییر و تبدیل کننده را با زن و فرزند بیاسا رسانیده مال او را جههٔ دیوان بردارند.» و احکامی نیز به **شیراز** و سایر بلاد **ایران** فرستادند که در آنجا شرح منافع این پول رایج جدید را ذکر کرده و سؤالات و اعتراضات فرضیهٔ بر آن وارد کرده و جواب داده بودند و اظهار داشته که:

«چاو اگر در جهان روان گردد ... رونق ملک جاودان گردد.»

فقر و فاقت و ضرر و مسکنت از میان خلایق مرتفع شود. و حکم نمودند که هر گاه چاو مندرس و فرسوده شود. بچاو خانه برند و هر ده دینار را به نه دینار چاو مجدد ستانند.

حکم رواج چاو در **تبریز** در ماه ذی القعدهٔ ٦٩٣ هـ. / سپتامبر - اکتبر ۱۲۹٤ م. سمت صدور یافت، لیکن در فاصلهٔ سه روز بازارهای **تبریز** بسته شد و عمل تجارت بکلی موقوف و معطل گردید، زیرا که طلا و نقره را از جریان باز گرفته بودند و چاو را هم هیچکس قبول نمیکرد، در این

۱) تاریخ وصاف ص ۲۷۲ طبع بمبائی

امر خشم وغضب عامه بیشتر متوجه شخصی بنام **عزالدین مظفر** بود؛ چه اورا مسبب ایجاد وشیوع پول کاغذی دانسته و بالنتیجه مردم او را دشمن میداشتند، واشعاری نیز درهجواو ساختند که از آنجمله قطعهٔ ذیل است :

تو **عزدینی** و ظل جهانی — جهان را هستی تو نیست درخور
از آن گبر ومسلمان و یهودی — پس از توحید حق ـ والله اکبر
همیخوانند از روی تضرع — بنزد حضرت دارای داور
خدایا بر مراد خویش هرگز — مبادا درجهان یکدم **مظفر** .

لغو چاو

(۱) نظایر این اختلال در **شیراز** وسایر بلاد معظمهٔ مملکت مانند **تبریز** بوقوع پیوست، وعاقبت کار در نتیجهٔ اظهاراتی که امراء مغول ودیگران برخلاف پول کاغذی نمودند، **گیخاتو** ناگزیر شد چاو منفور را متروك سازد، و آن اسلوب وجه کاغذی را که بجای اصلاح وتعدیل بحران مالی بر وخامت وشدت آن افزوده بود، بکلی لغو وقدغن فرماید.

توهین گیخاتو به پسرعم خود

اندکی بعد از این واقعه **گیخاتو** در یکی از مواقع طیش و مستی، که او را عادت دیرینه بود، به پسر عم خود **بایدو** ـ نبیرهٔ **هلاکو** ـ توهینی شدید کرد ویکی ازحواشی خود را امرفرمود تااورا بزند. بامدادان که از آن حالت بهوش آمد از این عمل نادم و پشیمان گشته سعی بسیار نمود تا بوسیلهٔ اعطاء مال و ابراز احترامات از او دلجوئی کند ، **بایدو** از فرط حزم و احتیاط خشم خود را در آنوقت

---

۱) چاو ـ لغت چینی است و ازاین تاریخ درزبان فارسی استعمال شده ابن یمین یك قرن بعد همانرا در بیت خود بکار برده وگفته :

روان شد خود ازموکب شیخ عهد — رهی ناروان مانده مانند چاو

ودر زمان ما آن کلمه را به « چاپ » تبدیل کرده و بمعنای « طباعة » بکار می برند.

مخفی داشت. لیکن اندکی بعد به تحریك بعضی از امراء ناراضی مغول علناً بر **گیخاتو** شوریده وعاقبت سردار لشکر **گیخاتو ـ طوغاجار** بر او خیانت کرد و او را اسیر و تسلیم **بایدو** کرد و روز پنجشنبهٔ ششم جمادی الثانیهٔ ۶۹۴/ هـ . ۲۳ آوریل ۱۲۹۵ م . درصحرای مغان او را بکشتند.

بایدو خان ـ ۶۹۴ هـ ./ آوریل ـ اکتوبر ۱۲۹۵ م.

بایدو اندکی بعد از حدوث آن وقایع در **همدان** در مجلس عیش و انبساط برسم مغول به سلطنت نشست.[۱] سپس **طوغاجار** را منصب امیرالامرائی داد، آنگاه وزیر سابق **صدر جهان** را از رتبهٔ وزارت معزول فرمود، و بجای او **جمال الدین دستجردانی** را منصوب کرد. **بایدو** از شاهد سلطنت کام دلی حاصل نساخت، زیرا که ششماه بعد از جلوس مغلوب لشکر **غازان** پسر عم خود و فرزند **ارغون** گشته و بنا بقول **میر خوند** صاحب **حبیب السیر** « از همان شربتی که به **گیخاتو** چشانیده بود، جامی لبالب در کشید.»[۲]

غازان خان ۶۹۴ـ۷۰۳ هـ .

۱۲۹۵ م .ـ ۱۳۰۴ م .

سال جلوس **غازان** نبیرهٔ بزرگ **هلاکو** برتخت سلطنت ایران خط فاصل غلبهٔ مجدد اسلام رابربت پرستی مغولان رسم مینماید و ابتدای تجدید حیات و استقلال سیاسی **ایران** میباشد. این پادشاه در ۴ دسامبر ۱۲۷۱ م./ ۶۷۰ هـ. متولدشده وهنگامی که زمام اموردولت را بدست گرفت

۱) حبیب السیر جلد ۳ جزء اول ص ۴۹

۲) حبیب السیر جلد ۳ جزء اول ص ۴۹

جوانی بیست چهار ساله بود . در سن هفت سالگی جد خود **اباقاخان** را در همهٔ شکار ها مصاحب بود ، ودر ده سالگی پدرش **ارغون** او را درتحت اتابکی و پیشکاری **امیر نوروز**، حکمران **خراسان** کرد. امیر مذکور فرزند **ارغون آقا** است که سی و نه سال در ولایات مختلفهٔ **ایران** بامر **چنگیز خان**واعقاب‌اوحکمرانی نموده‌است. این‌امیر که خود قبول دیانت اسلام کرده بود، **غازان** را نیز بقبول مذهب‌حنیف ترغیب میفرمود . ودر ابتداء جنگ و نزاعی که با رقیب خود **بایدو** داشت، ازاوعهد گرفت که هر گاه خداوندفتح وظفر را نصیب اوفرماید، بدین اسلام ایمان آورد . چون این مقصود حاصل گردید، اوهم بعهد خود وفا کرده و در تاریخ چهارم شعبان ٦٩٤ ه . /١٩ ژوئن ۱۲۹۵ م . مسلمان گشته با هزار نفر مغول همگی در حضور **شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ الاجل سعدالدین الحموی** [1] بدین‌اسلام‌در آمدند،و پس از آن نیز **غازان** از شرائط مجاهده و کوشش در ترویج مذهب جدید خود فرو گذار نکرد. بعداز چهار ماه که ازآن تاریخ بگذشت، **امیر نوروز** را اجازت فرمود تاجملهٔ کلیساها و کنیسه ها و بتخانه ها را در **تبریز** خراب کند . همچنین سکهٔ جدیدی امر بضرب فرمود که در آن آیات اسلامی و کلمهٔ شهادتین را نقش کرده بودند . و در ماه مه ۱۲۹۹ فرمانی صادرفرمود و ربا خواری را چون مخالف آئین محمدی است منع کرد . و در تاریخ نوامبر ۱۲۹۷ امرای مغول بجای کلاههای تتری همه عمامه بسر گذاشتند .

---

۱)–حبیب السیرودولتشاه شیخ سعد الدین ابراهیم ذکر کرده‌اند، ولی مجمل فصیحی شیخ ابراهیم جوینی ثبت نموده است .

ناخشنودی امراء قدیم مغول

با همهٔ این احوال عدهٔ زیادی از طبقات شاهزادگان و امراء مغول بودند که عمل **غازان** را ناپسندیده درمقام خلاف بر آمدند. بهمین جهت در ابتدای سلطنت **غازان** شورشها ودسائسی چند بظهور پیوست که همه بی نتیجه وعقیم ماند وبشدت جلو گیری شد. دراثنای یکماه بنابقول صاحب **حبیب السیر** بیش از پنج تن از شاهزادگان وسی وهفت تن از امراء مغول بحکم **غازان** وامیر **نوروز** عرضهٔ تیغ هلاك گشتند [۱]. عاقبت **نوروز** نیز مورد سوء ظن سلطان واقع شده وباوصف این همه خدمات که کرده بود متهم به توطئه با پادشاه **مصر** شد. هر چند به **هرات** گریخته و **بملك فخر الدین کرت** پناه برد، ولی عاقبت گرفتار گشته وبقتل رسید. اندکی بعدازان **صدر جهان** و **جمال الدین دستجردانی** وبرادرش **قطب جهان** بیاسا رسیدند [۲]. بعد از آنها مورخ وطبیب معروف **خواجه رشید الدین فضل الله** صدراعظم ممالك ایلخانی شد. **غازان** پادشاهی شدیدالعمل بود. سلطنت او بطوریکه سرهنری **هوارت** اشاره میکند سرتاسر مملو از ذکر سیاست ها و خونریزیهاست، و **دهسن** نیز میگوید: «بندرت صفحه‌ای از کتاب **رشید الدین** در قسمت سلطنت **غازان** میگذرد که اشاره به‌قتل واعدام یکی ازارکان دولت ننماید.» [۳]

جنك مصر

یك قسمت عمدهٔ ایام سلطنت **غازان** درجنگ بامصریان سپری شد. قتال نخستین او که درسال ۱۲۹۹ـ۱۳۰۰م. در **مجمع المروج** نزدیك **حمص** اتفاق افتاد، با آنکه تعداد لشکریان **مصر** سه

۱) حبیب السیر جلد ۳ جزء اول ص ۸۱ ونیز رجوع شود بتاریخ هوارت جزء ۳ ص ۴۲۶

۲) رجوع شود بتاریخ هوارت جزء ۳ ص ۴۲۱

بلکه چهار برابر بود، معذلك بشکست ایشان وفتح مغول خاتمه پذیرفت ومدت یکصدروز شهر **دمشق** و نواحی **شام** بدست لشکریان **غازان** افتاد و نام اورا درخطبه میخواندند. باوجود آنکه فرمانی مبنی بر تأمین اموال و نفوس در تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۲۹۹ م. صادر فرمود، معذلك مملکت **شام** ازقتل وغارت مغول خسارت کلی یافت. درزمستان سال بعد (۱۳۰۰-۱۳۰۱ م.) **غازان** باز برای تسخیر **شام** لشکر آراست، ولی بواسطهٔ سرمای زمستان وسیلابهای شدید ناگزیر به عقب نشینی گردید. سال بعددرماه مه نامه‌ای بسلطان **مصر** نگاشت، وجواب آن که دراکتوبر نوشته شده بود بوسیلهٔ ایلچیان وسفراء او درماه دسامبر ۱۳۰۱ بدست ایلخان رسید[۱]. پس ازیکسال واندی، یعنی در آخر ژانویهٔ ۱۳۰۳، **غازان** باز برزم مصریان حرکت کرد و بعد از آنکه ازرود **فرات** گذشته به **کربلا** فرود آمد، نظر بتمایل قلبی که بمذهب **شیعه** داشت آن وادی مقدس را زیارت کرده بآن بقعهٔ مبارکه هدیه‌های شاهانه گذرانید. در منزلگاه بعد که به **عانه** موسوم بود صاحب **تاریخ وصاف** که مورخ درباری بود سه جلد

تقدیم کتاب تاریخ وصاف بغازان در ۱۳۰۳ م.

اول تاریخ مذکور را (که جمعاً شامل برپنج مجلد است) ودر آن ایام برشتهٔ تألیف در آورده بود، ومادر این کتاب از آن مطالب بسیار نقل کرده‌ایم، بنظر پادشاه عرضه داشت. پس از آن **غازان** باسپاه خود مقداری طی راه فرموده پیش راند، لکن دوباره باز گشته وازفرات بگذشت ومنتظر شد که نتیجهٔ جنگ **کشف** را که به دوروزه راه درمغرب **اردبیل** واقع است، معلوم کند.[۲]

---

۱) رجوع شود بتاریخ هوارت ص ۴۵۸
۲) همان کتاب ص ۴۶۷

هزیمت مغولان درمرج الصفر

دراین جنگ، برخلاف جنگ سابق، لشکر مغول انهزام یافت و مصریان در تاریخ مارس ۱۳۰۳ م./۷۰۲ ه. در موضعی که بقرب **دمشق** موسوم به **مرج الصفر** است مغولها را بکلی درهم شکستند. بشادمانی این فتح لشکر **مصر** درسرتاسر ممالک **مصر** و **شام**، مخصوصاً در شهر **قاهره** جشنها گرفتند، خانه‌ها را چراغان وشهر را آئین بستند، خلق ازدحام کرده ورود سلطان را باسپاه مظفروفیروز او استقبال نمودند. ۱۶۰۰ نفراسرای مغول که بگردن هریك سریکی از کشتگان مغول آویخته بودوهزارهاسر مغول دیگر را برسرنیزه درعقب کوسهای بزرگ جنگی آنهاهمه باپوستهای دریده به‌شهر آوردند[1]. اندوه **غازان** از این شکست درست برابر بود با شادمانی سلطان **مصر**. ویرا این تأثر خاطرافزوده گردید وقتی که نامه‌ای پر ازطعن وشماتت ازحریف غالب باو رسیدو اورا سخت پژمان ساخت[2]. سرداران و امراء مغولی را که مسؤل این هزیمت فاحش بودند در تحت عقوبتهای شدید کشید. ومعلوم میشود که از اثر این انقلاب بخت و این افول طالع که بر لشکر **غازان** روی داد، همچنین دسائس وخیمی که در داخله علیه او شروع شد وسعی میکردند که او را از تخت بردارند و **آلافرانك** پسر **گیخاتو** را بجای او بنشانند، اینها همه صحت مزاج اورا منحرف ساخته وبالاخره در ۱۷ ماه مه ۱۳۰۴م./ ۷۰۳ ه. درابتدای سی ودو سالگی وفات یافت.

بمرگ او درسرتاسر **ایران** مردم عزاداروسوگوار شدند. واین

---

۱) همان کتاب ص ٤٧٤

۲) همان کتاب ص ٤٧٦

ماتم ظاهراً ازروی اخلاص بودچه. **غازان** مذهب اسلام‌را بمکانتی که‌قبل از حملهٔ **چنگیزخان** داشت‌اعاده داد وبت پرستی رابرانداخت وهرج‌و مرج رابانتظام‌مبدل‌فرمود . باوجود کمال‌شدت‌وصلابت که‌داشت بامقایسهٔ بسابقین و اسلاف خود دارای‌قلبی رؤوف بود ، و مشهور بود که ازریختن خون،جز درمواردضروری

اخلاق غازان

ولازم، اجتناب دارد. علاوه بر آن حامی باسخاوت علم و ادب بشمار میآمد ، وهمچنین‌نسبت بفقراومردمان صالح نیکو کاربودوجودوبخشش بسیار می‌فرمود . هرچند ظاهری زشت وحقیر داشت، لکن‌درهمه‌حال شجاع ودرهرموقع‌ثابت قدم، ودارای فهم وفراست بود.

عنایت‌او بعلوم

این پادشاه از یکطرف توجه مخصوصی بصنایع ظریفه و حرف و علوم طبیعی و بالاختصاص بفن معماری داشت، وازجهت دیگر نسبت‌بعلوم هیأت ، شیمی، معدن‌شناسی ذوب‌فلزات،علم‌النبات وامثال‌آن نیزعنایت خاصی‌مبذول میفرمود، وهم چنین‌درعلم تاریخ وعلم انساب مغول دارای بصیرت واطلاع بود . علاوه برزبان مغولی که لسان قومی‌وملی‌او بود، کم وبیش‌بالسنهٔ فارسی ،عربی، چینی ، تبتی وکشمیری آشنائی داشت ، و از قرار مذکور لاتین نیر میدانست . راجع بملل **اروپا** نیز بیش از اسلاف خود اطلاعات داشت وآنرا بوسیله سفراء متعددی که از طرف ملل مختلفهٔ **فرنگستان**بدربار اودر**آذربایجان** آمده بودند،کسب‌کرده بود ؛ و بطوریکه **هوارت** درکتاب‌خود میگوید (ص۴۸۷):**غازان** کتاب **جامع‌رشیدی** تألیف مورخ بزرگ **رشید الدین** راکه دراواخر عهد سلطنت اوسمت صدارت یافت، نیز گاه بگاه مطالعه میفرمود ، مثلا میدانست،که **اسکاتلند** خراج گزار

انگلند است و در خاک ایرلند مار وجود ندارد [۱]. سفارتهائی که بدربار غازان آمده بودند از چین و هندوستان و مصر و اسپانیا - که سفیر آن موسوم به سولیورو بارسلونا Solivero Barcelona و انگلستان که سفیر آن موسوم به ژئوفری دو لانگلی Geoffrey de Langley - و همچنین بسیاری ملل دیگر بودند.

تمایل غازان باصول مذهب شیعه

اسلامیت در غازان بنیانی محکم داشت، بعلاوه تمایل نمایانی نسبت به شیعه واصول عقاید آنان بروز میداد. [۲] وبطوریکه ذکر کردیم حرم مبارک کربلا را بهدایا وتحف خود مزین وغنی ساخت. هم چنین بروضهٔ امام هشتم علی بن موسی الرضا ع درمشهد نذورو موقوفاتی تقدیم کرد. این ایمان وعقیدهٔ او تاچه درجه به خلوص عقیدت قلبی و باطنی وی ربط داشته یااینکه معلل بعلل سیاسی بوده است، بزرگ مسأله ایست قابل بحث. درهرحال مسلمانی او برای ایران نعمت وسعادتی بزرگ شمرده میشود. زیراکه حکومت شدید وباقساوت برای رعایا وتبعه بدبختی و محنتی است، خاصه اگر طبقهٔ حاکمه از نژادی اجنبی وبیگانه نیز باشد. واین بدبختی ومحنت افزون تر وشدیدتر میشود هرگاه زمامداران دارای دین وآئینی مخالف یادشمن مذهب وکیش رعیت وزیردستان باشند. ازینرو سلطنت ظالمهٔ مغول تازمان غازان باقساوت ترین نوع حکومت درجهان بود که بواسطهٔ تبدیل مذهب سلطان صورت آن کاملا تغییر کرد.

هوارت درتاریخ خود میگوید: « وقتیکه غازان مسلمان شد

رجوع شود به نسخهٔ خطی جامع التواریخ

۲) رجوع شود بمجالس المؤمنین قاضی نوراالله شوشتری - مجلس ششم - ملوک شیعه.

ارتباط خودرا باخان بزرگ مغول دراقصای شرق منقطع ساخت ، چه تا آن تاریخ ایلخانان مغول زیردست وتابع خاقان **مغولستان** وچین شمرده میشدند. ولی از آن وقت ایشان مستقل گشته وبالطبع عباراتی که درسکه‌ضرب مینمودند نیز تغییر کرد[۱]. از این تاریخ ببعد تفوق راهبان **بودائی وشمنی**[۲] برعلماء اسلام موقوف شد. معبدها وبتخانه های ایشان بمدارس ومساجد تبدیل یافت ، علوم اسلامی که ازجهاتی غنی وتوانگر وازجهاتی دیگر فقیر وناتوان بود دوباره‌مورد احترام وتشویق واقع گردید ، همچنین مقدمات آسایش و عمران که برای بهبود اوضاع تبعهٔ مظلوم ومقهور ایلخانان‌مغول لازم بود، فراهم گشت. **غازان** گرچه سخت وشدیدالعمل وحتی در بعضی مواقع قسی القلب بود، لیکن ازجملهٔ اسلاف خود بیشتر بحقیقت وظیفهٔ جهانبانی و رعایت حق زیردستان و رعایا پی برده بود، وبرای اینکه این تکلیف ووظیفهٔ خود را اجراسازد وسائل عملی اتخاذ میکرد.

از آنجمله وقتی اکابر کشور و لشکر را مجتمع ساخته بـآنها خطاب‌فرمودو گفت: «ایزد تعالی‌ازآن‌جهت مرا برمسند خلافت نشاندکه امتثال فرمان ان‌الله یأمر بالعدل‌والاحسان نمایم، وبر من واجب است‌که حق گویم وطریق حق پویم، مجرمان را بجزاء اعمال ایشان رسانم ومخلصانرا بمزید انعام واحسان شادگردانم، و بدانیدکه من سخت ازچگونگی احوال شما تفتیش مینمایم و پیوسته کردار ورفتار شما را منظور دارم‌کـه بواسطهٔ صلاح وفساد آن نسبت بشما نیکی

۱) هوارث ص ۴۸۶

۲) شمن- بمعنی بت پرست‌است «لغة‌الفرس - اسدی» چنانکه رودکی گوید:

بت پرستی گرفته ایم همه — این‌جهان چون بت است‌وما شمنیم

این کلمهٔ اصلا ازلغت‌سانسکریت «شاراماناا» گرفته شده‌که لقب راهبان بودائی است. ودرخراسان‌وماوراء النهر که‌وقتی‌مذهب بودائی رواج‌داشته استعمال‌میشده‌است.

و بدی بجای آدم...» (۱)

شرح اصلاحاتی که **غازان** در امور مملکت بعمل آورد از قبیل طرز جمع آوری مالیات دیوانی ، منع ازاجحاف وتعدی کارگزاران دولت ، جلوگیری از هوس رانی وشهوت پرستی امراء مغول ، ایجاد امنیت واعتماد عمومی که بواسطهٔ فقدان آن شهرهای آباد خراب و ویران شده بود ،وبالاخره اصلاح اقتصادی مملکت و بآن صورت سالم وصحیحی دادن ،- اینهاهمه اقدامات آن پادشاه است که در اینجا طول کلام در بارهٔ آنها بیموقع میباشد ؛ چه این موضوع را مفصلاً **هوارث** درکتاب تاریخ کبیرخود شرح‌داده است (۲) آغازدورهٔ جدیدی موسوم به عصر ایلخانی یا غازانی که در تاریخ ۱۳ رجب ۷۰۱ ﻫ ./۱۴ مارس ۱۳۰۲ م . شروع میشود، بیشتر از آن‌وقت‌است که وضع‌اقتصادی ومالی مملکت از بی‌نظمی و اختلالی کـه در آن روی داده بود بهبود یافت . همچنین مساعی **غازان** را درجلوگیری و منع از فحشاء و منکر نباید فراموش کرد که هم از این اعمال ناشایست کـه درمیان مردم در آن‌تاریخ شیوع داشت جلوگیری فرمود وهم رفتار اوبرای هموطنانش درآنزمان نمونه وسرمشقی اخلاقی گردید.

بقعهٔ غازان و موقوفات آن

سلاطین مغول بنا به عادت دیرین ملـی خود همواره‌سعی‌میکردند که‌مدفن‌خود را ازهمگان مخفی و مستور نگاهدارند. **غازان** بـرخلاف

۱) حبیب‌السیر ج۳ ص۵٤

۲)هوارث ص٤۸۷ -۵۳۰

ایشان مکان مقبرهٔ خود را قبلاً تعیین فرمود وبرای بنای بقعه و گنبد مبالغی گزاف صرف کرد، ودر گرد آن خانقاهی برای صوفیان، ومدرسه‌ای برای طلاب شافعی وحنفی وهمچنین مریضخانه وکتابخانه و رصدخانه ودارالعلم در آنجا دائر فرمود، ونیز منزلی برای سادات وسقاخانه وسایر ابنیهٔ عمومی در آنجا برپا کرد، برای حفظ وبقای این مؤسسات نذور و موقوفات بسیار که سالیانه متجاوز از صد تومان یا یك ملیون مسکوك طلا عایدات آن می‌شد بر آن خاص فرمود، وبرای نگاهبانی این موقوفات اهتمام لازم مبذول داشت چنانکه ازهر گونه تفریط وتضییع مصون بماند. گرداگرد این آرامگاه وابنیهٔ عمومی واطراف آن بقدری آبادی شد که شهر **غازانیه** [۱] را بوجود آورد وآن شهر درعظمت با **تبریز** برابری و در زیبائی بر آن فزونی یافت.

الجایتو - خدابنده ۷۰۴ - ۷۱۵ ه. ۱۳۰۵ - ۱۳۱۶ م.

لقب الجایتو، شاه خربنده

بعداز**غازان**، برادرش **الجایتو**، پسر دیگر **ارغون**، در ۳۱ ژوئیهٔ ۱۳۰۵ م. به تخت سلطنت نشست وملقب به **الجایتو**، **محمد خدابنده** گردید. در آنوقت بیست وچهار سال از عمر او میگذشت. در زمان کودکی برحسب میل مادرش **اروك خاتون** غسل تعمید یافته بنام **نیکولاس** دین مسیح گرفت، لکن بعد از آن بترغیب زوجه‌اش که در ابتدای عهد شباب با او مزاوجت کرده بود بدین اسلام در آمد.

---

(۱) غازانیه که به شنب غازان موسوم است، در جوار تبریز قرار دارد و اکنون آثار خرابه‌های آن باقی وکم وبیش دیده میشود.

در جوانی عنوان عجیبی براو نهاده و **خربنده**اش لقب دادند، ولی بعداز آن این‌اسم تغییر کرد و**خدابنده** لقب یافت. **رشیدالدین وزیر** در دیباچهٔ جلد اول تاریخ بزرگ خود قطعهٔ ذیل را در باب این‌لقب مضحک سروده و از آن تسمیه توجیهی کرده‌است:

«دوش در نام **شاه خربنده** فکر میکرد ساعتی بنده
که مگر معنیی در این اسم است که از آن غافل است خواننده
اندرون حرم بگوش آمد کای هوا خواه شاه فرخنده
معنیی در حروف این لفظ است که بشاه است سخت زیبنده
عقد کن از ره حساب جمل یك بیك حرف «**شاه خربنده**»
تا بدانی که هست معنی آن «سایهٔ خاص آفریننده»
نه‌حروف است آن و پانزده این که بعقدند هر دو مانند
گوئی آن نه‌حروف چون‌صدف‌است بده و پنج گوهر آکنده
یا طلسمی‌است این همایون اسم بر در گنج ایزد افکنده
سرّ این اسم چون بدانستم جمع شد خاطر پراکنده
کردم ادراك معنی و گفتم: **شاه خربنده** باد پاینده
آفتاب جلال سلطنتش از سپهر دوام تابنده.

شرح قطعهٔ فوق آن است که هر گاه بحساب جمل نه حرف «شاه خربنده» را معلوم داریم عدد ۱۱۶۷ بیرون میآید که مساوی است با عدد مستخرج از ۱۵ حرف «سایهٔ خاص آفریننده». ظاهراً برحسب علم حروف نزد مسلمانان همچنان نزد یهود کلماتی که مقدار عددی آنها متساوی است، دارای یك خاصیتند. از این‌رو خاصیت نام «شاه خربنده» برابراست با پانزده حرف: «سایهٔ خاص آفریننده».

دولتشاه صاحب **تذکرة الشعراء** (هر چند که بتحقیقات او چندان‌اعتمادی‌نیست) میگوید: علت اشتهار **الجایتو** باین اسم آن‌است

که: چون **ارغون** بمرد و**غازان خان** سلطنت یافت، **الجایتو** ازاوفرار کرد وچندین سال با رمه های اسب وخر در نواحی **کرمان و هرمز** سرگشتهٔ بیابانها بود ، از این‌سبب اورا خربنده گفتند[۱]. ولی‌دیگران گفته‌اند: وجه این تسمیه آن بوده است که چون **الجایتو** متولد شد طفلی وجیه و زیبا بود . پدرش برای آنکه از آفت چشم زخم مصون ماند خواست اسمی قبیح وزشت براونهد و ازاین‌رواورا خربنده نام نهاد[۲].

قتل آلافرانك Alafrank

قبل از آنکه **الجایتو** به تخت سلطنت نشیند مصلحت در آن دیدکه خاطر از مهم شاهزاده **آلافرانك** پسرعموی خودکه ممکن بودمدعی سلطنت شود فارغ سازد .

بنابراین او و **هرقداق نویان** که ازامراء بود، بدست سه تن‌از سرهنگـان مغول بهلاک رسیدند . و بعـداز آن بنخستین کاری‌کـه مبادرت‌جست‌این بودکه قوانین وقواعد سلف خود **غازان** را تحکیم و تثبیت‌کرد و احکام شریعت اسلامی را بنحو اتم اجراساخت . **خواجه رشیدالدین** ،مورّخ و طبیب معروف ، و **سعدالدین ساوجی** را توأماً منصب وزارت بخشید وایشان را در قبال مغولان بررعایای ایرانی‌خود

---

۱) تذکره دولتشاهی ص ۲۱۷ .

۲) وجه تسمیهٔ دیگری برای این اسم آنست که: ابن بطوطه دررحلهٔ خود ذکرکرده (ص۱٤۳ طبع‌مصر) میگوید : « وقیل ان سبب تسمیته بهذاالاخیرهوان التتر یسمون المولود باسم اول‌داخل علی‌البیت عند ولادته، فلماولد هذا السلطان کان اول داخل الزمال وهم یسمونه «خربنده» فسمی به . . . » .

صاحب اختیار مطلق قرارداد. پس آنگاه برصدخانهٔ معروف **مراغه** رفته **اصیل الدین** فرزند خواجهٔ بزرگ **نصیر الدین طوسی** را (که چنانکه گفتیم در ۱۲۷۲ م. وفات یافته بود،) منصب منجم باشی دربار بخشید[۱].

فرزند و جانشین **الجایتو** سلطان **ابوسعید** در سال دوم جلوس او متولد گردید. درهمان سال **شاه‌جهان** آخرین پادشاه **قراختائیان کرمان** از سلطنت معزول گشت، و نیز شهر **سلطانیه** را در نزدیکی **زنجان** درهمان سال بنیاد نهاد که اندکی برنیامد پایتخت و دارالملک شد و رونق و شکوهی شاهانه حاصل کرد[۲]. اگرچه این شهر اکنون قریهٔ ویرانی است که از آثار آن فقط بقیهٔ مسجد باعظمت آن شهر که بویرانی وخرابی افتاده باقی مانده ولکن نام پادشاه بانی آن بوسیلهٔ شعر عامیانهٔ ذیل درالسنهٔ مردم هنوز باقی است. این شعر را وقتی که درماه نوامبر ۱۸۸۷ مؤلف این کتاب بتماشای آن بقعه رفته بود، ازپیرمردی که باوی درآن سفر همراه بود شنیده است:

ای شاه خدا بنده، ظلم کننده … ایکی طاوق بیر کنده

مصرع آخر این شعر ترکی است و بمعنی « دو مرغ برای

---

۱) تاریخ فوت اصیل الدین بموجب مجمل فصیحی خوافی سال ۷۱٤ هجری است. ابوالفرج ابن العبری تاریخ وفات نصیر الدین طوسی را بسال ٦۷۵ هجری مطابق ۷ - ۱۲۷٦ م. ذکر کرده است.

۲) رجوع شود بتاریخ وصاف ص ٤۷۷ که در آن قصیدهٔ مفصلی باین مناسبت سروده است که مطلع آن چنین است:

وضع سلطانیه گوئی که سپهری است برین … یا بهشتی است مشکل شده برروی زمین.

وختم آن باین بیت:

سال برهفتصدو ده ازگه هجرت این شعر … گفته شد روز انیران زمه فروردین.

یك ده » میباشد . برمن معلوم نشدکه مقصود ازآن چه بوده وکنایه ازچها مری‌است [۱].

سفراء شاه درخارجه و سفراء خارجه در دربار شاه

دوماه بعدازجلوس **الجایتوسلطان** ازسه دربار سلاطین مغول سفرائی بدربار او آمدندکه از همه مهمتر فرستادهٔ **تیمورقاآن** خاقان چین بود، و این سفراء برای عرض اتحاد و پیمان متارکهٔ جنگ که‌مابین‌ایشان‌منعقدشده‌بودبنزدسلطان آمده‌بودند.سه‌ماه بعدسفارتی از **توقتای** وارد شد، واندکی بعد ازآن **الجایتو** سفارتی به **مصر** نزد سلطان ، **الملك‌الناصر** ، برای تحکیم روابط وداد اعزام داشت . همچنین با پادشاهان فرنگستان مانند **فلیپ‌ل بل**[۲] و **ادوارد دوم**[۳] و **پاپ‌کلمان پنجم**[۴] ارسال رسل و ترسل رسائل برقرار فرمود . حامل نامهٔ ایلخان نزد این سلاطین‌عالیمقدارفرنگستان شخصی‌بود موسوم به **طماس ایلدوچی** Thomas Ildouchi . بطوری که **دهسن** درتاریخ خود (جلد چهارم ص ۵۹۰) اشاره میکند: این شخص در دربارهای **اروپا** این نکته را که ایلخان قبول دیانت اسلام نموده است، بکلی مخفی ساخت ؛ زیرا مراسلاتی که ازجانبین تبادل شده فعلا موجود و در آنجا هم **ادوارد دوم** در مراسلهٔ مورخهٔ ۳۰ نوامبر ۱۳۰۷ م . و هم **کلمان پنجم** پاپ روم در مکتوب مورخ‌اول

---

۱) معنی این مثل ظاهراً این است که: ازفرط ظلم‌وستم پادشاه مردم هر یك ده را بدومرغ بدهند .

۲) Philip le Bel پادشاه فرانسه (۱۲۸۵ - ۱۳۱۴ م .)

۳) Edward the Second ، پادشاه انگلیس (۱۳۰۷-۱۳۲۷ م)

٤) Pope Clement V.

مارس ۱۳۰۸ م. بطور وضوح تقاضا نموده‌اند که **الجایتو** با آنها یاری و مساعدت کند تا پیروان **محمد** ص را یکسره محو ونابود سازند. ولی در آن ایام **الجایتو** مشغول امتحان کردن یهودانی بود که اظهار قبول دین اسلام نموده بودند. و ایشان عدهٔ کثیری بودند و **الجایتو** میخواست وسیله‌ای اختراع کند که خلوص عقیده وصدق اظهار ایشان را معلوم نماید، وعاقبت بوسیلهٔ علم و دانش **خواجه رشیدالدین وزیر** این مقصود بحصول پیوست. **خواجه رشید** چنانچه تاریخ او نشان میدهد دراحادیث واخبار و اصول عقاید یهود دارای بصیرت و خبرت بسیار بود وحتی دشمنانش او را متهم‌ساخته میگفتند: **خواجه رشید** یایهودی است، یاآنکه مذهب یهودرا باطناً احترام گذارده ومی‌ستاید. طرحی که برای امتحان یهودیان نو مسلمان اختراع کردند آن بود که ایشانرا حکم میکردند که از مطبوخی از گوشت شتر که در شیر جوشانیده شده بخورند وهر که بی تحاشی، از خوردن این غذا که در مذهب یهود از دوجهت حرام است اقدام‌می کرد، صدق ایمان او مسلم می گردید.

هم دراین اوقات بود (۱۴ آوریل ۱۳۰۶ م.) که **خواجه رشید** تألیف قسمت عمدهٔ کتاب معروف تاریخ خود **جامع التواریخ رشیدی** را بپایان آورده به **الجایتو سلطان** عرضه داشت.

ازجنگهای مهمی که درزمان‌سلطنت **الجایتو** اتفاق افتاد، یکی فتح **گیلان** بود که در اوایل تابستان ۷۰۷ ه./ ۱۳۰۷ م. روی داد؛ و دیگری تسخیر شهر **هرات** بود که دراواخر همان سال بوقوع پیوست.

محاربات الجایتو

ودر هردو جنگ اهالی مقاومت شدیدی بخرج داده ومغولان بقیمت دادن تلفات بسیار فتح وظفر را توانستند حاصل کنند . درمدافعهٔ ازشهر **هرات** ازسردار غوری **محمد سام** که **ملك فخرالدین کرت** حفاظت شهر را باو واگذارده بود، مقاومتی دلیرانه بظهور رسید؛ وعاقبت اورا بطریق غدر و خیانت دستگیر کرده بقتل رسانیدند . درمیان اشخاص معروفی که درعهد **الجایتو** مقتول شدند **موسی کرد** است که ادعای مهدویت نمود. دیگر **خواجه سعدالدین** وزیر همکارومصاحب وبالاخره رقیب ومخاصم **خواجه رشیدالدین** است که به تهمت اختلاس ازبیت المال متهم ومعاقب گردید. ودیگر **تاج الدین آوجی** است که شیعهٔ متعصبی بود و کوشش بسیار میکرد که **الجایتو** را بطریق حقـهٔ امامیه وارد سازد ؛ لکن آنچه که **تاج الدین** بدبخت در طلبش کوشش مینمود، بطریقهٔ دیگر حاصل شد . و شرح این واقعه چنانست که **الجایتو** در ابتدا طریقهٔ حنفی داشت وعلماء حنفیه که مورد الطاف سلطان بودنـد

عقاید مذهبی الجایتو

بر کبر و نخوت میفزودند، درآنمیان **خواجه رشیدالدین** وزیر سلطان را ترغیب می کرد که نهج شافعی رامنهج خودقراردهد. ازاین رومباحثه واحتجاج شدیدی مابین گروهی ازعلماء دوطریقه درحضورسلطان بوقوع رسید وهمینکه از آتش تعصب بجوش آمدند هر کدام ازایشان نسبت بطریقهٔ دیگری تهمتهای ناسزاونسبتهای زشت گفتند، بحدی که **الجایتو** بهم برآمد وهردوطایفه رامکروه داشت وحتی امراء مغول که ازدیانت اسلام خاطری رنجه داشتند، سلطان را ملامت کردن گرفتند و گفتند: آیا برای اینگونه عقاید

سخیفه بوده است که آنان مذهب آباواجداد خودرا از دست داده‌اند؛ وپیوسته‌سلطان‌را اغوامیکردند که بکیش وآئین مغول بر گردد . اتفاقاً در آن ایام طوفانی‌پراز رعد وبرق بظهور رسید. **بخشی‌ها** **Bakshis** یعنی روحانیون و کشیش‌های مغول آنرا ازغضب آسمانی‌تعبیر کردند[۱]، این طایفه کـه بحکم **غـازان** از داخله مملکت رانده شده بودند، در زمان **الجـایتو** دوباره پدیدار شدند ، مدتی خاطرسلطان قریـن شك وتردید بود. عاقبت **امیر ترمتاز**اوراتشویق‌نمود که‌رفتار **غـازان** را سرمشق خود قرار دهد وطریق **امامیه** راپیذیرد[۲]. سلطان‌سفری بزیارت**نجف اشرف** کرد ودر آنجارؤیائی برای‌اودست داد که‌معتقد شد بعداز پیغمبراسلام‌مؤمنین‌حقاً می‌باید **علی بن ابیطالب** و **اولاد امجاد** اورا پیروی کنند[۳].

جنگ شام **الجـایتو** درزمان سلطنت خودبه **شـام** لشکر کشید، واقعهٔ مهم آن‌جنگ محاصرهٔ **رحبه** بود.دراین‌محاصره وقتی‌که مردم شهرازجهت گرمای هوا و قلت آذوقـه وغذا بـه منتهای

---

۱) رجوع شود به‌کتاب دهسن جلد چهارم ص ۵۳۶ .

۲) رجوع شود بدهسن جلد چهارم ص ۵۴۱ ، سکهٔ موجودالجایتو متضمن اقرار بخلافت علی بن ابیطالب(ع) است .

۳)صاحب الدررالکامنه فی اعیان مائة الثامنه ، ابن‌حجرالعسقلانی،درشرح حال الجایتو نوشته است : « وکان حسن‌الاسلام، لکن لعبت بعقله‌الامامیة فترفّض، و اسقط من‌الخطبة فی بلاده ذکرالائمة الاّ علی » جلد سوم ص ۳۷۸ . و نیز در همان کتاب است : « وکان فیما یقال قد رجع عن‌الرفض و اظهر شعار اهل السنة فقال بعضهم فی ذلك :

رأیت لخر بند اللعین دراهماً — یشابهها فی خفة الوزن عقله

علیها اسم خیرالمرسلین‌وصحبه — لقد رابنی هذا التسنن کله .

مضیقه‌افتاده بودند، مغولها مجبوراً محاصره را ترک کردند . همچنین دراثر اختلاف وشقاقی که مابین اخوان **بنی قتاده** (که بنوبت درمکه حکمرانی مینمودند،) روی داده بود ودرنتیجهٔ پیش آمدهای جنگ نام **اولجایتو** مدتی در آن شهر مقدس درخطبه بجای نام **سلطان مصر، الملك الناصر** خوانده میشد.

مرگ اولجایتو در ۱۳۱٦م . ۷۱۵ ﻫ . سلطان درشهر **سلطانیه** دراثر حملهٔ شدیدمرض نقرس بتاریخ ۱٦ دسامبر ۱۳۱٦ درجوانی یعنی درسی‌وپنج سالگی وفات یافت.

اورا سلطانی بااخلاق وکریم النفس وصف کرده‌اند . سعی وغوایت نمامان درمزاج اومؤثر نمی‌بود، لکن مانند اکثر شاهان مغولی بشرب مدام وهوی‌پرستی وعیش ونوش اعتیاد داشت . مراسم کفن ودفن اوبامنتهای شکوه وجلال انجام گرفت ومردم مدت هشت روز برای اوماتم گرفتند.

اورا دوازده زن بود وشش پسر وسه دختر برای اوبوجود آمدند ، پنج پسر ویك دختر دراوان صباوت وفات یافتند، ویگانه پسرش **ابوسعید** جانشین اوشد. ودو دخترش بحبالهٔ نکاح **امیر چوپان** در آمدند؛ که یکی از آنها **ساتی بك** ، اندك زمانی مقام ملکهٔ ایران رادرسال ۷٤۰ ﻫ . ۱۳۳۹م. احراز نمود.

ابوسعید ۷۱٦-۷۳٦ﻫ .
۱۳۱۷-۱۳۳٤ م.

سلطان ابوسعید که درهنگام فوت پدردر **مازندران** بود، در آوریل ۱۳۱۷ م . درسیزده سالگی تاج سلطنت برسر نهاد. **امیر چوپان** منصب امیر الامرائی داشت و**خواجه علیشاه** را باتفاق **خواجه رشید الدین**-

فضل الله کماکان برامر وزارت گماشت در آن وقت مابین این دو وزیر رقابت و خصومتی شدید بوجود رسید، که ناگزیر لازم آمد یکی از آن دو از میان برداشته شود. وقرعهٔ این فال شوم بنام **رشید الدین** افتاد، چه زیرکی و هوش و عزت او وبال وی گشت. پس بتاریخ اکتوبر ۱۳۱۷ م. در اثر نمامی وسعایت رقیب، **خواجه رشید** از وزارت معزول گردید. درهمان اوقات وفات امیر با اقتدار **سوینج** Savinj درتاریخ ژانویهٔ ۱۳۱۸ م. اورا ازحمایت دوستی توانا ومقتدر محروم ساخت. **امیر چوپان** مایل بود که او را درثانی بکار وزارت بدارد؛ لکن هرچند الحاح واصرار کرد که در آن سن پیری وسالخوردگی دست از او بدارند وبگذارند بقیت عمر خودرا بآسایش وسلامت درگوشهٔ عزلت بگذراند، مفید نیفتاد؛ چون قاصد خدمت گردید دوباره رقیب او **علیشاه** را بیم گرفت، فتنه وسعایت آغاز کرد تاعاقبت موفق گشت، درنظر **سلطان ابو سعید** چنین وانمود ساختند که **رشیدالدین** وپسر والاگهرش **خواجه ابراهیم**، سلطان متوفی، **اولجایتو** را زهر نوشانیده‌اند. این سعایت مؤثر افتاد وهردو را محکوم بقتل کردند. در ۱۸ ژوئیهٔ ۱۳۱۸ م. **رشیدالدین** را که افزون از هفتاد سال داشت بقتل رسانیدند. بدن او را پایمال وخانه و املاك و دارائی او را بیغما بردند، اقوام و بستگانش را بانواع عذاب معذب ساختند. درباب این وزیر واخلاق و آداب وخیرات و دانش پروری او عنقریب مفصلاً سخن خواهیم گفت.

قتل خواجه رشیدالدین وفرزندش

شورش و فتنه

یك ماه بعد ازحدوث این واقعهٔ غم‌انگیز (اوت ۱۳۱۸) فتنه وشورش **یساوور** بوقوع پیوست، که حرص وجاه‌طلبی اورا بطمع مملکت خراسان برانگیخت وبعدازآنکه موفق بقتل **امیر یساوول** فرمانروای**خراسان** گردید وسراسرآن مملکت رامسخرساخت، به **مازندران** تاخته آن نواحی راغارت کرد.

ابوسعید لشکری بسرداری **امیرحسین** بتدمیراوفرستاد، و او ازبرابر آن لشکرگریخته به**گرمسیر** یعنی نواحی گرم **خلیج فارس** فرارکرد[۱]. درهمان اوقات توطئهٔ بزرگی از سرداران وامراء مغول مانند **ایرانجین**[۲] و **توقماق** و **ایسن بوقا** برضد **امیر چوپان** کشف گردید.

امیر چوپان که بمساعدت**سلطان ابوسعید**مستظهر بود، درنزدیکی **اوجان** درماه ژون۱۳۱۹ م. آنها راشکست داد وزعماء این شورش وفتنه‌راکه‌درجنگ‌هلاك‌نشده بودند، در **سلطانیه** درکمال‌خواری و در عین قساوت بقتل رسانیدندکه ازجملهٔ آنان شاهزاده خانم **کیجیك** یا **کیخشیك** یا **کیچیك** نوهٔ **اباقاخان** وزوجهٔ **ایرانجین** بود که

---

۱) اینکه براون‌این‌ناحیهٔ گرمسیر را نزدیك سواحل خلیج‌فارس‌شمرده ظاهراً اشتباه است، زیرا مدرك وی کتاب حبیب السیر میباشد که باین عبارت تصریح نموده: « مقرّر فرمود که در بادغیس متوطن گردد و خود روی بطرف گرمسیر آورد، چون بگرمسیر رسید وروزی‌چند بفراغت گذرانید، عزم‌مخالفت‌سلطان‌ابوسعید جزم‌کرد و نخست بسیستان رفت ... » ظاهراً مقصود از گرمسیر نواحی جنوب شرقی خراسان و شمال مکران باشد.

۲) ایرانجین یا ایرانشین برادرزادهٔ دوقز خاتون بود.

منتهای بسالت وشجاعت را درمیدان جنگ بروز داده برای انتقام‌خون فرزندش **شیخ‌علی** مردانه کوشیده بود همینکه، گرفتارشد، برحسب روایت **النویری** [۱] بحکم سلطان تن او را لگد کوب سم ستور ساختند [۲]. دوماه پس‌از اسکات‌این فتنه سلطان‌بپاداش، **امیرچوپان** را بشرف مصاهرت مخصوص گردانید وخواهر خود **ساتی‌بك** را بحبالهٔ نکاح او درآورد و خود سلطان نیز بپاس شجاعت و دلیری که در عرصهٔ کارزار بظهور رسانیده بود، بلقب **بهادرخان** ملقب گردید.

قحطی و طوفان

در سال ۱۳۱۸ ـ ۱۳۱۹ م . غلا و قحط شدیدی در **آسیای‌صغیر** ونواحی دیگر روی داد ، و سال بعد طوفانی‌شدید وتگرگی‌فراوان بارید، **ابوسعید** ازاین بلاهای آسمانی بوحشت افتاد ، از زهاد و علما استمداد کرده رفع این مصائب را التماس نمود ؛ آنها سبب این بلیات را اشاعهٔ فحشا ومنکر ورواج‌شرب خمر و زنا دانستند که درغالب بلاد طرب خانه‌ها درجوار مساجد ومدارس واقع‌شده بود . **ابوسعید** امر فرمود که: تمام میخانه‌ها و اماکن فحشا را بسته مقداری عظیم از شرابها را بخاک ریختند، ومقرر فرمود که : درهر محلت فقط یك شراب فروشی برای رفع

۱) النویری ابوالعباس‌شهاب الدین احمد البکری‌التیمی، از رجال بزرگ مصر درعهد الملك‌الناصر محمدبن قلاوون ، متوفی بسال ۷۳۲ ،کتاب کبیر او که دائرة‌المعارف‌عصرخویش میباشد، موسوم بنهایة‌الارب فی‌فنون‌الادب معروف‌است.

۲) رجوع شود بدهسن جلد چهارم ص ٦٣٦ ، ولی برحسب روایت دیگر این زن در میدان جنگ کشته‌شد. تاریخ وصاف میگوید :که اورا سنگسار کرده و جسد برهنهٔ وی‌را در معبر عام‌افکندند .

حاجت مسافران باز باشد. این اقدامات تأثیری نیکو در دیار **مصر** کرد، وراه را برای عقد صلح مابین **ابوسعید** و **الملک الناصر** پادشاه **مصر** باز ساخت. بغض وعداوت ملك **مصر** نسبت بمغولها بحدی رسیده بود که سی تن از فدائیان **اسماعیلیهٔ شام** رابقصدجان **قراسنقور** نهانی گسیل داشته بود. اگرچه این توطئه انجام نگرفت، لکن مغولان را فوق العاده بوحشت و بیم انداخت؛ وهردوجانب که ازطول مخاصمت ومنازعت خسته شده بودند، رفته رفته حاضر برای صلح و آشتی شده و بر آن شدند که عداوت دیرین راخاتمه دهند. عاقبةالامر در۱۳۲۳ م. مابین دو دولت عهدنامه‌ای منعقد شد ویکی ازشاهزاده خانم‌های مغول (نوادهٔ **باطو**) بعقد مزاوجت **الملك الناصر** در آمد[۱].

طغیان تیمورتاش

درسال۱۳۲۲م. **تیمورتاش** فرزندامیر**چوپان** در **آسیای صغیر** سر بطغیان برداشت وخودرا مهدی منتظریا مسیح موعودنام‌داد. هرچند پدرش او را مغلوب ساخت، ولی بعد **ابوسعید** از گناه او در گذشته دوثانی او را بحکومت منصوب فرمود. مقارن همان ایام مصریان در **ارمنستان** بازبتاخت وتاز پرداختند وژان **بیست ودوم** پاپ **روم** سعی نمود که دول اروپائی رابحمایت **ارمنستان** برانگیزد.

درپی این مقصود، نامه‌ای بتاریخ ۱۲ ژوئیهٔ ۱۳۲۲ م. به **ابوسعید** نگاشته[۲] واورابیاری وامداد ایشان دعوت کرد ودرهمان حال وی را بقبول

---

۱) رجوع شود بتاریخ دهسن ص ۶۵۵، مسافرت این شاهزاده خانم ازشهر سرای (درشمال بحرخزر) تااسکندریه قریب شش ماه بطول انجامید ودر آوریل ۱۳۲۰ بآنجا وارد شد.

۲) دهسن این نامه را ترجمه کرده است، بصفحهٔ ۶۶۲ جلد چهارم تاریخ او مراجعه شود.

دیانت مسیح تشویق کرد ، ونیز راهبی را از طبقهٔ **دمینیکان** موسوم به **فرانسوا دوپروس** François de Peruse برتبه و سمت اسقفی به **سلطانیه** مأمورداشت(۱) .

ملالت ابوسعید از امیر چوپان

دراوایل سال۱۳۲٤م. وزیراعظم، **خواجه‌علیشاه**، وفات یافت . وی دارای این امتیاز میباشد که اولین وزیری است در دورهٔ سلاطین مغول که بمرگ طبیعی وفات‌یافته. بجای‌او **رکن‌الدین صائن** بمعاضدت **امیر چوپان** سمت‌وزارت حاصل کرد. قوت روزافزون آن امیر بزرگ حس حسادت‌سلطان‌راکه دراین وقت بیست‌ویکساله شده بود برانگیخت . عشق سرشاری که نسبت به **بغداد خاتون** دختر **امیر چوپان** زوجهٔ **شیخ‌حسن‌جلایر** در دل‌سلطان پیداشده وهمچنین دسیسه وفسادی که **رکن‌الدین‌صائن**حق‌ناشناس‌نسبت‌بولی‌نعمت‌خود**امیر چوپان**ظاهرمینمود همه برتکدرسلطان‌میافزود. درآنوقت‌تهدیدحمله وهجوم‌مغولان**ماوراءالنهر** به **خراسان** ، **امیر چوپان** وپسرش **حسین** رابر آن داشت که چندی درنواحی شرقی ممالك محروسه توقف کنند ، و در همان حال پسر دیگرش **دمشق خواجه** که سلطان براو خشمگین بود در دربار بماند .

این ایام مصادف بود بابهارسال۱۳۲۷ که سلطان ازقشلاق**بغداد** به‌سلطانیه‌بازمیگشت. تنفرطبع وملالت‌خاطر**ابوسعید**ازنخوت‌وسوءسیرت

۱) رجوع شود: بتاریخ‌دهسن جلد چهارم ص ٦٦٤ ، این نخستین اسقف سلطانیه است که در اول ماه مه ۱۳۱۸ منصوب شده و در ۱۳۲۳ استعفاء داده و دیگری بنام «گیوم‌دادا» بجای او تعیین شده است .

دمشق خواجه روزافزون بود وبهانهٔ معقولی میجست تا او را هلاك سازد. حصول این دست‌آویز چندان بطول نیانجامید زیرا که مقارن همان اوقات مکشوف شد که **دمشق خواجه** بایکی از متعلقات **اولجایتو سلطان** درطرح دسیسه وتوطئه است.

قتل دمشق خواجه

همینکه این امر کشف گردید، **دمشق خواجه** رو بفرار نهاد؛ لکن اتباع سلطان در پی او شتافته دستگیرش ساختند وبفرمان او سر از تنش جدا کردند وبدروازهٔ **سلطانیه** بیاویختند [۱] واین حادثه در ۲۵ اوت ۱۳۲۷ م. اتفاق افتاد. از **دمشق خواجه** چهار دختر باقی ماند که از همه مشهورتر **دلشاد خاتون** است. این دختر نخست بعقد مزاوجت **سلطان ابوسعید** درآمد واز **ابوسعید** دختری بزائید که در طفولیت بمرد وپس از آن بعقد **شیخ حسن ایلخانی** درآمده از او نیز دو پسر یافت: نخستین **سلطان اویس** است که از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۷٤م در **بغداد** پادشاهی کرد وبطوریکه عنقریب بیان خواهیم کرد، یکی از حامیان معروف شعر وادبیات وعلوم بود.

مرگ امیر چوپان

ابوسعید بعد از این که باین اقدام قطعی مبادرت ورزید، مصمم شد که **چوپان** و **چوپانیان** را یکسره نابود نماید.

امیر چوپان که از قصد سلطان آگاهی یافت، نخست **رکن الدین صائن** وزیر را بقتل رسانید؛ سپس لشکریان خود را که عدد آنها بهفتاد هزار

---

۱) رجوع شود به رحلهٔ ابن بطوطه که تفصیل قتل دمشق خواجه در آنجا مندرج است.

میرسید،جمع آوری کرده از **خراسان** رو بمغرب درحرکت آمد. اول به **مشهد** و پس از آن به **سمنان** شد و در آنجا**شیخ بزرگ علاء الدولهٔ سمنانی** [۱] راکه ازمشایخ کبار صوفیه بود، بمیانجیگری نزد **ابوسعید**فرستاد. لکن سخنان او در **ابوسعید** اثری ننمود و**امیرچوپان** بالشکر خود پیوسته پیش می آمد، تا اینکه بفاصلهٔ یك روزه راه بمقر **ابوسعید** رسید.

تا اینجاجریان امور بروفق دلخواه او بود. ناگهان بعضی از امراء با نام اوباسی هزار تن وی را رهاکرده بسلطان پیوستند. از این پیش آمدنکثی دراحوال **امیر چوپان** روی داداز اینرو باز پس تاخته به**ساوه** رفت ودر آنجا زنان خود **گردوچین** و **ساتی بك** رابجای گذاشته به **طبس** شتافت.

متابعان او پیوسته وی راترك میکردند، تااینکه عاقبت هفده تن بااو بیشتر باقی نماندند. در آنجا مصمم شد که به **هرات** نزد**ملك غیاث الدین کرت** پناه برد.

دراین شهر پادشاه سربداری با اوغدر نموده **امیرچوپان** و همراهان او راخفه کردلیکن جنازهٔ اورابرحسب امر ایلخان باکمال جاه وجلال به **مدینهٔ طیبه** نقل کردند ودر آنجا درمقبره ای که برای خودساخته بود، بخاك سپردند (ابن بطوطه ج۲).

---

۱) شیخ ابوالمکارم رکن الدین علاء الدولة البیابانکی السمنانی، از مشاهیر مشایخ صوفیهٔ قرن هشتم است و با شیخ عبدالرزاق کاشی معارضات دارد که معروف است، وفاتش در ۷۳۶هـ. به هفتاد و هفت سالگی روی نمود،قبرش درقریهٔ صوفی آباد سمنان هنوز باقی است.

سرنوشت تیمورتاش فرزند چوپان

بعد ازاین وقایع ، **سلطان ابوسعید** بمقصود دیرینهٔ خود رسیده **بغدادخاتون** را بحبالهٔ نکاح خویش درآورد. و باآنکه آن زن برسر سلطان نفوذ واستیلاء تمام داشت، سلطان ازتعذیب وسیاست کسان وخویشان او فروگذار نمیکرد.

پسر دیگر **چوپان** ، **تیمورتاش** که حکمران **آسیای صغیر** بود، بدربار **مصر** پناه برد ودر۲۱ ژانویهٔ ۱۳۲۸م. بدانجا رسید. نخست از او به‌نیکی پذیرائی کردندواحترام واکرام‌شایان‌نمودند، وروزی ۱۵۰۰ دینار راتبهٔ او نهادند ، لکن ابرام **ابوسعید** در تسلیم او که در عین حال باتوطئه ودسیسهٔ درباریان سلطان **مصر** برضد **تیمورتاش** آمیخته شده‌بود، عاقبت سلطان‌را بر آن داشت که خاطرازجهت او فارغ سازد. چندی مرددبود که‌این‌مهمان‌بااقتدار رابسیاست رساند یابه **ابوسعیدش** تسلیم کند، آخرکار ازبیم آنکه هرگاه‌وی‌رابه **ابوسعید** بسپاردبانفوذی که‌خواهرش **بغدادخاتون** درمزاج‌سلطان‌داردودرهمان‌حال‌رفیق‌دیرینهٔ او **غیاث‌الدین** فرزند **خواجه رشیدالدین** در آنوقت بسمت وزارت **ابوسعید** منصوب بودشاید که‌سلطان‌رابرآن‌دارند که‌ازسرخونش بگذرد. آنگاه محتمل است که دردربار **ابوسعید** جاه وتقربی حاصل کرده عاقبت بقصد انتقام ازمصریان برخیزد. پس بهتر آن دیدکه اورا هلاك ساخته از مهم او فارغ نشیند ، بنابراین درشب سه‌شنبهٔ ۲۲اوت۱۳۲۸م **تیمورتاش** را درمحبس بقتل‌رسانیده سراورا روغن‌زده درجعبه‌ای‌نهاده نزد **ابوسعید** فرستاد.

وزارت غیاث الدین بن رشید الدین

حمدالله قزوینی مستوفی مورّخ، صاحب **تاریخ گزیده**، در کتاب خود که بنام **خواجه غیاث‌الدین** وزیر، فرزند **خواجه رشید الدین فضل الله** تألیف فرموده است، از آن وزیر بابیانی شیوا سخن رانده میگوید:

«وزیر نیکونام در ضبط کارجهان همچون پدر بزرگوار خود مساعی جمیله بتقدیم رسانید وبا آنکه عفو هنگام قدرت غایت کمال انسانیت است، واز بزرگان ماتقدم هرکس این طریق سپرده‌اند حسن سیرت وعلو مرتبت ونام نامی یافته‌اند، این وزیر فرشته سرشت ازغایت یقین برآن مزید فرمود وهرکه درحق خاندان مبارك ایشان بدیهائی که تقریر آن موجب تنفر خاطر مستمعان باشد کرده بود، بخلاف آنکه بمکافات مشغول شود، رقم عفو برجرائد جرائم همگنان کشید، آن بدیها به نیکی مقابله فرمود ودرحق هریك ازایشان از یمن دولت نسخه‌ای کرد، بانواع اکرام ایشان را بمراتب عظیم رسانید و مقلد اشغال خطیر گردانید. واکنون آنچه هر یك تمنی میکردند، برأی‌العین مشاهده میکنند.» (۱)

اما همین صفت که آن مورّخ موجب ستایش وتمجید **غیاث الدین** دانسته‌است، نزدیك بود باعث نیستی وهلاك او شود. هنگامیکه امیر **نارین بوقا** یاغی شده بود، درهمان حینی که قصد هلاک آن وزیر را داشت، اورا برای نجات خود نزد **ابوسعید** بشفاعت فرستاد. دراین واقعه نیز **سلطان ابوسعید** بتحریك زوجهٔ خود **بغداد خاتون** که از **نارین بوقا** متنفر بود و او را مسبب قتل پدرخود **چوپان** میدانست، اقدام بتحریك فتنه کرد، تااینکه سلطان **نارین بوقا** وهمدست او **تاش تیمور** را گرفتار ساخته در ٥ اکتوبر ۱۳۲۷م. بسیاست رسانید.

ملوك کرت درهرات

درسنین آخر سلطنت **ابوسعید** تغییراتی چند در **ملوك کرت هرات** روی داد. **ملك غیاث الدین** دراکتوبر ۱۳۲۹م. وفات یافته بجای او پسر

۱) رجوع شود به تاریخ گزیده تألیف حمدالله مستوفی ص ٦١١ طبع لندن سال ۱۹۱۰

ارشدش **شمس‌الدین** بسلطنت نشست ، و او چنان بشرب خمر اعتیاد داشت که گویند: در اثنای ده ماههٔ سلطنت خود فقط ده روز هشیار بود . پس از او برادر جوانش **حافظ** بجایش نشست. وی مردی دانشمند و ملایم بود و در ۱۳۳۲م . ناگهان کشته شد برادر زاده‌اش **معزالدین حسین** جانشین وی گشت . سلطان **ابوسعید** انتخاب او را بسلطنت **هرات** تصویب فرمود . وی مدت چهل سال متمادی پادشاهی کرد . بعد از او فرزندش **غیاث‌الدین پیرعلی** جانشین او شد که در زمان او دورهٔ پادشاهی این خانواده که تا سال ۱۳۴۵م . ادامه داشت، بدست **تیمور لنگ** بسر آمد.

مرگ ابوسعید

در ماه اوت ۱۳۳۵ **ابوسعید** اطلاع یافت که **خان اوزبك** از آلوس - « **اردوی طلائی** » قصد حمله بممالك اورا دارد. پس به عزم مصاف اولشکر آراست، ولی درهمان اوان ناخوش شده پیوسته برشدت مرض او افزوده گشت؛ تا اینکه در تاریخ ۳۰ نوامبر همان سال در **قراباغ** نزدیك **اران** وفات یافت .

ابن تغریبردی مورخ [1] اورا بنیکی وصف نموده میگوید: «پادشاهی بود شجاع باظاهری آراسته و دلی کریم و هوشی سرشار ، بعلاوه خطاطی زبردست و موسیقیدانی ماهر بود» . این مورخ نه تنها اخلاق پسندیدهٔ آن پادشاه را مدح کرده واو را بورع ستوده وقدغن اکیدی که درفروختن

---

۱) امیر جمال‌الدین ابوالمحاسن یوسف بن تغریبردی فرزند یکی از امرای بزرگ دولت ممالیك مصر است که درزمان الملك الناصر فرج، اتابك شام بودو بسال ۸۱۱ هجری وفات یافت. و پسر او که ازمورخان بنام و فضلاست مؤلف تاریخ «حوادث الدهور فی مدی الایام والشهور» و کتاب «موردا اللطافة فی من ولی السلطنة والخلافة» درحران بسال ۸۷۴هـ . وفات یافته است.

شراب نموده بود میستاید، بلکه چون بخراب کردن کلیساهای نصاری مبادرت نمود نیز او راستایش کرده است. بطوریکه **میرخواند** اشاره مینماید و **ابن بطوطه** درسفرنامهٔ خود تصریح میکند، **ابوسعید** را **بغداد خاتون** مسموم نموده است؛ زیرا ازمحبت وعشقی که شاه به **دلشاد خاتون** حاصل نموده‌بود، حسد براوغلبه یافته وشوهر رابزهر هلاك کرد (۱). بهرصورت خواه این مطلب حقیقت داشته یاصرف تهمت بوده‌است، **بغدادخاتون** را بعد ازاوبقتل‌رسانیدند (۲).

حادثهٔ مرگ **سلطان ابوسعید**، عصرسلطنت‌ایلخانان مغول راکه **هلاکو** بنیاد نهاده بود تقریباً خاتمه داد، وازآن ببعد دورهٔهرج‌ومرج واختلالی درمملکت **ایران** آغازشدکه مدت سی‌وپنج‌سال‌ادامه داشت، تااینکه موجی دیگرازفاتحان و مهاجمان تورانی به پیشوائی پادشاهی خونریز وسفاك موسوم به **امیر تیمور** از سرزمین **ترکستان** برخاسته سرتاسر ممالك **ایران** و**آسیای‌صغیر** رافراگرفت. ازغرائب و نوادر حوادث که صاحب **مطلع السعدین** بدان‌متوجه‌شده‌است، آنکه‌تولد **امیر تیمور** درهمان سال‌که **سلطان ابوسعید** وفات یافت، روی‌داد. وکلمهٔ «لوذ» یعنی پناه‌راکه‌بحساب جمل۷۳٦ است، تاریخ آن‌هردوقرارداده‌اند. چه درآن سال ازدو مصیبت و بلیهٔ عظمی میبایستی خلق بخداوند پناه

۱) رجوع‌شود به‌سفرنامهٔ ابن‌بطوطه جلد دوم ص ۱۲۳

۲) درابتدای این فصل وفات ابوسعید سال۱۳۳٤ م. ذکرشده که برابر است باه۷۳۵ ه. واین اشتباه است، ولی دراینجا ۱۳۳۵م. برابر ۷۳٦ ه. ثبت افتاده‌که کاملا درست‌است واین اشتباه بطوریکه مؤلف در حاشیه معترض شده ناشی از سهوی در تاریخ مغول تألیف دهسن میباشد، جلد چهارم تاریخ مغول دهسن، ص ۷۱٦

جلوس ارپاخان برند ، یکی مرگ **ابوسعید** ودیگری ولادت **امیر تیمور**. بعدازمرگ ابوسعیدچون هیچ پسری ازاو بجای نمانده بود، بمصلحت اندیشی وزیر **غیاث الدین بن رشید الدین**، **ارپاخان** یا **ارپاقائون** نوادهٔ **اریق بوقا** برادر **هلاکو** بجای او بسلطنت انتخاب شد . او برای اینکه موقع خودرا محکم سازد، **ساتی بك** بیوهٔ **امیرچوپان** وخواهر **ابوسعید** را بعقد مزاوجت خود در آورد. آنگاه لشکری به نبرد خان **اوزبك** گسیل داشته او را در هم شکست .

رقابت موسی با ارپا در خلال همان احوال **امیرعلی پادشاه** و سایر امراء که ازانتخاب **ارپا** خشنودنبودند **موسی** نامی را که از نتاج **هلاکو** بود ،بسلطنت، برداشته رقیب **ارپا** قراردادند.

درتاریخ ۲۹ آوریل ۱۳۳۶م . مابین این دومدعی در نزدیکی **مراغه** جنگی روی داده **ارپا** روبهزیمت نهاد، واندکی بعد از آن او و وزیرش **غیاث الدین** رابقتل رسانیدند،ولی **موسی** خودازثمرهٔ این فتح بر-خوردار نگردید. زیراکه چندی برنیامدکه رقیبی دیگرموسوم به **محمدشاه** که اونیز ازنژاد **هلاکو** بود، برای وی ایجاد کردند . این مدعی را **شیخ حسن جلایر** معروف به« **بزرگ** »درقبال او تراشید .میان این دومدعی نیز در **الاطاق** نزدیکی **نوشهر** جنگی روی داده در آنجا بواسطهٔ حیله وغدر **شیخ حسن بزرگ** ، **موسی** منهزم و**علی پادشاه** کشته شد . باز مدعی دیگری بنام **طغاتیمور** بوجود آمدکه قوای خود رابا **موسی** متحد نمود ودرتاریخ ۱۳۳۷ م . جنگ دیگری

با **شیخ حسن بزرگ** درنزدیکی **مراغه** بپاساختند ودر نتیجه **موسی** اسیرشده بقتل رسید (ژویهٔ۱۳۳۷) و **طغاتیمور** به **بسطام** گریخت[۱].

دراین اثنا **شیخ حسن کوچک** پسر **تیمورتاش** نوادهٔ **امیر چوپان** که سرگذشت قتل پدرش را درمصر فوقاً شرح دادیم، شخصی شبیه به پدر خود بدست آورده مدعی شدکه پدرش در قید حیات است و اورا نیز یکی ازارباب داعیه قرارداد وازاین راه بر اختلال اوضاع بیفزود ، آخر کاردرنزدیکی **نخجوان** در ژویهٔ ۱۳۳۸ مابین دو**شیخ حسن** جنگی روی داد ودر نتیجه **شیخ حسن بزرگ** فرار نمود و **محمدشاه** که تحت‌الحمایهٔ اوبود، گرفتار شده بهلاکت رسید. **شیخ حسن کوچک** یا **چوپانی** با **تیمورتاش** دروغی که شاهزاده خانم **ساتی بك** خواهر **سلطان ابوسعید** وبیوهٔ **امیر چوپان** رابعقد اودرآورده بودند، نساخته اورا بقتل رسانید ، آنگاه **ساتی بك** را ملکهٔ **ایران** قرارداده بسلطنت برداشت (۷۳۹ ھ . ۹ - ۱۳۳۸ م .) . سپس میان دو**شیخ حسن** صلحی برقرار گردید .

بیهوده است که بشرح فتنه‌ها وفسادها که بعداز آن روی داد و غدرها و خیانتهائی که مینمودند بپردازیم . هرگاه خواننده اطلاعات مفصل‌تری ازرفتار ناهنجار **شیخ حسن کوچک** و از حوادث آن روزگار بخواهدباید بصفحات تاریخ **دهسن** یاتاریخ **هوارث** رجوع نماید. دراینجا همین قدر کافی است که بگوئیم: **شیخ حسن کوچک** که مردی مکاربود، به **طغاتیمور** نیزغدر نمود ومدعی دیگری موسوم به **سلیمان خان** از

---

۱) طغاتیمور در استرآباد وجرجان سلطنت یافت ودر مشهد عماراتی ساخت، آخرالامر بدست یکی ازسربداران سبزوار بقتل آمد . (دولتشاه ص۲۳۷)

نژاد **هلاکو** برای سلطنت تراشید **وساتی بك** راهم باردیگر بعقداو در آورد . ودرهمان حال **شیخ حسن بزرگ** رقیب دیگری از نوادگان **آباقاخان** راباپادشاهی برداشته او را **شاه جهان تیمور** نامید . در ۱۳۴۰ م . میان این دومدعی جنگی در حدود **مراغه** روی داد، **شیخ حسن بزرگ** منهزم شده به **بغداد** گریخت ودر آنجا آن پادشاه ساختگی یعنی **شاه جهان تیمور** را مخلوع ساخت وخود بپادشاهی نشست واز آن تاریخ خانوادهٔ **جلایر** که اهمیت ادبی آنها ازاهمیت سیاسی ایشان بیشتر است، درمغرب **ایران** و **بین النهرین** تأسیس گشت که پایتخت آنها **بغداد** بود وتاسال ۱۴۱۱م. سلطنت کردند.

اما عاقبت کار **شیخ حسن کوچک** نوادهٔ **امیر چوپان** این بود که: درسال ۱۳۴۳ م. وقتی که برای جنگ بارقیب خود تهیهٔ لشکر میدید، زنش موسوم به **عزت ملك** برای اینکه گناه خودرامکتوم دارد، بطرزی فجیع زندگانی شوهرراخاتمه داد واوراهلاك ساخت .

تفصیل این حادثه را **سلمان ساوجی** شاعرزمان که تحت الحمایهٔ **شیخ حسن جلایر** یا **بزرگ** بود وبالطبع ازمردن **شیخ حسن کوچک** شاد گردیده بود، درقطعه‌ای بنظم آورده که ذیلا نقل میشود:(۱)

زهجرت نبوی رفته هفصد وچل وچار	در آخر رجب افتاد اتفاق حسن
زنی، چگونه زنی؟ خیرخیرات حسان!	بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن
گرفت محکم ومیداشت تا بمرد و برفت	زهی خجسته زنی خایه دار و مرد افکن!

پس ازاین واقعه دورهٔ استیلاء مغول در **ایران** بکلی خاتمه پذیرفت وتا زمانی که اردوی خونریز **امیر تیمور** درسنوات ۱۳۸۴-۱۳۹۳ به آن مملکت یورشی نیاورده بود، خاك **ایران** میان چهار سلسله ازسلاطین تقسیم گردید:

۱) این قطعه درحبیب السیر ج۳ ص۱۳۱ ودرمطلع السعدین ذکرشده است .

آل جلایر، **آل مظفر**، **ملوك كرت** و **سربداران** که تفصیل وقایع ایام ایشان درفصل بعد گفته خواهد شد.

علاوه بر سفرنامهٔ سیاح معروف **ابن بطوطه**[۱] که کراراً یادداشتهائی از او نقل شده سفر نامهٔ سیاح اروپائی **فریار ادریك** Friar Odoric of Pordenone که درحدود ۱۳۱۸م. بآن مملکت سفر نموده است، حوادث آن ایام را روشن مینماید، همچنین جزئیاتی را که اسقف **سلطانیه** درحدود ۱۳۳۰م. نگاشته و از **ابوسعید** بنام Boussay یا Bousaet و از سلطنت او حکایت مینماید و همچنین سرگذشت های قونسولهای جمهوری **ونیز** که برای نمایندگی به **تبریز** و سایر شهرهای **ایران** درحدود سنوات ۱۳۰۵م. و ۱۳۳۲م. رفته بودند، همهٔ وقایع آن اوقات را بخوبی نشان میدهند[۲].

۱- **ابن بطوطه:** شرف الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله الطنجی، درسال ۷۰۳ھ درطنجه تولد یافت و بسال ۷۲۵ از وطن خود بعزم جهانگردی بیرون آمد و بلاد مصر وشام وعراق وایران ویمن وهند وچین وممالك تاتار و افریقا را سیاحت کرد. سفرنامهٔ وی بنام «تحفة النظار فی غرائب الامصار وعجائب الاسفار» به «رحلهٔ ابن بطوطه» مشتهر است، ترجمه و چاپهای متعدد یافته. وفاتش در ۷۷۷ھ. واقع شد.

این سفر نامه را مسیو هانری کردیه درسال ۱۸۹۱ درپاریس طبعی ظریف نموده است.

۲- رجوع شود بتاریخ هوارث جلد سوم ص ۶۲۸

فصل دوم

مورّخان عصر ایلخانی

ظهور مورّخان بزرگ در این دوره

عصر هفتاد سالهٔ سلطنت ایلخانان مغول که اکنون مورد بحث ومطالعهٔ ماست، مخصوصاً از لحاظ ادبی بسیار قابل ملاحظه میباشد: چه دراین برههٔ از زمان تاریخ‌نویسان معروف و بزرگ بظهور آمده‌اند که لااقل هشت‌تن از آنها شایسته‌اند که بیشتر محل بحث‌واقع شوند. همچنین جمعی شعرای استاد دراین‌دوره موجود بوده‌اند که اگرشاعران درجهٔ‌دوم‌را نیز با آنها ملحق‌سازیم، شمارهٔ‌ایشان خیلی زیادمیشود.

ادبیات عرب در این دوره

لکن قبل از آنکه از این نویسندگان فارسی‌زبان سخن بگوئیم، سزاوار است کلمه‌ای چند راجع بادبیات عرب در این دوره ذکر کنیم، چه برای محققانی که منظورشان فقط بحث در ادبیات فارسی باشد، بازلازم است بطور کلی اطلاعی از تاریخ ادبیات عرب بدست‌آورند:

تاوقتی که اساس خلافت باقی وشهر **بغداد** لااقل در عالم فرض پایتخت سلطنت اسلام بود، درسرتاسر ممالك اسلامی زبان عربی همان

حیثیت و مقام را داشت که زبان لاتین در قرون وسطی در ممالک **اروپا** واجد بود، یعنی عربی نه فقط چنانکه تاکنون نیز باقی مانده زبان فلسفه و کلام و علم شمرده می‌شد، بلکه تاحدی وسیع زبان منقح اهل ذوق و ظرافت و لسان اهل ادب و سیاست بشمار میرفت. بعداز آنکه بنای خلافت بدست مغول منهدم شد، از مکانت زبان عرب کاسته گردید و ناگزیر تادرجه‌ای مقام خود را از دست داد. لکن قبل از آنکه طبقهٔ دانشمندانی که تحصیلات خود را قبل از حدوث این بلیهٔ بزرگ باتمام رسانیده بودند در گذرند ـ یعنی تا پنجاه شصت سال بعد از سقوط **بغداد** ـ این انحطاط و ضعف عربیت چندان نمایان و مشهود نشده بود. لیکن در ادوار بعد علم به ادبیات عرب اگرچه همیشه دارای اهمیت و لزوم است، برای محقق در تاریخ و ادبیات فارسی کمتر ضرورت پیدا می‌کند. دراین دوره آن زبان هنوز رونق سابق خود را واجد بود و مخصوصاً در قلمرو تاریخ، علم الرجال وسفرنامه زبان مزبور رواجی تمام داشت تاچه رسد بعلم کلام و معقول و سایر علوم که کما فی‌السابق دانستن لسان عرب برای تحصیل آنها ضروری مینمود.

اهمیت سه باب از ادبیات عرب برای محصل فارسی

آن قسمت ازادبیات راکه دراینجا محل سخن ماست به سه نوع باید تقسیم کرد: اول ـ تألیفات عربی ایرانی‌های عربی دان که تحریرات فارسی ایشان باعث شده است که نام آنها در تاریخ ادبیات مملکت ایشان ببزرگی ذکرشود، و از این طبقه قاضی القضاة

ناصرالدین البیضاوی[۱] را بهترین نمونه و مثال میتوان قرار داد. **بیضاء** که وی از آن نسبت وشهرت یافته‌است، نام‌عربی مکانی است در **فارس** که چون‌در آنجا گنبد سفید یا «خاك‌سفیـد» وجود دارد، باین اسم‌معروف‌ومشهور شده‌است[۲]. اشتهار **بیضاوی** بسبب‌تألیف‌تفسیر بسیار معروفی ازقرآن کریم‌است‌موسوم‌به: **اسرار التنزیل** که بعربی نگاشته[۳]. ولی در زبان فارسی نیز تاریخ کـوچکی تألیف نموده موسوم بـه: **نظام التواریخ** که شرح آن در ذیل این فصل خواهد آمد:

۱) تألیفات‌عربی‌مؤلفین ایرانی که در ادبیات فارسی نیزصاحب آثار هستند

این شخص بزرك را فقط مورّخ درجهٔ دوم دانستن واز وسعت اطلاع او در علم قرآن سخن نگفتن و از تفسیرمهم او غفلت‌کردن بی‌انصافی است.

دوم: مؤلفات عربی است که مؤلفین آنها

---

(۱) **البیضاوی**، شیخ الاسلام ناصرالدین ابوالخیر عبدالله بن عمر الشیرازی الشافعی، قاضی شیراز وسپس قاضی القضاة تبریز ومتوفی در همانشهر بسال ۶۸۵ﻫ. مؤلف تفسیر مشهور موسوم به «انوارالتنزیل واسرارالتأویل» که در عالم اسلام بغزارت ماده وعمق‌معنی‌وایجازکلام شهرتی بسزا دارد ودرسرتاسر کشورهای اسلامی چاپهای عدیده یافته.

و نیزتالیفات دیگردارد، مانند: طوالع‌الانوار- درعلم‌کلام‌ومنهاج الوصول درعلم الاصول ولب‌الالباب فی‌علم الاعراب وغیره...

(رجوع شود به بغیة‌الوعاة وطبقات الشافعیه للسبکی وروضات‌الجنات وغیره)

۲) کلام حمدالله مستوفی در نزهة‌القلوب که محل استشهاد پروفسور براون میباشد، ازاینقراراست: «بیضا شهر کوچکی‌است وتربت سفید دارد، بدانسبب بیضا خوانند؛ واز بیضا علمای‌متبحر برخاسته‌اند،چون: قاضی ناصرالدین ابوسعیدعبدالله بن محمدبن علی بیضاوی صاحب «تفسیر» و دیگر اکابر.». هم اکنون ناحیهٔ بیضا بلوکی است درشمال غربی شیرازکه دهات فلاحتی آباد دارد. (فارسنامهٔ ناصری)

۳- رجوع شود بتاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمن جلد اول ص۴۱۶

ایرانی نبوده ولی تألیفات ایشان تأثیرات عمیق در افکار ایرانیـان نموده است .

۲) مؤلفات عربی که در ادبیات فارسی تأثیرات مهم نموده است

مانند : **فصوص الحکم** و سایـر مؤلفـات **شیخ محی الدین ابن العربی**(۱) و**تحریرات شیخ صدرالدین القونیوی**(۲) که آثارقلمیهٔ ایشان منبع ومنشائی بزرگ است که شعراء صوفی مشرب ایرانی مانند : **فخرالدین عراقی** و دیگران از آن سرچشمه کسب فیض نموده‌اند .

---

(۱) **ابن العربی** ، شیخ ابو بکر محیی الدین محمد بن علی الطائی الاندلسی الدمشقی، ازاجلهٔ مشایخ صوفیه اسلام است، درشهر مرسیه (اسپانیا) بسال ۵۶۰ هـ. متولدشدو درصالحیهٔ دمشق بسال ۶۳۸ هـ. وفات یافت، در بلاداشبیلیه و بغدادومکه وشام وروم درطلب علم وکسب معرفت مسافرتها فرمود. آثارمنطبعهٔ او بیست وهشت کتاب ورساله است که از همه معروفتر یکی: «تجلیات عرائس النصوص فی منصات الحکم الفصوص» در تصوف است که بر آن شروح عدیده نوشته اندومکرر بچاپ رسیده، ودیگر تفسیر معروفی است که بسبك ومذاق اهل تصوف برقرآن مجید نگاشته، سدیگر باز در تصوف است بنام «الفتوحات المکیة فی معرفة اسرارالملکیة »

وبالاخره شاهکارمعروف اوموسوم به «فصوص الحکم» میباشد مشتمل بر ۲۷ باب «فص» که دردمشق درسال ۶۲۷ تألیف فرموده وافکارومکاشفات خودرا درآن شرح داده است . وازفنون مهمهٔ علم تصوف میباشد .

(برای شرح حال اورجوع شود به انسیکلوپید یا اسلام)

(۲) **صدرالدین القونیوی** ، ابوالمعالی صدر الدین محمد بن اسحق الشافعی، ازاجلهٔ مشایخ صوفیه وتربیت یافتهٔ شیخ محی الدین بن العربی سابق الذکر است که مادرش را بحبالهٔ نکاح داشت . وی جامع علوم ظاهره و باطنه ومعاصر ومناظر باخواجه نصیرالدین طوسی وعلامه قطب الدین شیرازی است. بسال ۶۷۳ در قونیه وفات یافت وازاو سه کتاب بنام اعجازالبیان در تفسیر و تأویل سورهٔ فاتحه وکتاب الفصوص درتصوف بطبع رسیده است

سوم: که مهمتر از همه‌است، همانا مؤلفات عربی‌است که درعلوم جغرافی وتاریخ وترجمهٔ رجال نگاشته شده ومسائل مفیده‌ای راازقبیل احوال اشخاص، اماکن وبلاد، چگونگی حوادث، ویا شرح افکاری که درضمن بحث ومطالعه بآنها برمیخوریم، برای ماروشن ساخته است.

۳) کتابهای عربی درتاریخ وجغرافیا وتراجم رجال

درمیان اینگونه مؤلفات مخصوصاً بایدکتاب **طبقات الاطباء** را در شرح احوال طبیبان را ذکر کردکه تألیف **ابن ابی اصیبعه**[1] متوفی بسال ٦٦٨هـ. /١٢٧٠م. میباشد. دیگر کتاب تذکرهٔ رجال بزرگی‌است که **ابن‌خلکان**[2] متوفی در ٦٨١هـ. /١٢٨٢م. برشتهٔ تألیف درآورده وآنرا **وفیات الاعیان**[3] نام نهاده. دیگر کتاب

---

١) رجوع شود به بروکلمن جلداول ص٣٢٥، این کتاب درقاهره بسال١٨٨٢ مسیحی = ١٢٩٩هـ. بطبع‌رسیده‌است. **ابن ابی اصیبعه**، موفق‌الدین ابوالعباس احمدبن القاسم الخزرجی، ازاجلهٔ اطباء‌اسلام متولد دردمشق بسال ٦٠٠هـ. ومتوفی درسال ٦٦٨هـ. کتاب او «عیون الانباء فی‌طبقات الاطباء» درتاریخ اطباء و اقوال ونوادرایشان، طبع مکرر یافته‌است.

(٢) **ابن‌خلکان**، قاضی القضاة شمس الدین ابوالعباس احمدبن خلکان البرمکی الاربلی الشافعی، در سال ٦٠٨ در شهر اربل (موصل) متولد و درسال ٦٨١ در دمشق وفات یافت. سنین عمر شریف خود را بکسب علم وتاریخ وادب وشعر در دیار عراق عرب وشام و مصر بسرآورد. مدت بیست سال قاضی دمشق بود.

معروفترین آثاراو موسوم به «وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان مشتمل برشرح احوال ٨٦٤ تن از مشاهیر اسلام است که برآن ذیلها وکتب متمم بسیار نوشته‌اند ودراروپا ومصروطهران بطبع رسیده وبزبان‌لاتینی نیزترجمه یافته است

٣) رجوع‌شود بیروکلمن جلد اول ص٣٢٦.

آثار البلاد که **زکریا بن محمد قزوینی** متوفی در ۶۸۲ه./۱۲۸۳م. تألیف کرده[۱]. همچنین کتب چند در تاریخ عمومی که از لحاظ تاریخ مغول دارای اهمیت خاص هستند از آنجمله یکی کتاب **مختصر الدول ابو الفرج بن ـ العبری** متوفی در ۳۰ ژوئیهٔ ۱۲۸۹م. میباشد[۲]. و دیگر تاریخ معروف **ابی الفداء** شاهزاده **حماة** است متوفی در ۷۳۲ه./۱۳۳۱م. که **المختصر فی تاریخ البشر** نام دارد[۳]. و نیز سفرنامهٔ شایان توجه **ابن بطوطه** متوفی در ۷۷۹ه. / ۱۳۷۷. م[۴] و یکدورهٔ ۲۴ساله را متضمن است، از ۱۳۲۵م. تا ۱۳۴۹م. این کتاب نه فقط اوضاع **ایران** بلکه قسمت عمدهٔ **آسیا** را از **قسطنطنیه** تا **هندوستان** و **چین** و از **عربستان** تا **افغانستان** و **ماوراء النهر** را شرح داده است.

هر گاه محققانی که تاریخ و ادبیات فارسی را مطالعه میکنند از از این کتابها غفلت کنند، درحقیقت خود را از غنی‌ترین و موثق‌ترین منابع اطلاعات محروم ساخته‌اند. معذلك بسیاری مرتکب این غفلت شده وحتی اشخاصی مطلع و بصیر که از روی تدقیق در باب شعر و ادبیات فارسی

کتاب آثار البلاد

۱) رجوع شود ببروکلمن جلد اول ص ۴۸۱ - این کتاب را روستن فلد آلمانی بانضمام عجائب المخلوقات همان مؤلف درسال ۱۸۱۸ در گوتنگن Göttingen بطبع رسانیده.

۲) رجوع شود ببروکلمن جلد اول ص۳۴۹- این کتاب دراکسفورد بسال ۱۸۶۳ وهمچنین در بیروت بسال ۱۸۹۰ بطبع رسیده است.

۳) بروکلمن جلد دوم ص ۴۴

۴) بروکلمن جلد دوم ص۲۵۶- این کتاب بانضمام ترجمهٔ فرانسوی آن در چهار جلد در پاریس در سنوات ۱۸۵۳ و ۱۸۵۸ و ۱۸۶۹ و ۱۸۷۹ بطبع رسیده است.

تحریراتی دارند به این کتب نفیسه کمتر مراجعه فرموده‌اند. برای نمونه کتاب **آثار البلاد** تألیف **زکریا بن محمد قزوینی**[1] را که در فوق بدان اشاره شد در اینجا باز ذکر میکنیم.

مطابق فهرست ذیل ـ قزوینی از نوزده تن شعرای برجسته **ایران** بمناسبت شرح بلادی که در آنجا متولد شده یا در آنجا توطن داشته‌اند نام برده است. ملاحظه باید کرد که چقدر اطلاعات راجع بآنها در آن کتاب بقلم آمده درحالی که غالب تذکره‌های فارسی فاقد آن اطلاعات‌اند: **انوری** (صفحه ۲۴۲ طبع وستنفلد ـ Wüstenfeld)، **عسجدی** (صفحه ۲۷۸)، **اوحدالدین کرمانی** (صفحهٔ ۱٦٤)، **فخر جرجانی** (صفحهٔ ۳۵۱)، **فرخی** (صفحهٔ ۲۷۸)، **فردوسی** (صفحهٔ ۲۷۸) و همچنین بیتی از شاهنامه (صفحهٔ ۱۳۵)، **جلال طبیب** (صفحهٔ ۲۵۷)، **جلالی ـ خاوری** (صفحهٔ ۲٤۳)، **خاقانی** (صفحهٔ ۲۷۳) وهم چنین سه بیت ازاشعاراو درصفحهٔ ٤۰٤، **ابوطاهر خاتونی** (صفحهٔ ۲۵۹)، **مجیر بیلقانی** (صفحهٔ ۳٤۵) ـ **نظامی** (صفحهٔ ۳۵۱) ـ **ناصر خسرو** (صفحهٔ ۳۲۸)، **ابوسعید بن ابی‌الخیر** (صفحهٔ ۲٤۱)، **سنائی** (صفحهٔ ۲۸۷)، **شمس طبسی** (صفحهٔ ۲۷۲)، **عمر خیام** (صفحهٔ ۳۱۸)، **عنصری** (صفحهٔ ۲۷۸)، **رشیدالدین وطواط** (صفحهٔ ۲۲۳).

---

[1] جمال‌الدین ابویحیی زکریا القزوینی ـ متولد ٦۰۰ ومتوفی به ٦۸۲ هـ. ازعلماء ایران درقرن هفتم ـ وی در زمان خلیفه المستعصم متصدی مسند قضاء واسط بوده وصاحب دوکتاب معروفست بشرح ذیل:
۱ـ آثارالبلاد واخبارالعباد. ۲ـ عجائب‌المخلوقات وغرائب‌الموجودات که هردو در ۱۸۵۸م بطبع رسیده ودرتهران نیز ترجمهٔ فارسی آن بسال ۱۲٦٤ چاپ شده است.

بنا براین در کتاب **آثار البلاد** مطالبی مفید و جامع که در کتب دیگر بندرت میتوان یافت راجع بنوزده تن شاعر بزرك فارسی که قبل از قرن سیزدهم ودر اثنای آن آثارقلمیه از خود بجای گذاشته‌اند دیده میشود. بعد از کتاب **لباب الالباب محمد عوفی وچهار مقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی** که از میان کتب قدیمی فارسی موجود شرح احوال شعراء عجم را باسلوب منظمی کم وبیش ذکر کرده‌اند، مندرجات کتاب **آثار البلاد** در غالب موارد قدیمترین منبع اطلاعی است که در دست میباشد[۱]. و این از جملهٔ هزارها مطالب نافع این کتاب سودمند است که بکار محقق زبان فارسی می آید.



اکنون باید بشرح احوال تاریخ نویسان بپردازیم، چون چنانکه ذکر نمودیم ایشان مهمترین نویسندگان آن زمان بوده‌اند. ـ در همهٔ ادوار تاریخ ایران قدیماً وجدیداً شعرای نامداری که از گویندگان این عصرهم ازحیث عدد بیشتر وهم از حیث شهرت معروفتر بوده‌اند وجودداشته، لکن در هیچ دور و زمان مورخانی که کماً وکیفاً مانند تاریخ نویسان این زمان باشند بظهور نرسیده اند.

تاریخ جهانگشای جوینی

درباب **تاریخ جهانگشا**[۲] تألیف **عطا ملك جوینی** کراراً در

۱) درصفحهٔ ۳۳۴ آثار البلاد مؤلف ذکرمیکندکه درسال ۶۲۰/ ۱۲۲۳م. ویرا اتفاق ملاقات باشیخ محیی‌الدین، ابن العربی، حاصل‌شده و نسخه‌ای که بخط خود مؤلف است مورّخ بسال ۶۷۴ ﻫ . /۱۲۷۵م . میباشد؛ بنابر این سال تألیف ما بین آن دو تاریخ تواندبود.

۲) منظور ازجهانگشا چنگیزخان است.

جلد دوم این کتاب **اشاراتی** نموده‌ایم ، لکن دراینجا باید مشروح‌تر سخن گفته و نکاتی چند بر آنچه گفته‌ایم بیفزائیم . این کتاب گرچه در سنهٔ ۶۵۸ھ ./ ۱۲۶۰م. تألیف شده، لکن بذکر حوادث سنهٔ ۶۵۵ھ ./ ۱۲۵۷م . خاتمه می‌پذیرد، مخصوصا انقراض **اسمعیلیه** رابدست حامی وممدوح مؤلف آن یعنی **هلاکوخان** شرح میدهد. بعضی ازنسخ خطی این کتاب مشتمل بریك ضمیمه است که فتح **بغداد** وسقوط **خلافت** را درسال بعدیعنی ۶۵٦ ھ. ذکر نموده، ولی این ذیل ظاهراً بقلم شخص دیگری بر آن کتاب بعداً اضافه شده باشد . کلیةً این کتاب مشتمل برسه‌قسمت است :

قسمت اول شرح تاریخ **چنگیزخان** میباشد وبیان اسلاف واخلاف او تا زمان **جغتای** . قسمت دوم بیان تاریخ **خوارزمشاهیان** است مخصوصاً دوپادشاه آخرین آن سلسله، یعنی: **قطب الدین محمد** وپسرش **جلال الدین** (منکبرنی). قسمت سوم سرگذشت طایفهٔ **اسمعیلیه** است بالاخص **حسن صباح** و فدائیان قلعهٔ **الموت** . بنابراین کتاب مذکور تاریخ عمومی نمی‌باشد ، بلکه تاریخی خصوصی است از **چنگیزخان** واجداد واحفاد او که بآن سرگذشت‌های دوخانواده سلاطین راکه در **ایران و عراق** با **چنگیز** بچنگ درآمده‌بودند اضافه کرده است. سایر جزئیات ودقایق راجع باین کتاب نفیس وبی‌نظیر را مؤلف کتاب حاضر درضمن مقالهٔ مفصلی که در روزنامهٔ انجمن همایونی آسیائی مورخهٔ ژانویهٔ ۱۹۰٤م. بقلم آورده بیان کرده ، وهم‌چنین جلد اول ودوم از آن سه مجلد را در سال ۱۹۱۲ و ۱۹۱٦م . مرتباً ازمحل موقوفهٔ **گیب** E. J. W. Gibb دوست دانشمند من **میرزا محمد بن عبدالوهاب**

قزوینی تحشیه کرده و بطبع رسانیده و در دیباچهٔ جلد اول مقدمه‌ای کامل و محققانه از آن کتاب و مؤلف آن و خانوادهٔ وزراء **جوینی** که مؤلف بدان منسوب بوده بقلم آورده است[۱]. **عطا ملك جوینی** درمارس ۱۲۸۳م. وفات یافت و برادرش **خواجه شمس‌الدین صاحبدیوان** در مرثیهٔ او این شعر[۲] را گفت:

گوئی من و او دوشمع بودیم بهم   یك شمع بمرد ودیگری میسوزد

ودرمادهٔ تاریخ وفات اوصدرالدین علی فرزند خواجه نصیرالدین طوسی قطعهٔ ذیل را بنظم آورده است:

«آصف عهد علاء حق ودین زبدهٔ کون   کرد بدرود جهان را، چوسر آمدش زمان
در شب شنبهٔ چارم ز مه ذیحجه   سال بر ششصدو هشتاد و یکی در ارّان» (۳)

تاریخ وصاف بطوریکه مؤلف آن اشاره میکند، بقصد آن نوشته شده که دنبالهٔ **تاریخ جهانگشای جوینی** باشد؛ وبهمین دلیل مناسب است که بعد از آن کتاب مورد بحث ما واقع شود، گرچه تاریخ تألیف آن بعد از کتاب **جامع التواریخ رشیدی** است که عنقریب از آن سخن خواهیم گفت. اسم حقیقی

تاریخ وصاف

۱) جلد سوم تاریخ جهانگشا در تاریخ منکوقا آن وهلاکو واسمعیلیه بسعی و اهتمام استاد دانشمند فقید محمدبن عبدالوهاب قزوینی باانضمام حواشی و فهارس درسال ۱۳۵۵ھ./۱۹۳۷م. درمطبعهٔ بریل درلیدن از بلاد هلاند بطبع رسیده و در عداد سلسلهٔ کتابهای اوقاف گیب بنمرهٔ XVI منتشرشده، و اکنون که این کتاب ترجمه میشود، نسخهٔ منطبعهٔ مذکور در دسترس مترجم است. دراین ایام که خاطر بطبع دوم این کتاب مشغول است آن کتاب را در دوجلد بنام «The History Of The World Conqueror» از روی نسخهٔ طبع مرحوم قزوینی بانگلیسی ترجمه کرده‌اند ودکتر بویل: Boyle رئیس شعبهٔ مطالعات ایرانی دردانشگاه منچستر آنرا ترجمه وبکومك یونسکو و دانشگاه طهران بسال ۱۹۵۸ بطبع رسانیده‌اند.

۲) این دو بیت ازمجمل فصیحی خوافی نقل شده است.

۳) ارّان ـ نام ناحیتی است درشمال رود ارس ودرکتب تاریخ وجغرافیائی اسلام نام آن مکرر ذکرشده ـ اکنون بنام جمهوری آذربایجان از بلاد شوروی بشمار می‌آید و پایتخت آن موسوم به «بردع» بوده که خرابه‌های آن هنوز موجود ودرقرب بادکوبه قرار دارد.

آن کتاب **تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار**[۱] میباشد و مؤلف آن، هرچند عموماً به **وصاف** یا **وصاف الحضرة** معروف است، **عبدالله بن فضل الله شیرازی** است که بشغل جمع آوردن مالیات و وجوهات دیوانی اشتغال داشته واز بستگان وزیر بزرگ **خواجه رشیدالدین** بوده است[۲]. وهم او در تاریخ اول ژانویهٔ ۱۳۱۲م/۷۱۲هـ. وصاف و کتاب تاریخش را در شهر **سلطانیه** بحضور **اولجایتو** معرفی وتقدیم کرده است[۳].

تحقیقات دکتر ریو درمحاسن ومعایب کتاب وصاف

این تاریخ بطوریکه **دکتر ریو** Dr. Rieu بخوبی تحقیق کرده است[۴]، عبارت است ازمشروحهٔ مستند باسنادی که از دورهٔ مهم عصر نویسنده بیان وقایع نموده است، لکن ازقدر وقیمت فراوان آن کتاب تاحدی بواسطهٔ نقصان انتظام واسلوب در ترتیب آن و هم چنین بواسطهٔ انشاء متکلفانه واطناب ملال انگیز کاسته است، ومتأسفاً اسلوب آن سرمشق دیگران شده سبك نا مطلوبی در تألیفات مورخان ادوار بعد بظهور آورده است.

---

۱) ترجمهٔ این اسم بانگلیسی چنین آمده است:

« The Allotment Of Lands and Prepulsion Of Ages. »

۲) شهاب الدین عبدالله بن عزالدین فضل الله الشیرازی ازاجلهٔ مورخان فارس وایران، متوفی بسال ۶۹۸هـ. درزمان دولت مغول دردیوان خراج شیراز شغلی داشته وسپس مورد نظر وتربیت خواجه رشید و پسرش خواجه غیاث الدین قرار گرفت. قبر آن مورخ ادیب درقبرستان شمال حافظیه قرب تکیهٔ چهل تنان تااین اواخرموجود بود ونویسنده بزیارت آن نائل شده بودم، ولی متاسفاً درسنواة اخیره آن قبرستان بکلی ازمیان رفته ومحو ونابود شده است.

۳) رجوع شود بتاریخ وصاف طبع بمبئی ص ٥٤٤

٤) رجوع شود بفهرست کتب خطی فارسی موزهٔ بریتانیا ص۱۶۲

هر کس این کتاب را مطالعه کرده باشد این عیب را منکر نمیتواند شد، وفی الحقیقه مؤلف خود نیز اقرار مینماید که مقصود اصلی وی عبارت پردازی وانشاء متصنع ومغلق است وحوادث تاریخی را که برشتۀ تحریر درآورده موضوع هنرنمائی خود قرار میداده، ومیخواسته بدین وسیله زبردستی خودرا درفنون معانی و بیان بثبوت رساند. گویند: وقتی که مؤلف تاریخ مزبور بحضور **اولجایتو** سلطان رسید وصفحاتی چند از کتاب خودرا بصوت بلند برای اوقراءت کرد، سلطان از فهم معانی آن عاجز ماند. خوانندۀ غیرایرانی اگردر زبان فارسی استاد و مدقق نباشد ممکن است درجۀ تصنع وتکلف واشکال انشاء آنرا از ترجمۀ آلمانی جلد اول آن که، با اصل کتاب، **دکتر هامر** Hammer درسنۀ ۱۸۵٦م. بطبع رسانیده است درک نماید. اگرموضوع آن کتاب تاریخ عصروزمان مهمی مابین سال ۱۲۵۷ م. تا ۱۳۲۸ م. نمی بود ویا درصحت واعتماد آن تردیدی حاصل میشدمی توانستیم سبک مؤلف آنرا موردملامت بیشترقرار قراردهیم. ولی فی الحقیقه همانقدر که آن کتاب مشکل و مغلق است بهمان درجه مهم و قابل اعتماد میباشد. باری، تاریخ وصاف مشتمل برپنج مجلد است که محتویات آنرا **دکتر ریو** خلاصه کرده وعلاوه برآن قسمتی که **هامر** باترجمۀ آلمانی چنانکه گفتیم بطبع رسانیده، جملۀ آن کتاب نیز درماه رجب ۱۲٦۹هـ. / آوریل ۱۸۵۳م: در **بمبائی** درکمال نفاست باچاپ سنگی ظریفی بزیورطبع آراسته شده است.

دراینجا شاید بیموقع نباشد اگراز کتاب دیگری از نوع تاریخ که انشاء آن بسبک **وصاف** ولی قدروقیمت آن بسیار کمتراست ذکری بمیان

تاریخ المعجم فی آثار ملوك العجم

آوریم و آن همانا کتاب **المعجم فی آثار ملوك العجم** است که در آن با اسلوبی ادیبانه سرگذشت پادشاهان قدیم **ایران** تا آخر عهد **ساسانیان** بقلم **فضل الله الحسینی** برشتهٔ تحریر در آمده [۱] و بنام نصرةالدین **احمد بن یوسف شاه** اتابك **لر بزرگ** که از ۱۲۹۶ تا حدود ۱۳۳۰ م. سلطنت کرد موشح گشته است. این کتاب که از لحاظ تاریخی از سایر کتب تواریخ مسطوره دراین فصل ازحیث مرتبه پائین‌تر است در **طهران** بچاپ سنگی (لیتوگرافی) بطبع رسیده و نسخ خطی آن درغالب کتابخانه‌های بزرگ شرقی نیزموجود میباشد [۲].

کتاب جامع التواریخ رشیدی

اکنون هنگام آن است که ازتألیف بزرگ ومعروف، **جامع التواریخ**، که بمناسبت ذکرمؤلف آن درفصل گذشته به آن اشارتی رفت مشروحاً بحث کنیم. مؤلف بزرگوار آن **خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر** است که درعلم طب ومملکت‌مداری وتاریخ ونیکوکاری سرآمد اقران بود. شرح زندگی سیاسی و سرانجام غم‌انگیز او را سابقاً بیان کردیم، دراینجا نیزازمندرجات ومحتویات کتاب تاریخ او وهم از زندگانی خصوصی و اعمال ادبی او چندکلمه میگوئیم. متأسفاً این کتاب تاریخ هنوز تماماً و کاملا بحلیهٔ طبع درنیامده ونسخ خطی آن

۱ـ ظاهراً فضل الله الحسینی والد عبدالله ابن فضل الله صاحب وصاف است وحاجی خلیفه بدان تصریح نموده و گفته است: « واستخرج بعض الفضلاء انه والد وصاف فعلیهذا تکون وفاته سنة ثمان وتسعین وستمائه» ولی این قول موردتردید و مستحق تحقیق است.

۲) رجوع شود بفهرست ریوص ۸۱۱ وفهرست کتابخانهٔ بادلیان تألیف **اته** شمارهٔ ۲۸۵ وفهرست کتابخانهٔ ادارهٔ هندوستان تألیف **اته** شمارهٔ ۵۳۴

نیز بسیار کمیاب ونادرالوجود است ، ولکن درمیان قسمتهائی که از آن جسته جسته چاپ شده یکی تاریخ زندگانی **هلاکوخان** است که **کاترمر** Quatremère فرانسوی درپاریس در۱۸۳٦ م . بطبع رسانیده[۱] و ترجمهٔ فرانسوی آن بضمیمهٔ یادداشتهای ذیقیمتی که بر آن مزید کرده است دارای این عنوان میباشد :

« Histoire des Mongols de la Perse, écrite en Persan par Raschid, ed-din, publiée, traduite en français, accompagnée de notes et d'un mémoire sur la vie et les ouvrages de l'auteur. »

ازمیان این یادداشتهای گرانبها ، که هر کس مایل به اطلاعات جامع ومشروح باشد میتواند بدان رجوع کند ، ما مطالب برجستهٔ ذیل را راجع بزندگانی وتألیفات **رشیدالدین** مخصوصاً انتخاب ونقل مینمائیم:

تولد در۱۲۷۴م . مطابق ٦۴۵ ه .

مشار الیه در حدود سال ٦٤٥ه . /۱۲٤۷م . در **همدان** متولد شده‌است. دشمنانش اورامنسوب به نـژاد یهودی دانستـه‌اند . جد اعـلای او **موفق‌الدوله علی** بمصاحبت حکیم ومنجم معروف **خواجه نصیرالدین** و**رئیس الدوله** درقلعهٔ **الموت** مهمان اجباری فدائیان **اسمعیلیه** بودند، وقتی که آنجارا **هلاکو** فتح کرد در همان سالی که **رشیدالدین** متولد شد **موفق‌الدوله** بخدمت سلطان در آمد . درایام سلطنت **اباقاخان**، **رشیدالدین** سمت طبیب خاص پادشاه را داشت ونفوذ واحترامی درنزد

۱) مقدمه وتاریخ هولاکوخان ازروی نسخهٔ منطبعه درپاریس که بنام لوئی فیلیپ پادشاه‌فرانسه باترجمه چاپ شده طبع‌جدیدی درطهران درسال ۱۳۱۳ه. ش بسعی واهتمام جناب سید جلال‌الدین طهرانی که ازفضلاء معاصر است ضمیمهٔ تقویم همان‌سال بچاپ رسیده.

أمر بكتابة هذه
الربعة الشريفة تقرباً الى الله
تعالى مولانا السلطان الأعظم ايلخان المعظم
مالك الرقاب الامم سلطان سلاطين العرب والعجم ملك ملوك
العالم ظل الله في أرضه وخليفته على عباده وبلاده مظهر
الحق اليقين بالأدلة والبراهين غياث الدنيا والدين اولجايتو
سلطان محمد بن السلطان السعيد ارغون خان بن السلطان
السعيد اباقا خان بن هلاكو خان بن تولي بن جنكز خان
خلد الله دولته على مر الدهور وأمدها بالنصر الى يوم البعث
والنشور على يدي وزيريه الأعظمين سلطاني وزراء العالم مربي
الملك والملة خواجه رشيد الحق والدين وخواجه سعد الحق والدين [illegible]

سر آغاز نسخهٔ **قرآن** شریف که بنام **الجاتیو** ودو وزیر او- **رشیدالدین** و **سعدالدین**- درسال ۷۱۰ ﻫ. ق. ۱۲۱۰ م. کتابت شده‌است.
(بنقل از نسخهٔ **قرآن** شریف، موزهٔ بریطانیا، شمارهٔ **or. 4945**)

ص ۹۷

سلطان بدست آورد. الکن در سلطنت **غازان** ،که درسنهٔ ۱۲۹۵م. به تخت نشست. لیاقت واستعداد او بمنصهٔ شهود رسیده و سه سال بعد از آنکه وزیر اعظم **صدرالدین زنجانی** ملقب به **صدرجهان** معزول گشت و بسیاست رسید ؛ **غازان** او و **خواجه سعدالدین** را متفقاً به صدارت انتخاب کرد.

صدارت او در زمان غازان ، سال ۶۹۹ه . / ۱۲۹۸م.

درسال ۷۰۳ ه : / ۱۳۰۳ م. که **غازان** بجنگ **شام** لشکر کشید **رشیدالدین** بسمت منشی عربی پادشاه مصاحب او بود و درهمین ایام بود هنگامیکه دربار سلطان در منزل **عانه** درکنار رود **فرات** قرار گرفته بود که **رشیدالدین** مؤلف **تاریخ وصاف** را بحضور سلطان **غازان** معرفی کرد وکتاب اورا ازنظر پادشاه بگذرانید (سوم مارس ۱۳۰۳ م .) بتفصیلی که شرح آن گفته شد .

در عهد سلطنت **اولجایتو سلطان محمد خدابنده**، **رشیدالدین** مانند دورهٔ پادشاه سابق دارای مرتبت وحیثیت تمام بود ، بلکه نزد سلطان جدید نیز بمزید اکرام واعتماد اختصاص یافت. درهمان اوقات در **سلطانیه** که پایتخت تازهٔ دولت بود ناحیه‌ای را آباد ساخت که بنام او معروف و به **رشیدیه** نامبردار گشت . آن محلت دارای مسجدی

ادامهٔ قدرت واحترام روزافزون خواجه رشید درعهد خدابنده

باشکوه ومدرسه و بیمارستان و سایر ابنیهٔ خیریه وقریب بهزار خانه بود. درماه دسامبر ۱۳۰۷ م . این وزیر واسطهٔ تبرئهٔ ذمهٔ دو تن ازعلمای شافعی **بغداد** موسوم به **شهاب الدین**-

سهروردی[1] و **جمال‌الدین**[2] گردید که بتهمت جاسوسی سلطان مصرمتهم ومؤاخذ شده بودند.

دوسالی بعداز آن، محلتی دیگر که بکمال زینت و زیبائی اختصاص داشت درقرب شهر **غازانیه** که‌در گرداگردمقبرهٔ **غازان‌خان** درمشرق **تبریز** بوجود آمده بود بنافرمود و با صرف هزینهٔ هنگفت

تأسیس وآبادی ناحیهٔ موسوم به ربع رشیدی

رودخانهٔ‌سرا **رود** را ازمیان نهرهائی که دردل سنگهای صما تراشیده بود بآنجا آورد[3]. البته مبالغ گزافی برای بنای این ناحیه وسایرابنیهٔ خیریه و عام المنفعه ضرورت داشت، ولی چنانکه‌**رشید الدین** خود اقرارمیکند ازسلطان کریم خود **اولجایتو** آنقدر عطایا ومواهب می‌یافت که هیچ پادشاهی قبل‌از اوبوزیری‌اعطا نکرده بود؛ بنابرآنچه **تاریخ وصاف** مینویسد: این وزیرهنرپرورتنها برای اجرت استنساخ وصحافی ونقشه‌ها و تصاویر کتب‌ذیقیمت خود کمتر از شصت هزار دینارکه بپول امروز معادل ۳۶۰۰۰۰لیره میشود صرف نمیکرد.

دراوایل‌سال ۱۳۱۲م. همکار **رشیدالدین** یعنی **خواجه‌سعدالدین** ساوجی ازمقام عزت و رفعت خود فرو افتاده و بقتل رسید. نخستین

---

۱) رجوع شود بتاریخ‌مغول تألیف کاترمر ص XVIIX،VI، این‌شهاب‌الدین مسلماً غیرازشیخ‌شهاب‌الدین سهروردی‌است که ممدوح سعدی ومتوفی بسال۶۳۲ه. ۱۲۲۴م. بوده است.

۲) جمال‌الدین اکولی، رجوع شود بتاریخ مغول کاترمر صXVI

۳)رجوع‌شود بکتاب ممالك خلافت‌شرقیه(Lands of Eastern Califate) تألیف ل استرانج (Le Strange) ص ۱۶۲

رقابت ها و دسایس

محرّك این دسیسه که وزیر را فدا ساخت **خواجه علیشاه گیلانی** مردی مزور وفرومایه بود. وی فوراً بعد از هلاك **سعدالدین** جای گزین اوشد. بعد از اندك زمانی دسیسه ای خطرناك علیه **رشیدالدین** آغاز کرد که خوشبختانه بمحرك آن باز گشت ودامنگیر **رشید الدین** نشد. دراین مسأله که **خواجه رشید** ازطرف دیگر مسؤول و مسبب قتل وهلاك سفاكانهٔ **سید تاج الـدین نقیب الاشراف** [1] باشد، محل تردید است؛ و **کاترمر** محقق فرانسوی خلاف آنرا مدلل ساخته.

درسال ۱۳۱۵م. مخاصمت ونزاع شدیدی مابین دو وزیر یعنی **رشیدالدین** و **علیشاه** بظهورپیوست وموضوع اختلاف آن بود که چون

سقوط و هلاك رشیدالدین در سال ۱۳۱۸

خزانهٔ سلطان از وجوه دیوانی خالی ولشکر بی حقوق مانده بود، ازاین رو تعیین باعث ومسبب نقصان خزانه علت آن منازعه گردید. **اولجایتو سلطان** ناگزیر شد که ترتیب مالیه و دیوان هریك از ممالك مختلف **ایران** و **آسیای صغیر** رامابین آندووزیر تقسیم نماید که بعدها اختلافی روی‌ندهد.

معذلك **علیشاه** تهمت وخصومت را برضد همقطار خود ادامه داد؛ بطوریکه **خواجه رشید** بزحمت بسیارتوانست خویشتن را ازاین بلیه برهاند. این رقابت وفساد بعدازمرگ **اولجایتو** دراوان سلطنت **ابوسعید** نیزوجود داشت تاعاقبة‌الامر **خواجه رشید** دربرابر حملات خصم عنود

---

۱) نقابت ، منصبی است که برئیس طائفهٔ علویه یاطالبیه در شهر بغداد و دیگر بلادمعظمه عطامی شده و صاحب آن به « نقیب‌الاشراف » ملقب بوده است.

تاب مقاومت نیاورده درماه اکتوبر ۱۳۱۷ م . ازشغل خود کناره گرفت؛ وبالاخره در ۱۸ ماه ژانویهٔ ۱۳۱۸ م . درسنی که ازهفتاد متجاوز بود او ؛ وپسر شانزده ساله‌اش **ابراهیم** را بتهمت مسموم کردن سلطان سابق، **اولجایتو**، بقتل رسانیدند. مایملك اوضبط دیوان گردیدو کسان و بستگان اومعاقب ومنکوب شدند، موقوفات ومؤسسات خیریه وی راغصب کردند وسراسر ناحیهٔ **ربع رشیدی** راکه اوبنا فرموده بود عرصهٔ غارت وتاراج قراردادند.

جنازهٔ اورا هرچند درمحلی که برای مقبرهٔ **خود** بنا کرده بود بخاك سپردند، لکن گویا مقدر نبودکه جسد اودر آرامگاه ابدی راحت

تخریب مؤسسات ومحو قبرخواجه رشید

بماند، زیرا تقریباً یك قرن بعد **میرانشاه** پسر **امیرتیمور** درجوش جنون وجهالت حکم کرد که آنرا ازقبر درآورده ودر گورستان یهود دفن کنند. **خواجه علیشاه** بشادی این فیروزی که در سقوط خصم دیرین بدست آورد تحفه‌های مجالل بآستان کعبهٔ معظم تقدیم کرد و گویا دست قضا تنها اورا ازپاداشی که جملهٔ همدستان وی گرفتار شده بودند معاف داشت ؛ چه شش سال بعد در ۱۳۲۴ م . بموت عادی وفات یافت، وچنانکه گفتیم اونخستین وزیری بود در دورهٔ **ایلخانان** مغول که بمرگ طبیعی عمرش بسر رسید . در شرح حال فرزند **خواجه رشیدالدین** یعنی **غیاث‌الدین** که درعلم واخلاق وترویج امور عام‌المنفعه و همچنین درعاقبت غم‌انگیز به پدر شبیه بود، درفصل سابق بقدر کفایت سخن گفته‌ایم ، اونیز درآخر کار در بهار سال ۱۳۳۶ م . بقتل رسیده است.

افتخار ظهور کتاب جامع التواریخ بعقیدهٔ کاترمر به غازان خان تعلق دارد[۱]، چه این پادشاه پیش بینی می کرد که مغولان در ایران با وجود تفوق و زبردستی که در آن زمان داشتند در طول مرور ایام ناگزیر مستحیل بعنصر ایرانی خواهند شد، و بنا بر این میخواست برای اعقاب یادگاری از اعمال عظیم و فتوحات ایشان بصورت تاریخی جامع بزبان فارسی بجای گذارد.

طرح و تألیف کتاب جامع التواریخ

برای انجام این امر خطیر رشید الدین را انتخاب فرمود و اتفاقاً بهتر از این انتخاب نیز ممکن نمی شد. پس همهٔ اسناد و نوشته‌های دولتی را بانضمام کلیهٔ علمائی که در تاریخ و آثار عتیقهٔ مغول دارای بصیرت و اطلاع بودند در تحت فرمان او گذاشت.

وزیر بزرگ، با اینکه به نظم و نسق امور دیوانی مملکتی چنان عریض و طویل مشغول بود، معذلك برای تحقیقات تاریخی و تألیف آن کتاب چنانکه باید اغتنام فرصت میکرد. اگر چه بنا بقول دولتشاه صاحب تذکرة الشعرا «وقت کتابت این تاریخ از دم صبح بعد از ادای فریضه و بعضی اوراد تا طلوع آفتاب بوده، چون در اوقات دیگر فراغت بواسطهٔ امور ملکی واشغال دیوانی میسر نبود.»[۲]

قبل از آنکه تألیف تاریخ مغول بدست خواجه رشید الدین بپایان برسد، غازان خان در تاریخ ۱۷ ماه مه ۱۳۰۴م. وفات یافت ولکن جانشین او اولجایتو امر فرمود که خواجه آنرا باخر برساند، و همانطور که در بدو امر در نظر داشته است آنرا بنام غازان مصدر سازد. از اینجاست که این قسمت

تجزیهٔ مندرجات کتاب جامع التواریخ

---

۱) رجوع شود بتاریخ مغول کاترمر ص LVIII

۲) دولتشاه ص ۲۱۷ طبع لیدن.

از آن کتاب که عموماً به جلد اول معروف است غالباً باسم **«تاریخ غازانی»** نامبردار است. ونیز **اولجایتو** مؤلف را فرمود که جلد دیگری بر آن مزید کند و آنرا شامل تاریخ عمومی عالم و بالاخص ممالك اسلامی قرار دهد، وهم چنین جلد سومی مشتمل برمسائل جغرافیائی بر آن بیفزاید.

هرچند قسمت اخیر از میان رفته و معدوم شده یا آنکه ابداً برشتهٔ تحریر در نیامده و فقط زمینهٔ آن طرح شده است، معذلك ازاین کتاب فعلاً آنچه در دسترس است فقط شامل دو مجلد میباشد: اول در تاریخ مغول که برای **غازان خان** نگاشته شد، دوم در تاریخ عمومی. تمامت این مجموعه در سال ۷۱۰ هـ. ۱۱/ - ۱۳۱۰م. خاتمه یافته است؛ اگرچه تا دو سال بعد از آن مؤلف وقایع ایام سلطنت **اولجایتو** راهمچنان ضمیمهٔ آن کتاب میکرده.

مندرجات این کتاب بزرگ بطور خلاصه بشرح ذیل است:[۱]

---

(۱) درکتابخانهٔ سلطنتی ایران (شمس العماره)، نسخهٔ کامل وظریفی از جامع التواریخ موجود است (یك نسخه نیز درکتابخانهٔ ملی طهران وجود دارد. برحسب خواهش این بندهٔ مترجم، آقای دکتر مهدی بیانی از نسخهٔ اول وصف مختصر ومفیدی، نوشته‌اند که ذیلا برای تکمیل فایده درج میشود:

«جامع التواریخ رشیدی»

قطع رحلی باندازهٔ ۲۹۰×۴۹۰ میلیمتر- کاغذ دولت آبادی مجدول مذهب ۲۳۲ صفحه هر صفحه ۲۸ سطر- دارای شش سرلوح مرصع و سیصد و ده تصویر آبرنگ- یك صفحهٔ اول و دو صفحه از میان نسخه متن وحاشیه مرصع- خط نسخ کتابت جلی و عناوین بخط ثلث ورقاع و نیمه دانگ بقلم الوان- جلد ساغری مشکی ترنج و نیمترنج منگنهٔ مذهب.

درصفحهٔ اول علامت فتحعلیشاه قاجار بزر نوشته شده است و مهر ناصرالدین شاه دارد. ورق دوم از ابتدای نسخه ساقط است.

بقیه درصفحهٔ بعد

جلد اول - تاریخ خاص مغولان و ترکان

فصل اول - تاریخ طوایف مختلفهٔ ترک و مغول، انواع آنان، سلسلهٔ انساب، طبقات و افسانه‌های ایشان و غیره - مشتمل بر یك مقدمه و چهار قسمت.

بقیه از صفحهٔ قبل

رقم «یعقوب بن شیخ میر علم» - تاریخ تحریر ۱۰۷۴ .

نسخه برای «قلیج خان بن ساروخان» از امرای دربار شاه عباس ثانی صفوی کتابت شده است.

• • •

نسخه باین ترتیب تدوین شده است:

کتاب اول مشتمل بر: یك مقدمه (در ذکر احوال آدم و فرزندان) .

قسم اول (ذکر ملوك فرس از زمان کیومرث تا عهد یزدگرد شهریار) .

قسم دوم (ذکر پیامبر مسلمین تا آخر روزگار المستعصم بالله خلیفهٔ عباسی)

کتاب دوم مشتمل بر: تاریخ سلطان محمود غزنوی و مختصری از تاریخ آل سامان .

تاریخ آل سلجوق و (ذیل تاریخ آل سلجوق از ابوحامد محمد بن ابراهیم).

تاریخ خوارزمشاهیان .

تاریخ ختا و سلاطین چین و ماچین .

تاریخ بنی اسرائیل .

تاریخ افرنج مشتمل بر دو قسم:

قسم اول: از ظهور آدم تا ولادت مسیح .

«قسم دوم: از ولادت مسیح تا سال ۷۵۰ .

احوال سلاطین هند و هندیان در سه قسم .

(رساله‌ای در تناسخ در درج تاریخ هند است) .

ذیل جامع التواریخ (از رشید الدین فضل الله)

مجلد اول

در تاریخ اتراك تا زمان غازان خان .

مجلد دوم

جلوس الجایتو سلطان .

مجلد سوم

صور اقالیم و مسالك الممالك .

نسخه بمجلد اول از این ذیل تمام میشود و مجلد دوم و سوم را فاقد است (بدون اینکه سقطی داشته باشد) »

فصل دوم - تاریخ چنگیز خان ، اسلاف و اخلاف او تا زمان غازان خان .

جلد دوم - تاریخ عمومی

مقدمه - در تاریخ آدم صفی و انبیاء عظام و پیغمبران بنی اسرائیل علیهم السلام .

قسمت اول - تاریخ سلاطین قدیم ایران قبل از اسلام در چهار فصل .

قسمت دوم - تاریخ پیغمبر اسلام ص . وخلفای اسلام تا زمان انقراض خلفا بدست مغول در سال ۱۲۵۸ م. سلاله‌های سلاطین بعد از اسلام در ایران مشتمل بر: غزنویان - سلجوقیان - خوارزمشاهیان - اتابکان سلغری فارس - اسمعیلیهٔ غربی و شرقی - اغوز و اعقاب او ، ترکان ، چینیان ، عبرانیان ، فرنگیان وامپراطورها و پاپ های آنها ، هندیان و سرگذشتی طولانی و مشروح از ساکیامونی (Sakyamunie) یعنی بودا و مذهبی که او تأسیس نمود .

ترتیبی که در کتاب منظور مؤلف بوده

ترتیب فوق طرز انتظام مندرجات کتاب است، به نهجی که در نسخ خطی موجود در ادارهٔ هندوستان (India office) ودر موزهٔ بریتانیا (British museum) ملاحظه میشود . تقسیماتی که مؤلف خود درمقدمهٔ کتاب ذکرنموده اندکی باآن اختلاف دارد؛ زیرا که اودر نظرداشته‌است جلد دوم را بتاریخ سلطان وقت یعنی اولجایتو

شروع نموده از تاریخ تولد او تا سنهٔ ۷۰۶ھ . /۱۳۰۶ م . شرح بدهد، و خاتمه‌ای مشتمل بر تاریخ آن پادشاه سال بسال در آخر همان جلد اضافه کند . این ترتیب مشوش در غالب از نسخ خطی رعایت نشده بلکه بعضی از آنها فاقد تاریخ **سلطان اولجایتو** میباشد و در بعضی دیگر نیز تاریخ آن پادشاه در محل طبیعی و بموقع آن یعنی آخر جلد اول بعد از شرح حال **غازان** قرار گرفته است . از نسخ خطی موجود فقط معدودی را میتوان کامل دانست، چنانکه اگر جزوی از آن تاریخ در یکی از آنها موجود باشد در دیگری مفقود است. من خود در روزنامهٔ انجمن همایونی آسیائی مورخهٔ ژانویهٔ ۱۹۰۸م. شرح کاملتری درباب مندرجات کتاب مزبور ذکر کرده و آنرا مفصلاً توضیح داده ام و طرز جدیدی برای طبع آن کتاب که بسیار محل حاجت است پیشنهاد کرده‌ام.

طرز پیشنهادی برای طبع کامل جامع التواریخ در هفت جلد

صرف نظر از تقسیمات مشوشی که مؤلف کتاب نموده است، بنظر من همهٔ آن کتاب را سزاوار است در هفت جلد بطبع برسانند که سه جلد آن مشتمل بر تاریخ ترک و مغول و منطبق بر جلد اول نسخهٔ اصل بشود و چهار جلد دیگر با جلد دوم موافق باشد بشرح ذیل :

مجموعهٔ اول . تاریخ مغول و ترک

جلد اول – از ابتدای تاریخ **چنگیز خان** تا مرگ او .

جلد دوم – از جلوس **اوکتای** تا وفات **تیمور (اولجایتو)** نبیرهٔ **قبلای خان** (۱) .

---

۱) این قسمت را مسیو بلوشه فرانسوی جزء مجموعهٔ اوقاف گیب جلد هیجدهم در پاریس بطبع رسانیده است .

جلدسوم - ازجلوس **هلاکو**(۱) تامرگ **غازان** .وباین قسمت باید اضافه شود:

تاریخ ایلخانان مغول تا **ابوسعید** که این قسمت ملحقاتی است باصل تألیف **رشید الدین** ولی بعداً درزمان سلطنت **شاهرخ** وبامراو انجام گرفته است .

مجموعهٔ دوم - تاریخ عمومی

جلد چهارم - مقدمه- تاریخ پادشاهان قدیم فرس تا سقوط خاندان **ساسانی** وشرح احوال حضرت **محمد** (ص)، پیغمبر اسلام.

جلدپنجم - سراسر تاریخ خلفا اززمان **ابو بکر** تا **المستعصم**.

جلدششم - تاریخ پادشاهان اسلامی ایران(**غز نویان- سلجوقیان- خوارزمشاهیان- سلغریان و اسمعیلیه**) .

جلد هفتم- بقیهٔ کتاب مشتمل بر تاریخ ترکان - چینیان - اسرائیلیان - فرنگیان و هندیان که از اخبار و روایات خود آنها نقل شده است .

امتیاز کتاب **جامع التواریخ** نه فقط از آن جهت است که دامنهٔ مطالب آن وسیع وممتد است ونیز نه از آن حیث است که محتویات آن ازمنابع موثقه اعم ازمنابع کتبی و شفاهی تحصیل و بدقت بسیار فراهم شده ؛ بلکه امتیاز آن درابتکاری است که دارد . در عالم تاریخ نمیتوان گفت که هیچ کتاب نثر فارسی درقدروقیمت با **جامع التواریخ** برابری می کند. چیزی که بیشتر محل تأسف است این است که این کتاب گرانبها تاکنون حلیهٔ طبع نیافته و تقریباً غیر ممکن الحصول

---

۱) قسمت تاریخ هلاکو را کاترمر مستشرق فرانسوی بنام «تاریخ مغولان ایران» درپاریس بسال ۱۸۳٦ بطبع رسانیده است .

میباشد. **کاترمر** Quatremére راجع باین کتاب میگوید[1] : «ضرورت ندارد بیش از این بذکر ادله دراهمیت فوق العاده مجموعهٔ **رشیدالدین** بپردازیم. همینقدر بس است که بگوئیم: این نسخهٔ نفیس بابهترین وسایل واسباب ودر بهترین اوضاع واحوالی که قبل از آن هیچوقت برای هیچ نویسنده‌ای دست نداده تألیف شده ودر نتیجه نخستین بار بوده که دورهٔ کامل تاریخ وجغرافیای عمومی برای مردم **آسیا** تحریر شده است».

وباز **کاترمر** دقت وصحت کتاب **رشیدالدین** را وصف نموده و ذکر مینماید که مؤلف آن برای آن قسمت از تاریخ که مخصوص مملکت **خطا**[2] است تاچه حدبمنابع چینی اعم از کتبی یاشفاهی دسترسی داشته است[3]، وپس از آن اظهار تأسف می نماید از اینکه قسمت جغرافیائی این کتاب مفقود شده ویالااقل هنوز پیدا نشده. و محتمل است بطوریکه **کاترمر** حدس میزند[4] این قسمت درموقع تاراج وانهدام **ربع رشیدی** که بلافاصله بعدازهلاک **خواجه رشیدالدین** روی دادازمیان رفته باشد.

سایر مؤلفات خواجه رشیدالدین[6]

رشیدالدین علاوه بر کتاب **جامع التواریخ** چندین کتاب دیگر تألیف نموده که **کاترمر**[5] راجع بآنها ومندرجات آنها شرح مبسوطی بیان کرده است. از آنجمله است کتاب «**الاحیاء و الآثار**» که مشتمل بر بیست و چهار جلد ومحتوی مسائل مختلف می باشد،

---

۱) کاترمر، تاریخ مغول ص LXXIV

۲) خطایا Cathya

۳) کاترمر، ص LXXVIII.

٤) رجوع شود بتاریخ مغول تألیف کاترمر ص LXXXI

٥) رجوع شود بتاریخ مغول تألیف کاترمر ص ۱۱۲ تا ۱٤٦.

٦) از آثار خواجه رشیدالدین مجموعهٔ رسائل اوست بنام: «مکاتبات رشیدی» بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

ازقبیل‌مسائل مربوط به‌علم کائنات جو وفلاحت ودرختکاری و تربیت زنبور عسل وافنای حشرات و خزندگان موذیهٔ سمیه ، علم زراعت وتربیت دواب ، معماری ؛ قلعه بندی ، کشتی‌سازی، معدن‌کاری،تصفیه وذوب فلزات . نسخهٔ این کتاب بدبختانه مفقود شده است . دیگر از مؤلفات **رشیدالدین** نسخه‌ایست موسوم به **توضیحات** که در مسائل تصوف وکلام برشتهٔ تحریر درآورده ومشتمل بریك مقدمه و نوزده رساله میباشد . این کتاب را برحسب درخواست **اولجایتوسلطان** تألیف فرموده و**کاترمر** ازروی نسخه‌ای خطی که در کتابخانهٔ‌ملی فرانسه موجود است، آنرا شرح و وصف کرده.

کتاب توضیحات

در دنبال آن کتاب دیگری درتفسیروکلام نگاشته است موسوم به«**مفتاح التفاسیر**» ودرمسائل گوناگون ازقبیل:فصاحت آسمانی**قرآن** ومفسران کتاب مبین وطرق ایشان، خیروشر، جزا وسزا، طول عمر، پروردگار، تقدیر،معاد جسمانی‌وغیره بحث‌می کندودرآخر آن‌شرحی‌درابطال مذهب تناسخ و

مفتاح التفاسیر

بقیه ازصفحهٔ پیش

که شخصی بنام مولانا محمد ابرقوئی آنهارا جمع کرده است وبسعی و اهتمام و تصحیح استاد علامه محمد شفیع‌لاهوری استاد دانشگاه پنجاب بانضمام حواشی و فهارس مفید درسال ١٣٦٧ھ./١٩٤٧م . در ضمن نشرات دانشگاه پنجاب بطبع رسانده و یك نسخه از آن موشح بدستخط ناشر و مصحح دانشمند آن نزد این جانب موجود است وآن مشتمل است بردیباچه ای که جامع آن مکاتیب نگاشته ومتاسفاً محذوفات وسقطات بسیار دارد. مجموعاً پنجاه وسه رساله و مکتوب است که‌خواجه رشیدالدین بپسران وعمال‌خودودوستان ودیگران‌درمواقع‌مختلف‌نگاشته ودرآخراین‌فصل شرح‌آن مجموعه‌آمده است . رك : ص١١٦ کتاب حاضر ببعد.

تعریف لغات واصطلاحات فنی اضافه ساخته است.

الرسالة السلطانیه

کتاب «**الرسالة السلطانیه**» کتاب دیگری است ازهمین مقوله که درتاریخ نهم رمضان ٧٠٦ هـ ./ ١٤ مارس ١٣٠٧ م. برشتهٔ تألیف درآورده وماحصل مباحثه‌ای که درموضوعات کلامی درحضور **سلطان اولجایتو** مابین علمای وقت اتفاق افتاده جمع آورده است.

کتاب لطائف الحقائق

کتاب **لطائف الحقایق** مشتمل برچهارده رساله نیز از آثار قلمیهٔ اوست و شروع میشود بشرح رؤیائی که برای مؤلف درلیلهٔ ٢٦ رمضان ٧٠٥ هـ ./ ١١ آوریل ١٣٠٦ م. روی داده و**حضرت رسول**(ص) رابخواب دیده‌است. محتویات این کتاب نیز مسائل کلامی است. این کتاب وسه کتاب مذکور درفوق همه بزبان عربی است وهمهٔ آنها **مجموعهٔ رشیدی** راتشکیل میدهد ونسخهٔ نفیسی از آن که کتابت آن بتاریخ ٧١٠ هـ. ١١. ١٣١٠ م. است در**پاریس** وجود دارد[1]. ودر همان کتابخانه نسخهٔ خطی دیگری از آن کتاب موجود است که شامل ترجمهٔ فارسی کتاب **لطائف الحقائق** مذکور نیز میباشد: وهمچنین دونسخه از یك شهادتنامه وجوددارد که هفتادتن ازعلماء ومشایخ اسلام صحت اصول عقاید**رشید الدین**را تصدیق وتسجیل نموده‌اند. **رشید الدین** این شهادتنامه را از آن سبب ترتیب داد که شخصی ازاهل بغضاوعدوان که میخواست ازنذوروموقوفات **غازانی** که مخصوص اهل علم وفضل بود بناحق استفاده کند، وچون موفق باین مقصود نگردید، ازروی غرض

---

١) نسخه‌ای ازلطائف الحقائق رشیدی درتهران در کتابخانهٔ ملی ملك موجود است که ظاهراً درزمان مؤلف کتابت شده، ومحتاج به بررسی وتحقیق است.

وعناد خواجه را بفساد عقیده متهم ساخت؛ پس خواجه برای تبرئهٔ خود آن استشهاد را منظم فرمود.

کتاب بیان الحقائق دیگر از مؤلفات رشیدالدین نسخه ای است که متأسفاً فقط مطالب مندرجهٔ آن معلوم است و آن به بیان الحقائق موسوم و مشتمل است بر هفده رساله که غالباً در مسائل کلامی برشتهٔ تحریر درآمده است، اگر چه از بعضی مطالب دیگر مانند آبله ومعالجهٔ آن و ماهیت و انواع حرارت نیز در آن بحث کرده.

مساعی رشیدالدین برای حفظ آثار خود خواجه رشید الدین برای محافظت و بقاء نتائج مساعی ادبی خود احتیاط و تحرسی دقیق بکار برد. شرح آن را که باهمهٔ دقت دربرابر حوادث عقیم وبلااثربود کاترمر در کتاب خود مبسوطاً ذکر کرده است ودراینجا بطور خلاصه واجمال نقل میشود: اولا مقرر فرمود که چند نسخه از مؤلفات او برای دوستان و آشنایان وهمچنین علما و دانشمندان استنساخ شده بایشان عاریه داده شود و آنها مجاز باشند که از روی آن استنساخ کنند ثانیاً امر کرد که ترجمه‌های عربی کتب فارسی او وترجمه‌های فارسی همهٔ مؤلفات عربی وی را مهیا ساخته واز هر دو نسخ متعدده نگاشته برای مطالعه یا استنساخ هر کس از اهل علم که مایل وطالب باشد در کتابخانهٔ مسجد محله‌ای که بنام او موسوم به «ربع رشیدی» بود بگذارند. ثالثاً مقرر فرمود که از جملهٔ رسائل و کتب تألیفیهٔ او مجموعهٔ بزرگی منضم بصور و نقشه‌های چند فراهم ساخته در کتابخانهٔ عمومی مسجد همان محله بگذارند و آنرا «**جامع التصانیف الرشیدیه**» نام داد. واز چهار مجلد کتبی که درطب وطرز حکومت مغول تحریر فرموده بود، مقرر داشت که بسه زبان فارسی

وعربی وچینی ترجمه‌ها آماده‌سازند. بالاتر از تمام اینها اجازه و آزادی تام داده بود که هرکس طالب باشد کتب مزبور را بخواند یا سواد بر دارد. باین نیز قانع نشده همه ساله از محل موقوفه‌ای که برای مسجد[۱] و مدرسهٔ خود وقف کرده بود مبلغی را برای استنساخ کتب خود یکی بفارسی ویکی بعربی اختصاص داد که همه ساله یك نسخهٔ کامل تحریر کنندو بیکی از شهر های ممالك اسلام هدیه سازند و قرار گذاشته بود که این نسخ را روی بهترین کاغذ بغدادی و به بهترین وخوانا ترین خطی بنویسند و با نسخهٔ اصل دقیقاً مقابله وتطبیق کنند. محررین وسواد نویسانی که برای این امر تعیین شده بودند همه را بدقت و بارعایت خوشی خط وسرعت قلم انتخاب کرده در نواحی مدرسه ومسجد خود منزل داده بود که در تحت امر نظار این امر مشغول کار باشند، بعد از آن که هر نسخه اختتام می یافت آنرا صحافی وتذهیب کرده و بمسجد میبردند، ودر کتابدانی ما بین منبر ومحراب قرار میدادند، آنگاه این دعارا که مؤلف بقلم خود نگاشته بود، بر آن میخواندند[۲]:

«اللهم یاملهم الاسرار و یا معلم الاخبار والآثار، کماوفقت عبدك المفتقر الی رحمتك الواسعة رشیدالطبیب لتصنیف هذه الکتب المشتملة علی التحقیقات المقویة لقواعد الاسلام والتدقیقات الممهده لبیان الحکم والاحکام المفیدة للمتأملین فی بدائع المصنوعات، النافعة للمتفکرین فی غرائب المخلوقات و وفقته ایضاً لان وقف بعض املاکه شارطاً ان یتخذمن منالها نسخ من هذه الکتب لینفع بها المسلمون من اهل البلدان فی کل

---

۱) عبارت اصل این است: «واجرة الکتابة ووجه المصالح تجعل من نصف حاصل موقوفات المستجد المتعلقة بابواب برنا هذه» و ظاهراً کلمهٔ (مستجد) را مترجم (مسجد) خوانده است. رجوع شود بمتن مقدمه (حاشیهٔ صفحهٔ ۱۱۳)

۲) اصل این دعا را کاترمر در تاریخ مغول در ص **DLXX** ذکر کرده است.

حین واوان، فتقبل اللهم کله منه قبولاً حسناواجعل سعیه مشکوراًو ذنبه مغفورا. واغفر للساعین فی اتمام هذاالخیر والمستفیدین من هذه الکتب والناظرین فیهاو العاملین بماقی مطاویها و آته الحسنة فی الدنیا والآخرة انك اهل التقوی واهل المغفرة.»

عین این دعارا در پایان هر نسخهٔ کتاب می نوشته‌اند و مناجات مختصری که باز بقلم خود **رشید الدین** بود بر آن الحاق میکرده‌اند، سپس خاتمه ای بقلم ناظری که کتاب در تحت نظارت او تحریر یافته بود، متضمن تاریخ تحریر واینکه برای کدام شهر آن نسخه تحریر یافته وهمچنین نام و نسب آن ناظر بر آن منضم مینمودند که مؤمنان اورا نیز بدعای خیر یاد کنند. بعدازانجام این امور کتابرانزد قضاة **تبریز** میفرستادند که ایشان شهادت میدادند که تمامت رسوم وتقاریری که مؤلف بر آن عهد کرده بود انجام یافته است، آنگاه آن کتاب رابشهری که برای آن شهر تحریر یافته بود گسیل میکردند و آنرا در کتابخانهٔ عمومی آن شهر نهاده ،طلاب علم و اهل فضل در آن شهر میتوانستند آنرا بخوانند یا در برابر اداء وجه الضمانهٔ معینی آنرا عاریه کنند.

همچنین یك نسخه از ترجمهٔ عربی **مجموعهٔ رشیدیه** بضمیمهٔ کتابهای **بیان الحقائق والاحیاء والآثار** مخصوص یکی ازمدرسین آن مؤسسه بود که او همه روزه میبایستی آنرامطالعه کرده ، مطالب آنرا برای طلاب بیان و تدریس فرماید؛ ونیز هر یك از مقریان آن مؤسسه مأمور بودکه یك نسخه ازیکی ازاین کتب یا بعربی یا بفارسی مادام که بشغل قراءت مشغول است فراهم سازد واگر قصور کند او را تغییرداده مقری دیگری که در این امر بیشتر مواظبت نماید انتخاب گردد،ونسخه‌ای راکه سواد برمیداشت بخود او تعلق میداشت ، میتوانست بفروشد یـا

بدیگری هبه کند. هم چنین اسباب و وسائل برای کسانی که داوطلب استنساخ آن کتب در کتابخانه می بودند فراهم شده بود، لیکن هیچکس اجازه نداشت که آنرا ازمحوطهٔ کتابخانه بخارج ببرد، و بالاخره برای متولیان ونظارموقوفه قیدشده بود که مقاصد خیر مؤلف را ءوافق نیت و عیناً مطابق وصیت اوانجام دهند وهر کدام که برخلاف آن رفتار کنند به لعن الهی دچار باشند[1].

---

۱) این تفصیل درمقدمهٔ نسخهٔ جامع التصانیف الرشیدیه موجودات که کاتر مر عیناً در کتاب تاریخ مغول خود نقل کرده است و در سال ۱۸۳۶ م. در پاریس بطبع رسانیده وما نیز آن قسمت ازمقدمه راکه منطبق باشرح فوقاست ذیلاً نقل می کنیم هی هذه :

«ومن جملة الشرائط التی شرطها المصنف عز نصره فی وقفیة ابواب بر ها الموسومة بالربع الرشیدی وقدالحقها بالآخرة هی: ان المتولی لتلك الاوقاف یکتب کل سنة نسخة مكملة من مصنفاتی بموجب هذا التفصیل :

كتاب المجموعة الرشیدیة المشتملة علی اربعة كتب - التوضیحات ومفتاح التفاسیر والسلطانیة واللطائف. نسختان العربیة واحدة ، الفارسیة واحدة .

كتاب جامع التواریخ عدد مجلداته موكول الی رأی المتولی و علی حسب المصلحة بحیث لایندرس سریعاً نسختان : العربیة واحدة و الفارسیة واحدة.

كتاب بیان الحقائق نسختان : العربیة واحدة و الفارسیة واحدة.

كتاب الآثار والاحیاء نسختان : العربیة واحدة و الفارسیة واحدة.

یستكتب بموجب ماشرحناه كل سنة نسخة مكملة علی قرطاس فی غایة الجودة واللطافة ، وقطع كبیر بغدادی، بخط ملیح وصحیح . ثم یقابل بنسخة الاصل الموضوعة فی الربع الرشیدی علی وجه لایبقی فیه غلط ولاتصحیف ، وینبغی ان یكون تلك النسخ باسرها متشاكلة علی منوال النسخ الاصول وان یكون جلودها من أدیم اوماشاكله. واجرة الكتابة ووجه المصالح تجعل من نصف حاصل موقوفات المسجد المتعلقة بابواب برّنا هذه . ویجب ان یختار المتولی الناسخین السریعی الكتابة الجیدی الخط من الفضلاء والادباء بحیث تتم جمیع النسخ التی یجب كتابتها فی السنة بتمام تلك السنة، مجلدة مذهبة مهذبة لئلایقع التأخیر والاهمال و مواضع اولئك الناسخین و مساكنهم انما یعینها المتولی من جملة مواضع ابواب البر التی لم تعین لطائفة معینة اولامر معین، واذاتمت تلك النسخ احضر جمیعها فی صفة الروضة وتوضع كل منها علی مرفع

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

باوجود این احتیاط وپیش بینی شایان همانطور که **کاترمر** میگوید:

«اکنون قسمت عمده‌ای از مؤلفات این مورّخ دانشمند از دست رفته و تمام وسائلی که برای حفظ

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

بین المنبر والمحراب. ویدعی للمصنف بهذا الدعاء: «اللهم یا ملهم الاسرار. الخ. رك: ص ۱۱۱». وایضاً یکتب فی آخر کل نسخة من تلك النسخ هذا الدعاء المذكور. ثم یکتب بعد ذلك هذا التحمید وهذه الكلمات:

« اما بعد حمد الله الملك العلام، الدائم نعمه بلا انقطاع وانصرام، والصلوة والسلام علی نبیه المبعوث الی كافة الانام محمد وآله وصحبه الكرام. فانه یقول العبد الضعیف المحتاج الی رحمة الله تعالی فضل الله بن ابی الخیر بن عالی الهمدانی المشتهر بالرشید الطبیب جزاه الله خیراً، انی بتوفیق الله تعالی وحسن تیسیره صنفت هذا الكتاب تبصرة لمن تبصر وتذكرة لمن اراد ان یذكر، و استكتب هذه النسخة من حاصل ما وقفته من املاكی وشرطت ان یتخذ كل سنة من حاصلها نسخة من هذا الكتاب وسائر الكتب اللتی هی من مؤلفاتی، لیكون وقفاً علی المسلمین من اهل بلدة كذا. والمأمول من كمال افضال العلماء المحققین ان یشرحوا ویبینوا للمبتدئین ما یتعسر منه علیهم بحیث یقفون علی جمیع ذلك وقوفاً تاماً، ولا یبقی لهم فیها شك وارتیاب، وان وجدوا فیه سهواً وغلطاً اصلحوه تفضلاً وتكرماً. ثم یكتب المتولی علی ظهر اوراق كتب علیه هذه الكلمات: ان هذا الكتاب الفلانی انما كتب لاهل البلدة الفلانیة فی ایام دولة فلان، لیكون وقفاً علیهم ثم علی عموم المسلمین الذین یسكنون هناك. ویجب علی كل متولی ان یكتب نسبه اباً عن جد الی الواقف، لئلا ینسی الناس الواقف فی الدعاء، ثم تعرض تلك النسخ علی قضاة تبریز لیثبتوا صورة الحال علی مكتوب، ویشرفوه بتوقیعهم، ویسلمونه الی المتولی. وینبغی ان یكون عند كل قاضی من قضاة تبریز مكتوب مشتمل علی هذه المعانی ویجب ان یكون خط المتولی والمشرف والناظر الذی هو شبیه نائب المتولی او خط نواب هولاء علی ذلك المكتوب لیكون هذا الامر مضبوطاً كل سنة ولا یتطرق الیه وهن ولا خلل»

«الشرط الآخر، ان هذه النسخ بعد تمامها انما یبعثها المتولی لتلك الاوقاف الی بلدة من معظمات بلاد الاسلام – العربیة الی بلاد العرب والفارسیة الی بلاد العجم – ویبتدی من البلاد بمعظمها ثم بما دونها علی وفق رأیه لیكون وقفاً علی اهل تلك البلدة بالموجب المذكور. واذا حملت تلك النسخ الی تلك البلدة یجب ان توضع فی مدرسة لها مدرس مشار الیه بفنون العلوم باختیار قضاة تلك البلدة وائمتها وعلمائها لیقرأها المتعلمون الراغبون فیه علی ذلك المدرّس، وان شاء احد منهم ان یستنسخ دفعها الیه ذلك المدرس بعد ان یأخذ الرهن. وكذا ان اراد استعارتها لاجل المطالعة اخذ الرهن

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

آثار خود بکار برده مانند تمام مساعیی که امپراطور **تاسیتوس** (۱) برای حفظ نوشته های خویشاوند معروف خود بعمل آورد بی فایده ماند دست زمانه و وحشیگری ابناء بشر دو آفت پرمخافت هستند که بسیاری از شاهکارهای باستانی را از دست ما ربوده اند وهمچنین هزاران اثر گرانبها، که اگر در شهرت درجهٔ اول نداشته اند ولیکن در منفعت و فایده بدون تردید حائز مرتبهٔ اول بشمار میرفته ، نابود و معدوم ساخته اند، درحالتی که مؤلفات ضخیمهٔ بیفایده ولغو درهرطرف پراکنده شده است و کتابخانه هارا با وزن خود

۱) تاسیت **Tacitus** امپراطور روم (۲۷۴-۲۰۰ م.) جامع آثار تاسیت **Tacitus** مورخ لاتن ۱۲۰-۵۵ م.

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

ایضاً. وکلما فرغ المتولی من بعث جمیع النسخ الی جمیع معظمات البلاد استأنف العمل ویبعث مرة اخری علی الترتیب الاول . وعند کل بعث توضع النسخ فی الصفة الکبیرة التی هناك فی الروضة بین المنبر والمحراب علی مرفع ، و یقرئ الدعاء المذکور علی القاعدة المذکورة ثم یبعثها ، ویجب ان یکتب علی ظهر کل نسخة یراد بعثها الی بلدة هذه شرائط التی ذکرناه ، ومصالح هذه النسخ ومایحتاج الیها واجرة کتبتها انما یعینها المتولی فی کل زمان علی مایری فیه المصلحة .وایضاً قد شرطنا ان یستنسخ المتولی من جملة هذه الکتب دون الاصل الموضوع فی قبة الربع الرشیدی من الکتاب الموسوم بالمجموعة الرشیدیة وکتاب بیان الحقائق وکتاب الاحیاء و الآثار من کل منها نسخة فارسیة ونسخة عربیة ، غیرما اشترط استنساخها للبعث الی البلدان وهذه النسخ تکون دائماً عند المدرس الساکن فی الروضة الربع الرشیدی و تدرس کل یوم منها شیئاً وکل فقیه یکون فی تلك البقعة یجب ان یکتب من هذه الکتب نسخة بقطع کبیر بغدادی ، انشاء بالعربیة وانشاء بالفارسیة ویجب ان یکتبها ذلك الفقیه فی مدة شرط اقامة الفقهاء فیها، فان اتمها قبل المیعاد المذکور ویکتب اکثر من واحد کان سعیه اجمل. وکل فقیه یقصر فی کتابتها وجب علی المتولی ان یخرجه من تلك البقعة و ینصب مکانه فقیهاً آخر غیر مقصر .

«واذا تم تلك النسخ کانت ملکاً لذلك الفقیه ولامنازعة لاحد فی ذلك، ان شاء وهبها وان شاء باعها وان شاء حفظها لنفسه . وکما اننا اجزنا ورخصنا فی الاستنساخ من نسخة الاصل الموضوعة فی القبة بشرط ان لاتخرج من الربع الرشیدی فکذلك اجزنا ان یستنسخ الراغبون من هذه النسخة التی عند المدرس لکن بالشرط المذکور وهو ان لاتخرج من الربع.

«والفقهاء والساکنون فی البقعة مقدمون علی غیرهم اذا ارادوا الاستنساخ. فهذه الشرائط کانت قد سقطت فی القلم، وقد کتبناها علی سبیل الالحاق فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ، ان الله سمیع علیم». رجوع شود به کتاب «**Histoire des Mongols**» طبع باریس سال ۱۸۳۶ صفحهٔ **CLXIV-CLXXIV**

سنگین ساخته . ازاینجاست که چشم دانشمندان برای نسخ ذیقیمت و نفیس که فقدان آن جبران ناپذیر است همواره اشکبار میباشد » (۱) (۲)

نسخهٔ خطی مجموعهٔ منشآت رشیدالدین ازمؤلفات نفیسهٔ همان وزیر دانشمند که ظاهراً بر کاترمر مجهول بوده خوشبختانه نسخه‌ای در تصرف مؤلف است و آن عبارت است از مجموعهٔ مکاتیب و منشآت رشیدالدین که غالباً در مسائل سیاسی و امور مالیاتی نگارش یافته، و به پسران خود یا به عمال مختلفه که در تحت حکومت مغول شاغل مشاغل گوناگون بوده‌اند نوشته‌است، و آنها را منشی وی محمد ابرقوئی جمع آوری و تنظیم و تدوین کرده . دو نسخه ازاین مجموعه که، یکی قدیم‌تر و دیگری جدیدتر، و اولی را ظاهراً برای شاهزاده بهمن میرزا بهاءالدوله استنساخ کرده‌اند ، در دست دارد. حصول آنها را نویسنده به کرم و سخای دوست خود مستر . ل . استرانج مدیون می‌باشد که او نیز از مرحوم سر آلبرت هوتوم شیندلر Sir Albert Houtum - Schindler تحصیل کرده [۳]. یك نسخهٔ خطی ثالثی نیز بانگلیسی در تصرف مستر. ل.

۱) نقل از کتاب کاترمر ص. CXLV.

(۲) در این ایام که بطبع دوم این کتاب خاطر مشغول است ، با کمال مسرت ملاحظه شد که یك قسمت از کتاب تاریخ رشیدالدین بهمت دانشمندان شرق شناس جماهیر شوروی در باکو بچاپ رسیده است .

این نسخه عبارت است از جلد سوم آن تاریخ که بسال ۱۹۵۷ از روی نسخهٔ اینستیتوی خاور شناسی از طرف فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی آذربایجان زینت طبع یافته ومتن فارسی‌را دو تن از زبدهٔ خاور شناسان معروف روس یعنی مرحوم پرفسور ی. ا. برتلس ومرحوم پرفسور ا. ا. روماسکویچ تصحیح کرده اند و عبدالکریم علی اوغلی علی زاده سنی و مراقبت کرده است و متن ترجمهٔ روسی آنرا آ ك. ا رندس انجام داده .

این قسمت مشتمل است بر تاریخ هولاکوخان تاانتهای سلطنت غازان خان .

۳) مراجعه شود بمقالهٔ پروفسور براون راجع بکتب خطی سر آلبرت هوتوم شیندلر Sir Albert Houtum-Schindler درروزنامهٔ آسیائی ، اکتبر ۱۹۱۷ ص ۴-۶۹۳ .

استرانج میباشد موسوم به : « خلاصهٔ مندرجات رسائل خطی ایرانی رشیدالدین» استنساخ از یادداشتهای مستر شیندلر که بعداً توسط او تصحیح شده است ، دسامبر ۱۹۱۳م.» [۱]

نظر به کمیابی این نسخه وفوایدی که مندرجات آن متضمن است در اینجا سزاوار است فهرستی از ۵۳ مراسله که در آن کتاب جمع آوری شده بضمیمهٔ اسامی اشخاصی که مخاطب آن مراسلات بوده اند، بتفصیل بنگاریم [۲] :

۱) مقدمهٔ جامع مؤلف آن محمد ابرقوئی که ابتدای آن نسخه معیوب و ناقص است.

۲) مکتوب رشیدالدین به مجدالدین اسماعیل فالی

۳) جواب مکتوب فوق

٤) نامهٔ رشیدالدین بفرزندش امیر علی حاکم عراق عرب که در آن اورا به تنبیه وسیاست اهالی بصره که هوای سرکشی داشته اند امر نموده است.

۵) نامهٔ او به فرزند دیگرش امیر محمود حاکم کرمان که از اجحاف او بمردم بم مؤاخذه نموده است.

٦) نامه ای بغلامش سنقر باورچی حاکم بصره که در آن طرز رفتار وسلوك را باو دستور داده است.

۷) مکتوب بخواهرزاده اش خواجه معروف حاکم عانه، حدیثه،

(۱ Summary of the contents of the Persian MS. Despatches of Rashidu'd-din : copied from notes supplied by Sir A H. Schindler and afterwards corrected by him: Dec. 1913.

۲) سابقاً درحاشیهٔ ذیل مؤلفات رشیدالدین بطبع این مجموعهٔ نفیس اشاره کردیم و گفتیم که درسال ۱۹٤۷م. بسعی واهتمام استاد مولوی محمدشفیع و باضافهٔ حواشی وفهارس مفصل درلاهور بطبع رسیده است.

هیت، جبه، ناوسه، عشاره، رحبه، شفاثه، و بلد العین که اورا حاکم روم قرار داده است. این مکتوب درمابین سنوات ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۷م./ ۶۹۰ تا ۶۹۶ه. از سلطانیه نگارش یافته است.

۸) مکتوب به نایبان کاشان که در آن مبلغ دوهزار دینار وظیفه برای سید افضل الدین مسعود از مالیات کاشان مقرر کرده است.

۹) مکتوب بفرزندش امیر محمود که در آن حکم نموده است به فقراء بم وخبیص وغیره آذوقه توزیع فرماید.

۱۰) مکتوب او به فرزندش خواجه سعد الدین حاکم انطاکیه، طرسوس، سوس، قنسرین و سواحل فرات که در آن ویرا بنصایح پدرانه مخاطب داشته وطرز حکمرانی را بوی آموخته و اورا از بطالت وشرب مسکر و اشتغال بموسیقی وطرب نهی نموده است.

۱۱) مکتوب بفرزندش عبدالمؤمن حاکم سمنان و دامغان وخوار که در آن امر فرموده است که قاضی شمس الدین محمد بن حسن بن محمد بن عبدالکریم سمنانی را قاضی القضاة آن نواحی قرار بدهد.

۱۲) مکتوب به شیخ صدر الدین بن شیخ بهاء الدین زکریا که اورا بفوت فرزندش تسلیت گفته است.

۱۳) مکتوب به مولانا صدر الدین محمد ترکه در باب طریقهٔ اصح واحسن برای وضع مالیات دیوانی بمردم اصفهان وسایر نواحی.

۱۴) فرمان خطاب بفرزندش امیر علی حاکم بغداد وسایر مردم آن بلد از صغیر و کبیر، در باب نصب شیخ مجد الدین به شیخ الاسلامی آنجا و حقوقی که باید برای مدرسین و نظام و طلاب خانقاه سلطان متوفی غازان منظور شود.

۱۵) مکتوب به امیر نصرة الدین ستای حاکم موصل وسنجار راجع به شرف الدین حسن مستوفی.

۱۶) جوابی که خواجه رشید بمسائل فلسفی و مذهبی مولانا صدرجهان بخارائی نگاشته است

۱۷) مکتوب به فرزندش خواجه جلال الدین که از او چهل تن غلام وکنیز رومی خواسته است که به تبریز بفرستد تا اینکه در یکی از مراکز کوشك او که در ربع رشیدی بنیاد کرده ساکن شوند.

۱۸) مکتوب به خواجه علاء الدین هندو که از او خواسته است از دهنیات طبی تحصیل نموده و برای بیمارستان ربع رشیدی بفرستد.

۱۹) مکتوب بفرزندش امیر علی حاکم بغداد راجع به وظائف وهدایائی که باید به بعضی از علماء دین تقدیم نماید.

۲۰) مکتوب به فرزندش خواجه عبدالطیف حاکم اصفهان که اورا بنصایحی نیکو مخاطب ساخته است.

۲۱) مکتوب بفرزندش خواجه جلال الدین حاکم روم که اورا نصایح پدرانه نموده وضمناً مقداری از نباتات وادویجات مختلفه برای مریضخانهٔ خود از تبریز خواسته است.

۲۲) مکتوب بفرزندش امیر شهاب الدین حاکم بغداد که او را نصایحی سودمند داده وخراج خوزستان را خلاصه کرده است.

۲۳) مکتوب به مولانا مجدالدین اسماعیل فالی که او را بسور عروسی نه تن از فرزندان خود دعوت نموده است.

۲۴) مکتوب او به قرابوقا حاکم کیفی و پالو.

۲۵) مکتوب به مونا عفیف الدین بغدادی درباب مبدأ و معاد حال خود وذکر مولانا صدرالدین ترکه کرده.

۲۶) مکتوب درجواب نامهٔ موالی **قیصریه** Caesaria در **روم**.

۲۷) نامه به فرزندش **امیر غیاث‌الدین محمد** که‌ازطرف **خدابنده اولجایتو** به‌نظارت **خراسان** برود.

۲۸) مراسله خطاب به‌اهالی **سیواس** راجع به نذور وموقوفات سادات که‌غازان‌خان بنام «**دارالسیادة‌غازانیه**» تأسیس نموده بود، ولزوم محافظت آن.

۲۹) مراسله از**مولتان سند** خطاب به **مولاناقطب‌الدین‌مسعود شیرازی** که‌شرح مسافرت خودرابه **هندوستان** بحکم ایلخان برای تهنیت پادشاهان **هند** وآوردن انواع مختلفهٔ داروهاو ادویجات که‌در **ایران** یافت نمیشودشرح داده است.

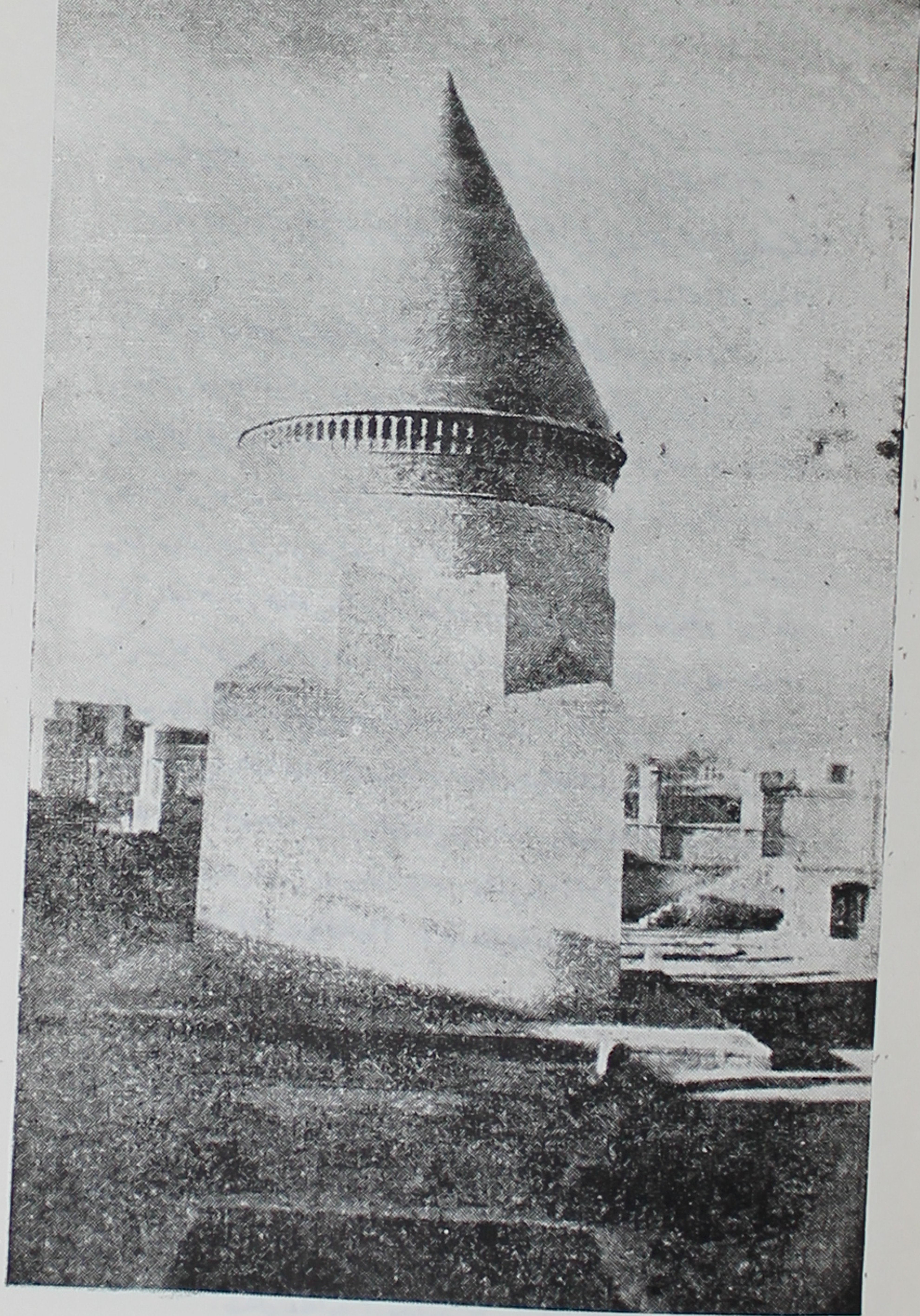
۳۰) مکتوب به **تختاخ اینجو** امیر **فارس** راجع بشکایتی که مردم **فارس** ازظلم واجحاف اونموده‌بودند واوفرزند خود **ابراهیم** رابرای تحقیق امر گسیل‌داشته‌است.

۳۱) مکتوب راجع به **مولانامحمدرومی** ودرس مدرسهٔ **ارزنجان** وتعیین‌او بسمت مدرسی آن‌مدرسه.

۳۲) مکتوب به **شروانشاه** حکمران **شابران** و**شماخی** که او را برای باغ **فتح آباد** که خود بنانموده‌بود، دعوت کرده است.

۳۳) مکتوب بکارگزاران امورمالیاتی **خوزستان** راجع بامورمختلفهٔ مالی ودیوانی ومأموریت **خواجه‌سراج‌الدین دزفولی** برای محاسبه و تحقیق امور.

۳۴) مکتوب به‌فرزندش **خواجه‌مجدالدین** که اورا مأموریت داده است انبارهای آذوقه را فراهم سازد تااردوئی که بقصد تسخیر **هندوستان** اعزام‌میشود سختی نبینند.



آرامگاه **حمدالله مستوفی** در **قزوین**

ص ۱۲۵ بعد از تعمیری که از آن در سال ۱۳۱۸ ه. ش. بعمل آمده است

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. ______ Book No. ______

Vol. ______ Copy ______

Accession No. ______

743	21/1/64		
733	6/2/64		
733	12/2/64		

۳۵) مکتوب از سلطان سلجوقی **ارزنجان** ، **ملك جلال الدین- کیقباد بن علاء الدین بن کیقباد** ، به **خواجه رشید** که رأی اورا در بارهٔ امور خواسته وجوابهای خواجه باو .

۳٦) جواب **رشیدالدین** به مولانا **صدرالدین محمد ترکه** که در اثنای بیماری مهلکی نگاشته ومشتمل است بر وصیت نامهٔ او وطرز تقسیم املاك وسیع واموال وافر او مابین اولاد وی ، در آنجا به **ربع رشیدی** کتابخانه‌ای وقف می‌سازد مشتمل برشصت هزار مجلد کتب علمی وتاریخی ودیوان شعر ، ودرضمن آن هزار مجلد قرآن بخط خوشنویسان زمان، که ده جلد آنرا **یاقوت المستعصمی** وده مجلد آنرا **ابن مقله** و ۲۰۰ جلد آنرا **احمد سهروردی** کتابت کرده اند . دراین مکتوب اسامی ۱٤ نفر پسران خودرا بترتیب ذیل ذکر کرده : (۱) **سعدالدین** (۲) **جلال الدین** (۳) **مجدالدین** (٤) **عبداللطیف** (٥) **ابراهیم** (٦) **غیاث الدین محمد** (۷) **احمد** (۸) **علی** (۹) **شیخی** (۱۰) **پیرسلطان** (۱۱) **محمود** (۱۲) **همام** (۱۳) **شهاب الدین** (۱٤) **علی شاه** . ونیز اسامی چهار دختر خودرا بدینگونه ذکرمیکند : (۱) **فرماندخواند** (۲) **آی خاتون** (۳) **شاهی خاتون** (٤) **هدیه ملك** .

۳۷) ایضاً مراسلهٔ **رشیدالدین** به شخص مذکور در فوق، راجع بکتابی که تألیف نموده وبنام اوموشح ساخته وبرای اوتحفه‌ای چند ازمال وجامه واسب ومأکولات فرستاده است .

۳۸) مکتوب خواجه به اهالی **دیار بکر** در باب حفر ترعهٔ جدیدی که بنام او موسوم خواهد شد وطرح نقشهٔ عمران وآبادی چهارده قریه در دو ساحل آن که غالباً نام پسران خواجه را خواهند داشت .

۳۹) مکتوب بفرزندش **جلال‌الدین** حاکم **روم** ایضاً در باب حفر ترعهٔ جدیدی از رود **فرات** که بنام سلطان متوفی **غازان‌خان** موسوم شده وتأسیس ده قریه دراطراف آن که نقشه واسامی آنهارا ذکر فرموده است.

٤۰) مکتوب بعامل‌وی **خواجه کمال‌الدین سیواسی** مستوفی **روم** که باو امر نموده است مبلغی‌وجه نقد بعنوان تعارف‌وهدیه بصحابت تاجری موسوم به **خواجه احمد** برای ده تن ازفضلای **تونس** ومغرب‌زمین‌بشرح اسامی معین بفرستد، درپاداش ده کتاب که درسی‌وشش‌مجلد، بشرح اسامی، برای وزیر که صیت کرم وسخایش‌را شنیده، فرستاده بودند.

٤۱) مکتوب ببعضی عمّال دیوانی **شیراز** که‌آنها را امر کرده است تحف وهدایائی از نقد وجنس‌به **مولانا محمودبن‌الیاس** که بنام وزیر کتابی بنام **لطائف‌الرشیدیه** تألیف نموده بود تقدیم نمایند.

٤۲) مکتوب ببعضی‌از عمّال دیوانی **همدان** راجع بحفاظت دواخانه ومریضخانه موسوم به«داروخانه ودارالشفاء» که او در **همدان** بنافرموده‌بود، ودر باب اینکه طبیبی مسمی‌به **ابن‌مهدی** برای تفتیش ومعاینه آنها اعزام داشته است. این مکتوب در سنهٔ ٦۹۰ هـ./۱۲۹۱ م. از **قیصریه** نوشته شده است.

٤۳) مکتوب بفرزندش **امیرمحمود** حاکم **کرمان** که‌از **خواجه محمود ساوجی** که برسالت نزد **سلطان علاءالدین** به **هندوستان** میرفته است بیاری ومهربانی توصیه نموده، ونیز درباب آنکه وجوهی که‌از املاک‌خواجه در **کرمان** موجود است‌جمع آوری وارسال‌دارد.

٤٤) مکتوب بفرزندش **پیر سلطان** حاکم **گرجستان** درباب‌عزیمت سلطان بجنگ **شام و مصر** واینکه لشکری مرکب از۱۲۰ هزار مرد در

تحت امارت ده نفر از امراءِ مغول بشرح اسامی برای سر کوبی یاغیان **ابخاز و طرابوزان** از **گرجستان** عبورخواهند نمود و **بیرسلطان** باید که حکومت را بدست نائب‌خود **خواجه‌معین‌الدین** تفویض نموده وخود باآن لشکر همراه شود .

٤٥) مکتوب‌خواجه به **شیخ صفی‌الدین اردبیلی** که درآن‌بعداز تحیت وتکریم،صورتی ازانواع هدایا از قبیل گوشت طیور ، برنج ، گندم ، کره ، عسل ، ماست ، عطر و وجه نقدداده است که برای مصرف‌خانقاه‌شیخ در روز عید تولد حضرت رسول بمصرف برسانند .

٤٦) مکتوب **ملك معین‌الدین پروانه‌رومی** به **خواجه رشید** که درآن از تاخت وتازتر کمانان در ناحیه اوشکایت کرده است .

٤٧) مکتوب**ملك‌علاءالدین**[1] از **هندوستان** که بانضمام تحف چند، ازقبیل اشیاءِ نفیسه ، عطریات ، مرباجات ، ادویه ، میوجات خشك ، قالی ، دهنیات ، چوبهای گرانبها ، عاج وغیره‌از **هندوستان** ازطریق **بصره** برای او ارسال داشته است .

٤٨) مکتوب بفرزندش **امیرمحمود** که‌در **کرمان** بمطالعهٔ عقاید ومبادی صوفیه پرداخته بود .

٤٩) مکتوب خواجه به‌فرزندش **امیر احمد** که‌درآن‌وقت‌حکومت **اردبیل** داشت ودرآن به‌هفت‌وصیت اورا مخاطب فرموده وازاینکه‌بمطالعهٔ نجوم اشتغال جسته ابراز تأسف نموده است .

---

١) این نامه که سلطان علاءالدین خلجی پادشاه دهلی (٦٩٥ـ٧١٥هـ.) بخواجه رشید نوشته حاکی ازعلوقدرومنزلت او نزد پادشاه هند است، وخواجه چنانکه درطی مکتوب ٢٩ شرح سفرخودرا بآن‌دیارنوشته‌دراوائل‌عهدآن پادشاه از راه دریا و گجرات بدهلی رفته‌است. ابوالفضل‌علامی دراکبرنامه مسافرت اورا بسهو بعهد پسرش قطب‌الدین مبارکشاه منسوب داشته است ؛

۵۰) مکتوب تعزیت به **مولانا شرف الدین طیبی**[1] درفاجعهٔ فوت پسرش واینکه به **شمس الدین محمد ابرقوئی** حکم نموده که سالیانه وظیفه وراتبهٔ معینی در وجه او کارسازی نماید .

۵۱) مکتوب خواجه بفرزندش **سعدالدین** حاکم **قنسرین** که حاکی از اختتام **ربع رشیدی** است با ۲٤ کاروانسرا و ۱۵۰۰ دکان وسی هزارخانه، باغات ، حمامات ، انبارها ، آسیاها ، دکاکین کاغذ سازی ، ضرابخانه باکارگران وصنعتگران که ازهرشهر ومملکت درآنجا جمع کرده ، باقراء قرآن ومؤذنین وحکما ودانشمندان که در کوچهٔ علماء بآنها منزل داده شده بود ، با شش یاهفت هزار تن طلبهٔ علم وپنجاه تن طبیب هندی وچینی ومصری وشامی که هریك از اینها ملزم هستند ده شاگرد تربیت نمایند ، با مریضخانه « دارالشفاء » باکحالها وجراحها وشکسته بندها که هریك از ایشان پنج نفرشاگرد از نوکران خواجه دارند وبآنها تعلیم میدهند ، وشرح حقوقی که نقداً وجنساً بتمام آنها داده میشود .

۵۲) مکتوب خواجه بفرزندش **خواجه ابراهیم** حاکم **شیراز** که درآن حمله وجنگ **کابل و سیستان** را شرح داده واز او مقدار معینی اسلحهٔ گوناگون ولوازم حرب تقاضا نموده است .

۵۳) رسالهٔ خواجه ببعضی از فرزندانش در باب منافع و فوائد تحصیل علم وحلم وعقل وسخا . این نسخهٔ خطی بغتةً دروسط این مکتوب قطع شده است .

این مکاتیب که سزاوار است همگی بدقت مطالعه وبررسی شود از

---

۱) شرف الدین طیبی که براون اشتباهاً طبسی خوانده است، ظاهراً مقصود علامه شرف الدین حسین بن محمد الطیبی است متوفی به سال ۷٤۳ هـ . مؤلف شرح المشکاة والبیان (رجوع شود به الدرر الکامنه وبغیة الوعاة) .

آن سبب مطلوب است که براخلاق وسعی وعمل این‌مرد بزرگ که درآن واحدوزیر وطبیب ومورّخ وحامی‌وپشتیبان علم وادب بوده است پرتو نوری افکنده واورا نمایان می‌سازد. بطوریکه ذکر کردیم عاقبت غم‌انگیزی که دامنگیر اوشد مساعی دقیق‌ومتین اورا که برای محافظت کتابها ومؤسسات عام‌المنفعهٔ خود که ازلحاظ توسعهٔ علم‌واحسان تأسیس‌فرموده بودبکلی‌ناچیز ساخت، اکنون کمترین‌کاری که ما بیاد این‌دانشمند بزرگ‌می‌توانیم‌انجام دهیم این است که‌آنچه ازآثار قلمیهٔ‌او باقی‌مانده لااقل نگاهداری کنیم که از دست‌برد حوادث مصون بماند.

حمدالله مستوفی قزوینی

اگرچه **رشیدالدین** نتوانست مؤلفات خود را از نابودی وفنا محفوظ دارد، لیکن ازکارخود بسایر مورّخان‌زمان سرمشقی سودمند بخشید، زیرا که از برکت عمل اوست که این دوره ازلحاظ ظهور و کمال علم تاریخ وبرآمدن مورّخان‌زبردست برسایرادوار امتیازی‌خاص‌دارد. چنانکه بیان کردیم اوبود که‌صاحب **تاریخ وصاف** را بحضورایلخان برد و کتاب اورا عرضه‌داشت. اکنون نیز میخواهیم که تألیف یکی از نمایان‌ترین متابعان او، یعنی **حمدالله مستوفی** را در معرض مطالعه درآوریم.

از ترجمهٔ زندگانی این مورّخ جزآنچه برسبیل اتفاق از مندرجات کتاب اوبدست میآید دیگراطلاعی در دست نیست. بطوریکه خود اواشاره میکند وی از نژاد عرب است وسلسلهٔ نسب خودرا به **حرّبن‌یزید ریاحی** متصل میکند، لیکن خانوادهٔ اوسالیان دراز در **قزوین** سکونت داشته‌اند. جد اعلای او **امین‌الدین نصر** مستوفی **عراق** بوده وسپس زندگانی زهد وعزلت پیشه کرده وعاقبة‌الامر درفتنهٔ‌مغول کشته‌شده‌است. برادرش **زین‌الدین**-

محمد در تحت امر **رشیدالدین** وزیر بخدمت دولت مشغول گشته ،وخود او نیز درحدود سال ۱۳۱۱ م . برحسب امر همان‌وزیر پیشکار امورمالیاتی **قزوین** و **زنجان** و **ابهر** و **طارمین** گردید . ونیزمیگوید که از ابتدای جوانی همواره باشتیاق درصحبت دانشمندان میگذرانید ، مخصوصاً مجلس **رشیدالدین** را درك کرد وغالباً درمباحث علمی خاصه درفنّ تاریخ شرکت میجست ، بطوریکه هر چند فن تاریخ شغل او نبود ، ولی مصمم شد اوقات فراغترا بتألیف وتصنیف تاریخ عمومی بطورخلاصه ومختصر مصروف دارد[۱] از مؤلفات اوسه کتاب، که‌عبارتنداز: **تاریخ گزیده** ، **ظفر نامه** و **نزهة‌القلوب**

۱) عین کلام خواجه حمدالله مستوفی که در مقدمهٔ کتاب خود ذکر کرده ذیلاً، باختصارنقل‌میشود که خواننده بسبك‌تحریروسیاق انشاء وروش‌وی درسخن آگاه گردد:ـ «چنین گوید مقرراین کتاب بنده حمدالله احمدبن ابی‌بکربن نصرمستوفی‌قزوینی..... که‌چون‌واجب‌الوجوداین‌بنده‌را ازصورت‌حسی‌بمعنی‌رسانید،بکرامت‌محبت‌اهل‌علم‌واکتساب فضیلت وهنرمندی مشرف گردانید ،همگی‌همت برملازمت وخدمت‌آن طائفه وبراعتراف از بحرفضائل ایشان مشعوف می‌بود .... تامقاومت حقیقی بنده را بشرف ملازمت‌بندگی حضرت مخدوم سعید شهید خواجه براستی .... فضل‌الله مکرم گردانید .... اکثراوقات شریفهٔ‌آن جهان معدلت بمجالست اهل‌علم و مباحث علوم عموماً وخصوصاً علم تواریخ که فوائدآن نامحصور است از تفکر درامور گذشتگان وتجارب در مهمات ومصالح ملك وآثار دولت هرطائفه و سبب نکبت هرقومی ..... وغیر ذلك مستغرق یافت ... این بندهٔ دولتخواه نیز در زوایای آن مجلس باستماع فوائدآن مباحث مستفید میشد واین‌معنی محرض مطالعه ومراجعهٔ باکتب تواریخ میگشت ... بعداز مطالعات‌این فن‌را طویل‌الذیل یافتم ... وبا خود گفتم :

فقد وجدت مکان‌القول واسعهٌ ... فان وجدت لساناً قائلا فقل

ولهذا افاضل‌جهان درین علم مجلدات‌را از بیاض بسواد وسواد ببیاض رسانیده اند وداد سخنوری داده . هرچند شغل این بنده‌آن فن نبوده واسلاف واقربای اوبضاعت تحریر وسیاقت موسوم گشته، اما درخاطرمیگذشت که اگرفحاوی ومضامین‌علم تاریخ، تاریخی برشکل‌وشیوهٔ منها ومن ذلك محرر گرداند ومفصل‌آنرا .... مجملاً درسلك‌سیاقت‌منتظم کند، جامع مفردات وتوجیهات این فن گردد ووضعی براصل باشد ..... عجالة‌الوقت را موجزی‌منثور که‌بالحقیقه‌محمل‌این‌فن‌است‌ترتیب‌داده مطرز گردانیدم باسم عالیجناب....»

بدست مارسیده است . دو کتاب اوّل‌درتاریخ وسومی در جغرافیا میباشد .

تاریخ گزیده کتاب **تاریخ گزیده** درسال ۷۳۰ ﻫ . / ۱۳۳۰م ، تألیف گشته وبنام‌وزیر **خواجه غیاث‌الدین‌محمد** فرزند **خواجه رشیدالدین** سابق‌الذکر موشّح است ، واین وزیر چنانکه ذکرشد در ماه مه ۱۳۲۸ م . مرتبهٔ صدارت یافت ودر ماه‌مه ۱۳۳۶ م .بقتل رسید . مؤلف منابع اطلاعاتی راکه برای جمع آوری تاریخ خود بکار برده تعداد مینماید ، وآن ۲۳ کتاب است بشرح ذیل :

۱) **سیرالنبی** در شرح‌حال **حضرت‌رسول** تألیف **ابن‌هشام** [۱] .

۲) **قصص‌الانبیاء** (احتمالاً تفسیر معروف **الثعلبی**) [۲] .

۳) **رسالةالقشیریه** [۳] .

٤) **تذکرةالاولیاء** (تألیف **فریدالدین عطار**) [۴] .

٥) **التدوین** (تألیف **امام‌الدین الرافعی**) [۵]

٦) **تجارب‌الامم** (تألیف **ابن‌مسکویه**) [۶] .

۷) **مشارب‌التجارب** .

---

۱) ترجمهٔ آلمانی این کتاب بقلم **weil** در شهر **Suttgart** در سال ۱۸٦٤ ومتن‌آن در ۱۸٦۰ درگوتین گن **Gottingen** بطبع رسیده است . وآن کتاب موسوم است به:«عرائس‌المجالس» تألیف ابی‌اسحق احمدالثعلبی متوفی بسال ٤۲۷ ﻫ . ومشتمل است برقصص قرآنیه .

۲) طبع قاهره در ۱۳۱۲ ﻫ .

۳) طبع بولاق در ۱۲۸٤ ﻫ تألیف‌امام ابوالقاسم عبدالکریم‌بن هوازن القشیری متوفی ٤٦٥ ﻫ .

٤) طبع دکتر نیکلسن در دو جلد .

٥) مراجعه شود بحاجی خلیفه طبع فلوگل جلددوم ص ۲٥٤ عبارت حاجی خلیفه این است « التدوین فی‌اخبار القزوین لامام ابی‌القاسم عبدالکریم بن‌محمدالرافعی القزوینی المتوفی سنة ثلاث وعشرین وستمایه » ولی در اصل انگلیسی اشتباهاً یافعی ذکر شده .

٦) جلد اول وپنجم وششم‌آن در سلسلهٔ اوقاف گیب بطبع رسیده ، همچنین در مصربطبع‌درآمده‌است. وآن تألیف ابوعلی احمدبن مسکویه متوفی بسال٤۲۱ ﻫ . است .

۸) **دیوان النسب** [۱].

۹) **تاریخ محمد بن جریر الطبری** [۲].

۱۰) **تاریخ حمزهٔ اصفهانی** [۳].

۱۱) **تاریخ کامل ابن اثیر** [۴].

۱۲) **زبدة التواریخ جمال الدین ابو القاسم کاشی** (در کشف الظنون حاجی خلیفه مذکور است).

۱۳) **نظام التواریخ قاضی ناصر الدین ابوسعید بیضاوی** [۵].

۱٤) **عیون التواریخ ابو طالب علی الخازن البغدادی**.

۱۵) **کتاب المعارف ابن قتیبة الدینوری** [۶].

۱٦) **تاریخ جهانگشای عطاملك جوینی** [۷].

۱۷) **کتاب الیمینی ترجمة العتبی ابو الشرف الجرفادقانی** [۸].

۱۸) **سیر الملوك خواجه نظام الملك (سیاست نامه)** [۹].

---

۱) محتمل است که همان کتاب الانساب باشد . ولی بنام « دیوان النسب » در کشف الظنون مذکور است .

۲) طبع لیدن در ۱۵ جلد از ۱۷۸۹ تا ۱۹۰۱ م . در تحت نظر انجمنی ازمحققین زبان عرب بنظارت پروفسور دوغویه De Goeje .

۳) با ترجمهٔ لاتینی آن چاپ لایپزیك (۱۸٤٤ـ۱۸٤۸ م .)

٤) طبع لیدن در ۱٤ جلد از ۱۸۵۱ تا ۱۸۷۰ م . وطبع قاهره در ۱۲ جلد از ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۳ هـ .

۵) راجع باین کتاب درهمین فصل مفصلاً بحث شده است .

٦) طبع گوتین گن (۱۸۵۰ م) .

۷) درسه جلد طبع میرزا محمدخان قزوینی درسلسلهٔ اوقاف گیب .

۸) اصل عربی این کتاب در دهلی درسال ۱۸٤۷ بچاپ سنگی طبع شده ودر سال ۱۲۸٦ هـ . / ۱۸۷۰ م . در قاهره بطبع رسیده ، و ترجمهٔ جرفادقانی بفارسی از همان کتاب درتهران بسال ۱۲۷۲ هـ . / ۱۸۵۵ م . بچاپ سنگی رسیده است .

۹) درپاریس شفر مستشرق فرانسوی بسال ۱۸۹۱ بطبع رسانیده است.

۱۹) **شاهنامهٔ فردوسی**[1].

۲۰) **سلجوقنامهٔ ظهیری نیشابوری**.

۲۱) **مجمع ارباب المسلك قاضی رکن‌الدین جوینی**.

۲۲) **استظهار الاخبار قاضی احمد دامغانی**.

۲۳) **جامع‌التواریخ** تألیف مخدوم سعید شهید مؤلف، یعنی **رشیدالدین فضل‌الله** وزیر.

ادوار مختلفه‌ای که در حساب تاریخ معمول است

مؤلف بعد از آنکه منابع تاریخ خودرا بشرح فوق ذکر میکند وبرای ما غالب آنها در دسترس است، آنگاه از ادوار گوناگون که امم واقوام مختلف برای شروع تاریخ حساب نموده‌اند، بحث کرده‌میگوید:

بعضی ازایشان اول‌تاریخ را هبوط **آدم** وبعضی دیگر طوفان **نوح** وجمعی دیگر، ظهور **ابراهیم‌وموسی**، وگروهی‌هلاك **فرعون**، واولاد **اسماعیل** از بنیاد کعبه واهل **یمن** از استیلای **حبشه** بر **یمن**، ویونانیان و رومیان از عهد **اسکندر** وقبطیان از غلبهٔ **بخت‌النصر (نبوکد نزر)** و **قریش** قبل از اسلام از عام‌الفیل شروع میکرده اند. سپس مؤلف از اختلافاتی که در سال شماری بواسطهٔ اختلاف « نقطهٔ مبدأ» پیدا شده بحث میکند. تباین عقاید فلاسفه که عالم را قدیم دانسته وابتدائی برای‌آن قائل‌نبودند، باعقاید متکلمین که جهانرا حادث دانسته وابتدا وانتهائی برای‌آن قائل گشته اند ولی ابتدای‌آفرینش‌را تعیین نکرده‌اند هم‌براین اختلاف افزوده‌است. ونیز

---

۱)شاهنامه‌درایران‌مکرر بطبع‌رسیده‌است ، طبع‌بمبئی چاپ اولیا سمیع، کلکته طبع ترنرماکان بسال ۱۸۲۹ م . ، ترجمهٔ فرانسهٔ آن بقلم ژول‌موهل **Jules Mohl** بسال ۱۸۳۸ م تا ۱۸۷۸ ، وسه جلد طبع ولرس **Vüllers** ولاندر **Landauer** در استراسبورك ازسال ۱۸۷۷ تا ۱۸۸٤ م.

میگوید که:علمای **چین** و **ختن** و **ماچین** وفرنگان ابتدای خلقت **آدم** علیه‌السلام را از هزار هزار سال در گذرانیده اند ، و گویندچندین آدم بوده وهریک را نسل منقطع میشده و دیگری ظاهر میگشته وهریک بلقبی مخصوص بوده اند ، ونسل آنها همه بجز یکنفر (آدم عبرانیان) منقرض شده است . واز طرف دیگرعلماءِ **ایران** ازهبوط **آدم** تاظهور پیغمبر اسلام را شش هزار سال تخمین کرده وبعضی بیشتر و کمتر گفته اند ، واهل‌نجوم اززمان‌طوفان تاریخی دارند که درزمان تألیف کتاب (که۶۹۸یزدجردی = ۱۳۳۰ م است) بآن‌حساب ۴۴۳۲ سال از آن سپری شده است .

محتویات تاریخ گزیده

کتاب **تاریخ گزیده** مشتمل است بریك مقدمه (فاتحه) وشش باب که‌هریك‌از آن ابواب منقسم‌است بفصولی چند ویك‌خاتمه ، بشرح ذیل :

فاتحه - درآفرینش‌کائنات .

باب اول - مشتمل بردو مقاله :

۱) در ذکر پیغمبران مرسل واولوالعزم .

۲) در ذکر انبیا وحکما و کسانی که پیغمبر نبوده اند اما درکارحق ورواج دین سعی کرده اند .

باب دوم - در ذکر پادشاهانی که پیش از اسلام بوده‌اند، مشتمل بر چهار فصل :

۱) پادشاهان **پیشدادیان** یازده تن ، مدت ملکشان ۲۴۵۰ سال.

۲) پادشاهان **کیانیان** ده تن ، مدت ملکشان ۷۳۴ سال .

۳) ملوك‌الطوائف **اشکانیان**(Parthians) ۲۲تن، مدت ملکشان

۳۱۸ سال [۱].

٤) **ساسانیان** معروف باکاسره ۳۱ تن. مدت ملکشان ۵۲۷ سال [۲].

باب سوم - در ذکر رسالت خاتم‌النبیین صلعم وخلفا واولاد و اصحاب و احفاد او مشتمل برمقدمه وشش فصل :

۱) مقدمه - در شرح شجرهٔ نسب مطهر و ذکر قبائل عرب که بدو پیوسته اند و در ذکر کیفیت احوال وشرح غزوات وعدد ازواج و کاتبان و اعمام وعمات وموالی ومخلفات او .

۲) در ذکر خلفاءِ راشدین وائمه مهذبین پنج تن (که شامل حضرت **امام حسن مجتبی** نیزهست) ، مدت‌خلافتشان سی‌سال از دهم‌ربیع‌الاول [۳] سنهٔ ۱۱ هجری تا ۱۳ ربیع‌الاول سنهٔ ٤۱ / ٦ ژوئن ٦۳۲ م . تا ۱۷ ژویهٔ ٦٦۱ م. که‌حضرت **امام حسن** با **معاویه** صلح فرمود .

۳) در ذکر بقیهٔ ائمهٔ اثنی عشر ، ده تن ، مدت امامتشان دویست و پانزده سال وهفت ماه ازچهارم صفرسنهٔ ٤۹ هجری تا رمضان ۲٦٤ ه . ۱٤/ مارس ٦٦۹ تا مه ۸۷۸ م. وشرح حال **امیرالمؤمنین علی**(ع) و فرزندش **حسن مجتبی**(ع) که بزهر مسموم شد دراین فصل نیامده است.

---

۱) در نسخهٔ گراوری تاریخ گزیده منطبعهٔ ۱۹۱۰ لندن، مدت ملك اشکانیان‌را ۳۵۰ سال ذکر میکند .
براون درحاشیه مینویسد : دورهٔ میان اسکندر کبیروسقوط اشکانیان‌را (که‌در واقع ۵۵۰ سال است) مورخان اسلامی کمتر بحساب آورده‌اند، باستثنای یکتن وآن مسعودی است(تاآنجاکه من میدانم) که درتاریخ«التنبیه والاشراف» جنبشهای‌مذهبی وسیاسی را که باعث بروز اردشیر بابکان شده است مشروحاً توضیح میدهد. دیگران مدت این دوره را تقریباً نصف بحساب آورده اند .

۲) براون درحاشیه میگوید که: مدت سلطنت ساسانیان بیش‌از یك قرن زیاد بحساب آمده است، زیرا این سلسله از ۲۲٦ م. تا٦۵۲سلطنت میکرده‌اند که مجموعاً ٤۲٦ سال میشود .

۳) نسخهٔ گراوری منطبعهٔ لندن ۱۹۱۰ ــ ثالث عشرربیع‌الاول ــ ذکر میکند.

۴) در ذکر بعضی از صحابهٔ عظام وجمعی از تابعین کرام.

۵) در ذکر پادشاهان **بنی امیه** ۱۴ تن، (که مؤلف آنها را خلفا نخوانده‌است)، مدت ملکشان در **ایران** ۹۱ سال از ۱۳ ربیع‌الاول سنهٔ ۴۱ ه تا ۱۳ ربیع‌الاول سنهٔ ۱۳۲ ه. / ۷ ژوئیهٔ ۶۶۱ تا ۳۰ اکتوبر ۷۴۹ م.

۶) در ذکر خلفای **بنی عباس** ۳۷ خلیفه، مدت دولتشان پانصد و بیست وسه سال ودو ماه وبیست وسه روز از ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۲ تا ۶ صفر ۶۵۶ ه. / ۳۰ اکتوبر ۷۴۹ تا ۱۲ فوریهٔ ۱۲۵۸ م.

باب چهارم- در ذکر پادشاهانی که درعهد اسلام در **ایران** بودند، مشتمل بردوازده فصل:

۱) در ذکرپادشاهان **بنی صفار** در بعضی نواحی **ایران** سه‌تن، مدت ملکشان سی وپنج سال از ۲۵۳ ه. تا ۲۸۷ ه. /۸۶۷ تا ۹۰۰ م. که از آن ببعد اعقاب ایشان تا چندی در **سیستان** حکومت کرده اند.

۲) در ذکرپادشاهان **سامانیان** نه تن، مدت ملکشان درایران ۱۰۲ سال وششماه، از یازدهم ربیع‌الثانی ۲۸۷ه. تا پنجم ذی‌القعدهٔ ۳۸۹ ه. / آوریل ۹۰۰ تا نوامبر ۹۹۹ م.

۳) درذکر پادشاهان **غزنوی** چهارده تن، مدت ملکشان ۱۵۵ سال (ازآنجمله سی‌سال در اکثر نقاط **ایران** وباقی در **غزنه**) از ۳۹۰ تا ۵۴۵ ه./ ۹۹۵ تا ۱۱۵۰ م.

۴) در ذکر پادشاهان **غوریان** پنج تن، مدت ملکشان ۶۴ سال از سنهٔ ۵۴۵ تا ۶۰۹ ه. /۱۱۵۰ تا ۱۳۲۱ م.

۵) در ذکر **دیلمیان** یا **آل بویه** هفده تن، مدت ملکشان ۱۲۷ سال ازسنهٔ ۳۲۱ تا ۴۴۸ه. / ۹۳۳ تا ۱۰۵۶ م.

۶) در ذکر **سلاجقه** وآن سه شعبه‌است :

الف) **سلاجقهٔ ایران و عراق** ۱۴ تن ، مدت ملکشان ۱۶۱ سال از ۴۲۹تا ۵۹۰ هـ . / ۱۰۳۷ تا ۱۱۹۴ م .

ب) **سلاجقهٔ کرمان** یازده تن ، مدت ملکشان ۱۵۰ سال از سنهٔ ۴۳۳ تا ۵۸۳ هـ . /۱۰۴۱ تا ۱۱۸۷ م .

ج) **سلاجقهٔ روم** و **آسیای صغیر** یازده تن ، مدت‌ملکشان ۲۲۰ سال از ۴۸۰ تا ۷۰۰ هـ /۱۰۸۷ تا ۱۳۰۱ م .

۷) در ذکر **پادشاهان خوارزمشاه** نه تن ، مدت ملکشان ۱۳۷ سال از سنهٔ ۴۹۱ تا ۶۲۸ هـ . /۱۰۹۸ تا ۱۲۳۰ م .

۸) درذکر **اتابکان** وآن دوشعبه است : الف) در **دیار بکر و شام** نه تن ، مدت ملکشان ۱۲۰ سال از ۴۸۱ تا ۶۰۱ هـ./۱۰۸۸ تا ۱۲۰۴م.

ب) در **فارس** معروف به **سلغریان** یازده تن ، مدت ملکشان ۱۲۰ سال از ۵۴۳ تا ۶۶۳ هـ. /۱۱۴۸ تا ۱۲۶۴ م .

۹) در ذکر **اسماعیلیان ایران** وآن دو مقاله است :

الف) در ذکر **اسماعیلیان مصر** ومغرب وشمال **افریقا** ، **خلفاء فاطمیه** چهارده تن ، مدت ملکشان ۲۶۰ سال از سنهٔ ۲۹۶ تا ۵۵۶ هـ . / ۹۰۸ تا ۱۱۶۰ م .

ب) در ذکر **اسماعیلیان ایران** معروف به **ملاحده** یا **فدائیان الموت** هشت تن ، مدت ملکشان۱۷۱سال ازسنهٔ ۴۸۳ تا ۶۵۴ هـ. /۱۰۹۰ تا ۱۲۵۶ م .

۱۰)درذکر **سلاطین قراختائی کرمان** ده تن [۱]، مدت ملکشان

---

۱) در نسخهٔ لندن طبع ۱۹۱۰ نه تن قید شده است .

۸۵ سال ازسنهٔ ۶۲۱ تا ۷۰۶ ﻫ . /۱۲۲٤ تا ۱۳۰۶ م .

۱۱) در ذکر **اتابکان لرستان** در دو شعبه :

الف) **اتابکان لر بزرگ** هفت تن ، مدت ملکشان ۱۸۰ سال از سنهٔ ۵۵۰ تا ۷۳۰ ﻫ. /۱۱۵۵ تا ۱۳۲۹ م .

ب) **اتابکان لر کوچک** یازده تن ، مدت ملکشان ۱۵۰ سال ازسنهٔ ۵۸۰ تا ۷۳۰ ﻫ . /۱۱۸٤ تا ۱۳۲۹ م .

۱۲) در ذکر پادشاهان مغول **ایران** - ۱۳ تن ، مدت ملکشان تاآن زمان که تاریخ بتألیف در آمده است ۱۳۱ سال یعنی ازسنهٔ ۵۹۹ تا ۷۳۰ ﻫ ./ ۱۲۰۲ تا ۱۳۲۹ م . در اینجا مؤلف اضافه میکند : «ونتیجهٔ دولت ایشان هر که را بعداز این هوس باشد تحقیق فرماید . »

باب ملحق - پادشاهان **آل مظفر**، هفت تن ، مدت ملکشان ۷۷ سال از ۷۱۸ تا ۷۹۵ ﻫ [۱].

باب پنجم - در ذکر ائمهٔ سنت وقراءِ ومشایخ وعلماءِ دین اسلام رضوان‌الله علیهم - وآن شش فصل است :

۱) درائمهٔ مجتهدان (۱۲ تن ذکر شده).

۲) قراءِ رحمة الله علیهم (۹ تن ذکرشده).

۳) محدثان (۷ تن ذکرشده).

٤) مشایخ صوفیه (قریب ۳۰۰ تن ذکر شده) .

۵) علماءِ علم دین وقضا وطب (قریب ۷۰ تن ذکرشده).

۶) شعرا که پنج تن از شعراءِ عرب و ۸۷ تن از شعرا عجم ذکر

۱) باب ملحق در ذکر ملوك آل مظفررا که در کتاب تاریخ گزیده وارداست، مرحوم براون ذکر نکرده، وآن خلاصه واصلاحی است ازتاریخ مولانا معین‌الدین یزدی که‌شخصی بنام‌محمود گیتی بتاریخ ۸۲۳ ﻫ. تدوین کرده وبرتاریخ گزیده الحاق نموده‌است.

شده‌اند وشرح احوال شعراء عجم را نویسنده ترجمه کرده وددر روزنامهٔ انجمن همایونی آسیائی مورخهٔ اکتوبر ۱۹۰۰ و ژانویهٔ ۱۹۰۱ جدا گانه بطبع رسانیده.

باب ششم- درذکر **قزوین** (باب الجنة) که مقام ومولد و منشأ مؤلف است ودر آن هفت فصل است .

۱) آثار واخبار که در شأن آن بقعه وارد است (نزدیك بچهل حدیث نقل نموده که از آنجمله سی وشش حدیث از کتاب **التدوین رافعی** نسخهٔ بخط مؤلف نقل شده وتقریباً جملهٔ این احادیث شهر **قزوین** را یکی از ابواب جنت میشمارد[۱].

۲) در شأن وچگونگی شهر **قزوین** .

۳) کیفیت بنا وعمارات **قزوین**- محلات نه گانه وتاریخ معماری آن از عهد **شاپور اول** که مؤسس وبانی آن شهر بود وفتح آن بدست اعراب واسلام آوردن اهل آن[۲].

٤) در ذکر نواحی ، رودخانه‌ها ، قنوات ، مساجد ، مقابر و اینکه بعضی ازسکنهٔ آن هنوز مخفیانه پیرو مذهب **مزدك** هستند .

٥) ذکر صحابه وتابعین وائمه وخلفا ومشایخ وعلما و ملوك و وزرا وخواقین وامرا که باینجا رسیده اند .

٦) ذکر عمال وحکام آن شهر .

۷) قبائل واکابر **قزوین** که مشتمل برسادات وعلما طایفهٔ افتخاریان

---

۱) نسخهٔ گراوری لندن منطبعهٔ ۱۹۱۰ که سال تحریر آن ۸٥۷ است، فاقد این فصل میباشد . رجوع شود به جغرافیای ل. استرانج ونزهة القلوب حمدالله مستوفی .

۲) در نسخهٔ گراوری لندن باب سوم منحصر بذکر فتح قزوین واسلام اهل آن است واز محلات نه گانه ومعماری وغیره سخنی ندارد؛ درسایر فصول ومواد نیز اختلافاتی با متن انگلیسی مشاهده میشود .

(که ازآنجمله **ملك سعید افتخارالدین محمدبن ابونصر** معاصرمؤلف بوده وخط وزبان مغولی وترکی‌میدانسته وکتاب **کلیله ودمنه** را بزبان مغولی‌و **سند بادنامه**‌را بزبان ترکی نقل‌وترجمه نموده است.) وبازداران یامظفریان ـ بشاریان ـ برهانیان ـحنفیان ـحلوانیان ـ خالدیان ـخلیلیان دبیران ـ رافعان‌ـ زاکانیان ـ زبیریان ـ زادانیان ـ شیرزادیان‌ـ طاوسیان‌ـ عباسیان‌ـ غفاریان‌ـ فیل‌واکوشان‌ـقضویان ـ قراولان‌ـ تمیمیان ـ کرجیان‌ـ یادلفیان(که‌ستاره‌شناس وجغرافی‌دان معروف **زکریابن محمدبن‌محمود** ازاین طایفه است.) انسیان ـ ماکانیان ـ قیسیان ـمستوفیان(که‌طایفهٔ‌مؤلف است، ومیگوید که ازاولاد **حربن‌یزیدریاحی** بوده‌اند).ـ مؤمنان‌ـمختاران‌ـ معافانیان یا معافیان ـ مرزبانان ـ نیشابوریان ـ بولاتیموریان یا تبابکان.

خاتمه‌ـشجرهٔ‌انساب وسلسله‌های طوائف انبیا واولیا وائمه‌وپادشاهان و وزرا وغیرهم بطریقی که **خواجه رشیدالدین** درکتاب خود اختراع کرده ولی دراینجا تکمیل شده‌است. اما این شجره در کتاب محذوف است ودرهیچیك ازنسخ خطی که‌تاکنون بدست‌آمده دیده‌نشده است.

نظر به‌وسعت مندرجات **تاریخ گزیده** ونظر به حجم متوسط آن (که ۱۷۰ هزارکلمه بیش نیست) معلوم میشود که این کتاب صورت یك خلاصه ویادداشت[۱] تاریخی دارد وهیچگونه شرح‌وبسط وقایع‌راازآن‌نباید انتظار داشت، معذلك کتاب‌مزبور نسخه‌ای بینهایت‌مفید است وشامل‌بسیاری مطالب خاص میباشد که در جای دیگر نتوان یافت. ودر همان حال برای قسمت تاریخ عصرزمان‌خود در درجهٔ اول اهمیت میباشد، بطوریکه‌مدتی‌بود لزوم طبع‌وانتشار تمام‌آن کتاب احساس‌میشد وتاسال ۱۹۱۰ فقط قسمتهائی ازآن کتاب بشرح‌ذیل بطبع رسیده بود، ازاینقرار:

۱) خلاصهٔ یادداشت = Compendium

محاصره لشگر مغول یکی از بلاد را

بنقل از نسخهٔ **جامع التواریخ** ـ کتابخانهٔ ملی فرانسه .　　　　ص۱۳۹

۱) تمام باب چهارم در تاریخ سلاطین اسلامی **ایران**، که اصل فارسی بضمیمهٔ ترجمهٔ فرانسوی آنرا **مسیو ژول گانتن** **Jules Gantin** در سال ۱۹۰۳ در **پاریس** چاپ کرده است.

۲) تمام باب ششم باستثنای فصل اول آن در احادیث واخبار راجع به **قزوین**، که ترجمهٔ فرانسوی آنرا **مسیو باربیه دومینار** **Barbier de Meynard** درژورنال آسیاتیک (سری ۵ ـ جلد دهم) درسال ۱۸۵۷، درپاریس منتشر ساخته است.

۳) فصل ششم باب شعرای **ایران**، که نویسندهٔ این کتاب آنرا بانگلیسی ترجمه کرده ودراکتوبر ۱۹۰۰ وژانویهٔ ۱۹۰۱ م. در مجلهٔ انجمن همایونی آسیائی بطبع رسانیده، لیکن در سال ۱۹۱۰ عین نسخهٔ خطی نسبةً صحیح وقدیمی که در تاریخ ۸۵۷ هـ. /۱۴۵۳ م. نوشته شده بصورت استنساخ عین «فاك سی میل»[1] درسلسلهٔ کتب گیب (Vol. XIV,I) چاپ شده است وبعد ازآن در ۱۹۱۳ م. نویسنده باتفاق **دکتر نیکلسون** **Nicolson** ترجمهٔ خلاصه‌ای ازآنرا بانگلیسی باحواشی وتوضیحات کاملی بطبع رسانید بطوریکه اکنون تمام آن کتاب وترجمهٔ آن در دسترس محققان است ومیتوانند قدر و قیمت آنرا شخصاً ملاحظه کنند.

حمدالله مستوفی در مقدمهٔ کتاب **تاریخ گزیدهٔ**

کتاب ظفر نامه خود اشاره به‌یك منظومهٔ بزرگ تاریخی میکند که درآن زمان بنظم آن اشتغال داشته است ودرآن تاریخ یعنی سال (۷۳۰ هـ./ ـ ۱۳۳۰ م.) ازآن مثنوی که تمام آن بیش از ۷۵ هزار بیت میشود، متجاوز از ۵۰ هزار بیت برشتهٔ نظم کشیده بوده است. این منظومه به **ظفر نامه** موسوم است و پنج سال بعداز تاریخ فوق اختتام یافته. درحقیقت آن مثنوی دنبالهٔ کتاب

۱) فاك سی میل **Fac - simile** = استنساخ عین نوشته، المثنی.

شاهنامهٔ فردوسی است؛ وازآن نسخهٔ منحصر بفردی موجود است. (درمجلد ضخیمی در موزهٔ بریتانیا، بشمارهٔ **Or. 2833** محتوی بر ۷۷۰ ورق که در **شیراز** درسنهٔ ۸۰۷هـ. /۱٤۰۵م. استنساخ شده ومستر **سیدنی چرچیل**[۱] در سنهٔ ۱۸۸۵ م. در ایران آنرا برای موزهٔ بریتانیا خریداری کرده است[۲]. علاوه بر **ظفر نامه**، (مجموعهٔ) مزبور مشتمل است بر یك قسمت از **شاهنامهٔ فردوسی** که مؤلف در مدت شش سال تصحیح کرده است.

ظفر نامه ازتاریخ حیات **محمد** (ص) شروع شده وبه زمان مؤلف ختم میشود. یعنی سنهٔ ۷۳۲هـ. /۱۳۳۱ م، هنگامی که **ابوسعید مغولی** سلطنت میکرده است حوادث را بنظم درآورده، وآن چنانکه گفتیم تقریباً ۷۵هزار بیت است. ده هزار بیت آن را **حمدالله** به هریك ازهفت قرن ونیم هجرت برطبق تقسیمات سال شماری تخصیص داده است؛ ۲۵ هزار بیت آن راجع بعرب، بیست هزار آن راجع بعجم و سی هزار مخصوص مغول است. وقتی که مؤلف شروع بنظم آن نموده بگفتهٔ خویش چهل سال داشته وپانزده سال صرف تنظیم آن فرموده است وبنابراین میباید که وی درسنهٔ ٦۸۰هـ. /۱۲۸۱ م. متولد شده باشد. **دکتر ریو Dr. Rieu** ازآن کتاب بتفصیل وصف میکندومیگوید: از قدروقیمت تاریخی آن کتاب نباید بهیچوجه غافل بود، خاصه که مؤلف نسبت به بیان وقایع وتواریخ ایام خیلی دقت کرده است. وجلد سوم آن کتاب برای تاریخ دورهٔ مغول بسیار گران بهاست. مثلاً در آنجا وصف بسیار روشنی از واقعهٔ قتل عام شهر **قزوین**، که مسقط الرأس خود اوبوده است، می کند. و اطلاعات وی غالباً مأخوذ ازجد اعلای خود، **امین نصر مستوفی** است که در

۱) Sidney Churchill

۲) برای وصف کامل این کتاب رجوع شود بمتمم فهرست کتب فارسی ریوشمارهٔ ۲٦۳ ص ۱۷۲، وهمچنین به آتنئم **Atheneaum** سال ۱۸۸۵ ص ۳۱٤.

آن‌تاریخ نود وسه سال داشته . منظومهٔ ذیل که ازآن کتاب اخذ ونقل شده برای بیان مقصود نمونه‌ای کافی ووافی است :

واقعهٔ شهر قزوین

وزین‌روبه **قزوین سبتای** (۱) بجنگ | درآمد بکردار غران پلنگ
بدانگه که شد شهر دریای خون | ده و هفت بودی ز ششصد فزون
زشعبان گذر کرده بد هفت روز (۲) | که‌پیدا شدآن‌محنت ودردوسوز
در آنوقت بد حاکم آن دیار | **مظفر** لقب ، مهتری نامدار
بحکم خلیفه در این شهره شهر | زکار حکومت ورا بود بهر
چولشکر دراین مرز آمد بجنگ | ببستند دروازه ها همچو سنگ
بر آمد به بارو بسی جنگجو | بسوی مغول کرد در جنگ رو
سه روز اندرین کس ندیدند راه | چهارم بشهر اندر آمد سپاه
مغول اندر آمد به **قزوین** دلیر | سر همگنان آوریدند زیر
ندادند کس را به **قزوین** امان | سرآمد سران را سراسر زمان
هرآنکس که بود اندرآن شهرپاك | همه کشته افکنده بد در مغاك
زخرد و بزرگ و زپیر و جوان | نماندند کس را بتن در روان
زن ومرد هرجا بسی کشته شد | همه شهر را بخت برگشته شد
بسی خوبرویان زبیم سپاه | بکردند خود را بخیره تباه
زتخم نبی بیکران دختران | فروزنده چون بر فلك اختران
زبیم بد لشکر رزمخواه | نگون در فکندند خود را بچاه
همه شافعی مذهبند آن دیار | حنیفی نباشد یکی از هزار
در آن قتل بود از حنیفی شمار | که بودند کشته ، ده ودوهزار
بهم بر فکنده بهر جایگاه | تن کشتگان‌را به بیراه وراه
نماند اندر آن شهر جای گذر | زبس کشته افکنده بیحد ومر
زبیم سپاه مغول هرکسی | گریزان برفتند هرجا بسی
برفتند چندی بجامع درون | پر اندوه جان وبدل پر زخون
چو بودند ازآن دشمن اندیشه ناك | فراز مقرنس نهان گشت پاك
بمسجد مغول اندر آتش فکند | زبانه برآمد بچرخ بلند
بآتش سقوف مقرنس بسوخت | وزان کار کفر وستم برفروخت

---

۱) در نسخهٔ خطی سنتای ذکرشده ولی تلفظ صحیح آن سبتای است ، رجوع شود بتاریخ جهانگشای جوینی جلد اول ص ۱۱۵ .

۲) هفتم شعبان ۶۱۷ هجری قمری مطابق ۱۷ اکتوبر ۱۲۲۰ مسیحی .

نزهة القلوب(۱)

این نویسندهٔ پرکار زحمت کش کتاب دیگری نیز تألیف کرده است، در علوم جغرافیا و هیئت، موسوم به «**نزهة القلوب**» که نزد اهل علم معروف است. نسخ خطی این کتاب متعدد و فراوان، ولی تا سال ۱۹۱۵ فقط یك نسخهٔ مطبوع بچاپ سنگی که در **بمبائی** در سنهٔ ۱۳۱۱ هـ. /۱۸۹۳ م. بطبع رسیده بود، در دسترس عموم بود؛ در آن سال نسخه‌ای تصحیح شده و انتقادی بتوسط **ل. استرانج Mr. G. le Strange** در سلسلهٔ کتب گیب (جلد **XX iii**) بطبع رسیده و ترجمهٔ انگلیسی آن نیز خاتمه یافته و در این تاریخ در زیر چاپ است.

منابع کتاب نزهة القلوب

نزهة القلوب پنجسال بعد از **ظفر نامه** تألیف و تدوین شده، ومقارن با اوقات اختلال وهرج ومرج است که بعد از مرگ **ابوسعید** در ایران روی داد ومؤلف غالباً باین احوال اشاره مینماید. بنا بر آنچه میگوید بعضی از یاران ازاو درخواست کردند که چون در زبان فارسی کتابی در علم باحوال بقاع واماکن (جغرافیا) تألیف نشده است وغالباً این گونه کتب بزبان عرب است، او کتابی در این علم بزبان فارسی تألیف کند. از جمله منابعی که وی برای کسب اطلاع در کتاب خود نام برده کتب ذیل است، که اطلاعات و مشاهدات شخصی مؤلف که در اثنای سیاحت و مسافرت در مملکت **ایران** بدست آورده نیز بر آن مزید میشود:

---

۱) حاجی خلیفه در وصف این کتاب چنین میگوید: «نزهة القلوب کتابی است فارسی درشرح اراضی وممالك وعنصریات وافلاك و کواکب، تألیف محمدبن ابی بکربن حمدالله المستوفی القزوینی. متوفی سنهٔ ۷۵۰ هـ. که از کتب صور الاقالیم والتبیان ومسالك الممالك وجهان نامه وغیره گرفته است ... الخ».

یك قسمت از کتاب نزهة القلوب (نیمهٔ نخست ازمقالهٔ سوم درصفت بلدان وایالات وبقاع) در تاریخ اسفند ۱۳۳۶ ش. بسعی و اهتمام دانشمند جوان آقای محمد دبیر سیاقی در طهران بطبع رسیده ومقدمه وفهارس مفیده بآن منضم شده است.

صور الاقاليم تألیف **ابو زید احمد بن سهل البلخی**[1].

التبیان[2] تألیف **احمد بن ابی عبدالله**.

المسالك والممالك تألیف **ابوالقاسم عبدالله بن خرداذبه**[3].

و نیز کتابی موسوم به **جهان نامه**، بعلاوهٔ نوزده رسالهٔ دیگر[4]

که تعداد آنها همه در فهرست فارسی **دکتر ریو** ذکر شده است (ص ٤١٨-

---

١) محتمل است که این شخص همان ابن‌البلخی صاحب فارسنامه باشد که در سلسلهٔ کتب گیب بطبع رسیده است.

٢) بزعم ریو همان کتاب‌البلدان احمدبن ابی‌عبدالله محمدالبکری است. رجوع شود بفهرست ریو ص ٢٢١.

٣) این کتاب در سال ٢٣٠-٢٣٤ ﻫ. /٨٤٤-٨٤٨م. تألیف شده ودغویه مؤلف ومستشرق معروف هلندی درجزء کتب جغرافیائی عرب بطبع رسانیده است.

٤) نوزده رسالهٔ دیگر که ریو درشرح نزهة القلوب موجود در موزهٔ بریتانیا بشمارهٔ **Add - 16736** ذکر کرده ازاین قرار است:

١) طبقات همدانی تألیف ابوعبدالله محمدبن سعدالواقدی.

٢) عجائب‌المخلوقات – تألیف زکریابن‌محمدالکمونی‌القزوینی.

٣) آثارالبلاد – تألیف همو.

٤) فارسنامهٔ ابن البلخی متوفی در فارس در زمان سلطان محمد سلجوقی.

٥) ذکر ولایت کرمان – تألیف خواجه ناصرالدین المنشی‌الکرمانی.

٦) عجائب‌البحر – تألیف امام علی‌بن‌غیسی‌الحرانی برای المقتدر بالله خلیفه.

٧) آثارالباقیه– ابوریحان محمدالبیرونی الخوارزمی.

٨) کتاب‌التفهیم فی‌التنجیم– تألیف همو.

٩) کتاب ارشاد– در ذکر قزوین تألیف حافظ خلیل قزوینی.

١٠) رسالهٔ ملکشاهی – در وصف ممالکی که ملکشاه درنظرآورده.

١١) تاریخ اصفهان– تألیف حافظ عبدالرحمن‌بن محمدبن اسحق‌الاصفهانی.

١٢) رسالهٔ‌السنجریه – فی‌الکائنات‌العنصریه– تألیف امام عمربن‌سهلان‌الساوجی.

١٣) عجائب الاخبار.

١٤) معجم‌البلدان – ابوعبدالله یاقوت‌الحموی.

١٥) تحفة‌الغرائب.

١٦) صورالکواکب – تألیف شیخ ابوالحسن صوفی برای عضدالدوله.

١٧) تاریخ مغرب.

١٨) اخلاق ناصری– تألیف خواجه نصیرالدین طوسی.

١٩) تنسوق نامهٔ ایلخانی– تألیف همو.

رجوع شود بفهرست ریو ص ٤١٨.

۴۱۹) . کتاب **نزهة القلوب** مشتمل است بریك مقدمه (فاتحه) وسه مقاله ویك خاتمه . مقالهٔ سوم مهمترین فصل آن کتاب میباشد . در سایر اقسام که قبل از آن واقع است از علم افلاك واجرام سماویه وربع مسکون وموالید ثلاث ونوع بشر بحث میکند . در مقالهٔ سوم که قسمت جغرافیائی آن کتاب است از حرمین شریفین و **بیت المقدس** سخن میگوید ، آنگاه جغرافی بلاد **ایران** و **عراق** و **آسیای صغیر** را شرح میدهد . ضمیمه‌ای نیز در جغرافیای طبیعی **ایران** بآن الحاق شده ، سپس بیان ممالکی است درجوار **ایران** که هیچگاه در تحت سلطنت **ایران** نبوده اند .

خاتمهٔ کتاب در شرح عجائبی است که درعالم وبالاخص درملك **ایران** وجود دارد . این کتاب ازلحاظ علم جغرافیا واوضاع واحوال ممالك **ایران** درقرون وسطی دارای قدروقیمت شایان است و **مستر ل. استرانج** قبل از آنکه آن کتاب را بطوریکه فوقاً گفتیم بطبع رساند در تألیف کتاب خود موسوم به «**ممالك خلافت شرقی**»(۱) ازآن استفاده نموده است.

در ابتدای این فصل اشاره نمودیم به کتاب تاریخ کوچکی موسوم به:

کتاب نظام التواریخ بیضاوی (۲)

نظام التواریخ که مؤلف آن قاضی مشهور ومفسر معروف **ناصر الدین البیضاوی** است، که والدش نیز در عهد **اتابك ابو بکر بن سعد زنگی**، ممدوح

---

۱) «Lands of the Eastern Caliphate» تألیف Mr G. le Strange طبع لندن .

۲) رسالهٔ نظام التواریخ بتصحیح واهتمام بهمن کریمی درسال ۱۳۱۳ ه .ش در طهران بطبع رسیده است . نقل قسمتی از مقدمهٔ آن که مؤلف در علت تألیف نگاشته ونمایندهٔ سبك سخن و شیوهٔ کلام اوست در اینجا بیفایده نیست :

« اما بعد ... چنین گوید مؤلف این کتاب .... ابوالقاسم محمدبن المولی المغفور فخرالدین عبدالله البیضاوی .... که چون حق جل وعلا توفیق داد تا هرعلمی ازعلوم دینی عجالة الوقت را در ریعان شباب کتابی بتحریر پیوست ، خواستم که در علم تاریخ که معظم کتاب الهی وصحف آسمانی بذکر آن مشحون ، وفوائد دین ودنیا در مطاوی آن

بقیه در پاورقی صفحهٔ بعد

وحامی شاعر بزرگ **شیخ سعدی**، همان مقام را داشته است . این کتاب کوچك درسنهٔ ٦٧٤هـ. /١٢٧٥م. برشتهٔ تألیف درآمده است وباز بقلم همان مؤلف ظاهراً تا سنهٔ ٦٨٣ هـ . /١٢٨٤م . برآن اضافاتی بعمل آمده ، ونیز احتمالاً بدست نویسندهٔ دیگری درسنهٔ ٦٩٤ هـ. /١٢٩٤ م. تحریرآن ادامه یافته‌است، ومشتمل‌است برخلاصه‌ای ازتاریخ‌عمومی از زمان **آدم** ابوالبشر تا سالی که درفوق ذکرشد . این کتاب تاکنون بکسوت طبع در نیامده و ظاهراً شایستگی‌طبع‌را نیزندارد، زیرا معلوم نیست که درآن‌نکته‌ای جدید یا مطلب تازه‌ای‌مندرج باشد ، وتصور نمیرود که از تألیف‌آن برشهرت ونام بلندی که مؤلف در عالم قضا و کلام وتفسیر دارا میباشدچیزی بیفزاید[1] .

تاریخ بناکتی تاریخ دیگری که هم از این دوره باقی مانده و هنوز بطبع نرسیده کتابی است موسوم بـه **روضة اولی الالباب- فی‌تواریخ الاکابروالانساب** که‌درسنهٔ٧١٧هـ./ ١٣١٧م. بقلم**ابوسلیمان داود بناکتی**یا**فناکتی**-ازشهرهای**ماوراءالنهر**

بقیه پاورقی ازصفحهٔ قبل

مضمون ، تجارب احوال گذشتگان از باب تدابیرمرشدی مشفق ، وتدبیر حوادث‌وقایع ایشان رهروان‌را بذکری صادق، مختصری‌سازم مشتمل بذکرمشاهیر انبیاء واکابرعلماء وسلاطین عظام وملوك کرام ، وشطری از احوال ایشان بروجه ایجاز وبیان چنانکه خواننده ملول نشود واز زوائدی که بعلم تاریخ زیاده تعلقی ندارد خالی‌باشد، اما آنچه این علم‌را لابد بود بتمام ایراد کرده . این کتاب را از تواریخ معتبر فراهم آوردم و «**نظام‌التواریخ**» نام کردم ، که درآن سلسلهٔ حکام وملوك ایران که طول‌آن از **فرات** است تا **جیحون** بلکه ازدیار عرب تا حدود **خجند**چنانکه یاد کرده‌میآید من‌لدن‌آدم(ع) الی یومنا هذا. فی‌الحادی والعشرون من‌شهرالله‌الحرام سنة اربع وسبعین وستمائه هجریه برسبیل اتصال آوردم وآنرا برچهار قسم نهادم وبزبان فارسی ساختم تا فوایدآن عام‌تربود ...».

۱) برای اطلاع بیشتر رجوع شود بفهرست کتب فارسی ریو ص ۸۳۲

برشتهٔ تألیف درآمده است [۱] . مؤلف این کتاب که بیشترمعروف به **تاریخ بناکتی** است، تحقیقاً به کتاب **تاریخ کبیر رشیدالدین** نظر داشته است . آن مشتمل است بر نه قسم بشرح ذیل: ۱) انبیا واولیا ـ ۲) پادشاهان قدیم **ایران** ـ ۳) پیغمبر اسلام (ص)، وخلفا ـ ٤) سلاطین **ایران** معاصرین خلفاء **بنی عباس**ـ ٥) یهودیان ـ ٦) مسیحیان وفرنگان ـ ۷) هندیان ـ ۸) چینیان ـ ۹) مغولان .

این کتاب از یك طرف آشکارا نشان میدهد که تاچه پایه وسعت اطلاع **خواجه رشیدالدین** در تاریخ دارای تأثیر بوده است ، چه متجاوز از نصف کتاب مخصوص ذکر طوایف غیر مسلمان است که در ضمن پنج قسم اخیر فوقاً ذکر شده یعنی تاریخ طوایف یهود واروپائیان وسلاطین وامپراطورهای **روم** وپاپ‌ها وهنود وچینیان ومغولان . مطالبی که درذکر این ملل نقل میکند هرچند غالباً مختصر وخشك است، ولی اطلاع حقیقی به اصول وقایع را بدست میدهد ودر همان حال شرحی که از مبادی مذهبی ملل غیر مسلم داده خیلی منصفانه وخالی از تعصب وطرفداری است . از طرف دیگر **بیضاوی** مؤلف کتاب **نظام التواریخ** ، مانند غالب مؤلفین کـه بطور، مستقیم درتحت نفوذ **تاریخ رشیدالدین** قرار نداشته‌اند، جز تاریخ اسلام وملل اسلامی وسلاطین قدیم **ایران** وپیغمبران بنی اسرائیل وقضاة عبری از سایر تواریخ ملل مطلب دیگری ندارد .

اختلاف مابین دو کتاب بیضاوی و بناکتی

علت این اختلاف مابین این دو تاریخ شاید آن است که **بیضاوی** در **فارس** زندگانی می کرده وآن ایالت بطوریکه ملاحظه کردیم از

---

۱) مؤلف گوید : تنها نسخه‌ای که ازاین کتاب دردست نویسنده است نسخهٔ خطی است که متأسفاً ابتدا وانتهای آن ضایع شده ومتعلق است بکتابخانهٔ مرحوم سرهوتوم‌ـ شیندلر **Sir Houtum Schindler** و آن سابقاً متعلق بوده است بکتابخانهٔ بهمن میرزا بهاءالدوله ، رجوع شود بفهرست ریو ص ۷۹ .

در تهران در کتابخانهٔ آقای حاجی ملك نیز نسخه‌ای ازاین کتاب موجود است که چند روزی لطفاً باختیار این بندهٔ مترجم گذاردند .

معبر عظیم ارتباط شرق وغرب بواسطهٔ وسعت ممالك محروسهٔ مغول جدا مانده و کنارافتاده بوده ، لیکن مؤلف **تاریخ بناکتی** ازاهل **ماوراءالنهر**، وشخصاً نیز در دربار **غازان‌خان** (۷۰۱هـ. /۱۳۰۱م .) سمت ملك‌الشعرائی داشته ؛ بدون شبهه با دربار مغول وبا اشخاص متعدد خارجی که از اماکن بعیده‌بدربار مزبور آمد وشد داشته اند آشنا بوده است . اطلاعات این‌مورخ درباب یهود ومسیحیان وهنود وچینیان ومغولان اگرچه غالباً از صفحات کتاب **رشیدالدین** اخذواقتباس‌شده‌حتی‌غالباً عین‌همان‌کلمات‌را نقل کرده، معذلك بدون تردید معلومات‌بسیاری‌مؤلف شفاهاً ازنمایندگان ملل‌مذکور کسب کرده وبرآن مزید فرموده است.

وسعت دامنهٔ علم در تاریخ بناکتی

درهیچ کتاب‌تاریخی‌قبل‌از**تاریخ بناکتی**،وباستثنای چند تاریخ بعد از آن، اینقدر اطلاعات واشارات بااماکن ونفوس‌وحوادث تاریخی که‌خارج‌ازدائرهٔ علم‌غالب مورخان اسلامی است دیده‌نمیشود . در **تاریخ بناکتی** اماکنی مانند : **پرتقال ، لهستان ، بوهمی ، انگلند ، ایرلند ، اسکاتلند ، کاتالونی ، لومباردی ، پاریس ، کولونی** ونفوسی‌مانند امپراطورهای **روم** از زمان **روملوس** ببعد ، وازسلسلهٔ پاپها اززمان **پطرس مقدس** تازمان پاپ معاصرمؤلف که ازقرارمذکور دویست ودو تن بتوالی بوده اند ، وهم‌چنین‌حوادثی مانند مجالس‌شوراهای‌عیسویان ومسیحی شدن سکنهٔ **برتانی** در زمان **پاپ‌الوتریوس Elutherius** ، وفرقهٔ منحرفهٔ نسطوری وامثال این امور همه در این کتاب مندرج است . بطور نمونه یکی از مطالب قابل توجه‌را که شرح فن طباعت چینی (چاپ) بوسیلهٔ قطعات چوب میباشد در اینجا عیناً نقل میکنیم . بعد از آنکه دقت

واهتمام چینیان را در نقل کتابت صفحات کتب قدیمهٔ خود ازتاریخ آنان ذکر مینماید، **بناکتی** میگوید:

«آنگاه بموجبی که عادت ایشان است از آن کتاب نسختها کرده ومیکنند، چنانکه درآن هیچ تغییر وتبدیل وزیادت ونقصان نمی‌تواند بود. وآن چنان است که چون بهترین کتب آن تواند بود که درست باشد وخطش بغایت خوب ومجال تغییردرآن نه، رعایت هرسه معنی‌را وضعی کرده اند که هر کتاب که نزد ایشان معتبر افتاد خطاطی خوش نویس‌را حاضر کرده اند تا هرصفحه از کتاب بخطی پاکیزه برلوحی نوشته است وتمامت دانندگان آن قسم باحتیاط تمام مقابله وتصحیح آن کرده، وخط خویش برظهر آن لوح مثبت گردانیده، آنگاه نقاران ماهر استاد را فرموده تاآنرا نقاری کرده اند، وچون ازتمام صفحات کتاب براین طریقه نسخت گرفته است وبرهریك عددآن برتوالی نبشته، آن‌لوحهارا همچون سکهٔ دارالضرب در کیسه‌ها بمهر امنا ومعتمدان معین سپرده‌اند ودر دکانهای مخصوص بآن‌مصلحت مضبوط نهاده، وبرآن عمال تمغائی معین سپرده اند، ومقرر گردانیده بهروقت که کسی نسخه ازآن‌خواهد پیش آن‌جماعت رود وحقوق‌دیوانی آن بدهد، ایشان لوحهای آن کتاب بیرون آرند وبرمثال سکهٔ زر براوراق کاغذ نهند وبوی تسلیم کنند، وبدین‌طریقه ممکن نیست‌درهیچ کتابی ازکتب ایشان زیادت‌ونقصانی تواند بود، بدان‌سبب بر کتاب مذکور اعتماد کرده نقل تاریخ ایشان میرود، والعهدة علی‌الراوی». قسم هشتم باب اول(۱).

کتاب مجمع الانساب

کتاب تاریخ کوچکتری هم از این دوره در دست است که‌به‌**مجمع الانساب** موسوم‌وتألیف **محمدبن علی شبانکاره** است. او نیز مانند **فخر بناکتی** هم شاعروهم مورّخ بوده. این کتاب آنچه معلوم‌است دردونسخه نگاشته‌شده یکی در سنهٔ ۷۳۳ه‍./۱۳۳۲م. ودومی سه‌سال بعد یعنی یکسال بعد ازوفات **ابوسعید**. آن‌مشتمل است‌برخلاصه‌ای‌ازتاریخ عمومی از بدوخلقت تازمان، تألیف، ولی بدبختانه نویسندهٔ این سطور نسخهٔ اصلی این کتاب‌را نتوانسته

---

۱) قسمت فوق از نسخهٔ خطی‌جدیدی که ازتاریخ بناکتی در کتابخانهٔ ملی‌ملك موجود است نقل شد.

از فهرست قابل است بدست آورد یا بخواند. واین اطلاعات اجمالی را تمجید **دکتر ریو** که‌از کتب فارسی‌موزهٔ‌بریتانیا نگاشته (۱) بدست آورده.

ازقراریکه‌**دکتر اته** تحقیق کرده(۲) در زمانیکه خانهٔ **غیاث الدین محمد وزیر** فرزند **خواجه رشیدالدین** را در **تبریز** غارت کردند نسخهٔ اولی‌این کتاب از میان‌رفته ومعدوم گردید، ومؤلف دوباره از حافظهٔ خود آنرا تألیف‌فرمود، و برطبق تحقیق **دکتر اته** این تألیف ثانوی‌درسنهٔ۷٤۳ ه./۱۳٤۲م‌انجام گرفته است.

دو منظومهٔ سالنما(۳) که دراین دوره بنظم‌آمده نیزقابل‌توجه وذکر میباشد. اول **شاهنشاه‌نامه** یا **چنگیزنامهٔ احمدتبریزی** که محتوی بر-۱۸۰۰۰ بیت است و بنام **سلطان ابوسعید** موشح گشته. ددیگر کتاب **غازان نامه** تألیف **نورالدین‌بن‌شمس‌الدین‌محمد** که در سنهٔ ۷٦۳ه./۱۳٦۱م. ساخته شده است. و این هردو مثنوی‌نادر و کمیاب است. دکتر **ریو** ازاولی نسخه‌ای‌خطی ذکرمیکند که درسنهٔ ۸۰۰ه./۱۳۹۷م. استنساخ شده وبعد ازآنکه کتابخانهٔ **کنت‌دوگوبینو** را در ۱۸۸۵ م. فروخته اند بتصرف موزهٔ بریتانیا درآمده است(٤).

وازدومی نویسندهٔ این کتاب نسخه‌ای خطی‌دارا میباشد که‌در **تبریز** در سال ۸۷۳ه./۹.-۱٤٦۸م. برای کتابخانهٔ سلطانی **ابوالنصرحسن بگ بهادرخان**(۵) استنساخ کرده اند ودر ماه اوت ۱۹۰۹ **دکتررضاتوفیق** که در پارلمان **ترکیه** نمایندهٔ **ادرنه** بود آنرا بمن هدیه فرمود. این دو

---

۱) فهرست ریو ص ۸۳.
۲) فهرست کتابخانهٔ دفتر هندوستان شمارهٔ 21 و 22.
۳) سالنما = **Chronicle**
٤) رجوع شود بمتمم فهرست ریو شمارهٔ ۲۰۱ ص ۱۳۵.
۵) مقصود اوزن حسن ترکمان آق قوینلو است.

کتاب هردو مثنوی به بحر متقارب وبسبك **شاهنامهٔ فردوسی** سروده‌شده، ولی دومی بقدر نصف اولی است و مشتمل است بر ۹ الی ۱۰ هزار بیت (۱) وظاهراً هیچکدام ازآن‌دو نه از لحاظ تاریخی ونه ازحیث شعر امتیازخاصی ندارند، لیکن اگر بدقت آنهارا مطالعه وتجزیه نمایند، تحقیقاً اطلاعات مفیدی راجع باین دوره که مورد بحث ماست ازآنها میتوان استخراج کرد.

۱) در مقدمهٔ منثوری که در علت نگارش این مثنوی بنام سلطان اویس‌نوشته، ناظم شرح داده‌است که چگونه وصیفهٔ او راکه درآن زمان پنجاه سال‌داشته ودر زمان غازان خان دریافت میکرده‌آن‌سلطان باز دربارهٔ او مقررفرموده است. عدد اشعارآن مثنوی را ده هزار بیت میگوید.

فصل سوم

شعرا و صوفیهٔ عصر ایلخانان

شعر در دورهٔ مغول

بطوریکه ملاحظه کردیم، دردوره‌ای که اکنون محل بحث ماست ، هم در کیفیت و هم در کمیت تاریخ نویسانی که در آن بظهور رسیدند بالخاصه قابل دقت اند . ودر اینکه این عصر در ذوق وقریحهٔ شاعری نیزبارور بوده جای تردید نیست ، لیکن باز فن سخنسرائی بپایهٔ فن تاریخ نویسی نمیرسد ، چه در کمتر دوره‌ای کمیابی شعر وشاعر بقدر این عهد میباشد . غالباً هر ایرانی دانشمندی میتواند کم وبیش در مواقع مختلفه اشعار خوبی بنظم درآورد ، ولی اگر بخواهیم همهٔ کسانی را که از نظم ساده تجاوز کرده وبتوانند مقام شاعری را ادعا نمایند ذکر کنیم کار بیفایده وعبثی را برعهده گرفته ایم . زیرا غالباً انتخابی دقیق لازم است . این انتخاب کار آسانی نیست ؛ چه از یک طرف باید قضاوت هموطنان خود شاعر را هرچند با نظر ما کاملاً موافق نباشد محل ملاحظه قراردهیم ، ازطرف دیگردقت باید کرد که هیچ شاعری باذوق وقوهٔ ابداع فقط بعلت اینکه تذکره نویسان زمان اورا مورد توجه قرار نداده اند از قلم نیفتد ، چه تذکره نویسان مذکور مخصوصاً در شرح اقوال معاصران خود در تحت تأثیر تعصب ویانظرهای شخصی وسیاسی وحتی مذهبی قرار داشته اند .

جلال الدین رومی و سعدی شیرازی که شرح حالشان در مجلد دوم ذکرشده و این دوره را نیز درک فرموده‌اند (۱) .

در این دوره که مورد مطالعه ماست لااقل بیست تن شاعر نامی که علوّ مقامشان را انکار نمی‌توان کرد زندگانی داشته اند . دو تن که تحقیقاً از همه بزرگتر اند **جلال‌الدین رومی و سعدی شیرازی** هستند که اولی در سال ۶۷۲ هـ ./ ۱۲۷۳ م - در سن ۶۶ سالگی وفات یافت ودومی در حدود سال ۶۹۰هـ . / ۱۲۹۱ م. در سن کهولت وسالخوردگی (سن اورا ۱۱۰ سال قمری تخمین

۱) این دو استاد بزرگ که درآسمان ادب فارسی دو آفتاب فروزانند درافق تیره وتار این عصر ظلمانی نورمیفشانده وازشدائد وآلام حملهٔ مغولان خون‌آشام تجرع انواع غصص واسقام میکرده . همان ایام است که نبوغ سخنوری ایشان باوج قوت‌خود رسیده،شیخ سعدی درسال ۶۵۶ کتاب گلستان را می‌نوشته ومیگفته :

«درآن‌روزی که‌مارا وقت‌خوش‌بود   ز هجرت ششصد و پنجاه و شش‌بود»

ومولانا جلال‌الدین درسال ۶۶۲ هـ. به نظم مثنوی خود اشتغال داشته ومیفرموده :

«مطلع تاریخ این سودا وسود   سال هجرت ششصد وشصت ودو بود»

حادثهٔ غم فزا ومصیبت کبرای سقوط بغداد و قتل وغارت هولناك دارالسلام را هردو برأی‌العین مشاهده کرده وبآن‌واقعه درسخنان خود اشاره فرموده اند . سعدی را در مرثیهٔ سقوط بغداد قصیده‌ای است بفارسی باین مطلع :

«آسمانرا حق بود گرخون ببارد برزمین   برهلاك وقتل مستعصم امیرالمؤمنین»

ونیزقصیدهٔ رثائیهٔ مطولی بعربی سروده که از درر قصائد اوست باین‌مطلع:

«حبست‌بجفنی‌المدامع لا تجری   فلماطغی‌الماءاستطال‌علی‌السکر»

مولانا را در دیوان معروف ومنتسب به «شمس» غزلی است پروجد وحال که درآن میفرماید :

« شاه ما زندانیان را یاد کرد   بستگان جهل را آزاد کرد
گرچه‌یك‌بغداد ویران کرده‌شد   هرطرف بغداد ها بنیاد کرد
ابلهان گفتند : شهر داد رفت   عاشقان گفتند: بالله داد کرد
برهوا رقصان بود شقهٔ علم   رقص‌برشقه‌است‌آن،نی‌باد کرد... الخ»

کرده‌اند.) بدرود زندگانی گفت [۱]. بنابراین هردو شاعر بیشتر بدورهٔ قبل منسوب میشوند ومانیز شرح حال ایشان‌را درمجلد سابق ذکر نمودیم [۲]، و خواننده میتواند بآنجا مراجعه کند. لیکن بهمان دلائل میتوان ذکر آنهارا در این کتاب نیز تکرار کنیم چه‌کارهای ادبی ایشان تا این دوره که موضوع بحث این کتاب است ادامه یافته وهردوی ایشان با بعضی اشخاص مهم این عصر دارای رابطه وانتساب بوده‌اند. **سعدی شیرازی** با **شمس‌الدین صاحب‌دیوان** و برادرش **علاءالدین** دو وزیر معروف جوینی و حتی با خود **اباقاخان** ایلخان بزرگ [۳]، و **جلال‌الدین رومی** با پروانهٔ بدبخت روم **معین‌الدین** که بتهمت توطئهٔ مخفی با مصریان در ۶۷۵ هـ. / ۱۲۷۶ م. بحکم **اباقاخان** بقتل رسید [۴].

---

۱) وفات شیخ سعدی بروایات اصح در ۲۷ ذوالحجهٔ سال ۶۹۵ هـ. واقع شده ودلیل براین معنی یکی روایت ابن‌الفوطی البغدادی است که‌در کتاب الحوادث الجامعة فی‌المائة‌السابعه (طبع بغداد) در ذیل وقایع آن‌سال‌می‌نویسد: «وفیهاتوفی سعدی‌الشاعر المشهوربالفارسیة ببغداد.»

دوم قطعه‌ایست که محمدبن بدرجاجرمی که از شعراء همان قرن است گفته‌وروز وماه‌وسال‌وفات‌شیخ‌را در آن بحساب‌جمل‌ذکر کرده واین‌قطعه در مجموعهٔ مونس‌الاحرار فی‌دقائق‌الاشعار که تاریخ اتمام‌آن ۷۴۱ هـ است ثبت شده وشاعر مذکور که خود از معاصرین شیخ بوده کلامش سندقاطع بشمار میرود. وی میگوید:

همای روح پاک شیخ سعدی ۲۰ ۷ — شب‌شنبه ز«خا»«صاد»و«الف دال» ۶۹۵

بیفشاند از غبار تن پر و پال — مه‌ذوالحجه‌ازمه«کاف» و«زا» روز

۲) کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف **براون**، جلد دوم ص ۵۱۵ ـ ۵۳۹.

۳) مراجعه شود بمقدمهٔ انگلیسی کتاب جهانگشای‌جوینی‌طبع **میرزامحمد قزوینی** ص LII تا LIV.

۴) مراجعه شود بتاریخ «مختصرالدول ابن‌العبری» طبع بیروت ص ۵۰۱.

در اینجا نیز آسان است که صفحاتی چند برای هر کدام از آن دو گویندهٔ جلیل القدر ، بدون آنکه آنچه در جلد دوم گفته شده تکرار شود ، تخصیص دهیم . لیکن چون باید سخن را در این فصل کوتاه ساخته واز تطویل کلام اجتناب کنیم ، ازین سبب خواه ونا خواه از تفصیل احوال ایشان در این باب صرفنظر مینمائیم.

حذف شعرائی که پارسی سخن گفته‌اند لیکن در ایران یا از نژاد ایرانی نبوده اند

بدلائلی نظیر آنچه سابقاً گفته شد ، مانیز خودرا باید متقاعد سازیم که از سه شاعر بزرگ این زمان بذکر مختصری اکتفا کنیم . این سه شاعر نزد بسیاری از ادباءِ **ایران** و مخصوصاً کسانی که ادبیات **ایران** را در **هند** مطالعه دقیق فرموده اند مرتبتی ارجمند دارند ومقام آنهارا بعد از **مولوی** و **سعدی** قرارمیدهند وآنها عبارتنداز: **امیر خسرو** ، **حسن دهلوی** و **بدر چاچی** که هرسه تن در **هندوستان** اشتهار واحترامی تمام دارند ، لیکن هیچکدام از آن سه در **ایران** نبوده وحتی از قرار معلوم **ایران** را نیز ندیده اند . برای اینکه موضوع این کتاب بقدرامکان مختصر ومحدود باشد ، مجبوریم که از ذکر نام عدهٔ بسیاری از نویسندگان فارسی **هند** نیز در اینجا در گذریم . بعلاوه دوملاحظهٔ دیگر نیز مارا براین کار تأیید میکند : اول آنکه چون در **انگلستان** توجه به **هندوستان** بالطبع بیشتراست از مؤلفان فارسی زبان هند، ازمورخ وشاعر، بیشتر از ادبای خود ایران گفته و نوشته شده . دوم آنکه تا حدی که نویسنده‌ای اجنبی زبان حق دارد که درموضوعاتی مربوط بذوق ادبی ملتی دیگر اظهار عقیده کند ، بعقیدهٔ ما ادبیات فارسی که در **هند** بظهور رسید بطورکلی مزه وچاشنی ادب ایرانی خالص را ندارد وآن لطف وآنیت را که در کلام



تصویر سعدی از مجموعهٔ موزهٔ **هند** در **کلکته** (Cica ، 1600 No. 33)
بنقل از کتاب «**نقاشی هند در زمان مغول**» تألیف **پرسی براون** ، ص۱۵٤

ص ۱۵۱

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. ______ Book No. ______

Vol. ______ Copy ______

Accession No. ______

743	21/1/64		
733	6/2/64		
735	12/4/64		

ایرانیان اصلی است فاقد میباشد ، وبدون اینکه تشبیه ناپسندی کرده باشیم بی چون و چرا باید بگوئیم که مطالعهٔ ادبیات فراوان و کثیر فارسی که ازاواسط قرن سیزدهم تا اواسط قرن نوزدهم مسیحی در **هندوستان** بظهور رسید ، باید از نوع جداگانه‌ای شمرده شود ؛ همانطور که ادبیات لسان انگلیسی‌در کشور **انگلستان** بکلی غیرازآن ادبی‌است که در **امریکا** بوجود آمده است . ولی اگر ما در این فصل نام **امیر خسرو دهلوی** را ذکر نکنیم بعینه مانندآن است که در یك کتاب تاریخ ادبیات جدید انگلیسی نام **والت ویت‌من**(۱) امریکائی‌را حذف سازند. گرچه در **تاریخ هندوستان، تالیف الیوت Elliot**(۲) شرح مبسوطی‌از **امیر خسرو** ذکر کرده است .

همین نکته‌را تاحدی‌درباب آثارومؤلفات‌فارسی که‌درخاك **افغانستان وترکیه** بظهور رسیده میتوان‌درنظر گرفت. اگرچه زبان‌مادری اکثرمردم **افغانستان**فارسی‌است ، وسلاطین **آل عثمان**(مخصوصاً **سلطان‌سلیم‌اول**(۳)) حتی در مواقعی که با ایرانیان مشغول جنگ وجدال بوده‌اند، زبان‌آنها را برای مقاصد ادبی بکارمی‌برده اند .

معذلك این قضیهٔ کلیه‌بعضی‌مستثنیات نیزدارد ، مخصوصاً در دورهٔ بعد که‌درجلدآتی‌محل کلام ماست ، چند تن شعرای‌ایرانی دیده میشوند که در

---

۱) والت‌ویت‌من **Walt Whiteman** شاعرامریکایی متولد در **West Hills** بسال ۱۸۱۹ م. متوفی درسال ۱۸۹۲ م .

۲) جلد سوم ص ٥٢٤ وص ٥٦٦ .

۳) کتاب دیوان فارسی سلطان سلیم را دکترپال‌هورن استراسبورگی برحسب امر امپراطور آلمان برای اهداء بسلطان عبدالحمید در ۱۹۰٤ بطرزی بسیار فاخر ونفیس بطبع رسانیده‌است واز این کتاب‌زیبا ونادرالوجود خوشبختانه یك نسخه درتصرف مصنف موجود است . بنده مترجم گوید : راجع بشعرفارسی سلطان سلیم خان رجوع شود به مجالس‌النفائس ترجمهٔ حکیم شاه محمدقزوینی، طبع تهران ــ ص ۳۵۹ .

ایران تولد ونشو ونما یافته ولی بعداً کرم وسخاوت پادشاهان مغولیه[۱] آنهارا بدربار **دهلی** جلب کرده از **ایران** بدانجا مهاجرت کرده‌اند؛ بامید آنکه بضاعت ادبی ایشان در **هند** بیش ازوطن خریدارداشته باشد.

کسانی را که میتوانند زبان اردو بخوانند باید متوجه ساخت بکتاب بسیار نفیس وعالی موسوم به «**شعر العجم**» بقلم مرحوم **شبلی نعمانی**[۲] که جدیداً تألیف شده ودرحدود سال ۱۳۲۵ه./۱۹۰۷م. در دو جلد در **علیگره** بچاپ سنگی رسیده است، ومشتمل است بر تتبعات وانتقادات مفیدی دربارهٔ بیست تن ازشعرای کلاسیك **ایران**، از **فردوسی** واخلاف او تا **حافظ شیرازی**. در میان آنها شرح مطلوبی در بارهٔ **امیر خسرو** برشتهٔ تحریر آورده که طبعاً اطلاعات زیادی نیز از شاعر معاصر ورفیق او**حسن دهلوی** دربردارد[۳]. وکسانی که بلغت اردو آشنا

یادداشتی راجع بتألیف جدید درزبان اردو مشتمل بر تتبع وانتقاد شعرای فارسی

---

۱) مغولیه Moghols اصطلاحاً نام سلسلهٔ سلاطین بابریهٔ گور کانیهٔ هندوستان است که ازاحفاد تیمور، ازظهیر الدین بابر تا بهادرشاه دوم درشمال آن کشور سلطنت کرده‌اند.

۲) علامه شبلی نعمانی. ازاجلهٔ فضلای قرن اخیر هندوستان در سال ۱۸۷۵م. دریکی ازمضافات اعظم گره حاکم‌نشین ایالات متحده (U.P.) درهند متولد گردید وپس ازعمری خدمت بادب و فرهنگ در ۱۸ نوامبر سال ۱۹۱٤ م مطابق ۲۸ ذیحجهٔ ۱۳۳۲ ه وفات یافت. درهندوستان امروز اردو زبانان بنام او مباهات می کنند.

۳) مجلدات شعر العجم از اردو بفارسی بشرح ذیل در پنج مجلد ترجمه شده وزینت طبع یافته است:

جلد اول: ترجمهٔ فاضل معاصر آقاسید محمدتقی فخرداعی گیلانی چاپ طهران ۱۳۱۶ ش.

جلد دوم: ترجمهٔ همان مترجم چاپ طهران ۱۳۲۷ ش.

جلد سوم: ترجمهٔ محققانهٔ جناب سرورخان گویا که از اجلهٔ فضلا وارباب ذوق وصفا درکابل است، طبع کابل سال ۱۳۱۵ ش.

جلد چهارم: ایضاً ترجمهٔ سید محمدتقی فخرداعی چاپ طهران درسال ۱۳۱٤ش که قبل از سایر مجلدات بطبع رسیده است.

جلد پنجم: ایضاً بقلم همان مترجم چاپ طهران ۱۳۱۸ ش.

نیستند میتوانند بکتاب عالی ومحققانه‌ای که بدست ادباءِ هندی ودرتحت توجه دوست من **سرادوارد دنیسن راس Sir Edward Denison Ross** بطبع رسیده مراجعه فرمایند . وآن عبارت است از «**فهرست کتب خطی عربی و فارسی کتابخانهٔ شرقی بانکی‌پور**» که جلد اول آن کتاب مشتمل برشرح احوال شعرای **ایران** از **فردوسی** تا **حافظ** درسال ۱۹۰۸ در **کلکته** بطبع رسیده ، و۲۰ صفحهٔ این مجلد (ص۱۷۶ تا ص۱۹۵) مخصوص **امیرخسرو دهلوی** ومؤلفات اوست وچهار صفحهٔ بعد مخصوص رفیق او **امیر حسن** میباشد . واین هردو ازشاگردان شیخ ومرشد بزرگ **خواجه نظام‌الدین اولیا** بوده‌اند که‌در ۷۲۵هـ./۱۳۲۴م.هفت‌ماه‌قبل‌از **امیرخسرو** وفات یافته و**خسرو** درجنب مزار او مدفون گشت[۱].

امیر حسن نیز بعد ازایشان دیری نزیست وشایددو سال بعدبدرود حیات گفت[۲].

---

۱) شاعر بزرگ فارسی‌زبان هند،ابوالحسن معروف بامیر خسرو دهلوی در ذیقعدهٔ ۷۲۵ هـ . وفات یافته ودرشهر دهلی در جوار مزار پیر ومرشد خود خواجه نظام‌الدین اولیا مدفون گشته ، و تاریخ وفات او در قطعه‌ای که بر لوح سنگی دربالای قبروی نصب شده این بیت است :

از پی تاریخ سال فوت او ... چون نهادم سر بزانوی خیال
شد «عدیم‌المثل» یك تاریخ او ... دیگری‌شد «طوطی‌شکرمقال»

مزارامیرخسروهم‌اکنون معروف وزیارتگاه‌است . (رجوع شود به رسالهٔ «نقش پارسی براحجارهند» تألیف بنده مترجم در کلکته ۱۳۳۶ ش/۱۹۵۷ م .

۲) حسن دهلوی ، شاعر معروف فارسی زبان در قرن هشتم،معاصر باعلاءالدین خلجی وپسرش‌قطب‌الدین مبارکشاه ازسلاطین‌خلجیهٔ هند که دررکاب مبارکشاه بجنوب هند آمده ودر قصبهٔ خلدآباد نزدیکی دولت‌آباد وفات یافته وهمانجا مدفون است .

وبرمزار او سنگی‌است که در روی‌آن چنین نوشته :

« نجم‌الدین خواجه امیرحسن دهلوی بن علاء سجزی صاحب فوائدالفؤاد تاریخ ولادت ۶۵۲ هـ تاریخ وفات «مخدوم اولیا» ۷۳۸ هجری است .

(رجوع شود برسالهٔ « نقش پارسی براحجار هند» تألیف بنده مترجم . کلکته ۱۳۳۶ ش .

امیرخسرو که در موسیقی نیز مانند شعر هنرمندی معروف است، اصلاً ترك نژاد وپدرش **امیر سیف‌الدین محمود** درهنگام حملهٔ مغول فرار کرده از **بلخ** به **هندوستان** گریخت ودر آنجا در ولایت **پتیالی Patyali** اقامت

مختصری ازشرح حال امیر خسرو

جست. دراین ولایت شاعر مذکور درسال ۶۵۱هـ./۱۲۵۳م. تولدیافت ، وهنگام وفات هفتاد و یکسال از عمرش رفته بود . در زمان حیات خود از پنج پادشاه در **دهلی** نوازشها دید . این شاعر صاحب آثار بسیار است[۱]. **دولتشاه** معتقد است که قریب یك کرور بیت بنظم در آورده که از آنها «**میرزا بایسنقر** بسعی وجهد بسیار یکصدو بیست هزار بیت جمع نمود وبعد ازآن دو هزار بیت از غزلیات **خسرو** را جائی یافته که در دیوان او نبوده ودانسته است که جمع کردن این اشعار امری متعذرالحصول است و بترك آن گفته[۲].»

اگرچه بدلائلی که در فوق ذکرشد، مارا قصدآن نیست که دراینجا مفصلاً از **امیر خسرو** سخن گوئیم، لیکن نظربمفاد کلام معروف‌عرب که میگوید: «مالا یدرك کله لایترك کله» دراینجا فقط یك قطعه از کتاب **مثنوی لیلی مجنون** اورا انتخاب کرده تیمناً وتبرکاً درج میکنیم . در این قطعه شاعر باشور وحرارت غریبی مرگ مادر وبرادر کهترخود را که هردو در سال ۶۹۸هـ /۱۲۹۸م . وفات یافته‌اند، مرثیه گفته است . محبت شاعر بمادر خود که درست برخلاف درجهٔ لطف او بدخترش میباشد، یکی ازجالب ترین سجایای اوست[۳]:

۱) آثارامیرخسرومخصوصاً مثنویات‌خمسهٔ‌او درحیدرآباد دکن‌و کلکته دراوایل قرن بیستم بتفاریق بطبع‌رسیده وبرهریك‌ادباء هند مقدمات تحقیقی سودمند نگاشته‌اند.

۲) تذکرةالشعراء دولتشاه ، طبع لیدن ، ص ۲۴۰.

۳) شاعر را دختری بوده است عفیفه نام وپنج بیت خطاب باو وقتی که هفت

بقیه در پاورقی صفحهٔ بعد

امسال دو نور زاخترم رفت — هم مادر و هم برادرم رفت :
یك هفته ز بخت خفتهٔ من — گم شد دو مه دو هفتهٔ من .
بخت از دو شکنجه داد پیچم — چرخ از دو طپانچه کرد هیچم!
ماتم دو شد و غمم دو افتاد — فریاد که ماتمم دو افتاد
حیف است دو داغ چون منیٔزا — یك شعله بس است خرمنی را .
یك سینه دو بار بر نگیرد — یك سر دو خمار بر نگیرد !
چون مادر من بزیر خاك است — گرخاك بسر کنم چه باك است؟
ای مادر من کجائی آخر — روی از چه نمی نمائی آخر ؟
خندان زدل زمین برون آی — بر گریهٔ زار من ببخشای!
هرجا که زپای تو غباری است — ما را ز بهشت یادگاری است .
ذات تو که حفظ جان من بود — پشت من و پشتبان بود .
روزی که لب تو در سخن بود — پند تو صلاح کار من بود .
امروز منم بمهر پیوند — خاموشی تو همی دهد پند !

بدر چاچی یکی از شعرای دیگر که در **هندوستان** شهرتی بسیارداشته ودر **ایران** تقریباً غیرمعروف میباشد،

بدر چاچی ازشعراءِ **ماوراءالنهر** است . شهر **چاچ** یا **شاش** که او بدر (ماه تمام) آن بوده است، همان است که امروزبه شهرجدید **تاشکند** تبدیل یافته. ازشعرهای او که من تا کنون نخوانده‌ام ، **سر .ه . الیوت Sir H .Elliot** نمونه‌ها ومنتخباتی در **تاریخ هندوستان** ترجمه ونقل کرده‌است(۱). کلام او به اغلاق واشکال معروف است واین صفت در جملهٔ اشعار فارسی شعرای ترك نژاد یا شعرائی که تحت نفوذ و حمایت ترکان بوده اند عمومیت دارد ،

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

ساله بوده گفته است که در مثنوی «هشت بهشت» اودیده میشود، درآنجا میگوید:

ای زعفت فکنده برقع نور — هم عفیفه بنام وهم مستور
کاش ماه تو هم به چه بودی — در رحم طفل هشت مه بودی
لیك چون دادهٔ خدائی راست — باخدا دادگان ستیزه خطاست
من پذیرفتم آنچه یزدان داد — کانچه او داد باز نتوان داد
پدرم هم زمادر است آخر — مادرم نیز دختر است آخر

۱) جلد سوم ص ۵۶۷ .

واورا امتیاز ورجحانی نیست که اینك دراین کتاب موضوع تحقیقات مفصل قرار دهیم .

قانعی[1]

در اینجا باید از شاعری غیر معروف که **قانعی** خوانده میشود ذکری بمیان آوریم.-این شاعر اززادوبوم خود، **طوس** در **خراسان** بهنگام حملهٔ هولناك مغول فرار کرده به **هندوستان** رفت واز آنجا بجانب مغرب سفر کرده به **عدن** و **مکه** و **مدینه** و **بغداد** ، و عاقبةالامر به **آسیای صغیر** افتاد ودر دربارپادشاهان سلجوقی **روم** در **قونیه** رحل اقامت افکند ، برای آنها مثنوی بزرگی درتاریخ سلسلهٔ ایشان بطرز شاهنامه بشعر آورد . وهمچنین کتاب معروف **کلیله ودمنه** را نظم کرده است که نسخه‌ای خطی از آن درموزهٔ بریتانیا بشمارهٔ **Add. 7766** موجود است و **ریو** آنرا وصف کرده واین اطلاعات از آنجا کسب شده است[2] .

قانعی بپاداش این منظومات وسایر آثار شعریه که عدد آنرا به سیصد هزار بیت وسی مجلد ادعا کرده است، لقب ملك الشعرائی[3] یافت وآنقدر بزیست تا برای فوت **جلال الدین رومی** که درسنهٔ ۶۷۲هـ. /۱۲۷۳م. اتفاق افتاد ،مرثیه[4] سرائید .

پور بهای جامی

دیگر ازشعرای قدیم این عصر، که اونیز کمترمعروف است. **پور بهای جامی** میباشد. **دولتشاه سمرقندی**

---

۱) قانعی ــ احمدبن محمدالطوسی . در خراسان تولد یافت، بعد ازحملهٔ مغول بهندوستان گریخته و سپس به‌حجاز رفت وعاقبت بروم افتاد ومداح سلاطین سلجوقی روم گشت.علاءالدین کیقباد سلجوقی(۶۳۴م) اورا نوازش فرمودوعاقبت درهمان بلادوفات یافت.

۲) رجوع شود به‌فهرست کتب خطی فارسی موزهٔ بریتانیا ، تألیف ریوص۵۸۲.

۳) ملك الشعراء = «**Poet Laureate**»

۴) مرثیه = **Elegy**

شرحی مخصوص بنام وی کرده که کمتر جزئیات زندگانی اورا متضمن است[۱] ، وبرآنچه اونوشته سایر تذکره نویسان‌مانند:صاحب **هفت اقلیم** و **آتشکده** و **مجمع‌الشعراء**[۲] چندان چیزی اضافه نکرده اند . حامی و ممدوح اوابتدا بقول **دولتشاه:وجیه‌الدین‌زنگی**، یا بقول **هفت اقلیم** : **طاهر فریومدی** بوده‌است؛ ولی‌عاقبت بخدمت **صاحبدیوان بزرگ**[۳] پیوست .

چنین بنظرمیرسد که وی‌را افکار نا مأنوس ومضامین غریب بوده‌است. **دولتشاه** قصیدهٔ استادانه‌ای‌ازاونقل میکندمشتمل‌بر۲۸ بیت که‌درآن‌کلمات مغولی وترکی واصطلاحات‌آنانرا تاآنجا که ممکن بوده‌است‌استعمال کرده واین بیت ازآنجمله است :

«قامان‌طرّه‌های‌توچون‌کلك‌بخشیان کردندمشق‌بررخ‌توخط ایغوری»[۴].

رباعی ذیل خطاب بیکی از دوستان شاعر که دندانش افتاده بود،نیز دارای مضمونی لطیف است :

گرشدگهری زدرج‌نوشینت کم	درحسن نگشت‌هیچ تمکینت کم
صد ماه ز اطراف رخت میتابد	گو باش ستاره‌ای ز پروینت کم

۱) صفحهٔ ۱۸۱ طبع لیدن .

۲) ظاهراً مقصود براون «مجمع‌الفصحا» بوده است .

۳) خواجه شمس‌الدین محمد صاحبدیوان که شرح‌حال اوسابقاً گفته شد .

٤) دهسن درجلد اول (ص۱۷) کتاب‌خود «قام»هارا تعریف کرده که آنها کشیشان مذهب همجی مغولها بوده اند وبه‌فنون ساحری ، تعبیر رؤیا ، فال بینی،ستاره شناسی وطبابت اشتغال میورزیده‌اند. لقب بخشی را مغولها بنویسندگان وکتّاب میداده که بخط ایغوری کتابت میکرده‌اند. این‌خط درترکستان تاقرن پانزدهم میلادی‌معمول بوده است .

عنوان « بخشی » همچنان در نزد احفاد تیموریه در دربار سلاطین مغولیهٔ هندوستان متداول‌ومعمول‌بود وهنوزهم‌افرادی‌بهمین‌لقب‌درآن کشورمعروف ونامبردارند که ظاهراً از اعقاب بخشیان دربارهای مذکور میباشند .

دو قطعهٔ ذیل از **پوربها** است که هردورا به سبك محکم ومنسجم شعرای درباری گفته وپراست از صنایع دقیقهٔ لفظی واستعارات بعیده، مخصوصاً آنهردواز آنجاقابل توجه‌است که‌تاریخ‌نظم آنهاراتحقیقاًمیتوان‌دانست. اولی راجع است به انهدام شهر **نیشابور**در اثرزلزله، بسال**۶۶۶ه**./۱۲۶۷م. ودومی مربوط است به‌تجدید بنای‌آن‌شهر که بسال **۶۶۹ه**./۱۲۷۰م. بحکم **اباقاخان** انجام گرفت. هردو قطعه را از نسخهٔ کمیاب **مجمل فصیحی خوافی** اینجا نقل‌می کنیم (۱):

— ۱ —

زرخم زلزله‌زیروزبرشده است‌چنانك — سماك زیرسمك شد، سمك فراز سما
بجور و قهر برانداختش‌زبن بنیاد — بکل وجزء فرو ریختش زهم اجزا
نهاده سر بزمین بی سجود مقصوره — مناره قامت‌خود بی‌ر کوع کرده‌دوتا
کتابخانه نگون، رسم‌مدرسه‌مدروس — خراب مسجد آدینه، منبر اندروا
گمان مبر که زنقصان‌اوبد این‌نکبت — زمن‌مپرس‌اگر نیست باورت که‌چرا؟
چوحق عنایت بسیارداشت درحق او — نظر فکند بر احوال او بچشم رضا
چو هیبت نظـرو پرتو تجلی او — براو فتاد، زهیبت در اوفـتاد زپا
نه از تجلی‌او کوه‌طور پاره شده‌است — **کلیم**چون بدعاخواست‌ازخدای‌لقاء

— ۲ —

چو کهنه بود وقدیمی‌بنای**نیشابور** — نهاد روی سوی او خرابی از هرجا
خدای خواست که بازش‌زنوبناسازند — بعهد دولت نوشیروان عهد **ابقا**
خدایگان جهان پاد شاه روی زمین — جهانگشای عدو بند، شاه شهر کشا
بسال ششصد وشصت ونه اتفاق افتاد — بنا نهادن این شهر شهرهٔ زیبا
اواخر رمضان آفتاب و زهره بثور — قمر بحوت وعطارد نشسته در جوزا
بنا نهادن شهر نوت مبارك باد — بعهد دولت تو شهر باد هرصحرا
بدولت تو**نشابور** کهنه نوشد باز — بسان پیر خرف گشته کوشود برنا
سه چیز باد و بماناد هرسه تا باید — بقاءخواجه(۲)، دگرشهروشعر**پوربها**

۱) فقط پنج نسخهٔخطی از این کتاب تاکنون بدست آمده که دو درپطروگراد ودو درکمبریج‌است ویك نسخهٔ دیگرهم درتهران ملك‌آقای نخجوانی تبریزی میباشد.

۲) گویا مقصوداز‌خواجه، صاحبدیوان‌است.

امامی هروی در باب **امامی هروی** که نام کامل اورا صاحب صاحب تاریخ گزیده - **ابوعبدالله محمدبن ابی بکربن عثمان** ثبت فرموده‌است، نه چندان معلومات وسیعی در دست است ونه ایجاز کلام اقتضای تفصیل دربارهٔ وی‌دارد . وی‌مداح وقصیده‌سرای پادشاهان ووزرای **کرمان** بوده‌وبرطبق‌قول‌صاحب **مجمع‌الفصحا** در٦٦٧هـ/ ١٢٦٨م. وفات یافته‌است. معمای[1] فوق‌العاده مشکلی بنام خود اودر **تاریخ گزیده** ازوی‌منقول است که مشتمل براصطلاحات‌محاسبان‌دیوانی‌میباشد[2].

عالیترین احترامی که او دریافته شاید شعری است که شاعرمعاصراو **مجدالدین همگر** انشاء کرده ، این شعر در جواب سؤال منظومی است که ازطرف **معین‌الدین پروانه** و **ملك افتخارالدین** و **نورالدین رصدی** و **صاحبدیوان شمس‌الدین** بنزد وی گسیل شده ورأی اورا در خصوص فضائل شعری خود او و **سعدی** و **امامی** استعلام کرده اند . وی در جواب گفته است :

ماگرچه بنطق طوطی خوش نفسیم — برشکر گفته های **سعدی** مگسیم
در شیوهٔ شاعـری باجماع امم — هرگزمن‌و**سعدی**به**امامی**نرسیم[3]

---

١) معمی = **Acrostic**

٢) وآن قطعهٔ معمی این‌است :

ثلث وخمس زوج فردی را که خمس وسدس آن
بی شك از حـد عدد بیرون بود ، تنصیف کن
بر قرار خویش باری دیگـرش بر ثلث مال
ضرب کن ، چون ضرب کردی آنگهش تضعیف کن
سدس عشر ثلث آنرا باز با این هردو قسم
جمع کن ، نی نی که ثلث ونصف از او تحذیف کن.
با محاسب گفـتم اندر علم او اسمی برمز:
کو **امامی** را بعلم خویش کو تعریف کن؟

رجوع شود بتاریخ گزیده ص ٨١٤ و٨١٥ طبع موقوفهٔ گیب . ونیزرجوع شود به ژورنال آسیاتیك مورخ اکتبر ١٩٠٠ ، وژانویهٔ ١٩٠١ م .

٣) اصل سؤال منظوم در تذکرةالشعراء دولتشاه مسطور است ، رجوع شود به صفحهٔ ١٦٦ و١٦٧ طبع لیدن .

دربرابر، **امامی** بشکرانه **مجد همگر** را برباعی ذیل جواب گفته است واورا ستوده :

در صدر بلاغت ارچه با دسترسم
در عالم نظم ارچه مسیحا نفسم .
دانم که بخاك در دستور جهان
سحبان(۱)زمانه**مجدهمگر** نرسم

لیکن **سعدی** رنجش خودرا از این مقال دراین رباعی چنین اظهارمیکند:

هر کس که بپایگاه سامی نرسد
از بخت بد و سیاهکامی نرسد
همگر که بعمرخودنکرده‌است نماز
آری چه عجب گربامامی نرسد؟!

دیوان اشعار **امامی** تاآنجا که من اطلاع دارم هیچوقت بطبع نرسیده، و نسخ آن نیز فراوان نیست . در تحقیقاتی که بحکم ضرورت تا درجهٔ محدودی نسبت باین اشعار کرده‌ام، از نسخهٔ خطی موجوددرموزهٔ بریتانیابشمارهٔ Or. 2847 استفاده شده‌است. یکی ازقطعات بسیارنغزوی که درهمان نسخهٔ خطی ثبت افتاده است، در اینجا درج میشود (۲):

یك روز بود عید بیکسال بیکبار
همواره مرا عید بدیدار تو هموار
یك روز بشاخ اندر پربار بود گل
روی تو مرا هست همیشه گل پربار
یك روز بنفشه چنم از باغ بدسته
زلفین تو پیوسته بنفشه است بخروار
یك هفته پدیدار بود نرگس دشتی
آن نرگس چشم توهمه‌ساله پدیدار
نرگس نبود تازه که بیدار نباشد
تازه است سیه نرگس توخفته‌وبیدار
باشند سمن زاران هنگام بهاران
برسنبل توهست شب وروز سمن زار
از جعد سیاه تو رسد فیض بسنبل
کین مایهٔجان آمد وآن مایهٔ عطار
این‌راوطن‌ازسیم‌شدآنرا وطن‌ازسنگ
این ازبرسر وسهی‌آن از بر کهسار.
سرواست که درباغ‌همه‌ساله بود سبز
باقد توآن سرو بود کوژونگونسار

امامی مدتی در تحت‌حمایت **فخرالملك خراسانی** (۳)جای‌داشت،

۱) سحبان‌بن‌زفرالوائلی، متوفی‌بسال ٥٤ هـ. خطیب معروف که درعرب بفصاحت ضرب‌المثل است . درجاهلیت متولد شد وصدراسلام را درك کرد .

۲) این قصیده که در نسخهٔ دیوان امامی موزهٔ بریتانیا ثبت شده تحقیقاً از قطران تبریزی است ، ومرحوم براون بدون توجه بیت اول را در صدر کتاب خود باز بنام امامی ثبت کرده .

۳) محتمل است کـه این همان فخرالملك شمس‌الدوله باشد کـه بسیاری از قصائدآن شاعر بنام اوست .

وی وقتی از او نظماً مسألهٔ ذیل را سؤال کرد :

سر افاضل دوران ، امام ملت ودین
خدایگان شریعت، دراین‌چه‌فرماید
که: گربه گرقفس قمری و کبوتر را
میان شب زره جـور وظلم بربایـد
خدایگان کبوتر ز روی شرع قصاص
اگربریزد خون گربه‌را، همی‌شاید؟

امامی این سؤال را بطرز ذیل‌جواب گفت :

ایا لطیف سؤالی که در مشام خرد
زبوی نکهت خلقت نسیم جان آید
بگربه نیست قصاصی که صاحب ملت
چنین قصاص بشرع گزین نفرماید
نه کم ز گربهٔ بید(۱) است گربهٔ صیاد
که‌مرغ بیندو برشاخ پنجه بگشاید
اگر بساعد سیمین خود سری دارد
بخون گربه همان‌به که‌دست نالاید
بقای قمری وعمر کبوتر ار خواهد
قرارگاه قفس را بلند فرماید (۲).

ظاهراًاینگونه سؤال‌وجواب منظوم‌دراین‌دوره بسیار معمول‌ومتداول بوده‌است ، زیرا که بعضی‌افاضل **کاشان** هم این‌چنین‌سؤالی راجع به فضیلت شعری **انوری و ظهیر فاریابی** نموده وبنزد **مجد همگر** فرستاده اند و **امامی** همین سؤال را نیز نظماً جواب گفته است . اصل سؤال و دو جواب که **امامی و همگر** فرستاده اند در **تاریخ گزیده** مسطوراست(۳) وخواننده اگردرجستجوی‌آن باشد بآنجا مراجعه میتواند کرد .

---

۱) گربه بید = بانگلیسی **Catkins** «بید مشك را گویند وبعضی گویند نوعی از بید مشك‌است وآن‌ازجملهٔ هفده بید است وگل آن به پنجهٔ گربه می‌ماند...» برهان قاطع .

۲) نقل از تذکرة‌الشعراء دولتشاه ص ۱۶۹،طبع لیدن .

۳) این حقیر درنسخهٔ تاریخ گزیده طبع گراوری سلسلهٔ اوقاف گیب این‌سؤال وجواب‌را نیافتم، ودولتشاه درتذکرة‌الشعراء خود بدان اشاره‌میکند.

ولی قطعهٔ شاعری ازافاضل **کاشان** و جواب **مجد الدین همگر** بنقل از **حبیب‌السیر** در اینجا نقل میشود :

قطعهٔ سؤال شاعری از اهل کاشان

ای‌آن زمین‌وقار که برآسمان فضل
ماه خجسته منظر وخورشید انوری
جمعی ز ناقدان سخن گفتهٔ **ظهیر**
بهتر همی نهند ز اشعار **انوری**
جمعی‌دگربراین‌سخن انکارمیکنند
فی‌الجمله در محل نزاعند و داوری
ترجیح‌یکطرف‌توبدیشان‌نما که‌هست
زیر نگین کلك تو ملك سخنوری

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

پاسخ منظوم **مجد همگر** مشتمل بر تاریخ سرودن آن نیز میباشد که عبارت است از آخر رجب ٦٧٤ه. (١٩ ژانویهٔ ١٢٧٦م.) ودر این مسأله او و **امامی** هردو اتفاق نموده اند که **انوری** بر **ظهیر** برتری‌دارد. ظاهراً براین داوری همهٔ منقدان دقیق نیزموافقند.

اما دعوی **مجدالدین** را بر ترجیح **امامی** نه تنها برخود او بلکه بر **سعدی** نیز نمیتوان قضاوت منصفانه وجدی‌دانست وممکن است که‌آنرا برعوامل نفسانی ـ مانند خوش‌آمد گوئی از **امامی** یا تعریض بر **سعدی**، حمل کرد. جملهٔ تذکره نویسان **ایرانی** که این‌موضوع را ثبت کرده اند،

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

قطعه جواب از **مجدهمگر**

جمعی زاهل خطهٔ **کاشان** که برده‌اند ... زارباب‌فضل وداش گوی سخنوری
کردند بحث در سخن منشیان به‌نظم ... تا خود که سفت به‌زدرردری دری
در **انوری** مناظره‌شان‌رفت ودر **ظهیر** ... تا مر که راست پایهٔ‌برترزشاعری
از آب فاریاب یکی عرضه داد دُر ... وزخاك خاوران دگری زرّ جعفری
ترجیح می‌نهاد یکی مهر بر قمر ... تفضیل می‌نمود یکی حور بر پری
انصاف‌چون‌نیافت گروه از دگر گروه ... من بنده را گزیدنظرشان بداوری
درکام‌طبع آن چوبگشتم کران کران ... درقعربحر این چو نمودم شناوری
شعر یکی تر آمد چون درّ شاهوار ... نظم دگربر آمد چون مهرخاوری
شعر ظهیر اگرچه سرآمد زجنس‌نظم ... با طرز انوری نزند لاف همسری
براوج مشتری نرسد تیر نظم او ... خاصه‌که ثناگری ومدح گستری
طبع‌رطب‌اگر چه‌لذیذاست وخوشمذاق ... کی به بودبخاصیت‌ازقندعسکری؟
کی همچو آفتاب بود، در فروغ ماه ... کی‌همچوحورباشددرنیکوئی‌پری؟!
بید ارچه سبزونغزولطیف‌است وآبدار ... چون‌درچمن‌بجلوه کند بیدعرعری
هرچند لاله صحن چمن‌را دهد فروغ ... پهلو کجازند به بهی‌باگل طری
این‌است اعتقاد رهی خوش قبول کن ... گرتومقلدسخن **مجدهمگری**
زاد این نتیجه نیمشب از آخر رجب ... درخا وعین و دال زهجر پیمبری

براین رأی **همگر** خرده گرفته و عقیدهٔ او را مردود دانسته‌اند. در حقیقت اشعار **امامی** آنچه که از نمونه‌های مندرجه در تذکره‌های **دولتشاهی** و **آتشکدهٔ آذر** و **مجمع الفصحا** میتوان محاکمه کرد فاقد امتیاز وابداع خاص میباشد، درحالتی که **سعدی** را بدون تردید وبلانزاع درعداد چند تن معدودی ازشعرای بزرگ کشور **ایران** باید قرار داد.

مجدالدین همگر

مجدالدین همگر بنا بقول‌صاحب **تاریخ گزیده** اهل **یزد** بوده‌ودر کنف‌حمایت **بهاءالدین جوینی**[1]، حکمران باجود وسخای **فارس** که سنهٔ ۶۷۸ه./۱۲۷۹م. وفات یافته‌است، میزیسته. گویند: وقتی که شاعراز **یزد** به **اصفهان** آمد، زن مسنه‌ای‌داشت که درجای خود گذاشت؛ لیکن او درعقب شوهر بدانشهرشتافت. روزی‌یکی از تلامیذ شاعر خبر ورود زن را باو داده گفت: «بشارت باد که خاتون در خانه‌فرود آمد»! **مجدالدین** گفت:«بشارت‌درآنست که‌خانه‌براوفرودآمدی!!» بعد ازآن زن نزد شوی‌آمده اورا براین سخنان دور از مهر ومحبت سرزنش کرد ورباعی **عمر خیام** را براو خواند که گفته است:

پیش از من‌وتو لیل ونهاری بوده است....

مجدالدین درجواب او گفت:« پیش‌ازمن شاید، لیکن‌خداداند که پیش از تو لیل‌ونهاری نبوده است!».

دولتشاه میگوید[2] که:**مجدالدین** خود را از نژاد **انوشیروان**

---

۱) خواجه بهاءالدین محمد جوینی پسر خواجه شمس‌الدین محمد جوینی صاحبدیوان است که در عهد اباقا حاکم اصفهان وعراق بوده است ودر سال ۶۷۸ه. در حیات پدر باجل طبیعی وفات یافت. ترجمهٔ احوال او درتاریخ وصاف مفصلاً آمده‌است، رجوع شود بتاریخ وصاف ص۶۰. معلوم‌نیست چرا مرحوم براون دراینجا اورا حکمران «فارس» گفته است!

۲) دولتشاه ص ۱۶۷.

(کسری) ساسانی میداند واز این حیث «در نزد حکام واهل جاه ودولت و اشراف قبول تمام یافت» . و در قصیدهٔ ذیل شاعر نسب [۱] خود را اینگونه می‌ستاید [۲] :

برمن زمانه کرد هنرها همه زوال — وزغم بریخت خون جوانیم‌چرخ زال
کلکم زدست‌بستد،تیر (۳)حسود شکل — برمن کمان کشید، سپهر کمان مثال
چرخاچه‌خواهی ازمن‌عوربرهنه‌پای؟ — دهراچه‌جوئی ازمن زارشکسته بال؟!
ازچشم باز توخته کن لقمه‌های بوم — وز ران شیر ساخته کن طعمهٔ شغال
از زخم اوچو طبل نالم بهیچ روی — ورخود زپشت من بمثل‌بر کشد دوال
ای‌پای‌پیل فتنه، مرا نرمتر بکوب — ای‌دست‌چرخ سفله،مرا سخت‌تر بمال
ازمالشی که‌یافت‌دلم، روشنی گرفت — روشن شود هر آینه آئینه از صقال
وقتی‌چنین که‌شاخ گل‌ازخاك بردمید — طالع‌نگر که بخت مراخشك‌شد نهال
عیبم همین که نیستم از نطفهٔ حرام — جرمم‌همین که زاده‌ام از نسبت حلال
هستم‌ز نسل**ساسان**،نزتخمهٔ‌تکین(۴) — هستم ز صلب **کسری**، نزدودهٔ ینال
شعری‌بخوش‌مذاقی‌چون‌چاشنی وصل — کلکی بنقشبندی چون صورت خیال
زفتی‌ندیده‌چشم کس‌ازمن بوقت جود — لا- ناشنوده گوش کس‌از من که سؤال
دلرا نشاط لهو نباشد پس ازشباب — خورشید را فروغ نباشد پس‌از زوال

رباعیات مجد همگر

اشعار**مجدالدین همگر** غالباًدرمدح **شمس‌الدین محمد صاحبدیوان** [۵] وهمچنین **اتابك سعدبن ابوبکر** میباشد . نسخ خطی‌دیوان وی‌خیلی نادر و

---

۱) نسب‌نامه = **Genealogy**، شجرة‌النسب = **Pedigree**

۲) مجمع‌الفصحاء جلد اول ص ٥٩٦ .

۳) تیر = ایهام است به ستارهٔ عطارد که برحسب علم‌نجوم ستارهٔ طالع دبیران ونویسندگان است .

٤) تکین = لقبی است ترکی که درآخر نام بزرگان الحاق میکنند، چون سبك‌تکین‌والب تکین. ینال همچنان نام یکی ازشاهان‌ترك‌است .

٥) مجدهمگرر‌ادربارهٔ خواجه‌شمس‌الدین صاحبدیوان قصائد واشعاری‌است واین رباعی معروف را درمرثیهٔ او گفته که سابقاً مذکورافتاد :

«در ماتم‌شمس ازشفق خون بچکید — مه چهره بکند وزهره گیسو ببرید
شب جامه سیاه کرد درماتم و صبح — برزد نفسی سرد و گریبان بدرید».

بقیه در پاورقی صفحهٔ بعد

کمیاب میباشد. نسخهٔ کهنهٔ نفیسی ازآن درموزهٔ بریتانی (Or. 3713)
موجود است که در سال ۸-۱۲۹۳م. بخط نبیرهٔ او تحریرشده ومشتمل است
برعده‌ای از رباعیات **عمرخیام و ابوسعیدابی‌الخیر** واساتید دیگر که
باین طرز شعر ساخته اند و کمتر حاوی معانی تصوفی وفلسفی است وبیشتر
مشتمل ومربوط باشخاص واشیاء موجود میباشد. بعضی از آنها قطعات
هجویه است که در قدح کسان سروده مانند رباعی‌ذیل:

آنمادر شوم ... چون زاد ترا — از **گنجه** به **ابخاز** فرستاد ترا
وان دایهٔ خوك خوار سگبان بغذا — شیر سگ وخون خوك میداد ترا.

رباعی ذیل نشان میدهد که شاعر تاچه پایه‌مایل بسیروسیاحت‌بوده،
وآن دارای صنایع عدیدهٔ لفظی است که ترجمهٔ آن (بانگلیسی) خالی از
از اشکال نمیباشد:

ای چرخ عنانم از سفر هیچ متاب — نانم ز **سرندیب**(۱) ده آبم ز **سراب**
هرشامم ز **بامیان** ده قرصی نان، — هربام ز **شام** ده مرا شربتی آب!

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

گویند: چون شیخ سعدی این رباعی‌را بشنید بگریست و مجددهمگر را برآن تحسین بسیار کرد.(رجوع‌شود به لطائف‌الطوائف. طبع‌طهران ص۲۵۹).

این‌سبك رباعیات در مرثیهٔ بزرگان‌هم ازآنزمان معمول گویندگان گردیده. چنانکه امیرشاهی سبزواری نیز درمرگ بایسنقر این‌رباعی را گفته است:

در ماتم تو دهر بسی شیون کرد — لاله همه خون دیده در دامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید — قمری نمد سیاه در گردن کرد

این بنده مترجم را باقتدای آن‌بزرگان در مرثیهٔ استاد بزرگوار فقید، مرحوم محمدتقی بهار، ملك‌الشعراء واستاد مسلم عصرما که دراردیبهشت ماه ۱۳۳۱وفات‌یافت، این دو رباعی است:

در مرگ بهار سوگوار است چمن — بس‌چاك که گل زده است برپیراهن
بس داغ که لاله بردل زار نهاد — بس‌نوحه که مرغ کرد دردشت‌ودمن

در مرگ بهار لاله دلخون بینم — در سلسله باد وبید مجنون بینم
پرنوحه لب هزارو نرگس گریان — گل زرد وبنفشه زار ومحزون بینم

۱) سرندیب = **Sarandib** تعریب کلمهٔ سانسکریت «سوارنادیپا» **Swarna - dipa**، نامی‌است که جغرافیون عرب برجزیرهٔ «سیلان» نهاده اند.

در دو رباعی ذیل از پیری وسالخورد گی‌خود شکایت میکند :

آن‌شد که‌دلم زطبع چون آتش‌وآب — میریخت بدیهه‌های‌چون‌در* خوشاب
عشقی و جوانی و کام دل بود — وین‌هرسه دگر باره نبینیم بخواب.

* * *

این پای مرا که نیست پروای رکاب ، — نه روی رکوب ماند و نه رای رکاب ،
زاین‌سان که‌به‌تنگ‌آمدم ازپیری‌وضعف — نه دست عنان دارم و نه پای رکاب .

در رباعی‌دیگر بازمضامینی‌ازقدح‌وهجا بکاربرده ولی‌شخصی که‌مخاطب آن بوده معلوم نیست :

ای دیدن خوك پیش دیدارتو خوب — با چهرهٔ تو بوزنه محبوب قلوب !
از روی توخوی‌توبسی زشت‌تر است — با زشتی‌خوی تو زهی روی توخوب!

بعضی‌از رباعیات او معمیات باسامی مختلفه است که برای مثل‌رباعی ذیل ذکر میشود :

اعداد حروف نام آن دلبر چست — چون بخش‌فلك‌سیصدوشصت است درست
حرف‌سومش نه۹ یك چهارم حرف است — وزثانی حرف شش یکی حرف نخست .

ظاهراً این معمی‌باسم نشاط درمی‌آید ، زیرا که بحساب جمل :

ن = ۵۰
ش = ۳۰۰
الف = ۱
ط = ۹

مجموع‌آن ۳۶۰ میشود وسایر شرایط را نیز متضمن میباشد .

این‌رباعی را خطاب بمعشوق گفته است :

نه برگ که خیمه‌ای‌زنم‌پهلویت — نه‌سیم که خانه‌ای‌خرم در کویت!
من‌دیده و گوش‌رابدان‌میخواهم — تا بشنوم آواز و ببینم رویت .

در اینکه **مجدالدین همگر** بسن کهولت و سالخوردگی رسیده بشهادت بعضی از رباعیات اومحل سخن نیست ، دریکی ازآنها عمرخود را بیش ازهشتاد میگوید؛ لیکن مرا ممکن نشد که تاریخ قطعی‌ولادت ووفات

اورا تحقیقاً بدست آورم .[۱]

۱) من بنده مترجم در تصفح دیوان خطی نفیسی از مجدهمگر بدو قطعهٔ نغزاز
لطائف آثار او تصادف کردم که هردو در اینجا نقل میشود ، و آن هر دو متضمن
اشاراتی است ازسر گذشت عمراو ونشان میدهد که‌وی‌را خطی بغایت نیکو بوده وکتب
ادب را برای بزرگان کتابت میکرده است . در قطعهٔ اول در تاریخ کتابت قابوسنامه
که بسال ۶۷۳ﻫ . برای کتابخانهٔ بهاءالدین محمد جوینی نگاشته است، اشاره بسنین
عمرخودفرموده؛ وازآن همچنین مستفاد میشود که‌وی درسال ششصد وهفت هجری‌متولد
گردیده است . قطعهٔ دوم‌را باز درتاریخ کتابت‌کلیله ودمنهٔ (بهرامشاهی) سروده که‌در
همان سال برای امام شمس‌الدین محمد کیشی کتابت کرده است .

قطعهٔ اول در تاریخ کتابت قابوسنامه :

بامر نافذ مخدوم صاحب دیوان
بهاء دولت و دین خواجهٔ مبارك پی

کمینه چاکر فرمان پذیر من دادش
بدست خویش که فرمان پذیرش آمد نی

کدام چاکر ؛ داعیش مجد پارسی آن
که دیده است‌بسی‌شاه‌را چوخسرو و کی

نوشت دفتر قابوسنامه را بخطی
چو آفتاب هویدا و در نظر چو جدی

بروز بیست و هفتم زماه ذیقعده
بسال ششصد وهفتاد و سه بخطهٔ جی

بدان زمانه که بد مر مراحل عمرش
گذشته شصت وشش ازکاروان آذر و دی

بدان امید که میخواند او ومی‌ماند
بیادگار ز من بنده در خزانهٔ وی

به پند نامهٔ قابوس کی شود محتاج
کسی که‌حکمت‌لقمانش باشد او بی‌شی؟!

چهار شهر عراقش همیشه باد مقام
بچار فصل که نبود زوالش اندر پی

ربیع در قم و، هنگام صیف در همدان ،
خریف در جی فرخنده و ، شتا در ری

قطعهٔ دوم در تاریخ کتابت کلیله ودمنه :

بحکم و خواهش شمس‌الانام و الملة
که دارد امرش بر سائق قدر پیشی

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

اکنون باید از شاعری دیگر سخن گوئیم که بمراتب قوّت قریحه وحسن ابداع او ازتمام کسانی که ذکرشدند بیشتر وبرتر بوده است. این شاعر موسوم است به: **فخرالدین ابراهیم همدانی** ومتخلص است به **عراقی**[1]. اشاراتی ازشرح زندگانی

عراقی

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

امام مفتی دوران، محمد ادریس
خدایگان شریعت محمد کیشی
نوشت چاکر و داعیش مجد پارسی آن
که چون سعادت کرده است بردرش خویشی
کتاب حکمت وپند کلیله را بخطی
که در ثمن برد از لؤلؤ وسمن بیشی
بسال ششصد و هفتاد و سه بخطهٔ جی
که شد تهی زبد اندیشی و جفا کیشی
بعهد صاحب دیوان بهاء دولت و دین
که شیر در کلهٔ بخت او کند میشی
ز نوك کلکش چشم مخالف آن بیناد
که این نماید ریشی وآن کند نیشی

(برای تاریخ زندگانی شمس‌الدین محمد کیشی رجوع شود بمقالهٔ آقای سعید نفیسی در مجلهٔ ارمغان سال پانزدهم شمارهٔ ۵، وتحقیقات استادمرحوم محمد قزوینی در«شدالازار» طبع تهران.

اما در باب وفات اوقطعه‌ای بنظررسید که در تاریخ وفات‌او وامامی هروی و بدرجاجرمی گفته اند، وآن این است:

شیخ اصحاب امامی هروی	مجدهمگر که بود صدر کفات
بدر جاجرمی نکو سیرت	بصفاهان چو دررسید ممات
در ثمانین و ست و ستمائه	بدو مه یافتند هرسه وفات.

بنا برقطعهٔ اول تاریخ تولدش ۶۰۷ هـ. وبنا برقطعهٔ سوم تاریخ وفات او ۶۸۶ هـ. میباشد.

۱) کلیات شیخ‌عراقی: درسال ۱۳۳۵هـ.ش /۱۹۵۶م. مجموعهٔ انتقادی‌ازکلیهٔ آثار او،شامل مقدمهٔ قدیم دیوان‌وقصاید ومقطعات وترکیبات‌وترجیعات وغزلیات ورباعیات

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

او غالباً در کتب تذکرهٔ صوفیه وشعرا مخصوصاً **نفحات الانس جامی**[۱] و **مجالس العشاق حسین بایقرا** یافت میشود . ولی نظر باینکه معاصرین او ازوی چیزی ننگاشته‌اند آنچه را که‌دراین گونه کتب مندرج است بااحتیاط باید تلقی کرد . ازمتن تحریرات خود او که‌غالباً ازمقولهٔ معانی عاشقانه است مطلب مهمی ازاحوال گوینده بدست نمیآید. اورا میتوان یك «قلندر» تمام‌عیار دانست که بهیچوجه دربند نام ومقام خود نبوده ، وهرصورت یا موجودنیکو وجمیل را آئینه‌ای ازطلعت دوست دانسته ودرآن عکسی ازجمال مطلق نمایان میدیده است .چنانکه یکی از تذکره نویسان میگوید: «در طبیعت اوفقط عشق را دست استیلا بود.» وازاین‌رو غزلیات او تماماً جنبهٔ غرامی داردوپراز شور وشوق است، وازهمین بابت بعضی منقدین اروپائی که‌دارای طبیعتی جدی بوده‌اند مانند **اسپرنگر Sprenger** این‌سرمستی‌وشوررا براوخرده گرفته اند[۲]، غافل ازآنکه‌همان چیزی را که دربارهٔ **افلاطون** ستایش میکنند ، در مورد عواطف یك عارف ایرانی نباید عیب بدانند !

بنا بگفتهٔ **جامی ، شیخ عراقی** در **همدان** متولدشد ودر کود کی **قرآن** را از بر کرد ، و میتوانست بآواز شیرین و صحیح قرائت کند. وقتی که‌هفده ساله بود جمعی ازقلندران به‌**همدان** فرودآمدند ، ودرمیان ایشان جوانی صاحب جمال بود ،وچون از آنجا باز گشتند **عراقی** را که جمال آن

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

ومثنوی عشاق نامه یاده نامه‌و کتاب لمعات ومجموعه‌ای ازاصطلاحات صوفیه با مقدمه و تصحیح‌ومقابله باهجده نسخه وفهرست نامهای خاص بکوشش استاد دانشمند سعیدنفیسی با شکلی‌زیبا وجمیل وقطعی‌مطلوب وشکیل‌درطهران بطبع‌رسیده واستاد مذکوردیباچه‌ای بلیغ وجامع شامل فوائد بسیار و تحقیقات عمیق در ٤٤ صفحه برآن افزوده است وبا- طبع این‌دیوان که ازآثارظریفهٔ مطبوعات‌اخیرطهران است تاحدی حق‌آن گوینده وصوفی بزرگ ادا شده است .

۱) رجوع شود بنفحات‌الانس جامی‌ص ۷۰۰ . طبع‌کلکته .

۲) رجوع شود بفهرست کتابخانهٔ پادشاه اود **Oude** ص ٤٤۰ . (براون)

درویش بچه‌مفتون‌ساخته بود، تاب‌توقف نماند؛ از پی‌ایشان‌به **هندوستان** رفت. در **مولتان** بصحبت **شیخ بهاءالدین زکریا** نائل گردید ودرمدح اوست که گفته:

پرسی‌اگرازجهان، کیست‌امام‌الانام؟ نشنوی ازآسمان جز **زکریا**جواب!

بعد از ورود او درآن‌جایگاه، شیخ اورا التزام چله بفرمود، که یك اربعین باید عزلت پیشه کرده به‌مراقبت وتفکر پردازد. لیکن‌در دهمین روز سایر درویشان نزدشیخ بشکایت‌آمده گفتند: «که **عراقی** بجای‌سکوت وتفکر بسرودن غزلی که خود ساخته مشغول است.» وآن را در اثنای چند روز جملهٔ مطربان شهر آموخته واکنون در همهٔ میکده ها با چنگ وچغانه میسرایند.

آن غزل که یکی ازاشعار بسیار معروف **عراقی** است‌این‌است[۱]:

« نخستین باده کاندر جام کردند زچشم مست ساقی وام کردند
چو با خود یافتند اهل طرب را شراب بیخودی در جام کردند
لب میگون جانان جام در داد شراب عاشقانش نام کردند
سر زلف بتان آرام نگرفت ز بس‌دلها که بی آرام کردند
بمجلس نیك وبد را جای دادند بجامی کار خاص و عام کردند
چو گوی حسن در میدان فکندند بیك جولان دو عالم رام کردند
ز بهر نقل مستان از لب وچشم مهیا شکر و بادام کردند
از آن لب کآرزوی جمله دلهاست نصیب بیدلان دشنام کردند
دلی را تا بدست آرند، هردم سر زلفین خود را دام کردند
بغمزه صد سخن گفتند با جان بدل ز ابرو دو صد پیغام کردند
نهان با محرمی رازی بگفتند جهانی را از آن اعلام کردند

۱) درکلیات عراقی (چاپ طهران) این عزل با بعضی تحریفات موجود است و این دو بیت را اضافه دارد:

« ز بهر صید دلهای جهانی کمند زلف خوبان دام کردند
جمال خویشتن را جلوه دادند بیك جلوه دوعالم رام کردند.»

بعالم هر کجا درد و غمی بود بهم کردند و عشقش نام کردند
چو خود کردند راز خویشتن فاش **عراقی** راچرا بد نام کردند؟»

وقتی که **شیخ بهاءالدین** بیت آخر را شنید گفت: **عراقی** راکار تمام شد. پس اورا نزدخود طلبید و گفت: **عراقی** مناجات در خرابات میکنی؟ بیرون آی! پس چون بیرون آمد، شیخ خرقهٔ خود بردوش او انداخت واو خود را برزمین افکند وسر درقدم شیخ نهاد. شیخ وی را از خاك برداشت وپس از آن دختر خود را نیز بعقد وی درآورد که از او پسری آورد وبه **کبیرالدین** موسوم گشت.

بیست وپنج سال سپری شد، و**شیخ بهاءالدین** وفات یافت درحالیکه **عراقی** را جانشین خود ساخته بود. دیگر درویشان از این رهگذر براو حسد بردند، نزد پادشاه وقت از **عراقی** شکایت کرده او را باعمال خلاف شرع متهم ساختند. اونیز از **هندوستان** مهاجرت کرد وبزیارت **مکه** و **مدینه** شتافت، ازآنجا به **آسیای صغیر** مسافرت فرمود. در **قونیه** مجلس درس **شیخ صدرالدین قونیوی** معروف را دریافت که کتاب **فصوص شیخ محیی الدین بن العربی** را تدریس میکرد، ودر آنجا معروفترین کتاب منثور خود را موسوم به **لمعات** تألیف فرمود وتقدیم شیخ ساخت، شیخ آنرا بپسندید وتحسین فرمود. امیرمقتدر روم **معین الدین پروانه** شاگرد ومرید **عراقی** شد، و گویند: برای او خانقاهی در **توقات** بساخت واو را بمحبتها وانعام خود مخصوص داشت. بعداز وفات او **عراقی** از **قونیه** به **مصر** رفت. گویند: علی رغم سعایت معاندان سلطان **مصر** او را بپذیرفت وشیخ الشیوخ **مصر** گردانید. پس ازآنجا به **شام** مسافرت کرد و درآنجا هم بخوبی مقدم اورا قبول کردند وهم درآنجا پس از ششماه اقامت، پسرش **کبیرالدین** از **هندوستان** بوی ملحق گردید. سرانجام درهشتم ذی القعده ۶۸۸هـ./ ۲۳-

نوامبر ۱۲۸۹م. در همانجا وفات یافت ودر قبرستان صالحیهٔ **دمشق** درجنب مزار صوفی بزرگ **شیخ محیی الدین بن العربی** که ۵۰ سال قبل از او وفات یافته بود، مدفون گشت. کلمات **شیخ محیی الدین بن العربی** حتی در همین اوقات نیز در **ایران** نفوذی عظیم دارد واین از اثر وجود **عراقی** و **اوحدالدین مراغی** وسایر صوفیه است که شاگردان آن مکتب بوده‌اند.

غزل ذیل علاوه بر آنچه درفوق ذکرشد، از دیوان **عراقی** انتخاب می‌شود که اسلوب کلام اورا بخوبی نشان میدهد (۱):

«سر بسر لطفی وجانی ای پسر — خوشتر از جان چیست؟ آنی، ای پسر!
میل دلها جمله سوی روی تست — وه که شیرین دلستانی، ای پسر!
زان بچشم من در آئی هر زمان — کز صفا آب روانی، ای پسر!
از می حسن: ارچه سرمستی، مکن — باحریفان سرگرانی، ای پسر،
وعدهٔ امید اگرچه کج بود — از بهانه در نمانی، ای پسر،
برلب خود بوسه ده آنگه ببین — ذوق آب زندگانی، ای پسر،
زآن شدم خاك درت کز جام می — جرعه‌ای برمن فشانی، ای پسر،
از لطیفی می نماند کس بتو — زان یقینم شد که جانی، ای پسر،
در دل وچشمم زحسن ولطف تو، — آشکا را و نهانی، ای پسر،
نیست درعالم **عراقی** را دمی — برلب تو کامرانی، ای پسر!»

ونیز ابیات ذیل بند اول ترجیع بند لطیفی است از **شیخ عراقی**:

أکؤوس تلألأت بمدام — ام شموس تهللت بغمام؛
از صفای می و لطافت جام — درهم آمیخت رنگ جام ومدام (۲)،
همه جام است و نیست گوئی می — یا مدام است و نیست گوئی جام!

---

۱) در نسخهٔ چاپ طهران در این غزل این بیت نیز افزون دیده میشود:

«گوش جانها پرگهر در حضرتت — کز سخن در میچکانی ای پسر!».

۲) ظاهراً این معنی اقتباس از دو بیت صاحب اسمعیل بن عباد طالقانی است، که فرموده:

رق الزجاج و رقت الخمر، — فتشابها و تشا کل الامر،
فکانها خمر ولا قدح — و کانها قدح ولا خمر!

رجوع شود به وفیات الاعیان در ترجمهٔ احوال ابوالقاسم الطالقانی جلد اول ص ۷۵.

یا هوا رنگ آفتاب گرفت ، | هر دو یکسان شدند نورو ظلام
روز وشب با هم آشتی کردند | کار عالم از آن گرفت نظام
گر ندانی که این‌چه روزوشب‌است؟ | یا کدام است جام و باده کدام ؟
سر آب حیات در عالم | چون می وجام فهم کن تو مدام ،
انکشاف حجاب علم یقین | چون شب و روز فرض کن‌وسلام
ور نشد زین بیان ترا روشن | جمله آغاز کار تا انجام ،
جام گیتی نمای را بطلب | تا به بینی بچشم عقل تمام :-
«که همه اوست‌هرچه هست یقین | جان و جانان و دلبرو دل‌و دین»

قطعهٔ ذیل ابیاتی است از غزل دیگر :

از پرده برون‌آمد ساقی قدحی‌در دست
هم پردهٔ ما بدرید، هم توبهٔ‌ما بشکست.

بنمود رخ زیبا ، گشتیم همه شیدا
چون‌هیچ نماندازما، آمد برما بنشست.

زلفش گرهی‌بگشاد، بنداز‌دل‌ما برخاست.
جان‌دل‌زجهان‌برداشت‌واندرسرزلفش‌بست.

در دام سر زلفش ماندیم همه حیران
وز جام می لعلش گشتیم همه سرمست.

ازدست بشدچون‌دل،درطرّه اوزد چنگ،
غرقه‌زند ازحیرت درهرچه بیابد دست.

چون سلسلهٔ زلفش بند دل حیران شد
آزادشد ازعالم، وزهستی‌خودوارست(۱)

---

۱) در نسخهٔ چاپی‌کلیات عراقی طهران . این غزل چهار بیت اضافی دارد از این‌قرار :

دل درسرزلفش شد، ازطرّه طلب کردم | گفتا که: لب‌اوخوش، اینك سرماپیوست
بایارخوشی‌بنشست،دل کزسرجان‌برخاست؛ | باجان‌جهان‌پیوست،دل کزدوجهان‌بگسست
از غمزهٔ روی‌او ، که مستم‌وگه هشیار ؛ | وزطرهٔ لعل او ، که نیستم وگه هست ؛
میخواستم از اسرار اظهار کنم حرفی | ز اغیار نترسیدم ، گفتم سخن سرمست

ظاهراً خواجه شمس‌الدین محمد حافظ رابسخنان واشعار **عراقی** نظر بوده و بسیاری ازغزلهای‌اورا استقبال فرموده وبراین معنی‌حتی تصریح دارد آنجاکه میگوید:

مطربا پرده بگردان وبزن راه عراق ، | که از این راه بشد یارو زما یاد نکرد
غزلیات عراقی است سرود حافظ | که شنید این‌ره دلسوزکه فریاد نکرد.

در استقبال همین غزل فوق فرموده است :

در دیر مغان آمد ساقی‌قدحی در دست | مست‌ازمی‌ومیخواران‌ازنرگس‌مستش‌مست

غزل ذیل که ترجمهٔ مفادمضامین آن بشعر انگلیسی بقلم دوست مؤلف سر دینسن راس Sir Denison Ross (در اصل کتاب) آمده است ، با قید اختلاف با متن فارسی ذکر شده :

«مرا جزعشق توجانی نمی‌بینم نمی‌بینم
دلم را جز تو جانانی نمی بینم نمی‌بینم
بخود صبری و آرامی نمی یابم نمی یابم
ز تو لطفی و احسانی نمی بینم نمی بینم
زروی‌لطف بنما رو، که‌دردی‌را که‌من‌دانم
بجز روی تو درمانی نمی بینم نمی‌بینم
بیا گرخواهیم‌دیدن که‌دورازروی‌خوب‌تو
بقای خویش چندانی نمی بینم نمی‌بینم
بگیرای‌یار دست‌من که‌در گردابی‌افتادم
که آنرا هیچ پایانی نمی بینم نمی‌بینم
ز روی‌لطف‌ودلداری‌بیا سامان‌کارم کن ،
که‌خودرا بیتو سامانی نمی‌بینم نمی‌بینم
عراقی را بدرگاهت‌رهی‌بنما که‌درعالم
چواوسرگشته‌حیرانی نمی‌بینم‌نمی‌بینم»

مثنوی عشاقنامه

علاوه برغزلیات ، **عراقی** مثنوی[۱] بنظم آورده است موسوم به **عشاقنامه** ، ولیکن آن‌را نویسنده ندیده و نسخهٔ آن دروقت حاضر در دسترس‌اونبوده است[۲]. ازاین‌رو دامن‌سخن‌را بمعروفترین اثروی‌یعنی کتاب **لمعات** منتقل

---

۱) مثنوی = **Couplet**

۲) مثنوی عشاقنامه:ــ مثنوی‌موجزی‌است دربیان مراتب عشق وحالات عاشقان که ابتدا میشود باین بیت :

«هر که جان دارد وروان دارد — واجب است آنکه‌دردجان‌دارد»

وختم میشود باین دو بیت :

«زین سخنها خلاصه دانی‌چیست — آنکه دور ازتومن ندانم زیست

گرچه داری چومن هزار هزار — ختم شد این سخن باین گفتار »

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

میکنیم ، آن رساله ایست در تصوف و چنانکه در فوق ذکرشد مبتنی است بر تعلیمات استاد بزرگ و شیخ اکبر **محیی الدین بن عربی** الطائی-

---

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

واین‌مثنوی بنام خواجه سعدالدین صاحبدیوان مصدراست ودرآنجا میگوید :

« خود مبین ظاهراً در این دوران — حضرت صاحب زمین و زمان
صدر اسلام صاحب اعظم — افتخار عرب جمال عجم
آصف روزگار و صدر جهان — شاه را خواجه صاحبدیوان
سرور سروران روی زمین — خواجهٔ روزگار سعدالدین »

واین مثنوی مشتمل است برمقدمه‌ای حاوی خطبه ونعت وذکرخواجهٔ ممدوح وسپس‌ده فصل بدین منوال :

فصل اول، در صفت عاشقان.
« دوم، درصفت عاشق ومعشوق .
« سوم، در صفت عشاق .
« چهارم، در بیان عشق .
« پنجم، در کمال انسان درعشق .
« ششم، در بیان شوق دوست.
« هفتم، در غلبات عشق.
« هشتم، درخطاب بمعشوق .
« نهم، در بیان حقیقت عشق.
« دهم، در خاتمت کتاب .

این‌مثنوی‌را اسلوبی‌بدیع‌است که بدان‌ازدیگر مثنویهای فارسی امتیاز دارد : — وآن این است که هرفصل شروع میشود با بیاتی چند در بیان حقیقت عشق وسپس بحکایتی منظوم ونیز با تغزلهای عاشقانه که بهمان بحر مثنوی ساخته شده است آن را زینت میدهد . مجموعاً این مثنوی نزدیك بیك هزار وشصت بیت میشود .

طبع نفیسی ازآن بخط نستعلیق بسیار زیبا در سلسلهٔ نشریات انجمن تحقیقات اسلامی بمبائی ، بشمارهٔ ۸ ـ Islamic Research Association Series, No. 8 Bombay. در سال ۱۳۵۷هـ./۱۹۳۹م. در بمبائی بطبع رسیده و پرفسور آرتور . ج . آربری Arthur j. Arberry استاد فارسی در کمبریج آنرا بتمامه بانگلیسی نظماً ترجمه‌فرموده ومصدر است به‌مقدمهٔ‌مفصلی درشرح سوانح عمری شیخ عراقی که نویسندهٔ آن معلوم نیست .

الاصل الاندلسی المولد[۱].

کتاب لمعات[۲] لمعات رسالهٔ نسبةً کوچکی است، مشتمل بر هفت الی هشت هزار کلمه، گرچه به‌نثر نگارش یافته‌لیکن درتلو آن قطعات‌منظوم بسیار مندرج‌است. **جامی** که مردی ذو فنون بوده وصاحب قریحه‌ای سرشار، شرحی بر آن کتاب نگاشته و آنرا **اشعة اللمعات** نامیده است. ودر مقدمهٔ آن کتاب میگوید:

« درآنوقت که شیخ عالم عامل‌عارف عاشق .... **فخرالدین ابراهیم الهمدانی المشتهر بالعراقی** بصحبت صدرالحق والملة والدین **محمد ـ القونیوی** رسیده، واز وی حقایق‌**فصوص الحکم** شنیده، مختصری فراهم آورده، وآنرابسبب اشتمال برلمعه‌ای‌ازبوارق آن‌حقائق،**لمعات** نام کرده‌است؛ بعباراتی خوش واشاراتی دلکش، جواهر نظم و نثر برهم ریخته، ولطائف عربی وفارسی در هم آمیخته، آثار علم وعرفان از آن پیدا وانوار ذوق و وجدان درآن هویدا. وبواسطهٔ آنکه زبانزد بدنام کنندهٔ نکونامی چند شده، اهل تقلید رقم ردّ برآن کشیده اند، ودامن قبول‌ازآن درچیده، واین فقیرچون‌آن رد وانکار را میدید، ازشغل بدان‌فراغتی میورزید؛ تاآنکه در این ولا، اجل اخوان‌الصفا واعزخلان الوفا (امیر علیشیر نوائی) استدعای مقابله وتصحیح‌آن نمود ودرمقابلهٔ‌آن جزانقیاد چاره‌ای نبود. چون متصدی

۱) الشیخ‌الاکبرابوبکرمحیی‌الدین محمدبن‌علی‌بن‌عبدالله‌الطائی‌الحاتمی‌الاندلسی ثم‌المکی ثم‌الدمشقی(۵۶۰ـ۶۳۸). پیشوای بزرگ وگرانقدر صوفیان است. درحال او گفته اند: « کان ظاهری المذهب فی‌العبارات، باطنی النظر فی‌الاعتقادات »وگویند: افزون ازدویست مجلدشمارهٔ تألیفات اوست. بعضی دربارهٔ او آنقدر معتقداند‌که وی را ازاولیا می شمارند و بعضی دیگر کافر و مخالف شریعتش می پندارند.

برای تحقیق در احوال و آثار وافکار وی رجوع شودبه: فوات‌الوفیات طبع‌مصر ۱۹۵۱ج۲ص۴۷۸تا۴۸۲ وشذرات‌الذهب ج۴ ص۱۹۰، ونفح‌الطیب من‌غصن‌اندلس‌الرطیب طبع مصر ج ۲ص۳۶۱والبدایة والنهایةج۱۳ص۱۵۶ ونفحات‌الانس چاپ لکهنو ص۴۹۲تا ۵۰۴وطرائق‌الحقائق‌ج۲ص۱۶۰تا۱۶۲وتاریخ ادبیات براون‌ج۲و کتاب‌حاضرحاشیهٔص۸۶.

۲) **کتاب‌لمعات**: شرح لمعات جامی با بعضی رسائل دیگر از متصوفه در طهران بسال ۱۳۰۳ه. بچاپ سنگی طبع شده واخیراً نیز در ذیل‌کلیات شیخ عراقی‌متن لمعات طبعی‌ظریف یافته (طهران ۱۳۳۵ش.ه) واز روی نسخه ایست که کاتبی موسوم به علی‌بن‌حکیم‌الترمذی در سال ۸۳۶ه آن را کتابت کرده است.

این شغل گشتم و بر تفاصیل اجزای آن بگذشتم ، بهر ورقی از آن لمعه‌ای از انوار حقایق دیدم و در هر صفحه‌ای نفحه‌ای از ازهار معارف شنیدم . »

این کتاب منقسم است بر ۲۸ لمعه ، و محتمل است به تناسب بیست وهشت حرف الفبا این عدد را انتخاب کرده باشد . برای نمونه مقدمهٔ آن کتاب را تا آخر لمعهٔ اول در اینجا بعینه میآوریم (۱) :

« الحمدلله الذی نوّر وجه حبیبه بتجلیات الجمال، فتلألأ نوراً وابصر فیه غایات الکمال، ففرّح به سرورا ، فصدره علی یده وصافاه ، وادم لم یکن شیئاً مذکورا ، ولا القلم کاتبا ، ولا اللوح مسطورا ، فهو مخزن کنز الوجود ومفتاح خزائن الجود وقبلة الواجد والموجود وصاحب لواء الحمد والمقام المحمود، الذی لسان مرتبته یقول :

وانی وان کنت ابن آدم صورة — فلی فیه معنیً شاهد بابوّتی (۲)

گفتا: بصورت ارچه ز اولاد آدمم — از روی مرتبت بهمه حال برترم .
چون بنگرم در آینه عکس جمال خویش — گردد همه جهان بحقیقت مصورم ؟
خورشید آسمان ظهورم عجب مدار — ذرّات کائنات اگر گشت مظهرم .
ارواح قدس چیست ؟ نمودار معنیم — اشباح انس چیست ؟ نگهدار پیکرم
بحر محیط، رشحه‌ای از فیض فائضم ، — نور بسیط ، لمعه‌ای از نور ازهرم .
از عرش تا بفرش همه ذره‌ای بود — در نور آفتاب ضمیر منورم !
روشن شود، ز روشنی ذات من، جهان — گر پردهٔ صفات خود از هم فرو درم ،
آبی که زنده گشت از او خضر جاودان — آن آب چیست؟ قطره‌ای از حوض کوثرم!
و آندم کز و **مسیح** همی مرده زنده کرد — یك نفحه بود از نفس روح پرورم!
فی الجمله مظهر همه اسماست ذات من — بل اسم اعظم بحقیقت چو بنگرم .

صلوة‌الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم .

اما بعد ــ کلمه‌ای چند در بیان مراتب عشق بر سنن **سوانح** (۳) بزبان وقت املا کرده میآید، تا آینهٔ معشوق نمای هر عاشق آید :

با آنکه رتبت عشق برتر از آن است که بقوت فهم و بیان پیرامن سراپردهٔ جلالت او توان گشت ، یا بدیدهٔ کشف وعیان بجمال حقیقت او نظر توان کرد ،

---

۱) در متن انگلیسی، قسمت منثور بترجمهٔ فقط وقسمت منظوم هم اصل وهم ترجمه آمده است ؛ ولی ما در اینجا هردو قسمت را بتمامه از اصل نقل کردیم .

۲) چنانکه جامی درشرح لمعات گفته است، این بیت از قصیدهٔ تائیه ابن الفارض است.

۳) بقول جامی ــ یعنی مطابق **سوانح** که «رساله‌ایست فارسی که شیخ احمد غزالی قدس‌الله سره در بیان عشق ومعشوق وعاشق تصنیف کرده است » .

تعالی العشق عن همم الرجال — وعن وصف التفرق والوصال
متی ما جلّ شیء عن خیال — یجلّ عن الاحاطة والمثال

به تتق عزت محتجب‌است وبکمال استغنا متفرد. حجب ذات اوصفات اوست ، و صفاتش مندرج در ذات ؛ و عاشق جمال او جلال اوست ، وجمالش مندمج درجلال . علی‌الدوام خود باخود عشق بازد وباغیرخود نپردازد ، وهرلحظه از روی معشوقی پرده براندازد ، وهرنفسی‌ازراه عاشقی‌پرده‌ای‌آغازد .

عشق در پرده می‌نوازد ساز — عاشقی کو که بشنود آواز ؟
هر نفس نغمه‌ای دگر سازد — هر زمان زخمه‌ای کندآغاز !
همه عالم صدای نغمهٔ اوست — که‌شنید این‌چنین صدای دراز ؟
راز او از جهان برون افتاد — خود صدا کی نگاه دارد راز ؟
سرّ او از زبان هر ذرّه — خود تو بشنو که من نیم غماز !

هرزمان بهرزبان رازخود باسمع خود گوید ، وهردم بهر گوش‌سخن خود شنود. هرلحظه بهردیده حسن خود را برنظر خود جلوه دهد ، هرلمحه بهرروی وجود خودرا برشهود خود عرضه میکند . وصف او ازمن بشنو :

یحدثنی فی صامت ثم ناطق — و غمز عیون ثم کسرالحواجب .

دانی چه حدیث میکند درگوشم ؟ میگوید :

عشقم، که در دو کون مکانم پدید نیست
عنقای مغربم، که نشانم پدید نیست !
ز ابرو وغمزه هردو جهان صید کرده ام
منگر بدانکه تیرو کمانم پدید نیست !
چون آفتاب در رخ هر ذرّه ظاهرم
از غایت ظهور عیانم پدید نیست .
گویم بهر زبان و بهر گوش بشنوم
وین‌طرفه تر که گوش وزبانم‌پدیدنیست.
چون هرچه هست درهمه‌عالم ، همه منم
مانند در دو عالم از آنم پدید نیست .

مقدمه

«بدانکه دراثنای‌هرلمعه‌ازین‌لمعات‌ایمائی کرده‌میآید،بحقیقتی‌منزه‌ازتعین، خواه حبّش نام نهٔ خواه عشق ، اذلا مشاحة فی‌الالفاظ ؛ واشارتی نموده میآیدبکیفیت سیر او در اطوار و ادوار ، وسفر او در مراتب استیداع واستقرار . ظهور او بصورت معانی وحقائق ، وبروز اوبکسوت معشوق وعاشق ، وباز انطواء عاشق درمعشوق عیناً ، وانزواء معشوق در عاشق حکماً ، واندراج هردو در سطوت وحدت او جمعاً، وهنا لك اجتمع الفرق وارتتق‌الفتق واستترالنور فی‌النور ، وبطن‌الظهور فی‌الظهور ونودی‌من‌وراء سرادقات العزة « الا کل شیءٍ ما خلاالله باطل » وغابت‌العین لارسم ولا اثر ، وبرزوا لله‌الواحد القهار » .

لمعهٔ اول - « در بیان مبدائیت عشق مر معشوق وعاشق‌را ، و کیفیت انتشاء ایشان از وی ، و این در تعین اول است ، ودر بیان آنکه هریك در چه چیز محتاج است بآن دیگر » .

اشتقاق عاشق ومعشوق ازعشق است ، وعشق در مقر عز از تعین منزه است ،ودر حریم عین خود از بطون و ظهور مقدس ، بلی بهر اظهار کمال از آن روی که عین‌ذات خوداست ، خودرا درآینهٔ عاشقی ومعشوقی برخود عرضه کرد ، حسن‌خودرا برنظر خود جلوه داد، از روی ناظری‌ومنظوری نام عاشقی ومعشوقی پیدا شد ، ولغت طالبی‌ومطلوبی ظاهر گشت ، ظاهر را بباطن نمود ، آوازهٔ عاشقی برآمد. باطن را بظاهر بیاراست ، نام معشوقی آشکارا شد .

یك عین متفق که جزاوذره‌ای‌نبود — چون گشت‌ظاهر،این‌همه‌اغیارآمده
ای ظاهر توعاشق ومعشوق باطنت — مطلوب را که دید، طلبکار آمده

عشق از روی معشوقی آینهٔ عاشق آمده تا در وی مطالعهٔ ذات خود کند ، واز روی عاشقی آینهٔ معشوقی ، تا در اواسماء وصفات خود بیند. هرچند در دیدهٔ شهود یك مشهود بیش نیاید ، اما چون یك روی بدو آینه نماید هرآینه روی دیگر پیدا آید .

وما الوجه الا واحد غـیر انه — اذا انت عددّت المرایا تعدّدا
غیری‌چگونه‌روی‌نمایدچوهرچه‌هست — عین‌دگریکی‌است پدیدارآمده(۱) ».

شیخ‌ابوحامد اوحدالدین کرمانی مانندعراقی

شیخ اوحدالدین کرمانی یکی از پیروان بلکه بنا بر آنچه صاحب **مجمع‌الفصحاء**(۲) گفته: یکی ازاصحاب خاص‌یااز شاگردان مقرّب **شیخ کبیر محیی الدین بن عربی** است ، وهم بقول او وی‌را باصوفی‌شوریده حال **شمس تبریزی** (مرشد **جلال‌الدین رومی** در اوان گفتن‌غزلیات) اتفاق ملاقات افتاده‌است، وچنانکه بعضی‌ازمحققان گفته اند: اوبا **اوحدی مراغی** وبا **شیخ عراقی** ، که درآشفتگی ظاهروعشق سوزان نسبت به جمال مطلق‌شاهد وجودهردو تاحدی شبیه بوده‌اند،آشنائی داشته است . گویند : **شیخ شهاب‌الدین** که بدلائل تاریخی نمی‌تواند

۱) نقل از اشعةاللمعات- چاپ سنگی تهران ۱۳۰۳ه.
۲) رجوع‌شود به‌مجمع‌الفصحاء چاپ تهران جلد اول ص۹٤ ونفحات‌الانس‌جامی.

شیخ سهروردی معروف باشد، اورا مقبول نداشته ومبتدع و کافر خوانده واز حضور وی درمحضر خود اجتناب ورزیده . چون این خبر بسمع **شیخ اوحدالدین** رسیده‌است، این بیت عربی را خوانده است (۱) :

ما سائنی ذکراك لی بمسبة
بل سرنی انی خطرت ببالکا (۲)

جامی در **نفحات الانس** از زبان اوعذرخواسته وچنین گفته است: «میتواند بود که مراد **شیخ شهاب‌الدین** قدّس سرّه بابتداع وی آن بوده باشد که میگویند وی در شهود حقیقت توسل بمظاهر صوری میکرده و جمال مطلق‌را در صورمقیدات مشاهده می‌نموده».

آنگاه صحبت اورا با **شمس تبریزی** چنین نقل می کند: « **شمس تبریزی** قدّس سرّه ازوی پرسید که: درچه کاری ؟ گفت: ماه را در طشت آب می‌بینم. شیخ شمس‌الدین گفت که : اگر برقفا دمل نداری، چرا برآسمان نمی‌بینی؟ »

نیز هم او نقل می کند: «چون پیش **مولانا جلال‌الدین رومی** گفتند که: وی شاهد باز بود اما پاکباز بود . خدمت مولوی فرمودند که کاش کردی و گذشتی! واین رباعی اوحدالدین هم براین معنی دلالت میکند :

زان مینگرم بچشم سر در صورت
زیرا که زمعنی است اثردر صورت
این عالم صورت است ومادر صوریم
معنی نتوان دید مگر در صورت »

---

۱) رجوع شود بنفحات‌الانس شرح حال شیخ اوحدالدین کرمانی ـ ثلد(۵۳٤)

۲) برآون گوید:این بیت‌را بدیع‌الزمان همدانی (رسائل طبع بیروت ، ۱۸۹۵ ص۹٦) منسوب بشاعری دومینه **Dumayna** نام میداند که درخطاب بزنی گفته‌است، واصل آن چنین است :

لئن سائنی ان نلتنی بمسائة
لقد سرنی انی خطرت ببالك

مترجم گوید : مقصود از شاعر فوق : ابن‌الدمینة عبدالله‌بن‌عبدالله‌العامری‌الخثعمی است که از شعراء بدوی اول عصرعباسی‌میباشد ودر حدود ۱٤۰ هـ وفات یافته واشعار رقیق ولطیف در غزل ونسیب وفخر گفته است ودیوان اودرمصر بسال۱۳۳۷ بطبع‌رسیده.

در نسخهٔ نفحات‌الانس ملکی بنده مترجم که بخط مولانا جامی اضافات وتصحیحات دارد، درحاشیه بخط جامی‌کلمهٔ«مسبة» بانسخه بدل«مسائة» مرقوم است.

غیر از رباعیاتی [۱] چند که **جامی** از او در **نفحات الانس** روایت میکندو **رضاقلی خان** در**مجمع الفصحاء** ودیگر تذکره نویسان‌هم‌ازاونقل کرده‌اند، **اوحد الدین** اثر بسیاری ازخودباقی نگذاشته، واز اوجزمثنوی موسوم به **مصباح الارواح** چیزی بدست نیست. در**مجمع الفصحاء** قطعات طولانی از آن مثنوی نقل فرموده است.

این هشت بیت که ذیلاً ثبت میشود، منقول از **نفحات الانس** است:

تا جنبش دست هست مادام	سایه متحرك است ناكام
چون سایه ز دست یافت مایه	پس نیست خود اندر اصل سایه
چیزی که وجو او بخود نیست	هستیش نهادن از خرد نیست
هست است ولیك هست مطلق	نزدیك حكیم نیست جز حق
هستی که بحق قوام دارد	او نیست ولیك نام دارد
بر نقش خود است فتنه نقاش	كس نیست دراین میانه، خوش‌باش
خود گفت حقیقت وخود اشنید	وان روی که خود نمود، خود دید
پس باد یقین که نیست والله	موجود حقیقئی سوی الله.

اکنون باید از شاگرد **اوحد الدین** [۲] یعنی

اوحدی مراغی

اوحدی مراغی نام بریم. اورا اصفهانی نیز گویند، زیرا هرچند وی در **مراغه** متولد شده ولی قسمت عمدهٔ زندگانی خود را در **اصفهان** بسر آورده ودرآنجا نیز وفات یافته است [۳]. ظاهراً

---

۱) رباعی = **Quatrain**

۲) اینکه براون اوحدالدین مراغی‌را شاگرد اوحدالدین کرمانی‌دانسته ظاهراً درست نیست. زیرا تاریخ وفات اوحدالدین کرمانی سال ۶۳۵ھ است، چگونه میتواند اوحدالدین مراغی (متوفی به ۷۳۸ھ) با صد سال فاصله شاگرد او بشود؟!

۳) رجوع شود به‌تذکرة‌الشعراء‌دولتشاه سمرقندی‌ص۲۱۵ و۲۱۰، مجمع‌الفصحاء، چاپ‌تهران‌جلددوم ص۹٤، هفت‌اقلیم‌درذیل اصفهان وغیره. درنفحات‌الانس‌نام این‌دوشهر را ظاهراً برعکس واقع ثبت کرده است، مولانا جامی‌در حاشیهٔ نسخهٔ خطی ملکی‌حقیر بخط خودمینویسد: «قبروی در مراغه نزدیك تبریز است وتاریخ وفات وی‌را آنجا در ثمان وثلاثین وسبعمایه نوشته اند» (رجوع شود بنفحات شمارهٔ ٥٤٢).

تذکره نویسان را ازحالات او اطلاع بسیار نبوده است .آنچه معروف‌است این است که وی در سال ۷۳۸هـ./۱۳۳۷م. وفات یافته . اثرمنظوم مهمی که از او باقیمانده همانا مثنویئی است بتقلید **حدیقهٔ سنائی** که بنام **جام‌جم** یا **جام جهان نما** مشهور است ، در تذکره‌ها قطعاتی از آن ثبت کرده‌اند ومن خود نسخه‌ای ازآن در تصرف دارم[۱].

دولتشاه وبعد از او **صاحب هفت اقلیم** گفته‌اند که: این مثنوی بقدری در زمان خود وسعت انتشار یافت که در ماه نخستین از تألیف آن چهارصد نسخه ازآن تحریر واستنساخ کردند وبه بهای گزاف بفروختند، ولیکن اضافه میکند که در زمان دولتشاه (۸۹۲هـ.)آن‌را کمترمیخوانند.[۲]

ظاهراً این یگانه مثنویئی باشد که **اوحدی** تألیف فرموده[۳].وی‌را نیزدیوانی‌است که**رضاقلی خان** صاحب **مجمع الفصحاء** آن‌رابالغ‌برشش هزار بیت میداند ومشتمل است بر قصائد ورباعیات که تذکره نویسان از آنجمله بعضی را انتخاب کرده ودر کتب خود ثبت کرده اند .

۱) مورخ بتاریخ ۹۱۶هـ. مشتمل بر ۴۵۰۰ بیت .

۲) تذکرةالشعراء دولتشاه ، طبع لیدن ، ص۲۱۳.

۳)مثنوی جام‌جم اوحدی‌درسال۱۳۰۷هـ. ش/۱۳۴۷هـ.ق. در تهران بسعی‌واهتمام مرحوم **وحید دستگردی** پس از مقابله باشش نسخهٔ قدیم وجدید . بعنوان ضمیمهٔ سال‌هشتم **ارمغان** بطبع رسیده است وشروع میشود باین ابیات :

قل هوالله لامره قد قال — من له الحمد دائماً منوال

احد غیر واجب باحد — صمد لم یلد ولم یولد

آنکه‌هست اسم اعظمش‌مطلق — حی و قیوم نزد زمرهٔ حق

و خاتمه می‌پذیرد باین ابیات :

گر دراوسهو یا خطائی‌هست — تو ببخشای چون عطائی هست

ناظران را از او حیاتی بخش — اوحدی نیز را نجاتی بخش

دل اورا بذکر عادت کن — کار او ختم بر سعادت کن.

و این مثنوی مصدر بنام سلطان ابوسعید بهادر ایلخانی و وزیر او خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله است .

این قطعه ازقصیده‌ای است بنقل‌از **هفت‌اقلیم** که از او دراینجا ثبت میشود تانمونه‌ای ازاسلوب کلام وی‌دردست باشد :

چند زین ریش و جبه و دستار — دست‌آن‌دوست گیرودست‌بدار(۱)
درد دل کن بجنبش و حرکت — قوت جان ساز در سکون وقرار
رنگ‌وبوی خود ازمیان برگیر — تا ترا تنگ درکشد بکنار
تا نگردی شکسته، کی بینی — بدرستی جمال آن رخسار؟
آنچه گوید، اگر توانی کرد — هر چه گوئی تو، آن کند ناچار
خویشتاوبس ، زدیگران بگذر — چون مجرد شوی زخویش وتبار
چون‌زخوددرسته‌ای،زخودبرپرس — که خدا کیست؟ ای خداآزار !
از تو این ما ومن که میگوید؟ — باتو این نیک‌وبد که داد قرار ؟
گر کس دیگراست، بازش جو — ور توئی، چیست زحمت اغیار ؟
هست فرقی میان دیدن و وصل — نیست زرقی مرا در این گفتار
وصل و دیدار گر یکی بودی — دیده خونین شدی ز دیدن خار
ساغری داده است، ریز وبنوش — دیگری میدهم، بگیر و بدار
جز یکی نیست صورت خواجه — کثرت از آینه است و آینه‌دار
سکهٔشاه ونقش سکه یکی است — عدد از درهم است و از دینار
از یکی آب نقش میبندد — بر سر گلبن، ارگل‌است ار خار
از یکی آفتاب گیرد رنگ — خواه نارنج گیر و خواهی نار
نقطه ای را هزار دایره است — گر قدم پیشتر نهد پرگار
همه عالم نشان صورت اوست — باز جوئید یا اولوا الابصار
همه تسبیح او همی گویند — ریگ‌دردشت و سنگ بر کهسار

قطعهٔ‌ذیل‌را که دارای لطف خاصی‌است، بتقلید **سعدی** سروده است :

ای‌رنج نا کشیده که میراث‌میخوری — بنگر که کیستی تو ومال که‌میبری!

۱) این بیت‌را مرحوم براون ظاهراً بغلط نقل و ترجمه نموده‌است، یعنی مصرع دوم را چنین خوانده : « دوست آن دوست گیرو دست بدار » و چنین ترجمه کرده‌است:

That friend adopt as friend : all else foresake .

بنظر میرسد که‌کلمهٔ «دوست» غلط وصحیح‌آن «دست» باشد .

اوجمع کردچون بنمی‌خورد، ازاو بماند
دریاب کز تو باز بماند، چوبگذری
زرغول‌مرد باشد و زن غل گردنش
در غل و غول باشی، تابازن و زری!
فرزندبنده است، خدارا غمش مخور
تو آن‌نه‌ای که‌بەزخدابنده‌پروری(۱)
گردهوا مگرد، که گردد و بال تو
گرخودببال جعفر طیار (۲) میپری
دریای‌فتنه این‌هوس و آرزوی تست
در موج او مرو، چوندانی شناوری
این شستشوی جبه و دستار تابکی؟
دست‌ازجهان‌بشوی، که‌این‌است گازری
هرگز نباشدت بید دیگران نظر
درفعل‌خویشتن تو اگر نیك بنگری
گفتار **اوحدی** نبود بی حقیقتی
قولش قبول کن، که باقبال ره بری

غزل‌ذیل ازلطایف‌کلمات اوست :

بسکه بعد از تو خزانی و بهاری باشد
شام و صبح آید و لیلی و نهاری باشد
دل نگهدار که بر شاهد دنیا ندهی
کاین نه‌یاری است که اورا غم‌یاری باشد
توکه امروز چوکژدم همه را نیش زنی
مونس‌گور تو نیك است که ماری باشد
یك دل سوخته بنواز، که کاریست عظیم
ور نه آزار دل خلق، چه‌کاری باشد ؟
خاکساران جهانرا بحقارت منگر
توچه دانی که دراین گرد سوادی‌باشد؟!

وبا این‌قطعهٔ لطیف سخن را دربارهٔ **اوحدی** بپایان میرسانیم :

زنهار خوارگان را، زنهار خوار دار
پیوند عهدشان همه نا استواردار .
فخری که از وسیلت دونی رسد بتو
گرنام‌وننگ‌داری، ازآن‌فخرعاردار.
چون جام دولتت بکف‌دست برنهند
درکاسهٔ نخست نظر بر خمار دار .
بدمهربختئی است سرآسیمه نفس‌تو
اوراکه باتو گفت چنین‌بی‌مهاردار؟!

محمود شبستری قریهٔ **شبستر** نزدیك **تبریز** در **آذربایجان** مولدعارف معروفی است که دراواسط قرن هفتم هجری تولد یافته

---

۱) این‌بیت دردیوان **سعدی** نیز آمده است و بیتی دیگر در توالی آن چنین آمده ـ :

گرمقبل است،گنج سعادت برای اوست
ور مدبر است، رنج‌زیادت چه میبری ؟

۲) **جعفر طیار** ـ جعفربن ابیطالب پسرعم نبی(ص) که درغزوهٔ موته‌شهید گشت بسال ۸هـ. /٦۲۹ م . وپیغمبر(ص) در بارهٔ اوفرمود: « مربی جعفر البارحة فی نفر من الملائکة له‌جناحان مخضب‌القوادم من‌الدم . » وازاین‌رو اوراشهود طیار یا ذو اجنحة گفته‌اند. (ابن‌اثیرجلددوم ص۱۸۱).

وموسوم است به **سعدالدین محمودشبستری** که باختصار اورا «شیخ‌شبستر» می گویند، از تاریخ زندگی او اطلاع زیادی بدست نیست، وظاهراً سراسرعمر را بر خلاف زمانهٔ آشفته و عصر پرآشوب خویش بآرامش و سکون بدون حادثهٔ مهمی در **تبریز** یانزدیکی آن‌شهر بسر برده‌است ، وهم درآنجادرحدود سال ۷۲۰ هـ./ ۱۳۲۰ م . وفات‌یافته .

ازوی تألیفات حجیم وجسیم باقی‌نمانده ، لیکن **مثنوی گلشن راز** او که تقریباًهزار بیت میشود، یکی از بهترین وجامعترین رسالاتی‌ایست که در اصول و مبادی تصوف برشتهٔ تحریر درآمده وتا امروز نزد خاص و عام شهرتی‌بسزادارد .آقای **وین‌فیلد** Mr . E . Whinfield ازآن ترجمهٔ‌خوبی بانگلیسی کرده که بضمیمهٔ مقدمه وحواشی در لندن بسال ۱۸۸۰ م . بطبع رسیده ، ودر مقدمهٔ آن ترجمه نکاتی که راجع بمؤلف وآثار او بدست آمده جمع آوری کرده است .

این‌رسالهٔ شریفه توجه سیاحان اروپائی را هم اززمان قدیم ، درحدود ۱۷۰۰ م،جلب‌میکرده ونسخ‌متعدداز آن‌درمائهٔ بعدبه کتابخانه‌های **اروپا** رسیده است . **دکترتولوك** Dr. Tholuck در تألیف خود موسوم به Sufismus بسال ۱۸۲۰م،ازآن‌مثنوی‌استفاده کرده‌است؛وبعدهایك‌قسمت‌ازآن‌رابه آلمانی در کتاب ،Blüthensammlung aus der Morgenlandischen Mystik بسال ۱۸۲۵م. نقل‌فرموده‌است ، وبعدازآن‌درسال۱۸۳۵. **هامرپورگشتال** Hammer Purgstall اطریشی تمام‌آنرا بشعرآلمانی درآورده .

این مثنوی چنانکه مؤلف خود اشاره میکند ، در شوال سال ۷۱۰ هجری (فوریهٔ ۱۳۱۱ . م) بنظم آمده ، و آن در پاسخ پانزده سؤال است

راجع باصول تصوف که شخصی از **خراسان** موسوم به **امیر حسینی** (۱)
ازاو پرسش کرده است .

۱) **امیر حسینی رکن الدین عالم بن ابی الحسین الهروی :**
مشتهر **به سادات** ازاجلهٔ عرفاء خراسان، درآخر قرن هفتم واوائل قرن هشتم هجری میزیسته است. وی درقریهٔ «گریوه» یکی ازدهات غورهرات بسال ۶۷۱ ﻫ . (۲) متولد گردید ودرطریقت شاگرد **شیخ رکن الدین مولتانی** خلیفهٔ **بهاءالدین زکریا** میباشد . چون از مولتان بخراسان بازگشت، در هرات توطن جست وبسال ۷۱۸ ﻫ. در همانشهروفات یافت، ودر گورستان قصبهٔ «مصرخ» درچندمیلی شمال هرات مدفون گردید.

مصرخ شهرکی آباد و وطن شیعیان آن ناحیه بوده است وضریح سیدابوالقاسم محمد (دیباج) بن جعفر الصادق (ع) وهمچنین مرقد سید عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفرالطیار در آن گورستان دو گنبد دارد.

آقای فکری سلجوقی هروی که ازاجلهٔ دانشمندان وفضلاء معاصر افغانستان وازدوستان صاحب قدر نویسندهٔ سطوراست، برحسب استدعای این بنده تحقیقاتی ازمقبرهٔ میرحسینی فرموده ویادداشتهای مفیدی برای من نوشته اند. ــ ازآنجمله میگویند : «در جوار ضریح **سید عبدالله بن معاویه** قبر امیرحسینی سادات قرار دارد ، و روی سنگ کوچکی این قطعه راکتیبه کرده وبالای سرقبرعموداً نصب فرموده اند:

«ده وشش از مه شوال و هفصد وهجده
نمود واقعهٔ افتخار آل محمد
روان سید سادات عصر **میرحسینی**
شد از سراچهٔ دنیا بدار ملک مخلد.

درسال ۱۳۳۶ ﻫ. قبامرمرحوم **حبیب الله خان امیر افغانستان** مزارسید را ترمیم و گچ کاری کرده اند، لوحهٔ قدیمی قبراو باکمال تأسف ازمیان رفته وبجای آن لوحهٔ جدیدی مشتمل برقطعهٔ مغلوطی نصب شده ». این بنده مترجم در سال ۱۳۲۶ ﻫ . ش/ ۱۹۴۷ م. توفیق زیارت مزار کثیرالانوار آن سید بزرگوار رادر مصرخ حاصل کرد.

میرحسینی را تألیفات عدیده بنظم وبه نثر بجای مانده که ازآنجمله است: رسالهٔ **نزهة الارواح** منثور درقواعد سلوك ، ومثنوی «**زادالمسافرین**» منظوم درتصوف و اینهردو مشتمل است بر حکایات و نوادر و امثال بسیار ونیز مثنوی **کنزالرموز** و

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

این پانزده مسأله بطور اختصار بشرح ذیل میباشد :

سؤال اول ــ نخست ازفکر خویشم در تحیر چه چیزاست آنکه گویندش تفکر ؟

سؤال دوم ــ کدامین فکر مارا شرط راه است چرا که طاعت و گاهی گناه است ؟

سؤال سوم ــ که باشم من؟مرا ازمن خبر کن چه معنی دارد:«اندرخود سفر کن»؟

سؤال چهارم ــ مسافرچون بود،رهرو کدام است؟ کرا گویم که او مرد تمام است ؟

سؤال پنجم ــ که شد برسروحدت واقف آخر؟ شناسای چه آمد عارف آخر ؟

سؤال ششم ــ اگرمعروف وعارف ذات پاک است چه سودا درسراین مشت خاک است؟

سؤال هفتم ــ کدامین نقطه را نطق است«اناالحق» چه گوئی هرزه بود آن قول مطلق؟

سؤال هشتم ــ چرا مخلوق را گویند واصل سلوک وسیراو چون گشت حاصل؟

سؤال نهم ــ وصال ممکن و واجب بهم چیست؟ حدیث قرب وبعدو بیش و کم چیست؟

سؤال دهم ــ چه بحراست آنکه نطقش ساحل آمد؟ ز قعر او چه گوهر حاصل آمد ؟

سؤال یازدهم ــ چه جزواست آنکه اوازکل فزون است
طریق جستن آن جزو چون است ؟

سؤال دوازدهم ــ قدیم و محدث از هم چون جدا شد ؟
که این«عالم»شد،آن دیگر«خدا» شد؟

سؤال سیزدهم ــ چه خواهد مرد معنی زان عبارت
که دارد سوی چشم و لب اشارت ؟

سؤال چهاردهم ــ شراب و شمع و شاهد راچه معنی است؟
خراباتی شدن ، آخر چه دعوی است ؟

سؤال پانزدهم ــ بت و زنار و ترسائی در این کوی
همه کفراست ، اگرنه چیست بر گوی ؟

شیخ شبستری دراین مثنوی نه تنها جواب سؤالات فوق را داده است، بلکه آنرا بـه امثال و شواهد و بیانات دیگر آراسته . چنانکـه گفتیم

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

روح الارواح و **صراط المستقیم** و **سی نامه** و **طرب المجالس** همه از اوست. یک نسخه از مجموعهٔ کلیات او نظماً ونثراً اکنون در تصرف بنده مترجم میباشد .

خانم دکتر فروغ حکمت همشیرهٔ این بنده رسالهٔ پایان نامه (تز) دکترای خود را در دانشکدهٔ ادبیات طهران بسال ۱۳۲۷ هـ . ش : در شرح احوال وآثار این عارف بزرگ مخصوص ساخته درتحقیق مطالب ومطالعهٔ منابع وتجزیهٔ کلمات او سعی بسیار کرده ورنج فراوان برده ورسالهٔ جامعی برشتهٔ تألیف آورده است .

روی‌همرفته این مثنوی ازبهترین رساله‌های موجزی است درمبادی تصوف که در دست میباشد. خاصه اگر شرح ممتازی که **عبد الرزاق اللاهیجی** بر آن نگاشته نیز مورد مطالعه قرار گیرد (۱).

چون این مثنوی کراراً طبع‌شده وترجمهٔ آن نیز فراوان‌است، برای نمونه‌تنها بیك سؤال وجواب مختصر اکتفامیشود:

سؤال دهم

«چه بحر است آنکه نطقش ساحل آمد؟ ز قعر او چه گوهر حاصل آمد؟»

جواب دهم

«یکی دریاست هستی، نطق ساحل — صدف حرف و جواهر دانش دل
بهر موجی هزاران درّ شهوار — برون ریزد ز نقل و نص و اخبار
هزاران موج خیزد هردم از وی — نگردد قطره‌ای هرگز کم از وی
وجود علم ازآن دریای ژرف است — غلاف درّ او از صوت وحرف است
معانی چون کند اینجا تنزل — ضرورت باشد او را از تمثل

۱) مرحوم براون شرح **گلشن راز** رابعبدالرزاق لاهیجی نسبت‌میدهد، وحال آنکه‌این‌شرح منسوبست به‌**شیخ‌شمس الدین محمد بن یحیی اللاهیجی** الاصل الشیرازی‌المسکن که‌درذیحجهٔ‌سنهٔ۸۷۷هـ تألیف‌نموده‌وموسوم‌است‌به **مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز**. شیخ مذکور ازمشایخ سلسلهٔ **نوربخشیه** ومعاصر است‌با **سیدصدرالدین دشتکی** و **جلال‌الدین دوانی** و**عبدالرحمن جامی**، در **مجالس المؤمنین** مذکور است که شرح گلشن راز را نزد **جامی** به **هرات** فرستاد و جامی در صدر جواب کتاب این رباعی‌را نوشته بخدمت‌شیخ ارسال‌نمود:

ای فقر تو نوربخش ارباب نیاز — خرم ز بهار خاطرت گلشن راز
یك ره نظری بر من درویش انداز — شاید که برم ره بحقیقت ز مجاز.

قبر شیخ مذکور در خانقاه نوریه در **شیراز** (محلهٔ **لب آب**) در این تاریخ موجود است. ولی مولانا **عبدالرزاق لاهیجی** صاحب **گوهر مراد** از متأخرین حکماء شیعه و متوفی بسال ۱۰۵۱ هـ. میباشد و بین این دو لاهیجی فرق بسیار است.

تمثل (۱)

شنیدم من که اندر ماه نیسان	صدف بالا رود از قعر عمان

۱) افسانهٔ قطرهٔ باران نیسانی که دردهان صدف افتاده ومبدل بمروارید شاهوار میشود ، در ادبیات عرب وعجم بالسنهٔ فصحای نامدار وشعرای بزرگوار موضوع تشبیهات و تمثیلات گوناگون شده‌است؛ چنانکه شاعر عرب گوید :

« اری الاحسان عند الحر دیناً
و عند السفلة منقصةً و ذمّاً
کقطر الماء فی الاصداف درّ
و فی جوف الافاعی صار سمّاً

وقطعهٔ شیخ سعدی در بوستان که در ستایش فروتنی و فضیلت تواضع فرموده معـروف است :

یکی‌قطره باران ز ابری چکید	خجل‌شدچوپهنای دریابدید...الخ»

البته این‌افسانهٔ لطیف وپرمعنی باحقیقت منطبق نیست وحکایتی خرافی میباشد. علت‌طبیعی تکوین مروارید را امری دیگر یافته‌اندکه عبارت است از: افتادن دانهٔ رمل خردی در دهان حشرهٔ دریائی صدف، بشرحی که درعلم‌الحیاة (بیولوژی) بتفصیل‌آمده . این بنده مترجم همان علت طبیعی را درقطعهٔ ذیل منظوم ساخته وازآن اندرزی اخلاقی استخراج کرده‌ام، شاید که خواندمرا سودمند افتد :

ــ پند صدف ــ

« یکی پند نغز از صدف دارگوش	چو گوهر کن آویزهٔ گوش هوش ،
نگر تا گهر را که تابان کنـد؟	صدف چون بدریای عمان کند! :
یکی دانه رمل سیه ای شگفت !	قضا را درون صدف جا گرفت .
از آن بدگهر سنگ ناسازگار	تن نرم آن جانور شد فگار .
چو اندام نرمش ازآن خسته شد .	همان لحظه عقد گهر بسته شد .
گرفتش ببر با تن ریش ریش	تنیدش لعابی هم از جان خویش !
پدیدار شد ز آن مبارك لعاب	یکی درّ رخشنده چون آفتاب .
بلطفش صدف چون بجان پرورید	از آن دانهٔ گوهری شد پدید
شد آن بدگهر رمل زشت سیاه	درخشان دری زیب دیهیم شاه !
دل تیرهٔ دشمن تا بکار	شد از دوستی لؤلؤ شاهوار
کسی کز محبت کمر بست تنگ	تواند گهر ساخت از تیره سنگ
چو کرمی تواند بر آرد گهر ،	نگر کآدمی تا چه دارد هنر ؟! »

ز شیب قعر بحر آید بر افراز — بروی بحر بنشیند دهن باز
بخاری مرتفع گردد ز دریا — فرو بارد بامر حق تعالی
چکد اندر دهانش قطره ای چند — شود بسته زبان او بصد بند
رود تا قعر دریا با دل پر — شود آن قطرهٔ باران یکی در
بقعر اندر رود غواص دریا — از آن آرد برون لؤلؤی لالا
تن تو ساحل وهستی چو دریاست — بخارش فیض و باران علم اسماست
خرد غواص آن بحر عظیم است — که اورا صد جواهر در گلیم است
دل آمد علم را مانند یك ظرف — صدف برعلم دل صوت‌است باحرف
نفس گردد روان چون برق لامع — رسد زو حرفها باگوش سامع
صدف بشکن، برون کن در شهوار — بیفکن پوست ، مغز نغز بر دار
لغت با اشتقاق و نحو با صرف — همی گردد همه پیرامن حرف
هرآنکو جمله عمرخود دراین کرد — بهرزه صرف عمر نازنین کرد».

شیخ‌شبستری را نمیتوان مانند دیگر شعرای ایران دارای مقالات وآثار بسیار دانست ؛ زیرا تاآنجا که معلوم‌است **مثنوی گلشن‌راز** تنها اثر منظوم وی میباشد [۱]. تألیفات دیگر وی عبارتست از: **رسالهٔ حق الیقین** و **رسالهٔ شاهد**. رسالهٔ نخستین فراوان یافت میشود و در **تهران** با دیگر رسائل متصوفه بچاپ سنگی رسیده است [۲] ورسالهٔ دومی که بنظر نویسنده

---

۱) شیخ‌شبستری‌را نمیتوان جزوشعراء محسوب‌داشت ، بلکه‌شاعری دون‌مرتبهٔ اوست وخوداو بدین‌معنی اشاره کرده آنجاکه گفته است :

به‌نثرارچه کتب بسیارمی‌ساخت — بنظم‌مثنوی هرگز نپرداخت
همه‌دانند کاین کس درهمه عمر — نکرده هیچ قصد گفتن شعر

«عمر» رابا «شعر» قافیه کرده تا برهان صدق دعوای اوباشد !

۲) کتب ورسائلی که به **شیخ‌شبستری** منسوب است ، علاوه برسه مثنوی و رساله که **براون** ذکر کرده ، سه تألیف دیگر نیز میباشد :

اول ــ **سعادتنامه** که **ریو** در فهرست خود ذکر کرده بشمارهٔ ــ (**Add. 27261. XXIV.**) و مرحوم **تربیت** در **دانشمندان آذربایجان** نیزنام میبرد ، ونسخهٔ موجوده در موزهٔ بریتانیا هم چنین نسخهٔ متعلق بمرحوم تربیت هر دو ناقص و شامل قسمت اول آن مثنوی است .

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

نرسیده ، عنوان کامل آن این است : « **حق الیقین فی معرفة الله و العوالم** »
وآن مشتمل برهشت باب است (بازاءِ ابواب ثمانیهٔ بهشت) باین تفصیل :

باب اول - درظهورذاتی حق - وبیان مقام معرفت او.

باب دوم - درظهورصفاتی او وبیان مقام علم او.

باب سوم - درمظاهر ومراتب آن وبیان مبدأ.

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

دوم- مرحوم تربیت در کتاب «**دانشمندان آذربایجان**» ترجمهٔ **منهاج-العابدین غزالی** را باو نسبت میدهد، ولی بنظر نویسنده نرسیده است .

سوم - رسالهٔ «**مرآة المحققین**» درتصوف به نثر ، که درمجموعه‌ای موسوم به **عوارف المعارف** بضمیمهٔ **حق الیقین شبستری** وچند رساله وترجیع بند در **تهران** دودفعه بچاپ سنگی طبع شده است، یکی بسال ۱۳۱۸ هـ. درصحت انتساب این رساله بشیخ شبستری سندمحکمی بنظر نرسید، جزآنکه درصدرآن رساله چاپی نوشته است: «مرآت المحققین شیخ محمود» . **حاجی خلیفه** نیز از این رساله بذکر نامی اکتفا کرده است ومیگوید: رساله‌ای فارسی است درتصوف واز مصنف آن نامی نمیبرد (کشف - الظنون جلددوم ص ٤١٤) واین رساله شروع میشود باین عبارت: «حمدبیحد وثنای بیعد حضرت ذوالجلالی را . . . . . الخ».
وختم میشود باین عبارت: «اینجا معنی وحدت روی نماید والسلام علی من اتبع الهدی».
وآن رساله مشتمل است برهفت باب :

باب اول - دربیان نفس طبیعی ونباتی وحیوانی وانسانی.

باب دوم - درصورت موجودات.

باب سوم - دربیان واجب وممکن وممتنع.

باب چهارم - دربیان آنکه حکمت درآفرینش چیست.

باب پنجم - دربیان مبدأ ومعاد.

باب ششم - دربرابر کردن آفاق وانفس.

باب هفتم - درتطبیق آفاق وانفس .

ومجموع این رساله وجیزه به نثر روان وساده نوشته شده است .

باب‌چهارم - درو‌جوب وحدت واجب تعالی.

باب‌پنجم - درممکن‌الوجود و کثرت.

باب‌ششم - درتعین حرکت و تجدد تعینات.

باب‌هفتم - درحکمت‌تکلیف وجبروقدر وسلوك.

باب‌هشتم - دربیان معاد وبیان‌جبر وحقیقت فناوبقا.

ربیعی بوشنجی

ربیعی بوشنجی مداح **فخرالدین کرت** سلطان‌هرات، کمتراز‌دیگرشعرا شهرت‌دارد [۱]. لیکن یادداشتی‌مفصل درباره‌ٔوی در کتاب کمیاب و گران‌قیمت **مجمل فصیحی خوافی** درذیل وقایع سال ۷۰۲ هـ . / ۱۳۰۲ م . که سال مرگ اوست آمده . گویند : **ربیعی** بسیارباده‌نوش‌بوده وحال آنکه‌ممدوح‌او **فخرالدین کرت** بنوشیدن بنگ‌خاطر مشغول میداشته ، ودر این دو رباعی که باو منسوب است اشاره بهمین معنی کرده :

هرگه که من از سبزه طربناك شوم — شایستهٔ سبز خنگ افلاك شوم
باسبز خطان سبز (۲) خورم برسبزه — زان‌پیش که همچوسبزه‌درخاك‌شوم !

میخواره اگر غنی بود ، عور شود — وز عربده‌اش جهان پر از شور شود
در حقهٔ لعل از آن ز مرّد ریزم — تا دیدهٔ افعی غمم کور شود.

---

۱) شرح‌حال مفصلی از **صدرالدین‌خطیب** متخلص‌به **ربیعی‌فوشنجی** در **حبیب‌السیر** در ذیل احوال **ملك‌فخرالدین کرت** مسطور و علت حبس و هلاك آن شاعر بتفصیل در آن کتاب آمده است(حبیب السیر جلدسوم جزء دوم).

۲) مراداز «سبز» نبات شاهدانج است‌که آنرا بانگلیسی **Indian hemp** گویند، ولغت علمی‌آن **Cannabis Indica** میباشد، بمناسبت رنگ سبز آن‌در زبان شعراء به‌«سبز» اشعارشده است واز‌آن به‌«حبة خضراء» یا«زمرد» ویا«طوطی سبز» نیز تعبیر کرده‌اند .

باری چون **ربیعی** بزندان افتاد ، مثنوئی بنظم آورد ، موسوم به **کارنامه**،[۱] وبعضی اشعاردیگر گفت؛ بلکه بوسیلهٔ آن شفقت سلطان را بسوی خود منعطف سازد ، لکن حاصلی نبخشید . نزدیك بهفتاد بیت از آن مثنوی را **فصیحی** در **مجمل** نقل کرده است و این چند بیت‌را از آنجمله برای نمونه در اینجا میآوریم :

شاه جهان خسرو روی زمین — وارث **جمشید**، **ملك فخردین**
داشت یکی بندگران ساخته — ز آهن و فولاد بپرداخته
کرد مرا بسته بدان بند پای — سرمکش ازخواهش کیهان‌خدای
آن دگرانرا همه آزاد کرد — چرخ‌فلك بین که چه بیداد کرد
من شده پس بستهٔ بندگران — راست‌چو **کاوس** به**مازندران**
بار غمی بر دل و بر پای بند — با همه غم هم نفسم تا بچند
جان من از صحبتشان در غریو — بلعجبی چند نه مردم نه دیو
یك‌دل از ایشان بجهان شاد نه — چون دلشان آهن و پولاد نه
دیو یکی مسخره در گردشان — خرس یکی‌لت خوره شاگردشان
عادتشان بستن و آویختن — خصلتشان کشتن و خون ریختن
کار همه عمر برون کوب و زور — روی‌همه‌سال به**خیسار**و**غور** (۲)
کوه روانند نبرد آزمای — کوه روانند بصنع خدای
ده تن از این قوم نگهبان من — وای بر این حال پریشان من!

در قصیده‌ای دیگر که باز درمحبس ساخته است، شاعرمدعی است که

---

۱) کرت‌نامه نیز مثنوئی است که همین‌شاعر سروده بسبك شاهنامه (رجوع‌شود به کشف‌الظنون‌حاجی‌خلیفه ج۲ و روضات‌الجنات در تاریخ هرات) و از آن کتاب کمیاب نسخه‌ای درکابل در کتابخانهٔ دوست دانشمند**سرور گویا اعتمادی** موجود است .

۲) **خیسار** قلعه‌ایست درخراسان نزدیك **هرات** (یاقوت جلد دوم ص۵۰۷) و **غور** ناحیه‌ایست کوهستانی‌در **افغانستان** . واین‌دو ممکن‌است مانندقلعهٔ **کلات نادری** جایگاه حبس‌مقصرین‌بوده یاآنکه ده‌تن‌نگهبانان شاهی از اهل کوهستان‌های **غور** بوده‌اند.

سناً سی و یکسال دارد وازاین‌مدت هفده سال‌را درخدمت سلطان و چهارده سال‌رادرمجاورت بیت‌الحرام بسر آورده، وچنین گفته است:

«سی‌ویك رفت زعمرم غرض ازحرمتتان هفده درخدمت‌تو، چارده در بیت حرم»

ونیز منظومه‌ای‌دیگر که ظاهراً مثنوی بوده بهمان سیاق‌و روش ودر همان حال بقول صاحب **مجمل**، داشته است ؛ ولی جملهٔ عرائض وی ناشنیده ماند، وشاعر سیه روز رادر زندان هیچکس ندانست که‌چگونه مرده است .

همام‌تبریزی

همام‌الدین تبریزی [۱] یکی دیگر از شعراء این زمان است که شایستگی ذکری باجمال دارد . بموجب **مجمل‌التواریخ فصیحی** وی در سال ۷۱٤ هـ . / ۱۳۱٤ م . بسن ۱۱٦ سالگی وفات‌یافت . واورا با **شیخ سعدی** ملاقاتی روی‌داده وبااو ظرافتها و مزاحها داشته که **همام** درآن مغلوب شیخ‌شده است [۲]؛ از زندگانی او مطلب دیگری بدست نیامد ، جز آنکه وی نیز یکی از قصیده سرایان و

۱) درسال۱۳۳۳ هـ . ش / ۱۹٥٤ م. آقای **مؤیدثابتی** که از فضلای معاصر وازمفاخر شعراء عصرحاضر ایرانند،قسمتی ازدیوان همام‌الدین بن‌علاء تبریزی‌را ازروی نسخهٔ منحصر بفردی‌که بسال ۸۱٦ هـ . کتابت‌شده بطبع رسانیده‌اند . آن‌نسخه مستقیماً ازروی نسخهٔ قدیمتری منقول‌است که بلافاصله پس‌از فوت شاعربامر خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر تدوین شده و مقدمهٔ نفیسی بنام‌آن وزیردارد. عین نسخه در کتابخانهٔ ملی پاریس‌اکنون‌موجود و کتابخانهٔ ملی‌ایران از روی‌آن‌عکس‌برداشته وآقای ثابتی قسمتی ازآن را جمع‌آوری و در طهران‌چاپ ومقدمهٔ بلیغ ومفصلی‌که مشتمل برنوادر فوائد و تحقیقات دقیقه‌راجع باحوال شاعر وسخن اوست ، بدان مزید ساخته‌اند.

این مجموعه که ظاهراً کوچك است ، ولی معناً بزرگ و در ٦۲ صحیفه بسیاری از غزلیات وابیات همام‌الدین را متضمن است .

۲) رجوع‌شود به‌تذکرة‌الشعراء دولتشاه ، طبع‌لیدن ، ص۲۰۳ .

مداحان **صاحبدیوان** بوده‌است[1].

اشعار ذیل بنقل **هفت اقلیم** نمونه‌ای از کلمات اوست که در آن ظاهراً نفوذ کلام **شیخ سعدی**[2] مشهود میباشد:

«در آن نفس که بمیرم، در آرزوی تو باشم بدان امید دهم جان، که خاك کوی تو باشم
بوقت صبح قیامت که سر ز خاك بر آرم بآرزوی تو خیزم ، بجستجوی تو باشم
حدیث روضه نگویم ، گل بهشت نبویم بسوی حور نپویم، در آرزوی تو باشم» (۳).

غزل دیگر:

« وداع یار و دیارم چو بگذرد بخیال شود منازلم از آب دیده مالا مال
فراق را نفسی چون هزار سال بود به‌بین که‌چون گذرد روز و هفته و مه و سال؟»

غزل دیگر:

---

۱) رجوع‌شود بمقدمهٔ جلد اول تاریخ جهانگشای جوینی نگارش مرحوم **میرزا محمدخان قزوینی**.

۲) شیخ‌سعدی راغزلی معروف است بدین‌مطلع:

تو خود بصحبت امثال ما نپردازی نظر بحال پریشان ما نیندازی »

همام همین غزل‌را جواب گفته وازاینکه شهرت وآوازهٔ شیخ‌را نداشته، از بخت خود گله کرده است واین ابیات ازآن غزل است:

« بیك کرشمه توانی که کار ماسازی دمی بچارهٔ بیچارگان نپردازی
در آرزوی خیالت غلام خوابم من . خنك کسی که‌تواش همنشین و همرازی
عیار مهر تو یك ذره کم نگردانم . اگر ببوتهٔ عشقم چو سیم بگدازی
مکن تفرج سروسهی، همان‌خوشتر که‌عشق باقدوبالای خویشتن بازی .
همام راسخنی دلفریب و شیرین است. ولی‌چه‌سود که‌بیچاره‌نیست‌شیرازی!»

۳) این غزل در بعضی نسخ دیوانهای خطی و کهنهٔ **شیخ‌سعدی** که تاریخ کتابت آن اوائل قرن هشتم‌است، بشیخ نسبت داده شده ، و مقطع آن این بیت است که شامل تخلص وی‌میباشد:

« هزار بادیه سهل‌است باوجود تو رفتن وگرخلاف کنم، سعدیا بسوی‌تو باشم».

« قیامت دیدم آن روز جدائی — چه بودی گر نبودی آشنائی
غنیمت دان حضور دوستان را — که دوران مینماید بیوفائی ! »

غزل دیگر :

« شد دوش بر یار حکایت آغاز — از هر بن موئیم بر آمد آواز
شب رفت و حدیث ماپپایان نرسید — شب راچه گنه؛ قصهٔ ما بود دراز ! »

اگرمجال اجازت میداد، هرآینه عدهٔ دیگری از شعراء این عصر نیز سزاوار ذکر دراین کتاب‌می‌بودند ؛ مانند :

دیگرشعراء این‌زمان

افضل کاشی ، اثیری اومانی ، سیف‌الدین‌اسفرنگی، رفیع‌الدین‌ابهری ، فریداحول‌ونزاری قهستانی . لیکن‌غالباً دیوان آنها کمتر بدست من‌افتاده ، وجزبعضی قطعات منتخبه که تذکره نویسان از ایشان نقل کرده‌اند ، از آثار آنان بتفصیل آگاهی نیافته‌ام ، پس اولی آن است که اکنون از ذکر ایشان صرفنظر شود .

نزاری‌قهستانی

باانیهمه‌دربارهٔشاعراخیریعنی ـ **نزاری** ـ چندکلمه‌ای‌باید گفته‌شود، زیرا که‌نسخهٔ خطی‌دیوان اورا درموزهٔبریتانیا بعدازطبع‌متمم‌فهرست‌بدست‌آوردند(Or . 7909) ،وازآن‌نسخه‌سوادی برای من‌درپائیزسال۱۹۱۳ م. بقلم‌کاتبی هندی موسوم به‌**مولوی اسماعیل‌علی** کتابت شده است. من ازآنرو مشتاق این‌نسخه بودم که احتمال‌قوی‌میدادم که‌چون **نزاری** منسوب بطایفهٔ **اسماعیلیه**[1] میباشد، شاید دراشعار اوادله واشاراتی برمذهب وی‌بدست آید. ونیز امیدداشتم که‌درکلمات‌اوقریحهٔ بزرگی مانند شاعر بزرگ اسماعیلی یعنی **ناصرخسرو علوی** مشاهده کنم .

اینکه **نزاری** منتسب به **طایفهٔ‌اسماعیلیه** است ، نه فقط ازتخلص

۱) اسماعیلیه = ملاحده ، Assassins

او وازمولد ومسقط الرأس وی معلوم میشود ، بلکه بسیاری ازصاحبان تذکره باین معنی اشاره کرده‌اند . پس از مرگ هشتمین خلیفهٔ فاطمیان **مصر** - **المستنصر بالله** (۱۰۳۵ـ ۱۰۹٤م). مابین دو پسراو **المستعلی بالله** و **نزار** کشمکشی درگرفت که در آن پسر دوم بهلاك رسید . لیکن **اسماعیلیان شرق ایران** (بانضمام شعبهٔ شامی آن طایفه) اورا امام بحق میدانستند . و بدون شك این شاعر تخلص خودرا ازنام وی گرفته است ، و احتمال دیگر که این نام مأخوذ ازکلمهٔ «نزار» بمعنی لاغر باشد، محل تردید است . بعلاوه **قهستان** یکی از مراکز مهمهٔ طایفهٔ **ملاحدهٔ** ایران میباشد [۱] مخصوصاً درشهر **قائن** و **بیرجند** که این شاعر بآن دو شهر دریکی ازاشعار خود اشاره کرده آنجا که میگوید :

« نشسته بر سر گنجینهٔ خویش   اگر در **بیرجندم** ور به **قائن**

نزاری بعد از این آزاد و فارغ   تونی و گنج فقر وگنج ایمن ».

نسخهٔ دیوان فوق مشتمل برغزلیاتی چندبود وآنها اگرچه تاحدی دارای روح است ، ولی غالباً از مقولهٔ خمریات [۲] است ، که کمتر اشاره بعقاید مذهبی یا وقایع عمومی زندگی وی مینماید ، وظاهراً اینگونه مطالب را باید در نوع مثنوی و قصیده جستجو کرد . ولی در نسخهٔ مورد بحث

---

۱) رجوع شود بکتاب « ممالك خلافت شرقیه » تألیف **ل. استرانج** . ص۳۵٤، بندهٔ مترجم در شهور سنهٔ ۱۳۱۵ هـ . ش که مقلدمنصب وزارت معارف بودم ، بدهات این طائفه در قهستان (حوالی بیرجند)رفتم وبرای ایشان که برحسب امرامام خود « آقاخان محلاتی » تقاضای دبستان داشتند، یك دو باب مدرسه تأسیس کردم . و با زعمای ایشان صحبت داشتم .

۲) خمریات = **Bachanalians** .

متأسفاً از سنخ قصیده و مثنوی چیزی دیده نشد. بقول **اسپرنگر**[۱] **نزاری** درسال ۷۲۰ هـ /۱۳۲۰ م. وفات یافته، و دو مثنوی از او باقی مانده یکی موسوم به: **دستور نامه** است و بقول او بسیار لطیف و جالب میباشد، ولی این مثنوی بنظر نویسنده نرسیده است. ـ و آثار نزاری شاید در آتیه مورد مطالعهٔ بیشتری قرار گیرد[۲].

در خاتمه این مقال باید کلمتی چند از **سلطان ولد** فرزند و جانشین روحانی مولانا **جلال الدین رومی** گفته شود[۳]. وی در **آسیای**

۱) **اسپرنگر** Sprenger ـ فهرست کتابخانهٔ پادشاه اودص ۵۲٤.

۲) **دیوان نزاری**: مشتمل است بر قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و ترکیب بند، نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانهٔ ملی ایران در ٦۱۸ صفحه محفوظ است و در پایان آن نوشته: «کتب صفی قلیخان بیگلربیگی» و بی‌تاریخ مانده وظاهراً در نیمهٔ اول قرن نهم کتابت یافته وازابتدای این نسخه مقداری بیفتاده، همچنین نسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ ملی ملك تهران در ۲۰۹ ورق بشمارهٔ ۵۳۰۵ مضبوط میباشد و چنین مینماید که مکتوب در قرن یازدهم هجری است و مقداری از نواقص آن را در زمان حاضر نویسانیده اند وهنوز ناتمام است.

این هردو نسخه هریك متجاوز از هشت هزار بیت میشود و نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ایران کاملتر وصحیح‌تر مینماید. ولی‌چنانکه در **آتشکدهٔ آذر** آمده دیوان نزاری ببیست هزاربیت بالغ میشده است.

رجوع‌شود به‌مجلددوم آتشکدهٔ آذر طبع‌تهران ۱۳۳۷ش باحاشیهٔ بسیارمفید و جامعی که آقای **حسن‌سادات ناصری** تحقیق‌فرموده وبر آن افزوده‌اند.

۳) رجوع شود بتألیفات استاد دانشمند آقای **بدیع‌الزمان‌فروزانفر** که در بارهٔ تاریخ حیات و خاندان و آثار مولانا جلال‌الدین رومی نگاشته واثری مخلد از خود بیادگار گذاشته‌اند. مخصوصاً «رساله درتحقیق احوال وزندگانی مولاناجلال‌الدین محمد» طبع‌تهران ـ بهمن‌ماه ۱۳۱۵.

سلطان ولد و کتاب رباب نامه

صغیر در شهر **لارندا** (**قرامان جدید**) درسال ۶۲۳ هـ . ۱۲۲۶ م . وقتی که پدرش نوزده سال داشته متولد شد . اسم اصلی او **بهاءالدین احمد** است ، تألیف معروف وی مثنویی است موسوم به **رباب نامه** ، و آن کتابی است فارسی که محتوی بر ۱۵۶ بیت ترکی نیز میباشد، وبعقیدهٔ **گیب** آن قدیمترین نمونه‌های شعر ترکی غربی است که در دست میباشد . این اشعار کهنه جلب توجه **وان همر** (۱)، **ویکرهوسر** (۲)، **برنهور** (۳) ، **فلیشر** (۴) ، **سلمان** (۵) ، **رادلوف** (۶) ، را نموده و **گیب** نیز در کتاب **تاریخ شعر عثمانی** از آن بحث بسیار کرده است(جلد اول ص ۱۴۹_۱۶۳) وهم آنجا گفته است(۷): « **سلطان ولد** نه تنها این افتخار را دارد که وی پیشقدم درهر کار نیك بوده ، این مباهات نیز حق اوست که بکاری مهم مبادرت جست که آن ایجاد شعر برای یك ملت است وهر کس حق دارد از چنین عملی سرفراز باشد . »(۷) و از اینقرار بطوریکه **گیب** ، که خود هواخواه بزرگ شعر ترکی است اقرار دارد، ایجاد شعر ترکی مرهون یکنفر ایرانیست ، ودر حقیقت شاخه‌ای ازشعر فارسی میباشد ، که درطول مدت پنج قرن ونیم یعنی از ۱۳۰۰ تا ۱۸۵۰ م. از آن سرچشمه سیراب میشده واز آن منبع فیض میگرفته است . بهرصورت تأسیس سلطنت عثمانی وظهور ادبیات ترکی هردو متعلق است بهمین عصر وبهمین زمانی که دراین فصل مورد بحث ماست، ازاین سبب است که غالباً ما درمواقع ضروری بآن هردو اشاره می کنیم .

۱) Von Hammer
۲) Wickerhauser
۳) Bernhauer
۴) Fleischer
۵) Salemann
۶) Radloff
۷) رجوع شود به تاریخ شعر ترکی تألیف گیب . Gibb. Vol . i R. 154

کتاب دوم

از تولد تا وفات امیر تیمور

۷۳۶ _ ۸۰۷ هـ.

۱۳۳۵ _ ۱۴۰۵م.

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. ______ Book No. ______

Vol. ______ Copy ______

Accession No. ______

743/[illegible]	21/1/64		
733/[illegible]	6/2/64		
735/[illegible]	12/4/64		

فصل چهارم

دورهٔ تیمور

تعریف این دوره

دورهٔ اقتدار مغولان ایران بمرگ **ابوسعید بهادر** در ۱۳ ربیع الثانی ۷۳۶ هـ. / ۳۰ نوامبر ۱۳۳۵ م. عملاً سپری شد ، و هشت‌ماه بعد از آن یعنی در ۲۵ شعبان همان سال مطابق ۸ آوریل ۱۳۳۶ م . **تیمور** معروف به **لنگ** که نزد اروپائیان بـه **تمرلن** Tamerlane معروف و مشتهراست، متولد گردید . مقدر بود که وی نیز مانند **چنگیزخان** تقریباً بهمان‌عظمت وقدرت نائل‌شود وهم‌برای مسلمانان **آسیای غربی و وسطی** عقوبتی مولم باشد .

انطباق تقریبی تاریخ وفات آخرین سلطان مغول با تولد این پادشاه عظیم که‌دورهٔ‌استیلای تاتارهارا در **ایران** ازنو بوجود آورد ، جلب‌نظر مؤلف **مطلع السعدین** را کرده ازاین‌رو همان سال را برای ابتداءِ تاریخ این‌دورهٔ هفتاد ساله که ما در صدد بحث آن هستیم مناسب دانسته است . این دوره با همهٔ هرج و مرج و اختلالی که در آغاز آن موجود بود و خونریزیهای بزرگی که در پایان‌آن اتفاق افتاد، ازحیث کم و کیف شعرا ونویسندگانی که درآن بظهور رسیدند، بسیار قابل توجه‌است .

نویسندگان برگزیده این دوره

اساتیدشعراءِ این‌عصر **سلمان‌ساوجی**، **خواجوی کرمانی** ، **عبیدزاکانی** ، **عمادکرمانی** ، **عصار تبریزی** و دو **جلال الدین** : یکی **عضد یزدی**

و دیگری **طبیب** ، **کمال خجندی** ، **مغربی** ، **بسحق اطعمه** ، **ابن‌یمین** ، میباشند و آخر همه بلکه استاد مسلم و بی‌نظیر آن عصر **حافظ شیرازی** است.

نویسندگان و نثرنویسان این دوره عبارتند از مورخین عصر **تیمور** مانند : **نظام‌شامی** و **شرف‌الدین علی‌یزدی** و **معین‌الدین یزدی** مورخ **خاندان مظفری** که بدست **تیمور** نابود شدند ، و بعضی علماءِ بزرگ دیگر که گرچه ایرانی نژاد بودند، ولی بعربی تحریرات فرموده اند . مانند :ــ **میرسید شریف جرجانی** ، **سعدالدین تفتازانی** و **عضدالدین ایجی** .

سه یورش تیمور بایران

حملۀ نخستین **تیمور** به **ایران** درسنۀ ٧٨٢ هـ / ١٣٨٠ م . اتفاق افتاد که در آخر آن سال **خراسان** و **سیستان** و **مازندران** را فتح کرد ، و هجوم دوم در سال های ٥ ـ ١٣٨٤م . واقع شد که درآن بازبه **مازندران** تاخته واعمال جنگجویانۀ او تا **آذربایجان** و **عراق عجم** و **گرجستان** توسعه یافت و به فتح **شیراز** وقتل عام ٧٠ هزارتن در **اصفهان** خاتمه پذیرفت . وتاخت وتاز سوم او در سال ٧٩٥ هـ /. ١٣٩٢ . آغاز گردید که وی بازبه **فارس** حمله برده **مظفریان** رابکلی منقرض ساخت ، درحالی که **سربداران سبزوار** را درسال ٧٨٣هـ /. ١٣٨١ م . نابود کرد و **ملوك کرت هرات** را درسال ٧٩٢ هـ . [١٣٨٩م ازمیان برداشته بود .

دودمانهای سلاطینی که بدست تیمور منقرض شدند

کشور **ایران** دراثنای چهل و پنج سال یعنی از تاریخ تولد **تیمور** ووفات **ابوسعید** مغولی ببعد در امور داخلی خود مستقل بود ، وبین چهار یا پنج سلالۀ کوچك ملی تقسیم میشد که آنهاعبارت بودند از :

۱ ـ **آل مظفر** ـ پادشاهان **فارس ـ عراق عجم ـ کرمان** که از همه مهمتر بودند .

۲ـ **آل جلایر** یا **ایلخانیان** ـ که در **بغداد** و **آذربایجان** حکومت میکردند .

۳ ـ **سربداران** در **سبزوار** .

٤ ـ **ملوك کرت** ـ که در **هرات** و شمال شرقی **ایران** استقلال داشتند .

تاریخ این سلاله‌های کوچك خیلی درهم وپیچیده است و شاید بزحمت بحث ومطالعهٔ دقیق نیرزد، درعین حال وسعت خاك هر کدام نامعین، وسرحدات آنها (اگر میتوانست سرحدی باشد) دائماً در معرض تغییر بود ، و غالباً بلکه دائماً آتش جنگ داخلی مابین افراد همان سلاله مشتعل بود، وبرادران وبنی اعمام برقابت ونزاع بایکدیگر برخاسته میراث سلطنت در میان آنها تقسیم می گردید .

ادبیات ایران در ایام اختلال سیاسی

نکتهٔ قابل توجه آن است که همواره در ادوار هرج و مرج و تقسیم قوای سیاسی در مملکت **ایران** ادبیات فارسی بیشتر از سایر اوقات رواج و رونق می گرفته . چنانکه مثلاً جمعی از شعراء در این مدت ٤٥ ساله که مورد بحث ماست بظهور رسیده‌اند که دردرجهٔ اول قرار دارند . وحال آنکه درتمام مدت ۲۳٤ سال (۱۵۰۲ تا ۱۷۳٦م .) ایام سلطنت صفوی که در آن زمان مملکت **ایران** در قوت وشکوه و استحکام بجائی رسید که در ادوار اخیر نظیر نداشت، نصف آن عده شعرا هم در ایران پیدا نشدند، واگر ندرتاً شاعری هم بود، شهرتش از دائرهٔ محل زندگانی وی تجاوز نمی کرد . ولی ازطرف

دیگر صنایع مستظرفه وعلم کلام در آن عهد بنهایت کمال رسید. شرح علت این کیفیت تاریخی عجیب را بعداً در موقع بحث از دورهٔ **صفویه** بیان خواهیم کرد. لکن بطور اجمال در اینجا گفته می‌شود که هر یك از دربارهای کوچك ومتعدد ورقیب یکدیگر که در اعتلاو تفوق خود نسبت بهمگنان سعی بلیغ می کردند، خود به‌تنهائی مشوق شعرا وادبا میشدند؛ واین تشویق برای آن گویند گان اوضاع واحوال مساعدی ایجاد می‌ساخت که اگر در یك شهر محروم وخفیف میشدند، در شهری دیگر مقدم آنان را عزیز می‌داشتند.

قبل از آنکه از **تیمور** سخن گوئیم، لازم است به‌سلاله‌های کوچك ومستقلی که در این نیم قرن در **ایران** کامیابی داشته‌اند، مختصری اشاره نمائیم. در آن میان **ملوك آل مظفر** ازهمه مهمترند، هم از لحاظ وضع وتوسعهٔ خاك وهم بدلیل وجود شعرای نامدار که بادربار ایشان سروکار داشته‌اند، مخصوصاً **خواجه حافظ شیرازی** که سرآمد آنهاست. بعد از آنها **جلایریان** یا **ملوك ایلخانی** را قرار میدهیم که در **بغداد** و **تبریز** سلطنت کرده وظاهراً وارث مستقیم دولت متوفای مغول بوده‌اند. در ظل عنایت ایشان نیز چندتن شاعر برگزیده میآسودند. سپس **سربداران سبزوار** اند که در ناحیهٔ محدود ومضیقی حکومت داشته‌اند، ودر حقیقت همانطور که نام ایشان دلالت میکند، مرتبت آنها از درجهٔ یاغیان وسرکشان اندکی بالاتر میباشد. پس از آنها **ملوك کرت** در **هرات** می‌آیند که متمدن‌تر وثابت‌تر وبا اساس‌تر بودند (و۱٤٤ سال از ۱۲٤۵ تا ۱۳۸۹ م. حکومت کرده‌اند)، کشور آنها امروز در خاك فعلی **ایران** واقع نشده، واکنون یك قسمت در قلمرو **افغانستان** کنونی است وخود ایشان نیز از حیث نژاد یا افغان ویا مخلوط به‌افاغنه بوده‌اند.

اینك ازاین چهارسلسله بترتیب اجمالاً سخن میگوئیم :

ملوك آل مظفر

منابع تاریخ آل مظفر

علاوه بر بعضی از کتب تواریخ عمومی مانند **روضة الصفا** که غالب محصلین تاریخ ادبیات **ایران** با آن آشنا هستند بعضی کتب دیگر نیز در بارهٔ این سلسله محل استفاده است. از آن جمله کتابی راجع به خاندان مظفری بقلم یکی از فضلاء معروف آن عصر موسوم به: **معین الدین یزدی** نوشته شده است که حاکی از فایده است . این شخص در مدارس **کرمان** در سال ۷۵۵ ﻫ . / ۱۳۵٤ تدریس میکرده . این کتاب تا کنون بطبع نرسیده است[۱] وما ازنسخهٔ خطی که در موزهٔ **فیتزویلیم** Fitzwilliam Museum در **کمبریج** موجوداست استفاده کردیم. این نسخه بتاریخ ۷۷۸ ﻫ ./ ۱۳۷٦ م . کتابت شده ، و نیز دو نسخهٔ خطی دیگر بعداز ۱۹۱۷ م . دیده شد که یکی از آن‌دو درزمان خود مؤلف نگاشته شده و متعلق به کتابخانهٔ مرحوم **سرهوتوم شیندلر** است . این تاریخ فقط تا سال ۷٦۷ ﻫ ./ ۱۳٦٥ م . را مورد بحث قرار داده ، و وقایع سی سال اخیر آن خانواده را فاقد است . و بعلاوه سبك انشاء آن بقدری غامض و پیچیده میباشد ، وبحدی عبارات آن مشکل است که کاتبی موسوم بـه **محمود کتبی** در موقعی که‌نسخهٔ **تاریخ گزیده** رادر ۸۲۳ ﻫ ./ ۱٤۲۰ م . استنساخ میکرده سهلتر دیده است که‌بر آن ازتاریخ حال **آل‌مظفر** بقلم خود شرحی اضافه سازد . این‌شرح مختصر درنسخه‌ای که ازطرف اوقاف **گیب** گراورشده وجود دارد، وسر گذشت آن

---

۱) رجوع شود بفهرست ریو ص۱٤۸ ومتمم فهرست آن‌ص۳۳، اخیراً این کتاب درتهران بهمت آقای سعیدنفیسی درشرف طبع‌است.

سلسله‌را تاهنگام انقراض آن یعنی رجب ۷۹۵ هـ ./ مه ۱۳۹۲ م . باختصار متضمن است .

این منابع بعلاوه تفصیلاتی که در کتاب جدید التألیف **فارسنامهٔ ناصری** [۱] تألیف **حاج میرزاحسن فسائی** از آن سلسله آمده‌است، وسائل واسباب نوشتن سر گذشت مختصری از **آل مظفر** را بدست میدهد . لکن باید اقرار کنیم که ما در این تحقیقات مدیون خلاصهٔ عالی و قابل استفاده‌ای که راجع بتاریخ این سلسله در مقدمهٔ ترجمهٔ « اشعار **حافظ** » **میس جرترود لوتیان بل** [۲] نگاشته است میباشیم .

اصل و نسب طایفهٔ مظفری

گویند که: اجداد این‌خاندان از **عربستان** دراوائل فتوحات اسلام به**ایران** آمده ودر **خواف خراسان** سکنی گزیده‌اند ، امیر **غیاث‌الدین خراسانی** ، جداعلای **مبارزالدین محمد** ، اولین پادشاه این‌سلسله درزمان حملهٔ مغول ازآنجا مهاجرت کرده به**یزد** آمد . یکی از پسرانش **ابو بکر** باسیصد سوار در حملهٔ **بغداد** همراه **هلاکو** بوده ، و بعدها در **مصر** بدست اعراب

---

۱) تاریخ فارسنامهٔ ناصری تألیف جد امی بنده‌مترجم ـ **حاجی میرزاحسن حسینی حسنی** معروف بفسائی ، فرزند حسن بن مجدالدین بن **سیدعلیخان کبیر** المدنی‌المکی ثم‌الشیرازی درسال ۱۳۱۳ هـ . درتهران بطبع‌سنگی چاپ‌شده‌است . تولد مؤلف در سال ۱۲۳۷ هـ . و وفات او درشهر رجب ۱۳۱۶ هـ . درشیراز ، و مدفون در **مدرسهٔ‌منصوریهٔ** شیراز در جوار مقبرهٔ جداعلای خود **میر سید صدرالدین دشتکی** شیرازی رحمة الله علیهم رحمة واسعة. (رجوع شود بتاریخ فارسنامهٔ ناصری ص ٦٦ـ ٤٤).

۲) رجوع‌شودبکتاب **Poems From the Divan of Hafiz** تألیف خانم **جرترودبل** **Miss Gertrude Lowthian Bell** طبع لندن ، ۱۸۹۷ص۲۸ـn

بنی خفاجه کشته‌شده‌است . برادرش **محمد** بجای‌وی‌بحکومت **یزد** نشست ولی‌بیفرزند ازدنیارفت . فرزند سوم **امیرحاجی - جلال‌الدین منصور** در **میبد** نزدیك **یزد** میزیست. ازوی سه‌پسر باقی‌ماند، موسوم به: **شرف‌الدین مظفر** و **زین‌الدین‌علی** ، و **مبارزالدین محمد** . گویند که : **مظفر** در خواب‌دید که اعقاب خانوادهٔ اورا سلطنت مقدراست، وهنوزدرفصل شباب‌بود که بواسطهٔ اعمال شجاعانه در جنگی که با دستهٔ دزدان **فارسی** که به‌یزد برای غارت‌آمده بودندنمود ، خودرا معروف ساخت .

مظفر درسال ٦٨٥ هـ./١٢٨٦م . به **کرمان** رفت ، وبخدمت‌امیر **سورغتمش قراختائی** داخل گردید ، بعد ازآن نزد چهارتن از سلاطین مغول متناوباً مشغول خدمت گشت : **ارغون** ، **کیخاتو** ، **غازان** و **اولجایتو** (**خدابنده**) ، درسال ۷۱۱ هـ . / ۱۳۱۱ م. در **خانقین** بحضور **اولجایتو** درآمد ، وسلطان حکومتی وسیع باو ارزانی داشت . چون در سال ۷۱۳ هـ . /۱۳۱۳ م . وفات یافت فرزندش که او نیز **مبارزالدین‌محمد** نام داشت و در آن وقت سیزده ساله بود ، از طرف **اولجایتو** بحکومت نشست . در بیست و نه سالگی زن دوم خود **بانو جهان** نوادهٔ دختری **سورغتمش** را تزویج کرد . ویرا پنج پسربود : **شرف‌الدین مظفر** متولد در ۷۲۵ هـ. /۱۳۲۵م. متوفی‌دراثر زخمی که باورسیده‌بود درسال ٧٥٤هـ./١٤٥٣م. دوم **شاه شجاع** متولد در ۷۳۳ هـ . / ۱۳۳۳ م . و سوم **قطب‌الدین‌محمود** متولد در ۷۳۳ هـ . / ۱۳۳٦ م . و دو برادر دیگر که‌موسوم‌بودند به : **احمد** و **بایزید** .

امیر مبارزالدین محمد

امیر **مبارزالدین محمد** را عموماً نخستین پادشاه سلسلهٔ **مظفریه** میشمارند . و از تاریخ جلوس او در ۱۳۱۳ م . تا انقراض آن سلسله بدست **تیمور** در ۱۳۹۳ م . یکدورهٔ هشتاد ساله است . اولین محل حکومت او چنانچه گفتیم **میبد یزد** بود؛ ولی در سال ۱۳۱۹ م . شهر یزد نیز ضمیمهٔ حکومت او گشت و در ۱۳٤۰ نیز **کرمان** هم بدست او افتاد ، و مقاومت شدیدی که حکمران آنجا **قطب‌الدین** بیاری **ملوك کرت هرات** بعمل آورد مفید نیفتاد . و در سال ۱۳۵۳ م . بعد از یك رشته کشمکش و زد و خورد طولانی ولایت **فارس** و پایتخت آن **شیراز** را از **ابو اسحق انجو** انتزاع فرمود و پسر دهسالهٔ او **علی سهل** را محبوس ساخت. بعد ها **شاه شجاع** فرزند وی آن کودك را در **رفسنجان** با کمال بیرحمی بکشت . یکی از کارهای **مبارزالدین** ممانعت از شرب خمر وسایر اقسام مناهی بود که در میان مردم خوشگذران **شیراز** رواج فراوان داشت . وبهمین مناسبت فرزندش **شاه شجاع** این رباعی را بنظم در آورده است :

« در مجلس دهر ساز مستی بسته است ‌ ‌ ‌ نه چنگ و نه قانون و نه دف بردست است
رندان همه ترك می پرستی کردند ‌ ‌ ‌ جز محتسب شهر(۱) که بی می مست است؛»

در سال بعد ــ ۱۳۵٤ م . در اثر این اعمال شدید و یا غیر آن اهل **شیراز** شوریده و سر از اطاعت **امیر مبارزالدین** باز زدند . لیکن بزودی مجدداً شهر بحیطهٔ تسخیر او در آمد . و درهمین احوال **امیر مباوزالدین**

۱) محتسب (Proctor) در قرون وسطای اسلامی لقب مأمور رسمی شهر بوده است که وظیفهٔ او حفظ نظام واخلاق وجلوگیری ازملاهی ومراقبت درفروش اجناس بوده که کم وبد نفروشند . در اینجا «محتسب» کنایه از مبارزالدین محمد است که اورا بطنز باین لقب می‌نامیده‌اند .

خودرا رسماً دست‌نشانده ومأمورخلیفه **المعتضد بالله عباسی**[۱] خوانده‌و نام اورا درخطبه قرارداد[۲].

مرگ ابواسحق انجو

مبارز الدین درسال۷۵۸هـ ./۱۳۵۷م. به **اصفهان** حمله برد وعاقبت آنجارا فتح کرد وحاکم آن **شیخ ابواسحق انجو**را اسیر کرده به**شیراز** آورد. وامر فرمود که‌بدست **امیر قطب‌الدین** (پسر **سیدامیر ضراب** که پدرش را بحکم

۱) ابوالفتح ابوبکر المعتضدبالله بن المستکفی **العباسی المصری** یکی از خلفاء رسمی عباسی است که فقط باسم خلافت داشته و در مصر میزیسته‌اند، واز سقوط **بغداد** تا فتح **مصر** بدست سلاطین‌عثمانی ۱۲۶۲ــ ۱۵۱۷ م. لقب خلیفه داشته‌اند۔ واین **المعتضد بالله** بعداز برادرش **الحاکم بامرالله** در سال ۷۵۳ هـ ./۱۳۵۲ م خلیفه شد، و در ۷۸۳ هـ . / ۱۳۶۲ م . وفات یافت. (رجوع شود به**تاریخ الخلفاء السیوطی**).

۲) درخلاصه‌ای‌ازتاریخ**معین‌الدین یزدی** که درذیل **تاریخ گزیده** مسطور است، درذکر بیعت امیر مبارزالدین باخلیفهٔ عباسی در**اصفهان**، شرح جالبی آمده که نقل‌آن دراینجا بیفایده نیست:

«امیر مبارزالدین محمد چون بمحاصرهٔ اصفهان‌رفت، جماعت اندرون با وجود کثرت بیرون نیامدند و امیر مبارز الدین بقلعهٔ **ماردانان** نزول کرد، و با وکیل خلیفهٔ امیرالمؤمنین المعتضد بالله ابوبکر عباسی بیعت کرد.

و در سنهٔ خمس وخمسین و سبعمائه خطبهٔ اسلام در بلاد عـراق که از هجوم لشکر سلاطین مغول الی هذا الیوم از زینت ذکر خلفای عباسی عاطل مانده‌بود،بذکر خلیفه المعتضد بالله مشرف شد . و از غرائب معجزات نبوی آنکه بحکم حدیث « ان‌الله یبعث لهذه الامة فی کل مائة سنة من یجدد لها دینها».چون‌اختیار بتاریخ‌رفت، ازسنهٔ ست وخمسین وستمائه که خروج لشکر **هلاکوخان** است و واقعهٔ بغداد تاآن زمان ۱۰۰ سال‌بود بی‌زیادت ونقصان، وعلمای **کرمان‌و فارس و یزد** بیعت کردند» ص۶۶۳ .

note.

ابواسحق[1] کشته بودند)، بقتل رسید (۷۵۸ هـ .). واین دو رباعی منسوب به **ابواسحق انجو** است که قبل از مرگ سرائیده است :

« افسوس که مرغ عمر را دانه نماند و امید بهیچ خویش و بیگانه نماند
دردا و دریغا که در این مدت عمر ازهر چه بگفتیم جز افسانه نماند ! »

ایضاً

« با چرخ ستیزه کار مستیز و برو با گردش دهر در میاویز و برو
یك کاسهٔ زهر است که مرگش خوانند خوش در کش وجرعه برجهان ریزوبرو »

بعد از تسخیر **اصفهان**، **مبارزالدین** بطرف **تبریز** تاخت، و بعد از دومصاف که با لشکریان **اخی جوق** نمود، آنجا را مسخر ساخت وفرزندان اورا تا **نخجوان** دنبال کرد . ولی عاقبة الامر روزگار علیه او برخاسته پسرانش **شاه‌محمود** و **شاه‌شجاع** که از قصد پدر در بارهٔ خود آگاه شدند، در **اصفهان** اورا گرفته و کور نمودند . ونخست اورا درقلعهٔ **طبرك اصفهان** و سپس در **قلعه سفید فارس** محبوس ساختند .

وی درآنجا کوتوال قلعه‌را بفریفت وباخود یار ساخت و مابین او و فرزندانش آشتی بظهور پیوست؛ ولی این نیز دوامی نکرد . و آخرکار وی در حبس در قلعهٔ **بم کرمان** در ربیع الاول ۷۶۵ هـ ./ دسامبر ۱۳۶۳ م . در

۱) ازسلطنت شاه شیخ ابواسحق که مقارن ایام شباب خواجهٔ شیراز شمس‌الدین محمدحافظ است ، اشاراتی چند در دیوان آن گویندهٔ بزرگ یافت میشود که نام اورا جاویدان ساخته . ازجمله دراین غزل :

«یاد بادآنکه سرکوی توام‌منزل بود دیده را روشنی از خاك درت حاصل بود
راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحاقی خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود.. الخ»

۶۵سالگی وفات یافت.[۱]

شاه شجاع
۷۵۹ - ۷۸۶ ه.
۱۳۵۷ - ۱۳۸۴م.

بجای **مبارز الدین** فرزندش، **جلال الدین ابوالفوارس شاه‌شجاع** بتخت نشست، علت عمدهٔ اشتهار وی در این است که او ممدوح شاعر جاویدان **حافظ شیرازی** می‌باشد، خود وی نیز خالی ازذوق وقریحهٔ شعرنبوده وهم‌بعربی وهم‌بفارسی شعرمیگفته، وبعضی نمونه‌ها ازآن‌هردودرذیل **تاریخ گزیده**[۲] بقلم **محمود کتبی** آمده‌است[۳]. فضائل علمی وی بهمین‌حد محصورنبود،

---

۱) سختی وقساوت **مبارزالدین** بحدی‌بود که‌صاحب **فارسنامه** برحسب‌روایت یکی ازنزدیکان او **لطف الله بن صدر الدین عراقی** مینویسد که: وی در هنگام تلاوت قرآن کتاب الهی‌را بیك سو مینهاد وبرمیخاست ومقصر محکوم بقتل‌را با دست‌خود میکشت وبعدباکمال فراغت خاطربازمیگشت وبخواندن قرآن مشغول‌می‌شد. (رجوع‌شود بفارسنامهٔ ناصری ص۵۷).

۲) رجوع‌شودبه‌ص۶۸۳ ازچاپ گراوری تاریخ گزیده درسلسلهٔ کتب گیب.

۳) جامعترین مجموعه از آثار **شاه‌شجاع** که‌بنظربنده‌مترجم رسیده‌مجموعه‌ایست که بنقل از سفینهٔ کهنسال ملکی مرحوم **حاج سید نصرالله تقوی** درزمان شاه‌شجاع نوشته شده ودرمجلهٔ ارمغان شمارهٔ۳ سال‌پانزدهم مورخ‌خرداد ۱۳۱۳ شمسی وعیناً درجلداول **تاریخ‌عصرحافظ** تألیف **دکتر قاسم غنی** طبع تهران ص۳۳۲ مندرج است. این جنگ درحدود سنهٔ ۸۲۲ ه. کتابت شده است و شامل دیوان شاه شجاع یابعبارةاخری مجموعه‌ای‌ازآثارمنثور ومنظوم‌او «عربیاً وفارسیاً» میباشد. دیوان مذکوررا **سعدالدین انسی** که از رجال و مصاحبان درگاه شاه شجاع بوده است، جمع آوری فرموده. نثر آن متکلف و نظم او شامل قصیده وغزل وقطعه و رباعی است. بعضی از غزلیات او را شاعر و استاد معاصر خواجه حافظ استقبال کرده است، مانند: این غزل —:

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

گویند: **قرآن** را درنه‌سالگی حفظ داشت وهشت بیت عربی را بیک نوبت قرائت بیاد می‌سپرد. نظم ونثر تازی و فارسی و مکتوبات و رسائل او در اطراف **عراق** شهرت بسیار داشت، ودر فنون سلحشوری زبر دست بود. وی حامی بزرگی برای ادبا ودانشمندان عصر خود بشمار میرفت وحتی بمجلس درس مولانا **قوام الدین**[۱] حاضر میشد. درمدرسهٔ **دارالشفاء** که خوددر **شیراز** بنا کرده‌بود، عالم معروف زمان **سیدشریف جرجانی** را بمدرسی گماشت.

---

۱) مقصود مولانا **قوام الدین عبدالله** ازقراء معروف واستاد **خواجه حافظ** است. (رجوع شود بطبقات القراء طبع مصر).

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل

« شیوهٔ عشاق نباشد خروش — ور بمثل خون دل آید بجوش »

خواجه حافظ فرماید :

« هاتفی از گوشهٔ میخانه دوش — گفت: ببخشند گنه، می بنوش ».

یااین غزل :

بهر طریق که پیش آیدت نشیب و فراز — توئی دلیل من، ای کار ساز بنده نواز

« منم که دیده بدیداردوست کردم باز؟! — چه شکر گویمت؟ای کار ساز بنده نواز!»

ویا این‌غزل :

ای بکام عاشقان حسنت جمیل — کی گزینند بیدلی بر تو بدیل

حافظ فرموده است:

« ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل — سلسبیلت کرده جان و دل سبیل »

در دیوان خواجه حافظ دو غزل بنظر می‌رسد که گرچه تصریح بنام شاه شجاع نفرموده ولی تلویحاً و بقرائن معلوم است که ممدوح مخاطب وی هم آن پادشاه دانش دستگاه بوده واورا بعلم وادب ستوده است :

(۱) باین‌مطلع : ای‌قبای پادشاهی‌راست‌بربالای‌تو — زینت‌تاج‌ونگین از گوهروالای‌تو

(۲) باین‌مطلع : ای در رخ توپیدا، انوارپادشاهی — درفکرت‌توپنهان،صدحکمت‌الهی

ای «خدای خانه» درجامع عتیق **شیراز** که کتیبهٔ آن مورخ ۷۵۲ ه. ق. است و درسال ۱۳۵۶ ه. ق. بدستور
وزارت معارف تعمیر ومرمت شده است.



یك سطر از کتیبهٔ خدای خانه که عبارت آن این است :

«الملك المقتدر السلطان العادل القاهر جمال الدین والملة والدنیا ابواسحق بن شرف الدین محمودشاه» این بنای تاریخی درزمان خدمت مترجم کتاب درمعارف تعمیر و بهمت آقای **واجد** دبیر ادبیات کتیبهٔ فوق قرائت و تکمیل شده است .

ص۲۱۳

ایام سلطنت او از فر وشکوه ظاهری و فتوحات ومفاخر جنگی نیز خالی نیست، زیرا وی **شیراز** را ازدست برادرخودبگرفت، وبحیله اورا ازمیدان بدر کرد. **کرمان** رانیز که **دولتشاه** گرفته بود، مجدداً تسخیر کرد. پس از مرگ **سلطان اویس جلایر** در **تبریز** در ماه مارس ۱۳۵۷ م. نه تنها آن شهر را مسخر ساخت، بلکه سایر بلدان کشور او را مانند: **نخجوان** - **قراباغ** - **اوجان** - **سلطانیه** - **شوشتر** وحتی **بغداد** را بتصرف آورد و برای مدت‌زمانی **شاه شجاع** سلطان مطلق قسمت‌عمدهٔ خاك ایران گردید(۱).

در روابط خانوادگی او را نیز سعادت و نصیبی بیش از آنچه سایر افراد خانواده وی داشتند میسر نگشت. برادرش **محمود** که زن‌خود دختر **شیخ ابو اسحاق** رادرسال ۱۳۶۸ م. خفه کرده‌بود، خود درسال ۱۳۵۷ م. در سی و هشت سالگی بمرد. چون این خبر را **شاه شجاع** بشنید این رباعی‌را بسرود:

«**محمود** برادرم، شه‌شیر مکین	میکرد خصومت از پی تاج و نگین
کردیم دوبخش، تا بر آساید خلق	اوزیرزمین گرفت ومن‌روی‌زمین!»

شاه‌شجاع بنوبت خود از بیوفائی پسر خویش **سلطان‌اویس** خاطر مشوش داشت، واز خیال طغیان پسر دیگرش **شبلی** اندیشناك بود. وقتی غضب براواستیلایافته درهنگام مستی‌امر فرمود **شبلی** را کور کردند وچون بهوش آمد پشیمان‌شد، ولی چه‌چاره که‌کار ازدست رفته‌بود! این‌حادثه درسال ۱۳۸۳م. یعنی یك‌سال‌قبل ازوفات اواتفاق‌افتاد، وی‌عاقبت درسال ۱۳۸٤ م./

---

۱) از آثار زمان شاه شجاع که در این سنین اخیر کشف شده خرابهٔ کاروانسرا ورباطی است که درجوار قبر کورش کبیر در(مرغاب فارس) بنافرموده و کتیبه‌ای بنام او بخط ثلث زیبا که درآن عصر رواجی داشته درآنجا بدست آمده موجود است.

۷۸۶ هـ ، در ۵۳ سالگی بعداز ۲۷ سال سلطنت وفات یافت . دربستر مرگ نامه‌ای به‌امیر کبیر **تیمور** (لنگ) نگاشت وصداقت وخلوص خودرا عرضه داشته وسرنوشت فرزندان وبرادران خود را بدست امانت اوسپرد . مخصوصاً ازجانشین خویش **زین‌العابدین** سفارش بسیار کرد . اثر این نامه که درآن وفاءِ بعهدرا جزءِ ایمان شمرده است ، درنهاد امیر **تیمور** همان بود که نه سال‌بعد تمام خانوادۀ **آل‌مظفر** را از دم‌تیغ بیدریغ بگذرانید . جسد **شاه‌شجاع**را بیک‌روایت به‌**مدینۀ** مکرمه حمل کردند، و بروایت دیگردردامنۀ کوه **چهل‌مقام** درشمال شرقی **شیراز** مدفون ساختند . ماده تاریخ مرگ او «حیف‌از شاه‌شجاع» آمده‌است [۱].

مجاهدالدین‌علی ، شاه زین‌العابدین ۷۷۶ - ۷۸۹ هـ .

دورۀ سلطنت شاه **زین العابدین** هم کوتاه بود و هم آشفته ، زیرا نه‌تنها ایام‌او بواسطۀ تنازع خونین‌وی باافراد خانوادۀ خود که به‌برادر کشی شهره‌اند، آلوده‌است ؛خطرحملۀ **تیمور** و لشکر تاتار هم بیش ازپیش کشور اورا تهدید می کرد . اند کی بعداز جلوس وی‌ابن‌عمش **شاه‌یحیی** براو تاخت،اند کی‌بعد رسول وایلچی **تیمور**،**قطب‌الدین**نام واردشده تقاضا کرد که‌نام‌اورا درخطبه‌بخوانند.این‌معنی‌درحکم آن‌بود که اورادر**فارس**بسلطنت بشناسند . درسال ۷۸۹ هـ . /۱۳۸۷ م. **تیمور** نخستین‌باربخاک**عراق‌وفارس**

---

۱) دردامنۀ **کوه‌چهل‌مقام** دردومیلی شمال **شیراز** ،مغرب تکیۀ هفت‌تنان ، قبرشاه‌شجاع موجود وبنده مترجم‌آن‌را بارهامعاینه کرده‌ام . از آثار سنگ‌قدیم آن که با خط‌کوفی بعضی کتیبه‌های لایقره برآن دیده میشود پاره شکسته‌ای هنوز در آن‌حوالی افتاده بود ، ولی سنگ قبر جدیدی بامر مرحوم **کریمخان وکیل زند** بروی‌مدفن او افکنده وباخط نستعلیق درشت در روی آن چنین نقر کرده‌اند : «هذا

بقیۀ حاشیه در صفحۀ بعد

تاخته، و از **اصفهان** که در زیر حکومت **مجدالدین مظفر** خال **زین‌العابدین** بود، مبلغی گزاف خراج طلب کرد. وچون‌عمال اودرتحصیل

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

مدفن السلطان العادل الباذل، المرحوم المغفور ، شاه شجاع مظفری، وفاته فی سنة ست وثمانین‌وسبعمائه من‌الهجرة؛ کما قال عارف السالك شمس‌الدین محمد حافظ علیه‌الرحمة: (حیف ازشاه شجاع) وتجدید مزاره فی شهر ربیع الثانی ۱۱۹۲» .

درعبارت تاریخ فوق منسوب بحافظ، ظاهراً ایهامی‌است لطیف، اشاره باین‌معنی که‌حیف ازشاه‌شجاع که با آنهمه علم وادب مردی بود که اینهمه اعمال ناپسند ارتکاب می کرد. هر کس‌چندغزل‌خواجه علیه‌الرحمه‌را که درمدیحهٔ اوسروده‌است بخواند، گمان کند که این پادشاه صاحب کمال‌بسیارباعدل‌وداد ودارای فضیلت وتقوی بوده‌است، وحال آنکه پادشاهی بقساوت و بدنهادی وستمگری او کمتر در تاریخ ایران مذکور شده . او درسال ۷۵۹ هجری دراصفهان پدرخود امیر مبارزالدین محمدرامقید و کورساخت . وسپس اورا درقلعه سفید ممسنی حبس کرد . بعداز چندی بسمع وی‌رسید که چشم پدر کاملاً کورنشده واندکی بینائی‌دارد وباکوتوال قلعه‌سازشی کرده وقصد پسرنموده‌است ، شاه مذکور پدر را **بقلعهٔ شهریاری افزر** ـ درگرمسیر فارس فرستاد ودر آنجا آن پیر بیچاره ازگرمی هوا وشوری آب مریض وناتوان گردید، پس برحسب‌امرپسر او را بقلعهٔ بم‌کرمان بردند . و درآنجا بزاری وخواری‌تمام‌درسال ۷۶۵ وفات یافت و خواجه‌حافظ قدس‌سره‌درقطعه‌ای‌لطیف این‌واقعهٔ غریب‌را بنظم آورده‌است وبغدر وبیوفائی دنیا واهل دنیا اشارت کرده آنجاکه‌میگوید : ـ

دل منه بر دنیی و اسباب او — زانکه ازوی کس وفاداری ندید

تاآنجا که میفرماید :

«شاه غازی خسرو گیتی‌ستان — آنکه‌ازشمشیراو خون‌میچکید
عاقبت شیراز و تبریز وعراق — چون مسخر کرد،وقتش دررسید
آنکه روشن بد جهان‌بینش بدو — میل درچشم‌جهان بینش کشید!»

ونیز درغزلی تلویحاً اشاره باین‌امرمی‌نماید ومیفرماید‌ـ :

الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مغرور
پدر را باز پرس آخر، کجا شد مهر فرزندی؟ !

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

فجایع این‌پادشاه ظالم‌تااین‌حد نمانده درسال ۷۸۵ فرزند رشید وخوبروی‌خود **سلطان‌شبلی** را مقیدداشت وهمان معامله‌که باپدرپیر کرده بود، باپسرجوان‌تجدید کرد . درتاریخ کتبی نوشته است: « شبلی‌را بقلعهٔ **اقلید و سورمق** بردند . بعد ازآن درسرمستی امر شدکه امیر رمضان اختاجی و خواجه جوهر کوچك بقلعه بروند و چشم‌آن شاهزاده را بتکحیل میل مکحل گردانند ؛ و ایشان موجب فرمان بتقدیم رسانیدند .

چون دست قضا چشم ورا میل کشید　　فریاد ز عالم جوانی بر خاست !

موقع دیگر که با برادرش **شاه محمود** در اطراف شیراز جنگ و جدالی درپیوسته‌بود و برادر بالشکر تبریز و بغداد و یاری **سلطان اویس ایلخانی** براو تاخته این‌قطعه‌را به‌برادر نوشت‌که اثر طبع خود اوست :

منم که نوبت آوازهٔ صلابت من　　چوصیت همت‌من دربسیط خاك افتاد
چومهر تیغ گذار وچوصبح عالم گیر　　چوعقل راهنمای وچو شرع پاك‌نهاد
کمال صولتم از حیلهٔ کسان ایمن　　همای همتم از منت خسان آزاد
نبرده عجز بدرگاه هیچ مخلوقی　　که بر بنای توکل نهاده‌ام بنیاد
بهیچ کار جهان روی دل نیاوردم　　که‌آسمان دردولت بروی‌من نگشاد
مکن‌مکن! که‌پشیمان‌شوی‌درآخرکار　　ز مکر لشکر تبریز وروبه بغداد !

گویند: چون‌این‌قطعه ببغدادرسید، پادشاه **بغداد، سلطان‌اویس** قطعهٔ ذیل‌را درجواب نوشته **به شاه شجاع** فرستاد وقبایح اعمال‌اورا طعن وتشنیع بسزافرمود :

« ایا شهی که باوصاف عقل موصوفی
شهنشهی چو تو از مادر زمانه نزاد
بغیر تو ز بزرگان و فاضلان جهان
کسی بمدح وبزرگی خود زبان نگشاد
بخوانده‌ایم فراوان در این محقر عمر
کتاب نظم و تـواریخ نثر از استاد
نخوانده و نشنیده ندیده‌ام ز شهان
کسی که‌چشم‌پدر کور کردومادر گاد !!»

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

آن وجه خشونت و قساوت را بحد کمال رسانیدند ، مردم شهر **اصفهان** شوریده محصلین اورابکشتند . **تیمور** ازایشان انتقامی بس دهشتناك گرفته و حکم بقتل عام داد . گویند در این واقعه هفتاد هزاز تن از دم شمشیر گذشت[۱]، و پس از آن به **شیراز** رفت . **زین‌العابدین** قبل از ورود او به **شوشتر** گریخت ، ودرآنجا ابن‌عمش **شاه منصور** اورا بغدر گرفته‌محبوس داشت‌وپس‌ازمراجعت **تیمور** به **ماوراءالنهر**- **شاه‌منصور** به‌**شیراز** تاخت وبرادرش **نصرةالدین یحیی** که درآنجازقبل تیمورسلطنت‌میکرد، **شیراز**

۱) این‌عدد در **فارسنامهٔ ناصری** آمده‌است . ولی‌صاحب تاریخ کتبی (ذیل تاریخ‌گزیده) عددمقتولان اصفهان‌را بالغ بردویست هزار نقل‌میکند (**تاریخ گزیده** ص۷۳۹)ـ داستان شورش اهالی‌اصفهان درسال ۷۸۸ هـ . وقتل‌عام هولناك‌آن‌شهر درهمهٔ تواریخ تیموری مانند ظفرنامهٔ شامی وظفرنامهٔ یزدی‌آمده است . **هاتفی‌جامی** - در **تیمور نامه** این داستان را باشعاری زیبا بنظم آورده ودر آخر آن‌که متضمن عدد کشته شدگان‌است چنین گفته :

چنان آتش فتنه گردید تیز — که گفتی‌در‌آن شهرشد رستخیز
ز تاراج و کشتن بپرداختند — مناره ز سر ها بر افراختند
بدفتر در آمد در آن کار زار — سر کشته هفتاد باره هزار

بقیهٔ حاشیهٔ ازصفحهٔ قبل

دیگر از صفات ذمیمهٔ او که همهٔ مورخان نوشته‌اند، افراط در شرب مدام‌است که غالب اوقات مست ولایعقل بوده ؛ و از آثار شوم الکل عجب نیست که وی‌را باین گونه جنایات ناپسند بر انگیخته باشد. **در تاریخ کتبی** مینویسد : « درادمان مدام چنان مولع شد که مستی بمستی متصل میگشت و این معنی موجب علل متضاد و ضعف مزاج او آمد و قوت بیکبار ساقط شد و صاحب فراش گشت ، پشت بر بستر بیماری نهاد وسرببالین ناتوانی . . . » . آخر کار در شعبان سال ۷۸۶ هـ . وفات یافت وجزنام ناپسند ازاو برجای‌نماند .

را رها ساخته به‌**یزد** فرار کرد.

در طول مدت شش سال ــ یعنی از ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۳ م . دائماً مابین سه تن ازشاهزادگان خانوادهٔ **مظفری** جنگ‌وقتال برپا بود. **شاه‌منصور در فارس و اصفهان**، **شاه‌یحیی در یزد**، و **شاه‌احمد در کرمان** بهم درآویخته می‌جنگیدند . تا اینکه در سال ۷۹۵ هـ ./ ۱۳۹۳ م . **تیمور** بار دوم به‌آن کشور آشفتهٔ سیه‌روز حمله برد . نخست **قلعهٔ سفید ممسنی** را بگشود و کوتوال آنرا کشته **زین‌العابدین** را که درآنجا حبس‌بود بیرون آورد وبسلطنت نشاند وسپس بطرف **شیراز** روان‌شد . **شاه منصور** بطرف **پل‌فسا** فرار کرد . در آنجا از جمعی شیرازیان که در پی اوآمده بودند، سؤال کرد که: مردم **شیراز** ازاوچه‌میگفتند ؟ جواب‌دادند: «شنیدیم‌میگفتند آنهائی که‌ترکش هفده‌من‌وچماق دومن‌داشتند، چون‌بز از گرگ گریختند وعیال مارا بدشمن سپردند» [1]. چون **شاه منصور** این‌سخن‌بشنید، ازشرم وغیرت بجوش آمدوعزیمت‌مصمم کرد که به **شیراز** برگردد وبااجل‌محتوم که مبارزهٔ با **تیمور** متضمن آن بود، روبروشود . وی با خود سه هزار تن سپاهی داشت که دو هزارتن ازآنان درآغاز رزم گریختند . و **شاه منصور** با هزار مرد دلیردر برابر لشکر تاتار که از مور وملخ بیشتربودند، پایدار بماند . باچنان‌تهور وشجاعتی‌بردشمن‌حمله‌برد که مکررقلب‌لشکر **تیمور**را شکافته تانزدیك‌شخص‌اورسید،عاقبت‌بر گردن و کتف‌اوزخمی‌وارد‌آمده‌بناچار سوی **شیراز** عزیمت کرد . بعضی از سپاهیان **شاهرخ** آن‌مرد دلیر را فرو گرفته وسر ازتنش جدا کردند . سال فوت وی‌را که ۷۹۵ هـ . است درماده تاریخ «ملك هِشت» یافته‌اند .

۱) فارسنامهٔ ناصری ص ٦٦

دیگر شاهزادگان **آل‌مظفر** چون **عمادالدین احمد** و **سلطان مهدی** فرزندشاه‌شجاع و **نصرةالدین شاه‌یحیی** حاکم‌یزد ، وفرزندانش **معزالدین جهانگیر** و **سلطان محمود** ، و **سلطان ابواسحق** فرزند **سلطان اویس** پسر **شاه‌شجاع** حاکم **سیرجان** ،همگی‌تسلیم‌**تیمور**

قتل‌شاهزادگان آل‌مظفر

شدند ، وی نخست با آنها ظاهراً بحرمت رفتار کرد ، لیکن عاقبت آنها را بند کرده در شهر **قمشه** در جنوب **اصفهان** در ماه رجب ۷۹۵ ه. / ۱۳۹۳م . همه را بقتل رسانید . وبرای این‌واقعه گفته‌اند ـ :

بعبرت نظر کن بر **آل مظفر** — شهانی که گوی از سلاطین ربودند
که درهفتصد وپنج‌وتسعین زهجرت — دهم شب زماه رجب چون غنودند
چو خرما بنان در زمانها برستند — چو ترّه باندك زمانی درودند

از آن‌طایفه دونفر ازهلاك معاف شدند،یکی **زین العابدین** ودیگری **شبلی** که اولی‌را ابن عمش **منصور** و دومی را پدرش **شاه‌شجاع** از حلیهٔ بصر عاری ساخته بودند. **تیمور** این دو نفر را به‌تختگاه خود **سمرقند** فرستاد وتا آخر عمردرآنجا بگمنامی ومذلت می‌زیستند . بدین منوال،عهد **سلالهٔ مظفری** که مدت هشتاد سال در قسمت عمدهٔ جنوب و مرکز **ایران** سلطنت داشته‌اند، بپایان رسید .

بعضی‌ازشاهان مظفری‌بذوق‌لطف‌وقریحهٔ‌ظریف‌ممتازند؛ وحمایتی که ازعلم‌وادب‌میفرمودند،شعرای‌نامداری‌مانند‌استادبی‌نظیرزمان‌**خواجه‌حافظ**،

سجایای طایفهٔ مظفری

وعلماءعالیمقداری‌چون‌**قاضی عضدالدین‌ایجی** و **معین‌الدین یزدی** را بدربار آنها جلب کرد . اما از لحاظ مادی کمتر خدمتی برعایای خود

کرده‌اند ، جز بنای چند مدرسهٔ بزرگ اثری بجای نگذاشته . در تاریخ مشرق ، مشکل است که خانواده‌ای چون ایشان بتوان یافت که مابین خود اینهمه دشمنی و شقاق داشته و بدینگونه بجنگهای وحشیانه و بکشتار خویشاوندان خود پرداخته باشد .

ملوك جلایری یا ایلکانیان

در دورهٔ انحطاط و زوال امپراطوری مغول دو **شیخ حسن** نقشی مهم ایفا کردند که یکی موسوم است به «بزرگ» ودیگری معروف به « کوچك» ، دومی نوهٔ **امیر چوپان** است که درسال ۷۱۹ هـ ./ ۱۳۱۹ م . عظمت وقدرت

سلسلهٔ جلایری یا ایلکانیان (۱)

او بواسطهٔ ازدواج او با **ساتی بگ** دختر **اولجایتو** و خواهر **ابوسعید بهادر** افزوده گشت . از او سه پسر بوجود آمد که بعلاوهٔ شش پسر و یك دختر بنام **بغداد خاتون** از زن دیگر، جمعاً ده تن اولاد داشت . از آنمیان معروفتر ازهمه **امیر حسن** و **تیمور تاش** و **دمشق خواجه** و **بغداد خاتون** میباشند .

امیر حسن وسه پسران او موسوم به **تالش** و**حاجی بیگ** و**قوش حسین** همه در حدود سال ۷۲۷ هـ . / ۱۳۲۷ م . بقتل رسیدند . و **تیمور تاش** طغیان کرده سپس به **مصر** گریخت ، و درآنجا نخست نزد **الملك الناصر** بخوبی پذیرفته شد . ولی بعد چون استیلا و نفوذی بسیار حاصل کرد و

۱) راجع بتاریخ آل جلایر که یك طایفه ازطوائف مغول میباشند، رجوع شود به: «تاریخ مغول در آسیای مرکزی » تألیف الیاس N . Elias و دنیسن راس E . Denison Ross طبع لندن ۱۸۹۸ م.) ص ۸۸.

سودای ملك درسر داشت ملك **مصر** بیم کرده ودرسال ۷۲۸ هـ . /۱۳۲۷ م . ویرا هلاك ساخت . اوپدر **شیخ حسن کوچك** مذکور درفوق است که بنام جدش به **چوپانی** معروف وبه **ملك‌الاشرف** ملقب شد .

دمشق‌خواجه راکه‌پسرسوم **امیر چوپان**‌است، **سلطان‌ابوسعید** در۷۲۷ هـ./۱۳۲۷ م. ازدم شمشیر بگذرانید. گویا این‌سال برآن‌طایفه مبارك نبوده است . علت قتل وی‌آن بود که ویرا متهم ساختند که با یکی از زنان بیوهٔ **اولجایتو** در دسیسهٔ نهانی همدست بوده . دختر **دمشق‌خواجه** ، **دلشاد خاتون** و خواهر **دمشق‌خواجه**، **بغدادخاتون** هر دو از خواتین مهم آن سلسله‌اند که ظاهراً دارای صورتی‌بجمال وحرمتی بکمال بوده‌اند ؛ وآن هردو ، اولی درحبالهٔ نکاح **سلطان‌ابوسعید** و دومی بعقد **شیخ‌حسن** درآمدند، وگویند: **بغدادخاتون** که درسال ۷۲۳ هـ . زن **شیخ‌حسن** شده بود، حسن و جمالی چنان داشت که **سلطان‌ابوسعید** اورا دیده شیفتهٔ وی گشت، چندانکه‌قراروآرام‌نیافت. عاقبت‌در۷۲۷هـ . امیر**شیخ‌حسن‌بزرگ**‌را ناگزیرساخت که اوراطلاق گوید، تاوی‌رابعقد ازدواج خود درآورد. پس‌از مرگ **سلطان ابوسعید** درسال ۷۳۶هـ ./ ۱۳۳۵م . که **ارپاخان** جانشین اوشد، بتصور آنکه **بغدادخاتون** نهانی سلطان‌را زهرداده است، اورا بقتل رسانید . و**شیخ‌حسن بزرگ** بانتقام‌آن‌عمل،با **دلشادخاتون** بیوهٔ سلطان مزاوجت کرد[1] .

---

۱) **خواند میر** مؤلف حبیب السیر سعی کرده است که زواج نامشروع ابوسعیدرا بابغداد خاتون‌وهمچنین بابرادرزادهٔ وی‌دلشادخاتون،بدینگونه‌عذری بیاورد که‌سلطان قبل‌از مزاوجت بادلشاد ، بغدادرا طلاق داده و ازاینرو **بغداد** نیز کینهٔ ویرا دردل گرفته اورا مسموم ساخت .

شیخ حسن بزرگ از **دلشادخاتون** پسری آورد که **سلطان اویس** نام‌دارد. درعظمت مقام و اعتلای مرتبت آن‌سلطان مادرش **دلشاد** شریك بوده ومانند وی‌موضوع قصائدمدیحهٔ **خواجه سلمان ساوجی** قرار گرفته‌است.

امیر **شیخ حسن بزرگ** پسر **حسین** واوفرزند **آق بوغا** واوفرزند **ایلکان** است، مدعی بود که از اولاد **هلاکو** میباشد. و بنظر من بهمین مناسبت است که این‌سلسله را هماظور که بایل **جلایر** نسبت میدهند، به «**ایلخانی**» یا «**ایلکانی**» نیز ملقب ساخته‌اند. تامدت هشت‌سال بعد از

امیر شیخ حسن بزرگ

مرگ ابوسعید ۷۳۶ ـ ۷۴۴ هـ. / ۱۳۳۵ ـ ۱۳۴۳ م. تاریخ **ایران** سراسرمشحون‌است بذکر کشمکش ودسائس‌این‌دو طایفه، یعنی **چوپانی** و**جلایر**، که‌برای‌استیلاوحصول‌قدرت باهم نزاع‌داشته‌اند. هرچندجاه طلبی ایشان درزیرپرده‌بوده‌است، ولی بظاهرشاهزاده هائی‌عروسك مـانند، ازنژاد **هلاکو**، دست نشانده خود داشته‌اند که هر کدام‌زمانی کوتاه‌اسماً سلطنت می کرده اند.

قتل شیخ حسن کوچك

درسال ۷۳۷ هـ. /۱۳۳۷م. **شیخ حسن بزرگ بغداد** و **تبریز** را که‌دوپایتخت‌ایلخانیان‌مغول‌بود، به‌تصرف درآورد که آن‌هردوشهر بعدها پایتخت سلسلهٔ **آل جلایر** گردید. واین‌سلسله ازهمین‌جهت ظاهراً بیش از دیگران بازماندهٔ ایلخانیان مغول شمرده میشوند. استقلال تام شیخ‌حسن در۲۷ ماه رجب ۷۴۴ هـ. /۱۳۴۳ م. بحصول پیوست که درآن‌روز رقیب او **شیخ حسن کوچك** را زن‌غداراو بوضعی فجیع بقتل‌رسانید. و**سلمان‌ساوجی**

که‌مداح سلاطین‌جلایر بود، برای‌این‌واقعه‌درذیل قطعه‌ای ماده تاریخی گفته است که سابقاً درصفحهٔ ۸۱ نقل‌افتاد.

سلطنت **سلسلهٔ جلایر یا ایلکانیان** که **شیخ حسن بزرگ** بنیاد نهاد، قریب هفتاد وپنج سال بطول انجامید. هرچند درطول مدت پانزده تا بیست سال‌آخر تاریخ‌آنان **تیمور** بایشان لطمه‌ای بسیاروارد‌آورد، معذلك مانند **آل‌مظفر** بکلی‌منقرض نشدند. و مدتی بعد از تیمور، باقی بودند.

شیخ حسن بزرگ وپسرش **سلطان اویس** که از **دلشاد خاتون** متولد شده بود، هرکدام قریب بیست سال سلطنت کردند. ــ اولی از۷۳۶ یا ۷۳۷ ﻫ. الی ۷۵۷ ﻫ. و دومی از ۷۵۷ الی ۷۷۶ ﻫ. وشهرت این سه تن یعنی پدر و مادر و فرزند بیشتر مدیون شاعر سخن سرای خستگی ناپذیر زمان **خواجه سلمان ساوجی** است که بیشتر ازقصائد فصیح‌او در مدیحهٔ آنان‌است. تصویری که غالب مورخان وتذکره‌نویسان ازاین خانواده رسم کرده‌اند، خیلی‌پرآب‌وتاب میباشد، هرچندخصائل شریفه‌ای که بآنان‌نسبت داده‌اند تا حدی مبالغه آمیز میباشد، لیکن معلوم نیست که بکلی بی پایه و پراغراق باشد.

بعداز مرگ **سلطان اویس** درتاریخ دوم جمادی‌الاولی ۷۷۶ ﻫ. / ۱۳۷٤ م. کوکب سعادت این‌طایفه روبافول نهاد. درهمان روزپسربزرگ او **شیخ‌حسن** را بزرگان و اعیان در **تبریز** بقتل رسانیده پسر کوچکش **حسین** را درهمان‌شهر بسلطنت برگزیدند. وی بعدازجنگ و پیروزی که برتراکمه حاصل کرد، دربرابرحملهٔ **شاه‌شجاع** مقاومت نیاورده **تبریز** را از دست داد ومدت چهار ماه ازآن شهر به‌خارج گریخت. اندکی بعد ازآن

برادرش **علی** با او بنزاع برخاسته عاقبت کار درصفر ۷۸۴ هـ. / ۱۳۸۲ م. برادر دیگرش **احمد** اورا بقتل رسانیده خود بسلطنت نشست. وعلی الفور با برادر دیگرش **بایزید** درمقام جنگ وجدال برآمد. گرچه نخست یک‌قسمت ازمملکت شامل **آذربایجان** برای **احمد** وقسمت دیگرشامل **عراق** برای **بایزید** مخصوص کردند، لیکن بزودی مخاصمه‌ای ازنو آغاز گردید. و**شاه‌منصور مظفری** اول بحمایت **احمد** و بعد بیاری برادر دیگرداخل درخصام شد. تاآنکه سرانجام این زدوخوردهای برادران بحمله وهجوم لشکر **امیر تیمور** خاتمه پذیرفت. هرچند در برابر آن امیر خونخوار **احمد** پایداری بسیار کرد، اما عاقبت ناگزیر گردید باتفاق **قرایوسف ترکمان قره‌قوینلو** فرار کرده به‌سلطان عثمانی - **بایزیداول** ملقب به **ایلدرم** یعنی «صاعقه» - پناه‌برد واز آنجا آن‌هردو به **مصر** گریختند. ملك **مصر** آخرکار در صدد بود آنها را مال الصلح خود با **تیمور** قرار داده هر دو را بدست او تسلیم سازد؛ ولی خوشبختانه بخت با آنها همراهی کردوخبرمرگ **تیمور** زودتر ازغدر سلطان مصر فرا رسید.

فرار نزدسلطان‌عثمانی وسلطان‌مصر

اندکی بعد از آن بخت تیرهٔ **سلطان احمد** باعث شد که بین او و **قرایوسف** ترکمان‌کار بدشمنی انجامید. در جنگی که مابین آنها نزدیك **تبریز** روی‌داد، در۲۵ ربیع الثانی ۸۱۲ هـ./ ۱۴۰۹ م. **سلطان‌احمد** شکسته شد، وهمان شب اسیر گشته بقتل رسید. بدینگونه بعدازبیست وهفت سال، سلطنت پرمحنت وآشفتهٔ وی بپایان آمد. وبه‌قتل اودرواقع دورهٔ فرمانروائی خانوادهٔ **جلایر** یا **ایلکانیان** در **ایران** بسر آمد. هرچنددرحقیقت انقراض نهائی

آنها بدست **ترکمانان قراقوینلو** «سیاه گوسفندان» یك دو سال بعد بوقوع پیوست.

ملوك کرت (۱)

اکنون سخن از سلسلهٔ **کرت** میگوئیم که در نواحی وسیع شمال شرقی **ایران** وممالك‌مجاور آن فرمانروائی‌میکرده‌اند. پایتختشان‌شهر **هرات** بود. جامع ترین تاریخی که‌از سر گذشت‌آنان بتفصیل بحث میکند، کتابی نفیس است که هنوز بطبع نرسیده وآن در تاریخ **هرات** است، مسمی به **روضات‌الجنات فی‌تاریخ مدینة هرات** (۲) تألیف مولانا **معین‌الدین اسفزاری**. این‌تاریخ که‌سلسلهٔ‌وقایع آن‌بلدراتاحدودسال۸۷۵هـ./۱۴۷۳م. ثبت کرده است، مبتنی برتواریخی قدیمتر میباشد. یکی **تاریخ هرات** تألیف **ابواسحق احمدبن‌یاسین** ودیگری تألیف **شیخ‌عبدالرحمن‌فامی** و نیز تاریخ **سیفی‌هراتی** و **کرتنامهٔ‌ربیعی پوشنجی** (ملقب به **خطیب‌پوشنج** که شاعر دربار ملك **فخرالدین کرت** بوده و در سال ۷۰۲ هـ. کشته شده است. رجوع شود بصفحهٔ ۱۹۵.)

تاریخ **روضات‌الجنات** به بیست و شش روضه منقسم میشود که هر کدام مشتمل است بر دو چمن یا بیشتر، ازاین فصول ازروضهٔ هفتم تا دهم

---

۱) نام این طایفه همه‌جا کرت بفتح اول ذکر شده، ولی در تاریخ هرات تألیف معین‌الدین‌اسفزاری کرارا کرت‌بضم قید گردیده که ظاهراً اقرب بصواب است.

۲) کتاب روضات الجنات‌را که ازاسناد معتبر تاریخ ایران وازنفایس آثار منثورهٔ فارسی‌است، اخیراً درتحت توجه دانشگاه علیگره وبسعی واهتمام پرفسورمحمداسحاق استاد ادب فارسی‌در کلکته‌ازمحل‌اعانهٔ‌سنواتی اعلیحضرت شاهنشاه‌ایران‌مشغول طبع‌اند.

خاص روایات و اخبار **ملوك کرت** میباشد [1].

کتاب دیگری که اطلاعات مفیدی راجع باین طایفه بدست میدهد همان تاریخ نادرالوجود **مجمل فصیحی خوافی** است که ازآن اشعاری از **ربیعی** درفصل سابق نقل افتاد. بعضی روایات دیگر راجع باین سلاله نیز دراکثر تواریخ عمومی **ایران** که بعدها تألیف شده کمابیش یافت میشود، مانند: **روضة الصفا** ، **حبیب السیر** ، **مطلع السعدین** و غیره ، جد اعلای کرتها شخصی بوده است موسوم به: **تاج الدین عثمان مرغنی** که برادرش **عزالدین عمر مرغنی** در نزد سلطان **غیاث الدین محمد غوری** (متوفی بسال ۵۹۹ هـ /۱۲۰۲ م) وزیری صاحب جاه بشمار میرفته است، این **تاج الدین عثمان**

ملك شمس الدین کرت

در آن زمان کوتوال قلعهٔ **خیسار** بوده، وبعدازفوت اوپسرش **ملك رکن الدین-ابوبکر** دختر سلطان **غوری** فوق را بازدواج خود درآورد. پسر آنها **شمس الدین** بعدازآن بجای پدر نشست بسال ۶۴۳ هـ. / ۱۲۴۷م، و باردوی **سالی نویان** پیوست، سال بعددرحملهٔ آن امیر به **هندوستان** باوی همراه بود. دراین سفرشیخ کبیر **بهاءالدین زکریا** (مرشد روحانی شاعرمعروف **عراقی**) را در **مولتان** زیارت کرد، بسال ۶۴۵ هـ. / ۱۲۴۷ م. بعدازآن بنزدسلطان **مغولستان منکوقاآن** رفت که از ۶۴۶هـ تا ۶۵۵ هـ. /۱۲۴۸ م. تا ۱۲۵۷م

---

۱) نسخه‌ای ازاین کتاب نفیس که در تاریخ ۱۰۷۳ هـ. نوشته شده و برنسخهٔ موجود در موزهٔ بریتانیا تفوق دارد، در کتابخانهٔ ادارهٔ هندوستان (ایندیا افیس) موجود است، ونسخه‌ای دیگردر کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار درتهران یافت میشود. ونیزیك نسخهٔ دیگرمتعلق بکتابخانهٔ دوست دانشمندآقای **مؤید ثابتی** سناتورمعظم خراسان میباشد.

سلطنت کرده است. آن سلطان حکومت **هرات** ، **جام** ، **پوشنج** ، **غور** ، **خیسار** ، **فیروز کوه** ، **غرجستان** ، **مرغاب** ، **مرو** ، **فاریاب** را تا کنار رود **جیحون** از یک طرف ، و از طرف دیگر **اسفزار** ، **فراه** ، **سیستان** ، **کابل** ، **تیراه وافغانستان** را تا کنار رود **سند** ، باو واگذاشت .

در سال ۶۶۲ هـ . / ۱۲۶۳ م . **شمس الدین** بعد از تسخیر **سیستان** بنزد **هلاکو** رفت، وسه‌سال‌بعد در رکاب‌جانشین‌وی **اباقاخان** درجنگهای او در **دربند** و **باکو** شرکت جست و نیز در سال ۶۷۵ هـ . / ۱۲۷۶ م . باتفاق **شمس‌الدین محمد صاحبدیوان** بنزد **اباقاخان** رفت، دراین موقع عواطف خان مغولی نسبت باو تغییر یافته و مورد سوء ظنی واقع شد که منتهی بقتل وی گردید . یعنی درشعبان ۶۷۶ هـ ./ ژانویهٔ ۱۲۷۸ م . درموقعیکه در **تبریز** درحمام بود، هندوانهٔ مسمومی باو خورانیدند و هلاک گشت ؛ **اباقا** امر کرد که جسد او را با زنجیر در **جام‌خراسان** دفن کردند . **مولانا وجیه‌الدین‌نسفی** ماده تاریخی‌برای مرگ وی بدینسان بنظم درآورده است ـ :

بسال‌ششصد وهفتاد وشش مه‌شعبان	قضا زمصحف‌دوران‌چوبنگریست بفال
بنام صفدر ایرانیان محمد کرت	برآمدآیهٔ«والشمس کورت» درحال

این آیهٔ اول‌است ازسورة(التکویر) ـ **قرآن** ـ ۱/۸۱ ـ یعنی : «وقتی که آفتاب درهم پیچیده‌شد»؛ وچون نام وی **شمس‌الدین** بوده‌است، انتخاب این آیه در این قطعه متضمن ایهامی لطیف است .

لقب «ملك» بعربی بمعنی «شاه» است، در**ایران** درآن زمان از«امیر» یکدرجه بالاتر بوده است . ظاهراً اول **رکن الدین** این لقب‌را داشته،

معذلك در قصیده‌ای که **شیخ ثقة‌الدین فامی** درمدح عم وی **عزالدین عمر** گفته اورا بلقب شاهی خطاب کرده ومیگوید ـ :

ایام شد مساعد و امید شد غنی — در عهد عزدین عمر آن شاه مرغنی
فرخنده‌خسروی که ز کحل سخای‌او — دارد همیشه دیدهٔ حاجات روشنی

ولی‌لقب ملک را همواره به جانشینان او که افراد سلالهٔ کرت هستند میداده‌اند (۱) .

بعدازاو درسال ۶۷۷ هـ ./ ۱۲۷۸ م . فرزندش **رکن الدین** که‌بلقب پدرنامیده شده و به **شمس الدین کهین** یعنی کوچکتر ملقب‌است ، جانشین اوشد . وی‌در۱۲صفر ۷۰۵ هـ ./ سپتامبر ۱۳۰۵ م ، در **خیسار** وفات یافت . ولی قبل ازآن تاریخ فرزندش **فخرالدین** که‌مدت هفت سال بحکم پدر در محبس بود،بدستیاری سردار مغولی . **نوروز** ازحبس نجات یافته و پدر را خلع کرده سلطان‌شد . لیکن با **نوروز** بیوفائی جسته یعنی در سال ۶۹۶ هـ . / ۱۲۹۶ م . که **نوروز** برخان مغول ـ **غازان خان** ـ شوریده‌بود، بااوغدر کرد . سه‌سال بعدهم **فخر الدین کرت** با **سلطان خدابنده** برادر وجانشین **غازان خان** (که بسال۷۰۶ هـ . /۱۳۰۵ م . بجای غازان‌نشست)، جنگیده شکست یافت . و این شکست در موقعی اتفاق افتاد که خان ـ مغول سرداری بنام **دانشمند بهادر** رابا قشونی مرکب از ده‌هزارمرد بفتح

شمس‌الدین‌وفرزندش فخرالدین

---

۱) این لقب را قبلاً ملوک**غور**اتخاذ کرده و هنوز قبور ایشان درجنب مسجد **جامع‌هرات** به «**گورملکان‌غور**» معروف است .

هرات مأمورفرمود. **فخرالدین** باآنکه قلعهٔ **هرات** رامستحکم ساخته بود، مقاومت نیاورده وبه**امان کوه** فرار کرد. ولی **دانشمند بهادر** نیز بعداز آنکه **هرات** رابگرفت، اورا مردانش بغدروخیانت بکشتند، و **فخرالدین** بازآمده دیگر بارشهر رابتصرف آورد.

اندکی بر نیامد که وی نیز در شعبان ۷۰۶ هـ / فوریهٔ ۱۳۰۷ م. وفات یافت. **فخرالدین** مذکور ازحامیان ادبیات است. **سیفی** میگوید[۱] که: چهل شاعر معروف مدح فخرالدین میگفته اند وخود هشتاد قصیده وصدوپنجاه قطعه درمدح وی ساخته‌است». لیکن سلطنت‌او بخشونت‌وسختی موصوف است وی زنان را ازخانه بیرون آمدن منع میکرد واز شرب خمر و نواختن موسیقی بسختی ممانعت میفرمود.

پس‌ازفخرالدین برادرش **غیاث‌الدین** بسلطنت‌نشست، وی‌نیز بزودی بابرادر خود **علاء الدین** آغاز مخاصمت نمود وبرای استمداد و استعانت به‌نزد سلطان مغولی **خدابنده** شتافت. سلطان اورا بحرمت بپذیرفت. بسال ۷۰۸ هـ. / ۱۳۰۸م **غیاث‌الدین** به**هرات**باز آمد و**غور** و **خیسار** و **اسفزار** رادرتحت استیلای خوددرآورد. دسائس برادرش **علاءالدین هندو** او را ناگزیر ساخت که بار دیگر نزد

---

۱) **سیفی** ـ سیف بن محمدبن یعقوب الهروی است که درسال ۶۸۱ هـ. در **هرات** متولد شد، معاصر و مداح ملك فخرالدین و ملك غیاث‌الدین کرت بود و تاریخ‌هرات‌را بنام پادشاه‌اخیردرحدودسال ۷۲۰ هـ. تألیف کرد. ـ تاریخ‌اوموسوم به: « **تاریخ نامهٔ هرات** ـ یا ـ **تاریخ سیفی** » بسعی وتصحیح **محمد زبیر ـ الصدیقی** معلم السنهٔ شرقیه در **اونیورسیتهٔ کلکته**، درهمان شهربسال ۱۳۶۲ هـ / ۱۹۴۳ م. بطبع رسیده‌است.

شاه‌خدابنده بشتابد. و آن بسال ۷۱٤ ﻫ. / ۱۳۱٤ بود و مدتی بطول انجامید تابیاری شیخ **نورالدین عبدالرحمن اسفرائنی** اعتماد سلطان مغول را بخود جلب کرد. چون به‌**هرات**باز آمد، نخست درسال **۷۱۸**ﻫ / ۱۳۱۸ م. باحملهٔ **امیر یسوری نکوداری** که به‌**خراسان** تاخت، مواجه گردید (۱).

درسال‌بعدبه‌جنگ و جدال **قطب‌الدین‌اسفزاری** و مردم **سیستان** روبرو شد، که **پور بهای اسفزاری** در باب آن جنگ این اشعار را ساخته است:

«شاها دگر به‌پشتی سستان سیستان	آهنگ‌جنگ لشکر ایرانیان مکن
ریش وبروت بیش‌نبند اهل‌سیستان	زنهار تکیه برنمد وریسمان مکن»

در سال ۷۲۰ ﻫ. / ۱۳۲۰ م. **یسوری** کشته شد. **ونکوداریان** متفرق شدند. وی در رجب همان سال بقصد حج عزم سفر **مکه** کرد و پسر خود **ملك شمس‌الدین محمد** رانایب‌السلطنهٔ **هرات** ساخت.

در سال ۷۲۹ ﻫ. - ۱۳۲۹ م. **غیاث‌الدین** وفات یافت وچهار پسر بجای گذاشت، نخست **شمس‌الدین** که بجای اونشست وپس از او **حافظ** و **معزالدین** بنوبت سلطان شدند. پسرچهارمش **باقر** نام‌داشت.

سال جلوس **شمس‌الدین** مذکور را **جمال‌الدین محمدبن‌حسام** درماده تاریخی بعربی این‌چنین بنظم‌آورده است: -

اضائت بشمس الدین کرت زماننا	و اجری فی بحر المرادات فلکه
و من عجب التاریخ مبدأ ملکه	یوافق قول الناس: « خلّد ملکه »

۱) رجوع‌شود بتاریخ مغول تألیف هوارث جلدسوم ص ۵۹۰

و جملهٔ « خلّد ملکه » بحساب جمل ۷۲۹ میشود . لیکن متأسفاً این حسن تفأل صورت وقوع نیافت ، و در همان سال دو ماه بعد از جلوس، برادرش **حافظ** جانشین او شد ، که دو سال سلطنتی آشفته و مختصر داشت و عاقبت برادر سومش **ابوالحسن ملک معزالدین** پادشاه گردید .

جلوس معزالدین

جلوس **معزالدین** در سال ۷۳۲ هـ . / ۱۳۳۱ م با سه واقعهٔ بزرگ تاریخی مقارن است ـ نخست مرگ سلطان **ابوسعید** که عملاً دورهٔ سلطنت مغول را در ایران خاتمه می‌دهد ، دوم تولد **تیمور** ، وسوم قیام **سلسلهٔ سربداران** .

سلالهٔ سربداران

تاریخ این سلسله را باید نظر به پیوستگی که با سلسلهٔ کرت دارند هم در اینجا مطالعه کنیم . **استانلی لین پول** Stanley Lane - Poole در کتاب خود موسوم به: ملوك اسلام Mohammadan Dynasties تاریخ این جماعت را بخوبی حلاصه کرده است و میگوید که: آنان **سبزوار** و نواحی اطراف آن‌را برای مدت نیم قرن در تحت سلطنت خود درآوردند و در این مدت دوازده تن از آن جماعت متوالیاً برمسند حکمرانی نشستند ، که از آن جمع نه نفر بشدید ترین صورتی هلاك شدند . باین سخن باید اضافه کرد که هیچیك از آنها بیش از شش سال یاهفت سال سلطنت نکرده وازمعتقدان باحرارت **طریقهٔ تشیع** بودند. درحالتی که درجوار ایشان به **نیشابور وهرات** طریقهٔ **سنت وجماعت** رواج داشت . معذلك **خواجه علی مؤید** آخرین سلطان این سلسله بعداز فتح **بسطام و فرهاد جرد ، نیشابور** رافتح کرد وضمیمهٔ ملك خودساخت؛

لیکن **ملوك کرت** آن شهر را درشعبان ۷۷۷ هـ . / ۱۳۷۵ . م‌جدداً استرداد کردند .

نخستین شورشی که موجب پیدا آمدن این سلسله شد، درشعبان ۷۳۷ هـ./ مارس ۱۳۳۷ م اتفاق افتاد . و آن چنان بود که **امیر عبدالرزاق بیهقی** (شاگرد **شیخ حسین جوری** که مریدان او عامل مهمی درقوای این خاندان کوچك بودند) بشوریدند و بیرق خلاف را بر افراشته گفتند: « جمعی از مفسدان استیلا یافته بخلایق ستم میکنند، اگر توفیق یابیم دفع ظلم ظالمان نمائیم والا سر خودرا بردار خواهیم، که دیگر تحمل تعدی و ظلم نداریم؛ بدین‌سبب ایشانرا **سربدار** لقب شد[1] ».

یکی ازشعراءِ بزرگوار ایران ـ **ابن یمین** ـ باسربداران همراه بوده ولی بعدازجنگ **زاوه**[2] که در آنجا **شیخ حسین جوری** کشته‌شده وقوای سربدارها متفرق گشت، **ابن یمین** بدست **ملك معزالدین کرت** گرفتار آمد این پادشاه ازاو بخوبی پذیرائی فرمود و با وی بحرمت رفتار کرد .

معزالدین بمدت چهل سال سلطنتی کرد که خالی ازعظمت نبود. هرچند تاریخ حیات او به‌بعضی اعمال پرقساوت آلوده است ، کارهائی که متأسفاً از خصائص آن عهد

مرگ معزالدین کرت

۱) عبارت مذکوراز **روضات الجنات فی** تاریخ مدینة هرات نقل شده‌است. ولی دلائلی دردست است که لغت سربدار بمعنی عام برای جماعتی از شهر نشینان که با اسلحه قیام و شورش نمایند استعمال میشود . واین لغت باین معنی درغالب تواریخ قرن هشتم ونهم‌هجری بکار رفته‌است. (مثلاً ــ رجوع شود بظفرنامهٔ شامی ،بیروت ص۳۲)

۲) زاوه از شهر های قدیم ایران است که بعد ها بمناسبت مقبرهٔ عارف مشهور قطب‌الدین‌حیدر در آن‌جا، بنام وی نامبردار گردیده و اکنون به«تربت حیدری» معروف است و درجنوب غربی‌شهرمشهد رضا واقع شده .

وزمان‌است، ازاو نیز ظاهرشده.ـ مثلاً بعداز فتح **بادغیس** بطرزی که بعدها **تیمور** نیزمعمول‌داشت،مقررفرمود که: ازسردشمنان خود دومنار بپا کردند. وی عاقبةالامر مریض شد ودر سال ۷۷۱ ﻫ . / ۱۳۶۹ م . وفات یافت وماده تاریخ مرگ‌اورا دراین رباعی‌آورده‌اند :

« آنراکه جهان پراز زر وزورشود — مانند **حسین کرت** در گور شود
بر دال دعا چو برزنی یك نقطه — تاریخ وفات خسرو غور شود».

وی‌را در**هرات**درجوارپادشاه غوری **سلطان‌غیاث‌الدین محمدسام** درجنب پدرش **غیاث الدین محمد کرت** دفن کردند [۱].

بعداز **معز الدین حسین**، پسرش **غیاث الدین پیرعلی** پادشاه شد،

آغاز حملهٔ تیمور

ودراین‌زمان‌بود که سایهٔشوم **تیمور لنگ** برفراز کشور او فروافتاد . هرچند بطرز معمول درآغاز کارنفوذ **تیمور** در آن سرزمین بوضع دوستانه بود، یعنی دختر برادر خود **سو نیچ‌قتلق‌آقا** را به‌پسر **غیاث‌الدین** ـ **شاهزاده‌پیرمحمد** بزنی بداد (درحدود سال ۷۷۸ ﻫ . / ۱۳۷۶م). لیکن پنج‌سال‌بعد دربهار سال۱۳۸۱ م. درابتدای یورشهای **ایران** تیمور **هرات**را فتح کرد. وآن‌مملکت‌را بضمیمهٔ اطراف‌آن درتحت امر پسرخود **میرانشاه** قرار داد . و **غیاث‌الدین‌پیرعلی** وپسرش **پیرمحمد** راباسارت‌به **سمرقند** فرستاده دوتن دیگرازهمان طائفه موسوم‌به**امیرغوری و ملك‌محمد** رانیز گرفتارودر **اندکان** محبوس‌داشت

---

۱) **مولانا سعدالدین تفتازانی شرح مطول** راکه بر**تلخیص‌ـ المفتاح خطیب قزوینی** نوشته‌درشهر هرات درزمان دولت سلطان معزالدین محمد کرت بپایان آورده و کتاب خود را بنام وی مصدر ساخته و در آنجا شهر **هرات** وسلطان **معز الدین** مذکور را مدح فرموده است .

واندکی بعد پس‌ازشورش مختصری که در**هرات** روی داد. درسال ۱۳۸۹ م بهانه‌ای برای اعدام آنها بدست **تیمور** افتاده درسال بعدپس ازانهدام **سلالهٔ سربداران** آنها را طعمهٔ شمشیر ساخت و بهلاك آنان دورهٔ **ملوك کرت** بپایان رسید.

امیر تیمور

مملکت **ایران** در قرن هشتم درمیان این چهار سلاله که تاریخ آن بطور اجمال درفوق ذکرشد غالباً تقسیم یافته‌بود، تاآنکه درربع آخرهمان قرن **تیمور** برآن سرزمین تاخت و مانند سلف خود **چنگیزخان** - در ۱۵۰ سال‌قبل - وی نیز آن کشوررا سراسر ویران ساخت.

مقایسهٔ تیمور با چنگیز

مابین‌این‌دوفاتح کشورستان که‌هردواز **آسیای‌مرکزی** برخاسته‌اند وجوه مشابهت بسیار است: - هردوکار خود را بوسیلهٔ کسب اقتدار و نیرو وشکستن دشمنان ورقیبان درمیان ایل‌وطایفهٔ خویش آغاز کردند، وهردو وقتی که دست بکار حملهٔ بایران شدند از چهل سالگی گذشته بودند، و هردوی آنها مسؤول خونریزیهای بیشمار و مصائب بسیار هستند، ولی‌ازدو جهت این هر دو با هم اختلاف دارند. اول آنکه **چنگیزخان** بت پرست بوده‌درحالیکه**تیمور** لااقل‌ظاهراً باسلام‌معترف‌است. دیگر آنکه‌چنگیزخان باشاهنشاهی عظیم **خوارزمشاهیه** در جدال و آویز بوده در حالتی که در زمان‌تیمور مملکت ایران چنانکه گفتیم بقطعات و امارتهای کوچك انقسام یافته بود که حدودآنها روشن نبود ودائماً بایکدیگر یادر داخله ملك‌خود

باافرادجاه‌طلب عائلهٔ خویش در زدوخورد، بودند .

این نکته که **تیمور** علی‌الظاهر مسلمان‌بود، مسلماً در **ایران** وسایر ممالك اسلامی که وی مسخر ساخت ازشدت اعمال وحشیانه ودرندگی او ، که دست کمی از **چنگیز** نداشت ، تا حدی میکاهد . زیرا وی لااقل نسبت باماکن مقدسه ومزارات و همچنین دربارهٔ صلحا و اهل علم احترامی رعایت میکرد . ما باید که نه از مدیحه سرایان تاریخ وی مانند **شرف‌الدین‌علی یزدی صاحب ظفرنامه** در اشتباه بیافتیم که در تحت حمایت فرزندان آن پادشاه جهانگیر وبرای خوش‌آمد ایشان آن کتاب را نگاشته است ؛ ونه‌از طرف دیگردشنامها وناسزاهائی‌را که‌مورخ‌دمشقی **احمد بن عربشاه**[1] در کتاب خود « **عجائب المقدور فی نوائب تیمور** » باو نسبت داده قبول کنیم واورا چون‌وی «خائن» و «جانی» و«کلب‌عقور» وامثال‌آن بنامیم.

---

۱) ابن‌عربشاه ، شهاب‌الدین احمدبن محمد بن ابراهیم الدمشقی‌الحنفی متولد بسال۷۹۱ هـ . دردمشق ومتوفی بسال ۸٥٤ هـ درقاهره ازمشاهیر مورخان ونویسندگان زمان و صاحب تصانیف و آثار عدیده‌است .

در سال ۸۰۳ تیمور اورا در عداد جمعی دیگر از دمشق کوچانیده باسارت به سمرقندبرد؛وی‌درآنجا بکسب‌علم مشغول گشت والسنهٔفارسی وترکی‌ومغولی‌رابیاموخت. در۸۱۱ بمغولستان رفته تاسرحد خطا مسافرت کرد وپس‌ازآن بخوارزم رفت وازآن‌جا بشهر معروف (سرای) سفرنمود وتا ۸۱٤ در آنجا بزیست‌سپس‌ازراه دریای‌سیاه بادرنه رفته بخدمت سلطان محمد خان اول سلطان عثمانی در آمد وبرای اوچند کتاب بترکی ترجمه کرد که ازآنجمله‌است : جوامع‌الحکایات عوفی وتفسیرابوالليث سمرقندی وغیره وهم‌تصدی دیوان رسائل سلطان بعربی وفارسی وترکی باومفوض بود. در۸۳۲هـ. بحج و در۸٤۰ بقاهره رفت وآخرعمررا درآنجا بسرآوردازتألیفات او علاوه برعجائب‌المقدور فی‌نوائب‌تیمور، کتابی است بنام فاکهة الخلفا ومفاکهة الظرفا که مانندکلیله‌ودمنه بامثال وحکایات ونوادر ونصایح آراسته‌است ونیز اوراز مرزبان‌نامه‌ترجمه‌ایست ازفارسی‌بعربی که‌درمصر بسال ۱۲۷۸ بطبع‌رسید وحاجی‌خلیفه ازتألیفات او ده کتاب‌را ذکرمی کند.

لکن چاپلوسی **شرف الدین** کمتر ازفحاشی **ابن عربشاه** قابل اغماض نیست، زیرابا آنکه اونتوانسته است سراسر قتل‌عامها و کله منارهای **امیر تیمور** را ناگفته بگذارد، آنقدر حیا وملاحظه نداشته که او را ازطرف خداوند مؤید ومنصور هم‌میشمارد ومیگوید: «ذات مکارم آیاتش مظهرلطف نامتناهی‌الهی ومکنون ضمیر مستنیرش محض خیر و نیکخواهی بود وآنچه بحسب ظاهر ازآثار قهر وسیاست درمبادی حال ازبعضی اتباع واشیاع عالم‌اقطاعش صدور میبافت، چنانچه‌شرح پذیرخواهد گشت، جهت ضرورت جهانگیری و لوازم کشور گشائی بود.»(۱)

برای نمونه از این گونه اعمال سبعانهٔ تیمور در اینجا میتوان چند فقره ذکر کرد، که از آنجمله است قتل عام مردم **سیستان** در ۷۸۵ هـ. / ۱۳۸۳ م. که درآن واقعه دوهزار تن اسیررا دردیواری زنده‌زنده بیاندودند ونیز سربریدن صدهزار تن اسیرهندیست درنزدیکی **دهلی** درسال ۸۰۱هـ/ دسامبر ۱۳۹۸ م، دیگر زنده بگور کردن چهار هزار نفر ارمنی در سال ۸۰۳ هـ. / ۱٤۰۰ م، ودیگر برپا کردن بیست‌کله منار است در همان سال نزدیك **حلب و دمشق**، وهمچنین قتل عام هفتاد هزار نفر سکنهٔ بیگناه **اصفهان** درسال ۷۸۹ هـ. / نوامبر ۱۳۸۷ م. اینها اندکی ازبسیار حوادث خونینی است که در آن بی اعتنائی او را بجان ابناء نوع انسانی نشان میدهد.

قضاوتی که **سرجان‌ملکم** **Sir John Malcolm** (مورّخ تاریخ ایران لندن ۱۸۱۵ م.) درباب‌تیمور کرده موردقبول هردانش‌طلب روشن‌فکریست

۱) ظفرنامه طبع کلکته ج۱ — ص۱۵

که فروغ جاه وجلال وظواهر پهلوان‌پرستی چشم بصیرت اورا کور نساخته باشد و کشورستانان جهانرا مانند: **اسکندر کبیر وچنگیز و تیمور و ناپلئون** بادیدهٔ راست بین بنگرد ، و پی ببرد که آنها چگونه برای اشباع حس جاه طلبی خود اندك قیمتی برای شدائد و بدبختیهای بشر قائل نمیشده اند .

سرجان‌ملکم در کتاب تاریخ نفیس خود موسوم به **History of Persia** میگوید [۱] : « با ششصد یا هفتصد هزار نفر لشکر که او را میپرستیدند اعتنائی بخیالات سایر طبقات مردم‌نداشت . مقصود او بلندی نام و فتح بلاد بود وبجهت‌تحصیل‌اسباب‌این دومطلب، پروانداشت که ملکی‌با خاك‌یکسان شود، یا خلقی باتیغ بیجان گردند . **تیمور** چنین‌وانمودمیکرد که بشریعت مقیداست ودراجرای لوازم مذهب اهتمام داشت و علما را احترام میکرد . و ایشان‌نیز دربرابر انعام وی باو میگفتند: خدای تعالی ملك سلاطین دیگر را باو داده‌است ، واز گفتن خوداو این عبارت را درهمه‌جا معلوم میشود که یا خودمعتقد بوده است یا میدانسته است که اینگونه صحبتها در خاطرها بی اثر نخواهد بود . »

باز میگوید: « بعد از تمهید مقدمات مسطوره شاید بتوان گفت که: **تیمور** اگر چه از بزرگترین ابطال و جنگجویان است ، لکن از بدترین سلاطین‌است . درقابلیت وشجاعت وجوانمردی او حرفی نیست . لکن جبار و متکبر و ظالم بود . حیات و عافیت جمیع افراد بشر را در مقابل ترقی و استیفای خواهش خود به‌پرکاهی نمی‌سنجید . چنانکه از ولایاتی که ویران و نفوسی که ضایع ساخت معلوم میشود . دستگاه حکومت او اگرچه فسحتی‌بی‌اندازه یافت، ولی‌بنیادش برآب بلکه برباد بود . تاخود نامی‌داشت

---

۱) تاریخ سرجان‌ملکم ترجمهٔ‌فصیحی که مرحوم‌میرزای حیرت ازمتن‌انگلیسی نموده است، طبع‌بمبائی ص۲۳۷.

سلطنتش قوامی داشت، وبمحض آنکه رشتهٔ حیاتش گسیخت. بنیادمملکتش ازهم فرو ریخت. اگرچه بعضی از اولادش بر برخی از اطراف مملکت او سلطنتی کردند، لکن فقط در **هندوستان** سلطنت ایشان مانند بقایای عمارت ازهم فروریخته به‌پشتیبانی **دولت انگریز** برتخت **دهلی** نشسته و نامی از پادشاهی برخود بسته‌دارد ومحل عبرت أصحاب خبرت است»[۱].

تاریخ تیمور تألیف نظام‌شامی

علاوه بردو تاریخی که قبلاً ذکرشد، یعنی تاریخ فارسی **ظفر نامه** تألیف **شرف‌الدین‌علی‌یزدی** و تاریخ عربی **عجائب المقدور** تألیف **ابن عربشاه**، تاریخ دیگری نیزاز معاصران **تیمور** در دست است که آن‌نیز موسوم به‌**ظفر نامه** میباشدوبزبان‌فارسی بامر **تیمور** درسال ۸۰۴هـ/ ۱۴۰۱م. بدست **نظام شامی** شروع شده، ووقایع تایکسال قبل‌ازمرگ‌او را یعنی تاسال ۸۰۶ هـ. / ۱۴۰۳ م. برشتهٔ تحریر درآورده است[۲]. مؤلف یعنی **نظام‌شامی** در **بغداد** میزیسته، وقتی **تیمور** درسال ۷۹۵هـ/۱۳۹۳م. آن شهررا تسخیر کرده وی نخستین شخصی بوده است که ازآن شهر برای

---

۱) تاریخ سرجان ملکم درسال ۱۸۱۵ بطبع‌رسیده است. دراین‌تاریخ‌هنوزشورش هند بوقوع‌نرسیده‌بود که‌درآن‌حادثه بهادر شاه دوم (۱۸۵۷ م) آخرین سلالهٔ تیموری درهندوستان موسوم به: « مغول کبیر Great Mongol » منقرض گردید. ترجمهٔ **میرزای حیرت** ازاین تاریخ در بمبئی‌بسال ۱۳۲۳ هـ. بطبع رسیده. و ترجمهٔ فوق اگرچه ازاصل انگلیسی مختصر انحرافی دارد، عیناً نقل‌شد.

۲) **ظفرنامهٔ نظام‌شامی** درموقع تألیف کتاب براون بطبع نرسیده بود. واطلاعات آن مرحوم‌مأخوذ ازنسخهٔ خطی‌موزهٔ بریتانیا نمرهٔ Add 23 . 980 میباشد، بعداً درسال ۱۹۳۷ م. جلد اول آن کتاب که مشتمل برمتن ظفرنامه‌است، بسعی‌و اهتمام **فلیکس تاور** Flix Tauer مستشرق چك‌بااصلاحات واضافاتیکه در کتاب **زبدة‌التواریخ بایسنقری** ازمصنفات عبدالله‌بن لطف‌الله بن عبدالرشید المدعوبه**حافظ‌ابرو** یافت میشود، ازطرف مؤسسهٔ شرقیهٔ چك واسلواکی‌در **پراك** درمطبعهٔ‌امریکائی بیروت و بسرمایهٔ **مؤسسات اشکودا** بطبع رسیده است. جلد دوم آن که مشتمل برحواشی وتوضیحاتی است، بنظر راقم این‌سطور نرسیده.

تهنیت بنزد **تیمور** رفته وتیمور بوی گفته است: « خدابر تورحمت کناد که اول کسی که از این شهر پیش من برون آمد تو بودی »[1]. این تاریخ که خلاصه‌تر وازحیث حشووزواید پیراسته‌تراز کتاب **شرف‌الدین** است، ظاهراً اساس وپایهٔ تاریخ دومی‌میباشد[2].

اکنون‌سزاواراست که‌به کتابی‌موسوم‌به: « **تزوکات وملفوظات‌تیمور** »

---

۱) ظفرنامه طبع بیروت ص۱۲۹ .

۲) **نظام‌شامی** در کتاب خود درسه جا ازمشاهدات‌خویش نقل کرده است . نخست در سبب تألیف کتاب درسال ۸۰۴ که بملاقات تیمور نائل شده واورا برنگاشتن تاریخ‌امر کرده‌است. (ص۱۱ طبع بیروت). دوم ــ در بغداد در ذیل وقایع شوال ۷۹۵ (ص۱۳۹ طبع‌بیروت). سوم ــ درذیل‌فتح شهرحلب درسال۸۰۳ (ص۲۲۷طبع بیروت .) درسال ۸۱٤ در زمان سلطنت شاهرخ بحکم او حافظ ابرو ذیلی بر ظفر نامهٔ مذکور نوشته وتاریخ آخرین سال حیات امیرتیمور رانیز بقلم‌آورده است که بداستان وفات وی‌خاتمه‌میابد واین‌ذیل‌درمجموعهٔ **حافظ‌ابرو** موجوداست، ونیزدرزبدة‌التواریخ بایسنقری‌تألیف‌همان‌نویسنده عین‌آن‌آمده‌است وچنانکه گفتیم، **فلیکس تاور** مستشرق چك‌آن ذیل را بطور جداگانه از روی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ اسلامبول در سال ۱۹۳٤ م بطبع رسانیده‌است وابتدا میشود باین‌مقدمه :

«اما بعد این ذیلی است بر کتاب ظفرنامهٔ شامی صاحبقرانی جهانگشائی انارالله برهانه که مولانای اعظم افتخارالائمة فی‌العالم سحبان‌الزمان وحیدالاقران مولانا نظام‌ـ الحق والدین الشامی نورالله قبره نبشته است . و این کتاب تا اوائل رمضان سنهٔ ست و ثمان مائه زیادت نبود که بموجب اشارت حضرت سلطنت شعاری **شاهرخی** خلدالله تعالی‌فی‌بسیط‌الارض سلطنته، کمترین‌بندگان **عبدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشید المدعو بحافظ ابرو** درقلم آورد . » در نسخهٔ دیگر ذیل ظفر نامهٔ حافظ ابرو نام اورا بعدازالقاب بسیار، نظام الحق والدین الشنبی، المعروف بشامی‌ذکر کرده است. ریو **Rieu** در مقدمهٔ فهرست کتابهای فارسی ، از نظام الدین آن مقدار اطلاعات که ممکن بوده جمع‌آوری کرده واضافه نموده است که درسال ۸۰٦ هجری در هنگامیکه اردوی امیر تیمور در اردبیل‌بوده است، بمناسبت عید فطر خطبهٔ نماز عیدرا نظام‌الدین در حضور او قراءت کرده و بعد ازآنکه تیمور بسمرقند روی مراجعت نهاد، اجازه داد که نظام الدین بوطن خود که ظاهراً تبریز بوده است، بازگردد ونامه‌ای در توصیهٔ‌وی به **میرزاعمر** فرزند**میرانشاه** حکمران آذربایجان بنگاشت . شرف‌الدین علی‌یزدی ظفرنامهٔ‌خودرا ازاو تقلید فرموده وحتی درغالب موارد عین عبارات وی را بدون اشاره باصل نقل کرده است

یعنی یادداشتها وکلمات او اشاره رود .این کتاب اگرچه ازفارسی بانگلیسی

تزوکات وملفوظات تیمور

ترجمه شده وبسیار معروف است ، ونویسندگان اروپائی از آن فراوان نقل کرده‌اند ، لیکن اکنون همه کس ومن خود آن کتاب را مجعول میدانیم [۱] . نسخهٔ فارسی آن کتاب نخست در قرن هفدهم مسیحی در زمان سلطنت **شاه‌جهان** (١٦٢٨ - ١٦٥٩ م) در **هندوستان** بظهور رسیده و شخصی موسوم به: **ابوطالب‌الحسینی**، مدعی بود که‌آنرا از اصل ترکی در کتابخانهٔ شخصی موسوم به **جعفر پاشا، حاکم یمن** یافته است و ترجمه ساخته.

بروجود چنین نسخه‌ای‌باصل‌ترکی‌هیچ سند وشاهدی موجود نیست، جزهمان اظهار **ابوطالب‌حسینی** ، و چنین برمیآید که وی‌خود آن کتاب فارسی را بتقلید روزنامه و شرح احوال‌صحیح الاصل **میرزا بابر** و بکومك کتاب **ظفرنامه** و سایر تواریخ عهد تیمور جعل کرده باشد . اول دفعه در سال١٧٧٩م. نسخهٔ‌خطی‌این کتاب‌راشخصی‌انگلیسی‌موسوم‌به **ماژورداوی** Major Davy بانگلستان آورد . وبعد ازمرگ او در ١٧٨٤ م . این‌نسخه بتصرف پسرش درآمد . وی در سال ١٧٧٩ م . شرحی در تمجید این کتاب و در دفاع ازصحت‌آن‌به **دکتروایت** Dr. White استادعربی در **جامعهٔ اکسفورد** نگاشته است [۲]، واین هردو تن در سال ١٧٨٣ م./ ١١٩٨ ه .

---

۱) رجوع شود بفهرست فارسی تألیف ریو Rieu بصفحهٔ١٧٧ـ ١٨٠ که‌دلائل جعل وعدم اصالت آن کتاب رادکر کرده‌است . مجعول ــ apocryphal

۲) رجوع‌شود بصفحهٔ ۹ ــ ۱۳ ترجمهٔ‌انگلیسی ملفوظات بقلم **ماژورچارلز- استوارت** Major Charles Stewart

بامعاضدت وهمکاری یکدیگر اصل وترجمهٔ **تزوکات** رابطبع رسانیدند. در سال ۱۷۸۷ **پرفسور لانگلز** Langlés آن کتاب‌را بفرانسه‌ترجمه واین‌نام طویل‌وعریض‌را برآن‌نهاد :

« Instituts Politiques et Militaires de Tamerlan, proprement appellé Timour, écrit Par lui-même en Mongol, et Traduits en Français sur la version Persane d' Abou Taleb – Al-Hosseini, avec la vie de ce conquérant, d'après les meilleurs Autheurs Orientaux, des notes, et des Tables Historiques Géographiques etc. »

در سال ۱۸۳۰ ماژور **چارلز استوارت** Major Charles Stewart ترجمهٔ انگلیسی از کتاب **ملفوظات** یا **تزوکات‌تیمور** را بطبع رسانید.

تاریخ **تیمور** نه‌تنهااز لحاظ آنکه وی‌یکی‌ازبزرگترین جهانگشایان روی زمین بوده بلکه از آن سبب که وی بانی سلالهٔ معروف سلاطین مغولی **هندوستان** میباشد، توجه بسیاری ازمورخان آسیائی و اروپائی و بالاخص انگلیسی را بخود جلب کرده وموضوع تألیف کتابهای بسیار گردیده است.

دراین کتاب که قسمت سیاسی بالضروره تابع تاریخ‌ادبی‌میباشد، همینقدرکافی است که دراینجا بذکر خلاصه‌ای ازدورهٔ زندگانی‌او بطوراختصار ـ مطابق آنچه‌صاحب **ظفر نامه**‌و **ابن‌عربشاه** نوشته‌اند،مخصوصاً آن‌قسمت که‌مربوط به‌**ایران** است اکتفاشود.

تیمور که بترکی‌بمعنی(آهن) است، نام امیریست که‌در **شهر کش** در **ماوراءالنهر** بتاریخ ۲۸ شعبان ۷۳٦ ﻫ./۱۱ آوریل ۱۳۳٦ م. زائیده

ولادت تیمور

شد. بطوریکه در بارهٔ همه مردان بزرگ که بعدهامعروف ونام آورمیشوندمعمول است ، مدیحه سرایان وی کوشش کرده‌اند که از یکطرف نسب او را به **قراچارنویان** منتهی ساخته ونژادش بخاندان شاهی مغولی **چنگیزخانی** متصل سازند. واز طرف دیگر میلاد اورا باعلائم وآثار آتیهٔ وی توأم نمایند. ولی **ابن عربشاه** از سوی دیگر فقط بذکر نام پدرش **تراغای** و جدش **ابغای** اکتفا کرده میگوید:او وپدرش چوپان وازجماعت اوباشان، ازدانش ودین محروم بوده‌اند. ومینویسد:

« وکان هو وابوه من الفدادين ومن طائفة اوباش لاعقل لهم ولا دين ، وقيل كان من الحشم الرجاله والاوباش البطاله ».

و علت آنکه او را «لنگ» گفته اند، بزعم وی آنست که: درهنگام گوسفند دزدی زخمی بپای وی رسید (۱). ذکر تفصیل حوادث اولیهٔ عمر وی و گامهائی که درراه ترقی برداشته و در میان مردم خود بمرتبهٔ سروری رسیده دراینجا ضرورت ندارد. همینقدر کافیست بگوئیم که وی در ۲٤ سالگی یعنی درسال ۷٦۱ ه./ ۱۳٦۰ م. سرشناس گردید. ده سال بعد در موقعیکه رقیب خود **امیرحسین** را درشعبان ۷۷۱ ه./ مارس ۱۳۷۰ م. مغلوب ومقتول

---

۱) اشاره به لنگی و ضعف نیمهٔ بدن تیمور هم درعصر وزمان او جلب توجه میکرده ، ابن عربشاه قطعه ای ذکر کرده که آنرا بعضی به خواجه حافظ شیرازی نسبت میدهند :

«نیم تنی ملك سلیمان گرفت .	کرد مسخر همه روی زمین
پای نه و روی زمین زیر پای	دست نه و ملك بزیر نگین
اینهمه او میکند اومیدهد	کیست بگوید که چنان یاچنین» ؟!

ساخت، بلقب **صاحبقران** ملقب شد. و شش یا هفت سال بعداز آن را پیوسته به‌تحکیم موقع خود در **ماوراءالنهر** مشغول بود.

اولین حملهٔ بایران

اولین حملهٔ او به **ایران** در بهار سال ۱۳۸۱ م. در وقتی بود که چهل و پنجسال از عمر وی میگذشت. دراین حمله که‌در مدت یکسال انجام یافت، روی همت او بسوی **خراسان** بود. در **اندخود** بدیدار درویشی که کم وبیش‌ازخرد بیگانه بود و **باباسنگو** نام‌داشت رفت، و آن شخص که حال‌جذبه وجنونی‌داشت، گوشت پاره‌ای بسوی اوافکند، واو ازین معنی فالی نیك بر گرفت و آنرا رمز فتح وکامیابی دانست. دراین‌جنگ **سرخس** راتسخیر کرد وبعداز زیارت‌مردی قدسی مآب موسوم به **زین‌الدین ابو بکر تایبادی**(۱) قلعهٔ**فوشنج** را ویران ساخت. وپس‌ازآن به‌فتح **هرات** واسارت **غیاث‌الدین پیرعلی ملك‌كرت** موفق گردید. ودر پی‌آن نوبت به **طوس و اسفراین** رسید وآن قصبات را با خاك یکسان ساخته مردم آنرا بقتل آورد، از آن پس **قلعهٔ کلات** را بگرفت و چون زمستان رسیده بود به **سمرقند و بخارا** مراجعت کرد.

---

۱) خواجه زین‌الدین ابوبکر تایبادی از اجلهٔ مشایخ صوفیهٔ آخر قرن هشتم است. داستان مفاوضات او باتیمور در هنگام حملهٔ وی بهرات زینت تواریخ و سیر، همچنین نصیحتی که‌به«خواجه شمس‌الدین‌حافظ شیرازی» فرموده درشرح حال‌او آمده؛ قبرشریف وی هم‌اکنون در نزدیکی یوسف آباد « تایباد » موجود و ایوان رفیعی که بامر شاهرخ درآنجا ساخته‌اند، ازآثار ظریفهٔ معماری آن‌عصراست، (برای شرح‌حالش رجوع شود به‌نفحات‌الانس جامی).

حملهٔ دوم بایران در سال ۱۳۸۲ م .

دربهار سال بعد یعنی ۱۳۸۲م. وی یورش خود را به **ایران** از نو آغاز کرد. هنگامیکه در **کلات** اردو زده بود، پسرش **میرانشاه از سرخس** و **ملک غیاث الدین کرت** که منقاد شده بود از **هرات** نزد وی آمدند، وی چون مواضع خود را در آنحدود مستحکم ساخت، بطرف **ترشیز** پیش رانده قلعهٔ آنرا بگشود و قلعگیان تسلیم شدند. در آنجا سفرائی چند از نزد **شاه شجاع** از **شیراز** نزد وی آمدند، **تیمور** دختر کی ازخانوادهٔ وی برای نوهٔ خود **پیرمحمد** خواستگاری کرد. بعد از آنکه **امیرولی** حکمران **مازندران** امروی‌را مطیع گردید، **تیمور** برای گذرانیدن زمستان به‌پایتخت خود **سمرقند** بازگشت و درآنجا بواسطهٔ وفات **دلشاد آغا** زوجه **وقتلغ ترکان آغا** خواهرخود مدتی بعزاداری وسوکواری نشست .

حملهٔ سوم بایران در سال ۱۳۸۳ م

در پائیز سال ۱۳۸۳ م. بعد از آنکه لشکری علیه مغولهای بت پرست گسیل داشت که با **قمرالدین رئیس و خان** آن طایفه نبرد کند. تیمور خود بعزم حملهٔ به **مازندران وسیستان** بجنوب تاخت . در اواخر اکتبر به **سبزوار** حمله برد وقلعه‌را نقب‌زده منهدم ساخت ، دو هزار نفر از مردم آنجا را اسیر کرد و چنانکه **ظفرنامه** میگوید: «آنها را اسیر کرده و زنده بربالای یکدیگر نهادند وبگل وخشت استوار کرده **منارها** برآوردند تا عالمیان از سطوت قهرآگاهی یافته خودرا بوسوسهٔ دیوغرور درچاه‌ویل وبشور نیاندازند [۱]».

---

۱) ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی جلداول ص۳٦۰ .

تیمور بعداز تسخیر **فراه** در**سیستان** به **زره** حمله نمود ودر آنجا پنج‌هزار تن درمقام‌مدافعه بر آمدندو بیشتراز آنان کشته شدند . وازسرهای آنهاکله‌منارهاافراشته‌شد . درماه دسامبرسراسر**سیستان** دربرابرهجوم‌اوازپای درآمد وبقول صاحب‌ظفرنامه: «هرچه‌درآن دیاربود ازخزف تاگوهرشاهوار واز نفائس اجناس تا میخ در ودیوار بباد تاراج رفت وبرق غارت بر بیش و کم‌آن ولایت تافته خشك و تر درهم سوخت.[۱] » آنگاه چند قلعهٔ دیگر را فروکوفته و ازکلهٔ دشمنان خود چند منارهٔ دیگر برافراشته به **قندهار** تاخت و کوتوال‌قلعهٔ آنرابدارآویخت. سپس به **سمرقند** بازگشت ودرآنجا سه‌ماهی باستراحت پرداخت .

شرح‌جزئیات جنگهای سالیانهٔ **تیمور** درمدت بیست‌سال بقیهٔ‌عمراو خارج از حوصلهٔ این کتاب است . لیکن بطور اختصار اشارتی میتوان کرد که‌درسال۷۸۶هـ ./۱۳۸۴م. **تیمور** به**مازندران و آذربایجان** حمله‌برد. زمستان را در **ری** بسرآورد و پس ازآنکه تمام ولایات سواحل **بحرخزر** وشمال**ایران** رامسخرساخت‌و،تا **سلطانیه** پیش‌رفت؛ برای‌زمستان به‌تختگاه خود **سمرقند** بازگردید .

درسال۷۸۸ هـ .۱۳۸۶ م. **تیمور** که ازاوضاع‌آشفته وپریشان‌ممالك **ایران** آگاه شده‌بود،عزیمت‌مصمم کرد که سراسرآن کشور رابحیطهٔ‌تسخیر درآورد[۲] . بنابر این، مقدمات حمله برخاك **ایران** را برای مدت سه سال

---

۱) همان کتاب جلداول ص۳۶۸

۲) بنده‌مترجم درمدت چهارسال ۲۳ــ ۱۳۱۹ش. که دردانشکدهٔ ادبیات‌طهران به‌تدریس‌تاریخ‌ادبیات‌ایران‌درقرن‌نهم مشتغل‌بودم،برنج‌فراوان‌وتحقیق‌بسیار درتاریخ‌تیمور وعلل‌حملات وفتوحات‌او درایران‌مطالعات کرده ویادداشتهای نادرونکات‌دقیق واطلاعات عمیق گرد کرده‌ام، که‌درمجموعهٔ(صدصبح)خودجمع‌ساخته،لیکن‌هنوزبطبع‌آن‌توفیق‌نیافته‌ام.

فراهم ساخت و بآن کشور تاخت . نخست بجنگ **ملك عزالدین** پادشاه **لرستان** درآمده **بروجرد** و **خرم آباد** را ویران کرد . و بسیاری از مخاصمان خودرا زنده ازقلل جبال فروافکند . سپس بسوی **تبریز** روانه‌شد ودرآنجا **سلطان احمد جلایر** لشکری گرد آورده عزم پیکارداشت؛ لیکن همینکه وی نزدیك شد، **جلایر** گریز بهنگام را فیروزی دانسته بجانب **نخجوان** گریخت . وبعداز مصافی سخت همینقدر توانست که راه فرارپیش گرفته جان بسلامت برد . **تیمور** تابستان را در **تبریز** گذرانیده نخبه‌ای از ماهرترین صنعتگران و هنرمندان آن شهر را به **سمرقند** کوچ داد . درپائیزهمان‌سال‌از **رود ارس** عبور کرده به **نخجوان** تاخت ، پس از فتح قلعهٔ محکم **قارص** بویرانی **گرجستان** کمربست ؛ پس از تسخیر **تفلیس** روزی‌چند‌بشکاری کلان‌مشغول‌شد که بقول‌صاحب ظفرنامه : « ازبس نخجیر که افکنده شد، سپاه ازحمل‌آن عاجزآمده بسیار ازآن بگذاشتند »[1]، آنگاه برای گذرانیدن زمستان به‌قشلاق **قراباغ** رفته درآنجا بسرآورد .

دربهارسال۷۸۹ ﻫ/۱۳۸۷ م . **تیمور** فتوحات‌خودرا در **آسیای صغیر** ازنوآغاز کرد وبعدازفتح شهرهای **بایزید** ، **ارزروم** ، **ارزنجان**، **موش**، **اخلاط** ، **وان** ، دوشهر **سلماس** و **ارومیه** نیز تسلیم شدند . چون فصل پائیز دررسید و**زین‌العابدین مظفری** فرزند **شاه‌شجاع** سلطان **فارس** از حضور بدربار وی امتناع ورزید، **تیمور** بقصد یورش **فارس** به‌جنبش‌آمد . دربین‌راه به **اصفهان** ورود کرد . و مبلغی‌هنگفت بعنوان مال امانی‌ازمردم آن‌شهر مطالبه‌فرمود . این سبب شد که آنمردم شوریده بعضی ازمحصلین تیموری رابکشتند .

---

۱) همان کتاب جلداول ص۴۰۴ .

از این رهگذر آتش غضب آنمرد سفاك بی‌باك بجوش آمده انتقامی هولناك از اهل **اصفهان** بگرفت وحکم بقتل عام داد. گویند: در آن واقعه هفتاد هزار تن کشته شدند، سرهای آنها را بشمار آورده از آن مناره‌ها برپا کردند[۱]. این بلیهٔ بزرگ در دوشنبهٔ ۱۸ نوامبر ۱۳۸۷م. اتفاق افتاد.

نخستین ورود تیمور بشیراز

پس از آن **تیمور** بسوی **شیراز** پیش راند و در ماه بعد یعنی دسامبر ۷۹۰ ه./ ۱۳۸۷ م. آن شهر شهیر تسلیم او شد. و در این هنگام است که گویا ملاقات آن جهانگشای بزرگ با شاعر شیراز **خواجه حافظ** اتفاق افتاده باشد. **دولتشاه** که این قصه را نقل میکند، با همان عدم دقت که در ذکر تواریخ معهود اوست، این ملاقات را بسال ۷۹۵ ه./ ۱۳۹۲ م. نسبت داده و حال آنکه در آنوقت چهار سال از تاریخ وفات حافظ میگذشته است[۲].

این حکایت که شاید تماماً مجعول باشد[۳]، در تذکرهٔ دولتشاه باین

---

۱) ظفرنامهٔ یزدی جلد اول ص ۴۳۴.

۲) رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه طبع لیدن ص ۳۰۵.

۳) مرحوم براون درصحت این حکایت تردید کرده است، ولی ظاهراً این مطابق واقع است. زیرا **علی بن حسین الکاشفی** در کتاب **لطائف الطوائف** که بسال ۹۳۹ یعنی نزدیك بیکصدوپنجاه سال بعد از وفات حافظ تألیف نموده همان حکایت را با دقتی بیشتر ثبت کرده است و میگوید: «چون امیر تیمور ولایت فارس را مسخر کرد و بشیراز آمد وشاه منصور را بکشت. خواجه حافظ شیرازی راطلبید واوهمیشه منزوی بود، بفقر و فاقه میگذرانید. **سید زین العابدین جنابدی** که نزد امیر تیمور قربی تمام داشت ومرید خواجه حافظ بود، او را بملازمت امیر تیمور آورد... الخ». (طبع طهران، ص ۲۲۳)

سید زین العابدین گنابدی از وزراء تیمور است که نام او درمجمل فصیحی خوافی مکرر ذکر شده، ازجمله درضمن وقایع سال ۸۲۸ م. وهمچنین در ضمن وقایع ۸۲۹. ذکری از نصب وعزل وی از وزارت شاهرخ آمده است.

قرار نقل‌شده است : « حکایت کنند که در وقتی که سلطان صاحبقران **امیر تیمور گورکان** . . . . **فارس** را مسخر ساخت درسنهٔ خمس وتسعین وسبعمایه و**شاه‌منصور** را بقتل‌رسانید، **خواجه‌حافظ** درحیات بود، کس فرستاد و اورا طلب کرد . چون حاضرشد، گفت : من‌بضرب شمشیر آبدار اکثر ربع مسکون را مسخر ساختم و هزاران جای ولایت‌را ویران کردم، تا **سمرقند و بخارا** را که وطن‌مألوف وتختگاه من‌است ،آبادان سازم . تو مردك بیك‌خال هندوی ترك‌شیرازی سمرقند وبخارای مارا میفروشی در این بیت که گفته‌ای . . . اگر آن ترك شیرازی..؟ **خواجه‌حافظ** زمین خدمت رابوسه داد و گفت: «ای سلطان عالم ازآن نوع بخشندگی است که بدین روزافتادم»!صاحبقران‌را این‌لطیفه خوش‌آمد وپسند فرمود وباا‌وعتابی‌نکرد، بلکه‌عنایت ونوازش‌فرمود ».

بروایت‌دیگرهم‌این‌حکایت‌رانقل کرده‌اند که‌من‌خوددر**ایران**شنیده‌ولی در کتابی‌ندیده‌ام. وآن‌چنان‌است که **خواجه‌حافظ** درجواب **امیر تیمور** گفت : سخن‌مرا تحریف کرده‌اند وآنچه من گفته‌ام چنین‌است :

« بخال هندویش بخشم دومن قند وسه خرما را[1] »!

در کتب تذکره وتاریخ‌معاصر **تیمور** مانند **ظفرنامهٔ شرف‌الدین‌-علی یزدی** وغیره ازحکایت تلاقی شاعر باامیر اشاره وذکری‌نشده‌است . ودر هیچ جای دیگر دلیل وقرینه‌ای دراثبات وقوع آن بدست من نیامد .

---

۱) این روایت که مرحوم براون نقل کرده‌است، بسیارعامیانه‌میباشد ، میتواند بود که شخصی از روی مزاح برای براون آنرا در هم بافته . بنده مترجم در شیراز هیچوقت چنین حکایتی نشنیدم .

باری در آغاز حملهٔ **تیمور** به **فارس**، **سلطان زین‌العابدین** شاهزادهٔ بدبخت مظفری گریخته به ابن عم خود، **شاه منصور**، حکمران **شوشتر** پناه برد. وی از حقوق قرابت و شرایط مهمان‌نوازی چشم پوشیده اورا دستگیر کرد و به‌زندان افکند. سایر شاهزادگان و امراءِ خاندان مظفری هم چنین **اتابکان لرستان** ودیگر امراءِ کوچك **ایران** غالباً در **شیراز** بخدمت **تیمور** رسیده وباو تسلیم شدند. اما درهمین ایام که روزگار بکام او بود، اخباری ناگوار بسمع آن فاتح بزرگ رسیده وقاصدی از **سمرقند** به **شیراز** آمد که آن مسافت طولانی را درهفده روز طی کرده بود، اورا آگاه ساخت که **توقتمش** خیره‌سر باز ازنوسر بطغیان برداشته وحضور **تیمور** در دارالملك برای دفاع از ممالك محروسه ضرورت دارد. بنا براین درفوریهٔ ۱۳۸۸م. وی عاجلاً راه **سمرقند** را درپیش گرفت وجزو غنائمی که همراه خود بدارالملك خویش برد، عالم معروف **میرسید شریف جرجانی** بود. وشاهزادگان **مظفری شاه یحیی** و **سلطان محمود** و **سلطان احمد** و **سلطان ابواسحاق** را بترتیب به‌حکمرانی **شیراز**، **اصفهان**، **کرمان** و **سیرجان** بگماشت. مدت چهار سال ونیم ازاین وقایع بگذشت، و **تیمور** دراین مدت مشغول جنگ و کشمکش با **توقتمش خان** ومغولان وامارتهای **خوارزم** و **خیوه** وبادیگر مردمان شمالی بود. مردم **ایران** که اندك زمانی از مطامع و آمال او در امان بودند، نفسی براحت میکشیدند. تنها واقعه‌ای که در **ایران** اتفاق افتاد، آن بود که در تابستان سال ۱۳۸۹ م. در **خراسان** شورشی بظهور رسید (که ظاهراً دراثر شایعهٔ شکست لشکر **تیمور** بدست **توقتمش** بوده‌است). این شورش را **میرانشاه** پسر **تیمور** باهمان سبك وروش خونین ووحشیانه خاموش ساخت ومخصوصاً

در شهر **طوس** چندین هزار تن‌را بقتل‌رسانیدند وازسر آنها منارها وهرمها برپا کردند.

در روز آخر ژوئیهٔ ۱۳۹۲م. **تیمور** بعدازاندك توقفی که دراثر بیماری شدید برای‌او روی داد، باز از **جیحون** عبور کرد، بقصد آنکه دفعهٔ دیگر بممالك جنوبی بتازد، این حمله را که در تاریخ بنام یورش پنجساله ثبت کرده‌اند[۱]، وآن‌شامل فتح ممالك ساحلی **بحر خزر**، و **فارس** (که درآنجا خانوادهٔ مظفری‌را بکلی منقرض‌ساخت و شاهزادگان آنان‌رایکباره بقتل‌رسانید.)، **ارمنستان**، **گرجستان**، **عراق‌عرب** وجنوب **روسیه** بود. در **گرگان** و **مازندران** ویرابا **سادات‌مرعشی مازندران**اتفاق ملاقات روی داد. این سادات راکه درآن ناحیه امارت داشتند، بگناه‌آنکه مذهبی برخلاف سنت عامه ومتهم‌به پیروی اباحه واشتراك دارند، بقتل رسانید. **شرف‌الدین‌علی** ازعقاید آنان شرحی و تفصیلی نداده وسخن‌او دراین باب روشن نیست[۲]، لیکن ظاهراً چنین برمیآید که این سادات منسوب بوده‌اند **بطایفهٔ‌حروفیه** که مؤسس آن**فضل‌الله استرآبادی** درزمان**تیمور** ظهور کرد وتعالیم خودرا انتشارداد. وما درباب‌او بعداًسخن خواهیم گفت[۳].

در اواخردسامبر۱۳۹۲ م. **تیمور** بعد ازآنکه عیال واطفال خود را دیدار کرد،بسوی جنوب **ایران** علم برافراشت. وازولایات **دامغان‌وسمنان وری و قزوین و سلطانیه و کردستان و بروجرد**[٤] درماه‌فوریهٔ۱۳۹۳م.

---

۱) ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی جلداول‌ص۵٦۱ .

۲) ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی ص۵۷٦.

۳) انتساب این‌سادات بحروفیه محل تردید است .

٤) ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی جلداول ص۵۸۷.

عبور کرده جمعی کثیر از الوار را در بین راه بهلاک رسانیده و به **دزفول** رسید ماه مارس ۱۳۹۳م . دو روز بعد به **شوشتر** وارد شد و از آنجا عزیمت **شیراز** کرد. در بین راه خود قلعه و دژ محکم **قلعهٔ سفید** را [۱] فتح کرد . سلطان **زین العابدین** مکفوف البصر را که در آنجا محبوس بود، مطلق العنان ساخت و ویرا حرمت بسیار نهاده وعده داد که انتقام اورا از ابن عم وی **شاه منصور** خواهد گرفت ، انجام این وعده دیری نپاید که بحصول پیوست .

زیرا چنانکه حکایت کردیم، **شاه منصور** در رزمی که چندی بعد با **تیمور** نمود بقتل رسید . وبعد از آن در ۲۲ مه ۱۳۹۳ م . بامر **تیمور** سراسر رجال خانوادهٔ مظفری را از دم تیغ گذرانیدند . پس آنگاه چنانکه **شرف الدین علی** در **ظفر نامه** گفته است: «تمام هنروران از محترفه وپیشه وران ممالک **فارس و عراق** راخانه کوچ به **سمرقند** نقل فرمود» [۲].

در دهم اوت همان سال که **تیمور** بسوی **بغداد** میشتافت، رسولی از طرف **سلطان احمد جلایر** در رسید که شیخ **نور الدین عبد الرحمن اسفرائنی** [۳]

---

۱) قلعه سفید یادژسفید در **بلوك ممسنی** فارس در چند کیلومتری مشرق قریهٔ **فهلیان** واقع شده رجوع شود بفارسنامهٔ ناصری جلد اول ص۶۶ و جلد دوم ص۳۲۴ طبع تهران .

۲) ظفر نامه جلد اول ص۶۱۹.

۳) این شخص ، یعنی نورالدین عبدالرحمن، حامل پیام سلطان احمد جلایر را نباید باشیخ نور الدین عبدالرحمن اسفرائنی کسرقی پیر رکن الدین علاء الدولهٔ سمنانی و شاگرد شیخ احمد جوزقانی اشتباه نمود. سفیر سلطان احمد نزد تیمور همانا نورالدین عبدالرحمن ابن افضل الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد اسفراینی است که فقیه و عارف حنفی متولد سال ۷۲۲ و متوفی بسال ۷۹۷ هجری بوده است . و رسالت خود را در نزد تیمور در شوال ۷۹۵ ه . درمحل آق بلاغ انجام داده .

شرف الدین علی یزدی صاحب ظفر نامه که معاصر همین نورالدین عبدالرحمن(دوم)

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

نام داشت ، وی حامل معاذیر سلطان به‌نزد امیر بود که او خود بنفسه نتوانسته است به‌حضور امیر بیاید . **تیمور** این معاذیر را نپذیرفته لیکن شیخ را حرمت بسیار نهاد ، زیرا چنانکه صاحب ظفرنامه گفته است (ص۶۲۹) وی عادةً به‌مردمان عالم و اهل صلاح وتقوی بحرمت و ادب رفتار میفرمود . اند کی بعدازآن **امیر تیمور** به **بغداد** وارد شده قصر سلطان جلایر را تصرف کرد. **سلطان احمد** ازبرابر او راه گریز پیش گرفت و **امیر تیمور** چندتن ازامراء را به تعاقب او فرستاد ، آنان در نزدیکی **کربلا** بوی رسیده بعضی از زنان و فرزندان او را اسیر کرده با غنائم بسیار باز آوردند . ولی **سلطان احمد**

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

بوده دربارهٔ ملاقات این شیخ باتیمور چنین می‌نویسد :

و دریکشنبهٔ غرّهٔ همایون فال شوال بعدازادای فطرودیگر صدقات ازانواع احسان وافضال، باقامت نمازعید قیام نمود وبعدازدوروز شیخ الاسلام اعظم شیخ نورالدین عبدالرحمن ـ اسفراینی علیه الرحمة والرضوان که ازاکابر مشایخ روزگار بود ازطرف بغداد از پیش سلطان احمد جلایر برسم رسالت بپایهٔ سریر خلافت مصیر آمد، حضرت صاحبقران چنانچه آداب آن مؤید گیتی ستان بود که درتعظیم اهل علم وصلاح هیچ دقیقه‌ای فرونگذاشتی، مقدم آن بزرگ دین را باعزازتلقی فرمود وشیخ مشارالیه پیغام سلطان احمد بعرض رسانید . . .
(ظفرنامه جلداول چاپ طهران صفحات ۴۴۸ ـ ۴۴۹).

صاحب حبیب السیر نیز درین باره درضمن ذکرتوجه امیر تیمور به‌جانب بغداد همین مطلب را ظاهراً ازظفرنامه گرفته وبا تغییر مختصر عبارات درج نموده‌است. (حبیب السیر جلدسوم چاپ طهران صفحهٔ ۴۴۵ وصفحهٔ ۵۴۹).

مؤلف شذرات الذهب فی اخبارمن ذهب ذیل وقایع سنهٔ ۷۹۷ هجری چنین نوشته است :
[وفیها مات نورالدین عبدالرحمن بن افضل الدین محمدبن عبدالرحمن بن محمد الاسفرایینی الصوفی الحنفی ولدسنة اثنین و عشرین وسبعمایة وکان عارفاً بالفقه والتصوف وله اتباع و مریدون و قد حدث بالمشارق عن عمربن علی القزوینی عن محمد بن عراك الواسطی من الصغانی اجازة . . . .] (شذرات الذهب جلدششم صفحهٔ ۳۴۹).

خود فرار کرده جان بسلامت برد. سپس پسر **سلطان احمد -علاء الدوله** را بازنان وی وعده‌ای ازصنعتگران هنرپیشهٔ **بغداد** وخاصه موسیقی‌دان معروف **خواجه عبدالقادر مراغی** همه‌را به **سمرقند** گسیل داشت. آنگاه سفیری بدربار پادشاه **مصر - الملك الظاهر - برقوق** روانه داشت، باین نیت که با اوعهدنامهٔ مودت وتجارت منعقد سازد. کاردیگر **تیمور** همانافتح دژ معروف به **تکریت** بود که قلعگیان از آن شجاعانه دفاع میکردند ، عاقبت آن قلعه را گشوده مدافعان را منکوب و از سرهای آن‌ها منارها برپا کرد ، و سیر فاتحانهٔ خودرا همچنان ادامه‌داده بسوی شمال پیش رفت واز **کرکوك واربل و موصل وروحه** بگذشت. درآنجا درماه مارس ۱۳۹٤ م. دوچار طوفان شدیدی شد وناگزیر گردید که بهمان‌سبب وبعلت نافرمانی **ملك عزالدین** (سلطان جزیره) دوباره به **عراق عرب** باز گردد. پس‌ازآنکه قلیل مدتی با این رئیس یاغی در نبرد بود ، مجدداً بسوی شمال عطف عنان کرده قلعهٔ **ماردین** را فتح کرد . ازخوشبختی قلعگیان درهمان موقع که فتح قلعه میسر گردید، پیکی دررسیده **تیمور** را بشارت داد که در **سلطانیه** درجمادی‌الاخره ۷۹۷ ه ./۲۲مارس ۱۳۹٤ م. برای وی نبیره‌ای بدنیا آمده است که آن همانا **الغ بيك** فرزند **شاهرخ** میباشد . این خبر چنان امیررا مسرور ساخت که ازسرجان اهل قلعه بگذشت وآنهارا عفو کرد. (ظفرنامه ص ٦٨٠) درماه آوریل بعد قلعهٔ **آمد** در **دیار بکر** دربرابر لشکریان فاتح او تسلیم شد . لیکن وی از ویران کردن قلاع ایشان صرفنظر نمود؛ زیرا اهالی فوق العاده نیرومند و متحدبودند (ظفرنامه ص ٦٨٤).وازآنجا از **سیواس و موش و بطلیس و اخلاط و ایدین** عبور کرده قلیل مدتی درصحرای **آلاداغ** اطراق کرد

تازنان‌وفرزندان‌وی که از **سلطانیه** بنزد اومیآمدند،درآنجابوی برسند . و هـم از آنجا لشکری در تعاقب خصم خویش **قرایوسف** ترکمان گسیل داشت .

درآخرماه ژوئیهٔ ۱۳۹۴ م. **تیمور**را فتح‌قلعهٔ **آونیك** Avnik که در قسمت علیای **رود ارس** واقع است ، حاصل گردید . و مدافع آن قلعه **مصر** پسر **قرا یوسف** رابا **سلطان‌عیسی** حاکم سابق **ماردین** اسیر کرده به **سمرقند** فرستاد ،آنگاه‌سوی **گرجستان** تاخته شهر **تفلیس** را بحیطهٔ تصرف‌درآورد. دراینموقع‌باز ازخوشبختی‌مردم **ایران** تهدیدجدیدی‌ازجانب دشمن‌قدیم‌وی **توقتمش خان** ، **تیمور**را ناگزیرساخت که بازا**یران** رارها کرده چندی بسوی‌شمال بتازد . پس در اواخر ماه فوریهٔ ۱۳۹۵ م . مطابق هشتم‌جمادی‌الاولی۷۹۸هـ . (ظفرنامه‌ص۷۳۵) بسوی **جنوب روسیه**رهسپار گردید . ودرآنجا جنگهای عدیده کرده سرانجام تا **مسکو** بتاخت‌ومدتی متجاوز ازیکسال‌آن‌شهر دربقهٔ تسخیراو بود . (۱)

۱) عبارت ظفرنامهٔ شامی راجع‌بفتح **مسکو** چنین است : « و امیر صاحبقران بجانب شهر **اوروس، موشکو** نام،عزم کرد وبرهمهٔ‌آن‌ولایت تاخت کرد وغارتیان ولشکریان غنیمت بیاندازه گرفتند. » ص ۱۶۱.

عبارت ظفرنامه یزدی چنین است: «حضرت صاحبقران بجانب **مسکو** که هم از شهرهای **روس** است نهضت‌فرمود . وآنجا رسیده سپاه ظفر پناه تمام‌آن ولایت را ازشهر وبیرون‌بتاختند . ومجموع امرای‌آنجا رامنکوب ومخذول‌ساختند :

بنیروی بازو و شمشیر تیز برآورد ازروسیان رستخیز
زبس**روسی** برهم انداخته شده‌دشت کوهی برافراخته».

ظفرنامه ـ جلداول ص۷۶۱.

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

درمدت غیبت ودرائر دوری اوازا**یران** چندفقره شورش بظهوررسید .
مانند طغیان **قرایوسف ترکمان** در **آذربایجان** (ظفرنامه ص۷۵۷) وفتنهٔ
گودرز که‌ظاهراً زردشتی بوده در **سیرجان** (ظفرنامه ص ۸۸٤) و شورش
سلطان **محمد پسر ابوسعید طبسی** و بعضی دیگر از سپاهیان خراسانی
که‌سابقاً درخدمت **آل‌مظفر** بوده‌اند در**یزد** ، وسر کشی **بهلول در نهاوند**.
سراسر این‌طغیانها بسرعت‌وشدت‌خاتمه‌پذیرفت و **بهلول** پیشوای فتنهٔ **نهاوند**
را زنده‌زنده بسوختند.(ظفرنامه ص۷۸۸).

ماه‌رمضان‌بعدرا **تیمور** در **همدان** گذرانیده «بعبادت وصوم و صلوة»
پرداخت ، و از آنجا بعضی از سرداران خود را مأمور ساخت که سراسر
خلیج‌فارس را از **خوزستان** تا**هورمز** در تحت اطاعت درآورند . و خود
در۱۸ ژوئیهٔ ۱۳۹٦ م . عازم **سمرقند** شد . در این نوبت برای مدت نسبهٌ
طولانیتر **تیمور** درتختگاه‌خودآرامش گزیده بیشترعنایت خویش‌را مصروف
تزیین وتعمیر آنشهروحوالی آن فرمود . و بدست معماران و بنایان هنرمند
که‌از شرق وغرب جهان درتختگاه خود گردآورده بود، بساختن ابنیهٔ‌رفیعه
پرداخت [۱] . (ظفرنامه جلد دوم ص ٦) و هم در آن زمان به‌کار ضیافتها

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

در **تیمورنامهٔ هاتفی** درپایان داستان جنگ‌تیمور باتوقتمش خان‌بدوبیتی
اشاره بجنگ با **روس** نموده‌است وچنین گوید :

باآهنگ برگشتن آورد رای — بر آورد آواز روئینه نای
فرستاد فوجی به‌تسخیر **روس** — که‌**روس**است آراسته‌چون‌عروس

---

۱) اسامی‌باغهای چند که امیرتیمور دراطراف ونواحی‌سمرقند دراین زمان بنا
کرده است ، مطابق است بعینها باسامی باغها و بساتینی که در اطراف شهرهای ایران

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

و جشنهای با شکوه پرداخت ، که یکی از آن جمله برای اعطاءِ حکومت

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

بالخاصة **شیراز** ازقدیم‌الایام بناشده . و باغات اطراف **شیراز** گرچه همه در زمان سلطان عادل **کریمخان زند** تعمیر ومرمت‌یافته ولیکن تحقیقاً آنها همه بهمین‌اسامی قبل از حملهٔ اول تیموربشیراز در۷۸۹ ﻫ . وجود داشته‌است . وشرح باغهای شیراز در **فارسنامهٔ ناصری** (گفتار دوم ص ۱۵) بتفصیل آمده است . میتواند بود که تیمور را نزهت ودلکشی فضای فرح‌افزای شیراز جالب نظر وجاذب طبع گشته و از آنجا که کوشش میکرده است تختگاه خود **سمرقند** را از هر حیث زیباتر و آبادتر ازجملهٔ بلاد عالم بسازد ، باغهائی بهمان اسامی که در شیراز دیده بنا ساخته . از آنجمله چهار باغ‌درشیرازوجوددارد که‌هنوز باسامی‌قدیم‌تاریخی‌معروف‌است . اول **باغ تخت‌قراچه** دوم **باغ جهان‌نما** ، سوم **باغ دلگشا** ، چهارم **باغ ارم**.

درظفرنامه آمده است که امیرتیمور دریورش اول خود بشیراز درباغ « تخت قراچه » منزل گزید (جلد اول ص۴۳۷) ، ونیز درهمان کتاب است (جلد دوم ص۱۳) که امیر در راه مابین سمرقند و شهر کش در هفت فرسخی سمرقند باغی در سر کوه بنا کرد وآنرا بتخت‌قراچه موسوم ساخت .

ابن عربشاه در تاریخ خود راجع باین باغها مینویسد : « وانشأ فی‌سمرقند بساتین‌عدیدة وقصوراً شوامخ‌مشیدة ، کل‌له ترتیب‌غریب ووضع انیق عجیب ......

سمی احدها **بستان‌ارم** ، والآخر **زینة‌الدنیا** و الآخر**جنة‌الفردوس** ، والآخر **بستان‌الشمال** والآخر **الجنة‌العلیا** . . . . ثم‌انه هدم مصراً وبنا فی کل بستان منه قصراً ، وانشأ فی ضواحی سمرقند واطرافها قصبات سماهن باسماء کبارالبلدان والامهات کمصر و دمشق و بغداد و سلطانیه و شیراز ـ عرائس البلاد . وانشأ بستاناً فی ضواحی سمرقند علی‌طریق کش‌وبنا به‌قصراً سماه **تخت‌قراجا** .....» (عجائب‌المقدورص۲۲۰).

شرف‌الدین علی در جای دیگر از کتاب خود اسامی آن باغها را که بتعداد و تناوب محل اقامت امیر بوده است ، بدینگونه نام میبرد: (جلددوم ص۱۹۲) «روز آدینه هفدهم‌شعبان ۷۹۹ﻫ . به**تخت‌قراچه** که از مستحدثات معمار همت آن‌حضرت

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

خراسان و مازندران به‌فرزند خود **شاهرخ** بود ، وآن‌درماه‌مه۱۳۹۷ م. اتفاق افتاد (ظفرنامه ص ۸۰۳). چون کمتر از یك سال از این امر بگذشت، دربهار سال ۱۳۹۸ م. بعزم‌تسخیر **هندوستان** رایت برافراشت . وقصدوی از این عمل بقول صاحب **ظفرنامه** (جلد دوم ص۱۵) غزا وجهاد بود . و میخواست که بنای بت‌پرستی را از آن دیار برانداخته و اساس اسلام را بر قرار سازد . چه اخباری بوی رسیده بود که چگونه سلاطین مسلمان آن‌دیارنسبت به‌هندوان تسامح وتساهل پیش گرفته‌اند . پس بعداز عملیات مقدماتی علیه افغانهای **سلیمان کوه** و کنار **سیاه پوش کافرستان** ، در۱۲محرم ۸۰۱هـ . ۲٤سپتامبر ۱۳۹۸ م . ازرودسند عبور کرده بالشکری آراسته ازآتش وتیغ بسوی **هندوستان** هجوم‌آورد .

ذکر جزئیات حوادث این جنگ برای مقصود ما ضرورت ندارد .

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل

است،نقل فرمود . روزشنبهٔ هیجدهم درباغ قراتوبه‌کوشك **جهان نمای** ازفر شکوه آن‌حضرت بحقیقت‌جهان‌نمای گشت . . . . . روز دوشنبه بیستم چاشتگاه . . به‌کوشك **باغ‌دلگشا** منزل فرمود . وآن عمارت خجسته امارت از نو تمام شده بود . و جهت تفأل و تیمن در آنجا جشنی پادشاهانه ترتیب کرده شد . » و نیز در همان کتاب جلد دوم (ص٦) بتفصیل گفتاری در ذکر احداث **باغ‌دلگشا** آورده‌است ونیز از باغاتی که در سمرقند ساخته است ، باغی است موسوم بباغ شمال (جلد اول ظفرنامه ص ۸۰۱) که ممکن‌است **باغ‌شمال تبریز** نیز موردنظر امیر بوده‌است .

دراردیبهشت ۱۳۲۷ که بنده مترجم درسمرقند بودم ، دراین باب تحقیقی کردم معلوم شدکه هنوز نام باغ دلگشا و باغ شمال نزد عام و خاص معروف و مشهور است ودر اراضی باغ‌شمال هنوزجماعتی ازمهاجران ایرانی‌الاصل که بزبان فارسی ایران تکلم میکنند وظاهراً ازاولاد مهاجران‌عصرتیموریان میباشند، ساکن‌هستند . باغ‌تخت قراجه در٤۰ کیلومتری سمرقند هم‌اکنون موجود وتفرجگاه ییلاقی‌مردم آن‌شهراست .

سراسر آن داستان عبارت از اعمال و وقایعی است آمیخته بخونریزیها و قساوتهای معهود او که در آنمیان از همه بدتر و فجیع‌تر قتل عام صد هزار نفر اسیر بود که درنزدیك **دهلی** در۱۲ دسامبر ۱۳۹۸ م. (ظفرنامه جلد دوم ص۹۲) روی‌داد ، که در جنب این عمل هولناك سایر جنایات دیگر چون قتل عام شهردهلی که چندروز بعد اتفاق افتاد و همچنین کشتن ده‌هزار نفر در **باتنیر** **Batnir** وزن‌واهمیتی ندارد (۱).

دراین هنگام اخباری که حکایت از آشوب‌وآشفتگی اوضاع **ایران** بالاخص **آذربایجان** مینمود ، به **تیمور** میرسید؛ چه حکومت آن ناحیه را به‌پسرش **میرانشاه** محول داشته بود . چون ویرا در اثر آسیبی که بمغز او وارد آمده‌بود ، اختلالی دست داده وانواع اعمال ناپسند را مرتکب میشد . **تیمور** ناگزیر گردید که‌رزم‌**هندوستان** را کوتاه کرده‌دراوائل‌سال۱۳۹۹م. بسوی‌مملکت‌خود باز گردد . پس درهنگام‌مراجعت درهشتم مارس‌همان‌سال ازرود **سند** گذشته وبعد از پنج‌ماه وهفده‌روز از **هندوستان** باز گشت و سه هفته بعد از **رودجیحون** عبور کرد . در هفتم آوریل‌همان سال بشهرمولد خود یعنی **کش** یا **شهر سبز** رسید . سپس در ۲۷ آوریل به تختگاه خود **سمرقند** وارد گردید . دوهفته بعد ۹مه۱۳۹۹ م . وی در آن شهر بزرگ مسجدی عظیم وباشکوه (مسجدجامع) راپی‌افکند که برای تزیین دارالملك

---

۱) تفصیل وقایع یورش تیمور بهندوستان در رسالهٔ تاریخی‌موسوم‌به: «روزنامهٔ غزوات هندوستان» مندرج است ، مؤلف این رساله که خود شاهد این وقایع بوده ، شخصی موسوم‌به**غیاث‌الدین علی بن جمال‌الاسلام یزدی** است. این کتاب در **پطروگراد** بطبع رسیده است .

خود مدتها بود که قصد داشت بنا سازد[۱].

در ۹ سپتامبر ۱۳۹۹ م . **تیمور** دوباره **سمرقند** را رها کرده روی عزیمت بسوی **آذربایجان** نهاد ، چه در آنجا رفتار ناهنجار پسرش **میرانشاه** جلب توجه فوری ویرا ضرور میداشت ، پی‌درپی اخبار آن ناحیه خاطر اورا مشوش میکرد. در **ایوانك** (ایوانکی) نزدیك **ری** پسرش **شاهرخ** باقشونی دیگر که ازراه **مازندران** فرستاده بود، بوی متصل گشت؛ **میرانشاه** ناگزیر گردید که باردوی پدر آمده کردار ناپسند خویش را عذری بگوید . از جملهٔ اعمال او اسراف واتلاف قسمت عمده از مالیات ودرآمد باج و خراج و نیز قتل بسیاری از اشخاص مهم و تخریب بسیاری از ابنیهٔ تاریخی از جمله نبش قبر وزیر معروف مغول و مورخ نامی **رشیدالدین فضل‌الله** بود که جسد او را به‌حکم وی بقبرستان یهود منتقل ساختند . **میرانشاه** برای این اعمال مورد سخط پدر شد و حکومت و امارت او را از وی گرفته به فرزندش **میرزا ابوبکر** محول داشت. لیکن آتش غضب **تیمور** دامنگیر چندتن ازوزراء وشعراء، که همه مصاحبان وندماءِ امیرزاده **میرانشاه** بودند شده آنها را باین تهمت که وی‌را براه خطا رهنمونی کرده‌اند، گرفتار ساخت . چند تن از آنان مانند مولانا **محمدقهستانی** که بقول ظفر نامه (ج ۲ ص۲۱۳): « باوجود وقوف بر مصطلحات فنون علوم در شیوهٔ نظم و نثر و جد و هزل یگانهٔ دوران و اعجوبهٔ زمان بود» و **قطب‌الدین نائی** و **حبیب عودی** و **عبدالمؤمن** گوینده(تصنیف‌خوان)[۲] همه‌محکوم بمرگ

---

۱) این‌مسجد هنوزدرشهر سمرقند موجود ودر نزدیکی « گورامیر» که مدفن اوست برپامیباشد .

۲) تصنیف : **Rhapsody**

شده ، و در **قزوین** یا نزدیك آن شهر بدار آویخته شدند . بنا بروایت **دولتشاه سمرقندی** [۱] (ص ۳۳۰) **محمد قهستانی** در همان هنگام که در شرف قتل بود، دست از مزاح برنداشت ورو به **قطب الدین نائی** کرده گفت: «تودر مجلس پادشاه مقدم بودی اینجا نیز تقدیم کن ! » مولانا قطب درجواب گفت : «ای ملحد بدبخت،کاررا بدینجا رسانیدی و هنوز ترك لطیفه نمیکنی»!وچون نوبت به **محمدقهستانی** رسید که شربت هلاك بنوشد، این دوبیت را که دارای لطف صنعت جناس [۲] است بخواند :

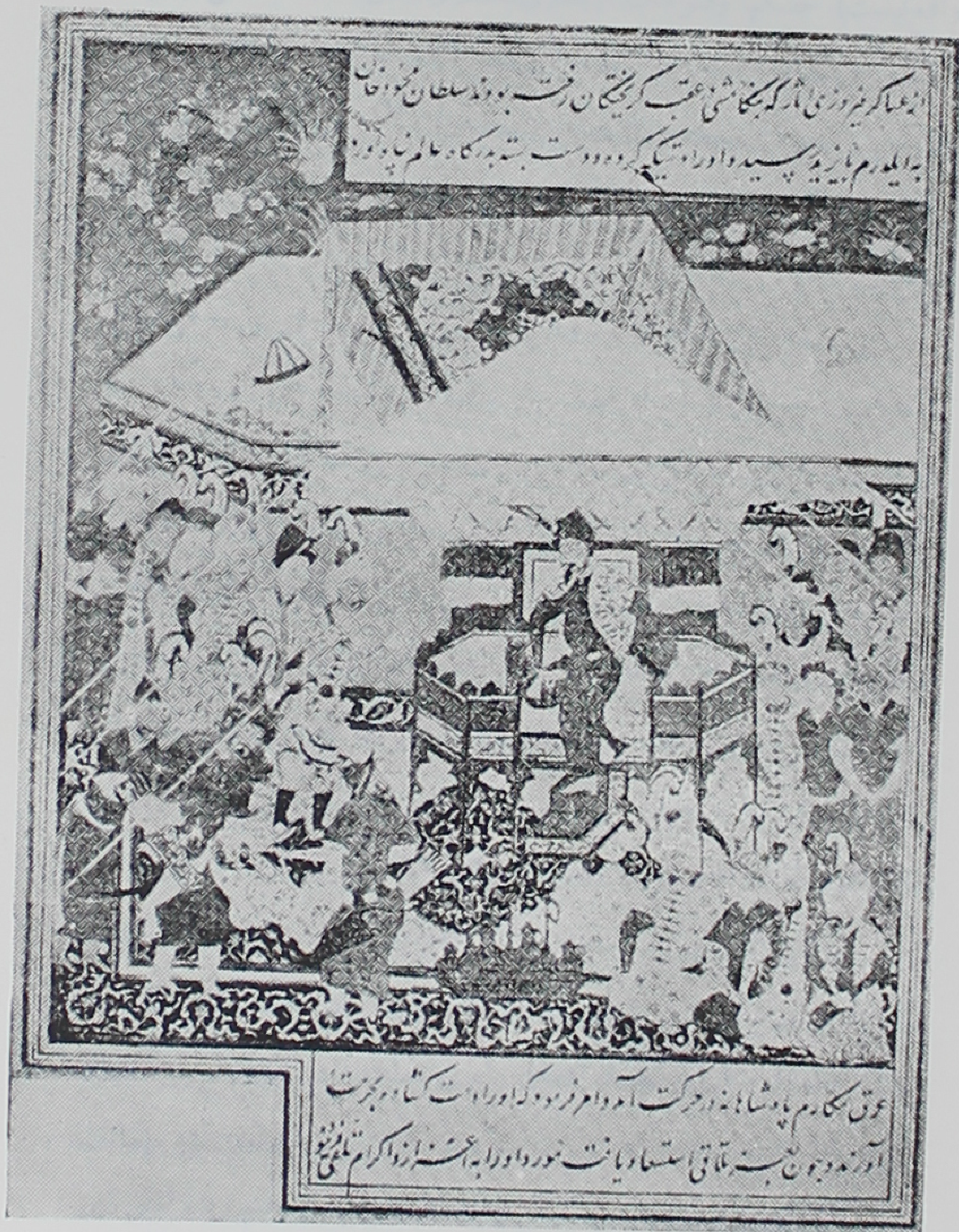
« پایان کار و آخر دور است ملحدا گرمیروی و گرنه ، بدست اختیارنیست
منصور [۳] وار گر ببرندت بپای دار مردانه پای دار، جهان پایدارنیست ».

اما جنگهائی که **تیمور** از آن پس بدانها مشغول شد، مشتمل است بر بعضی ازمهمترین فتوحات نامی او. **شرف الدین علی یزدی** آنها را « یورش هفتساله» نام نهاده است،(ج۲ ص۲۰٦)(لیکن چون این یورش در محرم ۸۰۲ ھ ./ سپتامبر ۱۳۹۹ م. شروع میشود و **تیمور** به پایتخت خود درمحرم ۸۰۷ ھ ./ ژوئیهٔ ۱٤۰٤ م. مراجعت کرده میتوان گفت که این نام گذاری درست منطبق با

۱) در تاریخ مجمل فصیحی در ذیل وقایع سال ۸۰۲ نام چند نفر دیگر از محکومین بمرگ را نیز علاوه میکند که عبارتند از : اردشیر **چنگی** و خواجه یحیی نر ؟ اد .

۲) جناس ــ **pun**

۳) منصور، اشاره به حسین بن منصور الحلاج ، صوفی معروف است که در قرن دهم میلادی دربغداد بگفتن کلمهٔ «اناالحق» محکوم شده او را بدار آویختند ، شرح حال او در کتب صوفیه به تفصیل آمده وپرفسورلوئی ماسینیون استاد دانشمندفرانسوی آثار اورا جمع و تحقیق بسیار دربارهٔاو فرموده است .



امیر تیمور و ایلدرم بایزید

از نسخهٔ خطی ظفرنامهٔ یزدی ـ **موزهٔ بریطانیا** (باجازه ولطف اولیاء آن موزه)

ص ۲۶۸

واقع نیست). جنگها وفتوحات اوبقدری متعدد ومفصل است که حتی مجموعهٔ مختصر جنگهای خونین اورا که در آن عصر اتفاق افتاده ، **Price** در کتاب خود موسوم به : **Choronoligical Retrospect** [۱] ذکر کرده بالغ بر ـ ۱٦٦ صحیفهٔ خشتی میشود . ما در اینجا فقط بذکر مهمات آن اکتفا میکنیم :

زمستان سال ۱۳۹۹ـ ۱٤۰۰ م. را **تیمور** نزدیك **ارس درقراباغ** بگذرانید . و پیش از آنکه فصل بهار برفها را بگدازد وی بار دیگر به **گرجستان** تاخته آن سرزمین را ویران ساخت . دیرها وکلیساها را خراب و جمعی کثیر از ساکنان آن بلاد را بقتل رسانید . در ماه اوت ۱٤۰۰ م. به طرف **آسیای صغیر** حمله آور شد و از شهرهای **آونیك** ، **ارزروم** ، **ارزنجان** و **سیواس** بگذشت ، شهر اخیر الذکر در برابر او مقاومتی بشدت کرد وچون سرانجام مغلوب شد **تیمور** امرداد که ارمنیان ومسیحیان را که شمارهٔ آنها به چهار هزار نفر میرسید ، زنده در گور کردند . ولی سپاهیان مسلمان راعفو کرد . (ظفرنامه ج۲ ص۲٦۹).

دراین اثنا مابین او وسلطان عثمانی **بایزید** ملقب به **ایلدرم** (صاعقه) مکاتبهٔ تندی تبادل شد . **تیمور** از سلطان تقاضا داشت که **سلطان احمد** پادشاه **بغداد** و **قرایوسف ترکمان** رابوی تسلیم سازد . بایزید این مسؤول راناپذیرفته اظهار داشت که: تاکنون نزد ترکها رسم نبوده است که مهمانان وپناهیان خودرا تسلیم دشمن کنند. چنانکه عنقریب خواهیم دید، لحن این ابا وانکار او بقدری تندو زننده بود که بمذاق رقیب بزرگ او گوارا نیامد .

---

۱) طبع لندن درچهارجلد (**1811 - 1821**) صفحات ۲۹۷ ـ ٤٦۳.

هم‌چنین **تیمور** راباسلطان‌مصر، **الملك‌الناصر - فرج** نیز کدورتی‌روی داد، ازآن سبب که سلطان سفیر **تیمور** را در **قاهره** بدون دلیل حبس کرده‌بود. پس تیمور روی‌عزم بسوی ممالك **مصر و عثمانی** نهاد، ونه‌تنها ممالکی که سابقاً بدشمنان‌فراری‌او یعنی **سلطان‌احمدوقرایوسف** تعلق داشت مطمح نظر اوبود، بلکه قصد پیکار با **مصر و شام و آسیای‌صغیر** را هم وجههٔ‌همت‌خود قرارداد.

فتح‌حلب ودمشق امیر بعد از فتح **عینتاب،حلب** را محاصره و فتح کردوآن دراکتبر ۱٤۰۰ م. اتفاق‌افتاد،ودر**حلب** بود که مورخ‌**تیمور**، **نظام‌الدین** معروف به **شامی**[1] اسیر گردیده‌باسایر غنایم جنگ به **سمرقند** فرستاده شد. و پس از آن شهر های **حما** و **حمص و بعلبك** رایکایك بگشود وبسوی **دمشق** متوجه گشت. دراینجا یکی‌از فدائیان‌به‌تحریك **الملك‌الناصر** سلطان‌**مصر** قصدجان‌او کرد،لیکن کامیاب نشده دستگیر گشت وبقتل‌رسید.

سپس شهر **دمشق** تسلیم شد، ولی دو باره شورشی در آنجا بظهور پیوست؛ عاقبت در۸۰۳ ه. /۱٤۰۱ م. آن‌شهرشهیر بطورقطع‌مسخر گردید. و نام **تیمور** درجامع **دمشق** درخطبه‌خوانده‌شد، بعدازآن آن‌شهردستخوش غارت‌وحریق‌سپاهیان تاتار گشت. یك بخش دیگرازلشکریان **تیمور** تمام سواحل **سوریه** راتاحد **عکا** فتح کردند.

---

۱) «شامی» نه‌ازآن سبب است که اهل شام بوده‌است، بلکه اهل شنب‌غازان (**تبریز**)بوده، ازاین‌روشامی‌تلفظ میشده؛ چنانکه‌فوقاً توضیح داده شد. اینکه مرحوم برون اشاره بانتقال نظام‌الدین شامی بسمرقند کرده در تاریخ‌او بنظرنرسید.

قتل‌عام بغداد

تیمور از آنجا دوباره بسوی **بغداد** که پایتخت **سلطان‌احمدجلایر** فراری بود، باز گشت. وبعد از فتح آن‌شهر ، درتاریخ ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۱ م . قتل‌عامی عظیم‌درآن شهربعمل آورد . و بپاداش قتل چند تن ازسران لشکر وی که در محاصرهٔ **بغداد** تباه شده‌بودند، هزارها نفوس‌را بقتل رسانید . یعنی هریك ازلشکریان‌وی مأمور شدند که سر یکنفر بغدادی تحویل بدهند(۱) .

شرف‌الدین‌علی در اینواقعه گفته است: « بازار سیاست چنان تیز گشت که دلال‌اجل پیرهشتاد ساله وطفل هشت‌ساله‌را بیك نرخ میفروخت، وکانون کین بنوعی تافته شد که کسوت هستی منعم صاحب مال وفقیر بدحال رابیك‌منوال میسوخت». (ظفرنامه‌جلددوم ص۳٦۷).

پس از آنکه **تیمور** شهر **بغداد** را بحال ویرانی و تباهی بیفکند ، دوباره عنان بسوی گرجیان بدبخت معطوف کرد، ولی‌رسیدن فصل زمستان اورا باز پس‌رانده ، درنوامبر ۱۴۰۱ م. باز به **قشلاق قراباغ** رفت . درسال ۸۰۴ هـ / فوریهٔ ۱۴۰۲ م / ساز جنگ با **سلطان‌عثمانی بایزید** را فراهم ساخت ، چه ازاو پیوسته نامه‌های موهن میرسید و آتش خشم وی‌را شعله‌ور میساخت .

جنگ آنقره

در۲۰ ژویهٔ ۱۴۰۲م. جنگ تاریخی **آنقره** اتفاق افتاد که در آنجا ترکهای عثمانی شکست فاحش خوردند و **سلطان ایلدرم بایزید** شخصاً اسیر گردید .

---

۱) چنانکه ابن عربشاه گفته‌است: عددلشکریان تیمور دراینواقعه بیست هزار نفربوده است که هریك دوسرآدمی میبایستی تسلیم سازد .

حکایت قفص آهن داستان معروف قفص آهنین که میگویند : **امیرتیمور**، **بایزید** رادرآن محبوس کرد واورا همراه اردوی خود حرکت میداد، در این ایام محل شبهه وتردید واقع شده است [۱] . ظاهراً **شرف الدین علی یزدی** ودیگر مورّخان ایرانی باین واقعه اشاره نکرده‌اند . وممکن است که این حکایت ازآنجا برخاسته باشد که **ابن عربشاه** هم چنانکه گفتیم با **تیمور** دشمن بوده در تاریخ خودکلمهٔ «قفص»را بطور استعاره ومجاز بکار برده وخواسته است عمل او رابه‌بدترین صورتی تعبیر کند . کلام وی اینست :

«وقع ابن عثمان فی قفص وصار مقیداً کالطیر فی القفص». (عجائب المقدور ص ۱۳۰) .

از این جمله گویا معنای لفظی آن مستفاد نمیشود و ممکن است که مجازاً لغت قفص‌را استعمال کرده باشد و برای رعایت سجع که ابن عربشاه در کتاب‌خود مقیدوملزم بآن بوده‌است این کلمه رانوشته [۲] .

۱) معذلك پروفسور ژبین pro. H. A. Gibbons اینواقعه را مسلم‌دانسته است ، رجوع شود بکتاب تاریخ جالب وی موسوم به " Foundation of the Ottoman Empire» در ذیل‌صفحهٔ ۲۵۵ این‌مطلب مفصلاً تحقیق‌شده‌است.

۲) جای عجب است که چگونه محققی مانند **پروفسور براون** در کتاب ابن‌عربشاه دقت وتعمق نفرموده و چنین اجتهادی کرده است . و حال آنکه ابن‌عربشاه که ازمعاصران نزدیك به‌تیمور وخود از اهل بلاد شام ودر خدمت سلاطین عثمانی‌بوده بجعل‌چنین خبری‌خالی ازحقیقت مبادرت نمی‌ورزیده است . بعلاوه درهمان کتاب باعبارتی صریح‌وواضح وخالی ازهرگونه مجاز واستعاره این خبررا مجدداً چنین روایت میکند : « اندرج الی رحمة الله المجید السلطان السعید الغازی الشهید **ایلدریم بایزید** وکان‌معه مکبلاً فی قفص من حدید ، و انمافعل ذلك‌تیمور قصاصاً کما فعله **قیصر** مع **شابور** ، وکان‌قد استصحبه الی **ماوراء النهر** . فتوفی معه فی البلاد الروم فی **آق شهر**». عجائب المقدور طبع مصر ص۱۳۹.

شرف‌الدین‌علی صریحاً میگوید (ظفرنامه ج ۲ ص ۴۳۸) که :

چون **بایزید** را با دستهای بسته بحضور **تیمور** آوردند، وی‌را مخاطب و معاتب ساخته باعمال گذشته ویرا ملامت کرد. سپس ازاینکه بایکنفربرادر ایمانی‌خود که‌آنهمه خدمات‌بزرگ باسلام نموده‌است، اقامهٔ‌حرب کرده او رامورد سرزنش قرار داد. ومتذکر ساخت که اگر حوادث برعکس ماوقع واقع‌میشد، وی با **تیمور** احتمالاً چگونه معامله‌میکرد. وباین سخن کلام را بپایان میآورد: «اما بشکرانهٔ نصرت و فیروزی که از عنایت مرحمت حق مرا روزی شده دربارهٔ تو ومردم‌تو جز نکوئی‌نخواهم کرد، خاطر آسوده‌دار.» (ظفرنامه ج۲ ص۴۳۹).

باری **تیمور** هرچه گفته باشد، عملاً پیکار باترکهای‌عثمانی‌را ادامه داد، شهر **بروصه وازمیر** که جایگاه سلاطین ویا مقرّ «کفار» شمرده شده بود، مورد تاخت وتاز قرار گرفته‌ویران گردید ۸۰۴ ھ / دسامبر ۱۴۰۲م. و عاقبت **بایزید** بدبخت در ۸۰۵ھ/ فوریهٔ ۱۴۰۳م. دراسارت‌جان‌بداد.

سلطان **مصر** چون اوضاع ترکان‌را بدین منوال بدید، رویهٔ‌مخاصمت وعناد را بناچارترک گفته فرستادهٔ **تیمور** را از حبس‌بدرآورده‌حرمت بسیار نهاد و دربرابر فاتح **آنقره** سرتسلیم فرودآورد،

تسلیم‌شدن ملك مصر - الملك الناصر ، فرج

و سفارتی خاص بنزد او گسیل داشت. که در عوض **تیمور** او را باکمال احترام پذیره شد. پس از آن‌درماه اوت وسپتامبر ۱۴۰۳ م. **تیمور** باردیگر بر **گرجستان** تاخته زمستان را در **قراباغ** قشلاق کرد ودر۸۰۶ ھ ماه مه ۱۴۰۴ م. به **ری** رسید. درژوئیه‌همان سال‌وارد **سمرقند** شد. یکماه

ازاین تاریخ گذشته بود که سفارت پادشاه **اسپانیا** به‌ریاست **روی کونزلزد کلاویجو** Ruy Gonzalez de Clavijo[1] بدربار وی‌وارد گردید. ازاین سفیر سفرنامهٔ جالب توجهی که ایاب وذهاب خودرا از **اسپانیا** تا **سمرقند** شرح‌داده‌ونظریات‌خودرادربارهٔ **تیمور** نگاشته است، بدست مارسیده. وآن سفرنامه‌راسر **کلمان مارکهام** Sir Clements R. Markham بانگلیسی ترجمه کرده و در سال ۱۸۵۹ م. توسط انجمن‌هاکلویت Hakluyt Society بچاپ رسیده‌است[2].

درصحبت این‌سفیر فرستاده‌ای موسوم به: **محمدالقاضی** که **تیمور** او را به‌**اسپانیا** فرستاده‌بود وهم‌چنین شخصی‌موسوم به: **گومس دسالازار** Gomez de Salazar و کشیشی مسمی به «Fray Alonzo Paez de Santa Maria» وجود داشته‌اند، همه اینها از **اشبیلیه** بطرف شرق‌حرکت کرده، واز طریق **قسطنطنیه- طرابوزان - ارزروم - خوی - تبریز - ری مشهد** به **سمرقند** رفته و در تاریخ ۳۱ اوت ۱۴۰۴ م. باتفاق سفراء «پادشاه بابل» به‌تختگاه **تیمور** وارد شده‌اند. در روز دوشنبهٔ‌هشتم سپتامبر بحضورآن پادشاه باریافته‌اند. وی نوشته است که درآنوقت **تیمور** درپیش درب بلند قصری‌بزرگ بر کرسی نشسته وسفیر خود دربرابرش‌روبروی او برزمین نشسته بود. درمنظراو فوارهٔ آبی‌جریان داشت بسیار بلند که درآن چند سیب قرمزپیوسته‌حرکت میکرد. امیرچهار زانو روی‌قالیچهٔ ابریشمی مرصعی‌نشسته وبرمتکاها وبالشهای مدوّرتکیه کرده، جامه‌ای ابریشمین در برداشت و کلاه سفید بلندی برسر که درجقهٔ آن دانه‌ای یاقوت‌مکلل بانواع

۱- کلاویخو (بخاءمعجم) تلفظ اسپانیولی کلمه است.

۲) ازترجمهٔ انگلیسی‌کلمان مارکهام، دراین‌ایام‌بفارسی‌ترجمهٔ نفیسی بقلم آقای مسعود رجب‌نیا بعمل‌آمده در (ذیل شمارهٔ ۱۱) از مجموعهٔ ایران شناسی بتوسط بنگاه ترجمه ونشر کتاب بسال۱۳۳۷درطهران‌اززینت‌طبع وانتشاریافته‌است.

جواهر ومروارید نصب کرده بودند. سفراء را خیلی نزدیك وی‌بردند، برای اینکه اوبتواند بخوبی آنهارا ببیند. زیرا که قوهٔ باصرهٔاو ضعیف‌شده بقدری پیربود که مژه‌های او برفراز دیده میافتاد. وی بمهربانی آنها را پذیرفته و سؤال کرد: «فرزند من سلطان **اسپانیا** چگونه‌است؟ آیا سلامت و تندرست میباشد؟» پس‌بسوی امراء وبزرگان که دراطراف او ایستاده بودند، متوجه شده گفت:«به‌بینیداین‌سفراء رافرزندمن‌پادشاه **اسپانیا** که‌بزرگترین‌سلاطین فرنگیان است ودرآخر دنیامقام دارد، فرستاده‌است. فرنگیان حقیقةً مردمی بزرگ‌هستند، من‌برای فرزندم پادشاه **اسپانیا** طلب‌خیرمیکنم؛ این کفایت میکرد که شما تنها بانامه میآمدید و حاجت به‌تحف و هدایا نبود. بشارت سلامت وآبادی کشور **اسپانیا** برای رضایت خاطرما بس‌بود.»

سفرای **اسپانیا** رابعداً درچندضیافت دیگربارداده‌اند که **کلاویجو** وصف مشروحی با ذکر جزئیات آنها بیان

توصیف کلاویجو از دربار تیمور و ضیافتها و سیاستهای او

کرده و از ملاقات **تیمور** حکایت نموده است. ظاهراً از مقدار عظیمی طعام وشراب که بمصرف میرسیده و مستی هائی که اتفاق میافتاده خیلی تعجب می کند و می‌نویسد: «میگساری بحدی وفور داشت که بعضی‌ازحضاردرحضور**ملکه خانیم** (زن**تیمور**)مست‌ولایعقل میافتادند. واین عمل‌را تنعم‌وعیش میدانستند، ومی‌پنداشتند که عیش‌ونوش جز بانوشیدن باده میسر نمیشود.»درموقع دیگر در۹ اکتوبر ۱۴۰۴م. آنها رادرهنگام‌سیاست کردن مقصران‌احضار کرده‌بودند، میگوید: درجایگاهی که تجارخیمه‌های خودرا برافراشته‌بودند، بفرمان **تیمور** چندین چوبهٔ دار

نصب کردند. **تیمور** اعلام‌داشت که‌دراین بزم وضیافت بهمان گونه که نسبت به‌بعضی مهربان و بالطف‌است، نسبت بدیگران سخت وقسی‌میباشد. چندین نفر اشخاص مهم را بآن چوبه های دار آویـزان کردند، بعلاوه بعضی از بازرگانان که اغذیه و طعام گران فروخته بودند وچند نفر کفشگر را نیز بدار آویختند. **کلاویجو** اضافه‌میکند که:عادت‌در آنجا بر آنست که‌اشخاص بزرگ‌را چون‌بخواهند سیاست کنند؛ بدارمیآویزند؛ ولی‌دیگرمردمان زیر دست‌راسرمیبرند. واین‌عادت‌درست برعکس‌رسم‌معمول در**انگلستان** درقرون وسطی بوده‌است.

ظاهراً این‌سفراء بعدازتاریخ اول‌نوامبر ۱۴۰۴ م. دیگر موفق‌بدیدن **تیمور** نشده‌اند وصبح‌آنروز وی ازسراپرده خود بیرون‌نیامد،زیرا که سخت مریض شده بود. نویسندگان و منشیهای دربار [۱] بسفراء امر کردند که عازم مراجعت شوند. لیکن آنها اول از انجام این امر امتناع کردند که تا اجازهٔ مرخصی از طرف **تیمور** بآنها داده نشود و پیغامها و تعارف به‌پادشاه آنها نفرستند حرکت نخواهند کرد؛ ولی آخرکار برفتن ناگزیر شدند و دیگر توفیق‌بار به‌حضور **تیمور**را حاصل نکردند، وآنها چنین فهمیدند که **تیمور** سخت مریض ودوچار بیماری شدیدی میباشد. درتاریخ۱۸ماه نوامبر شهر **سمرقند** را ترك گفته‌بعزم‌بازگشت براه‌افتادند. سفراء «سلطان‌عثمانی»

---

۱) استعمال کلمهٔ «میرزا» که براون بالصراحه برای منشی‌ها ونویسندگان بکار برده ظاهراً در قرن نهم مخصوص شاهزادگان بوده است و آن مخفف کلمهٔ «امیرزاده» میباشد. بعدها، ازقرن دهم‌ببعد، رفته‌رفته این‌کلمه‌بمعنای ــ نویسنده‌ــ استعمال شده است.

و «پادشاه بابل» نیز باآنها باتفاق عزم رحیل کردند. پس ازآنکه سه روز بباغی دربیرون شهر نقل‌مکان کردند، برای مراجعت بسوی‌وطن عزم‌جزم ساخته در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۴۰۴ م. روبراه نهادند در ۲۸ فوریهٔ ۱۴۰۵ به **تبریز** رسیدند. پس مدت ششماه درآنجا دراردوی **عمرشیخ‌میرزا** در **قراباغ** اقامت جستند. تاآنکه در تاریخ ۲۲اوت از**تبریز**حرکت کردند. بعداز عبوراز خاك **ارمنستان که کلاویجو** دربارهٔساکنان‌آن دیارمیگوید: «ارامنهٔ‌مسیحی،نژادی شریرند که‌سفراء وایلچیان راتاقسمتی ازاموال آنانرا نستانند اجازهٔ عبورنمیدهند».بالاخره درهفدهم سپتامبر به **طرابوزان** و در ۲۲اکتوبر ۱۴۰۵ به‌قسطنطنیه ودرسوم ژانویهٔ ۱۴۰۶ به **ژن** ودرماه مارس همان سال بعد از قریب سه‌سال دوری و غربت ــ دربندر **سن‌لوکار** قدم بخاك **اسپانیا** نهادند. راجع باین‌سفارت درآثارمورخان ایرانی کمترذکری شده است، هر چند **شرف‌الدین علی یزدی در ظفرنامه** ص ۵۹۸ جلد دوم اشارهٔ مختصری بآنها کرده گفته است: «و در آن اثناء ازپیش فرمانده ممالك **افرنج** ایلچی رسید و بسی تحف و هدایای فاخر و انواع تبرکات و تنسوقات نادر بموقف عرض‌رسانید. ازآن جمله پرده‌ها بود که درنقوش‌آن صورتگری بنوعی بافته‌بودند که اگر کلك**مانی** همچنان برلوح **ارژنگ** جاری بودی، ازطرح نظیرآن تصویر بصدگونه قصور وتقصیر موسوم گشته وشرمساری کشیدی». وبعدازآن حضورسفرای**اسپانیا**را دریکی ازضیافتهای تیموری یاد کرده گفته است: «ودرآن طوی ایلچیان افرنج حاضر بودند و بهره‌ور که «خس نیزدربحر یابد گذر».(ظفرنامه ج۲ ص۶۳۳). وبعد ازآن تاریخ مراجعت آنانرا نیزذکر میکند.

تهیهٔ حملهٔ بچین

ظاهراً درهمین ایام **تیمور** را مرض ونقاهت بهبود یافته اززندگی آرام ملول شده باز بهوس فتوحات تازه افتاد و برآن شد که حملهٔ بخاك **چین** را آغاز کند. به‌بهانهٔ آنکه در آنجابتخانه‌هارا ویران کرده دین مبین‌را انتشاردهد، ضمناً نیز کیسهٔ خود و سپاهیانش را ازغنائم‌آن سرزمین کهن سال ودولتمند ممتلی سازد. پس بعد ازآنکه‌جملهٔ‌سازوبرگ‌لازم‌را تهیه‌دید وترتیب انتظام وادارهٔحکومت‌ممالك محروسه و پهناور خود را درغیاب خویش بداد، بتاریخ ۸۰۷ ﻫ ./ ۲۷ نوامبر ۱۴۰۴ م. از **سمرقند** بسوی مشرق در حرکت‌آمد. آن زمستان استثناءً بسیارسرد وسخت‌بود وقشون‌او پس‌ازآنکه ازلشکرسرما رنج‌بسیار کشیدند، در۱۴ژانویهٔ ۱۴۰۵ رود **سیحون**‌را ازروی یخ عبور کرده بشهر **اترار** فرود آمدند.

مرض‌ومرگ تیمور
۱۲رجب۸۰۷ ﻫ
فوریهٔ ۱۴۰۵ م.

یکماه بعد ازآن **تیمور**را مرضی صعب روی نمود وباآنکه **مولانا فضل‌الله تبریزی** که از بزرگان اطباءآن زمان بود اورا معالجه میکرد، بیماری وی رو بفزونی نهاد وبعضی اختلالات در مرض حادث گردید. تا آنکه عاقبت یك هفته بعد از حملهٔ مرض در تاریخ ۱۸ فوریهٔ ۱۴۰۵ م جان بداد [1]. و در آنوقت هفتاد و یکسال قمری از

---

۱) علت هلاك تیموررا افراط درشرب عرق گفته‌اند و نام این مشروب الکلی نخستین بار در تاریخ ایران بمناسبت مرگ امیر تیمور بنظر رسیده است. درذیلی که **لطف‌الله عبدالله بن عبدالرشید** معروف به**حافظ ابرو** برتاریخ **ظفرنامهٔ شامی** نگاشته باین واقعه و این مشروب اشاره میکند، و عین عبارت او چنین است: «دردوازدهم رجب‌المرجب سنهٔ سبع وثمانمائه ببلدهٔ اترار فرودآمد دراین مابین

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

عمر او میگذشت، و سی و شش سال سلطنت کرده بود. تا نفس آخر قوای دماغی او از کار نیفتاد، و پس از آنکه فرزند زادهٔ خود **پیر محمد بن جهانگیر** را بجانشینی خویش تعیین فرمود و وصایای خود را ایراد کرد، بنا برآنچه که **شرف الدین علی یزدی** در **ظفرنامه** ذکر کرده است، (ص **٦٥٦** جلد دوم)، بآئین اسلام کلمهٔ شهادت بزبان رانده نفس آخر را بداد.

کسانی که دیده شان ازفتوحات نظامی **تیمور** خیره مانده است، از

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

رغبت بعرق نمود، حاضر گردانیدند؛ جوهری که عین آتش بود در صورت آب و ازغایت لطافت چون هوا مدرك بصر نمیشد واز کمال رقت باخاك کثیف نمیآمیخت، وساقی چون نرگس ساغر زرین بردست سیمین نهاده بود واقداح مالامال چون قمر درمنازل خویش روان کرده، و بندگی **صاحبقرانی** دوشبانه روز دیگر براین عرق مشغول شد که قطعاً التفات بهیچ غذائی نفرمود. روز دیگر مزاج مبارك اندك تغییری پیدا کرد. - گفتند ورا مگر خماراست. - بجهة تداوی بحکم: « واخری تداویت منها بها» یك‌دو جرعهٔ دیگر نوش کرد وبسبب خنکی ظاهرآن تسکین حرارتی تصور کردند و چون معده گرم شد حرارت زیادت و تتمهٔ آن مقدمهٔ نامرادی گشت؛ و سپهر بیمهر از پس نوش، نیش کین آورد ودهر بیوفا سرور بشیون وسور بماتم بدل گردانید.(ذیل‌ظفرنامه ص ۲۳ **طبع پراك**). وهمین سرگذشت را ابن‌عربشاه درعجائب‌المقدور چنین آورده است: «وجعل‌تیموریواصل التسیار حتی وصل کورة تدعی‌اترار، ولماکان بظاهره من‌البرد آمناً اراد ان یجعل له مایرد الابردة عنه باطناً، فامر ان یستقطر له من عرق الخمر المعمول فیها الادویة الحارة والاقاویه والبهارات النافعه . . . فجعل یتناول‌من‌ذلك‌العرق ویتفوق افاویقه من‌غیر فرق، فأثر ذلك العرق‌من امعائه و کبده فترنح بنیان جسمه . . . فطلب‌الاطباء، وعرض علیهم هذاالداء، فعالجوه فی ذلك‌البرد بأن وضعوا علی بطنه و جنبیه الجمد، فانقطع ثلاث لیال و عکم احمال الانتقال الی دار الخزی و النکال». عجائب‌- المقدورص ۱٦٥.

نظرات مختلفه دربارهٔ صفات تیمور

یکسو اخلاق وی را بسیار ستوده‌اند، و ازسوی دیگر کسانی که ازبیرحمی وبی‌اعتنائی او نسبت بجان ابناءِ بشربرآشفته‌اند، اورا بسیار نکوهیده‌اند.

عامل‌مهمی که دراین‌محاکمه مدخلیت دارد، همانا موضوع رد یاقبول کتاب معروف به:« **تزوکات** » میباشد که بسیارمورد بحث‌ومشاجره‌است. چونکه این کتاب مشتمل است برفلسفهٔ شخصی **تیمور** نسبت بامر سلطنت. این است که گیبون Gibbon در کتاب خود درحاشیهٔ ذیل فصل **LXV**, نگاشته است که:«وی منتظرنیست که ازحس اعتدال و مهربانی دربارهٔ **تیمور** سخن گفته‌شود، ولی‌حس‌علاقمندی کریمانه‌ای راکه‌درمؤلف «**تزوکات**» موجود بوده‌است، اورا بخشوده‌میدارد»؛ معذلك در جای دیگری ازهمان کتاب وی بسختی **تیمور** را انتقاد کرده و معتقداست که: «شاید تحقیقات ما باین نتیجه برسد که این امیر تاتاری بجای آنکه آیت رحمت و سعادت بشری باشد، تازیانهٔ عذاب الهی بوده است». نظر منصفانهٔ **سرجان‌ملکم** را سابقاً نقل کردیم[۱]، اما **سر کلمانت مارکهام** **Sir Clements Markham**[۲] ازطرف دیگرمیگوید که: «هرچند فتوحات **تیمور** موجب شدائد ومصائب‌بسیاربرای نوع‌بشر گردیده، معذلك نباید اورا چنانکه **ابن‌عربشاه** ودیگر دشمنان‌او وصف کرده‌اند، ظالمی تباهکاردانست؛ ودلائلی‌دردست‌است که میرساندوی‌را مقاصد و مطالب عالیه درمد نظر بوده وموجب اینهمه قساوت صرف شهوت جهانستانی نمیباشد». وهم‌اومیگوید:[۳] «گرچه نام **تیمور** راهمواره‌مرادف

---

۱) تاریخ سرجان ملکم ص۳ ـ ۱۸۲

۲) **History of Persia, P. 219**

۳) درکتاب تاریخ ایران ص۲۲۰، ونیزدرفصلی که راجع‌بحیات تیمور درمقدمهٔ سفرنامهٔ **کلاویجو** سفیر **اسپانیا** نوشته است.

نام **چنگیزخان** ذکر میکنند ، معذلك باید گفت که: **تیمور** دراغلب علوم متداوله درعصر ومملکت خویش دارای بصیرت واطلاعی بوده‌است». اما در باب زندگانی شخصی **تیمور** اختلاف عقاید کمتر است . قتل عامها و کشتارهاو کله‌منارهارا که برپا میکرده‌است‌هم مورخان و مداحان زمان او مانند: **شرف‌الدین‌علی‌یزدی** و **نظام‌شامی**،وهم‌دشمنان‌اومانند:**ابن‌عربشاه**، عیناً ثبت کرده‌اند . منتهی دستهٔ اول دراین اعمال وصفات او را مظهر صفات جلال وقهر الهی میشمرده اند وجماعت دوم او را جلوه‌ای از شقاوت ابلیس میخوانده . بزعم من عقیدهٔ گروه دوم منطقی تر و طبیعی تر است . اما راجع به **کتاب تزوکات** که یکنوع فلسفه برای‌ایجاد وحشت‌ورعب ذکر میکند ، من باعقیدهٔ منطقی ریو [۱] موافق هستم و آنرا بکلّی مجعول و ساختگی میدانم [۲] .

۱) ریو فهرست کتب فارسی ، ص۱۷۸.

۲) درشرح احوال وتاریخ اعمال امیر تیمور ملاحظه افتاد که این مرد تاتاری باهمهٔ قساوت ودرنده خوئی راستی وصدق درگفتار وکردار را بسیار پسندیده میداشته واز دروغ بیزاربوده . نوشته‌اند که: عبارت «راستی رستی» راشعار خود قرارداد . وبر نگین‌خاتم نقش کرد . . . نامه‌ای از **تیمور** در **آرشیو دولتی فرانسه** درپاریس هنوز موجود است که نقش مهراورا باهمین عبارت وسه‌دایرهٔ متوالی که علامت‌اختصاصی سلطنتی تیمور بوده‌است، دارا میباشد . صاحب عجائب المقدور که خرد خصم‌اوست، در این باب نوشته ـ : «وکان تیمور لایحب المزاح والکذب ولا یستمیل اللهو و اللعب ، یعجبه الصدق ولوکان فیه مایسیئه ولا یأسی علی مافات ولا یفرح بما یجیئه . وکان نقش خاتمه: «راستی رستی» یعنی: «صدقت نجوت ». عجائب المقدور ص ۲۰۹ . این‌مطلب را دیگر مورخان نیز تأیید کرده‌اند . **شرف‌الدین‌علی‌یزدی** در تلو کلام در راه غزوهٔ **هندوستان** نوشته‌است : ـ « رایان آنجا از تیره رائی روشندلانه ویك جهتانه از پذیرفتن مال امان و اداکردن وجه پیش نیامدند، وازراستی که بگواهی مهر مبارك

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

مجموعهٔ مراسلات فریدون بگ منشی

پیش از آنکه این مختصر شرح حال **تیمور** بپایان برسد، باید بنامه هائی که بین او وسلطان **بایزیدعثمانی** و دیگران تبادل شده اشاره رود.

رونوشت این مراسلات درمجموعهٔ مهمی از نوشتجات دولتی که بنام **منشآت فریدون بیگ** معروف است، یافت میشود. آن مجموعه در **قسطنطنیه** بتاریخ جمادی الثانیهٔ ۱۲۷۴ هـ . / فوریهٔ ۱۸۵۸ م . در دو جلد بطبع رسیده است. مؤلف این مجموعه ، **احمد فریدون**، ملقب به **توقیعی** ، دراواسط قرن دهم

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

پادشاهی سبب رستگاری است، انحراف جستند . . . ». ونیزدرمقدمهٔ روزنامهٔ **غزوات هندوستان** تألیف **غیاث الدین علی بن جمال الاسلام یزدی** مینویسد :

« نکته ولطیفه درآنکه بنیاد دیباچه برآیت کریم دعاء ابراهیم نهاد، آنست که فحوای آیت «راستی رستی » است وموافق مهر مبارك ونشان همایون لسان صدق دلالت براستی دارد .... ». (از **روزنامهٔ غزوات** طبع **پطروگراد**). از شرح احوالات امیر برمیآید که همواره اززیردستان و علماء وامراء و درباریان خود انتظار داشته است که باو براستی سخن گویند ، واز کتمان حقیقت بواسطهٔ ترس و بیم و مداهنه و چاپلوسی دوری گزینند. واین خود یکی ازعلل واسباب کامیابی اودرجنگها وحصول فتوحات عجیبهٔ اوست. نویسندهٔ این حواشی داستان نقش خاتم **تیمور** را درقطعه‌ای وقتی بنظم آورده است شاید درس واندرزی باشد :

شنیدم که تیمور میر کبیر — جهان را به تیغ جلادت گرفت
ره عزّ بپای سعادت سپرد — در دین بدست ارادت گرفت
همه ملك ایران و توران و روم — گرفت وهم ازآن زیادت گرفت
گرفت او اگر جمله روی زمین — مپندار کان از رشادت گرفت
شد از رستگاری از آن کامیاب — که او راستی را بعادت گرفت
همی گفت: «اگرراستی، رسته‌ای»؛ — از این گفته فرّ سیادت گرفت
همو کرد آن گفته نقش نگین — وزان نقش خط سعادت گرفت.

مزید اطلاع را دراین زمینه رجوع کنید بدورهٔ کامل بیست مقالهٔ قزوینی، تهران دیماه ۱۳۳۲ش ، صفحهٔ ۵۰ تا ۶۲؛ مقالهٔ بعنوان «نامهٔ امیر تیمور گورکان بشارل ششم پادشاه فرانسه » که مرحوم علامهٔ قزوینی آنرا در رمضان ۱۳۳۹ هـ.ق درپاریس بقلم آورده‌اندونخست درمجلهٔ کاوه طبع برلین بچاپ رسیده است .

هجری مطابق قرن‌شانزدهم‌مسیحی میزیسته، وآن‌مجموعه‌را درسال۹۸۲ه.ق /۱۵۷٤ م. جمع‌آوری وتألیف کرده است. علاوه برآن او را کتابیست در درتاریخ موسوم‌به: **نزهةالاخبار**. مجلداول از **کتاب‌منشآت** مشتمل‌است‌بر نوشتجات دولتی رسمی که تاریخ‌آنها بتفاریق ازعصر نبی(اسلام) ص(قرن‌هفتم میلادی)تااواسط قرن شانزدهم است. آن‌مجلد محتوی بر۶۲۶ صفحهٔ عریض است، که از آنجمله صفحات ۱۱۸ تا ۱٤۲ مخصوص‌است به‌نامه‌های **تیمور** یاخطاب به‌**تیمور** بشرح زیر:

فهرست مراسلات رسمی مربوط به‌تیمور

۱) مکتوب **قرایوسف** به‌**سلطان بایزید** بفارسی و بدون تاریخ، که رآن ازتجاوز وتعدی تیمور شکایت نموده و از او باین عبارت تعبیر کرده است: « مهیج نار شر و شور، محرك سلسلهٔ فتنه و غـرور، تیمور مقهور،دمّرالله و قهّره ». پس از آن از سلطان بایزید برای دفع او استعانت جسته است. ص۱۱۸.

۲) جواب **سلطان بایزید** بمکتوب فوق،آن‌نیز بفارسی وبدون تاریخ‌است. ص ۱۱۹.

۳) نامهٔ **تیمور** به **بایزید** بعربی و بدون تاریخ که با لهجه‌ای‌آمرانه از او درخواست‌کرده است هیچگونه پناهی به **قرایوسف‌ترکمان وسلطان احمد جلایر** ندهد؛ و هرگاه سلطان بایزید خلاف امر او رفتار کند، منتظر قهر و غضب وی باشد. ص۱۲۱.

٤) جواب **سلطان بایزید** بمکتوب فوق ایضاً بعربی، بدون تاریخ، و ابتدای‌آن بعد ازخطبه وحمد وثنا باین عبارت شروع میشود: «اعلم ایها الکلب العقور الموسوم **بالتیمور** فهو اکفر من‌الملك التکفور». واورا باعباراتی ناسزا تهدیدکرده که‌اگر جرأت‌دارد مبادرت به‌حمله‌کند. ص۱۲۱.

۵) نامهٔ **سلطان احمد جلایر** بغدادی به **سلطان بایزید** بفارسی و بدون تاریخ، که در آنجا نویسنده بیان میکند چگونه بعد از فتح **بغداد وعراقین** بدست **تیمور**وی‌به**ملاطیه وسیواس** فرارکرده، ودرآنجا بموجب تعلیم **سلطان-بایزید** منتظر ورود **قرایوسف** بوده‌است وچگونه‌آنها باتفاق یکدیگر به‌لشکریان

ازبك که پیش‌قراول‌سپاه **تیمور** بوده‌اند، حمله‌برده وآنهارا نابود کرده‌اند. لیکن‌بطور یقین‌انتظار حملهٔ سپاه‌معظم تیموررا بمحض‌آنکه اخبار شکست فوق باوبرسد ، خواهند داشت. ص۱۲٤.

۶) جواب **بایزید** بنامهٔ فوق که درآن‌اشعار میداردچگونه بمحض‌آنکه آن اخبارازسلطان‌احمد رسیده‌است، وی‌با **تکفور** (یعنی‌**امپراطورروم‌شرقی بیزانس**) صلحی منعقد ساخته ، و با قوای خود بطرف **توقات** متوجه گشته است، تابرای جلوگیری ازهجوم **تیمور** بآنها کومك کند، تاریخ‌این‌نامه‌شهرشعبان‌سال۷۹۸ه‍/ ماه‌مه ۱۳۹۶ م . میباشد . ص۱۳۵.

۷) نامهٔ **امیرتیمور** به **بایزید** بفارسی و بدون تاریخ ، این نامه باسلام و تحیتی عتاب‌آمیز شروع میشود ودرآن وصف میکندکه چگونه صاحب نامه چهل سال بفتح‌بلاد وقمع اعادی مشغول بوده واینك به **سیواس** آمده است ؛ آنگاه حریفان را از آنکه نتوانسته‌اند **ملاطیه وسینوپ** رافتح‌کنند سرزنش مینماید ، معذلك‌وی حاضر است که باسلطان‌ازدرصلح درآید؛ زیرا نمیخواهدکه اختلاف‌مابین سلاطین‌اسلام بسود کفار فرنگ تمام شود ، مبادا آنها ببلاد مسلمانان تجاوز کنند . در آخرنامه وی خودرا یکی‌از **طایفهٔ ایلخانیان** خوانده وازسلطان‌تقاضا میکندکه جواب سریع و مسالمت‌آمیز بنویسد. ص۱۲۶.

۸) جواب **سلطان بایزید** بنامهٔ‌فوق ایضاً بفارسی وبدون تاریخ ، که درآن نویسنده‌ازشهامت‌ودلیری‌وجنگ‌آوری‌ترکان‌مباهات کرده و**تیمور**را بیادمیآوردچگونه جد اعلای او ، **ارطغرل** با۳۰۰ سوار ده‌هزارتن لشکریان مغول وتاتار بت‌پرسترا درهم‌شکست، وازاینگونه اعمال شجاعانهٔ اجداد خود باز بتفاخر تکرار کرده وخود را حافظ‌مسلمانان میشمارد ، واظهار میداردکه تاآن‌زمان هیچکس‌از **خاندان عثمان** بطریق تملق و مداهنه باخصم رفتار نکرده و باسلحهٔ فریب وخدعه مسلح نشده است . ص۱۲۷.

۹) نامهٔ‌سوم **تیمور** به‌**بایزید** بازبفارسی وبدون تاریخ ،که درآن وصول‌نامهٔ سلطان راکه بوسیلهٔ **قاضی‌فریدالدین** و شخصی دیگر موسوم به **نجاشی** ارسال داشتهٔ‌بود، اطلاع داده ودرآن بازتقاضای دوستی واتحاد کرده است. دراین نامه **تیمور** بجنگ‌**شام**اشاره کرده و به ادعای **سلاطین‌مصر** که خود را **سلطان‌الحرمین**-

الشریفین لقب داده‌اند، اعتراض میکند؛ ونیز ازمراجعت **سلطان احمد جلایر** به **بغداد** شکایت مینماید . ص۱۲۸ .

۱۰) جواب **سلطان بایزید** بمکتوب فوق ایضاً بفارسی که بزبانی مؤدبتر از نامه‌های سابق تحریر شده است ، لیکن از تسلیم کردن **سلطان احمد جلایر** و **قرایوسف** بطورقطع ابا وامتناع فرموده واظهار میکند که این عمل خلاف سیره وسنت مهمان نوازی مرسوم **آل عثمان** میباشد . درآنجا باین نکته اشاره میکند که خلیفهٔ شرعی پیغمبر اسلام که ازسلالهٔ عباسیان است، هنوز در **مصر** اقامت دارد. وسپس از **تیمور** تقاضا میکند که اگرقصد وی جنگ وخصومت نیست، **سیواس** را تخلیه و تسلیم کند . ص ۱۳۱ .

۱۱) نامهٔ چهارم **تیمور** به **بایزید** ، دراین مراسله وی ازاینکه بدیانت اسلام وبه مذهب عامه وطریقهٔ سنت وجماعت مفتخر است، مباهات کرده واعمال **سلطان احمد جلایر** و **قره یوسف** رامذمت مینماید ، وازسلطان عثمانی تقاضا میکند که ازرفتار گذشته عذرخواسته وآن دوتن را ازخاك خود بیرون کند . ص۱۳۲.

۱۲) جواب **سلطان بایزید** بنامهٔ فوق ، ص ۱۳٤.

۱۳) نامهٔ **شاه منصور** برادرزادهٔ **شاه شجاع مظفری** حکمران **شیراز** به **سلطان بایزید** که بفارسی نوشته ومورّخ است به ذی القعدهٔ ۸۰۲ هـ/ ژوییهٔ ۱٤۰۰م(۱) ودرآنجا ازشرارت وحیله وغدر **تیمور** شکایت نموده ووصف فجایع اوراچنین کرده است که:«درهرزبانی آن واقعهٔ جانگداز ملاعین جغتای است».ص۱۳۵.

۱٤) جواب **بایزید** بنامهٔ فوق، که در آن به **تیمور** ناسزا گفته وبه فجایع وجنایات او که در **فارس** و **شیراز** مرتکب شده اشاره کرده واظهار میکند که هرچند وی در آنحال بفتح **قلعهٔ قسطنطنیه** همت گماشته است، معذلك مستعد آنست که این مهم را بقصد دفع **تیمور** رها کند. ص۱۳۹.

۱۵) نامهٔ پنجم **تیمور** به **سلطان بایزید** بفارسی که از **مراغه** نوشته است و

---

۱) تاریخ این مراسله که ۸۰۲ هـ قید شده ظاهراً اشتباه است و مرحوم برون گویا توجه نکرده ، زیرا که واقعهٔ حملهٔ **تیمور** به **شیراز** وقتل **شاه منصور** در ۷۹۵ هـ اتفاق افتاد. ممکن است که درثبت تاریخ نامهٔ ، **فریدون بیگ** را سهوی روی داده باشد. ظاهراً این مراسله درفاصلهٔ حملهٔ اول **تیمور** به **شیراز** ۷۸۹ هـ وحملهٔ ثانی بآنشهر در ۷۹۵ هـ نوشته شده ، ومیتواند باشد که تاریخ مراسله ۷۹۲ بوده است .

تاریخ ندارد ، و درآنجا اشاره بفتح **بغداد** کرده وبعدازآنکه این شعررا در آنجا استشهاد کرده است :

به پیش مهان و به پیش کهان　　　　بآزار موری نیرزد جهان

درتحت عبارات ملمع **بایزید**را تهدید میکند که اگرقول اورا اجابت نکرده برمخالفت اصرار ورزد، وی چنین وچنان خواهد کرد.ص۱۴۰.

دراینجامجموعهٔ مکاتباتی که مابین **تیمور** و **سلطان بایزید** ردّ وبدل شده‌است و **فریدون بیگ** جمع کرده خاتمه میپذیرد.

درآخر این‌مقال تنها اضافهٔ این مطلب لازم‌است که جسد**تیمور** بعد ازآنکه شب ۱۹فوریهٔ ۱۴۰۵ ازرود **خجند** ازروی یخ عبور داده شد ، چهار روزبعد به**سمرقند** رسید، ودیگرموضوع حملهٔ به**چین** ازخوشبختی مردم‌آن کشور منتفی شد .

فصل پنجم

شعراء و نویسندگان عصر تیمور

حکومت ثابت تنها علت ظهور شعر عالی نیست

سابقاً بذکر این نکته اشارت رفت که از اتفاقات نادره ولی انکارناپذیر یکی آنست که در **ایران** ادوار اختلال و آشفتگی همواره بهترین و نغز ترین اشعار فارسی را بوجود آورده ، در حالیکه ایام آرامش و انتظام که کشور درتحت سرپرستی حکومتی ثابت و قوی قرار میگرفته میدان ادب بکلی تهی میشده است .

درتاریخ ادوار جدید **ایران** هیچ وقت آن مملکت به‌اقتدار واتحاد و رفاهی که درزمان سلطنت صفویه (۱۵۰۲ـ۱۷۳۶م) اورا حاصل آمد نائل نگردید، مخصوصاً در طول مدت قرن شانزدهم از این جهات بمنتهای عظمت رسید . لیکن هرچند آن سرزمین نه‌تنها درقوت نظامی ووحدت ملی وتجارت بلکه درهنرهای زیبا ـ بالخاصه معماری ونقاشی ، ودر علوم ـ بالخاصه علم کلام ـ درآن زمان روزگار درخشانی را میگذرانید ؛ در شعر وادب بزحمت یك‌تن شاعر استاد که دارای قریحهٔ فروزان ویا شهرت عالمگیر باشد بظهورآورد. واین امریست که علل واسباب آنرا بعدها درهنگامی که درتاریخ عصر صفوی سخن خواهیم گفت، مورد بحث قرارخواهیم‌داد .

ازطرف دیگر عصر وزمانی که جنبهٔ ادبی آن اکنون مورد سخن

ماست ، چنانکه بقدر کفایت در فصل سابق گفته شد ، یکی از اعصار باهرج ومرج وپر ازاغتشاش وخونریزی و دورهٔ بدبختی **ایران** است . معذلك کمتر دوره‌ای مانند این مدت هفتادساله (۱۴۰۵ـ۱۳۳۵ م.) بوجود شعراءِ نامدار مزین شده است. این قرن مجموعه‌ای ازصاحبان هوش وقریحه میباشد که در آن میان **خواجه حافظ شیرازی** از همهٔ ستارگان درآن آسمان تابان‌تر است . شایدوجود دربارهای کوچك سلاطین متعدد محلی که همه بایکدیگر رقابت می کرده سعی مینمودند بریکدیگر سبقت بجویند ، زمینهٔ مساعدی برای بروز وتکامل وترقی قرایح شعری بوده باشد . زیرا هرشاعری را که‌نزد ممدوحی ودر دربار پادشاهی بخت واقبال قرین نمیشد، میتوانست بسهولت از نزد اوبدرباردیگری روآورد ودرآنجا خریدار بهتری برای کالای ادب خود بیابد . ولی هر گاه تمام مملکت درتحت امریك پادشاه عظیم قرار میگرفت و در سراسر کشور یك تختگاه و یك دربار حکمفرما میشد ، اگر استادی درآنجا ، نه بواسطهٔ قلت استعداد بلکه شاید درنتیجهٔ سوء طالع ویاحسادت رقبا ، از نظرسلطان میافتاد، هرآینه برای او امید پیشرفت میسر نمی بود و هیچکس وی‌را نمیشناخت ودامنهٔ شهرت او ناچار از دائرهٔ محدود آشنایان نزدیك وی تجاوزنمیکرد .

اوضاع آشفتهٔ ایران اززوال مغول تاظهور تیمور

ازهمین لحاظ درمملکت **ایران**، بلافاصله بعد ازسقوط دولت مغولها وقبل از هجوم **تیمور** تاتاری، برای **شعراءِ** ازهرطرف میدانی وسیع بـرای جولان وخود نمائی فراهم آمده بود . چه در آنزمان در شمال شرقی **ایران**، **ملوك كرت** در مرکـز **هرات** سلطنت میکردند ؛ ودر **سبزوار** ونواحی مجاورآن سلسلهٔ **سربداران** دارای قدرت

بودند . سلاطین **ایلکانی،** یعنی **شیخ حسن بزرگ** و پسرش **سلطان اویس** و اعقاب آنان در یك ناحیهٔ بیضی شکل پادشاهی داشتند ، که کانون شمالی آن **تبریز** و کانون جنوبی آن **بغداد** بود، و درهمان ایام **جنوب ایران** نیز مابین شاهزادگان **خاندان مظفری** تقسیم شده بود ، که غالب آنها مستقل ودائماً بایکدیگر درنزاع بودند و در بلاد **شیراز و اصفهان و یزد و کرمان** حکومت داشتند .

این امارتهای خـرد و کوچك راهیچگونـه خط سرحدی روشنی از یکدیگر جدا نمیکرد . وممکن نبود که برای اجزاء این سلطنتهای سیال ومتغیر بتوان نقشهٔ ثابتی طرح کرد ؛ بلکه اگر بخواهیم جغرافیای سیاسی **ایران** را درآن زمان بنگاریم، باید هفت یا هشت مرکزرا درنظر آوریم که ازهر کدام اشعهٔ متغیری کم و بیش بهرطرف تابیده است ، وبمقدار قدرت و نفوذآن امراءِجنگجو که صاحبان آن مراکز بوده‌اند،فتح‌نامهٔ اعمال‌خشونت آمیزآنها راگویندگان زمان بزبان شعر وآثارادبی آمیخته ، بهرسومنتشر میساختند .

کم و کیف اشعار شعراء این دوره

درمیان شعراء این دوره لااقل درحدود ده‌تن مستحق ذکرند، که یا ازلحاظ ابتکار درطرز کلام و جمال سخن ، و یـا از لحاظ شهرتی که‌درسراسر وطن‌خودحاصل کرده‌اند، خاطررا جلب می کنند. نباید گفت که این‌دو صفت بحکم ضرورت درشاعر واحدی‌جمع میشده ، بلکه هریك ازآن‌دوصفت‌بزعم من به‌تنهائی کافیست که کسی را بشاعری نامبردار سازد .

برای محقق خارجی لازم است که همواره درقضاوت خود دربارهٔ ادب قومی دیگر یك گونه تردیدی داشته بـاشد وباید پیوسته بخاطر آورد کـه

هرقدر کوشش نماید محال است قوهٔ ذوق وتمییز دانشمندان محلی ومحققان ملی راحاصل کند. وهم این نکته را باید درنظر بگیرد که صرف این معنی که شاعری درمیان هموطنان خود چندین قرن دارای کمال شهرت و حسن صیت میشود، البته دارای کمالی است که باید بادیدهٔاهمیت و احترام براو نگریست .

این نکته‌شامل‌حال غزلسرایانی‌میشودمانند: **خواجو وعماد کرمانی وکمال خجندی** که همهٔ آنها دربرابر مقام ارجمند **حافظ‌شیرازی**فاقد قوهٔابداع نمایانی میباشند . هرچند هرسهٔ آنها را طرز سخن خالی ازشباهت به**حافظ** نیست، لیکن‌نباید فراموش کرد که‌اولی‌سی‌وهفت‌سال ودومی‌هیجده سال قبل از**حافظ**وفات یافته‌اند . وازاینقرار آنها راه را برای ظهور اشعار بلنداوهموار کرده‌اند. وعظمت وبزرگی سومی یعنی کمال راخود**حافظ** که با اومعاصر بوده تاحدی گواهی داده دراین بیت :

«چون غزل های تر ودلکش حافظ شنود گر کمالیش بود، شعر نگوید بخجند[۱]»

ازطرف دیگر بعضی‌ازشعراء مانند: **عبیدزاکانی و بسحق(ابواسحاق اطعمه)** بقدری دارای ذوق ابتکار و قوهٔ ابداع هستند که خواه هموطنان ایشان آنها را حرمتی که مستحق‌اند نهاده باشند خواه نه ، نباید از نظر محقق ادبیات فارسی محووفراموش گردند .

عدم اعتبارسخن تذکره نویسان

بنابراین مقدمات، من برآن سرشدم که دراین‌فصل ازشعراءِ مذکور ذیلاً سخن گفته وترتیب‌تقدم‌ایشان را بنظم تاریخی قراربدهم ، نه‌بمناسبت اهمیت مقام

۱ــ ازین بیت، بیشترعکس معنائی که مرحوم براون گمان کرده مستفاد میشود؛ چه حافظ صریحاً غزلهای خود را درتری ودلکشی‌بر کمال‌ترجیح داده است .

وعظمت قدر هریك؛ معذلك ترتیب تاریخیهم تقریبی خواهد بود. زیرا که دربسیاری ازموارد فقط تاریخ وفات شاعر ثبت شده است وآن غالباً نیز غیر محقق است. برای‌ما معلوم نیست که آیا شاعر مقصود درجوانی وفات‌یافته یا درپیری. براستی‌باآنکه‌شرح‌احوال متعدد شعراء که **دولتشاه** [۱] ودیگران مانند **آتشکده** [۲] و **هفت‌اقلیم** [۳] ودیگر کتب‌معروف‌تذکره‌ثبت کرده‌اند، بازبرای جزئیات و خصوصیات زندگانی آنان، مانند تاریخ تولد ووفات و اخلاق و صفات، کمتر اطلاعات محکمی میتوان بدست آورد. بسیاری از

---

۱ - **تذکرةالشعراء**، تألیف امیر دولتشاه بن علاءالدوله بختیشاه الغازی السمرقندی، درترجمهٔاحوال وشعرشاعران وخلاصه‌ای‌ازتاریخ شهریاران و مشتمل است برمقدمه‌ای وهفت‌طبقه وخاتمه.

دولتشاه که خود ازامراء محترم دارالملك هرات‌بود، کتاب خویش را در شوال ۸۹۲ هـ. ق برای امیرعلیشیر نوائی‌تألیف‌ساخت وبدین‌مطلع‌آغاز سخن کرد: «تحمیدی که شاهباز بلندپرواز اندیشه بساحت کبریای‌آن طیران نتواند نمود ...».

تذکرهٔ دولتشاهی‌هم ازروزگار تألیف شهرت واعتباری فوق العاده بدست آورد ومورد اتباع‌دیگر تذکره‌نویسان گشت. وازآنجا که درآن‌اشتباه ولغزش وبیدقتی‌فراوان راه‌یافته است، بدان‌اعتماد واعتقادی متقن نتوان بست.

این تذکره که در کتاب حاضر مکرر از آن نام برده شده است، جزو سلسلهٔ انتشارات اوقاف گیب درشهرلیدن‌هلاند درمطبعهٔبریل بسال ۱۹۰۰ میلادی بسعی‌واهتمام مرحوم پرفسورادوارد برون طبعی‌منقح‌یافته.

۲ - **تذکرهٔ آتشکده**، تألیف لطفعلی بیگ بن آقا خان بیگدلی متخلص به آذراست. بنابرآنچه مؤلف درفصل آخر کتاب درشرح احوال‌خود نویسد: دراصفهان بسال۱۱۳٤هـ.ق متولدشد، درچهل‌سالگی‌بتألیف این کتاب همت گماشت؛ بنابراین‌درسال ۱۱۷٤ هـ. ق دست بدین‌کاربرد وتاسال ۱۱۹۳ هـ. ق درادامهٔآن‌پای‌افشرد. وفات‌آذر بیگدلی‌را عموماً بسال ۱۱۹۵ هـ. ق نوشته‌اند. آذرترتیب تذکرهٔ خویش‌را چنین‌آورد:

«واین تذکره مشتمل‌است بردو **مجمره**

مجمرهٔ اولی: درذکر اطوار واشعار فصحای متقدمین‌است، مشتمل بریک

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

بقیه حاشیهٔ از صفحهٔ قبل

شعله درذکر احوال واشعارشاهان وشهزادگان هردیاروامرای عالیمقدار ازترك وغیره که فی‌الحقیقه منسوب بولایتی نیستند. وسه **اخگر** : درذکر شعرای ایران وتوران و هندوستان. و هراخگری به‌چند **شراره** که اسم ولایت اقتضا کند، تفصیل یافته و در تحت هرشراره اسامی بلاد آن ولایت نگاشته خواهد شد. ویك **فروغ** دربیان‌حالات و مقالات زنان عفت توأمان هر دیار.

مجمرهٔ دویم دربیان‌حالات‌وخیالات‌شعرای‌معاصرین‌وآن مشتمل‌است‌بردو **پرتو**: **پرتواول** درافکار یاران‌معاصرین‌و **پرتودویم** که خاتمهٔ کتابست ، بخیالات خام‌خودمختوم کردم...».

تذکرهٔ آتشکده‌سه‌بار درهندوستان‌بچاپ‌سنگی‌رسید وچاپهایی که‌بسالهای ۱۲۷۷ و۱۲۹۹ هـ . ق دربمبئی ازآن‌بعمل‌آمد ، متداول‌تر بودوطبع قدیم‌آن که درسال۱۲۴۹ هـ . ق در کلکته‌پرداخته‌آمده کمتر بنظرمیرسید. درزمان‌حاضربهمت‌آقای حسن‌سادات ناصری برای آن‌کتاب طبع‌انتقادی دقیق وعالمانه‌ای درنظر گرفته شد وبسالهای۱۳۳۶ و۱۳۳۷ قسمتی ازآن دردومجلد بصورتی دلپذیر بوسیلهٔ مؤسسهٔ چاپ‌وانتشار امیر کبیر انتشاریافت وطبع‌دیگر مجلدات‌آن ادامه دارد.

شروع کتاب آتشکده بدین‌بیت دل‌انگیز است:

درطوف حرم‌دیدم، دی‌مغبچه‌ای‌میگفت : این خانه بدین خوبی آتشکده بایستی

۳- **هفت اقلیم** ، ازمشهورترین تذکره‌ها دراحوال شعراء وبعض نامداران است ، مؤلف‌آن امین احمدرازی ، پسر خواجه میرزا احمداست ؛ پدرش درسال ۹۳۰ ازطرف شاه طهماسب صفوی بکلانتری ری مأمورشد ، وفرزند او امین احمد از اعیان روزگار شاه‌طهماسب بود وتاهنگام شهریاری شاه عباس کبیر میزیست . اعتماد الدوله پدرنورجهان ملکهٔ‌هند، ازرجال دربار اکبرشاه‌امپراطور هندوستان،ابن‌عم‌اوبود. امین‌ـ احمد کتاب خودراکه نتیجهٔ‌مطالعات روزگاری دراز در احوال سخنوران وبعض مردان دین‌وعرفان وسیاست‌است ، درمدت شش سال بترتیب اقالیم جغرافیائی مبوب نموده بتألیف‌آورد وازاین سبب نام‌آنرا «هفت‌اقلیم» نهاد . وماده تاریخ اتمام آن‌را راچنین بدست‌داد : «تصنیف امین‌احمد رازی» که باسال۱۰۰۲ هجری برابر میافتد. وتاریخش ازین‌رباعی که زادهٔ‌بکر فکراوست معلوم ومفهوم‌میشود :

این نسخه که هست همچو فردوس نکو
تا مو نشوی درو ، نه بشکافی مو
گر از تو کسی سؤال تاریخ کند
« تصنیف امین احمد رازی» گو.

قسمتهائی از این کتاب در کلکته بوسیلهٔ انجمن آسیائی بنگاله بطبع رسیده ، ونسخه‌ای خطی‌ازآن درتصرف بنده مترجم است .

این تذکره باابیاتی‌چندآغاز میشود ، نشانه‌را به‌نقل بیت‌نخستین‌آن پرداختیم:

خرد هر کجا گنجی آرد پدید
بنام خدا سازد آن را کلید.

حکایات منقوله دراین کتب یاعامیانه ومبتذل‌است ، یاافسانه ومجعول؛ بجز آنچه ازاشعار وکلمات خودآنان استخراج میتوان کرد . (درصورتیکه نسخهٔ مطبوع انتقادی صحیحی دردست باشد .) پس‌باید اعتراف کرد که معلومات ما در بارهٔ زندگانی بسیاری از این شاعران قلیل و ناقص [۱] میباشد . این گویندگان مردمان فقیری بوده‌اند ، ودرهیأت جامعه مجهول وناشناس ؛ و مورّخان معاصر ازحال آنها بکلی بی خبر . شهرت و آوازهٔ ایشان در قرون بعدحاصل شده که‌آیندگان بعداً پی‌بفضائل وهنرهای ایشان برده ، وچند واقعه و حکایت مبتذل برای تاریخ زندگانی آنان بهم بافته اند . ظاهراً بیشتر این حکایات از آنجا اختراع شده که خواسته اند شرح و تفسیری برای بعضی از کلمات و اشعار ایشان درست کرده باشند . فقط در میان این کتب تذکره وتاریخ رجال یک‌مورد را از حکم فوق مستثنی میتوان دانست و آن نسخه ایست خطی موسوم به **مجمل** تألیف **فصیحی خوافی** . و این کتاب نفیس سالنامه [۲] ایست مشتمل برهزارصفحه تقریباً که درسال ۸۴۵ه‍/

---

۱) **نسخهٔ‌مجموعهٔ اشعارخطی دراصفهان** - درکتابخانهٔ شهرداری **اصفهان** مجموعهٔ‌نفیسی‌موجوداست که یکی‌ازوزرای قرن‌هشتم‌هجری‌ساکن شیرازبنام **تاج‌الدین علی** بشکل بیاض ترتیب داده ، وبه‌چند قسمت منقسم است وهر قسمت خاص یکی‌از شعراء همان عصر . ودرورق‌اول هرقسمت کاتبی بخط سرخ جلی بقلم ثلث نام والقاب آن شاعررا نوشته ، چهل‌وچهارتن ازبزرگان زمان ازوزراء وحکماء وفقهاء و شعراء وعرفاء وغیره هریك چندصحیفهٔ درآن‌ازمحفوظات خود یااز اشعار وآثارخویش چیزی نگاشته‌اند . و آنان بتدریج از ماه صفر ۷۸۲ ه . تاماه شوال همان سال درآن سفینه یادداشتهائی ثبت ورقم وامضا کرده‌اند . سزاوار است این‌نسخهٔ نفیس که ازمآخذ ادبی این‌عصر وغزلی از **حافظ** وقطعاتی‌از **ابن‌یمین** و دیگران را نیز متضمن است، بعهنه گراور وچاپ‌شود .

۲) سالنامه = **Chronicle**

۱۴۴۲م. تألیف شده وبسیاری نکات نادره ومطالب گرانبها که در هیچ جای دیگر یافت نمیشود، در آن مندرج است. مخصوصاً دربارهٔ رجال **خراسان** عموماً و **هراتیان** خصوصاً اطلاعاتی گرانبها دارد.

تا آنجا که من اطلاع دارم از این کتاب سه نسخه در اروپا موجود میباشد: ـ

یکی در **سن پطرزبورغ** که آنرا **بارون ویکتور روزن** در ص ۱۱۱ فهرست خود، دورن Dorn در جلد دوم رسالهٔ خود که راجع بکتب موجوده درسن پطرزبورغ تألیف کرده از آن وصف نموده اند

دوم ـ نسخه ایکه متأسفاً وسط آن از وقایع سال ۷۱۸ تا ۸۴۰ هـ. ناقص است، وسابقاً متعلق به **کلنل راورتی** بوده وفعلاً ملک هیأت **امناءِ اوقاف گیب** میباشد.

نسخهٔ سوم جدیدتر ولی کاملتر میباشد و متعلق به سر هوتوم شیندلر Sir Houtum - Schindler وآن اکنون درتصرف این جانب است[۱].

شعراءِ این عصر که نزدمن مستحق ذکرمیباشند عبارتنداز:

شعرائی که دراین فصل مورد بحث میباشند

۱) **ابن یمین** ـ (متوفی بسال ۷۴۵ هـ./۱۳۴۵م به قول **دولتشاه**) یادر سال ۷۶۹ هـ. / ۱۳۶۸ م. بقول صاحب **مجمل** که معتبر تر است. این شاعر معاصر است باملوک **سربداران سبزوار**.

۲) **خواجوی کرمانی** ـ متوفی به ۷۵۳ هـ. / ۱۳۵۲ م. یا بقول **دولتشاه** در ۷۴۲ هـ./۱۳۴۱ م.

---

۱) نسخه‌ای دیگرازاین کتاب که بخط ثلث کتابت شده متعلق بکتابخانهٔ فاضل کتابدوست **آقای حاج محمد نخجوانی** تبریزی است که بامانت به نگارنده داده‌اند.

۳) **عبید زاکانی**- شاعر بزرگ هجوسرا وفکاهی، متوفی به۷۷۲ه./ ۱۳۷۱ م.

٤) **عماد کرمانی** - متوفی بسال ۷۷۳ ه./۱۳۷۲م.

٥) **سلمان ساوجی** - متوفی به ۷۷۹ ه./ ۱۳۷۸م. مداح وقصیده- سرای دربار **سلطان اویس جلایر.**

٦) **حافظ شیرازی** - متوفی به۷۹۲ ه./۱۳۹۰م.

۷) **کمال خجندی** - متوفی به ۷۹۳ ه./۱۳۹۱ م. یا ۸۰۳ ه./ ۱٤۰۰ م.

۸) **مغربی صوفی** - متوفی به۸۰۹ ه/۱٤۰۷ م.

۹) **بسحق، ابواسحاق شیرازی شاعر اطعمه** - متوفی ۸۱٤ه./ ۱٤۱٦ م.

۱۰) **نظام الدین محمود قاری یزدی شاعر البسه.**

اینك ازهریك ازاین شعراء به ترتیب فوق به تفصیل سخن میگوئیم:

امیر محمود بن امیر یمین الدین طغرائی (۱)

هرچند اشاراتی راجع باین شاعر وپدرش **یمین الدین که ابن یمین** بنام اومعروف است، در کتابهای **تذکرهٔ دولتشاهی** و **هفت اقلیم** و **آتشکدهٔ آذری** و **مجمع الفصحاء** و دیگر کتب تذکره آمده است، لیکن بعضی نکات دربارهٔ اومعلوم گردید کهغالباً

۱) چنین گوید بندهٔ مترجم: - امیر فخر الدین محمود بن امیر یمین الدین- مستوفی طغرائی فریومدی چنانکه مرحوم براون شرح داده از اجلهٔ بزرگان سخن و «گویندگان بنام ادب فارسی است که مکتب قطعه‌سرائی» اوشهرت «کلاسیك» حاصل کرده است.

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

از کتاب نادرالوجود **مجمل فصیحی خوافی** نقل شده است . در این کتاب از **ابن یمین** درسه‌جا نام میبرد .

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

کتبی که دراین‌اواخر درباب‌او نگاشته‌شده : اولاً مقدمهٔ فاضلانه‌ای است که آقای سعیدنفیسی بردیوان‌او تحریر فرموده ودرسال ۱۳۱۸ ش. درطهران‌بچاپ‌رسیده ،دیگر رسالهٔ بدیعی‌است که مرحوم غلامرضا رشیدیاسمی درسال۱۳۰۳ش. دربارهٔاوانشاء کرده وخوداز آثار فصیح‌نثر فارسی‌است .

دیوان ابن یمین نخست در سال ۱۸۵۲م . بسعی‌مستشرق اطریشی‌شلشتاوس‌هرد Schlechta Wesshard دروینه‌بطبع‌رسیده وپس‌ازآن‌درسال۱۹۳۳م. افسری‌انگلیسی بنام سرتیپ‌را دول E. H Roduell مجموعه‌ای‌ازقطعات‌اورا باترجمهٔ خوبی‌بانگلیسی درلندن‌بچاپ آورده،ونیزمجموعه‌ای‌ازقطعات‌او بسال ۱۸۶۵ درکلکته‌چاپ‌شده؛ همچنین‌دربهوپال هندوستان‌مجموعهٔ‌دیگری‌ازآن‌بسال۱۸۹۰م . بچاپ سنگی رسیده‌است مرحوم علی‌اکبر دهخدا نیزاز گوشه‌و کنارمقداری ازاشعاراورا جمع فرموده‌اند که بالغ‌برهشت هزاربیت میشود. ابن‌یمین همانطور که رادول متعرض‌است،**مداح سربداران**سبزواربوده، ولی علاوه‌برآن مدایحی بعنوان‌غیاث‌الدین محمد بن رشیدالدین وزیر **ابوسعید** مغولی وهم‌چنین درمدح **طغاتیمور** مغولی گفته است .

دورهٔ زندگانی این‌شاعر سراسر مقارن باایام‌انقلابات وجنگها وجدلهای‌داخلی ایران ودستخوش حوادث غم‌انگیز میباشد وهمین‌حوادث اورابملک‌قناعت وزهد رهبری کرده وقطعات غرّا درستایش همین‌صفات شریفه ازاو بجای‌مانده است .

در دورهٔ اول عمر که عهد شباب‌اوست، مسلماً غزلیات وقصائد هم می‌سروده که تحقیقاً شرحی که‌ارباب تذکره نوشته‌اند، ودر متن مرحوم براون نیز متعرض شده، در وقتی که دراردوی امیرمسعود سربداری بوده،ازمیان‌رفته‌است. پس‌در دورهٔ بعد که سرو کارش باملوك‌الطوائف وبقایای‌سلطنت‌مغول‌است،بنظم قطعات‌اخلاقی‌میپرداخته که‌**مجموعهٔ** آن‌خوشبختانه باقی‌واکنون‌بدست‌مارسیده‌است.ـ دراوائل عمرسفری‌به‌**تبریز** کرده و درآنجا **غیاث‌الدین محمد** وزیررا مدح گفته است . یکی از قطعات او که خطاب بهمان‌وزیراست ، ودر اجازهٔ مراجعت بوطن سروده ذیلاً ثبت می‌شود :

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

در ذیل سنوات ۸۴۳ ه ./ ۱۳۴۲ م . و ۷۶۹ ه ./۱۳۶۷ م. که‌سال وفات‌اوست. مورداول بشرح‌ذیل‌است :

«سنة ثلث و اربعین وسبعمائة ـ حرب ملك **معزالدین‌ابوالحسین محمدکرت** باخواجه **وجیه‌الدین مسعود سربدار** وشیخ **حسن‌جوری** در میان **زاوه** و **خواف** وقتل شیخ‌حسن‌جوری بردست‌مردم‌خواجه وجیه ـ

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

وزیر کشور چارم **غیاث دولت و دین**

توئی که رای تو صد ملك را بیاراید

. . . . روا بود که در ایام دولت چو توئی

زمانه همچو منی را بغـم بفرساید؟!

ز گوسفند و جو و کاه و از دقیق و حطب

گزیر نیست ، که این پنج گانه میباید

تو گفته‌ای که مرتب کنند ، لیك چه سود؟

ز دست نائب و حاجب برون نمی‌آید!

ضمیر پاك تو چون حال بنده می‌داند

سزد که بنده بذکرش صداع ننماید

کنون چوکار مرا هیچ استقامت نیست

گرم اجازت رجعت دهی ، همی شاید!

درقطعات ابن‌یمین‌است که برای‌نخستین‌بار صنعت « جمع‌محالات » بنظرمی‌رسد، وپس‌ازاو دیگران این‌صنعت لطیف‌را باو پیروی کرده وقطعات ورباعیات بسیار گفته‌اند.

قطعهٔ ابن‌یمین این‌است :

بدندان روی سندان بردریدن	بچشم‌ازکوه وصحرا خاره‌چیدن

مولانا جامی این‌قطعه‌را استقبال کرده وچنین گفته :

بدندان رخنه در فولاد کردن	بمژگان راه درخارا بریدن
بآتشدان فرو رفتن نگونسار	بپلك دیده آتشپاره چیدن
بفرق سر نهادن صد شتر بار	ز مشرق جانب مغرب دویدن
بنزد جامی آسانتر نماید	که بار منت دونان کشیدن

الـدین مسعود مذکور ، در ثالث عشرصفر وفرار خواجه وجیه‌الدین مسعود مذکور:

«غایب‌شدن دیوان صاحب‌مرحوم **امیر فخر الحق و الدین محمود ـ ابن یمین المستوفی الفریومدی** که درحرب مذکور غارت کردند ؛

بچنگال غارتگران اوفتاد وزان‌پس، کس ازاو نشانی نداد.

و امیر **فخر الدین محمود** مذکور از **سبزوار** قطعه‌ای گفته پیش **ملک معزالدین ابو الحسین محمد کرت** فرستاد . والقطعةهذه:

«کر بدستان بستد ازدستم فلك دیوان من
آنکه‌او میساخت دیوان،شکر یزدان‌بامنست
ور ربود از من زمانه سلك در شاهوار
لیکن ازدردش نیندیشم چو درمان بامنست
ور ز شاخ کلبن فضلم کلی بربود باد
کلشنی پرلاله و نسرین و ریحان با منست
ور تهی شد یك صدف از لؤلؤ لالا مرا
پر ز کوهر خاطری‌چون بحرعمان بامنست
قطره‌ای‌چند ازرشاش‌کلکم‌ار کم‌شد؛ چه غم؛
خاطر فیاض همچون ابر نیسان بامنست؛
آب‌شعر عذب‌من چون خاك اکر برباد‌رفت
سهل باشد، چشمه سارآب حیوان با منست
کرچه آمد دل بدرد ازکشتن دیوان تلف
زان‌چه‌غم‌دارم،چو طبع کوهر افشان‌بامنست(۱)؛
ور ثنای شاه عالم همچو صیت عدل او
منتشر شد در جهان، طبع ثناخوان‌بامنست؛

۱) در دیوان چاپ‌تهران ۱۳۱۸ ش . دراینجا این‌بیت‌را اضافه‌دارد :
ور چه کشت اعراض نفسانی ز ذاتم منفصل
جوهری‌کان هست فصل نوع انسان بامنست

گرچه دیوان دگر ترتیب دانم کرد، لیك
حاصل عمرم هبا شد، انده آن با منست!
بی‌عنایت گر بود، گردون دون‌بامن؛ چه‌باك؟
چون عنایتهای شاهنشاه دوران با منست؟!
خسرو عادل **معز الدین** که گوید قدراو:
کزجلالت آنچه میگنجد درامکان بامنست
معظم چاکر نوازیها که اندر کلّ حال
شهریار عهد را از جمله اقران با منست
آن بود کز لطف او گوید مرا آزاده‌ای
شاد باش ابن‌یمین‌کاجزای دیوان بامنست!
عمر شد در کامرانی تا ابد، باد و بود
وردمن چاکر، دعای شاه؛ تا جان با منست».

وچندانکه طلب کردند، دیوان اویافت نشد؛ واو ازسفائن بزرگان
وازآنچه هر کس‌را بخاطربود وآنچه بعدازاین گفت جمع کرد.

کاشعار پراکنده‌چوهفت اورنگم ماننده پروین به‌نظام‌آید باز».

این بود موضوع اول که در آن **مجمل فصیحی** از **ابن‌یمین** سخن گفته است.

تاریخ وفات ابن‌یمین

مورد دوم خیلی مختصر است، وفقط واقعهٔ وفات **ابن‌یمین** را بتاریخ هشتم جمادی الثانیهٔ سال ۷۶۹ ﻫ. / ۳۰ ژانویهٔ ۱۳۶۸ م. قید نموده، که ماده تاریخ‌وفات اورانیز ذکر کرده‌و گفته‌است[۱]:«وفات امیر **فخر الدین** **محمودبن امیر یمین‌المستوفی الشاعر** فی الثامن جمادی الاخر السنة المذکوره:

۱) بنقل از نسخهٔ **مجمل** ملکی آقای نخجوانی.

بود از تاریخ هجرت هفتصد با شصت و نه
روز شنبه هشتم ماه جمادی الآخرین
گفت رضوان حور را : برخیزو استقبال کن
خیمه بر صحرای جنت برزند ابن یمین !»

وآنگاه رباعیی ازاو نقل میکند، که شاعر اندکی قبل ازوفات خود گفته است . «وله فی حالة النزع:

منگر که دل ابن یمین پرخون شد	بنگر که ازاین جهان فانی چون شد؛
مصحف بکف وچشم بره،روی بدوست	باپیك اجل خندمزنان بیرون شد!»

دولتشاه درطبقهٔ خامسهٔ کتاب خود (شمارهٔ ششم وهفتم) ازشاعر و پدرش نام میبرد ، لیکن مطالب وقضایای معتبر ومهمی چندان از آنها ذکر نمی کند. تنها از **امیر یمین الدین** پدرشاعر قطعهٔ لطیفی نقل کرده ، متضمن چهارده بیت ، ووفات پدراورا درسال ۷۲٤هـ/ ۱۳۲٤ م . ثبت مینماید . بقول **دولتشاه**[1]: اصل پدرشاعر ترك است ودر روزگار سلطان **محمد خدا بنده** درقصبهٔ **فریومد** اسباب واملاك خریده ومتوطن شده وفرزندش **امیر محمود- ابن یمین** در همان جا متولد گشته است . و **خواجه علاءالدین محمد**

آنچه در دولتشاه آمده است

فریومدی که صاحب دیوان **خراسان** بروزگار **سلطان ابوسعید خان** بوده است،اورا احترام و نگاهداشت کلی کرده . و وزیر مذکور در سال ۷۳۷ هـ /. ۱۳۳٦ م . درنزدیکی **استراباد** بدست **سربداران** بقتل رسید .اما راجع بفرزندش **ابن یمین** چندان مطلب مفصلی ذکر نکرده باختصار ذکری ازاو نموده و گفته است که:**امیر محمود بن یدین** مداح جماعت **سربداران**

۱) رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه طبع لیدن ص ۲۷۳ـ ۲۷۷.

بوده ، واین خود مورد تردید است؛ واینکه وی درسال ۷۴۵ ﻫ / ۱۳۴۴ م . وفات یافته‌است، (این‌را نیز میتوان گفت صحیح نیست) ؛ و سپس بمناسبت وفات اوشرح مبسوطی بطورمعترضه درحدود ده‌صفحه‌ازتاریخ سلسلهٔ کوچك **سربداریه** نوشته است . عمراین‌سلسله در حدود پنجاه سال طول کشید ، عاقبةالامر در سال ۷۸۸ ﻫ/ ۱۳۸۶ م . بدست **تیمور** منقرض گردید .

هفت‌اقلیم و آتشکده‌ومجمع‌الفصحاء بیش‌از آنچه گذشت‌اطلاعی از **ابن‌یمین** بدست نمیدهند ، جز اینکه کتاب اخیر میگوید که وی در شاعری مداح **طغاتیمورخان** بوده‌است، لیکن‌نظر بفقدان دیوانش چنانکه درفوق ذکرشد نمیتوان بطور قطع تعیین نمود که ممدوح وی که بوده ودر ظلّ حمایت کدام پادشاه میزیسته‌است .

اشعار ابن‌یمین و کیفیت آن

کلیه‌آثار **ابن‌یمین** عبارتست ازمجموعهٔ مقطعاتی که غالب آنها دارای معانی‌فلسفی واخلاقی وعرفانی‌است . آن‌مجموعه یکباربسال ۱۸۶۵م. در **کلکته** بطبع‌رسیده. ومن خود نسخهٔ زیبا وخوش‌خطی ازآن‌دیوان‌درتصرف دارم‌که مورّخ است به ۵ رجب ۸۸۱ ﻫ . / ۲۴ اکتوبر ۱۴۸۶ م . ترجمهٔ آلمانی از غالب آن اشعار بقلم شلشتا وسهرد **Schlechta – Wssehrd** نیز بطبع رسیده‌است (وینه بسال ۱۸۵۲ م . وآن مشتمل‌است بر۱۶۴ قطعه از قطعات‌وی.) قطعهٔ‌ذیل درشرح سیرتکاملی روح درعداد بهترین و معروفترین اشعار **ابن‌یمین** است :

« زدم از کتم عدم خیمه بصحرای وجود
و ز جمادی به نباتی سفری کردم و رفت
بعد از اینم کشش طبع بحیوانی بود
چون رسیدم بوی از وی گذری کردم ورفت

بعد از آن در صدف سینهٔ انسان بصفا
قطرهٔ هستی خود را گهری کردم و رفت
با ملائك پس از آن صومعهٔ قدسی را
گرد برگشتم ونیکو نظری کردم و رفت
بعد ازآن ره سوی او بردم و بی ابن یمین
همه اوگشتم و ترك دگری کردم و رفت!»

قطعه‌ای بهمین مضمون از مثنوی مولوی

همین معنی عیناً در کلام شاعر بزرگ متصوفه **جلال الدین رومی** که یك قرن قبل از **ابن یمین** میزیسته آمده‌است، درمثنوی معروف [1]، که بقرار ذیل است :

« از جمادی مردم و نامی شدم — مردم از نامی بحیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم — پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر — تا بر آرم با ملائك بال و پر
از ملك هم بایدم جستن ز جو — کل شیء هالك الا وجهه
بار دیگر از ملك پرّان شوم — آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم گردم، عدم چون ارغنون — گویدم : «کانا الیه راجعون ».

ونیز این قطعه از **ابن یمین** است :

از برای دو چیز جوید و بس — مرد عاقل جهان پر فن را .
یا از او سربلند گردد دوست — یا کند پایمال دشمن را .
و آنکه میجوید و نمیداند — که غرض چیست مال جستن را .
چیده باشد بمسکنت خوشه — داده زان پس بباد خرمن را .
غیرجان کندن وزخستن چیست — حاصلی ناشناس کودن را .

قطعهٔ ذیل از اینکه شامل معنای بدبینی خاص از نوع عقاید

---

۱) مجلدسوم ص۲۹۵ طبع‌علاءالدوله ــ تهران.

مالتوزیانیسم [1] **ومانی کئیسم** [2] میباشد نیزقابل ذکراست:

دانی چه موجبست که فرزند از پدر	منت نگیرد ارچه‌فراوان دهدعطا؛
یعنی‌درین‌جهان که محل‌حوادث‌است	درمحنت وجودتوافکنده‌ای مرا !!

قطعهٔ‌دیگر که ذیلاً ثبت‌میشود ، معانی‌وعقاید مکتب جبریه که نزد **ابن‌یمین** ودیگر اساتید آن مکتب متداول بوده است ، نشان میدهد :

خدائی که بنیاد هستیت داد	بروزالست (۳) اندرافکند خشت
گل پیکرت را چهل بامداد (۴)	بدست خود ازراه حکمت سرشت

۱) مالتوزیانیسم Malthusianisme عبارتست‌از: اصول‌عقایدمنسوب‌بکشیشی انگلیسی موسوم به **توماس‌مالتوس** وپیروان او، این عالم اقتصادی متولد بسال ۱۷٦٦ م ومتوفی بسال ۱۸۳٤ م . قاعده‌ای در علم اقتصاد وضع کرده که خلاصهٔ آن اینست : چون سکنهٔ روی زمین پیوسته سریعتر از تولید مواد حیاتی انتشار و بسط می‌یابند، قوای دیگر بوسائل خاصی مانند: قحطی ، امراض عمومی ، جنگ و غیره جلو قوهٔ زاد و ولد انسانی راگرفته مانع از تکثیر عظیم نفوس بشری میشوند . بنابر این پیشنهاد می‌نمود که بوسائل اجتماعی واخلاقی حدودی برای سرعت ازدیاد نفوس بشری وضع‌شود ، کتاب‌او موسوم‌است به :

« **L’Essaie sur la Principe de la Population** » عقاید او را عموماً برخلاف مبادی انسانیت و اخلاق ومزاحم حقوق طبقهٔ فقرا دانسته‌اند .

۲)مانی کئیسم Manichaeisme یا**مذهب‌ثنویه،** منسوب‌به**مانی** متفکر بزرگ‌ایرانی- Mani یامانیکوسManicaeuse- که معتقد بود مظهرخیر- **یزدان** بامظهر شر- **اهرمن** - درنزاع دائم‌است . این مذهب ازقرون سوم تا هفتم میلادی ازایران به‌اروپا نیز انتشاریافت .

۳) روز الست اشاره بروز نخستین خلقت است که خداوند تمام موجودات را مخاطب ساخته وفرمود : « الست بربکم؛ قالوا بلی...» سورة‌الاعراف ۱۷۱/۷ .

٤) چهل‌بامداد - در حدیث‌آمده است که: خدای متعال گل وجود آدم صفی راچهل‌روز خمیرمیفرمود. (طبری ج۱ ص۹۱).

قلم را بفرمود تا بر سرت — همه بودنیها یکایك نوشت (۱)
نزیبد که گوید ترا روز حشر — که: این کار خوبست و آن کار زشت
ندارد طمع رستن شاخ عود — هر آنکس که بیخ شترخار کشت
چو از خط فرمانش بیرون نیند — چه اصحاب مسجد چه اهل کنشت
خرد را شگفت آید از عدل او — که آن را دهد دوزخ، این را بهشت!!

این قطعه نیز اوراست:

مرد باید که هر کجا باشد — عزّت خویشتن نگهدارد
خود پسندی و ابلهی نکند — هر چه کبر و منیست بگذارد
بطریقی رود که مردم را — سر موئی ز خود نیازارد
همه کس را ز خویش به داند — هیچکس را حقیر نشمارد
سر و زر در طلب نهد آنکه — تا مگر دوستی بدست آرد

نیز قطعهٔ ذیل از اوست:

کُنجی که درو گنجش اغیار نباشد — بر کس زتو وبرتو ز کس بار نباشد
رودی وسرودی وحریفی دوسه یاری — باید که عدد بیشتر از چار نباشد
نردی و شرابی وکبابی و ربابی — شرط است که ساقی بجز از یار نباشد
عقلست که تمییز کند نیك وبد ازهم — او نیز در این کار بانکار نباشد
وآنکس که شود منکر این کار که گفتم — از عالم ارواح خبر دار نباشد
این دولت اگر دست دهد ابن یمین را — با هیچ کسش در دوجهان کار نباشد.

قطعهٔ ذیل از **ابن یمین** درحقیقت ترجمه ونقل کلام قطعهٔ عربی منسوب به **قابوس بن وشمگیر** امیر **طبرستان** است که از ۳۶۶ هـ./ ۹۷۶ م. تا ۴۰۳ هـ/ ۱۰۱۲ م، در **گرگان** سلطنت می کرده، (اصل این قطعه درحکایت تاجر وجنیه در **الف لیلة ولیله** آمده است (۲)):

---

۱) قلم نوشت، اشاره به حدیث دیگر است که: «اول ماخلق الله القلم» وباو امر فرموده که همه مقدرات را بنویسد. (طبری ج۱ ص۲۹).

۲) قطعهٔ **قابوس وشمگیر** این است:

الدهر یومان: - ذا أمن و ذا حذر — والعیش شطران: ذاصفو و ذاکدر.

بقیة حاشیه درصفحة بعد

ای‌دوستان بکام دلم نیست روزگار	آری زمانه دشمن اهل هنر بود
سهلست اگر جفا کشم از دور بیوفا	زحمت نصیب مردم والاگهر بود
در آسمان ستاره بود بیشمار، لیك	رنج کسوف بردل شمس و قمر بود
رسمیست درزمانه که هر کم بضاعتی	ز اهل هنر بمرتبه ها بیشتر بود
دریا صفت که منصب خاشاك اندراو	بالای عقد گوهر و سلك درر بود.

خواجوی کرمانی کمال‌الدین ابوالعطاء محمود بن علی بن محمود

هرچندهمهٔ تذکره‌نویسان‌معروف‌مانند: **دولتشاه** و صاحب **هفت اقلیم** و **آذر** صاحب **آتشکده** و **هدایت** صاحب **مجمع الفصحاء** و دیگران‌همه در کتب‌خود اشاراتی دربارهٔ **خواجوی کرمانی** کرده‌اند ، لیکن همهٔ آنها فاقد اطلاعات مبسوط میباشد و اگرهم اطلاعاتی ذکر کرده‌اند ، غالباً نادرست و پر غلط است. فی‌الحقیقه عدم دقتی که در این کتب تذکره بکار رفته موجب نهایت تأسف است. برای‌مثال‌نمونه‌ای‌ذکرمیکنیم:ـ **رضا قلیخان** ، بااینکه بدون‌تردید

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

قل للذی بصروف الدهر عیرنا	هل عاند الدهر الا من له خطر ؟
اما تری الریح ان هبت عواصفها	فلیس یعصف الا ما هو الشجر .
و ما تری البحر تعلو فوقه جیف	و تستقر باقصی قعره الدرر .
ففی السماء نجوم لا عداد لها	و لیس یکسف الا الشمس والقمر .
فان تکن عبثت ایدی الزمان بنا	و نالنا من تمادی بؤسه الضرر .
وکم علی الارض من خضراء موبقة	و لیس یرجم الا ما له ثمر .
احسنت ظنك بالایام ان حسنت	و لا تخف سوء ما یأتی به‌القدر .

واین سه‌بیت اخیر را مرحوم **میرزا احمد وقارشیرازی** که از شعراء متأخرین‌است، بسبك‌قطعهٔ ابن‌یمین چنین‌بنظم آورده :

دست زمانه اگر لعب میکند بما	یاهرچه بگذرد همه برما ضرربود ،
نبود عجب، که هست‌درختان تربسی	آن‌را زنند سنگ، که اوبارور‌بود .
زنهار بر زمانه یکی ظن بد مبر	مهراس زانچه حکم قضا وقدر بود .

دارای مرتبتی رفیع در شعر و لغت و تاریخ میباشد، در **مجمع الفصحاء**[1] گفته است که: **خواجو** مداح و قصیده‌سرای سلطان **ابوسعید خان** بوده ، که آن پادشاه از ۷۱۶ هـ . تا ۷۳۶ هـ / ۱۳۱۶ - ۱۳۳۵ م . سلطنت میکرده ، و بلافاصله بعد از آن سال وفات شاعر را در ۵۰۳ هـ / ۱۱۰۹م . ذکر مینماید، که علی‌التحقیق اشتباه کرده وظاهراً این عدد را بجای ۷۵۳ هـ . از روی عدم توجه نوشته است .

دولتشاه که سال وفات **خواجو** را در ۷۴۲ هـ . / ۱۳۴۱م. ذکر مینماید، او را منسوب بخاندان نیکی از **کرمان** دانسته است ، ولی میگوید که: وی در آنشهر مدت قلیلی زیسته، هرچند در اشعاری که از او در همان کتاب

---

۱) **مجمع الفصحاء** ، تألیف مرحوم رضاقلی‌خان هدایت معروف به «لله باشی» متولد بسال ۱۲۱۵هـ . ق و متوفی بسال ۱۲۸۸ هـ . ق، آخرین و مطول‌ترین تذکره هائی است در احوال شاعران فارسی زبان .

صرف نظر از بعضی زلات و اشتباهات که در تحریر و تألیف آن پیش آمده است ، از زمان نگارش تا بامروز همواره از امهات مآخذ و اسناد محققان و نویسندگان تاریخ شعر و ادب فارسی بشمار می آید .

این کتاب بزرگ در دو مجلد و هر مجلد در دو قسمت تألیف یافته است . مجلد اول در احوال شهریاران و شاهزادگان وحکام شاعر تا زمان مؤلف وهم در احوال فصحاء و شعرای متقدمین تاسنهٔ ۸۰۰ هـ . ق ومجلد دوم در احوال شعرای متوسطین و ترجمهٔ حال شعرای معاصرین است تا سال ۱۲۸۴ هـ . ق.

هدایت از پرکارترین فضلا و شعرای عصر ناصری وصاحب تألیفاتی فراوان است؛ ازجمله تذکرهٔ ریاض العارفین که آنرا بسال ۱۲۶۰ در چهل و پنج سالگی باتمام رسانیده و اهتمامش در آن تألیف بیشتر در شرح حال عارفان و پیران طریقت بوده ، لیکن مشهورترین آثار او همین مجمع الفصحاء است که بنا بادعای خود سی سال در تألیف آن رنج برده و آن را بسال ۱۲۸۸ هـ . ق . بنام ناصر الدین شاه قاجار بپایان آورده است .

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

ودرهمان صفحه نقل کرده وظاهر است که در **بغداد** آنهارا بنظم آورده ، ازشهر **کرمان** موطن خود باشتیاق ومحبت بسیار نام‌میبرد[۱] . میگوید :

خوشا باد عنبر نسیم سحر — که‌برخاك **کرمانش** باشد گذر
خوشا وقت آنمرغ دستان‌سرای — که‌دارد درآن بوم مأوا وجای
ز من تا چه آمد که چرخ بلند — از آن خاك پاکم بغربت فکند
به **بغداد** بهر چه سازم وطن — که ناید بجز **دجله** درچشم من

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

این کتاب در سال ۱۲۹۵ هـ . ق در تهران بصورتی بسیار مرغوب چاپ سنگی شده است ولی خالی ازاغلاط نیست .

اخیراً بسال ۱۳۳۶ ش مؤسسهٔ چاپ وانتشارات امیر کبیردست اندرکارطبع‌مجدد این کتاب شد وقسمتی ازآن را باهتمام جوان‌فاضل آقای مظاهرمصفی بامقدمه‌ای‌درخور و حواشی مفید بطرزی زیبنده ببازار اهل ادب آورد و هنوز بخشهای دیگر آن بطبع درنیامده‌است.

۱) خواجو درجای دیگر ازموطن خود کرمان درغزلی شکایت کرده‌است و گفته:

خرّم آنروز که از خطهٔ کرمان بروم
دل و جان داده ز دست، ازپی جانان بروم

منکه در مصر چو یعقوب عزیزم دارند
چه نشینم ؟ ز پی یوسف کنعان بروم!

گر چه از ظلمت هجران نبرم جان بکنار
چو سکندر ز پی چشمهٔ حیوان بروم

اگرم دور مخالف بعراق اندازد
من به پهلو ز پیش تا بسپاهان بروم

همچو خواجو گرم از گنج نصیبی ندهند
رخت بر بندم و زین منزل ویران بروم

ظاهراً این غزل درنظر خواجه‌حافظ بوده است که در **یزد** غزل‌معروف‌خودرا دراشتیاق وطن سروده‌است.

بنابر آنچه **هفت اقلیم** مینویسد، **خواجو** در اثنای مسافرتهای خویش بابسیاری ازمعاریف معاصرین خود از شعراء وادباء آشنا بوده ومرید صوفی و زاهدمعروف **شیخ رکن الدین علاءالدولهٔ سمنانی** گردید[1]. **دولتشاه** با شرحی مفصل که دراحوال شیخ مذکور نگاشته اختصار مطالب را در باب **خواجو** کهموضوع اصلی سخن اوست خواسته است جبران نماید[2].

---

۱) بندهمترجم گوید: **کمال الدین ابو العطاء محمدبن علی الکرمانی** متخلص بخواجو، متولد بسال ۶۷۹ ﻫ. ق ومتوفی بسال ۷۵۳ ﻫ. ق چنانکه مرحوم براون متعرض است درعالم تصوف دست ارادت بهشیخ رکن‌الدین علاء الدولهٔ سمنانی سپرده و این رباعی‌را درتجلیل او گفته:

« هر کو بره علی عمرانی شد — چون خضر بسرچشمهٔ حیوانی شد

از وسوسهٔ غارت شیطانی رست — مانند علاء دولهٔ سمنانی شد»

همچنین مرید شیخ امین‌الدین بلیانی کازرونی است که معاصر خواجه حافظ است واو را بقیهٔ ابدال خوانده ودرقطعه‌ای معروف مدح کرده واو خود از سلسلهٔ مرشدیهٔ کازرونیه میباشد و« طاوس العرفاء » لقب دارد. (نفحات الانس). دراصول عقیده، خواجو شافعی یا سنی تفضیلی است وقصائد در مدح ائمه فراوان دارد.

درتاریخ تولدخود که در مثنوی گل ونوروز ذکر کرده علاوه برسال هجری سال رومی‌را نیزبیاورده است وبنابرحساب فاضل گرامی آقای سهیلی خوانساری سال ۶۸۹ هجری در می آید.

دیوان خواجو مشتمل بردودیوان غزل: ـ یکی موسوم به« صنایع الکمال» ودیگری ملقب به« بدایع الجمال» است که درسال ۱۳۳۶ ش بسعی واهتمام ادیب فاضل جوان آقای احمد سهیلی خوانساری درطهران بطبعی منقح وظریف ومقدمه‌ای جامع وبلیغ بچاپ رسیده است.

۲) تذکرهٔ دولتشاهی طبع لیدن صفحات ۲۴۹ـ۲۵۳.

تهمت سرقت ادبی[۲] **بخواجو**

ریو Rieu [۱] چند شعری نقل میکند که در آن شاعری گمنام معاصر **خواجو** موسوم به **حیدر شیرازی** بسختی براو تاخته واو را دزد کابلی کرمانی نامیده و نسبت سرقت ادبی باو داده است ، و اینچنین گفته :

مبر درپیش شاعر نام **خواجو**   که او دزدیست از دیوان **سعدی**[۳]
چو نتواند که با من شعر گوید   چرا گوید سخن درشان **سعدی**؟

ونیز در هجویهٔ دیگر که در حضور **شیخ ابواسحق اینجو** خوانده است در مطلع چنین میگوید :

خواجوی دزد کابلی، از **شهر کرمان** میرسد
موریست او در شاعری ، نزد سلیمان میرسد

در کتاب **مجمل فصیحی** نامی از **خواجو** بنظر نرسید . لیکن

---

۱) فهرست کتب خطی فارسی موزهٔ بریتانیا صفحهٔ ۶۲۳ .

۲) سرقت ادبی = **Plagiarism**

۳) اتفاقاً بسیاری ازمضامین وحتی کلمات شیخ سعدی دراشعارخواجو مشاهده میشود که ازآنجمله بدونمونه اکتفا میرود:

الف ـ سعدی گوید :

آه سعدی اثر کند در کوه   نکند در تو سنگدل اثری

خواجو گوید :

خون شد زاشك ما دل سنگین کوهسار   وان سست مهر بردل سختش اثر نکرد

ب ـ سعدی گوید :

دگر بروی بتم دیده بر نمیباشد   خلیل من همه بتهای آذری بشکست

خواجو گوید :

دلم به بتکده میرفت پیش ازین، لیکن   «خلیل من همه بتهای آذری بشکست»

حمدالله مستوفی قزوینی بطور اختصار ازاو نام میبرد [۱] ویکی از اشعار وی را در کتاب **تاریخ گزیده** که در سال ۷۳۰ هـ ./ ۱۳۳۰ م. تألیف شده نقل کرده . ازاینقرار معلوم میشود که وی در ایام حیات خود در سراسر مملکت **ایران** نام وشهرتی داشته ، و نیز نام

آنچه تذکره نویسان درباب خواجو نوشته‌اند

او در **مجالس المؤمنین قاضی شوشتری** که در تزیین آداب وشرح احوال رجال فرقۀ شیعه تألیف کرده مذکور است، ولی چیز مهمی ندارد؛ درحقیقت گفتۀ **دولتشاه سمرقندی** را نقل کرده است .

این قاعدۀ کلیه را میتوان معتبر دانست ، که تنها طریقۀ رضایت بخش درشرح احوال شعرای ایران (بااحتمال استثناء بعضی ازشعراءِ قدیم که قبل ازحملۀ مغول میزیسته‌اند) آنست که بقدرامکان خصوصیاتی از تاریخ احوال آنشاعر بوسیلۀ مطالعۀ نسخ خطی قدیمۀ دیوان وآثار خود او جمع آوری ومقایسه شود . زیرا بر نسخ چاپ سنگی که اخیراً دیوانها را طبع ونشر کرده‌اند، اعتمادچندانی نیست . همین طریقه

تحقیقات انتقادی فن اردمان درباب خواجو

درمورد شعراء و گویندگان قدیم نیزمانند: **فردوسی و نظامی و انوری وخاقانی** وغیره بکاررفته‌است. ازاین حیث **خواجو** خوشبختتر ازبسیاری از معاصران خود می باشد ، زیرا قریب یکصد سال قبل درسال ۱۸۴۸ م . محققی آلمانی موسوم به : **دکتر فرانز فن اردمان** **Dr . Franz Von Erdmann**

---

۱) نسخۀ گراوری **تاریخ گزیده** ص ۸۱۸ ، همچنین مقالۀ شرح احوال شعراء فارسی درتاریخ گزیده) بقلم مؤلف این کتاب ، مندرج درژورنال آسیائی مورخ اکتبر ۱۹۰۰ وژانویۀ ۱۹۱۰ .

شرح مختصری درباب خواجو تألیف وطبع کرده است که درآن بعداز نقل وترجمهٔ سخن **دولتشاه** دربارهٔاو ازنسخهٔ خطی **خمسه** یامثنویات پنجگانه وی باختصار وصفی کرده، و نوادر سودمندی که از آن خمسه وهم‌ازدیوان‌او استخراج واقتباس نموده‌است درکلام‌خود مزید ساخته . این خصوصیات را اکنون ما خلاصه کرده وبانضمام بعضی‌مطالب که **ریو** درفهرست خودنوشته دراینجا درج‌می کنیم(۱):

بنابرآنچه خود شاعر در **مثنوی نوروز وگل** گفته است: وی در شوال ۶۷۹ ه. فوریهٔ ۱۲۸۱ م . متولد شده ودورهٔ زندگانی شاعری خود را باانتساب‌خویش بدرباریکی‌از امرای مظفری که احتمالا **امیرمبارزالدین‌-محمد**مؤسس آن‌دودمان است در **یزد** شروع کرده‌است . پس از آن بدربار **شیخ‌ابواسحق اینجو** که از۷۴۲ ــ ۷۵۴ ه . در **شیراز** سلطنت می کرده رفت وآمد داشته(۲). بدلیل‌نام ممدوحینی که‌قصاید (۳) خود را در مدح‌آنها

---

۱) فهرست ریو ص۶۲۰ ــ ۶۲۳

۲) مزار خواجوی کرمانی دراین‌تاریخ در **تنگ الله اکبر شیراز** قریب ببقعهٔ **شیخ‌مشرقی** موجوداست و **آب رکن‌آباد** ازجوار آن میگذرد و دارای روحانیت‌وصفای‌خاص ونظرانداز عالی‌ومطاف صاحبان‌ذوق میباشد . واین‌بیت‌را بمناسبت مزاراو گفته‌اند :

« تن خواجوی کرمانی بشیراز — به‌تنگ افتاده است الله اکبر »

لوحهٔ سنگی‌که اکنون برروی مدفن‌او موجوداست از آثار حجاری قرن‌هشتم هجری میباشد .

درزمانی‌که بنده مترجم متصدی خدمت وزارت معارف‌بودم، بانجام تعمیری در مزارآن شاعر موفق گردیدم .

۳) قصیده ــ **Panegyric**

غزل ــ **Ode**

ساخته وی‌را با دربار **شیروانشاه** و **قزل‌ارسلان امیر عراق** [۱] نیز رابطه بوده، و هم چنین چند مدتی چنانکه گفتیم در **بغداد** اقامت داشته است. خلاصه آنکه **خواجو** در قسمت عمدهٔ ممالك **ایران** مسافرت کرده [۲] و اورا نمیتوان مانند بعضی دیگر از معاصران وی شاعر خاص سلسلهٔ واحدی دانست.

فسحت‌دامنهٔ اشعار خواجو اشعار **خواجو** مشتمل است بر پنج مثنوی‌غرامی «رمانتیك» که آنرا **خمسهٔ‌خواجو** گویند که

۱) قزل‌ارسلان از اتابکان آذربایجان مسلماً معاصر خواجو نبوده‌است. معلوم نیست این استنباط برای مرحوم براون چگونه حاصل شد؟!

۲) گویا خواجو از آغاز عمر همیشه بشوق دیدار شیراز بوده، وقتی از آنشهر دور بوده در غزلی‌لطیف یاد کرده و چنین گفته‌است:

بلبل دلشده از گل بچه رو باز آید
که دلش هر نفس از شوق بپرواز آید
همدمی کو که براو عرضه کنم قصهٔ شوق؟
هم دل خسته مگر محرم این راز آید
هر نسیمی که از آن خطه نیاید باد است
خنك آن باد که از جانب شیراز آید
بلبل دلشده گلبانگ زند خواجو را
که دراین‌فصل کسی از گل ومی بازآید؟!

همچنین سفری بحج کرده‌وشرح‌سفرخودرادررساله‌ای‌بنام:«رسالة‌البادیه»، مندرج ساخته وسپس به‌بندر چرون (هرموز) افتاده ودر آنجا باو بسیار بدگذشته است. در اشعارخودحال خویش‌را در آن بندر بدآب وهوا شرح‌داده می گوید:

کنون که فصل بهاران رسید و موسم گل
خوشا نواحی یزد و نسیم اهرستان
باختیار کسی هرگز اختیار کند
چرون و تشنگی و باد گرم و تابستان؟
سفر گزیدم و بسیار خون دل خوردم
چو در مصیبت سهراب رستم دستان

شاعر ازچرون به‌بغداد واز بغداد به‌تبریز واز تبریز باصفهان وبالاخره دوباره بشیراز باز آمده و در آنجا تاآخر عمررحل اقامت افکنده و همواره از برکات أنعام وسخای‌بی‌پایان امیرشیخ ابواسحق برخوردار بوده‌است.

از آن در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نسخهٔ نفیسی مورّخ بسال ۷۹۸ هـ ./ ۱۳۹۶م. موجود است ، و نیز دیوان او مشتمل برقصائد (که بعضی مذهبی وبیشتر درمدیحه‌سرائی میباشد) وغزلیات ومقطعات ورباعیات است . من از آن دیوان دو نسخهٔ خطی دارا هستم که یکی کاملاً جدید ودیگری بخط **درویش حافظ ـ شیرازی** (که قطعاً غیراز **خواجه حافظ** است) مورّخ بسال ۸۹۹ هـ ./ ۱٤۹۳ م . یکی از صاحبان آن نسخه عدد ابیات آنرا درحدود چهار هزار بیت بشمار آورده‌است .

اما پنج‌مثنوی که **خمسهٔ** (۱) **خواجو** را تشکیل میدهدعبارتست از :

مثنویات خمسه

۱) **نوروزوگل** ـ که دربارهٔ محتویات آن **فن اردمان** آلمانی مجملاً بحثی کرده است و میگوید که عدد ابیات آن ۲٦۱۵ بیت میشود .

۲) **همای‌وهمایون** ـ این مثنوی ظاهراً یا بنام **سلطان‌ابوسعید** ۷۱٦ ـ ۷۳٦ هـ . میباشد، یابنام وزیراو **غیاث‌الدین‌محمد**، ومشتمل‌است‌بر ۳۲۰۳بیت. وآنرا چنانکه **ریو** نشان‌داده در**بغداد** درسال۷۳۲هـ ./۱۳۳۱م. بنظم‌آورده است .

۳) **کمال‌نامه** ـ که‌آنرا بتاریخ ۷٤٤هـ ./۲۳۵۳م . بنظم‌آورده است وبنام **شیخ ابواسحق** پادشاه **فارس** مصدّر است که دوسال قبل‌از آن‌تاریخ بسلطنت‌آن ایالت نشسته‌بوده .

٤) **روضةالانوار** ـ این مثنوی در تصوف وعرفان است که درمرقد

---

۱) خمسه = «Quintet» .

شیخ ابواسحق ابراهیم [1] که یکی از اولیاء و در **کازرون فارس** بوده است بنظم آورده و تاریخ آن سال ۷۴۳ هـ ./ ۱۲۴۲ م. یعنی یکسال قبل از مثنوی **کمال نامه** میباشد.

۵) **مثنوی صوفیانهٔ** دیگریست که نام آن برمن معلوم نشد، و تمام مثنویات خمسه را ظاهراً بتقلید خمسهٔ معروف **حکیم نظامی گنجوی** بنظم آورده، و در سال ۷۴۴ هـ . پایان یافته است [2].

غزلیات خواجو اما برخلاف شهرت نسبی که **خواجو** را حاصل آمده است، من نتوانستم در غزلیات او لطف جاذبه و یا خاصیت جالبی کشف کنم [3]، با آنکه در حدود هفتاد و پنج غزل اورا

---

۱) شیخ ابواسحق مرشد الدین ابراهیم بن شهریار الکازرونی معروف به «شیخ مرشد» از اجلهٔ مشایخ صوفیه قرن چهارم هجری است وطریقهٔ اورا «مرشدیه» گفته اند.
(رجوع شود به نفحات الانس) مقبرهٔ شیخ هم اکنون در قصبهٔ کازرون موجود ومتأسفاً روبویرانی است.

۲) ظاهراً این مثنوی شیوا که بنام بهاء الدین محمود وزیر و شرف الدین بن مبارز الدین مصدّر است، به «گوهرنامه» موسوم باشد و آنرا در سال ۷۴۶ بنظم آورده است.
علاوه برمثنویات خمسه ، خواجو رسالاتی دیگر نیز تألیف کرده که از آنجمله است : «مفاتیح القلوب ومصابیح الغیوب» بنام امیر مبارز الدین و «رسالة البادیه» بنثر در سوانح سفر حجاز بتاریخ ۷۴۸ و رسالهٔ مناظرهٔ «نمد و بوریا» و رساله ای دیگر بنام «سبع المثانی».

۳) محاکمهٔ منقدبیگانه دربارهٔ شاعر کشور دیگر چنانکه خود **استاد براون** کراراً تذکار داده حجت نمیتواند باشد، ولطافت اشعار خاصه غزلیات خواجو در نزد فارسی زبانان معروف ومسلم ودرفضیلت او همان بس است که یا خود خواجه حافظ باختیار سبك او در کلام خویش اشاره مینماید، یا دیگر اساتید دراین باب گفته اند :

استاد سخن **سعدی** است نزد همه کس اما
دارد غزل **حافظ** طرز سخن **خواجو**

مورد مطالعه قرار دادم . غزل ذیل را میتوان برای نمونه ازبهترین غزلیات او قابل‌درج دانست :

مگذر ز ما که خاطر ما در وفای تست | دل برامید وعده وجان دروفای‌تست(۱)
سهلست اگررضای‌تو ترك رضای ماست | مقصود ما ز دنیی و عقبی رضای تست
زین پس چو سرفدای قفای تو کرده‌ایم | مارا مران زپیش ، که دل در قفای‌تست
گردن ببند مینهم و سر به بندگی | خواهی‌ببخش‌وخواه‌بکش، رای رای‌تست
آزاد گشت از همه آنکو غلام تست | بیگانه شد زخویش کسی کاشنای تست
ای در دلم عزیزتر از جان که در تنست | جانی که در تنست مرا از برای تست
این خسته دل که دعوی عشق تو میکند | سوگند راستش بقد دلربای تست
خواجو که رفت درسر جور وجفای‌تو | جانش هنوز برسر مهر و وفای تست .

علاوه بر غزلیات و مثنویات مذکور درفوق، **خواجو** را چندین ترکیب‌بنداست، ونیز یك دوقطعه وچند رباعی که یکی‌ازآنها به «کو کو» یا آهنگ‌قمریان اشاره کرده‌است (آنرا عموماً **بعمرخیام** نسبت میدهند) . ـ مستزاد ذیل ازآنشاعر خالی ازلطافت نیست :

کس نیست که گوید زمن آن ترك خطا را | گررفت‌خطائی.
باز آی که داریم توقع ز تو ما را | باوعده وفائی .
منداز بنام من دلسوخته فلفل (۲) ، | برآتش‌رخسار .
کافتادم از آن دانهٔ مشکین تو یارا | در دام بلائی .
امروز منم چون خم ابروی تو در شهر | مانند هلالی .
تا دیده ام آن صورت انگشت نما را | انگشت نمائی .
باز آی که سر در قدمت بازم و جانرا | درپای سمندت.
چون می ندهد دست من بی‌سر و پا را | جز نعل‌بهائی .
در شهر شما قاعده باشد که نپرسند | احوال‌غریبان؟!

---

۱) درقافیه اشتباهی‌است ، وکلمهٔ وفاتکرارشده ، ظاهراًکلمهٔ قافیه درمصرع دوم «هوای» بوده است .

۲) فلفل درآتش‌انداختن، مانند اسپند سوختن، عملی‌سحرآمیزاست که تولید تشویش واضطراب درقلب شخصی که بنام‌او انداخته‌اندمی کند.

آخر چه زیان مملکت حسن شما را — از بی‌سروپائی ؟
تا چند مخالف زنی ای مطرب خوشگوی — از پردهٔ عشاق ،
بنواز زمانی من بی برگ و نوا را — ازبانگ نوائی .
زین بیش نهان چند توان داشتن آخر — دردل‌غم‌هجران ؟
دانم که سرایت کند این درد، نگارا ، — یك روز بجائی .
در ظلمت اسکندرم از حسرت لعلت — مانندهٔ خواجو ،
لیکن چه کنم چون نبود ملکت دارا — درخورد گدائی؟!

این چند نمونه از اشعار**خواجو** شاید کافی باشد و نشان بدهد که سخن‌او هرچندزیبا ودلاویزاست، اماامتیاز خاصی‌را فاقدمیباشد .

نظام‌الدین عبیدالله زاکانی

عبیدزاکانی شاید برگزیده ترین هجوسرایان وتقلید نویسانی [1] است که در **ایران** بظهور رسیده. وهرچند مانند غالب هجونویسان **ایران** وعرب وترك اسلوب بیان‌او غالباً بقدری دور ازادب است که قسمت عمده‌ای ازسخنان‌وی برای‌ترجمه‌مناسب‌نمی‌نماید ؛ معذلك رسالهٔ **اخلاق‌الاشراف** او هر جا که باادب و عفت مانده از ظریفترین قطعات انتقادی‌ومطایبهٔ ادب فارسی‌میباشد . درهمان‌حال بعضی‌ازاشعارجدی‌او ــ که ازنظر اکثر تذکره ــ نویسان مجهول‌مانده ــ دارای جمالی‌خاص ولطفی بکمال‌است .

راجع‌بسر گذشت زندگانی‌او همچنان اطلاع‌مشروحی‌بدست‌نیست، جزاینکه وی اصلاً ازاهل **قزوین** بوده ، ولی نسبت بآنشهرظاهراً محبت و علاقهٔ زیادی نداشته ؛ زیرا دررسائل خود همواره ساکنین آن‌شهر رابکودنی وگولی‌نسبت‌داده است، پس‌ازآن‌چندی در **شیراز** میزیسته ونسبت‌بآن‌شهر برخلاف **قزوین** بشهادت بعضی از اشعارش بسیار دلبسته بوده ، خاصه در

۱) هجوسرا : Satirist . ــ تقلیدنویس: Parodist



مرقد خواجوی کرمانی در تنگ **الله‌اکبر، شیراز**، در کنار نهر **رکناباد**

ص ۳۰۷

زمان **شیخ ابو اسحق اینجو** مقتول بسال ۷۴۷ ه. / ۱۳۴۶ م. سپس شعر جدی‌را رها کرده ودنبال مسخره وهزل رفته تابا ذوق بزرگان زمان‌مناسب افتد. با وجود آن، چنانکه در غالب اشعار خود اشاره میکند، و نیز بنابر حکایتی که درباب مرگ اوحا کیست، (رجوع شود. بحاشیهٔ صفحهٔ ۳۲۲) همواره به‌تهیدستی وقرض میزیسته وعاقبت درحدود ۷۷۲ ه. /۱۳۷۱م.[۱] وفات یافته است.

حکایتی از او معروف است که کیفیت جنگ و آشتی اورا با شاعر معروف معاصراو **خواجه سلمان ساوجی**[۲] نشان میدهد، بعد از آن ظاهراً چندی در تحت حمایت و سایهٔ لطف **سلطان اویس جلایر** در **بغداد** یا **تبریز** یاهردوجا بسرمی‌برده‌است. **دولتشاه سمرقندی**[۳] مقاله‌ای مفصل ولی کم‌فایده دربارهٔ او اختصاص داده که اغلب آن بامقدار بیشتری‌از اشعاروی‌در **تذکرهٔ هفت اقلیم** نیزتکرارشده. آنچه که در **آتشکده** آمده خیلی‌مختصراست، در کتاب **مجمل فصیحی** وهم‌چنین‌در **مجمع الفصحاء** ازاو ذکری‌نشده. مثنوی فکاهی‌او موسوم است به **موش و گربه** وآن در **بمبائی** بدون تاریخ بچاپ سنگی باصفحه‌های چوبی بطبع رسیده است[۴]. و منتخباتی از مجموعهٔ «**لطائف وظرائف**» اومشتمل بردیباچه‌ای بفارسی،

---

۱) بنا به‌تحقیقاتی که‌مرحوم‌عباس‌اقبال آشتیانی‌درمقدمهٔ‌کلیات‌عبید چاپ‌طهران کرده وفات اورا بین‌سالهای ۷۶۸ تا ۷۷۲ ه. دانسته‌اند.

۲) رجوع شود بیادداشتهای **Ouseley** راجع بشعرای ایران. «Notices of Persian Poets» ص۱۲۵.

۳) رجوع‌شود به‌تذکرهٔ‌دولتشاه، طبع لیدن‌ص۲۸۸ ـ ۲۹۴.

۴) ترجمهٔ‌انگلیسی کم‌قیمتی‌نیزازآن‌مثنوی بهمان‌سبك طبع‌ومنتشر شده است.

که‌ظاهراً بقلم مرحوم **میرزاحبیب‌اصفهانی** است و بعد از آن مقدمه‌ای بفرانسه‌بقلم‌مسیو **فرته** M. Ferté در **قسطنطنیه** در مطبعهٔ **ابوالضیاء - توفیق بك** بسال۱۳۰۳ ه/ ۱۸۸۵ م. بطبع رسیده است [۱]؛واز آنجا که این‌دومقدمه‌غالب‌اطلاعات راجع‌به **عبید** راحاویست. مادراینجاخلاصه‌ای‌از آن‌راباحذف بعضی‌مطالب بیفایده نقل‌میکنیم - :

« املح‌الشعراء **عبیدزاکانی** از**قریهٔ‌زاکان**[۲] **قزوین** وازرجال‌اواسط قرن هشتم هجری (قرن چهاردهم میلادی) است . مولانای مذکور ازاهل فضل و دانش وازارباب سلیقه واصحاب‌ذوق‌بوده‌است . اگرچه برخی اورا درزمرهٔ هزالان‌میشمارند ، ولی حق و انصاف این است که باوجود یافت شدن بذله وهزل وهجو دراشعار اوپایه‌اش

۱- لطایف و ظرایف - Facetiœ وآن مجموعه مشتمل است‌بر۱۲۸ صفحه. پس ازآن تاریخ کلیات دیوان عبید شامل قصائد وغزلیات و قطعات و رباعیات ومثنوی عشاقنامه بضمیمهٔ مجموعهٔ لطائف عبید با مقدمه های فارسی و ترجمهٔ فرانسه در سال ۱۳۲۱ ش بعنوان ضمیمهٔ سال بیست و دوم مجلهٔ ارمغان در طهران بطبع رسیده است که‌فاضل مرحوم عباس اقبال آشتیانی آن‌را تصحیح ومقابله‌کرده وشرح حال جامعی از عبید باانضمام تحقیقات تاریخی وادبی بسیار درمقدمهٔ‌آن نگاشته‌است .

اخیراً بسال ۱۳۳٤ ش همان مجموعه بار دیگر بسعی واهتمام آقای وحیدزاده نسیم‌دستگردی درطهران چاپ شده‌است .

۲ - **حمدالله مستوفی قزوینی** درتاریخ **گزیده** (طبع گراوری گیب ص۸۵٤) ازطایفهٔ **زاکانیان** سخن گفته و آنها را یکی از بیوت مهمهٔ قزوین معرفی کرده‌است ومیگوید که :آنهااز نسل طایفهٔ اعراب **خفاجه** میباشند . وسواد منشوری که‌از حضرت رسالت خطاب بآنان صادر گردیده به‌نص عربی نقل کرده . ودرآخر آن مقال از **عبید زاکانی** اینچنین نام‌میبرد :

«واز ایشان صاحب معظم **خواجه نظام‌الدین عبیدالله** اشعار خوب دارد ورسائل بی‌نظیر» وچون تاریخ تألیف تاریخ گزیده سال ۷۳۰ ه/ ۱۳۳۰ م میباشد معلوم میشود که درآن تاریخ عبید درشهر خویش مرد معتبر وبا عنوانی بوده است ، از اینقرار نمیتوان تاریخ تولد اوراازسال ۷۰۰ هجری عقب‌تر دانست.

ازآن بالاتر است که اورا هزال شمارند ، بلکه درمیان شعراء اولین‌لطیفه سنج و نادره سراست ، و دراین شیوه کسی بپایهٔاو نرسیده است . در تضمین اشعار سایرین وتحویل معانی جد بهزل یدی طولی داشت وزمینی بکر نگذاشت . جدیات او در روانی لفظ و شیرینی ومتانت بی‌نظیر است ودرلطافت وباریکی معنی بیعدیل . باری **مولاناعبید** درعهد **شاه ابواسحق** در **شیراز** تحصیل‌علوم وفنون‌نمود ، واز فضلای‌عصر وادبای دهر خود گردید . درهرفنی مهارت‌کامل پیدا کردوبه‌تصنیفات و تألیفات پرداخت، پس ازآن به‌**قزوین** بازگشت‌وبمنصب‌قضاوت سرافراز وبآموزگاری‌و تربیت بزرگزادگان منتخب و ممتازگردید. چون در آن عصر ترکان در**ایران**ازارتکاب مناهی و قبایح چیزی باقی نگذارده بودند ، و طبایع اهل **ایران**بسبب معاشرت ومجاورت ایشان در فساد وتغییر بدرجهٔ نهایت رسیده بود ، **مولانا عبید** ازمشاهدهٔ آن حالات خسته خاطرمیبود وشرح‌حال وصورت احوال را باهر وسیله بمردم نمودن میخواست . برای نمودن فساد اخلاق زمان وزمانیان **رسالهٔ اخلاق الاشراف** را تألیف کرد ، که غرض از آن هزل‌محض‌نیست ، بلکه درضمن هزلها جدهای‌حکمت‌آمیز وعبرت انگیز است . همچنین برای تصویر درجات عقل وپایهٔ شعوراکابر **قزوین** که‌هریک توده‌ای ازسفاهت ونادانی‌بودند ، افسانه‌های‌بسیاردر **رسالهٔدلگشای** خود نوشت که هر یک ازآیات بصیرت راحکمتیست . معیار فضل و آزمودگی وداش و جهان دیدگی اورا از رسالهٔ ــ **صدپندوتعریفات‌وی**ــ دلیلی‌کافیست . وانگهی نسبت‌دهندگان‌اوبهزالی خود نیزمعترفند باینکه اورساله‌ای‌درعلم معانی وبیان نوشت و خواست بحضور پادشاه بگذراند،ندیمان ومقربان گفتند که : پادشاهرا با این‌گونه مزخرفات سر وکاری نیست قصیده‌ای غرّاساخت وخواندن‌خواست، گفتند: پادشاه ریشخندودروغ‌ومبالغه و اطراء و اغراق شاعران را خوش ندارد . بنابر این **مولاناعبید** گفت: در اینصورت من نیز طریقهٔ مجون پیش‌گیرم ، تابدانوسیله ببزم خاص‌شاهان باریابم وازندماومقربان گردم؛ وچنان‌کرد .آنگاه بی‌پروا سخنان فاحش ولطیفه‌های صریح ونادر میگفت وصله وجایزه بیشمارمییافت وکسی‌را یارای‌مقابله ومشاجرهٔ بااو نبود .

گویند که : مولانا بعدازنومیدی‌ازدخول مجلس‌پادشاه این‌رباعی‌بیدیهه‌ساخت :

درعلم وهنر مشو چو من صاحب فن　　　تا نزد عزیزان نشوی خوار چومن

خواهی که شوی پسندارباب ز من — کنگ‌آورو کنگری کن‌و کنگرزن(۱)

یکی از آشنایان بشنید و در حیرت ماند که چگونه کسی با آن فهم و فضل میتواند ترك علم و ادب کند و بهزل و رذل تن در دهد ،**مولانا عبید** این قطعه بوی فرستاد :

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم — کاندر طلب راتب هر روزه بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز — تادادخوداز‌مهتروکهتر‌بستانی(۲) و(۳)

. . . گویند که: **سلمان ساوجی** که از معاصرین **مولانا عبید** بود، اورا ندیده این قطعه‌درهجو وی‌بساخت :

جهنمی و هجا گو **عبید زاکانی** — مقرّر است بـه بیدولتی و بیدینی
اگرچه نیستز **قزوین** وروستازاده‌است — و لیك میشود اندر حدیث «قزوینی».

نکته در این قطعه آنکه ظرفای **ایران** قزوینیان را « احمق» گویند، چنانکه خراسانیان را «خر» وطوسیان را «گاو» وبخارائیان را «خرس» وماوراءالنهریان را «مشهدی» یعنی رافضی خوانند . و این نسبتها ازقبیل طعن باشد . مولانا **عبید** چون این‌قطعه‌را بشنید، دردم سفر **بغداد** پیش گرفت.چون بآنجا رسید، **سلمان** را با دبدبه و کوکبهٔ تمام در کناردجله مشغول عیش‌وعشرت ومصاحبت ارباب دانش‌وفضلیت دریافت. بتقریبی داخل‌مجلس وی گردید . **سلمان** دروصف دجله این مصراع ساخته بود که :

---

۱) کنگ ؛ بنابرآنچه **فرهنگ ناصری** بااستشهاداز قول شیخ **سعدی** گفته‌است ، بمعنی‌امردقوی جثه‌باشد.

و کنگر بضم کاف عربی و فارسی گدائیست که بد ریوزه بدر خانهٔ مردم رود و صدائی مکروه برآورد تا صاحب خانه ناچار برای رفع زحمت او بوی وجهی داده اورا منصرف سازد ، وکنگر بکسر کاف عربی و کسر کاف فارسی یکنوع آلت موسیقیست که در **هندوستان** سازند .

۲) این‌قطعه دردیوان **انوری** نیزدیده‌شده‌است.

۳) درمقدمه بعد از این قصهٔ مطایبه وهجو **جهان خاتون** زوجهٔ **خواجه امین‌الدین** وزیر **شیخ ابواسحق** را ذکرمیکند .

پروفسور **براون** میگوید که:**جهان‌خاتون** خودزنی‌شاعره‌بوده است،ووی نسخه‌ای‌خطی‌ازاشعار اوراکه‌ظاهراً منحصربفرداست درتصرف‌دارد .

«دجله‌را امسال رفتاری عجب مستانه است !»
و از حاضران تتمیم آن میخواست. **مولانا عبید** بدیهةً گفت :ــ
« پای درزنجیر و کف‌برلب، مگر دیوانه است ؟ »
سلمان را خوش آمد، پرسید که: ازکجائی ؟ گفت : از قزوینم . پس در اثنای مصاحبت **سلمان** ازوی پرسید که نام **سلمان** در **قزوین** معروف و از اشعارش چیزی مشهوراست یانه؟ــ **مولانا عبید** گفت :قطعه‌ای از اشعاراو بسیار معروف است واین بخواند :

« من خراباتیم و باده پرست   درخرابات مغان عاشق و مست
میکشندم چو سبو دوش بدوش   میبرندم چوقدح دست‌بدست !»

آنگاه گفت: اگرچه **سلمان** مردی فاضل است ومیتوان این قطعه‌را بوی نسبت داد، اماظن غالب‌من آنست که این‌قطعه اززن او باشد . **سلمان** از لطف سخن وی دریافت که **عبید** است، مقدمش را غنیمت شمرد و عذر هجای او بخواست؛ تا در **بغداد** بود ازهیچ خدمتی در بارهٔاو کوتاهی‌نمود. **مولانا عبید** مکررمیگفت که:ای **سلمان** بختت‌یاوری کرد که زود باعتذار اقدام‌نمودی وازشرزبانم رستی .»

بعدازاین مقدمه شرحی باختصار بطرزلاحقه بقلم‌مسیو **فرته** آمده است که علاقهٔ خود را بآداب شرقی بالخاصه ادب فارسی وصف میکند ، و بآنچه‌قابل‌نشر است اشاره کرده ، سپس‌تحسینی ازآثار **عبیدزاکانی** مینماید ، واینکه یك‌نسخهٔ خطی از دیوانش مورد ملاحظهٔ او قرار گرفته بوده‌است ، وی از همان نسخهٔ خطی قطعاتی انتخاب و خلاصه کرده است که تقریباً سه ربع از کل دیوان **عبید** میشود ، و آن را در آنجا بطبع رسانده و «لطائف عبیدزاکانی» نام نهاده‌اند .

محتویات‌مجموعهٔ لطائف عبارتست‌از :

۱) **اخلاق‌الاشراف** به‌نثر ، که درسال ۷۴۰ ﻫ/۱۳۴۰ م . تألیف‌شده.

۲) **ریش نامه** ازنظم‌ونثرمخلوط بدون‌تاریخ .

۳) **رسالهٔ‌صدپند** به‌نثردرسال ۷۵۰ ﻫ/ ۱۳۴۹ م تألیف‌شده .

۴) **تعریفات یاده‌فصل** به‌نثر بدون تاریخ .

۵) اشعاری بانواع مختلف غالباً مشتمل برهزلیات وقبیح ، و ابیاتی که‌دراستقبال‌دیگر اساتید گفته‌است .

۶) **رسالهٔ‌دلگشا** منقسم بردوقسمت ، یك‌قسمت عربی ودیگر فارسی ومشتمل برنوادر و حکایات ولطائف .

از طرف دیگر در این مجموعه منتخبات بکلی اشعار جدی **عبید** را حذف کرده است وازقصاید وهم‌چنین از کتابهای **عشاقنامه** و **فالنامه** نامی نمیبرد .

ازسه نسخهٔ خطی دیوان این شاعر که در موزهٔ بریتانیا موجود است ومن آنهارا مطالعه کرده‌ام (بشماره‌های ذیل ــ **Or. 5738 ــ Or. 2947** **Or . 6303**) یکی‌محتویست برقسمت اعظم‌اشعار جدی‌او شامل برقصائد درمدح‌ممدوحان‌اویعنی‌**شیخ ابواسحق** [1] و **سلطان‌اویس‌ورکن‌الدین عمید الملك** وغیره؛ درمیان آنهاغزل‌ذیل یکی ازاشعارلطیف‌اوست ــ :

« افتاد بازم، در سر هوائی — دل باز دارد، میلی بجائی
او شهریاری، من‌خاکساری — او پادشاهی ، من بینوائی

---

۱) **خواجه‌عبید** نسبت به‌**امیرشیخ‌ابواسحاق** (جمال‌الدین‌اینجو۷۴۳ - ۷۵۸هـ.) ارادت‌وعلاقهٔ بسیارداشته‌دردیوان‌اوقصائدوقطعات‌عدیده‌درمدح اوودروصف قصور وعمارات او فراوان آمده‌است ، نه‌تنها درایام حیوة اورا مدحها گفته بلکه‌در رثاء وی بعدازممات نیزقصیده‌ای‌دارد فصیح ونغز که درآن‌میگوید :

سلطان تاج‌بخش‌جهاندار**امیر شیخ** — کاآوازهٔ‌سخاوت‌وجودش جهان گرفت
بنگر که روزگار چه‌بازی‌پدید کرد — نکبت چگونه‌دولت‌اورا عنان گرفت
در کار روزگار و ثبات جهان عبید — عبرت‌هزاربار ازآن میتوان گرفت
بیچاره آدمی که ندارد بهیچ حال — نه‌برستاره داد ونه برآسمان گرفت

بالا بلندی ، گیسو کمندی — سلطان‌حسینی، فرمانروائی[1]
ابرو کمانی ، نازك میانی — نامهربانی ، شنگی ، دغائی
زین دلنوازی، زین‌سرونازی — زین جوفروشی، گندم نمائی
بی‌او نبخشد، خورشیدنوری — بی او ندارد ، عالم صفائی
هرجا که‌لعلش، درخنده‌آید — شکر نیارد ، آنجا بهائی
هر جای‌دارد، دل با خیالش — خوش گفت‌وگوئی،خوش‌ماجرائی
گوئی بیایم ، جای طبیبی — باشد که سازم، دلرا دوائی
داردشکایت، هر کس زدشمن — ما را شکایت ، از آشنائی
چشم **عبید**ار،سیرش‌ببیند[2] — دیگر نبیند، چشمش بلائی.

نسخهٔ‌خوب‌دیگری‌از**دیوان** و **کلیات‌عبید** متعلق‌است‌به**کتابخانهٔ ملی پاریس** در تحت شماره و علامت : Suppl . Persan. 82 که محرّم ۸۳۴ هـ./۱۴۳۰ م.تاریخ کتابت‌مثنوی‌آنست. ومحتویست برصدویازده ورق، وعلاوه‌بر اشعار جدّ و هزل کتاب **عشاقنامه** را نیز متضمن میباشد . و آن کتابیست منظوم که اکثراً بلهجهٔ ولایتی بنظم در آورده است ، و هم‌چنین کتاب **اخلاق الاشراف** و **ریش نامه** و **ده فصل** را نیز دارد. یکی از نکات جالب توجه که در اشعار جدی‌آنشاعر دیده‌میشود،آنست که: غالباً به‌کشور **فارس** و پایتخت آن یعنی شهر **شیراز** اشاره مینماید ، و ظاهر است که بآن شهربیش‌از مولدخود **قزوین** دلبستگی داشته‌است .چندنمونه ازآن‌اشعاررا ذیلاً ذکرمیکنیم :

دریك‌جا میگوید ـ :

« بیمن معدلت پادشاه بنده نواز — بهشت روی‌زمین‌است خطهٔ **شیراز**»

1) ظاهراً دراین بیت . . . « سلطان حسنی » است که بتحریف سلطان‌حسینی خوانده‌شده ، کذا دیوان‌عبید طبع‌تهران .

2) ظاهراً درمصرع‌اول «نبیند» غلط و «ببیند» صحیح است ، کذا دیوان‌عبید طبع تهران .

درجای دیگر گفته است ـ :

«شد **ملک پارس** باز بتأیید کردگار   خوشتر زصحن جنت وخرّمتر از بهار »

ونیز گفته : ـ

« رسید رایت منصور شاه بنده نواز   بخرّمی و سعادت بخطهٔ **شیراز**
جهانگشای جوانبخت **شیخ ابو اسحق**   خدایگان مخالف کش موافق ساز».

غزل ذیل که باسلوب شعر معروف **سعدی** وباستقبال آن[۱] بنظم آمده نیزازهمین مقوله است ـ :

« نسیم باد مصلی و آب رکناباد   غریبرا وطن خویش میبرد ازیاد ».

غزل ذیل موقعی که **عبید** ، **شیراز** را وداع میگفته است، بهترین شاهداست برفرط علاقهٔ او بآن مکان ـ :

« رفتم ازخطهٔ **شیراز**و بجان در خطرم   وه کزین رفتن ناچار چه خونین جگرم!»(۲)

---

۱) بیت سعدی این است :
خوشا تفرج شیراز خاصه در نوروز   که بر کند دل مرد مسافر ازوطنش.

۲) این بیت مطلع غزل بسیار لطیفی است از **عبید** که در موقع مسافرت از **شیراز** سروده و درآن بیتی از **سعدی** رانیز تضمین کرده ، وآن غزل ازجهت نهایت لطف و شیوائی کلام مستحق است که بتمامه دراینجا درج شود : «دیوان طبع تهران ص۱۱۰)

رفتم ازخطهٔ **شیراز** وبجان در خطرم   وه کزین رفتن ناچار چه خونین جگرم !
میروم دست زنان برسرو، پای اندرگل   زین سفر تاچه شود حال وچه آید بسرم !
گاه چون بلبل شوریده در آیم بخروش   گاه چون غنچهٔ دلتنگ گریبان بدرم !
من ازین شهر اگر برشکنم، در شکنم   من ازین کوی اگر بر گذرم، در گذرم
بیخود و بیدل و بی‌یار **زشیراز** برون   « میروم وزسر حسرت بقفا می‌نگرم »
قوت دست ندارم چو عنان میگیرم   « خبر ازپای ندارم که زمین میسپرم »
این چنین زار که امروز منم در غم عشق   قول ناصح نکند چاره و ، پند پدرم
ای **عبید** این سفری نیست که من میخواهم   میکشد دهر بزنجیر قضا و قدرم !

در **دیوان عبید** نیز مانند **حافظ** [۱] اشارهٔ مذمت آمیزی یافت میشود به **بندر هرمز** واقع در **خلیج فارس** ، که نشان میدهد شاعر مذکور وقتی بآنجا مسافرت کرده است ومیگوید ـ :

در هرمزم افتاد چنین باغم ودرد ازصحبت دوستان ومخدومان فرد».

درمیان اشعار جدّی او قصیده ایست درمدح **صاحب دیوان عمید الملك** و در میان اشعار هزلی وی دو قطعه است در هجو **کمال الدین حسین** و **شهاب الدین حیدر** (که هویت آنها معلوم نگردید) .

بعضی اشعار او که در ابتدای کتابست و جنبهٔ مذهبی دارد، مشتمل است برنعت الهی ومدح نبی(ص) وخلفاء اربعهٔ راشدین . واین نشان میدهد که **عبید** سالك مسلك اهل **تسنن** بوده است . لیکن بیرون ازاشعار مضاحك ولطائف وی، قطعهٔ ذیل حاکی ازآنست که وی بهیچوجه طالب شهرت بزهد ومعروفیت به تقوی ومدعی آن نبوده است ، وچنین گفته :

خدایا دارم از لطف تو امید که ملك عیش من معمور داری
بگردانی قضای زهد از من بلای توبه از من دور داری

اما در باب هزلیات **عبید** که در حقیقت تمام آن درطبع **قسطنطنیه** مندرج شده است ، چنانکه درفوق گفتیم آنهاهیچکدام قابل ترجمه نمیباشد و نزد ایرانیان باادب و حتی درعصر حاضر آن قبیل اشعار بسیار نامطلوب و ناپسند است . تنها نکتهٔ جالبی که در آنست این است که شاعر با کمال مهارت واستادی اشعار جدی گذشتگان یامعاصران رادرضمن این منظومات وهزلیات خود تضمین کرده وآنهارا موردسخریه قرارداده است . ازآنجمله

---

۱) ظاهراً مقصودمرحوم براون **خواجو** بوده است نه **حافظ**، زیرا چنانکه سابقاً گفتیم **خواجو** از آب وهوای بندر **چرون** گله کرده است . (رجوع شود بحاشیهٔ صفحهٔ ۳۰۸).

قطعهٔ ذیل را که تاحدی از قباحت دور و بادب نزدیك است، برای نمونه یاد میکنیم ـ :

بیش از این از ملك هر سالی مرا — خرده ای از هر کناری آمدی
در وثاقم نان خشك و تره ای — درمیان بودی چو یاری آمدی
که گهی هم بادهای حاضر شدی — گر ندیمی و نگاری آمدی
نیست در دستم کنون از خشك وتر — زانچه وقتی در شماری آمدی
غیر من در خانه ام چیزی نماند — وان نماندی گر بکاری آمدی.

اینکه شاعر غالباً گرفتار محنت‌فقر ودستخوش رنج‌قرض بوده‌است، از قطعهٔ‌ذیل مشهود میگردد که بشکایت گفته ـ :

«مردم بعیش‌خوشدل و،من‌مبتلای قرض — هر کس بکار وباری و، من دربلای قرض
قرض خدا و قرض خلایق بگردنم — آیا ادای فرض کنم، یا ادای قرض ؟
خرجم‌فزون زعادت و، قرضم برون زحد — فکر ازبرای‌خرج کنم، یا برای قرض ؟
از هیچ خط ننالم ، غیر از سجل دین — وزهیچ کس‌نترسم، غیراز گوای قرض !
درشهر قرض دارم و، اندر محله قرض — در کوچه‌قرض دارم و،اندرسرای قرض!!
از صبح تا بشام در اندیشه مانده ام — تا خود کجابیابم ناگه رجای قرض !!
مردم زدست قرض گریزان‌و، من‌همی — خواهم پس‌از نمازودعا ازخدای قرض !
عرضم چو آبروی گدایان بباد رفت — از بسکه خواستم زدر هر گدای قرض !
گر خواجه ترتیب نکند پیش پادشاه — مسکین**عبید**چون کندآخرادای‌قرض ؟
خواجه علاء دنیی و دین آنکه جز کفش — هرگز کسی نداد بگیتی سزای قرض .

بعضی اشعار دیگر او که باز شاهد همین مدعاست، در صفحات ۵۸ و۶۱ نسخهٔ**لطائف**منطبعهٔ‌قسطنطنیه دیده میشود،وحکایت معروف وی‌درباب شوخی که دربستر مرگ بافرزندان خودنمود ـ اگر راست باشد ـ آن نیز شاهد دیگری برطبیعت وخوی مزاح وروز گارتیره‌اوست [۱].

۱) خلاصهٔ این حکایت که **برون** در کتاب خود «یك‌سال درمیان ایرانیان»

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

مضمون لطیف ذیل که در باب مرگ طبیبی ساخته است ، نیز قابل نقل میباشد :

در عمر خود این طبیبك هرزه مقال | بیمار ندید تا نکشتش در حال
دیشب ملك الموت درآمد گفتش: | یك‌روز بخر آنچه فروشی همه‌سال!

مثنوی موش وگربه

اما **مثنوی موش وگربه** ، منظومهٔ کوچکی است مشتمل بر ۱۷۴ بیت ، در طبع **بمبائی** که باگراورهای چوبی‌تصاویری‌دارد، بهمه جهت۱۸ صفحه میشود. آن مثنوی شروع میشود بابیاتی چند در وصف گربهٔ دوربین وشیر شکار که اورا باتشبیهات گوناگون وصفهای غریب‌نموده ومیگوید :

از قضای فلك یکی گربه | بود چون اژدها بکرمانا
گربه‌ای دور بین‌وشیر شکار | کهربا چشم و تیر مژگانا
پای کژدم ، عقاب پیشانی | بود پر مکر وپر ز دستانا
شکمش طبل و سینه‌اش قاقم | ابروش قوس و تیز دندانا.

این گربه درطلب طعمه بیرون شتافته بمیخانه میرود ودرعقب خم‌ می

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

ص 126 آورده این‌است ، که**مولانا عبید** درهنگام مرگ به‌فرزندان‌خودوصیت فرمود که: گنجینهٔ نهانی‌اورا بگشایند وآنچه درآن‌نهفته به‌تصرف آورند. آنان پس ازآنکه پدررابخاك سپردند، سر گنجینه بزحمت بگشودند ؛ بجای زر وسیم این‌بیت را درآنجا نوشته یافتند :

«خدای داند ومن دانم وتوهم‌دانی | که یك فلوس ندارد عبید زاکانی!».

عبید که باهمه فقر ومسکنت مردی آزادمنش و بلندهمت بوده عذر بینوائی و وتهیدستی وقناعت خودرا دراین قطعه‌خوش سروده‌است :

گر نام ما ندانند، بگذار تا ندانند | گرهیچمان نباشد، بگذار تا نباشد
باخارخوش برآئیم، گر گل‌بدست‌ناید | باخاك ره بسازیم ، گر بوریانباشد.

مخفی میشود ، نا گهان موشی ظاهرشده برسر یکی از خمها جسته بنوشیدن شراب مشغول میگردد ، تا آنکه سر او از بادهٔ ناب گرم گشته و آغاز عربده جوئی و حماسه خوانی میکند ؛ غافل از آنکه دشمن هولناك او ، یعنی گربه ، در آن نزدیکی پنهان است، ازشجاعت ودلاوری خود لافها میزند ومیگوید ـ :

گفت: کو گربه تاسرش بکنم؟ — سر او را برم بمیدانا!
سر صد گربه را ببخشم من — گاه بخشش بروز احسانا
گربه درپیش من چوسگ باشد — گر شود رو برو بمیدانا.

در اینجا گربه غفلةً بیرون جسته اورا میگیرد، و باو خطاب کرده و میگوید :

نا گهان جست وموش را بگرفت — گفت : موشك کجا بری جانا ؟

و موش که ازمستی هشیار میشود، با لهجهٔ استرحام و خضوع با او سخن میگوید : ـ

موش گفتا که : من غلام توام — عفو کن برمن این گناهانا
مست بودم اگر گهی خوردم — که فراوان خورند مستانا
من غلامم، غلام حلقه بگوش — طوق بر گردنم غلامانا.

گربه بعجز و الحاح موش اعتنائی ننموده او را میکشد و میخورد و سپس بمسجد میرود و در آنجا بریا کاری نمازی گذارده از خوردن موش توبه می کند :

گربه آن موش رابکشت وبخورد — سوی مسجد بشد خرامانا
دست ورورابشست ومسح کشید — ورد حق را بخواند دیّانا
بار الها که توبه کردم من — ندرم موش را بدندانا
گربه میکرد توبه درمسجد — با کریم و قدیم و سبحانا

کار من توبه است و استغفار ای خداوند کار رحمانا
بهر این خون ناحق ای خلاق من تصدّق دهم دو من نانا
تو ببخشی گناهم ای غفار از گنه گشته‌ام پشیمانا
در مکر و فریب باز نمود تا بحدی که گشت گریانا .

موش دیگری که در پشت منبر پنهان بوده است، کلمات انابت آمیز گربه‌را میشنود وبشتاب تمام نزد دیگر موشان رفته و این مژده را بایشان میرساند ، که گربه توبه کرده ! او از اینجا این بیت **عبید** مانند مثل سائر درزبان فارسی رائج شده‌است : ـ

« مژدگانی که گربه عابد شد زاهد و مؤمن و مسلمانا !»

خواجه‌حافظ نیز اشاره‌وتلمیحی بهمین‌مثل کرده‌است[۱] .

باری موشان از این خبر بسیار شادمان شده برآن سر میشوند که برای ابراز شادی وسپاس هفت موش گزیده تعیین کنند و آنها را باتحف و

---

۱) مقصود **براون** این بیت **حافظ** است ــ :
ای کبك خوشخرام که خوش میروی بناز
غرّه مشو که گربهٔ عابد نماز کرد .
این‌بیت ظاهراً اشاره‌است بحکایت معروف که **خواجه‌حافظ** با **عمادفقیه کرمانی** داشته‌است .رجوع‌شود بحبیب‌السیر جز۲،ج۳ص۳۷ ، فارسنامهٔ‌ناصری‌ص۶۳ .
اخیراً بعضی از محققان برآن رفته‌اند که داستان «گربهٔ عماد فقیه» اصلی نداشته‌ومراد**خواجه‌حافظ**اشاره‌بحکایت‌مشهور کبك‌و گربه‌درکلیله‌دمنه‌است‌چه گذشته ازآینکه **خواجه** با **عماد**معارض نبوده باوی‌رشتهٔ مصادقت‌والفت مؤکدی نیزداشته‌و این دوشاعر معاصر بسیاری ازغزلیات خودرا باستقبال‌یکدیگر ساخته‌اند.
رجوع کنید به‌فهرست کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی‌جلد سوم تألیف دانشمندمحترم آقای ضیاءالدین بن یوسف شیرازی ص ۳۶۱ و۳۶۲ وبرای تحقیق بیشتررجوع شود به :کلیله ودمنهٔ بهرامشاهی‌به‌تصحیح‌استاد عبدالعظیم‌قریب چاپ پنجم ص۱۷۴ تا ۱۷۶ (باب البوم والغربان حکایت چهارم) وبخش‌دوم آتشکدهٔ آذر به‌تصحیح وتحشیه وتعلیق آقای حسن سادات‌ناصری ص۶۲۵ .

هدایای بسیار از شراب و کباب و شیرینی و جوز و میوه و شربتهای گوارا نزداو فرستند، پس گربه آنهارا نزدخود میخواندو آنان اندك اندك باو نزدیکتر میشوند، ناگهان برجسته از آنها پنج موش را میگیرد یکی را بادهان وچهاردیگر را باچنگالهای دست وپا، و دو موش دیگر که جان بدرمیبرند گریخته این خبروحشت اثررا بدیگرموشان میرسانند، که سرشت گربه تغییر نپذیرفته است. موشان بعد از یکهفته عزا داری که برای آن یاران بعمل میآورند رزم گربه را کمر میبندند. موشان که عددشان بهسیصد وسی‌هزار تن بالغ میشود، در زیر امر پادشاه خود قصد جنگ با گربه را مینمایند و بعد از حربی‌شدید شکست بر گربه‌ها میافتد و گربه‌مقصراسیرمیشود، ویرابحضور شاه موشان میآورند که در حال بقتل او اشاره، و حکم میدهد که او را به‌دار آویزند. لیکن گربه از دست آنها خود را خلاص کرده و شاه موشان را کشته و سپاهیان او را متفرق ساخته و آن منظومه باین بیت پایان میپذیرد:

«هست این قصهٔ عجیب وغریب
یادگار عبید زاکانا ...!» (۱)

اکنون باید کلمتی چند از آثار منثور **عبید** بگوئیم، نخست رسالهٔ

---

۱) دردیوان عبید چاپ‌طهران وهم‌چنین درموش‌و گربهٔ چاپ‌بمبائی آن‌منظومه آغاز میشود باین دوبیت:

«اگرداری‌توعقل‌وداش وهوش — بیا بشنو حدیث گربه و موش
بخوانم از برایت داستانی — که‌از معنای‌آن حیران بمانی!!

ویایان‌میبابد باین دوبیت:

جان من پند گیر از این قصه — که شوی در زمانه شادانا
غرض ازموش‌وگربه برخواندن — مدعا فهم کن، پسرجانا».

رسالهٔ اخلاق‌الاشراف موسوم به **اخلاق‌الاشراف** اورامورد بحث قرار می‌دهیم. آن رساله ایست که اخلاق اهل زمان خویش را هجوی تلخ کرده است ، وآن‌را بسال ۷٤۰ ه / ۱۳٤۰ م. تألیف فرموده ، محتویست بر یك مقدمه و هفت باب و در هر یك از آنها یکی از مباحث اخلاق را بطنز موضوع کلام قرار داده به‌ترتیب ذیل ــ :

باب‌اول درحکمت ، باب‌دوم درشجاعت ، باب‌سوم درعفت ، باب‌چهارم درعدالت ، باب‌پنجم درسخاوت ، باب ششم درحلم ووفا ، باب هفتم درحیا و صفاوصدق ورحمت وشفقت .

مؤلف درهریك ازاین ابواب نخست ازعقیدهٔ حکماء سلف درخصوص آن فضیلت و خلق مورد سخن تحقیق نموده وآن‌را «مذهب منسوخ» نامیده است ، وسپس از عقیدهٔ اکابراهل زمان درهمان خصوص سخن گفته و آن‌را «مذهب مختار » خوانده وآنها را براتخاد این عقیده جدید به‌تسخر ستایش کرده‌است .

راجع بمقصود وی‌ازاین رساله‌، **عبید** درمقدمه چنین میگوید ــ :

« چنانچه‌اطباء همت‌برازالت امراض‌بدن وحفظ‌صحت‌آن مصروف گردانیده‌اند، انبیاء نیز همت‌بردفع‌آفات‌وامراض روح گماشته‌اند . تااورا ازدرجات مهلکه و گرداب جهل و نقصان بساحل نجات و کمال رسانند ، وخردمند چون بنظر دقیق تأمل نماید بروی روشن شود که مقصود از ارسال مقلدان امانت رسالت تهذیب‌اخلاق وتطهیرسیر بندگان‌است ، واین‌معنی برلفظ‌شاعر بدین سیاق‌طاری :

« کر نبی‌آید وگرنه تو نکو سیرت باش
که بدوزخ نرود مردم پاکیزه سیر ».

خود حضرت رسالت نقاب از چهرهٔ عروس این معنی برانداخته و جمال این تلویح را بر سریر این تشریح جلوه‌داده که: « بعثت لاتمم مکارم الاخلاق » و قوانین

این قسم را که « علم اخلاق و حکمت عملی » خوانند ، علماء سلف در مطوّلات که فهم قصیر این فقیر ازادراك شمه‌ای‌از آن قاصر است استکمال خلق را بوجه احسن و طریق ایمن در قید کتابت کشیده‌اند ، وازوقت وزمان مبارك **آدم صفی** تا بدین روزگار اشراف بنی آدم بمشقت بسیار و ریاضت بکمال در کسب فضائل اربعه که آن حکمت وشجاعت وعفت وعدالت‌است سعی بلیغ بتقدیم رسانیده‌اند وآن‌را سبب سعادت دنیی ونجات‌عقبی شمرده و گفته‌اند :

«بهر مذهب که باشی باش نیکو کار و بخشنده   که کفر و نیکخوئی به‌ز اسلام و بد اخلاقی».

اکنون دراین روزگار که زبدهٔ دهور وخلاصهٔ قرون است ، چون مزاج اکابر لطیف شد و بزرگان صاحب ذهن بلند رای پیدا گشتند ، فکر صافی و اندیشهٔ شافی برکلیات امورمعاش ومعاد گماشتند وسنن واوضاع‌سابق درچشم‌تمییزایشان خواروبیمایه نمود . ونیز بواسطهٔ کرور زمان و مروراوان اکثر آن قواعد اندراس پذیرفته است، احیای آن اخلاق و اوضاع بر خاطر خطیر و ضمیر منیر این جماعت گران آمد ؛ لاجرم مرد وار پای همت بر سر آن اخلاق و اوضاع نهادند ، و از بهر معاش و معاد خود اینطریق که اکنون در میان بزرگان واعیان متداول است ، چنانچه این مختصر برشرح شمه‌ای‌ازآن‌مقصوراست ، پیش گرفتند ، وبنیادکارهای‌دینی و دنیوی برآن‌مبنی ومستحکم گردانیدند .

درمعانی بازاست وسلسلهٔ سخن‌دراز ، درغرض شروع کنیم ــ :

مدتی‌شد که این‌ضعیف، **عبیدزاکانی** ، را در خاطر اختلاجی میبود ، که مختصری مبنی بر بعضی‌اخلاق‌قدما که آن‌را خلق‌اکنون «منسوخ» میخوانندو شمه‌ای از اخلاق و اوضاع اکابر این روزگار که این‌را « مختار » میدانند بتحریر رساند ، تا موجب فائدهٔ طالبان این علم و مبتدیان این راه باشد . در این تاریخ که سال هجرت به‌هفتصد وچهل‌رسید، عجالةالوقت را این مختصر که به **اخلاق‌الاشراف** (۱) موسوم است، درقلم‌آورد؛ وآنرابه‌هفت باب قرارداد . هرباب‌مشتمل بردومذهب‌یکی‌ـمنسوخ‌ـ

---

۱) ظاهراً درتسمیهٔ این رساله **عبید** رابرسالهٔ معروف **خواجه نصیر طوسی** نظربوده است که‌دراخلاق نگاشته و«اوصاف‌الاشراف» نام‌دارد، وآن‌رسالهٔ‌معروفی‌است که‌کراراً بطبع رسیده.

که‌قدما بر آن نهج زندگانی کرده‌اند و یکی - مذهب مختار - که اکنون بزرگان ما اختراع نموده‌اند ، وبنای امورمعاش ومعادبرآن نهاده؛ هرچند که جدّ این‌مختصر بهزل منتهی‌میشود ، اما :

آنکس که ز شهر آشنائی است داند که متاع ما کجائیست .

مأمول این‌ضعیف درسعی این‌مختصر آنکه :

مگر صاحبدلی روزی بجائی کند درکاراین مسکین‌دعائی» .

بعداز این‌مقدمات مؤلف شروع‌میکند به‌بحث درهریك ازصفات‌سبعه که در فوق برشمردیم ودرذیل هر کدام نخست در مذهب منسوخ و عقیدهٔ متروك‌بشرحی که‌هم در کتب‌تهذیب اخلاق متقدمین چون : **اخلاق‌ناصری** تألیف **خواجه طوسی** آمده ، و هم در کتب متأخرین مانند : **اخلاق جلالی و اخلاق محسنی** [1] وسپس بمذهب‌مختار وعقیدهٔ جدیدمعاصرین واهل‌زمان‌اشاره کرده وآنهارا ببادتنبیه وتأدیب‌میگیرد .

برای‌نمونه باب‌اول راکه کمترشامل هزلیات است ، بعینه دراینجا نقل مینمائیم - :

باب اول درحکمت

حکما در حدّ حکمت فرموده‌اند: الحکمة استکمال النفس الانسانیة فی قوتها العلمیة والعملیة ، واماالعلمیة فانها تعلم‌حقائق الاشیاء کماهی ، واماالعملیة فانهاتحصیل ملکة نفسانیه بها تقدر علی اصدارالافعال الجمیله ، والاحتراز عن الافعال القبیحه ، و تسمی خلقا - یعنی در نفس ناطقه دو قوه مرکوز است وکمال او بتکمیل‌آن منوط ، یکی قوهٔ نظری و یکی قوهٔ عملی . قوهٔ نظری آنست که سوق او بسوی ادراك معارف ونیل علوم باشد تابرمقتضای آن شوق کسب استطاعت معرفت‌اشیاء چنانکه حق اوست

---

۱) **اخلاق‌جلالی یا لوامع الاشراق فی‌مکارم الاخلاق** تألیف **مولانا جلال‌الدین محمددوانی** متوفی‌بسال ۹۰۸ ه. **واخلاق‌محسنی** تألیف **ملاحسین واعظ کاشفی** متوفی‌بسال ۹۱۰ ه .

حاصل کند ، بعد از آن بمعرفت مطلوب حقیقی و غرض کلی که انتهای جملهٔ موجودات است (تعالی وتقدس) مشرف‌میشود . تابدلات آنمعرفت بعالم توحید بل بمقام اتحاد رسد ، ودل‌او ساکن ومطمئن گردد که :«الا بذکرالله تطمئن‌القلوب» (۱) وغبار شبهت وزنگ شك ازچهرهٔ ضمیر وآینهٔ خاطراو سترده‌گردد « چنانچه شاعر گفته:

«بهر کجاکه درآمد یقین ، گمان برخاست»

و قوهٔ عملی آن باشد که قوی وافعال خود را مرتب و منظوم گرداند، چنانك بایکدیگر مطابق ومواقع شوند تا بواسطهٔ آن مساوات اخلاق‌او مرضی گردد . هرگاه این علم وعمل بدین‌درجه درشخص جمع آید، اورا انسان‌کامل‌وخلیفهٔ خداوند (۲) توان گفت ، ومرتبهٔ‌او اعلی مراتب نوع انسان باشد . چنانچه حق فرموده :« تؤتی‌الحکمة من‌یشاء ومن یؤتی‌الحکمة فقداوتی خیراً کثیراً»؛ وروح او بعد فراق بدن به‌نعیم مقیم وسعادت ابد وقبول فیض خداوند مستعدگردد . ع «وین‌کار دولت است کنون تاکه را رسد ؟» تااینجا مذهب قدما وحکماست» .

وبلافاصله مؤلف شروع به‌بیان مذهب‌مختار مینماید ومینویسد ـ :

« چون بزرگان وزیرکان خرده‌دان که اکنون روی زمین بذات شریف ایشان مشرف‌است درتکمیل روح انسانی ومرجع ومعادآن تأمل نمودند وسنن و آراء اکابر سابق پیش‌چشم‌بداشتند . خدمتشانرا بدین معتقدات انکاری‌تمام حاصل‌آمد . میفرمایند که : برما کشف شدکه روح ناطقه اعتباری ندارد وبقای‌آن به‌بقای بدن متعلق است وفنای آن به‌فنای جسم موقوف ، ومیفرمایند : آنچه انبیاء فرموده اندکه اوراکمالی ونقصانی‌هست وبعد فراق‌بدن بذات خود قائم وباقی خواهدبود ، محال‌است؛ وحشرونشر امری‌باطل . حیات عبارت‌ازاعتدال ترکیبات بدن‌باشد ؛ چون بدن متلاشی شد ، آن شخص ابداً ناچیز وباطل گشت . آنچه عبارت‌از لذات بهشت و عقاب دوزخ است، هم دراین جهان میتوان بود . چنانکه شاعر گفته :

---

۱) آیهٔ ۱۳/۲۸سورهٔالرعد ، ألا- دراین‌آیه حرف‌تنبیه‌است وآن حرفیست که «یستفتح‌به‌الکلام ویدل علی تحقق مابعده نحو، الاانهم هم‌السفهاء»، نه چنانکه مرحوم براون‌گمان کرده است ، و آنرا مرکب از همزهٔ استفهامیه ولاء نافیه دانسته و آنرا چنین ترجمه کرده :

«Are not hearts composed by the remembrance of God .»

۲) اشاره‌است بکلام الهی که‌فرمود :«انی‌جاعل فی‌الارض خلیفة» البقره۲/۲۸.

آن را که داده‌اند، همین جاش داده‌اند
وآنرا که نیست، وعده بفرداش داده‌اند

لاجرم از حشر ونشر، وعقاب و عذاب، وقرب وبعد، ورضا وسخط، وکمال ونقصان فراغتی تمام دارند. ونتیجهٔ این معتقد آنکه: همه‌روزه عمردر کسب شهوات و نیل‌لذات مصروف‌فرموده، میگویند:

ای آنکه نتیجهٔ چهار و هفتی — وز هفت و چهار دائم اندر تفتی
می‌خور که هزاربار بیشت گفتم: — بازآمدنت‌نیست، چورفتی رفتی!

واکثر این‌رباعی درصندوقهٔ‌گور پدران مینویسند:

زین سقف برون رواق و دهلیزی نیست
جز با من و تو عقلی و تمییزی نیست
ناچیز که وهم کرده کان چیزی هست
خوش‌بگذرازاین‌خیال، کان چیزی نیست

و بسبب این عقیده است که قصد خون و مال و عرض خلق پیش ایشان خوار و بیمایه مینماید:

براو یک‌جرعه می همرنگ آذر — گرامی‌تر ز خون صد برادر.

الحق زهی بزرگان صاحب‌توفیق! که آنچه چندین‌هزارسال باوجود تصفیهٔ عقل وروح محجوب‌ماند، بیزحمتی‌برایشان کشف شد!؟

در باب شجاعت

بهمین منوال **عبیدزاکانی** از سایر صفات و ملکات نیزبحث میکند، چنانکه مبحث «شجاعت» موضوع سخن‌او درفصل دیگراست، ودر این‌باب مذهب‌مختار در کلام‌وی چنین‌است:-

«اصحابنا میفرمایند که شخصی که برقضیه‌ای هولناك اقدام نماید، وبادیگری بمحاربه ومجادله درآید، ازدوحال خالی نباشد؛ یابخصم غالب شود وبکشد، یابالعکس اگر خصمرا بکشد خون ناحق درگردن گرفته باشد و به‌تبعیت آن‌عاجلاً او آجلاً بدو ملحق گردد. و اگر خصم غالب شود، آنکس را راه دوزخ مقرر است. چگونه عاقل بحرکتی که احد طرفین آن بدین نوع باشد اقدام نماید، کدام دلیل روشن‌تر از این که هرجا عرسی یا سماعی یا جمعیتی باشد مشتمل برلوت و حلوا وخلعت وزر، مخنثان وحیزان وچنگیان و مسخرگان را آنجا طلب کنند. وهرجاکه تیرونیزه باید

خورد ابلهی‌را یاد دهند که تومردی و پهلوانی ولشکر شکنی و گرد ودلاوری ، واو را برابر تیغها دارند تاچون آن بدبخت‌را درمصاف بکشند حیزکان و مخنثان شهر شماتت کنان کون بجنبانند و گویند :

تیر و تبر و نیزه نمی‌آرم خورد　　　لوت‌ومی‌ومطربم نکومیسازد».

باب سوم که در باب «عفت» است شایسته ترجمه و نقل نیست؛ لکن مذهب‌مختار رادرباب عدالت» که باب چهارم‌است، میتوان‌دراینجا نقل کرد :

«امامذهب اصحابنا آنکه‌این‌سیرت اسوه‌سیراست، وعدالت مستلزم خلل‌بسیار، وآنرا بدلائل واضح روشن گردانند ومیگویند ــ :

در باب عدالت

بنای‌کار سلطنت وفرماندهی و کدخدائی برسیاست است تا از کس نترسند فرمان آنکس نبرند ، و همه یکسان باشند وبنای‌کارها خلل پذیرد ونظام امور گسسته شود . و آنکس که حاشا عدل ورزد وکسی‌را نزند ونکشد ومصادره نکند وخودرا مست‌نسازد و بزیردستان اظهار عربده و غضب‌نکند ، مردم ازاو نترسند و رعیت فرمان ملوك نبرند . فرزندان و غلامان سخن پدران ومخدومان نشنوند ، مصالح بلاد و عباد متلاشی گردد ، وازبهراین‌معنی گفته‌اند: «پادشاهان ازپی‌یك‌مصلحت صدخون کنند»، میفرمایند: «العدالةتورث الفلاکه».

خود کدام دلیل واضحتر از اینکه پادشاهان عجم چون **ضحاك تازی** و **یزدجرد بزه‌گار** که اکنون صدر جهنم بدیشان مشرف‌است ، و دیگرمتأخران که ازعقب رسیدند، تا ظلم میکردند دولت ایشان درترقی‌بود و ملك معمور. چون بزمان **کسری انوشیروان** رسید او از رکاکت رأی و تدبیر وزرای ناقص عقل شیوۀ عدل اختیار کرد در اندك زمانی کنگره‌های ایوانش بیفتاد وآتشکده‌هاکه معبد ایشان بود بیکبار بمرد و اثرشان‌از روی زمین‌محو شد . امیرالمؤمنین، مشید قواعد دین، **عمر بن خطاب** ، رضی‌الله‌عنه، که بعدل‌موصوف بود، خشت‌میزد ونان‌جومیخورد ؛ گویند خرقه‌اش هفده من بود . **معاویه** ببرکت ظلم ملك از دست **امام علی** کرم الله وجهه بدر برد . **بخت‌النصر** تادوازده هزار پیغمبررادر **بیت‌المقدس** بیگناه نکشت و چند هزار پیغمبر را اسیرنکرد ، دستور داری نفرمود ، و دولت او عروج‌نکرد ، ودردو جهان سرافراز نشد . **چنگیزخان** که امروز بکوری اعدا در درك اسفل مقتدا و پیشوای مغولان اولین و آخرین است ، تا هزاران هزار بیگناه را بتیغ‌بیدریغ ازپای درنیاورد، پادشاهی روی زمین بروی مقرّر نگشت .

حکایت ــ درتواریخ مغول وارد است که: **هلاکوخان** چون **بغداد** رامسخر کرد، جمعی راکه ازشمشیر باز مانده بودند، بفرمود تا حاضر کردند. ــ حال هرقومی بازپرسید . چون براحوال مجموع واقف گشت، ــ گفت :« ازمحترفه ناگزیر است ایشانرا رخصت‌داد تابسرکار خود رفتند . تجاررا مایه فرمود دادن تا از بهر او بازرگانی کنند . جهودان را فرمود قومی مظلومند، بجزیه از ایشان‌قانع شد . مخنثان رابحرمهای خود فرستاد . قضاة و مشایخ و صوفیان و واعظان و معرفان وگدایان و قلندران وکشتی‌گیران وشاعران وقصه خوانان‌را جداکرد وفرمود: اینان در آفرینش زیادتند ونعمت خدای‌بزیان‌میبرند ، حکم فرمود تاهمه را درشط غرق کردند ؛ و روی زمین را ازخبث‌ایشان پاك کرد. لاجرم قرب نود سال پادشاهی‌درخاندان او قرارگرفت وهر روز دولت ایشان درتزاید بود. **ابوسعید** بیچاره‌را چون‌دغدغهٔ عدالت در خاطر افتاد و خود را بشعار عدل موسوم گردانید در اندك مدتی دولتش سپری شد و خاندان **هلاکوخان** ومساعی او درسرنیت **ابوسعید** برفت .آری:

چوتیره‌شود مردرا روزگار   همه آن کند کش‌نیاید بکار!

رحمت براین بزرگان صاحب توفیق بادکه خلقرا ازظلمت ضلالت عدالت بنور هدایت ارشاد فرمودند . »

ریش‌نامه

اما رسالهٔ **ریش‌نامه** مکالمهٔ ظریفی است مابین **عبیدزاکانی** با ریش خود که آن‌را باعث زوال جمال‌جوانی دانسته‌است[۱].

رسالهٔ‌صدپند

رسالهٔ **صدپند** را **عبید** درسال ۷۵۰ ه/ ۱۳۴۹ م برشتهٔ‌تحریر درآورده وچنانکه اسم آن حاکی

---

۱) این‌رسالهٔ شیرین‌آغازمیشود باین کلام :«شکروسپاس پادشاهی راکه‌بدست مشاطه شعشعهٔ جمال‌نازکان ونازنینان بنی‌آدم رابرآینهٔ خاطرمحنت‌زدگان دریای‌محبت ومشقت‌کشیدگان‌بادیهٔ مودت جلوه داد» . وپایان میبابد بدین‌دعا: «الهی شرریش از همگنان بدوردار. اکنون ای‌عزیز : اگرریش آنچنان‌است‌که من دیدم . وبلاآنکه از اومن‌کشیدم، هرگز غبار وحشت‌آن بدامن جمال بی‌همال تو مرساد !که ابد الآباداز بلای آن خلاصی‌نیابی !

آن نوع بلاکه ریش میخوانندش   آنروز مبادا‌که بروی تورسد»

است، مشتمل است برصدکلمهٔ نصیحت آمیز، که بعضی از آن صورت جدّ دارد وبعضی دیگر جنبهٔ هزل . ازجمله نصایح جدّی آن اینست ـ :

«ای عزیزان – عمرغنیمت شمرید» ودیگر: «عیش امروزبفردا نیندازید» ونیز این کلمه : «حاضروقت باشید که عمردوباره نخواهدبود». ازجملهٔ کلمات هزل آن رساله این است : « تا توانید سخن حق مگوئید تا بردلها گران مشوید ومردم بی‌سبب از شما نرنجند». ودیگر: «سخن‌شیخان باورمکنید، تاگمراه نشوید وبدوزخ نروید». ودیگر: درکوچهٔ که مناره باشد، وثاق نگیرید تااز دردسرمؤذنان بدآواز ایمن باشید». ودیگر: «هزل خوار مدارید، وهزالان را بچشم حقارت منگرید».

رسالهٔ تعریفات

مانند **رسالهٔ صد پند عبید** را رساله کوچکی است که «**بتعریفات یاده‌فصل**» معروف است، مشتمل برچندصفحه . ذکر چند نمونه‌ای که طرز واسلوب آن رانشان میدهد دراینجاکافی است ـ :

فصل اول دردنیا ومافیها

الدنیا – آنجا که هیچ آفریده دروی نیاساید.
العاقل – آنکه بدنیاواهل او نپردازد .
الکامل – آنکه ازغم وشادی منفعل نشود.
الفکر – آنچه مردم را بیفایده بیمار کند.
الدانشمند ـ آنکه عقل معاش ندارد.
الجاهل – دولتیار

فصل دوم درترکان واصحاب ایشان

الیأجوج والمأجوج ـ قوم ترکان که بولایتی متوجه شوند.
الزبانیه – پیشروایشان.
العس – آنکه شب رامزند وروز از بازاریان اجرت خواهد.

فصل سوم درقاضی ومتعلقات ایشان

القاضی ـ آنکه همه اورا نفرین کنند .
الوکیل – آنکه حق باطل گرداند.

الرشوه –کارسازبیچارگان.

السعید – آنکه هرگزروی قاضی نه‌بیند.

الخطیب – خر.

المقری –کون‌خر.

الشاعر – طامع خودپسند.

فصل چهارم درمشایخ ومایتعلق بهم

الشیخ– ابلیس.

الشیاطین– اتباع‌او.

الصوفی – مفتخوار.

الحاجی – آنکه قسم‌دروغ‌بکعبه خورد.

فصل پنجم درخواجگان وعادات‌ایشان

اللاف والوقاحة – مایهٔ‌خواجگان .

الهیچ – وجودشان.

المجوف – تواضعشان.

الگزاف‌والسفه – سخنشان.

اللوم والحرس والبخل والحسد – اخلاقشان .

الابله – آنکه برایشان‌طمع‌خیردارد.

فصل ششم درار باب پیشه واصحاب‌مناصب

البازاری –آنکه ازخدانترسد.

العطار – آنکه همه‌رابیمارخواهد.

الطبیب – جلاد

الکذاب – منجم.

الکشتی‌گیر – تنبل.

الدلال – حرامی‌بازار.

الصدیك –آنچه ازمزروعات بمالك نرسد .

الشکایه –آنچه بمالك‌برند.

فصل هفتم درشراب ومتعلقات آن

الشراب– مایهٔ آشوب.

النرد والشاهد والشمع والنقل – آلات آن.
الچنگ و العود والمزمر – ساز آن.
الشوربا والکباب – اغذیهٔ آن.
الچمن والبستان – موضع آن.
هادم اللذات – رمضان .
لیلة القدر – شب عید.

فصل هشتم در بنگ ولواحق آن

البنگ – آنچه صوفیان را در وجد آورد.
المرصع والکریم الطرفین – آنکه بنگ وشراب باهم خورد.
المحروم – آنکه ازاین دو هیچیك نخورد .

فصل نهم کدخدائی وملحقات آن

المجرد – آنکه بریش دنیا خندد.
الشقی – کدخدا .
ذوالقرنین – آنکه دوزن دارد .
اشقی الاشقیا – آنکه بیشتر دارد.
الباطل – عمر کدخدائی.
الضایع – روزگار.
التلف – مال او.
الپریشان – خاطر او.
التلخ – عیش او.
الماتمسرا – خانهٔ او.
العدوخانگی – فرزند .
البد اختر – آنکه بدختر مبتلاشود .
الخصم – برادر.
الخویشاوند – دشمن جان.
الفرج بعدالشدة – لفظ سه طلاق .

فصل دهم – درحقیقت مردان وزنان

الخاتون – آنکه معشوق بسیاردارد .

الکدبانو ـ آنکه اندک دارد.

المستعد ـ آنکه بیک عاشق قانع باشد.

البکارة ـ اسم بی مسمی.

رسالهٔ دلگشا (۱)

اما رسالهٔ دلگشای **عبیدزاکان** مجموعه ایست از حکایات کوتاه بعربی وبفارسی در فکاهات وظرائف (۲) که غالباً جنبهٔ هزل دارد، دراول آن کتاب مقدمهٔ مختصری است. بعضی ازآن حکایات برای نمونه دراینجا بقلم میآید:

باب اول ـ حکایات عربیه

خرج جحی مرة الی الکناسة لیشتری حماراً، فاستقبله رجل وقال له: الی این؟ ـ قال: الی الکناسة لاشتری حماراً ـ قال: قل ان شاءالله ـ قال: لیس هذا موضع «ان شاءالله»، الحمار فی السوق والدراهم فی کُمّی. فلما دخل السوق ضرب علیه طرار وسرق منه الدراهم. فلما رجع، استقبله الرجل فقال: من این؟ ـ قال: من السوق ان شاءالله، سرقت دراهمی ان شاءالله، ولم اشتر الحماران شاءالله وانارجعت خائباً خاسراً (ان شاءالله)، الی البیت ان شاءالله.

حکایت ـ لقی رجل رجلا و هو علی حمار سوء، فقال الی این یافلان؟ ـ قال الی صلوة الجمعه. ـ فقال له: ویك! الیوم یوم الثلثاء؟ قال طوبی لی ان اوصلنی حماری الجامع یوم السبت!

حکایت ـ جاء رجل الی **ایاس بن معاویة**، فقال لواکلت التمر ایضرنی؟ قال: لا ـ قال: لواکلت الشونیز مع الخبز مایلزم؟ ـ قال: لایلزم شیئ؟ ـ قال: لوشربت قدراً من الماء؟ ـ قال: ماتمنع. ـ قال: شراب التمر اخلاط منها فکیف یکون حراماً؟ قال **ایاس**: لورمیتك بالتراب ایوجع؟ قال: لا، قال: لوصبت علیك قدراً من الماء اینکسر عضومنك؟ ـ قال: لا، قال: لوفعلت من الماء والتراب لبناً فجففت فی الشمس و ضربت به رأسك کیف یکون؟ ـ قال: یهلك ـ قال: ذاك مثل هذا!

باب دوم ـ حکایات فارسی

حکایت ـ شیعیی درمسجد رفت، نام صحابه دید بردیوار نوشته، خواست که

۱ـ رسالهٔ دلگشا = **Goyous Treatise**

۲ـ ظرائف = بذله‌ها = **facetiae**.

خیو بر نام ابوبکروعمر اندازد، بر نام علی افتاد؛ سخت برنجید . گفت: تو که پهلوی اینان نشینی سزای تو این باشد !

حکایت - شخصی دعوی خدائی میکرد ، اورا پیش خلیفه بردند؛ اورا گفت : پارسال اینجا یکی دعوی پیغمبری میکرد، او را بکشتند . گفت : نیک کرده‌اند که من اورا نفرستاده بودم .

حکایت - جحی در کودکی چندروز مزدور خیاطی بود. روزی استادش کاسهٔ عسل بدکان برد، خواست که بکاری رود: جحی را گفت : در این کاسه زهرست زنهار تا نخوری که هلاك شوی ! گفت : مرا با آن چه کاراست ؟! چون استاد رفت، جحی وصلهٔ جامه بصراف داد. وپاره‌ای نان قزوینی بستد وباآن عسل تمام بخورد . استادباز آمد وصله میطلبید ، جحی گفت: مرامزن تا راست بگویم . حال آنکه من غافل شدم، طرار وصله بربود، من ترسیدم که توبیائی ومرا بزنی، گفتم: زهربخورم تاتوباز آئی من مرده باشم آن زهر که درکاسه بود تمام بخوردم وهنوز زنده‌ام! باقی تودانی.

حکایت - قزوینی با سپری بزرگ بجنگ ملاحده رفته بود ، از قلعه سنگی برسرش زدند وبشکستند، برنجید وگفت: ایمردك کوری سپری بدین بزرگی نمی‌بینی سنگ برسرمن میزنی ؟ !

حکایت - قزوینی‌را پسر درچاه افتاد، گفت: جان بابا جائی مرو تامن بروم رسن بیاورم ترا بیرون کشم.

حکایت - مؤذنی بانگ میگفت ومیدوید، پرسیدند که: چرا میدوی ؟ - گفت : میگویند که آوازتو ازدورخوش است، میدوم تاآواز خودرا ازدور بشنوم !

حکایت - سلطان محمود پیری ضعیفرا دید که پشتوارهٔ خارمیکشید، برو رحمش آمد گفت : ای پیر دو سه دینار زر میخواهی یا درازگوشی یا دو سه گوسفند یاباغی که بتو دهم ؟ تا ازاین زحمت خلاص یابی! پیر گفت: زر بده تادر میان بندم و بر درازگوش بنشینم و گوسفندان درپیش گیرم وبباغ بروم وبدولت تو در باقی عمر آنجا بیاسایم ! سلطان را خوش آمد وفرمود چنان کردند .

حکایت - شخصی بادوستی گفت : مراچشم دردمیکند، تدبیرچه باشد ؟ گفت: مراپارسال دندان دردمیکرد برکشیدم !

حکایت - کلی از حمام بیرون آمد، کلاهش دزدیده بودند ، با حمامی ماجرا

میکرد ، حمامی گفت : تواینجا آمدی کلاه نداشتی؛ گفت: ای‌مسلمان ؛ این سر از آن سرهاست که بیکلاه براه توان برد ؟!

حکایت ـ ازقزوینی پرسیدند که: **امیرالمؤمنین علی** رامیشناسی ؟گفت: شناسم!ـ گفتند: چندم خلیفه بود؟ـ گفت: من خلیفه ندانم؛ آنست که حسین اورادردشت کربلا شهید کرده است .

حکایت ـ لولئی باپسر خود ماجرا میکرد که تو هیچ‌کاری نمیکنی وعمر در بطالت بسرمیبری ، چند باتو بگویم که معلق‌زدن بیاموز ، سگ را ازچنبر جهانیدن و رسن‌بازی تعلم کن تاازعمر برخوردار بشوی ، اگرازمن نمیشنوی بخدا ترا درمدرسه اندازم تاآن علم مرده‌ریگ ایشان بیاموزی ودانشمند شوی وتازنده باشی در مذلت و فلاکت وادبار بمانی ، ویك‌جو ازهیچ‌جا حاصل نتوانی کرد !

حکایتـ قزوینی‌تابستان از**بغداد**میآمد. گفتند:درآنجا چه‌میکردی؟ گفت : عرق! ».

با **رسالهٔ دلگشا** که بعضی از حکایات‌آن‌در فوق نقل‌افتاد، مجموعهٔ چاپی **منتخب‌لطائف عبیدزاکانی** بپایان میرسد (۱) . تنهادونامه درآخر آن‌مندرج است که نمونه‌ایست ازمنشآت عامیانه وغیر قابل‌فهم وپرازاغلاط صرفی ونحوی و نسبت آن به‌شیخ شهاب الدین قلندر و مولانا جلال الدین ابن‌حسام‌الهروی کرده است ، لیکن شك نیست که **عبید** خودآنهارا تحریر کرده تاآن دوتن‌را موردسخریه قراردهد .

در بارهٔ **عبیدزاکانی** سخن بدراز کشیدیم ، و بیش از آنچه طلاب

---

۱) مجموعهٔ‌عبید چاپ‌طهران شامل‌قسمتهای ذیل‌است :

۱ ـ دیوان اشعار ، ۲ ـ مثنوی عشاقنامه که بسال ۷۵۱ بنام‌شاه‌شیخ ابواسحق بنظم‌آورده ، ۳ ـ رسالهٔ اخلاق‌الاشراف ، ٤ ـ ریشنامه ٥ ـ رسالهٔ صدپند ، ٦ ـ ترجیعات و تضمینات و قطعات و رباعیات ، ۷ ـ رسالهٔ دلگشا ، ۸ ـ نامهٔ شیخ شهاب‌الدین قلندر وجواب آن ، ۹ ـ رسالهٔ تعریفات ، ۱۰ ـ تعریفات ملا دوپیازه که ممکن است دیگری به‌تقلید ازعبید نگاشته باشد ، ۱۱ ـ مثنوی موش و گربه ، ۱۲ ـ مهمانی کردن سنگتراش خداوند را(این نیز معلوم نیست که ازعبیدباشد).

ادب فارسی اورا مستحق بدانند درباب او بحث کردیم ، زیرا باوجود همهٔ بدزبانی بعلت قوهٔ ابتکار وجسارت کلام ، **عبید**را نزد من شأنی رفیع ومقامی بلنداست، وبیش از آنچه تا کنون دربارهٔ او بحث کرده‌اند وی‌را مستحق تحقیق و مطالعه میدانم .

رسالهٔ **اخلاق الاشراف** وی از آن لحاظ دارای قدر و قیمت است که اخلاق فاسدهٔ رائج آن عصر را جلوه گر می‌سازد و لااقل این معنی‌را روشن می کند که همانطور که نویسندهٔ شرح حال او گفته‌است : قصد وی از تألیف آن رساله آگاهی هموطنان خود از اخلاق اهل زمان بوده، تا آنهارا ازفساد وخرابی که درحیات عمومی وزندگانی خصوصی مردم در عصر غلبهٔ مغول راه یافته بود، آگاه سازد .

درشیوهٔ سخن وانتخاب نادرهٔ لطیفهٔ موضوعات **عبید** درمیان شعراءِ متقدمین منحصر بفرد است، گرچه کلام وی باسلف خودسوزنی و باجانشینان خویش چون **ابو اسحق شیرازی، شیخ اطعمه ، ومحمود قاری یزدی، شاعر البسه** ازشباهتی خالی نیست . درمیان گویندگان متأخر تنها **میرزا حبیب اصفهانی** که کتب او را بطبع رسانیده و در اواخر قرن نوزدهم در **اسلامبول** وفات یافته‌است، با **عبید** رقابت وهمسری میتواند بکند؛ وحتی درهزلیات بروی تفوق دارد .

عمادالدین فقیه کرمانی

شهرت و آوازه‌ای که این شاعر دارد، بیشتر از آنجا برخاسته است که وی را رقیب **خواجه حافظ** میشمارند و گویند که : **حافظ** دریکی ازغزلهای انتقادی خود اورا درنظر داشته‌است خاصه دراین شعر :

ای کبک خوشخرام کجا میروی؟بایست!
غرّه مشو که گربهٔ عابد نماز کرد!(۱)

وتفصیل این حکایت بنابروایت **حبیب‌السیر** و **هفت‌اقلیم** آن‌است که: **عمادفقیه** مورد لطف ومرحمت **شاه‌شجاع مظفری** بوده و **حافظ** را نزدآن پادشاه آندرجه عزّت‌وقبول‌حاصل نمیشد. **عماد** چنانکه لقب «فقیه» اشاره میکند، ازمتکلمین وفقهاءِ زمان بوده است و گربه‌ای دست‌آموز داشته که بوی تعلیم داده بود هنگام اداءِ صلوة بااو به قیام وقعود بپردازد ، واین کارتقلیدی‌نزدشاه‌بمعجزهٔ‌مولاناتعبیرشده‌بود.لیکن‌**حافظ**این عمل‌را ریاکاری و مکاری می‌دانست .

دولتشاه [۲] در**تذکره** و**جامی** در **بهارستان** و**آذر** در **آتشکده** و هم‌چنین تذکرهٔ **هفت اقلیم** و تاریخ **حبیب‌السیر** و بیشتر از تذکره نویسان و مترجمین احوال ، راجع باو اشاراتی در کتب خود نموده‌اند،ولی آن مطالب کمترمحتوی وقایع‌زندگانی وسرگذشت عمراوست [۳].اختصار آنچه گفته شده این است که : **عماد درکرمان** شأنی و احترامی داشته و مدرسه‌ای در آنجا بنا فرمود که درآنجا عزلت وانزوا پیش گیرد . جامی گفته است :

---

۱) رجوع‌شود بدیوان حافظ چاپ **Rosenzweig -Schwannau** جلد اول صفحهٔ۳۱٦ وبحاشیه صفحهٔ ۳۲۵ کتاب حاضر.

۲) تذکرهٔ دولتشاه چاپ‌لیدن‌ص۲٥٤ .

۳) در سال ۱۳۳۳ هـ . ش . آقای **دکتراحمدناظرزادهٔ کرمانی**رسالهٔ جامعی درشرح‌احوال وآثارعمادفقیه بعنوان‌پایان‌نامهٔ دکتری‌زبان وادبیات‌فارسی‌تألیف کرده و در نزد اساتید **دانشکدهٔ ادبیات** طهران بگذرانیدند . در رسالهٔ مذکور تحقیقات بسیاردربارهٔ آن‌استاد بعمل‌آورده‌اند .

« وی شیخ خانقاه‌دار بوده است و شعر خود را بر همهٔ واردان خانقاه میخوانده‌است واستدعای اصلاح میکرده، ازاینجا میگویند که: شعر وی شعر همهٔ اهالی **کرمان** است».

دولتشاه در تذکرهٔ خودسخن **شیخ آذری** را **ازجواهر الاسرار** دربارهٔ او چنین نقل میکند:

« فضلا بر آنند که درسخن متقدمان و متأخران احیاناً حشوی واقع شده الاسخن **خواجه عماد فقیه** که اکابر اتفاق کرده‌اند که در آن سخن اصلاً فتوری واقع نیست نه‌درلفظ ونه درمعنی. »

اما آثارشعریهٔ **عماد**عبارت‌است‌از:یك **دیوان غزل** که‌نسخ‌آن‌بسیار نادرالوجود[۱] است ونیزحداقل پنج‌مثنوی‌بوی منسوب‌میباشد که قدیمترین

۱) رجوع‌شودبفهرست کتابخانهٔ بنکی‌پور Bankipore که بمراقت**سردنیسن راس** بقلم **مولوی عبدالمقتدر** تألیف‌شده‌ودرکلکته‌درسال۱۹۰۸ بطبع‌رسیده‌است. ازدیوان عماد دو نسخه در **کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدید** درتهران‌موجود میباشد،اولی بشمارهٔ۱۲۳٤ تاریخ‌تحریر آن‌سال ۷٦۳ ﻫ که مقارن بازمان‌حیات‌مؤلف‌است، ونسخهٔ دوم بشمارهٔ ۱۲۳۵ که بسال ۹۸۱ ﻫ. تحریرشده . رجوع شود **بجلد دوم فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔسپهسالار** صفحات ٤٤ ـ ٦٤۳ . بنده مترجم آن هردورا تصفح کرده و استفاده برده‌ام و این دو منظومه را که ازلطائف‌آثاراوست، از نسخهٔقدیمتر نقل می کنم ـ :

غزل

حاکمی ار نمیکنی رغبت بنده پروری
عادت من که بنده‌ام،بندگی‌است وچاکری

درمه ومهر ننگرد، هر که تو بنگری دراو
بر در غیر نگذرد، بردل هر که بگذری

بقیهٔ حاشیه‌درصفحهٔ بعد

آنها موسوم به: **محبت نامهٔ صاحبدلان** درسال ٧٢٢ هـ / ١٣٢٢ م. تألیف شده و آخرین آنها موسوم به: **مثنوی مونس الابرار** درسال ٧٦٦هـ ./١٣٦٤ م. بقلم مؤلف آمده است. بعقیدهٔ **دولتشاه** وی درسال ٧٧٣ هـ. / ١٣٧١ م وفات یافته وسن او در آن تاریخ زیاد بوده است. قطعهٔ ذیل یکی از دو غزل اوست که **دولتشاه** ثبت کرده:

بیچاره خسته‌ای که ز دارالشفاء دین — قاروره میبرد بحکیمان ره‌نشین،
از راه و رنج و محنت و بیماریش چه غم؟ — آنرا که خضر یار و مسیحا بود قرین!
برلوح جان نوشته‌ام از گفتهٔ پدر — روز ازل که تربت او باد عنبرین

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

نقش خیال روی تو، هر که شود مصوّرش
محو کند ز روی دل، نقش بتان آذری

دیده بدوزم از جهان، درمن اگر نظر کنی
وز سر خویش بگذرم ، بامن اگر بسربری

ملك درون اهل دل ، جمله مسخرت شود
گر ز سرت برون رود، داعیهٔ ستمگری

همچو چراغ مفلسان ، هیچ نداد بر تری
پیش فروغ روی تو، شعلهٔ شمع خاوری

ملك جهان چه میکند، اهل دلی که یافته است؟
از نظر قبول تو، دولت ملك آن سری؟!

شکر خدا که شد برون، ازدل من غم جهان
کس نخورد غمت **عماد**، ارتو غم جهان خوری

قطعه

کردم از مقبلی نهفته سؤال — کاین قبولت چگونه پیدا شد؟
گفت: واقف نه ای که اقبالم — در همه حال چون مهیا شد
جانب روی او بدست آمد — روی دلها بجانب ما شد.»

کای طفل اگر بصحبت افتاده‌ای رسی — شوخی مکن، بچشم حقارت دراو مبین
برشیر از آن شدند بزرگان دین سوار — کاهسته تر ز مور گذشتند بر زمین
گر در جهان دلی ز تو خرم نمیشود — باری چنان مکن که شود خاطری حزین
یاری بجز خدا نتوان خواستن عماد — یا مستعان عونك اياك نستعين

سلمان ساوجی، جمال الدین محمد سلمان بن علاء الدین محمد **سلمان ساوجی** که در ذیل ترجمهٔ احوال **عبید زاکان** بنام او اشارتی رفت، شاعر دیگریست که رفعت مقام اورا خواجه **حافظ شیرازی** درقطعهٔ ذیل [۱] تصدیق فرموده [۲] :

سرآمد فضلای زمانه دانی کیست — زروی صدق و یقین نی‌زراه کذب و گمان،
شهنشه فضلا، پادشاه ملك سخن — جمال ملت و دین: **خواجهٔ جهان، سلمان!**

۱) قطعهٔ منسوب بحافظ درستایش سلمان بطوریکه در بعضی نسخ دیوان خواجه دیده‌میشود باسه‌بیت دیگر آغاز میبابدازینقرار:

حکیم فکرمن ازعقل دوش کرد سؤال — که ای یگانهٔ الطاف. خالق رحمان
کدام گوهر نظم است درجهان که از او — شکست رونق بازار لؤلو، عمان
جواب داد که: بشنو ز من، ولی مشنو — که‌این‌قصیده فلان گفت‌واین‌غزل‌بهمان...

۲) باآنکه درقطعهٔ فوق خواجه حافظ سلمان را بشاعری ستوده، لیکن دربیتی دیگر شعرخودرا براو وهم برخواجو برتری داده و گفته‌است :

چه جای گفتهٔ خواجو و شعر سلمان‌است،
که شعر حافظ بهتر ز شعر خوب ظهیر!

این‌بیت درخاتمهٔ غزلی است که در بعضی نسخ کهنهٔ خطی‌نیز دیده شده، دیوان طبع‌قزوینی ص۱۷٤ .

وهمچنین در بعضی نسخ دیوان بیتی‌یافت میشود که ظاهرآتعریضی‌است باستادی **سلمان** و درآنجا چنین گفته :

«آنرا که خواندی‌استاد، گربنگری بتحقیق
صنعتگرست اما طبع روان ندارد».

وی درتمام مدت‌عمر دراز خود شاعر دربار و مداح سلاطین ایلخانی یاجلایری است وممدوحین خاص‌وی عبارتند‌از: **شیخ‌حسن بزرگ** مؤسس آن خاندان ، وهمسراو **دلشاد خاتون** ، وفرزندآنها **شیخ اویس** . علاوه برمطالبی که‌تذکره‌نویسان راجع‌باونوشته‌اند[۱] شروح مفصل‌ومقالات‌بسیار عالی‌دربارهٔ اوبقلم فضلای **هندوستان** نیز آمده‌است ازآنجمله یکی‌بانگلیسی ودیگری‌به‌اردواست که هردوقابل توجه‌میباشد . اولی‌در**فهرست کتابخانهٔ شرقی بنکی‌پور** Bankipore «**ازفردوسی تاحافظ**»ص۲۱۹ بقلم**مولوی‌-عبدالمقتدر** ، که خلاصهٔ نقادانهٔ بسیارخوبی راجع به **سلمان** جمع‌آوری کرده. دومی درمجموعه‌ای‌ازتحقیقات راجع به‌دوازده شاعرنامی بقلم **شبلی‌-نعمانی** در کتاب معروف **شعرالعجم** که‌درسال ۱۳۲٤ ه/ ۱۹۰٦م . تألیف ودر **علیگره** بطبع‌رسیده‌است[۲].

اینکه **سلمان** در حدود سال ۷۰۰ ه/ ۱۳۰۰ م . متولد شده و **مولوی عبدالمقتدر** بآن اشاره نموده بدلیل و مستند به شعریست که در کتاب **مثنوی‌فراق‌نامه** خودآورده وآن مثنوی‌را درسال۷٦۱ ه/ ۱۳٦۰م. تألیف کرده است .

---

۱)رجوع‌شود به **تذکرة‌الشعراءدولتشاه‌سمرقندی**،ص۲۵۷و **آتشکدهٔ-آذر**چاپ سنگی، ص۲۰۸ و **حبیب‌السیر** چاپ‌بمبائی، جلد سوم‌جزء اول‌ص۱۳۰ و **بهارستان‌جامی** فصل‌هفتم‌وغیره.

باین‌منابع‌بایدافزود رسالهٔ جامعی که مرحوم رشید یاسمی دربارهٔ سلمان نوشته ودرسال ۱۳۳۱ش درطهران بچاپ رسیده‌است .

۲) مرحوم غلامرضا رشید یاسمی استاد ادبیات و تاریخ نیز رسالهٔ بلیغی در تحقیق از حالات سلمان بقلم آورده درطهران بسال ۱۳۰۰ش‌بچاپ رسیده‌است. نسخهٔ خطی‌نفیسی‌ازدیوان سلمان که متأسفانه اوراقی‌چند ازآن ساقط شده وبظن قوی درعصر شاعر کتابت شده در تصرف این‌بنده مترجم‌است .

منابع مربوط بشرح احوال سلمان

در آنجا میگوید شصت ویکسال ازعمر او گذشته است ، وهمان محقق فاضل دلائل متقنی اقامه کرده که **سلمان** دردوشنبهٔ ١٢صفر ٧٧٨ هـ. وفات یافته است . او را دو مثنویست [١] ، یکی **فراق نامهٔ** مذکور در فوق و دیگری موسوم به **جمشیدوخورشید** ونیز دیوانی‌دارد مرکب ازغزلیات ومقطعات و رباعیات ، لیکن استادی وی در نظم قصائد است و در این شیوه بوده است که بگفتهٔ **جامی** بر بعضی‌استادان متقدم مانند: **کمال اصفهانی،ظهیر- فاریابی ، اثیراومانی و سنائی** و دیگران که بشیوهٔ آنها قصیده ساخته سبقت جسته‌است [٢] .

راجع بغزلیات‌او **جامی** میگوید: «غزلیات‌وی‌بسیارمصنوع‌ومطبوع است،اماچون ازچاشنی عشق ومحبت که مقصود ازغزل آنست خالیست، طبع ارباب‌ذوق بدان‌اقبال‌نمینماید» [٣] .

نسخهٔ **دیوان کلیات سلمان** طبع سنگی بمبائی ، **مشتمل** است بر

---

١) مثنوی « فراق‌نامه» مصدربنام سلطان‌اویس ـ به‌بحر متقارب‌است. در آنجا چنین‌آغاز سخن کرده ـ :

شبی بنده را شاه پیروز بخت طلب کرد وبنشاند درپیش تخت

مثنوی«جمشیدوخورشید»ببحر هزج‌مسدس وباین بیت شروع‌میشود ـ :

چنین گفتند دانایان پیشین که: وقتی پادشاهی‌بود در چین

٢) عین‌سخن **جامی** (بهارستان ص١١٥) این است : « در جواب استادان قصائد دارد بعضی ازاصل خوبتر وبعضی فروتر ، وبعضی برابر ، وی‌را معانی خاصه‌بسیار است ، او بسیاری ازمعانی استادان را بتخصیص **کمال‌الدین اسمعیل** دراشعارخود ایراد کرده وچون‌درآنصورت‌خوبترواسلوب‌مرغوبترواقع‌شده محل‌طعن وملامت‌نیست».

٣) رجوع‌شودبه‌بهارستان ـ چاپ‌طهران ـ ص١١٥.

قسمت قصائد ودو ترجیع بند که مجموعاً **۱۳۵** صفحه‌میشود، وقسمت‌غزلیات ازصفحهٔ ۱۳۶ تا ۲۳۰ ، ورباعیات که درشش صفحهٔ آخر میباشد [۱] .

اشعارقدیمهٔ**سلمان** چنانکه **مولوی عبد المقتدر** متوجه شده‌است، ظاهراً عبارتست‌از مراثی که در وفات **سلطان ابوسعید بهادر** (نوامبر - دسامبر۱۳۳۵ م-) وهم درمرثیهٔ وزیرمعروف‌او **خواجه‌غیاث‌الدین‌محمد** که دررمضان ۷۳۶ ﻫ . بقتل‌رسید ، گفته است . درهمان سال است که**شیخ-حسن بزرگ** خاندان معروف‌ایلخانی را بنیاد نهاد، وپایتخت او**بغداد**بود و شهرت سخا و کرم آن پادشاه **سلمان** را بآنجا کشانید . ظاهراً **سلمان** اندکی‌بعد ازقتل فجیع **غیاث‌الدین محمد** وزیر درظل حمایت ایلخانیان قرار گرفت .

دولتشاه ودیگرتذکره‌نویسان ازچگونگی حضور**سلمان** درمحضر **شیخ‌حسن بزرگ** وجلب عنایت وی حکایتی چنین نقل کرده‌اند :

درموقعیکه‌امیر مشغول تیراندازی‌بوده‌است، وی قطعه‌ای بالبداهه در وصف هنرتیراندازی امیر گفت ومورد قبول‌یافت و **امیرشیخ حسن نویان** دربندتربیت **خواجه‌سلمان** شد[۲] . وآن‌قطعه این‌است :

---

۱) اخیراً یعنی در شهور سنهٔ ۱۳۳۶ ﻫ / ۱۹۵۷ م . دیوان غزلیات وقصائد و رباعیات سلمان درطهران بامقدمه‌ای از**دکتر تقی تفضلی** باهتمام **منصورمشفق** بچاپ‌سربی رسیده‌است در۶۳۹صحیفه بافرهنگ لغات‌خاص‌ومجموعهٔ مفیدی‌است. متأسفاً این‌دیوان نیز مانندچاپ سنگی بمبائی قسمت مقطعات‌ودومثنوی اورافاقداست.

۲) تذکرة‌الشعراء دولتشاه ، طبع‌لیدن ، ص۲۵۷ .

چو دربار چاچی(۱) کمان‌رفت شاه — تو گفتی که دربرج قوس‌است ماه !
دو زاغ کمان با عقاب سه پر — بدیدم بیك گوشه آورده سر ،
نهادند سر بر سر دوش شاه — ندانم چه گفتند در گوش شاه ؟!
چو از شصت بگشاد خسرو گره — برآمد ز هر گوشه آواز، زه !
شها ، تیر در بند تدبیر تست — سعادت دوان در پی تیر تست .
بعهدت ز کس ناله ای بر نخاست — بغیر از کمان، گر بنالد رواست ؛
که در عهد سلطان صاحبقران — نکرده‌است کس زورجزبر کمان(۲)

بااینهمه،بنابر آنچه تذکره نویسان گفته‌اند، شهرت **سلمان** دردربار ایلخانیان مخصوص دوران ملکهٔ صاحب جمال آن خاندان **دلشادخاتون** وشاهزاده محبوب‌آنان **شیخ اویس** است واوخود در این باب گفته است :

من از یمن اقبال این خاندان — گرفتم جهان را به تیغ زبان
من از خاوران تا در باختر — ز خورشیدم امروز مشهورتر

شیخ اویس در سال ۷۵۷ ه/ ۱۳۵٦ م . به تخت نشست و قریب بیست سال پادشاهی کرد ، غالب قصائد **خواجه‌سلمان** در مدح اوست . **دولتشاه** حکایاتی چند که حاکی از قرب منزلتش نزد پادشاه است ، ذکر میکند[۳] ؛ و بعدها همان حکایات‌را **Ouseley** در کتاب موسوم به : « Biographical Notices of the Persian Poets . » عیناً نقل کرده است .

---

۱) چاچ‌یاشاش : نام شهری معروف درماوراءالنهر است که اکنون به تاشکند موسوم وپایتخت جمهوری ازبکستان شوروی‌است . کمانهائی که سابقاً درآن‌شهرازفولاد می‌ساخته‌اند مشهوربوده‌است.

۲) دراین‌قطعه‌سلمان‌اصطلاحات مخصوص به« کمان» و « کمان کشی»را بایهام واستعاره‌بسیارلطیف‌جمع آورده مانند : «دوزاغ» که‌باصطلاح دو گوشهٔ شاخی کمان‌است و «عقاب سه‌پر» که کنایه ازتیر و« گوشه» و«زه» وتیر بمعنی عطارد وغیره وغیره

۳) **تذکرة‌الشعراءدولتشاه** ، چاپ‌لیدن - ازص۲۵۷ تا ۲٦۳ .

دولتشاه درباب شاهزاده**شیخ اویس** میگوید که:«حسن وجمال او بمرتبه‌ای بود که روزی که‌سوارشدی اکثرمردم **بغداد** دوان بسرراه آمدندی ودر جمال اوحیران ماندندی وبزبان‌حال این بیت سرائیدندی :

بوی پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود
عاقبت سر ز گریبان توبیرون آورد!».

این شاه صاحب جمال وقتی که‌دراوان جوانی وفات یافت،دربسترمرگ این قطعه‌را انشاد کرد :

زدارالملك جان روزی بشهرستان تن رفتم
غریبی بودم آنجا ، چند روزی با وطن رفتم
غلام خواجه‌ای بودم، گریزان گشته ازخواجه
درآخر پیش او شرمنده با تیغ و کفن رفتم
الا ای همنشینان من محروم این دنیا
شمارا عیش خوش بادا،دراین خانه، که من رفتم

چنانکه معمول قصیده سرایان است، بسیاری ازقصائد **سلمان** راجع بوقایع وحوادث تاریخی زمان است،ازاین روتاریخ نظم آنها بخوبی معلوم میباشد. **مولوی عبدالمقتدر** فهرستی ساخته‌است مشتمل برده‌قصیده باذکرتواریخ آنها وحوادثی که موجب نظم آنهاشده ، که‌ازکتاب **حبیب السیر** استخراج کرده‌است وقدیمترین آنها قصیده ایست که در سال ۷۳۹ ﻫ ./ ۱۳۳۸ م . بمناسبت‌فرار **شیخ‌حسن بزرگ** به**بغداد** به‌نظم آورده‌ومطلع آن این‌است :

وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار
ای پسر کشتی می تا شط بغداد بیار

ودوقصیدهٔ آخر آن‌را درسال۷۷۷ﻫ/ ۱۳۷۵ م . به‌نظم آورده وهردودر

تهنیت **شاه‌شجاع** [1] است درفتح **آذربایجان** (رجوع‌شود به **حبیب السیر** جزء دوم جلد سوم ص۳۵) ـ قصیدهٔ دوم که بسیار پسند خاطرشاه واقع شد باین مطلع است ـ :

سخن‌بوصف رخش‌چون زخاطرم‌سرزد ز مطلع سخنم آفتاب سربر زد!

وبعد ازاستماع این قصیده است که **شاه‌شجاع** گفت: «ما آوازه و نام سه‌مرد نامی‌ازاین‌دیارشنیده بودیم [2] لیکن چون‌آنهارا بدیدیم دانستیم که‌همه دریك مرتبت نیستند. **سلمان** بیش ازآنست که دربارهٔ اومیگویند و **یوسفشاه مغنی** درشهرت‌وهنرمساویست و **شیخ کججانی** کمترازآنست که معروفست.

---

۱) **شاه‌شجاع** دشمن‌خونین خاندان‌جلایربعدازوفات **شاه‌اویس** بسال۷۷۷ **تبریز**را که تختگاه ایشان‌بود، فتح کرد، وآن‌شاعرباآنکه‌پروردهٔ نعمت‌جلایریان بود، فی‌الحال درمدح‌اوقصائد غرا ساخت ونان‌رابه نرخ‌روزخریده وبساط تملق راپهن کرد.

این‌ابیات ازآن‌است :

زهی دولت کز اقبال همای چتر سلطانی
همایون فال‌شد بومی که بودش رو بویرانی
جهان سلطنت، سلطان جلال‌الدین و الدنیا
که موسوم‌اند شاهانش بداغ بنده فرمانی
مبارك باد ومیمون باد و فرخ‌باد و فرخنده
بر آذربایجان ظل ظلیل ظل یزدانی ... الخ

۲) ظاهراً **سلمان**را همیشه‌هوس مسافرت‌به**شیراز** و زیارت‌آن کعبهٔ اهل راز درسربوده وباادبای**شیراز** رابطه ومکاتبه داشته‌است. ازین‌رونامش درشیراز معروف و بسمع **شاه‌شجاع** رسیده است.

این غزل لطیف که‌اشارتی‌بدینمعنی‌است دردیوان‌او دیده‌می‌شود ومعلوم‌است که درموقع خاصی گفته وبشیرازفرستاده است :

سحرگه بلبلی آواز میکرد همی نالید وباگل راز می‌کرد
نیاز خویش با معشوق میگفت نیازش می‌شنید و ناز می‌کرد
بهر آهی که میزد در غم یار مرا با خویشتن دمساز می‌کرد
نسیم صبح دید و می‌شنیدم دلم دیوانگی آغاز میکرد
خیال آب **رکناباد** می‌پخت هوای خطهٔ **شیراز** میکرد

یکی از نامی‌ترین قصائد **سلمان** در مرثیهٔ **شیخ اویس** است که وفات او در جمادی الثانیهٔ ۷۷۶ هـ./ ۱۳۷۴ م. واقع شده، و این چند بیت از آنجاست:

ای فلک آهسته رو کاری نه آسان کرده‌ای	ملك ایران را بمرگ شاه ویران کرده‌ای
آسمانی را فرود آورده‌ای از اوج خویش	بر زمین افکنده‌ای، با خاك یکسان کرده‌ای
نیست کاری مختصر گر با حقیقت میروی	قصد خون و مال و عرض هر مسلمان کرده‌ای!

چنانکه قبلاً ذکر شد، **سلمان** احتمالاً در سال ۷۷۸ هـ./۱۳۷۶ م. وفات یافته، که یکسال بعد از تاریخ ساختن دو قصیدهٔ مذکور در مدح **شاه شجاع** است. از این قرار ظاهراً تا آخر عمر طولانی خود به انشاد شعر اشتغال داشته و بر خلاف آنچه **دولتشاه** گفته به عزلت و انزوا نپرداخته است [۱]؛ اگرچه در قطعات جالب توجهی که **شبلی نعمانی** در **شعر العجم** (جلد دوم ص ۱۹۸) از **سلمان** نقل میکند، شاعر گاهی میل و رغبت طبع خود را بانزوا و گوشه گیری ابراز میکرده.

در این اشعار میگوید که: قریب چهل سال از عمر خود را در شرق و غرب صرف مدح ممدوح خود کرده، و اکنون که پیر و زمین گیر و بضعف چشم مبتلا گشته آرزو دارد که از دستگاه سلطنت دوری جوید، و مابقی عمر خود را در دعای دولت پادشاه بگذراند، او که تا کنون پادشاه گویندگان و شعراء بوده است، اکنون میخواهد خادم بیچارگان و فقرا باشد. و هر چند وی را شکی نیست که پادشاه وظیفهٔ او را عطا خواهد فرمود، لیکن چشم آن دارد که آن در آمد بطور ثابت برای وی مقرّر گردد. در پایان اشاره بقروض

---

۱) **تذکرة الشعراء دولتشاه**، طبع لیدن، ص ۲۶۱.

خودنموده که اداءآنها ازعهدهٔ تمکن او خارج است وازشاه مسألت میکند که دیون اورا ادافرماید.

درجواب این قطعات شاه دو بیت در پاسخ شاعر نگاشته که در اولی ادامهٔ وظیفه ومقرری اورا تصویب میفرماید که همچنان نیز ادا بشود، ودر دومی ده **ایوین** را درنزدیکی **ری** (ظاهراً قریهٔ **ایوین** ازمضافات **شمیران** است که ییلاق معروفی است) بسیورغال باواعطا میفرماید(۱). **شبلی نعمانی**

۱) منظومه‌ای که مرحوم **شبلی نعمانی** در کتاب خود از **سلمان** نقل کرده برخلاف زعم‌وی بقصد کناره گیری وانزواطلبی نبوده‌است، بلکه عبارت است ازچهار قطعهٔ پیاپی که شاعر به‌قصد اخاذی و بهره‌برداری از انعام شاه بنام‌او ساخته وبرای وی فرستاده و به‌نیت‌خودهم نائل گردیده‌است.

اینك عین‌قطعات اربعه‌را باجوابی که‌شاه **سلطان اویس** نظماً باو داده‌است، در زیر ثبت‌میکنیم. تامیزانی ازمقصود نهائی‌شاعربدست آید وضمناً سبك‌او درقطعه سرائی‌نیز معلوم گردد:

قطعهٔ اول

پادشاها! بنده در حضرت برسم عرضه داشت
انبساطی مینماید بر امید رحمتت
قرب چل سال است تاسکان شرق و غرب را
طبع سلمان میکند در گوش «در» مدحتت
در ثنای حضرتت عهد جوانی گشت صرف
نوبت پیری رسید اکنون بامر حضرتت
گوشه‌ای خواهم گرفتن تا اگر عمری بود
چند روزی بگذرانم در دعای دولتت

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

مقال خود را درباب **خواجه سلمان** به سخنی ممتع در تحسین مهارت وی در فنون شاعری خاتمه میدهد.

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل:

علت پیری و درد پا و ضعف جسم و چشم
میبرد درد سر من بنده را از خدمتت
گفته‌ام در باب خود فصلی دوسه آن‌را جواب
چشم دارد بنده از درگاه گردون حشمتت

قطعهٔ دوم

اول آن است که چون نیت عزلت دارد
بنده زین دائرهٔ جمع جدا خواهد بود
مدتی مالك ملك شعرا بود بحق
زین زمان خادم خیل فقرا خواهد بود
پیش ازین در پی مخلوق بسر میگردید
بعد از این بر در معبود بپا خواهد بود
بنده تا زنده بود وجه معاش بنده
هیچ شك نیست کز احسان شما خواهدبود
لیك دارم طمع آن که معین باشد
که مرا وجه معیشت ز کجا خواهد بود؟

قطعهٔ سوم

دیگر آن‌است که محبوب جهان مقری شاه
آمد از بندگی شاه که میفرماید:
رو بگو بندهٔ دیرینهٔ ما سلمان را
که بخواه از کرمم هر چه ترا می باید
بنده برحسب اشارت ولهی کردم و شاه
داشت مبذول چنان کز کرم شاه آید

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

هنر **سلمان** بزعم **شبلی** بیشتر در قصیده سرائی ظاهر میشود که همهٔ قصائدش بفصاحت وسلاست وروانی ممتاز و دارای سهولت کلام خاصی است که هیچیك از شعراء طبقهٔ متقدمین را آنمقام نیست، وآن خاص گویندگان طبقهٔ متوسطین است که معاصرین **سلمان** بوده‌اند **وسلمان** بهترین فرد تحول وانتقال فیمابین آنهردوطبقه میباشد. **شبلی** برای نمونه ومثال تغزلاتی چند از او ذکرمیکند تامدعای خود را ثابت سازد. ازآنجمله است ـ :

خنده‌ای زددهنت، تنگ شکرپیدا کرد — سخنی گفت لبت، لؤلؤتر پیدا کرد

بود نایافت میان تو، و لیکن کمرت — چست بربست میانرا و بزرپیدا کرد

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

وعده دین است، زدین من اگرز آنچه کند

ذمهٔ همت خود شاه بری ، می شاید

قطعهٔ چهارم

دیگر از خرج تر و دخل کمش قرضی چند

هست و، فرض است که قرض غربا باز دهد

بنده را غیر در شاه در دیگر نیست

قرض باید که ز انعام شما باز دهد

وجه این قرض که از من غربا میخواهند

گر نخواهد ز تو سلمان زکجا باز دهد ؟

سلطان در جواب قطعهٔ اول مرتجلاً نوشته است ـ :

هر چه تا غایت بنام او مقرر بوده است

بعد از این باشد بنام او مقرر همچنان.

ودرجواب قطعهٔ سوم چنین نوشته ـ :

ده ایوین که در حدود ری است

بدهندش که التماس وی است .

شرح این قطعات به تفصیل در رسالهٔ مرحوم **رشید یاسمی** وهمچنین درتذکرهٔ (خزانهٔ عامره) مندرج است .

پرده‌ازچهره‌برانداز که آن‌زلف‌سیاه در سپیدی عذار تو اثر پیدا کرد.

وله‌ایضاً

باد نوروز نسیم گل‌رعنا آورد گردمشک‌ختن ازدامن‌صحرا آورد
شاخ راباغ‌بنقش دم‌طاووس‌نگاشت غنچه رابادبشکل‌سر ببغاء(۱) آورد
لاله از دامن کوه آتش‌موسی‌بنمود شاخ بیرون ز گریبان‌ید بیضا آورد
ازپی خسرو گل، بلبل‌شیرین گفتار نغمهٔ باربد و صوت نکیسا آورد
سرو را باد صبا منصب بالابخشید لاله را لطف هوا خلعت‌والا آورد.

شبلی بعدازآن‌مثالی‌چنداز کلمات‌**سلمان**میآورد که‌در آن‌اندیشه‌های دقیق ومعانی لطیف ابداع فرموده ، وساختن اینگونه نکته های باریك را ازمفاخر شعراءِ متوسطین و متأخرین میداند . این چند قطعه برای شاهد مقال کفایت است ـ :

دردرج در عقیق‌لبت نقدجان نهاد جنس نفیس بود بجائی نهان نهاد
قفلی ز لعل بردر آن درج‌زدلبت خالت‌زعنبر آمدومهری بر آن‌نهاد
باریکتر ز موکمرت را دقیقه‌ای ناگاه‌دردل آمدواسمش‌میان نهاد.

ایضاً

بعد از این از گره زلف مغان کن تسبیح
پس از این از خم ابروی بتان کن محراب
خوش برآ همچو حباب ازمی‌گلگون و منه
هیچ بنیاد بر این گنبد گردان چوحباب.

ایضاً

مدتی‌گردش این دایره ما را ازهم همچوپر گارجدا کرد وبهم‌باز آورد.

ایضاً

غنچه‌ئ‌اپیش‌دهان‌توصبا خندان‌یافت آنچنان‌بردهنش‌زد که‌دهن‌پرخون‌شد.

---

۱) ببغاء = طوطی

ایضاً

پا از این دایره بیرون ننهم یك سرمو　　گرسراپای چوپر گار کنندم بدونیم(۱).

نکتهٔ دیگری که در اشعار **سلمان** مورد توجه **شبلی نعمانی** واقع شده است، همانا مهارت اوست در استعمال قوافی مشکله و مردفات نادره؛ چنانکه اورا قصاید طولانیست همه مردف ، یعنی هر بیت آن بیك کلمه خاتمه میپذیرد؛ چنانکه در یکی ردیف «دست» ودر دیگری ردیف «پا» ودر دیگری ردیف «رو» ودر جای دیگر ردیف «برسر» دارد وقبل از آن ردیف ، روی باکلمهٔ مقفی مرتباً آمده است وبااینهمه التزام واشکال بازدرآن ابیات و کلمات سهولت وروانی طبیعی را ازدست نداده .

پس از آن **شبلی نعمانی** تحقیقی در باب مقطعات **سلمان** نموده وچون آنها منظوماتی اتفاقی هستند که معمولاً بمناسبت حدوث وقایع جاریه زندگی گفته شده ، ازاینرو جنبهٔ شخصی آن بیشتر از قصائد وغزلیات میباشد ؛ ولی متأسفاً دیوان **سلمان** طبع سنگی **بمبائی** این قسمت مقطعات را فاقد است(۲).

---

۱) مرحوم **براون** میگوید: دوست من **محمد اقبال** (ظاهراً محمد اقبال لاهوری شاعر معروف است) بیتی از **حافظ** رامتوجه گردیده که درآن نیز اصطلاح «پا ازدائره بیرون نهادن» را باستعاره‌ای دیگر بکار برده است؛ وآن این است :

هر که را باخط سبزت سر سودا باشد　　پا ازاین دایره بیرون ننهد تا باشد.

۲) یکی از قطعات لطیفهٔ **سلمان** که **شبلی** درشعرالعجم نقل کرده وازنظر مرحوم **براون** فوت شده این است :

وقتی درطلب جامه ولباس ازشاه اویس این قطعه را بدوفرستاد :

ای ز ما مستغنی و امثال ما
بر شما احوال ما پوشیده نیست
بر تنم پوشیدنی این است و بس
بنده را هیچ از شما پوشیده نیست.

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

وقتی سلطان به **خواجه سلمان** اسب سیاهی عطا کرد که آن را شاعر نپسندیده و میل داشت که آنرا با اسبی برنگ دیگر تبدیل سازد. لیکن ظاهر اًمیر آخور بر این امر اجازه نمیداد، از اینرو **سلمان** این قطعه را بنزد سلطان فرستاد :

شاها مرا باسبی موعود کرده بودی — در قول پادشاهان قیلی دگر نباشد
اسبی سیاه و پیرم دادند ومن بر آنم — کاندرجهان سیاهی زان پیرتر نباشد
آن اسب باز دادم، تا دیگری ستانم — درصورتیکه کس را زین سرخبر نباشد
اسب سیه بدادم، رنگ دگر ندادند — آری پس از سیاهی رنگ دگر نباشد.

درقطعهٔ دیگری باز همان اسب بیچاره مورد هجای شاعر قرار گرفته و این چنین گفته است ـ :

شاها امید بود که خواهم بدولتت — بر مرکبی بلند و جوان وروان نشست
اسبیم پیر و کاهل و کوته همیدهند — اسبی نه آنچنان که توانم بر آن نشست
چون کلك مرکبی سیه وسست ولاغرست — جهل مرکب است براسبی چنان نشست
از بنده مهترست به سی سال راستی — گستاخی است بر زبر مهتران نشست!

ونیز درقطعهٔ دیگری **سلمان** درباب غیبت از دربار پادشاه عارضهٔ رمد را عذرخود قرارداده، و گفته است که : هرچندغبار درگاه سلطان سرمهٔ دیدهٔ دردمند اوست، معذلك چشم بدرا باید ازاودور نگاهداشت ـ :

خسروا خاك درگه تو مرا — از غبار زرور نیکوتر
لیك درعین حالتی که مراست — غیبتم از حضور نیکوتر
حال چشمم بداست دور ازتو — چشم بد از تو دور نیکوتر!

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

پادشاه تن پوش خودرا باو انعام فرمود واین شعررا نوشت ـ :

« هر چند ترا جامهٔ ما پوشیدن
عیب است، ولیکن توخود این عیب بپوش ».

ترجمهٔ شعرالعجم ؛ چاپ طهران ـ جلددوم ـ ترجمهٔ فخرداعی، ص۱۶۲

درموقع‌دیگرمانندموردفوق، وی‌درد‌پارا(چون **سلمان** ظاهراً مبتلی به‌نقرس‌بوده ودراشعاردیگرخود بدان‌اشاره کرده‌است.) سبب‌غیاب‌خود ازدربارپادشاهی‌دانسته، و گفته‌است که : درد‌پامانع ازآنست که‌بسلطان «درد‌سر» بدهد . وازاستعمال این ایهام‌التناسب صنعت تضادی باستادی درشعر بکاربرده ــ :

بهر استقبال شاه از فرق و سر کردم قدم
خواستم تا رو بدرگاه همایون آورم
درد پایم گشت از آن مانع که آرم دردسر
من که درد‌پای دارم ، دردسر چون آورم؟!

خلاصهٔ فضائل و کمالات سلمان بعقیدهٔ شبلی

باری، خلاصهٔ کلام **شبلی نعمانی** آنست که: **سلمان** شاعری‌مبتکر بوده و کلمات خود را بصنایع بدیعی مخصوصاً صنعت‌ایهام‌زینت‌می‌داده، واورا استحقاق آنست که‌درعداد قصیده‌سرایان بزرگ قرار گیرد. نیزاورا دارای حسن‌ابتکار ومهارت و استادی بسیاردانسته ، لیکن قریحهٔ‌سوزان‌وذوق‌وایمانی که‌لازمهٔ‌شاعری‌بزرگ است،وی‌راحاصل‌نیست ، چه‌تا آن‌صفات درشاعر جمع‌نشود، درخارج از محیط زمان ومکان‌خویش شهرت‌وعظمتی که‌باید ، بدست نمیتواندآورد.

خواجه‌شمس‌الدین محمد حافظ(۱)

آنچه‌را سابقاً درآغاز این‌فصل‌راجع به‌قلت منابع معتبر و کمیابی اطلاعات موثق راجع به‌شعراءِ این‌عصر بیان کردیم ، نسبت به‌بر گزیده‌ترین

---

۱) **دیوان حافظ** : سزاواراست دراین حاشیه شرحی ازدیوانهای خطی و چاپی **خواجه‌حافظ** برای تکمیل فائده نگاشته‌شود :

الف) خطی ــ ازدیوان اشعارومجموعهٔ سخنان‌خواجه نسخه‌ای که درزمان

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

ونامی‌ترین شاعران آندوره که بحقیقت بهترین شعرای **ایران** است ، یعنی سخن سرای فناناپذیر، استاد عدیم النظیر، **حافظ شیرازی**، نیز میتوان گفت. درباب این شاعر بزرگ که اورا **لسان الغیب** و **ترجمان الاسرار** لقب داده‌اند، طبعاً در بسیاری از کتب مانند: **تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی** که بعداز فوت اوست، تا **مجمع الفصحاء** و **ریاض العارفین** تألیف **هدایت** که در قرن اخیر نگاشته شده، اشاراتی درهمه‌جا آمده وآن همه عبارت ازنام وشرح

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

خود او کتابت شده باشد هنوز بدست ما نرسیده است ، ولی نسخ مکرّر از اشعار او در قرن نهم هجری بتواریخی که قریب بعهد اوست ، موجود میباشد که اغلب آنها دیوان کامل شمرده نمیشود ؛ بلکه مجموعه‌هائی است که مقداری کم وبیش از غزلیات وی‌رامتضمن میباشد . ظاهراً این‌مجموعه بعدها تکامل یافته واز اواسط قرن‌نهم بصورت دیوان‌جامعی درآمده است . همین مجموعه‌های کهن سال که اسنادصحت واصالت‌دیوان **حافظ‌شیرازی** هستند ، ازلحاظ قدمت‌تاریخی بسیارمعتبرومهم شمرده میشوند. ما در اینجا ازچند نسخهٔ قدیم که قابل ذکر است یادمیکنیم :

۱ ــ درموزهٔ بریتانیا مجموعه‌ایست بشمارهٔ ۲۷/۲۶۱ که در فهرست ریو (جلد دوم ص۸۶۸ شمارهٔ Add. 272) شرح آن مفصلاً آمده است . وآن مشتمل است بر خمسهٔ نظامی وبعضی کتب‌منظوم ومنثوردیگر ؛ دردوجای‌آن مجموعه (ص۲۰۴وص۳۳۱) مجموعاً ۱۵۲ غزل‌باسم **حافظ** ثبت‌شده‌است .

تاریخ کتابت این‌نسخه سال۸۱٤ هـ . (یعنی۲۲سال بعداز وفات‌خواجه) میباشد بنابراین اقدم نسخی‌است مشتمل بربعضی اشعارآن استاد بزرگوار که‌اکنون دردست ماست .

مجموعهٔ این غزلها درطهران باخط نستعلیق بسیارظریفی بطرز (افست) درسال ۱۳۳۷ هـ . ش/۱۹۵۸ م. چاپ ومنتشرشد، واین‌بنده مترجم‌نیز ازنسخهٔ‌کامل آن‌مجموعه درموزهٔ بریطانیا عکس‌برداری کرده‌ام ، واینك درنزدمن موجوداست .

۲) نسخهٔ‌معروف متعلق به‌مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی که خودآنمرحوم از روی آن دیوانی بسال ۱۳۰٦ هـ . ش /۱۹۲۷ م . در طهران بچاپ سربی منتشر ساخته است .

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

مختصری ازحالات وی میباشد، ولیکن هیچیك ازآنها مطالب مفصلی که جزئیات احوال اورا نشان بدهد، ندارد ؛ وغالباً حکایاتی است مربوط به بعضی ابیات او که آنها نیز بیشتر مصنوعیست وبقصد آنکه آن ابیات راشرحی و تفسیری کنند، اختراع کرده‌اند . تنها اثری ازمعاصرین خود **حافظ** که مشتمل برذکر نام اوست ومارا بدان آگاهی حاصل گردیده، همانا مقدمه‌ای است که یکی ازدوستان وی که جامع اشعار او بوده، موسوم به **محمد گلندام**،

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

تاریخ کتابت آن نسخه ۸۲۷ ﻫ . (یعنی سی وپنجسال بعدازوفات خواجه) ومشتمل است بر ٤٩٥ غزل ازغزلهای او .

۳) نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ بادلیان ، اکسفورد بتاریخ کتابت ۸٤۳ ﻫ .

٤و٥) دونسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی ــ طهران، اولی بتاریخ کتابت ۸٥٤ ﻫ. ودومی بتاریخ کتابت ۸٥۸ ﻫ .

٦) نسخهٔ موزهٔ بریطانیا ــ لندن بتاریخ کتابت ۸٥٥ ﻫ .

۷) نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ــ پاریس بتاریخ کتابت ۸٥۷ ﻫ .

۸) نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ دانشگاه لیدن (هولاند) بتاریخ کتابت ۸۹٤ ﻫ .

بعد از اینها نسخی که درقرن دهم کتابت شده فراوان است، ذکر آنها ضروری بنظر نمیرسد .

ب) چاپی ــ درطول قرن نوزدهم میلادی / سیزدهم هجری ، دیوان **حافظ** رادراروپا وایران وعثمانی وهندوستان کراراً بچاپ رسانیده‌اند که بعضی ازاقدم چاپها رابرای نمونه ، وبمنظور اتمام فایده دراینجا ذکرمی کنیم :

۱) دیوان غزل وقصائد بادیباچه طبع سنگی میرزا ابوطالب خان کلکته (هند) ۱۷۹۱ م .

۲) دیوان غزل وقصائد بادیباچه کانپور (هند) ۱۸۳۱ م .

۳) « « طبع سربی قسطنطنیه ۱۸۳۹ م .

٤) « « طبع سربی باحروف نستعلیق بولاق (مصر) ۱۸٤۰ م.

٥) « « طبع لایپزیك درسه مجلد ۱۸٥٤ م .

٦) « « طبع سنگی طهران ۱۲٥۹ ﻫ .

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

نوشته. وی‌در آنجا پس‌از اطناب کلام درذکر صفات شریفه و محبوبیت

---

۷) شرح‌دیوان‌حافظ‌باحواشی وشرح **وهبی** و **سودی**دردوجلد
قسطنطنیه ۱۲۸۸ هـ . ق

۸) نسخهٔ چاپ **حکیم** پسر **وصال‌شیرازی** چاپ بمبائی ۱۲٦۷ هـ . ق
(متأسفاً با وجود خط نستعلیق بسیار خوب خالی ازاغلاط نیست).

۹) چاپ‌خط اولیا سمیع‌شیرازی، بمبائی بتاریخ ۱۲٦۷ هـ . ق

۱۰) چاپ‌تبریزخط‌نستعلیق بتاریخ ۱۲٦۸ «

۱۱) چاپ‌طهران خط‌نستعلیق دارالطباعهٔ اللهقلی‌خان بتاریخ ۱۲۷۵ «

درقرن‌چهاردهم هجری ازدیوان**حافظ**در داخل‌وخارج **ایران** طبعهای‌متعدد و گوناگون‌برداشته‌اند که ذکرهمهٔ آنها بیفایده‌است . ولی در آن‌میان چهارچاپ امتیاز خاصی را دارد که اشارهٔ بدان ضروری است .

۱) چاپ**مشکین‌قلم**(خط نستعلیق)بمبائی بتاریخ ۱۳۰۸ هـ.ق

۲) چاپ مرحوم **قدسی** (که‌ازسادات جلیل‌القدر واهل‌فضل‌وادب وخط‌وشعر قرن اخیر**شیراز** بوده است، طبع بمبائی سنهٔ ۱۳۲۲هـ . ق.

۳) چاپ مرحوم**میرزامحمدخان‌قزوینی** که بخط‌نستعلیق‌درسال ۱۳۲۰ هـ . ش. گراورشده‌مشتمل بر۴۹۵ غزل‌ومثنویات ومقطعات‌ورباعیات‌ونیزمقدمهٔ مشروحی از آنمرحوم‌که باهمان دقت و عمق‌که معهود اوست بقلم آورده (در۱۳۲ صفحه) و حاوی بسیاری نکات‌وفوائد ومطالب‌دقیقه‌است . مرحوم**قزوینی** آن‌کتاب رابامقابلهٔ۱۸ نسخهٔ خطی کهنسال دقیقاً تکمیل‌فرموده و بخرج‌وزارت‌فرهنگ‌بچاپ رسانیده . ظاهراً برمتن‌دیوان نیزحواشی بسیاربقلم‌آورده که متأسفاً هنوز زینت طبع‌نیافته‌است . خداوند روان‌پاک‌اورا غریق رحمت‌فرماید که این‌اثر خیر درآخرعمر ازاوبروزگاران باقی‌بماند.

٤) دیوان چاپ‌سربی طهران ـ تیرماه۱۳۱۵ هـ.ش./۱۳۵۵ هـ. ق. که‌فاضل‌صاحب ذوق معاصر آقای **حسین‌پژمان** بطبع رسانیده و مشتمل برمقدمهٔ‌مشروحی است در ۱٦۸ صفحه و٥۰٤ غزل اصلی‌وهم‌چنین بسیاری ازغزلیات مشکوک‌ که راکه صحت انتساب آنها‌بخواجه ثابت‌نیست درآن جمع کرده والحق زحمت‌بسیار تحمل فرموده‌است .

خواجه نزد خاص و عام و شهرت جهانگیری که حتی در زمان حیات او را حاصل شده و قوافل سخنهای دلپذیرش از **فارس** نه تنها به **خراسان** و **آذربایجان** بلکه به **عراقین** و **هندوستان** رفته، چنین میگوید [۱]:

«اما بواسطهٔ محافظت درس **قرآن** و ملازمت شغل سلطان و بحث **کشاف** [۲] و **مصباح** [۳] و مطالعهٔ **مطالع** [۴] و **مفتاح** [۵]، و تحصیل قوانین ادب،

---

۱ ـ راجع به **محمد گلندام** و مقدمهٔ او وتحریفاتی که در آن روی داده، تحقیقاً خواننده باید رجوع فرماید به حواشی دقیق و کاملی که مرحوم **استاد علامه محمد قزوینی** درمقدمهٔ دیوان حافظ طبع تهران سنهٔ ۱۳۲۰ ش. نگاشته‌اند، وما چون ملتزم بوده‌ایم که در ترجمهٔ خود نسبت بمتن انگلیسی امین باشیم، ناگزیر عین آنچه را که مرحوم **براون** مؤلف کتاب از نسخ چاپی معمولی دیوان حافظ نقل و ترجمه کرده است، استنساخ کردیم.

۲) **کشاف** ـ نام تفسیر معروفیست تألیف **زمخشری** بنام **الکشاف عن حقایق التنزیل** و کراراً دراروپا ومصر بطبع رسیده.

۳) **مصباح** ـ ما بین کتب مختلفه‌ای که همه باین اسم موسومند، ظاهراً مقصود مصباح تألیف **المطرزی** (وفات ٦۱۰ هـ.) درعلم صرف ونحو است.

٤) **مطالع** ـ ظاهراً مقصود **مطالع الانظار** فی شرح **طوالع الانوار** تألیف **قاضی بیضاوی** (وفات سنهٔ ٦۸٥) یا اینکه **مطالع الانوار** در منطق تألیف **قاضی ارموی** (وفات ٦۸۲) یا **مطالع انوار التنزیل** تألیف **عبد الرزاق حنبلی الرسعنی** (متوفی سنهٔ ٦٦۱) باشد.

٥) **مفتاح** ـ مقصود **مفتاح العلوم** تألیف **السکاکی** (وفات سنهٔ ٦۲٦ هـ.) است.

قول پروفسور **براون** در بارهٔ **مطالع** عیناً مذکور افتاد. اما **مطالع الانظار** تألیف **قاضی بیضاوی** نیست، بلکه **مطالع الانظار علی طوالع الانوار** تألیف **شمس الدین ابو الثناء محمود بن عبد الرحمن الاصفهانی الشافعی** متولد بسال ٦۷٤ ومتوفی بسال ۷٤۹ هـ. است و آن شرحیست بر کتاب **طوالع الانوار والانظار** تألیف **قاضی بیضاوی** در توحید.

و تحقیق دواوین عرب، بجمع اشتات غزلیات نپرداخت وبتدوین واثبات ابیات مشغول نشد. ومسوّد این اوراق اقل انام **محمد گلندام** عفی الله عنه ماسبق، دردرسگاه دین پناه مولانا وسیدنا استاد البشر **قوام الملة والدین عبدالله**(۱) اعلی الله درجاته بکرّات ومرّات که بمذاکره رفتی در اثناء محاوره گفتی که: این فرائد فواید را همه در یك عقد میباید کشید، و این غرر درر را دریك سلك میباید پیوست، تاقلادهٔ جید وجود اهل زمان وتمیمهٔ وشاح عروسان دوران گردد. وآن جناب حوالت رفع وترفیع این بنا بر ناراستی روزگار کردی وبغدر اهل عصر عذر آوری تا در تاریخ سنهٔ احدی

---

۱) **مولانا قوام الدین ابو البقاء عبدالله بن محمود بن حسن الشیرازی** از اجلهٔ علمای اسلام و از ائمهٔ دانشمندان بنام قرن هشتم هجری و استاد مسلم **خواجه حافظ** است. شرح حال او بتفصیل در «شد الازار عن زوار المزار» طبع طهران ص ۸٤ آمده است. در محرم سال ۷۷۲ ـ (۲۰ سال قبل از وفات **حافظ** وفات یافته ودر **شیراز** مدفون گردیده، مزار او فعلاً نامعلوم است.

در کتاب **غایة النهایة فی طبقات القراء** تألیف **شمس الدین محمد الجزری** متوفی به ۸۳۳ هـ. که مستشرق معروف **برگستراسر** در **مصر** بسال ۱۹۳۲م. بطبع رسانیده است، درجلد اول ص ٤٥۷ درشرح حال او مقالتی موجز ومفید آورده که عیناً نقل میکنیم:

«**عبدالله بن محمود بن محمد الاصفهانی المحتد، الشیرازی** المولد، **الشافعی** المذهب:ـ الشیخ الامام العلامة **قوام الدین**، المشهور به **ابن الفقیه نجم**، اخذ القرآآت السبع عن المحب **جعفر الموصلی** صاحب **المفردات** و تزوج بابنته، وانفرد بالعلم والوعظ و اظهار السنة بمدینة **شیراز** ورحل الناس الیه وبعد صیته وقرا علیه . . . وجماعة کثیرون وتوفی یوم الثلاثاء وقت الضحی سنة اثنتین وسبعین و سبعمائه و دفن بتربته داخل **شیراز** ولم یخلف مثله».

وتسعین وسبعمائه[1] ودیعت حیات بمو کلان قضا و قدرسپرد ».

شرح حالات حافظ راجع باحوال **حافظ**، **سر گور اوزلی Sir Gore Ouseley** در کتاب دلپذیر خود موسوم به :

«یادداشتهائی راجع بترجمۀحال شعرای ایرانی»-«Biographical Notices of Persian Poets» شرحی نگاشته و غالب حکایات راجع بابیاتی‌را که در دیوان اوست جمع آوری کرده است ، و نیز تفصیلی مشروح و قابل تحسین از عصر وزمان استاد شیراز وکلیاتی راجع به‌اشعار او در مقدمۀ ترجمۀ دیوان‌او بانگلیسی تألیف **میس جرترود لوتیان بل** Miss Gertrude Lowthian Bell تحت عنوان :« Poems from the Divan of Hafiz .» آمده است که آن را باید درعداد بهترین اسناد انگلیسی دربارۀ این شاعرفارسی بشمارآورد .

تحقیقات شبلی دربارۀ حافظ خلاصه بهترین وکاملترین مطالعات محققانه ای که در بارۀ **حافظ** بعمل آمده ، آنچه من اطلاع دارم ، همانا درکتاب **شعرالعجم** است که **شبلی نعمانی** بزبان اردو نگاشته ، ودر این فصل کراراً ازآن نقل

---

۱) درنسخۀ حافظ طبع‌قزوینی تاریخ وفات‌او اثنی وتسعین وسبعمائه آمده‌است (رجوع‌شود بحاشیۀ مفصل آقای قزوینی ص.قح)درنسخۀ خطی نفحات‌الانس که بملکیت در تصرف این بنده مترجم است شرح احوال **خواجه‌حافظ** بخط شریف مؤلف یعنی **نورالدین عبدالرحمن جامی** در حاشیه مرقوم شده ودر آنجا مولانا جامی که‌ازثقات‌معتبروقول‌اوقاطع‌است،تاریخ‌وفات‌خواجه‌رابسال۷۹۲تصریح‌وقلمی‌فرموده‌است. رجوع‌شود بکتاب «جامی» تألیف‌مترجم طبع‌طهران ۱۳۲۰ ه . ش صفحۀ۱۷۷

کرده‌ایم . تصورمیرود بهتر آن است که بهرصورت از آنچه او گفته در باب تاریخ احوال آن شاعرخلاصه‌ای ترتیب‌دهیم که‌شامل بعضی حقایق دربارهٔ اوضاع واحوال‌خواجه‌ومناسبات وی با معاصرینش‌نیز باشد و از اشعار اوهم استنباط توان کرد . ونیزباید بمنابعی که درتاریخ زندگانی او بزبان فارسی محل مراجعهٔ آن مؤلف‌دانشمندبوده‌است، اشاره کنیم .

وی در میان آنها مخصوصاً اسامی این کتب را ذکر میکند :

حبیب السیر (رجوع‌شود به‌جزءِ سوم ص۳۷ متن کتاب) و **تذکرهٔمیخانه** تألیف **عبدالنبی فخرالزمانی** ۱۰۳۶ هـ / ۱۶۲۶ م که در زمان سلطنت **جهانگیر** (گورکانی ــ در **هند**) تألیف شده ومتأسفاً بدست نویسنده‌نرسیده است(۱) .

منابع فارسی درترجمهٔ احوال حافظ(۲)

مؤلفات فارسی که در احوال رجال محل مراجعهٔ ما واقع شد ، اطلاعات زیادی بما نداد . (زیرا چنانکه **شبلی** اشاره‌میکند، همهٔ آنهاازیکدیگر استنساخ ونقل کرده‌اند و مطالبی که گفته‌اند دلیل محکمی بر صحت آنها قائم‌نیست، بلکه‌موجب سهو و اشتباه نیز هست.) و آنهاعبارتند از:

۱) کتاب **تذکرهٔمیخانه** که درتاریخ‌تألیف این کتاب بنظر پروفسور **براون** نرسیده بوده‌است . بعدها درسال ۱۹۲۶م باهتمام دانشمند معظم‌مولوی **محمدشفیع** استادعربی در دانشکدهٔ لاهور درهمان شهر بطبع رسیده است . ودارای مقدمه بزبان اردو وحواشی‌است. شرح حال‌مفصل **خواجه‌حافظ** مشتمل بر بسیاری حکایات شیرین درصفحات ۸۰ــ ۹۳ آن کتاب مندرج‌است.

۲) در این اواخر مرحوم دکتر **قاسم‌غنی** استادطب (متوفی۱۳۲۹ هـ .ش) تحقیقات بسیاردرآثاروافکارواحوال**حافظ** نموده‌است وجلداول‌ازمجموعهٔ آن‌فقیدشامل تاریخ‌عصر**حافظ** یاتاریخ**فارس** ومضافات‌وایالات‌مجاوره‌درقرن‌هشتم‌بسال۱۳۲۱هـ.ش در **طهران** بطبع رسیده‌است .

تذکرة الشعراء دولتشاهی، **بهارستان** و **نفحات الانس جامی**، **آتشکدهٔ لطفعلی بیگ** که عیناً ناقل **دولتشاه** بوده است، **هفت اقلیم**، و آخر همه **مجمع الفصحاء** که تألیف جدیدی است و بعضی اطلاعات تازه که صحت آن مشکوك است بدست میدهد؛ مانند اینکه: اصل **حافظ** از **تویسرکان** بوده واینکه اورا تألیفی در تفسیر **قرآن** میباشد.

نسب و دورهٔ طفولیت حافظ

شبلی نعمانی در کتاب خود مطالبرا باسلوب منظمی بیان میکند، نخست از نسب و کیفیت تحصیلات **حافظ** شروع بسخن کرده و آن مطالبرا از کتاب **تذکرهٔ میخانه** چنانکه در فوق مذکور شد اخذ فرموده، لیکن ظاهراً خوداوهم بتذکرهٔ مذکور چندان اعتباری نمیدهد. بهرحال بنابر آنچه نوشته‌است، پدر **حافظ** موسوم بوده‌است به **بهاءالدین**، وی از **اصفهان** به **شیراز**، در عصر **اتابکان فارس**، مهاجرت کرده و در آنجا بکسب و تجارت ثروتی اندوخته، ولی عاقبت او را مرگ در رسیده وکارهای او آشفته گشته‌است واوراارثی نبوده جز زوجه وفرزندی خردسال که به بینوائی وتنگدستی معاش میکرده‌اند. آن پسر بعدها ناگزیر گردید که روزی خود را بعرق جبین و کدّ یمین حاصل سازد. با اینهمه هر وقت فرصت و مجالی مییافت، درمکتبی که در جوار او بود بکسب کمال میپرداخت، تادر آنجا سرمایهٔ علمی بکف آورد و **قرآن مجید** راحفظ کرد وازهمین روبعدها تخلص خودرا **حافظ** قرارداد. لقب «حافظ» عموماً بکسانی اطلاق میشود که بتوانند **کلام الله مجید** را تماماً بدون غلط ازبر بخوانند. اندکی برنیامد که آن جوان بنظم اشعار مشغول گردید، لیکن اورادراینکار براعتی حاصل نمیگردید، تا آنکه درشب قدری در **بقعهٔ باباکوهی** که درتل

شمالی **شیراز** واقع است، اورا مکاشفه‌ای روی دادو توفیق زیارت **امام علی بن ابیطالب** (ع) اورا حاصل گردید. که باوغذائی ربانی عنایت کرد وبوی فرمود که: ازاین پس موهبت شعر ونعمت علم لدنی نصیب او خواهد شد. (۱)

بعدازآن **شبلی نعمانی** سخن‌را بذکر بعضی‌ازسلاطین‌وامرائی که

---

۱) آنچه در **شیراز** معروفست مکاشفهٔ **حافظ** در کوه شرقی تنگ الله‌اکبردر نزدیك‌جایگاهی که بچاه **مرتاض‌علیشاه** معروفست اتفاق افتاده و هنوز در السنه وافواه‌مردم آن شهر دراین باب حکایات شیرین جاریست. ازآنجمله منقول است که: **خواجه** یك اربعین‌شب‌هارا برای ذکر وعبادت از شهر بمقبرهٔ آن بزرگ میرفت. دریکی ازشب‌ها درحالی که‌عشقی صوری با شاهدی«شاخ نبات» نام درسرداشت، معشوقهٔ مجازی را رها کرد و بطلب محبوب حقیقی به عبادتگاه خود رفت. سحرگاهان‌اورا‌ذوق وجدی حاصل گردید و در عالم مکاشفه‌چندتن ازاولیاء را مشاهده کرد که باو شرابی روحانی‌چشانیدند. درحال زبان‌اوبشعر گویا شد واولین ابیاتی که برطبع‌او ازغیب الهام گردید. این‌غزل معروف اوست ـ :

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
واندرآن ظلمت شب آب حیاتم دادند

چه مبارك سحری بودوچه فرخنده شبی
آن‌شب قدر که این تازه براتم‌دادند!

اینهمه شهد و شکر کز نی کلکم ریزد
اجرصبری است کزآن شاخ‌نباتم دادند

همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود
که ز بندغم‌ایام نجاتم دادند... الخ

ممدوحان خواجه حافظ

حافظ را در کنف لطف و حمایت خود قرار داده بودند کشانیده ودر آن‌میان نخست **شاه شیخ - ابواسحق انجو** را نام میبرد [۱].

این امیر پسر **محمود انجوست** [۲] که‌درزمان‌سلطنت **غازان‌خان** به‌حکومت **فارس** منصوب گردید. **ابواسحق** خودشاعروشاعر دوست و مردی سرخوش وعیاش‌بود ، بطوری ازامور مملکت غافل‌ماند که چون عاقبت‌یکی‌ازمقرّبان‌در گاه‌وی موسوم‌به‌شیخ **امین الدین** وی‌رابوخامت کارهامتوجه‌ساخته وقوّت روزافزون دشمنان ، یعنی **امیر مبارزالدین- آل مظفر**، را که‌به‌محاصرهٔ پایتخت‌او مشغول‌بود ، بوی تذکر داد ، او درجواب گفت: دشمن‌وی باید احمق ونادان باشد که دراین فصل دلاویز بهاربااین‌وضع بجنگ بپردازد ! وسپس‌این‌بیت‌رابخواند :

« بیا تا یك امشب تماشا کنیم ‌ ‌ ‌ چو فردا شود کار فردا کنیم».

---

(۱) بنابگفتهٔ **فارسنامه**،**شیخ ابواسحاق**،**شیراز** رادرسال۷۴۳ه‍./۱۳۴۲م. تسخیرنمودوبعد درسال۷۵۳ ه‍. /۱۳۵۲م. آن شهررا **مبارزالدین‌محمدبن مظفر** محاصره کرد و پس از آنکه پسر خردسال **شیخ ابواسحق**،**علی سهل** کشته‌شد، **مبارزالدین** به‌**اصفهان** رانده‌شد؛ولی‌عاقبت **ابواسحق** مغلوب و دستگیر گردید وبدست **مبارزالدین** درسال۷۵۸ه‍. /۱۳۵۷م. بقتل‌رسید. **حافظ** رادرمدح‌اوقصیده‌ای است بدین‌مطلع :

سپیده دم که صبا بوی بوستان گیرد ‌ ‌ ‌ چمن زلطف هوا نکته بر جنان گیرد

۲) بموجب‌تاریخ **فارسنامه**،**محمود انجو** درسال۷۳٦ه‍./۱۳۳۵م. بدست **آرپا** بقتل‌رسید واونیزبنوبت‌خودبدست‌فرزندش **مسعود انجو** کشته شد .

حافظ درباب دورهٔ سلطنت کوتاه ولی طربناك **ابواسحق** میگوید:

راستی خاتم **فیروزهٔ بواسحقی** (١) خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود.

رجال خمسهٔ دربار ابواسحق

قطعهٔ ذیل را **حافظ** بیاد پنج مرد بزرگ که دربار **شاه ابواسحق** بوجود ایشان آرایش گرفته بود گفته است، و آنها همه از بزرگان آن عصراند ـ :

بعهد سلطنت **شاه شیخ ابواسحق**
به‌پنج شخص عجب ملك فارس بود آباد!
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش
که‌گوی فضل ربود او بعدل وبخشش وداد
دوم بقیهٔ ابدال **شیخ امین‌الدین** (٢)
که بود داخل اقطاب و مجمع اوتاد
سوم چوقاضی عادل **اصیل ملت‌ودین** (٣)
که قاضئی به از او آسمان ندارد یاد

---

١) «**بواسحاقی**» ـ دراین‌بیت ایهامی‌لطیف است که **حافظ** اشاره‌ازآن به **شیخ ابواسحاق** کرده، یکی‌ازکانهای فیروزه در **نیشابور** بنام‌بواسحاقی معروف بوده است که بر دیگرکانها برتری داشته، و**بواسحاقیان** نیزنام‌یکی‌ازبیوت‌معروف **نیشابور** میباشند که ظاهراً آن‌کان فیروزه‌بدیشان متعلق بوده‌است.

٢) **شیخ امین‌الدین محمد بن علی بن مسعودکازرونی بلیانی** است که از اجلهٔ عرفا و مشایخ زمان خودبوده، وفات اوبسال ٧٤٥ هـ. در **کازرون** واقعشد (رجوع شود به **شیراز نامهٔ ابوالخیر زرکوب** و **شدالازار** (طبع **طهران** ص٦٢و٤٨٦).قبراو دراین‌تاریخ در **کازرون** موجود و معروف و متاسفاً رو بویرانی است.

٣) **قاضی مجدالدین اسمعیل بن رکن‌الدین یحیی** قاضی‌معروف

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

رجوع به کتاب ... از ... سعید نفیسی ... عقیده را در ص ١٥٠ ...

دگرچو **قاضی فاضل عضد**(۱) که‌در تصنیف
بنای **شرح موافق** بنام شاه نهاد
دگر کریم چو **حاجی قوام** (۲) دریا دل
که او بجود چو حاتم همی صلا در داد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

زمان بوده است، درسال ۷۵۶ در**شیراز** وفات یافته، **خواجه‌حافظ** درتاریخ وفات او گفته‌است:«سال تاریخ وفاتش طلب ازرحمت حق»**ابن بطوطه** نیز در **رحله** از او بتفصیل یادمینماید . بیتی که درفوق مرحوم **براون** نقل کرده سهواست وصحیح آن‌این است :
«دگرمربی اسلام‌شیخ **مجدالدین** » دیوان حافظ طبع قزوینی ص۳۶۳.

۱) **قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن احمدالایجی** مؤلف کتابهائی چند درعلوم حکمت‌و کلام واخلاق وغیره که‌از آنجمله کتاب **المواقف‌فی علم‌الکلام** است ، **میرسید شریف‌علامهٔ‌جرجانی** بر آن کتاب‌شرحی مفصل‌نگاشته‌است که هم اکنون از متون معتبراهل کلام شمرده میشود .**قاضی عضد**درسال ۷۵۶ه. /۱۳۵۵م. وفات‌یافت . **شدالازار** ص۶۷ .

۲) **حاجی‌قوام** ممدوح **حافظ** که دردیگر اشعار نیزاورا ستوده است از آنجمله دراین‌بیت معروف :

دریای اخضر فلك و کشتی هلال ... هستند غرق نعمت حاجی قوام‌ما.

این **حاجی قوام‌الدین حسن** وزیر **شاه‌شیخ‌ابواسحق** بوده است ، **محمود کتبی** در **تاریخ خاندان آل‌مظفر** وفات اورا درسال ۷۵۴ه . ذکر میکند . **خواجه حافظ** نیز قطعه‌ای در تاریخ وفات او دارد ازینقرار ـــ :

سرور اهل عمائم شمع جمع انجمن ... صاحب‌صاحبقران‌حاجی **قوام‌الدین‌حسن**
ثالث ماه ربیع الاخر اندر نیم روز ... روز آدینه بحکم کرد گار ذوالمنن
هفتصدوپنجاه وچاراز رحلت خیرالبشر ... مهررا جوزا مکان و ماه را خوشه وطن
مرغ ورحش کوهمای آشیان قدس بود ... شد سوی باغ بهشت از دام این‌دارمحن.

نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند خدای عزوجل جمله را بیامرزاد (۱).

امیر **مبارزالدین محمدبن مظفر** که در مملکت **فارس** از سال ۷۵٤ هـ. / ۱۳۵۳ م. تا سال ۷۵۹ هـ. / ۱۳۵۷ م. حکومت کرد، اخلاقاً بکلی باسلف عیاش خود **ابواسحق** مباینت داشت

مبارزالدین بن مظفر

وازجنسی دیگر بود، مردی سخت وقسی وغلیظ القلب؛ بمحض اینکه **شیراز** را بگشود درمیخانه‌ها را ببست وباده‌نوشی ومیگساری را بسختی ممانعت فرمود. ازاین ریاکاری **حافظ** رنجیده‌خاطر

---

۱) این قطعه با آنچه که درنسخهٔ طبع **قزوینی** آمده ومحتوی برحواشی مفیده است، اختلاف فاحش دارد؛ برای مزیدفایده عین قطعه از آن‌جا نقل میشود:

بعهد سلطنت شاه **شیخ ابو اسحق**
به پنج شخص عجب ملك **فارس** بود آباد
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش
که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد
دگر مربی اسلام، **شیخ مجد الدین**
که قاضیئی به از او آسمان ندارد یاد
دگر بقیهٔ ابدال **شیخ امین‌الدین**
که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش، عضد که در تصنیف
بنای کار مواقف بنام شاه نهاد
دگر کریم چو **حاجی قوام** دریا دل
که نام نیك ببرد از جهان ببخش و داد
نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند
خدای عزوجل جمله را بیامرزاد

دیوان طبع قزوینی، تهران، ص ۳۶۳ .

شده در یکی از غزلهائی که باین ایام محنت فرجام اشاره میکند، چنین میگوید :

اگر چه باده فرح بخش و باد گلبیز است
ببانگ چنك مخورمی، که محتسب(۱) تیز است
در آستین مرقع پیاله پنهان کن
که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است
ز رنگ باده بشوئید خرقه ها از اشك
که موسم ورع و روزگار پرهیز است(۲).

ونیز درغزلی دیگر گفته :

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند
گره ازکار فرو بستهٔ ما بگشایند ؟
گیسوی چنگ ببرید بمرگ می‌ناب
تا حریفان همه خون ازمژه‌ها بگشایند

---

۱) دراشعاری که **حافظ** دراین زمان گفته‌است، غالباً هرجا اشاره به «محتسب» کرده؛ مقصود او **مبارزالدین محمد** است. زیرا اورا ظرفا بطعن وطنز «محتسب بزرگ» مینامیدند .

ازآنجمله این‌غزل است :

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند؟
پنهان خورید باده که تعزیر میکنند !
می خور که شیخ وحافظ و مفتی و محتسب
چون نیك بنگری همه تزویر میکنند.

۱) درمقطع‌غزل، **حافظ** آرزوی مهاجرت از**شیراز** ورفتن به‌دربار **جلایریان** کرده وگفته‌است :

«**عراق وفارس** گرفتی بشعر خوش **حافظ**
بیاکه نوبت **بغداد** و وقت **تبریز** است.».

نامهٔ تعزیت دختر رز بنویسید | تاهمه مغبچگان زلف دوتا بگشایند
در میخانه ببستند خدایا مپسند | که در خانهٔ تزویر وریا بگشایند !
اگر ازبهر دلزاهد خودبین بستند | دل‌قوی‌دار، که‌ازبهرخدا بگشایند .

شاه‌شجاع ومیخانه‌ها

شاه‌شجاع که بجای پدرش **امیرمبارزالدین** به سلطنت نشست ، سختگیریهای جابرانهٔ پدر را بنرمی وملاطفت جبران کرد . رباعی ذیل‌را خود دراین باب گفته وبپدرش «محتسب» اشاره کرده است ـ :

درمجلس دهر،ساز مستی‌پست‌است | نه‌چنگ‌بقانون ونه‌دف بردست‌است
رندان همه ترك می‌پرستی کردند | جزمحتسب‌شهر که بی‌می‌مست‌است.

پس از آنکه میخانه‌هاباز گشوده شد، **حافظ** درغزل ذیل ازاین افتتاح شادی کرده است ـ :

سحرزهاتف غیبم‌رسید مژده بگوش | که‌دور**شاه‌شجاع** است،می‌دلیربنوش
شدآنکه اهل‌نظر بر کناره میرفتند | هزار گونه‌سخن برزبان ولب خاموش
ببانگ چنگ بگوئیم آن حکایتها | که ازنهفتن‌آن‌دیگ‌سینه‌میزدجوش
رموزمملکت‌خویش خسروان‌دانند | گدای گوشه نشینی‌تو،حافظامخروش.

وباز درغزل‌دیگر گفته‌است :

قسم‌بحشمت‌وجاه‌وجلال**شاه‌شجاع** | که‌نیست‌باکسم ازبهرمال‌وجاه‌نزاع
ببین که‌رقص کنان‌میرود بنالهٔ‌چنگ | کسی که اذن نمیداد استماع‌سماع.

وهم درغزلی دیگر ازاوست ـ :

چنگ‌درغلغله آمد، که کجاشدمنکر؟ | جام درقهقهه آمد، که کجاشدمناع ؟
عمرخسروطلب ارنفع‌جهان‌میطلبی | که‌وجودیست‌عطابخش و کریمی‌نفاع
مظهر لطف ازل،روشنی چشم امل | جامع‌علم‌وعمل،جان‌جهان،شاه‌شجاع.

---

۱ ـ دخترزر ـ بعربی «بنت‌العنب» درزبان‌شعر همه‌جا کنایه ازشراب‌است .

باوجود همهٔ این اشعار و دیگر ابیات در مدح **شاه‌شجاع**، گویند که:

رشک شاه‌شجاع بحافظ

رابطهٔ میان آن شاه و آن شاعر چندان نیکو نبوده است. **شاه‌شجاع** را حسن عقیدتی به فقیه زمان **عماد فقیه کرمانی** بوده و چنانکه منقول است فقیه گربه‌ای داشته که او را در هنگام اداءِ نماز و انجام رکوع و سجود تعلیم داده بود که بوی اقتدا و تقلید نماید، این عمل گربه را شاه بر **کشف** و کرامت فقیه حمل میکرد. ولی **حافظ** آن را حیله گری و مکاری میدانست و در آن باب این غزل را گفت ـ :

صوفی بجلوه آمد و آغاز ناز کرد	بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
ای کبک خوشخرام که خوش میروی بناز	غرّه مشو که گربهٔ عابد نماز کرد (۱)

ظاهراً همین استهزاءِ **حافظ** به **عماد** سبب اصلی بی‌میلی **شاه‌شجاع** نسبت بوی گردید. ولی چون شاه خود نیز در شعر سرائی با **حافظ** رقابت میکرد، وشعر او بپایهٔ کلام استاد نمیرسید، از این رو نائرهٔ حسد در باطن وی مشتعل شده بر بی‌لطفی بیفزود. وقتی سلطان برشعر **حافظ** عیب گرفته گفت: غزلیات او درمعانی ومقاصد مختلفه است ودرموضوعی واحد

نظر حافظ در بارهٔ عماد فقیه کرمانی

---

۱) نسخه بدل درطبع قزوینی :

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد	بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
ای کبک خوشخرام کجامیروی؟ بایست!	غره مشو که گربهٔ عابد نماز کرد!

داستان نماز گربه وانتساب او به **عماد فقیه** قبل از **حبیب السیر** در منبع دیگری بنظر نرسید، ممکن است این حکایت را بعداً اختراع کرده باشند. (رجوع شود بحاشیهٔ ص ۳۲۵ کتاب حاضر.)

نیست ؛ لحظه‌ای صوفیانه‌است، ودیگردم عاشقانه؛ دربیتی مستانه‌وجسمانی، ودربیتی جدّی‌وروحانی ؛ یکجا عارفانه است ، و درجای دیگر رندانه ؛ **حافظ** چون بشنید گفت :ـ آری باهمهٔ این‌عیوب درآفاق‌اشتهاریافته وهمه کس آن‌را میخواند وتحسین میکند؛ لیکن‌اشعار دیگرحریفان هیچگاه ازدروازهٔ شهربیرون نرفته‌است .

شاه‌شجاع ازاین‌سخن برنجید ، واندکی‌برنیامد که این‌بیت **حافظ** اتفاقاً بسمع او رسید که میگوید :

«گرمسلمانی از اینست که حافظ دارد   وای‌اگر ازپی‌امروز بودفردائی(۱) ».

حافظرا آگاه کردند که بیت را براو گرفته وآن‌را وسیلهٔ تهمت کفر وارتداد شناخته‌اند ؛ چه‌شك در وقوع روز قیامت کفر است . وی با

---

۱) درنزداین بنده مترجم نسخهٔ مجموعه‌ای خطی‌ازرسائل وکلمات **قاضی‌ـ جلال‌الدین‌الدوانی الصدیقی** (متوفی ۹۰۸هـ.) موجود است که رسالهٔ بلیغی را ازآن فاضل معروف درشرح این‌غزل متضمن میباشد . **دوانی** سراسر این‌غزل را بسبك‌عرفانی بفارسی‌فصیح وسلیس شرح کرده است .

دربعض‌دواوین **خواجه‌حافظ** غزلی‌دیگردیده‌میشود بهمین‌بحروقافیه که‌متضمن تعریض به غزل **حافظ**است‌وخواجه را تخطئه کرده.ظاهراً یکی‌ازمعاصرین درجواب آن غزل گفته باشد و بغلط در دیوان گنجانیده و به **خواجه** نسبت داده‌اند . این‌چند بیت ازآنست :

خوشتر از کوی خرابات نباشد جائی   گر بپیرانه سرم دست دهد مأوائی
چکنی گوش که:«دردهرچومن‌شیدانیست»   نیست این جز سخن بلهوسی رعنائی
با ادب باش که هر کس نتواند گفتن   سخن پیر ، مگر برهمنی دانائی
رحم‌کن بردل مجروح خراب «حافظ»   زآنکه هست ازپی‌امروز یقین‌فردائی

کمال اضطراب خاطر بنزد مولانا **زین الدین ابو بکر تایبادی**[1] که در آنوقت بعزم سفر حج به **شیراز** رسیده بود رفته و از او علاج کار خود خواست. مولانا به خواجه گفت که: بیتی دیگر در آن غزل درج باید کرد و آن بیت را بطریق نقل قول از دیگران روایت باید نمود، تا بنا بقاعدهٔ «نقل کفر کفر نیست» او را مجال عذری باشد. **حافظ** قول وی را بکار بسته و این بیت بگفت، و مقدّم بر مقطع غزل درج فرمود - :

«این حدیثم چه خوش آمد که سحر گه میگفت بردر میکده ای با دف و نی ترسائی».

پس چون **حافظ** را بگناه ارتداد و ارتیاب در امر معاد متهم ساختند، به بیت دوم استناد کرد و گفت که: وی گویندهٔ آن سخن نمیباشد و اگر ترسائی چنین کلام گفته باشد، بر او حرجی نیست[2].

شاه شجاع در سال ۷۸۵ هـ./۱۳۸۳ م. یا در سال **۷۸۶** هـ. وفات یافت[3].

۱) **مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی** از اجلهٔ مشایخ اسلام و علمای ظاهر و باطن در قرن هشتم هجری و صاحب مقامات عالیه است، شرح حالات او در **نفحات الانس** و **حبیب السیر** مسطور است و داستان مفاوضات او با **امیر تیمور** در کتب تواریخ مذکور. در سال ۷۹۱ هـ. وفات یافته و مزار او هم اکنون در خارج قصبهٔ **یوسف آباد (= تایباد) خراسان** در چند فرسخی **تربت شیخ جام** برجامانده و بر سر مزار او ایوانی وسیع از آثار نفیسهٔ **شاهرخ بن امیر تیمور** موجود و محل سیر و گشت و عبرت ارباب هراست. بنده مترجم در هنگام تصدی خدمت وزارت معارف آن گنبد زیبا را بقدر مقدور مرمتی کرده ام.

۲) این حکایت در **حبیب السیر** جلد سوم جزء دوم ص ۳۷ نقل شده است.

۳) ماده تاریخ وفات **شاه شجاع** را بعبارت: «حیف از شاه شجاع» گفته اند که در روی قبر وی منقور و در **مجمل فصیحی** نیز مسطور است. رجوع شود بحاشیهٔ ص ۲۱۸ و ۲۱۹ کتاب حاضر.

شاه منصور

وبجای وی **سلطان زین العابدین** پسرش پادشاه گردید، اورانیز ابن عمش **شاه منصور** دستگیر کرده‌درسال ۷۸۹ هـ . / ۱۳۸۷ م . معزول و محبوس فرمود. و**حافظ** فتح این شاه سلحشور جوان را بغزل ذیل تهنیت گفته است ـ :

بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح وبشارت بمهروماه رسید.

شاه زین العابدین که بعداز دستگیری بفرمان **شاه منصور** کور گردید، قبلاً سلطنت **تیمور** را گردن نهاده **قطب الدین** نام فرستادهٔ او راپذیرفته ونام وی‌را در سکه و خطبه مندرج فرموده بود . **تیمور** خود اندکی قبل از عزل شاه **زین العابدین** یعنی در سال ۷۸۹ هـ ./ ۱۳۸۷ م . به **شیراز** ورود کرد، در همین سفر بوده است که ظاهراً واقعهٔ ملاقات **امیر تیمور** با **خواجه حافظ** اتفاق افتاده [۱] وتفصیل آن‌را **دولتشاه- سمرقندی** (طبع لیدن ص ۳۰۵) نقل کرده . گفته‌است که آن امر درسال (۷۹۵) یعنی درسفر دوم **تیمور** به **شیراز** واقع شده و حال آنکه در آن وقت سه یا چهار سال ازتاریخ فوت شاعر شیراز میگذشته ، وما آن حکایت را سابقاً ذکر کردیم . عجب این است که **دولتشاه** با همان عدم توجه و بی‌دقتی معهود خود ، نخست تاریخ حکایت این ملاقات‌را درسال ۷۹۵ هـ. / ۱۳۹۳ م . ذکر کرده و سپس تاریخ وفات

تاریخ وفات حافظ

حافظ را یکسال قبل از آن یعنی سال ۷۹٤ هـ . / ۱۳۹۲ م . قیدمی کند، وحال آنکه واقعهٔ فوت **خواجه** در سال ۷۹۱ یا

---

۱) رجوع‌شود به: **لطائف الطوائف** تألیف **مولانا فخرالدین علی صفی** (متوفی بسال ۹۳۹) . طبع **دانشمند جوان احمد گلچین معانی طهران** ۱۳۳٦ هـ . ش. ص ۲۲۳.

احتمالاً درسال بعد یعنی ۷۹۲ واقع شده است. تاریخ اول بموجب قطعهٔ ماده‌تاریخی است که هم‌اکنون درروی سنگ قبر مبارک او نقش وحک شده وازین جهت معروف گردیده است. قطعه این است:

چراغ اهل معنی **خواجه حافظ** — که شمعی بود از نور تجلی
چو در خاک مصلی یافت منزل — بجو تاریخش از خاک مصلی.

مجموع حروفی که کلمات «خاک مصلی» راتشکیل میدهد، بحساب جمل ۷۹۱ میشود [۱].

هرمان بیکنل **Herman Bicknell** در کتابی که راجع به **حافظ شیرازی** وترجمهٔ منتخباتی از اشعار او نوشته [۲] ماده تاریخ [۳] فوق را

۱) **خاک مصلی** : دشت وسیع ومصفی وطرب‌انگیزی که‌در دامنهٔ کوه **چهل‌مقام** شمالی **شیراز** قرار داردویکی‌ازمناظر بسیار با نزهت کشور **ایران** است ومورد ستایش خواجهٔ شیرازبوده ودروصف آن گفته‌است:

بده ساقی می‌باقی که درجنت نخواهی دید
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را.

ودرهمین خاک مصلی مقابر بسیاری از بزرگان علم‌وادب ورجال تاریخی وجودداشته‌است؛ ودوتکیه وخانقاه بزرگ، **هفت تنان وچهل تنان**، درهمین مکان هنوزباقی‌است. افسوس که‌این جایگاه زیبا که درطول‌قرون واعصار مطاف ارباب ذوق و زیارتگه رندان‌جهان بوده‌وازمناظر نزهت‌انگیز **ایران** است، اکنون ازبیخبری ونادانی حاکم وقت در **فارس** وبیذوقی‌و کج سلیقگی رئیس بلدیهٔ‌شهر بمحلهٔ بدنمائی تبدیل شده وجمعی بی‌انصاف باساختن ابنیهٔ ناهنجار درزمین قبرستان، آن دشت مصفی‌را آلوده و مردم این‌عصر **شیراز**را به بی‌ادبی وفقدان لطف ذوق ونداشتن حب جمال شهره ساخته‌اند؛ و ازهمه بدتر آنکه بابنای بدنمای انبار گندم‌زشت‌وبدترکیبی بنام «سیلو» آن بزمگه‌ادب وصفارامکدرومنظرهٔ قبیح وناپسندی بآن‌داده‌اند که‌درخورذوق ناهنجاربانی آن‌است. افسوس وهزار افسوس!

۲) رجوع‌شود بتاریخ ادبیات ایران جلددوم تألیف پروفسور **براون** ص ۷۶ـ۷۷

۳) ماده تاریخ = Chronogram

بطوری بکار برده که با استخراج اعداد لاتین همچنان عدد ۷۹۱ حاصل میشود [1].

محمد گلندام جامع **دیوان** نیز همین سال را برای وفات خواجه ذکر میکند، لیکن **جامی** در **نفحات الانس** و **خواندمیر** در **حبیب السیر** و **فصیحی خوافی** در کتاب **مجمل** سال بعد ـ یعنی سنهٔ ۷۹۲ را سال وفات **خواجه** دانسته‌اند.

شهرت حافظ در ایام حیات وی

سابقاً بشهرت وسیع **حافظ** حتی در ایام حیات او اشاره کردیم، چنانکه خود او نیز میگوید ـ:

بشعر حافظ شیراز میگویند و میرقصند — سیه‌چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی (۲)

۱) اصل عبارت انگلیسی **هرمان بیکنل** در کتاب «**حافظ شیراز**» این است:
« Trice take thou from Mosalla's Earth its richest grains . »
در کلمهٔ اول Mussalla's Earth حروف M + L + L در رقوم لاتین دارای معنای عددی میباشد که بحساب رومی ۱۱۰۰ میشود و در کلمهٔ دوم حروف I + I + I + C همچنان دارای معنای عددیست که بهمان حساب ۱۰۳ میشود و چون آن را سه بار از عدد ۱۱۰۰ تفریق کنیم، حاصل ۷۹۱ بدست میآید که سال وفات **حافظ** میباشد. (کتاب «Hafiz of Shiraz» طبع لندن، ۱۸۷۵ م. ص ۷۱.

۲) در بعضی نسخ قدیمهٔ دیوان در مقطع غزل معروف **خواجه** «سحر با باد میگفتم حدیث آرزومندی» ـ بجای این بیت این چنین گفته بوده است:

بخوبان دل منه حافظ، ببین آن بی وفائی‌ها
که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی.

عبدالرزاق سمرقندی در کتاب تاریخ خود ـ **مطلع السعدین** ـ در ذکر وقایع سال ۷۸۱ این بیت را همچنان آورده و تصریح کرده است که **خواجه حافظ** در اشاره بفتح **خوارزم** بدست **امیر تیمور** که در آن سال اتفاق افتاد، این غزل را با همین مقطع سروده است. ظاهراً بعدها پس از غلبهٔ **تیموریان** کاتبان دیوان تحریفی در بیت مذکور کرده و آن را بصورت مذکور در متن در آورده‌اند.

اما اشارات بهصیت جهانگیر کلام **حافظ** در زمان حیات خود او در **ایران** بسیار است، از آنجمله در این بیت:

حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید
تاحد مصر و چین و باطراف روم و ری.

دربیتی دیگر بغزلی که خود سروده بود اشاره کرده و گفته است:

شکر شکن شوند همه طوطیان **هند** زین قند پارسی که به **بنگاله** میرود (۱)

طی مکان ببین و زمان در سلوك شعر کاین طفل یکشبه ره صد ساله میرود

حافظ رانه تنها با **ملوك مظفری شیراز** بلکه با بسیاری از دیگر امراء و ملوك معاصر رابطه بوده است. **سلطان احمد بن اویس جلایری** پادشاه فاضل و ادیب که از سلالهٔ **ایلکانیان** در **بغداد** سلطنت میفرمود، وخود نیز شاعر و موسیقی‌شناس و نقاش و هنرپیشه بوده، کراراً کوشش میکرد که **حافظ** را بدربار خود بیاورد، لیکن بدلیلی که خود شاعر گفته است ـ :

« نمیدهند اجازت مرا بسیر و سفر نسیم **خاك مصلی** و **آب رکناباد** ».

بدین مسافرت موفق نگردید، معذلك **حافظ** در مدح او اشعاری دارد که از آنجمله این غزل است ـ:

احمد الله علی معدلة السلطان **احمد شیخ اویس حسن ایلخانی**

خان بن خان وشهنشاه شهنشاه نژاد آنکه میزیبد اگر جان جهانش خوانی

از گل فارسیم غنچهٔ عیشی نشکفت حبذا **دجلهٔ بغداد** ومی روحانی

---

۱ ـ رجوع شود بدیوان چاپ Rosenzweig - Schwannau ج ۱، ص ٤۱٦.

این بنده مترجم در ایام اقامت در **هندوستان** بسال ۱۳۳٤ ﻫ. ش. این غزل را تضمین کرده و منظومه‌ای ساخته‌ام که در آن ابیات **خواجه** را «تشطیر» کرده و ضمن آن بمسائلی بسیار از تاریخ و ادب و آثار **هند** اشاره کرده‌ام.

رجوع شود بکتاب **سرزمین هند** تألیف مترجم، طهران ۱۳۳۸ ﻫ. ش. ص ۵۲۳ ـ ۵٤۷.

برشکن کاکل ترکانه که در طالع تست　　دولت‌خسروی ومنصب**چنگزخانی**[1]

هر چند **حافظ** هیچوقت بسفر **بغداد** توفیق نیافت، لیکن ظاهراً این آرزورا همیشه دردل‌داشته‌است،چنانکه یکجامیگوید ـ :

ره نبردیم‌بمقصود خود اندر **شیراز**　　خرّم آنروز که **حافظ** ره **بغداد** کند.

دونفر ازملوك**هند**نیزسعی کرده‌اند که**حافظ** رابسفر **هندوستان** وزیارت دربار خود راغب سازند ، یکی از آنها **محمودشاه بهمنی‌دکنی** است که شاهی شعر دوست وشاعرنوازبود، بوساطت یکی‌ازمقرّبان

دعوت حافظ بهندوستان

درگاه خود ، موسوم به **میر فضل‌الله**، **حافظ** رابه‌تختگاه خویش دعوت فرمود وبرای او وجهی که مصارف سفر وی را کفایت کند گسیل‌داشت؛ **حافظ** قسمت عمدهٔ آن مبلغ را قبل‌از حرکت از**شیراز**خرج فرموده و چون‌دربین راه خود به **خلیج فارس** به **قصبهٔ لار** رسید یکی از دوستان فقیر وتهیدست خویش‌رادرآنجابدید وآنچه برای‌اوباقی‌مانده‌بود باوعطا

---

۱) درنسخ‌صحیحه این‌مصراع چنین‌است:

« بخشش و کوشش **قاآنی و چنگزخانی** »

هوای سفر **بغداد** ورفتن بدربار **جلایریان**درخاطر**خواجه** بسیار بوده ودراشعاراو مکرر ظاهرگشته ، چنانکه دراین‌بیت میفرماید :

عراق وفارس گرفتی‌بشعرخوش**حافظ**

بیاکه نوبت **بغداد** و وقت**تبریز**است.

همچنین‌این‌غزل‌را ظاهراً **حافظ**برای **سلطان اویس جلایری** فرستاده‌است:

خوش آمد گل و زان خوشتر نباشد

که در دستت بجز ساغر نباشد

من از جان بندهٔ **سلطان اویسم**

اگر چه یادش از چاکر نباشد.

کرد . در آنجا دو تن از بازرگانان **خواجه محمد کازرونی** و **خواجه زین‌الدین همدانی** که عازم‌سفر **هندوستان** بودند، با وتکلیف کردند که با آنها هم‌سفر شده ودر برابر لذت مصاحبت وی مخارج مسافرتش را بپردازند. **حافظ** تقاضای آنها را پذیرفته با آنها تا **بندرهرمز** برفت ودر آنجا در کشتیئی که منتظر حمل وی به **هندوستان** بود بنشست، ولی درهمان اوان دریا را طوفانی فرا گرفت وشاعر را چنان دهشتی دست داد که فسخ عزیمت فرموده به **شیراز** باز گشت وبرای **محمود شاه** غزلی ساخته به **هندوستان** فرستاد واین ابیات از آن غزل است[۱]:

دمی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد
شکوه‌تاج‌سلطانی که بیم‌جان دراودرج‌است کلاهی دلکش است اما بترك سرنمی‌ارزد
بکوی میفروشانش بجامی در نمیگیرند زهی سجادهٔ تقوی که یك ساغر نمی‌ارزد
بس آسان مینمود اول غم دریا ببوی سود غلط کردم که‌یك‌موجش‌بصدمن‌زرنمیارزد[۲]

شبلی نعمانی حکایت‌میکند، و العهدة علیه[۳] ، که سلطانی دیگر

---

۱) این‌حکایت‌بنابروایت مورخ مسلمان **هند محمدقاسم فرشته استر آبادی** است که کتاب عظیم‌ومعروف خودرا درتاریخ **هندوستان** بسال ۱۰۱۵ ه./۱۶۰۶ م. تألیف کرده‌است ویکی ازمآخذ تاریخ قرون وسطای آن کشوراست .

۲) نسخه‌بدل : «غلط کردم که این‌طوفان بصد گوهر نمیارزد».

۳) **مولوی عبدالمقتدر** که‌فهرست گرانبهائی برای **کتابخانهٔ بانکی‌پور** بنام « **Persian Poets, from Ferdowsi to Hafiz** » نگاشته، پادشاه ممدوح‌دراین‌غزل‌را همان سلطان‌مذکور درحکایت قبل،یعنی **محمود شاه بهمنی**، دانسته است که از ۷۸۰ تا ۷۹۹ سلطنت نموده است ودراین صورت آن حکایت شکل کاملتری بخود میگیرد .

از **هندوستان** موسوم به **سلطان غیاث‌الدین بن سلطان اسکندر بنگالی** که درسال ۷۶۸ هـ./ ۱۳۶۶م. به‌تخت سلطنت نشست با **حافظ** ارسال و مرسولی داشت ، شاعر را برای او غزلیست معروف که این ابیات از آنست .

ساقی حدیث سرو و گل‌ولاله میرود	وین بحث با ثلاثهٔ غساله (۱) میرود
شکر شکن شوند همه طوطیان **هند**	زین قند پارسی که به **بنگاله** میرود
حافظزشوق مجلس **سلطان غیاث دین**(۲)	غافل مشو که کار تو از ناله میرود .

وقایع زندگانی داخلی حافظ

تا اینجا سخن از روابط **حافظ** با شاهان معاصر خود بود ، اکنون اندکی به آنچه از حوادث زندگانی شخصی او در دست است می‌پردازیم:

---

۱) ثلاثهٔ غساله - درتفسیر این بیت معروف چنان است که : ثلاثهٔ غساله عبارتست ازسه جرعهٔ می که بامدادان برای رفع خماردوشین مینوشیده‌اند. **مولوی عبدالمقتدر** مؤلف فهرست میگوید که: این بیت اشاره است به‌سه‌تن از کنیزکان سلطان که بنام **سرو وگل ولاله** موسوم بودند و بدلائلی که او ذکر میکند هر سه را ثلاثهٔ غساله میگفته‌اند.

۲) **سلطان غیاث‌الدین** - درباب این پادشاه که مخاطب وممدوح **خواجه** است ، میان محققان اختلاف است، بعضی اورا **غیاث‌الدین بن اسکندر** پادشاه **بنگالهٔ غربی** درشهر **پاندوآ** Pandûa می‌دانند که در ۷۶۷ هـ. به‌تخت سلطنت **بنگاله** نشسته‌است . وآثاراو وپدرش هنوز درآنجا موجودمیباشد؛ بعضی دیگرچنانچه درمتن گفته‌شد ، اورا همان **محمود شاه بهمنی** ازسلاطین **دکن** دانسته‌اند . بعضی‌دیگر وی را **غیاث‌الدین پیرعلی** از **ملوك کرت** که درسال ۷۷۲ هـ. ق. در **هرات** پادشاه‌بوده ، میدانند ؛ ولی بظن قوی قول اول منطبق باحقیقت‌است ؛ زیرا در غزل **خواجه** تصریح به « **بنگاله**» شده‌است .

از آنچه که راجع بعشق او با دختر کی **شاخ نبات** نام گفته‌اند و اینکه عاقبت اورا بعقد مزاوجت خود در آورده، دلیل استواری در دست نیست . و نباید توقع داشت که این گونه جزئیات امور زندگانی‌را تذکره‌نویسان **ایران** نوشته باشند ، زیرا ایشان راجع بمطالب داخلی شعراء بکلی سکوت پیشه کرده‌اند . باهمهٔ این احوال محتمل است که **حافظ** دارای عیال وفرزندان متعدد بوده و گمان میرود که در این غزل اشاره بوفات زوجهٔ خود کرده باشد ـ :

آن یار کزو خانه‌ما جای پری بود   سرتاقدمش چون پری از عیب بری بود

لیکن در همان غزل نیز هیچگونه تصریح واضحی باینکه آن‌را دربارهٔ همسر خود گفته‌است، ملاحظه نمیشود . اما راجع به‌فوت فرزند خود که بخرد سالی مرده‌است، در این قطعه صریحاً اشاره فرموده و چنین سروده :

دلا دیدی که آن فرزانه‌فرزند   چه‌دید اندر خم این طاق رنگین؟
بجای لوح سیمین در کنارش   فلك برسر نهادش لوح سنگین!

ونیز محتمل است که قطعهٔ ذیل اشاره بوفات پسر دیگرش باشد که در آن‌جا ماده‌تاریخ وفات اورا گفته است :

صباح جمعه بد وسادس ربیع نخست   که ازدلم رخ آنماهروی شد زائل
بسال هفتصدوشصت وچهار ازهجرت   چوآب گشت بمن‌حل حکایت مشکل

دریغ ودردوتأسف کجا دهد سودی کنون که‌عمر ببازیچه رفت بیحاصل(۱).

در **تذکرهٔخزانهٔعامره** که **میرغلامعلی آزاد بلگرامی** در سال ۱۱۷۶ ه./۱۷۶۲م. در**هندوستان** تألیف کرده است، درشرح‌حال **حافظ** میگوید که: ویراپسری بودموسوم به **شاه‌نعمان** که به **هندوستان** آمده درشهر **برهان پور** وفات یافت‌ودر **اسیر گره** مدفون گشت(۲).

مقامات علمی حافظ(۳)

اما از مطالبی که راجع به مقامات علمی **حافظ** میتوان گفت، یکی آن‌است که بشهادت اشعار ملمع‌وی که‌بدو زبان عربی وفارسی گفته،مسلماً وی‌رادرزبان‌عرب دستی توانا بوده است ، علاوه برآن چه که جامع دیوان وی **محمد گلندام** بالصراحه بیان کرده که ویرا مطالعات وتحقیقات درعلوم ادب ودواوین عرب‌بوده ، خودوی نیز گفته :

زحافظان‌جهان کس‌چوبنده‌جمع‌نکرد لطائف حکما باکتاب قرآنی(٤):

۱) دراین‌غزل صریحاً اشاره‌بمرگ فرزندخود میفرماید ــ :

بلبلی خون‌دلی خورد وگلی حاصل کرد باد غیرت بصدش حال پریشان دل کرد
طوطئی را بخیال شکری دل‌خوش بود ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد
قرة العین من آن میوهٔ دل یادش باد که‌خودآسان بشدوکارمرا مشکل کرد.

۲) چندسال قبل(۱۳۱٦ ش. ه) درقبرستان **دارالسلام**(درب سلم) **شیراز** سنگ قبری کشف شدکه متعلق به‌پسر **خواجه‌حافظ** بوده‌است واین بنده‌مترجم آن‌را ملاحظه کردم. متأسفاً دراطراف‌این‌اکتشاف آنقدرهیاهوی‌بیفایده کردند که‌دزدان آثار عتیقه بگمان اینکه‌سنگی قیمتی است آنرا بسرقت برده‌مفقودالاثرشد .

۳) احاطه و تبحر **حافظ** درعلوم‌کلام وفقه واصول فقه وتفسیرو تاریخ وادب و موسیقی وشطرنج و شعرازفحوای اشعاراو بخوبی مستفاد میشود واین‌نکات‌رامشروحاً نویسندهٔ این سطور در رسالهٔ خاصی بحث کرده‌است که بچاپ‌رسیده .

٤) نسخه‌بدل : «لطائف‌حکمی بانکات قرآنی» در رساله‌ای‌که نویسندهٔ این سطور بنام «**درسی ازدیوان حافظ**» درمردادماه ۱۳۱۹ ش. نگاشته‌ام،اشاره بحفظ‌قرآن ومطالعات‌او درعلوم‌معقول وفنون‌حکمت شده . درهفت بیت مختلف تصریح بحفظ**قرآن** کرده‌است؛ برای‌تفصیل بیشتردراین‌باب‌میتوان برسالهٔمذکور رجوع کرد.

ونیز ازین شعر ثابت میشود که وی **قرآن** را ازحفظ داشته‌است :

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ بقرآنی که اندر سینه داری.

حافظ والطاف ملوك زمان

مولوی شبلی نعمانی میگوید: این نکته که غالباً ازبی‌نیازی **حافظ** سخن گفته‌واورا ازعنایات وانعام شاهان معاصر مستغنی میدانند، ازاشعار اواستخراج نمیشود ، بلکه برخلاف درخلال دیوانش مدایحی از اکثر سلاطین عصر مانند: **شاه‌شجاع . شیخ ابو اسحق . سلطان محمود**[۱]. **شاه منصور** وپادشاهان **یزد** و **هرموز** دیده‌میشود ، چنانکه دراین قطعه خود او میفرماید :

شاه هرموزم ندید و بی‌سخن صد لطف کرد شاه یزدم دید و مدحش گفتم وهیچم نداد
کارشاهان اینچنین باشد، توای **حافظ** مرنج داور روزی‌رسان توفیق ونصرتشان دهاد.

هم‌چنین دریکی ازغزلیات نغزومشهورخود اشاره‌ای به‌قصوری که‌شاه **یزد** دررعایت جانب احوال او میکرده فرموده وچنین گفته‌است :

«عمرتان باد ومراد ای ساقیان بزم‌جم گرچه جام مانشد پر می بدوران شما
ای‌صبا باساکنان شهر **یزد** از ما بگو کای سرحق ناشناسان گوی چوگان‌شما
گرچه‌دوریم ازبساط‌قرب،همت‌دورنیست بندهٔ شاه شمائیم و ثنا خوان شما».

فرق حافظ بادیگر مدیحه‌سرایان

هم‌چنان که **مولوی شبلی نعمانی** اشاره کرده است، فرق‌مابین **حافظ** با غالب مدیحه سرایان بزرگ مانند: **انوری وظهیر فاریابی وسلمان**.

---

۲) اگرمقصود **سلطان محمود مظفری** برادر **شاه‌شجاع** است،مدیحه‌ای از **حافظ** بنام‌اوبنظربنده مترجم‌نرسیده؛ فقط‌این‌بیت درمدح **عماد الدین محمود** وزیر **شاه ابو اسحق انجو** آمده :

بخواه جام‌صبوحی بیاد آصف عهد وزیرملك‌سلیمان **عماددین محمود**.

ساوجی ودیگران آن‌است که وی‌هیچوقت بوسائل پست وناپسند برای جلب‌مال و کسب‌معاش متوسل‌نشده و مانند آنان وقتی که مدح‌وی‌مؤثر نمیافتاده بهجو سرائی زبان نگشوده .

دیگر ازخصوصیات حیات وی علاقهٔ‌قلبی‌اواست به **شیراز**[1] موطن وی ، که‌پیوسته‌ازمدح **آب رکناباد** و **گلگشت‌مصلی** سخن گفته‌ودروصف آنها ابیات دلاویز میسرود و میگفت :

بده‌ساقی‌می‌باقی که درجنت‌نخواهی‌یافت کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را

ونیزمیگفت :

فرقاست زآب‌خضر که ظلمات‌جای‌اوست تا آب ما که منبعش الله اکبراست.

هرچند اشعار **حافظ** سروده‌ائی است در وصف گل وبلبل ومی و معشوقه وغالباً ازجمال شاهدازلی که تمام موجودات عالم هستی عکسی از چهرهٔ زیبای اوست سخن گفته، ولی گاهگاه ازبزرگان ورجال‌وعلماء که درظل‌حمایت ایشان‌می‌زیسته‌است، نیزنام میبرد ؛ وازآنجمله‌اند :

حاجی قوام الدین حسن و **خواجه جلال الدین** و **شاه یحیی نصرة‌الدین** ، که‌علاوه برسلاطین سابق‌الذکر دراشعار او ازین اشخاص نیز یادشده است .

اگرچه وی در همهٔ فنون شعر مانند مثنویات و مقطعات و قصاید و رباعیات آثاری گرانبها از خود باقی گذاشته، لیکن درفنی که بمرتبهٔ کمال رسیده است الحق هنرغزل سرائی میباشد . دیگران که بعدازوی در این رشته طبع آزمائی کرده اند ، مانند :

(۱) خواجه‌دریکی از لطیف ترین غزلیات خود که در ایام غربت و در هنگام سفرساخته‌است، ابیاتی سوزناك دارد که در آنها ازوطن یاد واز دوری یارو دیار زاری میکند و میگوید :

نماز شام غریبان چو گریه آغازم بمویه های غریبانه قصه‌پردازم
بیادیار ودیار آنچنان بگریم‌زار که‌ازجهان‌ره‌ورسم‌سفر براندازم
هوای‌منزل‌یارآب‌زندگانی‌ماست صبا بیار نسیمی زخاك شیرازم.

صائب[1] و**سلیم**[2] و**عرفی**[3] کلماتشان برهانی قاطع بر نهایت کمال واستادی **حافظ** است . از جمله کسانی که باین نکته اشاره کرده‌اند یکی **سر گور اوزلی** Sir Gore Ouseley است که در کتاب «**یادداشتهای تاریخی درباب شعراء ایران**» صفحهٔ ۲۳ ازهمه بهتر چنین می گوید :

کلام اوزلی دربارهٔ حافظ

«سبك سخن وی روشن ومتناسب وبی عیب است واز مراتب کمال علم وبلوغ دانش اوحکایت میکند ونشان میدهد که چگونه بر بواطن وحقائق اشیاء بیش ازظواهر امور نظر داشته است ؛ لکن از همه بالاتر آنکه کلام او بقدری جذاب وفتان است که هیچیك ازشعراءِ دیگر ازین حیث بپایهٔ او

۱) **صائب تبریزی** ، استادالمتأخرین، شاعر دو کشور **ایران وهند**، نامش **محمدعلی**، مولدش **تبریز** مدفنش در **اصفهان**، شیعی اثناعشری بود. چون بهندوستان بقصد تجارت رفت، دردربار **شاهجهان گورکانی بابری** بلقب ملك الشعرائی ملقب شد. وبدان هنگام که به **ایران** بازگشت ، در دربار **شاه عباس ثانی** باردوم بخطاب ملك‌ـ الشعرائی سرفراز گردید. وفاتش درسال ۱۰۸۰ هـ.ق. قبرش در **اصفهان** معروف است، دیوان بسیار ضخیمی دارد. درغزل بکمال رسانندهٔ سبك خاصی است که آنرا «سبك هندی» گویند.

۲) **سلیم، محمد قلی طهرانی** ، در زمان **شاه جهان بابری گورکانی** از **ایران** به **هند** مهاجرت کرد و در نزد امراء آن پادشاه بزرگ جاه و حرمت بسیاریافت. وفاتش درسال ۱۰۵۷ هـ.ق. درشهر **سرنیگر** «**کشیمر**» اتفاق افتاد ودرهمانجا مدفون گشت . برای شرح حالش رجوع شود به نقش پارسی براحجار هند «تألیف نویسنده طبع طهران ۱۳۳۷ هـ . ش. » .

صاحب دیوان است غزل ومثنویات وقصائد بسیار استادانه دارد .

۳) **عرفی شیرازی** ، **جمال الدین محمود** ازشعرای غزلسرای قرن دهم هجری است؛ درجوانی از **شیراز** به **هندوستان** مهاجرت کرده ودردربار **اکبر بن همایون** پادشاه ذیجاه **هند** عزت و حرمت یافت . **عبدالرحیم خان** ملقب به «**خان خانان**» که از بزرگترین امراء آن پادشاه بود ، اورا ترویج و تشویق بسیار کرد . دیوانش بچاپ رسیده ومعروف است. درسال ۹۹۹هـ . درسی وشش سالگی در **لاهور** وفات یافت ودر **نجف اشرف** مدفون گشت .

نمی‌رسند» . اما آنچه که خوانندگان انگلیسی از مقام بلند **حافظ** استفاده میتوانند کرد، در تحقیقات **بانو جرترود لوتیان بل** **Miss Gertrude Bell** ذکر شده است .

عقیدهٔ جرترو بل در مقایسهٔ حافظ و دانت

کلام این بانوی دانشمند انتقادی و نغز، ودارای معانی عمیقه وپرمغز است ، خاصه از آنجا که وی **حافظ** رابطرزی روشن وجالب بامعاصر بزرگ وی **دانت شاعر ایطالیا**(۱) مقایسه کرده و پس از بحث و فحصی دقیق در اشعار وی چنین گفته است : « در بارهٔ **حافظ** عرصهٔ زمان تاریخ معاصر او کوچکتر از آن است که حاوی وشامل افکار بلند وی تواند شد . چه آن شهری که سراسر عمر در آنجا زندگانی کرد وآن را شاید بهمان درجه که **دانت فلورانس** را عزیز می‌شمرد، دوست میداشت، پنج یاشش بار به‌بلیهٔ محاصره وآفت جنگ دوچار گردید؛ وبارها ازدستی بدستی دیگر انتقال یافت . لشکر کشی فاتح یك بار آن را باخون سیراب کرد، دیگری آن‌را طعمهٔ آتش غارت ویغما ساخت ، و دیگربار پادشاهی متعصب وریاکار مردمان ظریف خوش‌مشرب آن‌دیارطرب انگیز را مقهوراحکام سخت وزهد خشك وریاکاری خود قرارداد . **حافظ** دائماً مشاهده میکرد که چگونه ستارهٔ بخت سلاطین و ملوك یکی بعد از

۱) **دانت** شاعر **فلورانس**– Dante Alighieri، پدرشعر ایطالیائی،متولد در **فلورانس** Flornac بسال ۱۲۶۵م . و متوفی بسال ۱۳۲۱م.) وی درطول زندگانی در امور سیاسی و رشتهٔ دیپلوماسی بوطن خود خدمت‌میکرد. چندی اورا تبعید کردند و به **پاریس** مهاجرت فرمود وعاقبت درشهر **راون** Ravenne وفات‌یافت. درجوانی غزلهای لطیف غرامی میسرود که شامل نفحات عرفانی روحانی است . ولی بیشتر شهرت وی در منظومهٔ شاهکاری است بنام **کومدی الهی** .Divine Comédie که از آثار ادب جهانی ومشهور آفاق میباشد .

دیگری طلوع کرده باوج عزّت می‌رسد وسپس درحضیض ذلت فرومیافتد ومانند قطره‌های برف در آفتاب تموز محوونابود میشود . پیوسته حوادث فرح انگیز ازپس اتفاقات حزن آور روی میداد ، سقوط سلطنتها ووقوع رزمها، پیاپی دربرابر دیدهٔ شاعر جلوه گرمیشد . لیکن از همهٔ این وقایع دراشعاراو کمتر انعکاسی دیده می‌شود . تنها گاهی اشارتی اتفاقی به‌پاره‌ای حوادث سیاسی زمان مورد توجه دقیق مفسران دیوان او واقع شده یابیتی چند درمدح پادشاهی یاامیری اتفاقاً از نظر خواننده میگذرد ؛ نه‌ذکری از فتح پادشاهی است،نه تحسینی از شجاعت امیری ؛ همانقدر که یك تن شاعرعزیز النفس راسزاست. همین اندازه‌را برقلم خودرواداشته وازاین بیش سخنی نگفته‌است .

بعضی بخوبی درك کرده‌اند که‌همان بی اعتنائی ظاهری **حافظ** است که فلسفهٔ اورا مرتبتی چنان ارجمند داده که **دانت** آن را فاقد میباشد . شاعر ایطالیائی درحدود فلسفهٔ خود متحجر و جامد بود و نظریهٔ او در باب جهان همان نظریهٔ‌عمومی عصر وزمان اوست . وآنچه که درنظر وی حقیقت واقع جلوه گرشده‌است، نزد بسیاری ازاهل زمان‌ما شبحی زشت و ناپسندبیش نیست . ولی دورنمائی که **حافظ** طراحی کرده منظری‌وسیعتر ودلگشاتر میباشد که زمینهٔ‌مقدم آن چندان‌واضح وروشن‌نیست ، تو گوئی نیروی خرداوچنان بشدّت نظروحدّت بصرموصوف‌بوده که درجهان‌پهناور خیال حتی به‌منزلگاه باشندگان اعصارآتیه نفوذ کرده است . ازاینرو بر ماست که براو از اینکه عصر وزمان خودرا برای ما وصف وشرح نکرده خرده نگیریم وازاینکه ازحیات شخصی وی‌درسخنش چندان اثری یافت نمیشود، براوعیب‌نجوئیم . چه‌در کلام بلندوی آنقدرافکار ژرف واندیشه‌های بزرگ، که حتی برعصرما نیزاحاطه کرده است ، جلوه گرمیباشد ؛

واو بمنزلهٔ نغمه سرائی است که از آواز دلکش وی هم مست وهم هوشیار وهم اهل زمان حال وهم مردم استقبال هردو بطرب آمده‌اند.

شبلی نعمانی تکمیل فن غزل و وسعت نطاق آنرا به **حافظ** وتا درجه‌ای کمتر به معاصران او مانند: **سلمان** و **خواجو** مدیون میداند؛ وبر آنست که

آنچه که غزلسرائی بحافظ مدیون است

در نزد اساتید قدیمتر مانند: **سعدی** و **امیرخسرو** و **حسن دهلوی** یگانه موضوع غزلیات آنان «عشق» است. اما **خواجه حافظ** از مطالب دیگر نیز درغزلهای خود سخن سروده وافکار عالیهٔ دیگر مانند: ناپایداری جهان و نکات فلسفه و عرفان وامثال آن را نیز در غزلهای خود مندرج ساخته است درحالتی که **سلمان** فقط در صنایع لفظی و تشبیهات لطیف و استعارات بدیع غزل های خودرا زینت داده است.

حافظ محاسن همه‌را در کلام خود جمع کرده وبرآن از لطایف و ذوق خاص خویش چیزها افزوده‌است، حتی غالباً ازدیوان آنان بیتی یامصراعی را اخذ کرده وآنرا بسلیقهٔ خود اصلاح فرموده‌واز اینرو جمال و کمال خاصی برآن بخشیده‌است.

نسبت به **سعدی** بعضی از موارد متشابهه اشعار اورا باکلمات **حافظ**

ابیات متشابهه حافظ وخواجو

در جلد دوم تاریخ ادبیات تألیف خود ذکر کرده‌ایم[1]، ولی **شبلی نعمانی** بعضی ابیات واشعار متشابهه که‌در کلام سه‌استاد یعنی **حافظ** و **خواجو**

---

۱) **تاریخ ادبیات براون** ج۲ ص۵۳۶ ـ ونیز رجوع شود بفهرست **کتابخانهٔ بانکی پور** ص ۲۵۵.

و **سلمان** وارداست، با یکدیگر مقایسه فرموده است[1] ؛ ومانیز بعضی ازآنهارا که درآن مابین کلام **خواجه‌حافظ** و سخن **خواجو** شباهتی است، ذیلاً می‌نگاریم :

---

۱) در **کتابخانهٔ‌مجلس شورایملی** نسخهٔ خطی دیوان اشعاری هست که‌تحت شمارهٔ۱۱۸۲ثبت‌شده،مشتمل‌است بردیوان **جلال‌الدین عضد** که تاریخ کتابت‌آن سال ۸۵۵ هـ. است؛وپس‌ازآن دیوانی است که مؤرخ نیست، ولی‌بخط همان کسی‌است که دیوان سابق‌را تحریرنموده . و نام این یك ، دیوان**روح‌عطار** است وباین‌بیت شروع‌میشود ـ :

الهی پرتوی از نور اسرار تجلی کن بجان**روح‌عطار** .

این **روح‌عطار** شاعری است شیرازی که مداح **اتابك افراسیاب** از **اتابکان‌لرستان** ونیزازمعاصران**شاه‌شجاع‌مظفری** بوده، قصیده‌ای‌نیزدرمدح **خواجه قوام‌الدین محمدبن علی صاحب‌عیار** وزیر آن پادشاه دارد . وزیرمذکور درسال ۷٤٤ هـ. بقتل رسید. وی‌راغزلیاتی‌است مشتمل برمطالب عرفانی و نصایح وحکم ومواعظ ودرآنجا بعضی‌مواقع «**روح**» تخلص‌کرده وگاهی«**روحی**»؛ در آن کتاب قطعه‌ای وارد است که میان **خواجه سلمان ساوجی وخواجه‌حافظ شیرازی** ازوی‌داوری‌خواسته‌اند،واوجوابی گفته وهر دورا مساوی دانسته ؛ ازآن معلوم میشود که دراواخر قرن هشتم که دورهٔ نبوغ واشتهار این دواستاد صاحب سخن‌است، فضلاء زمان و ادباء عصر را در رجحان یکی بردیگری اختلاف بوده و هر دو را باترازوی ادب‌می‌سنجیده‌اند. قطعه‌ای که از **روح‌عطار** استفتاء کرده اند و جوابی که او گفته هردورا دراینجا میآوریم :

«ملوك مملکت نظم وناقدان سخن که‌بادخاطرشان ایمن‌ازحدوث‌زمان

ز اهل طبع گروهی مخالفت دارند پی‌تراجح اشعار **حافظ وسلمان**

گروهی از فضلا متفق‌که این بهتر جماعتی دگر انکار میکنند که‌آن

بنوك خامهٔ گوهر نثار سحر نمای بیان کنید کزاین‌دو کرا بوددرجحان؟

بقیهٔ حاشیهٔ درصفحهٔ بعد

حافظ

(۱)

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما!
چیست یاران طریقت بعد ازاین تدبیرما؟
در خرابات مغان ما نیز همدستان شویم
کاینچنین رفته است از روز ازل تقدیر ما
عقل اگر داند که دل دربند زلفش چون خوش است
عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما
تیر آه ماز گردون بگذرد **حافظ** خموش
رحم کن برجان خود پر هیز کن از تیرما

خواجو

(۱)

خرقه رهن خانهٔ خمار دارد پیر ما!
ای همه یاران مرید پیر ساغر گیر ما
گرشدیم ازباده بدنام جهان تدبیر چیست؟
این چنین رفته است ازروز ازل تقدیر ما
ما دل دیوانه در زنجیر زلفت بسته ایم
ای بسا عاقل که شد دیوانهٔ زنجیر ما
از خدنگ آه عالم سوز ما غافل مشو
کز کمان نرم زخمش سخت باشد تیرما

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

قطعهٔ جوابیه

نموده اند چنین مالکان ملك سخن
باین کمینه که ازپیر فکر خویش بپرس
چو کردم این سخن ازپیر عقل استفسار
بگو که شعر کدامین از این دو نیکوتر
جواب داد که **سلمان** بدهرممتاز است
دگرطراوت الفاظ جزل **حافظ** بین
یکی بگاه بیان طوطئی است شکر بار
ز برج خاطر این ماه نظم رخشنده
دراین، محاسن اخلاق چون عنب پربار
یکی بگلشن نظم است سوسن آزاد
یکی موافق طبع لطیف ، همچون عقل
هزار **روح** فدای دم چو عیسی این

که کرده‌اند مسخر جهان بتیغ بیان
که نطق **حافظ** به یافصاحت **سلمان**؟
که ای خلاصهٔ ادوار و زبدهٔ ارکان
که برده‌اند کنون گوی شهرت ازمیدان ؟
بلفظ دلکش و معنی بکر و شعر روان
که شد بلاغت او رشك چشمهٔ حیوان
یکی بنظم روان بلبلی است خوش الحان
ز درج فکرت آن لؤلؤ سخن ریزان
در آن ، فنون فضائل چو دانه در رمان
یکی بباغ لطائف چو لالهٔ نعمان
یکی مناسب جسم شریف ، همچون جان
هزار جان گرامی نثار گفتهٔ آن . ».

(٢)

نسیم‌صبح‌سعادت ، بر آن‌نشان که‌تودانی
گذر بکوی‌فلان کن در آنزمان که‌تودانی
توپیك حضرت‌شاهی مرا دودیده براهت
بمردمی‌نه‌بفرمان چنان بران که تودانی
بگو که جان ضعیفم زدست رفت خدا را
زلعل روح‌فزایت ببخش‌ازآن که تودانی
من‌این دوحرف‌نوشتم‌چنانکه‌غیرندانست
توهم‌زروی کرامت‌بخوان چنانکه‌تودانی

(٢)

ایا صبا خبری کن مرا ازآنکه تودانی
بدان‌زمین گذری کن‌بدان‌زمان که تودانی
چومرغ درطیران‌آی وچون باوج‌رسیدی
نزول‌ساز در آن‌آشیان چنان که تودانی
چنان مرو که غباری بدو رسد ز گذارت
بدان‌طرف‌چورسیدی‌چنان‌بران که‌تودانی

(٣)

مجو درستی عهد از جهان بی بنیاد
که این عجوز عروس هزار داماد است

(٣)

دل درین پیر زن عشوه گر دهر مبند
کاین‌عروسی‌است که درعقدبسی‌داماداست

(٤)

همه کس‌طالب یارند، چه‌هشیار وچه‌مست
همه‌جا خانهٔ‌عشق‌است،چه‌مسجد چه کنشت

(٤)

منزل اریارقرین‌است، چه‌دوزخ چه‌بهشت
سجده گرخودبه‌نیازاست،چه‌مسجدچه کنشت

(٥)

عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم
با شیر اندرون شد و با جان بدر شود

(٥)

کی بر کنم دل از رخ جانان که مهر او
با شیر اندرون شد و با جان بدر شود .

ابیات‌متشابهه حافظ و سلمان

شبلی‌نعمانی مدعی است کـه از این قبیل اشعار که مشابهت بین **حافظ** و **خواجو** را ظاهرمیسازد، میتوان مثال بسیارآورد ، لیکن بهمین چند نمونه اکتفا کرده است ؛ وازمزایای‌هریك‌ازابیات متشابههٔ‌آنهردو بحث کرده وغالباً حکم بررجحان **حافظ** داده است . پس از آن همچنین مابین اشعار **حافظ** و**سلمان** مقایسه‌فرموده ، وازهردوابیات قرینهٔ ذیل را ذکر کرده‌است :

حافظ

(١)

عید است و موسم گل، ساقی بیار باده
هنگام گل که‌دیده‌است،بی‌می قدح‌نهاده؟!
گل‌رفت ایحریفان ! غافل چرا نشینید؟
بی‌بانگ‌رود وچنگی،بی‌یار وجام وباده!

سلمان

(١)

آوازهٔ جمالت تا در جهان فتاده
خلقی بجستجویت، سر در جهان نهاده
سودای زهد خشکم ، برباد داده حاصل
مطرب بزن ترانه ، ساقی بیار باده

حافظ	سلمان
زین زهد و پارسائی، بگرفت خاطر من ساقی پیاله‌ای ده، تا دل شود گشاده در مجلس صبوحی،دانی چه خوش نماید، عکس عذار ساقی بر جام می فتاده!	مائیم بسته دل را در لعل دلگشایت آن لب بخنده بگشا،تادل شود گشاده سودائیان زلفت ، گردتو حلقه بسته شوریدگان مویت ، در یکدگر فتاده
(۲)	(۲)
عاشق و رند و نظر بازم و میگویم فاش تا بدانی که بچندین هنر آراسته‌ام	رندی و عاشقی و قلاشی هیچ شك نیست که در ما همه هست
(۳)	(۳)
راز برون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را	درون صافی از اهل صلاح و زهد مجوی که این نشانهٔ رندان دردی آشام است
(٤)	(٤)
گر چه بد نامی است نزد عاقلان ما نمیخواهیم ننگ و نام را	مکن ملامت رندان دگر ببد نامی که‌هرچه‌پیش‌تو‌ننگ‌است،نزدما نام‌است
(۵)	(۵)
جلوه‌برمن مفروش ای‌ملك الحاج که‌تو خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم	غرض از کعبه و بتخانه توئی سلمان را چکنم خانهٔ بی خانه خدا؟ باید رفت!
(٦)	(٦)
فاش میگویم و از گفتهٔ خود دلشادم بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم	من از آن روز که در بند توام آزادم پادشاهم چو بدست تو اسیر افتادم (۱)
(۷)	(۷)
یارب‌این با که‌توان گفت که آن‌نوشین‌لب کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست	ای گنج نوش دارو، درخستگان نظر کن مرهم بدست و ما را مجروح‌میگذاری.

۱) این غزل به **سعدی** منسوب‌است ودر کتاب **بدایع** ذکر شده.

هرچند **شبلی نعمانی** مواردبسیاری ازنظایر ابیات‌وکلمات متشابهٔ **حافظ‌وخواجو** و**حافظ‌وسلمان** رانقل میکند ، لیکن‌این چندنمونه که درفوق ذکرشد،برای بیان این مشابهت‌صوری ومعنوی کفایت است ؛ زیرا برکمال‌تشابه‌این‌سه‌شاعر تا آنجا که‌مرا آگاهی‌است،هیچ‌یك‌ازشرق‌شناسان اروپاالتفاتی‌ننموده‌اند. ونیز‌این‌معنی‌جالب‌توجه‌است که(چنانکه‌بدان‌سابقاً درجلددوم تاریخ‌ادبی ایران‌صفحهٔ۸۳ الی‌۸۹ اشاره کرده‌ایم) غالب منقدان ادبیات شرقی همواره مایل بوده‌اند که بیشتر به‌اختلاف صوری که مابین کلمات‌دوشاعر ظاهراست ویك‌معنی‌واحدرا بعبارات مختلف بیان کرده‌اند، توجه کنند؛ وکمتر ازاختلاف وتباینی که در افکار و معانی ایشان موجود بوده‌است، بحث‌فرموده‌اند. شاید بعلت همین میل که شاعران را بوده‌است، این عادت بوجود آمده که‌غالب‌شعراء بزرگ ،حتی خود **حافظ**، بیتی یا سراسر غزلی‌را ازمعاصران یاقدماءِ گرفته و کوشش میکرده‌اند که غزلی بهمان سبك وصورت بسازند ودرآن عبارات وجمل‌را به‌طرحی نو وجالب درآورند ، ولی بحروقافیه ومعنای‌عمومی‌آن‌را ابداً تغییری‌نمیدهند .

این‌اندازه تصرف درآثارشعری دیگران‌را بکلی مشروع وپسندیده میدانندوآن‌رابهیچوجه‌سرقت‌ویاانتحال[۱] نمیشمارند، چه‌نیت‌شاعرمتوجه بآن بوده‌است که‌وی‌درسبك شعرسلف یامعاصرخود بیشترهنرنمائی‌نماید.

البته این قضیه شامل اشعار هزلیه یا مضاحك نمی‌شود ، مانند: اشعار **عبیدزاکان** یا **بسحق اطعمه** . زیرا که نیت شاعردرتقلید یااستقبال کلام شعرای‌دیگر تفوق‌فنی برآن دیگری نیست؛ بلکه قصد وی فکاهت ومطایبه‌است .

۱) انتحال = **Plagiarism** .

عدد مفسران اشعار **حافظ** نه تنها بزبان فارسی بلکه بترکی و احتمالاً به اردو نیز بسیار زیاد است ، لکن در آن همه چند شرحی که اتفاقاً موردمطالعهٔ نویسنده قرار گرفت ندرةً بحثی انتقادی یا تفسیری ازمعانی یافت میشود . آنچه بزبان ترکی نوشته‌اند، بهترین ومعروف‌ترین

مفسران اشعار حافظ

همه، سه‌شرح است؛ یکی تألیف **سروری** ، دوم تألیف **شمعی** وسوم تألیف **سودی** (۱) ، وشرح اخیررا بفراوانی بدست میتوان آورد وبنظرمن مفیدتر ازهمه‌است ، زیرا که مؤلف بسیار عاقلانه عمل خودرا محدود کرده بتوضیح معانی لغوی وازهر گونه تفسیرهای مجازی وتمثیلی دوری جسته وبیهوده سعی نکرده که برای کلمات وابیات مشکله تأویلات فکری جستجو نماید (۲) .

---

۱) این شروح ثلاثه که ازدیوان **خواجهٔ شیراز** بزبان ترکی انجام گرفته، هرسه در قرن دهم نوشته شده‌اند. ازقراری که **حاجی خلیفه** ذکر میکند، وفات **مصطفی ابن شعبان** متخلص به **سروری** درسال ۹۶۹ ه. ووفات **ملاشمعی** درحدودسنهٔ ۱۰۰۰ ه. و در گذشت **ملاسودی سغدی** نیزدرهمان حدود واقع شده‌است. وآنرابموجب فتوی و اجازهٔ مفتی **ابوالسعود** شیخ‌الاسلام عثمانی انجام داده است . نص فتوی عیناً در **کشف الظنون** مندرج است .

۲) شرح **سودی** برهشتاد غزل ازاول دیوان **حافظ** درطبع آن دیوان در **لیپزیك** ۱۸۵٤ م . بدست **برکهاوس** Brockhaus موجود است . بعلاوه شرح کامل **سودی** نیزباعین متن بضمیمهٔ یك شرح ترکی دیگر در **اسلامبول** در سال ۱۸۷۰ م . بطبع رسیده . اگر خوانندهٔ انگلیسی زبان بخواهد بطرز وسبك **سودی** آگاهی حاصل نماید، براواست که بکتاب مستر **لاو** W. H. Lowe موسوم به — :

« Twelve Odes of Hafiz done literally into English together with the Corresponding portion of the Turkish Commentary of Sudi . . . » طبع **کمبریج** بسال ۱۸۷۷ م . مراجعه نماید.

ونیز ممکن است بکتاب **ترجمهٔ دیوان حافظ** تألیف لیوتنان کلنل **ویلبرفورس کلارك** Lieut - Col. H . Wilberforce Clarke طبع لندن ۱۸۹۱ م . رجوع شود .

در اینکه بسیاری از این غزلیات دارای معانی عرفانی و اشارات و اصطلاحات رمزی [۱] است، کمتر مورد انکار میباشد. ولی در بسیاری دیگر مقصود گوینده همان معانی ظاهری که از آن استفاده میشود بوده است وبس، وابداً نخواسته است که جمال معشوقهٔ روحانی را وصف کند یاازمستی شراب بهشتی نغمه سرائی نماید. وسر این نکته که در اشعار **حافظ** امورمادی جسمانی بامطالب معنوی‌روحانی چنان‌درهم آمیخته‌است، همانطور که نخست **شاه‌شجاع** نیز بر این معنی اعتراض کرده، در نزد کسی که واقف به‌طبع و روحیهٔ ایرانیان باشد، پنهان نخواهد بود؛ چه درآن سرزمین بسیار اشخاص یافت میشوند که دراثناءِ یك شبانروز آنها راحالات مختلفه دست‌میدهد؛ گاهی‌مسلمانی‌متدین، وزمانی رندی‌لاابالی، وقتی‌زاهدی‌خشك‌ولحظه‌ای‌عارفی‌پارساوحتی‌مظهر کامل‌الوهیت، جلوه گر میشوند [۲].

طالب معانی دیوان **حافظ** که خودنتواند مابین‌اشعارفرق گذاشته بیتی‌را که معنای‌ظاهری لفظی‌داردازبیتی که صاحب‌معانی رمزی‌عرفانی

---

۱) رمزی = **Symbolic**

۲) گویاشیخ‌اجل **سعدی** جواب‌این‌نکته‌را که **براون** تعریضاً ذکر کرده در باب دوم گلستان بدرستی بیان فرموده‌باشد، آنجاکه میگوید:

یکی پرسید از آن گمگشته فرزند	که ای روشن روان پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی	چرا در چاه کنعانش ندیدی؟!
بگفت: احوال ما برق جهانست	دمی پیدا و دیگر دم نهانست
گهی بر طارم اعلی نشینیم	گهی تا پشت پای خود نبینیم
اگر درویش بر یکحال ماندی	سر و دست از دو عالم بر فشاندی!

است جدا کند ، هر گز نخواهد توانست که از کتب شرح دیوان او استفاده نماید ، چه در آنجا شارح بیچاره دائماً این اصطلاحات را اینطور تعبیر و تکرار میکند که: مقصود از می « نشأهٔ روحانی » است و مراد از میخانه «خانقاه صوفیان» است و مطلوب از پیر مغان «مرشد معنوی» میباشد . برای خوانندهٔ انگلیسی زبان که بخواهد این سبك تحقیق را پیروی کند، باید بترجمهٔ انگلیسی کاملی که **ویلبر فورس کلارك** بقلم نثر از **دیوان حافظ** فراهم کرده است با انضمام حواشی فراوان و شرح مفصل جامع آن ، رجوع فرماید.

در باب معانی رمزی و تأویل اصطلاحات و اشارات شعراءِ صوفی یا صوفی منش **ایران** ، کتاب نفیس و محشای **ترجمهٔ گلشن راز** شیخ **شبستری** طبع **وینفیلد** E. H. Whinfield و همچنین کتاب کوچك مرحوم **پروفسور پالمر** E. H. Palmer موسوم به: « **عرفان در شرق** Oriental Mysticism» دو کتاب نافع وسودمنداند که بهر دو مراجعه میتوان کرد . و برای دانستن اصول و مبادی و اوصاف عامهٔ تصوف خواننده را حواله مینمائیم به فصل سیزدهم (صفحهٔ ٤١٦) از جلد اول کتاب **تاریخ ادبی ایران** تألیف نویسنده

« Literary History of Persia, Vol. 1.»

وقتی رسالهٔ کوچکی دربارهٔ **حافظ** مورد توجه نویسنده قرار گرفت که **مستر سیدنی چرچیل**. Mr. Sidney Churchill منشی شرقی سفارت **انگلیس** در **طهران** مرا بوجود آن رساله آگاه ساخت. هم آن رساله در اینجا مستحق اندك بحثی

لطیفهٔ غیبیه تألیف
ملا محمد دارابی

میباشد [۱]، مخصوصاً ازآن لحاظ که در آنجا بعضی اعتراضات منقدان معاصر خود را در بارهٔ اشعار **حافظ** خلاصه کرده و سپس آنها را رد و جرح فرموده و جواب گفته . این رسالهٔ کوچك موسوم است به : « **لطیفهٔ غیبیه** » تألیف **محمدبن محمددارابی** . از شرح حال مؤلف و تاریخ تألیف نتوانستم چیزی معلوم نمایم ، لیکن آن رساله مشتمل است بر ۱۲۷ صفحهٔ کوچك که بچاپ سنگی در **طهران** بسال ۱۳۰٤هـ./۱۸۸٦م. طبع شده وغالباً شامل توضیحاتی بر بعضی اشعار مشکل **خواجه** میباشد . درآن میان سه اعتراض شدید که مؤلف سعی کرده است پاسخ دهد ، بنابر آنچه در صفحهٔ ٥ آنکتاب مسطور است عبارت‌اند از :

اول آنکه از بعضی ابیات معنی معلوم نمیشود ، یا اگر معنائی دارد

---

۱) **لطیفهٔ غیبی** تألیف **شاه محمددارابی**، بهمت کتابفروشی **احمدی شیراز** در چاپخانهٔ **موسوی شیراز** درسال ۱۳۱۹ شمسی نیز بطبع رسیده است. مرحوم **آقامیرزا احمد عبدالحی مرتضوی تبریزی** که زبدهٔ اهل عرفان و قدوهٔ مجردان زمان بود، مقدمه‌ای برآن نگاشته و از قول **سید قطب الدین محمد-تبریزی** معاصر **شاه سلطان حسین صفوی** متوفی بسال ۱۱۷۳ هـ. در کتاب **فصل الخطاب** شرح حالی از **شاه محمد دارابی** نیز ذکر فرموده و در آنجا گفته است: «**شاه محمددارابی** کان استاد کل افاضل **دارالعلم شیراز** فی عصره ، و عندی رسالته المسماة **بمعراج الکمال** فی تحقیق معنی الشیخ و الارشاد و المرید و الاسترشاد . » ولی آنچه از متن خود آن رساله استفاده میشود ، ظاهراً مؤلف معاصر با **شاه عباس دوم صفوی** بوده و در بدایت احوال در قصبهٔ **دارابجرد فارس** میزیسته سپس به **شیراز** آمده و بکسب کمال مشغول شده، ودرحدود سال ۱۰٦۲ هـ در **احمدآباد گجرات، هندوستان** زندگی میکرده است .

فهم آن بسیار مشکل و از قبیل معمی و لغز است، مثل این بیت[١]:

ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم   خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه بسوخت.

دفاع از اعتراضات و انتقادات بر کلام حافظ

دوم آنکه بعضی از ابیات برخلاف ظاهر شرع میباشد و معانی بوالهوسانه و از روی هوای نفس دارد.

مثل این بیت :

دل من در هوای روی فرخ   بود آشفته همچون موی فرخ.

و یا این بیت :

هزار آفرین برمی سرخ باد   که از روی ما رنگ زردی ببرد.

سوم آنکه اشعارش موافق **اصول مذهب اشعری** است که علمای امامیه آنرا باطل میدانند . مثل این بیت :

در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند   گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را(٢).

و یا در این بیت :

---

١) توضیحی **سودی** در معنای این بیت داده است ، رجوع شود بدیوان **حافظ** چاپ **رزنزویگ شوانو** Rosenzweig-Schwannau ج ١ ـ نمرهٔ ٢٦ حرف ت صفحهٔ ٧٦٩ ـ ولی آن توضیح چندان قابل قبول نیست .

٢) این نکته قابل توجه است که عقیدهٔ بجبر «**Fatalism**» که بزعم اروپائیان از اصول خاصهٔ دیانت اسلام شمرده شده نزد فرقهٔ شیعه مردود می‌باشد و ایشان برحسب اخبار ائمهٔ معصومین معتقدند که: «لاجبر ولا تفویض بل امر بین امرین» رجوع شود : به **تجرید الکلام و شرح علامهٔ حلی**.

این جان عاریت که به **حافظ** سپرده دوست　　روزی رخش به بینم و تسلیم وی کنم(۱).

هر چنـد نسخ خطی دیوان **حافظ** مثل سایر نسخ فارسی دارای اختلافات و نسخه بدلهای بسیار است، لیکن از دیوان آن شاعر بزرگ یك نسخه موجود است که صحت آن نزد اهل تحقیق موقع قبول یافته ، و آن همان نسخه ای است که **سودی** شاعر ترك زبان نوشته است و طبع **دیوان حافظ** در **اروپا** که بعدها بدست

چرا ترکها اشعار فارسی را بهتر از هندیها طبع کرده‌اند

روزنزویگ‌شوانو و **براکوس** Brockhaus انجام گرفته همه از روی آن میباشد، بطوریکه معمولاً شمارهٔ غزلهای **حافظ** درچاپ‌های بعد همه مطابق همان طبع است[۲].

بطوریکه مشاهده میشود، کلیهٔ دواوین و کتب شعر فارسی که در **ترکیه** بطبع رسیده، ازجمله **مثنوی مولاناجلال الدین رومی** و **دیوان حافظ** دقیق‌تر و قابل اعتمادتر از آن است که در **هندوستان** چاپ کرده‌اند .

۱) عقیدهٔ به «رؤیت الهی» که ظاهراً ازعقاید اهل ظاهر مخصوصاً مکتب **حنبلیه** است، مطابق مبادی کلام معتزله وشیعه مردوداست. رجوع‌شود به **شرح تجرید**. ودیگر کتب کلام .

۲) در باب نسخ صحیح **دیوان حافظ** از آنچه در **ایران** چاپ‌شده وبعداز طبع کتاب **براون** انتشاریافته ، اول **دیوان حافظ** طبع مرحوم **عبدالرحیم خلخالی** در **تهران** است که درسال ۱۳۰۶ هـ. ش. ازروی نسخهٔ قدیمی خطی محرر بتاریخ ۸۲۷ هـ. ق. بطبع رسانده اند، دوم دیوان طبع استاد دانشمند فقید **محمد قزوینی** است که در سال ۱۳۲۰ شمسی در **تهران** بخرج وزارت معارف بخط نستعلیق بطرزی زیبا و صحیح طبع گراوری شده وقبلاً بآن اشاره شد .

رجوع‌شود بحاشیهٔ ص ۳۵۸ تا ۳۶۱ کتاب حاضر.

دواوین طبع **هندوستان** غالباً مشتمل است بر بسیاری اشعار مجعول ودخیل که خود چاپ کنند گان در آن داخل کرده‌اند ، در حالتی که در **ایران** هیچ کس بچنین عمل ناپسندی مبادرت نمیکند ، و ترکها هم نمیتوانند شعر فارسی بسازند . چاپ کنندهٔ فارسی زبان غالباً آنقدر ذوق دارد و تشخیص میدهد که وی نمیتواند شعری عیناً مانند آن اساتید بسازد که مورد قبول عامه باشد ؛ چاپ کنندهٔ ترک هم همواره با آنکه دقت مینماید و تحمل زحمت بسیار میکند، معذلك میداند که وی را امکان ساختن شعر فارسی بهیچ رو میسر نیست. برخلاف چاپ کنند گان هندی که تا حدی طبع شعر-سازی داشته‌اند ، بدون ملاحظه و دقت اشعاری از خود ساخته ودر دیوانی که در دست طبع دارند، گنجانیده‌اند.

ترجمه های (۱) دیوان حافظ

باری دیوان کامل **حافظ** که **سودی** شرح کرده است ، و ممکن است که باز هم با نسخ قدیم کامل تر مقابلهٔ دقیقی بشود، من حیث المجموع مشتمل است بر ۶۹۳ قطعه و منظومه باین ترتیب : ۵۷۳ غزل، ۴۲ قطعه،

---

۱) سال ۱۳۲۶ ه.ش./۱۹۴۷م. استاد دانشمند معاصر **پرفسور ارتور آربری** پرفسور عربی در دانشگاه لندن ، کتاب ظریف لطیفی در (مطبوعات کمبریج) منتشر ساخت موسوم به: «Hafiz ،Fifty Poems» «**پنجاه چکامه از حافظ**» که مشتمل است بر اصل متن فارسی و ترجمه‌های انگلیسی پنجاه غزل وقطعه بقلم مترجمین مختلف که از آنجمله یکی خود پرفسور مذکوراست . وبر آن کتاب مقدمه‌ای منقدانه در شرح احوال وبحث در گفتار اشعار خواجه نگاشته وحواشی مفیدی نیز بآن الحاق کرده است .

در آخر آن مقدمه باقلمی که صفای نیت و لطف مشرب از آن تراوش میکند،

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

۶۹رباعی ، ۶ مثنوی، ۲ قصیده، ویك مخمس . ترجمهٔ کاملی به آلمانی ازتمام این ابیات بشعر منظوم بقلم **رزنزویگ شوانو** ، ونیز یك ترجمهٔ کامل انگلیسی به نثر از تمام آن دیوان بقلم **ویلبر فورس کلارك** انجام گرفته است .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

بچند سطر مقالهٔ خودرا بپایان رسانیده که مضمون آن بانضمام فهرستی از مترجمین انگلیسی‌زبان که موردمطالعهٔ اوبوده‌اند ، دراین‌جا عیناً نقل‌میشود ، می‌نویسد :

«ذیلاً فهرستی از کتب مختلف که این‌ترجمه‌ها از آنها نقل شده‌است، مینگاریم وازآن مترجمین و ناشرین که بترجمه و نشر و طبع این ابیات دلاویز اقدام کرده‌اند سپاسگزاری مینمائیم .

حافظ در**انگلستان** بیش‌ازسایرشعراء **ایران**هواخواه دارد وبیشتر ترجمهٔ سخنان‌اورابزبان خودپرداخته‌اند وشاید که آن گوینده ازجایگاه ابدی‌خویش‌بنظرلطف براین‌جزایردریاهای باختر که اززادوبوم عزیزاواینهمه بعد منزل دارد نگریسته وشاد شودزیراکه‌دوملت‌بوده‌اند که‌بهترین‌اشعارغزلی**حافظ**رابجهان هدیه‌آورده‌اندودرپرتو وجوداو سلسلهٔ‌استواری ازمهرودوستی ایجادکرده‌اند ـ :

۱ـ **ویلیام جونز**، ۱۷۷۱م. William Jones:«A Grammer of the Persian Language.»

۲ـ **جان‌ریچاردسن**، ۱۷۷۴م. ـ John Richardson:«A Specimen of Persian Poetry.»

۳ـ **طماس‌لاو**، ۱۷۸۵م. Thomas Law: in Asiatick Miscellany,. Vol. I. Calcutta.»

۴ـ **ح.ح**، ۱۷۸۶ م . H.H. : in Asiatick Miscellany. Vol. 2.»

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

وعلاوهٔ برآن از بسیاری غزلیات مفرده و یا مجموعهٔ ترجمه‌های
بسیار بالسنهٔ مختلفه انگلیسی ، آلمانی ، لاتین ، فرانسه‌وغیره نیزبعمل

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل :

۵- جان‌نات، ۱۷۸۷ م . John Nott: «Select Odes from the Persian Poet Hafiz.» .

۶-جان‌هدن‌هیندلی، ۱۸۰۰م. John Haddon Hindley, «Persian Lyrics. or, Scattered poems from the Divan -i- Hafiz.».

۷- هرمان‌بیکنل ، ۱۸۷۵ م. Hermann Bicknell: «Hafiz of Shiraz. ».

۸-ادوارد‌هانری‌پالمر، ۱۸۷۷م. Edward H. Palmer: «The Song of the Reed and other Pieces.».

۹-جرترود‌لوتیان‌بل، ۱۸۹۷م. Gertrude L. Bell: «Poems from the Divan of Hafiz.».

۱۰-والترلیف، ۱۸۹۸م. Walter Leaf: «Versions from Hafiz.». an essay in Persian Metre.

۱۱-جان‌پین ، ۱۹۰۱م . John Payne: «The Poems of Shemseddin Mohammad Hafiz of Shiraz».

۱۲- ریچارد‌لوگالین ، ۱۹۰۵م. Richard Le Gallienne: «Odes from the Divan of Hafiz» .

۱۳- الیزابت‌بریج، (داریوش)، ۱۹۲۱ م - Elizabeth Bridges: (E. Daryush). «Sonnets from Hafiz and other verses».

۱۴- روبن‌لوی، ۱۹۲۳م Reuben Levy: «Parsian Literature, an Introduction» .

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

آمده که بعضی منثوراست وبعضی منظوم.(برای فهرست جامع این ترجمه‌ها رجوع شود به‌فهرست نسخ‌خطی ادارهٔ **هندوستان** نمرهٔ ۱۲۴۶ (Col. 720) تألیف **دکتر اته** Dr.H. Ethé وهم‌چنین فهرست **کتب بانکی پور** (ازفردوسی تاحافظ ص۲۵۶) (۱).

درمیان ترجمه‌های منظوم **دیوان حافظ** بانگلیسی بزرگترو ذیقیمت‌تر

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

استاد **ارتور اربری** A.J. Arberry که‌اکنون کرسی تدریس ادب‌فارسی‌در دانشگاه کمبریج بوجودشریف اومزین‌است، اخیراً مطالعات فاضلانهٔ‌خودرا بصورت‌مجموعهٔ نفیسی منتشر ساخته اند، بنام «**ادب کلاسیک فارسی**» «Classical Persian Literature» دراین کتاب پس‌ازمقدمهٔ بسیارجامعی از**فردوسی تاجامی** اساتید شعر فارسی‌را موردمطالعه‌وتحقیق قرارداده.- واز آن جمله‌در فصل‌مشروحی از**حافظ‌شیراز** بحث فرموده‌اند. (ص۳۲۹، ۱۹۵۸، طبع‌لندن C.P.zi).

---

۱) نویسندهٔ‌این‌سطوردرسال ۱۳۲۴ه.ش./۱۹۴۵م. در کتابفروشی **جان‌واتکینس** J. Watkins در **لندن** ترجمه‌ای ازمنتخبات اشعار **حافظ** بانگلیسی خریداری کردم که‌مترجم آن نام‌خودرا مکتوم‌داشته وفقط بدین‌عبارت اکتفا کرده‌است: «یکی از اعضاء انجمن ایران درلندن» وحتی‌ناشر نیزاسم‌اورا مخفی‌میداشت. واین‌ترجمه منتخبی است از رباعیات وغزلیات خواجه بانضمام مقدمه‌ای در شرح احوالات شاعر و بحث در عقاید متصوفه وشرح اصطلاحات ایشان. آن‌ترجمه بسال ۱۹۲۰ درلندن‌بوسیلهٔ همان کتابفروشی بصورتی‌ظریف بطبع رسیده‌است.

دراین ترجمه توجه مخصوص به‌رباعیات شده وحواشی ویادداشتهائی چند برای هر یك نگاشته و ترجمهٔ آن نیز به نظم و نثر انگلیسی ساده و لطیف و بی‌تکلف میباشد.

از همه آن است که بقلم **هرمان بیکنل** Herman Bicknell انجام گرفته.
این شخص که در سال ۱۸۳۰م. متولدشده ودرابتدا به تحصیل طب در مریضخانهٔ
سن بارتلمئو می‌پرداخته ودرسال ۱۸۵٤م. باخذ درجهٔ M. R. C. S. نائل
گردیده و در خدمت طبی لشکری وارد شده ، درایام شورش **هندوستان** در
آنجا بوده، وسفرهای بسیار در **اروپا و آسیا** و **افریقا** و **امریکا** کرده ، وبنام
عبد الواحد درسال ۱۸٦۲م. بزیارت **مکه** رفته وحج بعمل آورده است .
مدتی نیز در **شیراز** بسر آورده و در آنجا به تحقیق نکات مشکو کهٔ
دیوان حافظ اشتغال داشته ،و شخصاً بهاماکن و نقاطیکه شاعر دراشعار
خود ذکر کرده رفته وآنها را برای العین مشاهده فرموده است . **بیکنل**
عاقبت درسال ۱۸۷۵م. وفات یافت. بعدازمرگ وی برادرش A. S . Bicknell
درهمان سال مجموعهٔ اورا بادقتی که درخور محبت برادری است، انتشارداد .
کتاب وی علاوه بریك دیباچه ومقدمه وضمیمه وفهرستها و۹ تصویر مشتمل
است بر ترجمهٔ کامل یاناقص ۱۸۹ غزل تمام، ٤۲ قطعه ، ٦۹ رباعی ، ودومثنوی
ویك مخمس .

از غالب ترجمه های متعدد **حافظ** که عبارت است : به زبان لاتین
بقلم **منینسکی** Meninski در ۱٦۸۰ م . و **طماس هاید** Thomas Hyde
در ۱۷٦۷م. و **رویسکی** Revisky در ۱۷۷۱م. وبهزبان فرانسه ۱۷۹۹م.
و انگلیسی ۱۷۹۲م. وترجمه‌های **سرویلیام جونس** Sir William Jones
ونیز ترجمه‌های آلمانی از ترجمهٔ **واهل** Wahl در ۱۷۹۱ م . تا ترجمهٔ
بودنستدت Bodenstedt در ۱۸۷۷ ، ونیز مساعی که اخیراً در ترجمهٔ
انگلیسی ازطرف اشخاص متعدد مانند **پین** Payne **وژوستین ماك کارتی**

Justin McCarthy و **ویلبرفورس کلارك** Wilberforce Clarke بعمل آمده‌است، دراین‌مقام ازغالب آنها سخن نمیگوئیم؛ فقط به‌مختصر سخنی درباب سه‌ترجمهٔ انگلیسی، که بنظرمن از همه بیشتر قابل توجه‌است، اکتفا میکنیم :

قدیمترین‌این‌سه، همان ترجمهٔ **هرمان بیکنل** است که درفوق‌ذکر شد و آن در سال ۱۸۷۵ م . بطبع رسیده است . ترجمهٔ دوم بترتیب تاریخی بقلم‌میس **جرترود لوتیان‌بل -لندن**۱۸۹۷ م. -میباشد، وی‌علاوه برمقدمهٔ قابل‌تحسینی که راجع به‌تاریخ زندگانی‌وصفات شاعرنگاشته، از ۴۳ غزل آن نیز ترجمهٔ لطیفی کرده‌است. سبك این‌ترجمه گرچه‌آزاد است، ولی‌برای من بمراتب زیباترین، وتاآن‌حد که مربوط بروح **حافظ** است،صدیق‌ترین‌ترجمهٔ‌اشعار آن‌شاعربزرگ بلسان‌انگلیسی‌است. آخرین هرسه، ترجمه‌ایست که در سال ۱۸۹۸م . بقلم **والترلیف** Walter Leaf انجام گرفته ، و۲۸ غزل **حافظ**را متضمن‌است.درآنها مترجم سعی کرده که‌صورت‌ومعنای کلام اصلی‌رادرزبان انگلیسی‌عیناً‌حفظ کند ، وتوفیق او در این مقصود تا آن‌حدی است که التزام چنین شرطی اجازه‌میداده . وجود این‌سه‌ترجمه اززحمت ترجمهٔ اشعار **حافظ** چنانکه درموردبعضی دیگر ازشعرانموده‌ایم، مارا معاف میدارد ؛ چه‌این ترجمه‌های سه گانه هر کدام بطریقی مزایا و محسناتی دارد:- یعنی **هرمان بیکنل** ازلحاظ حفظ معنای اصلی از همه معتبر تر میباشد ، غالباً ترجمهٔ ماده تاریخ ها ماهرانه‌انجام‌یافته ومنتهای حسن‌قریحه‌را بکاربرده ، و**والترلیف** ازحیث



آرامگاه **حافظ** ـ در **شیراز**، بعد از ساختمان، بسال ۱۳۱۶ ه. ش.

(بلطف ادارهٔ فرهنگ **فارس** عکس برداشته شده است)

صورت به‌عالیترین نهجی اسلوب کلام **حافظ** را نشان میدهد، درحالتی که **میس بل** با بتکار خود شعری ساخته‌است که درخوبی ولطف درعداد اشعار طراز اول انگلیسی میباشد ، و میتوان گفت بعد از ترجمهٔ **فیتز جرالد** از رباعیات **عمر خیام** ترجمهٔ این بانوی شاعره لطیف‌ترین ودرست‌ترین ترجمهٔ شاعرانه ایست که از چکامه‌های فارسی بزبان انگلیسی بوجود آمده ، زیرا هرچند بعضی ترجمه‌های منظوم که‌سابقاً **ویلیام جونس** از اشعار **حافظ** کرده بسیار زیبا و جمیل است ، لیکن آنها را نمیتوان حقیقةً شعر بمعنای کلمه‌نامید وبعلاوه چنان آزاد است که بزحمت میتوان آنرا ترجمهٔ حقیقی بشمار آورد [١].

مزار خواجه حافظ

آرامگاه **حافظ** در باغ زیبائی در (شمال) شهر **شیراز** واقع‌شده‌است که‌به **حافظیه** معروف‌است و این مقبره را نخست **ابوالقاسم بابر** [٢] بیاراست ، در وقتی که بسال

---

١) درانیجا مرحوم **براون** شرح مفصلی درمقایسهٔ ترجمه‌های ثلاثه که‌ازغزلیات **حافظ** بقلم این‌سه‌تن مترجم انگلیسی‌زبان آمده است، بیان نموده وخصایص ومزایای هریك‌را جداگانه شرح‌داده وبا نسخهٔ‌فارسی طبع **رزنزویگ** تطبیق کرده واز هر ترجمه یك‌غزل برای‌نمونه ذکر فرموده که چون خوانندگان فارسی این کتاب رانفعی از آن حاصل‌نمی‌شد ازنقل‌آنها صرف‌نظر کردیم .

٢) **ابوالقاسم بابر** پسر **میرزا بایسنغر بن شاهرخ بن تیمور** که ازسال ٨٥٤ تا ٨٦١ هـ . در **خراسان وعراق وفارس** حکومت کرد . در بارهٔ ساختمانی که درزمان‌وی درمقبرهٔ **حافظ** کرده‌اند در **مجالس النفائس** طبع‌مترجم، **طهران**،١٣٢٣ش. چنین‌میگوید: **مولانامحمدمعمائی-** درزمان **بابر میرزا**

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

۸۵۶ ه. / ۱۴۵۲ م. بشیراز آمد؛ ساختن آن مقبره را به **مولانا محمد معمائی** رجوع فرموده بود (رجوع شود به **تذکرة الشعراء دولتشاه** صفحهٔ ۳۰۸). درازمنهٔ اخیره آن مقبره رامرحوم **کریم‌خان زند** که یکی از بهترین پادشاهان **ایران** بوده است، مرمت کرده برزینت و جمال آن بیفزود؛ وسنگی که هم اکنون برروی قبر **حافظ** قراردارد، بامر آن پادشاه ازیك پارچه مرمر (۱) بسیار زیبا تراشیده ودر آنجا نصب کرده‌اند وبعضی ابیات این غزل بر آن منقوش است:

مژدهٔ وصل تو کو کز سر جان برخیزم طایرقدسم وازدام جهان برخیزم ... الخ

مردم **شیراز** حافظیه را بسیار حرمت میدارند وهم دلدادگانی که آشنای آن استان‌اند وهم رندان صاحبدلی که ازاطراف جهان به**شیراز** میآیند، همه آنجارا زیارتگاه روحانی خود میدانند، و قبر شاعر را عدهٔ

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

صدر معظم گردیده. . .در ایام مکنت خود در **شیراز** درسر تربت **خواجه حافظ** گنبدی ساخت و **بابر میرزا** را آنجا ضیافت کرد، اما یکی ازخوش طبعان **شیراز** بجانبی که نظر میرزا افتد این بیت‌را نوشته بود:

«اگر چه جملهٔ اوقاف شهر غارت کرد خداش خیردهاد آنکه این‌عمارت کرد.»

میرزاخوانده در آن‌باب بسیار مطایبه کرده‌اند .. » .

این **ابوالقاسم بابر** را با**ظهیرالدین بابر بن عمر شیخ بن ابوسعید بن محمد بن میرانشاه بن تیمور**، که مؤسس سلسلهٔ **گورکانیهٔ هندوستان** است، اشتباه نباید کرد؛ چونکه **ظهیرالدین بابر** درسال ۹۳۷ه. وفات یافت وقبرش در **کابل** موجوداست.

۱) در حال تحریر این کتاب سنگ مرمر مذکور موجود و زیارتگاه اهل دل است - ولی متأسفانه دراوایل ماه چهاردهم یکی از روحانیون قشری ومتعصب بآن مقبره بیحرمتی روا داشته وآن سنگ اندکی خراشیده شده است. و نیز نسخه‌ای از **دیوان حافظ** بخط نستعلیق بسیار ممتاز از زمان **کریم‌خان وکیل** در آن مزار کثیرالانوار وجوددارد که بسیاری ازبزرگان‌زائرین با آن تفألها برای احوال خودبر گرفته‌اند.

بسیاری ازقبور دیگران که درعالم خاك شرافت مصاحبت جسمانی را با کالبدآنمرد روحانی آرزونموده‌اند، احاطه کرده‌است ومصداق بیت اوصورت تحقق حاصل کرده که میفرماید:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه   که‌زیارتگه رندان‌جهان خواهدبود(١).

---

١) **آرامگاه حافظ** درحال‌تحریر این مقال، بنائی است مجلل و زیبا ، در زمانیکه راقم این‌حواشی بخدمت وزارت‌معارف مشغول بود ، بحمدالله بانجام ساختمان آن موفق‌گردید . تفصیل بنای آن را حکایتی است شیرین که به صفای باطن خواجه لسان‌الغیب دلالت می کند . ونقل‌آن حکایت دراین‌صحیفه مناسب مینماید :

درسال ۱۳۱۰ ﻫ . ش . بعضی از حکام خیر اندیش‌**شیراز**را بخاطر گذشت که بنای‌قدیم‌**حافظیه**راکه ازعهد**کریم‌خان‌زند** ملقب به«**وکیل**»باقی مانده و رو بخرابی‌وکهنگی نهاده بود، تعمیرومرمتی‌بسزا نمایند . بنابراین عمارت مذکور راکه عبارت‌بود ازایوانی دورو مشتمل برچهار ستون سنگی بلند ویك‌ردیف‌حجرات ، خراب کرده در صدد ساختمان جدیدی بر آمدند ؛ متأسفاً حوادث روزگار مجال اتمام بایشان‌نداد . درسال ۱۳۱۳ﻫ.ش. که بمناسبت ساختن‌**آرامگاه فردوسی طوسی** درتمام‌مردم **ایران** جوش وجنبش‌خاصی نسبت‌بآثاربزرگان ادب واحترام بمقابرایشان بظهور رسیده‌بود وهمه متوجه احیای آثارگویندگان وتجلیل نام اساتیدشعرمی‌بودند، خاطر صاحبدلان‌**شیراز**از خرابی‌آرامگاه **حافظ** محزون‌وغمین‌بود. واین‌بنده نیزکه دراین تأثر و تأسف باهموطنان‌عزیز شریك وانباز بودم‌پیوسته با خود می اندیشیدم که چه‌شود اگر بنای مجللی چنانکه درخور شأن ومنزلت **خواجه شیراز** است بر سر مزار او بیادگار ساخته شودکه از فریضهٔ قدر شناسی نسبت بمقام آن استاد بزرگ کمترین علامتی باشد . در همان ایام بوالفضولی در یکی‌ازاوراق منطبعهٔ در**طهران** بی‌موجبی لایق بمقام قدس لسان‌الغیب اسائهٔ ادب کرده واین بیت‌آن بزرگ راکه در مطلع یکی‌از غزلهای‌شیوا سروده‌است

گرمیفروش حاجت رندان رواکند   ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند

درمعرض تخطئه قرارداده ازسرجهالت سخن‌های دور از ادب گفته بود .

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

قبل از آنکه باحوال دیگر شاعران بپردازیم، باید کلمه ای چند

تفأل بدیوان حافظ

درباب تفأل بدیوان **حافظ** بنگاریم. چه این نزد ایرانیان امری بسیار متعارف و معمول است؛ تا بحدی که مانند تفأل به **قرآن** کریم نزد مسلمانان یا

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

روزی که جمعی از اهل دانش برای تهیهٔ سرمایه برای مصارف بنای بارگاه خواجهٔ بزرگوار انجمن کرده بودند، این حکایت بمیان آمد وهمه برقلت خرد ونقصان معرفت آن نادان که از فرط جهالت به مردان بزرگ که مایهٔ فخر و مباهات قوم و ملت اند اهانت روا میداشت تأسفها خوردیم. پس از آن درباب بنای آرامگاه خاص خواجه سخن بمیان آمد. بسیار گفتند و شنیدند، لیکن نتیجه ای از آن سخنان عاید نگردید. همه مأیوس و نومید بخانه باز گشتیم. نویسندهٔ این سطور بحکم وظیفهٔ خدمت بمعارف و علاقهٔ ارادت بساحت **خواجهٔ شیراز** بیشتر از دیگران دلگیر و ملول و در گوشهٔ کلبهٔ خود متأثر و محزون بودم. پس در آن نیمشب بخاطر رسید که از دیوان خواجه فالی برگیرم واز روح پرفتوح آن بزرگ استمداد همتی نمایم، پس در دل نیت کردم که آیا تواند بود که قبه ای یادگاری مجلل و با شکوه درسر مقبرهٔ او بدست این بندهٔ ناتوان ساخته و پرداخته گردد؟ چون دیوان بر گشودم، ازعجائب همان بیت مذکور که مورد صحبت بود بر آمد که «گر میفروش حاجت رندان روا کند... الخ» پس برروح خواجه لسان‌الغیب فاتحه خوانده وباخلاص دمیده وبرخاطر متیقن گشت که عنقریب بهمت آن مرد روشندل مقصود حاصل خواهد گردید.

اندکی برنیامد که بحمدالله آن نیت برآورده شد: ـ ازوجوه برّ ومنابع خیر، من حیث لایحتسب، سرمایه ای فراهم آمد ودرسال ۱۳۱٤ ه.ش. که هنوز این بنده نویسنده بخدمت معارف مشغول بودم، بنائی رفیع و گنبدی منیع بر سر بنای آن آرامگاه آغاز گشت واز فیض باطن منور وروح قدسی خواجه لسان‌الغیب، بی آنکه دیناری ازصندوق دولت استعانت جوید، آن بنای ارجمند در سال ۱۳۱٦ ه.ش. بکلی بپایان آمد. بجای

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

تفأل به‌کلمات **ویرژیل**[۱] نزدرومیان‌قدیم‌رواج‌دارد. چنانکه گفتیم، **حافظ** را ازهمین‌جهت **لسان‌الغیب** و **ترجمان الاسرار** لقب داده‌اند[۲] وچنین معتقد هستند که چون آدمی درکاری به‌شك و تردید مبتلی‌باشد میتواند ازکلمات واشعار خواجه استمداد وراهبری جوید، بدینگونه که بر روح خواجه فاتحه دمیده ودردل نیت خود را روشن کرده آنگاه دیوان او را

۱) **ویرژیل** Virgile شاعر شهیر لاتین متولد بسال ۷۰ ومتوفی بسال ۱۹ قبل‌ازمیلاد، قبراو در **ناپل** است.

۲) **حاجی خلیفه** در **کشف‌الظنون** می‌نویسد: «هو دیوان‌معروف متداول بین‌اهل‌الفرس‌ویتفأل‌به و کثیراً ماجاء بیت‌منه‌مطابق‌لحسب‌حال‌المتفأل‌ولهذایقال‌له‌لسان‌الغیب وقدالف فی‌تصدیق هذاالمدعی محمد بن‌الشیخ محمدالهروی رسالةمختصرة واورد اخباراً متعلقة بالتفأل به .. (وللکفوی المولی‌حسین‌المتوفی بعد سنة ۹۸۰ رسالة ترکیة فی‌تفألات**دیوان‌حافظ** مشحونةبالحکایات الغریبة . . ».

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل

چهار ستون ، که هم‌اکنون دروسط ستونها قراردارد، ۱۶ ستون بزرگ ازسنگ‌محکم یکپارچه‌تراشیده‌شد.افراشته‌گشت ودرسرقبر نیز گنبدی‌متین‌برهشت ستون سنگین نصب گردید. واز ابیات واشعارخواجه غزلهای غر ۱ انتخاب گشت وچون‌خواجه‌خود درحسن خط استاد خطاطان روزگار خویش‌بوده است، مرحوم‌امیرالکتاب کردستانی که یکی‌از معاریف ثلث‌نویسان معاصربود آنهارا بهمان شیوه بر نگاشت وبرروی‌کاشی‌های‌ظریف بر آورده در و دیوارراباآن زینت بخشید ، و سراسر آن بنا پس از سه سال‌بکلی‌خاتمه پذیرفت و اینك جایگاهی مجلل وبوستانی دلکش فراهم آمده که زیارتگاه‌اهل‌ذوق وکعبهٔ صاحبدلان است .

نقشهٔ این بنارا **مهندس گدار** A. Godard فرانسوی ، طرح ورسم کرده و بمراقبت مرحوم **علی ریاضی** رئیس معارف**فارس** و معماران و سنگتراشان و کاشی کاران**شیراز** بمحل اجراء گذاشته شد . و بحمدالله عاقبت «میفروش‌حاجت‌رندان روا» کرد .

هرطور که اتفاق افتد میگشاید ، پس درنخستین شعری که چشم بر آن میافتد، یا آنکه در آخرین غزلی که در صفحهٔ گشوده واقع شده‌است، جواب سؤال خود را خواهد یافت وشعر اول ازغزل ثانی نیزشاهد آن فال خواهد بود .

هم‌چنین جدولهای مخصوصی بنام‌فال‌نامه درست کرده‌اند که‌مشتمل است برمربعاتی چند که غالباً مضروب اعداد طاق مانند ۷ یا ۹ میباشد ، وهرمربع کلمه یاحرفی‌را محتوی‌است که میتوان برای‌آن مقصودبکاربرد؛ غالباً درمقدمهٔ چاپهای شرقی‌دیوان یکی ازاین‌فالنامه‌ها بادستوراستعمال آن‌وجوددارد؛معذلك‌این جدولها باوجود ظاهرمرموز وحیرت‌انگیزی که دارد، جوابهای خیلی محدود و مبهم میدهد ؛ چنانکه اگر آن مربعات مضروب عدد هفت‌باشد، هفت جواب واگر مضروب عددنه‌باشد ، نه‌جواب بدست میدهد و قس علی ذلك . چنانکه مسیو **لین**(۱) بدرستی اشاره کرده‌است ، بهمین طرز مربعاتی برای‌تفأل نزد مصریان قدیم نیز معمول بوده‌است.اینها همه‌ناشی‌ازعقیده‌ای‌است که‌درشرق‌رواج‌داشته وبرآنند که درمواقع‌شك‌وتردیدبطورقاعدهٔ‌کلیه آدمی‌بایدجنبهٔ‌منفی‌را اختیار واز اتیان به‌عمل مثبت دوری‌جوید . بهمین سبب اکثرجواب‌هائی که‌ازین مربعات استخراج‌میشود ، یابطور وضوح‌ناهی ازعمل‌است وباصطلاح معمول «فال بداست»؛ یاآنکه جنبهٔ تردیددارد ، وبندرت‌جواب‌مثبتی که مشوّق‌انجام کارباشد از آنها استخراج میگردد .

یکی‌ازجدولها که‌بدان‌اشاره‌شد، مشتمل‌است بر ۱۵ × ۱۵ = ۲۲۵

۱) **ادواردلین** Edward Lane عالم مستشرق مصر شناس.

تجزیهٔ یکی از فالنامه‌ها

مربع که هر یك حاوی یك حرف میباشد.
۹ مصراع که هر کدام مشتمل بر ۲۵ حرف میباشد ومضروب آن نیز (۲۵×۹=۲۲۵) انتخاب شده است؛ وباینطریق که درمربع‌اول حرف‌اول ازمصراع اول را گذارده‌اند و درمربع دوم حرف‌اول ازمصراع دوم وبهمین ترتیب تاآنکه درمربع نهم حرف‌اول ازمصراع‌نهم نوشته‌شده وسپس‌حرف‌دوم ازهرمصراعی بهمان‌نظم وترتیب بکاررفته؛ پس‌ازآن حرف‌دوم ازهر مصراع تامربع دهم - وحرف دوم ازمصراع دوم در مربع یازدهم وبهمین قیاس تاآنکه درجدول مربع بیست‌وپنجم باحرف بیست‌وپنجمین ازمصراع نهم خاتمه پذیرد. وطریق استعمال‌آن جدول‌آن است که انگشت سبابه‌را بهر طریق که اتفاق افتد روی یکی‌ازآن ۲۲۵مربع میگذارند وحرفی که در آن نوشته شده ثبت میکنند وسپس مربعات بعدرا بطور دائره تعقیب میکنند، و ۲٤ حرف دیگر راکه از۹ مربع دیگر از همان نقطه شروع وبهمان مربع خاتمه می‌پذیرد استخراج‌میکنند وباین‌طریق یك‌مصراع ازمجموع‌آن۲۵حرف استخراج میشود که مصراع نخستین یکی‌از غزلیات‌خواجه خواهدبود؛ پس همان غزلرا ازدیوان بیرون‌آورده ومیخوانند و جواب نیت خود را می‌شنوند.

در اینجا جدولی که مشتمل برنه مصراع است از نه مطلع درج میشود، ازاینقرار:

۱ ــ ماآزموده‌ایم دراین شهر بخت خویش
بیرون‌کشید باید از این ورطه رخت خویش

این غزل جواب کسی است که در انجام مسافرتی مترّدد و متحیر مانده ونمیداند که از اقامت در وطن یا بستن رخت سفر کدام را اختیار نماید.

٢ ـ مرحبا طائر فرخ پی فرخنده پیام خیر مقدم چه خبر یار کجا راه کدام؟
٣ ـ گر از این منزل غربت بسوی خانه روم دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم

این جواب مسافر یا مهاجری است دور از وطن که برای مراجعت به موطن خود مردّد و سر گردان است وقس علیذلك.

٤ ـ طالع اگر مدد کند، دامنش آورم بکف گر بکشم زهی طرب، ور بکشد زهی شرف
٥ ـ روی بنما و وجود خودم از یاد ببر خرمن سوختگان را همه گو باد ببر
٦ ـ گفتم: غم تو دارم، گفتا: غمت سر آید گفتم که: ماه من شو، گفتا: اگر بر آید
٧ ـ یارب آن نو گل خندان که سپردی بمنش می سپارم بتو از چشم حسود چمنش
٨ ـ بر نیامد از تمنای لبت کامم هنوز بر امید جام لعلت دردی آشامم هنوز
٩ ـ خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم در ره دوست نشینیم و مرادی طلبیم

بعضی فالهای مناسب از دیوان حافظ

معلوم است جوابهائی که بوسیلهٔ این غیب گوئی مبهم بدست میآید، غالباً نامعلوم و مشکوك وبعلاوه محدود به همان نه غزل میباشد. از اینرو اسلوب دیگر فال زدن بدیوان، که بطریق گشودن دیوان حاصل میشود. مسلماً جوابهای بهتر وروشن تر بدست میدهد وحکایاتی بسیار از اینگونه فالها در **ایران** مذکور است که جوابهای صریح و روشن به سؤال کننده داده‌اند.

واز آنجمله شش فال در آخر **رسالهٔ لطفیهٔ غیبیه**، کتابی که قبلاً ذکر آن رفت، آمده است؛ که قابل ذکر میباشد.

فال نخست، حکایت است از **شاه اسماعیل اول** مؤسس سلسلهٔ صفویه که مذهب تشیع را دیانت رسمی **ایران** قرار داد، وجهد او در این باب تا بجائی رسید که فرمان داد قبور مشاهیر را که به تسنن معروف بودند بشکافند و آنهارا باخاك یکسان کنند. این پادشاه بزرگ وقتی باتفاق شخصی از ملاهای جاهل ومتعصب، معروف به: «**ملا مگس**» بزیارت قبر **حافظ** رفت. **ملامگس** نزد شاه اصرار بلیغ مینمود که امر به انهدام بقعهٔ **حافظ** فرماید، و اورا به پیروی طریقهٔ سنت و جماعت متهم می ساخت و (همانطور که حتی معاصرین **حافظ** را متهم می کردند) وی نیز اورا فاسد وفاسق میخواند. شاه امضای این عزیمت راموکول به تفأل به **دیوان حافظ** فرمود، وچون آنرا گشود این مطلع برآمد.

«جوزا سحر نهاد حمایل برابرم   یعنی غلام شاهم وسوگندمیخورم»

شاه این را بمنزلهٔ سوگند وفاداری و بیعت بخود دانسته بسیار خشنود وخرم گردید. چون **ملامگس** باز درابرام واصرارمبالغه کرد، شاه دوباره دیوان برگشود، این بیت برآمد که ظاهراً روی سخن بمصاحب شاه داشته است:

«ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه تست
عرض خود میبری و زحمت ما میداری»

بعدازآن **ملا مگس** زبان درکام خاموشی نهاده ودم درنیاورد.

هم از زمان **حافظ** حکایتی منقول است که در **لطائف غیبیه** ذکر نشده، وآن این است که چون شاعر وفات یافت، بعضی ازتخطئه کنندگان وی مانع شدند که اورا در قبرستان مسلمانان دفن کنند.

چون در این باب بر آن شدند که از دیوان او فالی بر گرفته و هرچه از آن فال حاصل شد حاکم قضیه باشد؛ دیوان را بتفأل بگشودند، این بیت مناسب بر آمد:

« قدم دریغ مدار از جنازهٔ **حافظ**

که گرچه غرق گناه است، میرود به بهشت».

فال دوم، که باز در **لطائف غیبیه** مسطور است، همچنان درباب یکی دیگر از سلاطین صفویه یعنی **شاه طهماسب اول** [1] میباشد. آن چنان است که پادشاه روزی با انگشتری بسیار گرانبها بازی میکرد، ناگهان از دست وی افتاد و هر چه در طلب آن بیشتر شتافتند کمتر یافتند. عاقبت پادشاه بطلب خاتم گمشده فالی بگشود و این بیت بر آمد:

«دلی که غیب نمایست و جام جم دارد ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد؟!»

شاه را از کمال مناسبت این بیت فرح بی اندازه روی داد، و از فرط تحسین و شگفتی دستهای خود را بر زانوای خویش نواخت؛ ناگهان احساس نمود که انگشتری درچین قبایش افتاده ودر آنجا مخفی بوده است.

سومین فالی که هم در آن رساله ذکر شده، منسوب است بدیگری از سلاطین صفوی، یعنی **شاه عباس دوم** (١٦٤٢م.-١٦٦٧م.)، در هنگامی که قصد جنگ **آذربایجان** داشت و **تبریز** تختگاه آن ملك را هدف

---

١) **شاه طهماسب اول صفوی** از ٩٣٠هـ. تا ٩٨٤هـ. در **ایران** سلطنت کرد. و پایتخت او **قزوین** بوده است.

مقصود قرار داده‌بود؛ چون برای امضای این عزیمت به **دیوان حافظ** تفأل زد، این بیت بر آمد:

عراق وفارس گرفتی بشعر خود **حافظ** بیا که نوبت **بغداد** ووقت **تبریز** است(۱)».

این بیت شاه را بر عزیمت خود استوار ساخت و عاقبت کار بفتح وپیروزی او منجر گشت.

فال چهارم، بازمربوط است بهمان پادشاه که اوراغلامی بود **سیاوش** نام. دیگر غلامان از راه حقد و حسد در صدد قتل او بودند و همواره علیه وی نزد پادشاه سعایت میکردند و اورا واجب القتل می‌دانستند. شاه چون دراین باب فالی از**دیوان حافظ** بر گرفت، این بیت بر آمد -:

«شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود شرمی ازمظلمهٔ خون سیاوشش باد»!

حکایت پنجم، تجربه‌ایست که برای خود مؤلف رساله اتفاق افتاده وآن چنان است که: درسال ۱۰۵۲ هـ./۱٦٤۲ م. وی بشهر **احمد آباد** تختگاه **گجرات** در **هندوستان** آمده بوده و درآنجا باشخصی موسوم به **کنعان بیگ** که از وجوه اعیان شهر بود شناسائی حاصل فرموده. وی برادری داشته بنام **یوسف بیگ**، که در اطراف **گجرات** بجنگ رفته

۱) حکایت این فال را به **نادرشاه افشار** نیز نسبت میدهند (رجوع شود به **فهرست بنکیپور** ص ۲۳٥ ایضاً **فارسنامهٔ ناصری** جلد اول ص ۱٦۹ طبع **طهران** ونیز در**فارسنامه** اشاره بفال دیگری است که **نادرشاه** در سر مزار **حافظ** ازدیوان او میگشاید و این غزل مطابق مطلوب برمی‌آید:

«سزد که ازهمهٔ دلبران ستانی باج چرا که برسر خوبان عالمی چون تاج».

و همان باعث تجدید تعمیرمزار **حافظ** بامر آن پادشاه قهار میگردد. (**فارسنامه** ص۱٦۸).

ومدتی بوده که ازاو خبری نیامده ؛ همگی اورا درجنگی که درنزدیکی **احمد آباد** روی داده بود کشته می‌پنداشتند .

برادرش **کنعان بیگ** ازین رهگذر صبر وآرام نداشت ، تاعاقبت برای دانستن حال او فال ذیل را از **دیوان حافظ** بر گرفت وچندی بعد آن فال صورت وقوع حاصل نمود :

« یوسف گمگشته بازآید بکنعان غم مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور».

واقعهٔ ششم ، که آخرین آنهاست، راجع است بجوانی موسوم به **فتحعلی سلطان** فرزند **امامقلی خان** که درزمان مؤلف می‌زیسته وجوانی باحسن وملاحت بوده‌است . روزی آن جوان باسری ازباده مست وقبائی سبز زربفت بر تن ، برعنائی و طنازی بسیار بمقبرهٔ **حافظ** میرود. وآن یکی ازایام اواخرماه رجب بوده که مردم برای تفأل بدیوان و کسب خیر وبرکت بزیارت قبر آن بزرگ میروند. وچون **دیوان خواجه** را بازمیکند وفال میزند این بیت بر می‌آید ـ :

«سرمست با قبای زرافشان چوبگذری   یك بوسه نذر **حافظ** پشمینه پوش کن».

نوجوان بسرخوشی خنده‌میزند ومیگوید : «یك بوسه‌چیست ؟ ما دوبوسه خواهیم داد » . هفتهٔ دیگر باز **فتحعلی سلطان** را بمزار خواجه گذر میافتد وفالی دیگر برمیگیرد واین شعر را میخواند :

« گفته بودی که شوم مست ودو بوست بدهم
وعده از حد بشد و ما نه دو دیدیم ونه یك».

جوان بازخندیده می گوید: «دوبوسه کدام است؟ ماسه بوسه خواهیم داد»! وبی آنکه نذرخود را ایفا کند دنبال کارخود میرود . هفته‌ای دیگر پس ازین واقعه باردیگر بازبه **بقعهٔ حافظیه** میآید وفالی دیگر میزند؛ این شعر را میخواند :

سه بوسه کز دولبت کرده‌ای حوالت من　　اگر ادا نکنی قرضدار من باشی ».

درحال بپای خاسته وخودرا برخاك مزار خواجه میافکند وبرآن سنگ بوسه‌های پیاپی میزند(۱) .

---

۱) این بنده مترجم‌اچندفقره تفأل به **دیوان حافظ** بیاداست که‌یاخود دیده ویا از معاصران شنیده وهمه‌از عجائب تصادفات است و چون از نوادر غریبه میباشد ، ذکربعضی‌از آن‌ها دراینجا بیمورد نیست :

۱ - مرحوم **میرزا محمدشفیع** متخلص به **عشرت** فرزند **وقار** بن **وصال**، منسوب به‌یکی‌ازبزرگترین خاندان‌های شعر و ادب **شیراز** در قرن سیزدهم هجری است ، از استاد خود شنیدم که او را نامزدی بوده است و چنان مقرر بود که در ماه شعبان عقد مزاوجت آندو را بسته و جشن عروسی بر پا کنند . جمعی از بزرگان خانواده را عقیده بود که مجلس عیش و سرور را به‌بعد از رمضان محول دارند ، چون برسر این‌اختلاف سخن‌بدرازکشید، همه‌مردّدماندند؛ پس‌داوری‌را به **دیوان‌حافظ** برده‌فالی برزدند این‌غزل برآمد ـ :

نفس باد صبا مشك فشان خواهد شد
عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

ماه شعبان مده‌ازدست‌قدح‌کاین‌خورشید
از نظر تا شب **عیدرمضان** خواهد شد

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

در **فهرست کتابخانهٔ بنکیپور** صفحهٔ ۲۳۱ اشاره به‌نسخهٔ دیوانی است که ملك خاص امپراطور **بابری هندوستان،جهانگیر** بوده ؛ ودرحاشیهٔ آن، پادشاه بخط خود مواردی‌را که باآن فال زده قید کرده است .

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :

ای دل ار **عشرت** امروز بفردا فکنی

مایهٔ نقد بقا را که ضمان خواهد شد؟

پس همگنان برامر **خواجهٔ** بزرگوار یکدله شدند وبه‌ساز بزم سور وسرور پرداختند .

۲ ـ والد نویسندهٔ این حواشی (مرحوم **میرزا احمدعلی معظم الدوله** رحمة‌الله‌علیه حکایت میکرد که: در یکی‌ازسالهای ۱۲۹۵ـ ۱۳۰۰ هـ که مسند ایالت **فارس** بوجود شاهزادهٔ دانشمند **فرهاد میرزای معتمد الدوله** مزین بود ، خشکسالی پدیدآمد که همه کس را ازشهری ودهقان خاطرپریشان گشت . وی درآن ایام جوانی دانش آموز بود و با پدر خود در محضر شاهزاده که ازخشکی آسمان و آفت زراعت خاطری مشوش داشت ، آمده بود ؛ شاهزاده امر فرمود که وی از **دیوان‌حافظ** فالی زند تامعلوم دارد که در آن ایام باران رحمت الهی‌خواهد بارید یا نی ؟ پس این بیت برآمد :

سکندر را نمی بخشند آبی

بزور و زر میسر نیست این کار!

شاهزادهٔ آزاده بروح خواجه فاتحه‌فرستاده بقضارضا داد.

۳ـ هنگامی که درتیرماه ۱۳۱۷ هـ ش.بامر **شاه‌پهلوی** از خدمت وزارت-

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

کمال خجندی- کمال الدین ابن مسعود

ازشرح حال این‌شاعر ، که شعر او هرچند مورد تحسین **حافظ** قرار گرفته[۱] لیکن بر گفته‌های اوبرتری نیافته ، علم و اطلاعی چندان در دست نیست . **جامی** در **نفحات‌الانس** کلامی را که در بارهٔ او گفته ، این چنین آغاز کرده :

۱) رجوع شود به: **تذکرة‌الشعراء دولتشاه** طبع‌لیدن ص۳۲۷و۳۲۸ .

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

معارف بر کنارشدم ، خاطر شاه دژم وآشفته بود ومرا وحشت و اضطرابی بسیار روی داد؛ زیرا سروکاربا‌سلطانی مستبد و پادشاهی قهار بود که تحمل بار سخط او آسان نمی‌نمود . در همان ایام که مرا تشویش و نگرانی بغایت رسید، از **دیوان حافظ** استمدادجستم وباین‌غزل خاطر پریشان را جمعیتی روی داد وایمنی وقت حاصل شد . بیقین دانستم که سلطان توانارا برین‌بندهٔ ناتوان دستی‌نیست :

خوش خبر باشی ای نسیم شمال
که بما میرسد زمان وصال
ترک ما سوی کس نمینگرد
آه ازین کبریا و جاه و جلال .
فی جمال الکمال نلت منی
صرف الله عنك عین کمال

٤ ـ آقای‌ت، .Mr. A. C. T، که‌ازانگلیسیهای‌ادب‌پرور وشعردوست است، برای‌من حکایت کرد: درزمانیکه**ادوارد هشتم** پادشاه **انگلیس** درشهورسنهٔ 1937 میلادی بر سر آن بود که یا از تاج و تخت بگذرد، یا از نعمت وصال همسر خود

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

«وی بسیار بزرگ بوده‌است واشغال وی بشعر وتکلف در آن ستر و تلبیس را بوده‌باشد ، بلکه می‌شاید که برای آن بوده باشد که ظاهر مغلوب باطن نشود . و از رعایت صورت عبودیت بازنماند؛ چنانکه خود میگوید :

« این تکلفهای من در شعر من　　　کلمینی یا حمیرای من است».

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

مادام سمپسون Mme. Simpson محروم ماند، در آن ایام سراسر مردم **انگلیس** بعاقبت این کارنگران بودند. وی باچندتن ازمردان انگلیسی مقیم **شیراز به بقعهٔ حافظیه** رفته وپیش آمد پادشاه را از دیوان **لسان الغیب** استعلام کردند . این غزل برآمد :

« بفراغ دل زمانی نظری بماهروئی

به از آنکه چترشاهی همه روز وهایهوئی !»

اندکی برنیامد که شاه وصال محبوبه‌را برتاج وتخت ترجیح نهاد وازسرتخت سلطنت برخاست .

۵ - در بهار سال ۱۳۲۱ هـ . ش . نویسندهٔ این سطور افتخار خدمت وزارت بهداری (صحیه) راداشتم. در آنزمان **مرحوم مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)** که ازرجال خیرخواه و دانشمند کشور بود، بر آن سرشد که درسر مقبرهٔ نیای نامدار خود، یعنی مرحوم **رضاقلیخان هدایت (لله باشی)** ، که اکنون در ضلع شمالی **خیابان اسلامبول** در **تهران** واقع است ، بدستیاری و اعانت وزارت بهداری درمانگاهی برای بینوایان برپاسازد، این بنده بحکم وظیفه پیشنهاد آن مرد محترم را بحسن قبول تلقی کردم ؛ و سائل انجام این نیت خیر را فراهم ساختم . باآنکه وی عوائد دکاکین و مستغلات چندی که در جوار آن روضه واقع است برای این کار خیر وقف فرمود ، وزارت بهداری نیز اسباب پیشرفت مقصود را ازتهیهٔ طبیب وداروآماده

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

ساخت . و چون همه چیز حاضر و مهیا گشت بر آن شد که برای آن درمانگاه نامی مناسب اختیار کند ، پس به **دیوان حافظ** توسل جست ، این غزل بر آمد :

گرچه پیرم توشبی تنگ درآغوشم گیر   تا سحر که زکنار تو جوان برخیزم

یا رب از ابر **هدایت** برسان بارانی   پیش‌ترزانکه چوگردی زمیان برخیزم»

پس برروح آن بزرگوار درود وفاتحه نثار کردندونام آن‌درمانگاه‌را **هدایت** نهادند ، وازعجائب آنکه درهمان ایام خود مرحوم **مخبر السلطنه** نیز بهمین مقصود به **دیوان خواجه** تفأل‌زده وهمان‌غزل بر آمده‌بود .

۶ ـ درهنگامی که ازخدمت **شاه‌پهلوی** بر کنار و در گوشهٔ عزلت و انزوا ایامی بسر می‌بردم، یکی از مقربان درگاه شاه که مردی دانشمند و کریم واز خاندانهای کهن **ایران** بود و بذوق‌لطیف‌وحسن‌قریحه‌شکوه وشهرتی بسزا داشت وخود نیز ازمعتقدان**خواجهٔ‌شیراز** بود ازراه‌لطف وعنایت، غیرمستقیم به‌حقیراندرز میداد که‌نامه‌ای بدرگاه‌پادشاه‌برنگارم‌وازاواستعانت‌جسته پوزشی چنانکه درخور زیردستان است بخواهم . ولی باقتضای عزت نفس خاطرازین معنی تحاشی می کرد . چند روزی بادودلی وتردید بسر آمد ؛ پس بر آن شدم که ازباطن **خواجه‌حافظ** ارشاد جویم که اگر اجازت فرماید عریضه‌ای بدربار شهریار عالیمقداربرنگارم ، و الا ازآن نیت منصرف گردم . پس‌چون دیوان **حافظ** راگشودم این‌غزل‌بر آمد :

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم   باپادشه بگوی که روزی مقدراست

دل‌ازتردید بیرون‌آمد ، قلم وکاغذ به‌یکسو نهاد . اندکی برنیامد که‌بی‌آنکه دست نیاز بدرگاه ابناء بشر دراز کند ،گره ازکارها گشوده شد واحتیاج زندگانی که شیران‌را روبه مزاج کند من‌حیث لایحتسب مرتفع گشت .

۷ـ **مرحوم محمدعلی فروغی ، ذکاءالملک‌دوم** . نخست وزیر **ایران** حکایت میکرد که درسال ۱۳۲۶ هجری قمری که **محمدعلیشاه** برمشروطه‌ـ طلبان چیره گشته و روزگار مردمان آزاده تیره شده‌بود وهوا خواهان آزادی با زبان

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

بسته ودل‌شکسته درزوایای‌خمول‌وخفا بسر میبردند. چندی‌برنیامد که سپاهیان مشروطه بسوی**طهران** روی‌آوردند وعاقبت درسال۱۳۲۷ه.ق . شاه‌مستبدقاجاربسفارت**روس** پناه برد . در این هنگام وی با جمعی از جوانان هم سال خود در خانهٔ ادیب‌مرحوم- **حاج سید نصر الله اخوی** گرد آمده بانتظار فتح قطعی آزادیخواهان و نابودی بقایای استبداد به**دیوان‌حافظ** فال زدند ، ناگهان این ابیات برای خاطر نگران‌آنان مژدهٔ فتح‌ونوید بشارت‌داد - :

شد آنکه اهل نظر بر کناره میرفتند
هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
ببانگ چنگ بگوئیم آن حکایتها
که از نهفتن آن دیگ سینه میزد جوش
شراب خانگی ترس محتسب خورده ،
بروی یار بنوشیم و بانگ نوشا نوش ! !

چندروزی برنیامد که پرچم‌استبداد سرنگون ودولت مشروطه مظفرشد .

۸ - هنگامیکه این بنده نویسنده در پائیز سال ۱۳۱۸ شمسی در شهر **برن** از بلاد **سویس** به‌انواع بیماریهای جسمانی و روحانی گرفتار و روزگاری با محنت وملال دربیمارستان - **لیندینهوف** - بسرمیبردم ، ناتوانی تن دردمند و افسردگی خاطر نژند بحد کمال بود ؛ چهرهٔ آسمان هم درحجاب ابرمستور وبرف‌وباران خریف آغاز گشته ؛ برای غریبی از اهل مشرق زمین که با طلعت روشن آفتاب خوگرفته ، افق تیرهٔ‌آن شهر مغربی مزید بر علتها می‌شد . شبی بادلی افسرده و تنی ناتوان که ازرنج وآلام بستوه آمده‌بود وحالت استیصال وانقطاعی دستداده، به **دیوان‌حافظ** توسل‌جستم وتفأل برگرفتم این‌ابیات برآمد:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد - :
زدم این فال وگذشت اختر وکار آخر شد
آنهمه ناز و تنعم که خزان میفرمود
عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

صبح امید که بد معتکف پردهٔ غیب

گو برون آی که کار شب تار آخر شد . . الخ

بحمدالله تعالی ازصباح روزبعد طلیعهٔ بهبود و تندرستی نمود ار گردید ورنجها وردها همه سپری شد ، روزگار تاریک مرض و غربت بپایان آمد ، و دیدهٔ مهجور از چهرهٔ آفتاب وطن روشن گردید .

۹ ـ دریکی ازسنوات بین ۱۳۲۰ و ۱۳۲۵ ه . ش. که سفارت **ایران در مصر** وسرپرستی قافلهٔ حاج ایرانی بعهدهٔ آقای **محمودجم** محول بود، در موقع مراسم طواف یکی از حاجیان ایرانی موسوم به **ابوطالب یزدی** ، که جوانی خوش اعتقاد ومتدین بود، دوچار عارضهٔ آفتابزدگی وبهم خوردگی معده گردید وحالت استفراغ باو دست داد؛ محافظان عرب جاهل بتصور آنکه وی رامقصوداهانت به بیت‌الله بوده است، آن بیگناه رامحکوم بقتل کرده باشمشیر سر ازتنش جدا کردند. این حادثه موجب آشفتگی وتأثر خاطرمردم **ایران** شده بدولت عربی سعودی ازین کرد ار نا بهنجار اعتراض بسیار کردند و آقای **جم** نیز به **طهران** آمدند. درآنموقع یکی از دوستان خوش ذوق و صاحب‌دل نویسنده که از این پیش آمد خاطر ملول داشت ، از دیوان لسان الغیب تفألی بر گرفت، این غزل بر آمد :

چو پرده دار بشمشیر میزند همه را

کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند

سروش عالم غیبم بشارتی خوش داد

که بر در کرمش کس دژم نخواهد ماند

سرود مجلس جمشید گفته اند این بود

که: جام باده بیاور، که **جم** نخواهد ماند

ز مهربانی جانان طمع مبر **حافظ**

که نقش مهرونشان ستم نخواهد ماند.

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

مرشد روحانی **کمال** شخصی بوده‌است موسوم به **خواجه‌عبیدالله** که مدتی در شهر **شاش** [۱] میزیسته [۲] و آن نیز چون **خجند** موطن

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

۱۰ - درسال ۱۳۱۸ش. دوشیزه‌ای **طلعت** نام که‌صاحب‌جمال و کمال‌ودارای قلمی شیوا و رقمی دل‌آرا بود،دریکی ازمجلات هفتگی **طهران** مقالتی انتقادآمیز در پیرامون سخنان **خواجهٔ‌شیراز** نگاشته و آن کلام نابهنجار مورد بحث و گفتگوی بسیار گردید،درانجمنی‌ازارباب‌ذوق‌ادب‌داوری‌رابه **دیوان‌خواجه** برده ازروح‌پرفتوح اودراین‌باب‌حکومت‌خواستند .

این‌غزل برآمد :

شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد
بندهٔ طلعت آن باش که آنی دارد

دلنشین شد سخنم تا تو قبولش کردی
آری آری سخن عشق نشانی دارد

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف
هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد

مدعی گو برو و نکته به **حافظ** مفروش
کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد

۱) **شاش** یا **چاچ** شهری است در **ترکستان**۔ شمال **رود سیحون** که امروزبه« **تاشکند** » معروف است ومرکزجمهوری شوروی **اوزبکستان** میباشد و مرکزیت علمی و صنعتی و فلاحتی مهمی درآسیای وسطی دارد . در قدیم آهنگران آنشهر کمانهای معروف میساخته‌اند .بنده مترجم دراردیبهشت ۱۳۲۷ هـ.ش. بدعوت جمهوری مذکور بآنشهر رفته چند روزی را در آنجا بسر آوردم و هنوز زبان فارسی (لهجهٔ تاجیکی) در آنجا رواجی دارد ؛ غالب ادباء آنشهر به اشعار اساتید عجم آشنائی دارند .

۲) مرحوم **براون** راگویا دراین‌ترجمه اشتباهی روی‌داده و کلام **جامی**

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

مطالبی چند از زندگانی کمال

کمال شهری است ازبلاد **ماوراءالنهر**. در زمانی نامعلوم که ظاهراً در بدایت عمر او بوده است **کمال** از موطن خود **خجند** به **تبریز** افتاده[۱]، و آنجا را مسکن خود قرار داده و بآن شهر محبت وعلاقهٔ خاصی پیدا کرده است[۲]. **سلطان حسین**ـ

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

در **نفحات** ظاهراً بغلط ترجمه شده ، **جامی** مینویسد: «خدمت **خواجه عبیدالله** ادام الله بقاءه میفرمودند که وی چندگاه در **شاش** میبوده است». مقصود **جامی** از این کلام آن است که **خواجه عبیدالله نقشبند** (متوفی بسال ۸۹۵) حکایت میکرد که **کمال** چندگاه در **شاش** بوده . و **براون** ازکلمهٔ «خدمت» که در قرن نهم بعنوان احترام مانندکلمهٔ «جناب» درزمان حاضر ، پیش از اسامی اشخاص حی معاصر میآورده‌اند، معنای تحت اللفظی گرفته ـ و کلمهٔ «میفرمودند» را که **جامی** بمعنای « می گفتند » اراده کرده **براون** بمعنای « میکردند » استنباط نموده و مرجع ضمیر « وی » را **عبیدالله** دانسته وبالاخره چنین گفته که: **کمال درشاش** مدتی در خدمت **خواجه عبیدالله** نامی مشغول بوده است . واین تحقیقاً سهو واشتباه است .

---

۱) **کمال** دراین غزل که ظاهراً در بدایت حال در **ماوراءالنهر** گفته است، یاد از **عراق** و **تبریز** میکند :

نقد جان چیست که در دامن جانان ریزم؟

گر بخواهد ز سر هر دو جهان برخیزم!

من که **خوارزم** گرفتم بسخن های غریب

نبود میل **عراق** و هوس **تبریزم**

۲) مانند همهٔ شعراء قرن هشتم **کمال** رانیز با همهٔ علاقه‌ای که بوطن خود **تبریز**

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

جلایر فرزند **سلطان اویس ایلخانی** (۷۷۶_۷۸٤ه‍.ق./۱۳۷٤_۱۳۸۲م.) دربارهٔ‌او عنایت بسیار ارزانی‌داشت و برای‌وی خانقاهی‌بساخت . وهم **جامی** در **نفحات‌الانس** گفته است :

«درزاویه‌ای که در **تبریز** داشته‌است، خلوتی بوده‌است که شب در آنجا بسر میبرده و کسی دیگر کم آنجامیرسیده؛ چون بعداز وفات وی

بقیهٔ حاشیه‌از صفحهٔ قبل:

حاصل‌بوده، شوق و آرزوی سفر**شیراز** درسرداشته‌است؛ درغزل‌لطیفی‌براین‌سودا اشاره میکند ومیگوید :

وصل بتان خانه بر اندازم آرزوست
ساقی بیا که بادهٔ دمسازم آرزوست
چنگ خمیده قامت بسیارگو کجاست؟
کان پیر خشك مغز ترآوازم آرزوست
می‌خوش حریف مست نوازاست وچنگ نیز
اینها بیکدو محرم همرازم آرزوست
در قلب نیزه بازی مژگان آن پری
خونریز آن دو چشم نظر بازم آرزوست
دوشم بیك‌دونغمه چه‌خوشوقت ساخت‌چنگ
ای‌مطرب‌آن دونغمهٔ خوش سازم آرزوست
بر مرغ جان فضای جهان است چون قفس
تا در هوای کوی تو پروازم آرزوست
از بهر پاس خاطر تبریزیان **کمال**
با ساربان مگوی که **شیرازم** آرزوست.

آنرا دیده‌اند ، غیر از بوریائی که بر آنجا می‌نشسته یا می‌خفته و سنگی که زیر سر می‌نهاده چیز دیگر نیافتند .».

کمال در **تبریز**، که در آنجا شهرت زهد و صلاح بسیار حاصل نمود، در تحت تعلیم **شیخ زین الدین خوافی**(۱) قرار گرفت(۲). چون در سال ۷۸۷ هـ.ق./

---

۱) در این ترجمه نیز ظاهراً مرحوم **براون** را اشتباهی روی داده و در کلام **جامی** سهوی کرده است.

عبارت **جامی** این است که: «خدمت **شیخ زین الدین** رحمة الله میگفته است که: در وقت تحصیل علم در **تبریز** بصحبت وی رسیده میشد .» مقصود از این کلام آن است که **شیخ زین الدین** بصحبت **کمال** رسیده است، نه برعکس چنانکه مرحوم **براون** گمان کرده . وفات **شیخ زین الدین خوافی** بسال ۸۳۸ هـ . ق . میباشد و آن بعد از **کمال** است بقریب سی و پنجسال .

۲) مرحوم **براون** برای شرح حال مولانا **زین الدین ابوبکر خوافی** ارجاع به **نفحات الانس** و **عجائب المقدور** (ص ۱۷ طبع مصر) نموده است. و حال آنکه **ابن عربشاه** مؤلف **عجائب المقدور** را در این مقام نیز سهوی واضح روی داده و **ابوبکر خوافی** را با **ابوبکر تایبادی** مخلوط ساخته است و داستان ملاقات **تیمور** را به **وی** نسبت داده و فصلی مخصوص بآن نگاشته باین عنوان— :

« ذکر اجتماع ذلك الجافی بالشیخ **زین الدین ابی بکر الخوافی**». حکایت ملاقات **تیمور** با **مولانا ابوبکر تایبادی** در سالی که عزیمت حملهٔ به **هرات** داشت، بتفصیل در **ظفر نامهٔ یزدی** مسطور است. وفات او بتصریح **نفحات الانس** در سال ۷۹۱ هـ. است و بعلاوه بتصریح **جامی** در **نفحات الانس**، **ابوبکر خوافی** ملقب است به «**زین الدین**» ومتوفی است بسال ۸۳۸ هـ.ق. و در زمان ملاقات **تیمور** با مولانا که بتصریح **مطلع السعدین** در سال ۷۸۲ هـ.ق. واقع شده وی کودکی خردسال بوده و ظاهراً قابل آنکه **امیر تیمور** از او تجلیل فرماید و نصیحت طلب کند نبوده است . ظاهراً **ابن عربشاه** از وحدت کنیه و لقب آن هردو در این اشتباه افتاده و **خوافی** را بجای **تایبادی** نشانده، مرحوم **براون** نیز در پی او رفته است . والله اعلم .

۱۳۸۵ م . **توقتمش خان** از **دشت قبچاق** به **تبریز** تاخت ، برسم کشور ـ گشایان آن زمان بسیاری از دانشمندان و علمای آنشهر را به **تختگاه** خود « **سرای** » کوچ داد[۱] .

---

۱) **شیخ کمال** درایام توقف خود در **سرای** چندجادر کلمات خود اشاره باین شهر کرده است، ازینقرار :ـ

۱ـ درغزلی لطیف سراید :

ای رخت آیت حسن و دهنت لطف خدای
بحدیثی بگشای آن لب و لطفی بنمای
بوستانی است **سرای** از گل آن روی کمال
به **سرای** آمدی ای بلبل خوشگو بسرای

۲ـ هم دراین غزل گفته است :

کرد ویران سرای وکاخ **کمال** طاق ابروی دلبران **سرای**

۳ـ دراین غزل ازشهر **سرای** اظهار ملالت کرده وباشتیاق از **تبریز** یادمیکند :

شهر **سرای** چون دلت آشفته شد **کمال**
وقت است اگر عزیمت **تبریز** میکنی

٤ـ در قطعهٔ ذیل شهر **سرای** را «ویران واندوه فزای» میخواند :ـ

« عمارت چرا میکند **چیم آقا** در این شهر ویران اندوه فزای؟
یکی خانه او را مگر بس نبود که دوخانه می سازد اندر **سرای** » ؟!

اما شهر **سرای** Sarây پایتخت مغولان اوزبک در **دشت قبچان** (آلوس **جوجی** خان) بود وخرابه های آن هنوز در کناریکی ازشعب رود **ولگا**) موجوداست. **ابو الفداء** در تاریخ **و ابن بطوطه** در رحلهٔ خود ازآن یاد کرده اند. این شهر نخست درسال ۱۳۹۵م. ویران شد ، بعدها درقرن شانزدهم بقایای آن را روسها بکلی از میان بردند .

در میان آنجماعت **شیخ کمال** نیز بود . وی در آنشهر چهار سال اقامت فرمود و پس از آن دوباره به **تبریز** باز گشت و هم در آن‌جا وفات یافت[۱] . غالب‌مورّخان وتذکره‌نویسان دراین معنی متفق اند [۲] .

وفات **کمال** درسال ۸۰۳ هـ./۱۴۰۰ م. واقع گردید. **دولتشاه** تاریخ وفات اورا درسال ۷۹۲ هـ./ ۱۳۹۰ م. دانسته‌است، ولی **ریو** Rieu بادلائلی که (در **فهرست نسخ فارسی موزهٔ بریتانیا**) ذکر کرده آن تاریخ را معتبر نمیشمارد . در کتاب **مجالس العشاق** تاریخ جدیدتری برای وفات **کمال** ذکرشده وآن‌سال ۸۰۸ هـ./۱۴۰۵ م. میباشد [۳]. گویند بر روی سنگ مزاراو این بیت نقش بوده است:

کمال از کعبه رفتی بردریار ! هزارت آفرین مردانه رفتی!!

درمدّت اقامت ثانوی **کمال** در **تبریز** ، وی مورد عنایت و نوازش **میرزا میرانشاه** فرزند **تیمور**، که در آن زمان حکمران **آذربایجان** بود،قرار گرفت ؛ گویند که: وقتی‌درازاءِ میوه‌هائی که‌سپاهیان او ازباغ شاعر خورده‌بودند، **امیرزاده** مبلغ هزاردینار باوعطا فرمود که ذمه‌اش بری شده‌باشد .

تا آنجا که مرا اطلاع است، دیوان **کمال خجندی** هیچگاه بچاپ

---

۱) رجوع‌شود به‌فهرست ریو ص۶۳۲ .

۲) تنها **آتشکدهٔ آذر** مینویسد که اودر **یزد** وفات کرد.(؟)

۳) **جامی** در **نفحات الانس** وفات **شیخ کمال** رابسال ۸۰۳ هـ.ق. ذکر کرده و قول‌اوهمیشه موثق ومعتبراست. صاحب **حبیب‌السیر** نیزهمان‌سال‌راقید کرده. ـ بنابراین مجال‌شبهه درصحت‌این‌قول باقی‌نمی‌ماند .

نرسیده (۱) و نسخهٔ خطی آن نیز فراوان نیست (۲)، هرچند در غالب

۱) چاپ دیوان **شیخ کمال** در عصر وزمان صورت پذیرفت و آنرا **عزیز دولت آبادی** که از فضلاء **تبریز** ودبیر دبیرستانهای آنشهر شهیراست در آذرماه۱۳۳۲ش./۱۹۵۸م. درهمان بلد بطبع رسانیده ودین ادبی مردم **تبریز** رابآن بزرگوار ادا کرده است.

این دیوان چاپی مشتمل برغزلیات و مقطعات ورباعیات در۳۹۸ صفحه متضمن برمقدمه‌ای فاضلانه است درنوزده صفحه که دربارهٔ شرح حال شیخ وتاریخ تولد و وفات و مسافرتهای او، وسبك كلام وافكار وشعراء معاصر وپیران طریقت او بحث کامل کرده است.

ظاهراً ناشر دیوان قبر شیخ را در (**ولیانکوه ـ تبریز**) نتوانسته پیدا کند، زیرا اشاره‌ای بآن نفرموده است.

۲ ـ درتصرف این بنده مترجم نسخهٔ کاملی ازدیوان **کمال خجندی** موجود است که تاریخ کتابت آن شهرمحرم الحرام سنهٔ ۹۰۱ ه.ق. میباشد، و آن بخط نستعلیق هراتی تحریر یافته و مشتمل است بر مجموعهٔ غزلیات که قسمت عمدهٔ آن کتاب است، وقطعات ومفردات وچندین رباعی.

کمال دراغلب غزلها تتبع **سعدی** کرده چنانکه در جواب غزل معروف:

زمن مپرس که از حال او دلت چونست؟
از او بپرس که انگشتهاش در خون است

کمال میگوید ـ:

مرا که ساغر چشم از غم تو پر خون است
چه جای ساقی و جام شراب گلگون است
حکایت تو بتقریر شرح نتوان کرد
که‌جور ومحنت خوبان زوصف بیرون است

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

مجموعه‌های خطی شعراء فارسی غالباً مقداری از اشعار او هم دیده میشود .

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :

بجان رسیده مرا کار از غم تو و هیچ
ز راه لطف نپرسی که حال تو چون است؟

چه اعتبار بعهد تو حسن لیلی را ؟
که زیر هر خم مویت هزار مجنون است!

چو جان من بلب آمد، رقیب را چه خبر؟
که من غریقم و او بر کنار جیحون است!

بدان شمایل موزون چگونه دل نرود؟
علی الخصوص کسی را که طبع موزون است!

خوش است اگر بحدیث **کمال** داری گوش
لطافت سخنانش چو درّ مکنون است!

خواجه حافظ نیز همین غزل را استقبال فرموده - :

زگریه مردم چشمم نشسته در خون است
ببین که در طلبت حال مردمان چون است

غزل ذیل از **کمال خجندی** است که قطعاً از غزل **خواجه حافظ** استقبال کرده ، یعنی از غزلی که مطلع آن این است - :

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد   دل رمیده ما را انیس و مونس شد

کمال میگوید - :

شبی که روی تو ما را چراغ مجلس شد
بسوختن دل پروانه وش مهوّس شد

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

ولی مرا نسخهٔ بی تاریخی از آن دیوان بملکیت حاصل است که نسخه‌ای قدیمی

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

دوچشمت ازدل ودین هرچه داشتم بردند
توانگری که بمستان رسید مفلس شد
بکیمیای نظر چون تو خاك زر سازی
تفاوتی نکند گر وجود ما مس شد
دگر مرا ز خیالت ز بیکسی چه ملال؟
چو غم رفیق و بلا یار و درد مونس شد؟!
کسی که عاقل و هشیار دیدمی محسوس
چودید شکل تو ازخویش رفت وازحس شد
بنقش ابروی تو نیست در سراچهٔ عشق
که دست صنع در آن طاقها مهندس شد
خوش‌است مطرب‌وساقی ومن‌بیك دوحریف
درین شمار که کردم رقیب سادس شد
بدور لعل تو پرهیز ما نه از ما بود
درین جریمه سبب زاهد موسوس شد
کمال نسخهٔ رندی بسی مطالعه کرد
که در دقایق علم نظر مدرس شد
نشد بطرز غزل هم عنان ما **حافظ**
اگر چه در صف رندان ابوالفوارس شد

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

وخوش خط میباشد . وازآن‌دیوان قطعات ذیل‌را انتخاب نموده اینك در اینجا می‌نگارم : ـ

۱

کمالازهرمژه اشکت مگرهمرنگ**سلمان** شد
که از اشعار مردم برد معنی های رنگین را

۲

شانه زد باد زلف یارمرا — اصلح الله شانه ابدا
تا ببالا تو راست چون الفی — ما چو لامیم در میان بلا

بقیهٔ‌حاشیه‌ازصفحهٔ قبل:

همچنین **کمال**را غزلی‌است که مصراعی از**حافظ** درآن تضمین شده یاآنکه **حافظ** ازاو تضمین فرموده‌است وآن‌این‌است :

صبا ز دوست پیامی بسوی ما آورد
بدوستان کهن دوستی بجا آورد

رسید باد مسیحا دم ای دل بیدار
« برآر سر که طبیب آمد و دواآورد».

نکتهٔ قابل‌توجه این است که **کمال** درمقطع غزل‌مذکور **حافظ** را نام‌برده وتا جائیکه میدانیم این‌تنها موردی است که شاعر معاصری صریحاً نام **خواجه حافظ** رابرده باشد .

قطعه‌ای نیزاز **کمال‌خجندی** درمتن‌ذکر شده است که درآن **حافظ** و **سلمان‌ساوجی** و**عمادفقیه** رانام برده ـ :

مرا هست اکثر غزل هفت بیت
چو گفتار **سلمان** نرفته زیاد ...

رك : ص ۴۴۰ کتاب حاضر .

چشم تر بر لب تو اولی تر — که بمرطوب به بود حلوا
شد چنان‌پر زدرد تو دل‌ریش — که نگنجد دراو خیال دوا
دل‌مرنجان‌بدرددوست **کمال** — فوه ماءالحیاة فیه شفا

٣

دشوار کشد نقش دو ابروی تونقاش — آسان نتوانند کشیدن دو کمان را

٤

این چه‌مجلس چه‌بهشت این‌چه مقام است‌اینجا؟
عمر باقی ، لب ساقی لب جام است اینجا!
دولتی کز همه بگذشت ، ازین در نگذشت
شادئی کز همه بگریخت، غلام است اینجا
چون درآئی بطربخانهٔ ما با غم دل
همه گویند : مخور غم که حرام است اینجا!
ما ببام فلکیم از بسر ما گر بروی
برو آهسته، که جام و لب بام است اینجا
نیست در مجلس ما پیشگه و صفّ نعال
شاه و درویش ندانند کدام است اینجا
صفت عود همه گرم رو و سوخته ایم
بجز از زاهد افسرده که خام است اینجا
چند پرسی چه‌مقام است **کمال** این که تراست؟
این مقامی که نه منزل نه مقام است اینجا!

٥

(بالتزام کلمهٔ «عید»)

مه من عید شد، مبارك باد! / عیدی عاشقان چه خواهی داد؟
عیدی ما و عیدی رخ تست / عید ما بی رخ تو عید مباد
گفته‌ای پرسم از تو عید دگر؟ / آه کاین وعده هم بعید افتاد!
جانم ازغم رهان چو عید رسید / عید زندانیان کنند آزاد
عید شد بگذر ازو عید **کمال** / عید سازند خاطر همه شاد

٦

آفرین بر عبارت تو **کمال** / خود ترا اختیار تحسین نیست
میوه ای کز **خجند** میآرند / این‌چنین آبدار و شیرین نیست

٧

درد تو به از دواست ایدوست / اندوه تو جانفزاست ایدوست
در یوزه‌گر تو از در تو / جز دردوبلا نخواست ایدوست
با آنکه ز مفلسی ندارم / چیزی که تراسزاست ایدوست
پیش تو نهم دو چشم روشن / گویم: نظر صفاست ایدوست
گفتی: کشمت، ولی‌روا نیست؟ / گردوست کشدرواست،ایدوست!
دل هر چه بوصف قامتت گفت / آورد خدای راست ایدوست
کردم بقد تو این غزل راست / بنویس، **کمال** راست‌ایدوست.

تا آنجا که معلوم است **کمال** تنها شاعری است که حتی المقدور سعی میکند غزلیاتش همه‌در طول‌یکسان باشند، یعنی ازهفت بیت تجاوز

نکند واین‌معنی‌را خوددر دوقطعهٔ ذیل تصریح کرده‌است (۱) :

۸

مرا هست اکثر غزل هفت بیت — چو گفتار **سلمان** نرفته زیاد

چو **حافظ** همی‌خواندش‌در **عراق** — بلند و روان همچو سبع شداد

به بنیاد هر هفت چون آسمان — کزین جنس بیتی‌ندارد **عماد**

۹

هفت بیت آمد غزلهای **کمال** — پنج گنج (۲) ازلطف آن عشرعشیر

هفت بیتی های یاران نیز هست — هر یکی پاك و روان و دلپذیر

لیك‌از‌آن‌هر‌هفتشان‌حك‌کردنیست — چار بیت از اول و سه از اخیر

۱۰

چودیوان **کمال** افتد بدستت — نویس‌ازشعراو چندانکه‌خواهی

---

۱ - **مرحوم براون** ، **کمال** راتنهاشاعری غزلسرای دانسته که‌غزلیاتش ازهفت بیت‌تجاوز نمیکند، وحال‌آنکه **جامی** نیز همین الزام را داشته وهمین شماره را دراعداد ابیات غزلهای خود رعایت کرده است . خود او نیز در قطعه‌ای باین معنی اشاره فرموده و گفته است ـ :

به بوستان سخن مرغ طبع من اکثر — بهفت بیت شود نغمه ساز و قافیه سنج

به **هفت‌پیکر گنجور گنجه** هرغزلی — نمونه‌ای است زمعنی دراو نهان صد گنج

چوبیت‌بیت زهرهفت آن دومصراع است — گرش بسبع مثانی لقب نهند مرنج

ز هفت عضو یکی یا دو بادکم آنرا — که هفت بیت مرا شش رقم زند یاپنج.

۲ - پنج گنج ظاهراً مقصود **مثنویات خمسهٔ نظامی** ودیگران باشد .

خیالات غریب و لفظ و حرفش — اگر خواهی که دریابی کماهی
زهر لفظش روان مگذر چو خامه — بهر حرفی فرو رو چون سیاهی(۱).

۱۱

دو **کمالند** در جهان مشهور — یکی از **اصفهان** یکی ز **خجند**
این یکی در غزل عدیم المثل — و آندگر در قصیده بیمانند
فی‌المثل در میان این دو کمال — نیست فرقی مگر بموئی چند.

۱۲

یکی شعر **سلمان** ز من بنده خواست — که در دفترم زان سخن هیچ نیست
بدو دادم آن گفته‌های چو آب(۲) — کز آن سان دری در عدن هیچ نیست
من از بهر تو می‌نویسم ولی — سخنهای او پیش من هیچ نیست.

۱۳

بما آن صوفی ببریده بینی — بغیر از عجز و مسکینی ندارد
نشاید جرم خود بینی بروبست — که آن بیچاره خود بینی ندارد.

در **دیوان کمال** دو یا سه قطعه خطاب به « **حافظ** » نامی یافت میشود که هر چند مخاطب شخصی خواننده و یا نوازنده بآن اسم بوده‌است ، تحقیقاً

---

۱) سیاهی : درقرن هشتم و نهم این کلمه بجای « مرکب » که درزمان ما معمول است استعمال می‌شده و آن مایعی است سیاه رنگ که در دوات ریزند و بدان نویسند ـ **حافظ** نیز این کلمه را بهمین معنی استعمال کرده مثلاً :

روز ازل از کلك تو يك قطره سیاهی — برروی مه افتاد که شد حل مسائل

۲) «چو آب» صفت گفته‌هاست ، چه در سلاست و روانی وعذوبت سخن خوب را به آب تشبیه کنند ومصرع دوم نیز که باز وصف گفته هاست مؤید این مدعاست ، ولی **مرحوم براون** آنرا «جواب» خوانده و به « Answering Words » ترجمه کرده وظاهراً این سهواست .

مقصوداو **خواجه‌حافظ‌شیرازی** نیست؛ ونیزاین‌بیت اشاره بشاعرمعاصر وی **عصار تبریزی** است[۱]:

۱۴

عاقبت**عصار** مسکین مرد و رفت   خون دیوانها بگردن‌برد ورفت(۲).

در قطعهٔ‌ذیل که **ریو** بآن‌استشهاد کرده‌است، بواقعهٔ تاریخی‌حملهٔ **توقتمش‌خان** به **تبریز** اشاره شده :

۱۵

گفت **فرهاد**ما(۳)به **میرولی**   که **رشیدیه** را کنیم آباد

---

۱) راجع بشرح‌حال **عصار تبریزی** رجوع شود به : یادداشتهای **اوزلی** درباب‌شعرای‌ایرانی ص ۲۰۱ ـ ۲۲۶. تاریخ وفات**عصار** را در سالهای ۷۷۹ و۷۸۴ گفته‌اند . مثنوی لطیفی بنام **مهرومشتری** دارد که نسخهٔ خوبی ازآن در کتابخانهٔ ملی **طهران** موجود است. ونیز برای‌شرح‌حال‌اورجوع شودبه کتاب:«**دانشمندان آذربایجان**» تألیف **محمد علی تربیت**، ص۲۷۵.

۲) برمرحوم **براون**معنای‌این‌بیت ظاهراً درست‌معلوم‌نشده: اولاً کلمهٔ‌دیوان را که عبارت ازمجموعهٔ اشعار شاعر است به‌محکمه ـ «Cuort» ترجمه کرده وسپس در حاشیه نوشته است ـ : « معنای این بیت برمن معلوم نشد ، ظاهراً همچو فهمیده میشود که **عصار**رابحکم‌دیوان بقتل‌رسانیده‌باشند»! ظاهراًاین‌حدس‌اشتباه‌است ومقصود **کمال** ازین‌بیت‌آن است که **عصار** دیوانهای‌شعررابقتل‌آورده وخون‌شعرارابگردن گرفته، یعنی‌اشعار آنهارا بسرقت برده. واین‌اصطلاح نزدشعراءغالباً متداول‌بوده‌است چنانکه **انوری** گفته است :

« کس دانم از اکابر گردنکشان نظم   کاوراصریح‌خون‌دودیوان بگردن‌است».

۳) درنسخهٔ چاپی دیوان « **فرهادآقا** » مذکور شده‌وظاهراً صحیح‌تر است؛ زیرا**فرهادآقا**ازامراء**تبریز** بوده‌ونسخهٔ مرجع‌مرحوم**براون**بغلط « **فرهادما** » ثبت کرده .

زر تبریزیان به آجر و سنگ — بدهیم از برای این بنیاد (۱)
بود مسکین بشغل کوه کنی — که ز موران کوه و دشت زیاد
لشکر پادشاه **توقتمیش** — آمد و هاتف این ندا در داد:
لعل **شیرین** نصیب **خسرو** شد — سنگ بیهوده‌می کند **فرهاد**.

درقطعهٔ ذیل **کمال** مصراعی از **همام تبریزی** راتضمین کرده‌است:

۱٦

گفتم از **مصر** معانی بفرستم بتو باز
نکته ای چند که آید بدهانت چو شکر
باز ترسیدم ازین نکته که گوئی چو **همام**
« شکر از **مصر** به **تبریز** میارید دگر!»

در **دیوان کمال** قطعاتی دیده میشود که‌اشاره به **نظامی** و **سعدی** کرده است ، و در یك جا خطاب به شاعری «**معجری**» تخلص، ازاهل **سمرقند** ، کرده ودر قطعهٔ ذیل‌اشاره به‌شاعری **معاذی** تخلص، نموده و گفته است :

۱۷

دعای من این است در هر نمازی — بخلوت که یا ملجائی یا معاذی
نگه دار اصحاب ذوق و طرب را — ز چنگ **ملاطی** وشعر **معاذی**.

---

۱) «زرتبریزیان.....» یعنی زر اهالی **تبریز** رابگیریم وبمصرف آجر وسنگ برسانیم و **ربع رشیدی** راآباد کنیم، مرحوم **براون** «زر به‌تبریزیان»خوانده و در ترجمه به غلط رفته و گفته :
« Let us give gold to the Tabrizis for bricks and stones . »
وخود معنای قطعه نیزدلیل همین مدعاست که زر مقصود را **لشکر توقتمیش** از تبریزیان گرفته و زحمت کوهکنی **بفرهاد** مانده .

بیت‌ذیل دارای‌معنائی‌بکر ولطیفه‌ای بدیع‌است‌ـ:

۱۸

زچیست‌قهقههٔ شیشه‌های‌می،دانی؟ به‌ریش محتسب شهرمی کندخنده!

قطعهٔ‌ذیل‌ازین‌نکته‌حکایت‌میکند که: **کمال** اشعارخودراجمع نکرده وجمع دیوان‌او بعداز وفاتش واقع شده‌است ـ :

۱۹

گفت صاحبدلی بمن که : چراست که ترا شعر هست و دیوان نیست؟
گفتم: از بهر آنکه چون دگران سخن من پر و فراوان نیست
گفت : هر چند گفتهٔ تو کم است کمتر از گفته های ایشان نیست!

باری قطعات **کمال خجندی** نیزمانند قطعات‌دیگرشعرای **ایران** غالباً مشتمل‌بر مطالب‌خصوصی ونوادرشخصی‌است ، وبیشتر اشاره‌بحوادث زمان خود و باشخاص روزگار خویش نموده . ولی معنای این اشارات بعلت‌فقدان اطلاعات‌کاملتر غالباً تاریك‌مانده‌است،بهمین‌دلیل‌از‌آن‌قطعات بیش‌ازغزلیات دراینجا استشهاد کرده شد .

شیخ محمد شیرین مغربی تبریزی

ازترجمهٔ احوالات ووقایع زندگانی **مغربی** ، که یکی‌از‌مشاهیر بزرگان معتقد بوحدت‌وجود [۱] واز شعراءِ ایرانی معروف پیروان آن مذهب‌است، اطلاع‌زیادی‌دردست‌نیست ؛ واشاراتی بس‌مختصر دربارهٔ‌او در کتب رجال وتذکره آمده است[۲]. غالباً ارباب تذکره برآن اند که وی

۱) وحدت‌وجود — Pantheism

۲) رجوع شود به **نفحات‌الانس‌جامی، آتشکدهٔ‌آذر ، هفت‌اقلیم** در ذیل **تبریز؛ حبیب‌السیر** مجلد سوم ـ صفحهٔ ۹۰ ،**مجمع الفصحاء** جلد دوم صفحهٔ ۳۰ ، **ریاض‌العارفین** صفحهٔ۱۳٤. (**تذکرهٔ‌دولتشاهی‌از‌مغربی** ذکری نکرده است) .

درسال ۸۰۹ ﻫ ./ ۱۴۰۶ م . در **تبریز** به‌شصت سالگی وفات یافت ؛ از اینقرار باید تاریخ ولادت او درحدود سال ۷۵۰ ﻫ ./ ۱۳۴۹ م . باشد .

بعضی دیگر تاریخ وفات اورا دوسال زودتر از آن ثبت کرده‌اند .

مورّخ دانشمند عصراخیر ، **رضاقلیخان هدایت** میگوید که: اودر **نائین** نزدیك **اصفهان** تولد یافته ودر **اصطهبانات فارس** مدفون شده‌است [1] ؛ لیکن همه اورا **تبریزی** دانسته‌اند . گویند وجه آنکه تخلص « **مغربی** » کرده آن‌است که: وی مسافرتهای بسیار به‌بلاد **مغرب** (شمال غربی افریقا) فرموده وهم‌در آنجا نزد یکی ازمشایخ آن‌بلاد خرقه پوشیده است .

---

۱) بقعه‌ای‌بنام مزار **شیخ مغربی** درقصبهٔ **اصطهبانات فارس** درحال‌حاضر موجود است که در بوستان مصفائی واقع شده و نویسندهٔ سطور در سال ۱۳۰۶ ﻫ . ش بزیارت آن نائل گردید ، کتیبه ویا سنگ کهنهٔ تاریخی ازآن باقی نمانده است، ولی آنچه در سنگ فعلی منقوش‌است ذیلاً نقل‌میشود :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بیا بر چشم عاشق کن تجلی روی زیبا را
که‌جز **وامق** نداند کس کمال حسن **عذرا** را

بصحرای دل عاشق بیا جلوه کنان بگذر
زروی عالم آرایت بیارا روی صحرا را

دمی از خلوت وحدت تماشا را بصحرا بر
نظر بر ناظران افکن، ببین اهل تماشا را

دماغ جان اهل دل ببوی خود معطر کن
زروی خویش نوری بخش هردم چشم بینارا

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

شیخ مغربی سلسلهٔ طریقتش به صوفی بزرگ آن دیار **شیخ محی الدین ابن العربی** منتهی‌می‌شود که تأثیرونفوذافکار آن بزرگ تا زمان‌حاضر در **ایران** باقی‌است ومابین ایرانیان بسیاری از شعراءِ صوفیه از پیروان‌او بوده‌اند، مانند: **شیخ عراقی** [1] ، **اوحد الدین مراغی** ،

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

توحلوا کرده‌ای‌پنهان، مگسها جمله سرگردان
اگر جوش مگس خواهی بصحراآر حلوارا
جهان‌پرشور ازآن‌دارد دوترك چشم‌مست‌تو
که‌ترکان دوست‌میدارند دائم شور وغوغارا
الا ای ترك یغمائی ! بیا جانرا بیغما بر
نه‌دل ترك‌تو خواهد کرد ونه توترك یغمارا
الا ای **یوسف** مصر ملاحت تا بکی داری
غمین**یعقوب** بیدلرا،حزین‌جان**زلیخا** را؟
سخن‌بامردصحرائی، الا ای **مغربی**، کم‌گو
که صحرائی نمیداند زبان اهل دریا را

نمقه‌العبدالاقل العاصی**محمدمهدی**.

در **نفحات‌الانس**،**مولاناجامی** علیه‌الرحمه در احوالات **مولانا شیخ‌ـ مغربی** چنین مینویسد : **مولانامحمدشیرین** مشهور به **مغربی** ، وی‌مرید **شیخ اسمعیل‌سیستی** است‌که وی از اصحاب **نور الدین عبدالرحمن اسفرائنی** است و گویند : در بعضی سیاحات بدیار مغرب رسیده است و در آنجا از دست یکی ازمشایخ که نسبت‌وی بشیخ بزرگوار **شیخ محی الدین العربی** میرسد خرقه پوشیده درسن شصت‌سالگی وفات‌یافت . سنهٔ تسع وثمانمائه .» انتهی نقش‌لوح قبر

---

۱) **مغربی** دریکی‌ازغزلهای پرشورخود از **عراقی** و **سنائی** به تجلیل یاد میکندومیگوید:

«نشود کسی‌**عراقی**، بحقایق‌**عراقی** نشود کسی **سنائی**، معارف **سنائی**».

ومغربی و آخرین آنها **جامی**است، و آنها همه از معتقدان پرشور بمبادی وحدت وجود میباشند.

رضاقلیخان در **مجمع الفصحاء** در بارهٔ **مغربی** بدرستی چنین گفته است:

« مذهبش وحدت وجود است و مشربش لذت شهود، و بجز یك معنی درهمهٔ گفتارش نتوان‌یافت. ترجیعات‌وغزلیاتش همه‌مشحون‌بحقایق توحیداست. ».

جامی و دیگر تذکره نویسان گفته‌اند که: **مغربی** خود با شاعر سابق‌الذکر یعنی **کمال‌خجندی** معرفت وصحبت‌داشته واین گفته ممکن است درست‌باشد، چه‌هردو معاصر بوده وبهرصورت قسمت عمدهٔ عمرخود را هردو در **تبریز** گذرانیده‌اند.

نقل میکنند که «در آنوقت **شیخ کمال** این مطلع گفته بوده‌است:

چشم اگر این است وابرو این وناز وشیوه‌این!

الوداع ای زهد وتقوی، الفراق ای عقل ودین!

چون بمولانا رسیده گفته‌است که: شیخ بسیار بزرگ‌است، چرا شعری باید گفت که جز معنی مجازی محملی دیگر نداشته باشد؟ شیخ آنرا شنیده است و از وی استدعاءِ صحبت کرده و خود بطبخ قیام نموده ومولانانیزدرآن‌خدمت موافقت کرده. درآن‌اثناءِ شیخ‌آن مطلع‌راخوانده وفرموده است:

« چشم عین است پس میباید که بلسان اشارت از عین قدیم که ذات است بآن تعبیر کنند؛ و ابروحاجب‌است، پس می‌تواند بود که‌آنرا

اشارت بصفات که حجاب ذات است دارند . خدمت مولانا تواضع نموده است وانصاف داده .» (۱).

اگر این حکایت راست باشد میتوان گفت همانطور که **ریو** تحقیق کرده **شیخ کمال** نزد **میرانشاه** پسر **تیمور** بیشتر از **مولانا مغربی** تقرّب داشته وازاین جا ممکن است که مناسبات این دو شاعر چندان دارای خلوص وصفا نبوده باشد (۲).

باری چون این نوادر وخصوصیات که ازحیات **مغربی** دردست ماست اطلاعاتی کافی بما نمیدهد، بهتر است که از شرح زندگانی به وصف کلام واشعار او که در دیوان نسبةً کوچك وی دیده میشود بپردازیم . دیوان شیخ مشتمل است غالباً بر غزلیات و ترجیعات و رباعیات ، وآن چندین مرتبه در **ایران** بطبع رسیده (۳). مراخود نسخه‌ای خطی در تصرف است بسیار ظریف وخوش خط ولی بدون تاریخ .

۱) به نقل از **نفحات الانس - جامی**

۲) مقام **شیخ کمال** و **شیخ مغربی** که دو نفر صوفی مجرد و عارف وارسته بوده‌اند، بالاتر از آن است که، بزعم **ریو**، آنهردو درامور دنیوی وتقرب بنزد سلاطین باهمدگر رقابتی داشته باشند .

رجوع شود بفهرست کتب خطی موزهٔ بریطانیا ، ص ۶۳۳ .

۳) آخرین طبع **دیوان شیخ مغربی** در بهمن ماه سال ۱۳۳۶ ش. ازطرف کتابفروشی ادبیه درطهران انجام یافته آن نیز بچاپ سنگی ومصدّر است بشرح حالی ازشیخ بنقل از

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

دیوان چاپی (۱) محتوی بر ۱۵۳ صحیفه بقطع کوچك میباشد که درهر کدام ۱۷ بیت نگارش‌یافته وباین حساب مجموع ابیات‌آن بتقریب ۲۳۰۰ بیت میشود(۲) . وتا آن‌جا که‌آن‌را مطالعه نموده‌ام‌کلمات وی‌همه

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

جلدچهارم کتاب **ریحانة‌الادب** تألیف‌مرحوم **میرزا محمدعلی‌مدرس‌تبریزی** رحمه‌الله‌در آنجا نام‌ونسب شیخرا چنین نقل‌میکند :

«**محمدبن‌عزالدین‌بن‌عادل‌بن‌یوسف** معروف به **ملا محمد شیرین** و ملقب به **شمس‌الدین**.»- ومیگوید: نصف اشعارش عربی‌ونصف‌دیگر فارسی است که قسمت فارسی‌آن در **هند** و **ایران** چاپ شده واین دوبیت از اشعار عربی‌اوست خطاب بخانوادهٔ رسالت :

الکون صفاتکم وانتم ذات	والخلق‌بشمس وجهکم‌ذرّاتٌ
الجملة فیکم و انتم فیها	انتم لهم و هم لکم مرآتٌ

ونیز کتابهای‌ذیل‌را ازتألیفات‌او می‌شمارد :

۱- اسرارفاتحه ۲- جام‌جهان‌نما ۳- دررالفرائدفی‌معرفة‌التوحید ٤- نزهت‌ساسانیه .

---

۱) **براون** میگوید:درنزدمن دوچاپ از**دیوان‌مغربی** موجوداست که‌یکی بسال۱۲۸۰هـ./ ۱۸۶۳ م . ودیگری بسال۱۲۸۷ هـ./ ۱۸۷۰ م . بطبع‌رسیده .

۲) درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار طهران‌یك‌نسخهٔ خطی‌از**دیوان‌شیخ‌مغربی** بشمارهٔ۲۵۸ موجود است که‌مجموعاً شمارهٔ ابیاتش افزون‌از ۲۸۰۰ بیت‌است ومتجاوز از۲۰۰ بیت آن‌اشعارعربی‌است .

صوفیانه وعارفانه است وهیچ اشارتی بزندگانی وزمان شاعر ندارد[1].

چندنمونه ازآنجمله دراین‌جا ثبت‌میشود ـ :

۱

خورشیدرخت چوگشت‌پیدا	ذرّات دوکون شد هویدا
مهر رخ‌تو چوسایه انداخت	زآن سایه پدیدگشت اشیا
هر ذرّه ز نور مهر رویت	خورشید صفت شد آشکارا
هرذرّه ز مهرگشته موجود	هم مهر بذرّه گشته پیدا
دریای وجود موج زن شد	موجی بفکند سوی صحرا
آن موج فرو شد وبرآمد	درکسوت وصورتی دل آرا
بر رسته بنفشهٔ معانی	چون خط خوش نگار رعنا
بشکفته شقائق حقایق	بنموده هزار سرو بالا
دریا چه‌بود؟ وجودآن‌موج،	وآن موج‌چه بود؟ عین‌دریا!

۱) دردیوان **شیخ‌مغربی** دورباعی‌دیده میشود که‌دریکی‌اشاره‌بمعتقدات دینی خود کرده ودردومی ازمقامات عالیهٔ‌خویش فخرمیکند :

۱

هادی طریق اهل تحقیق منم

عارف بفنون جمع و تفریق منم

چون حلم و حیا وعلم وصدق است مرا

عثمان وعمر،علی وصدّیق منم.

۲

گنجی که طلسم اوست عالم ، مائیم

ذاتی که صفات اوست آدم ، مائیم

ای آنکه توئی طالب اسم اعظم

از ما مگذر ، که اسم اعظم مائیم.

هرجزء که هست، عین کل است — پس کل باشد سراسر اجزاء

اجزاء چه بود؟ مظاهر کل — اشیا چه بود؟ ظلال اشما

اسما چه بود؟ ظهور خورشید، — خورشید، جمال ذات والا

صحرا چه بود؟ زمین امکان — کان است کتاب حق تعالی

ای مغربی این حدیث بگذار — سرّ دو جهان مکن هویدا.

۲

ای جمله جهان در رخ جان بخش تو پیدا
وی روی تو در آینهٔ کون هویدا

تا شاهد حسن تو در آئینه نظر کرد
عکس رخ خود دید، بشد واله و شیدا

هر لحظه رخت داد جمال رخ خود را
بر دیدهٔ خود جلوه بصد کسوت زیبا

از دیدهٔ عشاق برون کرد نگاهی
تا حسن خود از روی بتان کرد تماشا

رویت ز پی جلوه گری آینه‌ای ساخت
آن آینه را نام نهاد آدم و حوا

حسن رخ خود را بهمه روی در او دید
ز آن روی شد او آینهٔ جمله اسما

ای حسن تو بر دیدهٔ خود کرده تجلی
در دیدهٔ خود دیده عیان چهرهٔ خود را

چون ناظر و منظور توئی، غیر تو کس نیست
پس از چه سبب گشت پدید اینهمه غوغا؟!

ای‌مغربی آفاق پر از ولوله گردد

سلطان جمالم چو زند خیمه بصحرا

۳

ای‌مرکز و مدار وجود و محیط جود

وی‌همچو قطب ثابت و چون چرخ بی‌ثبات

گر سوی تو سلام فرستم ، توئی سلام

ور بر تو من صلوة فرستم ، توئی صلّوة

کس چون دهد ترا بتو آخر،بگو مرا؟

ای تو ترا مزکّی و ای تو ترا زکات

یا شامل المظاهر، یا اکمل الظهور

یا برزخ البرازخ ، یا جامع الشتات

یا اجمل الجمال ، و یا املح الملاح

یا الطف اللطائف ، یا نکتة النکات

هم درد و هم دوائی وهم حزن و هم فرح

هم قفل و هم کلیدی، هم حبس و هم نجات

هم گنج وهم طلسمی و هم جسم وهم روان

هم اسم و هم مسمی ، هم ذات و هم صفات

هم‌مغربی و مغرب و ، هم مشرقی و شرق

هم‌عرش‌وفرش وعنصروافلاك وهم‌جهات (۱)

---

۱) این‌قطعه ازغزل طولانی‌است مشتمل‌بر ۱۸ بیت غر۳ا که مطلع‌آن این‌است:

ای کائنات ذات ترا مظهر صفات

وی پیش اهل دیده صفات تو به ز ذات

یکدو بیت‌آن نیزبعربی‌است .رک : (دیوان چاپی - طهران‌ص۱۴).

٤

ای ازدو جهان نهان ، عیان کیست؟ وی عین عیان، پس این نهان کیست؟
آن کس که بصد هزار صورت هر لحظه همی شود عیان کیست ؟
و آن کس که بصد هزار جلوه بنمود جمال هر زمان کیست ؟
گوئی که نهانم از دو عالم پیدا شده در یکان یکان کیست ؟
گفتی که : همیشه من خموشم؟! گویا شده پس بهر زبان کیست ؟!
گفتی که ز جسم و جان برونم پوشیده لباس جسم وجان کیست ؟
گفتی که نه اینم و نه آنم پس آنکه بودهم این هم آن کیست ؟
ای آنکه گرفته‌ای کرانه بالله تو بگو در این میان کیست ؟
آن کس که همی کند تجلی از حسن و جمال دلبران کیست ؟
و آن کس که نمود حسن خود را و آشوب فکند در جهان کیست ؟
ای آنکه تو مانده در گمانی نا کرده یقین که در گمان کیست ؟
از دیدهٔ **مغربی** نهان شو و ز دیدهٔ او ببین عیان کیست ؟!

٥

آن کس که نهان بود ز ما، آمد و ما شد
وآنکس که نه ما بود وشما، ما وشما شد
سلطان سر تخت شهی کرد تنزل
با آنکه جز او هیچ شهی نیست ، گدا شد
آنکس که ز فقر و ز غنا هست منزّه
در کسوت فقر از پی اظهار غنا شد
هر گز که شنیده است از این طرفه، که یك کس
هم خانهٔ خویش آمد و هم خانه خدا شد

آن گوهر پاکیزه و آن درّ یگانه
چون جوش بر آورد زمین گشت و سما شد
در کسوت چونی و چرائی نتوان گفت
کان دلبر بیچون و چرا چون و چرا شد
بنمود رخ ابروی وی از ابروی خوبان
تا بر صفت ماه نو انگشت نما شد
در گلشن عالم چو سهی سرو و چو لاله
هم سرخ کلاه آمد و هم سبز قبا شد
آن مهر سپهر ازلی کرد تجلی
تا **مغربی** و مشرقی و شمس وضیا شد (۱)

٦

طریق مدرسه و رسم خانقاه مپرس
ز راه و رسم گذر کن ، طریق و راه مپرس
طریق فقر و فنا پیش گیر و خوش میباش
ز پس نظر مکن و غیر پیشگاه مپرس
ز تنگنای جسد چون برون نهی قدمی
بجز حظیرهٔ قدسی و پادشاه مپرس
ز اهل فقر و غنا پرس ذوق فقر و غنا
از آنکه هست گرفتار مال و جاه مپرس

---

۱) مرحوم **براون** معتقد است که ازابیات‌اوایل این غزل بوئی از مبادی مسیحیت بمشام می‌رسد .

چو چتر شاه عیان گشت طرقوا برخاست
تو شاه را دگر از لشکر و سپاه مپرس

چو پا بصدق نهادی و ترك سر کردی
اگر کلاه ربایندت، از کلاه مپرس

چو نیست حال من ایدوست بر تو پوشیده
دگر چگونگی حالم از گواه مپرس

گناه هستی او محو کن، چو محو توئی؛
گناه هستی تو دیگر از گناه مپرس

چو مغربی برت ایدوست عذر خواه آمد
بلطف در گذر، از جرم عذر خواه مپرس

۷

از خانقه و صومعه و مدرسه رستیم
در کوی مغان با می و معشوق نشستیم

در مصطبه ها خرقهٔ ناموس دریدیم
در میکده ها توبهٔ سالوس شکستیم

سجاده و تسبیح بیکسوی فکندیم
در خدمت ترسا بچه زنار (۱) ببستیم.

از دانهٔ تسبیح شمردن برهیدیم
وز دام صلاح و ورع و زهد بجستیم

۱) زنار Zonarium نزد شعراء اسلام علامت کفر و نامسلمانی است، گاه «کشتی» زردشتیان، وگاه ریسمان مقدس برهمنان، وگاهی کمربند طنابی راهبان‌نصاری، ازاین همه تعبیر بزنار میکرده‌اند.

در کوی مغان نیست شدیم از همه هستی
چون نیست شدیم ازهمه‌هستی ، همه هستیم

زین پس مطلب هیچ زما دانش و فرهنگ
ای عاقل هشیار، که ما عاشق و مستیم

المنة لله که از این نفس پرستی
رستیم بکلی و کنون باده پرستیم

ما مست و خرابیم و طلبکار شرابیم
باآنکه چوما مست‌وخراب‌است خوش‌استیم

تا **مغربی** از مجلس ما رخت بدر برد
او بود حجاب ره ما ، رفت و برستیم

٨

قطره‌ای از قعر دریا دم مزن — ذره‌ای از مهر والا دم مزن
مردامروزی ، هم‌ازامروز گوی — از پری و دی و فردا دم مزن
چون نمی‌دانی زمین و آسمان — بیش ازاین از زیر وبالا دم‌مزن
چون اصول طبع موسیقیت‌نیست — از «تنا وزتا وتانا» (١)دم‌مزن
درگذر از نفی و اثبات ای‌پسر — هیچ از الا و از لا (٢)دم‌مزن

---

١) مراد از این کلمات « تنا ـ تا ـ تانا » همان حروف موسیقی است که در نتهای‌جدید تعبیربه «فا ، سی ، لا ، می.... » میکنند .

٢) مقصود از «لاوالاّ» نفی و اثباتی‌است که درکلمهٔ شریفهٔ « لا اله الاّ الله » آمده است .

گر بگویندت که جان را کن فدا — رو فدا کن جان خود را دم مزن !
تا نمی دانی من و ما را که کیست — باش خاموش، از من و ما دم مزن
همچو آدم علم اسما را ز حق — تانگیری، هیچ ازاسما دم‌مزن(۱)
آنکه عین جمله اشیا گشته است — **مغربی** را گفت ازاشیادم‌مزن».

این چندقطعه وغزل نمونه‌ای‌کافی است که ازسبک گفتار واسلوب افکار**مغربی** نمونه‌ای‌باشد. بهرحال**مغربی** درعدادطبقهٔ شعراءِ صوفیه**ایران** است،مانند:**سنائی** و**شمس تبریزی** (یعنی **جلال‌الدین رومی**) و**شیخ عراقی** و **فریدالدین عطار** که همه دراین‌معنی سخن گفته‌اند ، خود اوفرموده است ـ :

از موج‌او شده‌است **عراقی** و**مغربی** — و زجوش او **سنائی** و **عطار** آمده.

لیکن باید گفت که:هرچند**مغربی** ازطبقهٔ بزرگان‌صوفیه میباشد، ولی درعرض آنها کمتر قرار میگیرد.

بسحق اطعمه

هر چند در این عصر چند شاعر دیگر وجود داشته‌اند که قابل‌توجه‌وشایستهٔ تحقیق‌میباشند مانند:**عصار تبریزی**(۱) و **جلال عضد**(۲) و **جلال‌طبیب**(۳)وغیره؛ لیکن

---

۱) **شیخ‌محمدعصارتبریزی:** ازشعراء بنام اواخر قرن‌هشتم صاحب‌مثنوی **مهر و مشتری** که آنرا درسال۷۷۸ هـ . بنظم‌آورده است وباین‌بیت آغازمیشود :

بنام پادشاه عالم عشق
که نامش هست نقش خاتم‌عشق.

رجوع‌شود بحاشیهٔ ص ۴۴۲ همین‌کتاب .

۲) **جلال عضد** : برای شرح حال **جلال‌الدین‌عضد یزدی**رجوع‌شود به: **تذکرة‌الشعراءدولتشاه**طبع **لیدن** ص۲۹۴.

۳) **جلال‌طبیب.** برای‌شرح‌حال‌اورجوع‌شودبه:**تذکرة‌الشعراءدولتشاه** طبع **لیدن** ص ۲۹۸ .

از آنجا که این فصل بطول انجامیده بهتر آن است که تنها بذکر یك شاعر دیگر اکتفا کنیم و آن همانا **شیخ ابواسحاق شیرازی** شاعر اطعمه واغذیه‌است که اورا باختصار« **بسحاق اطعمه**» لقب داده‌اند. طرز کلام او با **مغربی** شاعر صوفی و موحد این عصر در کمال اختلاف و تباین است.

از تاریخ زندگانی این شاعر چون دیگران اطلاع قلیلی در دست است [۱]، وآنچه معلوم است وی قسمت‌عمدهٔ عمر خودرا در **شیراز** بسر آورده، محل لطف‌نوهٔ **امیر تیمور**، **اسکندر بن‌عمر شیخ‌میرزا**[۲] قرار گرفته، **دولتشاه** درتذکرهٔ خود فصلی‌طولانی دربارهٔوی آورده که‌بیشتر شامل‌است برنقل‌بعضی‌قطعات ازسخنان‌او وداستانی‌مشروح ازسر گذشت

---

۱) در وقت حاضر که به‌تحریر این حواشی خاطر مشغول است، **مقبرهٔ شیخ اطعمه** درزاویهٔ جنوب غربی **تکیهٔ چهل تنان ـ شیراز** باقی است، و سنگی که برقبراوافتاده بودازقرن نهم‌هجری‌باقی‌مانده ودرموقع طبع‌اول‌این کتاب هنوزآن‌سنگ درمحل‌خود موجود‌بود. بعدازآن‌درحدودسال۱۳۶۸ه.ق. بعضی‌مردمان‌طماع‌وعتیقه‌خران بی‌انصاف، که دشمن‌آثارتاریخی وقبور بزرگان‌اند، آن سنگ‌را بسرقت برده وبجای آن سنگی‌نو و زشت گذارده‌اند ومتصدیان‌امورمعارف واوقاف هم‌اندك توجهی نفرموده و تبعات فقدان این اثر تاریخی وادبی برعهدهٔ ایشان است. عوام **شیراز** را اعتقادبر آن‌است که هر که‌شب جمعه‌بانیت‌خالص بزیارت‌قبرشیخ‌رود ودر آنجابعدازقراءت‌فاتحه واخلاص ازروح شیخ‌طلب طعامی‌نماید، مطلوب‌او حاصل گردد وبرآن طعام دست‌یابد.

۲) **میرزا اسکندر بن میرزا عمرشیخ بن امیر تیمور** از۸۱۲ ه./ تا۸۱۷ ه. (۱۴۰۹ ـ ۱۴۱۵ م.) در **فارس و اصفهان** حکومت داشته‌است.

میرزا اسکندر و مطامع او و سرانجام غم‌انگیز وی که چگونه بحکم عم خویش **میرزا شاهرخ** در دوم جمادی‌الاولی سال ۸۱۷ هـ./ ۲۰ ژوئیهٔ ۱۴۱۴ م چشم اورا کور کردند و در سال بعد وفات یافت .

حرفهٔ **ابو اسحاق** چنانکه از لقب وشهرت وی معلوم میشود، حلاجی بوده‌است . و **دولتشاه** (ص ۳۶۷) حکایت میکند که: «بروزگار پادشاهزاده **اسکندر بن عمر شیخ میرزا**، **ابو اسحاق** همواره ندیم مجلس بود و چند روزی بمجلس پادشاه حاضر نشد ؛ روزی که بمجلس آمد ، **شاهزاده** پرسید که مولانا چندین روز کجا بودی ؟ زمین خدمت بوسید و گفت : ای سلطان عالم یك روز حلاجی میکنم و سه روز پنبه ازریش برمی‌چینم . واین بیت فرمود :

«منع مگس ازپشمك قندی کردن   ازریش حلاج پنبه برداشتن است».

در کتابهای **آتشکده**، **هفت اقلیم** و **مجمع الفصحاء** همه‌ذکر **بسحق اطعمه** آمده است ؛ اما آنها نیز بر آنچه **دولتشاه** گفته‌است، چیزی افزون نکرده‌اند؛ جز حکایت مختصری که **مجمع الفصحاء** آورده‌و گوید که: **شیخ ابو اسحاق** مرید و معتقد شاه **نعمة‌الله‌ولی** [۱] بود و بعضی کلمات شاه را به‌صورتی فکاهی تضمین میکرد و به‌ایهام واستعاره اصطلاحات و کلمات

۱) **شاه نعمة‌الله ولی کرمانی**، مؤسس **سلسلهٔ صوفیهٔ نعمة‌اللهیه**، متوفی بقول (**مجمل فصیحی خوافی**) روز ۲۲ رجب ۸۳۴ هـ . ومدفون به‌قریهٔ **ماهان** درهفت فرسنگی شهر **کرمان**، در تکیه‌ای زیبا وخوش منظر که همواره مطاف فقراء ومعتقدان آن بزرگوار است .

رجوع شود به : **طرائق الحقائق** طبع **طهران** - **نامهٔ دانشوران** طبع **طهران**. وفصل هشتم از کتاب حاضر .

اطعمه واغذیه‌رامیآورد،از آنجمله چون **شاه نعمة‌الله** باسلوب **مغربی** این غزل گفت :

« گوهر بحر بیکران مائیم　　گاه موجیم و گاه دریائیم
ما بدین آمدیم در دنیا　　که خدا را بخلق بنمائیم».

بسحق درجواب گفت :

« رشتهٔ لاك معرفت مائیم　　که خمیریم و گاه بغرائیم
ما از آن آمدیم در مطبخ　　که بماهیچه قلیه بنمائیم».

چون **شاه نعمة‌الله** ، **ابو اسحق** رابدید،باو گفت: «رشتهٔ لاك‌معرفت شمائید » ؟_ شیخ‌درجواب گفت:«چون نمیتوانیم ازالله‌بگوئیم،از **نعمة‌الله** گفتیم .»

نسخ خطی دیوان اطعمه

نسخ خطی **دیوان ابو اسحاق** فراوان نیست. یك نسخه از آن در موزهٔ **بریطانیا** موجود است که ضمیمهٔ مثنوی **کنز الاشتهاء**(۱) میباشد،من‌خود یك‌نسخهٔ بسیار عالی وکامل‌از آن درمجموعهٔ کتب مرحوم **دکتر ولف** Dr . Wolf مطالعه کرده‌ام که آن نسخه را در **بخارا** شخصی‌موسوم به : **حاجی عثمان نور الدین** بد کترمذ کورعطا کرده‌ود کترنیز آنرابه«**انجمن تبلیغات مسیحیت** » وا گذار فرموده بود . تاریخ تحریر این نسخهٔ خطی سال ۹۷۰ ﻫ./ ۱۵۶۲ م . است ، ومشتمل است بر۱۶۲ صفحه ، هر صفحه ۱۷ سطر ، و بخط نستعلیق ریز نوشته و با جدول طلا و لاجورد تذهیب شده؛اهمیت این نسخه در آن است که درحدود شش قطعهٔ منظوم

۱) **کنز الاشتهاء** Treasure of Appetite رجوع شود به: **فهرست ریو** ص ٦٣٤ .

بلهجهٔ ولایتی را متضمن میباشد. قدراین مجموعه هرآینه مجهول‌میماند هرگاه‌در **اسلامبول** بکوشش خستگی‌ناپذیر دانشمندمرحوم **میرزاحبیب‌اصفهانی** درسال ۱۳۰۳ه./۱۸۸۵ م. بطبع نمیرسید [۱].

دیوان طبع اسلامبول این‌چاپ‌دیوان که‌مشتمل‌بر ۱۸۴ صفحه است، آغاز میشود به‌خلاصه‌ای‌ازشرح‌حال‌مولانا که از **تذکرهٔ دولتشاه** نقل کرده، وپایان مییابد به‌فرهنگ کوچکی‌درمعنای پاره‌ای اصطلاحات طباخی و لغات مشکل اطعمه که در ضمن دیوان آمده‌است، وبسیاری‌ازآنهافعلاً در **ایران** متروك‌ومجهول گشته،وغالباً طعامهائی‌است که‌دیگردرمطابخ **ایران** بعمل نمیاورند و کیفیت‌پختن‌آنهانامعلوم‌است.

این‌دیوان‌شروع‌میشود بهمان‌منظومهٔ‌موسوم‌به **کنزالاشتهاء** که در ابتدا دیباچه‌ای به‌نثردارد، سپس اشعارشیخ است که غالباً مشتمل‌میباشد به‌قصاید و غزلیات و ترجیعات ورباعیات و مثنوی و همه را در تقلید و استقبال‌اشعارمعروف دیگرشاعران‌سروده است. پس‌ازآن‌چند رساله‌است مخلوط ازنظم‌ونثر، مشتمل برمطالب‌فکاهی چند، به‌این‌ترتیب: «**داستان مزعفر و بغرا**» یا ماجرای «**برنج وبغرا**»، «**خوابنامهٔ بسحق**»، «**خاتمهٔ دیوان اطعمه**» و«**فرهنگ نامه**» که بقلم مؤلف است، وآنرا

---

۱) **مرحوم میرزا حبیب‌اصفهانی** خود درمقدمهٔ طبع‌دیوان میگوید:
«اگرچه **دیوان‌مولاناابواسحاق** در **ایران** مکررچاپ‌شده‌بود، امابسبب‌نقصان‌نسخه وکثرت اغلاط‌آن قابل‌انتفاع نبود». باوصف‌این معلوم‌نیست مرحوم **براون** چگونه طبع **اسلامبول** را اولین چاپ **دیوان‌بسحق** دانسته‌است؟!

با مجموعهٔ اصطلاحات مذکور در فوق نباید اشتباه نمود، چه مرحوم **میرزا حبیب** خود چندسطری درمقدمه نگاشته و مجموعهٔ اصطلاحاتی نیز درآخرآورده است.

اشعار **بسحق** مملوّاست از اصطلاحات کهنه و متروك فنّ طباخی قرون وسطای **ایران**، ولطف آن غالباً درآن‌است که همه دراستقبال‌اشعار جدّی دیگران که درزمان شاعردرالسنه وافواه متداول بوده‌است بنظم آمده و بهمین سبب قابل ترجمه نمیباشد؛ و بر رساله **کنزالاشتهاء** مقدمه ای نوشته است و علت تألیف آنرا ذکر میکند وما عین آنرا دراینجا می‌آوریم ـ: بعدالحمدوالصلوة

« امابعد چنین گوید اضعف عباداللّه‌الرزاق **ابواسحاق المعروف بحلاج** دام نعمته: درزمانی که درخت‌جوانی سایه‌گسترده بود و شاخ شادمانی ازمیوهٔ امانی بارور، سخنی چند علی سبیل‌الارتجال مناسب هر مقال دست میداد، با خود اندیشه کردم که حکمت‌آن است که سمند سخن بطریقی درمیدان فصاحت رانم وشیلان‌سخن چنان در خوان عبارت کشم که غذا خواران سفرهٔ لذت بنواله‌ای‌هر چه تمامتررسند، و ارباب بلاغت در آن حیران مانند، تا موجب زیادتی قبول و شهرت گردد و این بیت شنیده بودم که ـ:

سخن هرچه‌گویم همه گفته‌اند بر و بوم او را همه رفته اند.

چند روز درین فکر بودم‌که با وجود اوصاف **فردوسی** که نمك کلام او چاشنی دیگ هر طعام است، ومثنویات **نظامی** که نبات ابیات او طعمهٔ طوطیان شکر زبان است، و **طیبات‌سعدی** که در مذاق اهل وفاق بالاتفاق چون عسل شیرین است، وغزلیات **خواجه‌جمال‌الدین سلمان** که در کام اهل‌کلام بمثابهٔ

شیر و انگبین است ، و با دستگاه طبع **خواجوی کرمانی** که زیره بای (۱) بیانش علاج سودا زدگان سلسلهٔ سخن‌است، وبا دقائق مقالات **عمادفقیه** که نطق شیرین او ادویه‌ایست خوشبوی واشربه‌ایست دلجوی ، وبا طلاقت الفاظ ومتانت معانی **حافظ** که خمری است بی‌خمار وشرابی‌است خوشگوار، ودیگرشعرا که هریك‌شهرهٔ شهری و اعجوبهٔ دهری بوده‌اند، من چه خیال پزم که خلائق محظوظ گردند ؟ دراین اندیشه بودم ، که بامدادی موافق که دود اشتهای صادق ازمطبخ معده بالاگرفته بود، چنانچه معهود میباشد،ناگاه محبوب سیمین بر ومطلوب ماه پیکر ، بادام چشم ، شکر لب ، ترنج غبغب ، نار پستان ، پسته دهان ، چرب زبان ، شیرین بیان ، ماهی اندام ، حلوا کلام ، فندقچال ، مشکین‌خال چنانچه شاعر گوید :

از خندهٔ شیرین نمکدان دهانش

خون میرود از دل چو نمك سوده کبابی...

از در درآمد و گفت که:بغایت بی‌اشتهایم وممتلی شده‌ام! چاره چیست ؟ گفتم : چون آنکس که پیش حکیم‌رفت و گفت: عنین شده‌ام،ازبرای‌او **الفیه وشلفیه** ساخت، چون اوبخواند در حال دختر کی بکر در کنار کشید، من نیز برای تو رسالهٔ سفره‌ای سازم که چون یکبار بخوانی‌اشتهایت پیدا شود . پس ازبرای خاطر او کمری بر میان جان بستم و باآتش سعی در دیگ‌اندیشه طعامی بحوائج ترصیع و تصنیع‌پختم، و در تنور تفکر بخمیر مایهٔ تدبیر نانی‌که با قرص آفتاب در جهانگیری پهلو میزد بستم ، ودرمقام تفاخر میگویم ـ :

---

۱) **زیره‌با:** مقصودآش زیره‌است وآن مطبوخی‌است که‌باآن گیاه معطرپزند وآن محصول **کرمان**است،بمناسبت مولد**خواجوی کرمانی** ایهامی‌بتناسب آورده است . مرحوم **براون** درترجمهٔ انگلیسی‌آش زیره‌رابه:«Carroway - Syrup» ترجمه کرده ، ولی درفرهنگهای انگلیسی «**Caraway**» ضبط کرده‌اند .

خوانی کشیده ام ز سخن قاف تا بقاف

همکاسه ای کجاست که آید برابرم؟

ونام‌این،**سفره کنز الاشتهاء** کردم ، بدان سبب که آن روز عید فطر بود و درآن روزاکل وشرب بسیار است و سبب نزول **این نسخه** دراین**قطعه یاد میشود** :

گوش وهوش ودل‌وجان یك‌نفسی بامن دار

تا بدانی که غرض چیست مرا زین اشعار

دلبری هست مرا لب شکر و پسته دهان

گل رخ و سرو قد و سیم تن و لاله عذار

دوش آمد ببرم همچو مریضی گفتا :

ممتلی گشته ام و چاره بجویم؟زنهار!

اشتهایم نبود هر چه مرا پیش آرند

بیم آن است کزین غصه بگردم بیمار

گفتمش:این مثل اوست که عنین شده بود

رفت و کرد او مرض خود بحکیمی اظهار

آن حکیم از جهت رغبت شهوت راندن

ساخت **الفیّه و شلفیه** برای آن یار

من دگر بهر تو یك سفره بسازم اکنون

کاشتها آوردت گر تو بخوانی یك‌بار.

این منظومه بده فصل تقسیم میشود و مشتمل است بر ۱۰۸ بیت

که سراسر به‌یك‌قافیه ، واستقبالی است ازقصیدهٔ معروف **سعدی** به‌مطلع ذیل - :

بامدادان که تفاوت‌نکند لیل‌ونهار خوش‌بود دامن‌صحرا وتماشای‌بهار.

ومطلع‌منظومهٔ **بسحق** این‌است :

بامدادان که بوداز‌شب مستیم‌خمار پیش‌من‌جزقدح‌بورك(۱)پرسیرمیار.

بعدازمنظومهٔ «**کنزالاشتهاء**» قصیده‌ایست‌موسوم‌به **آفاق‌وانفس** در مدح **شاه سیف‌الدین** ، و در دنبال آن اشعاری چند در تقلید قصائد

بقیه مندرجات دیوان بسحق

ظهیر الدین فاریابی ، خواجوی کرمانی ، نجمی ، عماد فقیه کرمانی ، حافظ ، سلمان - ساوجی ، حسن‌دهلوی ، علی‌دردزد ، سعدی ، جلال‌الدین رومی ، جلال‌عضد ، صدرالدین قیروانی ، کمال خجندی ، سعدالدین نصیر ، انوری ، شیخ فریدالدین عطار ، کمال الدین کاشانی ، شاه نعمة الله کرمانی ، مولانا امین‌الدین ، مولانا محمد جوهری ، شیخ عراقی ، ابونصر فراهی ، شیخ- آذری ، عبیدزاکانی ، جلال طبیب ، فردوسی ، نظامی گنجوی وغیره وغیره .

پس از این اشعار که در استقبال گویندگان مذکورآمده ، دو رسالهٔ منثوراست که درفوق ذکرشد (یعنی رسالهٔ **خوابنامه** و **ماجرای برنج وبغرا**).وبعدازآن‌خاتمه‌است ولغت‌نامه. آنگاه قصیده‌ای‌است در مدح کجری . ودراینجا دیوان بآخر میرسد . بعد از آن مجموعهٔ لغاتی

---

۱) بورك . آش‌رشته(بغرا) یاسنبوسه وقطاب، بعربی «بورق» **برهان‌قاطع طهران** ، ج۱ ، ص۳۱۵

است که ناشر و مصحح، **میرزا حبیب اصفهانی**، بر آن نگاشته و شامل دوازده صفحه میباشد [1].

---

۱) از **دیوان شیخ اطعمه** بطبع سنگی لیتوگرافی در **ایران** چاپهای عدیده کرده‌اند که آخرین همه در **شیراز** بهمت **کتابفروشی معرفت** انجام گرفته است.

ظاهراً جامع آن دیوان خود شیخ بوده است، زیرا که در مقدمهٔ آن بقلم خود چنین می‌نویسد: «چون خداوند یگانه این فقیر را طبع نظم که عطیه‌ای از عطایای نامتناهی است کرامت فرمود، مزاحی مباح را میخواستم؛ الحمدلله که قسام قسمت آشی که در دیگ کسی نمیجوشید وشربتی که کسی از آن کاسی نمینوشید وشکری که در طبلهٔ هیچ عطار نبود وغذائی که درهیچ سفره وخوانی نه، از خزانهٔ غیب بلاریب در دهان ما نهاد واین آشها بکفچهٔ ما پزاند . . . مانیز عدد ابیات غزلیات را از هزار بگذرانیدیم تا رغبت مشتری صادقتر وباهمهٔ طبایع موافقتر باشد».

دیوان چاپ **شیراز** مشتمل است بر: ۱- قصیدهٔ **«سفرهٔ کنز الاشتهاء»** ۲-دیگر قصائد در استقبال شعراء زمان ۳- قصیده به کردی‌ولری ٤- ترجیعات ٥ - مثنوی در جواب مولانا **نجمی** ٦ - غزلیات در جواب اغلب اساتید معاصر یاشعراء قریب العهد و نیز غزلیات ابداعی ۷- مقطعات ۸ - قطعه به‌نظم و نثر در وصف عمامهٔ **پهلوان عبدالله عراقی** ۹ - رباعیات و فهلویات و مفردات . ۱۰ - جنگ نامهٔ مزعفر وبغرا در استقبال **فردوسی** و دیگر مثنویات . ۱۱ و ۱۲ - دو رسالهٔ منثور ماجرای برنج وبغرا ورسالهٔ **خواب نامه** ۱۳ - نه باب در لغت ١٤- خاتمهٔ دیوان ۱٥ -قصیده درمدح کجری که‌غذائی است‌هندی.- برای نمونه از تضمینات او این قطعه در اینجا ثبت میشود :

با مغز کله گفتم : کای قوّت دل من
زین پرده‌ات بحیلت خواهم برون کشیدن
مغز از سر ارادت گردن نهاد وگفتا:
«ازتو بیك اشارت، از ما بسر دویدن»!

باید گفت که ترجمهٔ اشعار **بسحق** بانگلیسی محال می نماید، همینقدر کفایت است باین نکته اشاره شود که **ابواسحاق اطعمه** و **عبید زاکانی** مذکور درفوق و **نظام‌الدین محمود قاری یزدی** هرسه درباب اشعارمضاحك و اشعار تقلیدی[1] در ادب فارسی بانی و پیشوای مدرسهٔ خاصی میباشند.

همانگونه که **ابواسحاق** انواع اطعمه را موضوع اشعار خود قرار داده، **نظام‌الدین محمودقاری** سخن خویش‌را خاص انواع البسه ساخته است، اشعار این سه شاعر را چنانکه در فوق یاد کردیم **میرزا حبیب‌اصفهانی** در **اسلامبول** چاپ کرده وهرسه‌را بیك شکل و قطع و باسلوب واحد بطبع رسانده؛ در مقدمهٔ مختصری که در صدر **دیوان البسه** نوشته است، ناشر دانشمند کتاب میگوید که: بگمان وی‌نسخهٔ خطی که در دسترس وی بوده منحصر بفرد میباشد؛ زیرا که‌نسخهٔ دیگری‌ازآن در هیچیك از کتابخانه‌های متعدد **ایران و اسلامبول** بعد از فحص و بحث بسیار بدست نیاورده، و حتی نامی ازآن شاعر و اشعار او در هیچیك از کتب تذکره و تواریخ ندیده، جز در یك تذکرهٔ هندی (نام آن کتاب وعبارت آنرا هم ذکر نکرده است) و تنها یك بیت منحصر بفرد ازآن شاعر در کتاب لغت موسوم به **برهان‌جامع**[2] بطور استشهاد ایراد شده‌است.

نظام‌الدین محمود قاری یزدی

---

۱) اشعارمضاحك **Satire** اشعارتقلیدی **Parody**.

۲) **برهان جامع** نام کتاب لغت مختصر و جامعی است که اصلاً از کتاب لغت «**برهان‌قاطع**» استخراج و خلاصه شده و آن کتاب در **تبریز** در شوال سنهٔ ۱۲۶۰ هـ. / نوامبر۱۸۴٤ م. بچاپسنگی بطبع رسیده.

اشعار این شاعر همه مربوط بفن خیاطی است و از **دیوان شیخ‌اطعمه** تقلید کرده وبهمان طرزواسلوب اشعاری ساخته. دیوانش مشتمل میباشد بردیباچهٔ منثوری که متأسفاً بهیچوجه شعاع نوری بر تاریکی تاریخ حیات شاعر نمی‌افکند؛ پس‌از آن قصیده‌ای است موسوم به **آفاق‌وانفس** که بطنز ومزاح و جنگ نامه‌ای بین جامه‌های موئینه و کتانی ساخته.

محتویات دیوان البسه(۱)

بعدازآن منظومه‌ایست موسوم به:«**اسرار ابریشم**»، آنگاه اشعاری است دراستقبال شعراءِ متقدمین ومتأخرین مانند: **اوحدی ، خواجو، سعدی، سید حسن ترمذی(؟)، سنائی، کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، ظهیر فاریابی، عماد فقیه کرمانی ، حافظ** ، **علی دردزد ، کمال خجندی محمدفیروزآبادی(؟)، نیر کرمانی(؟)، سید نعمة‌الله‌ولی، جلال‌الدین رومی ، سلمان ساوجی ، سید جلال عضد ، سعدالدین نصیر (؟) ، صدرالدین جوهری (؟)، امینی، امیرحسن دهلوی، جمال‌الدین، شیخ فریدالدین عطار ، کاتبی ، ناصربخارائی ، سلطان‌ابوسعید ، همام‌تبریزی، امیر خسرو دهلوی، درویش اشرف نمدپوش(؟) ، عبیدزاکانی، جلال‌طبیب .**

وی تقریباً در همهٔ انواع شعر ابیاتی ساخته باضافه مقدار زیادی اشعاربلهجه‌های محلی- (فهلویات‌وشیرازیات)- گفته‌است. درپایان‌دیوان چندین‌رساله ومقاله منثورآورده ازاینقرار- :

مناظرهٔ بین‌اطعمه والبسه ، رؤیای حمام ، مدیحهٔ شعرای بزرگ ایران باصطلاحات البسه‌واقمشه، حکایت سارق‌البسه ، نامهٔ‌پشم‌به‌ابریشم،

---

۱) ظاهراً این‌شاعر به‌تقلید ازشیخ‌اطعمه ازالبسه سخن گفته وازبسحق تقلیدی بارد کرده ، وهیچگونه براعت وابتکار خاصی ندارد . (مترجم)

و چند نامهٔ دیگر از همین قبیل ، رسالهٔ **آرایش نامه** ، رسالهٔ **تعریفات** موسوم به: « **ده‌وصل** » که چنانکه نام آن‌حاکی‌است به‌ده‌قسمت تقسیم میشود ؛ رسالهٔ دیگر موسوم به **صد وعظ** ، مثنوی فکاهی‌رزمی باسلوب **شاهنامه** شامل وصف جنگ مابین صوف و کمخا (۱) ، این مثنوی موسوم است به **مخیّط نامه** (۲). ودرپایان این مجموعه فرهنگی است در وصف‌کلمات و اصطلاحات فن‌خیاطت (۳) .

---

۱) کمخا ـ Kincob

۲) درمتن **دیوان البسه** طبع **اسلامبول** «**مخیل نامه**» ذکرشده ظاهراً سهو است.

۳) مرحوم **براون** ازسخن **محمودقاری** در متن کتاب نمونه ای ذکر نکرده است ، بنظر رسید که اگر از سبك کلام او و تقلیدی که از **ابواسحاق** کرده مثلی آوریم شاید بی فایده نباشد؛ پس‌یك غزل **حافظ** را که هر دو استقبال و تتبع کرده‌اند دراینجا ذکر میکنیم :

حافظ گفته‌است :

اگرچه عرض هنر پیش یار بی‌ادبی است
زبان خموش ولیکن‌دهان پرازعربی‌است...

بسحق گفته است : (دیوان‌ص۳۵ طبع اسلامبول)

«اگرچه بحث **رطب** پیش **قند** بی‌ادبی است
زبان خموش،ولیکن دهان پراز عربی است
نبات همدم چوب است و خاریار **رطب**
دراینمیان دل‌ما سوخت‌کاین چه بلعجبی‌است
چه‌شیوه می‌کند **آب نبات** با دل ما
که‌بر **طبقچهٔ شمشاد** و **کاسهٔ حلبی** است!

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

عصر و زمان احتمالی محمود قاری

تنها وسیله‌ای که بیاری آن میتوان زمان احتمالی این شاعر را بدست آورد، همانا فهرست اسامی شعرای معاصر زمان اوست که در **اوصاف شعراء** ذکر کرده است، (صفحهٔ ۱۳۸ دیوان او)، و آنها عبارت اند از: **قاسم الانوار** (متوفی بسال ۸۳۷ هـ.) و **خواجه عصمت بخارائی** (متوفی به ۸۲۹ هـ.)، **کاتبی**

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

دگر مگوی که **پالوده** آب **میویز** است
که‌از **نبات** گرو میبرد چه کر **عنبی** است
صفا و پختگی و ذوق **دنبهٔ کشک**
ز آتش سحر و جوشهای نیمشبی است
اساس **نان تنک** صفه ایست خوش منظر
بنای **گلشن گیپا** به پهلویش طنبی است
سبب مپرس چو **بسحق** خوش‌خورد **لوتی**
که اشتهای چنین‌را دلیل بی‌سببی است.؟.

محمود قاری گفته‌است: (**دیوان البسه** ص ۱۹ طبع اسلامبول)

زاطلس فلکم پردهٔ درِ طنبی است
بطاقچه مه و خور جام و کاسهٔ حلبی است
بپرده شاهد **کمخا** و جلوه کر **میخک**،
بهم بر آمده **دستار** کاین چه بلعجی‌است؟!
بصوف از آنجهت **انگوره‌ای** لقب کردند
که کهگهی لکه بروی ز بادهٔ عنبی است

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

(متوفی به ۸۳۷ هـ .) ، **خیالی بخارائی** (متوفی در حدود سال ۸۵۰ هـ.) **امیر شاهی** (متوفی ۸۵۷هـ.) **شیخ آذری**(متوفی ٨٦٦ هـ .). ازاینقرار میتوان استنباط کرد که **محمود قاری یزدی** در حدود سال ٨٦٦ هـ . در حیات بوده ودیوانش را نگاشته‌است؛ ظاهراً مربوط میشود بدورهٔ شعراءِ نیمهٔ دوم قرن نهم ، اما از آن سبب که سبك كلام اورا با **ابو اسحاق** مشابهت ونزدیکی تمام‌است واز سرمشق‌او پیروی وتقلید کرده،مناسب

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

درا ینکه **صندلی**[1] **بقچه کش** بپایه‌رسید،
سبب مپرس که آنرا دلیل بی‌سببی‌است!

درآمدن بهمه رنگ **شرب** و **والا** را
ز عین قحبه نمائی و غایت جلبی است

وجب وجب همه شب **چار شب** به‌پیمایم
چه صرفها که مرا در نهالی عزبی است

بکیش **کلکنه** و دین **فوطهٔ** حمام
که بقچه کردن **سجاده** عین بی‌ادبی‌است

برختخانهٔ **قاری** خرام و زینت بین
که **متکای** مهش **گردبالش** طنبی است

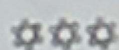
ز نظم البسه **قاری** بپارسی گـویـان
زبان خموش،ولیکن دهان پراز عربی است

ازملاحظهٔ لغات اطعمه والبسه دراین دوغزل،معلوم‌میشود تاچه پایه اصطلاحات واسامی ازآنزمان تاعصرحاضر تغییر کرده ونامها واصطلاحات دیگریافته‌اند، بطوریکه فهم آن ابیات درزمان ما بسهولت ممکن نیست .

۱) صندلی ـ ظاهراً در آغاز بمعنای کرسیی استعمال میشده که از چوب‌معطر صندل (چندن (هندی)) می‌ساخته اند ، بعداً بمعنای مطلق استعمال شده است . ـ ازین‌بیت ظاهر میشود که در قرن نهم «صندلی» بمعنای مجازی معمول گردیده است .

چنان نمود که نام وی را دراین فصل ذکر کنیم .

ازطرف دیگر، **شاه نعمة الله کرمانی** که یکی از شعراء منظور و مقلد **شیخ ابواسحاق اطعمه** است، متعلق بهمین عصر میباشد؛ لیکن از آنجا که تاسال ٨٣٤هـ. / ١٤٣٠م . درقید حیات بوده واین فصل نیز بطول انجامیده شرح حال اورا با شرح احوال **خواجه عصمت** و **کاتبی** و دیگر شعراء درفصل بعد ذکر خواهیم کرد .



هرچند بنظرضروری نمی آید که بهمان طول وتفصیل که ازشعراءِ این عصر سخن گفتیم از نثر نویسان آنزمان نیز بحث کنیم ، لیکن ازذکرچندتن ازآنان گزیری نیست ، در آنمیان کسانی که خاصةً بزبان عرب مقالات وآثار دارند شایسته ذکر میباشند . بخصوص یك یادوتن ازآنها که غالب آثار خودرا بآن لسان تحریر فرموده اند .

عربی نویسان ایران در دورهٔ تیموری

تیمور در بسیاری از اموربیکی از کشور گشایان بزرگ مشرق که چهارصد سال قبل ازاو می زیسته ومانند او ازاصل وریشه ترك بوده است شباهت دارد؛ وآن همانا **سلطان محمود غزنوی** است . یکی از وجوه شباهت ایشان درآن است که آنهردو میل و شوق وافری داشته اند فضلاء ودانشمندان را از بلاد و امصار مفتوحه به دارالملك خود منتقل سازند و بدین وسیلت بر شکوه و جلال دربار خود بیفزایند ، و از راه پشتیبانی وحمایت ازعلم وادب شهرت ونام بیشتری کسب کنند .

درمیان علمائی که **تیمور** ازسایر بلاد ربوده وبپایتخت خودآورده

دو تن که از همه معروف ترند یکی **سعد الدین تفتازانی** است و دیگری **میر سید شریف جرجانی**.[۱] واینك ما دربارهٔ آن هر دو بنوبت چند کلمه خواهیم گفت :

مولانا سعد الدین تفتازانی

آن دانشمند نامی که علماءِ معاصر وی در **ماوراءالنهر** تا زمان حاضر همه او را ـ استاد کل و سرآمد فضلای ابناءِ بشرـ می‌شمارند **مولانا سعدالدین مسعود ابن عمر بن عبدالله التفتازانی** است . از مؤلفات وی شانزده مجلدرا **بروکلمن** نام‌میبرد[۲] . وی در قریهٔ **تفتازان** ناحیهٔ **نسا**، در **خراسان** بسال ۷۲۲ هـ . / ۱۳۲۲ م . متولد گردید ، گویند که : نخستین تألیف وی شرحی است که بر **تصریف زنجانی** نگاشته وآن‌را درشانزده سالگی بقلم‌آورده . دیگر از مؤلفات او کتاب **المطول** است که آنرا بنام **ملك معزالدین حسین کرت** مصدّر ساخته . آن پادشاه چنانکه‌سابقاً گفته‌شدازملوك کرت‌**هرات**است که‌ازسال۱۳۳۱م‌تا۱۳۷۰م. در **خراسان** حکومت میکرده ، **تفتازانی** بعد از اودر **خوارزم** ساکن گردید . آنشهر در آنزمان مرکز علم و ادب بود ، وی در آنجا کتاب **المختصر** را برشتهٔ تألیف درآورد وآنرا به **جانی بیگ خان** مغولی که ازطوائف « **اردوی طلا ، الوس باتوخان** » است هدیه‌فرمود .

---

۱) درباب‌تاریخ‌حیات **تفتازانی** رجوع شود به:«**الدررالکامنة**» و «**بغیة‌الوعاة**» و«**روضات‌الجنات**» و«**مفتاح‌السعادة**».ودرباب‌**سیدجرجانی** رجوع‌شود به:«**حبیب‌السیر**»،«**بغیةالوعاة**»،«**روضات‌الجنات**»و«**مفتاح‌السعادة**» .

دائرة المعارف اسلام طبع **لیدن** از هردو دانشمند بتفصیل سخن گفته است .

۲) **تاریخ ادبیات عرب** تألیف **بروکلمن** ج۲ ص۲۱۵ .

(این خان مغولی در **قبچاق غربی** از ۱۳۴۰م. تا ۱۳۵۷ م . سلطنت میکرده است .)

زمانیکه **امیر تیمور خوارزم** را فتح کرد . به **ملک محمد سرخسی** فرزند کهتر **ملک معزالدین کرت** مذکور در فوق اجازت فرمود که **تفتازانی** را باخود به **سرخس** ببرد و در آنجا بوی منصب تدریس تفویض کند . لکن چون بعدازآن **امیر تیمور** بشهرت ومنزلت علمی **تفتازانی** آگاه شد، اوراز **سرخس** بدارالملک خود، **سمرقند**، احضار فرمود؛ **تفتازانی** چندسالی در آن شهر بزیست، وبعزّت وحرمت روزگاری بسر آورد. عاقبت درسال ۷۹۱ھ./ ۱۳۸۹ م.(۱) یعنی درهمان سال که **حافظ** در **شیراز** وفات یافت، وی نیز ایام عمرش بسر آمد. گرچه بعضی دیگر از مورخان سال وفات اورا ۷۹۷ھ. ذکر کرده اند(۲)، ولی بهرحال درشهر **سرخس** مدفون گشت ، وازاو پسری باقی بماند موسوم به: **مولانامحمد تفتازانی** که او نیز در سال ۸۳۸ ھ./ ۱۴۳۴ م . در بلیهٔ طاعون **هرات** در آنشهر وفات یافت ، واز او صاحب **حبیب السیر** حکایتی نقل می نماید که میزانی ازسادگی لوح و صفای باطن وی بدست میدهد (۳) .

در باب تألیفات **تفتازانی** اطناب و بسط کلام بیفایده است، زیرا نه تنها تمامت آثاراو بعربی تألیف شده، بلکه حتی از مقولهٔ علوم ادبی نیز

---

۱) رجوع کنید به صفحهٔ ۳۷۷ و ۳۷۸ کتاب خاطر .

۲) در **مجمل فصیحی خوافی** ، که مورخ موثقی است، سال وفات مولانارا ۷۸۷ ھ . / ۱۳۸۵ م. ذکر کرده .

۳) **حبیب السیر** جزء ۳، ج ۳ ، ص ۱۷۶ .

خارج‌است ، وغالباً درموضوعات علمی‌مانند : منطق وصرف و نحو عربی وفلسفه و کلام وتفسیر وفقه‌میباشد[۱] . دراینکه **تفتازانی** رابه‌فارسی‌اثری

---

۱) صیت‌فضائل **مولاناسعدالدین** درحیات خوداوتابلادمغرب رفته وبگوش علامه**ابن‌خلدون**نیز رسیده بوده است ،که درمقدمهٔ خود ازاو نام‌میبرد . سه‌کتاب وی‌درفنون معانی بیان ازمقولهٔ علوم‌ادبی است که مرحوم **براون** آثار اورا خارج از آن رشته دانسته‌است : وآن‌سه عبارت‌اند از ـ :

الف)**شرح تلخیص خطیب قزوینی** موسوم‌به:**المطول** بسال۷۴۸هـ. در **هرات.**

ب)**مختصر المعانی** یا**شرح تلخیص المفتاح**،درشهر**غوجدوان** بسال۷۵۶هـ.

ج) شرح القسم الثالث من المفتاح ،که شرحی‌است برقسم‌سوم **مفتاح‌العلوم للسکاکی** درسمرقند، بسال۷۸۷ هـ. وبفارسی **حاجی خلیفه** باو تفسیری نسبت میدهد موسوم‌به: **کشف‌الاسرار وعدة‌الابرار** ولی‌آن‌تفصیلی‌است ازتفسیرمختصر **خواجه‌عبدالله‌انصاری** که یکی‌ازشاگردان‌اوموسوم‌به**رشیدالدین ابوالفضل المیبدی** در۵۲۰ هـ . تألیف کرده واشتباهاً بمولاناسعد نسبت داده‌اند . (و این بنده مترجم نسخ‌کاملی‌ازآن بدست‌آورده بهمت دانشگاه‌طهران مشغول طبع هستم وتاکنون جلداول در۱۳۳۱ ش وجلددوم در۱۳۳۸ ش بطبع رسیده‌است) .

در تاریخ وفات مولانا گفته‌اند :

آفتاب شرع‌وملت **سعدتفتازان**چورفت   آب چشم آمد چو سهل و بلّغ‌الله رجاه

عقلرا پرسیدم از تاریخ سال رحلتش ؟   گفت:تاریخش یکی کم « طیب‌الله ثراه».

که۷۹۳ درمی‌آید .

در**کشکول شیخ بهائی** دوبیت‌فارسی باونسبت‌داده شامل‌برده لغت که‌دارای معانی اضداد است .

باشد ، مارا اطلاعی نیست ؛ لکن چون او را ترجمه ای بنظم ترکی از مثنوی **بوستان شیخ سعدی** باقی است ، **مستر گیب** در کتاب خود وی‌را جزءِ شعراءِ **ترك** بشمار آورده[۱] .

میر سیدشریف‌جرجانی **السیدالشریف** یا **میرسید شریف علی بن محمد الجرجانی** که‌در نزد فضلای اروپا بواسطهٔ کتاب موسوم به: « **التعریفات** » در ذکر اصطلاحات و کلمات صوفیه ، شهرتی بسزا دارد. او در شهر **جرجان** یا **گرگان** متولد گردید، و آنشهری بوده‌است درنزدیکی **استر آباد** فعلی . سال تولد سید را ۷٤۰ هـ./ ۱۳۳۹ م . ضبط کرده‌اند ، گویند: درسال ۷۷۹ هـ./ ۱۳۷۷م . وی‌را **سعد الدین تفتازانی** بشاه‌**شجاع مظفری** معرفی کرد و در آنزمان آن پادشاه در **قصر زرد** اقامت‌داشت. پس اورا باخود به **شیراز** برد ودر آنجادر **مدرسهٔ دارالشفاء** به‌تدریس مأمور فرمود[۲]. درسال ۷۸۹ هـ./ ۱۳۸۷ م . که **تیمور شیراز**را

---

۱) کتاب **تاریخ شعر عثمانی** ج۱ ص ۲۰۲ .

۲) درباب معرفی **میر سیدشریف** بوسیلهٔ **سعدالدین تفتازانی** به‌**شاه‌شجاع** مرحوم **براون** در کتاب‌خودوهم **پرفسور بروکلمن آلمانی** درشرح‌احوال **جرجانی** (در **دائرة‌المعارف‌اسلام**) هردو دوچاراشتباهی‌عظیم شده‌اند.زیرا اینمعرفی بتصریح صاحب **روضة‌الصفا** (جلد٤، ص١٦،طبع **بمبائی**) بواسطهٔ **سعدالدین سعید الانسی** که‌ازرجال‌و وزراء دربار **شاه‌شجاع** است ، در **قصرزرد** یا **کوشك‌زرد فارس** واقع‌شده ، نه‌بوسیلهٔ **مولانا سعد تفتازانی** در **گرگان** ؛ زیرا **شاه شجاع** هیچوقت به‌**گرگان و استر آباد** نرفته است و اشتباه این‌هر دو دانشمند ناشی از وحدت اسم سعدالدین است که (انسی) را(تفتازانی) پنداشته‌اند .

فتح کرد، آن دانشمندرا از آنجا به **سمرقند** منتقل ساخت، که در آنجا باز او را با **سعدالدین تفتازانی** اتفاق ملاقات افتاد. آنهر دو دانشمند با یکدیگر درسر مباحث علمی مناقشات بسیار داشته‌اند. بعد از مرگ **تیمور** در سال ۸۰۷ ه‍./۱۴۰۵ م. **جرجانی** باز به **شیراز** باز گشت ودر آنجا بزیست، تا در سال ۸۱۶ ه‍. / ۱۴۱۳ م. در هفتاد و شش سالگی وفات یافت [۱]. **بروکلمن** سی ویك مجلد از آثار آنمرد بزرگ را نام میبرد که تمام بلسان عربی تحریر شده است [۲].

به **میرسید شریف** سه کتاب بزبان فارسی منسوب است:ـ اول رسالۀ معروفی است درصرف عربی موسوم به «**صرف میر**». دوم رسالهای درمنطق، موسوم به: **الکبری فی المنطق**. سه دیگر رساله‌ای است درمراتب وجود [۳]؛

---

۱) مقبرۀ **میر سید شریف جرجانی** هم اکنون در **شیراز** در محلۀ **سردزك** موجود وزیارتگاه است واین بنده مترجم درسال ۱۳۲۴ ه‍. ش. آنرا زیارت کرده‌ام، متأسفانه رونقی ندارد.

۲) **بروکلمن، تاریخ ادبیات عرب**، جلد۲، ص۲۱٦ و نیز رجوع شود به: **حبیب السیر**، جزء۳۰ مج۳، **بغیة الوعاة**، **الضوء اللامع فی اهل القرن ـ التاسع** مج ٥ طبع مصر، **دائرة المعارف اسلام**.

۳) **رسالۀ مراتب وجود** را بنام **رسالة الوجود** در **طهران**، بسال ۱۳۲۱ ه‍. ش. مرحوم **حاج سید نصرالله تقوی** بطبعی ظریف وقطعی بدیع بچاپ رسانده، وآن رسالۀ کوچکی است در ۲٤ صفحه، و شروع میشود باین عبارت ـ : « بدان وفقك الله و ایانا که اصحاب بحث و نظر ازبرای بیان مراتب موجودات در موجودیت تمثیلی کرده‌اند...» ورساله بحکایت شیرینی خاتمه می‌پذیرد. آن حکایت را ما عیناً در اینجا نقل میکنیم تا از سبك **سخن سید** نمونه‌ای بدست باشد ـ :

بقیۀ حاشیه در صفحۀ بعد

واین هرسه‌را **ریو** درفهرست نام‌میبرد وظاهرآسید رادرزبان مادری‌خود کمتر آثارقلمی باقی مانده‌باشد .

ابن‌عربشاه

سومین دانشمندی که از آندو بسال‌جوانتر است، و او را نیز **تیمور** ازموطن خود ـ شهر **دمشق** - بسال ۸۰۳ هـ./ ۱٤۰۰ م . هنگامیکه هنوز دوازده ساله بود باتفاق مادر وبرادران کوچ داده به **سمرقند** برد ، شخصی‌است موسوم‌به **ابوالعباس احمدبن محمدبن عبداللهبن عربشاه**. شهرت‌این نویسنده درباب کتابی است که بالهجهٔ خصومت‌آمیز درشرح احوال **تیمور** نگاشته است ، بنام **«عجائب‌المقدورفی نوائب‌تیمور»** . بآن کتاب در فصل گذشته‌اشاره و

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

« دانشمندی که بر طریقهٔ **اهل کلام** بود، بادیگری که برطریقهٔ **صوفیه موحده** رفتی ، وقتی درمجلسی جمع شدند ومناظره درباب‌توحید میان‌ایشان واقع شد . دانشمنداول گفت که: بیزارم‌ازآن‌خدائی که درسگ و گربه‌ظهور کند! وآندیگر چنین‌گفت که : بیزارم‌ازآن خدائی که درسگ و گربه ظهورنکند! حاضران مجلس جزم کردند که یکی ازآن دو دانشمندکافر شدند . بعضی از بزرگان سخنِ ایشان را چنین توجیه کرده‌اند که:ـ دانشمنداول اعتقاد کرده‌بود که سگ و گربه درغایت خسّت‌اند و ملابسه و مخالطهٔ با ایشان نقصان تمام باشد . پس مقصود وی ازآن سخن‌آن‌است که: بیزارم از خدائی که ناقص باشد . و دانشمند دوم اعتقاد کرده بود که در ملابسه هیچ نقصان نیست ، برآن طریق که درآفتاب گفته شد واگردرسگ‌و گربه ظهورنکند فیض وجود حق جل‌جلاله عام نباشد، بلکه ناقص باشد ؛ پس مقصود وی‌نیز همین است که ـ بیزارم ازآن‌خدائی که ناقص باشد؛ شکی‌نیست که ناقص خدائی را نشاید .پس‌بیزاری ایشان ازخدای‌نباشد و کفرهیچیك لازم‌نیاید ، والسلام ».

از آن اقتباس بسیار کرده‌ایم[۱].

وی در **سمرقند** نزد **میرسید شریف‌جرجانی** مذکور در فوق بکسب دانش پرداخت و زبان‌های ترکی وفارسی را بیاموخت، و کتاب **مرزبان نامهٔ**[۲] **سعدالدین وراوینی** را از فارسی بعربی ترجمه‌فرمود؛ پس‌مسافرتهای بسیار کرد، و درممالك **ختا** و**خوارزم** و **دشت قبچاق** و **استرخان** و **ادرنه** بسیاحت‌رفت. مدتی‌منشی خاص **سلطان محمد اول پادشاه‌عثمانی** گردید. سپس در سال ۸۲۵ ﻫ. / ۱۴۲۲ م. بمولد خود دمشق باز گشت. هفت‌سال بعد ازآن بزیارت بیت‌الله عزیمت **مکه** نمود، وعاقبت بسال ۸۴۰ ﻫ. / ۱۴۳۶ م. در شهر **قاهره** ساکن گردید، و در سال ۸۵٤ ﻫ. / ۱٤۵۰ م. وفات یافت. بغض و کینهٔ علنی او نسبت به **تیمور** ازسراسر صفحات کتابش‌واضح‌وآشکاراست، وباتاریخ‌پرتملقی که **شرف‌الدین علی‌یزدی** ودیگرمورخان‌ایرانی‌برای **تیمور** نگاهداشته‌اند مبانیت‌نمایان‌دارد. ازدیگرتألیفات **ابن عربشاه**، ومعروفترآن‌همه، همانا کتاب**فاکهة‌الخلفاء**[۳] است.

---

۱) **شیخ شهاب الدین ابو محمد الدمشقی الرومی الحنفی** معروف‌به: **ابن‌عربشاه**، متولد ۷۹۱ ﻫ. ومتوفی۸۵٤ﻫ.صاحب«**عجائب‌المقدور**» چاپ**لیدن**۱۹۳٦م.و**کلکته**۱۸۱۳م.و**اسلامبول**۱۲۳۳ﻫ. و**بولاق**۱۲۸۵ﻫ.وکتاب « **فاکهة‌الخلفاء و مفاکهة‌الظرفاء** » باسلوب**کلیله و دمنه** در ترجمهٔ «**مرزبان‌نامه**».

۲) این‌کتاب جزو سلسلهٔ‌کتب منطبعهٔ **گیب** در۱۹۰۹م.بطبع رسیده‌است.

۳) **فاکهة‌الخلفاء ومفاکهة‌الظرفاء** کتابی‌است‌درحکم‌وآداب ونصایح

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

مولانا عضد الدین ایجی

از نویسندگان عربی نویس که در این عصر می زیسته‌اند و با **ایران** ارتباطی نداشته مانند: **الیافعی** (۱) و مانند: **الصفدی** (۲) که از هر دو تن بسیار نوادر ادبی ومطالب تاریخی و تذکرهٔ رجال بجای مانده‌است، در این کتاب سخنی نمی گوئیم . ولیکن از دوتن دانشمند ایرانی‌نژاد وعربی نویس نمیتوان

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

که باسلوب **کلیله‌ودمنه** وضع کرده است ، و مشتمل است بر ده باب که ظرایف و حکایات از قول شخصی بنام **ابی المحاسن حسان** نقل مینماید ، ودرمقدمه‌میگوید: «وسرت فارس الافکار فی‌میدان هذا المضمار ، وقصدت من الفائدة ماقصدوه ، ومن العائدة فی الدارین مارصدوه ، و جمعت مابلغنی عن نقلة الاخبار وحملة الآثار ورواة الاشعار، علی لسان شیخ اللطائف ومنبع المعارف وامام الطوائف ومجمع العوارف ، ذی الفضل و الاحسان ابی المحاسن حسان . . . ». وآن کتاب را در سال ۸۵۸ هـ . تألیف نموده ، ودر سال ۱۳۲۵ هـ درمطبعة المیمنیة در**مصر** بطبع رسیده است.

---

۱) **ابومحمد عبدالله بن اسعد الیافعی الشافعی الیمنی المکی**- متولد سنهٔ ۶۹۸ هـ . صاحب تصانیف بسیار در تصوف و اصول و تاریخ ، که از آن جمله‌است: تاریخ‌موسوم به : **مرآة الجنان و عبرة الیقظان** . (نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی‌طهران موجود است) وفات ومدفن او در **مکهٔ معظمه** است،وی پیر مرشد **شاه نعمة‌الله‌ولی** میباشد .

۲) **صلاح‌الدین ابوالصفا خلیل بن ایبك الصفدی** الشافعی الدمشقی- متولد به‌سال ۶۹۶ هـ . ومتوفی بسال ۷۶۴ هـ . امام ادب و شعرومؤلف معروف. وفات ومدفن‌او در **دمشق** است.

گذشت ، وباختصار از هردو ذکری می‌باید کرد . - نخستین آن دو تن **عضدالدین عبدالرحمن بن احمد الایجی** است که در سال ۷۵٦ ﻫ. / ۱۳۵۵م. وفات‌یافت. وی بزبان عرب کتب بسیار درفلسفه و کلام و اصول دین واخلاق برشتهٔ تألیف درآورده [۱] که ازهمه معروفتر کتابی مشهوراست موسوم به: « **مواقف** » [۲]. ازآن لحاظ که این دانشمندرا باسلسلهٔ **آل مظفر** رابطه زیاد پیوسته بود، در اینجا بذکر نام او میپردازیم . هرچند وی در قصبهٔ **ایج** در **فارس** ، که مکانی است بین **دارابجرد** و **نیریز** ، تولدیافته معذلك بزبان مادری خویش کمتر بلکه هیچ اثری بجای نگذاشته ، در همان حال چنانکه در فوق اشاره‌شد، خواجه **حافظ** او را مانند یکی از مفاخر علمی پنجگانهٔ ملك **فارس** ستایش کرده است [۳].

وی فقیهی شافعی است که بشغل قضا اشتغال‌داشته ، ومشرب تصوف دارد [۴] ونیز وقتی بسفارتی سیاسی مأمور شده است ، چنانکه از کتاب

۱) **بروکلمن** عدد مؤلفات اورا یازده جلد نام‌میبرد (جلددوم‌ص۲۰۸).

۲) کتاب **المواقف فی علم الکلام** وتحقیق المقاصد وتبیین المرام ازمتون معتبرعلم کلام است که آنرا بنام **خواجه غیاث‌الدین محمد بن رشیدالدین** وزیر تألیف فرموده ، **میرسید شریف جرجانی** بر آن شرح مفصلی نوشته ، و اصل وشرح هردو در**مصر** و **لیپزیك** (۱۸٤۸م.) وبلاداسلامی بطبع رسیده ازمتون معتبرعلم کلام میباشد .

۳) رجوع‌شود بصفحهٔ ۳۷۰ همین کتاب .

٤) درمشرب تصوف قاضی **عضدایجی** اثری ودلیلی دردست نیست و تألیفات او مانند: **مواقف** و **رسالهٔ عضدیه** و **العقاید العضدیه** همه درمعقول وعلوم کلامیه است. معلوم‌نیست مرحوم **براون** برتصوف او چه‌دلیلی داشته‌است ؟!

فارس نامهٔ ناصری دانسته میشود، **قاضی عضد** را **شیخ ابو اسحق** حکمران **فارس** درسال ۷۵۳هـ./ ۱۳۵۲م. نزد **امیرمبارزالدین محمد مظفری** که در آنزمان در خطهٔ **کرمان** اقامت داشت برسالت فرستاد، بآن امید که او را از خیال حملهٔ به**شیراز** منصرف سازد. وی گرچه در این رسالت بمقصودنائل نیامد، لیکن **امیر مبارزالدین** ازاوبحرمت بسیار پذیرائی فرمود. وبعدازآن سه‌روز درقصبهٔ **ایج** مولدخودازآن امیرضیافت کرد، و سپس امیر وی‌را مأمور ساخت که کتاب **المفصل** تألیف **علامهٔ زمخشری** را که‌درنحومعروف است بفرزندوی **شاه‌شجاع** که‌بعدهاسلطان **فارس** گردید تعلیم‌دهد.

فیروز آبادی دیگر ازرجال علم **ایران** که‌دراین قرن میزیسته، واورا اتفاق‌ملاقات با **امیرتیمور** حاصل گردیده و از او عزّت واکرام یافته، **ابوطاهر مجدالدین محمدبن یعقوب الشیرازی‌الفیروزآبادی** است[۱] که از بزرگان ادب واز لغت شناسان معروف لسان عرب‌است. شهرت‌او مدیون تألیف بسیار بزرگی است در علم‌لغت که موسوم به **قاموس** میباشد[۲] تولداودرسال ۷۲۹هـ./۱۳۲۶م.

۱) برای احوال **فیروزآبادی** مراجعه‌شود به: کتاب **بروکلمن** (جلد ۲ ص۱۸۱) ونیزنام **فیروزآبادی** درشش یاهفت‌جا درکتاب **تاریخ‌یمن** تألیف **الخزرجی** آمده‌است، مراجعه شود به: نیمهٔ دوم‌نسخهٔ عربی آن کتاب (طبع سری **گیب**) که درآنجا درذیل سالهای ۷۹۶ هـ. تا۸۰۲ هـ. مکررازاونام میبرد.

۲) کتاب او موسوم‌به: «**القاموس المحیط و القابوس الوسیط الجامع لماذهب‌من کلام‌العرب‌شماطیط**» که‌مکرردر**طهران** (با ترجمهٔ فارسی) و **کلکته** و**مصر** و **بولاق** و**بمبائی** و**لکنهو** و **آستانه** بطبع‌رسیده است. تصانیف او را متجاوز ازچهل کتاب‌شمرده‌اند.

در **فیروزآباد فارس** اتفاق افتاد ، نخست در **شیراز** و سپس در **واسط (عراق‌عرب)** وپس ازآن در **بغداد** درسال ۷۴۵ هـ./ ۱۳۴۴ م . به‌تحصیل پرداخت . بعد ازآن در **دمشق** بسال ۷۵۰ هـ . / ۱۳۴۹م. درمجلس درس **السبکی** (۱) حاضر می‌شد و باتفاق اوبه **اورشلیم** مسافرت فرمود . و در آنجا مدت ده‌سال بتدریس اشتغال داشت ، پس‌ازآن دوباره عزم مسافرت کرد و در اثنای این سفربه **آسیای‌صغیر** و **قاهره** ودر سال ۷۷۰ هـ . / ۱۳۶۸ م. به **مکهٔ معظمه** رفت ، در آنجا مدت پانزده سال اقامت گزید . پس آهنگ **هندوستان** فرمود ودر **دهلی** پنج‌سال‌بسرآورد ، دوباره به **مکهٔ معظمه** باز گشت ، ودراین‌بارمدت ده‌سال‌دیگردرمجاورت بیت‌الله بسر آورد . در سال ۷۹۴ هـ . / ۱۳۹۲ م . بدربار **سلطان احمدبن اویس جلایری** پادشاه **بغداد** رفت . وپس به **شیراز** شتافت ، در آنجا اورا با

مسافرتهای عدیدهٔوی

امیر تیمور (ظاهراً در سال ۷۹۵ هـ .) اتفاق ملاقات افتاد ، امیر او را محترم داشت . آنگاه از **شیراز** از طریق **هرمزوخلیج‌فارس** قصد **یمن** کرد ، ودر سال بعد ۷۹۶ هـ./ ۱۳۹۴ م . بآن بلاد رسید وچهارده ماه در بلدهٔ **تعز** توقف کرد ودرآنجا قاضی‌القضاة **یمن** شد و دختر سلطان **الملك‌الاشرف** را بحبالهٔ نکاح در آورد . پس در سال ۸۰۲ هـ . برای کرّت‌سوم

مقام‌عالی‌فیروزآبادی در یمن

---

۱) **السبکی** (بضم‌اول)، **هو الشیخ تاج‌الدین عبدالوهاب** متولدبسال ۷۲۷هـ. ومتوفی‌بسنهٔ۷۷۱هـ . صاحب کتابهای **الطبقات‌الشافعیه** و **جمع الجوامع** درفقه شافعی ودیگر کتب ازفقه وادب است.

به **مکه** رفت و در آنجا مدرسه‌ای برای تدریس **فقه مالکی** تأسیس فرمود، وپس از مسافرتی به **مدینه** باردیگر به **یمن** باز گشت. ودر **زبید** از بلاد **یمن** درسال ٨١٧ هـ./١٤١٤ م . وفات یافت .

در میان این پنج تن عربی نویسان که فوقاً ذکر شدند باستثنای **ابن عربشاه**، که بمناسبت رابطهٔ اوبا **تیمور** دراینجاذکرشد، باقی همه ایرانی نژادند . وبدلایلی که در جلد اول این تاریخ ادبی [۱] بآن اشاره کرده‌ایم به‌نظر ما تاریخ ادبی **ایران** اگر تنها محدود بآثار فارسی این قوم باشدکامل نخواهدبود وفاقدآثار عظیمهٔ گرانبهائی است که ازآنمردم درزبان عرب بجای مانده‌است . واین‌چنین‌تاریخی علاوه برمنقصت‌تاریخی نسبت‌به‌هوش ونبوغ قوم‌ایرانی نیزعادلانه قضاوت نکرده‌است وحق آنها را ادا ننموده.

نثر نویسان فارسی

دراین‌عصرشمارهٔ نثرنویسان بمراتب کمتراز گویندگان‌شعربنظر میرسند، ازاین‌رو بذکر چهار یاپنج‌تن‌ازآنان دراینجا اکتفا باید کرد :

اولین‌نویسنده‌ای که‌مستحق ذکراست،همانا **شمس‌فخری** است که نام‌کامل‌او اینجا ذکرشده، وی درسال ٧٤٥ هـ./ ١٣٤٤ م . کتابی در لغت فارسی نگاشت موسوم به **معیارجمالی** [۲] که آن‌را بنام پادشاه خوش‌

شمس‌الدین محمدبن سعید ـ فخراصفهان

---

۱) رجوع‌شودبه: **تاریخ‌ادبی‌ایران** تألیف **براون** جلداول ص٤٤٥ .

۲) **معیارجمالی و مفتاح ابواسحاقی** ـ ازاین مجموعه نسخهٔ خطی

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

کاملی درکتابخانهٔ سلطنتی **ایران** موجود است به شمارهٔ ۲۴۶۱ و توصیف آن از این قرار است :

نسخهٔ کتابخانهٔسلطنتی **ایران** - بخط نستعلیق کتابت قدیم- رقم **حسین** - تاریخ تحریرسال۹۸۳ ه. ق. در۳۱۰ صفحه، هرصفحه ۱۷سطر، هرسطر ۸۰میلیمتر.

نسخه‌چنین آغازمی‌شود :

«بعد تحمید و ثنا وشکر وتمجید اله کرد گارموروماهی،نوربخش‌مهروماه».

و در دنبالهٔ آن اشعاری دیگر ومطالب سودمندی در مقدمه است ازین‌قرار :

« وارث ملك سلیمان خسرو صاحبقران
شهسوار روز هیجا پادشاه دین پناه

سایهٔ یزدان جمال دولت دنیا و دین
شیخ‌ابواسحاقنوردیدهٔ **محمودشاه**

....

خسرواصاحبقرانا**شمس‌فخری**آنکه‌هست
از دل و جان داعی درگاه تو بیگاه وگاه

....

گرچه‌درهرفن ازآن‌هر کس کتابی‌ساختست
پر هنر قدر زمرّد داند از وقع گیاه

فال را کردم بنام و دولت جاوید تو
چارگوهر نظم دریك سلك بی‌هیچ‌اشتباه».

«هرچند این بندهٔ جانی **شمس فخری اصفهانی** خود را ازآن طایفه نمی‌داند ...... مدت شش‌ماه درکنج خلوت باحریف قناعت بسر برد ودر این ایام انزوا ومدت اختفا سعادت مساعدت نمود ... بیمن دولت .... جمال الحق والدنیا والدین ... **شیخ‌ابواسحاق** خلّدالله ملکه و سلطنته ... درسنهٔ اربع واربعین

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ساخت ، وآن کتاب به‌چهار قسمت تقسیم میشود بشرح ذیل ـ :

قسمت اول در نه فصل	در نظم و عروض
قسمت دوم در پنج فصل	در قافیه و انواع مختلفهٔ شعر.
قسمت سوم	در صنایع معانی و مجازات و استعارات.
قسمت چهارم	در لغت فارسی و لغات قدیمه و نوادر.

قسمت چهارم این کتاب، که نزد علماء فقه اللغه[۱] شأن و منزلتی بیشتر دارد، در بلدهٔ **قازان** در سال ۱۸۸۵م. بدست **کارل سلمان** Carl Salemann بطبع رسیده است[۲]. نویسنده را نسخهٔ خطی خوبی ازین کتاب بدست است

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

وسبعمائه (۷٤٤) این مجموعه که حقیقت مجموعه‌ای از بدایع و انموذجی از غرایب است، میسر گشت؛ مشتمل برچهار فن : فن اول در علم عروض ـ فن دوم در علم قوافی ـ فن سوم در علم بدایع الصنایع ، فن چهارم در علم لغت فرس ؛ و ازمایحتاج این علوم هیچ دقیقه دراین فنون مهمل نگذاشت و آن را **معیار جمالی و مفتاح ابو اسحاقی** نام نهاد ، ومجمع اشعار و ابیات شواهد این چهار فن بنام یا لقب یا کنیت این شاه صاحبقران خلّد الله جلاله موشح گردانید....» .

وپایان آن نسخه چنین است :

«که ذات ملک سیرت شاه را — ز آفات دوران بداری نگاه».

«تم الکتاب المسمی به **معیار جمالی** ، بعون الله الملک المتعال ، الی ید العبد الضعیف المحتاج ، **حسین** ، فی سنة ثلث و ثمانین و تسعمائة (۹۸۳) المحرم الحرام ... ».

۱) فقه اللغه یا زبان شناسی = **Philology**

۲) اخیراً بخش چهارم **معیار جمالی** را بنام **«واژه نامهٔ فارسی»** دکتر

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

که تمام اجزاءِ آن را محتوی (وفقط یك برگ از اول افتاده) و آن را دوست من **دکتر رضا توفیق** دراوت ۱۹۰۹م. بمن هدیه فرمود.

تاریخ تألیف کتاب در قطعه‌ای مرکب از یازده بیت، که مدیحه‌ای از «فرزند **محمود شاه انجو**» (یعنی **شیخ ابو اسحق**) را متضمن است، ذکر شده واین دو سه بیت از آن جاست:

بفرمان دارای خورشید و ماه	بنام شهنشاه گیتی پناه
زهجرت شده هفصد و پنج وچل	ربیع دوم اول مهر ماه
شد این درج پر درج گوهر تمام	کزو فاضلانرا بود آب وجاه.

کلمات و الفاظ نادره‌ای که در قسمت چهارم این کتاب توضیح شده به ترتیب حرف آخر آن کلمه انتظام یافته است و هر دسته از آن کلمات را مؤلف

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

صادق کیا استاد دانشمند دانشگاه **طهران** بسال ۱۳۳۷ هـ.ش. بامقابله و تصحیح و مقدمه دقیقاً بطبع رسانیده (شمارهٔ ٤٨٦ انتشارات دانشگاه طهران) در آنمقدمه می نویسد:

«... تاکنون فقط این بخش از آن کتاب بچاپ رسیده است. نخستین بار آنرا ایرانشناس روس **کارل سالمان** در سال ۱۸۸٥م. در شهر **قازان** از روی یك دستنویس (خطی) و به کمك **فرهنگ جهانگیری**، **مجمع الفرس سروری**، **غیاث اللغات**، **کتاب حلیمی**، **شرف نامهٔ احمد منیری**، **لغات شهنامهٔ عبدالقادر بغدادی**، **لغت نعمت الله**، **فرهنگ شعوری**، **سرمهٔ سلیمانی**، **تحفة الاحباب** ویراسته (تصحیح) کرد. **سالمان** در ویرایش خود سخنی از **معیار جمالی** و **شمس فخری** و زندگانی وسرگذشت او نگفته است ودرپایان آن رسالهٔ «**مرغوب القلوب**» **شمس** را که به سال ۷٥۷ سروده شده ... افزوده است» ص هجده.

دریک قصیده بطورقافیه ایراد کرده وآن قصیده هم درمدح ممدوح ازخود مؤلف میباشد.

اماسه قسمت اول آن کتاب که بطبع نرسیده هرچند بسیار خوب است، ولی نسبةً قدر و قیمت آن کمتر از قسمت چهارم میباشد، زیرا که مطالب وارده در آن در مؤلفات قدیمتر مانند: کتاب **المعجم فی معائیر اشعار-العجم** تألیف **شمس قیس**، ونیز کتاب **حدائق السحر** تألیف **رشیدالدین-وطواط** بطورکامل‌تر ذکروتوضیح شده‌است.

معین‌الدین یزدی مؤلف تاریخ خاندان مظفری

آنچه که ازاین نویسنده برمامعلوم‌است، بتقریب همان است که **ریو** Rieu [1] دریکی ازیادداشتهای خود در **فهرست کتب خطی موزهٔ بریطانیا** درباب کتاب اوموسوم به: «**مواهب الهی**» نگاشته‌است. وآن رساله‌ایست تاریخی درباب **خاندان مظفری** از آغاز تاهنگام جنگی که در **شیراز** بسال ۷۶۷ هـ./ ۱۳۶۵ م. مابین **شاه‌شجاع** وبرادر ورقیبش **شاه محمود** اتفاق‌افتاد.

یکی ازهمشهریهای **معین‌الدین** موسوم‌به: **مفید الدین** در کتاب خود مسمی به: «**جامع مفیدی**» [2] که درسالهای ۱۰۸۲ هـ. تا ۱۰۹۰ هـ./ ۱۶۷۱ م. تا ۱۶۷۹ م. تألیف نموده، وی‌را بزرگترین علماءِ عصر خود شمرده‌است. درمجلس درس وی جمع کثیری ازطلبه ازدحام مینموده‌اند، وگاه بگاه آن مجلس بحضور ممدوح و حامی وی یعنی **شاه‌شجاع** نیز

۱) رجوع‌شود به فهرست کتب خطی موزهٔ بریطانیا تألیف **ریو** ص۱۶۸.

۲) رجوع بفهرست **ریو** ص۲۰۷.

مفتخر میشده است . **معین الدین** برحسب تشویق و ترغیب همان پادشاه وپدرش **امیرمبارزالدین محمد** تاریخ خودرا درشهر **اصفهان** بسال ٧٥٧ هـ/ ١٣٥٦ م . آغاز فرمود . وآن را چنانکه درفوق گفتیم ده سال بعد از آن تاریخ بپایان رسانید . دو سال قبل ازآن یعنی درسال ٧٥٥ هـ/ ١٣٥٤ م. بنا بر آنچه در **تاریخ گزیده** ، بطور خلاصه از کتاب وی (یعنی **مواهب الهی**) ، الحاق شده است (١) ، وی را در **کرمان** بمدرّسی یکی

١) این خلاصه که درسری کتابهای منطبعهٔ **گیب (تاریخ گزیده)** مجلد ١٤ بطبع رسیده است ، بقلم شخصی است موسوم به : **محمود کتبی** یا **گیتی** وبرای مزید فایده عین عبارت او بطور اختصار دراینجا نقل میشود :

« باب درذکر پادشاهان **آل مظفر** . . . و مولانای افضل سعید مغفور مولانا **معین الملة والدین الیزدی** رحمة الله علیه رحمة واسعة بعضی از تاریخ ایشان تألیف فرموده ، بواسطهٔ استعارات غریبه و عبارات عجیبه واطّراد در مدائح ایشان و اغراق دراوصاف هریك ازآنان چهرهٔ عروس مقصود درتتق احتجاب وامتناع مانده . در تاریخ شهورسنهٔ ثلاث وعشرین وثمانمائة ٨٢٣هـ . که بندهٔ فقیرحقیرضعیف **محمود کتبی** الحقه الله بعباده الصالحین برحسب اشارهٔ علیه بسعادت کتابت **تاریخ گزیده** که صاحب سعید **حمدالله مستوفی** ساخته و پرداخته مشرّف شد ، و بی تکلف جامعی است که ازآن مفیدتر ومضبوطتر درمیان تواریخ ننوشته اند . . . این ارشاد بگوش جان رسانید که تاریخ **آل مظفر** را داخل این نسخه میباید گردانید . چون این فقیر اباً عن جد از خدام ایشان بود ، ندای این سعادت را لبیك سمعاً وطاعةً گفت واین امر رامطیع گشت، باوجود قلت بضاعت فضل و کثرت موانع وقت (بیت):

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ازمدارس منصوب نمودند . و عاقبت در سال ۷۸۹ ﻫ . / ۱۳۸۷ م . وفات یافت [۱] .

کتاب مواهب الهی

اما کتاب **مواهب الهی** که از آن دو نسخه در تصرّف شخص من و یك نسخهٔ دیگر از آن کتاب در **موزهٔ فیتز ویلیم** درشهر **کمبریج** موجود است ، کتابی است مشکل ، زیراچنانکه **ریو** بدرستی محاکمه کرده آن نیزمانند **تاریخ وصاف** از نظر هنرنمائی و بروز فصاحت مؤلف نگاشته شده و آراسته است بانشائی مطنطن و مزین [۲]، که فقط از لحاظ ارزش اطلاعات تاریخی که در آن مندرج است قابل تحمل میباشد. خوشبختانه خلاصهٔ ساده‌ای که ازمحتویات آن کتاب در **تاریخ گزیده** نقل‌شده، چنانکه‌درفوق گفته شد، و درغالب

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

بفرمان خرد گشتم شتابان　　گزیدم داستانهای فراوان

بهم پیوستن آن بود دشوار　　چوزنجیری که زرّین باشدش تار

درعبارت آورد وتاریخی درتواریخ روزگار زیادت کرد . . .».

درسال ۱۳۲۶ ﻫ . ش. آقای **سعید نفیسی** استاددانشگاه‌طهران به‌طبع مجلداول **مواهب الهی** توفیق‌یافته وقسمت اول آن بخرج **کتابخانهٔ اقبال** در **تهران** صورت طبع پذیرفته‌و آقای **نفیسی** مقدمه‌ای‌جامع ومفید درشرح‌احوال مؤلف وبحث انتقادی‌دربارهٔ کتاب‌درپانزده‌صحیفه‌بر آن‌نگاشته‌اند.(رجوع‌شود بصفحهٔ۱۷۷ ازهمین کتاب).

---

۱) **معین‌الدین‌محمد بن جلال‌الدین الشهرستانی الیزدی** معروف به«**معلم**» درسال ۷۸۹ﻫ. وفات‌یافت ودر مسجدی که **شاه شجاع** در **دهرستان یزد** برای تدریس‌او ساخته‌بود، مدفون گردید .

۲) انشاء مطنطن و مزین = « Florid and bombastic Prose »

نسخ خطی آن موجود است، مارا تاحدی اززحمت مطالعهٔ انشاءِ مغلق آن کتاب بی‌نیاز نموده است.

شیخ فخرالدین ابوالعباس احمد الشیرازی مؤلف شیرازنامه

مؤلف شیرازنامه نوهٔ **شیخ زرکوب شیرازی** [۱] است، و از آن لحاظ شایستهٔ ذکر میباشد که کتابی درباب موطن خود برشتهٔ تحریر درآورده است بنام **شیرازنامه**[۲]، وآن را در سال ۷۴۴ هـ./ ۱۳۴۳ م. تألیف کرده. **ریو** Rieu در **فهرست کتب خطی**

---

۱) برای شرح احوال **شیخ زرکوب** بکتاب **شدّالازار** یا **مزارات شیراز** مراجعه شود.

کتاب شدّ الازار فی حطّ الاوزار عن زوّار المزار تألیف **معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی** که در سال ۷۹۱ هـ. ق. تألیف‌شده بتصحیح دقیق **مرحوم میرزا محمد قزوینی** درسال ۱۳۳۸ ش.مطابق ۱۳۶۸ هـ. ق.در **طهران** با مقدمهٔ جامعی بقلم مرحوم **عباس اقبال آشتیانی** بطبع رسیده است.

متن کتاب در ۴۶۳ صحیفه متضمن برشرح احوال سیصد وپانزده تن از مشاهیر ائمهٔ دین وبزرگان ومشایخ‌صوفیه **شیراز** بچاپ رسیده‌است ومتجاوز ازیکصد وبیست صحیفه حواشی وفهارس مفید برآن اضافه شده که **مرحوم قزوینی** شخصاً بقلم آورده‌اند واین حقیرخود از آن مرحوم استماع کردم که میفرمود: «بحمدالله در آخر عمر به‌طبع این کتاب توفیق یافتم و آخرین خدمت من بادب بااین کتاب انجام گرفت».

۲) **شیرازنامه**ـ تألیف **ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی** در هنگامیکه مرحوم **براون** تاریخ خود را می‌نوشته‌است بطبع نرسیده بود ولی در

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

موزهٔ بریطانیا از آن وصفی بلیغ کرده است [۱]، نسخهٔ خطی این کتاب بسیار نادر و کمیاب، و این معنی موجب تأسف است که مؤلف درقسمت شرح احوال رجال بمشایخ بیشتر از شعراء عطف توجه فرموده است.

مولانا نظام شامی نخستین مؤلف

نظام‌الدین را از آن سبب **شامی غازانی** نامند که منتسب است به محلهٔ **شنب غازان** یعنی آرامگاه **غازان خان** مغولی که به دومیل مسافت درجنوب غربی شهر

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

سال ۱۳۱۰ هـ. ش. کتاب مذکوررا آقای **بهمن کریمی** معلم ادبیات دبیرستان **شیراز**، ازروی نسخه‌ای که‌در کتابخانهٔ‌مرحوم **شعاع‌الملک** موجود بوده است، بطبع رسانیده؛ متأسفانه اغلاط بسیار دارد. ابتدا میشود باین عبارت: «ایراد محمدتی‌موفور ووفور آفرینی نامحصورالخ» ومرحوم **میرزامحمدحسین شعاع‌الملک**، که‌شاعری فحل واستادی مسلم‌زمان خودبود، قطعه‌ای درماده تاریخ طبع آن کتاب سروده که این دوبیت از آن است.

ینبوع‌دانش آمد، تاریخ **بن ابی‌الخیر** — ای تشنهٔ فضائل، سیراب شو زینبوع

تاریخ سال طبعش، اول **شعاع** گفتا: — «به‌به‌شدای **کریمی**، **شیرازنامه** مطبوع».

وازهمین کتاب نسخهٔ خطی‌بسیار نفیسی‌درملکیت این‌بنده محشی‌است که تاریخ کتابت آن‌درآخر چنین رقم شده: «تمام شد کتاب**شیرازنامه**دریوم الاربعاء ثانی عشر شهر رجب‌المرجب سنة ثلاث وثلاثین وثمانمائة ۸۳۳ هـ.»، یعنی آن‌نسخه تقریباً نودسال بعد ازتاریخ تألیف تحریرشده‌است. این‌نسخه‌بانسخهٔ چاپ آقای **کریمی** درتبویب‌ابواب ومطالب کماً و کیفاً اختلافی فاحش دارد، وظاهراً این‌نسخه‌بسیار مقدم برنسخهٔ‌منقول عنه‌چاپ **شیراز** است.

۱) رجوع‌شود به: **فهرست ریو** ص ۲۰۴.

تاریخ امیر تیمور بزبان فارسی(۱)

تبریز واقع است . واز آن جهت قابل توجه میباشد، که تنها تاریخی که در زمان حیات **تیمور** نگارش یافته بقلم اوست .

۱) از آثار عصر **ایلکانی-جلایری** - به نثر شیوای فارسی دو نسخهٔ نفیس در **کتابخانهٔ ملی ملك** در **تهران** ملاحظه کردم که از ذکر آن دو صرفنظر نمیتوان کرد ، و چون هر دو کتاب مصدّر بنام سلاطین سلسلهٔ **جلایر** و بقلم همین مؤلف است و شایسته است که در این مقام اشاره بهر دو بشود :

اولاً - ریاض الملوك فی ریاضات السلوك- مؤلف نظام- تبریزی ، شاعر و نویسنده که از ندیمان خاص **سلطان اویس** بوده است ، و این کتاب را بنام او موشّح ساخته ،قطعه ای بلیغ در دیباچه و قصیده ای غرّا درخاتمه در مدح آن پادشاه آورده است، بطوریکه ازعبارات آن کتاب مستفاد میشود، در ابتدای عمر مؤلف را بخواندن کتب نوادر و امثال شوقی وافر دست داده است، و بر آن صدد بوده که کتابی بدان نهج بنگارد. ظاهراً در ۲۸ سالگی درپی این مقصود برمیآید ، تا آنکه در **بغداد** بمطالعهٔ کتاب - **سلوان المطاع فی عدوان الاتباع** (تألیف **ابن الظفر الصقلی المکی** متولد به ٤٩٧ هـ. ومتوفی به ٥٩٥ هـ. (رجوع شود به: **وفیات الاعیان و بغیة الوعاة.**) نائل میگردد ، وآن را باتصرفات چند بکسوت زبان فارسی درمیآورد ودر **بغداد** از نظر سلطان میگذراند و در نزد آن پادشاه بحسن قبول پذیرفته شده و او در سلك ندیمان خاص قرار میگیرد . پس از سالی چند آنرا باخر میرساند . وبر آن خاتمه ای نیز الحاق میکند . آن کتاب یك دیباچه ویك مقدمه وپنج باب ویك خاتمه را مشتمل است. نام مؤلف متن عربی را بدینگونه ذکر کرده است: «**شیخ الاسلام عز الدین ركن- الاسلام شرف الائمه ابو هاشم محمد بن محمد بن ظفر المغربی**».

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

این کتاب و کتاب دیگری درهمان موضوع که پیش‌از وی‌شهرت

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

در خاتمه میگوید: «دراین روزگار که زمام‌حل وعقد و قبض وبسط ممالك اسلامی در قبضهٔ‌تسخیر پادشاهی کامگار ودولتیار نهاده ، وهوالسلطان الاعظم **شیخ‌اویس بهادر خان**، چنین گوید بندهٔ کمینه **نظام** که از اوان صبی داغ تربیت واختصاص آن حضرت یافته است ، وبیك‌نظر پادشاهانه از قرناء خویش بقدم تقدّم پیش افتاده ، بدین حضرت تقرّب‌جسته ، وکتاب **سلوان المطاع** را ترجمه کرده و دیباچهٔ آن در **بغداد** درسنهٔ ۷۶۸ ثمان وستین وسبعمائة بعزّ عرض همایون رسانیده شد . و تعویقی که ازآن تاریخ تااین‌غایت واقع‌شد، موانع ایام وشواغل روزگار را درآن باب‌تصرفی هرچه تمامتربود. دراین‌وقت این‌نوباوه از کتم عدم بمکمن‌ظهور رسید ، **مرزبان‌نامه** و **فوائد السلوك** را تلوی میمون نهاد. ». این کتاب در سبك انشاء بسیار متکلف و باسلوب **جهانگشای‌جوینی** و **مرزبان‌نامه** تحریر شده‌است و نسخهٔ موجود **درکتابخانهٔ‌ملك** بخط نسخ‌قریب‌بثلث‌بتاریخ ۱۰۲۱ هـ کتابت‌شده .

ثانیاً ـ کتاب «**بلوهر و بیودسف**» :ـ مؤلف‌این کتاب‌هم‌ایضاً‌همان‌شخص یعنی **نظام‌تبریزی** است که پس‌ازخطبه چنین میگوید :« ملقح اشجار این بستان و منقح‌ازهاراین گلستان، مقتصراذیال‌این‌خطاب ومختصراطناب‌این کتاب ، **نظام** تغمده‌الله بغفرانه . . . الخ» .

آن کتاب تنقیح و تلخیصی است ازکتاب کبیر **بلوهر و بیودسف** که از عربی بفارسی ترجمه یافته ولی نام‌مترجم درنسخه موجوده نیامده‌وسفید مانده است. ظاهراً **نظام**‌مذکور آن نسخه‌را درکتابخانهٔ سلطان یافته وچون‌عبارات‌آن باطناب‌ممل قرین بوده همت برتلخیص وایجاز آن گماشته است ، پس‌بنام **سلطان‌احمد بهادر**

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

خان موشح ساخته‌است ، وبامرسلطان بر آن‌دیباچه‌نگاشته، ودر آنجا چنین‌میگوید: «در بعضی از اوقات درپایهٔ سریراعلیحضرت خلافت پناهی صورت‌این حال بعزّ عرض رسید ، ازکمال رغبتی که آنحضرت‌را بفواید علمی وفوائد حکمی‌میباشد، سوادآن‌را ملحوظ نظر سعادت بخش گردانید ، و بعین‌الرضا بجانب آن التفات کرده اشارت عالیه نفاذ یافت که این‌مختصر را دیباچه‌ای‌بایدتاهمگنان مقصود ازاین اقتصار بدانند . و نیز خود کتابی باشدکه نویسند وخوانند ـ امتثال یرلیغ عالی اعلاه‌الله نموده ، این دیباچه ترتیب یافت». درباب تکلف واطناب نسخهٔ اصل حکایتی ذکر میکند که برای نمونه در اینجا نقل‌میشود ؛ چه‌خالی‌ازفکاهت نیست ـ :

«امثال این تکلیفات بیمزه نزد سخنوران‌کامل ونقادان ماهر پوشیده نیست که سماحتی تمام‌دارد . وتقید بدان‌اطلاق مرکب سخن‌را مانعی‌هرچه‌بیشتراست: (حکایت) این‌قصه بدان میماند ـ که بزرگواری که دعوی‌شاعری کردی، درحق ممدوح‌خود گفته بود : «ای کف‌تو رشك دریای‌نیل ، وای طبع تو غیرت چشمهٔ سلسبیل ، دوستان تو در پناه نعم‌الوکیل ، دشمنان ترا حق درقرآن گفته «الم‌ترکیف فعل‌ربك باصحاب‌الفیل». لطیفی حاضربود گفت : مصراع آخر ازرودنیل درازترست وازوجود فیل ثقیل‌تر!ـ گفت: جهت اختصار برین اقتصار کردم واگر اسب‌نظم درمیدان‌اطناب میدوانیدم، ختم‌مصراع تا (کعصف مأکیل ، میرسانیدم . ـ گفت : مأکیل‌نه ، مأکول‌است؛ واز شما امثال این هفوات غیرمأمول ! ازسرطنز در جواب گفت : «ذکرت بخیر ! نشنیده‌ای یجوز للشاعر مالایجوز للغیر!!».

چنانکه گفتیم ظاهراً **نظام**مؤلف ایندو کتاب، همان **نظام** صاحب**ظفر نامه** میباشد .

این‌نسخه‌بقلم **محمد بن محمد بن ابیطالب** المشتهر **بهمام الطبیب** ۸۱۰هـ.ق. بخط‌نسخ‌تحریریافته‌است. ونه‌تنها ازلحاظ‌تاریخ‌نثرفارسی‌ما آن‌هردورا دراینجا متوالیاً‌ذکر کردیم، بلکه کتاب‌دوم‌ازنظر‌تاریخ عقایدوافکار در**ایران**، بخصوص کیفیت‌نفوذ مبادی وآثار**بودائی** مستحق‌مطالعه وتحقیق‌میباشد؛ زیرامسلماً «**بیودسف**»معرب «**بوداسوتا**» میباشد .

یافته (تألیف **شرف الدین علی یزدی**) هردو **ظفر نامه** [۱] نام دارند. نسخهٔ **ظفر نامهٔ شامی** بغایت کمیاب و تنها نسخهٔ خطی که از آن اطلاع دارم در **موزهٔ بریطانیا**ست بشمارهٔ Add. 23,980 که من از آن بخط **دکتر احمدخان** [۲] نسخه‌ای رونویس کرده‌ام.

معلومات ما دربارهٔ **نظام شامی** غالباً مأخوذ از بعضی حوادث اتفاقی است که خود مؤلف در کتاب خود اشاره بدانها کرده و بعضی را مورخان بعد مانند: **شرف الدین علی یزدی** در **ظفر نامه** و **عبد الرزاق سمرقندی** در **مطلع السعدین** و **میرخواند** و **خواندمیر** در **روضة الصفا** و **حبیب السیر** نقل کرده‌اند، و **ریو** بکمال خوبی آن جزئیات را جمع آورده و از زندگانی این مؤلف اطلاعات جامعی بدست داده است [۳].

او در هنگامی که **امیر تیمور**، **بغداد** را بگشود در آنشهر میزیست،

---

۱) درباب کتاب **ظفر نامهٔ نظام الدین شامی** رجوع شود: به حواشی صفحات ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۶۶ همین کتاب.

۲) مقصود اول از **دکتر احمدخان** ظاهراً **مرحوم دکتر احمدخان محسنی خراسانی (عماد الملك)** است که در حدود سالهای ۱۳ـ۱۹۱۲م برای **براون** از روی نسخ خطی نادره در **لندن** کتابت میکرده و در سال ۱۲۹۶ هـ.ش./۱۹۱۷م. به **ایران** آمده رئیس دار الترجمهٔ وزارت معارف گردید، عاقبت بمقام معاونت و کفالت آن وزارت نائل گشت و در سال ۱۳۲۵ ش./۱۹۴۶م. در **طهران** وفات یافت.

۳) رجوع شود به **فهرست کتب خطی موزهٔ بریطانیا**؛ ص ۱۷۰.

بسال ۷۹۵ ﻫ /۱۳۹۲ م . ودر زمرهٔ جماعتی که برای اداءِ مراسم اطاعت قبل ازهمه به‌نزد آن فاتح بزرگ رفتند، وی نیز یکی بود . **تیمور** ایشانرا بحرمت پذیره‌شد. هم‌او در آنجا ازاحساساتی که ازحملهٔ تاتار برای‌وی دست‌داده‌است وصف‌میکند .

درسال ۸۰۳ ﻫ./ ۱۴۰۰ م. وی‌را در **حلب** حبس کردند . وی‌خود چگونگی فتح‌قلعهٔ **حلب** را همانگونه که برأی العین دیده‌است، توصیف می کند؛ ودرسال ۸۰٤ ﻫ./۱٤۰۱ م . **تیمور** ویرا نزد خود خواسته وباو امر مینماید که تاریخ ایام سلطنت و داستان فتوحات ویرا برنگارد، و سراسر نوشتجات و اوراق واسناد رسمی‌را باختیار اومیگذارد ونیزاورا میفرماید که از انشاءِ مطنطن ومغلق اجتناب کند، و چنان ساده وروان بنویسد که هرشخص عادی آنرابتواند بخواند . بالاخره درسال ۸۰٦ ﻫ./ ۱٤۰۳ م . **نظام‌الدین** دراردوی **تیمور**، ودرحضور اوبنزدیکی **اردبیل**، بمناسبت عید رمضان (۱۲ آوریل ۱٤۰٤) خطبهٔ‌عید خوانده است .

پس‌از آن باندك‌فاصله هنگامی که **تیمور** عزیمت تختگاه‌خود **سمرقند** میفرماید. به **نظام‌الدین** مراجعت به وطن را (که ظاهراً **تبریز** است) اجازت‌میدهد، ونامه‌ای‌درتوصیهٔ‌او بدست‌وی می‌سپارد،خطاب به نوهٔ‌خویش، میرزا **عمربهادر**، فرزند **میرانشاه** که درآن تاریخ بحکمرانی **ایران** منصوب گردیده بود . این شاهزاده تاسال ۸۰۸ ﻫ./۱٤۰۵ م .دراین مقام برقراربوده‌لیکن‌درهمان‌تاریخ که مصادف‌بامرگ نیای آنها **تیمور** است برادرش **میرزا ابوبکر** او را معزول میسازد .

ظاهراً **تاریخ نظام شامی** ازسال ۸۰٦ ﻫ./ ۱٤۰٤ م. ببعد ادامه

نیافته است و از وقایع یکساله ـ (که در آن **تیمور** بعد از آخرین حملهٔ به **گرجستان** عزیمت **سمرقند** تختگاه‌خود میکند ، ودر همان سال (۲۸ دسامبر ۱۴۰۴ م .) عازم‌فتح **چین** می‌شود . ولی‌این لشکر کشی بواسطهٔ وفات وی در۱۹مارس ۱۴۰۵ م. عقیم‌می‌ماند ـ) ذکری‌نکرده‌است، واز جزئیات وقایع سال آخر حیات امیر در **تاریخ نظام شامی** اثری دیده نمی‌شود (۱) ؛ و جوینده باید شرح آنحوادث را در کتاب دیگری بهمان نام ، یعنی **ظفر نامهٔ شرف‌الدین علی‌یزدی** ، طلب کند ، زیرا که مؤلف درسال ۸۲۸هـ ./۱۴۲۴ م. آن کتابرا تألیف فرموده‌است .

ظفر نامهٔ‌دوم ـ تألیف شرف‌الدین‌علی‌یزدی

هر چند **شرف‌الدین‌علی** بحقیقت مربوط به زمانی متعاقب این دوره است وحقاً در فصل آتیه باید مورد بحث و تحقیق قرار گیرد ، ولی مناسب چنان دیدیم که از او هم در اینجا ذکری کنیم ، چه کتاب **ظفر نامهٔ** اودرواقع‌همان **ظفر نامهٔ** اصلی **نظام‌شامی** است که باتطویل و اطناب بیشتر وعبارت‌پردازی زیادتر،باایراد ابیات واشعار بسیار ، قریب پنجاه‌درصد برحجم آن افزوده‌است .

---

۱) درسال۸۱۴ هـ . درزمان سلطنت**میرزا شاهرخ** بفرمان وی**حافظ ابرو** ذیلی‌بر **ظفر نامهٔ مولانا نظام‌شامی** نگاشته است و تاریخ آخرین سال حیات **امیر تیمور** (۸۰۷ هـ .) را بقلم‌آورده که‌بواقعهٔ وفات‌اوخاتمه می‌پذیرد .

این‌ذیل درمجموعهٔ تألیف **حافظ ابرو** موجوداست‌ونیزدر **زبدة‌التواریخ بایسنغری**‌تألیف همان مورخ عین‌آن آمده است ؛ وهمان ذیل بطورجداگانه ازروی نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ**اسلامبول** بسعی‌واهتمام**فلیکس تاور** مستشرق**چك اسلواکی** در شهر **پراك** درسال ۱۹۳۲ م . بطبع‌رسیده .

آنچه که از تاریخ حیات این مورّخ معلوم شده خواه مستفاد از مقالات خود او و خواه بامراجعهٔ به کتب تذکره و رجال [1]، مانند: **جامع مفیدی**،

---

۱) علاوه برمآخذ مذکور دراین کتاب منبع اطلاعی دیگر نیز در تاریخ احوال **شرف الدین علی** بدست است که ذکر آن دراین حاشیه بیفایده نیست، و آن تاریخی موسوم به **تاریخ جدید شهر یزد** میباشد، تألیف **احمد بن حسین بن علی الکاتب**، که در آنجا اشارات مکرر باحوال مولانا نموده . این کتاب درحدود سال ۸۶۲ھ. تألیف شده ووقایع آنزمان را تا آنسال نگاشته و آنرا بنام امیرزاده **پیر بداق** پسر **جهانشاه** پسر **قرایوسف ترکمان قراقوینلو** که در آن تاریخ ازطرف پدر حکومت **فارس** داشته مصدّر گردانیده است ؛ بنا بر این چهار سال بعد از وفات **شرف الدین علی** تألیف شده . آن کتاب نفیسی است ، مشتمل بر اطلاعات نافع وسودمند ، وبسیاری ازعمارات ومزارات ومساجد ومدارس و احوال رجال وعلماء **یزد** رادر آن ذکر کرده ، وحوادث سیاسی وجنگهای محلی که دراوایل و اواسط قرن نهم هجری در **عراق** اتفاق افتاده است در آن شرح میدهد . آن کتاب مشتمل است بردوازده مقاله ودرهر مقاله از نوادر اطلاعات تاریخی و جغرافیائی مطالب سودمند فراوان دارد .چون این کتاب حلیهٔ طبع نیافته بود، درسال ۱۳۱۶ ھ . ش که نویسندهٔ این حواشی تصدی خدمت وزارت معارف را داشت دبیرستانی بنام «**ایرانشهر**» درشهر **یزد** بنا کرد، وبیاد کارجشن افتتاح آن دبیرستان **آقای محمد مهدی راد سرشت** رئیس ادارهٔ معارف **یزد**، نظر باینکه سنت بود که بیادگار هرعمارت مدرسه اثری علمی ومفید انتشار می‌یافت ، این نسخهٔ خطی راکه درکتابخانهٔ **آقای حاج حسین‌آقای ملك** موجود بود، بدستوروزارت معارف در **چاپخانهٔ گلبهار یزد** در آبان ۱۳۱۷ ش. بطبع رسانید . این تاریخ کوچك حجم بزرگ فایده ختم میشود باین بیت :

بآمرزش رساد آن آشنائی		که چون برخواند این، گوید دعائی.»

مطلع السعدین، **هفت اقلیم**، **تاریخ رشیدی**، **حبیب السیر**، **لطائف نامه**، **تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی** ، همه‌را برسم معهود خویش ، **ریو** درفهرست موزهٔ بریطانیا با کمال هنرمندی خلاصه کرده است[۱] .

شرف الدین علی شاعری است که تخلص «**شرف**» میکرده ودرفن معما سرائی دستی قوی داشته، **دولتشاه سمرقندی** هم شعر اوراوهم تاریخ **ظفرنامهٔ** اورا ستوده‌است . شهرت وی غالباً درهمان کتاب تاریخ اوست و آن تاریخی است مغلق و مطالب مندرج در آن برخلاف آنچه مؤلف ادعا کرده که اقتباس از اوراق و اسناد اصلی و استماع ازپیر مردانی است که خود شاهد وقایع بوده‌اند؛ظاهراً بیشتر آن‌را از کتاب سلف خود **نظام‌شامی** اخذ کرده و کمتراشاره به‌مبدأ آن نموده است ، حتی اشعارشعراء و آیات قرآنیهٔ آن کتاب‌را عیناً وبدون اندك تغییرنقل کرده . با اینهمه معذلك کتاب **ظفرنامهٔ یزدی** بکلی **ظفرنامهٔ‌شامی**را تحت‌الشعاع خود قرارداده وشهرت اورا منسوخ ومتروك ساخته‌است .

این کتاب در **کلکته** درسال ۱۸۸۷م. درمجموعهٔ کتب هندی[۲] در دو جلد بطبع رسیده . **مسیوپتیس دل کروا**[۳] M.Petis de la Croix .

---

۱) رجوع‌شودبه: **فهرست ریو** ص۱۷۳ .

بنده‌مترجم نیز وقتی ازمنابع مختلف بعضی نوادر و نکات مفیده دربارهٔ صاحب ترجمه جمع کرده وآنرا بصورت مقالهٔ مفصلی در۱۲ صفحه فراهم ساختم که در **مجلهٔ آینده** (جلدسوم شمارهٔ چهارم ۱۳۲۱ ش.) در **تهران** بطبع رسید.

۲) مجموعهٔ کتب هندی Bibliotheca Indica Series ، طبع **کلکته** ۱۸۸۷ ـ ۱۸۸۸ م .

۳) فرانسواپتیس دُل‌کروا ـ مستشرق فرانسوی متولددرپاریس بسال۱۶۵۳م. و متوفی بسال ۱۷۱۳ م .

آنرا بزبان فرانسه درآورده ودر ۱۷۲۲ بطبع رسیده ، و **داربی** J.Darby درسال ۱۷۲۳م. آنرا ازفرانسه بانگلیسی نقل کرده است .

مؤلف **تذکرهٔ هفت اقلیم** در باب **شرف الدین علی یزدی** چنین می‌نویسد :

« در عصر خود اشرف فضلای **ایران** و الطف علمای دوران بوده، واوهمیشه بقلم لطائف رقم مؤلفات بدایع آثار برصحیفهٔ روزگار تحریر مینمود.» ودرباب **ظفر نامه** میگوید: « درفن تاریخ بلطائف آن در فارسی نسخه‌ای مکتوب نگشته.» واضافه میکند که ماده‌تاریخ آن[۱] «**صُنِّفَ فی شیراز**» یعنی سال ۸۲۸ هـ./۱۴۲۴م. میباشد . وهم‌چنین صاحب **هفت اقلیم** می گوید :

آثار دیگر شرف الدین علی

شرف الدین را کتابی‌است موسوم به : **حلل مطرّز** در فن معما و لغز ، و نیز **شرح قصیدهٔ برده**[۲] و کتاب **کنه المراد فی وفق الاعداد**[۳]، و او را

---

۱) ماده‌تاریخ = Chronogram

۲) **قصیدهٔ برده** قصیده‌ایست معروف درمدح **نبی اکرم** صلعم ، اثر شاعر مصری، الامام **شرف الدین ابو عبدالله محمد بن سعید البوصیری الصنهاجی** متوفی بسال ۶۹۶هـ . ومطلع آن این است :

« أمن تذکر جیران بذی سلم — مزجت دمعاً جری من مقلة بدم».

(رجوع شود به: **فوات الوفیات** ج۲ ، ص۲۰۵)

این قصیدهٔ غرّا ازقرن هفتم تاکنون درسراسر عالم اسلام نزد خاص وعام مشهوراست وبفارسی ترجمه‌های منظوم ومنثور فراوان دارد .

۳) علم اعداد را مرحوم **براون** چنین ترجمه کرده است : والعهدة علیه -

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

اشعار آبدار از قسم مثنوی و غزل و رباعی بسیار است و باین دوبیت استشهاد میکند:

صوفی‌مباش منکر رندان می‌پرست کاندرپیاله‌پرتوی ازروی‌دوست‌هست
این‌طرفه ترکه‌مردم کوته‌نظر کنند آن‌راخطاب‌فاسق واین‌راخداپرست

ریو Rieu میگوید:**شرف الدین** نه‌تنهابواسطهٔ علم وصلاح بلکه بسبب حسن انشاءِ بی‌نظیر مدتی دراز مصاحب **شاهرخ** وپسرش **میرزا-ابراهیم سلطان** بود. ودر **تاریخ‌رشیدی**[۱] آمده‌است که **شاهرخ** تربیت ونگاهداری **یونس‌خان خانزادهٔ‌مغولی** راکه **میرزا الغ‌بیگ** درسال ۸۳۲ه./۱۴۲۸م. اسیر کرده بود، بعهدهٔ آن دانشمند محول‌داشت و وی تا آخرعمرمولانانزد او اقامت میکرد.

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

«The science of magical suqraes and lucky numbers.»

در **کشف‌الظنون** نام‌این کتاب چنین‌ذکرشده: **کنه المرادفی علم وفق الاعداد** و سپس کتاب دیگری‌را نام میبرد که بفارسی درترجمهٔ همان کتاب وخلاصهٔ آن تألیف شده،موسوم‌به: **کنه المراد وخلاصته فی‌وفق‌الاعداد**، تألیف: **یعقوب‌بن‌محمد‌بن‌علی الطاوسی.**

---

۱) رجوع‌شودبه:**تاریخ‌هندوستان**تألیف**ارسکین** Erskine جلداول‌ص۴۵ ونیز **تاریخ مغولان‌آسیای وسطی** تألیف **الیاس** N. Elias **وسردنیس-راس**، ص۷۴ و ۸۴ و ۱۵۵. (**سردنیس‌راس** Sir E. D. Ross از بزرگان مستشرقان انگلیس که‌افزون از ده‌سال در **هندوستان** بمطالعه وتحقیق‌السنهٔ شرقیه مشغول بود و سالیان دراز ریاست مدرسهٔ السنهٔ شرقیه در **لندن** باومفوض، وخدمات گرانبهابزبان‌وادب‌فارسی کرده‌است،متولد بسال۱۸۷۱م.ومتوفی‌بسال ۱۹۴۰م.مترجم) بنده مترجم درسال ۱۳۳۴ ش. درکتابخانهٔ گرانبهای نسخ خطیه که درشهر **سرینگر کشمیر** موجود است،نسخهٔ بسیار نفیس وجامعی از کتاب **تاریخ‌رشیدی** تألیف **میرزا حیدر دغلات** ملاحظه کردم که بسیار قابل توجه‌است.

درسال ۸۴۶ ه./ ۱۴۴۲ م. **میرزا سلطان محمد** که بحکومت **عراق** منصوب شده و شهر **قم** را تختگاه خود قرار داده بود، مولانا **شرف‌الدین علی** را که در **یزد** برای جمعی کثیر از طلبه تدریس وافاضه میفرمود، نزد خود خواند وبه‌اوعزّت و حرمت بسیار نهاد، وبندیمی و مشاوری خود بر گزید. چون در سال ۸۵۰ ه./ ۱۴۴۶ م. امیرزاده علم خلاف علیه نیای خود برافراشت، **شاهرخ** بالشکری بسیار به **اصفهان** تاخت واورا مقهورساخت، وجمعی ازمشاوران ومعتمدان اورا از دم‌تیغ هلاك بگذرانید. **مولانا شرف‌الدین** نیزمتهم به‌اغوای امیرزاده شده در معرض‌بازخواست‌قرار گرفت .لیکن **میرزا عبداللطیف**، پسر **الغ بیگ**، نوهٔ دیگر **شاهرخ**، به بهانهٔ آنکه پدرش‌وجود مولانارا برای‌تنظیم‌امر رصدخانهٔ**سمرقند** لازم‌دارد،ازاوشفاعت کرد. **شاهرخ** ازخونش‌در گذشته واو را به **سمرقند** فرستاد[1]، وپس‌ازمرگ شاهرخ **میرزاسلطان‌محمد** که‌قلیل مدتی بتخت سلطنت **خراسان** نشست.مولانارا رخصت مراجعت به‌**یزد** عطا فرمود، و **شرف‌الدین** درسال ۸۵۳ه./ ۱۴۴۹ م. به‌**یزد** رفت و در قریهٔ **تفت** ساکن گردید، و هم در آنجا در سال ۸۵۸ ه./۱۴۵۴م.

---

۱) رفتن **شرف الدین علی** به **سمرقند**، چنانکه **مرحوم براون** متعرض‌است، بـر خلاف آنچه که ارباب سیر و تواریخ نوشته اند میباشد. هم در **مطلع السعدین عبد الرزاق سمرقندی** و هم در **تاریخ جدید یزد** مسطوراست که: **شرف الدین علی** از **عراق** به‌**هرات** فرستاده شد و درآنجابود، تاپس‌ازوفات **شاهرخ** که‌در همان سال اتفاق افتادبه **یزد** مراجعت فرمود.

وفات یافته در محوطهٔ **مدرسهٔ شرفیه** که خود بنیاد نهاده بود مدفون شد [1].

بعضی از نسخ خطی **ظفرنامه** مشتمل است بر مقدمه‌ای در نسب‌نامهٔ خانهای ترك و **تاریخ چنگیز خان** واعقاب او تا زمان **تیمور** [2] واین مقدمه درسال ۸۲۲هـ./۱۴۱۹م. یعنی شش سال قبل از تاریخ تألیف **ظفرنامه** نگاشته‌شده بوده.

مقایسه و تطبیق **ظفرنامهٔ یزدی** با **ظفرنامهٔ شامی** درسی دقیق و موضوعی قابل مطالعه و تحقیق است، زیرا معلوم میدارد که چگونه **شرف‌الدین**-

---

۱) در **تاریخ جدید یزد** تألیف **احمد بن حسین بن علی الکاتب** درذیل وقایع سال ثمان وخمسین وثمانمائه، تاریخ وفات **مولانا شرف‌الدین علی** را بدین گونه ثبت کرده است. «دراین‌سال بیشتر اکابر **یزد** در گذشته بعالم عقبی رفتند... هم دراین‌سال جناب افضل العرفاء وافتخار العلماء فی العرب والعجم صاحب اللطف والکرم والجود والنعم **شرف‌الدین علی الیزدی** نورالله مرقده درگذشت ...ودرمزارشریف که بانی او مخدوم سعید مولانای اعظم مرحوم **شمس الدین ابوبکر یزدی** آن را مدرسه ساخت و **شرفیه** نام کرد در جنب مسجد نو که احداث حرم مرحوم **امیرچقماق** است ودرصفهٔ او تاریخ مذکور مدفون گشته..» بنابراین مدفن **شرف‌الدین** در**یزد** است، نه در **تفت** چنانکه مرحوم **براون** بنقل از **ریو** ثبت کرده‌است (رجوع شود بمقالهٔ این‌بنده در **مجلهٔ آینده**، شمارهٔ ۲۸ سال سوم. (اخیراً درشهر**یزد** برسر مزار آن مورخ و شاعر بنائی‌ساخته و لوحه‌ای برقبراوانداخته‌اند واز گمنامی بیرون آمده‌است، ولی خلوتخانهٔ اودرقصبهٔ **تفت** درخانقاه **شاه نورالدین نعمة‌الله‌ولی** بوده. که هم‌اکنون موجوداست ودراویش نعمة‌اللهیه آنرا مرمتی کرده‌اند.

۲) رجوع‌شود بفهرست کتب خطی تألیف **ریو**، ص۱۷۴.

علی اجمال سلف خودرا تفصیل داده، وآنرا باعبارات مغلق ومسجع تزیین نموده ودر کتاب خود مندرج ساخته است .

فرقهٔ حروفیه ومؤسس آن فضل الله استرآبادی

فرقهٔ حروفیه

قبل از اختتام این فصل سزاوار است ازفرقهٔ مبتدعهٔ حروفیه سخنی چند بگوئیم . این مذهب راشخصی موسوم به **فضل الله استرآبادی** درزمان سلطنت **تیمور** اختراع کرده و انتشار داد. ازآن جهت قابل توجه وشایستهٔ مطالعه است که نه تنها مبادی و تعالیم عجیبه وآثار بسیار ایجاد کرد ومخصوصاً اشعاری بسیار بفارسی وترکی بجای گذاشت ، بلکه از لحاظ حوادث عظیمه دارای اهمیت تاریخی نیز میباشد . عقوبت ها و آزار بسیار از یك طرف ، و قتل و کشتار های زیاد ازطرف دیگر ، هم، بواسطهٔ بروز این عقیده واقع شد . گرچه پیروان آن ظاهراً در **ایران** دوامی نیاوردند ، لکن مبادی ایشان از خاك **ایران** تجاوز کرده در کشور **ترکیه** محیط مساعدی برای ترقی وتکامل خود پیدا کرد . و در لباس طائفهٔ دراویش **بکتاشیه** نشو و نما یافت . در وقت حاضر آن سلسله مهمترین نمایندهٔ همان عقاید حروفیه میباشند [1] .

---

۱) علامهٔ مستشرق فرانسوی، مرحوم **کلمان هوارت** Cl. Huart ازتحقیقاتی که درباب طایفهٔ **حروفیه** وخرافات آنها کرده اند، بطوراجمال خلاصه ای ساخته است؛ چون سخنان اوموجزومفید وجامع است عیناً دراینجا نقل میکنیم. می نویسد :

« اصول عقاید جماعت حروفیه که یکی از فرق شیعه اند ، در کتاب موسوم به «**محرم نامه**» مذکور شده . واین کتاب در سال ۸۲۸ هـ/ ۱۴۲۵ م. تألیف گردیده . بانی آن فرقه **فضل الله استرآبادی** است که در آخر قرن هشتم هجری بظهور رسید یکی

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

از شاگردان او موسوم به **علی الاعلی** بعداً مبادی اورادر مملکت عثمانی منتشر ساخت و **دراویش بکتاشیه** آنرا قبول کردند. بنابکتاب **محرم نامهٔ** مذکور آنها عالم را قدیم میدانند که آن بدوران ازلی سرمدی همواره درحرکت میباشد. تغییراتی که در عالم مشاهده میشود معلول همان حرکت است وتبدل اوضاع جهان به طور ادواری نمودار میگردد هردوری را آغازی وانجامی است که بمظاهر مشابه یکدیگر ظاهر میشوند. ظهور **آدم** درابتدا قیام قیامت درانجام تکرار میگردد. خداوند متعال درشخص انسان متجلی میشود مخصوصاً درصورت او، زیرا که «خلق الله الادم علی صورته» این مظاهر الهی درصور متوالیه انبیا و اولیاو بالاخره بصورت الوهیت ظهور میکنند. **محمد بن عبدالله** (ص) آخرین پیغمبران وخاتم انبیاء بوده وبعداز او نوبت باولیاء می‌رسد که عبارتند از ائمه از **علی بن ابیطالب** تا **حسن عسکری** امام یازدهمین. **فضل الله استرابادی** خودخاتم الاولیا و آخرین آن مظاهر است ولیکن خود را سر آغاز دوری جدید و مظهر الوهیت میداند. وجود او صورت تام حقتعالی است. انسان برسایر موجودات بقوهٔ ناطقه «کلمه» امتیازدارد و آنرا بوسیلهٔ بیست و هشت حرف الفبا به تحریر میآورد. برای حساب جمل که از ارزش عددی این حروف استخراج میشود، این طائفه تأثیرات عظیم قائل هستند. (گوئی این حساب حروف و اعداد را از اسماعیلیه اقتباس کرده باشند.) بعلاوه حروف الفبا را نیز به طبقه بندی خاصی تقسیم میکنند: حروفی که دارای یك یادو یا سه‌یا چهار علامت باشند دریك طبقه ودسته قرار میدهند. همچنین بر آنند که خطوط سیما وصورت نیز هفت خط است (مژگانها، ابروان، موی ریش وسبلت) وچون این خطوط سبعه‌را با عدد چهار که شمارهٔ عناصر اربعه است ضرب کنند حاصل آن بیست و هشت میشود که آن نیز مساوی با عدد حروف الفباست. کتب اصلیهٔ آنجماعت عبارت است از: **شش جاویدان، حقیقت نامه، استوانامه، هدایت نامه ومحرم نامه** بعضی از این کتاب‌ها بفارسی آمیخته بلهجهٔ استرآبادی نوشته شده‌است و بعضی دیگر به ترکی عثمانی است.

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

خاموش مانده‌اند[1] وتنها اشاره‌ای که‌دراین باب درتواریخ فارسی ملاحظه

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

برخلاف سایر اصناف دراویش، این جماعت هیچگونه ورد ویاذکری ندارند واز آداب ایشان است که هربامداد درخانهٔ رئیس روحانی خود که اورا « **بابا** » میگویند اجتماع می کنند واو بهریك از آنان بدست خادمی یك پیمانهٔ شراب ویك لقمهٔ نان ویك قطعهٔ پنیر عطامی کند. وحضارفریاد به تحسین وتمجید بلند کرده بابابهریك از آنهاباز پیمانهٔ شرابی بدست خود تقدیم میدارد وآنها بانهایت ادب آنرا گرفته وازآن قدری بصورت وچشمان خودمی ریزند وسپس آنرا می نوشند .

وهمچنین ازآداب ایشان یك نوع اعتراف سرّی است که ازگناهان خود درنزد بابا بعمل می آورند (انسیکلوپیدیا اسلام) برای اطلاع بیشتربه کتب ذیل مراجعه شود :

۱ - **کشف الاسرار** (ترکی) تألیف **اسحاق افندی** .

۲ - «Textes persans relatifs à la secte des Hurufis» (فرانسه) تألیف **کلمان هوارت** .

۳- مطالعات درباب حروفیه ، تألیف فیلسوف **رضاتوفیق** (ترکی)

۱) درباب قلع وقمع این طایفه دراول قرن یازدهم هجری **اسکندربك منشی** در **کتاب عالم آرای عباسی** سرگذشتی مفصل و جالب نگاشته است که ظاهراً به نظرمرحوم **براون** نرسیده . وی در ضمن وقایع سال ۱۰۰۲ هـ/ ۱۵۹٤ م . (که هفتمین سال جلوس **شاه عباس اول صفوی** است) به آن داستان که منجر بفنا و نابودی فرقهٔ **ملاحده** وزوال قطعی عقاید **حروفیه** در کشور **ایران** گردیداشاره میکند که چگونه رئیس آنها **درویش خسرو قزوینی** که‌از جماعت **نقطویه** بوددراواخر قرن دهم در **قزوین** سکنی گرفته وتکیه‌ای بنیاد نهاد. بعد ازآن شاه جوان «که اکثر اوقات در کوچه‌ها و محلات سیر فرموده باطبقات خلایق آشنائی میکردند بسر وقت درویش رسیده بااو صحبت داشته وعقیدهٔ اورا فهمیده براطوار اوآشنا گردیدند، تا

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

کرده‌ام در **مجمل فصیحی خوافی** است . در آن کتاب در ذیل حوادث سال ۸۲۹ ه./ ۱۴۲۶ م . و مفصلتر از آن در **حبیب‌السیر** آمده است [1]

۱) **حبیب‌السیر** جلد۳ جزء۳ ص۱۲۷ .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

عاقبت بگرفتن **درویش‌خسرو** و اتباع او امر کردند . . . وجهت ترویج شریعت غرّاحکم بقتلش فرموده ازجهاز شتربحلق آویخته درتمامت شهر **قزوین** گردانیدند. همچنین جمعی دیگر از زعمای آن فرقه در تمام **ایران** نیزبقتل رسیدند ـ مانند : **مولانا سلیمان طبیب ساوجی** ، و **میر سید احمدکاشی** که پادشاه در **نصرآبادکاشان** اورا بدست‌خود شمشیرزده دوپاره کردند، ودرمیان کتب اورساله‌ها که در **علم‌نقطه** نوشته شده بود ظاهر شد که آن طایفه بمذهب حکما عالمرا قدیم شمرده‌اند واصلاً اعتقاد بحشر اجساد وقیامت ندارند ، ومکافات حسن وقبح اعمال در عاقبت ومذلت‌دنیا قرارداده بهشت ودوزخ همان‌را میشمارند . .

درویش کمال اقلیدی و **درویش بریانی** راکه نیز مقتدای فوجی از آن طبقه بودند باسه‌چهار نفر مرید که بااو دراصفهان میبودند دره راه **خراسان** براه عدم فرستادند . از **اصطهبانات** نیزچند نفرراکه اعلم این طبقه بودند آورده و بیاران ملحق ساختند ، و همچنین بر هر کس که مظنهٔ الحاد بود ابقا نرفت . و از اتراك **پیر بداغ بیگ‌دین‌اغلی استاجلو** که‌تابع این‌طبقه ومرید **درویش‌خسرو** بود بقتل رسید» .

نکتهٔ جالب‌توجه در کلام **اسکندر بیك منشی** ارتباط این جماعت است با **هندوستان** و مخصوصاً **با شیخ ابوالفضل علامی دکنی** وزیر معروف **جلال‌الدین محمداکبر** پادشاه‌**هندوستان** ، ومراسله ومنشوری که از او بنام **میرسیداحمدکاشی** مذکور در فوق از میان نوشتجات او ظاهر شد ، و نیز **فرار شریف آملی** ازاکابر آن طایفه‌به‌**هندوستان**وتقرّب وی‌نزدپادشاه **هند**. بالاخره میگوید : «القصه ازسیاست این‌جماعت اگر کسی ازاین طبقه‌بود ازاین‌دیار بیرون رفت یادرگوشهٔ خمول‌خزیده‌خودرابی‌نام‌ونشان‌ساخت،ودر**ایران**شیوهٔ **تناسخ**منسوخ گشت .

(که در ذیل وقایع سال بعد ذکر کرده و نقل میکند که در روز ۲۳ رجب ۸۲۹ ه. /٤ مارس ١٤٢٦ م.) یا در همان روز در سال بعد شخصی موسوم به **احمد لر** که از مریدان **مولانا فضل الله استرآبادی** بوده است ، به بهانهٔ تقدیم عریضه به **شاهرخ** در موقعی که در **هرات** از مسجد جامع بیرون میآمد کاردی بشکم او نواخت، ولی آن زخم کارگر نیامده قاتل مذکور در همان مکان بدست یکی از نوکران **شاهرخ** موسوم به **علی سلطان قوچین** بقتل رسید ، و این برای او کمال خوشبختی بود زیرا هم اورا از چنگال شکنجه‌ها و عقابهای هولناك نجات داد وهم **میرزا بایسنغر** وسایر امراء که مأمور کشف علت این توطئه بودند از پیدا کردن همدستان او و شرکاءِ جرم او محروم ماندند. معذلك در جیب آنمرد کلید خانه‌ای بدست آمد که چون محتویات آنرا تحقیق و بازجوئی نمودند، در بارهٔ شخصی موسوم به **مولانا معروف** سوءِ ظن بردند ، و این مولانا خود خطاطی نامی و دارای فضل و کمال بوده که سابقاً در دربار **سلطان احمد جلایر** در **بغداد** میزیسته، و پس از آن بخدمت **میرزا اسکندر** در **شیراز** درآمده . وبعدها **شاهرخ** اورا از **شیراز** به **هرات** آورده. وی در آنجا باجماعتی از فضلا ودراویش **هرات** ودیگر اشخاص که از آنجمله **احمد لر** مذکور بود . آشنائی ومعرفتی داشته است .

میرزا بایسنغر میخواست که اورا هلاك سازد، ولی بعد از آنکه چند مرتبه اورا تا قتلگاه بردند، عاقبت اورا در **قلعهٔ اختیار الدین** حبس کردند؛ لیکن جمعی دیگر را دستگیر کرده بکشتند و اجساد آنهارا بسوزانیدند که از آنجمله یکی **خواجه عضد الدین** نوادهٔ **فضل الله استرآبادی حروفی** بوده است . ونیز **سید قاسم الانوار** شاعر و صوفی معروف نیز مورد سوءِ ظن شده وبحکم **بایسنغر** از **هرات** تبعید گردید.

دیگر ازمنابع معدودی که دربارۀحروفیه بنظرمن رسیددر کتاب، **الانباءابن حجر العسقلانی**[۱] (متوفی بسال ۸۵۲ هـ./ ۱۴۲۷ م.) است، وی مینویسد :

آنچه ابن حجر در کتاب انباء نوشته

«**فضل الله** پسر **ابومحمد تبریزی** یکی ازمبتدعینی است کهطریقۀ ریاضت نفسانی پیش گرفتند. ودراثر تعالیم ضلال وی فرقه‌ای بظهور رسید که به **حروفیه** مشهور است. او معتقد است که حروف الفباء ممسوخات انسانی میباشد. و نیز از اینگونه خرافات و اوهام بهم بافته است. وی

---

۱) **قاضی القضاة شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی الکنانی-العسقلانی البصری الشافعی**، متولد بسال ۷۷۳ هـ. ومتوفی بسال ۸۵۲ هـ. ازاجلۀ علماء وائمۀ سنت درقرن نهم، وصاحب مقام رفیع درادب ولغت وعلوم دینی اسلامی است، مدت بیست ویك سال برمسند قضاء **مصر** متمکن بود وعدد تصانیف اورا افزون بریکصد وپنجاه مجلد نگاشته‌اند که از آنجمله است: کتاب **انباء الغمر فی ابناء العمر** که تاکنون صورت طبع نیافته.

مرحوم **براون** میگوید که این قسمت از آنکتاب را ازمقدمه‌ای که **فلوگل** آلمانی بر طبع کتاب «**کشف الظنون**» (جلد دوم طبع **لیدن**، ۱۸۳۵ م.) نگاشته است نقل کرده. وماعین عبارت **کشف الظنون** راکه درضمن وصف کتاب **جاودان کبیر** از **ابن حجر** نقل کرده دراینجامی آوریم: (باترجمۀ متن انگلیسی اندك اختلاف دارد) قال العلامة **ابن حجر العسقلانی** فی تاریخه المسمی **بالانباء : -فضل الله بن ابی محمد-التبریزی** احد المتقشفین من المبتدعة ،کان سن الالحادیة ثم ابتدع النحلة الّتی عرفت بالحروفیة ، یزعم ان الحروف هی عین الآدمیین الی خرافات کثیرة لااصل لها ، ودعا الامیر-**تیمور** الاعرج الی بدعته، فاراد قتله فبلغ ذلك ولده لانه من مستجیریه فضرب عنقه بیده، فبلغ ذلك **تیمور** فاستدعی برأسه وجثته،فاحرقهما فی هذه السنة یعنی ۸۰۴ اربع وثمانمائه» انتهی.

امیر تیمور لنگ را بدین وعقیدت خوددعوت کرد، لیکن امیر نپذیرفته امر بقتل اوداد. چون این خبر بامیرزاده **میرانشاه** که **فضل الله** بنزد وی به **تبریز** پناه برده بود رسید ، بدست خود سراورا قطع کرد . چون **تیمور** ازاین خبرآگاه شد سروجسد اورا طلب کرد وامر بسوختن آن فرمود . این واقعه درسال ۸۰٤ ھ . اتفاق افتاد. »

کتاب جاویدان کبیر

تعالیم **فضل الله** ابتدا در کتابی بسیارعجیب که قسمتی بعربی، و قسمتی بفارسی، وبعضی دیگر بیکی از لهجه‌های محلی **ایران** است نوشته‌شده ، وآن موسوم است به «**جاویدان کبیر**». نسخ متعددهٔ خطی از آن کتاب در کتابخانه‌های **ایاصوفیه اسلامبول**، وموزهٔ **بریطانیا** (شمارهٔ Or 5957)و **لیدن** ، **کمبریج** ونزد خود من موجود است . نخستین شرح وبیان راجع بآن کتاب بزبان های اروپائی همانا یادداشت های مختصری است راجع به نسخهٔ موجوده در **لیدن** (ج ٤ ص۲۹۸ **فهرست کتابخانهٔ لیدن**) . سپس شرح مفصلتری ازآن کتاب رامرحوم **کلمان هوارت** M. Clément Huart در **ژورنال آسیائی** سال ۱۸۸۹م. درتحت عنوان «Notice d'un manuscrit pehlevi-musulman,» نوشته که براساس نسخهٔ موجوده در **اسلامبول** میباشد . ظاهراً اسم حقیقی آنرا ننگاشته وآنرا «مسائلی دربارهٔ **قرآن** » نامیده است. **مسیو هوارت** بیشتر توجه بزبان ولغت آن کتاب خطی داشته واز معانی و مطالب آن بحثی بمیان نیاورده است ، زیرا در آن تاریخ هنوز معلوم نبوده که **جاویدان کبیر** کتاب بزرگ **طایفهٔ حروفیه** تألیف **فضل الله استرآبادی** میباشد. من خودنیز یادداشت مفصلی درباب نسخهٔ موجودهٔ **جاویدان کبیر** در **کمبریج** که قبلاً در**اسلامبول** خریداری شده بوده، در فهرست نسخ

فارسی دانشگاه **کمبریج** ۱۸۹۶م. نگاشته‌ام . یکی از خصائص جالب توجه این نسخه در آن است که محتوی بر ضمیمه‌ای میباشد که در آن حوادثی را بیکی از لهجه‌های فارسی نوشته و بعضی مطالب آنرا بامر کب سرخ شرح کرده‌اند. کتاب مذکور شامل یك سلسله از خوابها ورؤیاهائی میباشد که **فضل الله** دیده‌است. بسیاری ازین خوابهارا با تاریخ ذکر کرده؛ قدیمترین آن بسال ۷۶۵ هـ./۱۳۶۳ م. واقع شده ، در آن زمان تعبیر رؤیا وشرح مکاشفات بسیار محل اعتقاد عامه بوده است، و آخرین آن خوابها بسال ۷۹۶هـ. ۱۳۹۳م. است . ازینرو یك دورهٔ سی ساله‌را متضمن میباشد ودر ضمن آن به بسیاری ازاماکن واشخاص اشاره کرده است .

اماکن و اشخاص مذکور در جاویدان کبیر

اماکنی که در آن کتاب ذکر میکند، عبارت است از: **استرآباد، بغداد، باکو، بروجرد ، دامغان ، مصر، فیروز کوه ، عراق و اصفهان**- مخصوصاً عماراتی در **اصفهان** که موسوم است به عمارت **طوقچی**[۱] **خوارزم، جزیره (بین النهرین)، قزوین، سمرقند، تبریز**، ودو نقطهٔ مبهم مرکز **اسماعیلیه-رودبار** وقلعهٔ **گرد کوه** . اشخاصی را اسم میبرد عبارت‌اند از : **امیر تیمور ، شاه اویس** (ظاهراً **شیخ اویس- ایلخانی جلایری** است) **تو قتمش خان ، پیر پاشا ، سید عمادالدین** (که همان **نسیمی** شاعر ترك حروفی است)، **سید شمس الدین، سید تاج الدین، خواجه فخر الدین، خواجه حسن، خواجه بایزید، مولانا کمال الدین**،

---

۱) هم اکنون یکی ازمحلات **اصفهان** بهمین نام- **طوقچی** -موجود است وسابقاً نیز یکی از دروازه‌های آن شهر بهمین اسم نامیده می‌شده .

مولانا محمود ، مولانا مجد الدین ، مولانا قوام الدین ، مولانا صدرالدین ، شیخ حسن ، شیخ منصور ، ملک عز الدین ، امیر شمس ، درویش توکل ، درویش مسافر ، درویش کمال الدین ، عبدالرحیم عبدالقادر حسین کیا ، عمر سلطانیه ، یوسف دامغانی .

فهم این رؤیاها با وجود فرهنگ و لغت نامه ای که بسیاری از کلمات وارد درلهجهٔ متن کتاب را شرح میدهد، بازمتعسر ومشکل است . ظاهراً بیشتر آن‌ها صورت یادداشت دارد ، و برای آن است که آنخواب رابخاطر نویسنده بیاورد ، و گویا آن‌ها قبلاً جزو کتاب **جاویدان کبیر** نبوده وشاید درغالب نسخ آن کتاب نیز وجود نداشته باشد .

در ۲۳ اکتوبر ۱۸۹۶ م . اندکی بعد از انتشار فهرست من از کتب **کمبریج** ، دوست من مرحوم گیب E. J.W. Gibb توجه مرا درنامهٔ خود باین نکته جلب نمود که در چند تذکرة الشعراء ترکی مانند: **تذکرهٔ لطیفی و تذکرهٔ عاشق چلبی** از شاعری ترک به تخلص **نسیمی** ذکر کرده اند که بصفت حروفی موصوف است ، و رابطهٔ او را با **فضل الله استر آبادی** میتوان از بعضی اشعاروی نیز استنباط نمود مثل این بیت :

«علم حکمتدن بلورسک گل برو گل ای حکیم سن **نسیمی** منطقندن دگله فضل اللهی گور»

یعنی : اگرعلم حکمت میطلبی ، ای حکیم بیا ومنطق **نسیمی** را بجو وفضل الهی را تماشا کن .

مستر گیب درپیروآن مفتاح ، فصلی (ف۷ ص۳۳۶) ازجلداول کتاب

خود « **شعر عثمانی** » را وقف به تحقیق **فرقهٔ حروفیه** ساخته است، ومخصوصاً

تحقیقات گیب در تاریخ حروفیهٔ ترکیه

از دو شاعر حروفی ترك یکی **نسیمی** (۱) و دیگری **رفیعی** که دومی شاگرد اولی بوده است بحث میکند. مستر **گیب** نتوانسته است که اثری از این طایفه قبل از اواسط قرن هفدهم در اشعار ترکی بیابد، بلکه دو مطلب از تواریخ منابع ترکی بدست میدهد که کیفیت عذاب وعقاب فجیعی که چند مرتبه بر آنها وارد کرده‌اند، ذکر میکند. واقعهٔ اول نقل از کتاب **الشقائق النعمانیه** (۲) است که در آن روایت میکند، چگونه **فخر الدین عجمی** مفتی ایرانی **اسلامبول** شاگرد **میرسید شریف جرجانی** چندنفر از پیروان حروفیه را گرفته و آنان را مانند زنادقه و کفار امر فرمود زنده بسوزانند،

---

۱) **نسیمی** متولد در **بغداد** بدوزبان شعر دارد و دیوان او مشتمل است بر اشعار فارسی و ترکی که در **اسلامبول** مجموعاً در یك مجلد بسال ۱۲۹۸ هـ / ۱۸۸۱ م. بطبع رسیده. ومستر **گیب نسیمی** را اولین شاعر بزبان ترکی غربی وتنها شاعر واقعی آن دورهٔ قدیم می‌شمارد.

۲) رجوع شود به **الشقائق النعمانیه** درضمن (طبقهٔ خامسه ـ علماء دولت سلطان **محمدخان بن بایزیدخان**) طبع **مصر**، حاشیهٔ **وفیات الاعیان** صفحهٔ ۶۳.

الشقائق النعمانیه فی علماء الدولة العثمانیه ـ تألیف **ملا احمد ابن مصطفی** معروف به **طاشکپری زاده** متولد به ۹۰۱ هـ. ومتوفی به ۹۶۸ هـ. از اجلهٔ علماء و قضات ترك است. این کتاب مجموعهٔ مفیدی است درذکر علماء شریعت ومشایخ طریقت، که به ترتیب ایام سلطنت ده تن از سلاطین آل عثمان تألیف وتدوین کرده (۹۶۵ هـ.) وشرح حال ۵۲۱ تن ازعلماء را متضمن است، بعد از آن دیگران بر آن ذیلهای عدیده نوشته و آنرا تاقرن سیزدهم هجری ادامه داده‌اند (طبع **مصر** ۱۲۹۹ هـ.ق. و ۱۳۱۰ هـ.ق.)

وبا آنکه آنان طرف اعتماد و لطف **سلطان محمد خان دوم فاتح** بوده‌اند، سلطان باهمهٔ قوّت و شوکت خود ظاهراً نتوانسته است آنها را از تعصب علما و غوغای عامه خلاص سازد، وهم نقل شده است که مفتی مذکور را چندان حرارت ایمان بجوش آمده بود که خودشخصاً در آتش میدمید ودر آنهنگام لختی ازریش دراز وی بسوخت.

واقعهٔ دوم نقل از **تذکرة الشعراء** ترکی تألیف **لطیفی** است که میگوید: ـ چگونه اباطیل کفر آمیز یکنفر شاعر حروفی متخلص به **تمنائی** باعث شد که ویرا باچندتن دیگر ازآن جماعت به‌قتل و سوختن محکوم ساختند، درزمان **سلطان بایزید اول (ایلدرم)** حریف ومخاصم **تیمور** که‌درسال ۸۰٤ه.ق. از **تیمور** شکست‌یافت. چون‌هم‌دراین سال‌بوده است که **فضل‌الله حروفی** بقتل‌رسیده معلوم‌میشود که مبادی‌اوبطوری وسعت انتشار حاصل کرده بود که در اندك زمان از **استرآباد** به **آدرنه** رسیده، ولی‌هم درزمان حیات‌او وازهمان ابتدا به‌سخت‌ترین وشدیدترین وضعی مشایخ اسلام بمخالفت آن فرقه برخاسته‌اند. مستر **گیب** میگوید که: وی هیچگونه سندونوشته‌ای راجع به‌جنبش‌این طایفه درقرون اخیره نتوانسته است کشف نماید؛ و میخواهد بگوید که نهضت **حروفیان** از اواخرقرن پانزدهم (قرن نهم‌هجری) پیشترنرفته، وهر گونه تشکیلاتی که داشته‌اند ظاهراً در اثر عقاب و عذاب شدیدی که در زمان سلطنت **بایزید خان** دربارهٔ آنها بعمل‌آمده ازمیان رفته‌است.

لیکن باید گفت فعالیت این طایفه درحقیقت تاعصر حاضر ادامه داشته است. درویشان **بکتاشی** دروقت حاضر هنوز نمایندهٔ افکارحروفیه

فرقهٔ دراویش بکتاشیه(۱) درعصر حاضر وارث مبادی حروفیه هستند

میباشند، چنانکه اخیراً درسال ۱۲۹۱ ه./۱۸۷٤م. بزبان ترکی کتابی دررد این طائفه منتشر گردید موسوم به: **کشف الاسرار ودفع الاشرار**، وآن ردی است برعقاید وافکار **حروفیه** و**بکتاشیه** بقلم **اسحاق افندی** که در آنموضوع بوسعت علم واطلاع موصوف است. وی از آن تعالیم ومبادی که برخلاف آن برخاسته به بیانی دقیق وصحیح سخن گفته، و کتاب خودرا به سه فصل تقسیم میکند: ـ فصل اول آن در تحقیق

---

۱) **بکتاشیه** نام فرقه ایست که درخاك (عثمانی) **ترکیه** بظهور رسیده وپیروان شیخی موسوم به **حاجی بکتاش ولی** میباشند. گویند: این شیخ اصلاً در **نیشابور** متولد شده ومرید شیخ **احمد یسوی** صوفی بوده، درسالی که بحساب جمل از کلمهٔ «بکتاشیه» استخراج میشود یعنی ۷۳۸ ه. وفات یافته است. از او دو کتاب باقی مانده یکی بنام «**مقالات**» و دیگری بنام «**ولایت نامه**» که درذکر کرامات اوست. منقول است که **حاجی بکتاش** درزمان **اورخان** عثمانی **ینگری** ها را بدین اسلام درآورد. ولی حقیقت احوال اودرست روشن نیست وبعضی اورا باشخصی بنام **بالیم بابا** (متوفی بسال ۹۲۲ ه.) که بپیردوم معروف است اشتباه می کنند وبرآنند که مؤسس واقعی فرقهٔ بکتاشیه این شخص دوم است. وبکتاش ولی وجود حقیقی نداشته وشخصی افسانه ای بیش نیست. در هرحال با آنکه تاریخ تکوین اینفرقه خیلی قدیم است معذلك از آغاز قرن دهم **هجری** ـ در غرب **اناطولی** ودرخاك **بالکان** بصورت رسمی شناخته شده اند. درنزد قزلباشهای **آذربایجان** ودرنزد اکراد **ایران** وعثمانی وفرقهٔ «علی اللهی» معتقدات بکتاشیه نیز کما بیش یافت می شده است.

عقاید این فرقه ترکیبی است ازمبادی صوفیهٔ اسلام وبعضی معتقدات مسیحیان که در آن بتدریج نفوذ کرده، وبعضی افکار شیعه وبعضی خرافات ارباب نحل، درحالتی که ایشان ظاهراً خود را دراویشی تابع اصول سنت وجماعت میدانند. غلاة شیعه آنها را از خود می شمارند،

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

دراصل **فضل‌الله حروفی** وبیان اصول وقوانین بعضی از بکتاشی‌هاست. فصل دوم آن در بیان کفریات کتاب **جاویدان فرشته زاده** است ، فصل سوم درذ کر کفریاتی است که دردیگر جاویدانها آمده . وی قلع وقمع این‌طائفه را، که‌درسال ۱۲۴۱ه. ق.درزمان سلطنت **سلطان محمود خان** واقع شد، ذ کر کرده ومیگوید ـ : چگونه درآنجا **عارف‌حکمت بیگ** شاعر ترك بعنوان مفتش عقاید عمل‌میکرد ، ونیز میگوید که باعث وی بر تألیف آن کتاب همانا وقاحت بکتاشی هاست . که جسارت نموده و **عشق‌نامه** تألیف **فرشته زاده (عزالدین عبد المجید بن فرشته)** را در سال۱۲۸۸ ه. / ۱۸۷۱ م . طبع و نشر کرده اند . وی معتقد است که کتاب‌هائی که این اشخاص (یعنی بکتاشی‌ها ویا حروفی‌ها) نگاشته و

بقیهٔ‌حاشیه‌ازصفحهٔ قبل:

درعین‌حال آنها ائمهٔ‌اثنی‌عشررانیزمقدس‌میشمارند، **امام جعفر الصادق**(ع)رااحترام بسیار میگذارند به‌یك‌نوع تثلیث‌شبیه به‌تثلیث مسیحیان ایمان‌دارند وآن عبارت‌است از :«الله ـ محمد ـ علی» که‌آنهرسه مجتمعاً رتبهٔ مافوق بشریت خاصی‌دارا هستند. چنانکه‌گفتیم عقاید وآداب مسیحی درنزدایشان‌بسیاراست وازکتاب **جاویدان** فرقهٔ حروفیه‌نیز اصول‌بسیار اتخاذ وپیروی کرده‌اند .

بعدازآنکه‌درسال۱۸۲۶ م. **سلطان محمود خان‌دوم خلیفهٔ عثمانی ینکچریه** را بکلی منقرض ساخت. این‌طائفه هم که حلیف ووابسته به ینکچریهابودند درمعرض عتاب‌سلطانی قرارگرفتند وبسیاری ازتکایای‌آنها بسته‌شد و بعض از مشایخ وپیشوایان ایشان بقتل‌رسیدند .

بعدازظهور **آتاتورك**، ودرایام جمهوری‌نوین **ترکیه**،طایفهٔ‌بکتاشیه‌هم‌چنان‌در حال افول وانحطاط است ؛گرچه هنوز در اطراف **استانبول** خانقاههائی‌چندازایشان باقی مانده وامرار حیات می‌نمایند . (برای اطلاع بیشتری راجع باین طایفه رجوع شود به ـ : انسیکلوپیدیا اسلام ، بکتاشیه بزبان آلمانی تألیف **Gasib** طبع مونیخ ۱۹۰۹م .)

به‌آن‌نام **جاویدان** نهاده‌اند شش عدداست: ـ اولی رامضل وضال نخستین، یعنی **فضل‌الله‌حروفی** بهم آورده و پنج دیگر را خلفاء وجانشینان او نگاشته‌اند.هم‌او اضافه‌میکند که کفروزندقه آنهااز این کتب خمسه بخوبی واضح‌است ، خوی وعادت آنان براین است که‌آن کتب را نهانی در میان خود مطالعه و تعلیم میدهند . **فرشته زاده** نیز در جاویدان خود موسوم به «**عشق نامه**» تاحدی کفریات خودرا کتمان کرده‌است .

ومؤلف سپس می نویسد : «بعدازآنکه اندکی عقایدضالهٔ این گمراهان درمیان مردم آشکارا گشت، پسر **تیمور** یعنی **میرانشاه**، **فضل‌الله‌حروفی** را بقتل رسانید؛ پس‌ازآن طنابی به‌پای اوبسته وجسد اوراعلناً درکوچه و بازار کشیده ودنیا رااز خبث وجوداو پاك ساختند .

بعدازآن خلفاء وی برآن شدند که در سراسر ممالك مسلمانان متفرق گشته و اوقات خود را وقف ضلالت و غوایت اهل اسلام نمایند . از آنجمله یکی که به «**علی الاعلی**» ملقب بود به‌خانقاه **حاجی بکتاش** در **آناطولی** آمده به‌عزلت‌وانزوا نهانی درآنجابزیست ، و **جاویدان** را بافراد آن خانقاه تعلیم‌دادن گرفت ، پس آنها را فریفته چنان وانمود میکرد که آن همان مبادی **حاجی بکتاش** که از اولیا بوده است ، میباشد؛ پیروان خانقاه که بجهل وحماقت قرین‌بودند، **جاویدان** راقبول کردند ، و با آنکه مفاد کلمات آن علناً انکار فرائض الهی و تسلیم به شهوات و ملذات جسمانی‌میباشد، آنرا « سر » نامیدند و در آن سکوت و کتمان بسیار بعمل آوردند ، بحدی که اگر یکی از جماعت آن اسرار را فاش مینمود جان اوغرامت آن می‌شد . این سر مکتوم همانا عبارت بود از بعضی صفایح کفرآمیز کتاب **جاویدان** که اشاره از آن بحروف مقطعه مانند (الف) و (واو) و (جیم) و (با) و (زا) شده، وبرای معانی ومفاهیم این‌علامات‌هم رساله‌ای تألیف کرده‌اند وآنرا **مفتاح الحیات** نامیده‌اند ، واین‌است نام‌آن‌سری که هر کس صاحب‌آن نباشدمعانی **جاویدان** رافهم‌نمیتواند کرد، به‌این‌ترتیب اینجماعت بااهتمام بسیار براختفا وکتمان اسرارخودمیکوشیدند، مبادا که‌علماء اعلام‌حقایق کارآنرادانسته‌وآنرا بکلی محو ونابود

سازند ، وازاینقرار ازسال ۸۰۰ هجری تا کنون موفق شده‌اند که بسیاری را مخفیانه دردام ضلالت خود اندازند .»

پس از آن مؤلف سخن را به شرح حیل ودسائس این طائفه کشانیده وشرح میدهد که چگونه ایشان سعی میکنند مردم را، ازمسلمان وغیرمسلمان، بدام کفر وزندقه بیندازند واضافه میکند ـ : «ازاین معانی معلوم وواضح میشود که جماعت **بکتاشیه** درحقیقت **شیعه** نیستند، بلکه اصولاً جماعتی مشرك میباشند ، هر چند موفق به جلب یهودیان و مسیحیان نمیشوند ولی مبادی آنها طوری است که مسلمانانی را که بشیعه تمایل دارند بیشتر بخود متمایل می‌سازند . بطوریکه هر وقت من بعضی ازنوآموزان بکتاشیه را مورد سؤال قرارداده‌ام آنها خودرا **جعفری مذهب** یعنی **شیعهٔ امامیه** قلمداد میکنند ، ودرهرحال چیزی از اسرار جاویدان نمیدانند ، وتصور میکنند که شیعی هستند. وقتی من از یکنفر عالم و سیاح ایرانی موسوم به **میرزا صفا**[1] عقیدهٔ اورا راجع به بکتاشی ها سؤال کردم . او در جواب گفت: «من خیلی باآنها مصاحبت کرده‌ام و بدقت از مبادی مذهبی ایشان تحقیق نموده‌ام، آنان وجوب فرائض اعمال را که در اصول مذهب آمده است انکارمیکنند».وازینرو وی بطورقطع به کفر آنان حکم میکرد،خداوند مارا ازشرّ جهالت آنان حفظ فرماید . »

استوانامه و محبت نامه در هنگام تعطیل عید پاك سال ۱۸۹۷ م . مجالی یافته دو نسخهٔ خطی از طایفهٔ **حروفیه** را بدقت

---

۱) مقصود مرحوم **حاجی میرزا صفا،قنبرعلی شاه** مازندرانی است متولد بسال ۱۲۱۲ ه.ق. ومتوفی بسال ۱۲۹۱ ه.ق. ومدفون در **تکیهٔ صفائیه** ـ جنب **کوه طبرك،ری .**) (رجوع شود به: **طرائق الحقائق** ج ۲ ص ۱۰۷)

مطالعه نمودم که هردومتعلق است به کتابخانهٔملی **پاریس** [۱] ومن در روزنامهٔ **انجمن آسیائی** سال۱۸۹۷م . درطی‌مقاله‌ای بعنوان «یادداشتهائی راجع بادبیات وتعالیم فرقهٔ حروفیه» آنهاراتوصیف کرده‌ام . یکی‌ازاین دو،مورّخ است بسال۹۷۰ه./۱۵۶۲ م. ومشتمل‌است بر**استوانامه**، تألیف **امیرغیاث‌الدین** . آن‌مثنوئی‌است‌بزبان‌فارسی‌درحکایت‌رفتن **اسکندر** در پی‌آبحیات ونیز مشتمل‌است برفرهنگی‌ازلغات محلی که‌در **جاویدان‌-کبیر** بکاررفته . نسخهٔ‌دیگرمورّخ‌است به‌سال۸۹۵ ه ./۱۴۸۹ م . وموسوم است به : **محبت‌نامه**. دلائلی در دست است که مؤلف آن رساله همان **فضل‌الله استر آبادی** بوده‌است . نه‌سال‌بعد بازدر روزنامهٔ‌انجمن‌آسیائی به تاریخ ۱۹۰۷ م.مقالهٔ دیگری دراین‌باب نشر کردم ، در تحت عنوان: «یادداشتهای بیشتری درباب حروفیه وارتباط آنها با دراویش بکتاشیه» ودرضمن آن‌از۴۳نسخهٔ‌خطی که‌بعدهابدست کتابخانه‌های **موزهٔ بریطانیا** و **دانشگاه کمبریج** افتاده‌بود سخن گفته‌ام .

در کیفیت بدست آمدن نسخ‌مذکور درآنمقاله چنین نوشته‌ام :

ارتباط میان **حروفیه** و **بکتاشیه** اولین بار باینطریق برمن معلوم شد :- سه سال‌بعداز انتشار مقاله‌ای که در فوق‌بآن اشاره کردم، شخصی که‌بخرید وفروش نسخ کتب شرقی در**لندن**اشتغال داشت واصلاً اهل **بغداد** بود ، درآنزمان‌ازوی مقداری کتب خطی ابتیاع کرده بودم ، از من خواست که صورتی از کتب مورد حاجت خود را بوی بدهم ، باین‌منظور که آن صورت‌را نزد طرف خود درمشرق زمین ارسال بدارد ،

---

۱) این کتابها در کتابخانهٔ ملی**فرانسه** باین‌طریق نبت‌شده است :

Ancien Fonds Persan 24, et Suppl. Persan 107 .

ومن نیزچنین کردم. ودر آن سیاهه‌نام **جاویدان نامه** یاکتب دیگری از آثار فرقهٔ حروفیه‌را قید کردم . اندکی بعد، درفوریه‌یامارس۱۹۰۱، کتابفروش مذکوربسته‌ای از نسخ‌خطی برای اینجانب ارسال‌داشت که در آن نسخه‌ای ازکتاب **جاویدان‌نامه** که اکنون درموزهٔ‌بریطانیا به‌نمرهٔ Or. 5957 ضبط‌است، وجودداشت؛ بعلاوه‌چند کتاب دیگر ازآثار آنطائفه . هرچند قیمتی که برای این‌نسخ تعیین کرده بود گران‌مینمود، امادرحدودشش‌نسخه توسط کتابخانهٔ‌دانشگاه **کمبریج** خریداری‌شد؛ پنج یاشش‌نسخهٔ دیگررا موزهٔ‌بریطانیا ابتیاع کرد که فعلاً درتحت‌این‌نمره‌ها قراردارند: Or.5961 و Or. 5957 . قیمت‌نسبةً گران این‌نسخ محرك‌یافتن نسخ‌دیگری گردید ، ولی‌بتدریج درنتیجهٔ بدست‌آوردن نسخ‌متعدد معلوم شدکه **آثارحروفیه** بمقدار قابل‌ملاحظه‌ای فراوان‌است .درشرق‌مخصوصاً درکشور **ترکیه** آنهاغالباً مطالعه‌واستنساخ‌میشود. در نتیجه قیمت‌آن‌نسخ سریعاً تنزل کرد واخیراً چندنسخه ازاین‌آثار بقیمت‌دو یاسه پوند دربازار محدودی که برای‌آنها وجودداشت ، معامله‌می شد؛ طولی نکشید که معلوم شدکه این‌نسخ‌رامستقیم یاغیرمستقیم ازطائفهٔ دراویش بکتاشی بدست‌میآورند . ودرمیان افراد این‌جماعت است که عقائدحروفیه تازمان‌حاضر رواج‌دارد .»

در میان این نسخ خطی که در مقالهٔ فوق وصف شده دوسه رساله هست که ازشرح احوال وتعالیم **حاجی بکتاش** سخن میگوید ، ازاوست که‌این‌طائفه‌اسم‌وعنوان خودرایافته‌اند . وی در سال ۷۳۸ه‍./۱۳۳۷م.(۱) دو سال قبل از تولد **فضل‌الله حروفی** وفات یافته است . و این تاریخ بانضمام پنج تاریخ دیگر که همه با سر گذشت وقایع این جماعت منوط ومربوط میباشد روی ورق‌کاغذی بشرح‌ذیل ثبت شده است وآن ورق در یکی‌از نسخ‌خطی موزهٔ‌بریطانیابشمارهٔ Or. 6381 ضبط شده :

۱ ـ تولد **فضل‌الله استرآبادی** ۷۴۰ ه‍/۱۳۳۹م.

---

۱) مدّعی این تاریخ **معلم ناجی** است . و از عجایب آنکه از حروف « **بکتاشیه** » بحساب جمل همان‌عدد ۷۳۸ استخراج میشود .

۲ ـ ظهور ودعوت او درسال ۷۸۸ ﻫ./۱۳۸٦ م.

۳ ـ شهادت او ۷۹٦ ﻫ./۱۳۹۳ م.

٤ ـ وفات خلیفهٔ او حضرت **علی الاعلی** ۸۲۲ ﻫ./۱٤۱۹ م.

٥ ـ وفات پسر **تیمور میرانشاه** که حروفیه اورا **دجال یامارانشاه** مینامند ۸۰۳ ﻫ/ ۱٤۰۰ م.

ازشعری که درروی همان برگ کاغذ دیده میشود، چنین برمیآید که **فضل الله** درسال ۷۷٥ ﻫ. سفری بحج کرده است.

روی یکی ازصفحات دیگر یکی ازاین نسخ (موزهٔ بریطانیا Or.6380) نوشتهٔ عجیبی تحریر شده که ظاهراً **وصیت نامهٔ فضل الله** است: ازین نوشته که اصل وترجمهٔ آن کاملاً درآن مقاله مندرج است، ظاهرمیشود که وی‌را در **شیروان** کشته‌اند. مقالهٔ من [۱] ختم میشود به‌فهرست کاملی از نام کتابها واشخاصی که درآن نسخه ذکرشده‌اند. عنوان بسیاری ازین کتب اعم ازفارسی یاترکی به کلمهٔ «نامه» پایان‌میبابد مانند: «**آدم نامه**»، «**آخرت نامه**»، «**عرش نامه**» و «**بشارت نامه**» وغیره وغیره.

درسال ۱۹۰۹ م. درسلسلهٔ کتابهای **گیب** کتابی چاپ شد، بشمارهٔ مجلد نهم، وآن مشتمل است بر ترجمهٔ فرانسوی چندرسالهٔ حروفیه بایادداشتهای منضم بآن، توسط **مسیو کلمان هوارت** M. Clément Huart. تحقیقی نیزدرباب تعالیم حروفیه بازبفرانسه بقلم **دکتر رضا توفیق** معروف به **فیلسوف رضا** درآنجا آمده. وی مرد عالمی است وشرق وغرب‌را بخوبی میشناسد وازآنچه مربوط به‌درو ایش است مخصوصاً راجع به بکتاشیه اطلاع کامل دارد. این کتاب

۱) مقالهٔ دوم مرحوم **براون** در **روزنامهٔ انجمن همایونی آسیائی لندن** بتاریخ ژویهٔ ۱۹۰۷ م. درج شده‌است.

که مهمترین کتاب مستقلی در این باب است، مخزن کاملی از اطلاعات نافعه میباشد ، و این فرقه را که دارای تعالیم خیالی عجیب وغریب هستند و تا بیست سال پیش در اروپا شناخته نبودند وعامل مهمی در حوادث تاریخی آسیای غربی بوده‌اند ، معرفی میکند . صفات و خصائص این جماعت و عقیده‌ای که هم به صفت ابتکار و بوصف خشونت هردو موصوف است از کتابها ومقالات مذکور درفوق معلوم میتوان کرد؛ هر کس اطلاع بیشتری از آن فرقه بخواهد بایدبآنها مراجعه کند [۱][۲].

۱) سخن مرحوم **براون** دربارهٔ این طائفه دراینجا پایان می‌پذیرد - لیکن در فصل بعد درشرح « کتب دینی و عرفانی وفلسفی ، عصر تیموریان» ازآثار **فرقهٔ حروفیه** مجدداً به تفصیل سخن گفته است . خواننده می‌باید که به آنجا مراجعه فرماید .

۲) در کتاب تاریخ شاه عباس کبیر که آقای **نصرالله فلسفی** استاد دانشمند دانشگاه تهران تألیف کرده‌اند (مج ۳و۴) از عقاید و حوادث و مصائبی که برجماعت حروفیه یا نقطویه در زمان آن پادشاه وارد گردید مفصلاً بحث شده است .

کتاب سوم

از مرگ تیمور تا ظهور دولت صفوی

۸۰۷ - ۹۰۷ هـ.

۱۴۰۵-۱۵۰۲م.

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. ______ Book No. ______

Vol. ______ Copy ______

Accession No. ______

743	21/1/64		
733	6/2/64		
735	12/4/64		

فصل ششم

ایران درعصر تیموریان

اوضاع واحوال قرنی که موضوع این فصل است

قرنی که ماأینك درصدد بیان وتحقیق احوال آن هستیم ، خاصه در قسمت آخر آن، یکی از همان ادوار آشفته و پر هرج ومرجی است که در تاریخ **ایران** غالباً بعداز مرگ فاتحان بزرگ ومؤسسین دولت عظیم اتفاق میافتاده است . حوادث این قرن عبارت است از ظهور نیروی **اوزبکها** در **ماوراءالنهر** ، تجزیه و انحلال تدریجی امپراطوری وسیعی که **تیمور** بقیمت خونهای بسیار و مصائب بیشمار بوجود آورد ، غلبه و استیلاءِ متوالی دوسلسله از ترکمانان- موسوم به: **قره‌قوینلو** (**سیاه‌گوسفندان**) و **آق قوینلو** (**سفیدگوسفندان**) در غرب و جنوب **ایران** ، وآخر کارپیدا آمدن وفتح وغلبهٔ قطعی دودمان **صفویه** که بزرگترین سلاله‌های عصرجدید سلاطین **ایران**‌اند ، وتاحدی میتوان آنانرا مؤسس وبانی یالااقل مجدّداحساس‌ملی در **ایران** درادوار اخیره بشمارآورد .

این‌قرن آغازمیشود به‌مرگ **تیمور** در۸۰۷ ه./۱۴۰۵م. وبپایان میرسد به‌جنگ **شرور** در **آذربایجان** بسال ۹۰۷ ه./۱۵۰۱ م. که‌درآن مصاف **شاه‌اسمعیل صفوی** بطورقطعی و نهائی ترکمانهای **آق قوینلو**

رادرهم‌شکسته وسپس **تبریز** را دارالملك خود قرار داده برتخت سلطنت **ایران** قرار گرفته‌است. هرچند بعدازآن تاریخ چندسالی دیگر بطول انجامید تااینکه دامنهٔ استیلاء اودرسرتاسر کشور **ایران** بکلی توسعه‌یافت وعاقبت بجائی رسید که بقول **لین‌پول** [۱]: «قلمرو وی از **رودسیحون** تا **خلیج فارس** واز **افغانستان** تا **فرات** بسط یافت».

انقسام این قرن بدوقسمت بعد از مرگ شاهرخ

چون این قرن دقیقتر مطالعه شود، مشاهده میگردد که بدونیمهٔ غیر متساوی تقسیم پذیرفته است. مرگ فرزندچهارم **تیمور**، یعنی **شاهرخ** که‌درسال ۸۵۰هـ./۱٤٤٦ م. اتفاق‌افتاد، حدّفاصل این‌دو قسمت‌است.

درتمام طول مدّت سلطنت وحیات **شاهرخ** با وجودشورشهای‌متعدد که از طرف خویشان او بظهور رسید، وی سرانجام موفق شد که تقریباً تمام دولت امپراطوری عظیمی را که پدرش تأسیس کرده بود بهمان نهج برقرار نگاهدارد. ولی بعداز مرگ او آن مملکت وسیع بسرعت روبه تجزیه و انحلال‌رفته، نخست بدست تراکمهٔ **قره قوینلو** و سپس **آق قوینلو**، وبعدازآن **اوزبکها** در **ماوراءالنهر** آشفته گشت؛ وعاقبة‌الامر تمامت آنها بانضمام بقایای خانوادهٔ تیموری در شرق **ایران** بدست‌جهانگیری کشور گشا، چون **شاه اسمعیل** منقرض گردید.

هرچندسلطنت‌دودمان **تیمور** از **ایران** منقرض گشت، لیکن‌مقدّربود که

---

۱) **استانلی لین‌پول** Stanley Lane Poole یکی‌ازمورّخان و علماء شرق‌شناس‌انگلیسی، مؤلف **تاریخ‌سلاله‌های سلاطین‌مسلمان و تاریخ مصر** است.

تأسیس سلطنت درخشان خانوادهٔ تیموری درهندوستان بعداز اخراج آنان از ایران

بدست آنان سلطنتی باشکوه در **هندوستان** برپا گردد ، و این کار بسعی **ظهیرالدین محمدبابر** که به‌پنج پشت به‌**امیر تیمور** میرسد،انجام گرفت؛ بدین تفصیل که چون اوزبکها او را از ولایتش **فرغانه** بیرون‌راندندبه‌**هند**افتاد ، ودرآنجا سطنتی تأسیس کرد که نزدمورّخان‌اروپا به:«مغول کبیر» «Great Moguls» معروف‌است . اولاد وی‌متجاوزازسه‌قرن‌درآنجا سلطنت کردند،وسرانجام‌درشورش بزرگ **هندوستان** درسال۱۲۷۴ه‍./۱۸۵۷م. آن‌سلاله پایان‌پذیرفت .

دراین کتاب مارادراحوال‌این‌سلاله پادشاهان مغولی **هندوستان** مستقیماً سخنی‌نیست،جزآنقدر که پیوستگی آنان باصفویهٔ **ایران** محل گفتگو میشود . هرچند که قدرت سیاسی‌شاهزادگان تیموری در**ایران** پیوسته روبانحطاط وزوال‌میرفت ، معذاك دربارهای **کوچك**آنان مرکز جنبشهای‌ادبی‌بود، وبسبب وجودشعرای نامداروادبای عالیمقدار شهرتی بسزا حاصل کردند ، بعضی از این شاهزادگان مخصوصاً **سلطان‌ابوالغازی حسین بن منصور بن بایقرا** و **میرزا الغ‌بیگ** ، و**میرزا‌بایسنغر** وخود **ظهیرالدین محمدبابر** مصدرخدماتی‌برجسته درعالم علم وادب بوده‌اند . **میرعلیشیر نوائی** ، وزیر سلطان **ابوالغازی حسین** ، گذشته ازاینکه خود یکی‌از شعراء قابل توجه (مخصوصاً بزبان‌ترکی) میباشد ، حامی وطرفدار کریمی برای ادباء و فضلای زمان خود شمرده می‌شود ، چنانکه درفرّ وشکوه‌ادبی، شهر**هرات** در دورهٔ اخیرتیموریان همسان و همسنگ شهر **غزنه** درعهد **سلطان محمودغزنوی** مینماید .

سفراء ونیز دردربار اوزون‌حسن ترکمان ازلحاظ سیاسی مهم‌ترین نمایندگان باعظمت سلسله‌های فوق:ـ درخانوادهٔ **تیموری میرزا شاهرخ** است، ودردودمان **قره‌قوینلو ترکمان قرایوسف** ، و **اوزون‌حسن** درسلالهٔ **آق‌قوینلو** ، و**محمدشیبانی** معروف‌به **شیبك** در قبیلهٔ **اوزبك** ؛ وآخر کارآنکه ازهمه مهم‌تراست، **شاه‌اسمعیل‌اول** ، مؤسس خاندان عظیم **صفوی** میباشد.

راجع‌به **اوزون‌حسن**[۱] ازتحریرات اروپائیان معاصراوسرگذشتی در دست است که سفراءِ **جمهوری ونیز** بشرح اسامی ذیل بدربار او رفته‌اند، واو را گاهی«**اوزن‌کاسانو** Ussun Cassano» و گاهی «**اسم‌بی** Assambei»نام‌برده‌اند[۲]. این‌سفراء عبارت‌انداز: **کاترینوزنو**-Caterino Zeno ، **ژوسافابربرو** Josafa Barbaro ، و **امبروزیو کنتارینی** Ambrosio Contarini » وباین نیت از **ونیز** آمده بوده‌اند که در برابر عظمت روز افزون **دولت‌ترکان‌عثمانی** بحکم رقابت از یاری و همکاری آن‌امیر ترکمان استفاده کنند.

این جماعت سفراء که به **ایران** آمده ومابین سالهای ۱۴۷۱م. تا ۱۴۷۸م. باین کشورسفر کرده‌اند،همه‌سفرنامه‌هائی نوشته‌اند که‌متضمن فوائد و اطلاعات نادره میباشد؛ مطالبی که کمتر بقلم مورّخان ایرانی آن‌عصر آمده‌است. وآنهارابا انگلیسی‌دریك جلد،ازطرف انجمن **هکلویت**

---

۱) **حسن‌بیگ آق‌قوینلو** بواسطهٔ قدردرازی که داشته است به**اوزون-حسن** معروف‌است ومورّخان عربی‌نیزنام اورا «**الحسن‌الطویل**» ثبت کرده‌اند.

۲) این‌اسامی ودیگراسامی خاص که‌درسفرنامه‌های ونیزیها آمده تحریفی‌است ازاصل‌کلمه که آنهارابتلفظ ایتالیائی وبلهجهٔ‌خود باین‌صورت‌درآورده‌اند.

Hakluyt Society بطبع رسانیده‌اند. آن مجموعه موسوم است به: «**شش سفرنامه‌در ایران از سیاحان ایطالیائی در قرون شانزدهم و هفدهم**[۱]»

« Six Narratives of Travel in Persia by Italians in the sixteenth and Seventeenth Centuries .»

فرزندان تیمور

قبل از آنکه بشرح احوال سلسله‌های **آق قوینلو** و **قره قوینلو** بپردازیم، از تاریخ خاندان **تیمور** تا آنجا که به **ایران** مربوط است باید بطور اختصار سخنی گوئیم. **تیمور** را چهار پسر و یک دختر بوده است ـ : پسر اکبرش ـ **میرزا جهانگیر** قبل از مرگ پدر، به‌سی سال، وفات یافت؛ و فرزند دومش ـ **میرزا عمرشیخ** ده‌سال قبل از پدر بمرد، و پسر سومش ـ **میرانشاه** تا سه‌سال بعد از هلاکت **تیمور** زنده بماند، لیکن مورد سخط واقع شده و مغضوب بود، وظاهراً در مشاعرش اختلالی رویَ داده بود. فرزند چهارم **شاهرخ** جانشین پدر گردید و مدّت چهل و سه‌سال (از: ۸۰۷ تا ۸۵۰ هـ./ ۱۴۰۴ تا ۱۴۴۷ م.) در سراسر **ایران و ماوراءالنهر** سلطنتی باعظمت و آسایش داشت.

ایام سلطنت کوتاه خلیل سلطان

قصد **تیمور** آن بود که نواده‌ٔ او، **پیرمحمد** فرزند **میرزا جهانگیر**، جانشین وی باشد؛ لیکن این شاهزاده از پسر عمویش **خلیل سلطان** فرزند **میرانشاه** شکست یافت، خلیل **سمرقند** را بگرفت و یاری و امداد بعضی

---

۱) سه سفرنامهٔ دیگر عبارتست از: ـ اول: « شرح جیووان باتیستا راموزیو Giovan Battista Ramusio ـ در باب نوشتجات جیووان ماریا انگیولتو ... که در آن چگونگی زندگانی و اعمال اوزن کاسانو (**اوزون حسن**) ذکر شده است، دوم مسافرتهای یک نفر تاجر ـ درعهد **شاه اسمعیل** ـ، وسوم حکایت وِنسنتیو دالساندری Vincentio d'Allesandri سفیر **ونیز** در دربار **شاه طهماسب صفوی**.

امراءِ متنفذرا دربارهٔ خودجلب کرده، ولی عاقبت دوسال بعدازمرگ **تیمور**، بدست وزیر معتمدخود **علی تاز** یا **پیر علی** کشته شد. **خلیل سلطان** هرچند مردی هنرمندبود، لیکن بواسطهٔ عشق وشیفتگی که به مطربه‌ای، **شاد ملك** نام، پیدا کرده وهمواره سر گرم بوالهوسیهای خودبوده محل نفرت امراء و اعیان واقع گشت؛ و آنان در تحت قیادت دونفر بنام: **امیر خداداد و بردی بیگ** برضد او برخاسته ویرا معزول کرده به **کاشغر** راندند. هم دراین موقع عموی وی **شاهرخ** بر آنان تاخته وسلطنت را تصاحب کرد، لیکن وی از راه مهر ولطف محبوبهٔ وی **شادملك** راباوارزانی فرمود. وچون سلطان **خلیل** بمرد، آن زن نیز عشق و وفاداری خودرا بااوظاهرساخته خنجری بر دل خود فروبرد، وآنهردورا در **ری** دریك قبر بخاك سپردند[۱].

خلیل سلطان نه تنها حامی کریم شعر وشعراءبود، بلکه خودنیز شعری میگفت. نمونه‌ای ازاشعاراو در **تذکرهٔ دولتشاهی** آمده است[۲].

سلطنت میرزاشاهرخ

شاهرخ که در ۸۰۷ هـ. به تخت سلطنت نشست درسال ۷۷۹ هـ./۱۳۷۷م. متولدشده وبنابراین در آنوقت بیست و هشت ساله بود، و در بیست سالگی ۷۹۹ هـ. حکومت **خراسان** باو تفویض گردید. وتقریباً سلطنت مستقلی در آن ولایت داشت وبنام خودسکه میزد. ودامنهٔ مملکت اوبواسطهٔ فتح **مازندران** در ۸۰۹ هـ.

---

۱) تفصیل این حکایت باین ترتیب از **سرجان ملکم** است. تاریخ ایران طبع بمبائی ۱۸۱۵م. ج اول ص ۴۸۶، ولی **دولتشاه** (تذکرة الشعراء، ص ۳۵۴) می گوید که: امراء یافی کوش وبینی **شادملك** را قطع کردند وهیچ اشاره باتصال او با **خلیل سلطان** نمی کند.

۲) **دولتشاه** طبع **لیدن** ص ۳۵۵.

وفتح **ماوراءالنهر** در ۸۱۱ ه . و **فارس** در ۸۱۷ ه . و **کرمان** در ۸۱۹ ه . و **آذربایجان** در ۸۲۳ ه . متوالیاً وسعت وانبساط یافت . واقعهٔ قصدجان اوازطرف **احمدلر** چنانکه درفصل سابق اشاره شد درسال ۸۳۰ ه.ق اتفاق افتاد . عاقبت در سال ۸۵۰ ه./۱۴۴۷ م . بعد از چهل و سه سال سلطنت به‌هفتاد ودو سالگی در **ری** وفات یافت [۱] . وی برضد سلاطین خانوادهٔ **قره‌قوینلو ـ قرایوسف** وپسرش **اسکندر** جنگها کرد، لکن رویهمرفته دربارهٔ وی **سرجان‌ملکم** Sir John Malcolm درتاریخ خودچنین قضاوت کرده است [۲] :

«قصد وی (شاهرخ) جهانگیری نبود، بلکه خرابیهای پدر را میخواست ترمیم کند . وی باروهای‌شهر **هرات ومرو** راتعمیر فرمود وهر شهر ومملکت راکه در قلمرو ملک‌وی بود، ازنوآباد ساخت . این پادشاه اهل علم وادب‌را تشویق میکرد . و درباری باعظمت وبارونق داشت . وی‌مودت‌سلاطین معاصرخودرا پیوسته‌جلب‌می‌فرمود، مادرصفحات مورخ زمان‌او حکایتی‌عجیب میخوانیم ازاعزام سفراء ورسل که مابین‌او و خاقان‌چین اتفاق افتاده‌است (۳) .

ازلحاظ وصف‌سجایاوملکات **شاهرخ** ،یکی‌ازمورخان‌جدید**ایران**،

---

۱) درزمان**شاهرخ**،**ری** که‌بواسطهٔ‌قتل‌عام **مغول** رو بویرانی نهاده بود ، آبادی‌چندانی‌نداشته‌ولی‌در آنزمان‌در آن‌ناحیه‌شهر**ورامین**بسیار آبادوبارونق‌بوده‌است. آثارمسجدجامع مجلل‌ورفیعی که **شاهرخ**بنا کرده هنوزدرقرب آنقریه موجوداست .

۲ ـ **تاریخ‌سرجان‌ملکم** ص۴۸۷ . طبع‌بمبائی،

۳) **شاهرخ**سفارتی ازدربار**خضرخان**پادشاه**هند(دهلی)**درسال ۸۲۴ه. ۱۴۲۱ م . پذیرفته ونیزسفارتی بدربار سلطان‌عثمانی ـ **مرادخان دوم** ۸۳۹ ه . / ۱۴۳۵م. فرستاده (رجوع شود به **صحائف‌الاخبارمنجم‌باشی**) راجع به‌تبادل سفراء با **چین** و **هندوستان**،(رجوع‌شود به: **مطلع‌السعدین**جلد اول) .

یعنی میرزا **محمد حسین خان ذکاءالملک** متخلص به **فروغی**[1] ـ تحقیقی بسزا نموده و گفته است[2]: «بعداز **تیمور** پسرش میرزا **شاهرخ** بجای پدر نشست، واوخلفی بود که کاملاً

اخلاق شاهرخ

باسلف خود مخالفت داشت، مردی صلح جو و کم آزار که هیچ گاه قصد لشگر کشی و جهان گشائی نمینمود، جز سر کوبی طاغیان که موجب بی‌نظمی و اختلال کشور می‌شدند، واو سر کوبی آنانرا واجب میدانست؛ وخلاصه آنکه سلطنتی که بدست **تیمور** تأسیس شده بود، بمجاهدۀ میرزا **شاهرخ** روی عمران و بهبود گرفت، ومدتی طولانی خرابیهای پدر را جبران می‌نمود، وبحال وحاجت رعایای خود میپرداخت، واسباب آسایش آنانرا فراهم میکرد، واین ازامور فوق العاده است که پسر مردی چنان قسی القلب چنین مهربان وخوش خلق و سلیم النفس و علم دوست باشد که انعام والطافش بهمه، خاصه بفضلاء وهنرمندان، شامل گردد.

او کتای قاآن پسر **چنگیز خان** نیز تا حدی همین ملکات را

---

۱) **میرزا محمدحسین ذکاءالملک فروغی**، ازرجال ادب وارباب قلم، دراوایل قرن چهاردهم هجری؛ صاحب نثری فصیح وشعری لطیف است؛ بعدازآنکه سالها در تألیف وتدوین کتب «**نامۀ دانشوران**» ودیگر کتب ادبی بامرحوم **محمدحسن خان اعتمادالسلطنه** همکاری میفرمود، هفت سال مجلۀ هفتگی ظریفی بنام **تربیت** بچاپ سنگی بخط نستعلیق در **طهران** منتشر ساخت که از مفاخر و ظرائف مطبوعات دورۀ **مظفرالدین شاهی** است. درسال ۱۳۲٦ ه‍. ق. وفات یافت. ازاودوفرزند باقیماند: یکی مرحوم **میرزا محمدعلیخان** ملقب به **ذکاءالملک**، رئیس الوزراء معروف **ایران**، متوفی بسال ۱۳۲۱ ه‍. ش، دارای آثار عالیه درسیاست وادب؛ ودوم آقای **میرزا ابوالحسنخان فروغی** که ازفضلاء ومتفکران معاصر ایران است.

۲) **تاریخ ایران** - طبع طهران ۱۳۲۳ ه‍. ص ۲٦٦

داشته و به‌نیکوئی رفتار میکرده و مخصوصاً در صفحهٔ تاریخ نامش به کرم و سخاوت معروف است و او را **حاتم** [۱] عصر خود می‌شمارند، و حکایات بسیار راجع به‌بذل و بخشش و مهربانی او در کتب مورّخان ملاحظه شده است».

دولتشاه سمرقندی نیز همچنان به‌مدح **شاهرخ** سخن گفته و با شیوهٔ اغراق آمیز خود تا بجائی رفته که گفته است: «رعایا آن آسودگی و فراغت که بروزگار دولت او یافته‌اند از عهد **آدم** الی یومنا هذا در هیچ عهد و زمان و دور و اوان نشان نداده‌اند» [۲]. وبعلاوه می‌نویسد که فضائل معنوی او بحدّی بود که دارای مقام و مرتبهٔ ولایت گشته و بر مغیبات مطلع شده و کرامات از او نقل کرده‌اند! سپس دو حکایت از اینمقوله از **شاهرخ** روایت نموده یکی از قول پدرش که بگفتهٔ او ازملا زمان خاص شاه بوده‌است.

اخلاق شاهرخ بروایت دولتشاه

ولی بموجب عقیدهٔ این نویسنده **شاهرخ** عاقبة الامر بر خلاف وصایای الهی رفتار نمود و سه‌نفر از علماء و زهاد را که در **اصفهان** بودند و شاه دربارهٔ ایشان گمان بد کرده بود، می‌پنداشت که نوه‌اش **سلطان محمد بن بایسنغر** را برضدّ او اغوا نموده‌اند؛ امر بقتل داد. «و این کار بر او مبارك نیفتاد و آنها در دقیقهٔ آخر او را نفرین کردند و چون در آسمان گشوده بود، دعای آن

---

۱) **حاتم بن عبدالله بن سعد الطائی** - از رجال بنام عصر جاهلیت که در کرم وفروسیت وشعر از معاریف است ودر عالم اسلام سخاوتش ضرب المثل شده، از او اشعاری باقی مانده و اخبار فراوان درخصوص وی در کتب ادب و تاریخ متفرق است. درحدود ۴۵ ق.ه./۵۷۵ م. وفات یافت.

۲) **تذکرهٔ دولتشاهی** - طبع لیدن ص ۳۳۶.

عزیزان بیگناه مظلوم اجابت شد و نسل آن پادشاه عالی منزلت منقطع گشت وسلطنت بمرکز اصلی تحویل نمود »(۱).

در میان صنعتگران و شعراء و علماء معاصر **شاهرخ** ، **دولتشاه** چهار نفر را بالاختصاص نام میبرد (۲) که مایهٔ شکوه و جلال دربار او بوده‌اند. اول آنها **عبدالقادر مراغی** استاد موسیقی است که بموجب **تاریخ منجم باشی** یکی‌ازتلفات وبای‌عام بود که درسال۸۳۸ه.در**هرات** اتفاق‌افتاد(۳) دو دیگر **یوسف اندکانی** درخوانندگی ومطربی ، واستاد **قوام‌الدین شیرازی** درمهندسی‌وطراحی‌ومعماری،و**مولاناخلیل‌مصوّر** که‌در نقاشی ثانی‌**مانی** بوده‌است.

منجم باشی مورّخ ترک اخلاق مرضیهٔ **شاهرخ** راکمتر از آنان که گفتیم نستوده است . وی میگوید: « **شاهرخ** پادشاهی عاقل و عادل

۱) مقصود**دولتشاه**ازاین‌عبارت:«سلطنت بمرکز اصلی تحویل‌نمود»ظاهراً اشاره است به‌اولاد **میرانشاه** (فرزند سوم **تیمور**) که از **شاهرخ**اسن وارشد وسلطنت میراث شرعی او بوده است ، چه در زمان **دولتشاه** میرزا **ابوسعید** و**سلطان‌حسین بایقرا** پادشاهی داشته‌اند که همه ازاولاد او میباشند.

۲) **تذکرهٔدولتشاهی**ص۳۴۰.

۳) **صحائف‌الاخبار** - جلد۳ ، ص۵۷طبع**اسلامبول** ۱۲۸۵ه.این‌تاریخ مفیدنخست بزبان عربی بقلم **احمدزاده افندی بن لطف‌الله** تألیف شده و تا وقایع سال ۱۰۸۳ه. / ۱۶۷۲ م . رانگاشته‌است ؛ وسپس درسال ۱۱۳۲ ه./۱۷۲۰ م . **احمدبن محمدندیم** برای داماد **ابراهیم‌پاشا** صدر اعظم عثمانی بترکی‌ترجمه کرده .



میرزا شاهرخ بن تیمور

(از روی عکس **مسیو فلمینگ**)　　ص۵۳۶

شاهرخ از نظر منجم باشی

و عاقبت اندیش و نیکوکار بود ، وهمواره مستعد عفو و بخشش ، به تقوی و زهد و حسن عقیدت آراسته ، بطوریکه درسفروحضر وحتی درهنگام جنگ ومیدان‌مصاف ازاداءِ فرایض پنجگانه غفلت نمی‌ورزید ، وپیوسته ایام‌البیض وغرّهٔ هرماه‌را روزه‌میگرفت . ومساءِجمعه ودوشنبه وپنجشنبه باقرّاء وحفاظ **قرآن** کریم می‌نشست و یك ختم کلام‌الله را در حضور او قراءت میکردند ، در مدّت عمر گناه کبیره ای ارتکاب ننمود و همواره طالب مجالست علماء وزهادبود ودربارهٔ آنان بزرگترین هدایا وانعام را ارزانی‌میداشت. وی‌درهیچ جنگ شکسته ومغلوب‌نشد وبخت‌بااوهمیشه همراه‌بود وظفر ونصرت می‌یافت . بهرسرزمین که میرفت نخست بزیارت بقاع متبرکه‌ای که درآنجاموجود بودمی‌شتافت». وسعت مملکتش‌بقول این‌مورّخ‌ازسرحدّ **چین** تامرزروم (خاك‌عثمانی‌در**آسیا**) وازاقصای‌نواحی **ترکستان** تاسرحدات **هندوستان** بسط داشت.

از پنج نفرپسران **شاهرخ** فقط یکی که موسوم‌به **الغ‌بیگ** است، بعداز وفات‌پدر زنده‌مانده بود[۱] . چهارنفردیگر

میرزا بایسنغر

نخست میرزا **بایسنغر** است که ازافراط در شرب خمر که‌آفت خاندان تیموری‌بود، درسال ۸۳۷ هـ./۱۴۳۳ م. وفات‌یافت .

---

۱) سه پسر دیگر **شاهرخ** عبارت‌انداز: اول- **ابوالفتح ابراهیم‌سلطان** متوفی‌به۸۳۸ هـ . /۱۴۳۴م.حاکم**فارس**، حامی‌وممدوح‌مورخ‌معروف **شرف‌الدین‌ـ علی‌یزدی** که‌آثارو کتیبه‌های‌خطاوهنوزدر**شیراز** ودر آثار **تخت‌جمشید** موجوداست. دوم **سیورغتمش** متوفی به سال ۸۳۰ هـ./ ۱۴۲۶ م . سه دیگر **محمد جوکی** متوفی‌به۸٤۸هـ./ ۱٤٤٤م . درهرات .

وی شاید ازهمهٔ آنان مستعدتر [۱]، وازحامیان بزرگ صنعت وعلم بشمار است . شعراء وهنرمندان وفضلاء و خطاطان و نقاشان ومذهبان وصحافان از **عراق** و **فارس** و **آذربایجان** وتمام اقطار **ایران** بدربار وی می‌شتافتند. درعالم ادبیات فارسی مقدمه‌ای که برای **شاهنامهٔ فردوسی** بنام او نوشته‌اند، بتاریخ ۸۲۹ هـ ./۱۴۲۶ م. اورامشهور جهان ساخته‌است. **حبیب السیر** ماده تاریخ وفات اورا دراین قطعه ذکر کرده است :

سلطان سعید **بایسنغر** سحرم | گفتا که : بگو باهل عالم خبرم
من رفتم وتاریخ وفاتم این است: | « بادا بجهان عمر درازپدرم ».
۸۳۷

(عدد ۸۳۷ سال تاریخ وفات **بایسنغر** [۲] است.)

شاهرخ در ۱۳ مارس ۱۴۴۷ م ./ ۸۵۰ هـ. درنزدیکی **ری** وفات یافت. چنانکه درفوق گفته‌شد، پسرش **الغ بیگ** ، نه بسهولت بلکه بزحمت بسیار، بجای او نشست. وی درزمان حیات پدرحکمران **توران** یا **ترکستان**

الغ بیگ

بود ، ودرهمین زمان بود (درسال ۸۲۴هـ./۱۴۲۱م.) که در **سمرقند** رصدخانهٔ معروف رابنام خود آغاز

---

۱) رجوع شود به: **حبیب السیر** جلد۳ جزء۳ ص۱۳۱ وصحائف الاخبار جلد ۳ ص۶۶. **بایسنغر** مخصوصاً بخط خوب علاقهٔ بسیار داشت . صفحات کبیر قرآنی که بخط ثلث نگاشته ومتفرقاً بدست می‌آید، ازقطعات بسیار زیباست ؛ همچنین کتیبهٔ ثلث که بکاشی معرق درمسجد مادرش، **گوهرشاد آغا** در **مشهد** مقدس، بی‌عیب باقی است از نفائس آثار اوست .

۲) رباعی ذیل که **امیرشاهی سبزواری** درمرثیهٔ او گفته نیزمعروف است:

«در ماتم تو دهر بسی شیون کرد | لاله همه خون دیده در دامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید | قمری نمدسیاه در گردن کرد».

نهاد ودر آنجا بمعاضدت چهار نفر از دانشمندان زمان یعنی : **صلاح الدین ـ موسی** ، **قاضی زادهٔ رومی** ، **مولانا علاءالدین علی قوشچی** شارح تجرید ، **غیاث الدین جمشید کاشانی** و**معین الدین کاشانی** [۱] جدولهای نجومی شایان توجهی تألیف فرمود [۲]؛ که معروف است به: « **زیج الغ ـ بیگی** یا **زیج جدید سلطانی** ». این جمله ظاهراً در سال ۸۴۱هـ/۱۴۳۷ م. بپایان رسیده و راجع بآن **ریو** توضیح کامل وتفصیل وافی داده است [۳].

الغ بیگ چنانکه گفتیم، نتوانست علی الفور اقتدار سلطنت را بدست گیرد ، ومیرزا **علاءالدوله** پسر **بایسنغر** بمنازعهٔ او برخاسته و **هرات**

---

۱) برای معرفت این اشخاص رجوع شود به: **فهرست موزهٔ بریطانیا** تألیف **ریو** وتذکرهٔ **هفت اقلیم**، درذیل **کاشان**، و **کشف الظنون** جلددوم، و**الشقائق النعمانیه** و**حبیب السیر** جلد۲ جزو۳ .

۲) **میرزا الغ بیگ** خوددر مقدمهٔ **زیج سلطانی گورکانی**، طبع **پاریس** ۱۸۲۲ م . ص۲۰۹ ـ دربارهٔ این دانشمندان که دستیاران ومعاونین اوبوده‌اند، چنین می‌نویسد ـ : «دراثناء حال پیش از آنکه این مهم ساخته وپرداخته آید، حضرت استادی شکرالله مساعیه بجوار رحمت پروردگار پیوست، پس باتفاق فرزند ارجمند، **علی بن محمد قوشچی** ، که درحداثت سن وعنفوان شباب قصب السبق درمضمار فنون وعلوم بنوعی ربوده که امید واثق و رجاء متحقق است صیت مآثر آن علی اقرب الزمان و اسرع الاوان باطراف و اکناف جهان منتشر و مستفیض گردد ، وبعون عنایت الهی و فیض فضل نامتناهی این مهم خطیر باتمام رسانیده آمد . . الخ»

۳) **فهرست موزهٔ بریطانیا** تألیف **ریو** ص ۴۵۵ ، همچنین رجوع شود به: **تاریخ ایران** تألیف **کلمان مارکهام** Clements Markham ص ۲۲۳ .

ونیز رجوع شود بمقالهٔ بلیغی که **مسیو لوسین بوات** L.Bouvat درروزنامهٔ آسیائی پاریس شمارهٔ آوریل ۱۹۲۶م . ص۲۴۷ راجع به «تمدن تیموری» نگاشته است.

رابگرفت و**عبداللطیف** فرزند **الغ بیگ** رابزندان افکند، وبعدازآن ایام

قتل الغ بیگ بدست پسرش عبداللطیف

قدرت وسلطنت اودوامی نیافت وعاقبت بفرمان همان فرزندش در دهم رمضان ۸۵۳ ﻫ./۱۴۴۹ م. بقتل رسید. و چون قاتل وی **عباس** نامی بود، تاریخ این حادثهٔ غم‌انگیزرا دراین عبارت: « **عباس کشت** » یافته‌اند.

عبداللطیف نیز ازاین پدر کشی تمتعی نیافت، زیرا پس از آنکه

عبداللطیف

برادرش **عبدالعزیز** رانیز بقتل رسانید، بنوبت خود درسال بعد یعنی در ۸۵٤ ﻫ./ ۱٤۵۰م. بدست شخصی موسوم به: **باباحسین** کشته گردید. وازعجائب آنکه ماده تاریخ این قتل نیز درعبارت: « **باباحسین کشت** » درست آمد. **میر خواند** پس ازآنکه این واقعه راذ کرمیکند، این شعر معروف **نظامی** رانقل کرده که درآن بمدت کوتاه دورهٔ سلاطین پدر کش اشاره شده‌است ـ :

پدر کش پادشاهی را نشاید　　　اگرشاید، بجز شش مه نپاید

مورخ ترك، **منجم باشی** (جلدسوم ص ٦۵) مینویسد که: **عبداللطیف** مردی با هوش و با جربزه بود، لیکن بسیار بی‌رحم و خونخوار، اندکی برنیامد که دلهای مردم ازوی متنفر وبیزارشد، وبقتل او **سلطنت الغ-بیگی** در**ماوراءالنهر** بپایان رسید.

ازاین زمان به‌بعد، یعنی تا انقراض خاندان **تیمور** در**ایران**، قدرت

عبدالله بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ

این سلاله پیوسته روبانحطاط داشت. تاریخ استیلاء و تملك ارضی و همچنین ترتیب و توالی **سلاطین** مغشوش و آشفته است ونمیتوان کاملاً معین کرد

که کدام تابع و کدام متبوع بوده‌اند. **استانلی لین‌پول** در کتاب خود[1] جانشین **عبداللطیف** را **عبدالله بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ** میداند[2]، ولی **میرخواند** میرزا **ابوالقاسم بابر** پسر **بایسنغر بن شاهرخ** را سلطان شمرده‌است.

ابوالقاسم بابر غیر از **ظهیر الدین بابر کبیر** است، او در سال ٨٦١ هـ./ ١٤٥٦ م. وفات یافت، ودوسال قبل ازمرگ، **عراق** و **فارس** و **کرمان** را ازدست داده وآن ممالك به تملك **جهانشاه** پسر **قرایوسف**-**ترکمان قره‌قوینلو** درآمد. عاقبت درجنگی که بابرادرش **سلطان‌محمد** نمود، بهلاك رسید.

علاءالدوله بن بایسنغر

میرزا علاءالدوله پسر دیگر **بایسنغر**، در زمان وفات جدّش **شاهرخ** بحکومت **هرات** نشست، وبعداز اندك مقاومتی باعم خود **الغ بیگ** و برادرش **بابر** صلح کرده بحکومت ناحیه ای از **خراسان**، که از **خبوشان** تا **استرآباد** و **دامغان** وسعت داشت قانع گردید. در سال ٨٥٢هـ./١٤٤٨م. درنزدیکی **هرات** از **الغ بیگ** شکست‌یافته‌به **بدخشان** و **دشت قبچاق** گریخت، وپس‌از تحمل مصائب گونا گون وجنگهائی که

---

١) **تاریخ سلاله‌های سلاطین اسلام** «Mohammadan Dynasties» تألیف **لین‌پول** ص٢٦٨.

٢) **میرزا عبدالله بن ابراهیم سلطان** درتواریخ تیموری‌به «**شیرازی**» معروف‌است،زیراکه درزمان حکومت پدرش در**شیراز** متولد گردید؛ بعد ازوفات پدر درسایهٔ‌تربیت‌عم‌خود **الغ بیگ** قرار گرفت. وپس‌ازاوچندصباحی‌داعیهٔ سلطنت‌داشت، سرانجام در٨٥٤ هـ. وفات‌یافت. رجوع شودبه: **مطلع سعدین** و **حبیب‌السیر**.

بابرادران خود داشت ، و چندی نیز با **جهانشاه ترکمان قره قوینلو** دشمن خاندان تیموری از در صلح درآمد ، عاقبت در سال ۸۷۵ ﻫ . / ۱۴۷۰ م . وفات یافت .

ابراهیم بن علاء الدوله

پسرش میرزا **ابراهیم** از زندان عمّ خود، **ابوالقاسم بابر** گریخته و به **مرغاب** فرار کرده و در آنجا لشکری فراوان گرد آورد و پسر عمّ خود **میرزا شاه محمود** را، در حالی که تهیه و تدارك حملهٔ به **استرآباد** میدید، شکست داد؛ در اینحال بود که ناگهان **جهانشاه قره قوینلو** بر او تاخت . وی از برابر این دشمن قهار فرار اختیار کرد و **هرات** را رها نمود. لیکن پس از اندکی باز آمده بطمع **هرات** با ابن عمّ خود میرزا **ابوسعید** جنگیده شکست یافت، و در سال ۸۶۳ ﻫ./ ۱۴۵۸ م. هنگامیکه از **دامغان** بطرف **مشهد** می تاخت بمرد . ابن عمّ و رقیب او **میرزا شاه محمود** مذکور نیز در همان سال کشته شد .

سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرانشاه بن تیمور

میرخواند صاحب **روضة الصفا** از سلطان **ابوسعید** نوادهٔ **میرانشاه** وصفی بلیغ نموده و اورا عالیقدرترین شاهزادگان آن سلسله می شمارد ، به حسب و نسب و علوّ طبع و حمایت از فضلاء و ادباء می ستاید، و میگوید: در دورهٔ سلطنت او ممالك **ترکستان، توران، خراسان، زابلستان ، سیستان ، مازندران** باوج آبادی و سرسبزی رسیدند .

وی در آغاز عمر در دربار ابن عمّ دانشمند خود، **الغ بیگ**، بسر میبرد، پس از آنکه پسرش **عبد اللطیف** اورا کشت، **ابو سعید** را نیز در زندان افکند ، وی غفلت مستحفظان را مغتنم شمرده از محبس بگریخت و به **بخارا** رفت . بعد از کشته شدن **میرزا عبد اللطیف** از **بخارا** بعزم رزم

بیرون آمده پس از جنگی که باابن عمّ دیگرش **ابوبکر** نمود، مملکت **توران (ترکستان)** رابحیطهٔ استیلاء درآورد. ودر سال ٨٦١ه./١٤٥٦ م. **هرات**را فتح کرد و**گوهرشادخاتون** (١) رابقتل رسانید.

در ٨٦٢ه./١٤٥٧م. **جهانشاه** ترکمان به**خراسان** تاخته وتختگاه **هرات** را مسخر ساخت، لیکن نگاهداری آن نتوانست و **ابوسعید** مجدداً بر آن شهر دست یافت. دهسال بعدازآن، درسال ٨٧٢ ه./١٤٦٧م **جهانشاه** از خصم خاندان خود **اوزون حسن ترکمان آق قوینلو** شکست یافت و کشته شد. **ابوسعید** این حادثه رابهانه ساخته بطمع فتح ممالك غربی **ایران** به تشویق امراءِ **عراق** و**فارس** و **کرمان** و **آذربایجان** بالشگری آراسته بطرف مغرب شتافت، وبا **اوزون حسن** جنگ درپیوست. ولی عاقبت ازاوشکسته شد ودرنزدیکی **میانه** اسیردست وی گردید. پس از سه روز اسارت **اوزون حسن** بهلاك وی مصمم شده اورا بدست **میرزا یادگارمحمد** (پسر **سلطان محمد بن بایسنغر**) سپرد و وی بانتقام خون جدّهٔ خود **گوهرشاد خاتون** اورامقتول ساخت. حکیم معروف **جلال الدین دوانی** مؤلف رسالهٔ مشهور دراخلاق موسوم به «**اخلاق جلالی**» ماده تاریخ ذیل را برای سال هلاك او بنظم آورده است:

---

١) **گوهر شاد آغا**، **مهدعلیا** زوجهٔ **شاهرخ**، صاحب ابنیه وآثارعالیه در**مشهد**و**هرات**، مقبرهٔاو اکنون در**مصلای هرات** موجود است. و این بنده نویسنده آنرادراردیبهشت١٣٢٦ دیده‌ام که درجوارفرزندش **بایسنغر** دفن‌شده و گنبدی خرابه ازبقایای مسجد ومدرسهٔاو باقی‌مانده است. ظاهراً این ملکه صاحب‌قدرت بعد ازوفات شوی‌همچنان در **هرات** می‌زیسته ودر کشمکشهای سیاسی‌زمان‌فیمابین برادران وبنی‌اعمام مداخله‌داشته است. ازینرو **ابوسعید** بقتل وی‌اقدام کرد. بشرحی که در **مطلع سعدین** و **حبیب السیر** مسطور است.

سلطان **ابوسعید** که درفر خسروی | چشم سپهر پیر چو او نو جوان ندید
الحق‌چنان‌بکشته بگشت‌او که کشته‌بود | تاریخ‌سال:«مقتل‌سلطان‌ابوسعید» (۱).

سیاحان ونیزی و ابوسعید

مسافران ونیزی ، که در این زمان به **ایران** آمده‌اند اطلاعات سودمندی محتوی بر جزئیات حوادث تاریخی آن ایام بجای گذارده‌اند، ایشان در نوشتجات خود **ابوسعید** را « بوسچ Busech » تلفظ کرده‌اند و از **اوزون‌حسن** یا **حسن بیگ** گاهی به«اوزون‌کاسانو «Ussun Cassano» گاهی به « اسم بی Assambie » تعبیر نموده ، **جهانشاه** را « **گیانسا** Giansa » خوانده‌اند،شهرهای **اورفا**. **اصفهان**. **قم**. **کاشان** . **ویزد** رابتوالی‌وترتیب «**ارفی**» ، «**سپاهام**» یا « **سپاآن**»، «**کومو**»، «**کسان**» و « **یکس**» نامیده‌اند .

بایدمتذکرشد که بغیرازتواریخ‌مشهورعمومی‌مانند: **روضة‌الصفا**

ارزش تاریخی مطلع سعدین (۲)

و **حبیب السیر** ، تاریخی بنام **مطلع سعدین** موجود است که تا کنون زینت چاپ‌نیافته، تألیف **کمال‌الدین عبدالرزاق** سمرقندی‌است که‌درآن وقایع بین‌دو ستارهٔ سعد(یعنی دو**ابوسعید** :- یکی **ایلخانی** -(۷۱۶ - ۷۳۶ ه ./۱۳۱۶-۱۳۳۵م.)ودیگری- **گورکانی** که‌اینك‌محل‌بحث‌ماست) برشتهٔ تحریر در آورده . آن تاریخ بسال ۸۷۵ ه . / ۱۴۷۰ م. یعنی دو

۱) این‌قطعه را مرحوم **براون** از**روضة‌الصفا** نقل کرده‌است،ولی‌بنظراین بنده درآن کتاب نرسید وعیناً نقل نمود . عبارت: « مقتل سلطان ابوسعید » بحساب جمل مساوی‌است با۸۷۳ که سال‌قتل اوست .

۲)جلددوم کتاب‌مطلع‌سعدین‌ومجمع‌بحرین‌درسه جزء درسالهای۱۳۶۰و۱۳۶۸ ه. به تحقیق وتدقیق استاد دانشمند مولوی محمد شفیع استاددانشگاه لاهوربه طبع‌سنگی باکمال ظرافت بچاپ رسیده است .

سال بعد از مرگ **ابو سعید** خاتمه می یابد. تاریخ مذکور غنی ترین گنجینه‌ای است مشحون بذکر حوادث این زمان:

بعد از **ابو سعید**، دو پسرش **احمد** و **محمود** بجای او نشستند. این دو تن را **استانلی لین پول** هشتمین و نهمین و آخرین پادشاهان خاندان تیموری در **ایران** و آسیای مرکزی نامیده است.

احمد و محمود پسران سلطان ابو سعید

از این دو یکی در **ماوراءالنهر** سلطنت یافت و تختگاهش **سمرقند** بود، و دیگری در ناحیهٔ **بدخشان**، **ختلان** و **ترمذ** حکومت میکرد، و هر دو سرانجام بهلاکت رسیدند. اولی را **شیبانی خان اوزبك** در سال آخر قرن یازدهم یعنی در ۸۹۹ هـ. / ۱۴۹۳ م. بکشت، و دومی در ۹۰۵ هـ. / ۱۴۹۹ م. کشته شد.

سلطان حسین بن منصور بایقرا

ایام سلطنت سلطان **حسین بن منصور بن بایقرا**، اگر از لحاظ سیاسی نباشد، از جنبهٔ ادبی روزگار حکمروائی از دو شاهزادهٔ مذکور بمراتب مهم تر است؛ زیرا دربار او در **هرات** یکی از درخشان ترین مراکز ادب و هنر و علم در مملکت **ایران** بشمار میرود. این امیرزاده ابتدا در زیر سایهٔ حمایت میرزا **الغ بیگ** بود، و چون وی و پسرش **عبداللطیف** بقتل رسیدند، **ابو سعید** او را گرفته بحبس افکند، وی از آنجا گریخته به **ابو القاسم بابر** متصل شد و با او به **خوارزم** و **خیوه** گریخت.

در سال ۸۶۲ هـ. / ۱۴۵۷ م. شهر **استرآباد** که پایتخت ولایت **گرگان** یا **جرجان** (هیرکانیای قدیم Hyrcania) است، تسخیر کرد،

ودر آنجا بشاهی نشست. لیکن بسلطنت **ابو سعید** تمکین داشته در تحت اوامر او بود. سال بعد **ابو سعید** وی را نا گزیر ساخت که به **خوارزم** بگریزد وخود **استر آباد** را بگرفت. معذلك اند کی پس از آن **سلطان حسین** باز آمده آن شهر را بانضمام بقیهٔ نواحی **گرگان و مازندران** مجدداً فتح کرد. درهنگام مرگ **ابوسعید** ، **سلطان حسین هرات** را گرفته در آنجا بتاریخ دهم رمضان ۸۷۲ هـ./۳ آوریل ۱٤٦۸ م. به تخت نشست. چنانکه **منجم باشی** در تاریخ خود نوشته آن روز آغاز سلطنت سی وهشت سالهٔ او بود که بمرگ وی در هفتاد سالگی، دردو شنبهٔ ۱۱ ذی الحجهٔ ۹۱۱هـ./ ٥ می ۱٥۰٦م. بپایان رسید. دربیست سال آخر عمر مبتلی به فلج شقّی بود[1]. وزیر باقریحه وبا کمال وی **میر علیشیر نوائی** است که وی نیز مانند سلطان نه تنها حامی بزرگ فضلاء وادباء بود، بلکه خود، هم درنثر و هم درنظم، مخصوصاً بزبان ترکی از گویندگان نامی بشمار میرود. وی در ۱۲ جمادی الثانیهٔ ۹۰٦ هـ./۳ ژانویهٔ ۱٥۰۱ م. در شصت ودو سالگی وفات یافت ، مقالهٔ بلیغی در بارهٔ حیات و آثار ادبی این وزیر دانشمند بقلم

---

۱) درشرح حال **ابو الغازی سلطان حسین میرزا بن منصور بن بایقرا بن میرانشاه بن تیمور** نوشته اند که: وی در **هرات** درمحرم ۸٤۲هـ./۱٤۳۸م. متولدشده ودررمضان ۸۷۲ بتخت سلطنت نشسته ودر ذیحجهٔ ۹۱۱ وفات یافته است؛ در اواخرعمر مبتلی به رماتیسم وزمینگیر بوده. اینکه **مرحوم براون** او را مبتلی بفلج شقی نوشته است، معلوم نیست مستند بچه سندی است. برای اطلاع باحوال او رجوع شود به: **تذکرهٔ دولتشاهی، مجالس النفائس، تزك بابری، روضة الصفا (میرخواند)، حبیب السیر (خواندمیر)، تحفهٔ سامی ومطلع سعدین.**

مسیو بلن فرانسوی M. Belin درروزنامهٔ آسیائی [1] سال ۱۸۶۱ م. بطبع رسیده، وبصورت رساله‌ای جداگانه نیز تجدیدطبع یافته‌است. **سلطان حسین** علاوه برذوق ادبی میلی وافر به «کبوتربازی» وسایر طیور داشته ومانند دیگر افراد آن خاندان به میگساری حریص بوده‌است.

ظهیر الدین بابر

اینک مارا باید که ازیکی ازمشاهیر سلاطین خاندان تیموری، یعنی **ظهیر الدین محمد بابر**، سخن گوئیم؛ هرچندوی هیچوقت در کشور **ایران** فرمانروائی نداشته لیکن سلطنت جدید تیموری راکه ازامپراطوریهای بزرگ **هندوستان** است وی بنیاد نهاد. و این خاندان در **اروپا** به **مغول کبیر** «Great Moguls» موسوم است، و سلاطینی عالی مقدار مانند: **همایون**، **اکبر**، **جهانگیر**، **شاهجهان** و **اورنگ زیب** ملقب به **عالمگیر** متوالیاً دراین خاندان بظهوررسیده‌اند؛ هرچند روز افزون ازقدرت وشوکت ایشان کاسته میشد، ولیکن رسمیت سلطنت ایشان تاتاریخ شورش عظیم **هندوستان** درسال ۱۸۵۷ م باقی و برقرار بود؛ وتا اوائل قرن هیجدهم دربار با شکوه ایشان در **دهلی**

---

۱) این مقاله موسوم است به —:

« Notice biographique et littéraire sur Mir Ail-Chir Névâii, suivie d'extraits tirés des oeuvres du même auteur.»

بقلم **مسیو بلن**، مشتمل بر۱۵۸ صفحه.

این بنده مترجم درسال ۱۳۲۶ ه.ش./۱۹۴۷ م. درحیات وآثار این وزیردانشمند مطالعاتی نموده و خلاصهٔ آنرا درانجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی بطور خطابه ایراد کرد، سپس همان خطابه بصورت رسالهٔ مستقلی بنام **نوائی** در۳۲ صفحه در **طهران** بطبع رسیده، وشامل مطالب ونکات تازه وبدیع است.

پیوسته جمعی کثیر ازشعراءِ پارسی زبان وادباءِ دانشمند **ایران**را درپناه خود حفظ میکرد، که هر زمان **دهلی** قدر آنانرا از **اصفهان** بیشتر میشناخت و از ایشان حمایتی افزونتر میکرد، درحال بسوی آن دیار رهسپارمیشدند.

یادداشتهای بابر

از تاریخ حیات **بابر** مجموعهٔ کامل و صحیحی بقلم خود او بنام **«یادداشتهای بابر»** که‌بدست‌مارسیده‌به **«بابر نامه»** یا **«تزك بابری»** معروف است، وی درآن شرح زندگانی‌خودرا بزبان ترکی‌جغاتائی بقلم‌آورده. اصل‌ترکی این کتاب جالب‌را **ایلمنسکی** Ilminsky در**غازان** Kazan درسال۱۸۵۷م. بطبع رسانده[۱] ونسخهٔ دیگر که جدیداً در**حیدر آباد** توسط خانم **بوریج** Mrs. Beveridge کشف شد، بطور نمونه گراوری fac - simile در سال ۱۹۰۵ م. بتوسط امناء موقوفهٔ **گیب** انتشاریافت[۲]. نسخهٔ‌ترکی بفرانسه بقلم **پاوه‌د کورتی.** M. Pavet de Courteille ترجمه شده و در **پاریس** در سال ۱۸۷۱ م. بطبع رسیده است. هم‌چنین از آن کتاب يك ترجمهٔ فارسی موجود است معروف به **«واقعات بابری»** که بر حسب امر **اکبر**

---

۱) متن این‌طبع مشتمل بر۵۰۶ صفحه‌میباشد.

۲) متن‌این‌طبع مشتمل‌است‌بر ۳۸۲صفحه‌اصل و۱۰۷صفحه‌حواشی، وتوضیحات انگلیسی ۱۰صفحه.

ترجمهٔ‌این‌خانم دانشمند Anette S. Beveridge درچهاررساله(فاسی کول) متناوباً درطول سنین ۱۹۱۲م.تا۱۹۲۱م. بطبع رسیده وسپس درسال ۱۹۲۲م. مجموعهٔ آنهارا بقطعی خوب و طبعی مرغوب در**لندن** چاپ کرده اند حاوی مقدمهٔ مفصل و مشروحی‌در۶۰صفحه.

پادشاه مغول نوادهٔ **بابر** یکی ازامراءِ درباروی یعنی **عبدالرحیم** ملقب به **خان خانان**، درسال ۹۹۸ هـ / ۱۵۸۹ م. بفارسی ترجمه کرده است[۱] و آن را دو نفر از دانشمندان موسوم به دکتر **جان لیدن** Dr. John- Leyden و مستر **ویلیام ارسکین** Mr. W. Erskine بانگلیسی نقل کرده اند که بسیار مشهور، و در **لندن** در سال ۱۸۲۶ م. بطبع رسیده است.

یادداشتهای میرزا حیدر دغلات

علاوه براین کتاب مهم وسودمند، مارا کتابی دیگر دردست است که عبارت باشد از یادداشتهای پسر- عم **بابر**، موسوم به **میرزا حیدر دغلات**. آنکتاب را مستشرق فقید معاصر **سردنیسن راس** Sir E. Denison Ross بانگلیسی درآورده وبر آن دیباچه ومقدمه وحاشیه ویادداشتهای بسیار نگاشته، ونقشه‌ای ضمیمه کرده که مرحوم **الیاس** Ney Elias قونسول **انگلیس** در **خراسان وسیستان** کشیده است، ودر **لندن** بسال ۱۸۹۸ م. بطبع رسیده، موسوم است به:

«A History of the Moghuls of Central Asia, being the Tarikh-i - Rashidi etc.»

این کتاب موسوم به **تاریخ رشیدی** است[۲] ودر آن مؤلف کلام خود

---

۱) رجوع شود به **فهرست کتب فارسی ریو** صفحهٔ ۲۴۴، واین نسخهٔ فارسی در تاریخ ۱۳۰۸ هـ. بتوسط **میرزا محمد ملک الکتاب** در بمبائی بچاپ سنگی رسیده که آنرا **تجارب الملوک** نام داده است در ۲۳۶ صفحه، ولی متأسفاً هم مغلوط است وهم محذوفات زیاد دارد.

۲) رجوع شود بصفحهٔ ۲۳ مقدمهٔ کتاب بقلم **مستر الیاس**. این بنده مترجم در سال ۱۳۳۴ هـ. ش. درشهر **سرینگر** نسخهٔ مخطوط کاملی ازاین کتاب در کتابخانهٔ دولتی کشمیر ملاحظه کردم که بخط نستعلیق ونسبةً بی‌غلط تحریرشده ومحذوفات کم دارد.

راشرح وبسطی افزون‌تر از **بابر نامه** بخشیده‌است، اگرچه همان‌را اصل کار خود قرار داده ، ولی بر آن تفصیلات و لواحقی چند اضافه کرده است [۱].

علاوه براین دو کتاب که مؤلفان آنها خودازموجدین تاریخ عهد خویش بوده‌اند ، منابع تاریخی دیگر نیزراجع باین‌عصر وزمان فراوان دردست است .

ازتاریخ زندگانی **بابر**، که‌از کتاب‌های فوق‌وازسایر منابع‌بدست می‌آید [۲]، همینقدر دراینجاکافی است بگوئیم که قسمت اول عمر **بابر** درناحیهٔ کوچك **فرغانه** بسر آمده،وی‌در آنجا بسال ۱۴۸۲ م . متولد شد ، پس از آن بواسطهٔ هجوم **شیبانی‌خان‌اوزبك** در سال ۱۵۰۴ م . از آنجا بیرون رانده شد . دورهٔ دوم عمر او ، یعنی از ۱۵۰۴ م . تا ۱۵۲۵ م . در **افغانستان** و **بدخشان** حکومت داشته ، و آخرالامر قصد تسخیر **هندوستان** کرده است و پس از فتح **پانی پات** Pànipàt [۳] که درآن **سلطان ابراهیم لودی** پادشاه **دهلی** را شکست فاحش داد . در ۲۰

خلاصهٔ زندگانی بابر

۱) **بابر نامه** تاوقایع سال ۹۳۶ ه. رامتضمن‌است، درصورتیکه **تاریخ رشیدی** بوقایع سال ۹۴۸ ه. ختم‌میشود .

۲) بهترین وکاملترین شرح زندگانی **بابر** پادشاه که بنظررسیده همان است که درکتاب (**تاریخ هندوستان در زمان سلطنت بابر و همایون**) بقلم **ارسکین** W. Erskine آمده است. طبع **لندن** ۱۸۵۴ م. دردوجلد.

۳) **پانی پات** شهری آباداست که‌درهفتادمیلی‌غربی **دهلی** درسرشاهراه **لاهور** قرار گرفته وازآن‌شهرشعراء وفضلای‌فارسی‌زبان بظهوررسیده‌اند .

آوریل ۱۵۲۶ م . **اگره** و **دهلی** و شمال **هندوستان** را از رود **سند** تا **بنگال** بتصرف در آورد و بنیان خاندان **امپراطوری مغول** را در آنجا برقرار کرد . این قسمت سوم که کوتاهترین بخش زندگی اوست بوفات وی که در ۲۶ دسامبر ۱۵۳۰ م . اتفاق افتاد ، خاتمه می یابد . بجای او فرزندش **همایون** بر تخت سلطنت **هندوستان** نشست . سلسلهٔ وقایع در **بابرنامه** از ماه رمضان ۸۹۹ هـ . که در آن **بابر** به دوازده سالگی بپادشاهی **فرغانه** نشست تا سال ۹۳۶ هـ . یعنی سال قبل از مرگ او خاتمه می یابد . این کتاب بعضی از **واقعات** را مانند وقایع سال ۹۱۵ هـ . تاسال ۹۲۴ هـ . و همچنین از سال ۹۲۷ هـ . تاسال ۹۳۱ هـ . فاقدات [۱]

ازلحاظ تاریخ سیاسی **ایران، خاندان تیموری** قبل از سال ۱۵۰۰ در آن کشور بکلی محوونابود شد وسلطنت عظیمی را که آنمرد خونخوار بنیاد نهاد فرزندش **شاهرخ** ،پادشاه سلیم النفس ومنورالفکر آن خاندان، تاسال ۸۵۰هـ./۱۴۴۷ م . ادامه داد ؛ پس ازمرگ اوحوادث سیاسی عبارت بود از کشمکش‌ها وجنگهای مابین برادران ازیکطرف ، هجوم **ازبک** ها وسایر قبائل **تاتار** ازطرف دیگر . ولی درظل عنایت وذوق ادب پروری بعضی ازآن شاهزادگان وامراء، درشهرهای مختلف خاصه **هرات** ستارگانی درافق علم وشعر وصنعت وهنر نورافشانی میکردند .

---

۱) راجع به احوالات **بابر** رجوع شودبه: مقالهٔ مفصلی که در تاریخ هندوستان (کمبریج) موسوم به:

« The Cambridge History of India, vol. IV , P . 1-20

آمده است . این مقالهٔ شیوا تحقیقات مدققانهٔ مستشرق و استاد زبان شناس معروف **سردنیسن راس** رئیس مدرسهٔ السنهٔ شرقیه در **لندن** است.

جزئیات این جنگهارا **میرخواند**[1] و**خواندمیر**[2] و**عبدالرزاق**[3] بفارسی ودرانگلیسی **ارسکین** W. Erskine درتاریخ خود بیان کرده‌اند و چون غالب این وقایع عبارت است از کشمکش افراد جاه طلب یك خانواده بین خود و کمتر شباهتی بجنگ ما بین ملل و یا منازعات مذهبی و جنگهای فکری دارد ، بسیار خسته کننده و بیحاصل است . خوشبختانه برای ما در این کتاب بر آنچه **سرجان ملکم** بطور کامل اوضاع آنزمان را خلاصه کرده است ضرورت ندارد که چیزی اضافه کنیم وی مینویسد ـ :

« بعد از فوت **الغ بیگ** می‌بینیم که جمعی از نسل **تیمور** برسر ملك بهم افتاده‌اند و مردم را باین خانواده چنان اعتماد بود که هر کس دعوی کرد که از نسل **تیمور** است خلقی بردور وی فراهم آمدند، تاعاقبت یاتختی بامکنت می‌یافت ویاقبری با عزت (٤) . »

یکی از بزرگترین اهل خبره وکار شناسان نقاشی ومذهب کاری

۱) مؤلف **روضة الصفا**: **محمد بن خاوندشاه**، متوفی ومدفون در **هرات** بسال ۹۰۳ ﻫ . است .

۲) مؤلف **حبیب السیر** : **غیاث الدین خواندمیر** مؤلف **حبیب السیر** و **خلاصة الاخبار** و **مکارم الاخلاق** و **دستور الوزراء** و جلد هفتم از **روضة الصفا** و**همایون نامه**. متولد۸۷۹ﻫ. ومتوفی به۹٤۱ﻫ. تاریخ اختتام تألیف کتاب حبیب السیر سال ۹۳۰ ﻫ است .

۳) مؤلف **مطلع سعدین** : **عبدالرزاق سمرقندی** ، متولد سال ۸۱٦ﻫ. و متوفی بسال ۸۸۵ در **هرات** است . تاریخ تألیف این کتاب بسال ۸۷۵ ﻫ . بود .

٤) ترجمهٔ تاریخ **سرجان ملکم** طبع **بمبائی** ص۲۲۰ .

مشرق‌زمین دکتر **مارتن** Dr. F. R. Martin که کتابی ذیقیمت[۱] راجع به‌نقاشی ونقاشان **ایران** و**هند** و**ترکیه** نگاشته.

عقیدهٔ دکتر مارتین در باب هنرهای زیبا دراین عصر

در باب نقاشی و مینیاتور سازی **عصر تیموری** بعبارتی‌شیوا چنین میگوید:

« سلاطین تیموری بزودی شروع کردند بوسیلهٔ ثروت گزافی که آباء واجداد آنها برای‌ایشان درطول‌جنگهای‌بسیار گرد کرده بودند،زندگانی نوی بوجود آورند، و با شتابی تمام در بذل واسراف آن مال سعی میکردند. تاریخ همواره‌خودرا تکرارمیکند. زندگانی این‌سلاطین یکدوره جنگنامه‌های حماسی‌است.

«زندگانی‌آنان ذرست بیادمی‌آورد زندگانی **پالادن‌های** (۲) قدیم را در اشعار**شانسون دژست** (۳)که در زمانی کوتاه ازاوج شکوه واقبال به‌حضیض فنا و زوال رهسپار شدند. این شاهزادگان تیموری بهترین امراء هنر پرور تاریخ **ایران** هستند.

«اگرلشکر **تیمور** بسیاری از آثار صنعتی را در آن کشور پایمال کرد،

---

۱) این کتاب موسوم‌است‌به:

« The Miniature Painting and Painters of Persia, India, and Turkey » طبع **لندن**، بسال ۱۹۱۲ م.

۲) پالادن ها Paladins نام‌امرا «سینیور»هائی است که بعداز **شارلمانی** در **اروپا**می‌زیسته‌اندودرشهامت‌وفروسیت‌ومردانگی‌شهرت‌داشته، **رولاند** Roland معروف‌یکی ازآنهاست.

۳) شانسون دژست Chansons de Gestes اشعارحماسی‌قدیم**فرانسه**است که درآن جنگ‌آوری وپهلوانی را ستوده، ویکی از آنجمله‌موسوم‌است به:شانسون در لاند که یکی‌ازاشعارحماسی‌ملی**فرانسه** میباشد.

جانشینان وی هنرمندان جدیدی را بوجود آوردند . شاید اگر آنان نمی بودند اینان هرگز بظهور نمیرسیدند. مگرشهر **سمرقند** نبود که بجای شهرهای بسیاری که **تیمور** نابود کرد سر بآبادی برافراشت؟ آنچه که اومعدوم ساخت خودمقدور ومحکوم به‌نیستی بود ، و **تیمور** فقط آخرین ضربهٔ زوال‌را بر آن نواخت.اورا چنانکه‌عادةً تصور میکنیم نباید عامل‌فنا ونیستی دانست، بلکه‌اورئیسی بود که با دستی‌آهنین محور امور رامنظم ومرتب می‌ساخت، وی‌حلقه‌ایست‌درزنجیر تکامل‌طبیعی، وازدستگاهی که اوبرپا کرد **ایران** نوینی دراعصار بعد بظهوررسید واعقاب‌او صنعت وهنر ایرانی‌را باعلامرتبهٔ کمال رسانیدند . این سلاطین تیموری مردمانی وحشی‌صفت و صحرا نشین نبودند ، بلکه ادله وشواهد بسیار نشان میدهد که آنان جماعتی متمدن ولطیف طبع و فضلائی دانش‌پژوه ودوستدار هنر بوده‌اند که صنایع ظریفه‌را،نه از راه تظاهروخودنمائی بلکه محض خاطر صنعت بنفسها،دوست میداشتند . درفواصلی که مابین جنگهای آنان اتفاق میافتاد، بفکرتکمیل کتابخانه های خود وترتیب دواوین‌شعرمی‌افتادند ، وخودنیزغالباً اشعاری می‌سرودند که‌ازاشعارشعرای‌دربارخودشان‌دست کمی‌نداشت. **سلطان‌حسین‌-میرزا** شاعر کوچکی نبود وغزلهای‌او بزبان ترکی ازغزلیات خیلی ازشعرای معروف ترك بهتراست . وی‌بعربی نیز شعر می‌ساخت وبا **جامی** رقابتی میکرد . زندگانی متمدن و لطیف این طائفه گرچه از خیلی جهات بخاطر ما میآورد دستگاه پرنس‌های **اروپا** را که‌درهمان‌عصروزمان‌می‌زیسته‌اند،ویادر **فرانسه** درقرن‌هیجدهم‌میلادی‌میبوده‌اند، ولی‌منزلات ادبی‌آنها بدرجات‌ازآن هردو دسته بالاتربوده است .

« **بایسنغر ، شاهرخ ، الغ بیگ ، سلطان حسین میرزا** ، در کتابدوستی از **دوکهای بورگندی** (۱) وسلطان فرانسه **رنه‌دانژو** (۲) که

۱) **خاندان بورگنی**:- Maison de Bourgogne - سلالهٔ نخستین از اولاد پادشاه‌فرانسه **ربرت ل پیو** Robert le Pieux، میباشند که درسال ۱۳۶۱ م . منقرض شدند . وسلالهٔ دومین ازاولاد پادشاه **ژان‌ل‌بن** Jean le Bon که‌درسال ۱۴۷۷ م . نابود گشتند .

۲) **رنه‌دانژو** René d' Anjou ملقب به «ل بن» Le Bon دوك ناحیهٔ **انژوو بارولورن** ، متولد بسال ۱۴۰۹ م. متوفی‌بسال ۱۴۸۰ م. بحمایت وپشتیبانی ازعلوم‌ادبی وهنرهای زیبا معروف‌است .

با آنها هم عصر بوده‌اند، عقب‌تر نبودند؛ بلکه بمراتب بر کتابدوست‌های معروف **فرانسه** و **ایطالیا** که در قرن ۱۶ و ۱۷ مسیحی بوجود آمده‌اند در فکر و ذوق و قریحه سبقت میگرفتند؛ چه اینان نه فقط کتاب جمع میکردند، بلکه آنرا بوجود میآوردند .

«**بایسنغر** و **سلطانحسین میرزا** برای **ایران** مانند **ویلیام موریس** (۱) بشمار می‌آیند که درچهار صدسال بعد در **انگلستان** بوجود آمد . آنها اسلوب جدیدی درفن کتاب اختیار کردند ولی کتابهای شاهزادگان تیموری که به‌جنبهٔ اشرافیت آنها تناسب داشت محکم‌تر و زیباتر بود . ظریفترین کتابهای اروپائی و نسخ خطی موجود جز در بعضی موارد نادره باکتابهای شرقی زمان تیموریان از حیث ظرافت برابر نیست .

میرزا بایسنغر یکی از بزرگترین کتاب دوستهای جهان

«**بایسنغر** پسر **شاهرخ** و نوهٔ **تیمور** که درسال ۸۳۷هـ./۱۴۳۳ م. درسی و هفت سالگی - در **استرآباد** که محل حکمرانی او بود وفات یافت ، مؤسس وبانی زیباترین فن کتاب نویسی در **ایران** می‌باشد ، وجادارد که اورایکی از بزرگترین کتابدوستهای عالم بشمارند . درتحت حمایت او دائماً چهل تن کاتب و خطاط براهنمائی **مولانا جعفر تبریزی** که خوداو نیزشاگرد **عبدالله بن میرعلی** است، باستنساخ کتب مشغول بودند . وی بوسیلهٔ پرداخت دستمزد های گزاف و اعطاء انعامات شاهانه هنرمندترین استادان خط وتذهیب را در نزد خود نگاهداری میکرد و آنان برای وی ظریفترین آثار صنعتی را در خط وتذهیب و جلدبندی وصحافی بظهور میآوردند . کتابهائیکه کاغذ آن در منتهای نفاست و نقوش و اشکال آن در کمال ظرافت ، وجلد آن درغایت زیبائی بود ، وتاامروز نظیر ومانندی برای آنها یافت نشده است، از اوباقی‌مانده .کتابهای کتابخانهٔ پهناور این‌شاهزاده هم‌اکنون درتمام اطراف جهان متفرق‌است . وهرجاکه هست درکمال حرمت ودقت نگاهداری میشود .

---

۱) **ویلیام موریس** William Morris شاعر و نقاش ونویسندهٔ معروف انگلیسی که ازمعاریف رجال صنایع مستظرفهٔ آن ملت‌است ، متولد در۱۸۳۸م. ومتوفی بسال ۱۸۹۶ م .

«درزمان سلطنت **تیموریان** است که بهترین و ظریف ترین قالیهای **ایران** بافته شده نه درزمان **شاه‌عباس**، ودردربار این شاهزادگان است که ظریف‌ترین اسلحه وکارعاج بدقت ولطافتی که در سایر ممالک همتا و مانند ندارد ساخته و پرداخته گشته .

ترقی سایر هنرها در ایندوره

بهترین نمونه های صنعتی **ایران** که لطیف ترین ذوق هنر دوستی را نمایان میکند، زائیدهٔ این عصر وزمان یااوائل عصر صفوی است که بلافاصله درپی دورهٔ آنان قراردارد . باید دانست که پیداآمدن آثارصنعتی در ممالک مشرق‌زمین همیشه نتیجهٔ مستقیم حرکتی است که ازطرف سلاطین آنممالک بآن داده میشده است .

«**بایسنغر وسلطانحسین میرزا** آنهمه مذهب کاری‌های زیبا که سازندگان آنها را تشویق میکردند بظهور آوردند ، چون میخواستند خطوط ومرقعات خزانهٔ ایشانرا تذهیب کنند مذهب کاران هنرمنداز اطراف ممالک بدربار آنان جمع میشدند همانطور که اگر **شاه‌عباس** نمی بود آنهمه منسوجات ابریشمی و مخملهای نفیس بروزگار باقی نمی‌ماند ، و اگر **سلطان سلیمان‌خان (کبیر)** تشویق نمیکرد آن کاشی کاری‌های گرانبهای ترکی کار **ازنیق** بوجود نمی‌آمد ، واگر **سلطان احمد** مسبب نبود آن همه قرآنهای خطی که ذوق جمیل وهنرنمائی ازصفحات مقدس ونفیس آن جاویدان نمایان است پیدا نمی‌شد . پس هنرهای زیبا درممالک شرق یامستقیماً دردربارها بوجود آمده یابوسیلهٔ تشویق وابستگان بدربار بعالم هستی قدم نهاده است . همین قضیه درقرن نهم مسیحی در دربار **خلفای عباسی بغداد** نیزعیناً بوقوع پیوست ، وهمچنین در **مصر واسپانیا** ،خلاصه آنکه درتمام ممالک شرق همین‌قاعدهٔ کلیه مصداق پیدا کرد . واین معنی‌را باید درمطالعهٔ تاریخ صنایع همواره درمدنظرداشت تاآنرا بتوان بدرستی درک نمود . زیرا بدون توجه باین نکته بسیاری ازمسائل فنی قابل فهم نخواهدبود .

هنرهای زیبا در مشرق‌زمین در دربار سلاطین ترقی کرده است

«نمیبایستی انتظار داشت که باز میان رفتن یکنفراز سلاطین هنرپرور- هنر وصنعت ازمیان برود ومحوشود ، چه اگر سلاطین میمیرند صنعتگران می‌مانند وبخدمت سلطانی دیگر می‌پیوندند ؛ همچنین جنبشی که از **شاهزادگان تیموری** درعالم صنعت بوجود آمد بقدری قوی بود که تااواخر قرن شانزدهم در **ایران** باقی وبرقرار ماند .

«نه‌تنها جانشینان ایشان در **ایران**، یعنی **سلاطین صفویه**، بلکه‌هزاران شاهان

بقاء هنرهای زیبا در قرن شانزدهم

وامراء مجهول‌الاسم که نام و نشان آنها در تاریخ مذکور نیست، همان روش نیك و سنت مستحسن تیموریان را پیروی کردند؛ کتب خطی نفیسی نویساندند که بمراتب بر کتب صنعتی همان‌قرن در **اروپا** رجحان و برتری دارد».

ارتباط ایران باچین و هند

لازم است خوانندهٔ این کتاب را، که شاید تصور مینماید روابط بین المللی تا حدّی از آثار قرون جدیده‌است و نتیجهٔ مستقیم تسهیلات تازه‌ووسائل حمل‌ونقل امروزی است، باین معنی متوجه سازیم که مناسبات وآمد و شدها دراین قرن مابین ممالك آسیائی تاچه پایه زیاد بوده وممالکی که مابین آنها بعدمسافت‌طولانی موجوداست‌تاچه‌درجه‌باهم ارتباط‌داشته‌اند. درصفحات کتاب نفیس تاریخ **مطلع سعدین** که **کاترمر** فرانسوی [۱] در ۱۸۴۳ م. منتخباتی از آن بفرانسه ترجمه و طبع کرده است [۲]، تفصیل دوسفارت ازدربار **هرات** یکی به **چین** و یکی به **هندوستان** ذکر شده که‌رؤساءیااعضاءِ این‌سفارتها سر گذشت خودرا حکایت کرده‌اند: سفارت **چین** را **غیاث‌الدین نقاش** نقل‌نموده‌است. در ٤ دسامبر ۱۴۱۹ م. از **هرات** حرکت کرده بعدازیکسال وده روزبشهر **پکن** (**خانبالغ** Cambaluc) رسیده، وبعددر ۲ سپتامبر ۱۴۲۲ م. به **هرات** باز گشت کرده‌است. سفارت

---

۱) **کاترمردو کنسی** A. Quatremere Antoine de Quincy عالم مستشرق‌وباستان‌شناس‌فرانسوی، متولد در **پاریس** سال ۱۷۵۵ م. متوفی بسال ۱۸۴۹ م.

۲) از کتاب موسوم‌به:

« Notices et extraits des Manuscrits de la Bibliothèque du Roi,» جلد XIV ص ۱ ـ ۴۷۳

هند را که خود مؤلف **مطلع سعدین - عبدالرزاق سمرقندی**، همراه بوده درتاریخ ۱۳ژانویهٔ ۱۴۴۲ م. از **بندر هرمز** حرکت نموده وسپس درتاریخ ۲۰ آوریل ۱۴۴۴ م. درهمان بندر قدم بخاك **ایران** نهاده‌است. چگونگی فعالیت و کثرت نفوس مختلفهٔ آن بندر گاه وشهرجهانی راآن سفیرمورّخ درمقالزیر چنین بیان کرده است - :

«... این **هرموز** که‌اورا **جرون** گویند درمیان‌دریا بندری‌است که در روی زمین بدیل ندارد. تجار اقالیم سبعه - از **مصروشام‌وروم وآذربایجان‌وعراق‌عرب‌وعجم** وممالك **فارس‌وخراسان‌وماوراءالنهر و ترکستان** ومملکت **دشت قبچاق** ونواحی **قلماق** وتمام‌بلادشرق **چین و ماچین** و **خانبالغ** روی‌توجه بآن بندر دارند. ومردم دریابار ازحدود **چین‌وجاوه‌وبنگاله‌وسیلان** و شهر های **زیربادوتناصری‌وسقوطری و شهر نو** وجزایر **دیوامحل** تادیار **مالاباروحبشه‌وزنگبار** و بندرهای **بیجانگروگلبرگه وگجرات‌وکنبایت** Kanba'it وساحل **برّعرب‌وعدن وجده‌وینبوع** نفائس وظرائف که ماه وآفتاب وفیض سحاب آنرا آب و تاب‌داده وبرروی دریا توان‌آورد بآن بلده‌آورند، ومسافران عالم ازهر جا که‌آیند وهرچه‌آورند دربرابرهرچه خواهند بی‌زیادت جستجوی در آن‌شهر یابند. هم‌نقد دهند وهم معاوضه، ودیوانیان غیرزر ونقره ازهمه چیز عشر ستانند. واصحاب ادیان مختلفه بل کفار درآن شهربسیارند، و بیرون از عدل با هیچ آفریده معامله ندارند و باین سبب آن بلده را **دار الامان** گویند. و مردم آن بلده را تملق عراقیان وتعمق سندیان باشد [۱]. »

---

۱) این‌عبارت منقول از نسخهٔ خطی **مطلع سعدین** کتابخانهٔ ملی **تهران** صفحهٔ ۶۱۰ است.

روابط تیموریان با سلاطین عثمانی

سابقاً به‌مکاتبه‌ورابطهٔ **شاهرخ** واولادش‌باسلاطین عثمانی **محمداول** (۱۴۰۲ م. ـ ۱۴۲۱م.) و **مراد دوم** (۱۴۲۱م. ـ ۱۴۵۱م.)و **محمددوم** (۱۴۵۱م. ـ ۱۴۸۱ م.) و **بایزید سوم** (۱۴۸۱ م. ـ ۱۵۱۲م.) اشاره شده‌است. لیکن این مکاتبات محدود به‌دربار سلاطین و امور سیاسی نبوده بلکه بموجب نامه‌هائی که **فریدون‌بیگ** منشی جمع کرده [۱] مراسلاتی دیگر نیز موجود است که مابین **سلطان بایزید سوم** ازیك سوو**مولاناجامی** [۲] و **جلال‌الدین‌دوانی** و**مولانااحمد تفتازانی** ازدیگرسو رد وبدل شده است. به‌شخص‌نخستین ازطرف پادشاه عثمانی هزار فلورن [۳] و بدومی پانصدفلورن بانضمام‌آداب والطافی که درخوردربار باعظمت سلاطین‌است اعطاشده [۴]. بعلاوه‌فرزند **سلطان حسین بایقرا**، موسوم‌به **بدیع‌الزمان**، که از دست ازبکها فرار کرده بود به‌**اسلامبول**پناه‌برده وتاآخرعمر در آنجا بسرآورد [۵].

---

۱) جلداول**منشآت‌فریدون‌بگ** ص۳۶۱ ، طبع **استانبول**

۲) رجوع‌شودبکتاب «جامی»تألیف‌مترجم ص۵۱-۴۳، طبع**طهران** .

۳) فلورن ـ Florin نام زرمسکوك‌است که درآن‌عصر در**ونیز** رواج‌داشته .

۴) راجع‌به‌نفوذ **جامی** و**علیشیرنوائی** درادبیات عثمانی‌خاصه شعرترکی رجوع‌شود به : «**تاریخ‌شعرعثمانی**» تألیف‌**گیب** J.W. Gibb ج۲ ص۷ ونیزبه **شرح‌احوال‌جامی** تألیف‌مترجم طبع‌**تهران** ص۴۳ .

۵) فرار میرزا **بدیع‌الزمان** فرزند**سلطانحسین** بدربار عثمانی ازبرابر ازبکها نبوده . بلکه درسال ۹۲۰ هـ . بعداز شکست **شاه اسمعیل** در **چالدران** وفتح **تبریز** بدست **سلطان‌سلیمانخان‌اول**، این شاهزاده بمصاحبت سلطان از **تبریز** به‌**اسلامبول**رفت، ودرآنجااقامت‌گزید تاسرانجام بمرض طاعون درآنجا وفات یافت (**حبیب‌السیر** ج۳. جزء۳، ص۳۱۶).

ترکمانهای قره‌قوینلو و آق‌قوینلو

اکنون که شرح انحطاط روز افزون خاندان **تیمور** را بیان کردیم، میباید قبل از بحث در چگونگی ظهور و استعلاءِ **دولت صفویه** بطور اختصار از دو خانواده سلاطین **تراکمهٔ ایران** نیز سخنی بگوئیم. این دو طائفه که موسوم به: «سفید گوسفندان» و «سیاه گوسفندان» میباشند، کاملاً در نژاد و آداب و عادات شبیه یکدیگرند. نخست، طائفهٔ **قره‌قوینلو** که **ژوزف بار برو و نیزی** آنها را « **کره کویلو** Caracoilu » مینامد.

بیرم خواجه

این جماعت هم از زمان **تیمور** در **آذربایجان** مستقر شدند، یکی از رؤساءِ آنها موسوم به **بیرم خواجه** از طائفهٔ **بهارلو** [۱] بخدمت **سلطان اویس جلایری** وارد شد، و بعد از مرگ او شخصاً شهرهای **موصل و سنجار و ارجیس** را متصرف گشت، در سال ۷۸۲ هـ./۱۳۸۱ م. وفات یافته و پسرش **قرامحمد** بجای او نشست. او نیز مانند پدر درخدمت سلطان **احمد بن اویس** بود، عاقبت در اثناءِ جنگی در **شام**، در سال ۷۹۲هـ./ ۱۳۹۰ م. کشته گردید. و پسرش **قره‌یوسف** جانشین او شد. او نخستین کسی است ازین طائفه که نام و عنوان شاهی حاصل کرد و پایتخت خود را شهر **تبریز** قرارداد.

بعد از زد و خوردهای مکرّر با **امیر تیمور**، قره یوسف

---

۱) طائفهٔ بهارلو، که هم اکنون بقایای آنها در **فارس** درحدود **دارابجرد** اقامت دارند، از قبائل مهمهٔ قره قوینلو میباشند. (رجوع شود به: تحقیقات پرفسور **ولادیمیر مینورسکی**.

قره‌یوسف پسر قره‌محمد ترکمان قره‌قوینلو

به **ایلدرم بایزید، سلطان عثمانی** پناه برد و بعد از آن **بغداد** را تسخیر نمود، اندکی بعد از آن **میرزا ابوبکر** نوادهٔ **تیمور** اورا از آنجا براند. پس باهزار نفر از همراهان خود به **مصر** گریخت. سلطان مصر از ترس خشم **تیمور** اورا حبس فرمود، لیکن بعداز مرگ تیمور رهائی یافته ومجدداً اتباع خودرا جمع آورده **دیاربکر** را فتح کرد. اندکی بعد از آن درسال ۸۰۹ هـ./۱۴۰۶ م. **میرزا ابوبکر** رادر **نخجوان** شکست داه و **تبریز** را مسخرساخت، ازنو **ایالت آذربایجان** را بحیطهٔ تصرف در آورد. چهار سال بعد، درنزدیکی تبریز **سلطان احمد جلایر** (۱) مخدوم قدیم خود را که بااودر **مصر** همزندان بود شکست داده بقتل رسانید درسال ۸۲۲هـ./۱۴۱۹م. بعدازآنکه سه شهرمهم **ایران**:- **ساوه** و **قزوین** و **سلطانیه** رافتح کرد، در سال بعد، درشصت وپنج سالگی، بعداز چهارده سال سلطنت وفات یافت (۲).

---

۱) ازسلاطین جلایر وترکمانان فرامین واسناد کهن در **ایران** ودرموزه‌های خارجه کمابیش موجود است.

ازآنجمله از **سلطان احمد جلایر** فرمانی در کتابخانهٔ ملی پاریس وجوددارد که سابقاً نسخه‌ای عکسی ازآن رابموزهٔ ایران باستان **طهران** اهدا کرده‌اند. این فرمان مورخ به ۲۲ ذیقعدة الحرام سنهٔ ۷۷۳ هـ. خطاب بمتصدیان ومأموران شهر **اردبیل** و توابع میباشد، ودرآن مطالبهٔ هرگونه مالیات وعوارض دیوانی‌را ازموقوفات واملاک بقعهٔ شیخ **صدرالدین** منع کرده، وتولیت بقعه‌را برای **شیخ صدرالدین** نوادهٔ اوتأیید فرموده است. این سندتاریخی ازلحاظ تاریخ سلسلهٔ صفویه دارای اهمیت بسیار میباشد.

۲) **عبدالرزاق سمرقندی** این قطعه‌را در تاریخ مرگ **قره‌یوسف** که بسال ۸۲۳هـ. در **اوجان** واقع‌شد ذکرمیکند وآن تضمینی ازقطعهٔ **حافظ** است :-

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

پنج پسر ازاو باقی‌ماندند که دو تن از آنها **اسکندر** و **جهانشاه** بجای او متوالیاً بسلطنت نشستند.

مراسلات دولتی در این عصر

چنانکه درفصل سابق اشاره‌شد، مجموعهٔ نوشتجات رسمی‌دولت‌عثمانی که‌در **منشآت فریدون بیگ**[1] وجوددارد، دارای اهمیت تاریخی میباشد. وازآن مراسلات تعدادزیادی‌مربوط باین‌عصروزمان‌است. ازآنجمله مکتوبی‌است از **سلطان‌احمدجلایر** خطاب‌به **سلطان‌بایزید ایلدرم** بتاریخ ۷۹۸ هـ / ۱۳۹۶ م. که تفصیل فرار خود را ازجلو اردوی **تیمور** بیان میکند و جوابی که بنامهٔ مذکور داده شده است. نیز مکاتیب متعدد که مابین **سلطان محمد اول** (۸۰۵ ـ ۸۲٤ هـ.) از یکطرف و **شاهرخ** و **قره یوسف** و **اسکندر** و **سلطان خلیل‌شیروانی** ازطرف دیگر، تبادل‌شده‌است؛ هم‌چنین درآنجامراسلاتی‌است‌مابین **سلطان محمد دوم** ملقب به **فاتح** (۸۵۵ـ۸۸٦) و **جهانشاه** و **الغ بیگ** و **بایسنغر** ویکی‌ازشاهان‌بهمنی **هند** و **اوزون‌حسن** و **حسین‌بن‌منصوربن بایقرا** وبالاخره مقدارزیادی مکاتیب متبادله باسلاطین‌اوائل عهدصفویه‌یعنی **شاه‌اسماعیل‌اول** و **شاه‌طهماسب**.

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

دل منه بر دنیی و اسباب او
پندگیر ازحال **میر ترکمان**
از نهیبش بچه میافکند شیر
عاقبت **تبریز** و **بغداد** و **عراق**
«بوده وقتش» گشته‌تاریخ‌و، یقین

زانکه ازآن کس وفاداری‌ندید
آنکه ازشمشیراو خون‌میچکید
در بیابان نام او چون می‌شنید
چون مسخر کرد وقتش دررسید
آنچه‌اودرمنزل **اوجان** بدید

---

۱) منشآت‌فریدون‌بیگ‌منشی ، طبع‌استانبول، سال ۱۲۷٤هـ/۱۸۵۸ م. ص ٦۲٦

این نامه‌ها نه تنها از لحاظ شعاع نوری که برحوادث تاریخی آن زمان می افکند دارای اهمیت بسیار است، بلکه از آن لحاظ که روابط این سلاطین را بایکدیگر نشان میدهد نیز دارای ارزش میباشد. مثلاً درنامه‌ای که **شاهرخ** به **سلطان محمد اول** ۸۱۸ هـ./۱٤۱٦م. می نویسد، طرز انشاءِ خشونت آمیز آن خیلی قابل توجه است؛ هم از حیث قلت عناوین والقاب وهم از جهت ملامت و توبیخی که به سلطان فرموده، و اورا بقتل برادرانش **سلیمان**، **موسی** و **عیسی** سرزنش کرده است و گفته: «که هرچند این عمل درعرف وعادت عثمانی‌ها ناپسند نیست، ولی درنظر آداب **ایلخانیان** ناشایست می باشد.» نیز از سلطان عثمانی تقاضا کرده که **قره یوسف** را ازین بیش اجازه ندهد که بخاك عثمانی پناه ببرد. جواب **سلطان محمد** ازطرف دیگر نه تنها بلهجهٔ ملایم وصلح جویانه انشاءشده بلکه بانهایت ادب وفروتنی است. وی **شاهرخ** رابیك رشته القاب بلند مخاطب داشته و در عذر خواهی ازقتل برادران خود به سخن **سعدی** استشهاد کرده که: «ده درویش در گلیمی بخسبند ودو پادشاه در اقلیمی نگنجند،» همچنین اظهار داشته است که اگر **قره یوسف** رانومید سازد واورا بداخلهٔ کشور عثمانی راه ندهد، وی شاید که تولید آشفتگی درمیان حکمرانان مجاور ـ مانند: **قرامانیه**، **حمیدیه**، **اسفندیاریه**، **تورغوذیها** و **ذوالقدرها** ـ بنماید، وحتی شاید به سلطان **مصر** متوسل شود[1].

---

۱) عین مراسلهٔ **شاهرخ** به سلطان **محمد فاتح** وجواب او که درمجموعهٔ **فریدون بیگ** (ج۱ ص۱۵۰) مندرج است، ذیلاً برای تکمیل فایده درج میشود.

«بجناب سلطان الاعظم مولی الملوك بین الامم قاتل الکفره وقامع الفجره، المجاهد فی سبیل الله، الملك الاحد، نظام الملك والدین **سلطان محمد** ایده الله و ادامه باحسان

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ولی نسبت به‌سلاطین ترکمان یعنی **قره‌یوسف** وپسرش **اسکندر** وضع مکاتبات سلطان مخالف سبك فوق است، یعنی سلطان با آنها مانند زیردستان و کهتران خطاب کرده وشاهان ترکمان بااومانند بمرتبتی بالاتر ومهتر عنوان نامه نموده‌اند.

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

پادشاهانه فائز گشته بداند که بمسامع علیه چنان رسید که **سلیمان بك وموسی بك وعیسی بك** بااو در مقام شقاق ونزاع بوده‌اند وبرسم **تورهٔ عثمانی** هریك را ازغوغای دنیای فانی خلاص کرده‌اند «ذلك تقدیر العزیز العلیم». اما این شیوه درمیان برادران جانی برموجب **تورهٔ ایلخانی** غیرمناسب مینمود، چه‌دولت چندروزه بقائی ندارد که بجهت آن ارتکاب چنین احوال کرده شود. بیت:

میازار موری که دانه کش است — که‌جان داردوجان شیرین خوشست.

ایشان اعقل‌اند. واحوال همایون ما آنکه بجزغوغای **قره‌یوسف** و اولاد او که‌ظالمان بی‌دین وقاطعان طریق اهل یقین‌اند مدافعهٔ دیگر نیست «این خارهم ازآن گل برجیب جان خلیده‌است»؛ شاید که از سطوت قاهره بآن جوانب عنان پوی گردد وهرگاه بحدودایشان رسد گرفته بدست بازخواهان‌ما در رسانند و در اسباب محبت قصوری نگذاشته در اطفاء آتش فتنه کوشند، تا موجب پریشانی احوال رعایا و برایا نگردد. باقی مشافهاترا ازدارنده، **بورندق بهادر**، تحقیق کنند وبزودی اعادت نمایند، والسلام والاکرام. کتب الامر العالی اعلی الله شانه فی اواسط شهرذی الحجة الحرام سنة ثمان عشر وثمانمائه ببلدة **خوارزم**.

جواب **سلطان محمد غازی** به‌**شاهرخ** -:

«مخلص دولتخواه که همیشه حلقهٔ موالات درگوش جان داشته وَحَبِّ حُبّ در مزرع دل کاشته، لیلاً ونهاراً وسراً و جهاراً دست تضرع و دعا بدرگاه حق جل و علا برداشته به‌تمهید قواعد سلطنت وکامرانی وتخلید سعادت وشادمانی عالیحضرت خلافت

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

تحقیق در تمام اوراق مجموعهٔ منشآت فریدون بیگ از حوصلهٔ این فصل و کتاب خارج است ، لیکن در آتیه هرجا ضرورت مقتضی باشد بازبدان اشاره خواهیم کرد .

امیر اسکندر قره‌قوینلو سلطنت خودرا باجنگی که‌با **شاهرخ**

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

منقبت ، پادشاه فلك بارگاه ملك‌پناه جمجاه ، کسری‌ایوان منوچهر عنوان ، افراسیاب زمان شهنشاه اقالیم‌سبعه ، برگزیده آباء تسعه :

شه هفت کشور ممالك ستان — جهان کرم **شهرخ** کامران

ضاعف الله قدره و شرح صدره واعز جنده وزادعمره ونصره، مسارعت ومبادرت می‌نماید . قرین‌اجابت وضمین استجابت باد «انه رؤف بالعباد» . بعداز تقدیم خدمات ایلخانی معروض رأی‌قرولتای خسروانی گورکانی آنکه : دراین ولا نامهٔ یرلیغ ختامه مصحوب ذوالمجد والمعالی **بورندق‌بهادر** خلکانی زید قدره و رزقت سلامته ، در بهترین ایام بدین محب مستهام دررسید . چون مشعر بود بصحت ذات ملکی الصفات ، شکر الهی بجای آورد . نصایحی که در باب اخوان کرده بودند فرمان بریم، لکن از ابتداء تباشیر صبح‌دولت عثمانیه رحم‌الله اسلافهم وأبداخلافهم ، مشکلات ایام‌اا کثریا بدست تجربه گشاده و آنرا پیشنهاد خویش ساخته‌اند . و از جمله سلطنت در آنکه اقتضای شرکت نمی کند شبهه‌ای‌نیست‌و کلام‌لئالی‌انتظام **صاحب گلستان** غفره الله الملك الرحمان که:«ده‌درویش بر گلیمی بخسبند ودو پادشاه دراقلیمی نگنجند» مؤید این‌احوال امن‌مآل است . علی‌الخصوص که اعدای دین‌ودولت ازاطراف وجوانب‌منتظر اندك فرصت‌اند . وثبات وزوال ملك بتدبیرنیست،بلکه وابستهٔ تقدیرالهی است . فأما اگرحکام همجوار مسلمانان عالی تبار می‌بودند اندوهی دست نمیداد ، و العیاذ بالله که فرصت به **کیفار** خاکساردرافتد. ومعلوم‌عالی‌است که درواقعهٔ جدّ مغفرت پناهم اکثر بلاد مفتوحه مثل **سلانیك** وغیره ازقبضهٔ اسلامیان بیرون‌رفته .

«ماقصهٔفتنه‌را چه گوئیم‌ایدوست — ازغمزهٔ شیوه‌کار جانانش‌پرس»

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

کرد آغازفرمود ؛ گرچه درآن رزم شکست یافت، لیکن باز بر گشته **آذر بایجان** را تصاحب نمود. درسال ۸۲۸ه‍./۱٤۲٥م. **اسکندر قره‌قوینلو** **شمس‌الدین پادشاه اخلاط** و در ۸۳۰ **سلطان‌ احمد** پادشاه **کردستان** ، و **عزالدین‌شیر** همه مغلوب او شدند ، از **شیروان** تا **سلطانیه** رازیرفرمان آورد . درسال ۸۳۲ ه‍./۱٤۲۹ م. وی و برادرش **جهانشاه** باوجودرشادت‌وشجاعت‌بسیاره‌وباره‌از **شاهرخ** شکست یافتند [۱] . شش‌سال بعد یعنی درسال ۸۳۸ ه‍./۱٤۳٤ م . **شاهرخ** مجدداً

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

ازآن‌است که دراین‌امور سلطنت تفردرا اختیار کرده‌اند. والخیرما اختاره‌الله. واحوال قره‌یوسف‌را متحیریم - اگر طلب عذر او ازآن درگاه می‌نمائیم،شاید درمعرض قبول‌نیفتد؛واگردرولایت‌خودراه نمیدهیم گفته‌اند: «هر که دست‌ازجان‌بشوید هرچه دردل دارد بگوید» و از ضرورت بلکه مرتکب انواع فضاحت گردد ، وبا حکام همجوارمثل‌قرمانیان و حمیدیان واسفندیاران وطورغوذیان و ذوالقدریان متفق شده ، باسلاطین **مصر** نیزدرپیوسته، ازشومی‌هریك امرغزا معطل‌ماند . نه‌آنکه شیر مردان روم‌را ازجمعیت شغالان گزندی است ، یقین‌مشغلت بغزاانسب واولی ازدفع امثال این غوغاهاست . زیادت‌چه‌نویسد والامراعلی».

---

۱)یورش‌دوم **شاهرخ** به **آذر بایجان** هرچند بفرار**اسکندر** انجامید،ولی شاهرخ ازآن‌حمله نصیبی نبرد و ولایت آذربایجان در حقیقت ازحیطهٔ اختیار او خارج گردید . **دولتشاه** دراین باب گفته است (ص۳۹۱):« **شاهرخ سلطان** هرچند مملکت آذربایجان باولاد وامرای‌بزرگ عرض کرد،ازترس **اسکندربن قرایوسف** همچنان آنرا قبول‌نکردند ، بالضروره آن‌مملکت‌را بازبیسامان گذاشته بدارالملك‌اصلی معاودت‌نمود وعزیزی این‌بیت مناسب آن‌حال میفرماید — :

«سکندرلشگرشه‌را زد وجست شه‌ماملکت بگرفت‌وبگریخت»

بعزم **آذربایجان** لشگر کشیده تا حدود **ری** براند، در آنجا برادر **اسکندر**،**جهانشاه** وبرادرزاده‌اش، **شاه علی** بنزدوی شتافتند و **اسکندر** بگریخت. **شاهرخ** ملك اورا به برادرش **جهانشاه** تفویض کرد، واسکندر به‌قلعه‌ای پناه‌برد، عاقبت در موقعی که تهیهٔ مقاومت حصار را میدید، پسرش **قباد** به تحریك سریهٔ وی **لیلی** نام، اورا هلاك کرد.

چون تخت ملك غرب **ایران** از **اسکندر** تهی ماند، **جهانشاه** به‌پشتیبانی و فرمان **شاهرخ** برآن نشست. در سال ۸۳۹ ﻫ./۱۴۳۵ م.

جهانشاه (۱) سپس ملك موروث را وسعتی بسیار داد. در سال ۸۵۶ ﻫ./ ۱۴۵۲ م. وی به **عراق عجم** تاخته **اصفهان** را قتل عام کرد و **فارس** و **کرمان** را نیز مسخر ساخت. در ۸۶۲ ﻫ. **خراسان** راتسخیر فرمود، ودرماه شعبان‌همان سال در تختگاه **شاهرخ**، **هرات** به‌تخت‌نشست. ومدت‌ششماه درآنشهرفرمان‌راند. تاآنکه **سلطان ابوسعید** نبیرهٔ **تیمور** قصد‌حملهٔ او کرد. درهمان اثنا بوی خبر رسید که پسرش **حسن** که اورادر **آذربایجان** حبس کرده‌بود،فرار کرده وبرخلاف پدر طغیان نموده‌است؛ پس‌ناگزیر شد که با **ابوسعید** طرح آشتی افکند و بسرعت بجانب مغرب **ایران** باز گردد. گویند: روزی دوازده فرسخ راه‌می‌پیمود وبیست‌هزارشتر وده‌هزاراسب دراین‌باز گشت

---

۱) دوائراز **میرزاجهانشاه** بنظربنده مترجم رسیده‌است ازینقرار:-

الف) غزل‌ذیل که نشان‌میدهدجهانشاه، متخلص‌به«**حقیقی**»،اشعاری‌میساخته (رجوع‌شود بدولتشاه ص۴۵۹) این غزل درتاریخ (**تکملة‌الاخبار**) تألیف **علی بن عبدالمؤمن** که‌بنام‌ملکه**پریخانم** دختر**شاه‌طهماسب** درتاریخ**خوزستان** تألیف نموده‌است(کتابخانهٔ حاجی‌حسین آقاملك) ذکرشده واکنون‌دراینجانقل‌میشود:

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

ازاردوی‌او تلف‌شد. پس از سر کوبی **حسن**، پسر دیگرش **پیر بداق** را که‌از**فارس** معزول کرده وبه‌حکومت **بغداد**فرستاده‌بود؛ در آنجا برپدر یاغی گردید. **جهانشاه** بناچار بجنگ او برخاسته، یکسال تمام شهر

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

ساقیا تکیه بر این دار فنا نتوان کرد
باده پیش آر که تغییر قضا نتوان کرد

خانه بر رهگذر سیل فنا نتوان ساخت
فکر جاوید در این کهنه‌سرا نتوان کرد

بوسه‌ای‌می‌ندهی ای‌شه خوبان زچه‌روی
این قدر . . . بهر خدا نتوان کرد (؟)

طاق ابروی تو محراب دلم تا نشود
ای پریچهره، باخلاص دعا نتوان کرد

ای **حقیقی** چو ترا عمر بپایان برسد
با همه حکمت لقمانش دوا نتوان کرد

ب) درتصرف مرحوم **محمدشفیع جهانشاهی** که‌سابقاً در **تهران** رئیس **دیوان کشور** بودند، فرمانی‌است ازآن‌پادشاه که **خاندان‌جهانشاهی‌درتبریز** از طرف مادر باو منتهی میشوند. موضوع فرمان ارجاع نقابت‌سادات وتولیت اوقاف **بقعهٔ‌معصومهٔ‌قم(ع)** بیکی ازسادات رضوی است که نام‌اورا چنین ذکر میکند ـ:
«المرتضی الاعظم الاکرم، ملک‌السادات والنقبا . . . سلیل‌الامام . علی‌بن موسی الرضا السیداحمد نظام‌الملةوالدین.»

و در آن میگوید که چون احکام سلاطین ماضیه، خصوصاً «**خاقان سعید شاهرخ‌میرزا** که امضاء فرمان سلطان مرحوم مبرور **امیر تیمور گورکان** انارالله مرقدهما نافذاست. منصب نقابت سادات و تولیت اوقاف روضهٔ منوره و تربت مقدسهٔ امامزاده معصومه بنت‌الامام سمی **فاطمه** علیها وعلی آبائها التحیة والسلام.. بآباء عظام واجداد کرام جناب مشارالیه مفوض بوده است . . . الخ» این‌فرمان بخط تعلیق خوانا نوشته شده، و در صفحهٔ اول که صدر فرمان‌است، بخط ثلث مطلا چنین مرقوم شده ـ:

«بالقدرة الکاملة الاحدیة و القوة الشاملة الاحمدیة **ابو المظفر جهانشاه بهادرسوزمز**». درآخر آن چنین‌نگاشته:

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

بالقدرة الکاملة الالهیة

والقوة الشاملة الاحدیة

ابوالمظفر جهانشاه بهادر سوزومیز

سرلوحه فرمان **میرزا جهانشاه ترکمان**
ملکی مرحوم **محمد شفیع جهانشاهی** (بلطف ایشان عکس برداشته شد)

ص۵۶۸

بغدادرا محاصره کرد ، تاعاقبت بر او نیزدست یافته و اورا بکشت[(۱)] ، وفرزند دیگرش **محمد میرزا** را بجای او نشاند و خود به **آذربایجان** باز گشت. ودرآن تاریخ وسعت مملکت وی که ازسرحد خاك **عثمانی** غرباً، تا **عراق**و**خلیج فارس** و **کرمان** شرقاً امتداد داشت ، درحقیقت مشتمل بود برتمام ممالك **ایران** باستثنای **خراسان** و **طبرستان** .

قتل جهانشاه بدست اوزون حسن

در سال ۸۷۱ هـ. /۱٤٦۷م . **جهانشاه** به **حسن بایندری**،معروف به**اوزون حسن**،حمله برد وقصد **فتح دیار بکر** که کشوراوبود داشت، لیکن درهنگام شکار ازلشگر خود دورمانده دشمن او را غافلگیر کرد و بهلاك رسانید ، دو پسرش نیز اسیر شدند ، و بسیاری از امراء و رجال او بقتل

بقیة حاشیه از صفحهٔ قبل:

«تحریراً فی سابع وعشرین جمادی الاولی سنة سبع وستین وثمانمائه» وذیل آن بمهر**جهانشاه** موشح است وسجع مهر او چنین است :

«من عدل ملك ـ جهانشاه ـ من ظلم هلك».

ودرظهر فرمان امهارچندی دارد که ظاهراً ازآن مستوفیان وصدور زمان است .

---

۱) چنانکه گفتیم**جهانشاه** را طبع شعر بوده و اشعاری چند در موقع طغیان **پیر بداق**در**بغداد** گفته وبرای اوفرستاده است ووی نیز بهمان طرز جوابی داده که در **تذکرهٔ دولتشاه** هردوقطعه مندرج است (طبع**لیدن**،ص۴٥۹).

جهانشاهرادیوانی بوده ووقتی نسخه‌ای ازآن رابرای**مولانا جامی** فرستاده و آن استاد منظومهٔ غرّائی درشکرانه بپاسخ نزد وی ارسال داشته است که در**دیوان جامی** چنین عنوان میشود :«مهرشاه جهان جهانشاه است».درآنجا**جامی** اشعار اورا می ستاید. رجوع شود به: کتاب جامی ،تألیف مترجم،**طهران** ص۳٥ .

رسیدند . تاریخ این فاجعه‌را درقطعهٔ ذیل بنظم آورده‌اند که بحساب جمل ۸۷۲ میشود .

اردوی **جهانشاه بهادر نویان** با آنهمه اسباب زبر دستی و پشت
ثانی عشر ماه ربیع الثانی ویران شد و تاریخ «حسن بیگ بکشت» .

منجم باشی (۱) مورّخ ترک اخلاق اورا ناپسند شمرده ، واورا مردی بدسیرت وخونخوار وظالمی بدکردار خوانده‌است که بکفر وزندقه مایل وبه‌احکام الهی بی‌اعتنا بوده

اخلاق جهانشاه

شب‌ها تا صبح به‌فسق وفجور می‌گذرانیده وازصبح تاشام می‌خفته، گویدبهمین دلیل است که اورا «خفاش» نامیده‌اند (۲) . وی درسن هفتاد سالگی پس ازسی‌ودوسال سلطنت هلاك‌شد ودر **تبریز** مدفون گردید . پس ازاو فرزندش **حسنعلی** بجای پدرنشست . وی‌سابقاً ازنظر **جهانشاه** افتاده ووقتی ازاو گریخته به **اوزون‌حسن** پناه برده بود ، و گویند که : دراثرطول حبس واسارت عقلش مختل‌شده نتوانست سلطنتی بنظام نماید ، پس بزودی از **تبریز** که دار الملك او بود از جلو **اوزون‌حسن** گریخته به **همدان** رفت . اوزون حسن درپی‌وی تاخته واورا دستگیر کرد ، وپسر اوزون حسن ، **اقورلو محمد**، درسال ۸۷۳هـ./۱۴۶۸م. اورا بقتل رسانید ، وبقتل‌وی سلسلهٔ سلطنت **قره قوینلو** درغرب **ایران** بپایان آمد،

حسنعلی فرزند جهانشاه وانقراض سلطنت قره‌قوینلو

---

۱) رجوع شودبه: تاریخ **منجم باشی** ،**صحائف الاخبار** ، جلد سوم ص ۱۵۰ طبع **اسلامبول**، ۱۲۸۵ هـ .

۲) محاکمهٔ منجم‌باشی که‌سنی متعصبی بود. دربارهٔ **جهانشاه** که به‌تشیع منسوب است،شاید ازروی غرض‌باشد ومورّخان‌دیگر برخلاف آن نوشته‌اند.

وبجای آنها سلالهٔ تراکمهٔ **آق قوینلو** صاحب ملک شدند .

سلسلهٔ آق‌قوینلو

دیار بکر مرکز اصلی فعالیت طایفهٔ آق قوینلو یا ترکمانهای **بایندریه** است . اولین امیر معروف این طایفه **بهاءالدین قره عثمان** ، ملقب به **قره ایلوک** «زالوی سیاه» می‌باشد که ازفرط خونخواری این لقب را باو نهاده بودند، وی نام وشهرتی حاصل نموده بعداز آنکه رقیب خود **قره یوسف قره قوینلو** را شکست داد، دراثر حسادت برادران نالایقتر از خود **احمد** و **پیرعلی** فرار کرده بخدمت **قاضی بهاءالدین** به **سیواس** شتافت [1] در سال ۸۰۰ هـ./۱۳۹۷م. **قره عثمان** به میزبان خود غدر کرده اورا کشته ولایتش را بکف آورد، لیکن چون آگاه شد که اردوی عثمانی بسرداری **شاهزاده سلیمان خان** بطرف **سیواس** و **ارزنجان** در حرکت است ، فرار کرد . و در هنگام حملهٔ **تیمور** به **آسیای صغیر** و **شام** به خدمت **تیمور** داخل شد ودرپاداش حکومت **دیار بکر** را امیر بدو تفویض فرمود . اندکی بر نیامد که **قره یوسف** از **مصر** آزاد گشته به **آذربایجان** باز گشت و با **قره عثمان** آغاز جنگ کرد ، لیکن چنانکه گفتیم ، در سال ۸۲۳ هـ./۱۴۲۰ م . بمرد وپسرش **اسکندر** جانشین اوشد . اسکندرنیز سال بعد ازلشگر **شاهرخ**

---

۱) شرح جامعی دربارهٔ **قاضی بهاءالدین** که صاحب سیف وقلم بوده‌است، در «تاریخ شعر عثمانی» تألیف **گیب** ، ج ۱ ـ ص ۲۰۴ آمده . وهمچنین **شیلت برگر** Schiltberger در کتاب خود موسوم به: «Bondage and Travels» که ترجمهٔ انگلیسی آن توسط انجمن هکلویت بسال ۱۸۷۹م. طبع شده ، ازاو سخن گفته ودرآن از **قره عثمان** نیز ذکر شده ،همچنین درتاریخ **عجائب المقدور** شرحی دربارهٔ قاضی مذکور آمده است .

شکست یافت . **قره‌عثمان** در سال ۸۳۸ ه./۱۴۳۴ م. بمرد و پسرش **علی بیگ** بجایش نشست . پسر دیگرش **حمزه** بر برادر بشورید و **علی** فرار کرده به **سلطان مرادخان دوم** سلطان عثمانی پناه برد .

پس از **علی بیگ** پسرش **جهانگیر** جانشین وی شد ، ولی در سال ۸۵۷ ه./۱۴۵۳ م. برادر وی **اوزون حسن** نبیرهٔ دیگر **قره‌عثمان** که از برادر بعزم ولیاقت برتری داشت براو چیره گردید [۱].

جهانگیر - اوزون حسن

حسن قویترین و معروفترین افراد سلالهٔ **آق قوینلو** است . وی در قلعهٔ **آمد** در **دیار بکر** در سال فوق، یعنی همان سال که **محمد فاتح**، **قسطنطنیه** را بگرفت؛ بسلطنت نشست. رعب و هشتی که در سراسر **اروپا** مخصوصاً در **ایطالیا** از بروز نیرو و شجاعت عثمانیان پدید آمده بود ، باعث شد که سفرای متوالی از **ونیز** به **ایران** گسیل داشته ، کوشش کنند که **اوزون حسن** را برضد ترکها باخود متحد سازند ؛ باميد آنکه ازسمت مشرق اسباب نگرانی سلطان عثمانی را فراهم آورند واو را از ادامهٔ فتح و لشگر کشی

---

۱) درباب تاریخ سیاسی عصر **اوزون حسن** رجوع شود به: تحقیقات و مقالات دانشمند معاصر، پرفسور **ولادیمیر مینورسکی** V. Minorsky ،مستشرق ایران شناس و ایران دوست که دربارهٔ تاریخ طائفهٔ **ترکمانان آق قوینلو** مطالعات دقیق و مفصل دارند. مخصوصاً دردو مقالهٔ ذیل :-

دائرة المعارف اسلام در ذیل لغت : Uzun Hasan

دیگر در مجموعهٔ مقالات «انجمن مطالعات ایرانی» : «La Perse au XVme siècle, entre l'Empire Ottoman et Venise, Paris. 1933.» Société des Etudes Iraniennes. Paris. 1931.»

درجهت مغرب بازدارند. بدین منوال «مسألهٔ شرقیه» «Question d'Orient»
که بعد از اعزام سفراء **رم** بدربار مغول در **قراقوروم** Qàra – qorum
بهمین مقصود مدتی مسکوت مانده‌بود، اهمیتی از نو گرفته از آن پس
جلب قلب پادشاهان **ایران** منظور نظر دول معظم اروپائی گردید . این
سفیران ونیزی شرحی ازمسافرتهای خود به **ایران** باقی گذاشته اند وآن
مملکت را در ضمن حوادث مسافرت خود توصیف نموده‌اند ، بطوریکه
آثارایشان شعاع نوری براوضاع تاریك تاریخ آندوره می‌افکند . ازجمله
اخلاق و آداب **اوزون‌حسن** را توصیف میکنند. یکی ازآنها موسوم به:
رموزیو Ramusio درمقدمه‌ای که به‌مسافرت‌نامهٔ **کاترینوزینو**_Caterino
Zeno نگاشته ، **اوزون‌حسن** را بجلالات قدر ستوده وحتی میگوید که:
« در میان شاهان مشرق زمین ،از زمانی که سلطنت از ایرانیان بدست
یونانیها افتاد،هیچیك ازآنها در شکوه وجلال برابر **دارای هخامنشی**
داریوش هیستاسب و**اوزون‌حسن** نبوده‌اند » . سپس اضافه میکند که:
«محل تأسف است بعضی از سلاطین مشرق زمین که بقوّت وعقل ممتاز
بوده‌اند، مورّخانی نداشته‌اند که اعمال شجاعانهٔ آنها را بنگارند . و حال
آنکه هم مابین سلاطین **مصر** وهم درمیان پادشاهان **ایران** مردانی بوجود
آمده‌اند که درکارآمدی و لشگر کشی نه‌تنها از همهٔ پادشاهان خونریز
قدیم برتر بوده بلکه برسرداران صاحب نام یونانی وورمی نیز در فنون
رزم‌وجنگ سبقت گرفته‌اند[۱] .بعدازآن به‌تحسین‌وتمجید **اوزون‌حسن**

---

۱) رجوع‌شود به: کتاب «Narrative of Italian Travels in Persia,»
طبع‌وترجمهٔ انجمن هکلویت ، ۱۸۷۳ م.ص.۲.

زبان گشاده‌میگوید: « **اوزون‌حسن** که‌خانی‌فقیربودوازدیگر برادرانش درمرتبه‌ومقام‌ضعیف‌تر، بیش‌ازسی‌سوار وقلعه‌ای کوچك‌نداشت، بشجاعت و لیاقت کارش بجائی رسید که با **خاندان‌عثمانی**، که‌در زمان سلطنت **سلطان محمددوم** ۱۴۵۱م. – ۱۴۸۱ م. موجب ترس ممالك‌مشرق بود، بر سر سلطنت آسیا بمنازعت ورقابت برخیزد».

وصف کانترینی ونیزی از اوزون حسن

کانترینی Contarini ونیزی[1] که درسال ۱۴۷۴م. نزد **اوزون‌حسن** بوده میگوید که: «وی با طعام خود شراب می‌نوشد و ظاهراً آدم خوش مشربی است، و از مصاحبت وضیافت مابرسرسفرهٔ‌خود مسرورمیشود ودائماً جمعی از نوازندگان و مطربان درنزد او حاضر ومطابق میل او میخوانند و مینوازند، ووی بسروروشادی‌درمی‌آید. وی‌مردلاغراندام بلند بالائی است و ازجبههٔ‌اواندك‌قیافهٔ تاتاری نمودار، بشره‌ای گندم گون‌دارد. چون شراب می‌نوشد دست‌او میلرزد. ظاهراً هفتادساله بنظرمی‌آید[2]. مایل به‌عیش و نشاط بطرزی بی‌تکلف است، لیکن وقتی که مستی وی ازحد زیاده شود، خیلی‌خطرناك میگردد. روی هم‌رفته امیری خوش طبع میباشد».

---

۱) رجوع‌شودبه: کتاب «Travels to Tana and Persia» طبع وترجمهٔ همان‌انجمن– ص۱۳۲.

۲)اوزون‌بترکی‌بمعنی دراز است‌ومورّخان‌عرب‌نیزنام‌ولقب‌این‌پادشاه‌را «الحسن‌الطویل» ثبت کرده‌اند. (تاریخ‌الخلفاء للسیوطی)

۳) **منجم باشی** درموقع وفات‌اوبسال۱۴۷۷م.وی‌را ۵۴ساله دانسته‌است.

هرچند درهیچیك ازتواریخ شرقی که بنظر رسیده اینچنین وصف روشنی ازاین مردمهم ندیده‌ام، لیکن **منجم باشی** هم در کتاب خود **صحائف الاخبار** [۱] وصفی از او کرده که ذیلاً نگاشته میشود: «وی سلطانی عاقل وعادل وشجاع ومتقی و دیندار ودوست اهل علم وصلاح بود. به‌اعمال خیروکارهای عام‌المنفعه‌راغب، وعمارات بسیار به‌نیت مقاصد مذهبی بنیاد نهاد، چنانکه ذکر شد با لشگری اندك دو پادشاه بزرگ رامانند: **جهانشاه‌وابوسعید** مغلوب ساخت، و از **گرجستان** باج وخراج دریافت کرد. برسراسرممالك **آذربایجان‌وعراقین‌وکرمان‌وفارس ودیاربکر وکردستان و ارمنستان** حکومت‌میفرمود».

وصف منجم باشی از اوزون حسن

همان مورخ درباب حمایت **اوزون‌حسن** ازعلماء وادباءمیگوید: «وی **تبریز**را تختگاه‌خودقرارداده از ممالك مجاور ودیاراطراف بسیاری از دانشمندان‌را درآنجا جمع آورد. وموردعنایت وحرمت‌خاص‌خودقرارداد، ویکی‌ازمعروف‌ترین آن‌رجال دانش‌وادب که ازدست‌وی پاداش‌ونیکی بسیاریافتند، **مولاناعلی قوشچی** [۲] است که‌چون‌ازمسافرت**مکه** برمیگشت عبوراو بکشوروی افتاد».

حمایت اوزون حسن از اهل ادب

هنگامیکه **اوزون‌حسن** هنوزدراوان شباب‌بودوامارت **دیار بکر**

۱) رجوع‌شودبه: **صحائف الاخبارمنجم باشی**، جسوم ص۱۶۵.

۲) **علاءالدین علی بن محمد بن القوشجی**- متکلم وادیب ومنجم، متوفی بسال۸۷۹هـ. ازآن‌سبب باین‌لقب‌نامیده‌شده که پدرش‌قوشچی **میرزاالغ بك** بوده‌است.

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ملکه دسپینا

داشت،زنی مسیحی بازدواج خود درآورد که **دسپینا** خاتون Despina Khàtun ،دختر **کالوژان** Kalo Joannes ،میباشد [۱]. که آخرین امپراطور مسیحی **طرابوزان** و بخانوادهٔ کامننی Comneni منسوب است. ازاین زن **حسن** را یك پسر و سه دختر بوجود آمد، یکی از آنها موسوم به **مارتاخاتون** Marta بعقد مزاوجت **شیخ حیدر**، پدر **شاه اسماعیل اول** صفوی،درآمد.

وقایعی که ازدوخانوادهٔ **قره قوینلو** و **آق قوینلو** در کتاب **میرخواند**

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

پس از آنکه در **سمرقند** تحصیلات خودرا بپایان رسانید ،به **کرمان** رفت ودر آنجا شرحی بر کتاب **تجریدالکلام فی تحریرعقایدالاسلام** تألیف **خواجه نصیرالدین محمدطوسی** نگاشته و آنرا بنام **میرزاابوسعیدگورکانی** مصدّر کرده است. درسمرقند با **الغ بیگ** درتألیف جدولهای نجومی(زیج) شرکت فرمود. بعدازهلاکت **ابوسعید**،درمراجعت از**مکه**، بخدمت **اوزون حسن آق قوینلو** شتافت، وی اورا بسفارت نزد **سلطان محمدخان دوم سلطان عثمانی** فرستاد. سلطان از او عهد گرفت که پس از انجام مهم سفارت مجدداً **بقسطنطنیه** بازآید؛ وچون بازآمد،او رابمنصب تدریس در **مسجد ایاصوفیه** منصوب فرمود .مولانادرآنجا بتألیف رسائل فارسی وعربی عدیده مشغول گردید . برای تألیفات عربی او رجوع شود به:ادبیات عرب تألیف **بروکلمن**، جلد دوم ص ۲۳۴،وبرای تألیفات فارسی وی به: **فهرست ریو** جلد دوم صفحهٔ ٤٥٦ .

۱) رجوع شود به: کتاب « **مسافرت تاجر ایطالیائی** » مذکور در فوق صفحهٔ ۱۷۸ . آن مورخ این زن راچنین وصف میکند : « این خاتون بسیار زیبا بلکه زیباترین زنان عصر خود بشمارمیرود ، و درسراسر**ایران** شهرت لطف و ملاحت وی منتشر است. ».

منابع تاریخی این عصر

وسایر مورّخان ایرانی ذکر شده غالباً خیلی مختصر و غیرکافی است ، کاملترین تاریخی که از سلطنت **اوزون‌حسن** بدست‌است ، همانا **صحائف‌الاخبار منجم باشی** میباشد [۱] . و بعد از آن منبع ترکی دیگری که اطلاعات زیادی بدست میدهد ، مجموعهٔ **منشآت فریدون بیگ** است [۲]، گرچه قلت ذکر تاریخ سنین در بعضی از آن نامه‌ها که مابین **اوزون‌حسن** و **سلطان محمدفاتح** ردّ و بدل شده نقصی است که اسباب تأسف میباشد . سیاحت‌نامه‌های سفرای ایطالیائی ودیگر سیاحان که درفوق اشاره‌شدنیز دراین‌باب بسیارذیقیمت‌است [۳] .

---

۱) **صحائف‌الاخبار** جلدسوم صفحات ۱۵۷ _ ۱۶۴ .

۲) **منشآت‌فریدون‌بیگ** جلداول صفحات ۲۷۴ - ۲۸۶ .

۳) یکی‌ازمنابع‌معتبر تاریخی آنزمان کتاب نفیسی‌است بنام: «**تاریخ دیار بکریه**» تألیف **مولانا ابو بکر طهرانی**، در **حبیب‌السیر** اشاره‌ای باختصار بتاریخ مذکور دراحوال‌ترا کمهٔ **آق‌قوینلو** آمده است؛ بنده مترجم همواره‌درطلب آن کتاب بودم ، و درهنگام‌طبع‌اول کتاب‌حاضر باآن دست‌رسی حاصل‌نشد ، و ازاین رهگذر تأسف بسیارداشتم، ودرهمان کتاب (حاشیهٔص۴۴۹) باینمعنی اشاره کردم .

اخیراً از مدد بخت کار ساز و بلطف استاد شاگرد نواز ، یعنی پرفسور **ولادیمیر مینورسکی** V. Minorski این‌مقصود بحمدالله روی‌نمود وجناب‌ایشان نسخهٔ‌مخطوط نادر وشاید منحصر بفرد آن کتاب گرانبها را بدست آورده ازآن عکس برداشته نسختی به این بندهٔ نویسنده اعطاء و او را رهین منت خود فرمودند که هم‌اکنون دربرابرنظر ومحل مطالعه‌است .

مؤلف‌این‌تاریخ، یعنی **مولانا ابو بکر** درمقدمه‌میگوید:- (باختصار وتلخیص) «چنین

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

سه‌یا چهار سال ابتدای سلطنت **اوزون‌حسن** (۱۴۵۳م.- ۱۴۵۶م.) غالباً مشحون است بذکر وقایع طغیان‌های متوالی برادران او، مخصوصاً **جهانگیر**، که‌برضد وی بر می‌خاستند. محل وقوع این کشمکشها، که غالباً **سرای خاتون** مادر اخوان او باعث بوده، بیشتر بیرون ازخاك **ایران** است، ودرحوالی **دیار بکر** و **موصل** ومخصوصاً **ماردین** واقع می‌شده، وآن اماکن‌راخراب وویران میساخته‌است. وقتی **جهانگیر** به‌پادشاه **قره‌قوینلو**، یعنی **جهانشاه**، رقیب‌خاندان او پناه‌برده ازاو مدد خواست. وقتی هم در این زمان **اوزون‌حسن** بقصد **خراسان** بیرون آمد، لیکن ناچار شد که

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

گوید فقیر قلیل البضاعة... الراجی من‌الله نیل الامانی، **ابی بکر الطهرانی الاصفهانی** که چون در تکرار و تذکار وقایع روزگار و غرائب و بدایع لیل ونهار اعتبار و تذکر اولوالابصار است . . . مدتها در خاطر فاتر چنان خطور میکرد که خبری چند ازنوادر زمان .... درسلك تحریر در آورد ... ناگاه کوکب مقصود ازافق توفیق درخشیدن گرفت وازصفحات کارنامهٔ دولت حضرت خاقانی، خلافت پناهی، امامت دستگاهی ، ظل اللهی بهره مند گشت :

شه ملك بخش فروزنده بخت — طرازندهٔ کشور و تاج و تخت

. . . .

بمال حلال و بجد تمام — ازو باز شد راه بیت‌الحرام

برافراشت رایت، بکفار تاخت — کنائس بکند ومساجد بساخت

ابوالنصر والظفر غیاث‌السلطنة ، معین‌الخلافة ، المنتظر امامته فی‌الاسلام من‌سالف الاوان (مقصود **اوزون‌حسن** است) . مطالعهٔ آن مقصود نمود . . . و چون بمیامن بخت‌فیروز دولت‌وصول بخلعت‌قبول وسعادت انتظام درسلك بندگان عالیمقام دریافت.... بفرمان واجب‌الاذعان بضبط وتحریر آن بدایع وغرائب اشتغال نمود . . . وچون درسال

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

برای سر کوبی طغیان برادرخود **جهانگیر** که از **جهانشاه** مدد میگرفت باز گردد. جهانشاه امیری موسوم به **رستم بیگ** را بکومك او فرستاده بود. **حسن** در نزدیکی سواحل **فرات** این طغیان را خاموش کرد، و طاغیان شکستی فاحش یافتند، و بسیاری از آنان در آب غرق شدند. پانصد نفر اسیر را که **رستم بیگ** نیز از آنجمله بود، ازدم تیغ گذرانیدند. معذلك **حسن** بشفاعت مادرش از جان **جهانگیر** و **اویس** برادران خود صرفنظر فرمود، ولی **علی خان** پسر **جهانگیر** را بعنوان گروی همراه خود به **ارزنجان** برد.

ایلچی اوزون حسن بدربار سلطان محمد فاتح

بعد ازاین فتح که بسال ۸۵۱هـ/۱۴۵٦ م. برای اوزون حسن اتفاق افتاد، جلال وقدرت او افزایش گرفت. و بسیاری ازامراءِ **آسیای صغیر** و **شام**

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

۸۷۵هجری معظم امور مرتبه درین کتاب محرّر و منقح گشت و لفظ «بکر» هم درلقب محرّرجزوثانی وهم دراسم مملکتی که مولدومنشأومحل ایالت حضرت صاحبقرانی است، جزوثانی واقع شده بود، موسوم شد به«**کتاب دیار بکریه**» که جمع حروف آن ازروی حساب ۸۷۵است.

وچون حضرت صاحب قران مغفرت پناه بسمع جان رسید و روح او طیران یافت: خلف صدق وشاه وشاهزادهٔ عالمیان برسریرسلطنت بتاج خلافت سرفراز گشت:

جهان گشت یکبار دیگر جوان — چو صحن ارم شد زمین و زمان
تو گوئی **ابو النصر سلطان حسن** — جوان گشت وآمد بگشت چمن

من بنده را بطریق سابق بترتیب وقایعی که درزمان حیات حضرت مغفرت پناه، بسلك تحریر اندراج نیفتاده بود، اشارت فرمود ....».

این نسخهٔ عکسی مشتمل بر ۴۱۳ صفحه، وآخر آن ظاهراً ساقط شده است.

به‌سلطنت او گردن نهادند. درحدود سال ٨٦٤ هـ./ ١٤٥٩ م، وی قلعۀ **حصن کیف** راازملوك **ایوبیه** انتزاع نمود و پسرش **خلیل‌الله میرزا** را حکمران آنجا ساخت. ودرهمان سال پسر **جهانشاه** موسوم‌به:**حسن‌علی** علیه پدرشوریده به **اوزون‌حسن** پناه‌برد.

حسن نخست اورا پذیرفته سپس باتهام پاره‌ای عقاید باطله که باو نسبت‌میدادند ازنزد خویشش براند.درحدود سال ١٤٦١ م. برادرزاده‌اش **مرادبیگ** رابسفارت به **اسلامبول** فرستاد[١]. در آنوقت سلطنت عثمانی با **محمددوم ملقب‌بفاتح** بود. **حسن‌بیگ** از او التماس نجات پدر زن خویش **کالوژان** امپراطور **طرابوزان** رامینمود. لیکن سلطان **عثمانی** بدرخواست او اعتنائی نکرد و به **طرابوزان** حمله برده آنجارا مسخر ساخت(درآنوقت**داوید کامنناس** David Camnenas بجای برادربزرگش **کالوژان** پادشاه‌آنجاشده‌بود)وآخرین نمایندۀسلطنت**بیزانطیه** رااباسارت به**اسلامبول** آوردودرآنجابه‌نقل**گیووان‌ماریاانجیلیتو**- Giovan Maria Angioletto بااو بحرمت رفتارنمود. ولی عاقبت درهمان سال ١٤٦٢ م. وفات یافت[٢].

تاریخ جنگهای فیما بین **اوزون‌حسن** و **سلطان‌عثمانی** بسیار مشوش ودرهم است. **منجم‌باشی** میگوید: پیش از آنکه **اوزون‌حسن** نخستین حمله‌را به**گرجستان** در ٨٧١هـ./ ١٤٦٦ م. آغاز نماید،مختصر

---

١) درکتاب **تاریخ الدولةالعلیه** تالیف **عبدالرحمان‌بیگ شرف** مذکوراست که**اوزون‌حسن** مادرخود**سارا خاتون** رابسفارت‌به**اسلامبول**فرستاد که‌ظاهراً همان **سرای‌خاتون** باشد که فوقاً ذکر شد.

٢) رجوع‌شود به:«سفرنامۀ تاجرایطالیائی» ص٧٤.

اختلافی میان آنها وجود داشت و سفارتی بریاست **خورشید بیگ** بنزد **سلطان محمددوم** فرستاده ازاو التماس کرد که ازحملهٔ به **طرابوزان** صرف‌نظرفرماید . ولی چنانکه گفته شد،سلطان آنجارا درسال ۱۴۶۱ م . فتح نموده‌بود.

دراول ربیع الثانی ۸۷۲ه./۱۴۶۷م.درنزدیکی **خوی** در **آذربایجان** **جهانشاه** رابا **اوزون‌حسن** مصافی روی‌داد . چون جهانشاه بقصد شکاراز پاسبانان خود دورافتاده‌بود، **حسن** موقع رامغتنم شمرده بر وی تاخت واورا گرفته‌وسرش را ازتن جدا کرده بنزد سلطان **ابو سعید تیموری** به **خراسان** فرستاد،وتنش را درقبر پدرش **قره‌یوسف** بخاك سپرد . پس از آن ممالك **عراق** و **آذربایجان** را ضمیمهٔ ملك خود کرد و **بغداد** را محاصره فرمود .

شکست وقتل جهانشاه قره‌قوینلو

نخستین‌نامه‌ای که‌ازاو بسلطان **مرادخان** در **منشآت فریدون بیگ** ذکرشده‌است،راجع باین‌فتح‌میباشد .در آن نامه نسبت بسلطان کمال‌ادب وحرمت‌را ، برخلاف نامه‌های بعد ، رعایت کرده . لیکن ظاهراً این‌نامه موردتوجه سلطان واقع نشده‌است . نامهٔ‌دوم **اوزون‌حسن** به **محمدفاتح** که‌باز متأسفاً بلاتاریخ است به مهمترین واقعه و فتحی که برای اوروی داده اشاره میکند ، یعنی شکست **حسنعلی** پسر **جهانشاه** رادر نزدیکی **مرند** ذکر کرده‌است . .

این شاهزاده که هفت‌سال قبل باوپناه برده‌بود،اینك بانتقام خون پدر با او بجنگ برخاست . **اوزون‌حسن**، **ابوسعیدتیموری** را بیاری

خواسته و فرمان برداری دیرین دودمان خود - **آق قوینلو** - را نسبت به‌سلسلهٔ **تیموری** یادآوری کرد وخیانت‌وخصومت‌دیرین **قره قوینلو**ها رامتذکر گشت . دربرابر این‌یاری ومدد وعده میکرد که **عراق** را به **ابوسعید** واگذارد، بشرط آنکه **آذربایجان** از آن اوباشد . **ابوسعید** این پیشنهاد را نپذیرفت ، بلکه به بهانهٔ قصاص خون **جهانشاه** لشگری آراسته باو حمله آورد. ولی دراین جنگ شکست یافته با دو پسرش **محمد** و**شاهرخ** اسیرشدند ، و**حسن** آنهارا به **یادگارمحمد** نبیرهٔ **میرزا-شاهرخ** تسلیم کرد، واوهم**ابوسعید** را به‌قصاص‌خون جدّه‌اش **گوهر-شاد خاتون** بقتل رسانید .

وصف‌حبس وقتل ابوسعید بقلم‌سیاح ونیزی

ایلچی‌ونیزی **کنتارینی** Contarini که‌در**اصفهان** بحضور**اوزون-حسن** پذیرفته شد، بتاریخ ۶ نوامبر۱۴۷۴ م. بیک پرده نقاشی که سر بریدن **سلطان ابوسعید** را نشان میداد اشاره میکند ، که چگونه پسرش **اغورلومحمد** اورابطنابی‌بسته به‌قتل‌گاه‌میآورد واین پرده دراطاقی بوده که او غورلومحمد بنا کرده‌بود. جسد **ابوسعید** رابه‌استدعای‌مادرش، که‌وی‌نیزاسیربود، به **خراسان** فرستاده به‌حرمت و عزّت‌دفن کردند .

درهمان نامه که **اوزون‌حسن** به‌**سلطان محمدفاتح** نوشته وخبر شکست **حسن‌علی** وسی‌هزار نفر قشون‌اورا داده است. اعلام میدارد که وی**آذربایجان** ، **عراق** ، **فارس**، و**کرمان** رافتح کرده قصد آن‌دارد که بعدازین تختگاه خودرا در**تبریز**قرارده‌د. این‌نامه‌ظاهراً بصحابت ایلچیی موسوم‌به: سید**احمدطغان اوغلو** ارسال شده است .

درسومین نامهٔ **اوزون‌حسن**، که‌ازدونامهٔ‌پیشین خود کمتر رعایت حرمت‌را کرده وبازبدون تاریخ‌است ، میگوید که: ایلچی‌عثمانی موسوم به: **امیر بیگ** وارد شده ، وپس‌ازشرح مذاکرات ومخاصمات فیمابین او و **سلطان‌حسین بایقرا** فتح‌خود وشکست‌اورا ذکرنموده ، وبیان‌مینماید که‌چگونه ممالك‌خودرا تقسیم‌وترتیب‌داده‌است . همچنین‌فتح **خرم‌آباد لرستان**‌را اعلام‌میدارد .

در نامهٔ چهارمین که آن نیز بی‌تاریخ است ، **سلطان محمدفاتح** رابا کمال اهانت وتحقیر «قدوة‌الامراء **شمس‌الدین‌محمدبیگ**» مخاطب ساخته ، و **شیراز** [1] را که بتازگی فتح کرده بود مقرّ سریر سلطنت و مسند خلافت نام داده ، و نیز به‌فتح و تسخیر **خوزستان** اشاره کرده است .

باین‌نامه جوابی ازسلطان عثمانی صادر میگردد که بمنتها درجه بخشم و غضب آلوده است ، سلطان درآن خود را بمباهات «شاه سروران **سلطان محمدبن‌مرادبن محمدبن بایزید**» نام برده خصم خود را به لفظ «تو» مخاطب‌داشته ، وباو تذکرداده که ازاقبال موقت روزگار غرّه نشود وتهدید می‌نماید که درآخرماه شوال براو حمله خواهد برد . و در همان اوان سلطان نامه‌ای به پسرش شاهزاده **سلطان‌مصطفی** حاکم **قرامان** نوشته وباوامر میکند که: به‌**اوزون‌حسن** حمله‌برد، ووی‌را باین عبارت نام‌میبرد:«مستحق‌دارو رسن‌اولان **اوزون‌حسن**».

---

۱) درقصبهٔ‌مسجدبردی‌معروف‌به«قصرالدشت» دریکفرسخی‌غربی‌**شیراز** مسجد کهن‌سالی‌وجوددارد که‌به کتیبهٔ‌خوانائی‌بنام‌وتاریخ‌از**اوزون‌حسن** مزین‌است. وظاهراً درهمین‌مسجدبوده که **مکتبی شیرازی** مکتبخانه‌داشته‌ودرجوار آن مدفون گشته‌است.

جواب نامهٔ **سلطان مصطفی** به پدرخود نیز در دست است. در آن میگوید، چگونه باللهٔ خود **گدك احمد پاشا** قشون **اوزون حسن** را در نزدیکی **قونیه** بتاریخ ۱٤ ربیع‌اول ۸۷۷ ﻫ. در هم شکسته و پسرانش **یوسف‌وزینل‌وعمر** رابقتل رسانده‌است(۱).

دو نامهٔ دیگر، باین رشته مکاتیب که در **منشآت فریدون بیگ** مندرج‌است، اضافه‌میشود. آن‌ها عبارت‌است ازتعبیر رؤیائی که **شیخ آق‌ـ شمس الدین** به‌عربی نگاشته‌است.

علل خصومت سلاطین عثمانی با اوزون حسن

وقایع نبردهای **اوزون حسن** باعثمانیها بطوریکه سیاحان ونیزی مانند: **کاترینوزلو، گیووان انجلیتو**، ومؤلف کتاب **مسافرت‌نامهٔ تاجر ونیزی در ایران** بانضمام آنچه که مورّخان‌شرق‌مانند: **منجم باشی وعبدالرحمن شرف بیگ** نگاشته‌اند گرچه درذکر تواریخ ایام و سنین مفصل نیستند، ولی‌رویهم‌رفته علل‌وجریان این‌نزاع‌را خوب‌روشن میکنند. گذشته ازنخوت‌وتکبر روزافزون **اوزون حسن** که ازنامه‌های مذکور درفوق مشهود است، سلطان عثمانی علیه این همسایهٔ خود به چهاردلیل‌و علت‌حق‌شکایت‌داشته‌است:

۱ ـ مذاکراتی که **حسن** را با دولت **ونیز** برای حملهٔ مشترك به‌عثمانی ازطرفین مشرق‌ومغرب درمیان بوده.

---

۲) رجوع شود به **منشآت فریدون بیگ**، ج۱ ص۲۸۰. ولی‌تاریخ سنهٔ آن ۸۷۷ ﻫ. مظنون باشتباه‌است. وظاهراً سال‌تاریخ ۸۷۹ باشد.

صدر فرمان يعقوب آق قوينلو

۲ ـ حملهٔ به **جهانشاه قره‌قوینلو** ترکمان که اورا بقتل رسانیده وهم‌چنین حمله به **سلطان حسین بایقرا** تیموری که آن‌هردو با **سلطان محمد فاتح** روابط دوستانه داشته‌اند.

۳ ـ مواعیدی که به‌امپراطورهای مسیحی **طرابوزان** داده و آنها را علیه عثمانی ها تحریك می کرده‌است.

۴ ـ جانبداری وحمایت از **پیر احمد** وسایرشاهزادگان خاندان **قرامان** که دشمن‌قدیم وعدوی دیرین **آل عثمان** بوده‌اند.

جنگ بین عثمانی وایران

جنگی که درسال ۸۷۷هـ . /۱۴۷۲ م . شروع ودر سال ۸۷۸ هـ . / ۱۴۷۴م. خاتمه‌یافت، دوصورت جداگانه‌را نشان میدهد . دراولی‌فتح‌وظفر از آن ایرانیان ودردومی نصیب‌ترکان‌است . درپیکار نخستین که درسواحل **فرات** نزدیك **ملاطیه** اتفاق افتاد ، بعلت حملات جسورانهٔ **مرادپاشا** بیگلربیگی **رومیلی** به شکست عثمانیهامنتهی گردید. بسیاری از آنان علاوه برمیدان قتال‌در گردابهای‌فرات هلاك شدند.چندانکه‌دوازده هزار تن ، که درمیان‌آنان‌بسیاری ازرجال عالی‌مرتبت بودند، شام هنگام که سان‌دیدند ، ازمیان‌رفته ونابود شده‌بودند .

انجیلتو ونیزی(که‌خوددراردوی‌ترك‌بوده‌است)می گوید:ـ ترکها ازاین‌شکست‌بهوش آمده مصمم شدند که قشون خویش‌را بداخلهٔ‌مملکت خود از نزدیکترین راه عقب ببرند . واز اینرو بطرف **طرابوزان** عقب نشسته راه دره‌ای را در پیش گرفتند که در قرب آن جنگ دوم اتفاق افتاد. این پیکار عظیم در اواخر ماه اوت ۱۴۷۴ م . روی‌داد ولشکر

اوزون‌حسن بکلی‌شکسته، پسرش **زینل** کشته شده ، مقدار زیادی غنائم بدست فاتحان ترک افتاد. شاهزاده **مصطفی‌خان** دراین جنگ سرشناس ومعروف گردید. همان‌نویسنده‌نیزمی گوید: «اگر **اوزون‌حسن** بفتح اول خود قانع شده‌بود، هرآینه‌ترکها با کمال رسوائی بازمیگشتند و اراضی را که صاحب شده بود از دست نمی‌داد[۱] .» **عبدالرحمن‌شرف‌بیگ** در **تاریخ دولت علیه** میگوید: این‌شکست تاج‌سلطنت **اوزون‌حسن** راواژگون نمود ، و برای مدت بیست‌تا سی‌سال‌سلامت سرحدات ممالک سلطان را ایمن‌ساخت[۲] .

اوزون‌حسن پس ازآن به‌**تبریز** باز گشته چندی به‌شکار پرداخت ، وبه‌ممالک محروسهٔ‌خود که دردست داشت‌قانع گردیده‌ازشکست خود یاد نمیآورد ، زیرا از کشور اصلی خود چیزی از دست نداده بود . لیکن آسایش‌وی‌بواسطهٔ طغیان‌پسرش **اغورلومحمد** ، که **شیراز**را گرفته‌بود، بهم برآمد .

پسرش چون شنید که پدر با لشگری جرّار بسوی او میآید، به **قسطنطنیه** گریخت . درآنجا سلطان عثمانی اورا بعزّت بسیار پذیرائی کرده باو وعده داد که وی‌را بجای‌پدرش که دشمن سلطان‌است، بتخت سلطنت **ایران** خواهدنشانید. **اوزون‌حسن** کیفر ناسپاسی فرزند را ازدر مکروحیله در آمده ، نخست تمارض نموده سپس آوازه در انداخت که وفات یافته‌است .

---

۱) رجوع‌شود به‌:فصل‌هفتم «**روایات‌انجیلتو**» طبع‌انجمن هکلویت ص۸۸.
۲) رجوع شودبه: **تاریخ الدولة‌العلیة** ص۱۷۳.

انجیلتو میگوید: «در این اثنا خبری شایع شد و به **قسطنطنیه** رسید که **اوزون‌حسن** از شدّت غم و غصه بسبب طغیان پسرش، بمرض مهلکی گرفتار شده است، و باز شایعه ای انتشار یافت که مرضش رو باشتداد است، تا آنکه بعضی از نزدیکان باوفای او بنا بمواضعه‌ای که با وی داشتند،

تدبیر اوزون‌حسن برای دستگیری وقتل پسر خود

خبر مردن اورا اعلام نمودند، در همان حال رسولانی به **اغورلو محمد** فرستاده نامه‌ها و نشانی ها گسیل داشتند و بشارت مرگ پدر را بوی نگاشتند و از او درخواست کردند که هرچه زودتر بشتابد و پیش از آنکه یکی از برادرانش - **خلیل** یا **یعقوب** - تاج سلطنت را بکف آورد، وی بسرعت باز گردد. و برای اینکه بکلی تظاهر به وفات وی شده باشد، تمام مراسم تشییع جنازه علناً بعمل آمد، و در سراسر مملکت مردن اورا یقین کردند. **اغورلو محمد** که سه پیك جداگانه با نامه‌های مخفی بوی رسیده بود، بر آن سر شد که به **تبریز** باز گردد. پس از روزی چند با چند تن از همراهان خود رو براه نهاده به **تبریز** رسید، با امید بسیار خود را پادشاه مملکت میدانست. ولی چون بآنجا در آمد پدر را در کمال سلامت دیده، بجای قصر سلطنت بزندان مسکنت رفت، وسپس بدون اینکه اندك آثار علاقهٔ ابوّت نسبت باو ابراز گردد، سر از تنش جدا کردند [1].»

شکستی که **اوزون‌حسن** از عثمانی‌ها یافت، بفتح وظفری که بر لشگر **مصر** حاصل نمود، تاحدّی جبران شد؛ وی شهر **اورفا** را فتح کرده ویران ساخت و نیز نصرت وپیروزی جدیدی در پیکار **گرجستان** بدست آورد وباجی به مبلغ ۱۶ هزار دوکات از آنها گرفته شهر **تفلیس** را نیز مسخر فرمود.

---

۱) فصل نهم کتاب «**روایات انجیلتو**» ص۹۶.

باری، **اوزون حسن** را پس از همهٔ این فتوحات عاقبت وقت در رسیده در

سلطان خلیل

سال ۸۸۲ هـ./۱۴۷۷م. بمرد، و پسرش **سلطان خلیل** بجای او نشست. وی نیز بیش از ششماه سلطنت ننموده برادرش **یعقوب** بر او تاخته، در نزدیکی **خوی** وی را شکسته بقتل رسانید (۱).

۱) در تصرف راقم این حواشی مجموعه‌ای است خطی مشتمل بر دوازده رساله که آخرین آنها چنانکه در پشت جلد نوشته‌شده موسوم است به: (**رسالهٔ عرض لشگر**، تألیف **مولانا جلال الدین محمد دوانی**) و باین عبارت شروع میشود :

«اللهم صل علی محمد و آله وصحبه اجمعین . قال الله سبحانه وتعالی و لقد کتبنا فی زبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون . از پرتو اشعهٔ این نیّر قدسی بینایان منظر تحقیق را این معنی شاهد ومعاین گردد... » .

وباین دوشعر ختم میشود ـ :

«زهی بر ضمیر منیرت عیان — بود سرّ غیب از ازل تا ابد

ندیده بدین عقل وروشندلی — سپهر کهن سال در دور خود» .

این رساله در چگونگی سان دیدن **خلیل سلطان** است از سپاه خود که درسال ۸۸۱ هـ . یعنی یك سال قبل از وفات پدرش **اوزون حسن آق قوینلو**، در **بند امیر** شمال شرقی **شیراز** ، روی داده است .

درباب این رساله که درنوع خود بدیع ، ودر کیفیت عرض سپاه شاید در زبان فارسی بی‌نظیر باشد ، پرفسور **ولادیمیر مینورسکی** (مستشرق ایرانشناس معروف که در تاریخ سلسلهٔ آق قوینلو بصیرت وخبرت خاص دارد) بحثی دقیق ومفصل فرموده که دربولتن مدرسهٔ السنهٔ شرقیه ـ **لندن** ۱۹۳۹ م. جلد اول قسمت اول ، بطبع رسیده است ـ واز آن نسخهٔ مستقلی جداگانه که بدست خط وامضای مؤلف مزین است، نزد این جانب فرستاده‌اند . مطالعهٔ این رسالهٔ «عرض لشگر» نه تنها خواننده را بکیفیت لشگر آرائی آگاه میسازد ، بلکه اطلاعات نفیس و ذیقیمت دربارهٔ حکومت **شاهزاده خلیل** در **فارس**، و پدرش **اوزون حسن** ودستگاه سلطنت **آق قوینلو** بدست می‌دهد .

تحقیقات مینورسکی مبتنی بر نسخه‌ای خطی از همان رساله است که بنام «**عرض ـ نامه**» موسوم شده ودر طی مجموعه‌ای محتوی بر ۲۱ رسالهٔ خطی در **کتابخانهٔ حمیدیهٔ اسلامبول** موجود است . ومشتمل است بر کلیات **مولانا جلال الدین محمد بن اسعد الدوانی** متولد ۸۳۰ ومتوفی به ۹۰۹ هـ.

پس از آنکه این شاهزاده پادشاه شد، قریب سیزده سال سلطنت کرد[(۱)].

سلطان یعقوب وقتل اجداد صفویه

درخلال این مدّت **شیخ حیدر** پسر **شیخ جنید صفوی** را، که قدرت وشوکت روزافزون او ویرا بوحشت انداخته بود، بقتل رسانید؛ وپسران وی را، که یکی

۱) در خاندان این بنده مترجم فرمانی موجود است، بقلم شیوای تعلیق، از **سلطان یعقوب آق قوینلو** ودر آن تولیت موقوفات **مدرسهٔ منصوریهٔ شیراز** رابربانی وواقف آن یعنی علامهٔ زمان **سید صدر الدین محمد دشتکی شیرازی** طاب ثراه تأئید و آن املاك موقوفه‌را مبسوطاً ذکر واز پرداخت وجوه دیوانی معاف و مسلم وازمداخلهٔ عمال دیوان مرفوع القلم فرموده است.

این فرمان که از اسناد معتبر قرن نهم هجری است، خلفاً عن سلف بمرحوم **حاج میرزا حسن فسائی** مؤلف **فارسنامهٔ ناصری** (جد امی نویسندهٔ این حواشی رسیده. ومتن آن‌را در کتاب مذکور (ج۱ ص۳۱) نقل فرموده است:

اصل این فرمان که بتاریخ ذی‌القعدة الحرام سنهٔ ثلاث وتسعین وثمان‌مائه درشهر **تبریز** بمهر وصحهٔ سلطان مذکور رسیده است، هم اکنون درتصرف اولاد واقف است. - **مرحوم حاج میرزا حسن فسائی** در سال ۱۳۱۴ ه.ق. بر حسب توجه و اهتمام **مرحوم علیقلیخان مخبر الدوله** وزیرعلوم، بدست **دکتر طولوزان** طبیب مخصوص شاه از آن عکس برداشته است. اینك بمنظور احیاء آثار تاریخی وادبی آن‌عصر وزمان ازصدر وذیل آن فرمان که شامل بر مهر وامضاء آن پادشاه وتاریخ صدور آن است، قسمتی دراین کتاب نقل وبروان پاك گذشتگان ونیکوکاران که همه درزمان خود حافظ وحارس معاهد و مدارس علم و ادب بوده‌اند، طلب رحمت و غفران مینماید. رحمة‌الله علیهم رحمةً واسعة.

صدر فرمان

« الحکم لله

ابو المظفر یعقوب بهادر سوزمیز (محل صحهٔ شاهی) حکام و وزراء و دیوانیان وکتاب ومستوفیان وعمال ومباشران ومتصدیان امور واشغال سلطانی واموال دیوانی مملکت فارس عموماً وبلده وحومهٔ دارالملك شیراز و شبانکاره و کربال و فسا خصوصاً

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

از آنجمله **اسماعیل** مؤسس و بانی **خاندان صفویه** است، دستگیر ساخته درقلعهٔ **اصطخر فارس** محبوس ساخت .

منجم باشی میگوید که: **یعقوب** قصر باشکوه تابستانی **هشت بهشت**(۱)

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

بدانند که چون تبجیل واعظام و اجلال واکرام سادات عظام ونقباء کرام که نور حدقهٔ لولاك ونورحدیقهٔ ومارسلناك اند، سیّما جماعتی که علوّ نسب ایشان بشرف حسب مزین داشته باشد ، ودراعلاء اعلام علم ودانشوری وارتقاء مدارج حکمت وفضل گستری رایت درایت افراشته باشد .... الخ» .

ذیل فرمان

«مقرّر فرمودیم از ابتداء سنهٔ مذکوره بمبلغ مذکور از مرتضی ممالك اسلام مومی الیه بازستانند وجهت دیوان ضبط نمایند وبعلت سودوزیان آن مزاحم سیادت مآبی و متولّی مدرسهٔ مذکوره نشوند ومیباید که حسب المسطور مقرّر دانسته ازمضمون یرلیغ عالم مطاع عدول وانحراف نجویند وازشایبهٔ تغییر وتبدیل مصون ومحروس شمرند، وهمه ساله دراین باب نشان مجدّد طلب ندارند واعتماد بتوقیع اشرف اعلی نمایند وشکر وشکایت عظیم مؤثر دانند ، دراین باب تقصیر ننمایند ودر عهده دانند . بدارالسلطنة تبریز تحریراً فی سابع ذی قعدة الحرام سنهٔ ثلاث وتسعین وثمان مائة» .

سجع مهرشاهی «ان الله یأمر بالعدل والاحسان

یعقوب بن حسن بن علی بن عثمان» .

---

۱) **قصر هشت بهشت** :این قصر عالی وزیبا که بعدها در **اصفهان** سلاطین صفویه هم قصری بهمین نام بنا نهادند، وهنوز بقایای آن پابرجای است، درموقع خود مورد تحسین خاص وعام بوده **وجامی** قصیده‌ای بلیغ دارد که تغزل را دروصف وستایش این قصر معروف آغاز کرده سپس در مدح **سلطان یعقوب** سخن گفته است وآنجا میگوید :

این ند قصراست، همانا که بهشتی دگراست
که گشاده برخ اهل صفا هشت درست
جای آن دارد اگر هشت بهشتش خوانند
چون زهر نقش در آن حور وشی جلوه گراست .

رادر بیرون **تبریز** بساخت؛ ولی سیاح وتاجر ایطالیائی در سفرنامهٔ خود بنای قصر مذکور را به **اوزون‌حسن** نسبت میدهد. و عاقبت بروایت همان‌سیاح(زیراالین‌روایت‌راامیر **خواند** و**منجم باشی** باشی‌ذکرنکرده‌اند.) **یعقوب** بدست زوجهٔ‌خود بصورت‌ذیل کشته شد - :

مسموم شدن یعقوب

«**یعقوب** بانوئی از خاندان بزرگان که دختر یکی از اعیان، لیکن زنی هرزه و بوالهوس بود، بحبالهٔ نکاح در آورد، آنزن که در دام عشق یکی از رجال دربار افتاده بود، درصدد برآمد که **سلطان‌یعقوب** شوی خود را هلاك کند؛ بطمع آنکه به‌عقد عاشق‌خود درآمده‌اورا پادشاه‌سازد. زیرا اگر **یعقوب**را فرزندی‌نبود،آنمرد بحکم‌قرابت وخویشاوندی‌بالطبع‌جانشین شاه می‌شد. پس ازآنکه این توطئه را باآنمرد در میان‌نهاد، زهری قتّال فراهم ساخت. سلطان را رسم آن بود. که عادةً بحمامی‌معطر میرفت. روزی باپسرش که کودکی هشت‌نه ساله بود،بحمام رفته مدت ۲۲ساعت تا هنگام غروب آفتاب در حمام توقف نمود. چون از حمام بیرون‌آمد، به‌اندرون که درنزدیکی‌حمام‌بودرفت.درآنجاآن‌زن‌قتاله‌پیش‌آمده‌فنجانی از طلای ناب که محتوی شربتی زهرآگین بود وآنرا هم در آنروز که سلطان بگرمابه رفته بود مهیا ساخته، چون میدانست که بعد از استحمام سلطان معمولاً شربتی می‌نوشد، بنزد او آورد. لیکن بیش از حدّمعتاد نسبت بشوی خود لطف و مهربانی ابراز مینمود، امّا از قیافهٔ او**آثار** ترس ووحشت نمودار و رنگ باخته بنظر می‌آمد و سلطان هم در بارهٔ او بدگمان بود، این وضع رفتار برسوء ظن او بیفزود وبفرمود

که: نخست وی از آن شربت بیاشامد. زن بد کردار بناچار اندکی از آن جام خورده هر سه تن از اثر آن سم جانگداز درنیمه شب جان سپردند، بامدادان حکایت مرگ ناگهانی **یعقوب سلطان** وفرزند وزن وی درشهر منتشر گردید. بزرگان وامرا که خبر مرگ شاه را شنیدند، بایکدیگر بمنازعه برخاستند؛ بطوریکه برای مدت پنج یا شش سال تمام **ایران** به جنگ داخلی گرفتار بود، وهر چند گاه امیری بسلطنت می‌نشست، تا آخر کار جوانی موسوم به **الموت** Alumut (۱) به چهارده سالگی به‌تخت نشست، و تا زمان جلوس **شاه اسمعیل** پادشاه بود» (۲).

منجم باشی دربارهٔ **یعقوب** میگوید: «وی به شرب ولهو بسیار شائق بود و به‌شعر رغبتی بسیار داشت. بسیاری ازشعرا ازاطراف عالم

بایسنغر بن یعقوب ورستم بن مقصود

بدربار او گرد آمده، در مدح وی قصائد شیوا می‌ساختند. بعداز وی‌پسرش **بایسنغر** سلطان شد، لیکن بیشتراز یکسال وهشت‌ماه پادشاهی نکرد، تا آنکه پسر عم‌ش، **رستم پسر مقصود**، بجای وی‌نشست. وی بالشگری بعزم‌جنگ **بدیع الزمان تیموری** بیرون آمد، لیکن پیش از آنکه در **خراسان** این‌جنگ واقع‌شود، چون‌حاکم **اصفهان** براو طغیان‌نموده‌بود، عنان عزیمت بدان‌صوب معطوف ساخت؛ همینکه نزدیك رسید، حاکم

---

۱) این‌کلمه چنان است که درسفرنامهٔ سیاح ونیزی ذکر شده وظاهراً (میرزا محمود یامیرزا الوند Alwand بوده وتحریف شده باشد.

۲) **منجم باشی** دراین‌باره فقط باختصار میگوید که: **یعقوب** در محرم ۸۹۶ وفات یافت، (ج۲ ص۱۶۶).

مذکور گریخته به **قم** فرار کرد، لشگریان دنبال وی رفته او را بکشتند و سر اورا بنزد **رستم بیگ** آوردند. درهمان سال ۸۹۸ ه./ ۱۴۹۲م . وی سپاهی بسوی **شیروان** گسیل داشت و فتح خود را باسلوب **تیموریان** به برپا کردن کله مناره‌ها ازسر دشمنان مشتهر ساخت. معذلك **بایسنغر** ازهمان شیروانیان لشگری گرد آورده بعزم تسخیر **آذربایجان** برون تاخت. **رستم**، به دشمنی با **بایسنغر**، پسران **شیخ حیدر صفوی**، **سلطان علی** ودیگران را که در قلعهٔ **استخر** محبوس بودند، نزد خود طلب فرمود؛ بقصد آنکه آنها بانتقام خون پدر خوداز **بایسنغر**، فرزند **یعقوب**، بااو بجنگند.

آزادی اسرای صفوی

رستم، **سلطان‌علی صفوی** و پیروان وی را در **تبریز** به نیکی پذیره شد، آنگاه بعزم قتال با **بایسنغر** بسوی **اهر** روان گردید. درآنجا اورا بشکست وبقتل رسانید. پس از آنکه ازدغدغهٔ **بایسنغر** خاطر آسوده ساخت، ازقوت روزافزون **سلطان علی** صفوی نگران گردید؛ پس درصدد نابود کردن وی برآمد ویکی از امراء خودرا باچهارهزارسوار ازعقب وی روان ساخت، وجنگی شدید مابین آنان بوقوع پیوست که درآن پیکار **صفویان** گرچه هفتصدتن بیشتر نبودند، بقول **انجیلتو**[۱] مانند شیر بشجاعت جنگیدند،

---

۱) رجوع شود به: صفحهٔ ۱۰۱ ترجمه و طبع انجمن هکلویت. در ص ۴۶ **کاترینوزنو** میگوید: «سپاهیان صفویان هرچند معدود بودند، شجاعتی عجیب ازخود نمایان ساختند وهیچکس ازآنها نبود که یاکشته ویاشدیداً مجروح نگردد». ونیزی‌ها **سلطان‌علی** رابا پدرش **شیخ‌حیدر** اشتباه کرده‌اند.

و **سلطان علی** هر چند شکست یافته کشته شد ، اما برادر خویش **اسماعیل** راجانشین خودفرمود . **اسماعیل** و برادرش **ابراهیم** به **گیلان** و **مازندران** فرار کردند. وآنان چندی در آنجاپنهان بودندودر **لاهیجان** و **لشت نشا** (نزدشیعیان **گیلان**) مخفی شدند. **اسمعیل** در **گیلان** ، در تحت حمایت حاکم آن دیار **کار کیامیرزاعلی** اقامت جست . ولیکن برادرش **ابراهیم** بالباس مبدّل به نزد مادر خود به **اردبیل** رفت . در این اوقات تبلیغات شیعی درمیان مردم بلاد **گیلان** رواجی عظیم یافت و **صوفیان** یا **قزلباشهای** [۱] **لاهیجان** روزبروز برعدّت و عُدّت خود میافزودند .

ابتدای کشورستانی شاه اسماعیل اول [۲]

در ۹۰۵ هـ . / ۱٤۹۹م. **اسماعیل** که عمرش ازسیزده نگذشته بود [۳] ، شروع به کشور گیری

---

۱) **منجم باشی** (صفحهٔ ۱۸۱). لقب **قزلباش** یعنی (**سرخ سر**) ازقرارمنقول اولین بار بواسطهٔ **شیخ حیدر** بوجود آمده که درموقع حمله به **شیروان** پیروان خودرا باین نام نامیده است. تاجر ایطالیائی (ترجمه وطبع ۱۸۷۳، **پاریس**) نیز استعمال تاج دوازده ترك از سقر لاط سرخ را برسر سپاهیان واتباع که باعث ایجاد اصطلاح « قزلباش » است به **شیخ حیدر** نسبت داده . و آن کلاهی بوده است سرخ رنگ و بالای آن عمامه‌ای داشته ودوازده ترك بشکل مخروط در آن **کلاه** رسم کرده که در آن نام ائمهٔ اثنی‌عشر را احیاناً می‌نگاشته‌اند .

۲) بهترین کتاب محققانه‌ای که در ازمنهٔ اخیره درباب تاریخ تأسیس **سلسلهٔ صفویه** و ظهور **اسمعیل اول** انتشاریافته ، کتاب دانشمند آلمانی **والترهینتز** - Walter Hintz میباشد که درسال ۱۹۳٦م. در **برلن** بطبع رسیده وموسوم است به : « ظهور دولت ملی درایران درقرن پانزدهم» .

۳) بگفتهٔ منجم باشی، **شاه اسمعیل** در ماه رجب ۸۹۲ هـ./ ژوئیهٔ ۱٤۸۷ م . متولد شده است .

کرد وبدستیاری نه‌طایفه که با او عهد وپیمان بسته بودند و عبارت بودند

ازطوائف:**استاجلو، شاملو، تکلو، روملو، وارساق، ذوالقدر،افشار،**

قاجارو صوفیان قراباغ فتوحات خودرا آغاز کرد[۱]. پس ازآنکه رسماً

قبوراجداد نامدارخودرادر **اردبیل** زیارت وازمادرپیرخویش طلب برکت

ودعای خیر کرد،ازطریق **قراباغ ،گوگشا ، دنیزوارزنجان** ، به **شیروان**

تاخت . درآن اوقات اخباری منتشر شده بود که «پسرشیخ» بطلب حق

خودقیام کرده‌است، ازاینرومریدان شیخ ازهرطرف درزیرلوای شاه جمع

میشدند،حتی شیعیان از**شام ودیاربکر وسیواس** روبجانب اومی‌آوردند

بطوری که بزودی خود را در رأس لشگری مرکب از هفت هزار مرد

مقاتل دید.پس ازآنکه از **رودکر** بگذشت،به **فرخ یسار** پادشاه **شیروان**

که‌قاتل پدرش بود،حمله برد. ودرنزدیکی **گلستان** درمجاورت **شماخی**

لشگر او را شکسته ، وی را بکشت و **شیروان** را فتح کرد و خزائن

سلطانی اورا بکف‌آورد . آنگاه زمستان را در **محمودآباد** که نزدیک

همان مکان بود بسر آورد ، و **امیرشمس‌الدین زکریا** را وزیر اول و

مولانا شمس‌الدین گیلانی متکلم‌عصرراصدردیوان،و **حسین‌بگ شاملو**

---

۲) اسامی نه‌طایفهٔ **قزلباش** راکه مریدان‌خاندان صفوی‌بوده وباپادشاه‌پیمان

بسته‌بودند، اینچنین نیز روایت میکنند :

۱ـ استاجلو ۲ـروملو ۳ـ شاملو ٤ـ تکلو ٥ـ ذوالقدر ٦ـافشار ۷ـقاجار

۸ـ بیات ۹ـ ترکمان

و **ابدال بگ** رامشاوران خود قرارداد (۱).

در همین موضع بسال ۹۰۷ هـ. / ۱۵۰۱ م. وقتی که **اسماعیل**

۱) **درتهران** در کتابخانهٔ شخصی مرحوم **مرتضی نجم آبادی** رحمه، نسخهٔ خطی درتاریخ فتوحات **شاه اسمعیل** بنظر رسید که اول و آخر آن محذوف است، ولی تحقیقاً درزمان حیات همان پادشاه تألیف شده ومحتوی است بروقایع ظهور **اسماعیل** وجنگ با **شروانشاه فرخ یسار** بسال ۹۰۵ هـ. تاشکست **محمد خان شیبانی** بسال ۹۱۶ هـ. در **مرو** وبدان خاتمه می پذیرد. واین نسخه گرچه مغلوط است وبسیار سقط وحذف دارد، ولی خالی ازبعضی فوائد تاریخی نمیباشد. مؤلف آن شاعری بوده است (**امینی**) تخلص که کراراً اشعاری باذکر نام شعری خود درآن مندرج ساخته (واین امینی غیراز **فضل الله روزبهان اصفهانی** صاحب تاریخ **عالم آرای امینی** است، زیرا مؤلف آن که به **ملاخواجه** معروف است، از کبار معاندان فرقهٔ شیعه و از مخالفان عنود **شاه اسماعیل** بوده است.

دراین کتاب نکات ونوادرتاریخی بسیاریافت میشود، ازآنجمله:-درباب اعلام مذهب تشیع درخطبه نوشته است: «هم دراوایل جلوس امر کرد خطبای ممالك خطبهٔ ائمهٔ اثنی‌عشر بخوانند «واشهد ان علیاً ولی الله و حیّ علی خیرالعمل» - که از آمدن سلطان **طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق** وفرارنمودن **بساسیری** که از آن تاریخ تاسنهٔ مذکور (۹۰۷) ۵۲۸ سال است - ازبلاد اسلام برطرف شده بود، بااذان ضم کرده و فرمان همایون نفاذ یافت که در اسواق زبان بطعن و لعن **ابابکر وعمر وعثمان** بگشایند، وهرکس خلاف کند سرش ازتنش بیاندازند ودرآن اوان از مسائل مذهب **حق جعفری** وقواعد وقوانین ملت **ائمهٔ اثنی عشر** اطلاعی نداشتند، زیرا که از کتب **فقه امامیه** چیزی درمیان نبود، وجلد اول ازکتاب **قواعدالاسلام** که از جملهٔ تصانیف سلطان العلماء المتبحرین **شیخ جمال الدین یوسف بن مطهر حلی** است که شریعت پناه **قاضی نصرالله زیتونی** داشت، ازروی آن تعلیم وتعلم مسائل دینی مینمودند. تاآنکه روزبروز آفتاب حقیقت **مذاهب اثنی عشریه** ارتفاع پذیرفت.»

بادکوبه را گرفته وبه‌محاصره قلعهٔ **گلستان** اشتغال‌داشت، خبری بوی رسید که **الوند بیگ** پسر **یوسف بیگ** آق‌قوینلو ترکمان بقصدمصاف اولشگری به **نخجوان** آورده است،پس‌درحال‌درفش‌ظفرنمون‌را متوجه‌آن صوب فرمود ، در **شرور** نزدیك **نخجوان** جنگی‌قطعی مابین دو لشگر بوقوع پیوست . سردار ترکمانان **امیرعثمان** موصلی و سپاه صفوی را **پیری بیگ قاجار** سرداری می‌نمود ، ترکمانان بکلی شکست فاحش یافته وسر کردهٔ سپاه ایشان اسیر شده بقتل رسید .

جنگ‌شرور

الوند بیگ خود به **دیار بکر** فرار کرد . و **اسماعیل تبریز** را بگرفت و در آنجا تاج سلطنت را بتارك نهاد [۱] ، در سال بعد یعنی در ۹۰۸ هـ . / ۱۵۰۲ م . حمله به **عراق عجم** برد و **مرادبیگ** آخرین حکمران **آق‌قوینلو** رامنهزم ونامرادساخت، چون‌اوبه **شیراز** گریخت، **شاه‌اسماعیل** نیز وی رادنبال فرموده در طول دو سال **کازرون وشیراز وکرمان ویزد** را فتح کرد . و زمستان سال ۱۵۰٤ م . را در **اصفهان** گذرانید .ـ در همانشهری که مقدّربود بعدها پایتخت با شکوه سلطنت

---

۱) ظاهراً در سال ۹۰۶ هـ/ ۱۵۰۱م . **شاه‌اسماعیل** مذهب **شیعهٔ امامیهٔ اثنی عشریه** را مذهب رسمی دولت و ملت**ایران**اعلام نمود، وازآن تاریخ تاکنون این مذهب دین رسمی‌ایرانیان شناخته شده وازآن زمان در خطبه وسکه به‌این عقیده اشاره‌میشودوهم‌درتاریخ خطی‌فوق که دراحوالات **شاه اسماعیل** نگاشته‌شده ومصنف آن **امینی** شاعراست،این‌رباعی درتاریخ رسمیت دادن مذهب شیعه‌آمده:

«شاهی که ازوست ملك ودین بارونق آن خطبه که حق بود رقم زد بورق
تاریخ وقوع آن چو میـکرد خیال گردون گفتش:«مجدّد مذهب‌حق(۹۰۶)»

اولاد او گردد ووی اکنون پایهٔ آنرا باستواری بنیاد می‌نهاد . هم در آنجا بود که سفیری از سلطان عثمانی **بایزیدخان‌دوم** بنزد وی آمد. تفصیل تاریخ‌ظهورو ترقی وهبوط این‌سلالهٔ بزرگ ملی **ایران** درجلددیگر این کتاب (۱) بحث خواهدشد .

روابط مابین تیموریه و صفویه

حکایت ارتباط **تیموریه‌وصفویه** نخست در میان **بابر** و **شاه‌اسماعیل** وبعداً دربین **همایون** وشاه **طهماسب** در جلدآتیهٔ این کتاب به‌تفصیل ذکر خواهدشد . رویهم رفته علی‌رغم اختلاف عقیده و مذهب که باعث جدائی وانفصال **ایران** ازهمسایگان سنی مشرب‌او شده بود ، ارتباط مابین **هند** و **ایران** در عصر صفویه بسیار دوستانه بوده است . با آنکه بعد از قیام دولت‌صفوی **مذهب شیعه** رادرآن مملکت مانند دیانت رسمی‌ملی‌اختیار نمودند، معذلك **بابر** وشاه **اسماعیل** هر دو دریك امر اشتراك داشتند و آن‌همانا بیم‌وخصومتی‌بود که‌هردونسبت‌به **شیبانی‌خان** (شیبك) واوزبکان

---

۱) جلدچهارم تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور **براون** موسوم‌به: «**تاریخ ادبی ایران درازمنهٔ جدیده – کمبریج** ۱۹۲۴ موسوم‌به :- « Persian Literature in Modern Times (1500 – 1924) ».

مؤلف درقسمت‌اول کتاب‌خودتاریخ سیاسی، وسپس درقسمت‌های دوم وسوم‌تاریخ نظم‌ونثر فارسی‌رادر **عصر صفوی** وبعدازآن‌تازمان حاضر، به‌تفصیل بیان نموده‌است. این کتاب‌رادر ۱۳۰۴ شمسی دوست دانشمند این‌بندهٔ مترجم،مرحوم **غلامرضاخان‌رشیدیاسمی** استاد **دانشگاه تهران** ، برحسب خواهش‌من بفارسی ترجمه نموده، ودر سال ۱۳۱۶ هـ. ش. در**تهران** آنرا بانضمام‌رسالهٔ‌خاصی که دربارهٔ**ادبیات‌معاصر** نگاشته ،بطبع رسانیده‌اند .

آلوس او داشتند ، **خانوادهٔ تیمور** دراواخر ایام خود در **ماوراءالنهر** و **خراسان** ازدست اوزبکان رنج بسیار دیدند . سنوات مابین ۱۵۰۱م. تا ۱۵۰۷ م . مشتمل فتوحاتی است که **شیبانی خان** را نصیب گردید . وی پی در پی شهر های **سمرقند** و **فرغانه** و **تاشکند** و **خوارزم** و عاقبت **خراسان** رامسخر ساخت .

سلطان حسین بایقرا ، که از دربار درخشان وی در **هرات** قبلاً سخن گفتیم ، درسال ۹۱۲ ه./ ۱۵۰۶ م . وفات‌یافت . ضعف واختلافی که درفرزندان وخویشان‌او موجودبود ،آنهارا بسهولت مغلوب **شیبک خان** ساخت واو در سال ۱۵۰۷ م . ایشانرا شکسته سراسر آن شاهزاده گان رابقتل رسانید. ازآنمیان‌تنها یکنفرخلاص‌یافت ـ که‌پسر **سلطان‌حسین** موسوم بـه **بدیع‌الزمان** باشد ـ وی گریخته نخست پناه به‌شاه **اسماعیل** برد و سپس به دربار عثمانی به **اسلامبول** پناهنده شد و هم در آنجا وفات یافت .

فتح‌شاه‌اسماعیل درمرووشکست اوزبکها

در سال ۹۱۶ هـ . / ۱۵۱۰ م. شاه **اسماعیل** به**خراسان** حمله برد و با **اوزبکان** مصاف داده آنها را در جنگ **مرو** بشکست . جسد **شیبانی خان**مابین کشتگان‌یافت شد . بفرمان شاه اجزای پیکراورا از هم منفصل ساخته هرقطعه رابعلامت آن فتح نمایان بکشوری فرستادند. استخوان‌جمجمهٔ ویرادرطلانشانده‌ازآن‌برای **شاه‌اسماعیل**جام می‌ساختند. پوست‌کلهٔ‌وی را ازکاه‌انباشته بنزد **سلطان بایزیدخان** پادشاه عثمانی به**قسطنطنیه**فرستادند. یکدست‌اورا بعلامت‌تهدیدوانذاربافرستاده‌ای

خاص نزد یکی ازهواخواهان او یعنی حاکم **مازندران** گسیل داشتند[۱]. خواهر **بابرپادشاه - خانزاده بیگم** را که ده سال قبل بدست اوزبکان اسیر افتاده بود - **شاه‌اسماعیل** ازاسارت خلاصی بخشیده باعزّت بسیار نزد برادرش فرستاد. **بابر** دریادداشتهای خود شرحی جالب ازچگونگی ملاقات خود باخواهرش می‌نویسد[۲]. بعد ازآن سفارتهای دوستانه مابین آن دو پادشاه مبادله گردیده‌است. (**بابر** درسال ۱۵۰۸ بلقب «پادشاه» که بلغت فرنگی «امپراطور» ترجمه میتوان کرد، ملقب شده بود). چون **بابر** یك دو سال بعد بکلی ازفتح **ماوراءالنهر** منصرف گردید (۱۵۲۶م. ۱۵۲۹ م.) وسر گرم حملات خویش به‌خاك **هندوستان** شد وازآن بعد ملك تیموریان از **ماوراءالنهر** بآن کشور انتقال یافت، ازینرو هیچگونه موردنزاعی مابین او وشاهان **ایران** باقی نمانده ، و دوستی که باینصورت بنیادشد، دوامی کامل یافت؛ درنسل بعد بواسطهٔ مهمان نوازی **شاه‌طهماسب** از**همایون بن بابر** که موقتاً از**هند** دورمانده باوپناهنده شده‌بود، این دوستی قدیم تجدید و مؤکد گشت. ولی مسامحه و تساهل پادشاه نسبت بعقاید شیعی **شاه‌اسماعیل** درمیان رعایای او در آنطرف **رودجیحون** نسبت به‌وی نفرتی بوجود آورد. چه آنمردم در آنزمان مانند عصرحاضر بسیار بعقیدهٔ سنت و جماعت پای بند و متعصب بودند؛ ازاینرو با **شاه‌اسماعیل** که سنیان راشدیداً معاقبه و مؤاخذه میکرد[۳]، باطناً عداوتی عظیم داشتند.

۱) رجوع شود به: **تاریخ هندوستان** تألیف **ارسکین** Erskine ج ۱ ـ ص ۳۰۳.
۲) **بابرنامه** طبع **ایلمنسکی** ص ۱۱ .
۳) رجوع شود به: **تاریخ هندوستان** تألیف **ارسکین** ج ۱ ، ص ۳۲۱ .

روابط حسنهٔمابین **هند وایران** درآنزمان محدود به‌حکمرانان آن‌دو کشورنمانده ، بلکه درسراسر عصرسلطنت صفویه و حتی بعد از آن بطوریکه در جلد بعد خواهیم گفت ، همواره عدّه‌ای از شعرای **ایران** که‌حتی بعضی ازآنهااز معروف‌ترین اساتیدزمان خود بوده اند ، از وطن خویش مهاجرت کرده به **هندوستان** رخت کشیده‌اند، تادرآنجا درظلّ عنایت **سلاطین‌مغولی‌هند** کسب مال وجاه نمایند . دربار این پادشاهان تیموری‌نژاد تلروز آخر ، که بعداز شورش **هند** در **۱۸۵۷**م. بکلی منقرض شد ، همواره زبان فارسی را نه فقط زبان رسمی سیاسی و دیپلماسی قرار داده بود ، بلکه لغت شعر و ادب نیز می‌شناخت و از آن دستگاه دانش پناه آثار بسیار بنظم ونثرفارسی باقی مانده است[۱] .

مناسبات‌ادبی مابین ایران وهندوستان در عصر صفوی



۱) نویسندهٔ این حواشی دربارهٔ تاریخ سلطنت اسلامی **هندوستان** وروابط فرهنگی آن‌با **ایران** در ذیل کتابی که بنام «**سرزمین هند**» تألیف‌نموده‌ام بتفصیل بحث کرده ، خواننده دراین‌باب بآن کتاب مراجعه کند .

سرزمین‌هندطبع‌دانشگاه **طهران**، فصل‌سوم‌ص۱۱۴-۱۴۵**طهران**۱۳۳۷

فصل هفتم
نثرنویسان دورهٔ تیموری

وسعت دامنهٔ ادب در این عصر

از غنا وثروت ادبی وهنری این عصردرفصل سابق بطوراختصارسخن رفت ، اینك دراین فصل میخواهیم که بعضی ازپیشوایان ادب آنزمان را که شهرت بسیاردارند بطورتفصیل مورد بحث قرار دهیم . اگر بخواهیم تمام شعراءِ و فضلاء این دوره را ولو به‌طریق اجمال مطالعه نمائیم ، هر آینه طالب امری محال خواهیم بود ، چه‌مؤلف **حبیب السیر** که شرح حال زندگانی تمام نویسندگان و شعراءِ معروف‌را بطور خاتمهٔ مقال‌درذیل دورهٔ هرسلطنتی‌ایرادمینماید، لااقل دویست و یازده‌تن را دراین عصر بشمار درآورده که همه در دورهٔ **تیموریه** زندگانی‌میکرده‌اند ، وازاین‌جمله باستثنای ۲۳تن که معاصر وهمزمان‌خود **تیمور**اند، مابقی بعصر وزمانی که اینك مورد بحث ماست متعلق میباشند [۱].

---

۱) مجموعه‌ای ازاحوالات‌اشخاصی که در**حبیب‌السیر** نام برده شده‌اند، بنام «**رجال کتاب حبیب‌السیر**» بسعی واهتمام‌آقای **عبدالحسین نوائی** با مقدمه وفهرست در **تهران** درتیرماه ۱۳۱۹هـ. ش.بطبع‌رسیده ومقدمهٔ‌آن جامع اطلاعات‌نافعه در بارهٔ تاریخ **حبیب‌السیر** میباشد . (مترجم)

تراجم احوال مشاهیر علم‌وادب ایندوره در**حبیب‌السیر** درجزء سوم‌ازجلدسوم ذکر شده‌است‌وباید براین اشخاص اضافه نمود کسانی راکه درهمان عصر تحت‌حمایت ترکمانان **آق‌قوینلو** واوایل **دولت صفوی** بظهور آمده‌اند . باین‌ترتیب‌مجموع عدهٔ‌آنان به‌۲۷٤تن بالغ‌میگردد .

شهر **هرات** درزمان سلطنت سلطان **ابوالغازی حسین** (۸۷۸هـ./- ۹۱۲ هـ. /۱۴۷۳ م - ۱۵۰۶م.) ازحیث رونق ادب وهنر بمنتهای عظمت رسید ، ودورهٔ سلطنت او اوج ترقی ادبی آن عصر درخشان میباشد . این زمان خاصه از آن جهت بیشتر مورداهمیت است که نفوذعظیمی درظهور و ترقی ادبیات ترکی عثمانی داشته ، و این موضوع را بمنتهای تدقیق **مستر گیب** در جلد دوم کتاب بزرگ خود ، « **تاریخ شعر عثمانی** » «His.of Ottoman Poetry» بحث و تحقیق کرده است .

نفوذجامی ومیر-علیشیر نوائی ودیگران درادبیات ترکی

مستر گیب در آنکتاب (صفحهٔ ۷و۸) در هنگامی که از آن دوره که بدورهٔ دوم موسوم کرده است ، سخن میراندمیگوید: «مدرسهٔ **هرات** کهمخصوصاً اشعارغنائی وغزلی [۱] راپرورش داد ، بهحب صنعت وآرایش کلام امتیاز دارد ، درنیمهٔ دومقرن پانزدهم ودر دربار درخشان سلطان فضیلت دوست و ادب پرور ، **حسین بن بایقرا** ، باوج کمال خود رسید . در آنجا معناً و مادةً ادب در قالب تألیفات عدیدهٔ دو مرد ادیب بزرگ زمان ، یکی شاعری **جامی** تخلص ، دیگروزیری بنام **میرعلیشیر** جمع وصورت پذیر گردید . از آنجا که این دونویسندهٔ عالیمقام دوستارهٔ راهنمای ادب ترکی عثمانی درسراسر دورهٔ دوم (۱۴۵۰م . - ۱۶۰۰م.) میباشند هرآینه میباید لمحه ای بر آثار این دومرد ادیب ارجمند نظر اندازیم . »

بعدازآنکه مختصری ازاین دومردنامی ذکرمیکند،وازآن مکتبی

---

۱) شعرغنائی Lyric ، شعر غزلی Romantic .

که این دومرد نمایندهٔ آن اند وصف مینماید ، **مستر گیب** مظاهر نمایان آن عصررا باین جمله خلاصه میکند که : «سعی درعبارات معقد ، وصنعتگری در صورت و ترکیبات تصنعی سخن، بانضمام منقصت درلطف و سهولت از خصایص کلام این عصر است . واین میل مفرط بصورت وظاهر کلام، همانا مهلکترین ورطه ایست که در راه شعراءِ قدیم قرار داشته ، و بسیاری از آنان با آنکه دارای طبع وقاد وقریحهٔ شعری فروزانند ، ازبس درهاویهٔ عبارت پردازی وجمله سازی غرقه گشته اند، افکارخود را صورتی کودکانه داده اند . وچه بسیار ابیات نادره که بخودیخود نغزوزیبا بوده ولی برای خاطریك تشبیه لغوی یایك استعارهٔ غیر ضروری لطف وجمال خودرا ازدست داده است . . . .».

احترام سلطان بایزید دوم نسبت بمولانا جامی

حرمت بسیاری که دربارعثمانی نسبت به **جامی** [۱] مبذول میداشته از دو نامهٔ فارسی مشهود میشود که **سلطان بایزیدخان دوم** (۱۵۱۲ ـ ۱۴۸۱ م.) باو نگاشته ، وآن هردودر **منشآت فریدون بیگ** (ج۱ ص۳٦۱) مندرج است . نامهٔ نخستین که به لحنی مؤدب و با حرمت تحریرشده، بطوریکه ازجواب **جامی** بآن برمیآید ـ بدون تقاضای خاص و علت طلبی از روی لطف و عنایت مبادرةً صادر گشته و بمزید انعام ولطف شاهانه مزین است . درنامهٔ دوم **سلطان بایزیدخان** امتنان خویش راازجوابی که **جامی** بدونگاشته ابراز میدارد وبرای اوهزار فلورن [۲]

۱) رجوع شود به: کتاب «**جامی**» تألیف اینبنده طبع **طهران** ص۴۳ـ ۵۰.

۲) فلورن Florin سکهٔ طلائی است که درعثمانی رواج بوده وقیمت تقریبی آن نه شلینگ بوده است .

جایزه میفرستد. **جامی** درنامهٔ ثانوی ازوصول آن جائزه سپاس گفته است و آن نامه را بدست شخصی موسوم به: **درویش محمد بدخشی** که عازم سفر حج بوده بدربار سلطان گسیل میدارد. متأسفاً هیچیك از این چهار نامه تاریخ ندارد [۱].

دیگر ادباءِ فارسی زبان که مورد لطف و حرمت بایزید دوم قرار گرفته اند

دونفر دیگر ازفضلاءِ ایرانی نژاد، یکی حکیم معروف **جلال الدین دوانی** و دیگری متکلم عصر **فریدالدین احمد تفتازانی** [۲] بهمان منوال مورد احترام وستایش آن سلطان قرار گرفته اند؛ لیکن دراینجا نخست **تفتازانی** مبادرت بمکاتبه نموده (۲۵ اکتوبر ۱۵۰۵ م.) درحالتی که جواب سلطان تا تاریخ ۱۳ ژوییهٔ ۱۵۰۷ م. بتأخیر افتاده است.

تأثیر نوائی در ترکیه

نفوذ عظیمی که **جامی** وممدوح نامدار او، یعنی **میرعلی شیر نوائی**، در شعر عثمانی دارند، مورد

---

۱) **جامی** دفترسوم مثنوی «**سلسلة الذهب**» را بنام همین سلطان مصدّر ساخته واورا مدح گفته است.

۲) این **تفتازانی** سوم موسوم وملقب است به: **شیخ الاسلام سیف الدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن شیخ الاسلام محمد بن مولانا سعدالدین مسعود بن عمر التفتازانی** که اباً عن جدٍّ دردستگاه **تیمور** واحفاد او مقام احترام ومنزلت ومرتبت داشته اندومرحوم **براون** درهمین کتاب لقب اورا بنقل از **توزك بابری**، **سیف الدین** ثبت کرده؛ بنابراین لقب «فریدالدین» باودادن اشتباه محض است. شیخ الاسلام مذکوردرشهررمضان سال ۹۱۶ هـ. وقتی که شهر **هرات** را **شاه اسمعیل اول صفوی** مسخر کرد، درسن هشتاد سالگی بامر آن پادشاه متعصب بقتل رسید. (**حبیب السیر** ج۳ جزو۳ ص۳۱۹)

توجه مرحوم **گیب** (در کتاب **تاریخ شعر عثمانی** ، ج ۱ ، ص ۱۲۸) واقع شده‌است . این وزیر بزرگ درنظم ونثر، هم‌بفارسی وهم به‌ترکی‌شرقی (جغاتائی) شهرت بسیار دارد[1] همچنین **گیب** ذکر میکند که چگونه فقیه شهیر عثمانی **مؤیدالدین عبدالرحمن چلبی** که بعدها در زمان **سلطان بایزیددوم** مشهور ومعروف گردید، ناگزیرشد درسال۱۴۷۶م. از کشور خود فرار کرده هفت سال در **شیراز** اقامت سازد ونزد حکیم زمان **مولاناجلال‌الدین‌دوانی** بتحصیل علم بپردازد ، خلاصه در این عهد وزمان‌بود که‌ادب **ایران**ازطرف غرب درادبیات‌ترکی‌عثمانی‌انبساط حاصل‌نمود ، همانگونه که درقرن‌بعد در**هندوستان** نیزاین‌نفوذ وتأثیر انتشاریافت .

مورخان وتذکره نویسان درعصر تیموریان

فن‌تاریخ‌وترجمهٔ‌رجال اکنون هنگام آنست که از بحث در مسائل‌کلی گذشته ، بطور اختصاص نامی‌ترین نثرنویسان این عصررا محل‌سخن قرار دهیم واحوال شعراء را بفصل آینده موکول سازیم .

ازاین دوره ، نیزمانند دورهٔ‌سابق ، دردوفن تاریخ‌نویسی وتذکره نگاری‌آثار بسیار موجوداست . لااقل نه یا ده‌تن از نویسندگان در این موضوع شایستهٔ آن هستند که بهرحال، ولوبطور اجمال،از آنها ذکری

۱) رجوع‌شود به:رسالهٔ این‌بندهٔ مترجم‌بنام«**نوائی**»**طهران** - طبع‌انجمن روابط‌فرهنگی ایران‌وشوروی - ۱۳۲۶ ه . ش .

شود[١]. بطورکلی آثار آنان در کیفیت،ازسابقان‌خود پائین‌تر است؛چه آنان دردورهٔ مغول هر چند با طرز انشائی‌غالباً مغلق و پیچیده ، مانند کتاب **وصاف‌الحضرة** ، تحریر نموده اند ؛ ولی ازحیث وفور مطالب و بحث در

---

١) نوعی دیگر از آثار تاریخی منثور که در این عصر ظاهراً بر حسب تقاضا و تشویق **امیرعلیشیر** بظهور رسیده ورواجی بسیار داشته کتبی‌است که درسیرنبی(ص) وآل واصحاب او نگاشته‌اند . و ازینمقوله چهار کتاب که همه دریك زمان تألیف شده ومؤلفان آنهامعاصربوده‌اند بنظررسیده، که هیچکدام تاآنجا که بنده اطلاع دارم زینت طبع‌نیافته‌است، وشرح آنها ازاینقرار است :

الف ـ **شواهدالنبوة** ـ تألیف **عبدالرحمن جامی** در ذکر بعضی از احوال و آثار آنحضرت وآل واصحاب او و تابعین وتبع تابعین تا صدر صوفیه ، واین کتاب در سال ٨٥٥ هـ . تألیف شده (رجوع شود بکتاب جامی ، تألیف نویسنده ص ١٧١) .

ب ـ **درج الدرر فی سیر خیرالبشر** ـ تألیف **سیداصیل‌الدین عبدالله‌الحسینی الدشتکی الشیرازی‌الهروی** متوفی سنهٔ ٧٨٣ هـ . و این شخص مؤلف رسالهٔ «**مزارات‌هرات**»است که در١٣١٠هـ. در**هرات** باهتمام آقای **عبدالکریم‌احراری** بطبع رسیده این**سیداصیل‌الدین** ازسلسلهٔ رفیعهٔ سادات دشتکی شیرازی است که بنده نویسنده بآن‌سلسله افتخار انتساب‌دارم (رجوع شودبه: **فارسنامهٔ‌ناصری حاج میرزا حسن فسائی** طبع‌طهران) واین سید وبرادرـ زادهٔ اودرزمان **ابوسعیدگورکان** از**شیراز** به**هرات** مهاجرت کرده‌اند .

ج - **روضة‌الاحباب فی سیرة النبی والآل والاصحاب** تألیف برادر زادهٔ **سیداصیل‌الدین** سابق‌الذکرموسوم به:**میرجمال‌الدین‌عطاءالله ابن‌فضل‌الله‌الحسینی‌الدشتکی الشیرازی الهروی** ، و این هر دو تن از اجلهٔعلماء واکابر**هرات** درنیمهٔدوم‌قرن‌نهم‌هجری میباشند.(رجوع‌شودبه:**حبیب‌السیر**

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

جزئیات و وسعت تحقیق و نقل اسناد تاریخی برمورّخان دورهٔ تیموری برتری دارند ، مانند : **علاءِالدین عطا ملك جوینی** و **رشیدالدین۔ فضل‌الله همدانی** وغیرهم. اینك مختصری ازمورّخان این دوره برحسب نظم تاریخی یادمیکنیم ـ :

بقیهٔ حاشیه‌ازصفحهٔ قبل:

ج۳جزو۳ص،۳۴۸-۳۳۵ و**مجالس المؤمنین قاضی شوشتری** مجلس پنجم ص۲۲۷) و **روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات** ص ۴۶۹ و **أمل الآمل فی علماءِ جبل عامل.)** کتاب **روضة‌الاحباب** بسیارمفصل ومتقن‌وموثق‌ودارای شأن‌واهمیت بسیارمیباشد ودرتصرف‌این‌بنده هم‌اکنون‌نسخه‌ای‌قدیمی‌ازآنکتاب موجود است که درزمان یاقریب بزمان مؤلف نگاشته شده، ولی‌متأسفاً ناقص‌وفقط مشتمل‌است براخبار وسیرحضرت رسالت تاواقعهٔ قتل **عثمان** (وقایع سال ۳۵ هـ) هر چند آنرا نثری‌مسجع ومصنوع‌است،ولی‌درعین‌حال‌خالی‌ازتکلف‌وبسبکی‌روان‌وبسیارسهل‌تحریر شده است . ودرآن‌تصریح‌دارد که‌مؤلف‌ازمحدثان‌زمان‌است‌وبه‌تقاضای‌**میرعلیشیر نوائی** بتألیف آن کتاب همت گماشته ، وعبارات کتاب را به‌آیات و احادیث واشعار عربی و فارسی مزین فرموده .

د- **معارج‌النبوة فی‌مدارج‌الفتوة** ـ تألیف **شرف‌الدین حاجی محمدالفراهی الهروی** معروف به **معین‌مسکین** ، واعظ **هرات** و متوفی بسال ۹۰۷ هـ . که ازوی کتب تفاسیرمانند: **تفسیر فاتحه** و **تفسیر سورهٔ‌یوسف** به‌نثر مصنوع و مزین نیز بدست است . آن‌کتاب مشتمل است بریك مقدمه و چهار ارکان وخاتمه، وآنرا **مولانا مصطفی بن خالدالتوقیعی** بسال ۹۶۴ هـ . به ترکی ترجمه کرده است (رجوع شودبه: **کشف‌الظنون** و**حبیب‌السیر** و**مخزن۔ الغرائب** و**حدائق‌الحقیقة**.)

حافظ ابرو

حافظ ابرو [۱] ، اسم او بیشتر از تألیفاتش معروف میباشد . زیرا کتاب وی هنوز بطبع نرسیده وحتی نسخه‌های خطی آن نیز خیلی کمیاب است . آنچه دربارهٔ این مورّخ معلوم شده تقریباً همان است که در **فهرست ریو** آمده [۲] .

نام ولقب وی را: **خواجه نورالدین لطف الله** [۳] ذکر میکنند . وی در **هرات**، یا بقول **مجمل فصیحی** در **خواف**، متولد شده، ولی تاریخ تولد او معلوم نیست ، پس از آن در **همدان** تربیت یافته. بعد از مرگ **تیمور**، که دربارهٔ وی مراحم والطاف نمایان ابراز میفرمود، خودرا بدربار پسر

---

۱) آقای **دکتر خان بابا بیانی** رسالهٔ دکتری خودرا در دانشکدهٔ ادبیات **پاریس** درباب کتاب **زبدة التواریخ حافظ ابرو** درتحت این عنوان نوشته‌اند: « Hafiz -Abru : Chronique des Rois Mongols en Iran . » ونیز درطهران قسمت نخستین ذیل **جامع التواریخ رشیدی** تألیف **حافظ ابرو** را بسال ۱۳۱۷ هـ . ش. بطبع رسانیده است. آن هرچند خالی از سهو وغلط نیست ، ولی از آنجا که تاحدّی باخبار وآثار این مورّخ خدمت کرده است، شایسته حق‌شناسی و امتنان میباشد .

۲) رجوع شود به : **فهرست کتب فارسی ریو** ص ۴۲۱ ـ ۴۲۴ و برای قسمت جغرافیائی آن به ص ۱۶ ـ ۱۸ **متمم فهرست ریو**.

۳) بگفتهٔ **فصیحی خوافی** که خود معاصر **حافظ ابرو** بوده، نام وی چنین است : **شهاب الدین عبدالله بن لطف الله بن عبد الرشید الخوافی** المدعو به **حافظ ابرو** . واین دو بیت هم از اوست :

« بندهٔ کمترین دولتخواه ... کاتب العبد ، عبد لطف الله
آنکه شهرت به **حافظ ابرو** ... یافته پیش میر وشاه وسپاه»

وجانشین او **شاهرخ** ونواده‌اش **بایسنغر** وابسته ساخت وتاریخ کبیر خود رابنام او نوشت[۱]. این تاریخ عموماً بنام **زبدة التواریخ** معروف است. **فصیحی خوافی** آنرا «**مجمع التواریخ سلطانی**» میخواندو آن درسال (۸۲۹ هـ. یا ۸۳۰ هـ./ ۱۴۲۶ م. ۱۴۲۷م.) فقط سه یاچهارسال قبل ازوفات مؤلف[۲]، خاتمه یافته‌است.

این کتاب مشتمل است بر چهار مجلد که متأسفاً جلد سوم و چهارم راجع بملوك اسلامی **ایران** تا زمان وفات مؤلف ظاهراً از دست رفته و مفقودالاثر شده[۳]. نسخ خطی جلد اول ودوم در **پطرزبورغ**

---

۱) شرح مبسوط ودقیقی ازسه نسخهٔ خطی **تاریخ حافظ ابرو** بقلم **بارون ـ ویکتورروزن** در «**مجموعهٔ علمی نسخ فارسی**»
و (Collections Scientifiques (Manuscrits Persans جلد سوم ص۵۲ ـ ۱۱۱ آمده‌است.

۲) ظاهراً **حافظ ابرو** تاریخ مفصل خودرا درچهار مجلد بنام وبرحسب امر **بایسنغر** تألیف کرده و مجلدات اول تا سوم آن مشتمل بر وقایع تاریخی تا زمان **چنگیزخان** است، ومجلدچهارم ازحادثهٔ مرگ **ابوسعید بهادر** ۷۳۶هـ. تا ۸۳۰هـ. است که انتهای تألیف کتاب میباشد وبطورجداگانه بنام **زبدة التواریخ بایسنغری** موسوم‌است؛ ولی مجموع چهار مجلد را «**مجمع التواریخ سلطانی**» نام نهاده.

ازقسمت سوم این کتاب نسخهٔ خطی نفیسی که بسال ۸۳۰ هـ. تحریرشده در کتابخانهٔ ملی ایران موجوداست، که دریکجا سلطان‌عصر، **میرزا شاهرخ** بخط خود در حاشیهٔ آن چیزی نگاشته، و ظاهراً نسخهٔ اصلی است که برای کتابخانهٔ شاهرخ کتابت شده، ونیزازقسمت چهارم (زبدة‌التواریخ) نسخهٔ خطی نفیسی در **کتابخانهٔ ملك** وجود دارد که ظاهراً متمم نسخهٔ کتابخانهٔ ملی میباشد.

۳) رجوع‌شود بمقالهٔ **روزن** مذکوردرفوق ص۵۳.

(لنین گراد) موجوداست و **بارون روزن** Baron V. Rosen از آنهاوصفی بلیغ کرده. ویك نسخه ازجلداول که سابقاً درمجموعهٔ کتب **کنت دگبینو** (۱) بوده است اکنون در موزهٔ بریطانیا در تحت شمارهٔ Or.2774 موجود و مضبوط میباشد. من خود نیز نسخهٔ نفیسی ازجلد دوم آن درتصرف دارم که مشتمل است بر تاریخ حیات **حضرت محمد** (ص) وخلفاء تا خاتمهٔ دورهٔ خلافت ومورّخ است بتاریخ جمعهٔ ۱۵ شعبان ۸۲۹هـ./۱۴۲۶م. در **هرات**؛ یعنی درهمان سال تألیف کتابت شده است (۲).

علاوهٔ براین تاریخ، **حافظ ابرو** کتابی هم درجغرافیا نوشته است که جلد اول آن درتحت شمارهٔ Or. 1577 درموزهٔ بریطانیا وجوددارد، و **ریو** آنرا کاملاً توصیف کرده. نسخهٔ دیگری نیز از آن در

۱) **کنت دگبینو** Comte Joseph-Arthur de Gobineau دیپلومات معروف ونویسندهٔ فرانسوی، متولد بسال ۱۸۱۶ م. در شهر **ویل دآوری** و متوفی بسال ۱۸۸۲ م.

وی درزمان سلطنت **ناصرالدین شاه** از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸م. نخست بعنوان دبیر وسپس بمقام کارداری دولت خود در **ایران** مأمور بود وباردوم از ۱۸۶۱م. تا ۱۸۶۳م. بسمت وزیرمختار دولت **ناپلئون سوم** بایران آمد. کتاب‌های «**سه سال در آسیا**» و «**مذاهب و فلسفه درآسیای مرکزی**» و بالاخره کتاب معروف ومهم «**عدم تساوی نژادهای انسانی**» «L' inégalité des races humaines» و **تاریخ ایرانیان** که بوسیلهٔ مرحوم **ابوتراب نظم الدوله** ترجمه شده از آثار اوست. بنده مترجم از موثقان ازشنیده‌ام که همان‌خانه که در **طهران** در محلهٔ «عودلاجان» محل اقامت او بوده بعدها به **مرحوم نصیرالدولهٔ شیرازی** منتقل‌شده واکنون جایگاه دبیرستان دولتی **بدر** است.

۲) کتب مرحوم **براون** اکنون تماماً در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج نگاهداری شده‌است. در سال ۱۳۲۴ هـ. ش. /۱۹۴۵م. نویسندهٔ حواشی درکتابخانهٔ دانشگاه **کمبریج** آن مجموعهٔ گرانبها را زیارت کردم، مرحوم **نیکولسون** فهرستی بر آن نگاشته که بچاپ رسیده است.

پطرزبورك **(لنین گراد)** موجود است[1]، ازاین کتاب که در سال ۸۲۰ تا ۸۲۳ هـ. / ۱۴۱۷ م. - ۱۴۲۰ م.) برای **شاهرخ** تألیف شده ؛ **ریو** توانسته‌است مطالب بسیاری راجع بزندگانی **مؤلف** بخصوص ازمسافرتها وسیاحتهای طولانی وی استخراج نماید. وی دربسیاری ازجنگها همراه **تیمور** بوده‌است، ازآنجمله درهنگام فتح **حلب** و **دمشق** درسال ۸۰۳ هـ./ ۱۴۰۰ م. دراردوی‌اوبوده. هنگامی که **شاهرخ** بتخت سلطنت نشسته **حافظ ابرو** در **هرات** ساکن گردیده وزندگانیی‌ادبی‌درپیش گرفته، تاسال ۸۱۸هـ./۱۴۱۵م. این‌زندگانی‌را ادامه داد؛ عاقبت. هنگامیکه باسواران اردوی شاهی از **آذربایجان** بازمیگشت، در **زنجان** وفات یافت وهم در آنجا مدفون گردید.

ذکر وفات حافظ ابرو درمجمل فصیحی در نسخهٔ خطی تاریخ مجمل **فصیحی خوافی** در ذیل‌سال۸۳۳هـ./۱۴۲۹ م. تاریخ وفات **حافظ ابرو** آمده است. وی برخلاف بسیاری ازمورخان که تاریخ‌مرگ‌اورادرسال‌بعد نوشته‌اند[2]، این‌واقعه‌رادرذیل وقایع‌سنهٔ‌ثلاث وثلثین‌وثمانمائه‌چنین‌ضبط‌میکند[3]: «وفات‌مولانااعظم‌مولانا**شهاب‌الدین**-

---

۱) **ازجغرافیای‌حافظ ابرو** نسخهٔ خطی‌دیگری‌اکنون در **طهران** در تصرف استاد دانشمند آقای **مدرس‌رضوی** استاددانشگاه‌وجوددارد.

۲) **عبدالرزاق‌سمرقندی** در این بیت وفات او را به‌سال ۸۳۴هـ. چنین ثبت کرده است.

بسال هشتصد و سی و چهار در شوال — وفات **حافظ ابرو** بشهر **زنجان** بود.

۳) این‌عبارت ازنسخهٔ **مجمل** ملکی حاج **محمدآقانخجوانی** که آنرا دراین تاریخ باختیار این بنده نگارنده گذارده بودند، بعینه نقل شده است.

عبدالله خوافی المعروف به **حافظ ابرو**، جامع **مجمع التواریخ السلطانی** فی یوم الاحد ثالث شوّال بموضع **سرچم** بوقت معاودت حضرت اعلی خاقانی از **آذربایجان** مدفوناً به **زنجان** قریب بمزار شیخ ربانی **اخی ابوالفرج الزنجانی**[1]».

معاصر جوانتر از مؤلف **زبدة التواریخ**، یعنی **عبدالرزاق سمرقندی**، از کتاب **حافظ ابرو** مطالب بسیار بآزادی نقل نموده‌است؛ و نصف کتاب جغرافیائی که درفوق ذکر شد، عبارت است ازخلاصهٔ تاریخی بعدازاسلام که قسمت اخیر آن خیلی مشروح ومفصل می‌باشد تا رمضان سال ۸۲۲ ھ . / ۱۴۱۹ م . آنچه از جلد دوم **زبدة التواریخ** بدست میآید آن است که اسلوب انشاءِ این نویسنده خیلی ساده ومستقیم میباشد وجا دارد که از آن هرچه بدست آید همگی بطبع آراسته گردد.

فصیحی خوافی

مؤلف مجمل التواریخ

این مورّخ وشارح احوال فقط بواسطهٔ کتاب خود موسوم به «**مجمل**» شناخته شده است. از این کتاب من از وجود سه نسخه اطلاع دارم، که از آنها یکی متعلق بـه **مؤسسهٔ السنهٔ شرقیه در وزارت امور خارجهٔ سنت پطرز بورغ (لنین گراد)** است که **بارون روزن** آنرا بعداز درن

---

۱) شرح حال **اخی فرج زنجانی** متوفی به ۴۵۷ ھ . / ۱۰۶۵ م . که از بزرگان صوفیه بوده در **نفحات الانس** مسطور است بشمارهٔ «قنب». «داستان کربهٔ او» در نسخهٔ خطی **نفحات الانس** ملکی این بنده بخطخود **مولاناجامی** درحاشیه نگاشته شده است.

Dorn وصف نموده. نسخهٔ دیگر متعلق بوده است به **کلنل راورتی** Col. Raverty محقق زبان‌پشتو، که **امناء اوقاف گیب** آن نسخه را اززن بیوهٔ او خریداری کرده‌اند. نسخهٔ سوم را رفیق عالیقدر من، آقای **ل استرنج**[۱] بمن عطا کرده است. و آن هرچند تازه‌تر از نسخهٔ کلنل راورتی است، لیکن صحیح‌تر و کامل‌تر از آن است؛ وفقط وقایع ده‌ساله، یعنی از ۸۳۴ه. تا ۸۴٤ه. را فاقد میباشد[۲]، ولی درعوض نسخهٔ کلنل مذکور وقایع ۱۲۳ سال (یعنی از ۷۱۸ ه. تا ۸٤۰ ه. را) کسر دارد.

بیان اوصاف کتاب مجمل فصیحی

درسال ۱۹۱۵ م. برحسب تقاضای چندتن از اساتید السنهٔ شرقی **بلژیك** که موقتاً مقیم **کمبریج** بودند، من در بارهٔ این کتاب مقاله‌ای در حدود سی‌صفحه نگاشتم و در آنجا اشاره نمودم، که کتاب مذکور مشتمل است بریك مقدمه، دومقاله، یك خاتمه. درمقدمه تاریخ عالم را از بدو

۱) **ل استرنج** Guy le Strange - مستشرق ومؤلف معروف انگلیسی، متولد بسال ۱۸۵٦ م. متوفی بسال ۱۹۳٤م. صاحب تألیفات مهمه‌مانند: «**بغداد درعصر خلافت عباسی**» و«**فلسطین درزمان تسلط مسلمانان**» و ازهمه‌معروف‌تر کتاب اودرجغرافیای ممالك اسلامی‌است بنام«**ممالك خلافت شرقیه**» - «The Lands of the Eastern Caliphate» که‌در **کمبریج** بسال ۱۹۳۰م. بطبع رسیده و کتاب بسیارمعتبر ومفیدی‌است.

۲) نسخهٔ دیگری ازاین کتاب که آن نیزده سال اخیرافاقداست، متعلق میباشد بکتابخانهٔ دوست دانشمند آقای **حاج محمد آقانخجوانی تبریزی**. دراین ترجمه کرارأمورد استفاده ومطالعهٔ این بنده مترجم قرار گرفت. ومرحوم استاد علامه **محمدقزوینی** که‌وجودش همواره منبع انوارعلم وادب بود، به‌تصحیح وطبع ونشر آن اهتمام میفرمود دریغا که برای انجام طبع اجلش مهلت نداد.

خلقت تاولادت پیغمبر اسلام (ص) خلاصه کرده است ، در مقالهٔ اول از آن تاریخ تا زمان هجرت نبی (ص) به **مدینه**را بیان میکند ، مقالهٔ دوم که مفصلترین ومهمترین قسمتهای آن کتاب است،شامل وقایع ازسال اول هجرت تا ۸٤٥ هـ . / ٦٢٢م . ـ ١٤٤٢ م . میباشد. خاتمه ، که متأسفاً درهیچیك ازنسخ‌خطی وجودندارد،شامل تاریخ‌شهر **هرات** است که مولدوموطن‌خود مصنف بوده .

آنچه ما از **فصیحی خوافی** میدانیم، مقتبس از کتاب خود اوست و نامی از وی در جای دیگر ندیده‌ام ـ **رزن** میگوید که: وی در سال ۷۷۷ هـ . / ۱۳۷٥ م . متولد شده ولی من در خود تاریخ این معنی را نتوانستم بیابم[١]. در سال ۸۰۷ هـ. وی با سه نفر دیگر که خود نام میبرد در دفتر دیوان استیفاء شغلی داشته است . در سال ۸۱۸ هـ. / ١٤١٥م . که **شاهرخ** برای سرکوبی برادرزاده‌اش **بایقرا**[٢] به**شیراز** می‌رفت ، وی دررکاب‌او بوده . درسال ۸۲٥ هـ. / ١٤٢٢ م. اورا برای‌انجام امورمالیاتی به **کرمان**فرستاده اند . در سال ۸۲۸ هـ. / ١٤٢٤ م . دوباره به **باد غیس** باز گشته است . درسال۸۲۸ هـ . / ١٤٢٤ م . وی موردنظرلطف امیرزاده **بایسنغر** قرار گرفته. در ذیل سال ۸٤١ هـ . / ١٤٣٧ م . وی چند بیت

---

١) **فصیحی** خود درذیل وقایع سال سبع‌وسبعین وسبعمائه صریحاً می‌نویسد : ولادت کاتب العبد **فصیح احمد بن جلال الدین محمد بن نصیر الدین یحیی...** ونسبت خود رابه **ابو امامة صدی بن عجلان بن وهب الباهلی** از اصحاب رسول(ص)میرساند.معلوم‌میشوداین‌صفحه‌موردتوجه‌مرحوم **براون** قرارنگرفته‌بوده‌است . علاوه برآن درذیل وقایع سال ۸۰۷ هـ. و۸۰۸هـ. و۸۱۸ هـ.باموری که مربوط بزندگانی‌شخصی‌ومشاغل‌دیوانی‌اوست . نیز اشارات‌واضح‌وصریح‌دارد.

(٢) ظاهراًمقصود **میرزا اسکندر بن عمرشیخ** است .

شعر از **شهاب الدین عزیزالله خوافی** نقل میکند که در باب ولادت فرزندپسری بتاریخ ذی‌الحجهٔ همان‌سال گفته است. درسال ۸٤۲ ﻫ. تولد نبیرهٔ خود **مغیث‌الدین ابونصر محمدبن‌محمود** را بتاریخ ذی القعده ذکرمی‌نماید، در ۸٤۳ ﻫ. / ۱٤۳۹ م. وی در نزد **گوهرشاد** آغا مقصر بقلم‌رفته وبفرمان او بحبس میافتد. مجدداً درسال ۸٤٥ ﻫ. / ۱٤٤۱ م. که‌سال اختتام وقایع کتاب‌اواست، محبوس‌میشود وظاهراً در ۱٥ ذی‌الحجهٔ همان سال است که وی کتاب خودرا به **شاهرخ** تقدیم میدارد. (گرچه درشعری که درپایان یکی ازاین‌نسخ خطی موجوداست،تاریخ ختم کتاب راسال ۸٤۹ اظهار کرده).

خصائص کتاب مجمل فصیحی

این کتاب به طرز تاریخ سنوی نگاشته شده، و وقایع هر سال به‌ترتیب و توالی آمده، و محتوی است برذکر متوفیات از هرگونه اشخاص که در آخرهرسال مجموعاً ذکر گردیده‌اند.ودراین‌قسمت‌متوفیات‌این نکته‌جلب‌توجه‌میکند که‌عده‌شعراء وادباء مخصوصاً درولایات **ماوراءالنهر** و **خراسان** چقدر زیاد و فراوان بوده، بعلاوه معلوم میشود که **فصیحی** به‌منابعی‌فراوان دست‌داشته، غیرازآنچه سایر مورخان و تذکره‌نویسان نوشته‌اند؛ ازاین‌رو کتاب‌او دارای قدروقیمتی خاص‌میباشد. بهرحال دو صفت‌بارز این کتاب، یکی سادگی انشاءِ آن ودیگر توجه خاص‌بمسائل ادبی است.

کمال‌الدین عبدالرزاق‌سمرقندی

این‌مورخ هرچند در **هرات** بسال ۸۱٦ ﻫ. / ۱٤۱۳ م. متولد

عبدالرزاق سمرقندی

شده [۱] مشهور بسمرقندی است، زیرا **سمرقند** موطن پدرش مولانا **جلال الدین اسحاق** بوده‌است و درآنجا در سپاه **شاهرخ** منصب قاضی عسکری داشته. دربیست وپنج سالگی بسال ۸۴۱ ه. / ۱۴۳۷ م. بعداز مرگ پدر رساله‌ای درصرف ونحو تألیف فرمود وبنام آن پادشاه مزین ساخت؛ ازاینرو موردنظر وتوجه‌وی واقع گردید. چهارسال بعد ـ بسال ۸۴۵ه./ ۱۴۴۱ م.ویرا بسفارت بدربارسلطان **بیجانگر Vijayanagar به‌هندوستان** فرستاده‌اند، واین‌سفارت مدّت سه‌سال بطول انجامید. ازآن سفرشرحی مفصل در تاریخ خود نگاشته است. در سال ۸۵۰ ه. / ۱۴۴۶ م. ویرا برسالت به‌**گیلان** گسیل داشته‌اند. بعد از آنکه درهمان سال **شاهرخ** وفات‌یافت،وی متوالیاً بخدمت‌امیرزادگانی‌چندمانند:**میرزا عبداللطیف، میرزا عبدالله (شیرازی)، میرزا ابوالقاسم بابر** و عاقبت بخدمت **سلطان‌ابوسعید** پیوست. بعدازآن زندگانی عزلت وانزوا پیش گرفت ودر**خانقاه شاهرخیه** در**هرات**مقام شیخی‌یافت‌واین‌امردرسال ۸۶۷ه./ـ ۱۴۶۳ م. واقع شد، و عاقبت در آنجا بسال ۸۸۷ ه. / ۱۴۸۲ م. وفات یافت.

این مطالب از**فهرست ریو Rieu** نقل‌شده [۲] که‌اونیز غالباً یا از بیانات خودآن مورّخ واز کتاب خوداو اقتباس کرده یا از یادداشتی که در **حبیب السیر** [۳] راجع‌باونوشته شده گرفته است. شرح‌حال‌مشروحی

۱) **حبیب‌السیر** تاریخ‌تولد اورا در۱۲شعبان ۸۱۶ ه. تصریح میکند.

۲) **فهرست ریو** ص۱۸۱.

۳) **حبیب‌السیر** جلدسوم جزءسوم ص۳۳۵.

از آن مؤلف و کتاب اوبقلم **کاترمر** فرانسوی [۱] در یادداشتها ومنقولات نسخ خطی کتابخانهٔ ملی **فرانسه** [۲] نیز آمده‌است، بعلاوه مراجع دیگر نیزدر **فهرست‌ریو** ذکرشده .

مطلع سعدین

تاآنجا که معلوم است **عبدالرزاق** فقط یك کتاب تاریخ بزرگ تألیف نموده و آنرا **مطلع سعدین** نام داده است . وآن مشتمل‌است بردوجلد ومحتوی‌است بر تاریخ یکصد وهفتاد سال، ازتولد **ابو سعید مغولی** ٧٠٤هـ/ ١٣٠٤ م . تاوفات سمیّ‌او نوادهٔ **تیمور**- یعنی **میرزا ابوسعید گورکانی**. ازین‌دو **ابوسعید** که بزعم‌وی دوستارهٔ سعد نامیده‌شده‌اند، نام‌این کتاب‌را استخراج کرده است . جلد اول خاتمه می‌یابد به وفات **تیمور** ، ٨٠٧هـ. / ١٤٠٥ م . و مؤلف به‌اتفاق عجیبی که تصادف نموده اشاره کرده ، و آن این است که سال وفات پادشاه بزرگ مغولی **ابوسعید بهادر** مطابق‌است باهمان‌سال تولد **تیمور** ، بانی و مؤسس سلطنت عظیم **تاتاریهٔ‌تیموریه** در آسیای مرکزی .

ارزش تاریخی مطلع سعدین وضرورت‌طبع آن

نسخ‌خطی **مطلع سعدین** گرچه چندان فراوان‌نیست، لیکن در غالب کتابخانه‌ها یافت میشود [۳]. تا آنجا که من اطلاع دارم همگی از حیث نفاست و دقت مافوق حدّ متوسط قراردارند . این کتاب هرچند غالباً

---

۱) **کاترمر** Etienne Quatremere مستشرق‌فرانسوی‌متولد در**پاریس** بسال١٧٨٢ م . ومتوفی بسال ١٨٥٧ م .

۲) کتاب **کاترمر** ، ج١٤ ، ص٥١٤

۳) **در کتابخانهٔ ملی تهران** سه نسخه‌از**مطلع سعدین** موجود است

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

از روی مطالب **زبدة التواریخ حافظ ابرو** تحریر شده ، معذلك دارای اهمیت بسیار میباشد ، و طبع انتقادی آن بسیار محل ضرورت است [۱] . زیرا که به تفصیل از یك دورهٔ بسیار مهم تاریخ **ایران** بحث کرده ومؤلف آن کسی است که خود او شخصاً غالب وقایع را شاهد و در آنها شریك بوده و بقلم خویش کیفیت آنها را نگاشته است .

معین الدین محمد اسفزاری

معین الدین محمد اسفزاری از آن سبب قابل توجه است که تاریخی

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

که یکی از آنجمله تاریخ کتابت ندارد، ولی علی الظاهر درحدود قرن دهم تحریر شده واز آخر آن صفحه‌ای چند ساقط گشته این نسخه خوب ونسبةً کم غلط است ، دیگری بخط **معین بن حسن مستوفی** بتاریخ ۱۰۳٤ ه . کتابت شده و نسخهٔ کاملی است ، نسخهٔ سوم فقط مشتمل برمجلد اول میباشد . ودرنسخهٔ اول کتابخانهٔ ملی صفحهٔ اول آن افتاده ویکی از کتاب فروشان بی انصاف برای آنکه آن را صحیح جلوه داده بقیمت گران بفروشد، یك صفحه ازاول تاریخ **حبیب السیر** را بدست آورده وبجای آن گذاشته وفروخته است! خداوند علم وادب را ازشر این جماعت گمراه حفظ فرماید !

---

۱) یك نسخهٔ خطی **مطلع سعدین** در ۲ جلد بشمارهٔ 267 و 268 . Or در کتابخانهٔ **دانشگاه کمبریج** و نسخهٔ بهتری بشمارهٔ Dd. 3.5 مورخ بسال ۹۸۹ ه . در کتابخانهٔ « **کرایست کالج** » ایضاً در **کمبریج** موجوداست . جزء اول ازجلد دوم آن کتاب یعنی ازجلوس **شاهرخ** پسر از **تیمور** ۸۰۷ ه . تا وقایع سال ۸۳۳ بسعی واهتمام فاضل دانشمند مولوی **محمد شفیع** استاد **دانشگاه پنجاب** دو مرتبه بطبع رسیده که طبع ثانی آن درسال ۱۳٦۰ ه . بطبع سنگی در **لاهور** میباشد و فاضل مذکور مقدمه وحواشی بسیار مفید بزبان **اردو** بر آن مرقوم فرموده است .

ازشهر **هرات** نگاشته وآنرا «**روضات الجنات فی تاریخ مدینة هرات**» نامیده ، و بنام **سلطان حسین ابو الغازی** مصدّر کرده است . آن کتاب وقایع تاسال ۸۷۵ هـ./۱۴۷۰ م. رامتضمن میباشد. این مورّخ درفن ترسّل[۱]

معین الدین محمد اسفزاری

نیز مهارتی داشته و بشغل انشاءِ نامه‌ها و مناشیر دولتی مشغول بوده است. رساله‌ای هم در این باب تألیف فرموده ، شعر نیز میگفته است[۲] . سه نسخهٔ خطی از این کتاب در **موزهٔ بریطانیا** موجود[۳] و نسخهٔ دیگری متعلق به آقای **الیس** A. G. Ellis است که بسال ۱۰۷۳ هـ./۱۶۶۳ م. استنساخ شده و اینك در دسترس من است . و نیز نسخهٔ دیگری متعلق بمرحوم **مستر هوتوم شیندلر** که آن نیز اینك در تصرف من میباشد .

مسیو باربیه‌دمنار[۴] مقاله‌ای دربارهٔ این کتاب مهم در **ژورنال- آسیائی**[۵] نگاشته است . آن کتاب منقسم

نسخهٔ خطی تاریخ هرات

است به بیست و شش روضه که در آنها شهر **هرات** و نواحی اطراف آنرا از لحاظ وصف الارضی واهمیت و هم‌چنین از نظر فرمانروایان قدیم آن شهر در تاریخ اسلام و سلالهٔ **ملوك كرت** وانقراض آنان بدست **تیمور** وبقیهٔ تاریخ **تیموریان**

---

۱) انشاء ترسل : Epistolary Style

۲) **حبیب السیر** - ج۳ جزء ۳ ص۳۴۲

۳) **فهرست ریو** ص۲۰۶ و**ضمیمهٔ فهرست ریو** ص۶۴

۴) **باربیه‌دمنار** (Barbier de Maynard (Casimir Adrien از بزرگان ادب وقدماء مستشرقان فرانسه، درمارسی بسال ۱۸۲۷ متولد وبسال ۱۹۰۸ وفات یافت، آثارشرقیهٔ عربی وفارسی بسیارازو باقیمانده است .

۵) **ژورنال آسیاتیك** جلد ۱۶. ص ۴۶۱ .

تاتصرّف **سلطان‌حسین ابوالغازی** آنشهررا، مشروحاً بیان‌نموده‌است .
تاریخ اختتام آن کتاب کلمهٔ «شهرصفر» است که سال۸۷۵ هـ . میشود .

مؤلف درعداد‌منابع تاریخی که ذ کرمیکند، ازتاریخ **ابو اسحاق‌ـ احمدبن‌یاسین** و از شیخ **عبدالرحمان‌فامی‌وسیفی هراتی** نام میبرد و هم چنین کتاب « **کرت‌نامه** » تألیف **ربیعی‌پوشنجی** را ذ کر میکنـد و نیز به کتاب **مطلع سعدین** دریك جا (روضهٔ سیزدهم) اشاره کرده است (۱) .

محمدبن‌خاوند شاه بن‌محمود

کتاب‌تاریخ‌قطور **روضة‌الصفا** تألیف **میرخواند** شاید معروف‌ـ ترین کتابی‌باشد که ازنوع تاریخ‌عمومی در**ایران** اشتهار دارد و جالب نظرها شده است . آن کتاب

میرخواند

---

۱) در **تهران** نیزچندنسخهٔ خطی‌ازاین کتاب موجوداست که ازآنجمله یکی درکتابخانهٔ **مدرسهٔ عالی‌سپهسالار** ونسخهٔ دیگری متعلق‌به**آقای مؤیدثابتی** می‌باشد ، ازآن کتاب دراینجا مقدمه‌ای راکه درذکر منابع تاریخی‌خود ذ کرمیکند ذیلاً باختصارمینگارم تاازسبك واسلوب آن کتاب هم‌نمونه‌ای‌دردست‌باشد.می‌نویسد:- «همیشه درخاطرمیگذشت که‌بعضی‌ازآثارواوصاف واحوال واوضاع‌این مدینهٔ با سکینه‌راکه قبلهٔ‌اقبال مقبلان اطراف عالم ، ووجههٔ‌آمال صاحبدلان اولاد آدم است ، درقید تألیف وسلك تحریر کشم ـ که درایام سالفه وازمان ماضیه که جمعیت‌ومعموری وغلبهٔ ازدحام این‌خاك پاك نسبت باین‌زمان ازهزاریکی وازبسیار اندکی‌بوده . . سلف درباب این‌بلده خلدآئین کتب ساخته‌اند ، وازکیفیت قضایا ووقایع تألیفات مشتمل بر ذکرهر کونه عجائب وبدایع پرداخته ، مثل امام **ابواسحق احمدبن یاسین** و **وثقة‌الدین شیخ‌عبدالرحمن فامی** که‌تاریخ قدیم هرات نوشته ، و **ربیعی**

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

در سال ۱۲۷۱ هـ . بطور چاپ سنگی در **بمبائی** ، و بعد در **تهران** بسال ۱۲۷٤هـ . /۱۸۵۸ م . بطبع رسیده. و ترجمهٔ ترکی آن درسال ۱۲۵۸هـ . / ۱۸٤۲ م . در **اسلامبول** چاپ شده ، و بعضی از قسمتهای جدا گانهٔ آن راجع به سلسله‌های سلاطین مخصوص ، هم با ترجمه و هم بی‌ترجمه در **اروپا** منتشر گشته است . واز قسمت اول آن یك ترجمهٔ انگلیسی بدست آقای **راتسك** Rehatsek و سه یاچهار جلدآن درتحت توجهات **انجمن‌ـ سلطنتی آسیائی انگلستان** بطبع رسیده است . ولی باید گفت که این ترجمه‌ها چندان نفعی‌را متضمن نمیباشد، زیرا قطع نظر ازاینکه مطالب راجع به نبی اسلام (ص) وصحابه وسلاطین قدیم را مرد دانش طلب در منابع قدیمتر و معتبرتر می‌یابد، خود آن ترجمه ها نیز چندان صحیح

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

فوشخی که کرت نامه نظم کرده‌و **سیفی هروی** که‌احوال بعضی‌از **ملوك کرت** درقلم‌آورده . . . . . . ».

برخلاف منشآت معمول آن‌عصر این کتاب را نثری است روان و ساده و از تسجیعات متکلفانهٔ معمول وقت عاری ، و جابجا اشعار آبدار و ابیات لطیف از کلام اساتیدسلف باستشهاد آورده است ، وجز دربعضی مقدمات وقایع که بآئین مترسلان توصیفات طولانی از بهار یاصبح و امثال آن کرده و باطناب پرداخته ، سایرحوادث و وقایع‌رااسهل‌وبی‌تکلف برشتهٔ‌تحریر آورده‌است،چنانکه‌درمقدمه میگوید: «باعث‌بر تألیف آن کتاب سعی بربقاء ذکروتخلید نام « سلطان زمان » بوده که به‌تشویق و ترغیب **قوام‌الدین نظام‌الملك** وزیر **سلطانحسین‌میرزا** بر آن مبادرت‌نموده‌است .

اخیراً طبع این کتاب مستطاب‌را دانشگاه‌طهران وجههٔ‌همت قرارداده و بتصحیح ومقابله وتحشیهٔ‌فاضل‌مقدام **آقای‌سید کاظم امام** جلد اول آن درسال ۱۳۳۷ش. بطبع درآمده‌است؛وازحسن‌اتفاق‌در **کلکته** نیز استاددانشمند **پروفسور محمداسحاق** استاد فارسی‌دانشگاه **کلکته** بطبع آن‌اقدام کرده‌اند .

نیست وسلیس نوشته نشده است زیرا خواسته‌اند اسلوب انشاءِ مترسلانهٔ **میرخواند** راپیروی کنند ازین‌جهت خوب‌از کاربیرون نیامده‌است .

حرمت و قیمتی که در **ایران** باین تاریخ میگزارده‌اند، از آنجا معلوم‌میشود که یکی‌از بزرگترین نویسند گان

متمم‌روضة‌الصفا بقلم رضاقلی خان‌هدایت

اخیر **ایران** یعنی **رضاقلی‌خان لله باشی** متخلص به **هدایت** بر آن‌شده که‌ذیل یامتممی‌بآن‌بنگارد [۱] .

وازمحلی که‌آن تاریخ منقطع‌شده تازمان خود‌مؤلف ، یعنی تااواسطقرن نوزدهم ، رابرشتهٔ تألیف درآورد. این‌ذیل بسیار منبع‌اطلاع خوبی‌برای تاریخ‌ازمنهٔ‌اخیرهٔ**ایران** میباشد ومشتمل‌است‌بروقایع ظهور**باب**وجنگهای داخلی وقتل‌وغارتها که بآن‌فتنه مربوط است .

از تاریخ زندگانی **میر خواند** مطالب زیادی ننوشته‌اند ، حتی نوادهٔاو ، **خواندمیر** مؤلف**حبیب‌السیر** ، نیزتحقیق بسیاری در این باب نکرده است .

ترجمهٔ‌احوال میرخوند-

این قدر معلوم است که : پدرش **سید برهان الدین** [۲] ازاهل **بخارا** به **بلخ** مهاجرت کرده ، و هم در آنجا وفات یافته ، و **میر خواند** بیشتر ایام عمر را در **هرات** گذرانیده و در تحت حمایت و ظلّ عنایت امیر

---

۱) **رضاقلیخان هدایت** ، مؤلف **مجمع‌الفصحاء**و**فرهنگ‌انجمن-آرای‌ناصری**، متمم **تاریخ‌روضة‌الصفا** را درحدود سال ۱۲۳۷هـ. تألیف کرده وی ازرجال وبزرگان ادب درعصر **ناصرالدین‌شاه‌قاجار**است و در سال ۱۲۸۸هـ. وفات یافته در مقبرهٔ هدایت در خیابان اسلامبول طهران مدفون است.

۲) **مجالس‌النفائس** نام‌پدر اورا **سید خواند شاه** ذکر کرده است ، طبع **تهران** ص۹٤وص۲۷۰.

دانش‌پرور **علیشیر نوائی** زندگانی میکرده وهم درآنجا بعداز مرضی طولانی بتاریخ دوم ذی‌القعدهٔ ۹۰۳ هـ./ ژون ۱۴۹۸ م . درشصت‌وشش‌سالگی وفات یافته است[۱].

محتویات روضة‌الصفا

کتاب **روضة‌الصفا** به‌هفت مجلد تقسیم میشود : جلداول مشتمل است بر: تاریخ انبیاء وبزرگان و سلاطین **ایران** قبل‌ازبعثت **رسول اسلام(ص)** ؛ جلددوم‌در: تاریخ پیغمبر (ص) و خلفاءِ اربعهٔ راشدین ؛ جلدسوم در : تاریخ ائمهٔ اثنی عشر وخلفای اموی وعباسی ؛ **جلدچهارم‌ازسلاطین ایران بعداز اسلام تاهجوم تیمور** ، جلد پنجم درتاریخ‌احوال سلاطین مغول و تاتار تازمان **تیمور** ، وجانشینان‌او تاسال ۸۷۳هـ./ ۱۴۶۸م. ؛ وجلدهفتم (که‌بقلم دیگری‌نوشته شده ومحتمل‌است تألیف دخترزادهٔ او**خواند میر** باشد، مشتمل برذکر وقایع چند سال بعد از مرگ **میرخواند** است) تماماً مخصوص تاریخ زندگانی وسلطنت ممدوح ومربی وی **ابوالغازی سلطان‌حسین** میباشد که‌درسال ۹۱۲هـ./۱۵۰۶ م. وفات یافته[۲]است.جلدششم وهفتم که‌مربوط بعهد زمان‌خود مؤلف‌است،بالطبع دارای‌سندیت وقیمت بیشتری میباشد،

---

۱) رجوع شودبه: **حبیب‌السیر** -ج۳ جزء ۳ص۳۳۹،**فهرست‌ریو**ص۸۷، و مراجعی که درآنجا ذکرشده ، وکتاب- «Mémoire sur les Antiquités de- la Perse» تألیف **سیلوستردساسی**. بندهٔ مترجم مزار این‌مورخ بزرگ وفعال رادرسال ۱۳۲۶ ش. درخارج**هرات**زیارت کرده‌ام.

۲)قسمت‌هفتم کتاب**روضة‌الصفا** که مشتمل‌برتاریخ زندگانی**ابوالغازی- سلطانحسین بایقرا** است ازززمان‌تولد تاهنگام ممات وتاریخ اولادوی‌تاسال ۹۲۹هـ.

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

وازقسمتهای اول آن کتاب مفیدتر ومعتبرتر است . محل تأسف است که توجه محققان تاریخ چندان بسوی این قسمت معطوف نشده .

طرز انشاء واسلوب کلام **میرخواند** بیشتر مترسلانه وباتکلف تر از مورّخان دیگری می باشد که سابقاً دراین فصل نام آنها ذکر شد . ازاینرو آن کتاب نمونهٔ کاملی ازسبك انشاءِ آن عصر بشمارمیرود .

همین سبك کلام بعدها بوسیلهٔ **بابرپادشاه** **ازایران** به **هندوستان** منتقل شد. درآنجا بر تکلف وتعقید آن دردربارسلاطین مغول **هندوستان** بیافزودند .

متأسفاً این فکر وعقیده شیوع یافته که این سبك انشاء وتحریرنثر اسلوبی ایرانی است، در حالتی که این عقیده مطابق صواب نمی باشد ؛ زیرا که هم پیش از آن تاریخ و هم بعد از آن بسیاری آثار ادبی فارسی منثور بظهور رسیده که بسادگی وروانی وسهولت ممتاز وبهیچرو مورد انتقاد نیست. باید گفت که ترکها وتاتارها و هندیها و سایر حکمرانان

بقیهٔ حاشیه ازصفحه قبل:

مشتمل بهمقدمهٔ کوتاهی است که تحقیقاً خود **محمد بن خاوندشاه** نگاشته است . لکن بقیهٔ آن عیناً منقول از **حبیب السیر** است وکلمه بکلمه باآن تاریخ منطبق میشود. (**حبیب السیر** ج۱ص۲۰۱_ص۳۷٤) بعلاوه **میرخواند** در **خلاصة الاخبار** میگوید که :جلدهفتم **روضة الصفاء**،چون منابع ومراجع لازم بدست مؤلف آن نیامد، ناگزیر ناقص ماند . ووی امیدواراست که آنرا تکمیل سازد .

ظاهراً **خواندمیر صاحب روضة الصفا** درسال ۹۰۳هـ.بعداز مرض مزمنی که درآخر قسمت ششم کتاب خود ازآن بسیارنالیده وازدرد کمر وضعف کبد شکایت بسیار کرده، بالاخره وفات یافته ، وفرصت تتمیم وتکمیل قسمت هفتم کتاب خودرا حاصل نفرموده است .

غیرایرانی درایام سلطنت خود در آنکشور این سبك وروش انشاء را که به تعقید عبارات و کثرت مجازات و تصنع جملات موصوف است ترویج بسیار کردند ، مخصوصاً در عصر سلاطین عثمانی ترکها این سبك انشاءِ متکلفانه را بحدّ کمال رسانیدند .

سرچارلزالیوت در کتاب خود [۱] با بیانی قابل تحسین در علت این معنی سخن میگوید ونقل کلام‌او بیفایده نیست ، میگوید : ـ « این سبك انشاءِ متکلف

عقیده سرچارلزالیوت

که ترکیبی‌است ازحسّ خودنمائی وتظاهروبدیگران‌نیزمسری‌میباشد، هرحقیر راعظیم وهرذلیل را جلیل وهرشکسته راکامیاب نشان میدهد، همیشه خواننده درمیان صفات عالیه واخلاق کریمهٔ امراء وبزرگان سیر می کند ، همه کس بپاداش های کثیر نائل میگردند و در برابر عظمت ظلّ‌الله که بفتح ونصرت ابدی متمتع است، سلاطین **اروپا** بندگانی‌خوار ومرهون وناچیز بیش‌نیستند ، آیا هیچ شاعر غربی میتواند خوانندگان خود را بسرزمینی‌این چنین سحرانگیزوخیالی منتقل‌سازد؟».

خواندمیر

نویسنده مایل است که در میان مورّخان این عصر نـوادهٔ [۲] **میر خواند** را که ملقب به **خواند میر** است، نام‌ببرد به‌سه دلیل: یکی

---

۱) **سرچارلزالیوت** Sir Charles Eliot مصنف کتاب « **ترکیه در اروپا**»«Turkey in Europe» طبع۱۹۰۸م. ص۱۰٦ .

۲) مؤلف **حبیب السیر ـ غیاث الدین بن همام الدین** مشهور به **خواندمیر** است که پدرش خواجه **همام الدین محمد بن برهان الدین**

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

غیاث‌الدین خواندمیر [۱] آنکه- وی نیز یکی از جمله نویسندگان وهنروران نامی این‌زمان بوده که در دورهٔ نورانی **امیرعلیشیر نوائی** میزیسته و بحمایت اوکامیابی و توفیق حاصل کرده است.

دوم آنکه - وی نه تنها در حلقهٔ اصحاب **میر خواند** بوده بلکه علاوه برمحبت فرزند زادگی رتبهٔ شاگردی اورا نیزداشته‌است.

سوم آنکه- اولین تألیف اوموسوم به **خلاصة الاخبار** که عصاره و خلاصهٔ کتاب **روضة الصفا**ست درسال ۹۰۵ ه. تألیف شده یعنی دو سال قبل از اختتام عصر تیموری که محل بحث این فصل ماست ، معذلك تالیف مهمّ این‌مورّخ موسوم به «**حبیب السیر**»، که دراین فصل و فصل سابق مکرّر از آن یاد کردیم ، کتابی‌است که‌در۹۲۹ ه. اختتام یافته. وخود مؤلف‌هم‌تاسال ۹۴۱ه./ ۱۵۳٤م. حیات داشته ، ازینرو درحقیقت‌وی رابابد ازمورّخان مائهٔ‌بعد قرارداد. مخصوصاً از آنجا که ازمؤسس وبانی

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

محمدشیرازی است ، وی سالی چند بوزارت **سلطان محمود میرزا** فرزند **ابوسعید گورکان** اشتغال‌داشته، مادرش‌دختر **میرخواند** صاحب **روضة‌الصفا**ست، اینکه بعضی‌ازمتأخران‌اورا فرزند **میرخواند** گمان کرده‌اند، اشتباه‌است(رجوع شود به: **حبیب‌السیر** جلدسوم جز۳۰ ص ۱۹٤ و **دستورالوزراء** ص۷). اگر **برهان‌الدین‌شیرازی** همان‌پدرصاحب **روضة‌الصفا** باشد، دراینصورت **خواندمیر** برادرزادهٔ او خواهدبود.

---

۱) برای‌ترجمهٔ حال وشرح احوال **خواندمیر** رجوع باید کرد بمقدمهٔ مفصل وجامعی که‌فاضل‌معاصر **آقای‌عبدالحسین‌نوائی** برمجموعهٔ «**رجال حبیب‌السیر**» نوشته‌اند وآن درسال ۱۳۲٤ ه. ش. در **طهران** بطبع رسیده است.

سلالهٔ **صفوی** یعنی **شاه اسمعیل** اوّل به تفصیل ذکر کرده و کتاب خود را بنام او خاتمه داده است. پس اگر او را از مورّخان عصر **صفوی** قرار دهیم، مناسبتر خواهد بود.

کتب تذکره و تراجم احوال

بعداز مورّخان نوبت به ارباب سیر و تذکره نویسان می رسد که از آن میان شش کتاب بیش از دیگران مستحق ذکر اند و آنها عبارت ـ اند از:

۱ ـ تذکرة الشعراء، دولتشاهی
۲ ـ مجالس النفائس، میرعلیشیر نوائی (که بزبان ترکی است)
۳ ـ نفحات الانس، جامی
۴ ـ مجالس العشاق، ابوالغازی سلطانحسین
۵ ـ روضة الشهداء، حسین واعظ کاشفی
۶ ـ رشحات، علی بن حسین کاشفی

در اینجا به هریك از این نویسندگان بطور اختصار اشارتی میرود، ولی چون **جامی** و **نوائی** و **حسین کاشفی** در سایر فنون ادب تألیفات معروفتر دارند، ترجمهٔ احوال آنها را در ذیل بیان تألیفاتی که منسوب به نوع آنها است، باز مفصلاً خواهیم نگاشت.

نفحات الانس و بهارستان

مولانا **نورالدین عبدالرحمان جامی** که تخلص خود را ازشهر **جام** در **خراسان** گرفته است و درآنجا بتاریخ ۲۳ شعبان ۸۱۷ ه‍ . / ۷ نوامبر ۱۴۱۴ م . تولد

دو کتاب منثور از جامی

۱ـ نفحات الانس

یافته، نظر بکثرت آثار ادبی که کماً و کیفاً بسیار قابل توجه است شهرتی بسزا دارد، وی را غالباً «خاتم الشعراء» یعنی آخرین اساتید شعر قدیم (کلاسیک) **ایران** می‌شمارند؛ (هرچند بنظر من بدلائلی که بعدها ذکر خواهد شد، این عقیده منطبق با حقیقت نمیباشد.). وی از نظر شعر عرفانی بوفور آثار و لطف تعبیر و قوّت تصوّر ممتاز است، درست به‌سلف عظیم خود شیخ **فرید الدین عطار** در قرن ۱۳ میلادی مانند است وحتی در کثرت آثار بروی غلبه دارد، ولی در لطف تعبیر بپایهٔ او نمی‌رسد. **جامی** علاوهٔ بر اشعار بی‌شمار کتابی مهم در تذکره واحوال اولیاء وبزرگان تصوف نگاشته و آنرا «**نفحات الانس من حضرات القدس**» نام داده است.

این کتاب در **کلکته** در سال ۱۸۵۹ م. طبعی نفیس یافته است[۱] و متضمن توضیحات بسیار سودمندی در بارهٔ مؤلف بقلم **ناسولیس** انگلیسی[۲] W. Nassau Lees میباشد و شامل ۷۴۰ صفحه است. در آن ۶۱۱ تن از اجلهٔ **صوفیه** را رجالاً ونساءً نام برده، خلاصه آنکه، یکی از منابع مفید وسهل الوصول برای کسب اطلاع از این طائفه بشمار میآید. **جامی** این کتابرا در ۸۸۱ هـ / ۱۴۷۶ م. تألیف فرمود[۳]. وعلاوه برشرح احوال بزرگان که کما بیش به‌ترتیب تاریخی انتظام یافته ومنتهی میشود بنام:

---

۱) اخیراً نیز کتاب **نفحات الانس** در **طهران** بچاپ رسیده ونیز چاپی در مطبعهٔ نول کشور درلکنهو یافته که تعریفی ندارد.

۲) **ناسولیس** از مستشرقان انگلیسی در **هندوستان**، متولد ۱۸۲۵ م. ومتوفی ۱۸۸۹ م.

۳ ـ این رباعی از **مولانا جامی** در تاریخ اتمام تألیف آن کتاب است:

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

حافظ شیرازی و **کمال خجندی** و **مغربی** و دیگر بزرگان که در اواخر عهد **تیمور** و ابتدای دولت **شاهرخ** میزیسته‌اند. متضمن مقدمه‌ایست در حدود سی‌وچهار صفحه در نه‌فصل که در آن مبادی مختلفه تصوف و اعمال وتواریخ صوفیان اسلام‌را شرح داده‌است.

سبك انشاءِ این کتاب ساده وروان ومتناسب با چنین تألیفی‌است، وفی‌الحقیقة ذوق لطیف **جامی** وعظمت اخلاص او بحدی است که‌مانع‌از آن‌شده که وی نیز مانند سایر کتاب‌نویسان آن عهد دروادی لفظسازی وعبارت پردازی گمراه شود(۱).

۲- بهارستان کتاب دیگری از **جامی** به نثر در دست است، موسوم به **بهارستان**، که ظاهراً بطرز و اسلوب **گلستان سعدی** نگاشته شده. ودر فصل اول قطعاتی در ترجمهٔ احوال و

بقیه حاشیهٔ از صفحهٔ قبل:

این نسخهٔ مقتبس ز انفاس کرام
کز وی نفحات انست آمد بمشام
از هجرت خیر بشر و فخر انام
در هشتصد وهشتاد و سوم گشت تمام.»

ظاهراً افزون از دوسال درتألیف این کتاب شریف اوقات مولانا مصروف بوده که‌از ۸۸۱ شروع ودر ۸۸۳ هـ. بپایان رسانیده است.

---

۱) درتصرف این‌جانب نسخهٔ نفیسی از **نفحات الانس** موجوداست که متعلق بوده بکتابخانهٔ شاهزاده **مظفر حسین میرزا** فرزند **ابوالغازی سلطانحسین**، اضافات واصلاحات بسیاربخط مؤلف‌درخلال سطور وحواشی‌دارد وحتی هیجده صفحهٔ کامل آن بخط شریف خود مولانا جامی‌است.(رجوع‌شود بکتاب‌این‌جانب درباره «**جامی**» طهران ۱۳۲۰ هـ. ش. ص۱۷۶.

کلمات مشایخ . در فصل هفتم ذکر شعراء و اشعار ایشان را دارد . این کتاب با سلوبی نغز ودلکش تألیف شده و مقصود از آن تعلیم و تربیت فرزند وتفریح خاطراست نه تحقیق دقیق درسیر وتذکرهٔ احوال.

اسلوب عبارات آن بشاخ وبرگ وصنایع لفظی بیش از **نفحات الانس** آراسته است . در **هندوستان** آنرا بانگلیسی ترجمه کرده اند[۱].

تذکرهٔ دولتشاهی

تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی

امیر دولتشاه پسر **علاءالدوله بختیشاه غازی سمرقندی** مؤلف کتابی معروف به **تذکرة الشعراء** است که بزبان فارسی نوشته شده و مخصوصاً غالب اروپائیان معلومات خود را در باب شعراءِ فارسی زبان از این کتاب که توسط **وان همر** ترجمه شده بدست آورده اند[۲] . این تذکره منقسم است به طبقات سبعه وشعراء را درهر طبقه

---

۱) طبع و ترجمهٔ انگلیسی **بهارستان** در **هندوستان** توسط انجمن معروف به **کاماشاستر** Kàma-Shastra Soc. انجام گرفته. ومتن فارسی آن درسال ۱۳۱۱ هـ. توسط دانشمند معاصر آقای **محمد محیط طباطبائی** حاوی مقدمه‌ای بقلم محققانهٔ ایشان در **تهران** بچاپ سنگی طبع شده است .

جامی درتاریخ تألیف آن کتاب قطعهٔ ذیلرا گفته که از آن سال «۸۹۲» استخراج میشود :

« تکاپوی خامه در این طرفه نامه · که جامی دراو کرد طبع آزمائی
بوقتی شد آخر که تاریخ هجرت · شود نهصد ارهشت بروی فزائی »

(رجوع شود به: کتاب این بنده مترجم درباب «**جامی**» طبع طهران ، ص ۲۰۲ .

۲) ترجمهٔ آلمانی **فن همر** Von Hammer چاپ **وین** سال ۱۸۱۸ م .

کما بیش بیست شاعر معاصر یکدیگر نام برده واحوال سلاطین وامرائی که آن شعراء در ظل حمایت آنان مرفّه بوده اند ذکر کرده است. مقدمه‌ای نیز دارد در بیان صناعت شعر ومحتوی بر خاتمه‌ای است که در آن شرح حال هفت شاعر معاصر با مؤلف را بیان فرموده، وازفضائل و مکارم **جامی** و مربی او **ابوالغازی سلطانحسین** سخن گفته است. این کتاب بسیار جاذب ودلکش ولی غیر دقیق ونامو ثق، ومتضمن منتخبات نیکوئی ازاشعار ومقدارزیادی اغلاط تاریخی میباشد که غالباً باعث گمراهی واشتباه فضلاء ومحققان دقیق حتی **ریو** شده‌است.

این کتاب در سال ۱۸۸۷ م. در بمبائی بچاپ سنگی طبع شده و من آنرا دیگر بار طبق بهترین نسخ خطی که در دسترس بوده در سال ۱۹۰۱ م. بمنزلهٔ اولین جلد سلسلهٔ نسخ تاریخ فارسی طبع کرده‌ام (۱). ترجمهٔ ترکی آن‌را بدست **سلیمان فهمی** در **اسلامبول** بسال ۱۲۵۹ هـ. / ۱۸۴۳ م. درتحت عنوان « **سفینة الشعراء** » چاپ کرده‌اند.

ترجمهٔ احوال دولتشاه

قدیمترین تاریخی از زندگانی **دولتشاه** بقلم **امیر علیشیر**، که معاصر اوست، در **مجالس - النفائس** آمده (در فصل پنجم آن کتاب). در

۱) سلسلهٔ نسخ فارسی Persian Historical Texts, Vol. I. جلد اول آن تذکرة الشعراء یا Memoirs of the Poets - طبع وتصحیح **ادوارد براون** در **لیدن** ۱۹۰۱ م. مشتمل بر مقدمهٔ انگلیسی در ۱۶ صفحه ومشتمل بر ۱۱ صفحهٔ فارسی ومتن کتاب ۵۴۰ وبهترین نمونه وسرمشق برای طبع تحقیقی کتب ادبی قدیم میباشد.

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی جعل مرائی قلوب اولیائه مجالی جمال وجهه
الکریم والاح من بارق صفائح وجوههم لوائح نوره القدیم
فهم الذین اذا رأوا ذکر الله والصلوة علی افضل من
ارتفع حجب الکون عن بصر بصائرهم وانکشف سر سریان نور وجوده
الساری فی الکل علی سرائرهم فما رأوا فی الوجود الا ایاه وعلی آله
الطیبین واصحابه الطاهرین وعلی من تبعهم وتبع باتباعهم اجمعین
الی یوم الدین اما بعد می گوید بای شکسته زاویه خمول
وگمنامی عبدالرحمن بن احمد الجامی ثبته الله تعالی
منهج الصدق والسداد فی العمل والقول والاعتقاد

سرلوحه کتاب **نفحات الانس** ملکی مترجم
خط **مولانا جامی** در حاشیه است

ص ۶۳۰

ترجمهٔ فارسی همان کتاب موسوم به **لطائف نامه** [۱] در مجلس پنجم «در ذکر لطائف امیر زاده‌ها و سایر «آدمیزادگان» **خراسان** است که ایشان را سلامت طبع واستقامت ذهن باعث نظم میشد، امامداومت نمیکرده‌اند،» مینویسد :

« **امیر دولتشاه** عم‌زادهٔ **امیر فیروزشاه** پسر **امیر علاء الدولة** اسفراینی است . . . وامیردولتشاه بسیار جوانی خوش‌طبع و درویش صفت وبصلاحیت است واز امارت وعظمت که آئین آبا واجداد او بود گذشت و سررشتهٔ فقر و قناعت و دهقنت بدست آورد ، ومدت این‌زندگانی که نقدعمر عبارت از آن است بکسب فضائل و کمالات که زیب و زینت انسان است نثار کرد ، و بر مضمونی که این مختصر نوشته میشود **مجمع الشعرائی** [۲] تصنیف کرده که هر کس مطالعه‌میکند استعدادو کمالات اورامیداند . ازوست این‌مطلع :

زهی از آفتاب عارضت چشم جهان روشن
نه‌چشم آن‌روشنی کرده‌دلم‌راخانمان‌روشن».

بعد از تحسین از آن کتاب **نوائی** اضافه‌میکند که : «اخیراً خبر رسیده که‌وی‌وفات یافته‌است» [۳] ولی‌تذکره **مرآة الصفا** به‌نقل **ریو** [۴] تاریخ وفات او را سال ۹۰۰ هـ . / ۱٤۹٤ م ذکر میکند . این تاریخ با

---

۱) **مجالس النفائس** طبع‌این‌بنده مترجم، **طهران** ۱۳۲۳ هـ. ش.، ص ۱۰۸ و ۲۸۲ .

۲) **مجمع الشعراء** یا **سفینة الشعراء** = Corpus Poetarum

۳) درنسخ‌خطی **مجالس النفائس** که مدرك‌طبع‌این‌جانب بود، چنین‌عبارتی که اشاره بمرگ **دولتشاه** نماید بنظر نرسید وظاهراً باید که **براون** این عبارت را در نسخهٔ ملکی‌خود دیده‌باشد . وصحت آن محل تردیداست .

٤) **فهرست ریو** ص ۳٥٤ .

بیان نوائی که کتاب مجالس را درسال ۸۹۶ ﻫ ./ ۱۴۹۰ م . تألیف کرده است مطابقت نمی‌نماید، مگر آنکه بگوئیم آنخبر که به **امیرعلیشیر** در آن تاریخ رسیده بود دروغ باشد [۱].

تذکرهٔ دولتشاهی در سال ۸۹۲ ﻫ . / ۱۴۸۷ م . تألیف شده ، و در آن‌تاریخ مؤلف‌قریب به‌پنجاه‌سال داشته‌است [۲].

از شعرای زندهٔ معاصر بامؤلف که نام‌میبرد، **جامی** سرآمد همه است، وبنظرمن‌این‌عقیده که درمیان محققان **اروپا** شایع‌شده که «**جامی** خاتم‌الشعراءِ کلاسیك **ایران** است»، از آنجاناشی است که مستقیماً یا غیر مستقیم همهٔ آنها این‌فکررا از کتاب **دولتشاه** اقتباس کرده‌اند .

مجالس النفائس

تذکره مجالس النفائس میرعلیشیر نوائی

از **امیر علیشیر** که حامی شعراء ونویسندگان و هنرمندان عصر خویش است وخودنیز درفنّ شعرمقامی عالی‌دارد ، کتابی ازمیان دیگر مصنفات او اکنون مورد بحث ماست ، که موسوم است‌به: « **مجالس النفائس** ». این کتاب بزبان ترکی شرقی یا جغاتائی نگاشته شده ، و آن لهجه ایست از زبان ترکی که همان امیر دانشمند در بسط و تصفیهٔ آن

---

۱) مرحوم **قزوینی** میفرمودند: «ممکن‌است **امیرعلیشیر** آن‌خبررا بعدها بکتاب خود **مجالس‌النفائس** الحاق کرده باشد ».

۲) ازخود کتاب **تذکرة الشعراء** راجع به‌شرح حال مؤلف مطالب بسیاری نمیتوان بدست آورد ، درصفحهٔ ۱۴ (مقدمه) خلاصه‌ای نوشته و کتاب خودرابنام‌پادشاه و **میرعلیشیر** مصدّر کرده است .

مجاهدت بسیار کرده است[1].

این کتاب، که‌از آن نسخهٔ نفیسی درتصرف من‌است وبسال ۹۳۷ هـ. درسمرقند کتابت‌شده، بسال ۸۹٦ هـ./۱٤۹۰م. تألیف گردیده ومشتمل است بریك‌مقدمه وهشت‌مجلس[2].

مجلس اول ـ ذکر شعرائی است که در هنگام کودکی مؤلف وفات یافته و وی بخدمتشان مشرّف نشده که دراین‌میان اوّل ومهم‌تر از همه **قاسم الانوار تبریزی** را ذکر میکند، که در سال ۸۳٥ هـ. یعنی ۹سال قبل‌از تولد **میر علیشیر** وفات یافته است. ودیگر ازشعرای نامی که در این فصل ذکرشده‌اند، شیخ **آذری اسفراینی**، **کاتبی**، **خیالی**، **بساطی**، **یحیی سیبك**، **قدسی**، **طوسی**، **بابا سودائی**، **بدخشی**، **طالب‌جاجرمی**، **عارفی**، **مسیحی**، **امیرشاهی سبزواری** هستند.

مجلس‌دوم ـ ذکرشعرائی است که مؤلف شخصاً شناخته وبصحبت ایشان رسیده ولی درتاریخ تألیف وفات یافته بودند، ازآن جمله مهمتر ازهمه **شرف‌الدین علی‌یزدی** مؤلف **ظفر نامهٔ تیموری** است.

مجلس سوم ـ ذکرشعرائی‌است که درهنگام تألیف وزمان‌مؤلف

---

۱) رساله ای‌از **میرعلیشیر** بزبان ترکی جغاتائی موجود است، موسوم به **محاکمة‌اللغتین** که در رجحان ترکی برفارسی نگاشته و آنرا آقای **تورخان گنجه‌ای** بفارسی‌ترجمه وبسال ۱۳۲۷هـ. ش.در**طهران** بطبع‌رسانیده‌است.

۲) ازکتاب **مجالس‌النفائس** دوترجمه بدست نویسندهٔ‌این‌حواشی افتاد.- یکی موسوم‌به: **لطائف نامه** تألیف **فخری‌هراتی** درسال ۹۲۷هـ.- در **هرات**، ودیگری ترجمهٔ **حکیم‌شاه محمد قزوینی**،درهمان‌تاریخ در**اسلامبول**، و آن هردورا متوالیاً درسال ۱۳۲۳ هـ. ش. در **طهران** به‌طبع رسانیده وبرآن مقدمه و حواشی وفهرست مزید کرده‌ام.

می‌زیسته وبا وی آشنائی داشته‌اند. مانند: **امیر شیخم سهیلی**، **سیفی**، **آصفی**، **بنائی**، **اهلی ترشیزی**.

مجلس چهارم – ذکر فضلائی است که شعرسرائی شغل آنها نبوده لیکن گاهگاهی ابیاتی بنظم می‌آورده‌اند، مانند: **حسین کاشفی واعظ** و **میرخواند مورّخ**.

مجلس پنجم – ذکر سلاطین وامیرزادگان در **خراسان** وسایر بقاع که اتفاقاً شعری میسروده‌اند.

مجلس ششم – ذکر فضلاء وشعرائی است که اهل **خراسان** نبوده‌اند، ولی دارای قریحهٔ شعری بوده.

مجلس هفتم – ذکر سلاطین و شاهزادگانی است که یا خود شعر می‌گفته‌اند، یا شعردیگران را بطوری مناسب میخوانده‌اند که در عداد شعراء می‌توان نهاد.

پادشاهانی که دراین فصل نام برده شده‌اند، عبارت‌اند: از **تیمور**، **شاهرخ**، **خلیل سلطان**، **الغ بیگ**، **بایسنقر**، **میرزا عبداللطیف** ودیگر شاهزادگان خاندان تیموری.

مجلس هشتم – ذکر اوصاف ومواهب سلطان وقت، یعنی **ابوالغازی سلطان حسین بن بایقرا** ست و اشاره بحوادث سیاسی ایام سلطنت وی؛ وامیر **علی شیر** مانند **میرخواند** یك فصل کتاب خودرا بتمامه خاص او کرده است [۱].

---

۱) در ترجمهٔ **فخری هراتی** «**لطائف نامه**» مترجم یك مجلس نهم افزوده است که آن نیزمشتمل بر هفت قسم است. در شرح احوال **میرعلیشیر**

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

مسیو بلن M. Belin مترجم ودبیر سفارت **فرانسه** در **اسلامبول**،مقالتی در **مجلهٔ آسیائی** سال ۱۸۶۱ م. محتوی بر ۱۵۸ صفحه در شرح حال **میر علیشیر** نگاشته است وبآن نامی طولانی نهاده ، ازینقرار ـ :

« Notice biographique et littéraire sur Mir Ali Chir Névâii, suivie d'extraits tirés des oeuvres du même auteur .»

ونیزهم اواز کتاب **مجالس النفائس** قسمتی ترجمه کرده و آنرا « Galerie des Poétes » نام داده و آن قطعه که نقل کرده است عبارت است ازمقدمه ومجلس هفتم .

مجالس النفائس رابا **تذکرهٔ دولتشاهی** از آن حیث فرق است که اولاً بترکی نوشته شده ، وثانیاً از آن مجموعاً خیلی کوچکتر است وفقط بذکر مختصری ازشعرای معاصر اکتفا کرده است.

هم چنین باید این نکته را متعرض شد که **نوائی** با آنکه خود نفوذی عظیم دربسط وپیدایش شعرترکی عثمانی دارد ، شعرای عثمانی بکلی در نظراو مجهول بوده اند ، یا ازآنان تجاهل کرده ونام احدی ازآنان را در کتاب خود نیاورده است .

مجالس العشاق

هرچند که گفته اند: « کلام الملوك ملوك الکلام » و هر چند که

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

وذکرسادات و علماء و فضلاء که شعرمیسروده اند ودیگران که شاعری پیشهٔ آنها بوده. **حکیم شاه محمد قزوینی** هم بنوبت خودیك بهشت براصل اضافه کرده است دراحوال شعراء متقدمین و احوال واشعار سلطان **سلیم خان** سلطان عثمانی و شعراء معاصر با او (رجوع شود به **مجالس النفائس** طبع **طهران**، ۱۳۲۳ هـ . ش .).

مجالس العشاق
ابو الغازی سلطانحسین

شاهزاده **سام میرزای صفوی** که خود نیز تذکره نویس بوده در **تحفهٔ سامی** (۱) این کتاب را برهانی قاطع بر مواهب ادبی مؤلف آن قرار داده، معذلك کتاب **مجالس العشاق** را که در سال ۹۰۸ هـ./۱۵۰۲م. تألیف شده است، نمیتوان درعداد سیروتراجم قابل توجه قرار داد. این کتاب بامقدمه‌ای که بطراز عبارت پردازی مزین و باشعار شعرای متصوفه آراسته است، به بیان عشق حقیقی ومجازی واینکه دومی «قنطره» ویا پل اوّلی است آغاز میشود، سپس هفتادوشش یاهفتاد وهفت مقاله دارد، موسوم به: «مجالس»، ودرهر کدام کمابیش سر گذشتی ازشخصی عارف یاسلطانی معروف، بطورافسانه آمیز روایت کرده، و در غالب موارد برای هریك عشقی افلاطونی قائل شده‌است.

چنانکه **ریو** اشاره کرده (۲) پنجاه و پنج مقاله ازآن کتاب بنظم و ترتیب تاریخی است وشروع میشود از **امام جعفر صادق(ع)** (متوفی بسال ۱۵۱ هـ./۷۶۸ م.) وخاتمه می‌یابد به‌شاعر واستادمعاصرمؤلف، یعنی **عبدالرحمن جامی**، (متوفی به‌سال ۸۹۸ هـ./ ۱۴۹۲ م.) و آخرین مقالهٔ کتاب بشرح احوال مؤلف یعنی **سلطان حسین بن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن تیمور گورکان** اختصاص دارد. ونام کتاب دراین شعرذکر شده است:

---

۱) **تحفهٔ سامی** تذکرهٔ شعرائی است تألیف **سام میرزای صفوی** فرزند **شاه اسماعیل اول**، متولد بسال ۹۲۳ هـ. و متوفی بسال ۹۶۹ هـ. مشتمل بر اسامی وآثارقریب هفتصد شاعر ازشعراء زمان یاقریب زمان خود. وآنرا درسال ۱۳۱۴ هـ. ش. مرحوم **وحید دستگردی** درضمیمهٔ سال ۱۶ **مجلهٔ ارمغان**، **طهران** بطبع رسانیده‌است.

۲) **فهرست ریو** ص ۳۵۱

«بود چون پرزحرف عشق اوراق نام کردش **مجالس العشاق**».

نسخه‌ای که در دسترس من است، تازه وخوانا ومتعلق بکتابخانهٔ **اونیورسیتهٔ کامبریج** میباشد، لکن شنیده‌ام که ازآن کتاب در **لکهنو** چاپ سنگی نموده‌اند[1]؛ اما این نکته را باید اضافه نمود که **بابر** در کتاب **بابر نامه** صحت انتساب این تألیف را به **سلطان حسین** منکر شده وازآن بسختی انتقاد فرموده و اظهار میدارد که: مؤلف آن **کمال الدین حسین گازرگاهی** است که شخصی از مدّعیان تصوف بوده ودرانجمن فضلائی که در ظل حمایت **میرعلیشیر** جمع میشده‌اند، آمد شدی میکرده[2] است.

روضة الشهداء

حسین کاشفی مشتهر به «واعظ» مؤلف کتابی است معروف به:

---

۱) از **مجالس العشاق** نسخهٔ خطی نفیسی در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار **طهران** موجوداست. ونسخهٔ چاپ سنگی که **براون** بآن اشاره نموده درسال ۱۳۱۳ه.ق./ ۱۸۹۷ م. در مطبعهٔ **نولکشور** در **لکهنو** بطبع رسیده است.

۲) عین عبارت **بابرنامه**، به ترجمهٔ **عبدالرحیم خان‌خانان**، در ذیل نقل میشود:

«دیگر **کمال الدین حسین گازرگاهی** بود. اگر چه صوفی نبود، متصوف بود ودرپیش **علی شیر بیگ** این چنین متصوفان جمع‌شده وجدوسماع میکرده‌اند اورا تصنیفی که توان گفت نبود؛ یك تصنیفی دارد «**مجالس العشاق**» نام، بنام **سلطان حسین** نوشته است. بسیار سست و اکثر دروغ بیمزه. و بی‌ادبانه حرفها نوشته که از بعضی سخنان بوی کفر می‌شنوند. چنانچه خیلی از انبیاء و بسیاری از اولیاء را بعشق مجازی منسوب ساخته واز برای هر کدام معشوقی و محبوبی پیدا کرده، واین عجب گولانه امری است که در دیباچه **سلطان حسین میرزا** گفته ونوشته که تصنیف و تحریر من است...».

روضة الشهداء حسین واعظ کاشفی (۱)

انوار سهیلی که در ارزش وقدر آن بسیار مبالغه نموده‌اند، لیکن دراینجا کتاب دیگر او موسوم به « **روضة الشهداء** » (۲) مورد بحث ماست که درآن به‌قلمی منشیانه وسبکی مترسلانه ازشهیدان اسلام سخن میکنند. آن کتاب مشتمل برذکر احوال انبیاء وائمه ومخصوصاً **امام حسین** (ع)، امام سوم شیعیان است واز کیفیّت انتقامی که از قاتلان او گرفته‌اند حکایت

---

۱) **مولانا کمال الدین حسین واعظ کاشفی** – متوفی بسال ۹۱۰ ﻫ. تاریخ وفاتش دراین بیت مذکوراست :

در هدایت صرف شد ایام عمرش زآن سبب

گشت تاریخ وفات او « هدایت دستگاه »

کتاب **روضة الشهداء** را بامر یکی از امراء و سادات بزرگ موسوم به: **مرشد الدولة والدین عبدالله** معروف به **سیدمیرزا** تألیف نموده است . و بنا بر آنچه بمناسبت واقعهٔ **کربلا** درفصل دهم آن کتاب است ، مؤلف میگوید: «اینك ۸۴۷ سال از آن واقعه میگذرد» معلوم میشود که تاریخ تألیف درسال ۹۰۸ ﻫ . یعنی دوسال قبل از وفات مؤلف واقع شده است .

آن کتاب را بعداً تلخیصی نموده‌اند که موسوم است به: « **منتخب روضة الشهداء** ـ مشتمل برده باب ویك خاتمه . اصطلاح « روضه خوانی » ناشی از قراءت این کتاب است (به‌نقل از **روضات الجنات**).

برای اطلاع ازترجمهٔ احوال **کاشفی** رجوع شود به: (الف) **حبیب السیر** ج ۳، جزء ۳،(ب) **مجالس النفائس** طبع **طهران**، (ج) **رشحات عین الحیات** تألیف **فخر الدین علی** پسراو،(د) تذکرهٔ **هفت اقلیم** تألیف **امین احمد رازی**،(ﻫ) **ریاض العلماء** تألیف میرزا **عبدالله افندی** اصفهانی، (و) **مجالس المؤمنین** **قاضی شوشتری**.

مینماید. ازاین کتاب، اگرچه ازلحاظ تاریخی قدر وقیمت چندانی ندارد، شایسته می‌نمود که دراینجا مختصر ذکری بشود.

آن در **لاهور** بسال ۱۲۸۷هـ./ ۱۸۷۰ م. طبع سنگی‌یافته، **ریو** آن‌را بتفصیل شرح داده [(۱)]، **فضولی بغدادی** [(۲)] آن کتاب‌را تقریباً نیم‌قرن بعداز تألیف‌اصل به‌ترکی‌ترجمه کرده واضافاتی برآن‌مزیدساخته‌است [(۳)].

رشحات عین الحیاة

رشحات تألیف علی پسر حسین کاشفی

این کتاب که در سال ۹۰۹هـ./ ۱۵۰۳ م. تألیف شده وماده تاریخ آن‌کلمهٔ «رشحات» است، قاعدةً منسوب به‌قرن بعد میباشد، ولیکن ازآنجا که مؤلف‌آن **فخر - الدین علی**، پسر **حسین واعظ کاشفی**، است، از یادداشتهائی که در ذی‌القعدهٔ سال ۸۸۹ هـ. و ربیع الثانی ۸۹۳ هـ. (که مؤلف را توفیق دیدار **خواجه‌عبیدالله** معروف به **خواجهٔ‌احرار**، شیخ اعظم **سلسلهٔ نقشبندیه** دست داده است) جمع‌آوری شده و از اسلاف شیخ

---

۱) **فهرست‌ریو** ص ۱۵۲.

۲) **فضولی** شاعر آذربایجانی الاصل و بغدادی المسکن. **محمد بن سلیمان** در ۹۶۸ هـ. یا ۹۷۰ در **بغداد** بمرض طاعون وفات یافت. ترجمهٔ او از **روضة‌الشهداء** موسوم‌است به«**حدیقة‌السعداء**». برای‌ترجمهٔ احوال‌وی رجوع‌شود به: **تاریخ‌شعرعثمانی** تألیف**گیب**، **تذکرهٔ‌ابوطالب**، **تاریخ ادبیات‌ایران** تألیف **براون** ج‌چهارم، **وروملوژولیت** تألیف‌مترجم، **تهران** ۱۳۲۰ هـ.ش. درسال ۱۹۵۸م. در **جمهوری آذربایجان** از **بلادجماهیرشوروی** برای‌سالگرهٔ اومجلسی بین‌المللی برپاشد وآثارترکی وفارسی اورا بطبع رسانیدند.

۳) رجوع‌شودبه **تاریخ‌شعرعثمانی تألیف گیب** ج۳ ص۹۰

وتعالیم و کرامات شاگردان اوذکر میکند، ازین رو مستحق بحث در این کتاب میباشد.

یک نسخه ازاین کتاب درموزۀ بریطانیا موجود است که **ریو** از آن بتفصیل بحث کرده [۱]، نسخۀ آن کمیاب است و از قرار معلوم طبع هم نشده، ترجمۀ ترکی آن در **اسلامبول** درسال ۱۲۳۶ هـ. / ۱۸۲۰ م. به چاپ رسیده است [۲].

کتب دینی و عرفانی و فلسفی

تألیفاتی که در این دوره در اقسام علوم فوق بظهور رسیده از

۱) **فهرست ریو** ص ۳۵۳.

۲) از کتاب **رشحات** تألیف **علی بن حسین بن الواعظ الکاشفی** معروف ومتخلص به **صفی** نسخۀ خطی کاملی درتصرف نویسندۀ این حواشی است که ظاهراً باید درقرن دهم کتابت شده باشد، وآن شروع میشود باین عبارت «الحمدلمن رش رشحات الحقائق و الحکم علی قلوب العارفین بفیضه الاقدس الاقدم.....» و باین رباعی خاتمه می‌یابد:

آمد رشحات ما کثیر البرکات — چون آب خضر منفجر ازعین حیات
یا بند محاسبان سنجیده صفات — تاریخ تمامش زحروف «رشحات»

۹۰۹ هـ.

آن کتاب مشتمل است بریک مقدمه وسه مقصد ویک خاتمه. همان مؤلف را دو تألیف دیگر نیز هست: یکی مثنوی «**محمود و ایاز**» بسبک «**لیلی و مجنون**» ودیگری «**لطائف الطوائف**» درحکایات ظریفه وفکاهات که آنرا فاضل معاصر آقای **احمد گلچین معانی** در سال ۱۳۳۶ ش. در **طهران** طبعی منقح و ظریف کرده وبمقدمه وحواشی و فهارس آراسته و زحمت بسیار کشیده‌اند. وفات **فخرالدین علی** بسال ۹۳۹ هـ. واقع شد.

کتب دینی و عرفانی و فلسفی این عصر

قسمت تاریخ و سیر اهمیتش کمتر است ، لیکن از هر نوع یك یا دو کتاب قابل و شایستهٔ ذکر بدست ما رسیده . از آنجمله:ـ

مواهب علیه

حسین کاشفی که فوقاً باو اشاره شد ، مؤلف **روضة الشهداء** ، برای **امیر علیشیر** تفسیری بفارسی از **قرآن** تألیف فرموده که آنرا تلویحاً بنام ممدوح خود **میر علیشیر** «**مواهب علیه**» نام داده است . در آغاز

مواهب علیه حسین کاشفی (۱)

امر نظر او این بوده که تفسیر بزرگی در چهار جلد بطور مشروح و مفصل تألیف فرماید، موسوم به: **جواهر التفسیر لتحفة الامیر** (۲) ، لیکن بعد از اختتام جلد اول بر آن شده که دامنهٔ عمل را کوتاهتر سازد ، و تصنیفی کوچکتر و محدودتر بیاراید . ازاینرو کتاب **مواهب علیه** (۳) را نگاشته است ، و آن بتاریخ سال ۸۹۹ هـ./۱۴۹۳ م. خاتمه پذیرفته (یازده

---

۱) رجوع شود به: **فهرست ریو** ریو ص ۹ .

۲) **جواهر التفسیر** - مشتمل است بر تفسیر اوائل **قرآن** از سورهٔ فاتحة الکتاب تا آیهٔ ۸٤ از سورة النساء ، و از این کتاب نسخ عدیده در کتابخانه‌های **هندوستان و اروپا و اسلامبول** موجود است .

۳) **مواهب علیه** یا **تفسیر حسینی** - یك بار در **کلکته** بسال ۱۲٤۷ هـ . و چهار مرتبه در **بمبائی** و سه مرتبه در **لکهنو** بطبع رسیده. بهترین طبع آن در چهار مجلد در سال ۱۳۱۷ بسعی و اهتمام دوست فاضل این بنده آقای **سید محمد رضا جلالی** نائینی در **طهران** در چاپخانهٔ اقبال انجام یافته ، مشتمل بر مقدمهٔ مفصل و مفیدی است در احوال **کاشفی** و آثار او و معرفی تفسیر وی، و اکنون این کتاب درمعرض استفادهٔ عموم **طالبان** تفسیر کلام الهی میباشد، جزاه الله خیراً .

سال قبل از فوت مؤلف) . نسخ خطی این کتاب فراوان است ، لکن در **ایران** فعلاً کمتر مورد مطالعه میباشد، و آنچه اطلاع یافته‌ام در **هندوستان** خیلی محل مراجعه است و در آنجا بطبع سنگی نیز رسیده[۱] .

اخلاق جلالی - اخلاق محسنی

سه کتاب معروف در علم اخلاق

از رسالاتیکه در علم اخلاق بزبان فارسی نگاشته شده ، در این عصر ، دو کتاب خیلی مشهور است که بعد از **اخلاق ناصری** تألیف **خواجه نصیر-الدین طوسی**[۲] که در اواسط قرن سیزدهم میلادی تألیف شده) هر دو رواجی بسیار دارند. و آندو- یکی کتاب معروف به « **اخلاق جلالی** » است موسوم بـه: «**لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق**» تألیف فیلسوف عصر **جلال الدین محمد بن اسعد الدوانی** . آن کتاب ما بین سالهای

---

۱) از **تفسیر مواهب علیه** نسخه‌ای خطی کهنسال بملکیت این بندهٔ محشی است که در سال ۹۳۲هـ. کتابت شده. در آخر آن مؤلف بعد از ذکر نام **نظام الدین علیشیر** چنین مینویسد : « . . . وفرزند ارجمند لازال قدره علیاً وقلبه صفیاً (ایهام بنام وتخلص فرزند خود کرده) در تاریخ اتمام، این رباعی انشاء فرموده و ایراد آن در آخر این اوراق مناسب نمود وهوهذا :

باخامه که این نامهٔ اقبال نوشت — وانجام سخن بایمن الفال نوشت
گفتم: مه و روز وسال تاریخ نویس — فی الحال «دوم ز شهر شوال» نوشت

«دوم ز شهر شوال» بحساب جمل مساوی است با ۸۹۹ که سال تاریخ اتمام آن کتاب است .

۲) رجوع شود به: **فهرست ریو** ص ٤٤١ و جلد دوم **تاریخ ادبی ایران** تألیف **براون** ص ۲۲۰ و ٤٥٦ و ٤٨٥ .

۱۴۷۷ م . و ۱۴۶۷ م . تألیف و بنام **اوزون حسن آق‌قوینلو** مصدّر است (۱) . دیگری کتاب **اخلاق محسنی** تألیف **حسین کاشفی واعظ** مذکوردرفوق‌است که‌درسال ۹۰۰هـ./۱۴۹۴م.تألیف‌شده‌وبنام **ابوالغازی حسین بایقرا** میباشد.(۲) این هرسه کتاب به‌طبع‌های‌متعدد سربی وسنگی ونسخ‌خطی فراوان بدست میآید **وریو** وصف‌آنها وترجمه‌هائی که‌از آنها شده به‌تفصیل ذکر کرده است ، متن‌ترجمهٔ **اخلاق‌محسنی** در **هرتفرد** Hertford در سالهای ۱۸۲۳ و ۱۸۵۰ م . و ترجمهٔ آن بسال ۱۸۵۱ م . بچاپ رسیده است . زیرا آن کتاب مانند **انوارسهیلی** رواج بسیار دارد وبرای امتحان زبان فارسی صاحب‌منصبان ادارهٔ **هندوستان** درآن دیار بکارمیرود .

۱) کتاب **اخلاق‌جلالی** نخست در **کلکته** درسال ۱۸۱۰ م . وسپس درسال ۱۲۸۳ هـ.ق.در **لکهنو** بچاپ‌سنگی بطبع‌رسیده‌ودر۱۳۳۴هـ .ق./ ۱۹۱۶م. تجدید طبع یافته،نسخهٔ خطی‌نفیسی نیز درتصرف نویسنده‌است ؛ و **مولانا جلال‌الدین‌دوانی** آن‌رادر**شیراز** بنام امیر زاده **خلیل‌سلطان** حاکم‌**فارس**، فرزند**اوزون‌حسن‌-آق‌قوینلو**،تألیف‌فرموده.این‌شاهزاده‌از۸۷۴هـ.تا۸۸۲هـ.در**فارس**حکومت میکرده . مولانا دراین‌تألیف به **اخلاق‌ناصری** خواجه **نصیرالدین طوسی** نظر داشته وخوددرآخرآن کتاب‌میگوید:«حکیم‌محقق‌وفیلسوف **مدقق**،**نصیر الملة والدین محمدالطوسی** که‌اکثر این‌لوامع‌ازپرتو اثراشراق انوارفوائد اوست . . .».

۲) **اخلاق‌محسنی** رامولاناحسین **واعظ‌کاشفی** برای‌**ابوالمحسن میرزا** فرزند **سلطانحسین بایقرا** تألیف‌کرد و در ماده تاریخ آن گفته است :

«اخلاق محسنی بتمامی نوشته‌شد　　　تاریخ هم نویس ز (اخلاق محسنی)»

که همان سال ۹۰۰ هـ در میآید . این کتاب در **هندوستان و اروپا** طبع‌های متعدد یافته و درسال۱۸۵۱ بقلم H. G. Keene بانگلیسی ترجمه و طبع شده‌است .

اخلاق جلالی و اخلاق محسنی

از آنجا که هوش وذوق ایرانی غالباً بیشتر متوجه مباحث تصوف [۱] و ماوراء الطبیعه [۲] است وبعلم اخلاق [۳] (باصطلاح حکما) کمتر توجه داشته ازینرو ارزش بسیاری برای آنها قائل نشده اند؛ فقط از آنجا که از خلال آنها شعاع نوری بآداب و طرز فکر فارسی زبانان میتابد دارای اهمیت اند. **اخلاق جلالی** بسبکی بسیار متکلف ومتصنع نگاشته شده و ازاین سبب در **دانشگاه کمبریج** سابقاً دردورهٔ عالی درس زبان فارسی تعلیم میشده است.

غالباً افکار **ارسطو** بوسیلهٔ ترجمه‌ها و شروح **ابن سینا** در فلسفه و فکر اسلامی نفوذ کرده است. علم حکمت بنظر او تقسیم میشود بدوقسمت: **حکمت عملی** [۴] و **حکمت نظری** [۵] وهریك از آندو بسه شعبه منقسم اند: فلسفهٔ نظری ـ به **ریاضیات** و **طبیعیات** و **الهیات** (ما فوق الطبیعه یا مابعد الطبیعه) و فلسفهٔ علمی: بتهذیب اخلاق ـ Ethics و تدبیر منزل ـ Economics وسیاست مدن Politics. واین مؤلفات اخلاقی که اکنون مورد بحث ماست ازاقسام ثلاثهٔ فلسفهٔ عملی بحث میکند.

هر دو کتاب ـ **اخلاق جلالی** و **اخلاق محسنی** ـ بزبان انگلیسی ترجمه شده وبطبع رسیده اند.

مستر طامسن W. F. Thompson در **لندن** بسال **۱۸۳۹** م.

---

۱) تصوف = Mysticism

۲) ماوراء الطبیعه ، لاهوت = Metaphysics

۳) علم اخلاق = Ethics

٤) حکمت عملی = Practical Philosophy

٥) حکمت نظری = Theoretical philosophy

اخلاق جلالی را بنام :ـ

« Practical Philosophy of the Muhammadan People »

ترجمه و طبع کرده است . اخلاق محسنی در **هرتفرد** Hertford بسال ۱۸۵۱ م . ترجمه و طبع شده ، و خوانندگان انگلیسی میتوانند بآنها مراجعه نمایند .

جلال الدین دوانی

اما مؤلفان آنها ـ : **جلال الدین محمد الدوانی الصدیقی** [1] درسال ۸۳۰ هـ./۱٤۲٦ م. درقریهٔ

---

۱) **جلال الدین محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی** معروف به : «**ملاجلال دوانی**» ازاعلام ائمهٔ اسلام وازاجلهٔ علماء وقضات قرن نهم هجری و از اولادخلیفهٔ اول **ابوبکر صدیق** (رض)میباشد . وی درقریهٔ **دوان کازرون** در سال ۸۳۰متولد ودر دارالعلم **شیراز** بکسب علوم وفضائل پرداخت، تاآنجاکه خودیکی از اساتید بنام ودانشمندی معروف نزد خاص وعام گردید ، حوزهٔ درس اودر **شیراز** قبلهٔ طالبان علم ازچهار گوشهٔ جهان شد .

وقتی سفری به **تبریز** کرده درحضور **اوزون حسن** با دیگر علماء زمان درمسائل فلسفی و کلامی مناظره هافرمودویکی ازشاگردان خود«**ملاحسین میبدی ـ یزدی**» راامرفرمود که بافحول دانشمندان مباحثه کندواو بر ایشان غالب آمد. دوانی با احترام واعزازبسیاربه **شیراز** بازگشت ومنصب قاضی القضاة **فارس** باو تفویض گردید .

علامهٔ دوانی همه روز، از صباح تاظهر، در مدرسهٔ دارالایتام بتدریس مشغول بود ونیمی دیگر،ازظهیره تامساء، بقضاوت میپرداخت . در **شیراز** با **علامه سید ـ صدرالدین محمد دشتکی** مباحثات و مناظرات دارد . بعد از سقوط سلطنت **ترکمانان آق قوینلو** واختلال احوال **ایران** روز کاروی نیز آشفته گشت وسر انجام بسال ۹۰۸ از **شیراز** مهاجرت کرده به موطن خود **کازرون** رفت ودر آنجا بیمار شده جهان را بدرود گفت. مقبرهٔ او درقریهٔ **دوان** موجوداست.

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

کتب و آثار او بسیار، از جمله: **انموذج العلوم** و **تعریف العلم** و **شرح العقاید العضدیة** و **الاربعون السلطانیة** و **شرح تهذیب المنطق** است که بعضی هنوز زینت چاپ نیافته.

درتصرف نویسندهٔ این حواشی دو نسخهٔ خطی نفیس از **مجموعهٔ رسائل مولانا جلال الدین محمد دوانی** موجود است که یکی بخط شکستهٔ نستعلیق معمول زمان بسیار خوانا و بیغلط کتابت شده و مورّخ است بسنهٔ سبع واربعین وتسعمایه (٩٤٧) یعنی سی و نه سال بعد ازوفات مؤلف تحریرشده ومشتمل است بر رسائل ذیل:

اولاً رسائل عربیه:

١- تفسیر سورة الكافرون ٢- تفسیر سورة العلق ٣- رسالة فی اثبات الواجب ٤- انموذج العلوم ٥- رسالة الزوراء ٦- حاشیه بر تهذیب المنطق ٧- شواكل الحور فی شرح هیاكل النور.

ثانیاً رسائل فارسی:

٨- رسالهٔ تهلیله ٩- رساله در شرح غزل «در همه دیر مغان نیست... الخ» ١٠- رساله در شرح بیت گلشن راز «تفکر رفتن از باطل سوی حق» ١١- رسالة فی تحقیق العدالة ١٢- رساله در ماهیت عدالت واحکام آن ١٣- رسالهٔ صیحه وصدا ١٤- تحفهٔ روحانی ١٥- رسالهٔ قلمیه ١٦- مکاتیب فارسی.

ومجموعهٔ دومی، مکتوب بسال ٩٧٠ ه.ق. که در آن ده رساله از علامهٔ دوانی مدون شده است، و از این ده رساله دو رسالهٔ فارسی «**خواص الحروف**» و «**عرض لشگر**» در مجموعهٔ نخستین نیامده بود. (برای توضیح بیشتر در خصوص **رسالهٔ عرض لشگر** رجوع شود به حاشیهٔ صفحهٔ ٥٨٨ کتاب حاضر).

درضمن **رسالهٔ قلمیه** که محتوی بر رسائل لطیفه ومکاتیب رشیقهٔ مولانا است، سواد وقف‌نامه‌ای مشاهده شد که بامر «پادشاه مغفور **یعقوب سلطان** دیوان حافظی بر مرقد **حافظ** وقف کردو برظهر آن دیوان نوشته شد». چون رقیمهٔ فصیح و بلیغی است که درموضوعی نادر نگارش شده و نمونه‌ای کامل از انشاء عصر است، برای تکمیل فایده عیناً زینت این اوراق میشود:

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد



ص٦٥٠ سجل مولانا **جلال الدين الدوانى**

بقیة حاشیه از صفحهٔ قبل:

«بسمه

رندان خرابات تجریدرا رموزی است که عقلاء خرده‌دان درنیابند ، وحریفان بزم‌تفریدرا رسومی‌است که ادباء نکته‌شناس بر آن واقف‌نباشند .

ز بور عشق نوازی نه حدّ هر مرغی است

بیا و نو گل این بلبل خوش الحان باش

مصداق این‌سیاق آنکه شیوهٔ این‌طایفه براین نهج جاری شده که ازمعارف بلند وحقایق‌ارجمند تعبیر بمتبدّلان خلیع‌العذار نمایند که جمال آن‌مخدّرات‌ازدیدهٔ‌نامحرمان محجوب‌باشد، چنانچه ازمقام فنا بخرابات تعبیر کنند وبه‌می‌اشاره بحقیقة الحقائق‌نمایند. وعلی هذاالقیاس‌صاحب این‌دیوان‌بلاغت‌نشان حافظ اسرارالمعارف ، ناشرانوار العوارف افیض علیه سجال الالطاف وخصّ بمنّ الله تعالی‌بمزایاالاعطاف همین طریقه سلوك داشته اسرارحقیقت‌رادر کسوت‌مجاز برمشاعراهل‌رازجلوه‌داد : شعرحافظ همه‌بیت‌الغزل معرفت است . وجههٔ قصد ایشان تنبیه طالبان‌است برای حقایق بروجهی که ازنظر نامحرمان محجوب‌باشد ، لیکن‌طفلان مهدطبیعت که هنوزچشم معنی‌بین نگشوده‌اند وبدرجهٔ بلوغ کمال‌انسانی نرسیده آن اشارات‌عالیه رابرخسائس‌لذات‌جسمانی‌ورذایل مشتهیات‌نفسانی فرود آورند . « الله الله چه‌تفاوت ز کجا تا بکجا » و انما الاعمال‌بالنیات، وانما لکل امریء‌مانوی .

چون‌اعانت طالبان‌حقیقت برذمّت ارباب قدرت و اصحاب عظمت وشوکت دینی لازم‌الاداء وفرضی متحتم القضاست ، دربن‌وقت بندگی حضرت سلطان سلیمان مکانی ، ممهّد قواعد جهانبانی مشیّد معاقدکشورستانی ، بانی مبانی ابهت و جلالت ، ثانی مثانی نصفت و عدالت ، السلطان بن السلطان . . . این دیوان براعت نشان را که مجموعهٔ لطائف معانی و نمودار نسخهٔ تصویر مانی است بمقتضای اعطی القوس باریها و اسکن الدار بانیها برمزار فائض الانوار ناظم لطائف آثار وقف فرموده تا طالبان صادق از فیض حقایق آن بهره‌مند گردند و ندیمان مجلس طلب بسماع آن نظم در نثار طرب افزایند و صادرات و واردات از سماط مفارقت نوال او نواله

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

یابند و مجاوران و مضیفان از فیض حقائق آن مستفیض گردند والله مفیض الخیر و الکمال وبیده تحقیق الآمال » . انتهی

هم از آثار موجوده که محتوی بردستخط مبارك این عالم جلیل القدر میباشد، طومار مفصل وقف نامه ایست بسجل و مهر بزرگان و دانشمندان زمان از جمله: **قاضی-عیسی شکر الله ساوجی** (وزیر معروف **یعقوب بن حسن** پادشاه **آق قوینلو**، و نیز سجلی بخط **مولانا جلال الدین محمد دوانی** و **مولانا ابوبکر احمد ابن مسعود الطهرانی** رامتضمن است .

این طومار وقف قراء **اصفهانك** و **درزیان** واقع دربلوك **کرارج اصفهان** و **ولاسان فریدن** است که **ابوالفتح سلطان محمد بن میرزا بایسنغر) ابن شاهرخ تیموری** آن قراء را برای بقعهٔ حسینیهٔ **شهشهان** واقع درشهر **اصفهان** که مدفن **سیدشاه علاءالدین محمد فرزند شاه قطب الدین محمد** است ، درتاریخ ١٢ ربیع الاول ٨٥٢ ﻫ . وقف فرموده است .

طومار مذکور اینك درتصرف جناب آقای **حسین شهشهانی** قاضی دانشمند معاصر است که ازنخبهٔ نیکان وزبدهٔ اهل خیروصلاح میباشند و برحسب خواهش نویسندهٔ این حواشی متن وعکس سجلات مذکوررا بانهایت لطف و کرم برای درج دراین کتاب باختیار او گذاردند واورا سپاسگزار ومتشکر فرمودند، احسن الله له الجزاء. ذیلاً شرح سجلات درج میشود :

سجلّ **علامهٔ دوانی** در صدر طومار بدین شرح است: «هوالهادی ثبت هذا الاشهاد الشریف عندی، فاشهدت به مرتباً علیه قضیته فی الشریعة المقدسة وانا **محمد بن اسعد بن محمد الصدیقی الدّوانی** والی شرعیات **فارس** بالتفویض السلطانی فی ذیقعدة سنة ٨٨٦». سجع مهر «لااله الاالله الملك الحق المبین الواثق بالصمد الحقیقی **محمد بن اسعد الصدیقی**» ودرذیل طومار سجل **مولانا دوانی** بدین نهج است: «بسم الله صح الاجوبه **محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی .** »

سجل مولانا **ابوبکر طهرانی** و سجع مهرش ازاینقراراست: « هو ـ قوبل

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

دوّان از ولایت **فارس** نزدیك **کازرون** متولد شده ، پدرش در **کازرون** قاضی بوده‌است، وی نیز نخست قسمت عمدهٔ عمر خودرا در همان ولایت گذرانید و در **مدرسهٔ دارالایتام** بیشتر ایام عمر را بتعلیم پرداخت ، سرانجام‌درسال ۹۰۸ هـ./ ۱۵۰۲م . وفات‌یافته ودر مولد خوددوان، مدفون گشته[1]است؛ دامنهٔ‌صیت‌وشهرت‌اوهم‌درزمان‌حیات‌ازسرحدّات‌موطن‌وی

۱) رجوع‌شود به: **فهرست‌ریو** ص۴۴۲.

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

هذاالسواد باصله‌الثابت مضمونه لدیّ‌توجد بینهماالتوافق والتطابق وانی‌مستشهدبصحتهما و انفاذ مرادهما جماً من العدول الامناء حرره **ابو بکر بن احمد بن مسعود۔ الطهرانی**» .

سجع‌مهر۔:«رجاءمن‌الله‌نیل‌الامانی‌اناالعبد **ابوبکرالاصفهانی** - سجع‌مهر **قاضی‌عیسی** فرزند وزیر **شکرالله ساوجی** بدین عبارت‌است: «اطلعت علیه و اناالشاکر لنعم الله العبدالضعیف **عیسی‌شکرالله** » .

علامهٔ‌دوانی درشاعری هم‌طبع‌آزمایی‌فرموده اشعاری‌دلاویزدارد، این‌رباعی ازاوست :

ای خال لبت مردم بینائی من — ز آیینهٔ رخسار توگویائی من
من دورزتو بصدهزاران‌فرسنگ — وآنگه‌تو درون‌دل سودائی من

دراین اواخر ، (اسفند ماه ۱۳۳۴) یکی‌از طلاب دانش‌پژوه حوزهٔ**علمیهٔ قم**، موسوم‌به **شیخ علی** که‌خوداز زادگان‌قریهٔ **دوّان**،ودلائل ترقی وتوفیق از آثار او نمایان‌است ، رسالهٔ بلیغی درشرح « زندگانی جلال‌الدین دوانی » بقلم‌آورده وآنچه بدست‌آورده ازمآخذ ومنابع دربارهٔ این‌فیلسوف ومتکلم قرن‌نهم درآنجا جمع‌فرموده . رسالهٔمذکور بانضمام رساله‌ای بنام : «**نورالهدایة**»تألیف‌مولانا درمطبعهٔ حکمت**قم** بطبع رسیده است . برای اطلاع‌بیشترازحالات‌آن دانشمندبزرگ‌میشاید که‌بآن کتاب مراجعه شود .

تجاوز کرده‌وچنانکه گفتیم دردربارسلطان‌عثمانی‌نیزمعروف‌شده‌است[۱]، باوجود این‌شهرت بسیارچندان اثرمهمی‌ازخود باقی‌نگذاشته ، جزهمان کتاب اخلاق و بعضی رباعیات که وی خود آنها را شرح فرموده ونیز غزلی‌از **حافظ** راشرح کرده است[۲].

اما شرح حال **حسین‌واعظ‌کاشفی** مؤلف **اخلاق‌محسنی** سابقاً ذکرشد.

جواهر الاسرار - لوائح - اشعة‌اللمعات

سه‌اثر منثور عرفانی از آثار عرفانی که بقلم شعر نوشته شده در فصل شعراء بحث خواهیم کرد. امّادرقسمت نثر، ازسه کتاب فوق بمنزلهٔ نمونه ومثال ذکری‌میشود. اولی وسومی شرح کتابی دیگراست، ولی‌دومی‌خود کتابی مستقل میباشد.

جواهر الاسرار وظواهر الانوار نام‌شرحی‌است‌بمثنوی‌ارجمند **مولاناجلال‌الدین‌رومی**، که‌بقلم **کمال‌الدین‌حسین‌بن حسین‌خوارزمی** نگارش‌یافته ، این‌شخص صاحب مؤلفات بسیاراست[۳]. وی بدست‌اوزبکان **ماوراءالنهر** دریکی ازسالهای‌بین ۸۳۵هـ. و ۸٤۰هـ. کشته‌شد، واوشاگرد صوفی‌معروف **شیخ‌خواجه ابوالوفا** است. مثنوی‌معنوی‌راهم ازایام شباب بدقت مطالعه میفرموده و شرحی مختصر بر آن نگاشته موسوم به: «**کنزالحقایق**». ولی **جواهر الاسرار** راکه شرحی مفصلتراست بعداً تألیف کرده. و آن در **هندوستان** بچاپ سنگی رسیده ، نسخهٔ خطی

۱) رجوع‌شودبه **فهرست ریو** ص ٤۲۳ ورجوع‌شود بصفحهٔ ۵۵۹ و ۶۰۵ کتاب‌حاضر.

۲) رجوع‌شود بحاشیهٔ صفحهٔ ۳۷۵ و ۶۵۸ کتاب‌حاضر.

۳) ایضاً **فهرست ریو** ص ۱٤٤ .

نیمی از آن درموزهٔ بریطانیاموجود است[۱]، ویك قسمت ازدفتر دوم نیز درکتابخانهٔ **دانشگاه کمبریج** [۲] یافت میشود . قسمت عمدهٔ این کتاب مقدمه‌ایست شامل بر تاریخ واصطلاحات ومبادی صوفیه .

آن دو کتاب دیگر یعنی **لوائح** و**اشعة اللمعات** از آثار قلم بارور شاعر بزرگ و عارف معروف، **مولانا عبدالرحمن جامی**، است و ذیلاً از آنهردو سخن خواهیم گفت ـ :

۱ـ اشعة اللمعات

اشعة اللمعات-درشرح کتاب **لمعات شیخ عراقی**، است که درفصل سابق ذکر آن رفت[۳]. علاوه بر نسخ خطی که چندان فراوان نیست،این کتاب بدون تاریخ نیزدر**ایران** چاپ شده ومشتمل است بر همان کتاب وچند رسالهٔ عرفانی دیگر. دربارهٔ منابع اصلیهٔ این کتاب **جامی** در مقدمهٔ آن میگوید :

« اما بعد نموده میآید که در آن وقت که شیخ عالم عامل عارف عاشق صاحب النثر الفائق والنظم الرایق ، «آن زجام کرم ارباب همه‌را ساقی» **فخر الدین ابراهیم الهمذانی المشتهر بالعراقی** بصحبت قدوة العلماء المحققین و اسوة العرفاء الموحدین ابوالمعالی **صدرالحق والملة والدین محمد القونیوی** قدّس الله تعالی سرّهما رسیده‌است ، واز وی حقایق **فصوص الحکم** شنیده، مختصری فراهم آورده وآن‌را بسبب اشتمال برلمعه‌ای چند ازبوارق آن حقایق **لمعات** نام کرده، بعباراتی خوش واشاراتی دلکش جواهر نظم ونثر برهم‌ریخته ، ولطائف عربی و فارسی درهم آمیخته ، آثار علم‌وعرفان ازآن‌پیدا ، وانوارذوق ووجدان درآن‌هویدا ، خفته‌را بیدار کند وبیدارر‌ا واقف اسرار گرداند ، وآتش عشق برافروزد، وسلسلهٔ شوق بجنباند

---

۱) شمارهٔ Add. 14051 رجوع‌شود به: **فهرست ریو** ص۵۵۸.

۲) **فهرست کتابخانهٔ کمبریج** Or. 238 .

۳) رجوع‌شود بصفحهٔ ۱۷۸ ـ کتاب‌حاضر .

بواسطهٔ آنکه زبانزد «بدنام کنندهٔ نکونامی چند» شده است و دست فرسودهٔ «از راه فتاده بی‌سرانجامی چند» گشته ، اهل تقلید رقم ردّ بر آن کشیده‌اند، ودامن قبول از آن درچیده . واین فقیر نیزچون آن ردّ وانکاررا میدید ، ازشغل بآن فراغتی میورزید . تا آنکه در اینولا اجلّ اخوان الصفاء واعزّ خلّان الوفاء سیّره الله علی سیر عباده العرفاء ، که نام خجسته فرجامش دراثنای این دعا ، بخوبترین صورتی ازصور رمزوایما (١) بین الله وبین عباده سمت ادایافت . استدعای مقابله وتصحیح آن نمود ، ودرمقابلهٔ آن جزانقیاد چاره نبود . چون متصدی این شغل گشتم وبر تفاصیل اجزای آن بگذشتم، بهرورقی از آن لمعه‌ای از انوار حقائق دیدم ، ودر هر صفحه نفحه‌ای از ازهار معارف شنیدم . باطن را بفهم دقائق انجذابی واقع شد ، وخاطررا ازصعوبت ادراك مقاصدآن اضطرابی حاصل آمد ، نسخ متن مختلف بود وبعضی ازطریق صواب منحرف مینمود ، در مواضع اجمال و مواقع اشکال بشرحهای آن رجوع افتاد ، نه از هیچ یك مشکلی حل شد ونه در هیچکدام مجملی مفصل گشت .

این داعیه متمکن گشت، که از برای تصحیح عبارات وتوضیح اشارات آن شرحی جمع کرده شود ، ملتقط از سخنان مشایخ طریقت ، و کبرای حقیقت ، بتخصیص شیخین کبیرین **محی الملة والدین محمد بن العربی** ومرید وتلمیذوی **صدر الحق والدین محمد القونیوی** ومتابعان ایشان قدّس الله تعالی اسرارهم . پس بمقتضای آن داعیه خاطر بارتکاب این امر خطیر آرامید ، و بامداد توفیق الهی در زودترین وقتی باتمام انجامید ، وچون بسیاری از آن سخنان که در آن شرح اندراج یافته از آن قبیل است که ازتأمل درنیرات کلمات متن بردل تافته ، میشاید که آنرا «**اشعة اللمعات**» نام نهند ، وباین وصفش برنظر طالبان جلوه دهند . مأمول از ناظران منصف، نه منکران بعناد متصف ، آنکه چون این مجموعه را درنظر دارند واندیشه برمطالعهٔ آن گمارند؛ هر کجا خیر و کمالی بینند، ازمواهب حق سبحانه وتعالی شمارند ؛ وهر کجا عیب و نقصانی یابند ، بعجز و قصوربشریت راجع دارند ؛ و این کمینه را بخصوصه هدف تیر

---

١) بتعمیه بممدوح اشاره فرموده، یعنی جملهٔ: «سیره الله علی سیر عباده» که در وسط الله و عباده کلمهٔ علی سیر- مصحف علیشیر- واقع شده است .

ملامت نسازند، وخود را دورطهٔ بدجوئی وبدگوئی نیندازند، والتوفیق من الله سبحانه .».

جامی پس از مقدمه با بیانی طولانی درنکات مختلفهٔ عرفان بانضمام سؤال وجواب برفع مشکلات بشرح کتاب پرداخته وسخن را ختم میکند بهقطعهٔ ملمع عربی و فارسی که درآن کلمهٔ «تممته» را تاریخ اتمام تألیف قرارداده وآن سال ۸۸۵ هـ . میشود [1] وقطعه این است :

بآثام هستی است **جامی** اسیر	محی الله آثار آثامه
بتسوید این شرح توفیق یافت	مقرّاً بزلّات اقدامه
و اذ قال « اتممته » قدبدا	بما قال تاریخ اتمامه

۲- لوائح لوائح جمع لائحه بمعنی: درخش وتابش است، وآن نام رساله ایست درتصوف به نثر، آمیخته برباعیات. مشتمل برسی لایحه [2] ، وآن کتاب بطور گراور با مقدمه و ترجمهٔ بفرانسه وضمائم بسعی آقای **وینفیلد** E. H. Whinfield [3] و بدستیاری استاد دانشمند **محمد بن عبدالوهاب قزوینی** چاپ شده ، وطبع این کتاب راه را برای مطالعه وتحقیق درتصوف وعرفان **ایران** باز کرده است . این کتاب کوچك درسال ۱۹۰٦ درتحت نظر **انجمن سلطنتی آسیائی لندن** بطبع رسیده است (شانزده همین مجلد از سری جدید ترجمه های شرقی) .

---

۱) تاریخ اتمام کتاب کلمهٔ (اتممته) است وآن سال ۸۸٦هـ. میباشد نه «تممته» که یکسال کمتر است .

رجوع شود به: **کتاب جامی** تألیف نویسنده ص ۱۸۱ ، طبع **طهران** .

۲) رجوع شود به : **کتاب جامی** ایضاً ، ص ۱۷۰ . جامی لوائح را درطی رباعی نغزی به «شاه همدان» هدیه کرده است و گفته:

سفتم گهری چند چو روشن خردان	در ترجمهٔ حدیث عالی سندان
باشد ز من هیچ مدان معتمدان	این تحفه رسانند بشاه **همدان**

معلوم نشد این شاه **همدان** کیست؟ شاید اهداء به **جهانشاه قره قوینلو** کرده باشد.

۳) **وینفیلد** ، خاورشناس انگلیسی متولد به ۱۸۳۵ ومتوفی ۱۹۲۲ م .

بنظر من یکی از قطعات بسیار زیبای آن کتاب مناجاتی است که دردیباچهٔ آن آمده است. در آنجا میفرماید ـ :

« الهی، الهی! خلصنا من الاشتغال بالملاهی- وارنا حقائق الاشیاء کماهی ،غشاوت غفلت ازبصر بصیرت ما بگشای، وهرچیز را چنانکه هست بما بنمای، نیستی را برما درصورت هستی جلوه مده،واز نیستی برجمال هستی پرده منه، این صورخیالی را آئینهٔ تجلیات جمال خود گردان ،نه علت حجاب ودوری. واین نقوش وهمی راسرمایهٔ دانائی وبینائی ما گردان نه آلت جهالت و کوری .محرومی ومهجوری همه ازماست مارا بما مگذار ومارا ازمارهائی کرامت کن،وبا خود آشنائی ارزانی دار ..... » .

آثار فرقهٔ حروفیه (۱)

درذکر پیروان فرقهٔ حروفیه که درفصل سابق صورت تحریر یافت، به بعضی کتب اصلی که از طرف بزرگان آن طائفه یاراجع بآنان تألیف

آثار فرقهٔ حروفیه

شده است اشاره شد . ازمد نظر ادبی خالص بیشتر این کتب و آثار (باستثنای بعضی کتب منظوم مانند:«**اسکندر نامه**» (۲) چندان قدر و قیمتی ندارند (۳)، گرچه ازلحاظ

---

۱) دربارهٔ زندگانی وآثار **فضل الله استرآبادی** مؤسس فرقهٔ حروفیه آقای **دکتر صادق کیا** استاد دانشمند دانشگاه **تهران** در کتاب پر ارزش «**واژه نامهٔ گرگانی**» که بسال ۱۳۳۰ هـ. ش جزو انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است اطلاعات دقیق ومفصلی بدست داده‌اند . در این کتاب نمونه‌هائی از نوشته‌های فضل‌الله بزبان گرگانی باترجمهٔ فارسی آنها آمده است وهمچنین درآن اززبان پیشین استرآباد که فضل الله در **جاودان نامه** و **نوم نامه** و **محبت نامهٔ** خود لغاتی استعمال کرده فرهنگی کامل فراهم ساخته‌اند .

مزید اطلاع را رجوع شود بمقالهٔ همان استاد ذیل عنوان : «آگاهیهای تازه از حروفیان» که در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات سال دوم شمارهٔ ۲ ص ۳۹ تا ۶۵ بچاپ رسیده است .

۲) ترجمه وطبع مسیو **کلمان هوارت** Cl . Huart در جلد ۹ سلسلهٔ اوقاف **گیب** .

۳) این معنی دربارهٔ آثار حروفیه بفارسی صادق است و الاّ ازترکی ، چنانچه قبلاً گذشت، مستر **گیب** **نسیمی** را اولین شاعرحقیقی زبان ترکی عثمانی شمرده است ، رجوع شود بصفحهٔ ٥١٤ همین کتاب .

مطالعات درمذاهب ومعرفةالنفس شایدبسیار جالب باشند.

برای خوانندهٔ بی سابقه، کتاب **جاویدان نامهٔ فضل‌الله استر آبادی** هرچند که مطالبی چنداز اسرار نهانی رامشتمل باشد،خودیك رشته افکاردرهم و آشفته و نامفهوم بیش نیست؛ و تنها چیزی که از نوشتجات عدیدهٔ او قابل فهم ومطالعه است، همانانامه ایست که به یکی از شاگردان خود یك شب قبل ازقتل خویش نگاشته. ازاین نامه همچو برمی آید که: **فضل الله** را در **شیروان** بقتل رسانیده اند (؟) وآن مکان را بااشاره بواقعهٔ شهادت **امام حسین(ع) کربلای** خود [1] خوانده است.

چنانکه گفته شد،این فرقه کار مهمی در **ایران** صورت نداد،ندوبعداز فنای مؤسس و جانشینان او این طائفه بکلی در آن کشور از میان رفتند، بر خلاف در **ترکیه** عقاید ایشان انتشاری بسیار یافت. وباوجود همه آزارها و عقاب‌ها که در بارهٔ این فرقه مورّخان ترك ذکر کرده‌اند، جماعتی کثیرپیروآن شدند، که‌ازجمله مهم‌ترین فدائیان آنان یکی **نسیمی** شاعر است که اورا زنده‌زنده بجرم فسادعقیده درشهر **حلب** پوست کندند، در سال ۸۲۰ ه. / ۱٤۱۷ م. **مسترگیب** تفصیل جالب توجهی از او و از **فرقهٔ حروفیه** و هم چنین از شاگرد وی **رفیعی شاعرترك**، مؤلف «**بشارت نامه**» ذکر میکند [2]. دراینجا این نکته جالب نظر است که کتب حروفیه غالباً دارای نام و عنوانی است که باکلمهٔ «نامه» ترکیب یافته؛ مثلاً درزبان‌فارسی‌این کتب: **آدم نامه**، **عرش نامه**، **هدایتنامه**،

نفوذعقاید حروفیه در ترکیه

---

۱) رجوع‌شودبه: مقالهٔ دوم **پرفسور براون** در **ژورنال آسیاتیك** مندرج‌ژویهٔ ۱۹۰۷م. ص۹.

۲) رجوع‌به: **تاریخ شعرعثمانی** تألیف **گیب**، جلداول - ص۳۳٦-۳۸۸.

استوانامه، **کرسی نامه**، **محبت نامه** و غیره در دست میباشد. و در زبان ترکی علاوه بر کتاب **بشارت نامهٔ** مذکور، کتابهائی بنام **آخرت نامه** **فضیلت نامه**، **فقر نامه** ـ وبسیاری دیگر که اسامی آنها درمقالهٔ دوم این جانب درباب ادبیات حروفیه که در **روزنامهٔ آسیائی سلطنتی انگلستان** بتاریخ ژویهٔ ۱۹۰۷ نوشته‌ام بتفصیل مندرج است. باآنکه درآنجا از **٤٥** کتاب خطی این طائفه باختصار ذکر شده است، معذلك **فهرستی** که در آن مقاله آمده کامل نیست؛ وهنوز بطوردقیق بحث وتحقیق درآنهانشده واستحقاق مطالعه و استقراءِ زیادتری دارد.

ذکر فرقهٔ حروفیه در کتب انگلیسی و فرانسه

تاحدّی برای تدقیق و کنجکاوی راجع باین طائفه و فهم تاریخ و ادبیات ایشان میتوان بطور اختصار در آنچه بزبان انگلیسی و فرانسه درباب آنها نگاشته‌اند مطالعه نمود. مثلاً آنچه که من در باب کتاب **جاویدان کبیر** [۱] در دومقاله‌ای که در **روزنامهٔ انجمن آسیائی انگلستان** نگاشته ام و فصلی که **مستر گیب** در **تاریخ اشعار عثمانی** نگاشته و نیز در کتابی که در سلسلهٔ انتشارات **گیب** بجلدنهم سال ۱۹۰۹ طبع‌شده وموسوم‌است‌به:

« Textes Persans relatifs à la secte des Houroûfis, publiés, traduits et annotés par M. Clément Huart, suivis d'une Etude sur la Religion des Houroûfis, par le Dr. Rizà Tevfiq, connu sous le nom de Feylesouf Rizà.»

---

۱) رجوع شود به: **فهرست نسخ فارسی دانشگاه کمبریج** تألیف **براون** ص۶۹.

ردّ اسحق افندی برحروفیه ردّی که **اسحق افندی** بر **حروفیه** بزبان ترکی بسال ۱۲۸۸ هـ. نوشته و بسال ۱۲۹۱ هـ. چاپ شده موسوم است به: «**کشف الاسرار و دفع الاشرار**»، گرچه بعباراتی سخت وخشن تحریر شده ولی مطالب آن بصحت مقرون ومنطبق بر تحقیقات دقیق میباشد. در آن کتاب مؤلف بعداز خطبه چنین مینویسد:-

«معلوم باد که از تمام این فرق که خوردراوقف ضلالت مسلمانان کرده‌اند، **فرقهٔ بکتاشیه** گناهکارتر ازهمه‌اند، وهرچند از کردار وگفتار ایشان واضح است که آنها مسلمان حقیقی نیستند، معذلك درسال ۱۲۸۸ این معنی راکاملاً ثابت ومحقق ساختند. کتبی که این جماعت بنام **جاویدان** نگاشته‌اند شش کتاب است، که یکی ازآنها را زعیم این فرقه **فضل‌الله حروفی** تألیف نموده، وپنج دیگررا جانشینان وخلفای او تحریر کرده‌اند. و هرچنداز این کتابهای پنجگانه کفر و زندقه بوضوح نمایان است، واین طایفه عادت بر آن دارند که آن کتبرا در خفا درمیان خود تعلیم کنند و مطالعه نمایند، ولیکن چنانکه **فرشته‌زاده** در **جاویدان** خود موسوم به «**عشق نامه**» تااندازه‌ای پرده برروی کفریات خویش افکنده، باز درسال مذکور پیروان اوجسارت کرده آن کتابرا طبع وانتشاردادند. علیهذا بدون خلاف تحریر رساله‌ای برای انتباه مؤمنین و بیان حقیقت ماهیت کفرآمیز آن مبادی در کتب ایشان صورت وجوب فوری داشت، وازینرو باعتماد خدای متعال بر تحریر این رساله همت گماشتم و آن رادرسه فصل تألیف نمودم ازاینقرار:-

فصل اول: بیان اصل ومبدأ **فضل‌الله حروفی** و اصول و قواعد بعضی از **بکتاشیه**.

فصل دوم: بیان کفریات **جاویدان - فرشته‌زاده**.

فصل سوم: بیان کفریاتی که دردیگر **جاویدانها** آمده‌است.

بعد از ذکر مختصری از **قرامطه** و دیگر فرق قدیمه، و ذکر

فضل الله استر آبادی مؤسس فرقهٔ حروفیه، نویسنده بیان میکند چگونه پسر **تیمور**، **میرانشاه**، اورا بقتل رسانید. «بحکم وی طنابی بپای او بسته وعلی رؤس الاشهاد در کوچه وبازار کشیده ووجود خبیث اورا ازاین دنیا زائل کردند». وبعد ازوی نه خلیفهٔ او در اطراف ممالك اسلام منتشر شدند و از آن میان آنکس که به **علی الاعلی**[1] ملقب بود بصومعهٔ **حاجی بکتاش** در **اناطولی** درآمد، وقلوب ساکنان آن خانقاه را بسوی خود جلب و نهانی تعلیم مبادی ونشر **جاویدان** را آغاز کرد. و مدّعی بود که آنها اسرار ورازهای مخفی **حاجی بکتاش** است، وآنجمله را «اسرار» نام نهاد وپاداش افشای آنها مرگ بود. برای آنکه بعضی رموز تاریك و صفحات مبهم **جاویدان** کشف و فهم شود رساله‌ای بنام **مفتاح الحیات** تألیف کرده‌اند. که هر کس آن را نداشته باشد معانی و غوامض کتاب **جاویدان** را درنمی‌یابد.

باوجود همهٔ این احتیاطات درمملکت عثمانی، چندمرتبه **حروفیه** و **بکتاشیه** گرفتار عقابهای شدید شدند. که یکی از آن جمله در این

عقاب وعذاب حروفیه در کشور عثمانی

اواخر بسال ۱۲۴۰ هـ. اتفاق افتاد، در زمان **سلطان محمود خان**. بسیاری ازآنان دراین واقعه کشته شدند و خانقاههای آنان خراب و اموال آنان بپیروان فرقهٔ **نقشبندیه** واگذار شد. بسیاری از مشایخ و مریدان آنان که جان در بردند در سلك دراویش **نقشبندیه** و **قادریه** و **رفاعیه** و **سعدیه** منسلك شدند، ودر آنجا با کمال حزم واحتیاط محرمانه

---

۱) **علی الاعلی** خلیفهٔ **فضل الله استر آبادی** متوفی بسال ۸۲۲ هـ./ ۱۴۱۹م.

به‌نشر مبادی خود پرداختند . باوجود همهٔ این مصائب وشدائد دوباره آن عقاید بزودی تجدید حیات یافت ، وهم اکنون درممالك **ترکیه** ، برخلاف **ایران** که اصل ومنشاءِ این جماعت است ، **بکتاشیه** انتشاری وسیع دارند، وظاهراً اکنون در **ایران** اثری ازوجود این فرقه باقی نیست . بااین همه بلاشبهه بسیاری ازتعالیم وعقاید آنان هنوز در میان عرفاءِ آن سرزمین وجود دارد؛ ونیز بسیاری ازنظریات عجیبه واصطلاحات غریبهٔ ایشان بامبادی فرقی مانند جماعت **بابیه** آمیخته شده است که شرح آن بعداً خواهد آمد .

ادبیات ترکی دراین دوره

در این کتاب کراراً این قاعده را ذکر کرده‌ایم ، که تاریخ ادبی یك قوم و ملت به‌معنای عام خود محدود و محصور بآثاری که بزبان ملی خود مینویسند نیست ، بهمین نظر کتب عربی‌را که بخامهٔ دانشمندان ایرانی تألیف شده است در این کتاب همواره مورد بحث قرارداده‌ایم . اینك بهمان دلیل سخنی‌چند **نظری بادبیات ترکی** ازادبیات وسیع وقابل‌توجه ترکی، که درقرن‌نهم‌دردربار تیموریان‌خاصه در**هرات** زمان‌سلطنت **ابوالغازی سلطانحسین** (۸۷۸-۹۱۱ه./ ۱۴۷۳-۱۵۰۵ م.)انتشاریافت، دراینجا ضرورت‌دارد .

برخی از کسانیکه پدیدآورندهٔ آثار ترکی‌میباشند، غالباً ازنژاد ترك بوده وایرانی‌نمیباشند ، ولی هم در **ماوراءالنهر** وهم در **ترکستان** دوزبان فارسی وترکی دوش بدوش یکدیگر انتشار و رواج کامل داشته است؛هنوزنیزهردوزبان درآنجاانتشاری وسیع دارد. نفوس متکلمان باین دولسان ازآن زمان تاکنون همواره تعدادی قابل‌توجه‌است . ازآنجا که

زبان فارسی بیشتر بمزیّت حسن تعبیر و کثرت اصطلاحات لطیفه متمایز است، ازینرو بیشتر مورد استعمال واقع میشده. حتی سلاطین و امراءِ ترک نژاد تیموری مانند: **الغ بیگ**، **بایسنغر**، **میرزا حیدر دوغلات** و حتی شخص **سلطانحسین بایقرا** همه زبان فارسی را در مقاصد ادبی خود بکار میبرده‌اند. تنها امیر کبیر **علیشیر نوائی** بیش از هر کس بر تقدیم و ترفیع زبان ترکی جغتائی بذل مساعی نموده و آنرا درجه و منزلت یکی از السنهٔ ادبیه داده است.

خدمات میر علیشیر نوائی بزبان و ادبیات ترکی

در رساله‌ای که بهمان زبان نگاشته و آن را «**محاکمة‌ اللغتین**» نام داده، **میر نوائی** در اثبات برتری مقام و رجحان پایهٔ ترکی بر فارسی سعی بسیار فرموده است. از آثار و تألیفات عدیدهٔ وی سابقاً سخنی گفته‌شد[۱]؛ هر کس اطلاعات وسیع‌تری بخواهد، باید بمقاله‌ای که مسیو **بلن** فرانسوی M. Belin در **مجلهٔ آسیائی فرانسه** بسال ۱۸۶۱ م. نوشته است مراجعه نماید. ونیز باید مقاله‌ای دیگر ازهمان شخص که در باب کتاب **محبوب القلوب امیر علیشیر**[۲] نگاشته و در همان مجله

۱) برای بحث و مطالعهٔ کتب و آثار **میر علیشیر**، باید تحقیقاً مراجعه نمود به‌مطبوعاتی که **جمهوری شوروی اوزبکستان** بمناسبت جشن پانصدهٔ تولد او در **تاشکند** بسال ۱۹۴۸ م. طبع وانتشار داده‌است. آثار این امیر دانشمند بتمام السنهٔ **جماهیر شوروی** بطبع رسیده و محققان آن کشور در آن باره تحقیقات دقیق و مفصل کرده‌اند.

۲) کتاب **محبوب القلوب** ظاهراً در **اسلامبول** بسال ۱۸۷۲ م. بطبع رسیده است.

بسال ١٨٦٦م.طبع شده است، مطالعه فرمایید وعنوان آن مقاله این است :

" Caractères, Maximes et Pensées de Mir Ali-Chir Névâii "

دولتشاه در خاتمهٔ کتاب **تذکرة الشعراء** خود چندین تن از شعراءِ ترك زبان را در عداد معاصران خود ذکر می‌کند . هم چنین نام مؤلفات عدیده و آثار بسیار بدین زبان نثراً و نظماً در **فهرست ریو** از کتب ترکی‌خطی **موزهٔ بریطانیا** آمده است که همه مولود این عصر و زمان میباشند .

باهمهٔ اینها، جز برای محصل ادبیات‌ترك، برای‌دیگران تحصیل این لهجهٔ خاص ترکی (جغاتائی) بزحمت آن نمیارزد مگر محض قراءت کتابیکه دراین زمان در نوع خود منحصر بفرد وبهمان زبان جغاتائی نوشته شده وآن به« **بابر نامه** »،یایادداشتهای **بابر پادشاه هندوستان** نامبردار است[1]. بهرصورت قراءت ترجمهٔ انگلیسی [2] یافرانسوی آن برای طلاب تاریخ **ایران وهندوستان**، درصورتیکه بآن دو زبان آشنائی داشته باشند، لازم است . شوروشوقی که نسبت باینکتاب نفیس ازطرف مترجمان آن یعنی **ارسکین انگلیسی**[3] و **پاوه‌دکورتی فرانسوی** [4] بظهور رسیده و دیگران که همه بر سر این کتاب زحمت کشیده‌اند، بهیچوجه نمیتوان

---

١) رجوع‌شود بصفحهٔ ٥٤٨ ازهمین کتاب.

٢) ترجمهٔ فرانسوی این کتاب بقلم **پاوه‌دکورتی** - Pavet de Courteille مستقیماً از اصل ترکی گرفته شده . بنا براین بر ترجمهٔ انگلیسی آن بقلم **ارسکین ولیدن** Leyden که ازمتن‌فارسی ترجمه کرده‌اند ترجیح دارد .

٣) رجوع‌شود به : **تاریخ هندوستان** ج‌اول ص٥٢٢ ، تألیف **ارسکین**

٤) رجوع‌شود بمقدمهٔ ترجمهٔ‌فرانسوی ص٢ .

بمبالغه وافراط نسبت‌داد ، زیرا کسانی که آن کتاب را بادیدهٔ دقت تصفح کرده‌اند، میدانند که این کتاب دارای مزایا و اختصاصاتی است و مؤلف آن‌دارای اوضاع واحوال‌خاصی است که بآن کتاب اهمیت ومقام‌ممتازی عطامیکند .

محال است که بتوان آن کتاب را بهتر از **الفینستون** انگلیسی [۱] وصف کرد. وی آن را چنین توصیف‌میکند :

همه کسانی که بابرنامه‌را خوانده‌اند آنرا ستوده‌اند

« **بابرنامه** مشتمل است برسر گذشت دقیقی اززندگانی یك‌تن از سلاطین بزرگ تاتار که درطی آن بطورطبیعی آراء و تمایلات خود راخالی از هر گونه پرده‌پوشی ، و خودداری ، ودر عین‌حال بیرون ازهر گونه احساسات مبالغه‌آمیز تعصب ، با بیطرفی وباکمال صراحت بیان کرده‌است .

اسلوب تحریر کتاب بسیار ساده و بی‌تکلف ودر همان حال زنده و روح‌بخش است . ومانند آئینه مزایای اهل عصر و مملکت خودرا در مظاهر و رفتارو کردار واحوال بوضوح وجلای‌تام منعکس‌میسازد. ازاین‌حیث آن‌راتنها نمونه‌ای ازتاریخ حقیقی در **آسیا** بایدانست، زیرانویسندگان‌معمولی‌در کتب‌خویش همه‌ازاعمال وتشریفات سلاطین شرح وبسطی پراز طنطنه وطمطراق میدهند،ولی سر گذشت حقیقی احوال وحتی رفتار وحوادث همان‌طبقه‌را ازقلم می‌اندازند ، ازآن طبقه که بگذرد از

۱) رجوع‌شودبه **هندوستان** جلددوم ص۱۱۷ .

الفینستون (مونت‌استوارت) Elphinstoe, Mountstuart

از رجال معروف **انگلستان** وازعمال آندولت در **هندوستان** صاحب آثار مهمه‌در علم‌تاریخ‌وسیاست‌وشرق‌شناسی‌است.متولد در ۱۷۷۹م. در **اسکاتلند**ومتوفی‌در۱۸۴۱م. در **لندن** .

سایرطبقات زیردست بکلی‌چشم میپوشند ، امادر **بابر نامه** برخلاف - اشخاص‌وذوقیات والبسه وعادات وافرادهمه بیان‌شده وباوصفی هرچه دقیق‌تر آن مطالب‌را مجسم‌ساخته ، چنانکه خواننده‌خودرا درمیان‌آنها میپندارد ، توگوئی آن اشخاص‌را میبیند و اخلاق وصفات‌آنها رامعاینه‌می کند. ازممالك وبلاد ومناظرواقالیم‌ومحصولات‌ومصنوعات ظریفه وصنایع یدی شهرهائیکه **بابر** خودمسافرت کرده‌چنان‌توصیف‌میکند که در دقت‌وصحت و روشنی حتی درسفرنامه‌های‌سیاحان‌جدیدنظیر آن‌را کمترمیتوان‌یافت . مخصوصاً اگر اوضاع واحوالی که نویسنده درموقع ونگارش‌آن یادداشتها داشته است درنظر بگیریم براستی ازتحریرآن بشگفت وحیرت میافتیم» .

این‌بودسخن **الفینستون** دربارهٔ **با برنامه**، وحقیقةً آن کتابی‌است فوق‌العاده ساده وبی‌تکلف ، مثل‌آنست که نویسنده‌ای‌روزنامهٔ احوال‌خود رابرای تسلیت‌نفس خودنگاشته باشد، نه‌برای مطالعهٔ حتی نزدیکترین دوستان خود ؛ شاید بتوان گفت که هیچ پادشاهی بهیچ صورت تا کنون نه‌چنین کتابی نوشته ونه‌اعترافات‌او باین‌پایه انتشار یافته است .

بابر، درهمان‌حال که غالب‌حوادث‌عظیمهٔ‌تاریخی را که خودبنفس خویش‌درآنها شرکت‌داشته‌کاملاً ثبت‌میکند ، بهیچوجه ازذکرجزئیات نیزغافل نمانده است . مثلاً یك‌جا بیان میکند که چگونه برای اولین بار در ۲۳سالگی در سال ۹۰۹ﻫ . / ۱۵۰۳ م. صورت تراشیده است [۱] ، یااولین‌دفعه ستارهٔ‌سهیل‌را چگونه درآسمان مشاهده کرده [۲]،یانخستین بار که هوس نوشیدن شراب‌نموده در **هرات** درسال ۹۱۲ﻫ . / ۱۵۰۵ م. اتفاق‌افتاده [۳].

---

۱) رجوع شود به **بابر نامه** طبع **ایلمینسکی** صفحهٔ۱۴۶

۲) » » » » ۱۵۳

۳) » » » » ۲۳۹

هم‌چنین شرح میدهد نخستین باری که طبع خود را بسرودن ابیات ترکی آزموده‌است [۱]. هم‌چنین چگونگی زواج بدفرجام خودرا با **عایشه سلطان بیگم** حکایت مینماید [۲]، ونیز عشق پرشور و بی‌حدّ خودرا با محبوبهٔ خود، **بابری** [۳]، و مجالس بزم باده گساری [۴]، ونیز تفصیل انگورچینی [۵] و شرح یك مجلس شراب که در آن خود از شرب مسکر عمداً اجتناب کرده‌است تا بهوشیاری اثر مستی‌را در دماغ همگنان مشاهده کند و کیفیت آن‌را شخصاً تحقیق ومعاینه‌نماید [۶]، همه‌قابل توجه‌است.

سابقاً ذکر شد که ارزش ملاحظات و دقایق جغرافیائی آن کتاب تاچه پایه‌است، لیکن یادداشتهای او دربارهٔ نباتات و حیوانات **آسیای ـ مرکزی** و **هندوستان** نیز بهمان حد قابل تحسین میباشد. هم‌چنین قضاوت دقیق وخالی از جانب‌داری که نسبت بصفات و عادات مردم فرموده حتی دربارهٔ خویشان خانوادهٔ سلطنت ورجال معروف معاصر، همه‌دارای فائدهٔ بسیار وارزش بیشماراست.

ازنظر مطالعات فعلی‌ما، هیچ قسمت از آن یادداشتها جالب‌تر و

---

۱) رجوع شود به **بابرنامه** طبع **ایلمینسکی** صفحه ۱۰۷

۲) » » » » ۶۲

۳) » » » » ۶۳

۴) » » » » ۲۹۱و۲۹۳ و ۳۰۵

۵) » » » » ۶

۶) » » » » ۳۰۴

وصف رجال ادب وهنر در بابرنامه

سودمندتر ازآن قسمت نمیباشد که بذکر رجال ادب واساتید شعر وصاحبان قلم وهنرمندان مخصوص ساخته است [۱] ، باختصاص در بارهٔ رجال دربار **ابوالغازی سلطانحسین** وجه امتیازی قائل شده ، نخست از شخص آن پادشاه وسپس وزیر نامدار وامیر کامل عیاراو ، یعنی **میرعلیشیر** [۲] سخن کرده‌است . چونکه سراسر آن فصل‌رامیتوان بزبان‌فرانسه درترجمه‌ای که **پاوه‌دکورتی** [۳] از آنکتاب فراهم‌ساخته مشروحاً مطالعه نمود (صفحات ۳٦٤ تا ٤۱٥) . دراینجا کافی‌است که بطوراختصار بعضی‌ازفقرات مفید آن کتاب‌را نقل نمائیم .

وصف سلطان حسین میرزا

ازآنجمله بعدازآنکه دربارهٔ‌تولد ووفات‌وخانواده وصورت ظاهر **سلطانحسین میرزا** سخن میگوید، **بابر** عقاید مذهبی اوراوصف کرده تمایل وی را نسبت‌بمبادی **تشیع** ذکر میکند که چگونه در بدو سلطنت خویش بآن طائفه گرائید . ولی **میرعلیشیر** ازاو جلو گیری‌نمود . هم‌چنین ببیماری رماتیسم مزمن وی اشاره میکند که این مرض او را ازاداءِ فریضهٔ صلوة بازمیداشت، ولی‌برای‌غفلت ازاداءِ صوم هیچگونه عذری نداشت . عبارت او این‌است [۴] .

---

۱) رجوع شود به **بابرنامه** طبع **ایلمینسکی** صفحهٔ ۲۲۱-۲۳۱ .

۲) » » » » ۲۰۳-۲۱٤ .

۳) **پاوه‌دکورتی** Pavet de Courteille رجوع‌شودبصفحهٔ٥٤٨و٦٦۳ ازهمین کتاب .

٤) نقل‌ازترجمهٔ **فارسی بابرنامه** طبع بمبائی **(ملك‌الکتاب)** .

«در اول گرفتن تخت تاشش هفت سال تایب بوده، **بعداز آن** بشرابخواری افتاده، نزدیك بچهل سال در **خراسان** پادشاه بود ، هیچ روز نبود که بعدازنماز پیشین شراب نخورد ، اما هر گز صبوحی نمیکرد . پسران و جمع سپاهی وشهری اورا این حال بود ، بافراط عیش وفسق میکردند ، اما شجاع و مردانه کسی بود . بارها خود شمشیر رسانیده بود ، از نسل **تیمور بگ** معلوم نیست که هیچکس برابر **سلطانحسین میرزا** شمشیر زده باشد . طبع نظمی هم داشته ، دیوان هم ترتیب داده بود ، ترکی میگفته تخلص [1] او «**حسینی**» بوده [2] وبعضی ازابیات اوبدنیست. اماتمام دیوان میرزادریك وزن است» .

نیز مینویسد وسعت مملکت او در **خراسان** از مشرق به **بلخ** واز مغرب به **بسطام ودامغان** از شمال به **خوارزم** (خیوه) و از جنوب به **قندهار** و **سیستان** میرسید . بعد ازآن باز میگوید : « عصر وزمان وی بسیار زمانی عجیب بود و **خراسان** مخصوصاً **هرات** پر بود از مردمان هنرمند و صنعتگران بی‌نظیر ، و هر کس کاری برعهده میگرفت همت و عنایت او مصروف بود که آن کاررا به‌منتهای کمال برساند .»

وصف میر علیشیر نوائی

بعدازذکر آن پادشاه‌از **میر علیشیر** بحث میکند وذوق شعری اورا بسیار میستاید ، می گوید وی دراشعار عاشقانه وغزلیات ورباعیات منزلتی‌عالی

---

۱) تخلص = Nom de guerre

۲) درمتن انگلیسی تخلص سلطان‌را «**حسن**» نوشته‌درصورتیکه مسلماً تخلص‌او «**حسینی**» بوده است ، معلوم نیست این اشتباه ازکجا ناشی شده . (رجوع شود به **مجالس النفائس** طبع‌مترجم ص۱۳۱) .

دارد ولی در فن منشآت درجهٔ او پائین‌تر است . هرچند اشعار او بزبان ترکی‌است، ویرانیزدیوانی‌فارسی میباشد که درآن تخلص «**فانی**» کرده است . وی حامی وپشتیبان بزرگ صنایع ظریفه و ادبیات بود و نقاشان زمان‌مانند **بهزاد** و **شاه‌مظفر** که درآنزمان شهرت‌عظیم حاصل کردند غالباً مدیون تشویق او میباشند . وی مردی دیندار و مسلمانی متعصب و ملتزم رعایت‌آداب شریعت بود . به‌شطرنج شوقی و ولعی بسیار داشت و از اینجهت او بر **پیر مرتاض** حکیم سبقت گرفته بود ، که او در زمان واحد بادوحریف ماهر شطرنج میباخت ـ بایکی در حضور و با دیگری درغیاب . نیز میگوید که : این‌امیر مجرّد میزیست ، واز علاقهٔ زوجیت آزاد زندگانی میکرد و با دوستان خود بسیار آزاد بود و مساهله و مسامحه‌روامیداشت.«یك روز در مجلس شطرنج **علیشیر** یك پای خود را درازمیکند وبه . . . . **ملابنائی** میرسد . **علیشیر بیگ** بمطایبه‌میگوید : عجب‌بلائیست **هری** درآنجاا گرپائی درازمیکنند به . . . شاعری‌میرسد بنائی‌میگوید :

«اگر جمع کنی‌هم‌به . . . شاعرمیرسد» (صفحهٔ ۱۱٤ طبع بمبئی)

ذکر شیخم بیگ سهیلی

شیخم‌بیگ متخلص به‌**سهیلی** نام‌یك‌تن دیگرازامراءِ **سلطانحسین** است که وی‌را نیزقریحت وذوق شعری‌بود ، ولی عیبی که برسخنش میگرفتندآن بود که افکار و الفاظ رعب‌انگیز پرمخافت و بی‌موقع بکارمیبرد. ازجمله ابیات‌او یکی‌اینست ـ :

«شب‌غم گردبادآهم ازجا برد گردون را فروخورداژدهای‌سیل‌اشکم‌ربع‌مسکونرا»

مشهور است که نوبتی‌این بیت را درخدمت **مولاناعبدالرحمن**ـ

جامی خوانده است و مولانا فرموده که «شما شعر میگوئید یا آدم میترسانید؟».

پس از آن **بابر** از **کمال‌الدین حسین گازرگاهی** سخن گفته ودر

ذکر کمال‌الدین گازرگاهی

بارهٔاو می‌نویسد : ـ «مولانا هرچند صوفی نبـود، تظاهر بتصوف میکرد، برای آنکه با دیگران در اطراف دستگاه **علیشیر بیگ** جمع شده و در وجد [۱] وسماع [۲] آنان شرکت نماید. لیکن آنمردرا مبادی واصولی بهتراز غالب آنان بود وازاین لحاظ قابل‌توجه وذکراست، والا اوراوجه امتیازی که قابل ذکر باشد نیست [۳]. او کتابی تألیف نموده موسوم به **مجالس العشاق** که تألیف آن‌را بنام **سلطانحسین میرزا** نسبت داده است [۴]. آن تألیفی است ضعیف و غالب محتویات‌آن اکاذیب بیمزه و وجعلیات‌نامناسب که بعضی‌ازآنها بحد کفر وزندقه‌میرسد. درآن نسبت عشق‌مجازی به‌غالب انبیا وائمه‌داده وبرای هریك داستانی ازفسق‌وفجور اختراع کرده است. دیگر ازعلائم حمق‌وسخافت اوآن است که باوجود آنکه‌درمقدمه‌آن کتاب‌راتألیف‌خود**سلطانحسین میرزا** دانسته‌وباو نسبت

---

۱) وجد : Ecastasy

۲) سماع: Mystic music

۳) عبارت ترجمهٔفارسی **بابرنامه**،طبع **بمبائی**،چنین است : «**کمال‌الدین حسین گازرگاهی** اگرچه صوفی نبود،متصوف بود ودرپیش **علیشیر بیگ** اینچنین متصوفان‌جمع‌شده وجدوسماع میکردند ، ازاکثرآنها اصول‌این بهتر بوده ...». ظاهراً مقصود ازاصول اصطلاح اوزان موسیقی‌باشد،نه‌اصول بمعنی «پرنسیپ» ،چنانکه مرحوم **براون** گمان کرده‌است .

۴) رجوع‌شود به:صفحات ۶۳۷ تا ۶۳۹ همین کتاب.

داده معذلك غالباً دراثنای کتاب هرجا اشعار و ابیات خود را گنجانیده است درصدر آن نوشته «لمؤلفه».

راجع بجامی وسیف الدین تفتازانی

در بارهٔ **جامی** که بزرگترین شاعر آنعصر است، **بابر** زبان بانتقاد نگشوده بلکه باختصار واحترام از آن استاد یاد کرده، همین قدر گفته است ـ :

«درعلوم ظاهر و باطن درزمان خودش مقدار اوراکسی نبود، و شعر او خود معلوم است وجناب مولوی از آن عالیتر است که بتعریف احتیاج داشته باشد و نامش در خاطر گذشت تادراین اجزای محقر ازجهت تیمن وتبرك نام ایشان مذکور و شمه ای از صفات ایشان مسطورشود» (صفحهٔ ۱۳ طبع بمبئی)

پس از آن **شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی**[۱] نوادهٔ **سعدالدین تفتازانی** معروف را نام میبرد ومیگوید ـ :

«بسیار دانشمند کسی بوده علوم عربیه وعلوم نقلیه را خوب میدانست، بسیار متقی ومتدین کسی بود. میگویند که نزدیك بهفتاد سال بود که نماز جماعت را ترک نمیکرد. **شاه اسماعیل صفوی** اورابدست یکی از قزلباشان شهید کرد واز نسل او کسی نماند». (صفحهٔ ۱۱۳ طبع **بمبئی**).

و علت قتل او آن بوده است که وی از قبول مذهب **تشیع** که **شاه اسماعیل** در آن بتعصب معروف است امتناع فرمود.

ذکر عبدالغفور لاری

پس از آن **بابر** شرح مفصلی ازشاگرد ومرید **جامی** یعنی **مولانا عبدالغفور لاری**[۲] ذکر میکند.

---

۱) برای تاریخ احوال **سیف الدین احمد تفتازانی** رجوع شود به : **حبیب السیر** جزء سوم جلدسوم ص۳۴۳، وصفحهٔ ۶۰۵ کتاب حاضر.

۲) مولانا **رضی الدین عبدالغفور لاری** ازتلامذهٔ خاص **جامی**، صاحب

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

او همان کسی است که حاشیه ای بر **نفحات الانس** نوشته ، در بارهٔ او میگوید :

« بی‌تعین و بی‌تکلف کسی بود . هر کسی‌را مولانا میگفتند ازجزوه کشیدن پیش اوعارش نبود ودرهرجا که درویش نشان‌میدادند تارسیدن‌پیش‌او قراری‌نداشت».(صفحهٔ ۱۱۳ طبع بمبائی)

بعدازاو از **میر عطاءالله مشهدی** سخن‌رانده است ومیگوید :

«علوم عربیه‌را خوب‌میدانست ورساله‌ای بفارسی درقافیه نوشته‌است وعیبش‌اینست که بجهت امثله ابیات خودرا آورده ودیگر آنکه پیش‌از هربیتی لفظچنان است که در این‌بیت «بنده گفته» رالازم کرده . دیگردرعلم‌صنایع وشعر **بدایع الصنایع** نام (۱) رساله‌ای‌نوشته» (صفحهٔ۱۱٤طبع **بمبئی**).

بقیه حاشیهٔ ازصفحهٔ قبل:

حاشیه‌بر **نفحات‌الانس** ومتوفی بسال۹۱۲ در **هرات**،قبراودرجوار استاد وی در **خیابان‌هرات**واقع‌است . برای‌شرح‌حال‌او رجوع‌شودبه : **رشحات عین الحیاة** و کتاب **جامی** تألیف‌نویسنده ص۱۷٦ .

---

۱) **بدایع الصنایع** رساله‌ای‌است‌درعلم‌قوافی‌تألیف **عطاءالله‌بن‌محمود الحسینی** و ازآن یك نسخهٔ خطی در تصرف این بنده مترجم است . که آنرا بنام **امیرعلیشیر** تألیف کرده . آن رساله مشتمل است برنه حرف بعدد حروف قافیه ، حرف‌اول درتعریف قافیه ، حرف‌دوم درتعداد حروف‌قافیه و بیان حروف روی ، حرف سوم دربیان حروف بعدازحروف‌روی ، حرف‌چهارم در بیان حرکات قافیه ، حرف‌پنجم دربیان انواع‌روی ، حرف‌ششم دربیان انواع‌قافیه ، حرف‌هفتم دربیان عیوب‌ملقبهٔ‌قافیه، حرف‌هشتم دربیان‌عیوب غیرملقبه‌برقافیه ، حرف‌نهم‌درتحقیق حاجب‌ورديف . وآن‌رساله رادرمقدمه «**منتخب کتاب تکمیل الصناعة**» نام داده‌است .

از شعرای دیگر علاوه برآنچه ذکرشد **بابر** از **آصفی** و **بنّائی** و **سیفی بخارائی** ـ مؤلف رسالهٔ مفیدی در علم عروض ـ و **هاتفی** خواهرزادهٔ **جامی** که اورا بنام **عبدالله مثنوی‌گو** ذکر میکند، ودیگر **میر ـ حسین معمائی** و **ملامحمد بدخشی** و **یوسف بدیعی** و **آهی** و **محمد ـ صالح** و **شاه حسین کامی** و **اهلی** و **هلالی**[1] رانام میبرد ودر بارهٔ مثنوی **شاه‌ودرویش هلالی** براو ایراد گرفته و بتلخی انتقاد نموده و میگوید که: «**هلالی** درویش‌را عاشق وشاه‌را معشوق ساخته وحاصل آنکه شاه‌را خیلی فاحشه کرده و بجهت مصلحت مثنوی خود پادشاه را بسیاربی‌ادبی کرده‌است». (صفحهٔ ۱۱۵ **طبع بمبئی**).

وصف بابر ازدیگر شعراء

بعدازشعراءازخطاطان‌دربار **هرات** سخن‌رانده‌است و **سلطان‌علی مشهدی** را که برای **سلطان‌حسین** و **میرعلیشیر** استنساخ میکرده نام‌میبرد. میگوید:«هرروزسی

دربارهٔ خطاطان

---

۱) **هلالی جغتائی** : **نورالدین هلالی استرآبادی** که شرح حال‌او در **مجالس النفائس** میرعلیشیر نوائی و **حبیب السیر** و **تحفهٔ سامی** و **احسن‌التواریخ حسن بیگ روملو** کما بیش ذکر شده ، از لطیف‌ترین غزل‌ سرایان‌فارسی دراوائل قرن‌دهم هجری‌است وبسال ۹۳۵ درهنگام استیلای **عبیدالله‌ـ خان‌اوزبك** بر **هرات** بتهمت تشیع ولی بطمع مال او بحکم آن خان خونریز بقتل‌رسید .

دیوان‌جامع‌اوشامل غزلیات و قصائد و قطعات و رباعیات ، بانضمام دو مثنوی شیرین‌ازاویکی **شاه‌ودرویش** ودیگری **صفات‌العاشقین** درشهورسنهٔ ۱۳۳۷ شمسی‌در **طهران** طبعی منقح یافته و محتوی بر مقدمه ای دقیق و مشروح بقلم آقای **سعید نفیسی** میباشد . مجموعاً سیصدوسی صفحه‌است .

بیت برای میرزا و بیست بیت برای **علیشیر بگ** مینوشته».

ازنقاشان ومصوّران **بهزاد** و **شاه‌مظفر** را که‌شاعر بوده ذکر میکند ودربارهٔ **بهزاد** میگوید : «کار تصویر را بسیار نازك کرده اما چهره‌های بی‌ریش را بدمیکشید غبغب او را کلان میکشید . آدم ریشدار را خوب چهره گشائی میکرد». (صفحهٔ ۱۱۵ **طبع بمبئی**).

درجای دیگر، درضمن سخن از **شیبانی خان**، (اوزبك) بعداز فتح **هرات** درسال ۹۱۳ هـ. ازاو عیبجوئی میکند که‌میخواسته‌است نقاشی **بهزاد** را اصلاح وتکمیل نماید . بعدازآن سخن از بسیاری از موسیقی شناسان و اهل‌نغمه، وخوانند گان وسرودسازان کرده است .

فراوانی مواد برای تاریخ ادبی ایندوره

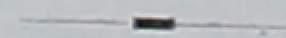
موادّی که‌از تاریخ‌ادبی ایندوره دردست‌است، خاصه آنچه مربوط بشعراء میباشد، بسیارفراوان وموثق میباشد،زیرا علاوه بر یادداشتهای **بابر** که هم اکنون از آن سخن گفتیم، کتاب تذکرة الشعرای مفصلی نیز بقلم **دولتشاه** ، مؤلف بسال ۸۹۲هـ./ ۱۴۸۷ م، در دست‌است . همچنین تذکرهٔ **مجالس النفائس میرعلیشیر** چهار سال بعد ازآن تاریخ تألیف‌شده است که شرح آن هردوقبلاً مذکورشد[۱]، ونیز ازآثار مربوط باین‌زمان مجموعهٔ دیگری‌است بقلم یکی‌ازشاهزاد گان، موسوم به‌**سام‌میرزا**، پسرشاه **اسمعیل صفوی** که‌درسال ۹۲۳ هـ./ ۱۵۱۷م. متولد شده ودرسال ۹۸۴ هـ./ ۱۵۷۶ م . بقتل رسیده است . وی تذکرهٔ خودرا بنام « **تحفهٔ‌سامی** » در ۹۵۷هـ./ ۱۵۵۰ م . تألیف‌نموده‌است. ازاین

---

۱) رجوع‌شود به:صفحات ۶۳۱ و ۶۳۴ همین کتاب .

کتاب ونسخ کمیاب آن درجلد چهارم این تاریخ سخن خواهیم راند[۱]؛ هم‌چنین یادداشتهای عدیده راجع بترجمهٔ رجال که بطور تفصیل در تاریخ **حبیب السیر** تألیف **خواندمیر** نگاشته شده منبع دیگری برای مراجعه میباشد.

در میان همهٔ این منابع یادداشتهای **بابر** الحق از همه مفیدتر و مطلوب‌تر است، زیرا هم‌جنبهٔ انتقاد دارد و هم‌جنبهٔ فکاهت واین هردو در آثار دیگر تذکره‌نویسان موجود نیست، چه‌ایشان شرح حال اشخاص را باوصاف وستایشهای مبالغه آمیز آمیخته وازارزش حقیقی آن کاسته‌اند.



۱) رجوع شود بحاشیهٔ ص ٦٣٨ همین کتاب.

فصل هشتم

شعراء عصر تیموریان

چنانکه سابقاً بتکرار اشاره شد، ذوق هنرهای زیبا وصنایع ظریفه در عصر تیموریان اعم از شعر یا نقاشی کمتر با ذوق جدید اروپائیان موافقت دارد . امّا از جنبهٔ ادبی شعر ایندوره خیلی شبیه است بآنمقوله اشعار که

ذوق ادبی درعصر تیموری

شاعر انگلیسی **جان لیلی** John Lyly [(۱)] وپیروان مکتب او ، **یوفیستها** Euphuists در **انگلستان** ، یك قرن بعد از اشتهار **جامی** در **ایران** ، بظهور آورده‌ند . در **انگلستان** این سبك اشعار ساختگی و پراز تصنعات لفظی فقط اندك زمانی قبول عامه حاصل کرد ، ولی در **ایران** مدتی دراز متناوباً محل توجه قرار داشت، مخصوصاً همواره درظلّ حمایت سلاطین **ترك** و**تاتار** رونقی میگرفت ، لیکن این رونق ورواج نه‌دائمی بود، ونه درتمام اطراف مملکت عمومیت داشت . چه قبل ازاین پادشاهان وچه بعداز آنان نمونه‌های بسیار از نظم ونثر فارسی میتوان یافت که بزینت سادگی وسلاست و جزالت طبیعی مزین است .

دراین دوره هرچند که سبك کلام فارسی بسیار مصنوعی وآمیختهٔ

---

۱) شاعر انگلیسی **جان لیلی** John Lyly متولد بسال ۱۵۵۳ م . ومتوفی ۱۶۰۶ م . مؤلف کتاب Euphues, The Anatomy of wit بسال ۱۵۷۸ م .

تأثیر عظیم فارسی اینـدوره درسبك سخن ترکی وهلندی

به‌تکلفات لفظی است ، معذلك چنان اتفاق افتاده که درهیچ دورهٔ دیگر نفوذ ادبی زبان فارسی در ممالك مجاور **ایران** ، یعنی **ترکیه وهندوستان** و **ماوراءالنهر** ، بپایهٔ این عصر نمی‌رسد ، و همین اسلوب و سبك سخن روزگاری دراز در تمام ممالك آسیای مرکزی و غربی ثابت و معمول گردید . بسیاری از محققان ، خاصه آنانکه به‌مطالعات زبان‌شناسی در **هندوستان** پرداخته اند ، همچو پنداشته‌اند که‌این‌روش‌نثر ونظم‌ازخصائص زبان فارسی است . وحال آنکه مسلم شده که نه تنها ایرانیان و ترکها و هندیها بلکه عربها هم که طبیعت قومی ایشان مایل به‌سبك ساده وسلیس است و کمتر دستور ادبی دیرین خود را که «خیرالکلام‌ماقلّ ودلّ» باشد، فراموش کرده‌اند ، معذلك همواره میل داشته‌اند که در مقالات ادبی به صور و الفاظ بیشتر اهمیت دهند ، و کمتر متوجه افکار ومعانی کلام بشوند ، وبیشتر ازآنکه بمفاد ومفهوم سخن متوجه باشند به‌اسلوب‌مقال‌وصورت کلام عنایت کنند،آنهانیز کلام مصنوع‌ومتکلف‌را به‌سخن ساده وروان ترجیح‌داده‌اند. دراین‌باب نکاتی‌چند **ابن خلدون** [1] تذکارداده که ذکرش بسیار سود منداست [2]. این‌مورّخ

---

۱) **ابن خلدون، ولی الدین عبدالرحمن بن محمد الحضرمی الاشبیلی**،متولددر**تونس** ۱۳۳۲ م . متوفی در **قاهره** ۸۰۸ ﻫ ./۱۴۰۶م . قاضی مالکی‌در**قاهره**، صاحب «**کتاب العبر وديوان المبتداء والخبر فی تاریخ العجم والعرب والبربر**»رجوع‌شود به: **الضوء اللامع**، وحیاة ابن خلدون تألیف **سیدمحمدالخضر** و**فلسفهٔ ابن خلدون** تألیف **دکتر طه‌حسین** .

۲)عین‌این‌عبارت**ابن خلدون** در**مقدمهٔ** فصل ٤٨ از قسمت ششم ذیلاً نقل میشود، زیراخالی‌ازفایده‌نیست

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بزرگ ومبتکر نه تنها معاصر **تیمور** بوده بلکه ارتباط و تماس شخصی با او پیدا کرده ، و درهنگامی که وی **دمشق** را فتح میکرد، در آخر سال ۱٤۰۰م . اورا ملاقات فرموده است.

برای مطالعهٔ این نکات مراجعه شود به جلد سابق این کتاب [۱]

مرد محقق وطالب ادب که درپی مطالعهٔ شعر فارسی است، هر گاه بخواهد بسبك نویسندگان متصنع این دوره بخصوص آشنا شود، بایستی بکتاب

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

«اعلم - ان صناعة الکلام نظماً ونثراً انما هی فی الالفاظ لا فی المعانی ، و انما المعانی تبع لها وهی اصل ، فالصانع الذی یحاول ملکة الکلام فی النظم والنثر انمایحاولها فی الالفاظ بحفظ امثالها من کلام العرب لیکثر استعماله و جریه علی لسانه ، حتی تستقر له الملکة فی لسان **مضر** ، ویتخلص من العجمة التی ربّی علیها فی جیله و یفرض نفسه مثل ولید ینشأ فی جیل العرب ، ویلقن لغتهم کما یلقّنها الصبی حتی یصیر کانه واحد منهم فی لسانهم، وذلك اناقدمنا ان اللسان ملکة من الملکات فی النطق ، یحاول تحصیلها بتکرارها علی اللسان حتی تحصل . و الذی فی اللسان و النطق انما هو الالفاظ ، و اما المعانی فهی فی الضمائر ، وایضاً فالمعانی موجودة عند کل واحد و فی طوع کل فکر ، منها مایشاء ویرضی فلاتحتاج الی صناعة وتألیف الکلام للعبارة عنها هو المحتاج للصناعة کماقلناه ، وهوبمثابة القوالب للمعانی ، فکما ان الاوانی التی یغترف بها الماء من البحر ، منها آنیة الذهب والفضة والصدف والزجاج والخزف والماء واحد فی نفسه ، و تختلف الجودة فی الاوانی المملوة بالماء باختلاف جنسها لا باختلاف الماء ، کذلك جودة اللغة وبلاغتها فی الاستعمال تختلف باختلاف طبقات الکلام فی تألیفه باعتبار تطبیقه علی المقاصد والمعانی واحدة فی نفسها . وانما الجاهل بتألیف الکلام واسالیبه علی مقتضی ملکة اللسان اذا حاول العبارة عن مقصوده ولم یحسن بمثابة المقعد الذی یروم النهوض ولایستطیعه لفقدان القدرة علیه . والله یعلمکم مالم تکونوا تعلمون .» .

---

۱) جلد دوم **تاریخ ادبی ایران** تألیف **براون** ص ۱۷-۸۹ .

انیس العشاق که **شرف الدین رامی** درمراغهٔ آذربایجان درسال ۸۲۶هـ. تألیف نموده مراجعه فرماید . این کتاب را **هوارت فرانسوی**- M. Cl. Huart ترجمه کرده و در **پاریس** درسال ۱۸۷۵ بطبع رسانیده است . و من شرح آنرا درجلدسابق این کتاب بیان کرده‌ام [۱].

---

۱) رسالهٔ **انیس العشاق** تألیف **شرف الدین رامی** بتصحیح واهتمام استاد مرحوم **عباس اقبال آشتیانی** بضمیمهٔ مقدمه درسال ۱۳۲۵ هـ. ش . در **تهران** بطبع رسیده است . شرف الدین مذکور ، **حسن بن محمد تبریزی** ، از شعراء دربار سلطان **اویس جلایر** (۷۵۷ - ۷۷۶هـ.) است و این رساله را بنام او تألیف کرده . ذیلاً این قسمت ازمقدمهٔ آن کتاب نقل میشود تاازسبك انشاء متکلفانهٔ آن در این کتاب نمونه‌ای باشد - :

«امابعد ، غرض ازاین مقدمات آنکه درتاریخ فتح روزافزون ، بندگی حضرت پادشاه کشورستان ، اسکندر الزمان ، مولی ملوك العرب والعجم ، مالك رقاب الامم ، حافظ بلادالله ، ناصرعبادالله ، المؤید من السماء ، المظفر علی الاعداء ، باسط الامن و الامان ، ناشرالعدل والاحسان ، ظل الله فی الارض ، قهرمان اهل الدنیا بالطول والعرض سلطان السلاطین ، معزالدنیا والدین **ابوالفتح ، شیخ اویس بهادرخان** اعلی الله تعالی شأنه ، وخلد سلطانه ، روزی من بنده درمحروسهٔ **مراغه** از درون صافی احرام طواف اطراف رصد کعبة الحکماء سلطان العلماء استاد البشر ، افضل المتأخرین **نصیرالحق والدین محمدبن محمدبن الحسن الطوسی** نوّر الله مضجعه بسته بودم ازنقل آفتاب جهان افروزواز آثار کوکبهٔ نوروز ، برآن فرش مینافام مجلسی دیدم چون مینو آراسته :

مسیح باد دراعجاز زنده کردن خاک — ببرد آب همه معجزات عیسی را

از هاتف غیب اشارت «فانظروا الی آثار رحمة الله» بگوش جانم رسید تعجب‌کنان گفتم :

بازاین چه جوانی وجمالست جهانرا — وین حال که نو گشت زمین را وزمان را

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

در اینکه انشاء سبك شعر متصنع کلیت نداشته(۱)

نباید همچو پنداشت تمام شعرائی که در این دوره بوده‌اند ویا دراین‌فصل نامشان ثبت‌میشود یاحتی آنانکه در دربار **سلطان‌حسین بایقرا درهرات** میزیسته‌اند همه این‌سبك شعرمصنوع مزین‌راپیروی میکرده‌اند، بلکه این‌شیوهٔ تحریرمتکلفانه نزدنثرنویسان حتی‌مورّخان نیزمعمول‌بوده ودر تطویل کلام مصنوع کوتاهی نکرده اند، چنانکه مضمونی را که دریك

بقیهٔ حاشیه‌ازصفحهٔ قبل:

ساقیان بهار جام لاله‌گون در میان انداخته ، و مطربان مرغزار سازوبرگ طرب‌ساخته ، نرگس ازعین مستی تاج‌زرین برفرق سر کج نهاده ، وغنچه‌از جام لبالب شکوفه‌کنان سراز منظرشاخ بیرون‌آورده . این‌یك زمستان صبوحی‌را عنان اختیار از دست‌ربوده ، وآن‌یك خفتگان خواب‌عدم‌را چشم اعتبارگشوده .

گل‌درلحاف غنچه،خوش خفته‌بدسحر که   بادصبا بر اوخواند: «یا ایّها المزمل»

سروآزاد بوظیفهٔ بندگی سلطان‌گل قیام‌نموده ، وبلبل‌نشید خوان هزاردستان برنغمهٔ داودی‌فزوده .

هنوز نا شده سوسن ز بند مهد آزاد   چوشاهدان خط سبزش‌دمیده گردعذار».

۱) دربارهٔ شعرفارسی درنیمهٔ اول قرن‌نهم‌هجری آقای دکتر **احسان‌الله یارشاطر** که ازجوانان فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات **تهران**است رسالهٔ بلیغی برای پایان تحصیلات دکتری‌خود تألیف‌نموده . و در آن باب تحقیقات بسیار داند . وبعدازمقدمهٔ مفصلی‌راجع به‌تاریخ سیاسی ، واحوال اجتماعی و فرهنگی در نیمهٔ اول آن قرن ، در باب شعر فارسی همان زمان تحقیقی دقیق کرده ، این‌رسالهٔ وجیزه که مجموعه‌ای گرانبهاست‌درتحت عنوان «**شعرفارسی درعصرشاهرخ**» در**طهران** در سال۱۳۳۱ ه . ش . زینت‌طبع یافته‌است .

صفحه میتوانستند بنویسند درذیل‌ده‌صفحه میآورده‌اند .

قدیمترین شعراءِ این عصر که هم اکنون بذکر احوال آنان میپردازیم ، مانند **شاه‌نعمة‌الله ولی** و **شاه‌قاسم‌الانوار** از این سبك و رویهٔ مذموم مستثنی‌هستند . وخود **جامی** که نه‌تنها اوراستارهٔدرخشندهٔ دربار **هرات** میتوان گفت بلکه همه کس اورا بسزا یکی‌از بزرگترین اساتید شعر فارسی میشمارد نیزتابع همین استثناست . این اسلوب سخن متکلّف بیشترمورد توجه نثرنویسان و شعرائی است که در اواخر این عصر میزیسته‌اند . شوق و میل به‌لغز و معما که در میان اینگونه شعرا بظهور رسیده هم‌ازخصائص آنزمان است، نمونه‌ای‌کامل‌از سبك اینگونه انشاءِ مصنوع در کتاب **انوارسهیلی** تألیف **حسین‌واعظ کاشفی** دیده میشود که در آن کتاب مثلاً در وصف صدای موش میگوید: « فریاد او بفلك اثیر میرسید !»

در مجلد دوم این تاریخ [۱] با ذکر امثال و نمونه های چند از **کلیله‌ودمنه** ترجمهٔ **عبدالله بن المقفع**، در قرن هشتم میلادی بعربی، و ترجمهٔ آن بفارسی بقلم **نظام الدین ابو المعالی نصر الله** درقرن‌دوازدهم، بیان کردیم که‌چگونه همان کتاب شیرین و آن نثر بلیغ دراواخر قرن شانزدهم‌مورد«قلم‌فرسائی‌وعبارت‌پردازی» **حسین‌واعظ** قرار گرفته‌است [۲] .

---

۱) جلد دوم **تاریخ ادبیات براون** صفحهٔ۳۴۹ .

۲) تحریر سومی از **کلیله‌ودمنه** بنثر روان فارسی هم در **هندوستان** نگارش‌یافته، بقلم **ابوالفضل بن مبارك ناگوری** متخلص‌به «**علامی**» وآن از منثورات فصیح وشیرین فارسی بشمار است . دانشمند مذکور که از علماء عالیمقدار و

بقیهٔ‌حاشیه در صفحهٔ بعد

سید نعمة‌الله کرمانی

هرچند **جامی** بی گفتگو بزرگترین شاعر این‌عصر است ، بنظر بهتر میرسد که نظم‌تاریخی و سبقت زمانی را پیروی کرده از قدیمترین شعراء شروع بسخن کنیم . این‌شاعر، **سید** یا **شاه نعمة‌الله کرمانی** است

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

وزراء نامدار دربار **اکبر بن همایون** پادشاه عظیم الشأن **هند** میباشد و مؤلفات دیگراو مانند **آئین اکبری** و **اکبر نامه** نام‌اورامعروف جهان‌ساخته .

ابوالفضل درسال ۱۰۱۱ هـ بقتل‌رسیده‌وترجمهٔ **کلیلهٔ** اوموسوم‌به **عیاردانش** در **لکهنو** بچاپ سنگی صورت طبع‌یافته‌است. این جملهٔ ذیل‌نمونه‌راازآن کتاب زینت این‌صفحات میسازیم : دردیباچه گفته است :

«حکایت میکنند که یکی‌ازبرهمنان **هندوستان** راپرسیدند که دریونان‌زمین مشهوراست که‌بجانب **هندوستان** کوهها باشد که در آنجا داروها روید که مرده بدان زنده‌شود ، این‌سخن راست‌است ؟ وروش بدست‌آوردن آن چون‌است ؟

برهمن گفت :این سخن‌راست‌است، لیکن رمزدانایان‌پیشین‌ماست ، چه‌ازکوهها دانایان‌خواسته‌اند،وازدواهاسخنان‌حکمت،وازمرده نادانان که‌بوسیلهٔ دانشها بزندگانی جاوید میرسند ، و این سخنان را دانایان **هند** فراهم آورده وکتابی ساخته‌اندکه نام‌او **کلیله‌ودمنه** است ، ودر خزائن پادشاهان میباشد ، از آنجا بدست توان آورد اما بسعی‌بسیار . تاآنکه **نوشیروان** راشوقی تمام‌بدیدن‌آن کتاب شریف پدیدآمد، **برزویهٔ** طبیب‌راکه بدانش وتدبیر یگانهٔ روزگاربود به **هندوستان** فرستاد،وحکیم مذکوربه **هند** آمد ومدتی مدید دربهم رسانیدن این کتاب انواع حیله‌ها و وسیله‌ها برانگیخته ، این کتاب‌را ازازبان‌هندی بپهلوی درآورده تحفهٔ‌مجلس عالی **نوشیروان** ساخت . و **نوشیروان** ازمطالعهٔ‌آن خوشدل وشگفته‌خاطر شده مدارمهمات ملکی ومالی‌رابرضابطه‌های این کتاب نهاد . . . . ».

که در ۲۲ رجب ۸۳٤ هـ ./ ۱٤۳۱ م . بسن کهولت ازدنیا رفت . ودرقریهٔ زیبای **ماهان**، نزدیك کرمان، مدفون گردید. این همان قریه‌ای است که یکی ازظرفای هجا گو دروصف آن گفته :

«بهشت روی زمین است خطهٔماهان   بشرط آنکه تکانش دهند دردوزخ» (۱)

در جوار این مقبره خانقاهی است که دراویش **نعمة اللهیه** که پیروان وی هستند غالباً درآنجا اقامت مینمایند ، زیرا **شاه** در حال آنکه شاعر است یکی از اولیاء ومشایخ بزرگ **متصوفه** نیز بشمار میآید . و اشعار او محتوی است بکلمات مرموز و عبارات اسرارآمیز راجع بفتنهٔ آخرالزمان و ظهور **مهدی امام عصر** (ع) ودیگرحوادث مشابه آن . من خود درسپتامبر سال ۱۸۸۸ م . اندکی قبل از مراجعت از **کرمان** بآنجا رفتم ، وخدمهٔ آن مزار بمهربانی ازمن پذیرائی کردند (۲) .

شرح احوال سید نعمة الله

بهترین شرحی ازاحوال **سید** همان است که **ریو** در **فهرست** کتب فارسی نوشته است (۳) . درآنجا منابع اطلاعات از کتب تذکره وسیر معروف که

---

۱) معلوم نیست که این بیت دربارهٔ **ماهان** گفته شده باشد . این بنده همین بیت را شنیده‌ام که نام «ملك اصفاهان» بجای «خطهٔماهان» در آن مندرج است !

۲) خانقاه شاه **نعمة الله** دراین تاریخ که سال ۱۳۳۸ هـ . ش. مطابق با ۱۹۶۰ میلادی است در **ماهان کرمان**، آباد و معمور ومقصد زائران وکعبهٔ سالکان است . درسال ۱۳۱۵ هـ . ش . که بنده نویسنده بخدمتگزاری معارف تصدی داشت موفق گردید که ازمحل موقوفه از آن بناتعمیری لائق نماید .

۳) **فهرست ریو** ص ٦۳٤ درسال گذشته ۱۳۳۷ هـ.ش در **طهران** رسالهٔ جامع وظریفی بنام «**زندگی و آثار شاه نعمة الله ولی**» تألیف آقای **دکتر جواد نوربخش کرمانی** منتشر گردید که درشرح احوال آن بزرگوار تحقیقاتی کرده است .

در تاریخ زندگانی او نوشته‌اند بواسطهٔ وجود یك رسالهٔ خطی و نیز بواسطهٔ تاریخ یزد، موسوم به **جامع مفیدی**، تکمیل گردیده است. این رسالهٔ خطی که در **موزهٔ بریطانیا** وجود دارد نسخهٔ نادرو کمیابی است که در عصر خود سید نوشته شده[۱].

نام و نسب سید **امیر نورالدین نعمة‌الله**، فرزند **میر عبدالله** است. نسب خود را به امام پنجم شیعیان **محمد باقر** (ع) فرزند زادهٔ **امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب** (ع) می‌رساند. وی درسال ۷۳۰ هـ/ ۱۳۲۹ م. یا یکسال بعد در **حلب** متولد شده، ولی بیشتر ایام شباب را در **عراق** بسر آورده است. در ۲٤ سالگی بزیارت **مکهٔ معظمه** فائز گشته، مدت **هفت سال** در آنجا اقامت فرموده وازخواص تلامذهٔ **شیخ عبدالله یافعی** که از مشاهیر مورخان و نویسندگان صوفیه است، بوده. وفات **شیخ یافعی** در سال ۷٦۸هـ/۱۳٦٦م. واقع شد[۲] پس از آن **سید** قسمت آخر عمر خود را در **سمرقند و هرات ویزد** بسر آورده، عاقبت چنانکه گفتیم **در ماهان کرمان** مقیم گشته و بیست و پنج سال آخر عمر خویش را در آنجا اقامت فرمود. و در ۲۲ رجب ۸۳٦هـ. ق. درسنی متجاوز ازصد، وفات یافت[۳] **عبدالرزاق سمرقندی** مورخ، قبر اورا درسال ۸٤۵ زیارت کرده است.

---

۱) شمارهٔ این رسالهٔ خطی در **موزهٔ بریطانیا** این است **Add . 16837.**

۲) رجوع شود بحاشیهٔ صفحهٔ ٤۸۰ ازهمین کتاب.

۳) **شاه نعمة‌الله** دربعضی اشعار خویش اشاره بطول عمر خود نموده است، چنانکه دریك جا گفته:

«قرب صدسال عمر من بگذشت قصد موری نکرده‌ام بخدا»

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

شاه نعمة‌الله سلطان دراویش **ایران** است و لقب «شاه» همیشه در جلو اسم او ذکر میشود، وخود نیز محبوب پادشاهان بوده، ومخصوصاً مورد لطف **شاهرخ** قرار گرفته است **احمدشاه بهمنی** پادشاه **دکن**، یکی از اعقاب او را دعوت بدار الملك خود فرمود و همواره از این رهگذر مباهات میکرد. بعدها دو نبیرهٔ دیگر او با پدرشان بآن کشور رفتند. وبعضی دیگر از اولاد وی که در **ایران** ماندند باخانوادهٔ سلطنتی **صفویه** مزاوجت وقرابت ومقام ورتبت حاصل نمودند.

احسان سلاطین دربارهٔ او واعقاب او

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

درجای دیگر گفته -:

« نود و هفت سال عمر خوشی بنده را داد حی پاینده ».

ونیز این غزل درديوان اوست وبقول **فصیحی** صاحب **مجمل** در حال نزع فرموده است:

« نعمة‌الله جان بجانان داد و رفت بر در میخانه مست افتاد ورفت
قرب صد سالی غم هجران کشید عاقبت از وصل شد دلشاد و رفت
« کلّ شیئی هالك الّا وجهه » خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت
چون ندای ارجعی از حق شنید زنده دل درعشق او جان داد و رفت
نعمة الله دوستان یادش کنند تا نپنداری که رفت از یاد و رفت
عارفانه در جهان صد سال زیست نی‌چوغافل دادجان برباد ورفت».

وفات سید روز پنجشنبه ۲۲ رجب سال ۸۳٤ هـ. وماده تاریخ وفات او راکلمهٔ «عارف اسرار وجود» یافته‌اند.

(رجوع شود بحاشیهٔ صفحهٔ ٤٥۹ ازهمین کتاب).

بعقیدهٔ **ریو** [۱] از **شاه نعمة‌الله** علاوه بر دیوان شعر پانصد رساله در **تصوف** باقی مانده‌است ، لیکن دیوان وی بهترین اثر اوست ، که ما در اینجا اینك از آن بحث‌میکنیم .کاملترین نسخهٔ دیوان که در دسترس ماست نسخهٔ چاپ سنگی طبع **تهران** است بسال ۱۲۷۶ ه. [۲] ، لیکن قطعات متعدده از آثار او در کتب تذکره و سیر وسفینه‌هانیز بفراوانی یافت میشود .

اهمیت غیبگوئی های شاه نعمة‌الله

شهرت **شاه نعمة‌الله** بیشتر از جنبهٔ ولایت وتصوف اوست نه از شعر و شاعری ، و منظومات او بنظر خوانند گان روی هم‌رفته یك‌نواخت و متوسط می‌آید . که در سبك ومعنی ازصنف سخن **مغربی** است ، ولی آن حرارت و شوروحرارت روشنی که در غزلیات **شمس تبریز** موجود است فاقد می‌باشد. اشعارخاص وی که نمایندهٔ سبك وروش اوست، گرچه معدودی بیش نیست، همان است که در اشارهٔ بحوادث آینده به‌غیبگوئی سروده وهنوز دارای بسط وشهرت بسیاراست . غالب ایرانیان حتی‌طبقاتی که بدراویش **نعمة‌اللهی** منتسب نیستند نیز بآن اشعار استدلال میکنند ؛ مثلاً **بابیه** در **کرمان** بمن می گفتند که‌سال‌ظهور **باب** (۱۲۶۰ ه./۱۸۴۴م.) درابیات سید که ذیلاً ذکرمیشود پیشگوئی شده است . وقتی که من بزیارت

---

۱) **فهرست ریو** ص ۶۳۵ .

۲) طبع اخیر **دیوان سید** بسال ۱۳۵۶ ه .ق. در **طهران** واقع شده که ازروی نسخهٔ مصحح **سید ابو القاسم وافی علیشاه سیرجانی** در ۵۶۰ صفحه چاپ کرده‌اند، اگرچه بی‌غلط نیست ولی نسبةً جامع است.

قبر **سید** به**ماهان** رفتم، بازحمت‌زیاد از دراویش یك‌نسخه‌از آن منظومه راکه ازقدیمترین وموثقترین نسخ درتصرف ایشان بود استنساخ کردم، و ملاحظه نمودم که درآنجا تاریخ مذکور بجای سال ۱۲٦۰ هـ . ـ سال ۱۲۷٤ . (یعنی «ه . ر . ع » بجای «س . ر . غ» ذکرشده) در حالتی که **رضاقلی خان** در **مجمع الفصحاء** همان‌منظومه‌را طوردیگر نقل کرده یعنی تاریخ مورد بحث‌را ۱۲۰٤هـ . (غ . ر . د) ثبت کرده است ودرآنجا آن‌منظومه‌را بعنوان ذیل نام‌برده است ـ :

«دراظهار بعضی‌از مرموزات ومکاشفات برسبیل کنایات . [۱]»

اینك آن قطعه از نسخه‌ای که در **ماهان** بتاریخ اوت ۱۸۸۸ م . بدست من افتاد ، عیناً دراینجا نقل میکنم ، ازپنجاه بیتی که ثبت است **مجمع الفصحاء** فقط ۲٤ بیت‌را ذکر کرده ودرعوض یك‌یا دوبیت جدید برآن مزید ساخته است . ردرنسخ دیگر ترتیب انتظام آن با اختلافاتی که درالفاظ دارند بشکل دیگر آمده . ولی این منظومه در دیوان چاپی طبع‌سنگی ابداً دیده‌نمیشود :

« قدرت کردگار می بینم	حالت روزگار می بینم
حال امسال صورتی دگرست	نه چو پیراروپار می بینم
از نجوم این سخن نمیگویم	بلکه از کردگار می بینم
(غین‌ورادال)چون گذشت‌ازسال	بوالعجب کار و بار می بینم
درخراسان ومصروشام‌وعراق	فتنه و کار زار می بینم
ظلمت ظلم ظالمان دیار	بیحد و بیشمار می بینم
قصه‌ای بس عجیب می شنوم	غصه‌ای در دیار می بینم
جنگ‌وآشوب وفتنه وبیداد	از یمین و یسار می بینم

۱) **مجمع الفصحاء** جلددوم ص٤٥ ، طبع‌تهران .

غارت و قتل و لشگر بسیار — در میان و کنار می بینم

بنده را خواجه‌وش همی بینم — خواجه را بنده‌وار می بینم

سکهٔ نو زنند بر رخ زر — درهمش کم عیار می بینم

دوستان عزیز هر قومی — گشته‌غمخوار وخوار می بینم

هریك از حاکمان هفت‌اقلیم — دیگری را دچار می بینم

ماه را روسیاه می بینم — مهر را دلفگار می بینم

نصب‌وعزل **بتکچی** (۱) وعمال — هر یکی را دو بار می بینم

ترك و تاجیك را بهمدیگر — خصمی و گیر و دار می بینم

تاجر از دست دزد بی‌همراه — مانده در رهگذار می بینم

مکر و تزویر و حیلهٔ بسیار — از صغار و کبار می بینم

حال هندو خراب می یابم — جوز ترك و تتار می بینم

بقعهٔ خیر سخت گشته خراب — جای جمعی شرار می بینم

بعضی اشعار بوستان جهان — بی بهار و ثمار می بینم

اندکی امن اگر بود آن هم — در حد کوهسار می بینم

همدمی و قناعت و کنجی — حالیا اختیار می بینم

گرچه می‌بینم این همه غمها — شادی غمگسار می بینم

غم‌مخور زانکه من درین تشویش — خرمن وصل یار می بینم

بعد امسال و چند سال دگر — عالمی چون نگار می بینم

---

۱) کلمهٔ «بتکچی» دراین بیت دلیل براینست که قسمتی ازاین ابیات درقرن دهم درزمان **شاه طهماسب اول** ساخته شده زیرا **خواجه مظفر** و برادر زادهٔ او **محمدصالح بتکچی** از رجال آنعصر در **خراسان** و **استرآباد** بوده‌اند . رجوع شود به **حبیب‌السیر** و **عالم‌آرای اسکندربیگ‌منشی** ،

ظاهراً از اول بیت « غم مخور زآنکه . . . الخ » نیزدراوایل‌عصرصفویه الحاق شده است .

این جهان را چومصر مینگرم — عدل او را حصار می بینم
هفت باشد وزیر و سلطانم — همه را کام یار می بینم
عاصیان از امام معصومم — خجل و شرمسار می بینم
بر کف دست ساقی وحدت — باده خوشگوار می بینم
غازی دوستدار دشمن کش — همدم و یار یار می بینم
تیغ آهن دلان زنگ زده — کند و بی اعتبار می بینم
زینت شرع و رونق اسلام — هر یکی را دو بار می بینم
گرگ با میش و شیر با آهو — در چرا بر قرار می بینم
گنج **کسری** ونقد**اسکندر** — همه بر روی کار می بینم
ترك عیار مست می‌نگرم — خصم او در خمار می بینم
نعمت‌الله نشسته در کنجی — از همه بر کنار می بینم
چون‌زمستان پنجمین بگذشت — ششمین خوش بهار می بینم
نایب‌مهدی آشکار شود — بلکه من آشکار می بینم
پادشاهی تمام دانائی — سروری با وقار می بینم
بندگان جناب حضرت او — سر بسر تاجدار می بینم
تا چهل سال ای برادر من — دور آن شهریار می بینم
دور او چون شود تمام بکام — پسرش یادگار می بینم
پادشاهی تمام دانائی — شاه عالی تبار می بینم
بعدازاو خود امام‌خواهد بود — که جهان را مدار می بینم
«میمو حا میمودال»میخوانم — نام آن نامدار می بینم(۱)
صورت و سیرتش چو پیغمبر — علم و حلمش شعار می بینم
ید بیضا که باد پاینده — باز با ذوالفقار می بینم
مهدیوقت‌و **عیسی** دوران — هر دو را شهسوار می بینم
گلشن شرع را همی بویم — گل دین را ببار می بنم»

---

۱) ظاهراً اشاره بسلطان محمدصفوی خدابنده» است که بعداز شاه اسماعیل دوم‌برتخت سلطنت‌نشست .

اشعار در «وحدت وجود»

اینگونه ابیات غیب گوئی [1] هر چند در ایران بیشتر مورد توجه است لیکن از اشعار **سید** اند کی از بسیار است . غالب اشعار او در شرح مبادی وحدت وجود [2] آمده ، همچنین یک قسمت آن اشاره است بذکر «نقطه» که «محیط» جلوه ای از مظاهر اوست . این اشعار را نیز **بابیها** استناد نموده آنرا اشاره به **باب** ملقب به « نقطهٔ اولی » میدانند بهمانگونه که حرف «الف» در عالم حروف مظهری از مظاهر نقطه ریاضی است . چند نمونه ازاین گونه اشعار برای توضیح مقصود لازم است ـ :

غزل ـ۱ـ

پادشاه و گدا یکی است یکی است . بی نوا و نوا یکی است یکی است .

درد مندیم و درد مینوشیم درد و درد و دوا یکی است یکی است

جز یکی نیست در همه عالم دو مگو ، چون خدا یکی است یکی است

آینه صد هزار میبینم روی آن جان فزا یکی است یکی است

مبتلای بلای بالائیم مبتلا و بلا یکی است یکی است

قطره و موج و بحر و جوهر چار بیشکی نزد ما یکی است یکی است

نعمة الله یکی است در عالم طلبش کن بیا ، یکی است یکی است

غزل ـ۲ـ

نقطه در دائره نمود و نبود بلکه آن نقطه دائره بنمود

نقطه در دور دائره باشد نزد آن کس که دائره پیمود

اول و آخرش بهم پیوست نقطه چون ختم دائره پیمود

---

۱) اشعار غیب گوئی Apocalyptic

۲) وحدت وجود Pantheism

دائره چون تمام‌شد پرگار
سر وپا را بهم نهاد آسود

بوجودیم بیوجود همه
بیوجودیم ما و تو موجود

همه عالم خیال او گفتم
باز دیدم خیال او او بود

خوشتر از گفتهای سید ما
نعمة‌الله دگر سخن‌نشنود

ـ قطعه ـ

یك‌مسمّی دان واسما صد هزار
یك وجود و صد هزارش اعتبار

صورتش جام‌است ومعنی می‌بود
گرچه هردو نزدما یك‌شی بود

دردو می‌دان یك‌یکی‌ودویکی(۱)
نیك در یابش که گفتم نیککی

بیوجود او همه عالم عدم
بر وجود و وجود او عالم علم

عالم از بسط وجود عام اوست
هرچه میبینی زجود عام اوست

اوئی او ذاتی و مائی ما
عارضی باشد فنا شوزین فنا

مائی عالم نقاب عالم است
بلکه عالم خود حجاب عالم‌است

جاودانست این‌حجاب ای‌جان‌من
ای **خلیل‌الله** من **برهان**(۲) من

حال عالم با تو میگویم تمام
تا بدانی حال عالم والسلام»

نسخهٔ‌چاپی‌دیوان **شاه نعمة‌الله** مشتمل‌است برتقریباً چهارده‌هزار بیت بانضمام مقداری از رباعیات . وازشعر ذیل معلوم میشود که نیروی

---

۱) تفسیر این‌بیت بنظر **مرحوم براون** آنست که دوبار یك مساوی است با یك .

۱ = ۲ × ۱

۲) این‌بیت خطاب به‌فرزندش **سیدخلیل‌الله برهان‌الدین** میباشد و او خلیفه **سید نعمة‌الله** و متولد بسال ۷۷۵ هـ . و از عرفای بنام است . رجوع‌شود به **طرائق الحقائق** ، طبع **تهران** ص ۳۰

فکر ادبی او تاسنین شیخوخیت و کهولت همچنان قوی بوده است (۱)

نود و هفت‌سال عمر خوشی بنده را داد حیّ پاینده

۱) سید درقطعهٔذیل اشاره‌بحال وعقیده وداعیهٔخود نموده‌میگوید :

ای که میپرسی ز ما احوال ما **نعمت‌الله** نامم آمد از خدا
سید و درویش و حق را بنده ام مرده ام از جان بجانان زنده‌ام
من نیم مهدی ولی هادی منم رهنمای خلق در وادی منم
مصطفی را بنده‌ام حق را غلام پیشوای با سلامت و السلام »

درقطعهٔ ذیل بازاشاره بکیش ومذهب‌خود مینماید .

« پرسند ز من چه کیش داری ای بیخبران چه کیش دارم ؟
از **شافعی و ابو حنیفه** آئینهٔ خویش بیش دارم
ایشان همه بر طریق وجدند من مذهب جد خویش دارم
در علم نبوت و ولایت از جمله کمال بیش دارم »

درقطعهٔذیل سلسلهٔ اقطاب طریقت‌خودرا از **شیخ‌عبدالله‌یافعی** تاحضرت **امیرالمؤمنین‌علی** بدینگونه بنظم‌آورده است. (برای‌دانستن‌شرح‌احوال‌این‌شایخ عظام رجوع‌شود به **نفحات الانس جامی**)

« شیخ ما کامل و مکمل بود قطب وقت و امام کامل بود
گاه ارشاد چون سخن گفتی درّ توحید را نکو سفتی
یافعی بود نام **عبدالله** ره رو رهروان آن درگاه
صالح بربری روحانی شیخ شیخ من است تا دانی
پیر او هم **کمال کوفی** بود کز کمالش بسی کمال فزود
باز باشد **ابوالفتوح سعید** که سعید است آن سفید شهید
از **ابی مدین** او عنایت یافت بکمال از ولی ولایت یافت
مغربی بود مشرقی بصفا آفتابی تمام و مه سیما

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

شیخ ابی مدین است شیخ سعید — که نظیرش نبود در توحید

دیگر آن عارف ودود بود — کنیت او **ابوسعود** بود

بود در **اندلس** ورا مسکن — بس کرم کرده روح او با من

پیر او بود هم **ابوبرکات** — بکمال و جمال و لطف و صفات

باز **ابوالفضل** بود بغدادی — افضل فاضلان باستادی

شیخ او **احمد غزالی** بود — مظهر کامل جلالی بود

خرقه‌اش پاره بود و او بکر است — ز آنکه نساج او **ابوبکر** است

پیر نساج شیخ **ابوالقاسم** — مرشد عصر ذاکر دایم

باز شیخ هدی **ابوعثمان** — که نظیرش نبود در عرفان

مظهر لطص حضرت واهب — بندگی **ابو علی کاتب**

شیخ او شیخ کاملش دانند — **بوعلی رودباریش** خوانند

شیخ او هم **جنید بغدادی** — مصر معنی دمشق دلشادی

شیخ او خال او **سری سقطی** — محرم حال او **سری سقطی**

باز شیخ سری بود **معروف** — چون سری سرّ او باو مکشوف

اوز **موسی** جواز احسان یافت — کفر بگذاشت نور ایمان رفت

یافت در خدمت امام مجال — بود بواب درگهش ده سال

شیخ **معروف** را نکو میدان — **شیخ داود طائیش** میخوان

شیخ اوهم **حبیب** محبوبست — عجمی طالب‌است ومطلوب است

پیر **بصری ابوالحسن** باشد — شیخ شیخان انجمن باشد

یافت از صحبت **علی ولی** — گشت منظور بندگی **علی**

خرقهٔ اوهم‌از **رسول خداست** — این‌چنین خرقه لطیف کراست ؟

نعمة اللهم و ز آل رسول — نسبتم با **علی** استزوج **بتول**

این چنین نسبت خوشی به تمام

خوشبود گر ترا بود اسلام

قاسم الانوار دومین شاعر این‌دوره که مورد توجه‌ماست واونیز مانند شاعر سابق سیدی است صوفی ، همانا میر **قاسم الانوار** میباشد. نکات مهمه راجع بتاریخ حیات ویرا **ریو** در **فهرست** [۱] بدینگونه خلاصه کرده :

سید قاسم الانوار در **سراب** (سراو) درولایت **تبریز** بسال۷۵۷ھ. / ۱۳۵۶ م. متولدشد ودرعلوم شریعت شاگرد **شیخ صدرالدین اردبیلی** که‌یکی ازاجداد صفویه‌است‌بوده ، وپس‌ازوی‌نزد **شیخ صدرالدین یمنی** تلمذ فرموده و او خود ازتلامیذ **شیخ اوحدالدین کرمانی** است. پس از آنکه حضرت میر چندی در **گیلان** اقامت نمود به **خراسان** رفت و در **هرات** ساکن‌شد ، وآن درزمان سلطنت **تیمور** وفرزندش **شاهرخ** است درآنجامریدان وشاگردان‌بسیار ازاطراف نزد وی جمع آمدند وبقدری دارای شهرت و عظمت گردید که شاه را تحت الشعاع خود قرار داد. **عبدالرزاق** در **مطلع سعدین** حکایت میکند که چون در سال ۸۳۰ ھ. / ۱۴۲۶م. **شاهرخ** درمسجدجمعهٔ **هرات** موردحملهٔ **احمدلر** قرار گرفت و مجروح گردید. [۲] **سید قاسم** مورد سوء ظن میرزا **بایسنغر** واقع شد زیرا گفتند که قاتل درپناه‌اوبوده‌است. ازینروسیدنا گزیرشد که **هرات** راترك گوید [۳] وبه **سمرقند** برود ودرآنجا درظل‌عنایت **میرزا الغ بیك**

---

۱) **فهرست ریو** ، ص۶۳۵.

۲) رجوع‌شود بصفحه۵۰۹ همین کتاب.

۲) رجوع شود به : حکایت افسانه مانندی که **اوزلی** Ouseley دراین‌باب روایت کرده است ، در کتاب « Notices of the Persian Poets » طبع لندن ۱۸۴۶ م. ص‌م. ۱۰۱

قرار گیرد. معذلك چندسال بعد دیگر بار بخراسان مراجعت فرمود و در **خرجرد** که شهری‌است درولایت **جام** منزل گزید وهم درآنجا بسال ۸۳۷ هـ./۱۴۳۳ م. وفات‌یافت[1].

سیدقاسم وشیخ صدرالدین

رابطهٔ نزدیك **قاسم‌الانوار** با شیخ **صدرالدین اردبیلی** جد سلاطین **صفویه** در کتاب **سلسلة‌النسب الصفویه** که نسب نامهٔ آن خاندان است کاملا تأیید میشود[2]. ازین کتاب خطی نسخه‌ای درتصرف من است[3].

درآن کتاب سید قاسم را مانند یکی از شاگردان بسیار با حرارت و با

---

۱) مقبرهٔ‌سیددرقریهٔ **لنگر** درجام-**خراسان** دراین‌ایام‌موجودوبنائی‌است که **میرعلیشیرنوائی** ساخته. رجوع‌شودبمقدمهٔ این‌جانب‌بر کتاب **مجالس‌النفائس** طبع **تهران** ۱۳۲۳ه. ص- بط

۲) **جامی** در **نفحات‌الانس** رشتهٔ ارادت او را به **شیخ صدرالدین اردبیلی** نفی‌کرده ومیگوید: «نسبت ارادت وی‌را نه‌بخط‌بعضی معتقدان‌وی‌دیده‌ام درآنجا **شیخ‌صدرالدین علی‌یمنی** مذکوربودنه‌بشیخ**صدر الدین اردبیلی** وسپس چندحکایت ازاونقل میکندکه متابعت‌اورا ازطریقهٔ سنت‌وجماعت تأییدمیکند.

۳) کتاب **سلسلهٔ نسب صفویه** تألیف **شیخ حسین پسر شیخ ابدال پیرزاده‌زاهدی** است که درعهد **شاه‌سلیمان‌صفوی** بعداز فتح **قندهار** در سال ۱۰۵۹ هـ. تألیف‌کرده، و روابط مریدی و مرشدی اجداد صفویه‌را با شیخ **زاهدگیلانی** جداعلای خود شرح داده‌است. ازروی رسالهٔ خطی که ملك مرحوم **براون** بوده‌است درچاپخانهٔ **ایرانشهر - برلن** در سال ۱۳۴۳ هـ. / ۱۹۲۴ م. باکمال ظرافت طبع‌شده و**کاظم‌زادهٔ‌ایرانشهر** که ازفضلای مجرد معاصرند مقدمه برآن نگاشته. خدا بیامرزد مرحوم براون‌راکه ازکمال علاقه‌بادبیات وتاریخ ایران مخارج‌طبع این رساله‌را هم‌ازکیسهٔ فتوت‌خود عطاکرده است.

شوق شیخ نام میبرد و سر گذشتی از او ذکر میکند که درعالم مکاشفه و رؤیا ملاحظه نمود که **سید** در مسجد **اردبیل** بدیگر شاگردان شیخ نور تقسیم میکند وازاین سبب ازآن پس ازمرشدخودلقب **«قاسم الانوار»** یافت .

هم او در فوت **شیخ صفی** والد **شیخ صدرالدین** این اشعار را ساخته است (۱)

صدرولایت که نقد **شیخ صفی** است — قرب نود سال بود رهبر این راه
جانش بوقت رحیل عطسه زدو گفت : — یا ملك الموت قد وصلت الی الله
حالت اورا ملك چودید عجب ماند — گفت که : یا شیخ الف یرحمك الله
سوخته شد **قاسمی** زفرقت خواجه — صبر کن اندر فراق صبرك الله » .

شبهه اباحه و الحاد در تعالیم سید

جامی در **نفحات** شرح حالی که از **سید قاسم الانوار** نگاشته بشبهۀ که در بارۀ وی نسبت بجان شاهرخ در سال ۸۳۳ هـ . / ۱۴۲۶ م . پدید

---

۱) مؤلف را در ترجمۀ این شعر اشتباهی فاحش روی داده ، وآن اینکه این حکایت را بـه فوت **شیخ صفی** نسبت داده است درحالتی که این قطعۀ مربوط بفرزند او **شیخ صدرالدین** میباشد . چنانکه بیت اول قطعه باین معنی صراحت دارد و مقصود شاعر از صدر ولایت که نقد **شیخ صفی** است» **شیخ صدرالدین** فرزند و جانشین **شیخ صفی الدین** مذکور میباشد که در سال ۷۳۵ هـ . در سی و یك سالگی بجای پدرنشست ، ومدت پنجاه ونه سال بامرهدایت وارشاد مشغول بود ، بعدازآن در سال ۷۹٤ هـ . درنود سالگی وفات یافت . مرحوم **براون** بعدها باشتباه خود نیزواقف گشته وآنرا درجلدچهارم تاریخ خود تصحیح کرده است (رجوع شود بکتاب **تاریخ ادبیات** جدید ایران تألیف **براون** ص ٤٤ - ٤٥) .

آمد اشاره کرده است که منجر به‌نفی‌او از **هرات** به **سمرقند** شد و نیز میگوید :

« اهل روزگار درقبول وانکار وی دو فرقه‌اند وازوی دواثر مانده‌است، یکی دیوان اشعار مشتمل بر حقائق و اسرار وی که انوار کشف و عرفان و آثار ذوق و وجدان از آن **ظاهر**است ، ودیگر جماعتی که خودرا منسوب بوی میدارند ومرید وی میشمارند ، این فقیر بعضی‌از ایشان را دیده و احوال بعضی‌را شنیده ، اکثر ایشان از ربقهٔ دین واسلام خارج‌بودند ودردائره اباحت وتهاون بشرع وسنت‌داخل . . .».

ازینرو دلائلی‌موجوداست که‌نسبت‌به روش**سید قاسم الانوار**غالباً سوءظنی داشته اند . وظاهراً ویرا با طرفداران**فرقهٔ‌شیعه**، خاصه پیروان **صفویه** ، روابطی‌بوده حتی‌بافرقهٔ **حروفیه** نیز سروکاری داشته‌است .

آثار ادبی سید قاسم(۱) آثار ادبی **قاسم‌الانوار** عبارت‌است ازیك دیوان غزل و چند مثنوی که هیچکدام بطبع نرسیده و

---

۱) **کلیات قاسم الانوار** -سیدمعین‌الدین‌علی بن نصیر بن‌هارون‌بن **ابوالقاسم الحسینی التبریزی** مولداً و الهروی مسکناً . متولد در۷۵۷ هـ . و متوفی درربیع‌الثانی۸۳۷هـ. ازاجلهٔ صوفیه قرن‌نهم‌هجری‌است. مجموعهٔ‌کاملی ازآثاراو درشهورسنهٔ ۱۳۳۷هـ.ش. /۱۸۵۸م. درطهران بهمت کتابخانهٔ سنائی بطبعی ظریف‌بچاپ رسیده و طالبان احوال و آثار آنسید صوفی را مستغنی ساخته است . این مجموعهٔ مفید مصدّراست بمقدمه‌ای بلیغ و منقدانه از استاد **سعید نفیسی** که در طی یکصد ودوازده‌صحیفه ازحالات‌او ومنابع ومآخذ متعدده سخن‌گفته وحق کلامرا ادا کرده‌اند پس ازآن مجموعه‌ای ازغزلیات اوست که از روی ده نسخه با مقابله‌های عدیده فراهم کرده والحق رنج فراوان برده‌اند . بتوالی مقطعات و ملمعات و اشعار بلهجهٔ گیلی و رباعیات و مثنویات ورسالهٔ صدمقام (**یارسالهٔ‌عدد در مقامات**) ورسالهٔ‌معروف **انیس العارفین** ودورسالهٔ منثوریکی موسوم به **سؤال و جواب** و دیگری «**دربیان‌علم**» مندرج‌است وبالاخره منتهی میشود به **ملمعات‌ترکی** .واین‌کلیات جامع در ۴۰۸ صحیفه بپایان رسیده واثری مفید درجهان تصوف بجای مانده‌است .

من دونسخهٔ خوب از آن داراهستم یکی مورّخ به ۸٦۱ ه./۱٤٥٦م. یعنی ۲٤ سال بعداز وفات مؤلف [۱]. بعضی ازین اشعار ترکی است وبعضی دیگر بلهجهٔ محلی فارسی است ومتعاقب قسمت اشعار دراین نسخهٔ کهن سال دو رساله است که کلاً یا بعضاً به نثر نگاشته شده :ـ اولی موسوم است به : **انیس العارفین**، ودومی به: **انیس العاشقین**، یا «**رسالة الامانه**»، و نیز یك منظومه را شامل است که باین بیت آغاز میشود :

« الا ای شاهباز قدس لاهوت مقیدمانده‌ای دردام ناسوت».

تصور میرود که در آن اشاره بمرگ **تیمور** شده باشد وبقدری مبهم و سربسته است که ارتباط آن بیك مصیبت عمومی مشکل بفهم میرسد .

اشعار **قاسم الانوار**، تا آنحد که یك تن بیگانه از، **ایران** میتواند محاکمه نماید، متوسط وغالباً دارای طرز و روش صوفیانه میباشد ، مانند **مغربی** ودیگر شعراءِ هم مذاق وی. چندغزل ذیل بعنوان نمونهٔ ازغزلیات او در اینجا ثبت میشود ـ :

ـ ۱ ـ

« ساقی ز کرم پر کن آن جام مصفّی را
آن روح مقدس را و آن جان معلا را

۱) در کتابخانهٔ **مدرسهٔ عالی سپهسالار**-طهران دونسخه از **دیوان قاسم الانوار** موجود است که یکی را کاتبی بنام **علی دامغانی** بسال ۸۲۱ ه . (درزمان حیات مؤلف) تحریر نموده ، ودو مثنوی اورا - یکی **مقامات العارفین** و دیگری **انیس - العاشقین** - نیز متضمن است . ودرآن کتابخانه درتحت شمارهٔ ۲٦٦ ثبت شده (رجوع شود بفهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ج۲ ص٦٥٥) .

روزی که دهی جامی از بهر سرانجامی
یك جرعه تصدق کن آن واعظ رعنا را

خواهی که برقص آید ذرّات جهان با تو
در رقص بر افشانی آن زلف چلیپا را

ناصح برو وبنشین، افسانه مخوان چندین،
از سر نتوان بردن آن علت سودا را

گفتی که ز خود گم شو تا راه بخود یابی،
تفسیر نمیدانم این رمز و معما را

هر بار که من مردم صد جان دگر بردم
احصا نتوان کردن اعجاز مسیحا را

قاسم نشود عاشق هرگز بهوای خود
لیکن چه توان کردن آن مالك دلها را.

ـ ۲ ـ

بیش از بنای خانقه ودیر وسومنات	ما با تو بوده‌ایم در اطوار کاینات
اندر میان حکایت پیغام درگذشت	چون‌بامنی‌همیشه چه‌حاجت‌بمرسلات
ازما خلاف دوست نباید که‌باحبیب	همراه بوده‌ایم در انواع واردات
زنهار ذکر غیردگر برزبان مران	صاحبدلان بغیر نکردند التفات
هشیارشرط‌نیست که باشیم‌درطریق	هر ذرّه از ذرایر کونند ساقیات
زاهد مکن مبالغه باما واین بدان	بر جنس طیبین حلال اند طیبات
قاسمخموش‌باش وعنان‌سخن‌مکش	تاپیر عشق باتو بگوید ز باقیات.

ـ ۳ ـ

غزل‌ذیل ازآن لحاظ که حاکی بعضی‌علائم ازافکار **حروفیه** است قابل‌توجه میباشد:

«ستّة ایام گفت و سبع سماوات	ثمّ علی العرش استواست نهایات
حضرت‌حق‌را عروش نامتناهی‌است	فاش بگویم عروش جملهٔ ذرّات

برسر هرذرّه مستوی‌است باسمی	چون‌بشناسی رسی‌به‌نیل مرادات
هرچه که گویم فقیه گوید- هی‌هی!	هرچه که گوید فقیه ، گویم‌هیهات!
هر که شراب خدا ز جام محمد	نوش کند وارهد زعشوه و طامات
نعرهٔ مستی مزن که مست هوائی	غایت عمیا بود بجهل مباهات
قاسمی و صحبت فقیه مقلد	فاتحه خوانیم بهر دفع بلیات ».

اگرچه تأثیر ونفوذ **حروفیه** دراین‌غزل ظاهراست[۱] ، لیکن‌فقط باستناد اینگونه قرائن نمیتوان یقین کرد که **قاسم‌الانوار** خود وارد عقاید آن‌طائفه بوده‌است ، هرچند مصاحبت‌او بایکی ازمریدان **فضل‌الله استرابادی** و همچنین سوءِ ظنی که در بارهٔ او بوجود آمده همه براین معنی‌دلالت‌میکند،اماباوجود اینها درکلمات اونام‌بسیاری ازاولیا ومشایخ صوفیه ذکر شده اند واز بزرگان و متکلمین مانند : **غزالی**[۲] و شیخ **احمدجام وبایزیدبسطامی وخواجه عبدالله انصاری**، و از شعراء عارف‌مانند: **شیخ‌فریدالدین عطار وجلال‌الدین رومی** که همه‌رامدح گفته‌است . دریك جا خوانندگان را امر میکند که‌کلمات این دو شاعر اخیررا دریك‌مجلد جمع کنند وچنین گفته : ـ

---

۱) مرحوم‌براون آثار وعلائمی را که ازحروفیه دراین‌غزل مدعی است تصریح وتبیین نکرده واز ظاهر آن چنین‌معنائی برنمیآید . والعهدة علیه .

۲) درمدح **غزالی** این بیت رادارد :

« در همه بابی سخن را داد داد

حجة الاسلام غزالی راد ».

با همه مقامات عالیه عرفانی سید ظاهراً باذوق لطیفی بخوردن طیبات اغذیه بیمیل نبوده چنانکه این‌قطعه درمدح خربزه ازاوست :

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

دوئی بگذار ودریك جلد کن جمع   همه اقوال **مولانا و عطار** (۱).

دریکی ازاشعار نیم ترکی ونیم فارسی وی منظومه‌ای موجوداست که بااین کلمات مردّف میباشد: -

«چلبی بیزی اونوتما» یعنی ای چلبی مارا فراموش مکن. ممکن است مخاطب این کلام **چلبی افندی** باشد (۲) که مرشد طایفهٔ **دراویش مولویه** در **قونیهٔ آسیای صغیر** بوده. در این اشعار نیم ترکی تنها دو یاسه منظومه است که دارای لطف و کیفیتی عالی میباشد.

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

« هر چند جنس آب حیات است خربزه
بسیار بی بقا و ثبات است خربزه
زنهار در قوقون بحقارت نظر مکن
چون رشك کوزه های نبات است خربزه
یك نکته را بدان و عمل کن بدان یقین
کاندر خور جهاد و زکات است خربزه
فالیزبان، بدان که : سه خرواروچار وپنج
ما را بخدمت تو برات است خربزه

---

۱) مقصود سید ازاین بیت آن است که کلمات واقوال صوفیه با وجود اختلاف صوری همه دارای معنای واحداست و دوئیّتی بین آنها نیست، نه چنانکه مرحوم براون بانظر ظاهر پنداشته که بایداشعار **عطار و مولانا** رادریك مجلد جمع کنند! ! هم اودربیتی دیگر گفته است :

«زیك بحراست این لؤلوی شهوار   اگر مولا اگر عطّار گوید ».

۳) درغزلی دیگر **چلبی** را بحرمت فراوان نام برده وچنین آورده - :

« تو طالب چلبی شو که مقصد اقصی است
که فیض روح مقدس زحضرت چلبی است».

منظوماتی که بلهجهٔ ولایتی [1] سروده (وظاهراً از لهجه‌های **گیل** است) دردیوان او فراوانتر و بیشتر جالب توجه است. هرچند اطلاع ما ازاین لهجه‌ها آنهم بشکل مستعمل درقرون قدیم آن کافی نیست و نمیتوانیم بدرستی آنرا ترجمه کنیم ، معذلك برای نمونه یك قطعه که درهر دونسخهٔ خطی آمده است دراینجا ثبت میشود :

«قبلهٔ جان من توئی **گیل** فرشته رنگ وبو
ماه سپهر مکرمت سرو ریاض آرزو
گیل تئی فرشته‌ای وز دل وجان سرشته‌ای
گیل که بووبوا چنین حوروش و فرشته خو
می دل ودین تئی فدی خوابیری که وس خوشی
قبله توئی کجا روم شهر بشهر و کو بکو
تی سر زلف مشکبو آنچه بمن کدی زجور
شرح دهم اگر بود با تو مجال موبمو
آینه را اگر رسد عکس جمال تو دمی
کی رسد آنکه باشدش باتو جمال روبرو
دوش بغمزه گفتیم روز نما ترا بغم
نوبت دیگر از کرم قصهٔ دوش باز گو

[1] براون گوید: در باب لهجهٔ «**گیل**» که نام ساکنین ولایت **گیلان** است **رضاقلی خان هدایت** درفرهنگ **انجمن آرای ناصری** میگوید . این کلمه، را بفتح ـ جیل ـ نیز تلفظ کنند واستناد کرده است برباعی ذیل از **قاسم الانوار** که کلمهٔ گیل را بامیل وسیل قافیه کرده :

ای جان جهان، جهان جان دلبر گیل
می دل همه روج دارتی دیمی میل
سیلاب سرشك **قاسم** از ابر غمت
اندی بشو که ببرد گیلانا سیل

گفتمش: ای‌مراد جان وعده وصل کرده‌ای

گفت که: آن حکایتا وامطلب که آن بشو

گفتمش: ای عزیز من خوار شدم زعشق تو

گفت که: نا نه خوار بین کاور میره لاوه لو

گفتمش: عاشق توام چیست دوای درد من؟

گفت. تو گوئی: این‌سخن‌بی‌توووابسر نشو

قاسمی از فراق و غم گم شد وبیخبر زتو

گم شدهٔ فراق را ازکرم تو واوجو ».

از اشعار دیگر **قاسم‌الانوار** برمی‌آید که وی را باولایت **گیلان** و سایر ولایات ساحلی **دریای خزر** آشنائی بوده است زیرا که در آن اشعاراز **آستارا** ، **لاهیجان** ، **اردبیل** وسایر اماکن‌آن نواحی‌نام‌میبرد. بدون‌شك میتوان اطلاعات بیشتری راجع بحیات وی از مطالعهٔ دقیق اشعارش بدست‌آورد ، لیکن‌دراینجا بسبب‌ضیق مجال‌فقط به‌ثبت دوقطعه ازاوا کتفامی کنیم که هردوازمثنوی‌**انیس العارفین**اواخذ شده‌است. در مقدمهٔ منثور آن مثنوی نام خود را بتفصیل بدینگونه ذکر میکند «**علی بن نصیر بن هرون‌بن ابوالقاسم الحسینی التبریزی المعروف بقاسمی**» .

قطعهٔ‌اول ـ تمثیلی‌است از شخصی خاطی و گناهکار که چون گناه بمذاق‌او شیرین‌آمده است‌باآن علاقه‌دارد . وهی‌هذه ـ :

«بود زنگی‌زاده‌ای بی‌دین‌وداد غول غفلت داده عمرش‌را بباد

داشت درخم‌چندمن دوشاب درد ازقضا موشی درآن افتاد ومرد

موش‌رابگرفت وبیرون کرد زود موش مشئوم ازحریصی مرده‌بود

نزد قاضی رفت زنگی با ملال — موش‌رابگرفت و گفت ازسوءحال

کرد بر دوشاب او حکم‌حرام — مردقاضی، در میان خاص و عام

این سخن نشنید زنگی سقط — گفت قاضی‌را که : کردی بس‌غلط

من چشیدم بود شیرینم بکام — چون بود شیرین چراباشدحرام؟

گرشدی‌دوشاب‌من تلخ آنگهی — من حرامش گفتمی بی شبهه‌ای

بود طبع زنگی وارون پلید — لاجرم در تلخ وشیرین عکس دید

ای‌چوروی زنگیان رویت سیاه — تلخت آید طاعت و شیرین گناه

نفس را باطل بود شیرین بکام — تلخ باشد حق ولی بر طبع عام

چونکه‌رنجورند وصفرائی‌مزاج — یابد از شکر دهانشان طعم زاج

جمله دل بیمار دنیا سر بسر — زرد روی از آرزوی سیم و زر

ای بدام لذّت دنیا اسیر — همچوموش ازحرص شیرینی ممیر

طاعت حق گرچه تلخ آید ترا — داروی تلخ است دردت را دوا

تلخ دارو نافع آید عاقبت — خسته‌را بخشدشفا وعافیت ... »

قطعهٔ دوم‌ـدارای‌لطف بیشتری است ، زیرادر آن وصف‌میکند که چگونه‌مابین **شیخ‌صفی‌الدین‌اردبیلی** جد **صفویه** با **شیخ‌سعدی شیرازی** شاعرمعروف اتفاق صحبت‌افتاده . صحت این واقعه ویاامکان وقوع‌آن از **سلسلة‌النسب الصفویه** تأیید میشود (۱) که در آن ولادت **شیخ‌صفی** قدّس‌سرّه را دراواخر ایام خلفای **بنی‌عباس** بتاریخ ٦٥٠ هـ ./١٢٥٢ م . ذکر میکند . واضافه مینماید که: «در آن وقت **شیخ شمس‌تبریزی** پنج

---

۱) داستان دیدار و صحبت **شیخ‌صفی‌الدین** با **شیخ‌سعدی شیرازی** در کتاب **صفوة‌الصفا** که **توکلی بن اسماعیل‌بن‌حاجی** مشهور به **ابن‌بزاز**

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

سال بود از دنیا رحلت کرده بود ، و همچنین دوازده سال از رحلت شیخ **محی الدین اعرابی** ، و سی ودو سال از وفات **شیخ نجم الدین کبری** میگذشت ودروقت رحلت **مولای رومی** رحمة الله علیه حضرت شیخ بیست ودوساله بود ودر زمان رحلت **شیخ سعدی شیرازی** چهل ویك ساله (۱) و

بقیۀ حاشیه ازصفحۀ قبل :

اردبیلی بتاریخ ۷۵۹ هـ . تألیف نموده نیز بالصراحه ذکرشده (فصل چهارم باب اول) کتاب **صفوة الصفا** ، که ازلطائف منثورات قرن هشتم است وحکایات ونوادربدیع درسلك عبارتی دلکش وشیرین درآورده است ، سراسردرشرح احوال **شیخ صفی الدین** مذکور میباشد . آن کتاب بخط زیبا وبه همت بلند درویش صافی عقیدت مرحوم میرزا **میرزا احمدبن حاج کریم التبریزی** الاصل **وشیرازی** المسکن ملقب به **وحیدالاولیا** قدس سره ، درمطبع **مظفری بمبائی** درسال ۱۳۲۹ هـ . بطبع رسیده ودر صدرآن این رباعی مسطوراست - :

صاحب قدم منهج این راه هدایت در راه هدی راهبر و صاحب آیت
سلطان زمان شاه **صفی الحق** ودین بود آن مالك تخت و کله و تاج ولایت

کتاب **صفوة الصفا** که در نزد شاهان صفوی باعتبار آنکه سند ولایت و اولویت وشامل مناقب جداعلای ایشان است حرمتی بسیارداشته ، ودرزمان **شاه طهماسب صفوی** وبه امراو ، **میرابوالفتح حسینی** آنرا تصحیح نموده و اندك رنگ **تسنن** که ازآن مشهودمیشده محو کرده ، مقدمات واحادیث و بیاناتی که مطابق مذاق **عامۀ وسنت وجماعت** بوده است بکلی حذف نموده و در جلو اسامی اجداد صفویه کلمه «سید» رامزیدساخته ودرخاتمۀ مقالتی مشتمل برچندصفحه دربیان احوال فرزندان عالیشان **شیخ صفی** برآن الحاق کرده وحتی برای **شاه اسماعیل** نیز کشف و کراماتی قائل شده است . ازین ملخص نسخۀ نسبةً جامعی درکتابخانۀ ملی درتهران به شمارۀ ۴۷ موجود است .

۱) اگر بقول صاحب **سلسلة النسب الصفویه** درزمان چهل ویکسالی شیخ صفی

بقیۀ حاشیه درصفحۀ بعد

درتسلط **هلاکوخان** بر**ایران** پنجساله بود.» ونیز گوید که شیخ باامیر **عبدالله شیرازی** و **شیخ نجیب الدین بزغوش** و**علاء الدولهٔ سمنانی** و **شیخ‌محمود شبستری** معاصر بوده است.

درصفحهٔ دیگر ازهمان کتاب ملاحظه میشود که حکایت‌مسافرت **شیخ‌صفی الدین** را به **شیراز** ذکر میکند که ـ برای کسب هدایت از **شیخ نجیب‌الدین بزغوش** بآن شهر مسافرت فرمود و چون بآنجا رسید معلوم وی شد که آن مُرشدبزرگوار وفات‌یافته‌است. وباین‌واقعه‌درمثنوی **انیس العارفین** اشاره کرده وآنحکایت‌را دراین‌قطعه چنین‌می‌آورد:

شیخ عالم آفتاب اولیا — پیشوای دین **صفی الاصفیا**

آنکهٔ از وی گشت مشهور **اردبیل** — و از جمالش گشت پرنور **اردبیل**

دلنواز طالبان جانگداز — واقف اسرار شاه بی نیاز

چون بشهر شهره **شیراز** شد — **شیخ‌سعدی** شیخ را دمساز شد

شیخ را پرسید مرد خرده دان — کای منور از جمالت چشم جان

در بیابان طلب مقصود چیست — اینهمه درد دل ممدود چیست؟

و ز کمال همت خود پاك باز — قصه‌ای با **شیخ سعدی** گفت باز

چون شنید این قصه سر گردان بماند — و از کمال همتش حیران بماند

شیخ را گفت:ـ ای بمعنی بهره مند — و ز کمال همت خود سر بلند

آن مقامی را که فرمودی نشان — مرغ **سعدی** را نبودست آشیان

در دلم شد زین سخن دردی مقیم — عاجزم در سرّ این معنی عظیم

لیکن ارگوئی من از دیوان خویش — گوهر چندی دهم از کان خویش

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

وفات **شیخ سعدی** اتفاق افتاده باشدبنا براین‌سال‌وفات **سعدی** سنهٔ ۶۹۱ هـ. خواهدبود.واین ملاقات‌درشیرازاگرهم‌واقع‌شده‌درزمانی بوده که **شیخ صفی الدین** خیلی‌جوان‌بوده‌است.

در جوابش گفت شیخ از عین درد:-

در دل از دیوان حق دارم بسی | جان ما از غیر جانان است فرد
ما بدرد او تولا کرده ایم | نیستم پروای دیوان کسی
دل بدرد دلبری دیوانه شد | و ز جهان و جان تبرا کرده ایم
شیخ سعدی زین‌سخن بگریست زار | و ز خیال غیر او بیگانه شد
گوی دولت را بچوگان طلب | شیخ را گفت - ای بزرگ کامکار
داری الحق ملکت بی منتها | برده ای در حال میدان طلب،
| بر لغش - الله یهدی من یشا.

از این قطعه همچو استنباط میشود که چون شیخ صفی الدین به **شیراز** رفته ، بنام وی **اردبیل** (اردیویل) را شهرتی بوده و با شیخ اجل **سعدی** آشنا شده وازصفا وقدس او **سعدی** را انتباهی عظیم حاصل آمده است.پس‌باو گفته که دردیوان خود ازاو نامی ببرد و شعری درمدیحهٔ او بسر آید [1] **صفی الدین** ازین‌معنی استنکاف کرده و گفت‌آنقدر بمحبوب حقیقی مشغول است که خوددرپی امری‌دیگر نمی‌باشد . و ازین‌استغناء **سعدی** راغم‌واندوهی بسیار روی‌داد و بزاری بگریست واورا به علومقام وجلالت قدر بستود .

اززمان این‌دونفر که شرح‌حالشان گذشت، وهردو اگردرشعر و شاعری مهم‌نباشند ولی‌درتصوف دارای مقام‌ومنزلتی بلندهستند ، تازمان

---

۱) اینکه **مرحوم براون** گمان کرده‌است که **شیخ سعدی** بر آن بوده کهشعری‌درمدح **شیخ‌صفی الدین** بسر آید براین بنده مترجم معلوم‌نشد زیرا از این بیت :

«لیکن‌ار گوئی من‌از دیوان خویش | گوهر خوبی دهم از کان خویش »

این‌معنی فهمیده نمیشود. بلکه‌ظاهراً میخواسته است ازاشعار دیوان‌خود برای **شیخ‌صفی** چیزی بخواند . . . والله‌اعلم.

استاد بزرگ، **جامی**، که بنام وی تاریخ ادبی این دوره باوج کمال میرسد، زمانی چند میگذرد، دراین اندك زمان عده‌ای از شعراءِ درجهٔ دوم یافت میشوند که در آنها انتخاب بعضی قدری مشکل است. ولی از آن جمله چند تن مردانی هستند که سزاوارند باختصار نامی از ایشان برده شود. بطور کلی ازشرح سوانح عمری آنها تفصیلی بدست نیست و ازخصائص وحوادث زندگی ایشان نیز اطلاعی حاصل نه، گرچه نام غالب آنان در کتب عدیدهٔ تذکره وسیر این عصر ذکر شده است. ما اکنون در اینجا به ترتیب سال وفات ایشان ازهریك سخنی میگوئیم:

کاتبی نیشابوری

کاتبی نیشابوری یا **ترشیزی** که بسال ٨٣٨ هـ./ ١٤٣٤ م. وفات یافته. به ترتیب زمانی وشاید از حیث کیفیت نیز **کاتبی نیشابوری** بردیگر شعراء آنعصر مقدم است. **علیشیر نوائی** در **مجالس النفائس** او را در عداد شعرائی قرار میدهد که درزمان وی حیات داشته‌اند لیکن توفیق دیدار ایشان را حاصل ننموده، در باب او می‌نویسد. (**مجالس النفائس** طبع مترجم ص ١٠):

«از بی‌نظیران زمان خود بود وبهرنوع شعر که میل کرداورا معانی غریبه روی نمود بتخصیص درقصاید، بلکه اختراعات کرد وبیشتر خوب واقع شد. وچندمثنوی(١)

---

١) ازکلیات دیوان **شمس الدین محمد النیشابوری المعروف بکاتبی** نسخه‌های عدیده در **موزهٔ بریطانیا** موجوداست. قدیمترین آنها نسخه‌ایست که درسال ٨٥٧ هـ.، یعنی بیست سال بعد از وفات شاعر تحریرشده.

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

نیزدارد . مثل **تجنیسات** ، **ذوالبحرین** ، **ذوقافیتین**، **حسن وعشق**، **ناظر و منظور** ، **بهرام و گل اندام** . اماغزلیات وقصایدش خوبتر افتاد . درآخر عمرش جواب **خمسه** نیاد کرده وآنجا دعویها ظاهرساخته، ظاهراً از این سبب اتمام نیافته . . . »

میرعلیشیر بعداز این سخن بیتی ازقصائداورانقل میکند، وهمچنین دوبیت اوراکه آنرا درواقعهٔ وبای **استرآباد** درسال ۸۳۸ ﻫ . سروده است ذکرمی نماید همان واقعه را **خواند میر** سبب مردن او میداند:

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

علاوه بردیوان قصائدوغزلیات ومقطعات ورباعیات، این نسخه چندمثنوی از **کاتبی** را نیزمتضمن است ازینقرار:

۱- **گلشن ابرار** - که بسبك **مخزن الاسرار نظامی** ساخته و شروع میشود باین بیت

بسم آله الرحمن الرحیم   تاج کلام است و کلام قدیم

۲- **مجمع البحرین** - که تمام ابیات آنرا بدووزن ازاوزان عروضی -رمل- و- سریع- میتوان خواند وافتتاح آن باین بیت است :

ای شده از قدرت توماء وطین

لوحهٔ دیباچهٔ دنیا و دین

آن مثنوی تمثیلی است دروصف دوتن عاشق ومعشوق که آنها را -ناظرومنظور- نامیده

۳- **مثنوی ده باب** که ازاخلاقیات سخن میگویدو آن مثنوی تماماً دوقافیتین میباشد وابتداء آن را باین بیت میکند .

ای برحمت در دو عالم کار ساز

جمله عالم را برحمت کار ساز

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ز آتش قهر وبا گردید ناگاهان خراب

استرآبادی که‌خاکش بودخوشبوترزمشک

اندرو از پیرو برنا هیچکس باقی نماند

آتش اندربیشه چون‌افتد نه‌ترماندنه‌خشک!

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

واین مثنوی‌را برای پسرش **عنایت** نام‌ساخته‌است‌وآنرا مثنوی «**تجنیسات**» نیز مینامند . زیرا هربیت اومنتهی به تجنیسی درقافیه میشود

٤- **مثنوی‌سی‌نامه** وکتاب**دلربای**

پس‌ازانتشار دومثنوی تجنیسات و مجمع‌البحرین که درنوع‌خود بسیاربدیع اند وقوت طبع واحاطهٔ شاعررا برکلمات نشان میدهند درتمام ایران کلام‌کاتبی مورد نظر و تقلید شعراء زمان واقع‌شد . ازآنجمله مولانا **شیخ‌محمد اهلی‌شیرازی** مثنوئی بنظم‌آورد که آنرا**سحرحلال** نامیده‌است. درآن‌مثنوی‌درآن‌واحدهردوصنعت **کاتبی** را التزام کرده،یعنی‌هم‌ذوبحرین‌است‌وهم‌ذوقافیتین،موضوع‌این‌مثنوی‌داستانی‌عشقی‌است‌مابین شاهزادگانی‌بنام-جام‌وگل- ومقدمه‌ای به نثردارد وابتدا میشود باین‌بیت:

ای همه عالم بر تو بی شکوه

رفعت خاک در تو بیش کوه

وحکایت‌را باین بیت آغازکرده

ساقی از آن شیشهٔ منصور دم

در رگ و در ریشهٔ من صور دم

بطوریکه ملاحظه میشود سراسرابیات این‌مثنوی‌بدوبحرخوانده میشود:ـ یکی ببحر رمل‌مسدس محذوف ، به‌تقطیع «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن»، ودیگری ببحرسریع مسدس‌مستوی، بتقطیع « مفتعلن مفتعلن فاعلن» که همان دوبحر در مثنوی مجمع‌البحرین‌کاتبی نیزرعایت شده است .

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

دولتشاه در **تذکرة الشعراء** نزدیك به ده صفحه بذکر احوال **کاتبی** اختصاص داده و بعقیده او این شاعر در دیهی، بین **ترشیز** و **نیشابور**، متولد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

اما مثنوی **سحر حلال** در **ایران** و **هندوستان** مکرر بطبع رسیده و همواره مورد اعجاب و تحسین گویندگان قرار گرفته است. مرحوم **محمد تقی شوریده شیرازی، فصیح الملك**، استاد المتأخرین، که خود را از اولاد اهلی نیز میداند قصیدهٔ تمام در مدح این مثنوی سروده است که مطلع آن این است:-

وه زطبع **اهلی شیرازی** و **سحر حلالش**
آنکه رفت ازشاعری تاشعری آواز کمالش

اهلی را با **امیر کبیر علیشیر نوائی** رابطهٔ ارسال مرسول نیز قائم بوده و در مدح او قصیدهٔ مصنوع و بسیار مشکل بنظم آورده که بر قصیدهٔ مصنوع **سلمان ساوجی** تفوق دارد و متضمن انواع صنایع بدیعیه است.

اهلی دو قصیده مصنوع دیگر نیز بعدها ساخته : یکی در مدح **یعقوب آق ـ قوینلو** و دیگری در مدح **شاه اسماعیل اول** - و در هر سه قصیده داد هنر نمائی را داده است.

قبر **اهلی** در **حافظیه شیراز** در جوار مزار **خواجه حافظ** هم اکنون معروف است و این عبارت بر لوح مزارش منقوش:-

هو الباقی و کل شیئی هالك

له قدس سره

دوش از غم عمر رفته در منزل خویش
در فکر فرو شدم دمی با دل خویش

از حاصل عمر در کفم هیچ نبود
شرمنده شدم ز عمر بیحاصل خویش

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

شده است، ازنیرواورا گاهی **ترشیزی** و گاهی **نیشابوری** میخوانند. وی صنعت خط و کتابت رانزد **سیمی** [۱] شاعر آموخته، ولی عاقبت بروی حسد برده است. پس از آن **کاتبی** ، **نیشابور** را ترك وبه **هرات** رفته. وچون دیده است که هنر او را در دربار هرات خریداری نیست به **استراباد** و **شیروان** شتافته و چندی در دستگاه **شیخ ابراهیم** ، **سلطان شیروان** وابسته شده و از او انعامهای کلان گرفته ، امّا آنچه بدست میآورده در اندك زمانی خرج میکرده وباز بفقر ودرویشی دچارمیشده است. چنانکه این قطعه او براین معنی حکایت می کند:

«مطبخی را دی طلب کردم که بغرائی پزد
تا شود ز آن آش کار ما و مهمان ساخته
گفت لحم ودنبه گر یابم که خواهد دادآرد
گفتم آنکو آسیای چرخ گردان ساخته

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

فی تاریخه رحمة الله

در میان فضلا و شعرا	پیر باصدق وصفا بوداهلی
رفت با مهر علی از عالم	پیرو **آل عبا** بود اهلی
سال فوتش زخرد جستم، گفت	«پادشاه شعرا بود اهلی»

شیخ محمد اهلی شیرازی طاب ثراه بعمر هشتاد وچهار وفات نمود فی سنهٔ ۹٤۲ . نسخهٔ کاملی ازدیوان کلیات آن شاعر بزرگ که درتصرف این بنده محشّی است که بیغلط وقریب بزمان او نوشته شده،

---

۱) راجع بشرحال **سیمی** رجوع شود به **تذکرهٔ دولتشاه**، ص۴۱۲، **مجالس النفائس** ، ص۱۶ و ۱۹۱ . طبع طهران

دولتشاه نزدیك بچهل تن ازشاعران اینزمان‌را نام‌میبرد . **میر علیشیر** در **مجالس النفائس** چهل و شش تن را در مجلس اول کتاب خود ذکر میکند [۱] ، درحالتی که فقط شعرائی را که درزمان اومیزیسته‌اند، ولی وی آنانرا ملاقات‌نکرده ، درآن فصل آورده‌است . نام بعضی ازین شعرا نزد طلاب ادب فارسی مجهول نیست و غالب ایشان اشعاری به نهایت نغزی و زیبائی سروده‌اند ، ولی کمتر کسی از ایشان بمرتبه‌ای از کمال رسیده است که نام او از وصمت فراموشی محفوظ بماند . فقط شرف مجالست امراءِ وسلاطین که اهل فضل و ادب را در دستگاه خود پرورش میداده و آنان نیز درظل حمایت ایشان می‌زیسته و باعث جلال و شکوه دربارایشان‌می‌بوده‌اندسبب‌شده که‌نامشان‌محفوظ‌مانده‌است. **دولتشاه** که در ضمن کلام این نکته را بیان نموده غالباً شرح مختصری در بارهٔ این گونه شعراآورده ولی از ممدوح آنها بتفصیل سخن رانده‌است . مثلاً در ذیل سخن راجع به **شاه نعمة‌الله ولی** ، که اگر از حیث شعر وشاعری امتیازی نداشته‌باشد ، علی‌التحقیق از کبار مشایخ **صوفیه** است ، بذکر نام بزرگان ومشایخ وادباء وشعراء وصنعتگران که باعث زیب وشکوه دربار **شاهرخ** بوده‌اند کلام را بپایان می‌رساند [۱] .

---

۱) درصفحهٔ ۳۴۰ **تذکرهٔ‌دولتشاهی** چنین مینویسد :

« اما از مشایخ و اکابر وشعراء که بروزگار **شاهرخ سلطان** ظهور یافته‌اند ، سلطان‌العلماء و المحققین **شمس الملة و الدین محمد الحافظ البخاری المعروف‌بخواجه‌پارسا** قدّس‌الله روحه وخواجه **صائن الدین ترکهٔ‌اصفهانی** ومولانای‌فاضل **حسین‌خوارزمی** وقدوة العلماء و مفخر الفضلاء مولانا **شرف‌الدین‌علی‌یزدی** - واز شعراء بزرگ **شیخ آذری** و **باباسودائی**

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

ازمیان شعراوی **شیخ آذری اسفراینی**[1] وفات ۸۶۶هـ ./۱۴۶۱م.

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

«**مولانا علی شهاب**، و**امیرشاهی سبزواری**، و**مولانا کاتبی ترشیزی**، و **مولانا نسیمی** بوده‌اند، که ذکر تصانیف و دواوین این جماعت در ربع مسکون. شهرت دارد. اما چهار هنرمند در پایتخت شاهرخی بوده‌اند، که در ربع مسکون بروز گارخود نظیر نداشته‌اند- **خواجه عبدالقادر مراغی** درعلم‌ادوار وموسیقی و **یوسف اندکانی** درخوانندگی ومطربی، واستاد **قوام‌الدین** درمهندسی وطراحی ومعماری، و**مولانا خلیل مصور** که‌ثانی مانی‌بوده - نورالله تعالی مرقدهم.»

---

۱) **شیخ آذری - حمزة بن عبدالملك الطوسی** از اولاد سربداران **سبزوار** وازشاهزادگان آن دیاراست. **میرعلیشیر** در**مجالس النفائس** اورا یاد کرده. سفراوبه **هندوستان** معروف است وی ازپیشقدمان شعرای ایرانی است که رهسپار آن‌دیارشده‌اندوی‌نزد**سلطان احمد پادشاه گلبرگهٔ(دکن)** تقرّبی‌حاصل کرده‌است ولی‌از عطایای‌شاه چشم‌پوشیده واورا سجده نکرده بایران بازگشت و این بیت راگفت:

من ترك هند و جیفهٔ **جیپال** کرده ام

باد وبردت **جونه** بیك جو نمیخرم.

اوازمریدان‌وپیروان**شاه نعمة‌الله‌ولی** است‌وبا**میرزا بایسنغر** معاصر که ازقبول عطایای او نیزباستغنا دامن‌افشانده‌است.تألیفات چندمانند **سعی الصفا** در مراسم و مناسك حج، و **طغرای همایون**،و **جواهر الاسرار**،و**مثنوی غرائب الدنیا** درعجائب‌مشهودات ومغیبات ازخود باقی گذارده است.

خواجه**اوحد مستوفی** در بارهٔ تاریخ وفات او گفته‌است:

دریغا **آذری شیخ** زمانه — که مصباح حیاتش گشت بی‌ضو

چو او ثانی خسرو بود درشعر — ازآن‌تاریخ‌فوتش گشت«خسرو»

۸۶۶

برای اطلاع مفصل از شرح احوال **شیخ آذری** رجوع شود به **آتشکده آذر** طبع‌طهران، مج ۲ باتصحیح **آقای سادات ناصری**

و باباسودائی[۱] ابیوردی وفات ۸۵۳ ه./۱۴۴۹ م . و مولاناعلی شهاب-ترشیزی[۲] وامیرشاهی سبزواری[۳] وفات ۸۵۷ ه./۱۴۵۳م .و کاتبی-

---

۱) باباسودائی، ازاهل ابیورد یاباورد (شهری بوده است در کنار دشت خاوران کەظاهراً درمحل عشق آباد کنونی است)

این شاعر ازوابستگان دستگاه بایسنغری است امیر علیشیر در مجالس (ترجمۀشاه محمدقزینی)طبع طهران ص۱۹۲) شرح حکایات جالبی از او نقل کرده و میگوید که عاشق میرزا بایسنغر بوده است . واین بیت را ازاو ثبت کرده که مطلع قصیدۀ مفصلی است درمدح میرزای مذکور : عنبرت خال ورخت ورد و خطت ریحان است

دهنت غنچه ودندان درو لب مرجان است.

۲) برای شرح حال علی شهاب ترشیزی رجوع شود به مجالس النفائس ص۱۷ ، آتشکده جلداول طبع تهران ۱۳۳۶ ه . ش.

۳) امیر شاهی سبزواری ، آق ملک بن جمال الدین ، امیر علیشیر درمجالس النفائس درشرح حال او گفته است :

«امیرازسربداران سبزوار بود وملازمت بایسنغرمیرزا میکرد ،امیر آق-ملک نام داشت ، مرد فراغت دوست وخوش باش ، غزل گفته و کم گفته واما پیش همه مردم مستحسن وپسندیده است» درمرثیه او گفته اند :

گو بشو زیر و زبر ازآه واشکم سبزوار

زآنکه شهر شاه بی شاهی نمیآید بکار

بندۀمترجم گوید:- شعر امیرشاهی درایران حسن قبول بسیاردارد و دیوان او اگرچه تاکنون طبع انتقادی مشروح نیافته ولی(بطبع سنگی لیتوگرافی)مکررچاپ شده است. نسخه‌های خطی بسیار ظریف وگرانبها بخطوط و تذهیبات ممتاز از دیوان اودر کتابخانه‌های ایران وهندوستان واروپا باقیمانده است :

بقیة حاشیة درصفحة بعد

ترشیزی[١] ٨٣٩ هـ./ ١٤٣٥ م. نام میبرد و میگوید که: ذکر تصانیف

---

١) رجوع شود آتشکده آذر بتصحیح **حسن سادات ناصری**، ج١، طبع تهران ١٣٣٦ . هـ . ش

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

چنانکه تنها در کتابخانهٔ سلطنتی **طهران** هفت نسخه از آن موجود است که عموماً مزین و بخطوط خوشنویسان کتابت شده است. یکی که قدیمترین آن دیوانها است تاریخ ۹۳۲ هـ. دارد. و شاید از آنها بعضی دیگر در زمان حیات **امیر شاهی** کتابت شده باشد، ولی آنکه از آنها همه نفیس‌تر است بخط نستعلیق بسیار عالی بقلم **شاه‌محمود نیشابوری** به بهترین تذهیب مزین و هفت مجلس تصویر (میناتور) دارد که از ممتازترین آثار اساتید فن در کتابخانهٔ سلطنتی صفویه زینت اتمام یافته است.

علت شهرت **امیر شاهی** وقبول عامه که حاصل کرده علاوه بر تشیع همانا در لطافت غزل و جزالت کلام و ظرافت معنی اوست که درزمان شعراء قرن نهم کمتر کسی بپایهٔ مقبولیت اورسیده است .

امیر علیشیر در **مجالس النفائس** میگوید که : «**امیر شاهی** در آن حین که در **استرآباد** ازعالم میرفته دومطلع گفته ووصیت کرده که آن‌دورا **خواجه احمد مستوفی** تمام کند وخواجه آن‌دو مطلعرا تمام کرد وبدیوانش نوشته.»

(مجالس النفائس طهران ص ٢٤)

اینک ما برای اتمام فایده آندو غزل‌را که مطلع آن از **شاهی** است ذیلا می‌نگاریم :

— ١ —

خرابیم ازدل بیرحم که‌که یاد کن ما را
سگ کوی توئیم آخر بسنگی شاد کن مارا
دلم بار دگر لاف غلامی میزند گاهی
بیا ای غم بمرگ نو مبارکباد کن مارا

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

ودواوین این جماعت در ربع مسکون مشهور است ، و پس از آن بذکر

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :

درت کعبه است و ما ارباب حاجت، رحمتی فرما
رخت عید است و ما زندانیان، آزاد کن ما را

بتنهائی بسی خون جگر خوردیم بایادت
توهم چون ما حریفان باده‌نوشی، یاد کن ما را

نمیدانم چو شاهی غیرعشق، ای پارساکاری
خدا را گر تو میدانی بیا ارشاد کن ما را

ـ ۲ ـ

تو شهریار جهان ما غریب شهر توئیم
وطن گذاشته بیخانمان ز بهر توئیم

دوای دل نشود نوش جام جم ما را
که ناز پرور پیمانهای زهر توئیم

زلطف بر سر ما دست مرحمت می نه
که پایمال حوادث ز تاب قهر توئیم

چو لاله داغ دلم از بهار عارض تو
چوغنچه خون جگر ازلعل نوش بهر توئیم

شد از وفای تو مشهور عالمی **شاهی**
بس است شهرت ما کز سگان شهر توئیم.

صاحب **تذکرهٔ مرآت الخیال** گفته است که: **شاهی** وقتی در **مجلس بابرشاه** راه‌یافته (مقصود **میرزا ابوالقاسم بابر** است) واورا بحکم پادشاه جهت تصویر عمارتی به **استرآباد** بردند وی غزلی درآنموقع ازنظر پادشاه گذرانید.
غزلیات شاهی بلطافت و عذوبت و رقت موصوف است و عدد ابیات آن غالبا ازپنج بیت تجاوزنمیکند . یکی‌از غزلهای او که موقعیت تاریخی یافته ذیلاً درج میشود

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

چهارتن از صنعتگران نامی پرداخته است . . . اما بحقیقت اشعار این شعراء که غالباً تا کنون بطبع نرسیده ونسخ خطی آن نیز کمیاب است ، حتی درزمان خودشان خارج از حدود **خراسان** معروف نبوده ، معذلك

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

اینغزل را بروایت **ولی قلی شاملو** درتاریخ **قصص الخاقانی** در هنگامی که **همایون بن بابر** از **هندوستان** گریخته و به **شاه طهماسب صفوی** پناه برده‌است (۹۵۰هـ) شبی‌دربزم مهمانی که‌حاکم مشهد **شرف‌الدین اوغلی تکلو** در آنشهر برای‌اوفراهم‌ساخته،مطربی تغنی کرده‌وبسیارمناسب‌اتفاق‌افتاده‌و**همایون‌شاه** را باقتضای تناسب حال ومقام رقتی‌بسیار دست داده‌است .

وآن این‌است :

ـ ۳ ـ

مبارك منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد
همایون کشوری کانعرصه را شاهی‌چنین باشد

زرنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم
که آئین‌جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

یك امروزی عتاب آلود دیدم روی‌او مُردم
کسی‌راجان کجاماند اگرماهی چنین باشد

غمش تا یار من شد روی در راه عدم کردم
خوشست آوارگی آنرا که‌همراهی‌چنین باشد

بخنده گفت**شاهی** تیغ رانم بر سرت روزی
نیم‌نومید از آندولت که ناگاهی چنین باشد

برای‌تفصیل‌بیشتر ازحال‌واشعاراین‌شاعر امیرزادهٔ خوش‌طبع‌وصاحب‌ذوق‌رجوع‌باید کردبحواشی‌مفصل ودقیق دانشمند گرامی آقای **حسن‌ سادات‌ ناصری** بر **آتشکدهٔ آذر** ، طبع طهران ص ۱۴۰ .

شاید بسیار بجاست اگر درضمن ذکر وقایع وحوادث راجع بزند گانی ایشان از تاریخ زمان نوادری یاد کنیم از آنجمله مثلاً یکی حکایت ملاقات **شیخ آذری** با**شاه نعمة الله** است که درپی آن دست ازمدح سلاطین برداشته ودر صف **صوفیه** درآمده ، و سفری به **هندوستان** [۱] کرده . یامثلاً داستان **امیر شاهی** که ازاولاد **سربداران خراسان** بوده ومذهب **تشیع** داشته است و بهمین جهت **قاضی نورالله بن سید شریف المرعشی الشوشتری** [۲] در کتاب **مجالس المؤمنین** [۳] شرح طولانی در مدح وی آورده است . **دولتشاه** بطرز مبالغهٔ معهود وی میگوید [۴]: « فضلاء متفق اند که سوز **خسرو** ولطافت **حسن** وناز کیهای **کمال** و صفای سخن **حافظ** در کلام **امیر شاهی** جمع است . » و اینکه وی خود نیز بهعلو قدرخویش واقف بوده ازقطعهٔ ذیل معلوم میشود که چون وقتی درمجلس یکی ازسلاطین اورا مؤخر ازدیگران نشاندندانین قطعه راسرود - :

«شاها مدار چرخ فلك درهزار سال   چون من یگانه‌ای ننماید بصد هنر

---

۱) **دولتشاه** ص ۳۹۹ طبع **لیدن**

۲) **قاضی نورالله بن سید شریف المرعشی الشوشتری** : از اجلهٔ فقها ومحدثین شیعهٔ امامیه وصاحب تألیفات عدیده است که ازآنجمله «**احقاق الحق**» و« **مجالس المؤمنین**» درعالم تشیع معروف، درزمان **اکبر بن همایون** به**هند** رفته و بقضاوت شهر **لاهور** منصوب گردیده . درزمان **جهانگیر** بهتهمت «رفض» درسال ۱۰۱۹ ه. بقتل رسیدو به«شهیدثالث» ملقب گردید. مزارش هم اکنون درشهر «**اگره**» معروف است .

۳) تاریخ تألیف **مجالس المؤمنین** در حدود سال ۹۹۳ ه./۱۵۸۵م ، است. رجوع شود به: **فهرست ریو** ص ۳۳۷ .

۴) **تذکرة الشعراء دولتشاه** ص ٤٦٢ .

گر زیردست هر کس وناکس نشانیم | اینجا لطیفه‌ایست بدانم من اینقدر
بحری است مجلس تو ودر بحر بی‌خلاف | لؤلؤ بزیر باشد وخاشاك بر زبر».

هم‌چنین دراین بیت **قدسی هراتی** که اشاره به‌لغوهٔ‌دهن خود که در نتیجهٔ فلج‌صورت عارض‌وی شده نموده‌است.

با وجود چنین دهن که مراست | شعر گویم که آب از آن بچکد(۱)

اینگونه‌اشعاراز آنروشایستهٔ‌عنایت‌است که‌خاص‌همین‌زمان وهمین عصرمی‌باشد که اکنون محل بحث ماامیباشد، لیکن آنهارا شعرحقیقی بمعنای خود نمیتوان گفت. درعبارات ذیل **دولتشاه**منظری ازدربارهای سلاطین تیموری‌را جلوه گر میسازد که گفته است (۲)_ :

«اما ولادت باسعادت شاهزاده **بایسنغر** در شهور سنهٔ اثنی وثمانمائه بوده. جمالی‌داشت باکمال، واقبال ودولتی مساعد، ودرهنرپروری و هنرمندی شهرهٔ اقالیم شد، وخط وشعر درروزگار او رواج یافت، و هنرمندان وفضلاء بآوازهٔ‌او ازاطراف و اکناف روی بخدمتش آوردند. گویند که چهل‌کاتب خوشنویس در کتابخانهٔ اوبکتابت مشغول بودندی: ومولانا **جعفر تبریزی** سرآمدکتاب بوده، وهنرمندان راعنایتها کردی‌وشعرا رادوست داشتی ودرتجمل کوشیدی وندیمان‌وجلیسان باظرائف داشتی. وازسلاطین روزگاربعد از **خسروپرویز** چون**بایسنغر** سلطان کسی بعشرت وتجمل معاش‌نکرده، وشعرترکی وفارسی رانیکو گفتی وفهمیدی، وبه‌شش‌قلم خط نوشتی، و این تخلص **میرزابایسنغر** راست:

«گدای کوی توشد **بایسنغر** | گدای کوی‌خوبان پادشاه است»

حکایت کنند که **خواجه یوسف اندکانی** بروزگار سلطان **بایسنغر** در گویندگی ومطربی درهفت‌اقلیم‌نظیرنداشت. لحن‌داودی **خواجه‌یوسف** دل را

۱) **مجالس النفائس طهران** -ص۱۵ وص۹۹۰.
۲) **تذکرة الشعراء دولتشاه** ص ۳۵۰.

سپس **کاتبی** از **شیروان** به **آذربایجان** رفت و قصیده‌ای در مدح سلطان **اسکندر بن قرایوسف** ترکمان ساخت و چون آن سلطان قدر کمال او را نشناخت و اورا پاداش شایسته نداد، وی‌را هجوی تلخ فرموده به **اصفهان** عزیمت کرد. در آنجا با مولانا **صائن‌الدین ترکه**[1] صحبت نمود و معتقد او شده توبه کرد که دیگر برای سلاطین مدیحه نسازد و به دربارهای پادشاهان خدمت نکند، و پیرو طریق **عرفا و صوفیه** باشد. **دولتشاه** یکی از منظومات اورا نقل میکند و نشان میدهد چگونه اورا انقلابی روحانی دست داده و رهنورد وادی تقوی و قناعت گشته است. باری از **اصفهان** به **رشت** و از آنجا دوباره به **استرآباد** باز گشت و عاقبت در آن شهر وفات یافت.

جامی درباره‌ٔ او بهتر از **دولتشاه** داوری کرده و کمتر اورا ستوده است و در فصل هفتم **بهارستان** می‌نویسد: «وی‌را معانی خاص بسیار است و در ادای آن معانی نیز اسلوب خاص دارد اما شعر وی یکدست و هموار نیست و شتر گربه است.»

از دیوان او مرا نسخهٔ خطی در دست است. آن دیوان ظاهراً تا کنون طبع

---

۱) **خواجه صائن‌الدین علی ترکه** (بضم تا) **اصفهانی** از اجلهٔ فضلاء و عرفاء عصر شاهرخی است، وی منتسب بخاندان (**ترکه**) در اصفهان است که در قرون هشتم و نهم و دهم رجال برگزیدهٔ علم از آن بظهور رسیده‌اند. وفات او در **هرات** بسال ۸۳۵ هـ (**حبیب‌السیر** جزء۳ جلد۳، ص۱۴۵).

در کتابخانهٔ استاد مرحوم ملک‌الشعراء بهار نسخهٔ جامع و نفیسی از کلیهٔ آثار او از نظم و نثر و کتب و رسائل موجود بود که در زمان حیوة مؤلف سال ۸۲۷ هـ. تاریخ کتابت دارد. آن مکاتیب نمونهٔ کامل نثر فصیح زمان و متضمن فوائد و نوادر تاریخی و ادبی بسیار است.

نیافته؛ آن نسخه مورخ است بسال ۹۲۳ ه‍ ./ ۱۵۱۷ م . ومشتمل است برسه هزار بیت ازانواع غزل وقطعه و رباعی . بطور معمول قطعات آن بیشتر جنبهٔ شخصی دارد و از این رو برای مطالعهٔ حیات خصوصی وی دارای اهمیت است ، گرچه متاسفاً موارد و علل سرودن آن قطعات معلوم نیست و ازینرو استفاده کامل از آنها نمیتوان کرد . در نسخهٔ خطی من عدد این قطعات به یکصد وپنج میرسد که غالباً مشتمل بردو بیت است . در آن میان فقط دو قطعه مورخ بتاریخ است یکی تاریخ وفات یا قتل **منوچهرشاه** در سال ۸۲۵ ه‍ ./ ۱۴۲۲ م . و دیگری تاریخ وفات میر **عادلشاه** درسال ۸۲۷ ه‍ ./ ۱۴۲۴ م. قطعهٔ ذیل، برای نمونه، چونکه دارای التزام صنعت خاصی است از آنمیان انتخاب و دراینجا ثبت میشود .

«ای دل ارخواهی که باشی در ره عزت سوار
اسب همت را بمیدان قناعت تاز تیز
تا شود واقف دلت از سر هر کاری که هست
نقد هستی سر بسر دریای اهل راز ریز
گر شود گم جوهر جانت چو بیزی خاك فقر
مگذران زین رهگذر بر دل غبار و باز بیز
ور بحق دانسته ای جای نشست و خاست را
خواه در **ارمن** نشین وخواه در **ابخاز** خیز»

در قطعهٔ ذیل ظاهراً اشاره به **سلمان ساوجی** یا به **عارفی هراتی** معاصر خود کرده که درزمان خود بقول **میرعلیشیر** در **مجالس النفائس** ، **«سلمان»** دوم خوانده میشد[1] .

---

۱) **مجالس النفائس** طبع **طهران** ص ۲۰ و ص ۱۹۴ ،

«آن قوم که در دعوی از جانب سلمانند
در معرض شعر من از بهر چه می آیند
شعر من روشن دل آنکه سخن **سلمان**؟
من هیچ نمی‌گویم مردم همه بینایند»

درقطعهٔ هجائیهٔ ذیل ظاهراً اشاره به **کمال‌خجندی** کرده است و یاباحتمال‌قوی به **کمال‌الدین غیاث فارسی شیرازی** معاصر **کاتبی**[۱] و **خسرو** و **حسن** دوشاعر **دهلوی** که‌سابقاً ذکر آنهارفته‌است :

گر **حسن** معنی ز **خسرو** برد نتوان کرد منع
زآنکه استاداست **خسرو** بلکه ز استادان زیاد
ورمعانی **حسن** را برد از دیوان **کمال**
هیچ نتوان گفت اورا ، دزد بر دزد اوفتاد

در دو قطعهٔ نغز هجائی ذیل اختلاف و مباینتی که مابین **کاتبی** و شاعر معاصر او متخلص به ـ**بدر**ـ وجود داشته است نشان میدهد ، **دولتشاه‌سمرقندی** ذکر مختصری از این شاعر میکند[۲] و میگوید « **بدرشیروانی**،سالها در **شیروان** ومضافات سرآمد طایفهٔ شعرا بوده و چون **کاتبی** از **خراسان** به **شیروان** افتاد میان‌او و **مولانابدر** مشاعره و معارضه دست داد.» و سپس **دولتشاه** قطعهٔ نخستین ذیل‌را ذکر کرده و آنرا دلیل معارضه و مشاعره آندو دانسته است سپس اضافه میکند که « بعضی سخنان **مولانا بدر** را از اشعار **مولاناکاتبی** افضل میدانند ولی اعتقاد اهل **سمرقند** برخلاف این‌است .» آن‌دوقطعه‌این‌است :ـ

---

۱) **دولتشاه** ص۴۱۸ .

۲ « « ص ۳۷۷ .

—۱—

لقب **کاتبی** دارم ای **بدر** اما | محمد رسید اسم از آسمانم
محمد مرا نام گشت وتو بدری | بانگشت آن توازهم در آنم(۱)

—۲—

دی **بدرك** بدر گهرا گفتم که ئنی شاعر | آن کز شعرا باشد انگیختنش باید
گفتا که بهر شهری آویخته ام شعری | شعر آنکه چنان گوید آویختنش باید »

ولی قطعهٔ ذیل مدیحه ای است در وصف **ابو اسحاق شیرازی** که دیوانی دراشعار اغذیه واطعمه دارد ـ :

شیخ بسحاق دام نعمته | گرم پخت او خیال اطعمه را
سفرهٔ او فکند از نعمت | هست برخوان اوصلا همه را

در قطعهٔ هجایهٔ ذیل شاعری موسوم به **شمس علا** ر اقدح کرده و قسمت آخرین قطعه شعر معروف **عبید زاکان** راتضمین فرموده است .

«رفت آخر ازجهان **شمس علا** | آنکه که که در شماری آمدی
او برفت و ماند ازو دیوان شعر | هم نماندی گر بکاری آمدی »

در قطعهٔ ذیل شاعر **سیمی**[۲] تخلص را که به کاتبی خط و کتابت آموخته بود به انتحال منسوب نموده است .

---

۱) بانگشت سبابه ات بردرانم (نسخه بدل)

۲) **دولتشاه** در تذکرهٔ خود (ص۴۱۲) مقالتی درباب **سیمی** آورده و در آن چگونگی انتقال انشاعر را از **نیشابور** به **مشهد** نقل مینماید بعلاوه ذکر میکند که وی نویسنده ای معروف بوده درشاعری ومعماسازی ودرفن تذهیب ورنگ آمیزی کاغذ وسیاهی ساختن وافشان استادبوده وبشاگردان تعلیم می داده . » ونیز گوید که سیمی وقتی دریکشبانه روزسه هزارشعر بنظم آورده است. همچنین درباره او میگوید که **مولانا**

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

« میان شهر **نیشابور** ، **سیمی** چو اشعار ملیح **کاتبی** دید
به **مشهد** رفت وبرنام خودش بست نمك خورد ونمکدان را بدزدید »

ونیز این قطعه درمذمت شاعری شعردزداست .

« شاعر نباشد آنکو هنگام بیت گفتن ز اشعار اوستادان آرد خیال درهم
هرخانه‌ای که اوراز خشت کهنه سازند مانند خانهٔ نو نبود بنای محکم »

درقطعه دیگریکی ازسلاطین ممدوح خودرا مخاطب ساخته وبکنایهٔ لطیف ازاواستدعای زیادت‌شراب درشب ضیافت کرده است ـ ومی گوید :

خسروا آنی که از بهر وقار مهر تو
پشت‌طاق لامکان چون گنبد گردون خم‌است

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

سیمی را اشتهائی قوی بوده ودر شبانه‌روزی دوازده من طعام ومیوه خوردی وبی ثقل هضم کردی . زهی اشتهای صادق وزهی طبیعت‌موافق

کس بدین سان تا طعام نخورد کو بدین نوع نظم تاند کرد»

درکتابخانهٔ ملی تهران نسخهٔ نادر و نفیسی از دیوان **مولانا لطف‌الله نیشابوری** که‌ازشعراءمشهورهمین‌عصراست‌موجودمیباشد که‌ظاهراًبقلم همین **مولانا سیمی** کتابت شده‌است .

میرعلیشیرهم درمجالس النفائس نام‌سیمی را ذکر کرده و میگوید :

«ازولایت **نیشابور** بود وفضل بسیارداشت ودرشعر ومعما وانشاء اهل این فنون اورا مسلم‌میداشتند . ومشهور است که دریك‌روز دوهزار بیت بدعوی گفته ونوشته، وجهت سجع‌مهرخوداین‌بیت را گفته ، وحکاك نقش کرده ــ :

«یك‌روز بمدح شاه پاکیزه سرشت **سیمی** دوهزاربیت گفت وبنوشت»

نعمت ما نیست کم از جود بسیارت ولی
می که میآرند همچون عمر بدخواهت کم است

هم این رباعی او راست در خطاب بقلم خویش:

« فریاد ز دست خامهٔ قیراندود کو رازدلم بدشمن ودوست نمود
گفتم که زبانش ببرم گنگ شود ببریدم از آن فصیحتر گشت که بود

در دیوان کاتبی اشارت به بعضی اماکن نیز هست: مانند **ساری** در **مازندران**، وبه سایر افراد ناشناس مانند - : **خواجه نظام عبدالرحمن** وشاعری متخلص به **امینی وشاپور وجمشید واردشیر** - که ظاهراً از زرتشتیان همان زمان بوده اند- زیرا که از دو نفر اول از اینها در ضمن تقاضای شراب نام برده و سومی ظاهراً شخصی بوده است که بر شاه **شیروان** شوریده وچون شاه بر او دست یافته ودر کشتن ویا کور کردن او متردد بوده، **کاتبی** ازشاه تقاضای شق دوم مجازات را درباره او نموده است و میگوید:

«شاهامکش **اردشیر** سر گردان را هرچند شکست پایهٔ **شروان** را
گفتی کشمش یا کشمش میل بچشم کشتن نه نکوست، کور کن شیطان را»

عارفی هروی

عارفی شاعر دیگر که ازو سخن باید گفت **عارفی** است. مهمترین اثر معروف او منظومه صوفیانه وتمثیلی میباشد که بدرستی آنرا **حال نامه** نامیده ، وغالباً درالسنه وافواه بمناسبت موضوع آن بمثنوی **«گو وچوگان»** معروف شده . **عارفی** آنرا در سال ۸۴۲ هـ. / ۱۴۳۸ م. در مدت دوهفته منظوم کرده ودر پاداش از **پادشاه**

ممدوح خود اسبی بامبلغ هزار دینار جائزه دریافت داشته [۱] وی در آن تاریخ بیش‌ازپنجاه سال‌عمرداشته است . گویاوی درسال ۷۹۱ هـ که‌سال وفات **خواجه‌حافظ** است متولدشده‌باشد وظاهراً درسال۸۵۳هـ ./۱۴۴۹م وفات یافته . هوا داران او وی را چنانکه گفتیم « **سلمان‌دوم** » [۲] لقب میداده‌اند. زیراازیك‌سو درروش‌وسبك‌شعرشبیه‌به **خواجه‌سلمان** میباشد وازدیگرسو چنانکه **میرعلیشیر** در **مجالس النفائس** گفته، هردو شاعر ازمرض‌رمد ودردچشم شکایت کرده‌اند ، و **عارفی** خود گفته است :-

بر پلك سرخ دیدهٔ من داروی سفید   باشد بعینهٔ نمك سوده بر کباب

گرچه تقریباً همه تذکره‌نویسان (باستثنای **رضا قلیخان** مؤلف **مجمع الفصحا**) نام **عارفی** را ذکر کرده‌اند ، ولی جزئیاتی که از شرح زندگانی‌وی گفته‌اندبسیار کم‌است . **مثنوی‌حال‌نامه** که بقول **جامی** [۲] «ازنظم‌های سرآمد وی‌است» مشتمل برپانصد بیت‌میباشد . واین کتاب تا کنون ظاهراً طبع نشده [۳] و نسخه نفیس زیبائی از آن در کتابخانهٔ **دانشگاه‌کمبریج** که تاریخ کتابت آن در سال ۹۵۲ هـ . می‌باشد موجود است .

اشعارذیل‌دروصف‌اسب‌پادشاهی که‌چوگان‌بازی‌میکرده‌نمونهٔ‌خوبی

---

۱) رجوع‌شود به‌فهرست ریو ص۶۳۹ ومتمم فهرست ص- ۱۸۵ .

۲) بهارستان جامی :

۳) **مثنوی حال‌نامهٔ عارفی** در**لندن** بسال ۱۹۳۲ م . بسعی و اهتمام **گرین‌شیلدز** R. S. Greenshields ترجمه‌وطبع‌ظریفی یافته‌است .

است از آن مثنوی ، هم **جامی** وهم **میر علیسیر** هر دو این قطعه را ثبت کرده‌اند . ازینرو میتوان گفت که قطعهٔ مطبوعی می‌باشد ـ :

« خورشید سریر ماه مسند	سلطان جهانیان **محمد**
شاهی که چو بر گرفت چوگان	مه گوی شد و سپهر میدان
آن لحظه که پا بزین درآورد	گرد از کرهٔ زمین بر آورد
چون ابرش باد پا برانگیخت	گوئی که بباد آتش آمیخت
چوگانی شه که در تکاپوی	از توسن چرخ میبرد گوی
در جستنش ار نه سر کشیدی	بر گوی سپهر بر دویدی
هر بار که در عرق شدی غرق	باران بودی و در میان برق
بگریخته آذر از سم او	آویخته صرصر از دم او »

تمام‌این‌منظومه‌مشتمل‌است‌بر تشبیهات بدیعه و استعارات غریبه که همه کنایه‌واستعاره‌ازبازی گووچوگان‌اقتباس‌شده‌وبذوق‌بعضی‌خوانندگان اروپائی لطفی ندارد و مصنوعی می‌نماید . و این چنین محصول ادبی را بحقیقت نمیتوان «شعر» نامید .

ازشعرائی که درنیمهٔ‌دوم قرن نهم‌هجری (قرن ۱۵ مسیحی) وفات یافته‌اند مشکل بتوان به تحقیق گفت که کدام‌یك مهمتر است تا بتوان از آنها نامی برد ، تا آنکه‌بالاخره‌در آخرآن قرن ببزرگترین شعراء زمان، یعنی **جامی** می‌رسیم که‌علی‌التحقیق وی را یکی ازمشاهیر اساتید شعرای‌ایران بایددانست .

ازحیث‌عدد،شمارهٔ این گویندگان زیاد است و هر کس که به‌آثار تذکره‌نویسان این‌عصر نظر نماید این‌معنی براو روشن میشود ، چنانکه

میخراشید و آهنگ خسروانی او برجگرهای مجروح نمک میپاشید . **سلطان ابراهیم بن شاهرخ** ازشیراز چندنوبت **خواجه یوسف** را از **بایسنغر سلطان** طلب کرد و اومضایقه کرد، آخرالامر صدهزار دینار نقد فرستاد که **خواجه یوسف** را **میرزا بایسنغر** برای او بفرستد ، **سلطان بایسنغر** این بیت بجواب برادر فرستاد :

« ما **یوسف** خود نمیفروشیم تو سیم سیاه خود نگه دار »

« ودرمیان **الغ بیگ گورکان** و **بایسنغر بهادر** و **ابراهیم سلطان** لطیفه‌ها ومکاتبات بسیار واقع شده که این تذکره تحمل ایراد آن لطائف نمیکند . اما روزگار غدار و گردون ستمکار در اوان شباب قصد آن شاه کامکار نمود و موکلان قضا وقدر برجوانی او نبخشودند وشبی ازافراط شراب بفرمان رب الارباب بخواب گران فنا گرفتارشد وسکنهٔ **هرات** سبب آن وفات سکته پنداشتند .

گویند که مرگ طرفه خوابی است آن خواب گران گرفت ما را

« وشاهزاده نیم‌مست بمصطبهٔ خاك خرامید تاصباح محشر با خماریافتگان حشر سرگران برخیزد ، و از ساقیان « سقاهم ربهم شراباً طهورا » تصفی باده خمار شکن « وكأساً دهاقا» طلب‌دارد . رجاء واثق‌است که حاکم رحیم ازجنایت او که بجز شبنم رحمت آنرا نتواند شست تجاوز فرماید . ووقوع این‌واقعه هائله **بایسنغر سلطان** در دارالسلطنهٔ **هرات** در **باغ سفید** بود درشهورسنهٔ سبع وثلاثین وثمانمائه (۸۳۷) و عمر او سی وپنج سال بوده . و شعرائی که در روزگار **شاهرخ سلطان** بملازمت **بایسنغر بهادر** میبوده‌اند- **باباسودائی** است و **مولانا یوسف امیری** و **امیر شاهی سبزواری** و **مولانا کاتبی ترشیزی** و **امیر یمین الدین نزل آبادی** رحمهم‌الله . . . . . .

« وشعراء درمرثیهٔ **سلطان بایسنغر** اشعار گفته‌اند . اما **امیر شاهی** بدین رباعی برهمهٔ آنان فائق آمده، لله درّقائله .

« در ماتم تو دهر بسی شیون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید قمری نمد سیاه در گردن کرد »

دولتشاه با همهٔ معایبی که درتذکرهٔ اووجوددارد وعدم صحت و

فقدان دقت و اطناب در کلام بدترین آنهاست ، از بیشتر مورخان معاصر خود بهتر توانسته‌است اوضاع آمیخته به‌آدم کشی و شرابخواری وفجور ودرهمان‌حال حب‌صنایع ظریفه وذوق ادبی را که همه از خصائص دربار **تیموریان** است وصف کند . برای اثبات این معنی بی‌فایده نیست اگر برقطعهٔ فوق مثالی دیگر ازهمان کتاب بیفزائیم ، وآن در توصیف **میرزاالغ بیك** است که‌در آخرشرح حال **خواجه عصمت بخارائی** آورده که‌اواستاد **بساطی وخیالی**[1] ومعاصر **رستم‌خوریانی وطاهرابیوردی**

---

۱) **خیالی بخاری** ـ اشاره باحوال او درمجالس النفائس (ص۱۲و۱۸۸) ، و در تذکرهٔ دولتشاهی (ص ٤۲۰) آمده است که هر دو باختصار نام اورا ذکر و گویند که شاگرد **خواجه‌عصمت‌الله** بوده و شهرت بسیار داشته و قبرش در بخارا است .

ریو در فهرست درذیل‌ذکرنسخه‌دیوان‌او که‌بشماره Add. 22702 درموزهٔ بریطانیاضبط‌است تاریخ وفات‌اورا باستناد ازتذکره **تخت‌شاهجهانی** در حدود ۸۵۰ ه . ذکر میکند ،

میرعلیشیر دوبیت‌از غزل ازاو ذکرمیکند باین‌مطلع :

«ای‌تیر غمت‌را دل‌عشاق نشانه . . . . الخ

این‌غزل‌را ، بسبب آنکه **شیخ بهاء الدین عاملی** بعدها تخمیس فرموده‌در ایران معروف‌شده وجزوآثار ادبی قرار گرفته‌است والحق‌درحالات وافکارعرفانی بسیار جالب وجاذب‌است (رجوع‌شود بمجلهٔ‌آینده ، طهران، دورهٔ دوم ۱۳۲۳ش)

عین‌آن مخمس‌راایناك‌برای تتمیم‌فایده،بنقل ازیك‌مجموعه‌خطی بسیارقدیم که در تصرف بنده‌نویسنده است ، ذیلا درج‌میکنم: درهربند (بیت‌آخر ازغزل‌خیالی است):ـ

تا کی بتمنای وصال تو یگانه
اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

و برندق بخارائی است ، بعدازآنکه ذکرمیکندکه **خواجه‌عصمت** در سال۸۲۹ ه . وفات‌یافت چنین میگوید[۱] -:

۱) تذکرةالشعراء دولتشاه طبع‌لیدن ص۳۶۱ .

بقیهٔ حاشیه‌ازصفحهٔ قبل:

خواهد بسر آید شب هجران تو یا نه ؟
ای تیر غمت را دل عشاق نشانه ،
جمعی بتو مشغول و تو غایب ز میانه

رفتم بدر صومعهٔ زاهد و عابد
دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد
در میکده رهبانم و در صومعه زاهد
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

آندم که عزیزان بروندی پی هرکار
زاهد بسوی مسجد و من جانب خمار
حاجی بره کعبه و من طالب دیدار
من یار طلب کرده و او جلوه‌گه یار
او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هردر که زدم صاحب‌آن خانه توئی تو
هر جا که روم پرتو کاشانه توئی تو
در میکده در دیر که جانانه توئی تو
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو
مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

« اما سلطان **مغفور سعید، الغ بیگ گورکان** سقی‌الله روضته وانارالله برهانه ، پادشاه عالم و عادل وقاهر و صاحب همت بوده ، و در علم نجوم رتبهٔ عالی یافته ، و در معانی موی می‌شکافت ، درجهٔ عالمان بعهد او بذروهٔ‌اعلی بوده . وفضلا را بدور او مراتب عظمی . در علم هندسه دقائق نما ، ودر مسائل هیئت مجسطی گشا و فضلا و حکما متفق‌اند که بروزگار اسلام بلکه از عهد **ذوالقرنین** تا این دم پادشاهی بحکمت وعلم **میرزا الغ بیك** گورکان بر مستقر سلطنت قرار نیافته . درعلوم ریاضی وقوف تمام داشت ، چنانکه رصد ستارگان بست ، باتفاق حکمای عهد

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل

بلبل بچمن زآن‌گل رخسار نشان دید
پروانه در آتش شده انوار عیان دید
عارف صفت روی‌تو در پیر وجوان دید
یعنی همه‌جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه نیم من که روم خانه بخانه

عاقل بقوانین خـرد راه تو پوید
دیوانه برون از همه آئین تو جوید
تا غنچهٔ نشکفتهٔ این باغ که بوید
هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید

مطرب بغزل خوانی و بلبل بترانه

بیچاره **بهائی** که دلش زار غم تست
هرچند که عاصی‌است زخیل خدم تست
امید وی از عاطفت دمبدم تست
تقصیر **خیالي** بامید کرم تست

یعني که گنه را به ازین نیست بهانه

خود ، چون مفخر الحکماو العلماء **قاضی زادهٔ رومی** (۱) ومولانا **غیاث الدین جمشید** (۲) وآن هردو بزرگوارفاضل آن کار باتمام نارسانیده وفات یافتند وسلطان همگی همت بر اتمام آن کار گماشته ، باقی رصدرا میرزا باتمام رسانید . وزیج سلطانی اخراج نمود وخطبهٔ بنام خودنوشت . والیوم نزد حکما آن زیج متداول ومعتبر است و بعضی آنرا بر **زیج نصیری ایلخانی** ترجیح میکنند . و در خطهٔ **سمرقند** مدرسهٔ عالی بنافرمود که دراقالیم بزینت ورتبت وقدرآن مدرسهٔ عالی نشان نمیدهند والیوم درآن مدرسهٔ عالی زیاده ازصدنفر طالب علم متوطن وموظف اند . وبعهد پدرش **شاهرخ بهادر** چهل سال باستقلال سلطنت **سمرقندوماوراءالنهر** کرد و در رسوم سلطنت وداد وعدل قاعده های پسندیده داشت . . . . . .

«حکایت کنند که فراست وقوت حافظهٔ **میرزا الغ بیک** تا حدی بود که هر جانوری که انداختی وآن جانور هر شکاری که کردی تاریخ آنرا ضبط کرده برنسخهٔ نوشتندی که بچه روزبوده ودر کدام محل - وازجانوران چه جانور صید شده ، ازقضا آن کتاب غایب شد و چندانکه کتاب را طلب کردند نیافتند ، و مستحفظان کتابخانه ترسناك شدند پادشاه الغ بیگ فرمود غم مخورید که تمام آن قضایا را من اوّله الی آخره بیاد دارم . کتّاب را طلب فرمود وپادشاه تواریخ میگفت وآن تاریخ وقضایا را کاتبان کتابت میکردند تاآن دفتر باتمام رسید ، قضا را بعداز مدتی نسخهٔ اول پیدا شد . هردونسخه را باهم مقابله کردند اختلاف بجز چهارپنج موضع نیافتند . وازین نوع نوادر ازطبع وذهن آن حضرت فراوان نقل کرده اند .

---

۱) **قاضی زادهٔ رومی ، صلاح الدین موسی**، متوفی در حدود ۸۴۰ هجری ازمعاونین میرزا الغبیك درتألیف وتأسیس زیج جدید گورکانی است (رجوع شود به **مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی** وحاشیهٔ ص ۵۳۹ همین کتاب)

۲) **غیاث الدین جمشید کاشی - جمشید بن مسعود بن محمود** ملقب به **غیاث الدین** ، ازعلماء نجوم وریاضی که در تأسیس زیج جدید گورکانی در سال ۸۲۳ هـ . با الغ بیك معاضدت مینمود واندکی بعد از آن وفات یافت . وی را رساله ایست درشرح آلات نجومی که بسال ۸۱۸ هـ . بامر **میرزا الغ بیگ** تألیف فرموده .

« اما **شیخ عارف آذری** علیه‌الرحمه فرمود که من در شهور سنهٔ ثمانمائه در **قرا،باغ** همراه خال خود که قصّه خوان امیر کبیر صاحبقران **تیمور گورکان** بود، بخدمت **الغ بیگ** میرزا افتادم ، درایام طفولیت ، و مدت چند سال به‌نشاط کودکی با شاهزاده بازی کردمی وسمر و حکایات گفتمی ، واورا چنانکه رسم اطفال است بامن‌انس وحالی بودی، تادرشهورسنهٔاثنی وخمسین وثمانمائه ۸۵۲ هـ . که‌پادشاه مذکور **خراسان** رافتح کرد ودر **اسفراین** نزول‌فرمود ، بعدازآنکه صبح‌شیب از شام شباب مشتعل شده‌بود، برخاستم وبخدمت پادشاه شتافتم ، از دور که مرا دید در لباس فقرا وصلحا بعداز تقدیم سلام وپرسش فرمود که ای درویش تو مصاحب وجلیس قدیم مامینمائی -آیاتو خواهرزادهٔ قصه خوان مانیستی؟ من‌تعجب نمودم از ذهن درّاك وحافظهٔپاك‌پادشاه‌و گفتم‌بلی‌هستم.حکایات**قراباغ**و غزو گرجستان وتعجبهای آن دیار در میان‌آورده‌آنچه بیادداشتم جواب گفتم. ازاین‌نوع دقت‌ازخاطر آن پادشاه بسیار نقل است که زیاده ازین این‌تذکره تحمل‌نیاورد.....»

یك سال بعد ازین ملاقات که‌در‌تذکره **دولتشاهی** ذکرشده، یعنی‌درسال ۸۵۳ هـ./۱٤٤۹ م. میرزا **الغ بیک** ، یعنی همان شاهزادهٔ باهوش و قریحه بدست پسرنابکارش، **عبداللطیف** کشته شد وخود او نیزبعدازهفت ماه بقتل رسید

مولانا حسین کاشفی

تقریباً تمام کارهای‌ادبی دوره اخیر **تیموریه** که‌مورد بحث‌ماست در پیرامون یك‌تن حامی هنر و پشتیبان ادب دور میزند ، واو همانا وزیری است موسوم به « میر - **علیشیر نوائی** » . همانطور که آثار ادبی این عصر به شاعری استاد و ذوفنون یعنی به « **جامی** » خاتمه می پذیرد . ولی قبل از آنکه از او سخنی بگوئیم باید که چندکلمه از **میر علیشیر** ذکر کنیم هم چنین از **حسین‌واعظ کاشفی** باید سخنی گوئیم ، چه در فصل سابق که از آثار نثری وی سخن راندیم وعده دادیم که در ضمن این فصل نیز اشارتی بحالات اوخواهیم کرد.

حسین‌واعظ کاشفی

خواندمیر در **حبیب السیر** «جلد سوم جزء سوم» از او یاد میکند و خلاصهٔ کلام او این است که نام وی **کمال الدین حسین**، ولقبش **واعظ** وحرفتش نیز وعظ بوده. آوازی خوش ولحنی دلکش داشته. درعلم کلام و حدیث اوراتبحر فراوان بوده. هرصبح جمعه در **دارالسیاده سلطانیه درهرات** و بعد از آن در **مسجد امیر علیشیر** بمنبر میرفته، هر سه شنبه در مدرسهٔ **سلطانی** وهرچهارشنبه درمقبرهٔ **خواجه ابو الولید احمد** بوعظ اشتغال داشته است. در او اخر ایام حیات هم گاهی روزهای پنجشنبه در خانقاه **سلطان احمد میرزا** وعظ میفرمود، وی در نجوم وهم چنین درصنعت انشاء دستی توانا داشته است ودرسایر فنون ادب اوراقدمی راسخ بوده، پسرش **فخر الدین علی** که بجای پدر به منبر وعظ نشست شاعری نیز میکرد، ومثنوی عاشقانه بنام «**محمود و ایاز**» بنظم آورد. **حسین واعظ**، ظاهراً حرفتش شاعری نبوده است[۱]، بلکه هنرمندی خود را در منشئات نثر ظاهر می ساخته

---

۱) هرچند شاعری حرفت مولانا نبوده ولی درطی آثار منثور درکلمات منظوم. که همه زادهٔ ذهن وقاد وحاصل قریحهٔ نقاد اوست، فراوان دارد، برای نمونهٔ این قطعه ازصحیفهٔ شاهی در تهنیت نوروز دراینجا درج میشود که بسبك کلام منظور ومنثور مولانا هردو پی بتوان برد

تهنیت نوروز

« نوروز و نوبهار و خزانت خجسته باد
دست اجل ز دامن عمرت گسسته باد
نوروز و نوبهار و گل و لاله و سمن
فرخنده باد بر تو و بر دوستان تو.

میامن اعتدال قوای طبیعی که بمعاونت هوای ربیعی جسم را قوت روح وروح رانعمت فتوح می بخشد، ومقدم فصل ربیع وپایهٔ رفیع که زمان عیش وشادمانی واوان

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

مخصوصاً[۱] در کتاب معروف **انوار سهیلی**. این کتاب که انشائی با اطناب ومملو از «عبارت پردازی» دارد و تقلیدی از **کلیله و دمنه** میباشد، در **هندوستان** شهرتی عظیم یافته ونزد محصلین هندی زبان که لسان فارسی می‌آموزند مورد توجه واقع شده است. سالیان دراز است که آن یکی از

بقیۀ حاشیه از صفحۀ قبل

سعادت وکامرانی است بر ذات ملک صفات مخدومی خداوندی مبارك ومیمون و خجسته وهمایون باد. هرروز بدپدارتو نوروزجهانرا . . . .»

۱) راقم این حواشی فهرست مختصری از بعضی کتب و رسالات که تألیف آنهارا بآن واعظ دانشمند وذوفنون نسبت‌اند دراینجا ثبت میکند:ـ

الف) **جواهر التفسیر** لتحفة الامیر - در تفسیر، ناقص فقط تاسورة البقرة رابتفصیل تفسیر کرده است.

ب) **مواهب علیه** - در تفسیر فارسی، کتابی است مختصر، درچهارمجلد، دراین اواخر درطهران باهتمام **فاضل دانشمند محمد رضا جلالی نائینی** بطبع رسیده است.

ج) **جامع الستین**، تفسیر سورۀ یوسف

د) **مختصر الجواهر**، همچنان در تفسیر (ولی دیده نشده است)

ه) **انوار سهیلی**، تحریر متن کلیله دمنه (طبع مکرر یافته)

و) **مخزن الانشاء**، درفن انشاء

ز) **صحیفه شاهی**، در ترسّل

ح) **اخلاق محسنی**، اخلاق شرح آن قبلا گذشت

ط) **شرح مثنوی** (دیده نشده است).

ی) **لباب معنوی فی انتخاب مثنوی**

بقیۀ حاشیه درصفحۀ بعد

کتب تحصیلی رسمی برای داوطلبان خدمت کشوری هندوستان میباشد و از متون مفصل فارسی است که در مطابع انگلیسی بطبع رسیده است. سبک آن همه لفاظی و عبارت سازی است. از اصل عربی **کلیله دمنه** و ترجمهٔ فارسی قدیم آن سابقاً در جلد دوم کتاب ادبیات من (ص ۳۵۰ تا ص ۳۵۳) به تفصیل ذکر شده است. از سایر تألیفات **حسین واعظ کاشفی** قبلا سخنی رفت فقط در اینجا اضافه میکنم که اورا نیز کتابی است باسم «**مخزن الانشا**»[1] که بنظر

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

یا) **لب لباب مثنوی** ، منتخبی دیگر ازمثنوی

یب) **اختیارات** ، درنجوم درهفت رساله

یج) **اسرار قاسمی** ، در کیمیا و لیمیا وعلوم غریبه

ید) **سبعهٔ کاشفیه**، لوایح ومقالات هفتگاه

یه) **رساله حاتمیه** ، درقصص وروایات منسوب بحاتم طائی

یو) **روضة الشهدا** ، درشرح وبیان شهادت انبیا و ائمه بالخاصه روایات راجع بهشهادت امام حسین (ع) .

یز) **تحفة الصلوة** ، رساله ایست مختصر

یح) **الرسالة العلویه فی احادیث النبویه**

یط) **مرصد الاسنی فی اسماء الحسنی**

ك) **تحفة العلیه** ، متضمن اربعین حدیث نبوی

کا) **رساله در اوراد و ادعیه**

کب) **فتوت نامهٔ سلطانی**، معروف است

۱) **مخزن الانشاء** کتابی است که **کاشفی**، در اصناف مختلفهٔ ترسلات و منشآت وعناوین ورسوم نامه‌ها ومکاتیب بعربی و فارسی ونظم ونثر، بنام **سلطان حسین بایقرا**

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

نرسیده‌است . وفات او درسال ۹۱۰ هـ . / ۱۵۰۴ م . نوزده‌سال قبل از آنکه **خواند میر** شرح حال او را بنگارد، اتفاق افتاده است .

میرعلیشیر نوائی

چنانکه در فصل سابق گذشت اهمیت وعظمت **میر علیشیر** هم از جهت نویسندگی وهم ازحیث پشتیبانی او ازاهل فضل بقدری ظاهر و نمایان است که‌میتوان اورا بیمبالغه **ماسیناس** زمان و کشور خود او خواند [۱] وی‌دوست وحامی **جامی** است

میرعلیشیر نوائی

۱) **ماسیناس** Maecenas Cilinius نام‌یکی ازبزرگان **روم** قدیم‌است که حامی ادب بود و دوست **هراس** شاعربزرگ‌لاطین بوده‌است . متولدبه ۷۳ ومتوفی بسال ۸ ق. م.

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل :

وبرای وزیراو **میرعلیشیر** در۹۰۷ هـ. تألیف کرده. مشتمل است برمطالب ذیل:-۱-عنوان- درآنچه کاتب‌را داشتن آن ضرورت است . ۲- صحیفهٔ اونی - خطابیات ، ۳- صحیفهٔ ثانیه - جوابیات. ٤-صحیفهٔ ثالثه- مسائل متفرقه . ٥-خاتمه درادعیه وثنا .

بعدازآن مؤلف آنکتاب‌را برای شاهزاده **ابوالمحسن‌میرزا** اخلاصه کرده وازآن کتابی دیگر بنام «**صحیفهٔ‌شاهی**» ساخته است. مطالب ومندرجات این هر دو بصورت جداول منظم ومرتبی است که سبک آن درعالم خود بکلی تازگی دارد .

مرحوم **سیداحمدمهذب** (مهذب الدوله) خال گرامی این بنده نویسندهٔ این حواشی، نسخهٔ نفیسی از **صحیفهٔ‌شاهی** داشتند که بتاریخ ۹۳۳ کتابت شده است و شروع میشود باین‌بیت - :

« ای بنامت صحیفهٔ شاهی
شده مشهور ماه تا ماهی »

واین کتاب‌را باین‌بنده عطا کردند واکنون نزدمن موجود است .

کتاب‌صحیفه‌شاهی در **لکنهو** بطبع رسیده است .(رجوع‌شودبفهرست ریو،ص ٥۲۸ . **حاجی خلیفه** ،جلد ۲ ص٤۰۸. **اسپرنگر** :

Bibliotheca Sprenger. NO. 1580

وآن استاد جلیل بسیاری کتب مؤلفهٔ خود را بنام این امیر کبیر کرده. وپس از آنکه **جامی** درسال ۸۹۸ ه‍./۱۴۹۲م. وفات یافت امیر برای او مرثیه‌ای ساخته که **خواند میر** بیت اول آن‌را ذکر کرده‌است.(۱) نام امیر بمناسبت فضلاء

---

۱) عبارت حبیب‌السیر چنین‌است . «وامیرعلیشیر درمرثیهٔ مولانا **نور الدین عبدالرحمن** ترکیبی غرا درسلك انشا کشید، زندگی او و مطلعش درخاطر بود ثبت گردید.

«هردم ازانجمن چرخ جفای دگر است   هریك ازانجم او داغ بلای دگر است»

امیر بعداز فوت **جامی** رساله‌ای بزبان ترکی تحریر فرموده در احوالات وسوانح زندگی او وروابطی که با آن استاد داشته وچون پنج مقاله است انرا «**خمسة المتحیرین**» نام‌نهاده، رسالهٔ مذکوررا درحدود سنین ۱۳۳۰ ه‍ . ش فاضل کتابدوست و دانشمند ادب پرور آقای **محمد نخجوانی** تبریزی بفارسی ترجمه فرموده است .

چون هنوز این ترجمه زینت طبع یافته، فصلی از آن را که متضمن قطعات منظوم متبادل بین آن دومرد بزرگ است دراینجا درج میکنیم تا هم ازسبك اشعار وطرز افکار امیر وهم ازمرتبهٔ جامی در نزد او نمونه‌ای دردست باشد :

«ـ وقتی این رباعی‌را بمخدومی فرستادم

تا دور فتاده سرم از خاك درت   هرروز دهم بنامه‌ای درد سرت

بیخود گردم چونامه آیدت زبرت   من بیخبر ازنامه چه‌دانم خبرت

و(جامی) درجواب نوشت :

ز آندم که فتاده اتفاق سفرت   تابو که گهی کنم بخاطر گذرت

گرمرغ پرد سوی‌تو یاباد وزد   خواهم که‌دهم بناله‌ای دردسرت

۲ـ وقتی که پادشاه (**حسین بایقرا**) در قشلاق بود، خبروفات استاد **حسن نائی** (موسیقی‌شناس آن‌عصر) ازعراق رسید فقیر دراین باب بیت مثنوی را تضمین کرده بمولانا نوشتم:ـ

شرح هجر شاه استادان حسن   بشنو از نی چون حکایت میکند

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

آن‌عصر بفراوانی ذکر میشود ، مخصوصاً در **حبیب‌السیر** درباب شعراء معاصر **سلطان‌حسین بایقرا** نام **امیر علیشیر** کراراً آمده‌است .

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

بند بند او جدا گشته ز هم　　　از جدائی ها شکایت میکند

در جواب نوشتند : -

شد نی خامه دلم را ترجمان　　　بشنو از نی چون حکایت میکند

با زبان تیزو چشم اشك ریز　　　از جدائیها شکایت میکند

٣-ایامی که بملازمت وکارهای دولتی‌مشغول بودم‌واز کثرت‌اشتغال وتشتت‌حواس از روی اضطرار همواره برای کناره جوئی و فراغت التماس توجهی از حضرت مولانا میکردم و ایشان ازروی نصیحت و موعظه هرزمانی بیك نوعی فقیررا تسکین‌میدادند . زمانی که در حوالی مرغاب بودیم باز در اینموضوع رقعه‌ای بخدمتشان عرض و این دو بیت‌را نوشتم : -

تا کی چو صبا هر طرفم جلوه‌گری

خواهم سوی سرو خود کنم پی سپری

فریاد کنان و خاك بر سر فکنان

گویم که خلاصم کن ازین در بدری

درجواب رقعهٔ پندآمیزی فرستاده این دوبیت‌راهم نوشته‌بودند:-

از دیدهٔ جان اگر بجانان نگری

از تفرقهٔ جهان کجا غصه خوری

این تفرقه هرگز چو نگردد سپری

با تفرقه جمع باش تا بهره بری

٤-وقتی درسفرمکه این‌رباعی را بایشان فرستادم

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

بابر،در **بابر نامه** که بیشتر راه انتقادپیموده و کمتر ازدیگر تذکره‌نویسان، مانند **دولتشاه** و **خواندمیر** ،راه‌مدح وستایش رفته،از **میر علیشیر** باحترام

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

این نامه نه نامه، دافع درد من است

آرام درون رنج پرورد من است

تسکین دل گرم و دم سرد من است

یعنی خبر از ماه جهانگرد من است

در مراجعت از **مکه** ، جواب این‌رقعه را از**حلب** فرستاده ودرآخر این‌رباعی رانوشته بودند

این رقعه نه رقعهٔ مایهٔ هر طربی است

تحصیل نشاط وعیش‌را خوش‌سببی است

زین سان که بود مختصر و پر معنی

گویا ز جوامع الکلم منتخبی است

وقتی که مخدرمی(جامی)ازمکه‌مراجعت‌فرمودندرقعهٔتهنیت آمیزی‌نوشتم واین رباعی درآن قید شده‌بود .

انصاف بده ای فلك مینا فام

زین هردو کدام خوب‌تر کرد خرام ؟

خورشید جهانتاب تو از مطلع صبح

یا ماه جهانگرد من از جانب شام .

درجواب ایشان نامهٔمفصلی نوشته واین رباعی‌را درج فرموده بود :

با کلك تو گفت نامه،کای گاه خرام

صد تحفهٔ خوش بروم آورده ز شام

گر پای تو در میان نباشد نرسد

مهجوران را ز جانب دوست پیام ».

تمام نام میبرد[۱] و میگوید : چون او بکرم و دانش پروری امیری ندیده است علاوه بر نویسندگان و شعراءِ بیشماری که وی تشویق فرموده و مشمول عنایت خود قرار داده نقاشان هنرمند مانند ـ **بهزاد وشاه مظفر** و موسیقی شناسان بی‌نظیر مانند ـ **قول محمد وشیخ نائی و حسین عودی** همهٔ ترقی وپیشرفت خودرا مدیون بوی هستند ، وی خود نیز موسیقیدانی ماهر ونوازنده‌ای استاد ونقاشی چیره‌دست بوده است ودرزبان ترکی شاعری بیمانندی است که بآن زبان چهار دیوان غزلیات و پنج مثنوی مفصل بروش وسبك **خمسه نظامی** ویك مثنوی بتقلید از **منطق الطیر عطار** موسوم به **لسان الطیر** ساخته و پرداخته است . در شعر فارسی که بتخلص **فانی** اشعاری میسروده است، همانطور که بابر گفته، کمتر دستی داشته زیرا اگرچه بعضی ازابیات او بدنیست ولی بیشتر سست وضعیف است .

در علم عروض اطلاعات او خالی از صحت و دقت بوده و راجع برساله‌ای که بنام « **میزان الاوزان** » نگاشته، **بابر** میگوید: راجع بچهار وزن از بیست وچهار وزن رباعی که مورد بحث اوست اشتباه کرده وبغلط رفته است .

شهرت شاعری میرمذکور بیشتر دراشعار ترکی اوست و کمتر در شعرفارسی، هرچند که نظر به پشتیبانی وتشویق بسیاری که ازانواع فنون ادب و هنر کرده نام او را در تواریخ ادبیات فارسی باید بعزّت و حرمت یاد کنند. هرگاه اطلاعات بیشتر وجامعتری اززندگی وتألیفات او بخواهند باید به مقالهٔ سودمندی که **مسیو بلن** M. Blin فرانسوی در

---

۱) **بابرنامه**، طبع **بمبائی**، ص۱۰۸ .

بارهٔ او نوشته و در **روزنامه آسیائی پاریس** بسال ۱۸۶۱ م. طبع شده است مراجعه فرمایند.

میرعلیشیر در **هرات** درسال ۸۴۴ هـ. / ۱۴۴۰م. متولد شده و هم درآنشهر در دوازدهم جمادی الثانیهٔ ۹۰۶هـ/ ۱۵۰۱م. وفات یافته [۱] ودر آنجانیز مدفون گشته است.

زندگانی سیاسی امیر در آن سرزمین. ودر آن دورهٔ پرآشوب استثناءً قرین سکون و آرامش بوده است. وی توانسته است که دوستی و اعتماد سلطان زمان **ابوالغازی حسین بایقرا** را، که با او رفیق ایام طفولیت و دبستان بوده، در زمان سلطنت نیز جلب سازد. اورا بجاه جلال دنیوی و مکانت سیاسی اعتماد و اعتنائی نبود و بمیل طبع ازآن اعراض کرد تا بفراغت بتأملات نفسانی و مطالعات ادبی بپردازد. همچنین مادام العمر تأهل اختیار نفرمود. وبهدایت استاد زمان خود، **جامی**، وارد طریقهٔ **فرقهٔ نقشبندیه** گردید. شوق او را باعمال نیك حدی نبود و گویند که در حدود ۳۷۰ مسجد ومدرسه وصومعه ودیگر اماکن خیر در **خراسان** بتنهائی بنافرمود یاتعمیر ومرمت کرد [۲]. وی نویسنده ومؤلفی برومند است، **مسیو بلن**

---

۱) **خواندمیر** صاحب **حبیب السیر** راکتابی است در شرح احوال وآثار آن امیر بی‌نظیر موسوم به **مکارم الاخلاق** که نسخه‌ای ازآن در **موزهٔ بریطانیا** موجوداست وهم اورا درتاریخ وفات آن امیراین بیت است:

چو نازل شد انوار رحمت بروحش

بجو سال فوتش ز «انوار رحمت»

۹۰۶

۲) رجوع شود بمقدمهٔ مجالس النفائس، بقلم این بنده محشی، تهران ۱۳۲۳ ص «ی». که در آنجا اماکنی که از آثار امیر تا کنون در خراسان باقی است بتفصیل یاد شده است.

۲۹ مجلد از تألیفات اورا ذکر میکند که درازمنهٔ مختلفه، مابین زمان جلوس تا وفات **سلطان حسین بایقرا** ، تألیف کرده است . آخرین این مؤلفات وی کتابی است بنام **محاکمة اللغین** که در آن سعی کرده برتری زبان ترکی را بر فارسی بثبوت برساند . این کتاب را در سال ۹۰۵ هـ./۱٤۹۹ م . یعنی یکسال قبل از وفات خویش تألیف کرده است (۱)

---

۱) راجع باحوال **امیر علیشیر** و آثار او، نویسندهٔ این سطور درمقدمه‌ای که بر **مجالس النفائس** طبع تهران نگاشته و در سال ۱۳۲۳ در **تهران** بطبع رسیده اطلاعات بسیار ثبت نموده‌ام . همچنین درخطابهٔ مفصلی که بنام «**نوائی**» در **تهران** بدعوت **انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی** بتاریخ ۱۲ آبان ۱۳۲٦ ایراد کرده‌ام و بعداً جداگانه بطبع رسید، بعضی معلومات وفوائد ذکر نموده ، که طالب شرح احوال **امیر** با آنجا میتواند رجوع نماید .

بتاریخ پانزدهم ماه‌مهٔ ۱۹٤۸ م ./ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۷ ش . **جمهوری ازبکستان** در شهر **تاشکند** جشنی مجلل بیاد بود پانصدمین سال تولد آن گویندهٔ بزرگ برپا کردند، که تمام **ملل جماهیر شوروی** و همچنین **ایران و افغانستان** درمراسم جشن مذکور شرکت داشتند. تماشاخانه‌ای رفیع و کتابخانه‌ای وسیع بنام آن گوینده ترک‌زبان در آن شهر بزرگ بنا کرده‌اند . واهل فضل وادب دربارهٔ آن عندلیب بوستان فصاحت هزار دستان شدند و هزارداستان زدند ، نویسندهٔ این حواشی نیز از **ایران** در آن انجمن حضور داشتم ودرباب دیوان شعر فارسی او، که به **دیوان فانی** موسوم، ونسخهٔ نفیسی از آن در **کتابخانهٔ مجلس شورایملی** در **تهران** بشمارهٔ ۱۰۳۵ موجود است و در زمان خود او کتابت شده ، مقالتی در آنجا ایراد کردم که مورد عنایت دانشمندان **فرهنگستان** جمهوری مذکور قرار گرفت ،

شرح وتفصیل آن جشن و کتب **میر علیشیر** که بالسنهٔ مختلفه ترجمه شده است در **مجلهٔ پیام نو**، طبع تهران، شمارهٔ ٤، سال چهارم مندرج میباشد.

جامی

جامی

مولانا **نورالدین عبدالرحمن جامی**، درشهر کوچك **جام** [۱] در **خراسان** در ۲۳ شعبان ۸۱۷ هـ. / ۷ نوامبر ۱٤۱٤م. متولد، ودر **هرات** در هیجدهم محرم ۸۹۸ هـ./ نوامبر ۱٤۹۲م. وفات یافت. وی یکی از آن بزرگان واساتید نامی است که خاك ایران پرورانیده، زیراوی در آن واحد هم شاعری بزرگ، هم محققی دقیق وهم عارفی ارجمنداست. علاوه بر کلیات اشعار که مشتمل است بر سه دیوان غزلیات وهفت مثنوی ومقداری قطعات وابیات متفرقه، اورا تألیفاتی است درتفسیر **قرآن** واثبات نبوت **پیغمبر** (ص)، وعلم حدیث، وترجمهٔ احوال اولیاءِ وصوفیه، ودر علوم ادبی مانند صرف ونحو عرب وعروض وقافیه و موسیقی و فن معما وسایر فنون. در کتاب **تحفهٔ سامی** چهل وشش جلد کتاب ازتألیفات اوبشمار می‌آورد. ولی بگمان من هنوزاین فهرست جامع وکامل نیست [۲]. معاصرین جامی وی‌را بسیارمحترم میداشته‌اند، نه‌تنها نزد هموطنان او بلکه چنانکه قبلاً گفتم سلطان **عثمانی** نیز او را حرمت عظیم می‌نهاده وبیفایده سعی بسیار کرده است که وی را از هرات بدربار خود ببرد.

غالب معاصران معروف اونام ویرا بعزت برده، ومرتبت ومقام او

---

۱) تولد **جامی** در **خرگرد** ازنواحی ولایت **جام** است، نه‌قصبه‌ای که در اطراف مقبرهٔ **شیخ احمدجام** «**ژنده‌پیل**» بنام **تربت‌جام** وجود دارد (رجوع شود به **کتاب‌جامی**، تألیف این‌بنده ص۵۹.

۲) برای تألیفات جامی رجوع شود به **کتاب‌جامی** تألیف‌این‌بنده ص۱٦۱، طبع **تهران**.

تکریم و حرمت بابر نسبت به جامی

را چندان بلند دانسته‌اند که وی را مافوق مدح ووصف و مستغنی از نگارش ترجمهٔ احوال شمرده‌اند. چنانکه **بابر**، بعد از آنکه میگوید ـ جامی درعلوم صوری ومعنوی همتا وبرابری در عصر خودنبوده، اضافه میکند که اورا حاجتی بمدح وستایش نیست وذکراو فقط ازباب تیمن وتبرك میباشد [۱]

سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی نام او را در صحیفهٔ پنجم از کتاب **تحفهٔ سامی** [۲] اول همه ذکرمیکند ومیگوید ـ :

عقیدهٔ سام میرزا در بارهٔ جامی

« جامی، آنکه ازغایت علو فطرت ونهایت حدت احتیاج به‌تقریر حال وتبیین مقال ندارد . چه‌پرتو فضایل او ازشرق تا باقصای غرب رسیده و خوان نوالش ازکران تا کران کشیده (بیت)

نه‌دیوان شعراست این، بلکه **جامی** کشیده است خوانی برسم کریمان
ز الوان نعمت دراو هر چه خواهی بیابی مگر مدح و ذم لئیمان »

دولتشاه سمرقندی نیزدرخاتمهٔ تذکرهٔ خود درباب شعراء معاصر

---

۱) عبارت **بابر** چنین است : «ازآنجمله یکی **مولانا عبدالرحمان جامی** بود که درعلوم ظاهروباطن درزمان خودش با آنمقدار کسی نبود ، شعراو خودمعلوم است جناب مولانا ازآن عالیتر است که بتعریف احتیاج داشته باشد ، غایتش درخاطر گذشت که دراین اجزای محقر ازجهت تیمن وتبرك نام ایشان مذکور وشمه‌ای ازصفات ایشان مسطور شود .»

۲) **تحفهٔ سامی** طبع **تهران**، تألیف **معزالسلطنة والدین ابوالنصر سام میرزا** ، دومین پسر **شاه اسماعیل اول صفوی** ، متولد بسال ۹۲۳ هـ . و متوفی بسال ۹۸۴ هـ ، برای شرح حال او رجوع شودبه **حبیب السیر. تحفهٔ سامی واحسن التواریخ حسن روملو. فهرست ریو** .

نام‌اورا قبل‌از **میرعلیشیر** ذکر کرده و ازاو قریب بهمین مضامین وصف نموده‌است .[(۱)]

عقیدهٔ میرعلیشیر نوائی

میرعلیشیر علاوه برذکر مختصری که درابتدای کتاب **مجالس‌ـ النفائس** ازاو مینماید ، رساله‌ای نیز سراسر در وصف و ثنای او برشتهٔ تألیف درآورده و آنـرا « **خمسةالمتحيرين** » نامیده است . این رساله را که **مسیو بلن** در مقالهٔ خود مشروحاً وصف نموده از آنجهت باین اسم نامیده که بپنج قسمت منقسم میشودیعنی‌یك مقدمه وسه‌فصل ویك‌خاتمه بترتیب‌ذیل ـ :

مقدمه ـ دربیان‌اصل ومولد وحیات **جامی** وآشنائی مؤلف با او .

فصل‌اول ـ مشتمل برذکر حوادث و مکالماتی که مابین مؤلف با **جامی** روی‌داده .

فصل‌دوم ـ مشتمل برمراسلات ومکاتیبی که مابین‌آنها شده است

فصل سوم ـ مشتمل بر ذکر کتبی که جامی بر حسب خواهش یا پیشنهاد مولف‌برشتهٔ تألیف درآورده .

---

۱) سخن **دولتشاه** دربارهٔ‌جامی‌چنین‌است ، (ص۴۸۳ ، طبع **لیدن**): ـ

«ساقی جان جام معنی پرشراب ناب ساخت،

بعد از آن **جامی** حریفان‌رازمی‌سیراب‌ساخت

در مصطبهٔ جامی تاگشاده شد مجلس زندان نامی درهم شکست ، وعروس بکر فکر تانامزد اینمرد معنی شد مخدرات حجرات دعوی عقیم وسقیم شدند ، طوطیان شکرشکن هند را سواد دیوان و منشآتش خاموش ساخت ، وشیرین زبانان و فارسان میدان **فـارس** تا شهد اشعارش نوشیدند دیگر انگشت بر نمکدان کلام ملیح گویان نزدند » .

خاتمه ـ مشتمل برذکر کتب ورسالاتی است که مؤلف بر حسب تعلیم وهدایت **جامی** مطالعه نموده . و همچنین شرح وفات او و مراسم عزاداری که دربارهٔ او بمنتهای شکوه وجلال بعمل آورده‌اند، وافراد خاندان سلطنتی ونجبا واعیان وعلماء وفضلاء **هرات** وجمعی کثیر ازعامهٔ خلائق جنازهٔ اورا تشییع کرده‌اند [۱]

شرح حال جامی بقلم عبدالغفور لاری

لیکن در میان این همه بهترین وقیمتی‌ترین شرح احوالی که از او بدست است آنست که تلمیذ مشهور وی **عبدالغفور لاری** (متوفی درماه شعبان ۹۱۲ هـ / ۱۵۰۶ م . ومدفون در جنب مزار استاد خود) در بارهٔ او نگاشته [۲] .

خلاصه ـ تمام مسائل اصلی راجع بحیات جامی درمقدمه «بیو گرافیک» که **کاپیتن ناسو لیس** [۳] برطبع کتاب **نفحات الانس** [۴] نگاشته‌است . بحث‌شده . هرچند این مقدمه بواسطهٔ حملهٔ بیمورد و شدیدیکه علیه

---

۱) این‌رساله مفیدرا آقای **محمد نخجوانی** از ترکی جغاتائی بفارسی ترجمه کرده‌ونزداینجانب نسخهٔ‌از آن‌موجوداست (رجوع‌شود به‌ص۷۳۹همین کتاب).

۲) شرح حالی که **رضی الدین عبدالغفور لاری** بطور تفصیل ازاستاد خود نگاشته در ذیل تکامه وحواشی برمتن نفحات‌الانس الحاقشده ، و نسخ عدیده از آن یافت میشود .

رجوع شودبه**کتاب جامی** طبع**تهران** ص۵۵ و ص۱۷۵ ، و **رشحات عین‌الحیوة** و**سفینة‌الاولیا** و**فهرست ریو** ، ص۳۵۰ .

۳) **کامین ناسیولیس** W. N Lees از خاورشناسان **انگلیس** در **هندوستان** است، متولد ۱۸۲۵م . متوفی ۱۸۸۹ .

۴) **نفحات‌الانس** ـ طبع **کلکته** سال۱۸۵۹ .

تصوف کرده‌است مورد طعن میباشد. لیکن جزئیات زندگانی **جامی** در آنجا بهتر و مستند باسناد بیشتر از تواریخ دیگر شعرا مثلاً **حافظ**، ذکر شده ومحفوظ مانده‌است. **جامی** خود تاریخ تولد خویش را ثبت کرده، و دو دلیل بر انتخاب کلمهٔ **جامی** برای تخلص خویش ذکر فرموده است [۱] همچنین تاریخ تألیف بیشتر از آثار منظوم ومنثور خویش را که غالباً در پانزده سال آخر عمر طولانی وی بظهور رسیده خود برشته نظم در آورده‌است.

این تواریخ وهمچنین نسخهٔ اصل دیوان اشعار او که از حسن اتفاق موجود است پایه واساسی بسیار متین ورزین بدست میدهد. زیرا که در **سن پطرزبورك** (لنین گراد)، در **مؤسسهٔ السنهٔ شرقیه وزارت خارجه روس**، یك نسخه از کلیات او بخط مؤلف موجوداست که **بارون ویکتور رزن** Baron Victor Rosen [۲] در ضمن بیان مجموعهٔ کتب خطی آن مؤسسهٔ مشروحاً آنرا وصف کرده‌است وبسیاری از نکات مشکوك تاریخی بوسیلهٔ آن کتاب بطور قطع روشن شده [۳].

---

۱) اشاره باین قطعه است که **جامی** خود فرموده:

« مولدم جام و رشحه قلمم — جرعهٔ جام شیخ الاسلامی است
لاجرم در میان اهل سخن — بدو معنی تخلصم جامی است»

۲) کلکسیون علمی بنگاه زبانهای شرقی وزارت امور خارجه روس (**سن پطرزبورغ** ص ۲۱۵ - ۲۵۹).

۳) در کتابخانهٔ ملی تهران نیز نسخهٔ نسبةً جامع وقدیمی موجود است که سابقاً متعلق بکتابخانهٔ سلطنتی ایران بوده وبظن قوی بخط خود مؤلف می باشد، در مؤسسهٔ نسخ خطی فرهنگستان جمهوری **شوروی** در **تاشکند** نیز نسخه‌ای از منشآت جامی وهمچنین نسخه‌ای از **شواهد النبوة**، هردو بخط خود مؤلف، وجود دارد که تاریخ کتابت دوم صفر ۸۹۱ ه. است.

برای سایر اطلاعات در باب زندگانی واخلاق این شاعر بزرگ منابع واسناد از زمان خوداوزیاد دردست است که بموجب آنها ـ از **جامی** . هم اززمان طفولیت هوش وذکائی خاص مشهود می‌افتاد ، و هرچه بیشتر رشد ونمو می‌نمود افزونتر بکسب فضایل علوم می‌پرداخت و نزد استادان معروف به تکمیل نفس مشغول میشد و بسرعتی تمام بر آنها همه فائق میگردید وآنها ازاو کسب معرفت مینمودند. راجع بدرجه تحقیق وفضیلت او **ناسولیس** می‌نویسند ـ :

« اگر جامی‌را نه‌ازلحاظ شعر وشاعری بلکه‌تنها ازجنبهٔ تحقیق وفضل‌مطالعه نمائیم، جای‌انکار نمیماند که ویرا قریحه‌ای سرشارودانشی بسیار بوده‌است ، ولی از این جهت که ظاهراً ازعجب و پندار مصون نبوده محل تأسف است(۱). غرور بسیار و حس‌تحقیرنسبت بمعاصرین ازخصائص تحریرات‌اوست . هیچ‌میل نداشته که درمعلومات خویش خودرا مرهون تعلیم‌استادی بداند وگفته‌است : «مرااستادی یافت نشد که او راازخود فزونتریافته ونزداوتلمذ نمایم ، بلکه برخلاف،باهر کدام ازاستادان خود که مباحثه‌کردم مغلوب‌میشدند ، وازینرو هیچیك از ایشانرا برگردن من حق استادی و تعلیم‌نیست، بلکه‌اگرازمعلمی باید ممنون باشم تنهاپدرم بوده است که مرا علم زبان آموخت . »

۱) اینکه **ناسولیس** جامی‌را به «عجب‌وپندار» منسوب داشته محل‌مأتل است ، زیرا اسناد و دلایل بسیار از تاریخ زندگانی جامی‌بدست‌است که‌همه‌حکایت از کمال کسر نفس وتواضع وفروتنی اومینماید . وبهترین دلیل‌آنکه باهمه فضائل‌صوری و معنوی هیچوقت بساط شیخی نگسترد وداعیهٔ مرشدی‌نداشت ، بلکه همواره درعالم درویشی تابع‌مشایخ‌فرقهٔ **نقشبندیه** (که‌در آنعصر **خواجه عبیدالله سمرقندی** معروف به « **خواجهٔ احرار** » است) میبوده ، وبهدایت‌او افتخار میکرده‌است . (رجوع‌شودبه کتاب **جامی** طبع **تهران** تألیف اینجانب ص۸۷ - ۹۶ .) و آنچه که از قول **مولاناجامی** درباب‌تحصیلات واستادان خود گفته‌است . کلام **فخرالدین علی** صاحب «**رشحات**» است که در آن بعبارتی لطیف این معانی راآورده است وازخود **جامی** نیست (نظر کنیدبه کتاب **جامی**،طبع **تهران** ، ص٦٤ .)

استقلال روح جامی (۱)

دیگر از صفات حمیدهٔ **جامی** که ممکن است ناشی از ملکهٔ عزت نفس وی باشد، همانا امتناع وی از مدح و چاپلوسی نسبت به اغنیا و اقویاست ، و این صفتی است که نزد دیگر شعرای زمان کمتر یافت میشده . **علی بن حسین واعظ کاشفی** که شرح حال او را در **رشحات عین الحیاة** نگاشته است این نکته را مخصوصاً تذکر داده و گفته است: هیچکس مانند **جامی** مفاد این اشعار **نظامی** را عمل نتوانست کرد :

---

۱) در کلمات جامی سخن از استقلال روح واستغناء از خلق وعزت نفس بسیار رفته، واین استاد بزرگ عالیمقدار، برخلاف اغلب شعراء چاپلوس ومدیحه سرایان دوران که دامان قدس انسانیت را آلوده بستایش ومدح پادشاهان ستمکار ویا امراء خود پسند نابکار ساخته ودر مدیحهٔ آنان اشعار پرداخته اند، اوهمیشه آنان را بعدالت وتقوی ودیگر صفات شریفه اندرزداده و همچنین در اشعار حکیمانهٔ خود نزد همگان منادی آزادی وداعی آزاد مردی بوده است .

یکی از قطعات او را که در این باب از شاهکارهای برجسته ادب فارسی بشمار است و برصدها دیوان شعر شاعران مدیحه ساز خوش آمدگو برتری دارد، وحکایت از روح بلند و طبع آزاده ونفس علوی او میکند، برای تیمن وتبرك در اینجا ذکر میکنم زیرا متأسفانه این قطعه کمتر مورد توجه دانشمندان قرار گرفته است .

آن منظومه در مثنوی هفتم از **«خردنامه اسکندری»** است که از کتاب های بسیار جلیل القدر و پرارزش ادب فارسی می باشد وهنوز قدر آنرا چنانکه باید، نه در داخل ایران ونه در خارج آنکشور، نشناخته اند .

علاوه بر یك مبدء **اخلاقی بسیار عالی** که در این منظومه مندرج است ، ازحیث فصاحت کلام وانسجام سخن نیز بمنتهی درجهٔ امتیاز میباشد ، وآن این است :-

یکی کعبه رو گم شد از قافله

نه همراه او زاد و نه راحله

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

« چون بعهد جوانی از برتو بدر کس نرفتم از در تو

همه را بر درم فرستادی من نمیخواستم‌تومیدادی (۱)»

و بر خلاف نسبت بمعلمین روحانی خود ومشایخی که اورادرطریق تصوف هدایت می‌نمودند، **جامی** احترامی بسیار نشان میدهد وآنان را بعظمت شأن وجلالت قدر می‌ستاید. واین نکته‌را باز **ناسولیس** درمقدمهٔ شرح حال جامی بتفصیل بیان کرده‌است (۲).

۱) رجوع شود به **مقدمهٔ ناسولیس** ص۵ و **کتاب جامی** ص۹۳

۲) مقدمهٔ **ناسولیس**: ص۵-۱۱.

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

پی طعمه هر چند همت گماشت
نیامد بچشمش که شام وچاشت...

ز زنگار گون گرد خوان سپهر
بجز گردهٔ ماه یا قرص مهر.

ندید از نم چشمه سار سر آب
بجز کاسهٔ چشم حیرت پر آب

همی گشت چون باد در گرد خاك
بهر دشت و وادی بصد بیم و باك

سیه خانه ای دید ناگه ز دور
خوش آینده چون خال بر روی حور

منور شدش چشم ها ز آن سواد
خضر وار رو در سیاهی نهاد

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ازآنجا که جامی از تملق ومداهنهٔ بابزرگان دوری جست شاید

بقیهٔحاشیه ازصفحهٔ قبل:

زنی یافت چون نافه‌اش پوست خشک
بر او گشته کافور موی چو مشک!
بدو گفت – کای مادر مهربان
که باشد ز وصف تو قاصر زبان،
ز بی قوتیم تنگ گشته نفس
بیك خشك نانم بفریاد رس!
بگفتا – که دارم من از نان فراغ
نخورده دراین دشت نان جز کلاغ،
بود فارغ از فکر نان خاطرم
اگر دارمش آرزو کافرم!
دمی باش، کز مار یا سوسمار
کنم ماهیئی ریگ پرور شکار!
نه تابه است بر آتش اینجا نه دیگ
کنم پخته از تف تفسیده ریگ.
نشست از سر پای آن رهنورد
بحکم ضرورت از آن طعمه خورد.
چو شد سیر از آن شور خورده کباب
بجنبید در طبع وی میل آب،
نشان داد یك چشمه آبش ز دور
چو اشك ستمدیدگان تلخ و شور!
بدو گفت – ازآن چشمه‌چون بازگشت
که ای بانوی بر و خاتون دشت...

بقیهٔحاشیه درصفحهٔ بعد

بهمان علت کمتر شاعری در ایران مانند او موفق شد که در اثنای زندگانی خویش دارای حرمتی چنان عظیم و شهرتی چنان وسیع شود[۱] و با آنکه عمری

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

چرا رو نیاری بده یا بشهر
که گیری ز هر نعمت و ناز بهر ؟
بگفتا- که هر جای شهر و دهست
یکی سفله بر خلق فرماندهست!
قناعت نمودن بناکام و کام
بدین ناگوار آب و ناخوش طعام،
از آن به که بهر شکم بخردی
بود زیر فرمان همچون خودی .
بیا ساقی و ز آن می دل پسند
که گردد از آن سفله همت بلند ،
فرو ریز یك جرعه در جام من
که دولت زند قرعه بر نام من !
بیا مطرب و ز آن نو آئین سرود
که بر روی کار آرد آبم ز رود ،
در این کاخ زنگاری افکن خردش
فرو بند از کوس شاهیم گوش ...!

۱) وجود مکتوبات **جامی** بممالك شرق و غرب، از بلاد **روم** تا دیار **هند** بشهرت جهانگیر آن استاد در زمان حیاتش دلالت میکند. نه تنها با سلطان **بایزید خان** خلیفهٔ عثمانی و **خواجه محمود گاوان** وزیر سلاطین آن مرد بزرگ که **بهمنیهٔ دکن** مکاتبه داشته بلکه

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

طولانی نمود و با هیچ حادثه ناملایمی ، یا مصیبت و شدتی ، از بلندی بخت ، تصادف نکرد ، چنانکه بزرگان شعرا که حتی شان و مقامشان از او بیشتر است مانند **فردوسی** و **ناصرخسرو** و **انوری** و **سعدی** و **حافظ** ازاین گونه پیش آمدهای ناملایم درامان نبوده‌اند. تنها واقعهٔ نامطلوبی که در تاریخ حیات **جامی** ذکر شده و در آن‌جا نیز وی با کمال استادی و مهارت گلیم خودرا از آب بیرون کشیده ، در **بغداد** برای او روی داده

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

بافضلاء ایران در **تبریز** (تختگاه **آق‌قوینلوها**) و **شیراز** مهدعلمی ایران نیز تبادل نامه‌ها واشعار می‌فرموده‌است . غزل ذیل در دیوان دوم اوست که برای یکی از فضلاء شیراز (ظاهر، **جلال‌الدین دوانی**) نگاشته‌است ، وغزل لطیفی است:-

در در صومعه آن به که قدم باز کشیم
خرقه ها در نظر شاهد طناز کشیم

چند ناخوش منشان بر سر ما ناز کنند ؟
نازنینی بکف آریم و از او ناز کشیم

سر که کردیم بسی پیش ریاکیشان پست
در ته پای یکی سر و سرافراز کشیم

هرچه مخزون نهانخانهٔ صدق است و نیاز
در ره مغبچهٔ خانه بر انداز کشیم

عشق بازیم بزیبا صنمی پاك سرشت
به که بازیچهٔ این چرخ دغا باز کشیم

مطربی گر بدهد دست سوی باغ رویم
باده بر نغمهٔ مرغان نوا ساز کشیم

هست قحط می و شاهد به **خراسان جامی**،
خیز تا رخت بمحروسهٔ **شیراز** کشیم

است، درهنگام سفر حج وی در سال ۸۷۷ ه . / ۱۴۷۲ م . [۱] و آن واقعه چنان بود که قطعه‌ای از منظومات مثنوی **سلسلة‌الذهب** را بعضی اشخاص مفسد روایت کردند، و بااستناد بآن، او را به‌عداوت خاندان **علی بن ابیطالب** متهم داشتند ، با آنکه وی را در مدح **حسین بن علی** علیه‌السلام قطعهٔ بسیار فصیحی است [۲] که قبل‌اززیارت مرقدحسین در **کربلا** سروده بود ، معذلك مجلسی انبوه درمحضر علماء **بغداد** برای تفحص و تفتیش عقاید مولانا برپاشد. لیکن **جامی** بسهولت توانست که آن تهمت رادفع کند وقضیه را علیه همان حسودان ومغرضان منعکس فرماید . و گفت : اگر او را بیمی از سرودن آن اشعار بوده است ازآن بوده که مبادا مردم **خراسان**

---

۱) رجوع‌شود بمقدمهٔ **ناسولیس** ص۱۲- وکتاب **جامی** ص۸۲ .

۲) در **رشحات** مینویسد : «وایشان دراول جمادی‌الاخره (سنهٔ‌سبع وسبعین وثمانمائه) به **بغداد** نزول‌فرمودند وبعدازچندروزبنیت‌روضهٔ‌مقدسهٔ **امیرالمؤمنین حسین(ع)** متوجه **حله** شدند وچون به **کربلا** رسیدنداین‌غزل‌را نظم‌فرمودند ؛

«کردم ز دیده پای سوی مشهد **حسین**
هست این سفر بمذهب عشاق فرض عین
خدام مرقدش بسرم گر نهند پای
حقا که بگذرد سرم از فرق فرقدین
آنرا که بر عذار بود جعد مشکبار
از موی مستعار چه حاجت بزیب وزین
جامی گدای حضرت او باش تاشود
با راحت وصال مبدل عذاب بین
میران ز دیده اشك که در مشرب کریم
باشد قضای حاجت سائل ادای دین »

اورا متمایل به **تشیع** گمان کنند ، وهیچگاه تصور نمی کرد که به بهانهٔ همان اشعار **شیعیان بغداد** اسباب زحمت او را فراهم سازند (۱) . لیکن این واقعه چنان قلب اورا متألم ساخت که اشعاری تلخ درمذمت بغدادیان نظم فرموده است که با این بیت شروع میشود ـ :

« بگشای ساقیا بلب شط سرسبوی — وزخاطرم کدورت بغدادیان بشوی ».

۱) داستان مباحثه ومجادله «رافضیان بغداد» باجامی بتفصیل در **رشحات ـ عین الحیوة** آمده است . «معاند مولانا که موسوم به **نعمت حیدری** است در آن مجلس رسوا ومفتضح گردید وشارب اورا جمعی از اهالی **شیروان** با کارد و چاقو ببریدند و پس از آن تخته کلاه برسروی نهاده وویرا بردراز گوشی واژگونه سوار کرده و باسایر اقران واعوان به تعذیر وتشهیر تمام گرد شهر و بازار **بغداد** گردانیدند . وبعد ازصدور این وقایع وجفای اهل بغداد این غزل را فرمودند :

بگشای ساقیا بلب شط سر سبوی — وز خاطرم کدورت بغدادیان بشوی

مهرم بلب نه ازقدح می که هیچکس — زابنای این دیار نیرزد بگفت وگوی

درراه عشق زهد وسلامت نمی خرند — خوش آنکه باجفاو ملامت گرفت خوی

از ناکسان وفا ومروت طمع مدار — از طبع دیو خاصیت آدمی مجوی

عاشق که نقب زد بنهان خانه وصال — دارد فراغتی ز نفیر سگان کوی

بی رنگی است وبیصفتی وصف عاشقان — این شیوه کم طلب زاسیران رنگ وبوی

جامی مقام راست روان نیست اینزمین — برخیز تانهیم بخاك **حجاز** روی

ومدت اقامت ایشان در **بغداد** چهار ماه بود وبعد از عید رمضان این سال متوجه حجاز شدند . . . . »

قطعه‌ای که دردفتر اول **سلسلة الذهب** آمده در باب معنی **رفض** و ذم

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

باوجود همه‌زهد وعرفان ، **جامی** راطبعی شوخ ومشربی عذب بوده (وازاومزاحهای طرفه نقل کرده‌اند) درموقعی که این بیت را که مطلع غزلی ازاوست میخوانده‌اند :

« بسکه در جان فکار و چشم بیدارم توئی
هر که پیدا میشود از دور پندارم توئی »

یکی‌از حضار بی‌ادبانه سخن‌اورا قطع کرده سؤال نمود که «اگر خری ازدور پیداشود ؟» **جامی** فی‌الحال گفت ـ : «پندارم توئی!»

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:
رافضیان که موجب آن همهمه‌وغوغای‌عام در **بغداد** شد این است :

«**رافضی** رانگر که رفض‌خرد — کرد و بیرون نهاد پای ازحد
گفت : درمدحت **علی** سخنان — که نیاید جز از دروغ زنان
هست قدر علی از آن اعلی — که رسد فهم **رافضی** آنجا
خودعلی‌را چه‌ننگ ازآن‌افزون — کش ستایش کنند مشتی دون
دون مگو وز دون بسی دون‌تر — در کمی از کم‌ازکم‌افزونتر...»

وپس ازآن تمثیلی‌آورده است از شاعری که قصیدهٔغرا[۳] در حضرت‌شاه خواند و «هیچکس تحسین‌نکرد جز جاهلی که باسالیب سخن عارف نبود وآن‌شاعر چون آن بدیدبگریست» ودرآخرآن تمثیل گفته...:

«... نیست‌چون‌دیدهٔ‌سخن‌بینش — عار می آیدم ز تحسینش
همچنین رافضی بدآن دغلی — چون کند مدح و آفرین **علی**
آید از مدح او علی را عار — ز آفرینش بود علی را بار
ور تو گوئی که میل دل هرگز — نیست خالی ز نسبتی جائز
رافضی بس دنی علی عالی‌است — میل‌چون ازمناسبت خالی است؟
با تو گویم حکایتی در باب — کزتأمل بدان رسی‌بجواب ...»

آنگاه حکایت رافضی راآورده است که ازیکی ازفضلاء **اهل‌سنت** سؤال کرد

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

موقع دیگر دربارهٔ یکی از شعراءِ زمان متخلص به **ساغری** که معاصران خودرا متهم بسرقت معانی اشعار خویش کرده است این قطعه را گفت :

« ساغری میگفت - دزدان معانی برده‌اند
هر کجا درشعر من یك‌معنی خوش دیده‌اند
دیدم اکثر شعرهایش‌را یکی معنی نداشت
راست‌میگفت- آنکه‌معنیهاش رادزدیده‌اند»

چون **ساغری** این‌قطعه‌بشنید از **جامی** گله‌وشکایت‌نمود،وی‌درجواب

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

که **علی** راتعریف کن وپرسیدن‌آن فاضل که کدام **علی** را ؟ آن **علی** که معتقد تست ، یاآن‌علی که معتقدماست ؟ ودرآنجا بیانی‌آورده درانبات فضائل **علی**(ع)ومنع ازسب و لعن **خلفاء ثلاث** که بقول‌صاحب **رشحات** آنرا ازبعضی کتب **قاضی عضد ایجی** نقل فرموده‌است ، ودرآخرآن ازقول‌آن فاضل‌میگوید - :

« بود سر کمال مصطفوی — گشت ختم خلافت نبوی
بود ختم رسل نبی و ز پی — شد **علی** خاتم خلافت وی
جمعی از بیعتش ابا کردند — واندرآن سرکشی خطاکردند
این **علی** ازکمال خلق و سیر — عین **بوبکر** بود و عین **عمر**،
لعن ایشان‌مکن که لعنت اوست — زشت‌باشد زدوست لعنت دوست
نیست در هیچ معنی و جهتی — رافضی را باو مشابهتی !
او بموهوم خویش دارد رو — زآنکه موهوم اوست درخور او
علیئی بهر خود تراشیده — خاطر از مهراو خراشیده . . »

این‌است کلام **رشحات** واشعار **جامی** که برای بیان معتقدات او دراینجا نبت‌شد ، والعهدة علیه .

گفت_من «شاعری» گفته بودم نه ساغری، بعضی از شوخ طبعان در آن تصحیفی نموده‌اند و «ساغری» ساخته‌اند که شمارا بیازارند .

درمیان ماده‌تاریخ‌هائیکه درباب وفات جامی گفته‌اند دو قطعه از همه‌بهتراست : یکی‌این‌آیت از **قرآن** مجید : ـ « **ومن دخله کان آمناً** » (سورهٔ ۳ آیهٔ ۹۱)، و دیگری کلمتی امت پارسی ، وآن این است « **دود از خراسان برآمد** » که ازهردو عدد ۸۹۸ بحساب جمل استخراج میشود .

اکنون هنگام آنست که ازتألیفات عدیدهٔ **جامی** سخنی بگوئیم .

آثار منثور جامی

آثار این استاد بدونوع تقسیم میشود منثور [1] و منظوم ، در میان آثار نثری مهم اواز کتابهای ـ **نفحات الانس** (درترجمهٔ احوال **صوفیه** واولیاء ، مؤلف بسال ۸۸۳ هـ/ ۱۴۷۸م . (واز **شواهدالنبوه** مؤلف بسال ۸۸۵ هـ / ۱۴۸۰ م . و از شرح کتاب **لمعات شیخ عراقی** موسوم به **اشعةاللمعات** مؤلف بسال۸۸۶هـ ./۱۴۸۱م. واز کتاب **لوایح** سابقاً ذکری کردیم ،ازاین جمله‌فقط **شواهدالنبوه** تا کنون آنچه من اطلاع‌دارم بطبع نرسیده‌است ویك‌نسخهٔ خطی خوبی‌از آن در دست من است که فهرست مندرجات آن ازین قرارمی‌باشد :

مقدمه ـ در معنی نبی ورسول وسائرمسائل متعلقه بدان .

رکن‌اول ـ درشواهد ودلائلی که قبل‌از ولادت **پیغمبر** ص بظهور رسید.

رکن‌دوم ـ دربیان‌آنچه که‌اززمان‌تولد تاهنگام‌بعثت‌وی ظاهر شده‌است

---

۱) درباب آثارمنثور **جامی** رجوع شود بکتاب **جامی** تألیف مترجم ، طبع **تهران**.ص۱۶۶ـ۱۸۳ .

رکن سوم- درذکرآنچه از موقع بعثت تاهنگام هجرت پیغمبر واقع شده است.

رکن چهارم - درشرح آنچه از هنگام هجرت تا زمان وفات او اتفاق افتاده است.

رکن پنجم - در تفصیل آنچه که خصوصیت بهیچیك از اوقات مذکوره درفوق نداشته، ولی بعد از وفات پیغمبر (ص) آثار آن ظاهر و آشکار شده است.

رکن ششم - در بیان شواهد و دلائلی که بواسطهٔ اصحاب وائمه ازاولاداو رضوان‌الله علیهم بظهور پیوست.

رکن هفتم - شواهدی که در زمان **«تابعین»** یا **«اتباع تابعین»** تاطبقهٔ اولای **«صوفیه»** بظهور رسیده است[1].

خاتمه - درعاقبت اعداء خاندان نبوت.

این کتاب به شیوه و سبکی بسیار ساده نوشته شده و اگر بطبع برسد مقدمه‌ای مفیدوعلمی برای معتقدات مسلمانان درباب حیات پیغمبر اسلام میباشد.[2]

جامی سه کتاب دیگر در «تصوف» نیز تألیف فرموده که من فرصت وتوفیق مطالعهٔ آنهارا نیافته‌ام، یکی رسالهٔ موسوم به **لوامع** است. دوم شرحی‌است بر کتاب معروف **فصوص الحکم** تألیف صوفی بزرگ شیخ **محی الدین بن العربی**، مؤلف بسال ۸۹۶ ه. / ۱۴۹۱ م. سوم نقدی‌است که بر کتاب **نصوص** تألیف شاگرد او **شیخ صدر الدین القونیوی** نگاشته و آنرا **نقد النصوص** نامیده است. و آن یکی از

---

۱) این‌طبقه‌بندی باید مقایسه‌شودبا **نفحات الانس**،طبع **ناسولیس** ص۳۱

۲) رجوع شود به: **کتاب جامی**،طبع **تهران**،ص۱۳۷و۱۷۹.

قدیمترین مؤلفات **جامی** است زیرا که در سال ۸٦۳ هـ . / ۱٤۵۸ م . تألیف شده .

از آثار کوچك **جامی** درحدود ده دوازده رساله یادداشت شده که

آثار کوچکتر جامی

درضمن فهرست اسامی. ٤٦ کتاب که **سام‌میرزا** از مؤلفات‌او در **تحفهٔ سامی** ذکر کرده مندرج است. درصورتیکه در کتاب‌تذکرهٔ **مرآة‌الخیال** این‌عدد مضاعف میشود [۱] ومیگوید : **مولاناجامی** بعداز وفات‌متجاوز ازنودرساله‌و کتاب‌ازخودباقی گذاشت. واین‌رساله‌های کوچك‌عبارت‌است:-

ازتفاسیر متفرقه بعضی اجزاءِ قرآن - مثل‌تفسیر سورة الفاتحه [۲] وشرح **چهل حدیث** و رسالهٔ در باب‌احادیث منقوله از **ابوذر** ، ورسائل کلامی درباب توحید الهی مانند **رسالهٔ تهلیلیه** در شرح لااله‌الاالله و آداب حج موسوم‌به **مناسك حج** وامثال‌آن ، وترجمهٔ احوال وکلمات بعضی‌صوفیه بزرگ مانند - **جلال‌الدین‌رومی** ، **خواجه‌پارسا** ، **خواجه‌عبدالله انصاری** ، وهم‌چنین‌رسائل‌چنددرباب‌اخلاق واعمال‌صوفیه مانند(**تحقیق مذهب‌صوفیان**) ، ونیز شروحی که ببعضی اشعار وابیات متصوفه نوشته است اعم ازعربی یافارسی ، مانند شرح‌قصیده **تائیه** و**میمیه** و**خمریه عمر**

---

۱) عبارت **مرآت‌الخیال** تألیف**شیرعلیخان‌لودی**،طبع‌سنگی **بمبائی**، ص۷۳ این‌است :-

«صدای ظاهر وباطن بدرجهٔ کمال داشت که نودونه کتاب تصنیف نموده ، همه آنها در **ایران وتوران وهندوستان** نزد اهل دانش مقبول افتاده . و هیچکس انگشت‌اعتراض برآن نتوانست نهاد» .

۲) ازتفسیر **جامی** تا آیهٔ « وایای فارهبون» (سورهٔ البقرة آیهٔ ۳۸) نسخهٔ نزدبنده نگارنده موجود است .

بن **الفارض المصری** ، وشرح بیت اول مثنوی مشهوربه «**نی نامه**»[1] و شرحی بر رباعی **امیرخسرودهلوی** ، و شرحی بر بعضی رباعیات که خوداو سروده‌است : وعلاوه براینهمه **جامی** رانیز رسائل وتألیفاتی‌است درعروض وقافیه (طبع **بلوکمان** Blochmann درکلکته ۱۸۷۲م.) ، ودر موسیقی ، ونیزشرحی بر کتاب **مفتاح الغیب** ، وشرح دیگری بر کتاب **کافیهٔابن‌حاجب** درنحو که[2] که‌آنرا برای پسرش **ضیاءالدین یوسف**

---

۱) **نی نامه** - در این اواخر یعنی در دلو۱۳۳٦ رسالهٔ ظریفی بنام« نینامه» بنظررسید که در **کابل** باهتمام ع. حبیب‌نوائی‌ازطرف سلسلهٔ‌نشرات رادیوکابل بشماره ۹۰ بطبع رسیده و بمقدمهٔ جامع و فاضلانه‌ای ازادیب معاصر خلیل‌الله خلیلی در شرح احوال و آثار مولانا جلال‌الدین بلخی ثم‌الرومی مصدراست. ودرآن دورسالهٔ نی‌نامه ، یکی تحریر مولینا**یعقوب‌چرخی** (ازمشاهیرمشایخ نقشبندیه وازاساتید جامی متوفی ۸۵۱ ﻫ) دیگر اثرقلم مولانا عبدالرحمن جامی، متوالیاً درج شده است .

اینهردو رساله درشرح دوبیت‌اول ازمثنوی معنوی است :-

«بشنو ازنی چون حکایت‌میکند . . . الخ»

رسالهٔ‌دوم که ازجامی‌وبه« **رسالة النائیه**» موسوم‌است‌شروع میشودباین بیت

عشق جز نائی وماجز نی نه‌ایم　　او دمی بی‌ما و ما بی وی نئیم

الحق سعی‌واهتمام فضلاء افغانستان درنشر اینگونه‌آثار ادبی شایستهٔ‌قدرشناسی وشکر گذاری است . زیرا میراث علمی‌بزرگان خراسان از دیرباز نزد ایشان امانت مانده واکنون میروند که بحق‌امانت وفاکنند . درایران همین‌رساله یکبار در حاشیه مجموعهٔ اشعةاللمعات بطبع سنگی در طهران ، بسال ۱۳۰۳ ﻫ . چاپ شده ودیگربار در**مجله‌ارمغان** (سال۱۷ ، شماره۸) بهمت استادفقید مرحوم **وحید دستگردی** منتشر گردیده است .

۲) این کتاب که معمولا به «**شرح‌جامی**» مشهوراست نظر بنام فرزندخود **ضیاءالدین** به «**فوائدالضائیه**» موسوم کرده . ودرممالك **شرق** ازمتون‌متداوله است .

تألیف فرموده ، نیز مجموعهٔ ازمراسلات ومنشآت اوورسائل چنددرفن معما که در آن زمان خیلی متداول ومعمول بوده است :

آخرین وشایدمقدم برهمهٔ مؤلفات نثری جامی کتاب «**بهارستان**» است [۱] که بسبك واسلوب کتاب **گلستان سعدی**

بهارستان

درسال ۸۹۲ ﻫ . / ۱۴۸۷ م . تألیف فرموده ، وآن مشتمل است برهشت فصل که هرفصل را روضه نامیده ازاینقرار - :

روضهٔ اول - درحکایاتی از اولیاءالله وبزرگان صوفیه .

روضهٔ دوم - درسخنان حکما . روضهٔ سوم - درعدالت سلاطین .

روضهٔ چهارم - درسخا و کرم . روضهٔ پنجم - درتقریرحالات عشق.

روضهٔ ششم - در نوادر مطایبات [۲] روضهٔ هفتم - دراحوال شعراء [۳] روضهٔ هشتم - درحکایات وامثال حیوانات .

این کتاب شامل عباراتی است از نثر و نظم بهم آمیخته که نسبةً منظومات آن زیاد تراست ، و آنرا با ترجمهٔ آلمانی آن بقلم **شلشتا وسارد** Schlechta -Wssehrd در سال ۱۸۴۶ در **وینه** بطبع رسانده اند . وچندباردیگر نیزدر**اسلامبول** طبع شده. ترجمهٔ کامل انگلیسی بهارستان در سال ۱۸۸۷ م . بوسیلهٔ انجمن کاماشاسترا **Kama-Shastra** ونیز ترجمهٔ دیگری ازروضهٔ ششم بقلم **ویلسون** C. E. Wilson موسوم به : « Persian Wit and Humours » بچاپ رسیده است . چون خوانندهٔ

---

۱) رجوع شود به : **کتاب جامی طبع تهران** ص۲۰۳

۲) مطایبات- **Witticisms** . دراین فصل ۵۳ لطیفهٔ ذکرشده که بعضی از آنها به ظرافت آراسته است .

۳) روضهٔ هفتم بیان جزئیاتی است ازاحوال سی وشش شاعر ، مطالبی که درباره معاصران خود ذکر کرده بسیار مختصر ولي مفید است .

کنجکاو میتواند بسهولت از محتویات آنکتاب اطلاع کامل حاصل کند ، لهذا تطویل کلام درشرح آن دراینجا جایزنیست.[۱]

جامی ازحیث شعر وشاعری بیشتر معروف شده است واینك در باب آثارمنظوم اوست که سخنی چند میگوئیم .

آثارمنظوم جامی

این آثارعبارتند: اولاً ـ ازهفت مثنوی کهمجموعهٔ آنرا« **سبعه** »[۲] ویا **هفت‌اورنگ** می‌نامند . اورنگ بمعنی تخت‌است و هفت‌اورنگ بمعنای مجموعهٔ ازثوابت موسوم به «دب اکبر» نیزمیباشد .

ثانیاً ـ سه دیوان جداگانه یامجموعهٔ اشعاراو که به‌ترتیب ـ اولی دوسوم به **فاتحة‌الشباب** بتاریخ ۸۸۴هـ/ ۱۴۷۹ م. جمع‌شده . دوم **واسطة‌العقد** که‌در ۸۹۴ هـ/۱۴۸۹م . گردآمده ، وسوم **خاتمة‌الحیاة** که بسال۸۹۶ هـ ۱۴۹۰ م . فراهم گشته یعنی دوسال قبل‌از وفات‌مؤلف :

اما **هفت‌اورنگ**[۳]:ـ مشتمل‌است برمثنویات هفتگانهٔ ذیل :

---

۱) طبع ظریفی از **بهارستان** بچاپ‌سنگی لیتوگرافی درسال ۱۳۱۱شمسی درتهران بامقدمهٔ فاضلانه بقلم آقای **محیط‌طباطبائی** انجام‌گرفته وقابل‌استفاده‌است

۲) مثنویات‌سبعه - یاباختصار - سبعه = Septete

کتاب مجموعهٔ **هفت اورنگ** یا مثنویات سبعه ، در سال ۱۳۳۷ هـ . ش/ ۱۹۵۸م باتصحیح ومقدمه ازآقامرتضی مدرس گیلانی در طهران بطبع رسیده ، مشتمل بر۱۰۵۰صفحه . طبع‌منقحی است ولی‌متأسفاً فهارس ثلاثهٔ - اسامی‌رجال‌ـامکنه ـ کتب رافاقد میباشد .

۳) ازمثنویات**سبعه**«**هفت اورنگ**» نسخهٔ خطی کهن‌سالی بخط نستعلیق خوشی که ظاهراً بسال ۱۰۳۸ تحریر شد، درتصرف این بندهٔ محشی است .که ازآن درتألیف کتاب جامی استفادهٔ بسیار کرده‌ام .

سبعه یاهفت اورنگ ۱ـ **سلسلة الذهب** که در ۸۹۰ ه/ ۱٤۸۵ م. تألیف شده است (۱)

۲ ـ **سلامان و ابسال** ـ که **فوربز فالکونر** ـ Forbes Falconer درسال ۱۸۵۰ م. طبع ونشرنموده ، ودرسال ۱۷۵٦م بانگلیسی ترجمه گشته است . این مثنوی مشتمل است بر۱۱۳۱ بیت . یك ترجمه دیگر بهشعر انگلیسی و بطور خلاصه بقلم نویسندهٔ معروف **ادواردفیتزجرالد** Edward Fitz Geraldدر **لندن**، بسال۱۸۵٦م‌انتشار یافته‌است (۲).

۳ـ **تحفة الاحرار** ـ که بسال ۸۸٦ ه. /۱٤۸۱ م . بنظم آمده ، آنرانیز **فوربز فالکونر** درسال ۱۸٤۸ م. طبع نموده و مجموعاً ۱۷۱۰ بیت‌است (۳)

---

۱) **سلسلة الذهب** - مشتمل‌برسه دفتر، تاریخ تألیف دفتر اول آن مثنوی ظاهراً بین۸۷۳ ه . و۸۷۷ ه . میباشد (رجوع‌شود بکتاب **جامی** طبع **تهران** ص ۱۸۵ ـ ۱۸۹ ومقالات عمیق **پروفسوررابرتسون** Prof. D. S. Robertsou استاد **دانشگاه کمبریج** درمجلهٔ **انجمن‌همایونی آسیائی**، اکتوبر ۱۹٤۵ و آوریل ۱۹٤٦ م) . تاریخ دفتر دوم آن مثنوی سال ۸۹۰ ه است بطوریکه در متن انگلیسی فوق‌آمده ، دفتر سوم تاریخ‌ندارد ولی قاعدةً باید بعد از سال ۸۹۰ باشد این بیت درتلوآن مثنوی‌آمده است مشتمل برمادهٔ تاریخ :-

«چون حروفش بصادوضاد رسید خامه را حکم ایستاد رسید»

۲) مثنوی **سلامان‌وابسال** ظاهراً بسال ۸۸۵ ه . بنظم آمده وراجع باصل آن‌حکایت وترجمهٔ‌آن‌رجوع‌شود بکتاب **جامی** طبع **تهران** ص ۱۸۹ و مقالهٔ مفصل انگلیسی تألیف نویسنده این‌حواشی، طبع **تهران** سال۱۹٤۷ م ، موسوم‌به:
« FitzGerald's Translation of Jami »

۳) رجوع شود **بکتاب‌جامی** طبع‌**تهران** ص۱۹۳ .

۴_ **سبحة‌الابرار** _ که دودفعه بچاپ حروفی در ۱۸۱۱م. و ۱۸۴۸م. ویك دفعه بچاپ سنگی درسال ۱۸۱۸م در **کلکته** بچاپ رسیده است [۱]

۵ _ **یوسف و زلیخا** _ که بسال ۸۸۸ هـ./ ۱۴۸۳ م. تألیف شده ومعروفترین مثنویات سبعه است. آنرا بآلمانی **روزنزوبك** Rosenzweig در **وینه** درسال ۱۸۲۴م. بشعر ترجمه وطبع نموده است، ترجمه انگلیسی آن بقلم **گریفیث** R. T. H. Griffith در **لندن** بسال ۱۸۸۸ م. وترجمه خیلی متوسط دیگری باز در **لندن** بقلم **روجرز** A.Rogers درسال ۱۸۹۲م طبع وانتشار یافته است [۲]

۶ _ **لیلی ومجنون** _ که درسال ۸۸۹ هـ/ ۱۴۸۴ م. تألیف شده و بفرانسه بقلم **مسیوشزی** Chézy در **پاریس** بسال ۱۸۰۵ م ترجمه شده وبآلمانی بقلم **هارتمان** Hartmann در **لیپزیك** بسال ۱۸۰۷ م. منتشر گردیده است [۳].

۷_ **خردنامهٔ اسکندری** _ که در میان آن مثنویات کمتر مورد توجّه واقع شده است وتاحدی که من آگاهی دارم هنوز صورت طبع ویا ترجمه نیافته است [۴]

---

۱) **سبحة‌الابرار** در ۸۸۷ هـ تألیف شده و در تهران بسال ۱۳۱۵ هـ. ش. نیز بطبع سنگی رسیده. رجوع شود بکتاب **جامی** ص ۱۹۵. اخیراً نیز در عداد مثنویات سبعه (هفت اورنگ) درطهران طبع شده است.

۲) رجوع شود بکتاب جامی ص ۱۹۷.

۳) رجوع شود بکتاب «**رمئو وژولیت _ شکسپیر**، و **مقایسه بالیلی ومجنون_نظامی**» تألیف نویسنده طبع **تهران**، ۱۳۱۹ هـ. ش. صفحهٔ ۱۹۳ و **کتاب جامی** تألیف این بنده ص ۲۰۰.

۴) رجوع شود به: **کتاب جامی** ص ۲۰۱،

سلسلة الذهب

نسخه خوبی از کتاب **سلسلة الذهب** در تصرف من است که بسال ۹۹۷ هـ . / ۱۵۸۸ م . کتابت شده ، این مثنوی از مباحث مختلفهٔ کلامی و اخلاقی و مذهبی بحث میکند باتمثیلات و حکایات و مشتمل است بر ۷۲۰۰ بیت تقریباً . عدم ارتباط وانقطاع مطالب آن از یکدیگر ، هم چنین انتخاب بحر نامطلوب آن ظاهراً باعث شده که آن از دیگر مثنویات سبعه کمتر مشتهر ومتداول بشود ، ازینرو نسخه آن کمیاب است . آن کتاب را بنام **سلطان حسین** مصدر نموده و گفته است ـ :

«**شاه سلطان حسین** آنکو بست چرخ را عدلش از تعدی دست »

پس از آن معمائی [۱] درغایت صنعت و هنرمندی بنام همان سلطان نگاشته که بسیار پیچیده ومشکل است .

برای نمونه از آن مثنوی حکایت ذیل را نقل میکنیم که مشتمل است برقصهٔ « گریستن آن شاعر که قصیده‌ای غرا درحضرت پادشاه خواند وهیچکس تحسین او نکرد جز جاهلی که به‌اسالیب سخن عارف نبود »ـ :

« شاعری در سخنوری ساحر در فن مدح گستری ماهر
بهر شاهی لوای مدح افراخت پر صنایع قصیده‌ای پرداخت:
مدح شاهان بعقل وشرع رواست زآنکه شاهندوشاه ظل خداست
هست عاید بنفس صاحب دل مدحت ظل بمدح صاحب ظل.
برد روزی یکی نکو خوانرا که رساند بعرض شاه آنرا
نظم را حُسن صورت میباید تا از آن حسن آن بیفزاید
پای تا سر قصیده را برخواند حرف حرفش بسمع شاه رساند

۱) معما Acrostic

در سخن واجبست حسن بیان   حق ازآن گفت «رتّل القرآن»
خواندنش چون بآخر انجامید   و ز ادای سخن بیارامید ،
داشت شاعر باهل مجلس گوش   که بتحسین او کنند خروش ،
ز آن هنرمند میکند جانی   کش ستایش کند هنر دانی
هیچ کس دم نزد زبان نگشاد   داد تحسین آن قصیده نداد .
ناگهان شهره‌ای بجهل وغرور   بانگ زد از جریم مجلس دور :
« بارك الله فلان نکو گفتی   گوهر مدح شه نکو سفتی !»
مردشاعر چوسوی‌او نگریست   دست بر رو نهاد و زار گریست
گفت-«بشکست‌ازاین‌حدیثم‌پشت   بلکه تحسین این خبیثم کشت
ترك تحسین پادشاه و گدا   روی بخت مرا نکرد سیا
و آفرینی که این مغفّل کرد   روز عیش مرا مبدل کرد
هرچه از بوستان بیخردیست   گرچه شاخ قبول بیخ ردیست
شعر کافتد قبول خاطر عام   خاص‌داند که سست‌باشد و خام
میل‌هر کس بسوی‌جنس‌وی‌است   آنچه‌پختست جنس‌خام کی‌است؟
زاغ خواند نفیر ناخوش زاغ   چه شناسد صفیر بلبل باغ
جغد سازد بکنج ویرانه   کی پذیرد ز قصر شه خانه
نیست چون دیده سخن بینش   عار می آیدم ز تحسینش.»
همچنین رافضی بآن دغلی   چون کند مدح وآفرین **علی**
آید از مدح او علی را عار   و آفرینش بود علی را بار
گرتو گوئی که میل دل هرگز   نیست خالی ز نسبتی جایز
رافضی بس دنی ، **علی** عالیست   میل چون از مناسبت خالیست
باز گویم حکایتی در باب   کزتأمل درآن رسی بجواب . .

مثنوی سلسلة الذهب بسه‌دفتر تقسیم شده که ازآنجمله دفتر اول منتهی‌میشود بمنظومه‌ای دربیان اعتقادات‌شاعر موسوم‌به «**اعتقاد نامه**». درآن‌نشان میدهد که **جامی** باوجودمقام **تصوف** وعرفان، دردین ومذهب

سنی معتقدی بوده است . درآن منظومهٔ اصول مذهب‌را یکان یکان عنوان قطعات خود قرارداده است وآنها ازین‌قرارند : ـ

دروجود حق‌سبحانه ، دروحدت‌حق ، درصفات حق‌تعالی ـ ازقبیل حیات وعلم واراده وقدرت وسمع وبصر و کلام ، در افعال حق‌تعالی ، در وجود ملائکه ، درایمان بانبیاء ، در فضیلت **محمد** (ص) بر سایر انبیاء ، درخاتمت نبوت وی ، درشریعت وی ، درمعراج‌وی ، درمعجزات وی ، در کتابهای الهی ، درقدیم بودن کتاب الهی ، درفضیلت امت‌رسول برسایر امم ، درشرف‌آل واصحاب وخلفاء او ، دراشارت بآنکه تکفیر اهل قبله جایزنیست . درعذاب قبر ، ونکیرومنکر ، درنفختین صوراسرافیل ، در نظار صحائف ، درمیزان ، درصراط ، درموقف عرصات ، در اشاره بخلود کفاردرنار وخروج بعضی‌از عصاةبشفاعت ، دربهشت ومراتب‌آن .

دفتر دوم آنمثنوی مشتمل است غالباً برتحقیق در اقسام مختلفه ووجوه گونا گون عشق‌مجازی وحقیقی‌وحکایاتی برسبیل‌تمثیل ازاحوال اولیا وعشاق .

دفترسوم غالباًمشتمل‌است برحکایات‌سلاطین . ودرپایان‌اخباری چندازاطباء دارد که دوحکایت ازآن‌نقل از کتاب‌چهار **مقالهٔ**[1]**عروضی سمرقندی** ، یکی منسوب به **ابن‌سینا** ست درخصوص طبیبی که در دربار **سمرقند** بود و کنیزکی را به‌معالجه روحی شفا بخشود [2] و دیگری باز درباب **ابن‌سینا** ست که چگونه یکی از شاهزادگان **آل بویه** را از مرض مالیخولیا نجات‌داد ، وپس ازآن گفتاری است دربیان دونوع‌شعر

۱) رجوع‌شود به : **چهارمقالهٔ عروضی سمرقندی** ، طبع‌اوقاف‌گیب

۲) رجوع‌شودبه : **مثنوی‌مولانای‌رومی** ، دفتراول .

که « یکی آسایش جان است و دیگری کاهش دل » و آنگاه مقالتی بسیار دلکش در بیان شعراء گذشته که « از سلاطین پیش رتبه‌ها یافتند و نام ایشان بواسطهٔ مدائح آنان برصحیفهٔ روزگار بماند » و شعرائیکهٔ در آنجا نام میبرد عبارت‌اند از **رودکی**، **عنصری**، **سنائی**، **نظامی**، **معزی** **انوری** ، **خاقانی**، **ظهیر**، **سعدی** ، **کمال**، **سلمان ساوجی** . وهم دراینجا حکایتی دیگر از کتاب **چهار مقاله** منقول است، درداستان **عنصری** که بدو بیت « گرهی را که از بریدن زلف **ایاز** بردل **محمود** افتاده بود بگشاد»

مثنوی **سلسلة الذهب** ناگهانی اختتام میبابد به خاتمه‌ای بسیار مختصر. آدمی چون آنرا میخواند احساس میکند که درهرجای آن دفتر میتوان آنرا خاتمه داد . بعبارت دیگر در **سلسلة الذهب** ممکن است خواننده بیساری از قلابه‌های زنجیر را ازدست بدهد بدون آنکه اختلالی در آن سلسله روی نماید، وانتظام مثنوی مختل شود. این کتاب مشتمل است بر بسیاری تحقیقات عالیه ، لیکن طول کلام و فقدان وحدت معنی در مطالب آن عیب آن شمرده میشود .

سلامان وابسال

خوانندگان انگلیسی زبان میتوانند بسهولت از خاصیت ومفهوم حکایت تمثیلی وعجیب **سلامان و ابسال** بوسیلهٔ ترجمهٔ شعر آزاد وخلاصه‌ای که **فتیز جرالد** از آن نموده است استفاده کنند . ترجمهٔ آن بشعر آزاد بسیار زیبا و تا حدی فصیح است لکن وزن مخصوص Hiawatha که برای آن بکاربرده ونیز حکایات و تمثیلات زیاد غالباً یك سره و یکنواخت بودن مطلب را مختل ساخته و از اینرو چندان مطلوب واقع نشده است [۱].

---

۱) رجوع شود بمقالهٔ انگلیسی این بنده طبع مترجم، **تهران**، ۱۹۴۷م .

این حکایت درنوع خود بسیارلطیف وظریف میباشد و اشخاص آن تمثیل عبارتند از پادشاه **یونان** ومرد حکیم که معلم ومستشاراوست و پسرزیبا وعزیز وی موسوم به **سلامان وابسال** که دایه خوبروی آن پسر است **وزهره** که‌همان‌ستارهٔ‌سیارهٔ ونوس Venus میباشدوجمال آسمانی‌را مجسم میسازد وبواسطهٔ او نقش‌ابسال ازصفحه خاطرسلامان محو می‌شود درمیان مطالبی که در این حکایت عجیب و غیر طبیعی است همانا تولد **سلامان** است بدون‌اینکه مادری‌داشته باشد که اورا بزاید .

شاعر با اینکه خود متأهل بوده است ، در این مثنوی زن‌داری را نکوهش بسیار کرده .

ابسال باوجود اختلاف سن که درحدود بیست سال بزرگتر بوده عاشق طفل شیرخوار خود یعنی **سلامان** میشود و چون بحد رشد و بلوغ میرسد اورا بجادوئی فریفته و مفتون خود میسازد ، این معنی نزد شاه و حکیم ناپسند میافتد ، وحکیم بوسیله قوه‌مغناطیسی **سلامان** را مجبور میکند که دربهشت زمینی آنجا که‌باابسال‌نوجوان‌فرار کرده‌بود توده‌ای عظیم ازهیزم‌فراهم‌سازد وهردوعاشق ومعشوق خودرا درآن عرضه حریق قراردهند ودر نتیجه **ابسال** بیچاره بکلی سوخته وخاکستر میشود ، ولی **سلامان** بی‌آنکه‌آسیبی بدو برسد سالم وتندرست بیرون میآید، درحالتی که از تمام شهوات و هوسهای جسمانی پاك و مطهر شده و مستحق تاج وتخت‌میگردد ، وپدرش آنهردو را باو میبخشد . این تمثیل که بخودی خود و بدون هیچگونه تفسیری روشن وواضح است درمقدمه‌آن ترجمه (ص۵-۷۱ ، ترجمه **فیتزجرالد**)کاملا شرح شده‌است .

اینک از این مثنوی که مترجم انگلیسی یکنوع لطفی در نظر هواخواهان ادبیات فارسی باو داده در اینجا یك قطعه از اصل نقل میکنیم . این قطعه متضمن وصفی است از آن دو عاشق و معشوق و شرح ملالت پادشاه از ورود آنان بجزیره مسحوره که در آنجا ایامی خوش بلهوولعب میگذرانیدند :

« از پس ماهی که زورق راندند	وز دم دریا ز رونق ماندند
شد میان بحر پیدا بیشه ای	وصف او بیرون ز هر اندیشه ای
هیچ مرغ اندر همه عالم نبود	کاندر آن عشرتگه خرم نبود
یك طرف درجلوه باهم جوق‌جوق	چون تذرو از تاج وچون قمری ز طوق
یك طرف صف‌صف همه دستان‌سرای	ساز دستان کرده از منقار و نای
نو درختان شاخ در شاخ اندرو	در نوا مرغان گستاخ اندرو
میوه در پای درختان ریخته	خشك و تر با یکدیگر آمیخته
چشمهٔ آبی بزیر هر درخت	آفتاب و سایه گردش لخت لخت
شاخ بود از باد دستی رعشه دار	مشت پر دینار از بهر فشار
چون نبودی نیك گیرا مشت او	ریختی از فُرجهٔ انگشت او
گوئیا باغ ارم چون در نهفت	غنچهٔ پیدائیش آنجا شکفت
یا بهشت عدن بی روز حساب	بر گرفت از روی خویش آنجا نقاب
چون **سلامان** دید لطف بیشه‌را	از سفر کوتاه کرد اندیشه را
با دل فارغ ز هر امید و بیم	گشت با **ابسال** در بیشه مقیم
هردو شادان همچوجان وتن بهم	هردو خرم چون گل وسوسن بهم
صحبتی ز آویزش اغیار دور	راحتی ز آمیزش تیمار دور
نی ملامت پیشه با ایشان بجنك	نی نفاق اندیشه با ایشان دورنگ
گل در آغوش و خراش خار نی	گنج در پهلو و زخم مار نی
هرزمان درمرغزاری کرده‌خواب	هر نفس از چشمه‌ساری خورده‌آب
گاه با بلبل بگفتار آمده	گاه با طوطی شکر خوار آمده
گاه با طاوس در جولانگری	گاه در رفتار با کبك دری
قصه کوته ـ دل پراز عیش وطرب	هر دو میبردند روز خود بشب

خودچه زآن بهتر که باشد باتویار   درمیان وعیب‌جویان بر کنار .. »

تحفة الاحرار

تحفة الاحرار منظومه‌ایست تعلیمی و تربیتی مشتمل بر مطالب کلامی واخلاقی که علاوه برحمد الهی ونعت‌نبی ومناجات‌محتوی بربیست‌مقاله‌است که ازآنجمله مقالهٔ بیستم خطابی است بفرزند خرد سال شاعر ، **ضیاءالدین یوسف** که درآنوقت چهارساله بوده درحالتی که خودشاعر شصت‌سال داشته . و هریك‌ازآن‌مقالات منتهی‌میشود به‌یك‌یاچند حکایت‌ومثل که برای‌توضیح وتأیید مقال‌آورده است . درمقدمهٔ مختصر منثوری که درآغازآن‌مثنوی قرارداره،**جامی** بیان‌میکند که‌آن‌رابسبك وروش **مخزن‌الاسرار نظامی** و**مطلع الانوار امیرخسرودهلوی** ساخته است . ورویهم‌رفته اشعار آن سنگین ویك‌نواخت‌میباشد وآنرانمیتوان بهترین نمونهٔ‌آثارجامی‌دانست برای مثال درابنجا قطعه‌ای از همان مقالهٔ که نصیحتی است بفرزندش نقل می‌نمائیم (۱) .

«مقالهٔ بیستم،درپنددادن فرزندارجمند که دربوستان طفولیت به‌نبات‌حسن‌خرد پرورده وبار دردبستان بلاغت بنهایت کمال پی‌آورده .

ای شب امید مرا ماه نو	دیده بختم بخیالت گرو
از پس سی روز بر آید هلال	روی نمودی تو پس‌از شصت‌سال
سال تو چارست بوقت شمار	چار تو چل بادو چلت باد چار
هرچل‌تو یك چله کز علم وحال	سیر کنی در درجات کمال
نام تو شد **یوسف** مصر وفا	بازلقب دولت **و دین راضیا**
میکنم از خامهٔ حکمت نگار	بهر تو این نامهٔ حکمت نگار
گرچه کنون نیست ترا فهم پند	چون بحد فهم رسی کار بند

۱) رجوع‌شود به‌تحفةالاحرار،طبع **فوربزفالکونر**،ص ۱۵-۱۶

تا نشود برقع تو موی روی | پا منه از خانه ببازار و کوی
سلسلهٔ بند قدم خویش باش | حبس نشین حرم خویش باش
هیچگه از صحبت همخانگان | رخت مبر بر در بیگانگان
طلعت بیگانه نه میمون بود | خاصه که سالش زتو افزون بود
ور بدبستان سر وکارت دهند | لوح الف بی بکتارت نهند
پهلوی هر سفله مشو جانشین | از همه یکتا شو و تنها نشین
گرچه بخود نیست کج اندام الف | بین که چسان کج شده درلام الف
لوح خود اندم که نهی بر کنار | چون الف انگشت از آن برمدار
دال وش از شرم فکن سر بپیش | صاد صفت دوزبران چشم خویش
خنده زنان گاه بآن که باین | رشتهٔ دندان منما همچو سین
دل مکن ازفکر پریشان دونیم | تنگ دهان باش ز گفتن چومیم
کوشش بیهوده زهر قیل و قال | تا نکشی درد سر گوشمال
دار ادب درس معلم نگاه | تا نشوی طبلك تعلیم گاه
سیلی او گرچه فضیلت ده است | گرتوبسیلی نرسانی به است(۱)

این قطعه هرچند شامل نصایح پدرانه بسیار عالی وبلندمرتبه میتواند باشد، لکن موضوع مناسبی برای شعرسازی وچامه پردازی نیست ، و در همان حال افکار واندیشه های معقد بسبك معما ولغز ، که دروس اخلاقی رااز اشکال حروف الفبا بیرون تراشیده، آنرابقدری مشکل ساخته است که حتی ترجمهٔ آن به نثر نیز امکان پذیر نیست .

سبحة الابرار

مثنوی **سبحة الابرار** نیز منظومهٔ تعلیمی است مشتمل بر مطالب کلامی و عرفانی و اخلاقی و بسیار شبیه است به **تحفة الاحرار** وبهمان درجه فاقد ارتباط در مطالب

---

۱) نقل از نسخهٔ خطی سبعهٔ جامی ملکی اینجانب که نزدیك بعهد مؤلف کتابت شده است .

و کمتر از آن درصورت وماده جالب طبع است (۱)

حکایت ذیل راجع به **ابراهیم** (ع) وپیر آتش‌پرست که در **بوستان سعدی** (۲) نیز آمده ودر کتاب گرامر فارسی تألیف **فوربز** مورد بحث و تحقیق شده‌است برای نمونه ذیلاً درج میشود :ـ

« پیری از نور هدی بیگانه	چهره پر دود ز آتش خانه
کرد از معبد خود عزم رحیل	میهمان شد بسر خوان خلیل

۱) برخلاف براون محققان فارسی زبان بر آنند که **سبحة‌الابرار** از حیث لطافت ابیات وحکم واخلاق وعلومعانی وبحر مطبوع وارتباط کلام از نغزترین مثنویات **جامی** است (رجوع کنید به **کتاب جامی** ص۱۹٦)

۲) قطعهٔ **سعدی** از **بوستان** ذیلاً نقل‌میشود تا مقایسهٔ آن با کلام **جامی** سهل باشد (بوستان ـ باب دوم)

« شنیدم که یک‌هفته ابن‌السبیل	نیامد بمهمانسرای **خلیل**
ز فرخنده خوئی نخوردی بگاه	مگر بی نوائی بر آید ز راه
برون رفت وهر جانبی بنگرید	باطراف وادی نگه کرد ودید
به تنها یکی در بیابان چو بید	سر ومویش از گرد پیری سپید
بدلداریش مرحبائی بگفت	برسم کریمان صلائی بگفت
که ای چشمهای مرا مردمك	یکی مردمی کن بنان و نمك
نعم گفت وبرجست وبرداشت گام	که دانست خلقش، علیه‌السلام
رقیبان مهمانسرای خلیل	بعزت نشاندند پیر ذلیل
بفرمود ترتیب کردند خوان	نشستند بر هر طرف همگنان
چو بسم الله آغاز کردند جمع	نیامد ز پیرش حدیثی بسمع
چنین گفتش ای پیر دیرینه روز	چو پیران نمی‌بینمت صدق‌وسوز

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

چون خلیل آن خللش در دین دید | بر سر خوان خودش نپسندید
گفت ـ « باواهب روزی بگرو | یا ازاین مائده برخیز و برو»
پیر بر خاست که ای نیك نهاد | دین خود را بشکم نتوان داد
با لبی خشك و دهانی ناخورد | روی ازآن مرحله درراه آورد
آمد از عالم بالا بخلیل | وحی ـ کای درهمه اخلاق جمیل
گرچه آن پیر نه بر دین تو بود | منعش از طعمه نه آئین تو بود
عمر او بیشتر از هفتاد است | که در آن معبد کفرآباد است
روزیش وا نگرفتم روزی | که نداری دل دین اندوزی
چه شود گر توهم از سفرهٔ خویش | دهیش یك دوسه لقمه کم وبیش!
از عقب داد خلیل آوازش | گشت بر خوان کرم دمسازش
پیر پرسید که ـ ای لجّه جود | از پی منع عطا بهر چه بود؟
گفت با پیر خطابی که رسید | وآن جگرسوز عتابی که رسید
پیر گفت ـ آنکه کند گاه خطاب | آشنا را پی بیگانه عتاب
راه بیگانگیش چون سپرم؟ | ز آشنائیش چرا بر نخورم؟
روی در قبله احسان آورد | دست بگرفتش وایمان آورد..!

این حکایت وتعلیم اخلاقی که در آن بکاررفته بسیارعالی است لیکن غالب سخن سنجان **ایران** شعر **سعدی** رابر کلام جامی ترجیح میدهند.

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :

نه شرط است وقتیکه روزی خوری | که نام خداوند روزی بری؟
بگفتا نگیرم طریقی بدست | که نشنیدم از پیر آذر پرست
بدانست پیغمبر نیك فال | که گبر است پیر تبه بوده حال
زخواری براندش چو بیگانه دید | که منکر بود پیش پاکان پلید
سروش آمد از کردگار جلیل | بهیبت ملامت کنان «کای خلیل
منش داده صدسال روزی و جان | ترا نفرت آمد ازاو یك زمان!
گراو میبرد پیش آتش سجود | تووا پس چرامیبری دست جود؟»

یوسف و زلیخا

پنجمین مثنوی از مثنویات **هفت اورنگ** داستان «**یوسف و زلیخا**» است که از همه معروف‌تر و متداول‌تر ونیز هم اصل وهم ترجمهٔ آن بیشتر دردسترس است. تمام آن کتاب با ترجمهٔ منظومهٔ آلمانی آن بانضمام یادداشت‌ها وحواشی بدست **بارون روزنزویگ** بقطع ظریفی در **وینه** درسال ۱۸۲٤م. بطبع رسیده است، وعلاوه بر آن چندین مرتبه در ممالك شرق نیز چاپ شده.[۱] چنانکه قبلاً اشعار شد **مستر روجر** آنرا بشعر انگلیسی ترجمه نموده است بسال ۱۸۹۲ م، ولی آن ترجمه را نمیتوان چندان مطلوب شمرد. ترجمه ای دیگر بانگلیسی در ایران بسال ۱۸۸۱م. بقلم **مستر گریفیث** انجام یافته که بنظر من نرسیده. من خود نیز دو قطعهٔ زیبا از آن کتاب درباب طبیعت جمال ومیل ذاتی آن بظهور و بروز، و در باب محبت مجازی که پل و صراط عشق حقیقی است[۲] ترجمه نموده و بطبع رسانیده‌ام درابتدا آن در ضمن خطابه‌ای بود که درباب **تصوف** ایراد کرده بودم ودر مجموعهٔ «**نظامات مذهبی جهان**»[۳] بطبع رسیده است وباز درجلد اول **تاریخ ادبیات ایران** ۴۳۹و٤٤۲ تجدید چاپ شده.

این حکایت بر اساس **سورهٔ یوسف** (سورهٔ دوازدهم **قرآن**) که «احسن القصص» نام دارد بنظم آمده، موضوع آن یکی ازمعروفترین

---

۱) رجوع شود به فهرست کتابهای فارسی اداره هندوستان تألیف **اته** ص۷٤٦.

۲) این قسمت تفسیری است ازمعنای کلام **متصوفه** که گفته‌اند «المجاز قنطرة الحقیقه»

۳) مجله نظامات مذهبی جهان: «Religious systems of the World» طبع **سوان سوننشین** Swan Sonnenschein، سال ۱۸۹۲، ص ۳۱٤

مواد حکایات عاشقانه‌ای است که در **ایران** و **عثمانی** معروف، و نیز توجه شاعر بزرگ **فردوسی** را بعداز نظم **شاهنامه** جلب کرده[۱] و پس از او بسیاری از اساتید شعر فارسی به نظم آن حکایت برخاستند. فهرست کامل وخلاصه از شعراء ترکی زبان که این قصه را بنظم آورده‌اند **مستر گیب** در **تاریخ شعر عثمانی** (جلد دوم صفحهٔ ۱۴۸) درحاشیه کتاب آورده است، لیکن درمیان همه این داستان سرایان که این قصه را بشعر درآورده‌اند مثنوی **جامی** بسزا ارجمند ترین مقام را حائز است، و بیشتر شهرت وی در روی آن قرار گرفته.

قطعه ذیل از ترجمه فن **روزنزویگ** جلد دوم صفحه ۱۹ نمونه‌ای است از آن مثنوی و آن حکایت **بازغه** است که وی نیز خاتونی بود چون **زلیخا** وعاشق **یوسف** گردید ولی «ازفرط عشق ازمحبت مخلوق به محبت خالق افتاد:»

«چو یوسف این سخنها کرد از آن گوش — غذای جان فشاند از چشمهٔ نوش
بگفتا صنعت آن صانعم من — که از بحرش برشحی قانعم من
فلك يك نقطه از كلك كمالش — جهان يك غنچه از باغ جمالش
ز نور حکمتش خورشید تابی — ز بحر قدرتش گردون حبابی
جمالش بود پاك از تهمت عیب — نهفته در حجاب پردهٔ غیب
ز ذرات جهان آئینه ها ساخت — ز روی خود بهر يك عكس انداخت
بچشم تیز بینت هر چه نیکوست — چو نیکو بنگری عکس رخ اوست
معاذ الله ز اصل ار دور مانی — چو عکس آخر شود بی نور مانی

---

۱) صحت انتساب مثنوی **یوسف و زلیخا** بفردوسی محل تردید است. رجوع شود به تحقیقات استاد دانشمند آقای **عبدالعظیم قریب**

نسخ دو مثنوی آخر **سبعه**، یعنی **لیلی و مجنون** و **خرد نامه اسکندری**، فراوان نیست. ولیکن من آنهردو را در نسخه خطی نفیسی که درسال ۹۳۷ ه / ۱۵۳۰ م. نوشته شده ومتعلق است بکتابخانه **ترینیتی کالج** Trinity College در **کمبریج**، بدقت مطالعه و کنجکاوی نموده، وقطعات ذیل را از لیلی مجنون برای نمونه انتخاب وترجمه کردم.

لیلی و مجنون

در معنی عشق صادقان و صدق عاشقان

چون صبح ازل ز عشق دم زد — عشق آتش شوق در قلم زد
از لوح عدم قلم سر افراشت — صد نقش بدیع پیکر انگاشت
هستند افلاك زادهٔ عشق — ار کان بزمین فتادهٔ عشق
بی‌عشق نشان زنیك وبد نیست — چیزی که‌زعشق‌نیست خودنیست
این سقف بلند لاجوردی — روزان و شبان بگرد گردی
نیلوفر بوستان عشق است — گوی خم صولجان عشق است
مغناطیسی که طبع سنگ است — در آهن سخت کرده چنگ‌است
عشقیست فتاده آهن آهنگ — سر بر زده از درونهٔ سنگ
بین‌سنگ که چون درین نشیمن — بی سنگ شود ز شوق دشمن
زان گیر قیاس دردمندان — در جذبهٔ عشق دلپسندان
هر چند که عشق دردناکست — آسایش سینه های پاکست
از محنت چرخ باژگون گرد — بی دولت عشق کی رهد مرد

در سبب نظم کتاب و باعث ترتیب این خطاب

زین راز چو پرده باز کردم — وین طرفه ترانه ساز کردم
شد طوطی طبع من شکر خا — از قصهٔ **یوسف و زلیخا**
جست ازکلکم در آن شکر ریز — شیرین سخنان شکر آمیز

در عالم از آن فتاده شوری | در خاطر عاشقان سروری
سر چشمهٔ لطف بود لیکن | ز آن تشنگیم نگشت ساکن
مرغ دل من ز جای دیگر | میخواست زند نوای دیگر
چون قرعه زدم بفال میمون | افتاد بشرح حال مجنون
هرچند که پیش ازین دو استاد | در ملک سخن بلند بنیاد
در نکته وری زبان گشادند | داد سخن اندر آن بدادند
از **گنجه** چو گنج آن گهرریز | در **هند** چوطوطی این شکرریز
آن مقرعه زن بگوش دعوی | وین جلوه ده عروس معنی
آن کنده زنظم نقش در سنگ | وین داده بحسن صنعتش رنگ
آن برده علم باوج اعزاز | وین کرده فسون ساحری ساز
من هم کمر از قفا ببستم | بر ناقهٔ باد پا نشستم
هر جا که رسید رخش ایشان | از خاطر فیض بخش ایشان
من نیز بفاقه ناقه راندم | خود را بغبارشان رساندم
گر مانده‌ام از شمارشان پس | بر چهرهٔ من غبارشان بس

حکایت ذیل را ازخردنامه **اسکندری** که ازهمان نسخه‌خطی اقتباس وترجمه شده دراینجا درج میکنیم.

«حکایت آن خاد (۱) که گوش برافسانهٔ غوک نهاد و نقد را بامیدنسیه ازدست بداد».

کنون میدهد دور چرخم بباد | بضرب المثل قصهٔ غوک و خاد
یکی خاد مرغ هوائی شکار | فرو مانده از ضعف پیری ز کار

---

۱) «خاد، «غلیواج باشد **کمال اسماعیل** راست :

کرک راپیشه پوستین دوزی است | در دکانی که عدل تست استاد
هم بجا آرد ار تو فرمائی | باز را دایگیٔ بچهٔ خاد »

فرهنگ جهانگیری

ز بال و پرش زور پرواز رفت   بصید غرض چنکش از کار رفت
ز بی‌قوتیش خاست از جان نفیر   وطن ساخت کرد یکی آبگیر
پس از مدتی کرد آنجا درنگ   در افتاد غوکیش ناگه بچنگ
بر آورد فریاد بیچاره غوك   که‌ای‌سورم‌ازدست‌تو کشته‌سوك
مکن یکزمان در هلاکم شتاب   زمام شتاب از هلاکم بتاب
نیم من بجر طعمهٔ طبع کوب   نه درکام نیکم نه‌در معده خوب
تنم نیست جز پوستی ناگوار   بآن کی قناعت کند گوشت‌خوار
اگر لب گشائی بآزادیم   فرستی بدل مژده شادیم
بهر لحظه زآئین سحر و فسون   بتو ماهئی را شوم رهنمون
در آب روان پرورش یافته   ز الوان نعمت خورش یافته
تن‌او همه گوشت سر تا بدم   ازاوپوست‌دور، استخوان‌نیز کم
بپشت آبگون وزشکم سیم‌ناب   بچشمان‌چوعکس کواکب در آب
چو در شب سپهر از نثار کرم   همه پشت پهلوی او پر درم
نه درطبع اهل‌خرد رد چو من   یکی لقمه از وی به‌ازصد چومن
بتلقین سوکند ها لب کشاد   ز منقار او غوك بیرون فتاد
بیك جستن افتاد در آبگیر   بخرمان دگرباره شد خاد اسیر
گرسنه بخاك تباهی نشست   نه غوکش بپنجه نه‌ماهی بشست
منم همچو آن خاد حرمان زده   ره خرمی بر دل و جان زده
ز فکر سخن رفته از دل حضور   ز نقصان فکرم سخن پرقصور
بدستم ز محرومی بخت من   نه جمعیت دل نه لطف سخن
بیا ساقیا ساغری می بیار   فلك وار دور پیاپی بیار
از آن می که آسایش دل دهد   خلاصی ز آلایش گل دهد
بیا مطربا عود بنهاده گوش   بیك گوشمال آور اندر خروش
خروشی که دل را بهوش آورد   بدانا پیام سروش آورد »

از آنجا که **سبعه جامی** تحقیقاً تقلید و پیروی از **خمسه نظامی** است، مختصرسنجشی در سبك و روش آن هر دو شاید در اینجا

مقایسه‌جامی با نظامی از لحاظ شاعری

بجا باشد ، چون از لحاظ ذوق ادبی بنظر من این داوری برای یك تن بیگانه خالی از صعوبت نیست، پس از همکار ایرانی خود **میرزا بهروز**[1] فرزند طبیب و نویسندهٔ معروف میرزا **ابوالفضل ساوجی** که جوانی است بلیاقت و آینده روشن آراسته و در ادبیات عربی و فارسی دستی دارد خواهش کردم در این باب مقاله مختصر بنویسد ، اکنون و در اینجا خلاصه کلام اورا نقل میکنم - .

جامی به شیرینی و سادگی در اشعار خود شاعری است خالی از تکلف که با **نظامی** همسری میکند بلکه بر او تفوق میجوید لکن در استحکام ومتانت وتصورات شاعرانه وفصاحت بپای او نمی‌رسد. برای فهم ودرك سخنان **نظامی** زبان فارسی را عمیقاً بایددانست درصورتیکه سخنان جامی راهمه کس می‌تواند بخواند و از آن بهره ببرد ، ازاینجاست که نام او در سرزمین **هندوستان وعثمانی** هرجا که ادبیات فارسی مانند لغت بیگانه است شهرت بسیاریافته، بعلاوه **نظامی** رامرتبه علم ودانش بلندتر بوده ؛ نه تنها درلغت وادب وتاریخ بلکه درعلوم نیزخاصه در ریاضیات دستی قوی داشته است ، و بی آنکه خواننده در آن علوم معرفتی بسیار داشته باشد کلام اوراکاملا فهم نمیتواند کرد ، وهمچنین عمق معانی ومو شکافی که ازخصائص سخنان **نظامی** است کمتر دراشعار **جامی** یافت میشود .

---

۱) **ذبیح‌الله بهروز** - فاضل دانشمند معاصر که دارای قریحه‌ای سوزان و طبعی فروزان است، درمباحث عمومی عقاید خصوصی دارد، نویسندهٔ این سطور هم ازآغاز عمر درشیراز توفیق معرفت او را حاصل کردم . وی درسال ۱۳۳۷ هـ . به **کمبریج** رفته با **مرحوم براون** درطریق ادب ودانش معاضدت میکرده‌است . اکنون سالی چنداست که در **طهران** اقامت به‌تحقیقات ادبی مشغول است .

نظامی در یکی ازمثنویات **خمسه** خود یعنی در **اسکندرنامه** که دربحر وموضوع بآن‌قسمت‌از **شاهنامه** که دراحوال **اسکندر**است شباهت دارد ، باسلف بزرگوارخود یعنی **فردوسی** دم ازرقابت وهم‌آوری زده ، لیکن به‌حکم بسیاری ازسخن سنجان ازاو بمراتب فروتر مانده‌است[۱].

لکن **نظامی** ظاهراً بیشتراز**فردوسی** تعصب مذهبی داشته ، درحالی که درعصروزمان فردرسی کمترازرمان‌وی این‌عقاید تسلط واستیلاداشته‌اند چنانکه باین معنی دراین اشعاراشاره میکند ـ :

جهان‌ز**آتش‌پرستی** شدچنان گرم	که بادا زین **مسلمانی** ترا شرم
مسلمانیم ما او **گبر** نام است	گرآن گبری مسلمانی کدام است ؟
نظامی بر سر افسانه شو باز	که مرغ پند را تلخ آمد آواز

جامی هرچند عارف وصوفی مشرب است ، ولی درمبادی اسلامی پیرو **عقایدعامه** میباشد . و کمتر عنایت و علاقه به **ایران** قبل‌از اسلام ابرازمیدارد ، و حال آنکه **فردوسی** وتادرجه‌ای کمتر **نظامی** بتاریخ‌زمان باستان علاقه‌مندی خاص نشان داده‌اند . **جامی** وام خود را به‌سلف خویش بهیچوجه مخفی نداشته وفی‌الحقیقه بانهایت‌دقت روی گام‌اورفته؛ هرچند گاهگاهی بعضی‌موضوعات ومقالات‌ازابتکارات خاصه‌خویش‌نیزدر میان‌سخن آورده است[۲].

تقلید جامی از نظامی

---

۱) برای مقایسهٔ **فردوسی** با**نظامی** رجوع‌شود به **شعرالعجم**، **شبلی نعمانی** جلداول .

۲) مثلا رجوع‌شود بتوضیح حروف **بسمله** درمقدمهٔ مثنوی **تحفة‌الاحرار**.

جامی نه‌فقط در عناوین و اوزان وفصول وابواب مثنویات خویش از **نظامی** پیروی کرده ، بلکه درامور شخصی بسیار جزئی‌نیز بوی اقتفا مینماید . مثلامانند **نظامی** اونیز فرزندهفت‌ساله خویش رامخاطب ساخته، ودرمثنویات خویش غالباً ویرا نصایحی‌چند میفرماید . تنها بااین‌اختلاف که **نظامی** پسر خود را تشویق بآموختن علم طب کرده، ولی **جامی** تحصیل علم دین و کلام‌را ترجیح داده‌است. مخصوصاً مشابهت‌این‌دواستاد در آنجا ظاهر میشود که سبب‌بنظم‌آوردن مثنویهای‌خودرابیان کرده‌اند. متأسفانه‌ضیق مجال‌مارامجبورمیکند که ازذکرمثال صرف‌نظر نمائیم[۱] اینگونه سنجشهای انتقادی مابین آثار و تألیفات شعراءِ بزرگ ایرانی اهمیتی بسزا دارد وامری‌است که . تاکنون ازآن غفلت شده‌است . ولی مطالعات‌مقدماتی در تاریخ ادبی وشرح‌احوال و کتاب شناسی که‌مخصوص مباحث‌ماست ، ماراهم‌دراین کتاب ومجلدات‌سابقه‌آن ازاین‌کار مفید مانع گردید .

غزلیات‌جامی

هرگاه‌بخواهیم‌ازغزلیات‌یااشعارغنائی Lyric که‌جامی‌سه‌دیوان‌مستقل از آنهاساخته‌است‌چنانکه‌بایدبحث کنیم ، هرآینه دامنه سخن دراز خواهد شد . دراروپا دانشمندان آلمانی به‌تنهائی در این باب مطالعات بسیار کرده اند خاصه **فن‌روز-نزویک**[۲] و **روکرت** Rückert[۳] و **ویکر هوزر** Wickerhauser در کتاب

۱) رجوع‌شود بعلت نظم‌حکایت **لیلی و مجنون** نظامی **وجامی** (کتاب **رمئوژولیت** ،طبع‌طهران،۱۳۱۹ش.)

۲) رجوع‌شود بکتاب روزنزویگ درباره **جامی** ، طبع **وینه**، ۱۸۴۰م.

۴) کتاب آثار **روکرت** که درمدت ۳۳سال (۱۸۴۴ - ۱۸۷۶م) تألیف‌شده

بلوتن کرانز Blütenkranz [۱]. نظر بمقام بلند و رتبت ارجمند **جامی** و کثرت آثاراو کتابی مفرد دربارهٔوی لازم‌است نگاشته‌شود [۲] و حق‌او بدرستی اداگردد ، چه‌او نه‌ازلحاظ یك‌استاد غزل‌سرا بلکه بدلیل تأثیر عمیقی که کلام‌او درادبیات فارسی وترکی داشته شایسته بحث و تحقیق است .

دراینجا فقط بذکر چند نمونه ازغزلیات او که ازنسخه دیوان وی (طبع اسلامبول ۱۲۸٤ هـ/ ۱۸٦۷ م .) اخذشده وبا کمال استعجال انتخاب گردیده‌است اکتفامیشود . علاوه بریك نسخه‌خطی به‌نسخه‌چاپی‌دیوان طبع **لکهنو** ۱۲۹۸ هـ/۱۸۸۱م . که آن‌نیز دردست‌من‌بوده ومفصل‌تراست نیز مراجعه نموده‌ام [۳] :-

---

۱) رجوع شود بکتاب **بلوتن کرانز** ، طبع **لیپزیك** ۱۸۵۵،**وینه** ۱۸۵۸م

۲) این‌بنده‌مترجم‌درسال ۱۳۲۰شمسی موفق به‌نگارش‌رسالهٔمفصلی در بارهٔ آن استاد شده‌ام که هر چند دارای نواقص بسیار است ولی آنچه درحد امکان بوده راجع بزندگانی **مولانا** و آثار وصفات خاصه و عقایدو افکار وآثار و مزار وروابط او با سلاطین و بزرگان عصر استقصا نموده‌ام ، کتاب‌مذکوربهمت **وزارت‌فرهنگ در طهران** بطبع رسیده‌است .

۳) درتصرف این‌بندهٔ مترجم سه‌نسخهٔ از **دیوان‌جامی** موجوداست:- اول ، بخط زیبای نستعلیق هراتی، مجدول و مذهب، که‌اگرچه‌تاریخ ندارد ولی ظاهراً قریب بزمان‌مؤلف تحریرشده . دوم ، نسخه‌ای جامع که شامل‌هرسه دیوان‌است مورخ‌بتاریخ ۹۳۵ هـ . یعنی ۳۷سال بعداز وفات‌مولانا . سوم ، نسخه‌ای نستعلیق بسیارزیبا ، مجدول ومذهب که دوست معظم **جناب آقای ابراهیم‌قوام** باین بنده هدیه فرموده اند . بی‌تاریخ ولی غیرمغلوط . نسخهٔجامعی نیز ازکلیهٔ آثار او در **کتابخانه‌ملی** در طهران

بقیهٔحاشیه درصفحهٔ بعد

ـ ۱ ـ

« یا من بدا جمانك فی کل مابدا
بادا هزار جان مقدس ترا فدا

می‌نالم از جدائی تو دم بدم چو نی
وین طرفه تر که ازتو نیم یك‌نفس جدا

عشق‌است‌وبس که‌در‌دوجهان‌جلوه‌میکند
گاه از لباس شاه و گه از کسوت گدا

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

وجودداردکه بظن‌غالب بخط‌خود مؤلف‌میباشد ،
دریکی ازنسخ‌دیوان این‌غزل‌لطیف‌عرفانی بنظررسید، تیمناً‌دراینجا درج‌میکنیم
تا نموداری‌از کلام لطیف‌وافکارصوفیانه اوباشد : -

تا کی از خلق اسیر غم بیهوده شوی
از همه رو بخدا آر که آسوده شوی

روز وشب در نظرت موج زنان بحر قدم
حیف باشد که بلوث حدث آلوده شوی

خواب بگذار که در انجمن زنده دلان
گر شوی دیده ور ، از دیدهٔ نغنوده شوی

مس قلبی چه تکاسُل کنی اکسیر طلب
زآن چه حاصل که بتلبیس زراندوده شوی

مکن ایخواجه درشتی که‌در این‌تیره مغاك
تا زنی چشم بهم زیر قدم سوده شوی

سعی در کاستن هستی خود کن که چوماه
چون‌شوی‌کاسته،شك‌نیست که افزوده شوی

جامی از فقر نسیمی بمشامت نرسد
تا خوش از بوده و غمناك زنا بوده شوی!

یک صوت بر دو گونه همی آیدت بگوش
گاهی ندا همی نهیش نام و که صدا
بر خیز ساقیا ز کرم جرعه‌ای بریز
بر عاشقان غمزده ز آن جام غمزدا
ز آن جام خاص کز خودیم چون دهد خلاص
در دیدهٔ شهود نماند بجز خدا
جامی ره هدی بخدا غیر عشق نیست
گفتیم و السلام علی تابع الهدی»

ـ ۲ ـ

« نسیم الصبح زرمنی رُبی نجد و قبلّها
که بوی دوست می آید از آن پاکیزه منزلها
چو گردد شوق وصل افزون چه جای طعن اگر مجنون
ببوی هودج لیلی فتد دنبال محملها
دل من پرز مهر یار و او فارغ ، نبودست آن
که میگویند راهی هست دلهارا سوی دلها
رسید اینک زره **سلمی** و من از ضعف تن زینسان
فخذ یا صاح روحی تحفة منی و اقبلها
مریز ای ابر دیده آب حسرت برسر راهش
که دور اولی سم اسبش ز آسیب چنین گلها
مرا از هجر او در دل گره میبود صد مشکل
چو دیدم شکل او فی الحال حل شد جمله مشکلها
ز جور دور غم فرجام **جامی** غصه‌ها دارد
و لکن خوف املال الندّامی لم یطولها

ـ ۳ ـ

طرف باغ ولب جوی و لب جامست اینجا
ساقیا خیز که پرهیز حرامست اینجا

شیخ در صومعه گر مست شد ازذوق سماع
من ومیخانه که این حال مدامست اینجا

لب نهادی بلب جام و ندانم من مست
که لب لعل تو یا باده ،کدامست اینجا

بسته زلف سیاه تو نه تنها دل ماست
هر کجا مرغ دلی بستهٔ دامست اینجا

میکشی تیغ که سازی دل ما را بدو نیم
تیغ بگذار که یك غمزه تمامست اینجا

پیش ارباب خرد شرح مکن مشکل ما
نکته خاص مگو مجلس عامست اینجا

جامی ازعشق‌تو شدمست نه‌می‌دیدونه‌جام
بزم‌عشق‌است، چه‌جای می وجامست اینجا

ـ ٤ ـ

خوبان هزار و از همه مقصود من یکیست
صد پاره گر کنند بتیغم، سخن یکیست

خوش مجمعیست انجمن نیکوان ولی
ماهی کزوست رونق این انجمن یکیست

خواهیم بهر هر قدمش تحفه‌ای دگر
لیکن مقصریم که جان در بدن یکیست

کشتم چنان ضعیف که بی ناله و فغان
ظاهر نمیشود که درین پیرهن یکی‌است (۱)

---

۱) مضمون این بیت که‌دروصف ضعیفی ونزاری گوینده است در اشعار سعدی نیز دیده‌میشود چنانکه گوید :ـ

«ازضعیفی دست و تنگی جای — نیست طاقت که پیرهن بدرم»

ونیز گوید :

« باد اگر بر من اوفتد ببرد — که‌نمانده است زیرجامه تنی»

آنجا که لعل دلکش شیرین دهد فروغ

یاقوت و سنگ در نظر کوهکن یکیست

ناموس و نام ما تو شکستی ز نیکوان

آری زصد خلیل همین بت شکن یکیست

جامی دراین چمن دهن ازگفتگو به بند

کانجا نوای بلبل و صوت زغن یکیست »

این غزل ازحیث وزن شبیه است بغزلی که گویندهٔ آن مجهول[۱] وبیت چهارم آن ظاهراً مأخوذ ازبیت **متنبی** باشد درآن قطعه معروف که شاعرعرب درایام کودکی خود گفته‌است، وهی‌هذه ـ :

«ابلی الهوی اسفا یوم النوی بدنی — و فرق الهجر بین الجفن و الوسن

روح تردّد فی مثل الخلال اذا — اطارت الریح عنه الثوب لم یبن

کفی بجسمی نحولا اننی رجل — لولا مخاطبتی ایاك لم ترنی »

درکلمات **جامی** اشعار ملمعات بسیار است که در آنها تأثیرادب عرب بخوبی مشهود میشود[۲]

ازآنجمله دراین بیت :

« بودم آنروز من از طایفهٔ دردکشان — که نه‌ازتاك نشان‌بود ونه‌ازتاك‌نشان(۳)

---

۱) **مرحوم براون** دراینجا اشاره بشباهت این غزل باغزل معروف منسوب به **حافظ** کرده‌است وآنرادر کتاب خود «**یك‌سال درمیان‌ایرانیان**» بنام شاعری مجهول ثبت وترجمه نموده ،آن غزل این‌است.

«امروز شاه انجمن دلبران یکی است — دلبر اگر هزاربود دل‌بر آن یکی‌است»

۲) رجوع شود بفصلی که در این باب در **کتاب‌جامی** تألیف‌نویسنده آمده ، طبع طهران، ص ١٢٦ .

۳) تمام این‌غزل که ازابیات معروف**جامی** است ذیلا درج‌میشود:-

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

این بیت مسلماً اقتباس از شعر شیخ **عمر بن الفارض المصری** است که میفرماید :

«شربنا علی ذکر الحبیب مدامة سکرنا بها من قبل ان یخلق الکرم»

بعلاوه تأثیر غزلیات **حافظ** و **سعدی** را نیز در سخنان او بخوبی ملاحظه میتوان کرد ، همچنین در **رساله نینامه** سبك و افکار مثنوی **مولوی رومی** راپیروی فرموده است :

باری سخن ما باین کلمات دربارهٔ جامی که اگر خاتم الشعراء نباشد محققاً یکی از بزرگان اساتید شعر فارسی است، بپایان میرسد . در کلام این

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :

«بودم آنروز درین میکده از دُرد کشان
که نه از تاك نشان بود و نه از تاك نشان

از خرابات نشینان چه نشان میطلبی
بی‌نشان مانده از ایشان نتوان یافت نشان

هر یك از ماهوشان مظهر شأنی دگرند
شان آن شاهد جان جلوه گری ازهمه‌شان

جان فدایش که بدلجوئی ما دلشدگان
میرود کوی بکو دامن اجلال کشان

در ره میکده آن به که شوی خاك ایدل
شاید آن مست بدین سو گذرد جرعه فشان

نکتهٔ عشق به تقلید مگو، ای واعظ
بیش ازین باده بچش ، چاشنی هم بچشان

جامی این خرقهٔ پرهیز بیانداز که یار
همدم بی‌سر و پایان شود و رندوشان»

مرد نامی اندیشه‌های صوفیانه وعقیدهٔ بوحدت وجود به‌کاملترین وجهی وبه‌نمایانترین‌صورتی نمایان است ، هرچند از جهات دیگر بعضی‌اساتید باوی همدوش یابراوبرتری‌دارند، ولی‌هیچ‌استادسخن‌وگویندهٔفارسی‌زبان درتنوع موضوع وتفنن بفنون مختلفه بپایه کمال او نمی‌رسد[۱] واعجاب وتحسین معاصران وی نسبت بقریحه فروزان اوبجا وسلطنت او درملك سخن بسزاست .

پایان

---

۱) قطعهٔذیل که مشتمل برمادهٔتاریخ‌سال‌وفات مولاناست‌اشاره‌ای‌وافی بذوفنونی اوست واینکه درهرعلمی اثری وتألیفی دارد ، ذکر آن‌قطعه‌درپایان حواشی این کتاب حسن‌الختام است .

« جامی که آفتاب سپهر کمال بود تصنیف کرد علم بهرنسخه بی‌حسیب
رفت ازجهان‌وخواندمیان سخنوران تاریخ‌فوت خویشتن«اشعار دلفریب»
۸۹۸

تشکر

نویسنده وظیفه خود میداند که از زحمات بعضی از دوستان دانشمند که در طبع وغلط گیری وتهیه فهرست‌های این کتاب با این بنده یاری فرمودند تشکر نمایم:

نخست فاضل محترم آقای **دکتر حسن سادات ناصری** که در مقابله متن با اوراق مطبعه وتصحیح اغلاط رنج فراوان برده وزحمت بسیار کشیده و این بنده را مشمول محبتهای بی دریغ و رهین مطالعات فاضلانه خود فرموده‌اند. ثانیاً فهرست‌هائی که درچاپ اول این کتاب تهیه شده مدیون زحمت و کوشش برادر عزیزم آقای **دکتر محمد علی حکمت** استاد دانشگاه طهران است. در چاپ دوم **آقای فرخ صفوی** که از جوانان فاضل ودانشجوی دانشگاه میباشد زحمت تهیه آنها را قبول کردند که البته موجب کمال امتنان نویسنده است ازخداوند مزید توفیق وسعادت وسلامت همگی آنانرا مسئلت دارم.

علی اصغر حکمت

١ - فهرست اعلام

الف

آباقاخان ٢٣، ٤٢، ٥١، ٦٩، ٨١، ٩٦،
١٥١،١٦٠،١٦٥،٢٣١
ابدال بك ٥٩٦
ابدال، پیرزاده زاهدی (رجوع به پیرزاده)
ابراهیم بن علاء الدوله گورکانی ٥٤٢
ابراهیم پاشا ٥٣٦
ابراهیم (پسرخواجه رشید) ٦٨،٩٩،
١٠٠،١٢٠،١٢١،١٢٤
ابراهیم خلیل ٧٧٦،١٢٩
ابراهیم (سلطان شیروان) ٧١٢
ابراهیم سلطان بن شاهرخ ٥٣٧،٥٠٢
٧٢٩،٥٤٢،٥٤٠
ابراهیم صفوی ٥٩٤
ابراهیم قوام ٧٨٦
ابراهیم لودی ٥٥٠
ابراهیم همدانی (شیخ عراقی) ٨٦
١٧٠ تا ١٧٩،١٨١،٤٤٦،٤٥٧
٦٥٣،٤٦٥
ابرقوئی (رجوع شود به محمد) ١١٦،
١١٧
ابسال ٧٧٣،٧٧٢
ابغا ٢٤٦،١٦٠
ابل رموسات ٢٥
ابن ابی اصیبعه ٨٧
ابن اثیر ١٢٨،١٤٧
ابن البلخی ١٤١
ابن الطقطقی ٥
ابن الظفر الصقلی المکی ٤٩٣
ابن الفوطی البغدادی ١٥١
ابن الفارض المصری ٧٩١
ابن العبری ١٥١،٨٨،٢٤،٢٣،١٥
ابن العربی (رجوع به محی الدین)
ابن بزاز اردبیلی ٧٠٤
ابن بطوطه ٤٣٢،٣٧٠،٨٨،٨٢،٧٨
ابن تغریبردی ٧٧
ابن حجر العسقلانی ٥١٠
ابن خلدون ٦٧٧،٤٧٥
ابن خلکان ٨٧
ابن سینا ٧٧٠،٦٤٦
ابن عربشاه (رجوع به احمد الدمشقی)
ابن قتیبة الدینوری ١٢٨
ابن مسکویه (ابوعلی) ١٢٧،٢٤
ابن مقله ١٢١
ابن مهدی (طبیب) ١٢٢
ابن هشام ١٢٧
ابن یمین ٢٩٢،٢٩١،٢٨٩،٢٣٦،٢٠٦

۳۰۰،۲۹۹،۲۹۷،۲۹۴
ابواسحق ابراهیم ۳۱۰
ابواسحق احمد بن یاسین (رجوع به احمد)
ابواسحق انجو ۲۱۷،۲۱۴،۲۱۳،۲۱۲
۳۱۶،۳۱۳،۳۰۷،۳۰۵
۳۷۱،۳۶۹،۳۶۸،۳۱۸
۴۸۷،۴۸۲،۳۸۶
ابواسحق بصری ۶۹۳
ابواسحق شیرازی (رجوع به بسحق اطعمه)
ابواسحق مظفری ۲۵۳،۲۲۳
ابوالحسن صوفی ۱۴۱
ابوالحسن فروغی ۵۳۴
ابوالحسین محمد کرت (رجوع به محمد)
ابوالحسین ملک معزالدین (رجوع به معزالدین کرت)
ابوالخیر زرکوب ۳۶۹
ابوالضیاء توفیق بك ۳۱۴
ابوالسعود (مفتی عثمانی) ۳۹۷
ابوالفتح ابراهیم سلطان (رجوع به ابراهیم بن شاهرخ)
ابوالفتح حسینی ۷۰۵
ابوالفتوح، سعید ۶۹۲
ابوالفرج ابن العبری (رجوع به ابن العبری)
ابوالغازی، سلطان حسین منصور (رجوع به حسین، بایقرا)
ابوالفضل بن مبارک ناگوری ۶۸۱
۶۸۲،۵۰۸
ابوالفضل ساوجی ۷۸۳
ابوالقاسم بابر ۵۴۵،۵۴۲،۵۴۱،۴۰۹
۷۲۵،۶۱۷
ابوالقاسم طالقانی ۱۷۴
ابوالقاسم عبدالله بن خرداد (رجوع به عبدالله)
ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری (رجوع به عبدالکریم)
ابوالقاسم کاشی ۱۲۸
ابوالقاسم (وافی علیشاه) سیرجانی ۶۸۶
ابوالحسن میرزا فرزند سلطان حسین بایقرا ۷۳۸،۶۴۵
ابوالنصر حسن بك بهادرخان (رجوع به اوزون حسن)
ابوالوفا (شیخ خواجه) ۶۵۲
ابوالولید، احمد ۷۳۵
ابوبرکات ۶۹۳
ابوبکر بن میرانشاه ۴۹۷،۲۶۳
ابوبکر تایبادی ۴۳۱،۳۷۶،۲۴۷
ابوبکر خوافی ۴۳۱
ابوبکر، سعد بن زنگی (رجوع به سعد بن زنگی)
ابوبکر صدیق ۶۴۷،۵۹۶،۴۵۰،۱۰۶
۷۵۹

ابوبکر طهرانی ۶۵۰،۵۷۷
ابوبکر مظفری ۲۱۰
ابوبکر یزدی ۵۰۴
ابوبکر (میرزا، نواده تیمور) ۵۶۱
ابوریحان (البیرونی) ۱۴۱
ابوتراب، نظم الدوله ۶۱۱
ابوحنیفه ۶۹۲
ابوذر غفاری ۷۶۲
ابوسعیدبن ابی‌الخیر ۸۹،۱۶۷،۴۶۸
ابوسعید بهادرخان ۶۷ تا۷۹،۸۰،۸۲
(مغولی) ۱۴۰،۱۴۶،۲۹۲
۱۳۸،۱۰۶،۹۹،
۱۵۴ ، ۲۰۵ ، ۲۲۴
۲۲۵،۲۳۰،۲۹۲،۳۰۲
۳۰۹،۳۳۳،۳۴۷،۵۴۴
۶۱۰،۶۱۸
ابوسعود (صوفی) ۶۹۳
ابوسعید بیضاوی ۸۵،۱۲۸،۱۴۲،۱۴۴
ابوسعید طبسی ۲۵۹
ابوسعید (گورکانی) ۵۴۲،۵۴۳،۵۴۴
۵۴۵،۵۷۵،۵۶۷
۵۷۶،۵۸۱،۶۰۷
۶۱۷،۶۲۷
ابوطالب، الخازن البغدادی (رجوع به علی)
ابوطاهر، خاتونی ۸۹
ابوطاهر، مجدالدین محمد فیروزآبادی (رجوع به محمد)
ابوعبدالله، محمدبن سعدالواقدی (رجوع به محمد)
ابوعبدالله یاقوت الحموی (رجوع به یاقوت)
ابومحمد تبریزی ۵۱۰
ابومحمدعبدالله بن اسعدالیافعی الشافعی الیمنی المکی (رجوع به عبدالله)
ابونصر فراهی ۴۶۵
ابونصر محمدبن محمود ۶۱۶
ابهری (رفیع الدین) ۱۹۸
ابی الفداء (مورخ) ۸۸،۴۳۲
ابی القاسم عبدالکریم بن محمد الرافعی القزوینی (رجوع به عبدالکریم)
ابی المحاسن حسان ۴۸۰
ابی مدین ۶۹۲،۶۹۳
اتابک پسر صاحب دیوان جوینی ۳۹،۴۰
اتابک سعد ۲۰،۲۱،۱۴۲،۱۶۷
اتاتورک ۵۱۷
اثیری اومانی ۱۹۸،۳۴۶
احسان‌الله یارشاطر (دکتر) ۶۸۰
احمد البکری التیمی (النویری) ۷۰
احمد (آق‌قوینلو) ۵۴۵،۵۷۱
احمد (جلایر) ۲۲۸،۲۵۰،۲۵۵،۲۵۷
۲۶۵،۲۷۹،۲۸۱،۳۸۰،۴۸۳
۴۹۴،۵۰۹،۵۶۱

احمد بن عبدالله، محمد البکری ۱۴۱
احمد بن حاج کریم تبریزی ۷۰۵،۴۰۰
احمد بن حسین بن علی الکاتب ۵۰۴،۴۹۹
احمد بن سهل البلخی ۱۴۱
احمد بن عربشاه ۲۴۵،۲۴۲،۲۴۰،۲۳۹
۴۳۱،۲۷۶،۲۶۸،۲۶۰
۴۸۴،۴۷۸
احمد بن محمد، ندیم ۵۳۶
احمد بن مصطفی (طاشکپری زاده) ۵۱۴
احمد بن یاسین ۶۲۱،۲۲۹
احمد بن یوسف شاه (اتابك) ۹۵
احمد (پادشاه کردستان) ۵۶۶
احمد تبریزی ۱۴۷
احمد تفتازانی ۶۷۱،۶۰۵،۵۵۹
احمد تکودار ۴۲،۳۷،۳۶
احمد جوزقانی ۲۵۵
احمد جام (شیخ) ۷۴۵،۷۰۰
احمد دامغانی (قاضی) ۱۲۹
احمد زاده (افندی بن لطف الله) ۵۳۶
احمد سهروردی ۱۲۱
احمدشاه (بهمنی پادشاه دکن) ۶۸۵
احمد طغان اوغلو ۵۸۲
احمد علی، معظم الدوله (حکمت شیرازی) ۴۲۲
احمد غزالی ۶۹۳،۱۷۹
احمد (فرزند رشیدالدین وزیر) ۱۲۱
۱۲۳
احمد فریدون توقیعی (رجوع به فریدون بیگ)
احمد کاشی ۵۰۸
احمد گلچین معانی ۶۴۲،۳۷۷
احمد لر ۶۹۴،۵۳۳،۵۰۹
احمد (مظفری) ۲۵۳،۲۲۶،۲۲۲،۲۱۱
احمد محسنی خراسانی (عمادالملك)
۴۹۶
احمد مستوفی ۷۲۴
احمد (ناظرزاده کرمانی) ۳۴۱
احمد (نبیره میرانشاه تیموری) ۵۴۵
احمد (وقار شیرازی) ۳۰۱
احمد یسوی ۵۱۶
اخی ابوالفرج زنجانی ۶۱۳
اخی جوق ۲۱۴
آدم (صفی) ۱۴۳،۱۳۰،۱۲۹،۱۰۴
۵۰۶،۳۲۸،۲۹۹
ادوارد اول ۲۵،۱۳
ادوارد براون، مقدمه ـ ج، ی، یا، ۱۳۱
۱۹۰،۱۸۵،۱۶۲،۱۵۱،۱۳۵
۲۸۶،۲۸۱،۲۶۶،۲۵۱،۲۴۲
۳۶۲،۳۲۱،۳۱۶،۳۱۰
۴۲۸،۴۰۹،۳۹۸،۳۷۰،۳۶۵
۴۶۱،۴۵۴،۴۴۹،۴۴۰،۴۳۱
۴۹۱،۴۸۴،۴۸۱،۴۷۶،۴۶۹
۵۲۳،۵۱۰،۵۰۴،۵۰۱،۴۹۶
۶۳۳،۶۱۱،۵۹۸،۵۴۶،۵۴۴
۶۹۱،۶۷۸،۶۷۰،۶۵۷،۶۳۹
۷۹۰،۷۸۳،۷۰۷،۶۹۶،۶۹۵
ادوارد، دوم ۶۳،۱۳
ادوارد، لین ۴۱۴
ادوارد، هانری پالمر ۴۰۵

ادوارد، هشتم ۴۲۳
آذری اسفراینی ۴۷۱،۴۶۵،۳۴۲
۷۲۲،۷۲۱،۶۳۵
ارپاخان ۳۶۸،۲۲۵،۷۹
ارپاقائون ۷۹
ارتور، آربری مقدمه ـ ی ، ۴۰۳،۱۷۷
۴۰۶
اردشیر بابکان ۱۳۱
اردشیر چنگی ۴۶۴
اردشیر زردشتی ۷۱۸
ارژنگ ۷۷۳
ارسطو ۶۴۶،۲۴
ارسکین (رجوع به ویلیام)
ارطغرل ۲۸۰
ارغون ۵۹،۵۱،۵۰،۴۴،۴۲،۳۸،۳۷
۲۱۱،۶۱
ارموی (قاضی) ۳۶۲
ارنولد، توین ۱۹
اروك خاتون ۵۹
اریق بوقا ۷۹
اسپرنگر ۷۳۸،۲۰۰،۱۷۱
استانلی لین پول، ۵۴۵،۵۴۱،۵۲۸،۲۳۵
استرانج (ل) ۱۴۲،۱۴۰،۱۱۷،۱۱۶
۶۱۴،۱۹۹
اسحق افندی ۶۵۹،۵۱۶،۵۰۷
اسحق سمرقندی (جلال الدین) ۶۱۷
اسفزاری (معین الدین) ۶۲۰،۶۱۹
اسفرنگی (سیف الدین) ۱۹۸
اسکندر کبیر ۴۲۲،۲۴۱،۱۲۹،۲۱،۳
۷۸۴،۶۸۹،۵۲۰
اسکندربك (منشی) ۵۰۸،۵۰۷
اسکندربن عمر شیخ (میرزا) ۴۵۹،۴۵۸
۶۱۵،۵۰۹
اسکندر بن قرا یوسف ترکمان ۵۳۳
۷۱۳،۵۶۶،۵۶۴،۵۶۲
اسماعیل (پیغمبر) ۱۲۹
اسماعیل (صاحب بن عباد) ۱۷۴
اسماعیل صفوی (اول) ۵۲۷،۴۱۷
۵۹۰،۵۷۶،۵۶۲،۵۵۹،۵۳۰
۶۳۸،۶۲۸،۵۹۶،۵۹۴،۵۹۲
۷۴۶،۷۱۱،۷۰۵،۶۷۴،۶۷۱
اسماعیل سیستی (شیخ) ۴۴۶
اسماعیل فالی (مجدالدین) ۱۱۹
اسماعیل علی هندی (مولوی) ۱۹۸
اسماعیل مرآت، مقدمه ـ ه
اشرف نمد پوش ۴۶۸
اصفی ۶۷۳،۶۳۶
اصیل الدین طوسی ۶۲
اعتمادالدوله ۲۸۸
اصیل الدین عبدالله (دشتکی شیرازی)
(رجوع به عبدالله)
اغورلو محمد ۵۸۶،۵۸۲،۵۷۰
افتخار الدین محمد بن ابو نصر (رجوع
به محمد)
افتخار الدین (ملك) ۱۶۱
افراسیاب (اتابك) ۳۹۲
افضل الدین مسعود ۱۱۸
افضل کاشی (بابا) ۱۹۸

افلاطون ۲۴، ۱۷۱
افندی اصفهانی (رجوع به عبدالله)
اقبال آشتیانی (رجوع به عباس)
آق بوقا ۲۲۶
آق شمس‌الدین ۵۸۴
آق ملک بن جمال‌الدین ۷۲۳
اکبرشاه هندی گورکانی ۲۸۸، ۵۴۷، ۶۸۲، ۷۲۷
آلا فرانک ۵۴، ۶۱
آلبرت، هوتوم شیندلر، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۴، ۲۰۹، ۶۲۰
الثعالبی ۱۲۷
الجایتو ۵۹ تا ۶۷، ۷۳، ۹۳، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۲۰، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۹۶
الحاکم بامرالله ۲۱۳
السبکی (تاج‌الدین) ۴۸۳
السکاکی ۳۶۲
السیوطی ۲۱۳
الظاهر (سلطان بیبرس) ۲۶
العتبی (ابوشرف الجرفادقانی) ۱۲۸
الغ بیک، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۲۹، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۶۲، ۵۷۵، ۶۳۶، ۶۶۲، ۶۹۴، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۲، ۷۳۴
الفینستون ۶۶۴
المستکفی بالله ۲۱۳
المستعلی بالله ۱۹۹
المستعصم بالله ۱۰۶
المستنصر بالله ۱۹۹
المعتضد بالله ۲۱۳
المقتدر بالله ۱۴۱
الملک الاشرف ۴۸۳
الملک الظاهر، برقوق ۲۵۷
الملک الناصر، فرج ۲۶۵، ۲۶۹
الملک الناصر محمد بن قلاوون ۶۳، ۶۷، ۷۱، ۲۲۴
الموت (آق قوینلو) ۵۹۲
النویری ابوالعباس احمد (رجوع به احمد البکری التیمی)
الوتریوس (پاپ) ۱۴۵
الوندبیک (آق قوینلو) ۵۹۷
الیاس (مستر) ۲۲۴، ۵۰۲، ۵۴۹
الیزابت بریچ ۴۰۵
الیس ۶۲۰
الیس ایج مینز- مقدمه، ی
الیوت ۱۵۳، ۱۵۷
امام‌حسین ۶۴۰، ۶۵۷
امام جعفر صادق ۶۳۸
امامقلی خان ۴۲۰
امامی هروی ۱۶۱، ۱۶۲
امبروزیو کنتارینی (ونیزی) ۵۳۰
امیر بیک ۵۸۳
امیر ترمتاز ۶۶

امیرتوما ۴۰
امیرتیمور گورکانی (رجوع بهٔ تیمور)
امیر چقماق ۵۰۴
امیرچوپان ۶۷ تا ۷۹، ۸۰، ۲۲۴
امیرحسن چوپان ۲۲۴، ۲۲۵
امیرحسن دهلوی ۱۵۲، ۱۵۴، ۳۹۱
۴۶۵، ۴۶۸، ۷۱۵، ۷۲۷
امیرحسین (سردار) ۶۹
امیرحسین گورکانی ۲۴۶
امیرحسینی (سادات هروی) ۱۸۸
امیرخدا داد ۵۳۲
امیر خسرو دهلوی ۱۵۲، ۱۵۳، ۳۹۱
۴۶۸، ۷۱۵، ۷۲۷، ۷۶۳
امیرشاهی سبزواری، ۱۶۷، ۴۷۱، ۵۳۸
۶۳۵، ۷۲۲ تا ۷۲۷، ۷۲۹
امیرشمس (حروفی) ۵۱۳
امیر شیخم سهیلی ۶۳۶
امیر ضراب ۲۱۳
امیر علیشیر نوائی (رجوع به‌علیشیر)
امیر غوری ۲۳۷
امیر فیروز شاه ۶۳۳
امیرفخرالدین‌محمود ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶
امیر ولی ۲۴۸
امیر یساوور ۶۹
امین احمد رازی ۲۸۸، ۶۴۰
امین‌الدوله (خواجه) ۳۱۶
امین‌الدین بلیانی کازرونی ۳۰۴
امین‌الدین نصر (مستوفی) ۱۲۵، ۱۳۸
امین‌الـدین محمـد بن علی بن مسعود کازرونی (رجوع به محمد)
امینی ۴۶۸، ۵۹۶، ۵۹۷، ۷۱۸
انجلیتو (ونیزی) ۵۸۵، ۵۹۳
انوری ۸۹، ۱۶۳، ۳۰۶، ۳۱۶، ۳۸۶
۴۴۲، ۴۶۵، ۷۵۵، ۷۷۱
انوشیروان ساسانی ۱۶۵، ۳۳۲، ۶۸۹
آوجی (تاج‌الدین) ۶۵
اوحد مستوفی ۷۲۲
اوحدالدین کرمانی ۸۹، ۱۸۱، ۱۸۲
۶۹۴
اوحدالدین مراغی ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۳
۱۸۵، ۴۴۶، ۴۶۸
اورنگ زیب ۵۴۷
اورخان (عثمانی) ۵۱۶
اوزون حسن ۱۴۷، ۶۴۵
اوکتای ۱۰۵، ۵۳۴
اولیا سمیع (شیرازی) ۳۶۱
اونك خان ۱۴
اویس (سلطان آق قوینلو) ۷۳، ۵۷۹
اویس (جلایر) ۱۴۸، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۶
۲۸۵، ۲۹۱، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۴۵
۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۸۱، ۴۳۰
۴۹۳، ۴۹۴، ۵۱۲، ۵۶۰، ۶۷۹
اویس (مظفری) ۲۲۰
اهلی ترشیزی ۶۳۶، ۶۷۳
اهلی شیرازی ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲
آهی ۶۷۳

ایاز ۷۷۱
ایداجی ۴۵
ایلدوچی ، طماس ۶۳
ایرانجین ۶۹
آی خاتون ۱۲۱
ایسن بوقا ۶۹
ایلدرم (رجوع به بایزید)
ایلمنسکی ۵۴۸، ۶۰۰، ۶۶۵
ایلکان (رجوع به ایلخانیان) ۲۲۶

ب

باب (میرزاعلی محمد) ۶۸۶، ۶۹۰
بابا حسن ۵۴۰
بابا سنگو ۲۴۷
بابا سودائی ۶۵۳، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۹
باباکوهی ۳۶۶
بابر ، ابوالقاسم (رجوع به ابوالقاسم بابر)
بابر پادشاه (رجوع به ظهیرالدین محمد) بابری ۶۶۶
باتوخان ۴۷۳
بارون دهسن ۶، ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۵۲، ۶۳، ۸۰
۱۵۹
بارون ویکتور روزن ۲۹۰، ۶۱۰، ۶۱۳
۷۴۹
باربیه دومنار (فرانسوی) ۱۳۷، ۶۲۰
بازغه ۷۷۹
باطو ۷۱
باقربن (غیاث الدین کرت) ۲۳۴
باکو نویان ۱۲
بالیم بابا ۵۱۶
باورچی (سنغر) ۱۱۷
بایدو ۴۹
بایزید (ایلخانی) ۲۲۸
بایزید (مظفری) ۲۱۱
بایزید (حروفی) ۵۱۲
بایزید (بسطامی) ۷۰۰
بایزید اول (ایلدرم) ۲۲۸، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۵۱۵، ۵۶۱
بایزید دوم (عثمانی) ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۴، ۶۰۶
بایزید سوم (عثمانی) ۵۵۹
بایسنغر ۱۵۶، ۱۵۷، ۴۰۹، ۵۰۹، ۵۲۹، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۶۲، ۶۱۰، ۶۱۵، ۶۳۶، ۶۶۲، ۶۹۴، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۸، ۷۲۹
بایسنغر (آق قوینلو) ۵۹۲، ۵۹۳
بتکچی ۶۸۸
بخت النصر ۱۲۹، ۳۳۲
بداغ بیک (دین اغلی استاجلو) ۴۹۹
بدر جاجرمی (رجوع به محمد بن بدر جاجرمی)
بدرچاچی ۱۵۲، ۱۵۷
بدخشی ۶۳۵
بدرشیروانی ۷۱۵

بدیع الزمان تیموری ٥٩٢
بدیع الزمان، فروزانفر(استاد) ٢٠٠
بدیع الزمان-فرزند سلطان‌حسین بایقرا ٥٩٩،٥٥٩
بدیع الزمان همدانی ١٨٢
براق (حاجب) ٣٦
براون (رجوع به ادوارد برون)
بردی بیک ٥٣٢
برزویه (طبیب) ٦٨٢
برگستراسر (مستشرق) ٣٦٣
برندق بخارائی ٧٣١
بروکلمن (آلمانی) ٥٧٦،٤٨١، ٤٧٦،٤٧٣
برهان‌الدین بخارائی ٦٢٣
برهان الدین محمد شیرازی ٦٢٧
بساسیری ٥٩٦
بساطی ٧٣٠،٦٣٥
بسحق‌اطعمه (ابواسحق‌شیرازی)٢٠٦ ٤٥٧،٣٩٦،٣٤٠،٢٩١،٢٨٦ تا ٧١٦،٤٧٢،٤٧١،٤٦٧
بغداد خاتون ٢٢٤،٧٨،٧٦،٧٥،٧٢
بلقا خاتون ٣٩
بلن (فرانسوی) ٦٣٧،٥٤٧،٤٠٩ ٧٤٧،٧٤٢،٦٦٢
بلوتن کرانز ٧٨٦
بلوشه (فرانسوی) ١٠٥
بلوکمان ٧٦٣
بناکتی (رجوع به داود بناکتی یافنا کتی)
بنائی ٦٧٣،٦٦٩،٦٣٦

بودا ١٠٤
بوریج (خانم) ٥٤٨
بوعلی رودباری ٦٩٣
بودن ستدت ٤٠٧
بوندرق بهادر ٥٦٥،٥٦٤
بهادرخان (رجوع به ابوسعید بهادرخان)
بهادرشاه دوم (هندی) ٢٤٢
بهاءالدین احمد (سلطان ولد) ٢٠١
بهاءالدین (پدرحافظ شیرازی) ٣٦٦
بهاءالدین زکریا ٢٣٠،١٨٨،١٧٢
بهاءالدین عاملی (شیخ) ٧٣٢،٧٣٠
بهاءالدین محمد جوینی ٣٢،٣١،٢٨ ٣١٠،١٦٩،١٦٥
بهار (ملک‌الشعرا) ١٦٧،٧١٣
بهروز (ذبیح‌الله) ٧٨٣
بهزاد ٧٤٢،٦٧٤،٦٦٩
بهلول ٢٥٩
بهمن کریمی ٤٩٢،١٤٢
بهمن میرزا (بهاءالدوله) ١٤٤،١١٦
بیبرس ٢٦
بیرم خواجه ٥٦٠
بیضاوی ٣٦٢،٨٥
بیکنل ٤٠٨،٤٠٧
بیلقانی (مجیرالدین) ٨٩

پ

پاپ، الوتریوس ١٤٥
پاپ، کلمان پنجم ٦٣

بالمر ۳۹۹
پاول هورن (دکتر) ۱۵۳
پاوه دکورتی ۵۴۸،۶۶۳،۶۶۷
پتی دولاکروا ۵۰۰
پرایس ۲۶۵
پرسترجان ۱۴
پریرخ،خانم ۵۶۷
پطرس مقدس (سنت) ۱۴۵
پوربهای اسفزاری ۲۳۴
پوربهای جامی ۱۵۸،۱۶۰
پیراحمد (قرامان) ۵۸۵
پیربداق ۴۹۹،۵۰۸،۵۶۸،۵۶۹
پیرپاشا ۵۱۲
پیرزاده ، زاهدی ۶۹۵
پیرزاده (حاجی) مقدمه یا
پیرسلطان ۱۲۱،۱۲۲
پیر علی (علی‌تاز) ۵۳۲
پیرعلی (کرت) ۲۳۷،۲۴۷
پیرعلی (آق قوینلو) ۵۷۱
پیرمرتاض ، حکیم ۶۶۹
پیرمحمد، تیموری ۲۴۸،۲۷۵،۵۳۱
پیرمحمد ، کرت ۲۳۷
پیری بیك ، (قاجار) ۵۹۷

ت

تاج‌الدین آوجی ۶۵
تاج‌الدین حروفی ۵۱۲
تاج‌الدین، عبدالوهاب (السبکی) ۴۸۳
تاج‌الدین، عثمان مرغنی ۲۳۰
تاج‌الدین،علی (وزیر) ۲۸۹
تاج‌الدین (نقیب‌الاشراف) ۹۹
تاسیتوس (تاسیت) ۱۰۵
تالش (جلایری) ۲۲۴
تانگودار ۳۶
تاور (فلیکس)(مستشرق‌چك) ۲۴۲
تختاخ اینجو ۱۲۰
تراغای ۲۴۶
تربیت (محمد علی) ۱۹۲،۴۴۲
ترکان آغا ۲۴۸
ترنرماکان (انگلیسی) ۱۲۹
تغریبردی (ابن) ۷۷
تقی تفضلی (دکتر) ۳۴۷
تکفور ۲۸۰
تکودار ۳۶،۳۷،۳۸
تمرلن (رجوع کنید به‌تیمور) ۲۰۵
تمنائی ۵۱۵
تورخان(گنجه‌ای) ۶۳۵
توفیق بك (ابوالضیاء) ۳۱۴
توقتای ۶۳
توقچاق ۴۵
توقماق ۶۹
توقتمش خان ۲۵۳،۲۵۸،۴۳۲،۴۴۲، ۴۴۳،۵۱۲
توکل بن اسمعیل بن حاجی (رجوع به ابن بزاز)
تولوك (دکتر) ۱۸۷
توماس،ایلداکی یا ایلدوچی (رجوع به ایلدوچی)

توماس مالتوس ٢٩٩
تومان ١٣
تیمور بگ (امیر تیمور) ٦٦٨
تیمور گورکان (مقدمه) ج، ٤، ٧٧، ٧٨
٨١، ١٥٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢١٢ـ
٢١٨، ٢٢١، ٢٢٧، ٢٣٥، ٢٣٧
٢٣٨، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٥، ٢٤٨
تا ٢٩٠، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٩ـ
٤٣١، ٤٣٣، ٤٤٨، ٤٥٨، ٤٧٢
٤٧٤، ٤٧٨، ٤٨٢، ٤٨٤، ٤٩٧
٤٩٨، ٥٠٤، ٥١٠، ٥١٢، ٥١٥
٥١٨، ٥٢٧، ٥٣٠، ٥٣١، ٥٦٨
٦٠٢، ٦٠٩، ٦١٢، ٦٣٦، ٦٧٨
٦٩٤، ٦٩٨
تیمورقاآن ٦٣، ١٠٥
تیمورتاش ٧١، ٧٥، ٧٦، ٨٠، ٢٢٤

ث

ثابتی (رجوع به مؤید)
الثعلبی ١٢٧
ثقة‌الدین (فامی) ٢٣٢

ج

جاجرمی (طالب) ٦٣٥
جامی (مقدمه) د، ١٧١، ١٧٨، ١٨٢
١٩٠، ٢٩٣، ٣٤١، ٣٤٦، ٣٦٤
٣٧٩، ٤٠٦، ٤٢٣، ٤٢٨، ٤٣٠
٤٣١، ٤٤٠، ٤٤٦، ٤٤٨، ٥٥٤
٥٥٩، ٥٦٩، ٥٩٠، ٦٠٣، ٦٠٧
٦١٣، ٦٢٨، ٦٣٤، ٦٣٨، ٦٥٣
٦٧٠، ٦٧١، ٦٧٧، ٧٠٨، ٧١٣
٧١٩، ٧٢٠، ٧٣٤، ٧٣٨، ٧٣٩
٧٢٣، ٧٤٥ تا ٧٥٦، ٧٥٨ تا
٧٦٣، ٧٦٥، ٧٦٦، ٧٦٧، ٧٦٩
٧٧٤، ٧٧٦، ٧٧٩، ٧٨٣، ٧٨٤
٧٨٥، ٧٨٦، ٧٨٧، ٧٨٨، ٧٨٩
٧٩٠، ٧٩١، ٧٩٢
جان پین ٤٠٥، ٤٠٧
جان (راهب) ١١
جان ریچاردسون ٤٠٤
جان لیلی (شاعر انگلیسی) ٦٧٦
جان لیدن ٥٤٩
جان ملکم (سر) ٢٤٠، ٢٧٦، ٥٣٢، ٥٥٢
جان واتکینس ٤٠٦
جان نات (انگلیسی) ٤٠٥
جان هدن هیندلی ٤٠٥
جانی بیك خان ٤٧٣
جرترود لوتیان بل ٢١٠، ٣٦٤، ٣٨٩
٣٩١، ٤٠٥، ٤٠٨
جرفادقانی (مترجم تاریخ یمینی) ١٢٨
جعفر (تبریزی) ٥٥٥، ٧٢٨
جعفر پاشا (حاکم یمن) ٢٤٤
جعفر صادق (ع) ٦٣٨
جعفر طیار ١٨٦
جعفر موصلی ٣٦٣
جغتای ٣٦، ٩١
جلال‌الدین (فرزند رشید) ١١٩، ١٢١
جلال‌الدین (محمد رومی) ١٢٠، ١٥٠
١٥٨، ١٨١، ٢٠٠، ٢٩٨، ٤٠٢، ٤٥٧

۷۰۵،۷۰۱،۷۰۰،٤٦۸،٤٦٥
۷۹۱،۷٦۲
جلال الدین حسام (هروی) ۳۳۹
جلال الدین اسحق سمرقندی (رجوع به اسحق)
جلال الدین سمنانی ٤۱
جلال طبیب ۸۹،۲۰٦،٤٥۷،٤٦٥،٤٦۸
جلال الدین عضد یزدی (رجوع به عضد)
جلال الدین محمد اکبر (گورگانی) (رجوع به محمد)
جلال الدین کیقباد ۱۲۱
جلال الدین محمد، دوانی (رجوع به محمد)
جلال الدین منصور مظفری (رجوع به منصور)
جلال منکبرنی ۹۱،۱٥
جلال خاوری ۸۹
جمال الدین ابوالقاسم (کاشی) (رجوع به ابوالقاسم)
جمال الدین اکولی ۹۸
جمال الدین دستجردانی (رجوع به دستجردانی)
جمال الدین بن مطهر (علامه حلی) ٥۹٦
جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی ٤٦۸
جمال الدین عطاءالله دشتکی شیرازی ٦۰۷
جمال الدین محمد بن حسام (رجوع به محمد)
جمال الدین محمد بن سلیمان (نقیب - المقدیسی) (رجوع به محمد)
جمال الدین یوسف بن تغری بردی (رجوع به یوسف)
جمشید کاشانی (غیاث الدین) (مقدمه) د ۷۳۳،٥۳۹
جمشید زردشتی ۷۱۸
جنید شیرازی (معین الدین ابوالقاسم) ٤۹۱
جنید صفوی ٥۸۹
جواد نوربخش کرمانی (دکتر) ٦۸۳
جوشکب ٤٥
جوشی ٤٥
جوینی ۱۳
جهان (بانو) ۳۱۱
جهان خاتون ۳۱٦
جهانشاه (قره قوینلو) ٤۹۹، ٥٤۱، ٥٤۲، ٥٤۳، ٥٤٤، ٥٦۲، ٥٦۷، ٥٦۸، ٥۷٥، ٥۷۸، ٥۸۱، ٥۸٥، ٦٥٥
جهانشاهی (رجوع به محمد شفیع)
جهانگیرشاه (هندی گورگانی) ۳٦٥، ٤۲۲، ٥۳۱، ٥٤۷، ۷۲۷
جهانگیر (پسر علی بیك آق قوینلو) ٥۷۲، ٥۷۸، ٥۷۹
جیوان، باتیستا راموزیو ٥۳۱

چ

چارلز، استوارت (ماژور) ۲٤٤
چارلز، الیوت ٦۲٦
چرچیل، سیدنی ۱۳۸، ۳۹۹
چلبی افندی ۷۰۱

چنگیزخان ۱۴، ۲۰، ۵۱، ۵۵، ۹۱، ۱۰۴
۲۰۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۶
۲۷۷، ۳۳۲، ۳۸۱، ۵۰۴، ۵۳۴
۶۱۰
چوپان (امیر) ۶۷ تا ۷۹، ۸۰، ۲۲۴
چیم آقا ۴۳۲

ح

حاتم طائی ۵۳۵
حاجی بکتاش ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۱، ۶۶۰
حاجی بیك ۲۲۴
حاجی پیرزاده (رجوع به پیرزاده)
حاجی خلیفه ۱۴۰، ۱۹۳، ۲۳۹، ۳۹۷
۴۱۳، ۴۷۵، ۷۳۸
حاجی قوام (رجوع به قوام‌الدین)
حاجی ملك ۱۴۴
حاجی میرزا صفا (رجوع به صفا)
حافظ ابرو ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۷۴، ۴۹۸
۶۰۹ تا ۶۱۳
حافظ شیرازی (مقدمه) د، ۱۰۴، ۱۵۵
۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰
۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۴۷
۲۵۱، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۰۶، ۳۰۹
۳۲۱، ۳۲۵، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۵۸
۴۳۶تا ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۶۳ ـ
۴۶۵، ۴۶۸، ۴۶۹، ۵۶۱، ۶۳۰
۶۸۴، ۷۱۱، ۷۱۹، ۷۲۷، ۷۴۹
۷۵۵، ۷۹۱
حافظ (کرت) ۷۷، ۲۳۴
حافظ (خلیل قزوینی) ۱۴۱

حافظ، عبدالرحمن بن محمدبن اسحق
الاصفهانی ۱۴۱
حبیب اصفهانی (میرزا) ۳۱۴، ۳۴۰
۴۶۱، ۴۶۶
حبیب‌اللّه‌خان (امیر افغانستان) ۱۸۸
حبیب عودی ۲۶۳
حربن یزید ریاحی ۱۲۵، ۱۳۶
حسام‌الدین. مشارالدوله (مقدمه) هـ.
حسن بایندر (رجوع به‌حسن‌بیك)
حسن بصری ۶۹۳
حسن‌بك، بهادرخان (آق‌قویتلو) ۱۴۷
حسن بن محمد تبریزی (رجوع به
شرف‌الدین رامی)
حسن‌بیك (آق‌قویتلو) اوزن حسن ۵۳۰
۵۴۳، ۵۴۴، ۵۶۲، ۵۷۲، ۵۷۳
۵۷۴، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰
۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۸
حسن بزرگ، جلایر (شیخ) ۷۲، ۷۹، ۸۰
۲۲۴، ۲۲۶، ۲۸۵، ۳۴۵، ۳۴۷
۳۴۹
حسن ایلخانی ۷۳
حسن ترمذی ۴۶۸
حسن جوری (شیخ) ۲۹۳
حسن‌چوپانی، کوچك (شیخ) ۸۰، ۲۲۴
۲۲۵، ۲۲۶
حسن چوپانی (دوم) ۲۲۴
حسن حروفی ۵۱۲
حسن دهلوی (رجوع به امیرحسن)
حسن روملو ۷۴۶
حسن، سادات‌ناصری ۲۰۰، ۲۸۸، ۳۲۵

۷۲۶،۷۲۴،۷۲۲
حسن صباح ۹۱
حسن فسائی (حاج میرزا) ۵۸۹،۲۱۰
۶۰۷
حسن‌علی بن جهانشاه (قره‌قوینلو)۵۶۷
۵۸۱،۵۸۰،۵۷۰،۵۶۸
حسن عسکری ۵۰۶
حسن مجتبی (ع) ۶۴۰،۱۳۱
حسن مستوفی ۱۱۹
حسن نویان (شیخ) ۳۴۷
حسن نائی ۷۳۹
حسین، بایقرا ۵۵۳،۵۴۶،۵۴۵،۵۲۹
۵۸۵،۵۸۳،۵۶۲،۵۵۹،۵۵۶
۶۳۰،۶۲۲،۶۲۰،۶۰۳،۵۹۹
۶۶۱،۶۴۵،۶۳۹،۶۳۸،۶۳۶
۷۳۹،۷۳۷،۶۸۰،۶۶۷،۶۶۲
۷۴۴،۷۴۳،۷۴۰
حسین بك شاملو ۵۹۵
حسین پژمان ۳۶۱
حسین جلایر ۴۳۰،۲۲۶
حسین جوری ۲۳۶
حسین جوپانی ۷۲
حسین بن علی (ع) ۷۵۶
حسین بن‌محمدالطیبی ۱۲۴
حسین بن منصور(الحلاج) ۲۶۴
حسین شهشهانی ۶۵۰
حسین خوارزمی ۷۲۱
حسین عودی ۷۴۲
حسین کاشفی (واعظ) ۶۳۶،۶۲۸،۳۲۹
۶۸۱،۶۴۳،۶۴۱،۶۴۰،۶۳۹
۷۵۱،۷۳۷،۷۳۵،۷۳۴
حسین کامی ۶۷۳
حسین کرت ۴۷۳،۲۳۷
حسین گازر گاهی ۶۷۰،۶۳۹
حسین (ملك) ۴۹۹
حسین معمائی ۶۷۳
حسینی ۶۶۸
حکمت ، علی اصغر (مقدمه) ب،ح،ط،۷۹۳
حکمت ، دکتر محمد علی ۷۹۳
حکیم شاه محمد (قزوینی) ۶۳۵
حمدالله مستوفی(قزوینی) ۱۲۵،۷۶،
۳۱۴،۳۰۸،۳۰۷،۳۰۶،۱۳۷
۴۸۹
حمزه (آق قوینلو) ۵۷۲
حمزة بن عبدالملك طوسی ۷۲۲
حیدر دوغلات ۶۶۲،۵۴۹،۵۰۲
حیدر صفوی ۵۹۵،۵۹۴،۵۹۳،۵۸۹
حیدر شیرازی ۳۰۵
حیرت (میرزا) ۲۴۱

خ

خاقانی ۷۷۱،۳۰۶،۸۹
خالدی (رجوع به صدرالدین)
خان ازبك ۷۹
خان بابا بیانی (دکتر) ۶۰۹
خانزاده بیگم ۶۰۰
خانیم ،ملکه (زن تیمور) ۲۷۱
خدا بنده (محمد خربنده) ۶۰،۵۹
خسروپرویز ۷۲۸،۴۴۳

خسرو قزوینی (درویش) ۵۰۷
خضرخان (پادشاه هند) ۵۳۳
خطیب پوشنج (رجوع شود به ربیعی)
خطیب قزوینی ۲۳۷
خلیل (آق قوینلو) ۵۸۸،۵۸۶،۵۸۰
۵۸۹
خلیل سلطان ۶۴۵،۶۳۶،۵۳۲،۵۳۱
خلیل شیروانی ۵۶۲
خلیل مصور ۷۲۲،۵۳۶
خلیل‌الله برهان‌الدین (پسر شاه نعمة‌الله ولی) ۶۹۱
خواجو کرمانی ۳۰۱،۲۸۶،۲۰۵، تا ۳۱۰،۳۰۹،۳۰۸،۳۰۶
خواجه نظام، عبدالرحمن ۷۱۸
خواجه محمود، ساوجی ۱۲۲
خواجه احمد ۱۲۲
خواجه پارسا ۷۲
خواجه معروف ۱۱۷
خواند شاه (رجوع به میرخواند) ۶۲۳
خورشید بیك ۵۸۱
خوریانی - رستم ۷۳۰
خواند میر ۵۴۶،۴۹۶،۳۷۹،۲۲۵ ۷۰۹،۶۷۴،۶۲۷،۶۲۳،۵۵۲ ۷۴۳،۷۴۱،۷۳۹،۷۳۸
خواجه معین‌الدین ۱۲۳
خیالی بخارائی ۷۳۲،۷۳۰،۶۳۵،۴۷۱
خیام ۴۰۹،۳۱۱،۱۶۵،۸۹

د

دارای هخامنشی (داریوش) ۵۷۳
داربی (انگلیسی) ۵۰۱
دانته (ایطالیائی) ۳۹۰،۳۸۹
دانشمند بهادر ۲۳۲
داودطائی ۶۹۳
داود فناکتی ۱۴۶،۱۴۴،۱۴۳،۱۴۲
داوید، کامنناس ۵۸۰
درن (فرانسوی) ۶۱۳
درویش بریانی ۵۰۸
درویش توکل ۵۱۳
درویش حافظ شیرازی ۳۰۹
درویش مسافر ۵۱۳
درویش کمال‌الدین ۵۱۳
دستجردانی (جمال‌الدین) ۵۲،۵۰
دسپینا (خاتون) ۵۷۶،۲۴
دستگردی (رجوع به وحید)
دقوز خاتون ۲۴
دکتر احمد خان (عمادالملك) ۴۹۶
دکتراته (آلمانی) ۴۰۶،۱۴۷
دلشادخاتون ۳۴۸،۳۴۵،۲۲۵،۷۸،۷۳
دمشق خواجه ۲۲۵،۲۲۴،۷۲
دنیسن‌راس (مستشرق انگلیسی) ۲۲۴، ۱۷۶،۱۵۵،۵۵۱،۵۴۹،۵۰۲، ۳۴۲
دوغویه (هولاندی) ۱۴۱،۱۲۸
دولتشاه سمرقندی ۱۶۶،۱۰۱،۶۰ ۲۹۰،۲۸۷،۲۶۴،۲۵۱،۱۵۸ ۳۴۱،۳۱۳،۳۰۶،۳۰۱،۲۹۶ ۴۲۳،۳۷۷،۳۵۹،۳۴۳،۳۴۲ ۵۶۶،۵۳۵،۵۰۰،۴۵۸،۴۳۳ ۷۱۱،۶۷۴،۶۶۳،۶۳۴،۶۳۳

۷۱۳،۷۱۵،۷۱٦،۷۲۱،۷۲۷
۷۲۸،۷۲۹،۷٤۱،۷٤٦
دمینه (شاعر عرب) ۱۸۲
دهسن (بارون) ٦
دینوری ، ابن قتیبه ۱۲۸
ذ
ذکاءالملك فروغی (رجوع به محمد علی)
ذوالقرنین ۷۳۲
ر
رابن سوما ٤۲
رابرتسون (پرفسور) ۷٦٦
راتسك ٦۲۲
رادول (سریپ) ۲۹۲
رادلوف ۲۰۱
راورتی (کلنل) ۲۹۰،٦۱٤
ربیعی پوشنجی (صدرالدین خطیب)
۱۹٤،۲۲۹،٦۲۱
ربرت، ل پیو ٥٥٤
رزنزویك شوانو ٤۰۱،٤۰۲،٤۰٤
٤۰۹،۷۸٥
رستم بن مقصود ٥۹۲
رستم بیك (سردار قره قوینلو) ٥۷۹
رستم خوریانی ۷۳۰
رسول اکرم (رجوع به محمد ص)
رشیدالدین، ابوالفضل میبدی ٤۷٥
رشیدالدین فضل الله ٤۱،٥۲،٦۰،٦۱،٦٤
٦٥،٦۷ ، ۹۳ ، ۹٥،۹۷،۹۹
۱۰۷،۱۲۱،۱۲٥،۱۲۷،۱۲۹
۱۳٦،۱٤٤:۱۹٦،۲٦۳،٦۰۹
رشیدالدین وطواط ۸۹،٤۸۸
رشید یاسمی ، مقدمه ـ ی ، یب ۲۹۲
۳٤٥،٥٤،۸۳،٥۹
رضا (شاه پهلوی) رجوع شود به شاه پهلوی
رضا توفیق ۱٤۷،٤۸۷،٥۲۲
رضا قلیخان هدایت (لله باشی) ۱۸۳
۳۰۱،۳٥۹،٤۲٤،٤۲٥،٤٤٥
٦۲۳،٦۸۷،۷۰۲،۷۱۹
رضی الدین عبدالغفور لاری (رجوع به عبدالغفور)
رفیع الدین ابهری ۱۹۸
رفیعی (حروفی) ٥۱٤
رکن الدین ابوبکر (کرت) ۲۳۰،۲۳۱
رکن الدین جوینی (قاضی) ۱۲۹
رکن الدین (خورشاه) ۳٥،۳٦
رکن الدین صائن ۷۲،۷۳
رکن الدین، علاءالدوله سمنانی ۷٤
۲٥٥،۳۰٤
رکن الدین عبدالملك ۳۱۸،۳۲۱
رکن الدین مولتانی (شیخ) ۱۸۸
رنه دانژو ٥٥٤
روبن لوی ٤۰٥
روح عطار ۳۹۲
روجرز ۷٦۷،۷۷۸
رودکی (شاعر) ۷۷۱
روز نویك (رجوع به بارون)
روکرت ۷۸٥
رولاند ٥٥۳
روی کونزلز کلاویجو (رجوع به کونزلز)

روملو (حسن) ۷٤٦
روملوس ۱٤٥
رموزیو ۵۷۳
رویسکی ٤۰۷
ریچاردسون (جان) ٤۰٤
ریچارد لوگالین ٤۰۵
ریو (دکتر) ۹۳،۱۳۸،۱٤٦،۱۵۸،
۱۹۲،۳۰۵،۳۰۹،۳۳۳،٤٤۲،
٤٤۷،٤۷۸،٤۸۸،٤۹۰،٤۹٦،
۵۰۰،۵۰۱،۵۰٤،۵۳۹،٦۱۱،
٦۳۳،٦۳۹،٦٤۲،٦٤٤،۷۳۰

ز

زاهد گیلانی (شیخ) ٦۹۵
زرکوب شیرازی (احمد) ٤۹۱
زکریا جوینی ٤۰
زکریا بن محمد قزوینی ۸۸،۸۹
زکریا بن محمدبن محمود (قزوینی)
۱۳٦
زلیخا ٤٤٦،۷۷۹،۷۸۰
زین‌الدین ابوبکر خوافی ٤۳۱
زین‌العابدین،علی بن صاعد ٤۵
زین‌الدین محمد قزوینی ۱۲٦
زین‌الدین همدانی ۳۸۲
زین‌العابدین گنابدی ۲۵۱
زین‌العابدین‌مظفری ۲۱۱،۲۱۸،۲۲۱،
۲۲۳،۲۵۰،۲۵۳،۲۵۵،۲۷۷
زینل بن اوزن حسن ۵۸٤،۵۸٦

ژ

ژان بیست ودوم (پاپ) ۷۱
ژان پیان دوکارپین ۹
ژان،ل ُبن ۵۵٤
ژزف باربرد ۵٦۰
ژنده پیل (احمد جام) ۷٤۵
ژوسا فابربرو ۵۳۰
ژوستین ماک‌کارتی ٤۰۷
ژول گانتن (مسیو) ۱۳۷
ژول موهل (فرانسوی) ۱۲۹
ژئوفری دولانگلی (انگلسی) ۵٦
ژیبون (پرفسور) ۲٦۸

س

ساتی بیك ٦۷،۷۰،۷٤،۷۹،۸۰،۲۲٤
سادات ناصری (رجوع به حسن)
ساراخاتون ۵۸۰
ساسان ۱٦٦
ساغری ۷۵۹
ساکیا مونی (بودا) (رجوع به بودا)
سالی نویان ۲۳۰
سام میرزا صفوی ٦۳۸،٦۷٤،۷٤٦،
۷٦۲
سحبان‌بن زفرالوائلی ۱٦۲
سبتای ۳٦،۱۳۹
سراج‌الدین دزفولی ۱۲۰
سرای (خاتون) ۵۷۸
سرو (کنیز) ۳۸۳
سرورخان گویا (اعتمادی) ۱۵٤،۱۹۵

سروری (مصطفی بن‌شعبان) ۳۹۷
سعدالدوله یهودی ۴۱،۴۲
سعدالدین (الحموی) ۵۱
سعدالدین تفتازانی ۲۰۶،۲۳۷،۴۷۳
تا۴۷۶،۴۷۷،۶۷۱
سعدالدین ساوجی (وزیر) ۶۱،۶۵
۹۷،۹۸
سعدالدین بن رشیدالدین ۱۱۸،۱۲۱
۱۲۴
سعدالدین سعیدالانسی ۲۱۵
سعد الدین (محمود شبستری) ۱۸۶
۱۸۷،۱۸۹،۱۹۱،۱۹۳،۷۰۶
سعدالدین نصیر ۴۶۵،۴۶۸
سعدالدین ورامینی ۴۷۹
سعدبن زنگی ۲۰
سعدی شیرازی مقدمه ـ د، ۲۱،۱۴۳
۱۵۰: ۱۶۱،۱۶۴،۱۶۷،۱۸۵
۱۹۶،۱۹۷،۳۰۵،۳۱۶،۳۲۰
۳۹۵،۳۹۸،۴۳۴،۴۴۳،۴۶۲
۴۶۵،۴۶۷،۵۶۳،۷۰۴،۷۰۵
۷۰۶،۷۰۷،۷۵۵،۷۷۱،۷۷۶
۷۷۷،۷۹۱
سعید نفیسی ۱۷۰،۲۰۹،۲۹۲،۴۹۰،
۶۷۳،۶۹۷
سلامان ۷۷۲،۷۷۳
سلطان‌حسین بایقرا (رجوع شود بحسین)
سلطان احمد پادشاه گلبرگه (دکن)
۷۲۲
سلطان احمد میرزا ۷۳۵
سلطان‌حسین‌صفوی ۴۰۰
سلطان محمد بایسنغر ۶۵۰
سلطان محمود غزنوی ۳۳۸،۴۷۲
۵۲۹،۷۷۱
سلطان‌ولد ۲۰۰،۲۰۱
سلطان‌محمود (خان) ۵۱۷،۶۶۰
سلمان ساوجی ۸۱،۲۰۵،۲۲۶،
۲۹۱،۳۱۳،۳۱۶،۳۱۷،۳۴۴
تا ۳۵۸،۳۸۶،۳۹۱،۳۹۳،۳۹۵
۴۳۷،۴۴۱،۴۶۲،۴۶۵،۴۶۸
۵۰۸،۷۱۱،۷۱۴،۷۱۹،۷۷۱
سلمی ۷۸۸
سلمان‌دوم (رجوع به‌عارفی‌هروی)
سلیم،اول (خان) ۱۵۳،۶۳۷
سلیم (شاعر) ۳۸۸
سلیمان بگ،شاهزاده‌عثمانی ۵۶۲،۵۸۱
سلیمان‌طبیب‌ساوجی ۵۰۸
سلیمان(خان) ۸۰
سلیمان‌صفوی ۵۵۶،۶۵۹
سنائی ۸۹،۳۴۶،۴۴۶،۴۵۷،۴۶۸
۷۷۱
سنقر باورچی ۱۱۷
سوان سونشین ۷۷۸
سودی ۳۶۱،۳۹۷،۴۰۱،۴۰۳
سورغتمش (قراختائی) ۲۱۱،۵۳۷
سولیورو بارسلونا (اسپانیائی) ۵۶
سونیچ،قتلغ آغا ۲۳۷

سوینج ۶۸
سهیلی (شیخم بیك) ۶۶۹
سهیلی خوانساری ۳۰۴
سیاوش ۴۱۹
سیدمیرزا (عبدالله مرشدالدوله) ۶۴۰
سید کاظم امام ۶۲۲
سیدنی چرچیل (رجوع به چرچیل)
سیف الدین شاه ۴۶۵
سیف الدین احمد، تفتازانی (رجوع به احمد)
سیف الدین اسفرنگی ۱۹۸
سیف الدین محمود، دهلوی ۱۵۵
سیفی بخارائی ۶۷۳
سیفی هراتی ۶۲۱،۲۳۳،۲۲۹
سیمی (شاعر) ۷۱۷،۷۱۶،۷۱۳
سیلوستردساسی ۶۲۴
سیلزی (دوك) ۷

ش

شاپور اول ۱۳۵،۲۶۸
شاپور زردشتی ۷۱۸
شاخ نبات ۳۸۴
شارل استوارت ۲۴۴
شارل ششم (پادشاه فرانسه) ۲۷۸
شارلمانی ۵۵۳
شاه جهان (تیموری) ۸۱
شاهجهان ۵۴۷،۳۸۸،۲۴۴،۶۲
شاهرخ (پسر ابوسعید) ۵۸۲،۱۰
شاهرخ تیموری ۲۵۱،۲۴۳،۲۲۲
۴۹۸،۴۵۹،۴۰۹،۳۷۶،۲۶۱
۵۳۳،۵۳۱،۵۲۸،۵۰۹،۵۰۲
۵۶۲،۵۵۴،۵۵۱،۵۴۳،۵۳۵
۶۱۷،۶۱۲،۶۱۰،۵۶۶،۵۶۴
۷۲۱،۶۹۴
شاهنشاه ایران (اعلیحضرت محمد رضاشاه پهلوی) ۲۲۹
شاه پهلوی (رضاشاه کبیر) ۴۲۲،
شاه علی قره‌قوینلو ۵۶۷
شاه نعمان ۳۸۵
شاهی خاتون ۱۲۱
شاه شجاع (مظفری) ۲۱۱،
۲۴۸،۲۲۳،۲۱۷،۲۱۴،۲۱۲
۳۷۳،۳۵۰،۳۴۱،۲۸۱،۲۵۰
۳۹۲،۳۸۶،۳۷۷،۳۷۶،۳۷۴
۴۹۰،۴۸۸،۴۸۲،۴۷۶،۳۹۸
شاه‌محمود (مظفری) ۲۵۱،۲۱۴
۴۸۸،۲۵۳
شاه‌یحیی ۲۵۳،۲۲۳،۲۲۱،۲۱۸
۳۸۷
شبلی مظفری ۲۲۳،۲۲۰،۲۱۷
شبلی نعمانی (هندی) ۳۵۰،۳۴۵،۱۵۴
۳۵۸،۳۵۶،۳۵۵،۳۵۳،۳۵۲
۳۹۱،۳۸۶،۳۸۲،۳۶۷،۳۶۴
۷۸۴،۳۹۵،۳۹۴
شجاع (شاه) رجوع شود به شاه شجاع
شرف الدین اوغلی (تکلو) ۷۲۶
شرف الدین بن مبارزالدین ۳۱۰
شرف الدین حسین بن محمدطیبی ۱۲۴
شرف الدین حسن، مستوفی (رجوع به حسن)

شرف‌الدین هارون ۳۱
شرف‌الدین محمد بن السعید البوصیری – (رجوع به محمد)
شرف‌الدین رامی ۶۷۹
شرف‌الدین علی، یزدی (رجوع به علی)
شرف‌الدین مظفر ۲۱۱
شریف آملی ۵۰۸
شریف جرجانی (میرسید) ۲۰۶، ۲۵۳، ۳۷۰، ۴۷۳، ۴۸۶، ۳۷۷، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۷۱، ۵۱٤
شروانشاه ۱۲۰
شزی (مسیو) ۷۶۷
شعاع‌الملك (شاعر شیرازی) ٤۹۲
شفر (مستشرق فرانسوی) ۱۲۸
شکسپیر (انگلیسی) ۷۶۷
شلشتاوسهرد (آلمانی) ۲۹۲، ۷۶٤
شمس‌الدین ابوبکر یزدی (رجوع به – ابوبکر)
شمس‌الدین حروفی ۵۱۲
شمس‌الدین ذکریا ۵۹۵
شمس‌الدین محمد حافظ (رجوع به حافظ)
شمس‌الدین محمد (کیشی) (رجوع به محمد)
شمس‌الدین محمد، صاحبدیوان (رجوع به محمد)
شمس‌الدین محمد ابرقوئی (رجوع به – محمد)
شمس‌الدین گیلانی ۵۹۵
شمس‌الدین محمد بن یحیی (اللاهیجی) – (رجوع به محمد)
شمس‌الدین کرت ۷۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳٤
شمس‌الدین (پادشاه اخلاط) ۵۶۶
شمس‌الدین تبریزی ۱۸۱، ٤۵۷، ۶۸۶، ۸۰٤
شمس فخری ٤۸٤، ٤۸۵
شمس علا ۷۱۶
شمس طبسی ۸۹
شمس قیس رازی ۲۱، ٤۸۸
شمس‌الدوله (یهودی) ٤۳
شهاب‌الدین احمد، البکری (رجوع به – احمد)
شهاب‌الدین حیدر ۳۲۱
شهاب‌الدین سهروردی ۹۸، ۱۸۲
شهاب‌الدین عزیز، خوافی (رجوع به عزیز)
شهاب‌الدین قلندر ۳۳۹
شهاب‌الدین (فرزند رشیدالدین) ۱۱۹، ۱۲۱
شهاب ترشیزی ۷۲۲
شمعی (شاعر ترك) ۳۹۷
شیبك‌خان اوزبك (رجوع به محمد)
شیخ آذری ۷۳٤
شیخ بهائی – رجوع به بهاءالدین عاملی
شیخعلی (مغول) ۷۰
شیخی (فرزند رشیدالدین) ۱۲۱

شیرعلی خان (لودی) ۷٦۲
شیروانشاه ۳۰۸
شیلت برگر ۵۷۱

ص

صاحبدیوان (جوینی) ۳۳-٤۱
صائب (تبریزی) ۳۸۸
صائن الدین علی، ترکه ۷۱۳،۷۲۱
صادق کیا (دکتر) ٤۸۷،٦٥٦
صباح (حسن) ۹۱
صالح بربری ٦۹۲
صدرالدین ابراهیم ٥۱
صدرالدین اردبیلی (شیخ) ٥٦۱،٦۹٤ ٦۹٥،٦۹٦
صدرالدین (بن شیخ بهاء الدین) ۱۱۸
صدرالدین جوهری ٤٦۸
صدرالدین حروفی ٥۱۳
صدرالدین خالدی ٤۱،٤۷
صدرالدین خطیب (رجوع به ربیعی پوشنجی)
صدرالدین دشتکی (سید) ۱۹۰ ۲۱۰،٥۸۹،٦٤۷
صدرالدین عراقی ۲۱٥
صدرالدین علی ۹۲
صدرالدین قیروانی ٤٦٥
صدرالدین محمد، ترکه ۱۱۸،۱۱۹ ۱۲۱
صدرالدین قونیوی ۸٦،۱۷۳، ۱۷۸،٦٥۳،٦٥٤
صدرالدین (یمنی) ٦۹٤،٦۹٥
صدرجهان ٤۷،٥۰،۹۷،۱۱۹
صدی بن عجلان بن وهب الباهلی ٦۱٥
صفا (حاج میرزا) ٥۱۹
صفوی - فرخ ۷۹۳
صفی الدین اردبیلی ۱۲۳،٦۹٦، ۷۰٤،تا۷۰۷
صفی قلیخان (بیگلربیگی) ۲۰۰
صلاح الدین موسی (قاضی زاده رومی) - ٥۳۹،۷۳۳
صلاح الدین (الصفدی) ٤۸۰

ض

ضحاک ۳۳۷
ضیاءالدین بن یوسف شیرازی ۳۲٥،
ضیاءالدین (پسر جامی) ۷٦۳،۷۷٤

ط

طالب جاجرمی ٦۳٥
طامسن (انگلیسی) ٦٤٦
طاهر ابیوردی ۷۳۰
طاهر فریومدی ۱٥۹
طغاتیمور ۷۹،۸۰،۲۹۲،۲۹۷
طغاجار ٥۰
طغرل بیک (سلجوقی) ٥۹٦
طلعت (دوشیزه) ٤۲۸

طوغاجار، نویان ۴۷
طوماس ایلدوجی ۶۳
طولوزون (دکتر) ۵۸۹
طوماس هاید ۴۰۷
طوسی (شاعر) ۶۳۵
طه‌حسین (دکتر) ۶۷۷
طهماسب (شاه صفوی) ۴۱۸،۲۸۸
۶۰۰،۵۹۸،۵۶۷،۵۶۲،۵۳۱
۷۲۶،۷۰۵،۶۸۸

ظ

ظهیرفاریابی ۳۸۶،۳۴۶،۱۶۳،
۷۷۱،۴۶۵
ظهیرالدین محمد بابر، گورکانی ۱۵۴
۵۴۷،۵۴۷،۵۴۱،۵۲۹،۴۱۰
۶۲۵،۶۰۰،۵۹۸،۵۵۰،۵۴۹
۷۴۲،۷۴۱،۶۶۵،۶۶۳،۶۳۹
۷۴۶
ظهیری نیشابوری ۱۲۹

ع

عادلشاه (میر) ۷۱۴
عارفی‌هروی ۷۱۸،۷۱۴،۶۳۵
۷۱۹
عایشه، سلطان بیکم ۶۶۶
عارف، حکمت بیك ۵۱۷
عبدالرحمن شرف بیك ۵۸۴،۵۸۰
عباس اقبال، آشتیانی ۳۱۴،۳۱۳
۶۷۹،۴۹۱
عباس (قاتل الغ بیك) ۵۴۰
عباس اول (شاه صفوی) ۵۰۷،۲۸۷
۵۵۶
عباس دوم (صفوی) ۴۱۸،۴۰۰،۳۸۸
عبدالحسین نوائی ۶۰۲،۶۱۷
عبدالحمید (خان، عثمانی) ۱۵۳
عبدالرحمن اسفراینی ۲۵۵،۲۳۴
۴۴۶
عبدالرحمن جامی (رجوع به جامی)
عبدالرحمن چلبی ۶۰۶
عبدالرحمن (خواجه نظام) ۷۱۸
عبدالرحمن فامی ۶۲۱،۲۲۹
عبدالرحیم (خان‌خانان) ۵۴۹،۳۸۸
۶۳۹
عبدالرحیم حروفی ۵۱۳
عبدالرحیم، خلخالی ۴۰۲،۳۵۹
عبدالرزاق بیهقی ۲۳۶
عبدالرزاق سمرقندی ۴۹۶،۳۷۹
۵۶۱،۵۵۸،۵۵۲،۵۴۴،۵۰۳
۶۸۴.۶۱۷،۶۱۲
عبدالرزاق (حنبلی الرسعنی) ۳۶۲
عبدالرزاق لاهیجی ۱۹۰
عبداللطیف (فرزند الغ بیك) ۵۵۸،
۵۴۵،۵۴۰_۵۴۲_۵۰۳_۷۳۴
عبداللطیف فرزند رشیدالدین ۱۲۱،۱۱۹
عبدالعزیز (فرزند الغ بیك) ۵۴۰
عبدالعظیم قریب (استاد) ۷۷۹،۳۲۵
عبدالغفور لاری ۶۷۱،۷۴۸

عبدالقادرحروفی ۵۱۳
عبدالقادرمراغی ۲۵۷،۵۳۶،۷۲۲
عبدالکریم بن هوازن (القشیری) ۱۲۷
عبدالکریم محمد الرافعی القزوینی ـ (رجوع به محمد)
عبدالکریم سمنانی ۱۱۸
عبدالکریم احراری ۶۰۷
عبدالمؤمن (فرزند رشیدالدین) ۱۱۸
عبدالمؤمن (تصنیف خوان) ۲۶۳
عبدالله افندی، اصفهانی ۶۴۰
عبدالله انصاری (خواجه هرات) ۴۷۵، ۷۰۰، ۷۶۲
عبدالله بن ابراهیم سلطان ۵۴۰، ۵۴۱
عبدالله بن اسعد (الیافعی) ۴۸۰
عبدالله یافعی ۶۸۴، ۶۹۲
عبدالله بن خرداد به ۱۴۱
عبدالله بن فضل الله شیرازی ۹۳، ۶۱۷
عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید ـ (رجوع بحافظ ابرو)
عبدالله بن معاویه ۱۸۸
عبدالله بن مقفع ۶۸۱
عبدالله بن میرعلی ۵۵۵
عبدالله سید، اصیل الدین (دشتکی) ۶۰۷
عبدالله شیرازی ۷۰۶، ۶۱۷
عبدالله، مثنوی گو (هاتفی) ۶۷۳
عبدالله عراقی ۴۶۶
عبدالله مرشدالدوله (سیدمیرزا) ۶۴۰
عبدالواحد ۴۰۷
عبدالنبی فخرالزمان ۳۶۵
عبیدالله (نقش بند ـ خواجه احرار) ۴۲۸، ۴۲۹، ۶۴۱، ۷۵۰
عبیدالله خان (اوزبک) ۶۷۳
عبیدزاکانی ۲۰۵، ۲۸۶، ۲۹۱، ۳۱۲ تا ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۹۶، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۷۱۶
عتبی (رجوع به ابوشرف الجرفادقانی)
عثمان بن عفان ۴۵۰، ۵۹۶
عثمان مرغنی ۲۳۰
عثمان نورالدین ۴۶۰
عذرا ۴۴۵
عراقی (رجوع به ابراهیم همدانی)
عرفی شیرازی ۳۸۸
عروضی سمرقندی ۹۰
عزت ملک ۸۱
عزالدین، حروفی ۵۱۳
عزالدین عبدالمجید بن فرشته ۵۱۷، ۵۱۸
عزالدین عمر مرغنی (رجوع به عمر مرغنی)
عزالدین شیر ۲۵۰، ۵۶۶
عزالدین مظفر ۴۹
عزیزالله خوافی ۶۱۶
عزیزدولت آبادی ۴۳۴
عسجدی ۸۹
عشرت، شیرازی ۴۲۱
عصار، تبریزی ۲۰۵، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۷

عصار تبریزی ۴۵۷
عصمت بخارائی ۴۷۰، ۷۳۰، ۷۳۱
عضدالدین ایجی ۲۰۶، ۲۲۳،
۳۷۰، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۷۵۹
عضدالدین حروفی ۵۰۹
عضدالدوله (دیلمی) ۱۴۱
عضدیزدی (جلال الدین) ۲۰۵، ۳۸۷،
۳۹۲، ۴۵۷، ۴۶۵، ۴۶۸
عضدالدین (خواجه) ۵۰۹
عطار نیشابوری ۱۲۷، ۴۵۷،
۴۶۵، ۴۶۸، ۶۲۹، ۷۰۰، ۷۰۱
عطاءالله بن محمود الحسینی ۶۷۲
عطاءالله دشتکی شیرازی ۶۰۷
عطاءالله مشهدی ۶۷۲
عطاملک (جوینی) ۱۳، ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۴۰،
۹۰، ۹۲، ۱۲۸، ۶۰۹
عفیف الدین بغدادی ۱۱۹
عفیفه ۱۵۶
علاءالدوله اسفراینی ۶۳۳
علاءالدوله ایلخانی ۲۵۷
علاءالدوله بختیشاه ۶۳۱
علاءالدوله پسر بایسنقر ۵۳۹، ۵۴۱
علاءالدوله سمنانی ۷۰۶
علاءالدین کیقباد ۱۲۱، ۱۵۸
علاءالدین محمد (سید ـ شاه) ۶۵۰
علاءالدین، هندو ۱۲۳، ۲۳۳
علاءالدین کرت ۲۳۳
علاءالدین خلجی ۱۵۵
علامه زمخشری ۴۸۲
علامی، ابوالفضل ناگوری ۶۸۱
علی اصغر حکمت مقدمه ـ ب، ح، ط،
۷۹۳
علی اکبر دهخدا ۲۹۲
علی بن ابی طالب (ع) ۶۶، ۱۳۱،
۳۳۲، ۳۶۷، ۴۵۰، ۵۰۶،
۶۸۴، ۶۹۲، ۷۵۶، ۷۵۸،
۷۵۹، ۷۹۹
علی الاعلی ۵۰۶، ۵۱۸، ۵۲۲، ۶۶۰
علی الخازن البغدادی ۱۲۸
علی بن صاعد ۴۵
علی بن موسی الرضا ۵۶
علی بن عبدالمؤمن ۵۶۷
علی بن حسین الکاشفی (فخرالدین) ـ
۲۵۱، ۶۴۰
علی بن جمال الاسلام یزدی ۲۶۲
علی بن عیسی الحرانی ۱۴۱
علی پادشاه ۷۹
علی پاشا صالح مقدمه ـ یب
علی تاز (پیر ـ لمی) ۲۳۷، ۵۳۲
علیخان (پسر جهانگیر آق قوینلو)
۵۷۲، ۵۷۹
علیخان کبیر (سید) ۲۱۰
علی دامغانی ۶۹۸
علی، دردزد ۴۶۵، ۴۶۸

علی ریاضی ۴۱۳
علی، سلطان قوچین ۵۰۹
علی سهل ۲۱۲، ۲۶۸
علیشاه وزیر ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۱۰۰
علیشاه گیلانی وزیر ۹۹
علی شهاب ترشیزی ۷۲۲: ۷۲۳
علی شیر (بیگ) ۶۳۹، ۶۶۹
علیشیر نوائی ۵۲۹، ۵۴۶، ۵۵۹، ۶۰۲، ۶۰۹، ۶۲۴، ۶۲۷، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۶۲، ۶۶۷، ۷۰۸، ۷۱۴، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۳۴، ۷۳۸، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۶، ۷۴۷
علی کاشفی (فخر الدین) ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۷۳۵، ۷۵۰
علی صفوی ۵۹۳
علی قوشچی (علاء الدین) ۵۳۹، ۵۷۵
علیقلیخان، مخبر الدوله ۵۸۹
علی مشهدی ۶۷۳
علی مؤید ۲۳۵
علی یزدی ۲۰۶: ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۵۴: ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۵، ۴۷۹، ۴۹۶، ۴۹۸تا ۵۰۵، ۵۳۷، ۷۲۱
عمادالدین احمد، مظفری ۲۲۳
عمادالدین نسیمی ۵۱۲، ۵۱۴، ۶۵۶، ۷۲۲
عمادفقیه کرمانی ۲۰۵، ۲۸۶، ۲۹۱، ۳۲۵، ۳۴۰تا ۳۴۴؛ ۳۷۴، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۶۳: ۴۶۵
عمر بن سهلان الساوجی ۱۴۱
عمر بن فارض المصری ۷۹۱
عمر بن الخطاب ۳۳۲، ۴۵۰، ۵۹۶، ۷۵۹
عمر بهادر ۴۹۸
عمر خیام (رجوع به خیام)
عمر سلطانیه حروفی ۵۱۳
عمر شیخ (میرزا) ۲۴۳، ۲۷۳، ۵۳۱
عمر مرغنی ۲۳۰، ۲۳۲
عمر (پسر اوزن حسن) ۵۸۴
عنایت ۷۱۰
عنصری ۸۹، ۷۷۱
عودی (حبیب) ۲۶۳
عوفی ۹۰
عیسی (ع) ۶۸۹
عیسی بك عثمانی ۵۶۴
عیسی صدیق (دکتر) مقدمه ـ ز
عیسی، حاکم ماردین ۲۵۸

غ

غازان (خان) ۲۲، ۳۸، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۶۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۴۵، ۲۱۱، ۲۳۲، ۳۶۸، ۴۹۲
غزالی (محمد) ۷۰۰
غلامعلی آزاد ۳۸۵
غنی ـ دکتر (رجوع بقاسم)
غیاث الدین حروفی (امیر) ۵۲۰
غیاث الدین محمد کرت (رجوع به محمد)
غیاث الدین محمد (خواجه ـ رجوع بمحمد)
غیاث الدین جمشید کاشانی (رجوع به جمشید)
غیاث الدین (حاجی خراسانی) ۲۱۰
غیاث الدین محمد، غوری (رجوع به محمد)

غیاث‌الدین علی بن جمال‌الاسلام یزدی (رجوع بعلی)
غیاث‌الدین بن اسکندر بنگالی ۳۸۳
غیاث‌الدین نقاش ۵۵۷

ف

فاطمه بنت موسی ۵٦۸
فامی (عبدالرحمن) ٦۲۱،۲۲۹
فانی ۷٤۲:٦٦۹
فتحعلی سلطان ٤۲۰
فخر اصفهان ٤۸٤
فخرالدین ابراهیم همدانی، شیخ عراقی (رجوع به ابراهیم)
فخرالدین ۳۹
فخرالدین ابوالعباس شیرازی ٤۹۱
فخرالدین حروفی ۵۱۲
فخرالدین عجمی ۵۱٤
فخرالدین علی کاشفی (رجوع بعلی)
فخرالدین کرت ۲۲۹،۱۹٤،٦۵،۵۲ ۲۳۳،۲۳۲
فخرالملک خراسانی ۱٦۲
فخر بناکتی ۱٤٦
فخر جرجانی ۸۹
فخرداعی (رجوع به محمد)
فخری هراتی ٦۳٦،٦۳۵
فرانز، فن اردمان (آلمانی) ۳۰٦
فرانسوا پتیس دُلا کروا ۵۰۰
فرانسوا دوپروس ۷۲
فرته (فرانسوی) ۳۱۷،۳۱٤
فرج‌الدین صاحبدیوان ٤۰
فرخ صفوی ۷۹۳
فرخ یسار، شیروانشاه ۵۹٦،۵۹۵
فرخی ۸۹
فردوسی ۳۰٦،۱۵۵،۱۵٤،۱۲۸،۸۹ ٤٦٦،٤٦۵،٤٦۲،٤۰٦،۳٤۵ ۷۷٤،۷۷۹،۷۵۵
فرشته‌زاده ٦۵۹
فرعون ۱۲۹
فرماندخواند ۱۲۱
فروغی، ذکاءالملك (رجوع بمحمدعلی)
فروغ حکمت (دکتر) ۱۸۹
فرهادمیرزا (معتمدالدوله) ٤۲۲
فرهاد آقا ٤٤۲
فریار ادریك ۸۲
فریداحول ۱۹۸
فریدالدین، تفتازانی (رجوع به احمد)
فریدالدین، عطار (رجوع به عطار)
فریدون بك، منشی ۲۸۲،۲۷۹،۲۷۸ ۵٦۳،۵۵۹
فریومدی، طاهر ۱۵۹
فصیحی خوافی ٦۰۹،۳۸۹،۲۸۹،٤۰ ٦۸۵،٦۱۵
فضل‌الله حسینی (شیرازی) ۹۳
فضل‌الله استرآبادی (حروفی) ۲۵٤ ۵۱۵،۵۱۱،۵۰۹،۵۰٦،۵۰۵ ۷۰۰،٦۵٦،۵۲۰،۵۱۸،۵۱۷
فضل‌الله تبریزی ۵۱۱،۵۱۰،۲۷٤
فضل‌الله (روزبهان اصفهانی) ۵۹٦
فضولی آذربایجانی الاصل (البغدادی المسکن) ٦٤۱

فکری، سلجوقی هروی ۱۸۸
فلک‌الدین محمد بن ایدمر (رجوع بمحمد)
فلوگل (آلمانی) ۵۱۰،۱۲۸
فلیپ لوبل ۶۳
فلیشر (آلمانی) ۲۰۱
فلیکس تاور ۴۹۸،۲۴۲
فن‌روز نزویک شوانو (رجوع به‌روز نزویک شوانو)
فن‌اردمان (آلمانی) ۳۰۹
فن‌همر (آلمانی) ۶۳۱
فور بزفالکونر ۷۶۶
فیتزجرالد ۸۷۲،۷۷۱،۷۶۶،۴۰۹
فیتزویلیام (موزه) ۴۰۹:۲۰۹
فیروزآبادی (رجوع به‌محمد)
فیروزشاه ۶۳۳
فیلسوف‌رضا (رجوع به‌رضا توفیق)

ق

قاآن‌خان ۳۸۱
قابوس‌وشمگیر ۳۰۰
قاسم‌الانوار ۶۷۱،۶۳۵،۵۰۹.۴۷۰ ۶۹۴،۶۹۶،۶۹۷ تا ۷۰۴
قاسم‌غنی (دکتر) ۳۶۵،۲۱۵
قاضی بهاءالدین ۵۷۱
قاضی‌زاده‌رومی (رجوع به‌صلاح‌الدین موسی)
قاضی عیسی، شکرالله ساوجی ۶۵۰
قاضی فریدالدین ۲۸۰
قاضی نورالله‌شوشتری (رجوع به نورالله)
قانعی ۱۵۸
قانقورتای ۳۷
قبادترکمان ۵۶۷
قبلای‌خان، کبیر ۱۰۵،۲۵
قتلغ‌ترکان ۲۴۸
قدسی شیرازی ۳۶۱
قدسی هراتی ۷۲۸،۶۳۵
قرابوقا ۱۱۹
قراچارنویان ۲۴۶
قراسنقر ۷۱
قراعثمان (قره ایلوک، آق‌قوینلو) ۵۸۱، ۵۷۳
قرانقای ۴۵
قرامحمد (قراقوینلو) ۵۶۰
قرایوسف‌ترکمان ۲۶۵،۲۵۷،۲۲۸ ۵۶۰،۵۴۱،۴۹۹،۲۸۱،۲۸۵ ۵۸۱،۵۷۱،۵۶۴،۵۶۲،۵۶۱
قریب (رجوع به‌عبدالعظیم)
قزل‌ارسلان ۳۰۸
قزوینی (رجوع به‌محمدخان)
قطب‌الدین‌حیدر ۲۳۶
قطب‌الدین‌شیرازی ۳۷
قطب‌الدین اسفزاری ۲۳۴
قطب‌الدین مسعود شیرازی (رجوع به‌محمد)
قطب‌الدین‌خوارزمشاه ۹۱،۲۹
قطب‌الدین (پسر امیرضراب) ۲۱۳
قطب‌الدین محمد تبریزی ۴۰۰
قطب‌الدین محمود مظفری ۲۱۲،۲۱۱ ۲۱۸
قطب‌الدین نائی ۲۶۳
قطب‌جهان ۵۲
قطب‌الدین مبارکشاه ۱۵۵
قلاوون (محمد سلطان مصر) ۳۷

قلج‌خان بن ساروخان ۱۰۳
قمرالدین ۲۴۸
قطران تبریزی ۱۶۲
قنبرعلیشاه مازندرانی ۵۱۹
قوام‌الدین حروفی ۵۱۳
قوام‌الدین عبدالله (مولانا) ۲۱۶
قوام‌الدین شیرازی ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۸۷، ۵۳۶
قوام‌الدین نظام‌الملک ۶۲۲
قوش‌حسن ۲۲۴
قول‌محمد ۷۴۲
قیس رازی ۲۱، ۴۴۸

ک

کاتبی نیشابوری یاترشیزی ۴۶۸، ۴۷۰، ۶۳۵، ۷۰۸، تا ۷۱۸، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۹
کاترمر، فرانسوی ۹۶، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۴، ۵۵۷، ۶۱۸
کاترینوزنو ۵۳۰، ۵۷۳، ۵۸۴، ۵۹۳
کارل سلمان ۴۸۶
کارکیا-میرزاعلی ۵۹۴
کاظم‌زاده (ایرانشهر) ۶۹۵
کالوژان ۵۷۶، ۵۸۰
کانترینی ۵۷۴
کبیرالدین (پسر شیخ عراقی) ۱۷۳
کجحانی (شیخ) ۳۵۰
کجری ۴۶۵
کریمخان‌زند ۲۱۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۴۱۰، ۴۲۱
کسری انوشیروان (رجوع به انوشیروان)
کلمان چهارم (پاپ) ۲۵
کلمان پنجم (پاپ) ۶۳
کلمان مارکهام ۲۷۰، ۲۷۶
کلمان هوارت ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۲۳۴، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۲۲، ۵۳۹، ۶۵۶، ۶۷۹
کلنل راورتی (رجوع به راورتی)
کلیم (موسی) ۱۶۰
کلیم کاشانی ۱۶۰
کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی ۳۴۶، ۴۶۸، ۷۸۱
کمال اقلیدی ۵۰۸
کمال‌الدین حسین گازرگاهی (رجوع به حسین)
کمال‌الدین حسین بن حسن خوارزمی ۶۵۲
کمال‌الدین حسین ۳۲۱
کمال‌الدین حروفی ۵۱۲
کمال‌الدین خجندی ۲۰۶، ۲۹۱، ۴۲۳ تا ۴۴۴، ۴۴۸، ۵۵۵، ۴۶۸، ۶۳۰، ۷۱۵
کمال‌الدین کاشانی ۴۶۵
کمال‌الدین عبدالرزاق ۵۴۴
کمال‌الدین غیاث فارسی ۷۱۵
کمال کوفی ۶۹۲
کمال‌الدین سیواسی ۱۲۲
کنتاربنی ۵۸۲
کنت‌دوگوبینو (فرانسوی) ۱۴۷، ۶۱۱
کنعان بیك ۴۱۹
کونزلود کلاویجو ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵
کیخاتو ۴۱، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۲۱۱
کیجیك یا کیچیك ۶۹

گ

گازر گاهی (رجوع به حسین)

گدار (آندره، فرانسوی) ۴۱۳

گدگ احمد پاشا ۵۸۴

گردوچین ۷۴

گریفیت انگلیسی ۷۷۸،۷۶۷

گریکوری دهم ۲۵

گرین شیلدز ۷۱۹

گل (کنیز) ۳۸۳

گوبینو (رجوع به کنت ـ فرانسوی)

گودرز زردشتی ۲۵۹

گور، اوزلی ۴۴۲،۳۸۸،۳۶۴

گوهرشاد آغا ۵۸۲،۵۴۲

گومس دوسالازار ۲۷۰

گیب ۲۰۱،۱۶۳،۱۶۰،۱۲۷،۹۱
۵۱۳،۴۸۲،۴۷۶،۲۸۷،۲۰۹
۶۰۶،۶۰۳،۵۷۱،۵۴۸،۵۱۵
۷۷۹،۶۵۸،۶۵۶،۶۴۱

گیخاتو (رجوع به کیخاتو)

گیوان، ماریا انجلیتو ۵۸۴،۵۸۰

گیوم دارا ۷۲

ل

ل. استرانج (رجوع به استرانج)

لاندر ۱۲۹

لانگز ۲۴۵

لاله (کنیز) ۳۸۳

لاو (انگلیسی) ۳۹۷

لطف‌الله بن صدرالدین عراقی ۲۱۵

لطف‌الله نیشابوری ۷۱۷

لطفعلی بیک (آذر) ۲۸۷

لطیفی (ترک) ۵۱۵

لودی (رجوع به شیرعلی خان)

لوئی ماسینیون (پرفسور) ۲۶۴

لوسین، بوات (فرانسوی) ۵۳۹

لئون کاهون (مسیو) ۱۸،۱۷

لیدن ۶۶۳

لیلی (کنیز اسکندر ترکمان) ۵۶۷

لین پول (رجوع به استانلی)

لیوتنان کلنل، ویلبر فورس کلارک (رجوع به ویلبرفورس)

م

ماتیو، پاریس ۸،۷

مادام سیمپسون ۴۲۴

مارتاخاتون ۵۷۶

مارتین (دکتر) ۵۵۳

مارکهام ۲۷۶،۲۷۰

ماژور، شارل استوارت ۲۴۴

ماژور دیوی ۲۴۴

ماسیناس ۷۳۸

مانی ۵۳۶،۲۹۹،۲۷۳

مبارزالدین محمد، مظفری ۲۱۱،۲۰۱
۴۸۲،۳۷۱،۳۶۸،۳۰۷،۲۱۲
۴۸۹

المتنبی (شاعر عرب) ۷۹۰

مجاهدالدین علی ۳۱۸

مجتبی مینوی مقدمه ـ ی

مجدالدین (شیخ) ۱۱۹،۱۱۸

مجدالدین اسمعیل بن رکن‌الدین یحیی فالی ۳۷۱،۳۶۹،۱۱۷

مجدالدین حروفی ۵۱۳

مجدالدین (فرزند رشیدالدین) ۱۲۰
۱۲۱

مجدالدین مظفری ۲۱۹
مجدالدین همگر ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷
مجدالملك یزدی ۳۳، ۳۴، ۴۱
مجیر بیلقانی ۸۹
محمد (ص) ۴۳، ۶۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۳۸، ۵۰۱، ۵۰۶، ۶۲۴، ۷۷۰
محمد اول، سلطان عثمانی ۲۳۹، ۴۷۹، ۵۵۹، ۵۶۲
محمد ابرقوئی ۱۱۶، ۱۲۴
محمداکبر (پادشاه هند) ۵۰۸
محمد اسحق (پرفسور) ۲۲۹، ۶۲۲
محمداقبال (دکتر) ۳۵۶
محمدالجزری (شمس الدین) ۳۶۳
محمدالخضر (سید) ۶۷۷
محمدالرافعی القزوینی ۱۲۷
محمدالفراهی الهروی (معین مسکین) ۶۰۸
محمدالقاضی ۲۷۰
محمدالقونیوی (صدرالدین) ۱۷۳
محمدالباقر (ع) ۶۸۴
محمد بدخشی (ملا) ۶۷۳، ۶۰۵
محمدبن ابی بکربن عثمان ۱۶۱
محمدبن ابی نصر ۱۳۶
محمدبن بدر جاجرمی ۳۲، ۱۵۱، ۱۷۰
محمدبن ظفرالمغربی ۴۹۳
محمدبن بایسنقر ۵۳۵، ۵۴۳
محمدبن ایدمر ۵
محمدبن جریرالطبری ۱۲۸
محمدبن حسام ۲۳۴
محمد بن حسن سمنانی ۱۱۸
محمدبن خاوندشاه (خواندمیر) ۵۵۲، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۵
محمدبن رشید الدین فضل الله (غیاث‌الدین) ۷۵ تا۷۷، ۷۹، ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۸۴، ۲۹۲، ۴۸۱
محمدبن سعدالواقدی ۱۴۱
محمدبن سعید اصفهانی ۴۸۴
محمد بن سعید، البوصیری الصنهاجی ۵۰۱
محمدبن سلیمان فضولی (رجوع به فضولی)
محمد بن عبدالله بیضاوی ۱۴۲
محمدبن علی شبانکاره ۱۴۶
محمدبن علی صاحب عیار ۳۹۲
محمدبن علی بن طباطبا ۵
محمد بن علی بن مسعود کازرونی ۳۶۹، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۸۲
محمدبن قلاوون ۷۰
محمدبن محمد دارابی ۴۰۰
محمدبن محمدطوسی ۶۷۹
محمدبن یحیی اللاهیجی ۱۹۰
محمد تفتازانی ۴۷۴
محمد تقی فخرداعی گیلانی ۱۵۴، ۳۵۷

محمد جوکی ٥٣٧
محمد جوهری ٤٦٥
محمدحسن، اعتمادالسلطنه ٥٣٤
محمدحسین فروغی ٥٣٤
محمدحسین شعاع‌الملك (میرزا) ٤٩٢
محمد (خان قزوینی) مقدمه ـ ی ٣١
٢٧٨،١٧٠،١٥١،١٢٨،٩٢
٤٩١،٤٠٢،٣٧١،٣٦٤،٣٦١
٦٥٥،٦٣٤،٦١٤
محمد خان بن بایزیدخان ٥٥٩،٥١٤
محمد خدابنده (رجوع به الجایتو)
محمد دبیرسیاقی ١٤٠
محمد دوانی (جلال‌الدین) ١٩٠
٥٥٩،٥٤٣،٣٧٥،٣٢٩
محمد دارابی (ملا) ٤٠٠،٣٩٩
محمد دوم (فاتح) ٥٢٣،٥٥٩،٥١٥
٥٧٧،٥٧٦،٥٧٤،٥٧٢،٥٦٤
٥٨٣،٥٨١،٥٨٠
محمدرضاجلالی نائینی ٧٣٦،٦٤٣
محمد رومی (رجوع به جلال‌الدین
محمد رومی)
محمدالزبیرالصدیقی ٢٣٣
محمدسام (غوری) ٢٣٧،٢٣٤،٦٥
محمد سرخسی‌فلك ٤٧٤
محمد سلجوقی ١٤١
محمد شاه نواده هلاکو ٨٠،٧٩
محمد شفیع پنجابی (پرفسور) ٥٤٤
محمدشفیع جهانشاهی ٥٦٨

محمد شفیع لاهوری (پرفسور)
٦١٩،٥٤٤،٣٦٥
محمدشیبانی (شیبك‌خان‌ازبك) ٥٣٠
٥٩٩،٥٩٨،٥٩٦،٥٥٠،٥٤٥،٦٧٤
محمد صالح ٦٧٣
محمدصالح بتکچی ٦٨٨
محمدصاحبدیوان (شمس‌الدین) ٢٨
١٥٣،٩٢،٤١،٣٨،٣٤،٣٣
٢٣١،١٩٧،١٦٧،١٥٩
محمد طبیب (حاجی‌میرزا) مقدمه ـ ه
محمد علی حکمت (دکتر) ٧٩٣
محمد علیشاه ٤٢٥
محمدعلی فروغی ٥٣٤،٤٢٥
محمدعلی مدرس تبریزی ٤٤٨
محمد عوفی (رجوع به‌عوفی)
محمد فریومدی (امیر) ٢٩٤،٢٩٢،
٢٩٦،٢٩٥
محمد فیروز آبادی (مجدالدین)
٤٨٣،٤٨٢،٤٦٨
محمد قاسم فرشته ٤٨٢
محمدقونیوی (رجوع بصدرالدین‌قونیوی)
محمد قهستانی ٣٦٣
محمد کرت (غیاث‌الدین) ٧٧،٧٤
٢٩٣،٢٤٨،٢٣٧،٢٣٣،٢٣٠
٣٤٧،٣٠٩
محمد کیشی ١٦٩
محمد گلندام ٣٨٥،٣٧٩،٤٦٠
محمد، محیط طباطبائی ٧٦٥،٦٣١
محمدمسعودشیرازی (علامه‌قطب‌الدین)
١٢٠

محمدمعمائی ٤٠٩
محمد ملك‌الکتاب (میرزا) ٥٤٩
محمد مهدی، رادسرشت ٤٩٩
محمدمیرزا (پسرجهانشاه ترکمان) ٥٤١
محمد نخجوانی تبریزی ٢٩٠،١٦٠
٧٤٧،٧٣٩،٦١٢،٢٩٥
محمود انجو ٣٨٦،٣٦٨،٢١٧
٥١٧
محمودبن الیاس ١٢٢
محمود (پسر رشیدالدین) ١١٨،١١٧،
١٢٣،١٢١
محمودبن‌عبدالرحمن‌الاصفهانی‌الشافعی
(شمس‌الدین) ٣٦٢
محمود (شاه ــ تیموری) ٥٤٥،٥٤٢
محمود جم ٤٢٧
محمود حروفی ٢١٥
محمودخان دوم (سلطان عثمانی)
٦٢٧،٥١٧
محمود ساوجی ١٢٢
محمود شاه بهمنی ٣٨١
محمود شبستری (رجوع بشیخ‌شبستری)
محمود غزنوی (رجوع به سلطان
محمود)
محمودقاری یزدی (شاعرالبسه) ٢٩١
٤٦٩،٤٦٧،٣٤٠
محمود کتبی ٣٧٠،٢١٥،٢٠٩،١٣٤
٤٨٩
محمود گاوان ٧٥٤
محمود مطفری (رجوع به‌شاه‌محمود)
محمود مهران (دکتر) مقدمه‌ ـ ب ـ
محمود (نبیرهٔ میرانشاه) ٥٤٥
محمود نیشابوری ٧٢٤
محی الدین ابن‌العربی (شیخ) ٨٦،
٤٤٦،١٨١،١٧٧،١٧٤،١٧٣
٧٠٥،٦٥٤
محیط طباطبائی (رجوع به‌محمد)
مدرس رضوی ٦١٢
مرادبیك آق قونیلو ٥٩٧،٥٨٠
مرادپاشا ٥٨٥
مراد دوم (سلطان) ٥٨١،٥٣٣
مرتاض علیشاه ٣٦٧
مرتضی نجم آبادی ٥٩٦
مرشدالدوله (رجوع به‌عبدالله)
مسعود انجو ٣٦٨
مسعودبن صاحبدیوان ٤٠
مسعود رجب‌نیا ٢٧٠
مسعود شیرازی (قطب‌الدین) ١٢٠
مسیحی (شاعر) ٦٣٥
مشارالدوله (حکمت) مقدمه ـ ه ـ
مشرقی ٣٠٧
مصطفی‌بن خالدالتوقیعی ٦٠٩
مصطفی، حاکم قرامان ٥٨٦،٥٨٣
مظاهر مصفی ٣٠٣
مظفرالدین (شاه قاجار) ٥٣٤
مظفرشاه (نقاش) ٧٤٢،٦٧٤،٦٦٩

مظفر بتکچی ۶۸۸
مظفرحسین بن بایقرا ۶۳۰
معاذی (شاعر) ۴۴۳
معاویه ۱۳۱، ۳۳۲
معجری (شاعر) ۴۴۳
معزالدین‌محمد کرت، ابوالحسین ۷۷
۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۹۲
۲۹۴، ۴۷۴
معزی (شاعر) ۷۷۱
معلم‌ناجی ۵۲۱
معمائی (رجوع به‌حسین)
معین بن حسن مستوفی ۶۱۹
معین‌الدین پروانهٔ‌رومی ۱۲۳، ۱۵۱
۱۶۱، ۱۷۳
معین‌الدین تبریزی ۶۹۷
معین‌الدین کاشانی ۵۳۹
معین الدین محمد اسفزاری ۲۲۹
۶۱۹، ۶۲۰
معین مسکین ۶۰۹
معین‌الدین یزدی ۱۳۴، ۲۰۶، ۶۰۹
۲۲۳، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱
مفیدالدین یزدی ۴۸۸
مغربی؛صوفی ۲۰۶، ۲۹۱، ۴۴۴تا۴۵۷
۴۶۰، ۶۸۶، ۶۹۲، ۶۹۸
مکتبی شیرازی ۵۸۳
ملاحسین،میبدی یزدی ۶۴۷
ملامگس ۴۱۷
ملک ، حاجی (رجوع به‌حسین)
ملک‌الاشراف ۲۲۵
ملک‌الشعراء بهار (رجوع به‌بهار)
ملکم، رجوع بجان (مورخ انگلیسی)
ملاخ ۱۳
منجم‌باشی (مورخ) ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۷
۵۴۰، ۵۴۶، ۵۷۰، ۵۷۴، ۵۷۷
۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۴
منصور بایقرا ۵۴۵
منصورمشفق ۳۴۷
منصورحروفی ۵۱۳
منصورشاه ـ مظفری ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۸
۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۸۱، ۳۷۷
منکبرلی (رجوع به‌جلال‌الدین)
منکوقاآن (خان مغول) ۱۰، ۲۳۰
منوچهرشاه ۷۱۴
مینینسکی ۴۰۷
موسی(ایلخان مغول) ۳۲
موسی، کرد ۶۵
موسی نونواده هلاکو ۷۹، ۸۰
موسی شاهزاده عثمانی ۵۶۳، ۵۶۴
موسی (پیغمبر) ۱۲۹
موفق‌الدوله علی ۹۶
مولانا امین‌الدین ۴۶۵
مولاناشمس‌الدین ۳۹
مولانامحی‌الدین ۳۹
مولانا معروف ۵۰۹
مولانا همام‌الدین ۳۹
مولوی (رجوع به جلال‌الدین محمد رومی)
مولوی عبدالمقتدر ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۶
۳۸۲
مونت استوارت (انگلیسی) ۶۶۴

مؤیدثابتی ۱۹۶،۲۳۰،۶۲۱
مهدی، امام عصر (ع) ۶۸۳،۶۸۹
مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) ۴۲۴
مهدی مظفری (سلطان) ۲۲۳
میخائیل پلیولوگوس ۲۴
میرانشاه ۹۹،۱۰۰،۲۳۷،۲۴۳، ۲۴۸،۲۵۳،۲۶۲،۴۳۳،۴۴۸ ۵۱۱،۵۱۸،۵۲۱،۵۳۱،۵۳۶ ۶۶۰
میرخواند ۲۲،۵۰،۷۸،۴۹۶،۵۴۰ ۵۴۲،۵۴۶،۵۵۲،۵۷۶،۵۹۱ ۶۲۱،۶۲۵،۶۳۶
میرزاسلطان محمد (حاکم عراق) ۵۰۳
میرزا عبداللطیف ۶۸۴
میرعادلشاه ۷۱۴
میرعبدالله (پدر شاه نعمت‌الله ولی) ۶۸۴
میرعلی شیرنوائی (رجوع به علیشیر)
میرفضل‌الله ۳۸۱
میرولی ۴۴۲
مینورسکی (پرفسور) (رجوع بەولادیمیر مینورسکی)

ن

ناپلئون ۲۴۱،۶۱۱
نادرشاه افشار ۴۱۹
نارین بوقا ۷۶
ناسولیس (انگلیسی) ۷۴۸،۷۵۰،۷۵۲ ۷۶۱،۶۳۹
ناصرالدین المثنی الکرمانی ۱۴۱
ناصرالدین ابوسعید بیضاوی (رجوع به ابوسعید)
ناصرالدین شاه قاجار ۳۰۲،۶۱۱ ۶۲۳
ناصربخارائی ۴۶۸
ناصرخسرو ۸۹،۷۵۵
نبوکدنزر ۱۲۹
نجاشی ۲۸۰
نجم‌الدین کبری ۷۰۵
نجمی - مولانا (شاعر) ۴۶۶
نجیب‌الدین بزغوش ۷۰۶
نجیب‌الدین کمال ۴۳
نخجوانی تبریزی (رجوع به‌محمد)
نزاری قهستانی ۱۹۸
نسوی (شهاب‌الدین) ۱۵
نسیمی (رجوع به‌عمادالدین)
نصرالله اخوی (حاج‌سید) ۴۷۷،۴۲۶
نصرالله زیتونی قاضی ۵۹۶
نصرالله فلسفی ۵۲۳
نصرةالدین، احمدبن یوسف شاه (رجوع به‌احمد)
نصرةالدین شاه‌یحیی مظفری (رجوع به شاه یحیی)
نصرةالدین ستای ۱۱۹
نصیرالدین طوسی ۲۳،۶۲،۹۶،۱۴۱ ۳۲۸،۵۷۶،۶۴۴،۶۴۵

نصیر الدوله شیرازی ۶۱۱
نظام‌الدین امیرعلیشیر نوائی (رجوع به‌علیشیر)
نظام‌الدین ابوالمعالی نصرالله ۶۸۱
نظام‌الدین اولیاء ۱۵۵
نظام‌الدین حکمت (مقدمه) ه
نظام الدین محمود قاری (رجوع به محمود)
نظام‌الملک (خواجه) ۱۲۸
نظام تبریزی ۴۹۳
نظام شامی ۲۰۶،۲۴۳،۲۶۶، ۴۹۱،۴۹۳،۴۹۵،۴۹۷
نظامی عروضی سمرقندی ۷۷۱
نظامی گنجوی ۸۹، ۳۰۶ ، ۳۱۰ ، ۴۶۲،۴۶۵،۵۴۰،۷۸۳،۷۸۴ ۷۸۵
نعمان شاه (فرزند حافظ) ۳۸۵
نعمة‌الله ولی (شاه) ۴۵۹ ، ۴۶۵ ، ۴۶۸ ، ۴۷۲ ، ۴۸۰، ۵۰۴ ، ۶۸۱،۶۸۲،۶۸۳،۶۸۴،۶۸۵ ۶۸۶،۶۸۷،۶۸۹،۶۹۰،۶۹۱ ۶۹۲،۷۲۱،۷۲۲
نعمت حیدری ۷۵۷
نوائی (رجوع به علیشیر)
نوح ۱۲۹
نورالدین بن شمس‌الدین محمد ۱۴۷
نورالدین رصدی ۱۶۱
نورالدین عبدالرحمن اسفرائنی (رجوع به‌عبدالرحمن)
نورالدین عبدالرحمن جامی (رجوع به‌جامی)
نورجهان (ملکه هند) ۲۸۸
نورالله شوشتری (قاضی) ۶۰۹، ۶۴۰، ۷۲۷، ۳۰۶
نوروز (فرزند اتابک صاحب دیوان) ۳۹
نوروز (سردار مغولی) ۲۳۲
نوشیروان ۶۸۲
نوگای ۳۶
النویری (شهاب‌الدین احمد البکری) ۷۰
نیکلای سوم ۲۵
نیکلسون ، دکتر (انگلیسی) ۱۲۷ ۱۳۷، ۶۱۱
نیکولاس ۵۹
نیر کرمانی ۴۶۸

و

وافی علیشاه سیرجانی ۶۸۶
والتر لیف ۴۰۵، ۴۰۸
والتر هینتز ۵۹۴
والت ویت من ۱۵۳
وامق ۴۴۵
وان همر ۲۰۱
واهل (آلمانی) ۴۰۷

وایت (دکتر انگلیسی) ۲۴۴
وجیه‌الدین زنگی ۱۵۹
وجیه‌الدین مسعود سربدار ۲۹۳
وجیه‌الدین نسفی ۲۳۱
وحید دستگردی ۱۸۴، ۳۱۴، ۶۳۸، ۷۶۳
وحیدالاولیاء (احمد، تبریزی) ۴۰۰، ۷۰۵
وشمگیر (رجوع به قابوس)
وطواط (رجوع به رشیدالدین)
وصاف (رجوع به عبدالله بن فضل الله شیرازی).
وقار بن وصال شیرازی ۴۲۱
ولادیمیر مینورسکی (پرفسور) ۵۷۲، ۵۷۷، ۵۸۸، ۵۶۰
ولف - دکتر ۴۶۰
ولی‌قلی شاملو ۷۲۶
ونستیو دالساندری ۵۳۱
وستن فلد (آلمانی) ۸۹
ولرس (انگلیسی) ۱۲۹
وهبی ۳۶۱
ویرژیل (شاعر رومی) ۴۱۳
ویکتور روزن (رجوع به بارون)
ویکر هوسر ۲۰۱، ۷۸۵
ویلبر فورس کلارك ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۰۸
ویلسون (انگلیسی) ۷۶۴
ویلیام جونز (انگلیسی - مستشرق) ۴۰۴، ۴۰۷
ویلیام موریس (انگلیسی) ۵۵۵
ویلیام ارسکین ۵۰۲، ۵۴۹، ۵۵۰، ۶۰۰، ۶۶۳
وین فیلد (انگلیسی) ۱۸۷، ۳۹۹، ۶۵۵
ویلیام اُف روبرك ۹

ه

هاتفی ۲۲۱، ۶۷۳
هارون پسر صاحبدیران ۴۰
هارون‌الرشید ۳۲
هامرپورگشتال (مستشرق) ۹۴، ۱۸۷
هانری کردیه ۸۲
هدایت (رجوع به رضاقلی و مهدیقلی)
هدن هیندلی (جان) ۴۰۵
هدیت‌ملك (دختر رشیدالدین) ۱۲۱
هراس - (شاعر رومی) ۷۳۸
هرتفرد ۶۴۵، ۶۴۷
هرقداق نویان ۶۱
هرمان بیکنل ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸
هلاکو (خان مغولی) ۲۴، ۲۶، ۳۰، ۴۷، ۵۰، ۷۸، ۹۱، ۹۶، ۱۰۶، ۲۱۰، ۲۳۰، ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۳۱، ۷۰۶
هلالی جغتائی ۶۷۳
همام‌الدین تبریزی ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۴۶۸، ۴۴۳

همام‌الدین طبیب ۴۹۵
همام‌الدین (فرزند رشیدالدین) ۱۲۱
همام‌الدین محمدبن برهان‌الدین محمد شیرازی ۶۲۶
همایون‌شاه هندی ۷۲۶،۵۹۸،۵۴۷
هندوشاه ۳۳۵
هنری (دوک‌سیلزی) ۷
هنری هوارت‌انگلیسی ۱۶، ۲۰، ۵۲، ۸۰
هوارت (رجوع به کلمان)
هوتوم شیندلر ۲۹۰

ی

یأجوج ۲۰
یادگارمحمد ۵۴۳، ۵۸۲
یارشاطر (رجوع به‌احسان‌الله- دکتر-)
یاقوت‌الحموی ۱۵،۷، ۱۴۱
یاقوت‌المستعصمی ۱۲۱
یحیی (پسر صاحبدیوان) ۴۰
یحیی‌نراد ۲۶۴
یزدجرد ۳۳۲
یسوری نکوداری ۲۳۴
یعقوب (پیغمبر) ۴۴۶
یعقوب (آق‌قوینلو) ۵۸۸،۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۷۱۱، ۶۴۸، ۵۹۲
یمین‌الدین نزل‌آبادی ۲۹۱،۷۲۹
یعقوب‌بن شیخ میرعلم ۱۰۳
یوسف امیری ۷۲۹
یعقوب بن محمدبن علی الطاوسی ۵۰۲
یوسف‌اندکانی ۵۳۶،۷۲۲،۸۲۸، ۷۲۹
یوسف بدیعی ۶۷۳
یوسف نیک ۴۱۹،۵۹۷
یوسف (پسر اوزن حسن) ۵۸۴
یوسف‌شاه دامغانی حروفی ۵۱۳
یوسف شاه‌مغنی ۳۵۰
یوسف ۴۴۶،۷۷۹،۷۸۰
یوشموت ۳۶
یونس (خانزاده مغولی) ۵۰۲

۲- فهرست کتب و مجلات

آئین اکبری ۶۸۲
آتشکده ۱۵۹، ۲۸۷، ۲۹۷، ۴۵۹، ۷۲۳
آتشکده آذری ۱۶۵، ۲۰۰، ۲۸۷، ۳۲۸، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۶۶، ۳۹۱، ۴۳۳، ۴۴۴، ۷۲۲، ۷۲۶
آتنئم (مجموعه) ۱۳۸
آثار الباقیه (ابوریحان محمد البیرونی الخوارزمی) ۱۴۱
آثار البلاد (زکریا بن محمد قزوینی) ۸۸، ۹۰، ۱۴۱
آثار روکرت ۷۸۵
آخرت نامه ۵۲۲، ۶۵۸
آدم نامه ۵۲۲، ۶۵۷
آرایش نامه ۴۶۹
آرشیو دولتی فرانسه ۲۷۷
احادیث منقوله از ابوذر ۷۶۲
احسن التواریخ (حسن روملو) ۶۷۳، ۷۴۶
احسن القصص ۷۷۸
احقاق الحق ۷۲۷
الاحیاء و آلاثار ۱۰۷، ۱۱۲
اختیارات ۷۳۷
اخلاق الاشراف (نظام الدین عبید زاکانی) ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۹
اخلاق جلالی (مولانا محمد جلال دوانی) ۳۲۹، ۵۴۳، ۶۴۴، ۶۴۷
اخلاق محسنی (حسین واعظ کاشفی) ۳۲۹، ۶۴۴، ۶۴۵، ۷۳۶
اخلاق ناصری (خواجه نصیر الدین طوسی) ۱۴۱، ۳۲۱، ۶۴۵
ادبیات ایران در عصر استیلای تاتار مقدمه - ج
ازسعدی تاجامی مقدمه - ج
استظهار الاخبار (قاضی احمد امغانی) ۱۲۹
استوار نامه ۵۰۶، ۵۲۰، ۶۵۸
اسرار ابریشم (رساله) ۴۶۸

اسرار التنزيل (البيضاوی) ۸٥

اسرار فاتحه ٤٤۹

اسرار قاسمی ۷۳۷

اسکندر نامه (حروفیه) ٦٥٦

اشعة اللمعات ۱۷۳، ۱۷٦، ۱۷۸، ۱۸۱، ٦٥۳، ۷٦۰

اعتقاد نامه ۷٦۹

آفاق و انفس (بسحق اطعمه) ٤٦٥، ٤٦۸

اکبر نامه ٦۸۲

الف لیلة ولیله ۳۰۰

الرسالة العلویه فی احادیث النبویه ۷۳۷

امل الامل ٦۰۸

امیرعلیشیر نوائی (علی اصغر حکمت) ٦۰٦

الاربعون السلطانیه ٦٤۸

انموذج العلوم ٦٤۸

انوار سهیلی ٦٤۰، ٦٤٥، ٦۸۱، ۷۳٦

انسیکلوپیدیا (اسلام) ٥۰۷

انیس العارفین ٦۹۷، ٦۹۸، ۷۰۳

انیس العاشقین ٦۹۸

انیس العشاق ٦۷۹

اوصاف الاشراف ۳۲۸

ب

بابر نامه ٥٤۸، ٥٤۹، ٥٥۰، ٥٥۱، ٦۰۰، ٦۳۹، ٦٦۳، ٦٦٤، ۷٤۱

بدایع الجمال ۳۰٤

بدایع (سعدی) ۳۹٤

بدایع الصنایع ٦۷۲

برنج و بغرا ٤٦۱، ٤٦٥

برهان جامع ٤٦۷

برهان قاطع ٤٦٥، ٤٦۷

بشارت نامه ٥۲۲، ٦٥۷، ٦٥۸

بغیة الوعاة ٤۷۳، ٤۷۷، ٤۹٤

بغداد درعصر خلافت عباسی ٦۱٤

بلوهر و بیوداسف ٤۹٤

بوستان (سعدی) ۲۰، ۲۷٦، ۷۷٦

بولتن مدرسة السنه شرقیه لندن ٥۸۸

بهارستان (جامی) ۳٤۱، ۳٤٥، ۳٤٦، ۳٦٦، ٦۲۸، ٦۳۰، ۷۱۳، ۷٦٤، ۷٦٥

بهرام و گل اندام ۷۰۹

بیان الحقایق ۱۱۰، ۱۱۲

بیست مقاله قزوینی مقدمه ـ ی ۲۷۸

پ

پنجاه غزل ازحافظ (پروفسور آرتور آربری) ٤۰۳

پنج گنج (رجوع به خمسه نظامی)

ت

تاریخ ابوالفرج بن العبری ۱۵، ۳۵

تاریخ ادبی ایران در ازمنه جدیده (براون) مقدمه ـ ه ۵۹۸، ۶۹۶

تاریخ ادبیات ایران (ادوارد براون) مقدمه ج، ۳۷۸، ۳۹۱، ۳۹۹، ۴۸۴، ۶۷۸، ۶۴۱، ۶۸۱

تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا زمان حاضر مقدمه ـ ی

تاریخ ادبیات عرب (بروکلمن) ۴۷۳، ۴۷۷، ۵۷۶

تاریخ اصفهان (عبدالرحمن بن اسحق الاصفهانی) ۱۴۱

تاریخ الخلفا (السیوطی) ۲۱۳

تاریخ الدولة العلیه. (عبدالرحمن بیك شرف) ۵۸۰، ۵۸۶

تاریخ انقلاب ایران مقدمه ـ یب

تاریخ ایران (میرزا محمدحسین ذکاء الملك) ۵۳۴

تاریخ آل سلجوق ۱۰۲

تاریخ ایرانیان (کنت گبینو) ۶۱۱

تاریخ ایران (کلمان مارکهام) ۵۳۹

تاریخ ابن ابی الخیر (رجوع به شیرازنامه)

تاریخ بناکتی ۱۴۳

تاریخ تیمور (ظفرنامه ـ نظام شامی) ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۶

تاریخ جدید شهر یزد (احمد بن حسین بن علی الکاتب) ۴۹۹، ۵۰۳

تاریخ حمزه اصفهانی (با ترجمه لاتین آن چاپ لایپزیك) ۱۲۸

تاریخ خاندان آل مظفر (محمود کتبی) ۳۷۰، ۴۸۹

تاریخ خاندان مظفری (معین الدین یزدی) ۴۸۸

تاریخ دیار بکریه (ابوبکر طهرانی) ۵۷۷

تاریخ رشیدی ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۴۹، ۵۵۰

تاریخ رشید الدین (رجوع به جامع التواریخ رشیدی) ۱۴۴

تاریخ زندگی هلاکو خان (کاترمر فرانسوی) ۹۶

تاریخ سرجان ملکم ۲۴۱، ۵۳۲، ۵۵۲

تاریخ سرهنری هوارت ۱۶، ۳۳، ۴۵، ۵۳، ۵۷، ۲۳۴

تاریخ سلاله های سلاطین مسلمان ـ تألیف لین پول ۵۲۸، ۵۴۱

تاریخ شعر عثمانی ۲۰۱، ۴۷۶، ۵۵۹، ۶۵۷، ۷۷۹، ۵۷۱، ۶۰۳، ۶۰۶

تاریخ شعر ترکی (گیب) ۳۰۱، ۶۴۱

تاریخ عصر حافظ (دکتر قاسم غنی) ۲۱۵

تاریخ غازانی ۱۰۲

تاریخ فتوحات شاه اسمعیل ۵۹۷

تاریخ کبیررشیدالدین (جامع التواریخ) ١٤٤
تاریخ گزیده ٢٢، ٧٦، ١٢٦، ١٣٠، ١٣٠، ١٣٦، ١٣٧، ١٦١، ١٦٣، ١٦٥، ٢٠٩، ٢١٣، ٢١٥، ٢٢١، ٢٠٦، ٣١٤، ٤٨٩، ٤٩٠
تاریخ لئون کاهون ١٧
تاریخ محمدبن جریرالطبری ١٢٧
تاریخ مصر-تألیف لین‌پول ٥٢٨
تاریخ معین الدین یزدی ٢١٣
تاریخ مغرب ١٤١
تاریخ مغولان آسیای وسطی (تألیف الیاس) ٢٢٤، ٥٠٢
تاریخ مغول ازچنگیز تاتیمور (بارون دهسن) ١٦
تاریخ مغول(سرهنری‌هوارت) ١٦ ٣٣، ٢٣٤
تاریخ مغول(کارترمر) ١٠١
تاریخ‌منجم باشی ٥٣٦
تاریخ نامهٔ‌هرات یاتاریخ سیفی ٢٢٩ ٢٣٣
تاریخ‌نظام شامی (رجوع به ظفر نامه شامی)
تاریخ وصاف ١٥، ٣٣، ٤٠، ٤٢، ٤٣، ٩٢، ٩٧، ١٢٥، ١٦٥، ٤٩٠
تاریخ هرات(ابواسحق‌احمدبن‌یاسین) ٢٢٩
تاریخ هرات (معین‌الدین اسفزاری) رجوع به‌روضات‌الجناة.
تاریخ هندوستان-سلطنت بابر (تألیف‌ارسکین)٥٠٢، ٥٥٠، ٦٠٠، ٦٦٣
تاریخ‌هرات (عبدالرحمن فامی) ٢٢٩
تاریخ هندوستان (قاسم‌فرشته) ٣٨٤
تاریخ‌هندوستان- (الیوت) ١٥٣، ١٥٧
تاریخ یمن(الخزرجی) ٤٨٢
التبیان (احمدبن‌ابی‌عبدالله) ١٤١
تجارب‌الامم(ابن‌مسکویه) ١٢٧
تجارب‌الملوک ٥٤٩
تجرید الکلام فی‌تحریرعقایدالاسلام ٤٠١، ٥٧٦
تجرید(شرح‌علاءالدین قوشچی) ٥٣٩
تجزیة‌الامصاروتزجیة‌الاعصار (وصاف الحضرة) ٩٣
تحفة‌الاحباب ٤٨٧
تحفة الاحرار ٧٦٦، ٧٧٤، ٧٧٥ ٧٨٤
تحفهٔ روحانی ٦٤٨
تحفة‌الغرائب ١٤١
تحفهٔ سامی ٥٤٦، ٦٣٨، ٦٧٣، ٦٧٤ ٧٤٥، ٧٦٢
تحفة‌الصلوة ٧٣٧
تحفة‌العلیه ٧٣٧
تحریرات صدرالدین القونیوی ٨٦
تحقیق مذهب صوفیان ٧٦٢
التدوین (الرافعی) ١٢٧

تذکره ابوطالب ٦٤١
تذکرهٔ تخت شاهجهانی ٧٣٠
تذکرة الاولیاء (عطار) ١٢٧
تذکرة الشعراء دولتشاهی ٦٠، ١٠١
١٥٦، ١٦١، ١٨٣، ١٩٦، ٢٥١
٢٨٧، ٢٩١، ٢٩٦، ٣٤١، ٣٤٥
٣٤٧، ٣٥١، ٣٥٩، ٣٦٦، ٤١٠
٤٢٣، ٤٤٤، ٤٥٧، ٤٦١، ٥٠٠
٥٣٢، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٤٦، ٥٦٩
٦٢٨، ٦٢١، ٦٣٤، ٦٣٧، ٦٦٢
٧١١، ٧١٢، ٧٢١، ٧٢٧، ٧٢٨
٧٣١
تذکرة الشعراء ترکی (لطیفی) ٥١٥
٥١٣
تذکره خزانه عامره (میرغلامعلی آزاد) ٣٥٤، ٣٨٥
تذکره عاشق چلبی ٥١٣
تذکره میخانه (عبدالنبی فخرالزمانی) ٣٦٥، ٣٦٦
ترجمه اشعار حافظ (جرترود بل) ٢١٠
ترجمه انگلیسی بهارستان جامی ٦٣١
ترجمهٔ دیوان حافظ (ویلبرفورس کلارک) ٣٩٧
ترجمه چهارمقاله عروضی (مقدمه) یب
ترجمه گلشن راز ٣٩٩
ترجمه های دیوان حافظ ٣٩٩
ترکیه در اروپا (چارالزلیوت) ٦٢٦
تزوکات و ملفوظات تیمور ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٧٦
تصریف (زنجانی) ٤٧٣
التعریفات (سیدشریف جرجانی) ٤٧٦
تعریف العلم ٦٤٨
تفسیر ابواللیث ٢٣٩
تفسیر جامی ٧٦٣
تفسیر سورة العلق ٦٤٨
تفسیر سورة الکافرون ٦٤٨
تفسیر فاتحه و سوره یوسف ٦٠٨
تفسیر مواهب علیه ٦٤٣
التفهیم فی التنجیم (البیرونی) ١٤١
تکملة الاخبار (علی بن عبدالمؤمن) ٥٦٧
تلخیص المفتاح (خطیب قزوینی) ٢٣٧
التنبیه والاشراف ١٣١
تنسوق نامهٔ ایلخانی (خواجه نصیر) ١٤١
توضیحات (خواجه رشیدالدین) ١٠٨
تزک بابری ٥٤٦، ٥٤٨
تیمور نامه (هاتفی جامی) ٢٢١، ٢٥٩

ج

جام جهان نما ١٨٤، ٤٤٩
جامع التصانیف الرشیدیه ١١٠
جامع التواریخ ١٥، ٢٢، ٦٤، ٩٢، ٩٥، ١٠١، ١٠٢، ١٠٦، ١٢٩، ١٤٣

جامع التواریخ (حافظ ابرو) ۴۷۳
جامع الستین ۷۳۶
جامع مفیدی ۴۸۸، ۴۹۹، ۶۸۴
جاویدان ۶۵۹
جاویدان کبیر ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۸، ۵۲۰، ۶۵۸
جاویدان نامه ۵۲۱، ۶۵۶
جغرافیای حافظ ابرو ۶۱۲
جغرافیای ل استرانج ۱۳۵
جمع الجوامع ۴۸۳
جمشید وخورشید (سلمان) ۳۴۶
جوامع الحکایات (عوفی) ۲۳۹
جواهر الاسرار وظواهر الانوار ۶۵۲
جواهر التفسیر لتحفة الامیر ۶۴۳، ۷۳۶
جهانگشا (عطا ملک جوینی) ۱۵، ۲۲، ۳۱، ۱۵۱، ۱۹۷، ۴۹۴، ۹۰، ۹۲، ۱۲۸، ۱۳۹
جهان نامه ۱۴۱

چ

چهار مقاله نظامی عروضی ۹۰، ۷۷۰

ح

حاجی خلیفه (کشف الظنون) ۱۹۳، ۱۹۵، ۵۳۹، ۷۳۸، ۱۲۷
حاشیه بر تهذیب المنطق ۶۴۸
حافظ طبع قزوینی ۳۷۱
حافظ شیرازی (هرمان بیکنل) ۳۷۸، ۳۷۹
حال نامه ۷۱۸، ۷۱۹
حبیب السیر ۴۷، ۵۰، ۱۶۳، ۱۹۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۵۶، ۳۲۵، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۹، ۴۳۳، ۴۴۴، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۷، ۵۰۰، ۵۰۸، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۵۲، ۵۵۹، ۵۷۷، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۹، ۶۱۷، ۶۱۴، ۶۴۰، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۸۸، ۷۱۳، ۷۳۴، ۷۴۰، ۷۴۳، ۷۴۶
حدائق الحقیقة ۶۰۹
حدائق السحر (وطواط) ۴۸۸
حدیقة السعداء ۶۴۱
حدیقه (سنائی) ۱۸۴
حسن وعشق ۷۰۹
حق الیقین (شبستری) ۱۹۲، ۱۹۳
حقیقت نامه ۵۰۶
حلل مطرز ۵۰۱
حوادث الدهور ۷۷
حوادث الجامعة (ابن الفوطی) ۱۵۱
حیاة ابن خلدون ۶۷۷

خ

خاتمه دیوان اطعمه ۴۶۱
خاتمة الحیاة (جامی) ۷۶۵
خرد نامه اسکندری ۷۵۱، ۷۶۷، ۷۸۰، ۷۸۱

خلاصة‌الاخبار ۵۵۲،۶۲۵،۶۲۷
خلاصه رسائل‌خطی‌رشیدالدین ۱۱۷
خمسة المتحیرین (نوائی) ۷۴۷،۷۳۹
خمسه نظامی گنجوی ۳۵۹،۷۴۲
۷۸۲،۷۸۴
خمسه‌خواجو ۳۰۸
خواب‌نامه بسحق ۴۶۱،۴۶۵
خواص الحروف ۶۴۸

د

دائرة المعارف اسلام ۴۷۳،۴۷۶
۵۷۲
داستان مزعفر و بغرا ۴۶۱
دانشمندان آذربایجان ۱۹۲،۴۴۲
درج‌الدرر (اصیل‌الدین‌الدشتکی) ۴۰۷
الدرر الکامنه‌فی‌اعیان‌المائة‌الثامنه ۴۳۷
درر الفرائد ۴۴۹
درسی‌ازدیوان‌حافظ (علی‌اصغرحکمت)
۳۸۵
دستورالوزرا ۵۵۲،۶۲۷
دستورنامه ۲۰۰
دیوان بسحق‌اطعمه ۴۶۱،۴۶۰
دیوان ابن یمین ۲۹۷
دیوان اطعمه رجوع بدیوان بسحق
دیوان امامی ۱۶۲
دیوان البسه ۴۶۷،۴۶۹،۴۷۰
دیوان النسب ۱۲۸
دیوان انوری ۳۱۶
دیوان جامی ۷۸۶
دیوان حافظ ۳۹۷،۴۰۲،۴۱۲،۴۱۸
۴۲۰،۴۲۳،۴۲۴
دیوان حافظ‌چاپ‌رزنویک‌شوانو ۳۴۱
۳۸۰،۴۰۱
دیوان‌حافظ طبع خلخالی ۳۵۹،۴۰۲
۴۱۹
دیوان روح عطار ۳۹۲
دیوان‌سعدی ۷۰۹
دیوان شاه شجاع ۲۱۵
دیوان شاه نعمت‌الله‌ولی ۶۸۶
دیوان عبید زاکانی ۳۱۹،۳۲۶،۳۳۹
دیوان عضد یزدی ۳۹۲
دیوان سلطان سلیم (عثمانی) ۷۴۴
دیوان فانی ۱۵۳
دیوان قاسم‌الانوار ۶۹۸
دیوان کاتبی ۷۰۸
دیوان‌سلمان ساوجی ۳۴۶
دیوان مغربی ۴۴۸
دیوان مولانالطف‌الله‌نیشابوری ۷۱۸
دیوان نزاری‌قهستانی ۲۰۰

ذ

ذکر ولایات کرمان (ناصر الدین کرمانی) ۱۴۱

ر

رباب نامه ۲۰۱
رجال‌حبیب‌السیر (عبدالحسین نوائی)
۶۰۲
رحلهٔ‌ابن‌بطوطه ۳۷۰

رسائل (بدیع الزمان همدانی) ۱۸۲
رسالة الامانة ۶۹۸
رسالة البادیه ۳۰۸، ۳۱۰
رسالة الزوراء ۶۴۸
رسالة السلطانیه ۱۰۹
رسالة السنجریه فی الکائنات العنصریه (امام عمر بن سهلان ساوجی) ۱۴۱
رسالة النائیه ۷۶۳
رسالهٔ ادبیات معاصر (رشید یاسمی) ۵۹۸
رسالهٔ تعریفات موسوم به « ده فصل » ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۳۴، ۳۳۹، ۴۶۹
رساله تهلیلیه ۶۴۸، ۷۶۲
رسالهٔ بیان علم ۶۹۷
رسالهٔ حاتمیه ۷۳۷
رساله در اوراد و ادعیه ۷۳۸
رساله در احوال جلال الدین رومی ۲۰۰
رساله در ماهیت عدالت ۶۴۸
رسالهٔ دلگشا ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۳۷، ۳۳۹
رسالهٔ سئوال وجواب ۶۹۷
رسالهٔ شاهد (شیخ شبستری) ۱۹۲
رسالهٔ صدپند ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۳۳، ۳۳۹
رسالهٔ صدوعظ ۴۶۹
رسالهٔ صیحه وصدا ۶۴۸
رسالهٔ عدد در مقامات ۶۹۷
رسالهٔ عرض لشکر (جلال الدین دوانی) ۵۸۸
رسالهٔ علم نقطه ۵۰۸
رسالهٔ عضدیه ۴۸۱
رسالهٔ فی اثبات الواجب ۶۴۸
رسالة فی تحقیق العدالة ۶۴۸
رسالهٔ القشیریه ۱۲۷
رسالهٔ قلمیه ۴۶۸
رسالهٔ مرغوب القلوب ۴۸۷
رساله مراتب وجود (جرجانی) ۴۷۷
رسالهٔ ملکشاهی ۱۴۱
رسالهٔ مناظرهٔ نمد و بوریا ۳۱۰
رسالهٔ مفتاح الحیاة ۵۱۸
رسالهٔ نوائی (علی اصغر حکمت) ۵۴۷، ۶۰۶
رشحات (علی بن حسین کاشفی) ۷۴۸، ۶۲۸، ۶۴۲، ۶۴۱، ۶۷۲، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۶، ۷۵۸، ۷۵۹
روایات انجلیتو ۵۸۶، ۵۷۸
روزنامه آسیائی پاریس ۵۲۰، ۵۳۹، ۷۴۳
روزنامه آسیائی سلطنتی انگلستان ۵۲۲
روزنامه تایمز ۱۹
روزنامه غزوات هندوستان ۲۶۲
روضة الانوار ۳۰۹، ۳۱۰
روضة الاحباب فی سیرة النبی ۶۰۷
روضات الجنات ۶۰۹
روضات الخنات فی تاریخ مدینة هرات (معین الدین اسفزاری) ۲۲۹، ۲۳۶، ۴۷۳، ۶۲۰، ۱۹۵

روضة‌الشهدا (حسین واعظ کاشفی) ۷۳۷،٦٤٠،٦٣٩،٦٢٧
روضة‌الصفا ٥٤٢،٤٩٦،٢٣٠،٢٠٩ ٦٢١،٥٥٢،٥٤٦،٥٤٤
روضة‌اولوالالباب (داودبناکتی) ۱٤۳
رومئوژولیت (علی‌اصغرحکمت) ۷٦۷ ٦٤١،٧٨٥
ریاض‌العلما (میرزاعبدالله آفندی) ٦٤٠
ریاض‌الملوک (نظام‌الدین تبریزی) ٤٩٣
ریحانة‌الادب ٤٤٨
ریش نامه عبید زاکانی ٣١٩،٣١٧ ٣٣٣

ز

زادالمسافرین ۱۸۸
زبدة‌التواریخ بایسنقری ٢٤٣،٢٤٢ ٢٩٨
زبدة التواریخ (جمال‌الدین کاشی) ۱۲۸
زبدة‌التواریخ (حافظ ابرو) ٤٩٧ ٦١٩،٦٩٩
زندگی‌وآثارشاه‌نعمت‌الله ولی ٦٨٣
زیج الغ بیکی ٥٣٩

ژ

ژورنال آسیائی ٣٠٦،١٦١،١٣٧ ٦٥٧،٦٢٠،٥١١

س

سالنامه (تاریخ الکامل) ابن اثیر ١٤ ١٨٦،١٢٨
سالنامه انگلستان (ماتیوپاریس) ۷
سبحة‌الابرار ۷۷٦،۷۷٥،۷٦۷
سبع‌المثانی ۳۱۰
سبعه جامی ۷۸۲،۷۸۰،۷۷٥،۷٦٥
سبعه کاشفیه ۷۳۷
سرزمین هند (علی‌اصغرحکمت) ۳۸۰ ٦۰۱
سرمه سلیمانی ٤۸۷
سعادتنامه ۱۹۲
سعی‌الصفا ۷۲۲
سفرنامه تاجر ایطالیائی ٥۸۰
سفرنامه سیاح اروپائی ۸۲
سفرنامه سیاح ونیزی ٥۹۲
سفرنامه ویلیام روبرك ۹
سفینة‌الاولیاء ۷٤۸
سفینة‌الشعرا ترجمه سلیمان‌فهمی ٦۳۳
سلامان وابسال ۷۷۲،۷۷۱،۷٦٦
سلجوقنامه ظهیری نیشابوری ۱۲۹
سلسلة‌الذهب ۷٥۷،۷٥٦،٦۰٥ ۷۷۱،۷٦۸،۷٦٦
سلسلة‌النسب الصفویه ۷۰٥،۷۰٤،٦۹٥
سلسلهٔ کتب گیب ٤۸۲،۲۱٥،۲۱۰، ٥۲۲،٤۸۹
سلسله نسخ تاریخ فارسی ٦۳۲
سلوان‌المطاع فی‌عدوان‌الاتباع ٤۹۳
سوانح (شیخ‌احمدغزالی) ۱۷۹

سندباد نامه ۱۳٦
سه سال در آسیا (گبینو) ٦۱۱
سه‌سفر نامه ـ
اول شرح جیوان باتیستا راموزیو ـ
دوم مسافرتهای یك تاجر در عهد شاه اسمعیل
سوم حکایت ونسنتیو دالساندری
سفیرونیز درردربار شاه‌طهماسب ٥۳۱
سیر النبی (ابن‌هشام) ۱۲۷
سیر الملوك خواجه نظام الملك (سیاست‌ـنامه) ۱۲۸
سی نامه (میرحسینی) ۱۸۸

ش

شاهنامه فردوسی ۸۹، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱٤۸، ۵۳۸، ۷۷۹، ۷۸٤
شاهنامه یا چنگیز نامه احمد تبریزی ۱٤۷
شذرات الذهب فی اخبار من ذهب ۲٥٦
شدالازار ۱۷۰، ۳٦۳، ۳٦۹، ٤۹۱
شرح آلات نجومی ۷۳۳
شرح احوال جامی (علی اصغر حکمت) ٥٥۹
شرح القسم الثالث من المفتاح (ممختصر المعانی) ٤۷٥
شرح المشکات والبیان ۱۲٤
شرح بر کتاب کافیه ابن‌حاجب ۷٦۳
شرح بر کتاب مفتاح الغیب ۷٦۳
شرح تجرید الکلام (علامه‌حلی) ٤۰۱
شرح تلخیص (خطیب قزوینی) ٤۷٥
شرح تهذیب المنطق ٦٤۸
شرح جامی ۷٦۳
شرح چهل حدیث ۷٦۲
شرح سروری ۳۹۷
شرح سودی ۳۹۷
شرح شمعی ۳۹۷
شرح العقاید العضدیه ٦٤۸
شرح قصیده برده ٥۰۱
شرح قصیده تائیه و میمیه و خمریه (عمر‌ـبن الفازض المصری) ۷٦۲
شرح گلشن راز (لاهیجی) ۱۹۰
شرح لمعات (اشعه‌ـجامی) ۷٦، ۱۷۹
شرح مطول (مولانا سعد الدین تفتازانی) ۳٤۷
شرح مواقف قاضی عضد ۳۷۰
شرح مثنوی ۷۳٦
شرح نزهة القلوب ۱٤۱
شرح فصوص الحکم ۷٦۱
شرف نامه (احمدمنیری) ٤۸۷
شش جاریدان ٥۰٦
شش سفر نامه درایران ازسیاحان ایطالیائی در قرون شانزدهم وهفدهم ٥۳۱
شعر العجم (شبلی نعمانی) ۷۸٤

شعر العجم ۱٥٤، ۳٤٥، ۳٥۱

۳٥۷، ۳٦٤

شعر عثمانی (تألیف گیپ) ٥۱٤

شعر فارسی در عصر شاهرخ ٦۸۰

شقائق النعمانیه ٥۱٤، ٥۳۹

شواکل الحور فی شرح هیاکل النور

٦٤۸

شواهد النبوه (عبدالرحمن جامی) ٦۰۷

۷٤۹، ۷٦۰

شیراز نامه (ابوالخیر زرکوب) ۳٦۹

٤۹۱، ٤۹۲

ص

صحائف الاخبار (منجم باشی) ٥۳۳

٥۳٦، ٥۷۰، ٥۸٤، ٥۷٥، ٥۷۷

صحیفه شاهی ۷۳٦، ۷۳۸

صرف میر ٤۷۷

صد صبح - مجموعه (علی اصغر حکمت)

۲٤۹

صفوة الصفا ۷۰٤

صنایع الکمال ۳۰٤

صور الاقالیم (ابوزید احمد بن سهل-

البلخی) ۱٤۱

صور الکواکب (شیخ ابوالحسن صوفی)

۱٤۱

ض

الضوء اللامع فی اهل القرن التاسع

٤۷۷، ٦۷۷

ط

طب عربی (ادوارد براون) (مقدمه) یب

طبقات الاطباء (ابن ابی اصیبعة) ۸۷

الطبقات الشافعی (السبکی) ٤۸۳

طبقات القراء ۲۱٦

طبقات همدانی - تألیف ابوعبدالله محمد

بن سعد الواقدی ۱٤۱

طرائق الحقایق ٤٥۹، ٥۱۹، ٦۹۱

طرب المجالس ۱۸۹

طغرای همایون ۷۲۲

الطهاره ۲٤

طیبات (سعدی) ٤٦۲

ظ

ظفرنامه (حمدالله مستوفی) ۱۲٦، ۱۳۷

٤۹٦، ۱٤۰

ظفرنامه (شرف الدین علی یزدی) ۲۳۹

۲٤۰، ۲٤٥، ۲٤۸، ۲٥۲، ۲٥٤

۲٥۸، ۲۷۳، ٤۹٦، ٤۹۸، ٥۰۰

٥۰٤، ٦۳٥

ظفرنامه (شامی) ۲۳٦، ۲۷٤، ٤۹٥

٤۹۸، ٥۰۰، ٥۰٤

ظهور دولت ملی در ایران (والترهینتز)

٥۹٤

ع

عالم آرای امینی (روزبهان اصفهانی)

٥۹٦

عالم آرای عباسی (اسکندر بیگ منشی) ٦۸۸،٥۰۷

العبر وديوان المبتداء والخبر فی تاریخ العرب والعجم والبربر (ابن خلدون) ٦۷۷

عجائب الاخبار ۱٤۱

عجائب البحر (امام علی بن عیسی الحرانی) ۱٤۱

عجائب المخلوقات (زکریا ابن محمد القزوینی) ۱٤۱

عجائب المقدور فی نوائب تیمور (احمد بن عربشاه) ٤۳۱،٤۷۸

۲۳۹،۲٤۲،۲٦۸،۲۷۷

عدم تساوی نژادهای انسانی ٦۱۱

عرش نامه ٦٥۷،٥۲۲

عرض لشگر ٦٤۸

عرض نامه (رجوع به عرض لشکر

عرفان درشرق (پرفسور پالمر) ۳۹۹

عشاق نامه (عبیدزاکانی) ۳۱۹،۳۱۸

۳۳۹

عشق نامه (فرشته‌زاده) ٦٥۹،٥۱۷

عیون التواریخ (ابوطالب علی الخازن البغدادی) ۱۲۸

عوارف المعارف ۱۹۳

عیار دانش ٦۸۲

غ

غازان نامه (نورالدین بن شمس الدین محمد) ۱٤۷

غرائب الدنیا ۷۲۲

غزوات هند ۲٦۲

غاية النهایه فی طبقاة القراء ۳٦۳

غیاث اللغات ٤۸۷

ف

فاتحة الشباب (جامی) ۷٦٥

فارسنامه (ابن بلخی) ۱٤۱

فارسنامه ناصری ۲۲۱،۲۱٥،۲۱۰

٤۸۲،٥۸۹،۲٤۹،۲٥٥

۳۲٥،۳٦۸،٤۱۹

فاکهة الخلفاء ومفاكهة الظرفاء ٤۷۹،۲۳۹

فتوت نامه سلطانی ۷۳۷

الفخری فی الاداب السلطانیه (ابن‌ـ الطقطقی) ٥

فالنامه (عبید زاکانی) ۳۱۸

فراق نامه (سلمان) ۳٤۷،۳٤٤

فرهنگ انجمن آرای ناصری ۷۰۲

فرهنگ جهانگیری ۷۸۱،٤۷۸

فرهنگ سروری ۱۱

فرهنگ شعوری ٤۷۸

فرهنگ ناصری ۷۰۲،٦۲۳،۳۱٦

فرهنگ نامه ٤٤۱

فصل الخطاب ٤۰۰

فصوص الحکم (محی الدین بن العربی)
۸۶، ۱۷۳، ۱۸۷، ۶۵۶
۷۶۱
فضیلت نامه ۶۵۸
فقر نامه ۶۵۸
فلسطین درزمان مسلمانان ۶۱۴
فلسفه ابن خلدون (دکتر طه حسین)
۶۷۷
فوائد الفؤاد ۱۵۵
فوائد السلوک ۴۹۴
فوائد الضیائیه ۷۶۳
فوات الوفیات ۵۰۱
فهرست ریو ۴۹۲، ۵۰۰، ۲۷۷، ۲۴۴
۲۰۹، ۳۵۹، ۴۳۳، ۴۶۱
۴۷۸، ۴۸۸، ۵۴۹، ۵۷۶
۶۱۰، ۶۱۷، ۶۳۳، ۴۹۴
۷۲۷، ۷۴۶، ۵۰۴، ۵۳۹
۶۸۳، ۶۸۶
فهرست کتابخانه ادارهٔ هندوستان
(تألیف اته) ۴۰۶
فهرست کتابخانه بانکئ پور-هند
۱۵۵، ۳۴۲، ۳۴۰، ۳۹۱،
۴۰۶، ۴۱۹، ۴۲۲
فهرست کتابخانه بادلیان (تألیف
اته) ۹۵
فهرست کتابخانه پادشاه اود ۱۷۱
فهرست کتابخانه کمبریج ۶۵۳
فهرست کتابخانه مجلس شوری ۳۱۵
فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار
۳۴۲، ۶۹۸
فهرست کتب خطی فارسی موزه
بریتانیا (تألیف ریو) ۴۳۳، ۴۴۸
۴۸۸، ۴۹۱، ۴۹۶، ۵۳۹
فهرست کتب خطی دکتر ریو ۱۴۱
۱۴۳، ۲۴۴، ۶۰۹، ۶۸۳
فهرست نسخ فارسی دانشگاه
کمبریج ۶۵۸

ق

قابوسنامه (وشمگیر) ۱۶۹
القاموس المحیط والقابوس الوسیط
(فیروز آبادی) ۴۸۲
قرآن ۲۱۶، ۲۳۱، ۳۶۲، ۳۶۶
۳۸۵، ۴۱۲، ۴۹۵، ۵۱۱
۶۴۳
قرآنهای خطی ۵۵۶
قرآن کریم ۷۷۸
قرآن مجید ۳۶۶، ۷۴۵، ۷۶۰
قصص الانبیاء (الثعلبی) ۱۲۷

قواعدالاسلام (علامه‌حلی) ٥٩٦

ك

کارنامه (ربیعی) ١٩٥
الکبری فی المنطق ٤٧٧
کتاب ابل رموسات ٢٥
کتاب الابناء (ابن‌حجر العسقلانی) ٥١٠
کتاب ارشاد ـ درذکر قزوین (حافظ خلیل قزوینی) ١٤١
کتب ازسعدی تاجامی مقدمه ـ ج
کتاب الانساب ١٢٨
کتاب البلدان (احمدبن ابی عبدالله محمد البکری) ١٤١
کتاب التفهیم فی التنجیم ١٤١
کتاب العبر (ابن خلدون) ٦٧٧
کتاب المجموعة الرشیدیه ٢١٥
کتاب المختصر (تفتازانی) ٤٧٣
کتاب المعارف (ابن‌قتیبه) ١٢٨
کتاب المفصل (زمخشری) ٤٨٢
کتاب الیمینی ـ ترجمه‌العتبی ١٢٨
کتاب برو کلمن ٤٨٢
کتاب بلوتن کرانز ٧٨٦
کتاب جامی (علی اصغر حکمت) ٣٦٤،٥٥٩،٥٦٩،٦٠٤،٦٧٢
٧٤٨،٧٥٠،٧٥٢،٧٦٤،٧٦٦
٧٦٧،٧٧٦،٧٩٠
کتاب جاویدان (فرشته‌زاده) ٥١٧
کتاب حلیمی ٤٨٧
کتاب دلربای ٧١٠
کتاب شهاب‌الدین نسوی ١٥
کتاب تاریخ فصل‌الخطاب ٤٠٠
کتاب کاترمر ١٠٧
کتاب کافیه ابن حاجب ٧٦٢
کتاب مسافرت تاجر ایتالیائی ٥٧٦
کتاب مستشرقین انگلیسی مقدمه ـ ی
کتاب میرخواند ٥٧٦
کتاب وصاف‌الحضرة ٦٠٧
کرت‌نامه (ربیعی پوشنجی) ١٩٥،٢٢٩
٣٢١
کرسی نامه ٦٥٨
الکشاف عن‌حقائق‌التنزیل ٣٦٢
کشف‌الاسرار ودفع‌الاشرار ٥٠٧،٥١٦،٦٥٩
کشف‌الاسرار وعدة‌الابرار ٤٧٥
کشف‌الظنون (ترجمه‌فلوگل آلمانی) ١٢٨،١٩٥،٣٩٨،٤١٣،٥٠٢
٥١٠،٥٣٩،٦٠٩
کشکول (شیخ بهائی) ٤٧٥

کلام‌الله مجید ٣٦٦
کلیات عبیدزاکانی ٣١٣، ٣١٩
کلیات قاسم‌الانوار ٦٩٧
کلیله ودمنه ١٣٦، ١٥٨، ٢٣٩، ٣٢٥
٤٢٩، ٧٨١، ٧٣٦، ٧٣٧
کمال‌نامه (خواجو) ٣٠٩
کنزالاشتها ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٤
کنزالرموز ١٨٨
کنه‌المراد فی‌وفق‌الاعداد ٥٠١، ٥٠٢

گ

گرامر فارسی ٧٧٦
گلستان (سعدی) ٦٣٠، ٧٦٥
گلشن ابرار ٧٠٩
گلشن‌راز (محمودشبستری) ١٨٧، ١٩٠
١٩٢
گل‌و نوروز ٣٠٤
گووچوگان ٧١٨
گوهرمراد (عبدالرزاق‌لاهیجی) ١٩٠
گوهرنامه ٣١٠

ل

لباب‌الالباب (محمدعوفی) ٩٠
لباب‌معنوی فی‌انتخاب‌المثنوی ٧٣٦
لب‌لباب‌مثنوی ٧٣٧
لسان‌الطیر ٧٤٢
لطائف‌الحقائق ١٠٩
لطائف‌الرشیدیه ١٢٢
لطائف الطوائف (علی بن حسین
کاشفی) ٣٧٧، ١٦٧، ٢٥١
٦٤٢
لطائف‌وظرائف ٣١٣، ٣٢٢
لطائف‌نامه ٥٠٠، ٦٣٣، ٦٣٥، ٦٣٦
لطیفهٔ غیبیه - (محمددارابی) ٣٩٩
٤١٧، ٤٠٠، ٤١٦، ٤١٨
لمعات‌شیخ‌عراقی (رجوع به‌اشعة‌اللمعات)
لغت نعمت‌الله ٤٨٧
لوائح (جامی) ٦٥٣، ٧٦٠
لوامع ٧٦١
لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق
٦٤٤
لیلی‌ومجنون (امیرخسرودهلوی) ١٦٦
لیلی ومجنون (نظامی) ٦٤٢، ٧٦٧
٧٨٥
لیلی ومجنون (جامی) ٧٦٧، ٧٨٠

م

ماجرای برنج‌وبغرا ٤٦٥
متمم روضة الصفا (رضا قلی هدایت)
٦٢٣
مثنویات خمسه‌خواجو ٢٠٩
مثنویات سبعه‌جامی ٧٦٥
مثنویات نظامی ٤٤٠

مثنوی بهرام و گل اندام ۷۰۹
مثنوی تجنیسات ۷۱۰،۷۰۹
مثنوی حسن وعشق ۷۰۹
مثنوی ده باب ۷۰۹
مثنوی ذوالبحرین ۷۰۹
مثنوی ذوقافیتین ۷۰۹
مثنوی سحر حلال ۷۱۱،۷۱۰
مثنوی سی نامه ۷۱۰
مثنوی شاهنامه البسه ٤٦۹
مثنوی صوفیانه ۳۱۰
مثنوی عشاقنامه (عراقی) ۱۷٦
مثنوی جنگ نامه صوف و کمخا ٤٦۹
مثنوی مولانا جلال الدین رومی ۲۹۸
۷۷۰،٤۰٦
مثنوی مخیط نامه ٤٦۹
مثنوی مهر ومشتری ٤٥۷،٤٤۲
مثنوی ناظر ومنظور ۷۰۹
مجالس العشاق ٤۳۷،٤۳۳،۱۷۰
٦۷۰،٦۳۷،٦۲۸
٦۳۹
مجالس المؤمنین ٦٤۰،۳۰٦،۱۹۰
۷۲۷
مجالس النفائس ۷۱۲،٦۹٥،٦۳٤
۷۲۸،۷۲٤،۷۲۲،۷۱۷،۷۱٤
مجالس النفائس (ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی) ۷۲۳،۱٥۳
مجالس النفائس میر علیشیر نوائی (بترکی) ۷٤۷،۷۰۸،٦۳۷،٦۲۸
٦۷٤،٦۷۳
مجالس النفائس (طبع علی اصغر حکمت)
٦٤۰،٤۰۹،۷٤٤،٦۳۳،٦۲۳
۷۰۸،٦٦۰
مجله آسیائی ٦۳۷
مجله آسیائی فرانسه ٦٦۲
مجله آینده ٥۰٤،٥۰۰
مجله ارمغان ۷٦۳،٦۳۸،۲۲٥،۳۱٤
مجله انجمن همایونی آسیائی ۷٦٦
مجله ایرانشهر مقدمه ـ ی
مجله کاوه ۲۷۸
مجمع ارباب المسلك ۱۲۹
مجمع الانساب ۱٤٦
مجمع البحرین ۷۰۹
مجمع الفرس ٤۸۷
مجمع التواریخ السلطانی ٦۱۰
مجمع الشعرا ٦۳۳،۱٥۹
مجمع الفصحا ۲۹۱،۱۸۱،۱٦٥،۱٥۹
۳٦٦،۳٥۹،۳۱۳،۳۰۲،۲۹۷
٦٥۷،٦۲۳،٤٥۹،٤٤۷،٤٤٤
۷۱۹

مجمل التواريخ ١٩٦
مجمل فصیحی خوافی ١٦٠، ١٩٤، ١٩٥
٢٣٠، ٢٥١، ٢٦٤، ٢٨٩، ٢٩٢
٣٠٥، ٣١٣، ٣٧٦، ٣٨٩، ٤٥٩
٤٧٤، ٥٠٨، ٦١٠، ٦١٢، ٦١٣
٦٨٥
مجموعه ادب فارسی ٤٠٦
مجموعه ایران شناسی ٢٧٠
مجموعه رسائل مولانا جلال الدین محمد
دوانی ٦٤٨
مجموعه علمی نسخ فارسی ٦١٠
مجموعه مراسلات فریدون بك منشی ٥٦٢
مجموعه کتب کنت دو گوبینو ٦١١
مجموعه کتب هندی ٥٠٠
مجموعه مقالات (انجمن مطالعات ایرانی)
٥٧٢
مجموعه مکاتیب ومنشآت رشیدالدین
١١٧
مجموعه (نظامات مذهبی جهان) ٧٧٨
محاکمة اللغتین ٦٣٥، ٦٦٢، ٧٤٤
محبت نامه صاحبدلان ٣٤٣
محبت نامه ٥٢٠، ٦٥٦، ٦٥٨
محبوب القلوب (امیر علیشیر نوائی) ٦٦٢
محرم نامه ٥٠٥، ٥٠٦
محمود و ایاز ٦٤٢، ٧٣٥
مختلف الجواهر ٧٣٦
مختصر الدول (ابوالفرج بن العبری)
٢٣، ٨٨، ١٥١
مختصر المعانی ٤٧٣، ٤٧٥
المختصر فی تاریخ البشر ٨٨
مخزن الاسرار (نظامی) ٧٠٩، ٧٧٤
مخزن الانشاء ٧٣٦، ٧٣٧
مخزن الغرائب ٦٠٩
مخیل نامه ٤٦٩
مرآة الجنان وعبرة اليقظان ٤٨٠
مرآة الخیال ٧٢٥، ٧٦٢
مرآة الصفا ٦٣٣
مرآة المحققین (محمود شبستری)
١٩٣
مرزبان نامه ٢٣٩، ٤٧٩، ٤٩٤
مرصد الاسنی فی اسماء الحسنی ٤٣٧
مزارات هرات ٦٠٧
مسائلی در باره قرآن ٥٢١
مسافرت نامه تاجر ونیزی ٥٨٤
مسافرت نامه کاترینو زینو ٥٧٣
المسالك و الممالك (ابن خرداذبه)
١٤١

مشارب التجارب ۱۲۷
مصباح الارواح (اوحدالدین) ۱۸۳
مصباح (المطرزی) ۳٦۲
مطالع ۳٦۲
مطالع الانظار علی طوالع الانوار ـ ۳٦۲
مطالع انوار التنزیل (عبدالرزاق الرسعنی) ۳٦۲
مطالع الانوار (قاضی ارموی) ۳٦۲
مطلع الانوار (امیرخسرو دهلوی) ۷۷٤
مطلع السعدین ۷۸، ۲۰۵، ۲۳۰، ۳۷۹، ٤۳۱، ٤۹٦، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۳۳، ۵٤۱، ۵٤۳، ۵٤٤، ۵٤٦، ۵۵۲، ۵۵۷، ۵۵۸، ٦۹٤، ۷۳۳
المطول (تفتازانی) ٤۷۳، ٤۷۵
معارج النبوه فی مدارج الفتوه ٦۰۹
معجم البلدان ۱٤۱
المعجم فی آثار ملوك العجم ۹۵
المعجم فی معائیر اشعار العجم ۹۵، ٤۸۸
معراج الکمال ٤۰۰
معیار جمالی ٤۸٤، ٤۸٦، ٤۸۷
مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز ۱۹۰
مفاتیح القلوب و مصابیح الغیوب ۳۱۰
مفتاح ۳٦۲
مفتاح التفاسیر ۱۰۸
مفتاح السعاده ٤۷۳
مفتاح العلوم (السکاکی) ٤۷۵، ۳٦۲
المفصل (علامه زمخشری) ٤۸۲
مفتاح الغیب ۷٦۳
المفردات ۳٦۳
مقامات العارفین ٦۹۸
مقالات ۵۱٦
مقدمه ابن خلدون ٤۷۵
مقدمه منشآت رشیدی (محمدابرقوئی) ۱۱۸
مقدمه بر تاریخ آسیا ۱۱، ۱۸
مقدمه ناسولیس ۷۵٦، ۷۵۲
مکارم الاخلاق ۵۵۲، ۷٤۳
مکاتیب فارسی ٦٤۸
ملفوظات (ترجمه ماژور شارلز استوارت ۲٤۵، ۲٤٤
ممالك خلافت شرقیه (تألیف ل. استرنج) ۱٤۲، ۱٤۹، ٦۱٤
مناسك حج ۷٦۲
منتخب روضة الشهداء ٦٤۰
منتخب کتاب تکمیل الصناعه ٦۷۲
منتخب لطائف عبیدزاکانی ۳۳۹

منشآت فریدون بك ٢٧٨، ٥٥٩، ٥٦٤، ٥٧٧، ٥٨٤، ٦٠٤
منطق الطیر عطار ٧٤٣
منظومه کومدی الهی (دانت) ٣٨٩
منهاج العابدین غزالی ١٩٣
المواقف فی علم الکلام ٣٢٠، ٤٨١
مواهب الهی ٤٨٨، ٤٩٠
مواهب علیه (حسین کاشفی) ٦٤٣، ٦٣٦
مورد اللطافة فی من ولی السلطنة و ـ الخلافة ٧٧
موش و گربه (عبید زاکانی) ٣١٣، ٣٢٣، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٣٩
مونس الابرار ٣٤٣
مونس الاحرار ١٥١
میزان الاوزان ٧٤٢

ن

ناظر و منظور ٧٠٩
نامه دانشوران ٤٥٩، ٥٣٤
نزهة الاخبار ٢٧٨
نزهة ساسانیه ٤٤٩
نزهة القلوب ١٢٦، ١٣٥، ١٣٩، ١٤٢
نزهة الارواح ١٨٨
نسخ خطی دیوان ابو اسحاق اطعمه ٤٦٠
نسخ خطی مجالس النفائس ٦٣٣
نسخه خطی تاریخ هرات ٦٢١
نسخه حافظ ٣٦٤
نسخه خطی خمسه ٣٠٧
نسخه خطی منشآت رشیدی ١١٧
نسخه اشعار خطی (اصفهان) ٢٨٩
النصوص ٧٦١
نظام التواریخ (ناصر الدین ابو سعید البیضاوی) ٨٥، ١٢٨، ١٤٢، ١٤٣
نفحات الانس (جامی) ١٧١، ١٨١، ١٨٣، ٢٤٧، ٣٠٤، ٣٦٦، ٣٧٦، ٣٧٩، ٤٢٣، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٤٤، ٤٤٦، ٤٤٨، ٦١٣، ٦٢٨، ٦٢٩، ٦٧٢، ٦٩٢، ٦٩٥، ٦٩٦، ٧٤٨، ٧٦٠، ٦٢٩، ٧٩٠
نقش پارسی بر احجار هند (علی اصغر حکمت) ١٥٥
نقد النصوص ٧٦١
نور الهدایه ٦٥١
نوروز و گل (خواجو) ٣٠٧، ٣٠٩
نوم نامه ٦٥٦
نهایة الارب فی فنون الادب ٧٠
نی نامه ٧٦٣، ٧٩١

و

واژه نامه فارسی ٤٨٦
واژه نامه گرگانی ٦٥٦
واسطة العقد (جامی) ٧٦٥
وفیات الاعیان (ابن خلکان) ٨٧، ١٧٤، ٤٩٣، ٥١٤

ولایت نامه ۵۱۶

ه

هدایت نامه ۶۵۷،۵۰۶
هفت اقلیم ۱۹۷،۱۸۵،۱۸۳،۱۵۸ ۳۰۱،۲۹۷،۲۹۱،۲۸۸،۲۸۷ ۴۵۹،۴۴۴،۳۶۶،۳۴۱،۳۱۳ ۶۴۰،۵۳۹،۵۰۱،۵۰۰
هفت اورنك ۷۷۸،۷۶۵
هماوهمایون (خواجو) ۳۰۹

ی

یادداشتهای بابر (رجوع به بابر نامه)
یادداشتهای تاریخی در باب شعراء ایران (سر گور اوزلی) ۳۸۸،۳۶۴
یادداشتهای میرزا حیدر دغلات ۵۴۹
یك سال در میان ایرانیان (براون) مقدمه ـ یب، ۷۹۰،۳۲۲
یوسف وزلیخا (جامی) ۷۷۸،۷۶۷ ۷۸۰،۷۷۹

فهرست جغرافیائی

آ

آب رکن آباد ۳۰۷، ۳۵۰، ۳۸۰، ۳۸۷
آذربایجان ۵۵، ۱۸۶، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۸، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۶۲، ۳۵۰، ۳۶۲، ۴۱۸، ۴۳۲، ۵۱۶، ۵۲۷، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۴۳، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۸۲، ۵۹۳، ۶۱۲، ۷۱۳
آرشیو دولتی فرانسه ۲۷۷
آرامگاه حافظ ۴۰۹، ۴۱۱
آرامگاه غازان خان مغولی ۴۹۲
آرامگاه فردوسی طوسی ۴۱۱
آستانه ۴۸۲
آستارا ۷۰۳
آسیا ۴، ۸۸، ۱۰۷، ۴۰۷، ۵۳۷، ۶۶۴
آسیای صغیر ۳، ۶، ۷۱، ۷۵، ۷۸، ۹۹، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۵۸، ۱۷۳، ۲۰۱، ۲۵۰، ۲۶۵، ۴۸۳، ۵۷۱، ۵۷۹
آسیای غربی ۶، ۲۰۵
آسیای وسطی ۲۰۵
آسیای شرقی ۳، ۱۴
آسیای مرکزی ۱۴، ۲۳۸، ۶۶۶
آقسو ۳۶
آق‌شهر ۲۶۸
آق بلاغ ۲۵۵
آلاداغ ۲۵۷
آلاطاق ۷۱
آلوس - اردوی طلائی ۷۷
آمد ۲۵۷
آناطولی ۶۶۰، ۵۱۶، ۵۱۸
آنژو ۵۵۴
آنقره ۲۶۷، ۲۶۹
آونیک ۲۶۵

ا

ابخاز ۱۲۳، ۱۶۷، ۷۱۴
ابوالستین ۲۶
ابهر ۴۲، ۱۲۶
ابیورد ۷۲۳
اترار ۲۷۴
احمدآباد گجرات ۴۰۰، ۴۱۹، ۴۲۰
اخلاط ۲۵۰، ۲۵۷
ادرنه ۱۴۷، ۲۳۹، ۴۷۹، ۵۱۵
اران ۷۷
اربل ۲۵۷
ارجیس ۵۶۰

اردبیل ۵۳،۱۲۳،۴۹۷،۵۶۱،۵۹۴، ۵۹۵،۶۹۶،۷۰۳،۷۰۶
ارزروم ۲۵۰،۲۶۵،۲۷۰
ارزنجان ۱۲۰،۱۲۱،۲۵۰،۲۶۵،۵۷۱، ۵۸۹،۵۹۵
ارس ۲۵۰،۲۶۵
ارفی (اورفا) ۵۴۴
ارمن ۷۱۴
ارمنستان ۷۱،۲۵۴،۲۷۳،۵۷۵
اروپا ۳،۴،۶،۱۱،۲۵،۴۲،۵۵،۶۳،۸۳، ۱۸۷،۳۶۰،۳۶۲،۴۰۲،۴۰۷، ۵۴۷،۵۵۳،۵۷۲،۶۲۲،۶۲۶، ۶۳۴،۶۴۳،۷۲۳
اروپای غربی ۳،۸
ارومیه ۲۵۰
ازبکستان شوروی ۶۶۲،۳۴۸
ازمیر ۲۶۹
ازنیق ۵۵۶
استانبول ۵۱۷،۵۵۹
استر آباد ۲۹۶،۴۷۶،۵۱۲،۵۱۵، ۵۴۱،۵۴۲،۵۴۵،۵۴۶،۵۵۵، ۶۸۸،۷۰۹،۷۱۰،۷۱۲،۷۱۳، ۷۲۴،۷۲۵
استراسبورک ۱۲۹
استرخان ۴۷۹
استودگارت ۱۲۷
اسپانیا ۲۷۰،۲۷۱،۲۷۳،۲۷۶، ۵۵۶
اسفرائن ۲۴۷،۷۳۴
اسفزار ۲۳۱،۲۳۳
اسکاتلند ۵۵،۱۴۵،۶۶۴
اسلامبول ۳۴۰،۳۹۷،۴۶۱،۴۶۷، ۴۶۹،۴۷۹،۴۹۸،۵۱۱،۵۱۴، ۵۳۶،۵۵۹،۵۸۰،۵۹۹،۶۲۲، ۶۳۵،۶۳۷،۶۴۲،۶۴۳،۶۶۲، ۷۶۴
اسیرگره ۳۸۵
اشبیلیه ۲۷۰
اصطخرفارس ۵۹۰
اصطهبانات ۴۴۵،۵۰۸
اصفهان ۲۰،۳۳،۴۷،۱۱۸،۱۱۹،۱۶۵، ۱۸۳،۲۰۶،۲۱۳،۲۱۴،۲۱۹، ۲۲۱،۲۲۲،۲۴۰،۲۵۰،۲۵۳، ۲۸۵،۲۸۷،۳۰۸،۳۶۶،۳۸۸، ۴۴۱،۴۴۰،۴۵۸،۴۸۹،۵۰۳، ۵۱۲،۵۳۰،۵۴۴،۵۴۸،۵۶۷، ۵۸۲،۵۹۰،۵۹۲،۵۹۷،۷۱۳
اصفهانک ۶۵۰
افرنج ۲۷۳
افریقا ۱۳۳،۴۰۷
افزر ۲۱۹
افغانستان ۸۸،۱۵۳،۱۹۵،۲۰۷،۲۳۱، ۵۲۸،۵۵۰،۷۴۴،۷۶۳
اقلید ۲۲۰

اکسفورد (دانشگاه) ۲۴۴
اگره ۷۲۷،۵۵۱
الله‌اکبر (تنگ) ۳۷۸
المان ۱۵۳
الموت ۹۶،۹۱،۷
امان کوه ۲۳۳
امریکا ۴۰۸،۱۵۳
انجمن بانکی‌پور ۳۴۵
انجمن تحقیقات اسلامی بمبائی ۱۷۷
انجمن تبلیغات مسیحیت ۴۶۰
انجمن آسیائی بنگاله ۵۲۰،۲۸۸
انجمن سلطنتی آسیائی-لندن ۱۳۷
۶۵۵،۶۲۲
انجمن فرهنگی ایران‌وشوروی ۵۴۷
۷۴۴،۶۰۶
انجمن کاماشاسترا ۷۶۴،۶۳۱
انجمن‌مطالعات‌ایرانی (پاریس) ۵۷۲
انجمن‌هاکلویت ۵۷۳،۵۷۱،۵۳۰،۱۰
۵۸۶
اندخود ۲۴۷
اندکان ۲۳۷
اندلس ۶۹۳
انطاکیه ۱۱۸
انگلستان ۵۵۵،۲۷۲،۱۵۲،۲۵،۷
۶۷۶،۶۶۴
انگلند ۱۴۵،۵۶
انگلیس ۷۴۸،۵۴۹،۴۲۳،۳۹۹،۲۵
اوجان ۵۶۱،۲۱۷،۶۹
اورشلیم ۴۸۳
اورفا ۵۸۷،۵۴۴
اوروس ۲۵۸
اوزبکستان ۴۲۸
اوقاف گیپ ۲۹۰،۲۸۹
اهر ۵۹۳،۳۰۸،۳۸
ایج ۴۸۱
ایدین ۲۵۷
ایران ۴۲،۳۸،۳۵،۲۲،۲۰،۱۸،۱
۵۰،۵۶،۷۸،۸۱،۹۱،۹۹، -
۱۰۶،۱۲۰،۱۳۰،۱۳۲،۱۳۶
۱۴۰،۱۵۲،۱۵۴،۱۶۵،۱۷۴
۱۹۹،۲۰۵،۲۰۸،۲۲۳،۲۲۸
۲۳۰،۲۳۷،۲۴۷،۲۴۹،۲۵۳
۲۵۹،۲۸۳،۳۰۶،۳۰۸،۳۱۲
۳۵۹،۳۶۰،۳۶۱،۳۷۸،۳۸۴
۳۸۸،۴۱۰،۴۱۷،۴۲۵،۴۴۶
۴۴۸،۴۶۱،۴۶۷،۴۸۰،۴۸۲
۴۸۴،۴۹۶،۵۰۵،۵۰۸،۵۱۶
۵۲۷،۵۳۱،۵۳۸،۵۴۳،۵۴۵
۵۴۷،۵۵۳،۵۵۵،۵۶۷،۶۰۱
۶۱۹،۶۳۴،۶۴۴،۶۴۷،۶۵۷
۶۶۱،۶۶۳،۶۷۶،۶۸۵،۷۰۶
۷۲۳،۷۴۴،۷۶۲،۷۷۷،۷۷۸
۷۸۴
ایرانشهر (دبیرستان) و (چاپخانه)
۶۹۵،۴۹۹
ایرلند ۱۴۵،۵۶

ایطالیا ٥٧٢،٥٥٥
ایوانك (ایوانکی) ٢٦٣
ایوین (ده) ٣٥٢

ب

بابل ٢٧٠
باتنیر ٢٦٢
بادغیس ٢٣٧، ٦١٥
بادکوبه ٥٩٧
بادلیان (کتابخانه) ٩٥
باغ ارم ٢٦٠
باغ تخت قراجه ٢٦٠
باغ جهان نما ٢٦٠
باغ دلگشا ٢٦٠، ٢٦١
باغ شمال ٢٦٠
باغ قراتوپه ٢٦١
باکو ٥٩٧، ٢٣١، ٥١٢
بالکان ٥١٦
بامیان ١٦٧
باورد (رجوع به ابیورد)
بایزید ٢٥٠
بحر خزر ٣، ١٩، ٢٤٩، ٢٥٤
بخارا ٢٤٧، ٢٥٢، ٥٤٢
بدخشان ٥٤١، ٥٤٥، ٥٥٠
برتانی ١٤٥
برلن ٢٧٨، ٥٩٤، ٦٩٥
برن ٤٢٦
بروجرد ٢٥٠، ٢٥٤، ٥١٢
بروصه ٢٦٩
برهان پور (شهر) ٣٨٥
برکهاوس ٣٩٧
بریتانیا مقدمه ـ و، ٦
بستان ارم ٢٦٠
بستان الشمال ٢٦٠
بسطام ٨٠، ٢٣٥، ٦٦٨
بصره ١١٧، ١٢٣
بطلیس ٢٥٧
بعلبك ٢٦٦
بغداد ٤، ٣٤، ٣٧، ٤٢، ٤٣، ٧٢، ٧٣، ٨١، ٨٣، ٩١، ٩٧، ١١٨، ١١٩، ـ ١٩٨، ٢٠٧، ٢١٠، ٢١٣، ٢١٧، ٢٢٦، ٢٤٢، ٢٥٥، ٢٦٤، ٢٦٧، ٢٧٩، ٢٨٢، ٣٠٣، ٣٠٨، ٣١٣، ٣١٦، ٣٣٣، ٣٤٧، ٣٤٩، ٣٧٢، ٣٨٠، ٣٨١، ٤١٩، ٤٨٣، ٤٩٣، ٥٠٩، ٥١٣، ٥١٤، ٥٢٠، ٥٥٦، ٥٦١، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٨١، ٦٤١، ٧٥٥، ٧٥٦، ٧٥٧، ٧٥٨
بقعه باباکوهی ٣٦٦
بقعه حافظیه ٤٢١، ٤٢٠، ٤٢٤
بقعه شیخ مشرقی ٣٠٧
بقعه شیخ مغربی ٤٤٥
بقعه غازان ٥٨
بقعه معصومهٔ قم ٥٦٨
بلاد الاسلام ١١٤
بلاد العجم ١١٤
بلاد العرب ١١٤

بلخ ١٦٦، ٦٦٨
بلدالعین ١١٨
بلژیك ٦١٤
بلغارستان ١٩
بم ١١٧، ١١٨
بمبائی-بمبئی ٩٤، ١٢٩، ١٤٩، ١٧٧، ٢٤١، ٣١٣، ٣٢٣، ٣٢٦، ٣٤٥، ٣٤٧، ٣٦١، ٤٨٢، ٥٣٢، ٥٤٩، ٥٥٢، ٦٢٢، ٦٤٣، ٦٦٩، ٦٧٠، ٦٧١، ٦٧٤، ٧٦٢
بند امیر ٥٨٨
بنگال ٥٥١
بنگاله ٣٨٠، ٣٨٣، ٥٥٨
بورگندی ٥٥٤
بولاق ١٢٧، ٣٦٠، ٤٧٩، ٤٨٢
بوهیمیا ١٢
بیت‌المقدس ١٤٢، ٣٣٢
بیجانگر ٥٥٨، ٦١٧
بیرجند ١٩٩
بیروت ١٥١، ١٨٢، ٢٣٦، ٢٤٢، ٢٤٣
بیضاء (فارس) ٨٥
بیمارستان سن بارتلمو ٤٠٧
بیمارستان لیندنهوف ٤٢٦
بین‌النهرین ٨١، ٥١٢

پ

پارس ٣٢٠
پاریس ١٠٩، ١٢٨، ١٣٧، ١٤٥، ٢٧٨، ٣٨٩، ٥٠٠، ٥٣٠، ٥٣٩، ٥٤٨، ٥٥٧، ٥٩٤، ٦٠٩، ٦١٨، ٦٧٩
پالو ١١٩
پاندوا ٣٨٣
پانی‌پات ٥٥٠
پتیالی(ولایت) ١٥٦
پراك ٢٤٢، ٢٧٥، ٤٩٨
پرتقال ١٤٥
پطرزبورغ ٦١٠، ٧٤٩
پطروگراد ٢٦٢، ٢٧٨
پکن ٥٥٧
پوشنج ٢٣١

ت

تاشکند ١٥٧، ٣٤٨، ٤٢٨، ٥٩٩، ٦٦٢، ٧٤٤، ٧٤٩
تبریز ٣٩، ٤٤، ٤٩، ٥١، ٥٩، ٨٢، ٩٨، ١١٩، ١٤٧، ١٨٣، ١٨٦، ٢٠٨، ٢١٤، ٢١٧، ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٣١، ٢٥٠، ٢٦٦، ٢٧٠، ٢٧٣، ٢٨٥، ٢٩٢، ٣٠٨، ٣١٣، ٣٥٠، ٣٦١، ٣٧٣، ٣٨١، ٣٨٨، ٤١٨، ٤٢٩، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٤، ٤٤٢، ٤٦٧، ٤٩٧، ٥١١، ٥١٢، ٥٥٩، ٥٦١، ٥٦٨، ٥٧٠، ٥٨٦، ٥٩١، ٥٩٣، ٥٩٧، ٦٤٧، ٦٩٤، ٧٥٥
تخت‌جمشید ٥٣٧
تخت‌قراجا ٢٦٠
تربت‌جام ٣٧٦، ٧٤٥
تربت خواجه حافظ ٤١٠
تربت‌حیدری ٢٣٦
ترشیز ٢٤٨

ترکستان ۵،٦،۷۸،٤۲۸،۵۳۷:۵۳۸،
۵٤۲،٦٦۰
ترکیه ۱۷،۱۸،۱٤۷،۱۵۳،٤۰۲،-
۵۰۵،۵۱٦،۵۱۷،۵۲۱،۵۵۳
٦۵۷،٦٦۱،٦۷۷
ترمذ ۵٤۵
تغره (بلده) ٤۸۳
تفتازان ٤۷۳
تفت(قریه) ۵۰۳،۵۰٤
تفلیس ۲۵۰،۲۵۸،۵۸۷
تکیه چهل‌تنان ۹۳
تکیه‌صفائیه ۵۱۹
تکیه هفت‌تنان ۲۱۸
تناصری ۵۵۸
تنگ الله‌اکبر شیراز ۳۰۷،۳٦۷
توران ۵۳۸،۵٤۲،۷٦۲
توقات ۱۷۳،۲۸۰
توقتای ٦۳
تونس ۱۲۲،۲۷۷
تویسرکان ۳٦٦
تهران (رجوع به‌طهران)
تیراه ۲۳۱

ج

جام ۲۳۱،٦۲۸،٦۹۵،۷٤۵
جامع دمشق ۲٦٦
جاوه ۵۵۸
جبال قفقاز ۸
جبه ۱۱۸
جده ۵۵۸
جرجان ٤۷٦
جزایر دیوامحل ۵۵۸
جماهیرشوروی ٦٤۱،٦٦۲
جمهوری آذربایجان ٦٤۱
جمهوری ازبکستان ۳٤۸،۷٤٤
جمهوری شوروی ازبکستان ٦٦۲
جمهوری‌ترکیه ۱۹
جمهوری ونیز ۵۳۰
جنة‌العلیا ۲٦۰
جنة‌الفردوس ۲٦۰
جیحون ۱٤۳،۲۳۱،۲۵٤

چ

چاپخانه موسوی شیراز ٤۰۰
چاچ ۱۵۷،۳٤۸،٤۲۸،٤۲۹
چالدران ۵۵۹
چاه‌مرتاض علی‌شاه ۳٦۷
چرون (رجوع به‌هرموز)
چك‌وسلواکی ۲٤۲،٤۹۸
چهل‌مقام (کوه) ۲۱۸،۳۷۸
چهل‌تنان (خانقاه) ۳۷۸،٤۵۸
چین ۵۷،۸۸،۱۳۰،۲۷٤،۲۷۲،٤۹۷،
۵۳۳،۵۳۷،۵۵۷،۵۵۸

ح

حافظیه ٤۷،٤۱۱،۷۱۱
حبشه ۱۲۹
حجاز ۱۵۷،۷۵۷
حدیثه ۱۱۷
حران ۷۷

حرمین الشریفین ۲۸۱
حلب ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۶۶، ۴۹۷، ۶۱۲، ۶۵۷، ۶۸۴، ۷۴۱
حله ۷۵۶
حما ۲۶۶
حمص ۵۲، ۲۶۶
حوزهٔ علمیهٔ قم ۶۵۱
حیت ۱۱۸
حیدر آباد ۱۵۶، ۵۴۸

خ

خاک مصلی ۳۷۸، ۳۸۰
خان بالغ ۵۵۷، ۵۵۸
خانقاه شاهرخیه ، هرات ۶۱۷
خانقاه شاه نعمة الله ۶۷۳
خانقاه نوریه، شیراز ۱۹۰
خانقین ۲۱۱
خاوران ۳۴۸
خبوشان ۵۴۱
خبیص ۱۱۸
ختلان ۵۴۵
ختن ۱۳۰
خجند ۱۴۳، ۲۸۲، ۴۲۹، ۴۴۱
خراسان ۳۶، ۳۸، ۴۳، ۵۱، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۱۲۰، ۱۵۸، ۱۸۸، ۲۰۶، ۲۳۴، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۹۰، ۲۹۶، ۳۶۲، ۳۷۶، ۴۰۹، ۴۷۳، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۹، ۵۵۸، ۵۶۷، ۵۷۸، ۵۸۲، ۵۹۲، ۵۹۹، ۶۳۳، ۶۳۶، ۶۶۸، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۱۵، ۷۲۶، ۷۳۴، ۷۴۳، ۷۴۵، ۷۵۵
خرجرد ۶۹۵
خرگرد ۷۴۵
خرم آباد ۲۵۰، ۵۸۳
خطا (مملکت) ۱۰۷، ۲۳۹
خلیج فارس ۳، ۶۹، ۲۵۹، ۳۲۱، ۳۸۱، ۴۸۳، ۵۲۸، ۵۶۹
خلد آباد ۱۵۵
خوار ۱۱۸
خوارزم ۲۳۹، ۲۵۳، ۳۷۹، ۴۲۹، ۴۸۳، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۶۴، ۵۹۹، ۶۶۸
خواف ، خراسان ۲۱۰، ۲۹۳، ۶۰۹
خوزستان ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۵۹، ۵۶۷، ۲۵۵
خوی ۲۷۰، ۵۸۱، ۵۸۸
خیابان، هرات ۶۷۲
خیابان اسلامبول، طهران ۴۲۴
خیسار ۱۹، ۵۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳
خیوه ۲۵۳، ۵۴۵، ۶۶۸

د

داراب‌جرد، فارس ۴۰۰، ۴۸۱، ۴۶۰
دارالامان هرموز ۵۵۸
دارالسلام شیراز ۳۸۵
دارالسیاده سلطانیه، درهرات ۷۳۵
دارالسیادة الغازانیه ۱۲۰
دارالعلم، شیراز ۴۰۰
دارالطباعة اللهقلی خان ۳۶۱
دالماسیا ۶

دامغان ۱۱۸، ۲۵۴، ۵۱۲، ۵۴۱، ۵۴۲، ۶۶۸
دانشگاه، پنجاب ۶۱۹
دانشگاه، طهران ۴۷۵، ۵۲۳، ۵۹۸، ۶۰۱
دانشگاه کمبریج مقدمه - ی، یـا ۶۱۹، ۶۴۶، ۶۵۳، ۷۱۹، ۷۶۶
دانشکده ادبیات، طهران مقدمه - ه ۱۸۹، ۲۴۹، ۳۴۱
دانشگاه، کلکته ۲۳۳
دانشگاه، لاهور ۵۴۴
دانشگاه، لندن ۴۰۳
دانشگاه، علیگره ۲۲۹
دجله ۳۰۳، ۳۸۰
دربند ۲۳۱
درزیان، اصفهان ۶۵۰
دریای خزر ۳، ۷۰۳
دریای شمال ۷
دزفول ۲۵۵
دژسفید ۳۵۵
دژتکریت ۲۵۷
دشت خاوران ۷۲۳
دشت قبچاق ۴۳۲، ۵۴۱، ۵۵۸
دکن ۱۶۶، ۳۸۲، ۶۸۵
دمشق ۵۴، ۱۷۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۶، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۳، ۶۱۲، ۶۷۸
دنیز ۵۹۵
دوان، فارس ۶۴۷
دهرستان، یزد ۴۹۰
دهلی ۱۵۴، ۱۶۶، ۲۴۰، ۲۶۲، ۴۸۳، ۵۳۳، ۵۴۸، ۵۵۰
دیاربکر ۱۲۱، ۱۳۳، ۲۵۷، ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۹۵، ۵۹۷
دیارمالابار ۵۵۸
دیواراسکندر ۲۰
دیوامحل ۵۵۸
دیوان کشور، ایران ۵۶۸

ر

راون، ایطالیا ۳۸۹
ربع‌رشیدی ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۶۴۳
رحبه ۶۶، ۱۱۸
رشت ۷۱۳
رشیدیه ۹۷
رصدخانه‌سمرقند ۵۰۳
رفسنجان ۲۱۲
روحه ۲۵۷
رودارس ۲۵۸
رودبار ۵۱۲
رودجیحون ۲۶۲، ۶۰۰
رود سرارود ۹۸
رودسند ۲۶۲، ۵۵۱
رودسیحون ۲۷۴، ۴۲۸، ۵۲۸
رود کر ۵۹۵
رودولگا ۴۳۲
روس ۲۵۹
روسیه ۶، ۱۲، ۲۵۴، ۲۵۸

روضه حسین(ع) ۷۵۶
روم ۱۱۸،۱۱۹،۱۲۲،۱۳۳،۱۴۵
۱۵۸،۵۳۷،۵۵۸،۵۷۳،۷۳۸
۷۵۴
روم‌شرقی، بیزانس ۲۸۰
ری ۳۸،۲۵۴،۲۶۳،۲۶۹،۲۷۰،۳۵۲
۵۳۳،۵۳۸،۵۶۷

ز

زابلستان ۵۴۲
زاکان ۳۱۴
زاوه ۲۳۶،۲۹۳
زره ۲۴۹
زنجان ۱۲۶،۶۱۲
زنگبار ۵۵۸
زینة‌الدنیا(باغ) ۲۶۰
زیرباد ۵۵۸
زیج ایلخانی ۷۳۳

ژ

ژن، ایطالیا ۲۷۳

س

ساحل عرب ۵۵۸
ساری ۷۱۸
ساوه ۷۴،۵۶۱
سبزوار ۲۰۷،۲۳۵،۲۴۸،۷۲۲،۷۲۳
سپاهان (اصفهان) ۵۴۴
سپاهام ۵۴۴
سراب ۱۶۷،۶۹۴
سرارود ۹۸
سرای ۷۱،۴۳۲
سرچم ۶۱۳
سرخس ۲۴۷،۲۴۸،۴۷۴
سردزک(محله) ۴۷۷
سرندیب ۱۶۷
سری‌نگر (کشمیر) ۳۸۸،۵۰۲،۵۴۹
سقوطری ۵۵۸
سلانیک ۵۶۵
سلطانیه ۶۲،۶۷،۶۹،۷۲،۷۳،۸۲،۹۳
۹۷،۱۱۸،۲۱۷،۲۴۹،۲۵۴
۲۵۷،۲۵۸،۵۶۱
سلماس ۲۵۰
سلیمان کوه ۲۶۱
سمرقند ۲۲۳،۲۳۷،۲۴۷،۲۴۸،۲۵۰
۲۵۲،۲۵۳،۲۵۵،۲۵۷،۲۵۸
۲۶۳،۲۶۹،۲۷۰،۲۷۲،۲۷۴
۲۸۲،۴۷۴،۴۷۵،۴۷۶،۴۷۸
۴۹۷،۵۰۳،۵۱۲،۵۳۱،۵۳۷
۵۵۴،۵۷۶،۵۹۹،۶۳۵،۶۸۴
۶۹۴،۶۹۷،۷۱۵،۷۳۳،۷۷۰
سمنان ۷۴،۱۱۸،۲۵۴
سنت آلبان ۷
سنت پطرزبورک ۲۹۰
سنجار ۱۱۹
سند ۲۳۱

سن‌لوکار (بندر) ٢٧٣
سورمق ٢٢٠
سوریه ٢٦٦،٢٦
سوس ١١٨
سویس ٤٢٦
سیرجان ٢٥٩،٢٥٣،٢٢٣
سیستان ٢٣٤،٢٣١،٢٠٦،١٣٢،١٢٤
٦٦٨،٥٤٩،٥٤٢،٢٤٨،٢٤٠
سیلان ٥٥٨،١٦٨
سیلزی ٧٠٦
سینوپ ٢٨٠
سیواس ٢٨١،٢٨٠،٢٥٨،٢٦٥،١٢٠
٥٩٥،٥٧١

ش

شابران ١٢٠
شاش ٤٢٨
شام ١٢٢،٩٧،٦٦،٥٤،٥٨،٢٦،٢٥
٢٨٠،٢٦٦،١٧٣،١٦٧،١٣٣
٦٨٧،٥٩٥،٥٧٩،٥٧١،٥٥٨
شبستر ١٨٦
شروان ٦٥٧،١٢٠
شرور ٥٩٧،٥٢٧
شفاثه ١١٨
شماخی ٥٩٥،١٢٠
شمیران ٣٥٢
شنب غازان ٤٩٢،٢٦٦
شوشتر ٢٥٥،٢٥٣،٢٣١،٢١٦
شوروی ٧٤٩
شهرسبز ٢٦٢
شهرنو ٥٥٨
شهرزیرباد ٥٥٨
شهشهان ٦٥٠
شیراز ١٢٤،١٢٢،٤٩،٤٤،٤١،٢١،٢٠
٢١٢،٢١٠،٢٠٦،١٩٠،١٣٨
٢٥١،٢٤٨،٢٣١،٢١٨،٢١٧
٢٨٥،٢٨١،٢٥٩،٢٥٥،٢٥٣
٣٢٠،٣١٩،٣١٥،٣٠٨،٣٠٧
٣٧٦،٣٧١،٣٦٦،٣٦٣،٣٥٠
٤٠٠،٣٨٨،٣٨٥،٣٧٨،٣٧٧
٤٢٤،٤٢١،٤١٠،٤٠٩،٤٠٧
٤٧٦،٤٧٤،٤٦٦،٤٥٨،٤٣٠
٥٠٩،٥٠١،٤٩١،٤٨٣،٤٨٢
٥٨٨،٥٨٦،٥٨٣،٥٤١،٥٣٧
٦٤٧،٦٤٥،٦١٥،٦٠٧،٥٩٧
٧٥٥،٧٠٧،٧٠٦
شیروان ٧١٢،٥٩٥،٥٩٤،٥٩٣،٥٢٢
٧٥٧،٧١٥،٧١٣

ص

صحرای مغان ٥٠
صفاهان ١٧٠

ط

طارمین ١٢٦
طبرستان ٤٦٩،٣٠٠

طبس ۷۴
طرابوزان ۲۳، ۲۷۳، ۵۷۶، ۵۸۰، ۵۸۱
۵۸۵
طرسوس ۱۱۸
طوس ۱۵۸، ۲۴۷، ۲۵۴
طهران ۹۵، ۱۲۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۷
۱۷۴، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۹
۲۱۵، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۷۰، ۲۷۸
۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۱۴
۳۱۹، ۳۲۶، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۵۷
۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۷۱
۳۷۲، ۳۸۰، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲
۴۰۹، ۴۱۱، ۴۲۷، ۴۴۸، ۴۵۲
۴۵۹، ۴۶۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۷
۴۹۱، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۳۴
۵۴۷، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۸، ۵۶۹
۵۷۸، ۵۹۶، ۶۰۱، ۶۱۱، ۶۲۱
۶۲۸، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۳۹، ۶۴۰
۶۴۱، ۶۷۳، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۳
۶۹۵، ۷۲۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۶۱
۷۶۶، ۷۸۳

ع

عانه ۵۳، ۹۷، ۱۱۷
عثمانی ۴، ۲۶۶، ۳۶۰، ۵۳۰، ۵۷۴، ۵۸۵
۷۷۸، ۷۸۳
عدن ۱۵۸، ۵۵۷
عراق ۳۲، ۹۱، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۶۵
۲۱۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۵۵، ۳۰۸
۳۷۲، ۳۸۱، ۴۰۹، ۴۲۹، ۴۹۹
۵۰۳، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۸۱
۵۸۲، ۶۸۴، ۶۸۷
عراق عجم ۳۱، ۱۱۷، ۲۰۶، ۵۵۸
۵۶۷، ۵۹۷
عراق عرب ۲۵۴، ۲۵۷، ۴۸۳، ۵۵۸
عراقین ۲۷۹، ۳۶۲، ۵۷۵
عربستان ۴، ۸۸، ۲۱۰
عشاره ۱۱۸
عشق آباد ۷۲۳
عکا ۲۶۶
علیگره ۱۵۴، ۳۴۵
عمارت طوقجی (اصفهان) ۵۱۲
عمان ۱۹۱
عین تاب ۲۶۶
عین جالوت ۲۶

غ

غازان ۵۴۹
غازانیه ۵۹، ۹۸
غرجستان ۲۳۱
غزنه ۱۳۲، ۵۲۹
غزه ۲۶
غوجدوان ۴۷۵
غور ۱۹۵، ۲۳۱، ۲۳۳

ف

فارس ۳۱، ۳۲، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۴
۱۶۵، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸

۳۰۹،۲۵۳،۲۵۲،۲۵۰،۲۲۲
۳۸۱،۳۶۸،۳۶۵،۳۶۲،۳۱۹
۴۸۱،۴۵۸،۴۲۲،۴۱۳،۴۰۹
۵۴۱،۵۳۷،۵۳۳،۴۹۹،۴۸۵
۵۸۵،۵۶۹،۵۸۵،۵۶۷،۵۴۳
۶۵۱،۶۵۰،۶۴۷،۶۴۵،۵۸۲
۷۴۷
فاریاب ۲۳۱
فتح آباد ۱۲۰
فرات ۵۷۹،۵۲۸ ۱۴۳،۱۱۸،۹۷،۵۳
۵۸۵
فرانسه ۶۳۷،۶۱۸،۵۵۳،۷
فراه ۲۴۹،۲۳۱
فرغانه ۵۹۹،۵۴۹،۵۲۹
فرنك ۷
فرنگستان ۵۵
فرهادجرد ۲۳۵
فریزلند ۷
فریومد ۲۹۲
فلسطین ۲۶
فلورانس ۳۸۹
فهلیان ۲۵۵
فیروزآباد ۴۸۳
فیروزکوه ۵۱۲،۲۳۱

ق

قائن ۱۹۹
قارس ۲۵۰
قازان ۳۸۶
قاهره ۴۷۹،۲۶۶،۲۳۹،۱۲۸ ۵۴
۶۷۷،۴۸۳
قبچاق غربی ۵۵۸،۴۸۴
قبرخواجه رشید ۱۰۰
قبرستان دارالسلام ۳۸۵
قبرشاه شجاع ۲۱۸
قراباغ ۲۷۳،۲۶۹،۲۶۵،۲۵۰،۲۱۷
۷۳۴،۵۹۵
قرامان ۵۸۳،۲۰۱
قراقروم ۵۷۳،۹
قزوین ۲۵۴،۱۳۹،۱۳۵،۱۲۶،۱۲۵
۳۱۹،۳۱۶،۳۱۴،۳۱۲،۲۶۴
۵۶۱،۵۱۲،۵۰۷،۴۱۸
قسطنطنیه ۳۲۱،۳۱۴،۲۸۱،۲۷۸،۸۸
۵۹۹،۵۸۶،۵۷۶،۵۷۲،۳۶۱
قشلاق، قراباغ ۲۶۷
قصرزرد ۴۷۶
قصبه لار ۳۸۱
قلعه آمد ۲۵۷
قلعه آونیك ۲۵۸
قلعه اختیارالدین ۵۰۹
قلعه اصطخر، فارس ۵۹۳
قلعه اقلیدوسورمق ۲۲۰
قلعه الموت ۳۵
قلعه بم، کرمان ۲۱۴
قلعه خیصار ۲۳۰
قلعه سفید، ممسنی ۲۵۵،۲۲۲،۲۱۹،۲۱۴

قلعه‌شهر یاری، افزر ۲۱۹
قلعه‌طبرك، اصفهان ۲۱۴
قلعه فوشنج ۲۴۷
قلعه کلات ۲۴۷
قلعه کیف ۵۸۰
قلعه گرد کوه ۵۱۲
قلعه گلستان ۵۹۷
قلعهٔ ماردانان ۲۱۳
قلعه ماردین ۲۵۸
قلماق ۵۵۸
قم ۶۵۱،۵۹۳،۵۴۴،۵۰۳،۳۸
قمشه ۳۲۳
قنسرین ۱۲۴،۱۱۸
قندهار ۶۹۵،۶۶۸،۲۴۹
قونیه ۷۰۱،۵۸۴،۱۷۳،۱۵۸
قهستان ۱۹۹
قیصریه ۱۲۰

ك

کابل ۴۱۰،۲۳۱،۱۹۵،۱۵۴،۱۲۴ ۷۶۳
کاتالونی ۱۴۵
کارنتی ۱۴
کازرون ۶۵۱،۶۴۷،۵۹۷،۳۶۹،۳۱۰
کاشان ۵۴۴،۱۶۴،۱۶۳،۱۱۸
کاشغر ۵۳۲
کافرستان ۲۶۱
کتابخانه اداره هندوستان ۲۳۰
کتابخانه احمدی، شیراز ۴۰۰
کتابخانه اسلامبول ۵۸۸،۵۱۱
کتابخانه اقبال، طهران ۴۹۰
کتابخانه ایاصوفیه ۵۱۱
کتابخانه بانکی‌پور ۳۸۲،۳۴۵،۳۳۲
کتابخانه ترینیتی کالج، کمبریج ۷۸۰
کتابخانه بادلیان، اکسفورد ۳۶۰
کتابخانه حاج‌حسین آقای ملك، تهران ۶۱۰،۵۶۷،۴۹۹،۴۹۳،۱۴۶
کتابخانه حاج‌محمد نخجوانی ۲۹۰
کتابخانه پادشاه اود ۲۰۰،۱۷۱
کتابخانه دانشگاه کمبریج مقدمه-و ۶۳۹،۶۱۱،۵۲۰،۵۱۱
کتابخانه دولتی کشمیر ۵۴۹
کتابخانه سلطنتی ایران ۴۸۵
کتابخانه شاهزاده مظفرحسین ۶۳۰
کتابخانه شهرداری اصفهان ۲۸۹
کتابخانه کرایست کالج ۶۱۹
کتابخانه لیدن ۵۱۱،۳۶۰
کتابخانه مجلس شورای ملی ۳۲۵ ۷۴۴،۳۹۲،۳۶۰
کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ۲۳۰ ۶۹۸،۶۲۱،۳۴۲
کتابخانه ملی ایران ۵۵۸،۲۰۰،۱۹۶
کتابخانه ملی پاریس ۳۶۰،۳۱۹،۱۹۶ ۵۶۱،۵۲۰

کتابخانه‌ملی، تهران ۷۸۶،۶۱۸
کتابخانه‌مؤیدثابتی، تهران ۲۳۰
کتابخانه‌ملی، فرانسه ۵۲۰
کتابفروشی‌جان واتکینس ۴۰۶
کتابفروشی‌معرفت‌طهران ۴۶۶
کرارج اصفهان ۶۵۰
کربلا ۵۳، ۵۶، ۶۴۰، ۶۵۷، ۷۵۶
کردستان ۲۵۴، ۵۶۶، ۵۷۵
کرکوک ۲۵۷
کرمان ۶۱، ۶۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۶۱، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۵۳، ۲۸۵، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۴۱، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۸۲، ۵۳۳، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۶۷، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۸۲، ۶۱۵، ۶۸۳، ۶۸۶
کسان (کاشان) ۵۴۴
کش ۲۴۵، ۲۶۲
کشف ۵۳
کلات نادری ۱۹۵
کلکته ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۷۱، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۴۲، ۳۶۱، ۴۷۹، ۴۸۲، ۵۰۰، ۶۲۲، ۶۲۹، ۶۴۳، ۷۴۸، ۷۶۷
کمبریج ۱۷۷، ۲۰۹، ۳۹۷، ۴۹۰، ۵۱۲، ۶۱۴، ۷۸۰، ۷۸۳، ۶۳۹
کنبایت (بندر) ۵۵۸
کوشک‌جهان‌نما ۲۶۱
کوشک‌زرد ۴۷۶
کولونی (آلمان) ۱۴۵
کومو (قم) ۵۴۴
کوه‌چهل‌مقام، شیراز ۲۱۹
کوه‌طبرک، ری ۵۱۹
کی آباد ۱۸۸
کیف ۱۱، ۵۸۰
کیفی ۱۱۹

گ

گات‌لند ۷
گالیشی ۱۰
گجرات ۴۰۰، ۴۱۹، ۵۵۸
گرجستان ۱۲۲، ۲۰۶، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۶۹، ۴۹۸، ۵۷۵، ۵۸۰، ۵۸۷
گرگان ۲۵۴، ۳۰۰، ۴۷۶، ۵۴۵، ۵۴۶
گرمسیر ۶۹
گلبرگه، هند ۵۵۸
گلبهار یزد (چاپخانه) ۴۹۹
گلستان (شماخی) ۵۹۵
گلگشت مصلی، شیراز ۳۸۷
گنجه ۱۶۷، ۷۸۱
گوتنگن ۱۲۷
گورستان‌سادات‌مصرخ، هرات ۱۸۸
گورملکان‌غور ۲۳۲
گوگشا ۵۹۵
گیل ۷۰۲

گیلان ٦٤، ٥٩٤، ٦١٧، ٦٩٤، ٧٠٢، ٧٠٣

ل

لارندا ٢٠١
لاهور ٣٦٥، ٣٨٨، ٥٥٠، ٦١٩، ٦٤١، ٧٢٧
لاهیجان ٥٩٤، ٧٠٣
لب آب (محله) شیراز ١٩٠
لر بزرك ٩٥
لرستان ٤٧، ٢٥٠، ٥٨٣
لشت نشا ٥٩٤
لکنهو ٤٨٢، ٦٣٩، ٦٤٣، ٦٨٢، ٧٣٨، ٧٨٦
لندن ١٣١، ١٣٥، ٢٠٠، ٢٢٤، ٢٤٠، ٢٦٥، ٢٩٢، ٣٦٠، ٣٩٧، ٤٠٦، ٤٩٦، ٥٠٢، ٥٢٠، ٥٤٨، ٥٤٩، ٥٨٨، ٦٤٦، ٦٦٤، ٦٩٤، ٧١٩، ٧٦٦، ٧٦٧
لنگر، خراسان ٦٩٥
لنین گراد ٦١١، ٦١٢
لورن ٥٥٤
لمباردی ١٤٥
لهستان ٦، ١١، ١٤٥
لایپزیك ١٢٨، ٣٩٧، ٤٨١، ٧٦٧، ٧٨٦
لیگنیتز ٦
لیدن ١٢٨، ١٦١، ١٨٤، ١٩٦، ٢٥١، ٢٨٧، ٢٩٦، ٣٠٤، ٣١٣، ٣٤١، ٣٤٧، ٤٢٣، ٤٥٧، ٤٧٣، ٤٧٩، ٥١٠، ٥٣٥، ٥٦٩، ٧٢٧، ٧٣١
لیون ١٠

م

ماچین ١٣٠، ٥٥٨
ماردانان (قلعه) ٢١٣
ماردین ٢٥٨، ٥٧٧
مازندران ٣٨، ٦٧، ٦٩، ١٩٥، ٢٠٦، ٢٤٨، ٢٥٤، ٢٦٣، ٥٣٢، ٥٤٢، ٥٤٦، ٥٩٤، ٦٠٠، ٧١٨
مالابار ٥٥٨
ماوراءالنهر ٦، ٧٢، ٨٨، ١٤٣، ١٥٧، ٢٢١، ٢٤٥، ٢٦٨، ٤٢٩، ٤٧٣، ٥٢٧، ٥٣١، ٥٤٠، ٥٥٨، ٥٩٩، ٦٠٠، ٦٥٢، ٦٦١، ٦٧٧، ٧٣٣
ماهان ٦٨٣، ٦٨٤، ٦٨٧
مجارستان ٦
مجمع المروج ٥٢
محمود آباد ٥٩٥
مدرسه السنه شرقیه (لندن) ٥٥١، ٥٨٨
مدرسه دار الایتام، شیراز ٦٥١
مدرسه دار الشفاء، شیراز ٢١٦، ٤٧٦
مدرسه سلطانی، هرات ٧٣٥
مدرسه شرفیه، یزد ٥٠٤
مدرسه عالی سپهسالار، تهران ٢٣٠
مدرسه منصوریه، شیراز ٢١٠، ٥٨٩
مدینة السلام (بغداد) ٥

مدینه‌طیبه ۷۴، ۱۵۸، ۱۷۳، ۲۱۸، ۴۸۴، ۶۱۵

مراغه ۲۳، ۶۲، ۷۹، ۸۰، ۱۸۳، ۲۸۱، ۶۷۹

مراویا ۶

مرج‌الصفر ۵۴

مرغاب ۲۱۷، ۲۳۱، ۵۴۲

مرو ۲۳۱، ۵۳۳، ۵۹۶

مزار حافظ ۴۰۹

مسجد میرعلیشیر ۷۳۵

مسجد ایاصوفیه ۵۷۶

مسجد جامع هرات ۲۳۲

مسجد گوهرشاد آغا ۵۳۸

مسکو ۲۵۸

مشهد ۵۶، ۷۴، ۲۳۶، ۲۷۰، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۳، ۷۱۶

مصر ۲۵، ۲۷، ۵۱، ۶۳، ۷۱، ۷۵، ۸۰، ۱۲۲، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۸۱، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۴۳، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۷۱، ۵۸۷، ۶۸۷

مصلی (شیراز) ۳۲۰

مصلی (هرات) ۵۴۳

مطبعه مظفری، بمبائی ۷۰۵

مغولستان ۵، ۹، ۱۰، ۱۹، ۵۷، ۲۳۰

مقبره خواجه ابوالولید ۷۳۵

مقبرهٔ احمدجام (ژنده‌پیل) ۷۴۵

مقبره شیخ اطعمه ۴۵۸

مقبره صاحب وصاف ۹۴

مقبره غازان خان ۸۱

مکه ۴۳، ۱۵۸، ۱۷۳، ۲۳۴، ۴۰۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۴، ۵۷۵، ۶۸۴، ۷۴۱

ملاطیه ۲۸۰، ۵۸۵

ممالک آسیائی ۵۵۵

ممالک اسلامی ۸۳

ممالک افرنج ۲۷۳

ممالک ترکی زبان ۱۸

ممالک شرق ۷۶۲

ممالک شرقی اروپا ۸

ممالک مسیحی ۹

ممالک مشرق زمین ۵۵۶

ممسنی (فارس) ۲۱۹

مؤسسه السنه شرقیه وزارت خارجه روس (سنت‌پطرزبورک) ۶۱۳، ۷۴۹

مؤسسه شرقیه چک‌وسلواکی ۲۴۲

مؤسسهٔ نسخ خطی فرهنگستان جمهوری شوروی، (جمهوری) ۷۴۹

مؤسسات اشکودا ۲۴۲

موئینه ۳۸

موته ۱۸۶

موزه ایران باستان ۵۶۱

موزه بریتانیا ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۹۲، ۲۳۰،
۳۱۸، ۳۵۹، ۴۶۰، ۴۹۶، ۵۱۱،
۵۲۲، ۶۱۱، ۶۲۰، ۶۵۳، ۶۶۳،
۶۸۴، ۷۰۸، ۷۴۳

موزه‌فیتزویلیام (کمبریج) ۲۰۹، ۴۹۰
موش ۲۵۰، ۲۵۷
موشکو (مسکو) ۲۵۸
موصل ۱۱۸، ۲۵۷، ۵۷۸
مولتان، سند ۱۲۰، ۱۷۲، ۱۸۸، ۲۳۰
میبد، یزد ۲۱۱
مونیخ ۵۱۷
میانه ۵۴۳

ن

ناپل ۴۱۳
نارت امتون (انگلند) ۱۳
ناوسه ۱۱۸
نجف‌اشرف ۶۶، ۳۸۸
نسا ۴۷۳
نخجوان ۸۰، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۵۰، ۵۶۱،
۵۹۷

نشابور (رجوع به نیشابور)
نصرآباد (کاشان) ۵۰۸
نوشهر ۴۱، ۷۹
نولکشور (مطبعه) ۶۳۹
نهاوند ۲۵۹
نهر بشیر، بغداد ۵
نی‌ریز (فارس) ۴۸۱

نیشابور ۱۶۰ ۲۳۵، ۳۶۹، ۵۳۶، ۷۱۱،
۷۱۶، ۷۱۷

و

واسط، عراق عرب ۴۸۳
وان ۲۵۰
وزارت‌معارف، ایران ۳۰۷، ۳۷۶، ۴۲۲
ورامین ۵۳۳
ولاسان، فریدن ۶۵۰
ولیانکوه، تبریز ۴۳۴
ویتربو ۲۵
وینچستر ۷
ویل‌دُآوری ۶۱۱
و نیز ۸۲، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۵۹، ۵۷۲،
۵۷۴، ۵۸۴
وینه ۷۶۵، ۷۶۷، ۷۷۸، ۷۸۵، ۷۸۶،
۶۳۱

ه

هرات ۵۲، ۶۴، ۶۵، ۷۴، ۷۶، ۱۸۸، ۱۹۵،
۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳،
۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۷،
۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۸۳، ۴۳۱،
۴۷۳، ۴۷۴، ۵۰۳، ۵۰۹، ۵۲۹،
۵۳۳، ۵۳۷، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۵،
۵۴۶، ۵۵۲، ۵۵۷، ۵۶۷، ۵۹۹،
۶۰۲، ۶۰۹، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۲۰،
۶۳۵، ۶۶۱، ۶۶۵، ۶۶۸، ۶۷۳،
۶۸۰، ۶۸۴، ۶۹۴، ۶۹۷، ۷۱۲

هرات ۷۱۳، ۷۲۹، ۷۳٤، ۷٤٥

هرمز ۶۱، ۳۲۱، ۳۸۲، ٤۸۳، ۵۵۸
۲۵۹، ۳۰۸

هری ۶۶۹

هشت بهشت (قصر) ۵۹۰

هفت تنان (خانقاه) ۳۷۸

هلاند ۲۸۷

هند ۱۲۰، ۱۵۲، ۱۵٤، ۳۶۰، ۳۸۰
۳۸۲، ۳۸۳ ۳۸۸، ٤٤۸، ۵۰۸
۵۲۹، ۵۵۳، ۵۵۷، ۵۹۸، ۶۰۱
۶۸۲، ۷۲۷، ۷۸۱

هندوستان ۳، ۸۸، ۱۲۰ ۱۲۲، ۱۲۳
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۷۳، ۲۳۰
۲٤۲، ۲٤۵، ۲۶۱، ۲۷۷ ۲۸۸
۳۱۶ ۳٤۵، ۳۶۲، ۳۸۰، ۳۸۲
٤۰۰، ٤۰۳، ٤۰۶، ٤۰۷، ٤۱۹
٤۸۳ ۵۰۲، ۵۰۸، ۵۲۹، ۵۳۳
۵٤۷، ۵۵۱، ۵۵۷، ۶۰۰، ۶۰۶

۶٤۳، ۶٤٤، ۶۵۱، ۶۶۳، ۶۶٤
۶۷۷، ۶۸۱، ۶۸۲، ۷۲۲، ۷۲۳
۷۲۶، ۷۲۷، ۷۳۶، ۷٤۸
۷۵٤، ۷۶۲، ۷۸۳

همدان ۵۰، ۹۶، ۱۲۲، ۱۷۱، ۲۵۹، ۵۷۰
۶۰۹، ۶۱۷، ۶۲۵، ۶۳۱، ۶۵۵

هیرکانیا ۵٤۵

ی

یارموت ۷

یزد ۱۶۵، ۲۱۰ ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۲،
۲۵۹، ۲۸۵، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۸۶
٤۳۳، ٤۹۹، ۵۰۳، ۵٤٤، ۵۹۷
۶۸٤

یکس (یزد) ۵٤٤

ینبوع (بندر) ۵۵۸

یمن ۱۲۹، ۲٤٤، ٤۸۳

یوسف آباد (تایباد) ۲٤۷، ۳۷۶

یونان ۳، ۷۷۲

٥ـ فهرست کتب بالسنه خارجه

BOOKS IN EUROPEAN LANGUAGES

(In alphabetical order of Authors' Names except where no author's name occurs.)

By G. Morrison, M.A. Oxford.

A

		Page
Abel-Rémusat	Mémoires sur les Relations Politiques des Princes Chrétiens avec les Empereurs Mongols	12,25
"A.C.T."		423
d'Alessandri, Vincentio	Narrative	531
Arberry, Prof. A.J.	British Orientalists	ی
	'Iraqi	177
	50 Pœms of Hafiz	403
	Classical Persian Literature	406
Athenaeum		138

B

Bayani, Dr. K.B.	Hafiz-Abru	609
Belin	Mir 'Ali Shir Névâii	547,637, 643,662,663
	Galerie des Poètes	637
Bell, Gertrude	Hafiz	364,389,405,408-9.
Beveridge, Mrs. A.S.	Babur	548
Bicknell, Herman	Hafiz	378,379,405,408,409
Blütenkranz	Jami	786

Bodenstedt — Hafiz — 407

Bouvat, L. — Journal Asiatique — 539

Bridges, Elizabeth (E.Daryush) — Hafiz — 405

Brockelmann — 88,473,481

Brown, Percy — Indian Painting — 151

Browne, E.G. — Literary History of Persia — یب،ه، ج, 8, 23,26, 378, 391,399,484, 598,644,678, 681,696

A Year Amongst the Persians — یب, 322

The Persian Revolution — یب

Arabian Medicine — یب

J.R.A.S. — 91,105,116,137,520

Journal Asiatique — 657

Tarikh i Guzideh — 137

Chahar Maqaleh — یب

The Press and Poetry of Modern Persia — 19

C

Cahun, Léon — Introduction a l'histoire de l'Asie — 11

The Blue Banner — 18

Cambridge History of India — 551

Catalogue of the Persian Mss. in Cambridge University Library — 512,653,658

Clarke, H.Wilberforce — Hafiz — 397,408

Clavijo, translated by Markham — 270

de Courteille, P. — Memoirs of Babur — 548,663,667

D

Dante — Divine Comedy — 389

Dorn, B.	Catalogue of Books in St.Petersburg	290

E

Elias, N. and Denison Ross	History of the Mongols in Central Asia	224,502,549
Eliot, Sir Charles	Turkey in Europe	626
Elliot,	History of India	153,157
von Erdmann, Franz	Khwaju Kermani	306
Erskine, W.	History of India	502,550,600
Ethé	Catalogue of the Mss. in the India Office Library	406

F

Ferté, M.	Facetiae of Ubaid i Zakani	314
Fitz Gerald, E.	Omar Khayyam	409
	Jami	766,771
Forbes	Persian Grammar	776
Forbes Falconer	Jami	677,774

G

le Gallienne, R.	Hafiz	405
Gantin, Jules	Tarikh i Guzideh	137
Gasib	Bektashiya, in Enc. of Islam	517
Gibb, E.J.W.	History of Ottoman Poetry	201,513-4, 603,604,606,657,779
Gibbons, Prof. H.A.	Foundation of the Ottoman Empire	268,276
Gobineau, Comte de.	Three Years in Asia	611
	L'inégalité des Races Humaines	611
	History of the Persians	611
Greenshields, R.S.	'Arifi	719
Griffith, R.T.H.	Jami	767,778

H

H.H.	Asiatic Miscellany	404

Hakluyt Society	Narratives of Italian Travellers	531, 573,576,580,593,594
	Travels to Persia	574
Hammer	Vassaf	94
	Tadhkirat ush Shuara	631
Hammer-Purgstall	Gulshan i Râz	187
Hindley, John	Persian Lyrics	405
Hinz	Irans Aufstieg	594
Houtum-Schindler, Sir.A.	Despatches of Rashidud-Din	116-7
Howorth, Sir Henry		17
	History of the Mongols	17,25,33,36,45, 52,53,54,56-8,70-72,78,82
Huart, Clement	Hurufis	505,507,658
	Journal Asiatique	511
	Anis ul 'Ushshaq	699
	Iskandarnameh	656
Hyde, Thomas	Hafiz	407

I

Islamic Research Association		177

J

Jones, Sir William	Grammar of the Persian Language	404
	Hafiz	407,409
Journal Asiatique		620

K

Keene, E.G.	Akhlaq i Muhsini	645

L

Lane-Poole, S.	History of Egypt	26,528
	Mohammadan Dynasties	528,541

Langlès	Instituts. de Tamerlane (Tüzük)	245
Law, Thomas	Asiatic Miscellany	404
Leaf, Walter	Hafiz	405,408
Lees, W.N.	Jami	629,748,750,752,756,761
Le Strange, G.	Nuzhat ul Qulub	140
	Bagdad in the Times of the Abbasid Caliphs	614
	Palestine under the Moslems	614
	Lands of the Eastern Caliphate	98,142 199,614
Levy, Prof. R.	Persian Literature	405
Lowe, W.H.	Hafiz	397
Lyly	Euphues	676

M

McCarthy, Justin	Hafiz	407
Malcolm, Sir J.	History of Persia	240,241,242,276, 532_3.
Malthus, Thomas	Essai sur la Principe de la population	299
Martin, Dr. F.R.	The Miniature Painting of Persia, India and Turkey	553
Meninski	Translation of Hafiz	407
de Meynard, B.	Tarikh i Guzideh	137
Minorsky, Prof. V.	Encyclopædia of Islam	573
	Articles: Uzun Hasan	572
	La Perse au XVmesiècle	572

N

Nicholson, R.A.	Catalogue of the Mss. in the Browne Collection	611

Nicholson, R.A. Tarikh i Guzideh (With E.G. Browne) 137
Nott, John Hafiz 405

O

d'Ohsson Histoire des Mongols 6,16,37,66,158

P

Palmer, E.H. Oriental Mysticism 399
The Song of the Reed 405
Paris, Matthew Chronicle 8
Payne, J. Hafiz 405,407
Price Chronological Retrospect 265

Q

Quatremère, A. Matla' us-Saádain 557
Notes on Abd ur Razzaq as Samar-qandi 618
Histoire des Mongols de la Perse 96,98, 101,106,107,111,115,116

R

Ramusio, G.B. Narrative 531
Rehatsek Mirkhwand 622
Richardson, John A Specimen of Persian Pœtry 404
Rieu Akhlaq i Nasiri, Mohsini, Jalali 645,647
Catalogue of Mss. in the British Museum 31,63,95, 138,141,143,144,147,192,209,234,243,244,277, 305,307,433,448,460,478,488,491,492,496,504, 539,576, 609, 617,618,620, 633, 638,641,642-4, 651-3,663,683,686,719,727,730,738

Robertson, Prof. D.S.	Journal of the Royal Asiatic Society	766
Rodwell	Ibn Yamin	292
Rogers, A.	Jami	767,778
Rosen, V.	Collections Scientifiques	610,611,613
Rosenzweig-Schwannau	Hafiz	341,380,401,402,409
	Jami	767,778,779,785
Ross, Sir Denison	Catalogue of the Library of Bankipore	155,342,345,382,391,406,422
	Journal Asiatique	161
Rückert	Jami	785

S

de Sacy, Sylvestre	Mémoire sur les Antiquités de la Perse	624
Salemann	Shams i Fakhri	484
Schiltberger	Bondage and Travels	571
Schindler, Sir A.H.	Despatches of Rashid ud Din	117
Schlechta-Wissherd	Jami	674
Sprenger	Catalogue of the Oude Library	171,200
	Bibliotheca	738
Stewart, Maj. Charles	Timur	244,245
Swan Sonnenschein	Religious Systems of the World	778

T

Tacitus		115
Tholuck, Dr.	Sufismus	187
Thompson, W.F.	Practical Philosophy of the Muhammadan People	647

V

Virgil		413

W

Wahl	Hafiz	407
Weil	Ibn Hisham	127
Whinfield	Gulshani Râz	187,399
	Lawaieh of Jami	655
Wilson	Persian Wit and Humour	674



٥ - فهرست تصاویر

صفحه

	صفحه
۱ـ تصویر مؤلف (ادوارد براون)	مقدمه ـ ی
۲ ـ خواجه نصیر الدین طوسی	اول
۳ ـ دربار باطوخان	۱۲
٤ سر آغاز نسخه قرآن	۹٦
٥ آرامگاه حمدالله مستوفی درقزوین	۱۲۸
٦ ـ محاصره لشکر مغول یکی از بلاد را	۱۳٦
۷ ـ تصویر شیخ سعدی	۱٥۲
۸ ـ خدای خانه در جامع عتیق شیراز ویك سطر کتیبه آن	۲۱٦
۹ ـ امیر تیمور وایلدرم بایزید	۲٦٤
۱۰ ـ مرقد خواجوی کرمانی	۳۰٤
۱۱ ـ آرامگاه حافظ	٤۰۸
۱۲ ـ تصویر میرزا شاهرخ	٥۳٦
۱۳ ـ سر آغاز فرمان جهانشاه ترکمان	٥٦۸
۱٤ ـ فرمان یعقوب آق قویونلو دربارهٔ موقوفه مدرسه منصوریه	٥۸٥
۱٥ ـ سر آغاز نسخه نفحات الانس	٦۳۲
۱٦ ـ سجلّ مولانا جلال الدین دوانی	٦٥۰

۶ - فهرست ابواب و فصول

مقدمه چاپ دوم الف

مقدمه چاپ اول ج

مؤلف کتاب ی

کتاب نخستین

ازمرگ هلاکو تا انقراض سلسلهٔ ایلخانیان

۷۳۷ - ۶۶۳ ه. ۱۳۳۷ - ۱۲۶۵ م.

فصل اول - ایلخانیان مغول در ایران ۳

فصل دوم - مورخین عصر ایلخانی ۸۳

فصل سوم - شعرا وصوفیه عصر ایلخانی ۱۴۹

کتاب دوم

از تولد تا وفات امیر تیمور

۷۳۶ - ۸۰۷ - ه. = ۱۳۳۵ - ۱۴۰۵ م.

فصل چهارم - دورهٔ تیمور ۲۰۵

فصل پنجم - شعرا و نویسندگان عصر تیمور ۲۸۳

کتاب سوم

ازمرگ تیمور تا ظهور دولت صفوی

۸۰۷ - ۹۰۷ ه. = ۱۴۰۵ - ۱۵۰۲ م.

فصل ششم - تاریخ عصر تیمور ۵۲۷

فصل هفتم - نثرنویسان عصر تیموری ۶۰۲

فصل هشتم - شعراء عصر تیموری ۶۷۶

فهرست های کتاب ۷۹۴

تصحیح اغلاط

خواهشمند است قبل از مطالعه اغلاط را مطابق جدول ذیل تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۱۵	نارتمیون	نارتمپتون
۲۷		این حاشیهٔ (۱) مربوط بصفحهٔ ۳۸ است	
۲۷	۱۸	لنیگراد	لنینگراد
۳۱	۱۷	کیب	کیب
۵۱	۱۰	کانچیان	کانچنان
٤٦	۲٤	یهام	ایهام
۵۱	۵	مختفله	مختلفه
۵٦	۱۳	بزد ک	بزر ک
۵٦	سطر آخر	قاصی	قاضی
۷۲	۱۹	ابو سید	ابوسعید
۷۷	٤	حسن	حسین
۸۷	٦	الاطبارا	الاطبا
۸۸	۱۰	ماوراء النهر را	ماوراء النهر
۹۱	۱۷	بچنگ	بجنگ
۹۵	۲۰	والد و	والد
۹۵	۲۱	صاف	وصاف
۱۱٤	۱۲	یتخد	یتخذ
۱۲۳	۲	میر سلطان	پیر سلطان
۱٤٦	۱۲	مصحاحت	مصلحت
۱۵۷	۱۱	پشتیبان بود	پشتیبان من بود
۱٦۱	۱	اورا صاحب	او را
۱٦۱	۵	٦٦۷	٦۷٦

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱٦۷	۲۸	سانسکریت	سانسکریت
۱۷۲	۲۳	ضزل	غزل
۱۸۳	۹	وسو	وجود
۱۸٦	۱٤	سوادی	سواری
۲۰۱	۱۰	است (۷)	است
۲۱۱	۱۷	۱٤٥۳	۱۳٥۳
۲۱۱	۱۹	۱۳۳٦	۱۳۳۳
۲۱۳	۱۱	۱۳٦۲	۱۳۸۲
۲۸٥	۱	ایکانی	ایلکانی
۲۸٦	۱۳	»	» (۱)
۲۹۳	۱	۸٤۲	۷٤۳
٤۰۱	۲٤	بما	بر ما
۳۰۳	۲۱و۲۳	آذری	آزری
۳۰۹	۱٦	۲۳٥۳ م.	۱۳٤۳ م.
۳۱۰	۲	۱۲٤۲	۱۳٤۲
۳۲۰	٦	آ(۱)ن	آن(۱)
۳۲۲	۱۸	ترتیب	تربیت
۳٤٥	۲۰	۱۲۳۱	۱۳۰٤
۳٦۳	۹	(٦	(۱)
۳۷۰	۲٤	ورحش	روحش
۷۷۱	۱۱	ببخش	ببصشش
۳۷۲	۲۰	۱)	۲)
۳۸٦	۲۰	۲)	۱)
٤۱۸	۱٤	زانوای	زانوان
٤۳٤	۳	در عصر	در این عصر
٤۳٦	۱٦	موسس	موسوس
٤٥۷	۳	دم مزن (۱)	دم مزن
٤۷٤	۱۸	خاطر	حاظر
٤۷۹	۱۲	تگاهداشته‌اند	نگاشته‌اند
٤۷۹	۱۲	مبانیت	مباینت
٤۹٦	۱٤	اول	براون

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۲	۱۸ و ۱۹	دنیس	دینس
۵۰۳	۱۶	مطلع السعدین	مطلع سعدین
۵۰۴	۱۵	تاریخ	بتاریخ
۵۱۲	۱۵	را	را که
۵۲۹	۵	سطنتی	سلطنتی
۵۳۳	۲۱	۳٤۱۱ م.	۱٤۲۱ م.
۵٤۷	۱۶	Ail	Ali
۵۶۶	۱۳	اسفندریان	اسفندیاریان
۵۸٤	۹	کاترنیوزلو	کاترنیوزنو
۵۹۱	۳	باشی ذکر	ذکر
۶۲۱	۲۲	وثقةالدین	ثقة الدین
۶۲۳	۱۵	میرخوندا	میرخواند
۶٤۰	۱۱	کتاب روضة الشقداء	۲) کتاب روضة الشهداء
۶۵۰	۲۲	الحقیققی ا	الحقیقی
۶۵۱	۹	مرادهما	مواداهما
۶۵۲	۲۱	۳۷۵ و ۶۵۸	۳۷۵
۶۶۳	۱۰	انگلیسی ()	انگلیسی (۳)
۶۷۷	۳	و هلندی	و هندی
۶۹۱	۹	وجود او	جود او
۶۹۲	۱٤	شایخ	مشایخ
۶۹۲	۲۱	سقید	سعید
۶۹۳	۱۱	لطص	لطف
۶۹۳	۱۶	رفت	یافت
۶۹٤	۲۰	۲)	۳)
۶۹۷	۱۶	۱۸۵۸/	۱۹۵۸/
۷۰۱	۶	قوینة	قونیة
۷۰۱	۲۲	۳)	۲)
۷۱۲	۱	از نیرو	ازینرو
۷۱۵	۱۲	مبالیتی	مباینتی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۱۶	۱۱	هجایهٔ	هجائیه
۷۱۷	۱۳	تا طعام	طعام تا
۷۲۲	۱٦	بردت	بروت
۷۲۳	٦	قزینی	قزوینی
۷۲٤	۹	میناتور	مینیاتور
۷۳٤	۲	قراء باغ	قراباغ
۷۳۷	۱۰	غربیه	غریبه
۷۳۷	۱۱	هفتگاه	هفتگانه
۷۳۷	٥	فصل	فضل
۷۳۸	۱۳	اونی	اولی
۷۳۹	۱۱	یافته	نیافته
۷۳۹	۱٦	آیدت	آید
۷٤۱	۱٤	مخدرمی	مخدومی
۷٤٤	۳	محاکمة اللغین	محاکمة اللغتین
۷٤۸	۱۷	تکلمه	تکمله
۷٤۸	۱۷	نفخات	نفحات
۸٤۸	۲۱	کامین	کاپیتین
۷٤۸	۲۳	نفخات	نفحات
۷٥۰	۷	می نویسند	می نویسد
۷٥۰	۱۷	مأتل	تامل
۷٥٤	۱۸	خردش	خروش
۷٥٤	۲۲	بهمبناً	بهمینهٔ
۷٥۸	۱۹	بد آن	بدان
۷٦۰	٥	امت	است
۷٦۲	۲۲	قارهبون	فارهبون
۷٦۳	۱۸	شکر گذاری	شکر گزاری
۷٦۸	۲۰	صورت	صوت
۷٦۹	٦	جریم	حریم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۷۱	۱۱	بیساری	بسیاری
۷۷۵	۵	بکتارت	بکنارت
۷۷۷	۶	طععه	طعمه
۷۸۲	۳	بجنگ	بجنگ
۷۸۲	۶	بجر	بجز
۷۸۲	۱۶	بخرمان	بحرمان
۷۸۴		هم‌آوری	هم‌آوردی
۷۸۵	۲۲	۶۸۴۴	۱۸۴۴
۷۸۷	۱	جمانك	جمالك
۷۹۱	۲۱	چاشنی	چاشنئی

ERRATA

غلطنامه

Page	Misprint	Correction
ی	Britiah	British
یب	Fidauoi	Firdausi
6	l'histoire	l'histoire
	exagèrė	exagéré
	n'étaint	n'étaient
12	Frsnce'	France,
	,eportet ut, tu	,oportet ut tu,
	nosnescimus	nos nescimus
	l'Académie	l'Académie
16	d'Ohsson	d'Ohsson
25	Memoires	Mémoires
	chrètiens	chrétiens
	Empreurs	Empereurs
	Academie	Académie
	Letteres	Lettres
26	Assasins	Assassins
33	mongols	Mongols
99	publièe	publiée
98	Califate	Caliphate
120	Cæsaria	Cæsarea
127	Suttgart	Stuttgart
137	Nicolson	Nicholson
138	Atheneaum	Athenæum

Page	Misprint	Correction
144	Sir Houtum Schindler	Sir A.Houtum_Schindler
145	Elutherius	Eleutherius
153	Whiteman	Whitman
184	foresake	forsake
199	Bachanalians	Bacchanalians
242	Flix	Felix
245	appellé	appelé
	Langlés	Langlès
265	Choronological	Chronological
268	pro.	Prof.
276	Gibbon	Gibbons
290	Sir Houtum-Schindler	Sir A.Houtum-Schindler
292	Schlechta Wesshard	Schlechta-Wissherd
	Roduel	Rodwell
299	l'Essaie	l'Essai
	Manicaæuse	Manichæus
306	Von Erdmann	von Erdmann
337	goyons	Toyavs
314	Faceticœ	Facetiæ
289	Flornac	Florence
403	Hafiz Fifty	Hafiz, Fifty
404	Grammer	Grammar
442	Cuort	Court
502	suqraes	squares
507	persans	Persans
	Hurufis	Houroûfis
520	Persan	Persans
531	d'Allesandsi	d'Alessandri
548	Anette	Annette

Page	Misprint	Correction
637	Poétes	Poètes
664	Elphinstoe	Elphinstone
764	_Wssehrd	_Wissherd
	Humours	Humour
765	Septete	Septet
685	(Note)٤	(Note)٣

DATE LABEL

DATE LABEL

743	21/1/64		
733	6/2/64		
733	12/4/64		